

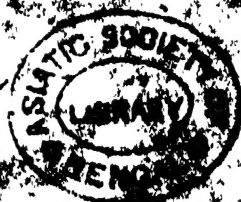
Sanjivani

89

تاج فرشتہ

جلد دوم

47



تاریخ مختصر

تاریخ فرشته

مقاله سیم روضه دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

مقاله سیم روضه دوم در سلطنت یوسف عادل شاه از شن اخبار کتب پروران و چون آثار کثرت نشان کتب این حکایت که حسن
 یوسف عادل شاه چنین مشام جان این بی بضاعت رسیده سرخیل سپاه کامکاران شیشه جله شهبازان ابوالمظفر
 عادل شاه نرکان که فاخته اقبال و غره اجلال عادلان عادل شاه به است از اولاد سلاطین عظیم نشان روم است و زبانی
 عثمان است چنانچه سلطان مراد در سنه اربع و خمین و ثانیاً باطل طبعی در روم در گذشت پسر بزرگ او سلطان محمد
 بی بی است بر تخت روم نشست عادل شاه کامکار و رفیق آثار کثرت بنایب ضلاد طلاء پرور بود حضرت مراد صاحب خرمی
 ضایع با سم او کف بعد از جلوس او ارکان دولت حضرت منقذ لفظ و تمیزی گشته گفتند چون میباید که ایگان
 مغفور سلطان مراد شخصی ظهور کرده دعوی نمود که مصطفی پسر امجدیم بایزیدیم و زردک بود که از آن گشته و تزلزل در ارکان
 دولت آل عثمان افتد هر شبهه مناسبت است که بجز نوی عهد و بکری از اولاد دولت در قید حیات نباشد تا بدین
 دیگر که در وقت سلطان محمد نادر با ایشان عهد استان شده عقل را بکوکلیت اغیابی یوسف اشار مرعود ارکان
 دولت بجز واره حرم شده اند و خاندان که شاهزاده یوسف را خنده کرده جازده اش حبه اطلاق خاص و عام بر آن زنده
 سلطان محمد چون محبت پیش از پیش بر زنده کوکلیت است از روی عجز با ایشان گفت که این طفل بکاه است میباید
 از سر قتل او در گذرند و اگر بنا بر صلاح دولت و مصلحت امور ملی بعضی متبر گردانست مرا حلفت دیدم و حال او را
 سرور و ذوالشاه سپارم ارکان دولت با نادر پادشاه دین قدر حلفت مضایقه نموده مسئولان عظیم را حاضر نمودند
 و آن ضعیفه خواجه حماد الدین محمود که در حبستان تاجر ساکن و ساده داری که همیشه از ایرانی کتب و نفایس روم آورده و هر کار و بی خبری

میں سب . محمد قاسم مرشد برضایر سخن سبجان و دانشوران واضح و ہدیدار مسیگر دانند کہ چون حفظ الترتیب در قد اول این نسخہ
کہ موسوم است مجلس ابراہیم احوال خواہن دہلی و سلاطین ہمیشہ دکن سمت تحریر یافتہ است اکنون پر تو اندیشہ بر تیل و قایع سلاطین
عادلشاہیہ نافقہ کہ نامیدہ جلد دوم در نگارش حالات و واقعات و قوی این سلسلہ علیہ کہ سبب تالیف این کتاب ذکر حاصل بشان است
زیب در میت یونید و مانند بعضی مولفان و مصنفان راہ بہانہ داغوان پیوید مقصودم از توبہ این اوراقت و ایمنہ و نہادہ در ہم دست نام
ابراہیم عادلشاہ پایم بر سر کجخت و صبح و شام بہ بحر دکان فیض رسان بودہ چشم احسان از در خلعت انجم فرادہم کہ کج کل جنت ہم
مصرف است کہ فرمان ندیو جہازا کر بندم و کتا پی کہ جامع تنہای تمام سلاطین ہندوستان باشد بعبادیکہ سبب تالیف ہماں کہ
م قوم خلعت کو ہر افشان کردام

خالدیم روم دوم
۵۵۴

طلبیده گفت که چند غلام فروختنی اگر در سه کار نوبتند برین بیار تا جگر گفت پنج غلام کرجی و دو غلام جرجس دارم پس آنها
بوجوب فرموده حاضر ساخت یکی از آن دو غلام جرجس که فی الجمله شباهتی با شاهزاده یوسف داشت چنانکه کسی
مطلع نشود خدیو قیمت و بی تسلیم نمود و خواه که راستانی گفت که چنین واقعه پیشم آمده اگر یاری نمانی و حقوق اشتبانی
چندین ساله منظور داری از اموال و جوهر عالم تراستی سازم یعنی یوسف را در سلک غلامان تو منظم می گردانم
تا عین لحظه او را لباس غلامان ملبس ساخته روانه بلاد عجم که دانی خواه یا بطبع مال یا پاس رعایت حقوق اشتبانی
متعهد آن امر خیر شد مصوب یوسف در همان شب با قافله که متوجه بغداد بود روانه گردید و با خداوند کار ساز عهد
که اگر بسلاست با شاهزاده بسر خدمت عجم رسید خس مال را در ایران سرقه بر قدیش صنی قدس سره و اصل سازم روز
دیگر بموجب و عهد چون ایمان دارکان دولت سلطان حمید بر واره حرم آمده طالب امر موجود شدند آن ضعیفه
کی از انجاعت را که بزرگ افتاد و اعتبار موصوف و معروف بود در ان شب او را بمواجد بر بگانه و بذل نفوذ و جواهرش از اندام
از خود ساخته بود در بون طلبیده و آنفلا معنوزا هلاکت ساخته و برسم سلاطین اندازد و کنج پیچیده فورا بیرون برد چون
از ایمان دارکان بود عین جنازه را جنازه شاهزاده عین نموده بی بخشش مدفن ساختند و خواجہ عماد الدین محمود چون بسر حد
بارد پس شش ماهه و نوزده روزی که با خود عهد کرده بود وفا کرده شاهزاده را نیز از مردان او ساخت و از انجا چون ببلده ساد رسید
در باب اخلاص و سفارش طبع فرموده مسرعه فرزندان خود به کتب فرستاد و در سال دیگر والد شاهزاده پناه گشته
تحقیق حال فرزند کی از مستعدان خود روانه نموده و آنکس که بغیث فراغت و رفاهیت شاهزاده و کس کلمات او خط
آورده بعد از آنکه در کتاب به خط یوسف جهت والد اش گذشت بر و هم شرافت چون به اسکندریه رسید
پاکر گشته و سه سال و نیم در انجا وقف کرده بسال بیستم خیر سلطنتی فرزند و مکتوب او را به کمانینه و ان مخدوم ایمان دارم
بجا آورده و خدمت مذورات به باب استخفاف حاکم گردانید و دوباره مرتبه شاهزاده یوسف را مع فرزندش خلفه
و دلشاد آقا با حاجات و اسباب و اوان چنانکه گویی مانند مسرعه همانکس اول ببلده ساد فرستاد و در انوقت چون حاج
عماد الدین محمود سفر بنده و سنان رفته بود مردم خانه او از گفتار و کردار خلفه قفا و جواهرش بر حقیقت حال انکار
سرفراش شد و رفته رفته این خبر کما که ساد کما از ترکان اف فو بلو بود رسید طمع مال کرده و تقویمی بر انجخته چهار صد تومان

تاریخ فرشته

مطهریم روز دهم
۱۵۳

ایشان بگرفت و چون شاهزاده را در مبادی حال از اقصای گردش سحر پی مهر در شانزده سالگی بر سه حمایت زرگر سپری با یکی
از متعلقان حاکم سواده تراعی نموده محضرتند و مسابقت اختیار فرموده و به بلده قسم رسیده با خود مضمر کرد اندک تا حاکم سواده معزول گردد
بوطن نالوف سواده مراجعت نماید پس بر کاشان و اصفهان نموده بشیر از رفت و چون چند روز در بساطین و باغات اندیارد و در
روزگار زخنده آثار عبس و عسرت گذرانید و بفرغل حاکم سواده بنشیند خواست که بر کراچی و بنشیند سواده دست نایب که ناکاه حضرت خضر
علی بنیا علیه السلام در عالم رو با یکالما تملیل همزانی شکر لیلان الفت فراواند محاکات و لبران غم زداوارش فرموده گفت
می باید که حکم قضا و قدر قطع عقل از مسکن ناپوش نانی و ساغر معارف و عزیزان و دوستان بجمع نموده غمب و شفت سفر را حساب
مقتل شده احوال عثمان غنیمت بصوب هندستان معطوف گردانی و از ریش و فراز راه سعادت فرجام بنیدیشده
زمام اختیار بقاید توفیق سپاری که عقوبت زنجای جهان با جهانبان ریب و ریشتم هم آغوش بگونه سعادت و بخی
و دیوبی قرین روزگار تو خادمت لاجرم آن تیراج اقبال از آن مرده و لواز بر مرکب غنیمت سفر سوار گردیده کسیت اندیشه را از باؤ
تردد و فقره پرورن رانده یوسف و از از کنعان و احوال قطع نظر کرد و نقش وطن از لوح خاطر محو گردانیده بتاریخ شمشیت
و چهار جبری عازم و جازم سفر نمود که دید و از راه بندر جردن المشهور بهرمود قدم صدق در کشتی مراد نهاده و صنان حضرت بیچون
و حمایت قادر کفیکون در ادنک زبانی پی محنت طوفان آشوب نشان و طلاطم دریای پیکران که در یاروان اران
می هر اسند بساطل بندر مصطفی آباد ابل سید و در آن اوان بندر مذکور از میامن حضور شاه یوسف صورت ملک
سیرت طرادت هشت برین داشت و طلایه نشاط و خرمی در فضایی روح آسائی اندیاز فیض آثار در جبهه بود چنانچه
روزی از روزها بستان خورشید انوار کج فلک منظر پرورن خرامید در حوالی و جایشی امکانان حبش نشان که در این
او قاسم به خضر آباد مکران است چون نسیم صبحکاهی سیر میفرمود ناکاه خسته لقائی که اوزار سواهب سبحانی
از چهره و کشایش ساطع و لامع بود سایه التفات بر سه کفایکان اعلی از احت و به لطیفی که لطیف تر از نسیم و حطر
پاش ترانم منک اوفر باشد مراسم تعقیب حال و از دم نقد احوال بجا آورده بجام آب زلال که در و عکس آغاز حال و انجام
ظاهر و هوید ابوسه فراز فرمود و آن مستطش بادیه طلب بعد ادای مراتب و حادثا چون به آشنامیدن جام سه شاد عیان
متوجه گشت انجبات بخش از باب صفائی خضر خسته تعار از نظر جهان بین او خایب گردیده و دیده منوری اوزار شاد به جمال عالم ارا

نکته

یوسف عادلشاه

مردم و پی بره ماند و صدق کلام مولوی معنوی ملک قبیله پور پست رستم که کار از پاشم محل نمان گشت از نظر یک خطه^۲ معالیم^۳ روزیم
 خاتم گشت و صد ساله هم دور شد و آن مظهر ارادت قدیمی و مورد سرکش سادی مجد و ابو طیف حضرت خضر علیه السلام
 اختصاص یافت و خواجه عماد الدین محمود که حسینی که به بند مصطفی آباد اهل بخارید مشغول بود روی توجه بجانب احمد آباد پیدا آورد
 و چون که حستان از اعمال کیاست از عمر هم اقلی و سابقه آشنائی میان خواجه محمود و خواجه جهان کاوان صدقات و خصوصیت بسیار
 انجانب هنوز طبعی گشته از غرضش پیغمبر مرطبی شده بود و خواجه عماد الدین محمود تکلیف نمود که یوسف دار مرابجودیت^۴ باشد
 در سلک موالی اترک پادشاه که مهمات ایشان رواج در وقتی تمام دار و منتظم کرد آن خواجه گشت از معنی ابانمود و چون بمآله و ابرم
 وی از مد گذشت ناچار از گشت قبول بر دیده نهاده برین راز صفت جماعت دار ملک التجار محمود کاوان الما طلب خواجه جهان مطلع^۵
 و خواجه چون یوسف مصغیر را پیش خود جلبیده حسن صورت و سیرت مشاهده نمود و قابلیت او را از خط و سواد و موسیقی و ادبیات
 سپاسگیری بجا آورد و بخیر اراده اش که ذوال احوال ادرا به نظام شاه جنی و والد اش محمد و سر جهان عرض کرد و در همان چند روز و دو غلام^۶ کس
 بدر اجمعه مسدود و بر کار شاهی فروخته شن آنها به خواجه عماد تسلیم فرمود و این است پنجه میرزا محمد سواد از پدر خود خیانت الدین محمد
 وزیر یوسف عادل شاه نقل کرده و آنچه نواب شاه جمال الدین حسین بن شاه حسن انجور و است کرده معنوی و مصدق نقل مذکور است
 که جواهر نام پری که نسبتش از جانب مادر بشان جنین و از طرف پدر بشان بنت آتیه ولی درست میشد چنین نقل کرده که
 عنقریب شباب در شهر احمد آباد پیدا به مجلس بی پیستی و فقر یوسف عادل شاه که روز به احمد شاه بود حاضر گشت چون جشن و طوفی
 بزرگ در میان بود اکثر عورت شایان بهیمنه در آن انجمن حبس آمده مجلس عظیم منعقد شده بود از آنجا که قاعده زوجات بهیمنه که خطاب
 ملکه جهان می یافتند آن بود که چند مقدمه در بزرگ بجا کرده و بالای آن قبه طلا و مریخ بجا برافشید و کرده در روز جشن و روز نای
 تبرک بر ذوق استوار میگردند و عیال که سلسله های مردارید بر پیشانی و با کوشش و عجب سرا و زنان میشدند بآنها
 پی پیستی که خطاب ملکه جهان یافته بود در مجلس سلسله های مردارید بر سر بسته بر جمع عورات حتی بنات شایان بهیمنه مقدم
 می انداختند که از دودمان بهیمنه بود بر ششگفت بجهان آتیه دختر یوسف عادل خان را این رتبه و حالت است داده بر شش از اینها^۷
 ملکه جهان کرد پی پیستی جواب داد که اگر شایان از اینها آید مایه شایان را می دوزد و اولاد عظیم بشان دوم ایم و بکمی که پیش ازین^۸ مرقوم
 گشت مفصل حبه دریافت حضار مجلس بیان نمود و چون خبر این گفت که ملکه جهان پی پیستی واقع شد به امیر قاسم

تاریخ مرسته

مقاله سیم روسته دوم
شصت و سه

برید رسید از آنکه خبره سهری عادت او بود گفت از آنکه که ملکه جهان پی پی شتی اندکی دست که شته است و بسیار در سبب التماس
و هم تحقیق کردن آن آسانست التوفیق کی را برسم تجارت و رسالت بدرگاه پادشاهان روم دستاد و او بدینجا رسید و چون از دورا
کهن سال سه کار پادشاهی تحقیق احوال نمود موافق گفته ملکه جهان پی پی سستی تحقیق انجامید و آنکه یوسف عاقل شاه و اسمعیل عادل
رومیان بسیار میخواستند و وقت میداشتند این هم دلالت تویی بر صحت این روایت و الله اعلم بالصواب و یوسف عاقل شاه
چون پرورش در بیت در سواد یافته است هر نیمه میان مردم که یوسف عاقل شاه سازه استوار دارد و میان کشته شده
به انی مشهور است چه که سوانی زبان مندی چهارمیک را سیکویند چون یوسف عاقل شاه به عتبار ولایت و شمشیر چهارمیک برکنار
و کن زیادتى داشت بنابر آن ادب این لقب شجرت یافت نام صیغ اول است که سواد را به انی تحریف نموده چنانچه در خط شاهی
بر رویه بحر می تحریف نموده اند بهر تقدیر بعد از دوسه ماه ملک التاج محمد و کادان الفی طلب بخواجه جهان به استیضاب محمد و به یوسف
عاقل شاه را به سبب زیاده می آفر که یکی از خلایان رکت معتبر آن خانواده بود و حال کرده در سفارشش وی تقصیری نکرد و عزیز خان میر آفر
که مرد پرور و صلح نموده بود بسبب مهادت میر آفری را با او رجوع ساخته خود بر سر فرخت و او و یک تکیه نموده چنانکه جدا امر مردی اصل
یوسف عاقل شاه خود نزد سلطان محمد شاه بهمنی اکثر اوقات رفته معاملات بعضی میرسانید و چون در آن سنهات عزیز خان
میر آفر وقت شد و یوسف عاقل شاه مجلس توجیه ملک التاج محمد و کادان الفی طلب بخواجه جهان بمضبب میصدی رسیده بر یکت
اصطبل سه بلند کردید و بعد از چند کاه چون میان او و بهمنی نویسنده محل میر آفری سازگاری نبود از آن خدمت استعفا
مجلس نظام الملک ترک که در میان اترک ازان بزرگ تری بنود متر دشت و مجلس سلوک کار بجای رسانید که نظام الملک ترک
اورا برادر خوانده یک لحظی از زندگانی بی توانست نموده چنانچه وقتی که نظام الملک ترک را طر فرار برادر کرد و مضب یوسف عاقل
بجای آن رسانید و خطاب عاقلانی گرفته به سر راه خود به برادر بود و اما بعد از آنکه نظام الملک ترک قلمه که کرک را پس از محاضره یکساله
از تهر رفت را بعد از موضع بر آورده در هار و رقت بدست کی ازاج پوتان کشته شده یوسف عاقل شاه که شجاعت و مرداکی هسته نموده
کافر که هجوم آورده بودند متفرق گردانید و قلمه را مضبوط ساخته خود غایم و فیضان را بدیده آورد و خدمتش مستحق افتاده داخل امرای بیست
و روز بود و سناره اقباشش ملذبی بوده تا از جلا امرای عظیم اشان کشت و طرندار چا پور کردیده و شکری خوب فرا آورده
بعد از وقت سلطان محمد شاه بهمنی و پدید آمدن هیچ مرج در کتکها پیش از پیشش در قریب سپاه کوشید و اکثر مصلان و دکان با کشت اسیر

یوسف عادل شاه

بموید حسد و از نزد خود خوانده مناصب ارجند فایز کردید و روز بروز قوت و کثرت او زیاده شده و رسد خس و تسین دکانایه ^{مجلسی روز}
 و دایمی در دست و تسین و تسیم هر یک اسمی که **یوسف بن حَزَبَ وَ الْمَلِكُ لِنَ خَلْبَ** خطبه مجا پور نام نامی خویش خوانده ^{شده}
 چهرت امیر امیر تغیر کردید و یکی غویان و ترکان قریب چهار نفر بیاد شاهی ادا قرار کردند و آنحضرت بسیاری از قلع را که در شهر
 امرای سلطان محمود بود و روز بارونی شجاعت از ایشان مستخرج و مفتوح ساخت و از آب جهوره تا سپاه پور و از آب کشنه تا راجور بود
 دیوان خویش در آورده همان سنوات لفظ غانی را بشاهی مبتدل ساخته خود را عادل شاه نامید چنانکه هر فرستاده شاهی که
 از آن دو خنده جلال سر بر سینه و او را نیز عادل شاه می گفتند و چون اندر خست بخت جوان عدالت نشان انار آتیه بر مانده در کشتن شاهی ^{نشان}
 نهال اقبالش از جو یار فرمازد وانی سیراب و شاداب کردید و بیس امرای و کئی که در وقت پیرون آمدن از احمد آباد سپید راز و کبر بود
 باز بخدمت او مشرف شدند و جمعی عظیم دست داده لغنی کلی در کله او پدید آمد و عرض از خطبه اندن و چهر بر سر فراموشی یافتند
 نایب و حقد و حسد در کالون سینه قاسم برید ترک که همیشه در فکر شاهی مجا پور بود شک نشیده و بمر راج پیرامون مشهور که از نیز
 بر او دلا و سیرای مطلق و مستولی شده از پاد ^{شاهی} شیخ بخرامی بر ایشان اطلاق منیکر نامه نوشت که سلطان محمود
 شاه بهمنی قلعه را پور و مدکل جمیع مضافات آن پیشکش شما کرده باید که شکر کشیده متشکر گردانید و همچنین به بهادر کیلانی
 که بر بندر کوه و سایر دریا بار که با صطلاح دکن گویند مستولی شده بود نامه فرستاده با تحت و تاراج ولایت یوسف عادل شاه
 ترخیص نمود و چنانچه تاراج بعد رسیدن نامه رانی را در راه با لشکری از مورد غل و ذوالان بر داشته روان شد و از آب سمندر رفته
 قلعه را پور و مدکل بحرف و در غرابی دقیقه در گذشت نه نمود و بهادر کیلانی نیز وضت شمرده قلعه جام کهنی را از تصرف یوسف عادل شاه
 بر آورده و در آنوقت جماعتی از نزدیکان که محرم اسرار بودند خیال باطل و اندیشه ناصواب دشمنان بمسامع شاه عدالت پناه رسانیده
 اضطراب نمودند آنحضرت ایشان را تسلی کرده گفت چون در بیس امور از رواج مقدس حضرت امیر معصومین سلام الله علیه ^{اعین}
 و از روح پر قوت شیخ ضعیف استعانت نموده و می نمایم عین که بر اعدا مظفر و منصور و قاسم که دید پس عهد کرد که اگر از آن عقد و مسکه
 کجاست یا بد خطبه اندانی عشر عظیم ^{تسلیم} و السلام خوانده و بموجب شیعه را رواج دهد انگاه بمسرت ^{تقدیر} قلعه را پور و مدکل که ^{نشان}
 و رانی را در صلح کرد و چون ایشان از سب و عارت و متیخ دیگر ممالک دست کشیده به مهاجر رفته بهادر کیلانی را به پیر و تاراج
 مملکت خود را در برابر قضای وقت در پی اسر و قلعه جام کهنی نشد و عازم تادیب و کوسال قاسم برید ترک گشته بهادر

تاریخ فرشته

مجلس سیم روز دهم
۱۵۵

که اگر مغل درک بود بجانب احمد آباد پدر سخت نمود قاسم برید ترک ارملک احمد نظام الملک بحری بجزع و زاری مدح و ستایش
و ملک احمد نظام الملک بحری با اتفاق و اوج جهان دکنی حاکم پنده متوجه دارالملک شد و قاسم برید ترک سلطان محمود شاه صبی
برداشت از شهر برآمد با اتفاق ملک احمد نظام الملک بحری و اوج جهان دکنی میمند و میره و قلب ارادت بجانب مسکو یوسف عادلشاه
که در پنج کردی دارالملک بود روان شد و یوسف عادلشاه نیز در مقام صف ارانی کشته میمند بدریا خان و میره و لعل الملک
استوار کرد و خود در قلب شکر بای کرده حضرت نیک باد در رضای خود که در آن نزدیکی از سواد و بکن آمده بود با یکدیگر مغل تیر انداز
طرح فرمود تا هر طرف که احتیاج بود ملک احمد مد نماید و یوسف عادلشاه میره و قلب حریفان در هم شکسته فخر ساخته و ملک
نظام الملک بحری میره و یوسف عادلشاه را زیر و زبر کرده فخر الملک ز خرد بدر رفت و یوسف عادلشاه در اندیشه قاتل کشته
میخواست که بجانب ملک احمد نظام الملک بحری روان شود و روان اشنا حضرت نیک رسید و گفت موجب جنگ قاسم برید ترک
او خود در مسکو کثرت مال بیکدیگر جنگ کردن بجز خرابی حاصلی ندارد باید که با هم صلح کرده ابواب محاصرت مفتوح دارید پس
از طرفین مردم میان آمده لوازم صلح بطور سرسایند و هر دو سر در همچنان سواره بر پشت اسب بیدیکر را و اع کرده بمقر
دولت خویش مراجعت نمودند اما عامی ناظم عادلان مد که وقایع ایام امیری و شاهی آن عدالت پناه بطریق احوال در کتاب
درج کرده است میگوید که این جنگ در حوالی بلدرک واقع شد و ملک احمد نظام الملک بحری در آن مسکو نبود و اوج جهان دکنی
از قبل او لازم رکاب سلطان محمود صبی بعد فتح شامل روزگار شاه و قاسم برید ترک شد و یوسف عادلشاه بجانب پهلوان
با ملک احمد نظام الملک بحری و جاد کیلانی مصالحه کرد و باران در تختگاه پهلوان اسب یکدیگر افتاده هرج و مرج پدید آمده بود
یوسف عادلشاه منبهم مقام کفار میگردید و اوج جهان دکنی طی مسافت فزونی طل و فراغت بی زوال غبت
نموده قریب دو روز اوقات صرف شکار فرموده شکار اکل و سرخوش و شاد کام همیگرد و منزل بمنزل خرام
و بعد از آنکه گنار آب کشته از شمع تیغ و سنان تهنان صاحب نظر رنگت کشت اخگر کردید در آن جایگاه مقام حبه سراب دای
کیهان و سمیت پرامون بیضا زین کشید و بیسی بارگاه کرد و در وقت به اوج کیوان بر داشت به جانی دیگر پدید میآید
جهان پس از بارگاه گذشته سرخر که از اوج ماه ریش خمیه و حرکه و سیلابان زمین کرد و آسمان رونمان و در کنار
در بلبل طرب کسرا نیند با کله داران سیم انعام و شمشاد قدان سمنز فام نازک بدنان سر قنات در شوی و لعل

یوسف شاه

بر کتب نفی خوش بخاری مرومن و کل بهاری تفریح استراح شراب پیش استماع نجات و گلشن رغبت نموده فرموده را ^{معالیتم در حدود} ^{۱۵۴} خوش اسمان و خنیا کران عشرت نشان به بخت عود و قانون رنر بر این ترانه در جهان انداختند خوش از این بزم عشرت به
 جهان را می از ساغر دل بیاو کل و لاله را تا بودی در گشت زماز اشتاب و زمین را در گشت رخسار با تاجنده چون آفتاب ز تاج کی گشت
 افزایاب حمام از می لعل فرمایدی مینا کس جام خسرو حق و در آن دست استاد زمان کیلانی که قانون نواز پی شبیه بی نظیر بوده است
 حسین فردوسی که مهارت تمام در سازندگی داشت این نظم آغاز فرمود بوی پر این یوسف ز جهان کم نموده ماقبت سحر گریان تو بیرون آورد
 موقی و قضی ساخته با بخت اغانی و ساز خوانند در محل قول افتادش هزار چون که عبارت از سیه و شصت تومان حواش باشد از خوانده حاضر
 شنای انعام یافته در صورت اکثریت شرب مدام و آب بازی علی الگه دام و اختلاط با پری سپکران کل اندام تراش انحراف ماکلام
 پیدا کرده عارضه تب و لرزه و سرفه هر سید چنانکه دو ماه در گذران آن خرم صاحب فرسوده بیرون نیامد و ازینکه عظمی بیک آقا در دیوهای نشسته
 بهر انجام خلائق می بود بخت مرد و بهر امکان رحلت او شد چنانکه این خبر حشمت شر با طراف رسید و قراج لازم شد و با پی به تقدیم رسانیده و
 کبار آنطرف صلاح دیده رانی داده و بهر داشته بامیت هزار سوار پیاده و پست هزار فیل که درون قمار در سینه شان و تسعین و شانزده کیج بر کونج
 دوازده کیج و کشت عظمی بیک آقا و سایر بران سپاه اسلام از استماع این خبر متوجه هم غایب گشته از امر صدق و اخلاص صحت ذات بارگاه
 از و حب الطایا مشالت نوزده چون تیر و ماهیست اجابت رسیده مد جان نزدیکی صحت حاصل شد و صف حاکم شاه سیدت سکر الی کمالی
 در کیج گمشاد و مبلغ بیست هزار لیل و فضل و سات مدینه و کربلا و نجف اشرف که مد اردوی وی بودند تقیم کرده بشکر و عار و انصاف فرمود
 و بیست هزار چون و یکم کجا و عبد الله هر دی که از ولایت در یک کشتی بمسجد آن شهر بار بدکن آمده بود سپرده بخود که بسباده و نقد در کجا
 مسجدی بناماید و سناری مد کمال رفت نزدیک آن مسجد ساخته خراب آن شهر مد آورد و انقضی اکنون بمسجد عریان مشهور است و بعد از آنکه
 منیا این بسع دی رسانید که تراج از آب سمنده گشته بقیل بر چه تمام بر کونج می آید بهر آنکه شامها جعفرین دست صحت بیک کم صحت
 انده مصرین صلوات الله علیه حکم ساخته بر عین سپاه طغور سگناه و ششاده بهادران قضا تو امان فرماداد شششاه و نیندار حاکمان
 خدیو طاعت قدر کیتی تنان بفرمود تا بر نشین سپاه در آید باین سوی عرصه که برادر است که بجز و حاکم و باین سوی بجز و حاکم پس اسیران
 عظام جرم صولت و احیان کینه کوش و از شکست بر اسبان صبار رفتار سوار کرده صفا آراسته و از فراز تالیث سم و پایان غنق فود
 و این کشته میدان شان دادند و هشت هزار سوار دوهسته و سده و دویست فیل از کوه کت و در کت خط و نظر شاه طاعت قدر کرده

پایه فرست

مقاله دوم
۱۵۴

و بعضی نفر یک آغا و میرزاها را که میبردند و داد و خان که آنرا می شیشیدن بودند توجیه شده گفت مرا چنان خواطر می رسد که بتوفیق
تجسسه ای بت با این سپاه جنگی نتوانم بر سر کارم آورده چهره منقصر دوانت دید و سبب کند در اصدیدم این موافق گرد
مرتب در هم شکسته سپاه روی زمین با توان اهرم پیش می رسد چنان می بینم که استقبال خصم نمایم و آیات حضرت آیات
بدان صوب حرکت داده و مار از روی کار اعدا باورم مستمعان دو لقا که مرا طاعت بر زمین نهاده زبان سخن مبارکی بدو می جلالت و سران
بر کشا و دیکی از ایشان که انجام افلاس سر مست بود باین ترانه ترسم گشت
برایم که چون دشمن بکمر کند دغوم زدم شد و اگر بکمر
کران سنگ و شمشیر سردست او را کنم بریز و دیگری که بر جاده عبودیت مستقیم بود بخوای این کلام بگو
هیچا بسان برنگ ز آفتاب شاه شجاعت نژاد خدیو جهانگیر پاک اعتقاد بقلب مردی ز بوش گنم به ضرب سنان عرق خوش گنم
و شاه بعد از عرض سپاه بر جناح استیصال توجیه می کرد هر فغان که اندیشگر دیده و بانگ فاعله تعالی ایشان آمده زمین را برابر اقامت فرمود
تا از طریق احتیاج مردم بخرید و مشغول شدند و بر اطمینان یاری می داشتند و دانه زور در انجا بر بردن یکل صبح روز شنبه ماه ربیع
سنه ثمان و تعیین و ثمانیه انظر بن صغیر آراسته شده و سلسله چندان فقره خواب آلود که دید و در آن واقع چرخ دولت مخالفان را
وقت فرو نشستن خود خانه را روشن میکرد و در بابت مال غلبه و فیروزی ضیافتان شده که اندکی آن جهان چون لطف نغمه میوان
از باد سبک بزم شکسته و قرب پانصد جاد و شربت شهادت چشیده آثار قیامت پدیدار گشت اری چراغی کان زو خواهد نشستن
که در وقت مردن خانه روشن در وقت یوسف عادل شاه جراحی مختلفه آنها را برادرش ساراه اسپاه بکناری رفته وقت خود و بعضی را بر
و غیر ششده تعاده خواند و کفرش اول میرزاها را که قری با پانصد سوار و نعل در رکاب هلال آسایش مستعد کرده و انگاه او در خان با بعضی نفر جوانان
در اچوت آمد و فی الجمله جاتی پیدا می یوسف عادل شاه را ندیده بود که چکار کند در آن آسایش چو حکمت بهادر او را بکلیه کشتن اران انتظام داشت
در رسید و عرض داشت که من در آسایش جنگ بکشتن مخالفان اسیر گشته چنانکه اسب و اسلحه را بر او پیاده مرا سیر می بر شستافتم ناگاه در آن
جوانی افتاده زین بسته آمد و من جلوی منوه میفر آید که او خود را در یاد بران اسب سوار شده و بتساب از سر که بر آمده خود را بقدم و بطنش
رساندم اکنون که منسبت از شربت ایستاده است چو خود او در کمال غلبت تباراج و عمارت مشول اندک شاه و کوه کلان چون که در احوال بر
امید بست که یک یلای هرمان خود ششده جمع میزد که در یوسف عادل شاه برای زین سو یکسان بهادر تحسین طبع فرموده و به نوید طاعت
مستظهر که دامن ده پی وقت و در کنت بانه بر او پانصد سوار کارزار همه حسب که و همایندار چو شیران آشفته در کارزار طلب سعاد

یوسف علی شاه

زد کوفه صوب لشکر خرم تو جعفر مودد رو اند شد یوسفی شکر لیه خواه به نرویی اتنا بالی الی تراج چو لشکر خود را بتباراج دید و خشم ترا کین تعالی ^{تعالی}
 فرست کرد آوری سپاه نازد با ما بهشت بهشت هزار سوار و بسیاری از پادشاه فکری حرار و سید فیل که در کباب رانی زاده بود و به تعالی ^{تعالی}
 و مقابل شتافت اما یوسف مصر شجاعت و جلالت فرست نداده غلبه شکر بر طلب انداخته و لیکن زرد خواه پس نیز بر جبین شجاعت فکند
 باز و بتبع و کسان بر کشاد و صند نه سم اسبان غبار مکر در احاطه خمر و خمر و لیکه در آیند به تو حکم بهرام خون اشام که جلاد کاف میافام است
 انکشت حیرت بدندان گرفت و شمشوار مضار افلاک که تحت نشین ایوان این غلی حصار است در آب و عرق و بهشت نیست
 بر چرخ برده و فلانک معرکه بر آب داده آب حیات آتش نشان پیکان چو عیش در محرم دل گرفت حرب چو عاقبت سر را تو تکان که تیر
 همچو غنم و دلدار در لابی که نیزه چو قامت جانان روان ستان بر پشت کمان معرکه بر رسم لغزیت چشم زده چو دیده عثمانی عاشقان
 فی الجمله طریض در این که دار بود که نسیم غایت از غنم و القصر الاثمن عین غایت بر پرچم رایت فرات سلطان عدالت نشان
 و زنده سعادت و اقبال دو اسپه باستقبال کوب جاد و جلال سید و خلعت قمع و فیروزی از کارخانه تیغ من لیشاء بر قامت فایتش
 راست آمده زمانه بدین ترانه متر فکشت و پرواست که اقبال در جهان آنگه چه غلغل است که دولت بر آسمان آنگه چه منت است
 که در کردن زمین و زمان طلوع و رایت شان به زمان آنگه دوست فیل و نیزه از اسب و سید کف بیرون و جواهر آلات و دیگر اسباب
 و امتعه نفیسه بجزه تفرش در آمده و نیزه و تراج کمال آید راه چو کاکر پیروزند و رانی زاده که زخم تیر داشت در راه بچشم پرست و تراج بر اهلک است ^{کشت}
 و چون امرای دولما معارض او شده علم مخالفت او را شد یوسف عادل شاه را رخصت شده در اندک نشد ذوق قلعه مدکل و رایج را از تصرف
 کفار بر آورده به معتمدان خود سپرده منظر و مظهر بجانب بیجا و معاودت فرمود و از شاه میزدستو رخا که که در کس میال بود و دست سمعیل
 عادل شاه میماند شنید عام که یوسف عادل شاه را چون از راه عجا کر سیکشت شد بالای بلندی که در آن نزدیکی بود و نه باز طبل فکین زد و کوفت
 در حضورت از مردم پر گشت که در او جمع شده سه هزار کس از غنیم و ترک در غل را پیش دید آمدند آگاه بر ارجیل و آمده به تراج
 پنجم فرستاد که رای بیجا کر شاه بزرگ است و من از جنگ خود پیشامم که غدر و تحقیر پذیرد و مرا از منوبان خود شمشیر این ملک است ^{کشت}
 همیشه بر جاد و مطاوعت و متابعت مستقیم خام و به باران تراج فریب خورده قبول انجمنی که در بیجا میسل و با عدا و عدا و اتفاق را نیزه
 با دونه هزار کس لشکر داشته و در کنار آبی آمده نشست و یوسف عادل شاه به چهار صد کس اتفاق میزد و یوسف عادل شاه در آن وقت و از مقصود و حرفی که در آن وقت و از مقصود
 عمر و ظاهر بیجا آورده از پیش رانی برخواست و فیض رسد که که فاعله او بود و غیر از زور و جنگ بی گشتند با هم و حضرت در انصاف گشتند پس

تاریخ فرشته

مقاله سیم در عهد دوم
عشق

جوانان دیهادران که همراه وی بودند و بر کلام غرور با فوجی برابر میکردند و از فریب جنگ شینده داشتند که صحبت صیت یکی دست بشیر
به یکبار تیر فوج تیراج آوردند از آنجا که برای پیکار از فریب هفت عادل شاه غافل بودند هر کدام با معدودی از کوران آمده آنها نیز همه یکجا مجتمع بودند و با
پفس و شمشیر جنگ شدند و سینههای خویش را سپهر تیراهی صاحب خود ساختند و رای داده راسع تیر کور و هر سوری که زند آفرین نهادند
از امیران و اعیان مملکت پیکار گشت که کشند و شاه عدالت پناه در از در شش نفر از دشمنان بیست مبارک مجموع وی روح سنا
و سایر از زمان کمال جلالت به تقدیم رسانیده به جمیع اعدا در نوشتند و چون کفار را فرصت کرد آوری خیری نشد غزاه و اسب و فیل
ایشان بکف بندگان محلت نشان افکند و بی کبر و انی آخری هزارادگر کون شود آوری پس از آن در همان موضع سوجنگ بهادر
امارت داده و بطلب بهادر خانی سردار از فرود و چاه فیل و یک کت بمون بوی کشیده به تسخیر و تخلص قلع را بجز و مدکل نامور که دایه
و چون سوجنگ بهادر اقلعه را محسوس تر از قول و امان در دست چنان روز تسخیر و متوج ساخت عدالت پناه از آن جد و کوچ کرده بزرگوار
شافت و از وریدین سیم این قمع نامدار و بیست آمدن غزاه فیل و اسب بسیار از آن رای پیکار کرد و یاد آناه اهدت و شکست شاکت
اقدار در خاطر صغار و کبار قرار گرفت و بنال اقبال او نشو و نای تمام پذیرفته و صیغ شریف را بنمایان او نهادند و آخرت از غیام پیکار یان
دو دست جامه منوج بزرگ اطراف آن بطنهای موضع اراسته بودند و چهار اسب که زین و لجام موضع داشتند و پرست و پای آنها لعل زین
بسته بودند و بیست شاه محمود یعنی برسم به فرستاده بعد ازین در مکر و دفع بهادر کیلانی و استخلاص قلع را که کند می شده میخواست که
در آن شان شاه محمود که برای تیر بان خیره سر نزد شاه محمود شاه بهمنی ستاده از بهادر کیلانی که مرزش چنان کجاست را که که مخطوف
گرفته بودند شکایت نموده و بخوان درشت پیغام نموده که اگر دوست شاه مع آن قطاع الطریق می آید با بجانب پیغام نیتاکی از سر
فرستاده بنیب دیاو و شکر دایم و شاه محمود شاه بهمنی به بنیوی قاسم برید ترک عبدالملک ششتری را که از شاه میراند و لغاه بود
نزد یوسف عادل شاه فرستاده برای وضع بهادر کیلانی طالب ملک کرد و یوسف عادل شاه آن مغرور را از خدا خواسته و بر شاه
منت گذاشته و چهار سوار اتحافی بسر کردی که امان دینی در غایت استعداد بد و شاه فرستاده و بنابر آنکه بهادر کیلانی و یوسف عادل شاه
بخواطر آورده در حوالی و اسبهای کشتن تیران نموده بود شاه از آب کشیده که شسته متوجه اخضر شد بهادر کیلانی تاب مقاومت نیاورد
به ملک این کجاست و شاه مجاهره مشغول شده بعد دوسه ماه قلع را به امان تسخیر ساخت و خواست که بخواه جان بدانی آنرا طاعت ملک
پس دره پیشتر رود که قاسم برید ترک مانع آمده معروض داشت که این قلع یوسف عادل شاه تعلق دارد ادلی آنت که در خوشنودی انحراف کشیده

یوسف عادلشاه

بر داس سپارنده شاه را یعنی مخلص طبع افتاده قدر باطلان دینی نیز نسبت سپرد چون بهادر کیلانی از بیم که مبادا یوسف عادلشاه ارجا
 دیگر بولایت او در آید به قصد ککله آمده بود شاه متوجه انحراف کشت بهادر کیلانی به کله و پناه پناه برده دستدار جنگ کوشید و بعد از آنکه شاه
 با خود در قه جنگ را اتفاق افتاد اکثری از لشکر بهادر کیلانی بملازمت شاه آمدند بهادر کیلانی که از دوازده سال کوسن بهادی زده با سهیل
 کشته شد چون بعد از سهیل در احوالی میجوید رسید یوسف عادلشاه غلغله یک آغا را با جمعی از اعیان مابرد و یوسف شاه فرستاده الکاش
 قدم بوس نمود و شاه بشورت قاسم برید ترک اردو را روانه احمد آباد بید کرد و اندید خود باندک مردم متوجه میجوید یوسف عادلشاه
 با استقبال شاه آمده شاه را با عاز واکرام تمام بشهر آورده مدت ده روز درون قلعه ارک میجوید که در آن روز یوسف ارک و سنگ ساخته شد
 در عمارت ککن فرود آورده و سیاه فنی که لایق کمال شأن کبار باشد بطور رسانید و بیت فیل و چاه آب و چهار غنچه بر موضع دیگر تهنای
 نفیس بسم پیشکش به نظر شاه در آورده و شاه یک فیل میانه قبول کرده و باقی پس فرستاده و مخفی نعام نمود که این چرخا بن خواهد ماند و قاسم برید
 ترک خواهد گرفت بخرانت که بطریق لمانت نزد خود نگاه دارند و لب از آنکه از تسلط او خلاص سازند تسلیم نمایند یوسف عادلشاه اگر
 قادر بر دفع قاسم برید ترک بود لیکن صلاح دولت خویش در آن ندیده جواب داد که امکانی اتفاق ملک احمد نظام الملک بحری وقع آتیه عمار
 الملک صورت پذیرفت هرگاه شاه دولت و سعادت بتجگاه تشریف برزند هر دو را مستغرق ساخته با ظرف می آیم و علاج نمایم شاه
 ازین نوید مقتضای این مصحح که چنانچه بنیت کانهم خوشتر سرور گشت و یوسف عادلشاه روز دوازده بیت و چهاردهون لفظ
 پنهانی تشابه رسانیده قاسم برید و قطب الملک بهادی را به پیشکشهای لایق خورسند باز کردند و در سینه اصدی و تسخایه دستور
 و نیار خواجهای چینی که احسانا بکله و ساع و انگر و اندر و کونپ و سیع پرکانت و قلع مایه آب همیوه و ملک و در تصرف داشت
 خواست که چو دیگران خود نیز خواهند سگ کرد و لهذا را بطراشتانی با ملک احمد نظام الملک بحری استوار نموده پیغام داد که فتح آتیه عمار
 باستطهار یوسف عادلشاه ملک برار خطه تصرف در آورده نام شاهی بقصد اقتدار خویش دارد چه باشد که این دوست صادق الاصل
 هم با جانت شما مضرب شامی فاکرشته بلند آواز کرده چون ملک حسن نظام الملک بحری دستور دنیا را فرزند خوانده بود امدادش لازم
 داشت به تجویز آن نموده دستور دنیا را خطبه آن ممالک بنام خود خوانده و بسیاری از قبایات و منافع را که در تحت دارا خلاصه بود متصرف گشته
 مردم قاسم برید ترک را از آنکه دور بران کرد و قاسم برید ترک مضطرب گشته شاه را بران داشت که از یوسف عادلشاه طلب ملک نماید
 یوسف عادلشاه اجابت نمود و غلغله یک آغا را با امرای مستمید فرستاده و تشابه نوشت که اگر من خود می آدم ملک احمد نظام الملک بحری

تاریخ مرثیه

تعالیه سیم روضه دوم نیز بدو دستور دینار شکر میکشید و محبت طوفانی میشد پس نوید گیر حل نمایند در آن اثنا خبر رسید که خواجه جهان دکنی که بشجاعت و مردانگی مشهور بود بفرموده ملک احمد نظام الملک بجزای خلاصه شکر احمد کشته و عبرت بر چه ماست می آید و ملک احمد نظام الملک بجزای هم در انجام سفر هست نا عهد الضر و خود نیز ملک دستور دینار نهضت نماید یوسف عادل شاه صلاح در آن دید که خود هم توجه نماید پس الحاق کرده بمشکر خویش ملحق شد و قاسم برید ترک را بتعلیل طلبیده با اتفاق متوجه حرب دستور دینار گشت و دستور دینار با پشت نیز سوار و فرود آورده هزار سوار ملک احمد نظام الملک بجزای خواجه جهان دکنی بمیدان حرب شنافت و بهادرانه جنگ در داد اما از عدم مساعدت سگت خورده و تسلیه شد و قاسم برید ترک بشاه گفته حکم قتل او حاصل کرد اما یوسف عادل شاه علی الرغم قاسم برید ترک کسان بخدمت شاه فرستاد شفاعت نمود و خلاص ساخته همان جا گیر حسنا باده کلبر که را بر روی مقرر فرموده اند که خانم مراجعت گشته پی آنکه شاه را ملازمت نماید متوجه میجا پوشد شاه و دستور دینار نیز مسباکن خود رفت و ملک احمد نظام الملک بجزای که بحایت دستور دینار بکوالی پر کنه میر رسیده بود او هم از آنجا بجهان گزشت و در سنه ثلث و تعلیه شاه محمود شاه جمعی عهد یوسف عادل شاه متساه پی پی شتی را که طفل که او را بود برای سپر خود شایزاده احمد خواستکاری نموده حبه ایقاع حسن و طوی بلده حسنا باده کلبر که را اختیار کرده شاه و عادل شاه باظرف شتاقت و دستور دینار را آمدن حضرت به حسنا باده کلبر که منتظر و قیوم گشت در بوقت یوسف عادل شاه جمعی بشاه پیغام کردند که بسبب پکنات دستور دینار میان ولایت من و شاه فاصله شده است که اگر انجا ابراهه دفع قاسم برید ترک در خاطر دارند پی باید که آن پکنات را بجا گیر من مقرر دارند تا بدان جای که جمعی از مردم عمده در انجا کجا داشته بوقت مرضت ایلعار غایم و قبل از آنکه ملک احمد نظام الملک بجزای خبردار کرد قاسم برید ترک را از میان بر ابرم و زمانیکه رخصت داد یوسف عادل شاه آن حال را متصرف شد و دستور دینار پناه قاسم برید ترک برد و چون طلب الملک بمیدانی که در آن سفر همراه بوده یوسف عادل شاه متفق شد قاسم برید ترک خالیف گردیده جرایمی دستور دینار و خواجه جهان دکنی و جمعی دیگر از امرای بهندی ترک رفاقت شاه کرده بالند رفتند یوسف عادل شاه طلب الملک بمیدانی بدیده شتاب بر سرایش رفت و پس از ضرب مصعب فایق آمده بمرکب ام از امرای خنجر و بطرفی شتاقت و در جنگ کاه خالو ز رخت انداخته و شاه عدالت پناه را دست گرفته تحلیف نشن نمود و عدالت پناه بعد از سبانه و توابع بسیار با شاه بر یک محض خوش تنه شکر شد از هر کوه حرف و حکایت در میان آوردند و قمر و دانه که سال دیگر به اتفاق ملک احمد نظام الملک بجزای دفع آتیه عمار الملک لشکر کشیده یکبار قاسم برید ترک را متاصل سازند و چون ملک الیاس در آن جنگ کشته شده بود یوسف جاکیر و مصعب ویرا به سپر بر کشش میلان محمد مقود داشت به خطاب عین الملک بنواخت و در ابع شکر شاه کرده بدرا بخلاص میجا پوشد

و سال دیگر عازم استیصال دستور دینار شد لشکر برکشید و چون ملک احمد نظام الملک بجزی سر برت برق و باد بکشت دستور دینار رسید معالیم روضه دوم
یوسف عادلشاه بجای میر شتافت و از قطب الملک بهدانی فتح الله عماد الملک مد و خواست ملک احمد نظام الملک بجزی از اندیشه
آنکه معجت طولانی نشود بساط نزاع در نوشته باجمد گرفت و در سال دیگر رای زمین و عقل و دین یوسف عادلشاه اقتضای آن نمود که با ملک
احمد نظام الملک بجزی طرح دوستی فکنده در توسیع ملک سعی نماید باین ایلچی نزد ملک احمد نظام الملک بجزی مرستاده نوشت که
ملکیت دکن سرزمینت بس مختصر گنجایش امنیه حکام ندارد و آخرت است شمار پنده و دولتا باد و دود و کالنه و پونه و جاکیه را فاضل گردیده و منافع
دستور دینار و عین الملک را متصرف شوم و عماد الملک جاکیه خداوند خان حبشی با یکیک داور و قطب الملک بهدانی ملکیت ملک
در تصرف داشته باشند و حکما بهیدر مع قلیل از صفات آن تقاسم برید ترک متعلق بوده بچکدام حمایت دیگری نیاید و کمال تمام و یکا کنی
با هم داشته باشند تا بر مطالع کنندگان احوال حکام دکن مخفی نماند که چون زلزله در دولت جتینید یامد و صوبه داران در استحكام و تعهیت
خود کوشیده و هر کس هر جا که بود گردآوری خویش نموده اند و لاغری کرده سه بدیگری فرودنی آورد چنانکه یازده نفر جداگانگی به پنج
نصرت در آوردند یوسف عادلشاه در میا پور و ملک احمد نظام الملک در خبر و فتح الله عماد الملک در برابر و قطب الملک بهدانی در ملکیت
و جانب غنی میا پور تا کنار دریای شور پکنات بزرگ مانند مرغ و کبوتر و کله و قلع متین چون پاله و کوه بهادر کیلانی به تصرف خویش در آورده
که بعد از شته شدن او حکم شاه محمود شاه جمنی ملک الیاس القاطب بعین الملک مقرر شدند پس از بزرگش میان محمد که او محمد
عین الملک باقی بود قرار گرفت و طرف جنوبی میا پور میان خرمسواره و پای تخت سید پکنات عمده عمده مثل کجونی دارند و حسب
کلبه که و با کاهی ولی و کحیه و حمونی و غیره دستور دینار بقصه قدرت خود در آورده و این هر دو را پنجه باید یوسف عادلشاه در میان برداشته
افولایت را بولایت خود منظم ساخت و بپلوی ملک احمد نظام الملک بجزی نیز دوس علم استقلال افراشته بودند یکی حوای
دکنی که قلعه بریده و سولاپور و ولایت نواجی این دو قلعه تعلق بوی و برادرش بن خاندانت دوم بن آدین علی ناس که پونه و هاک و چار کونه
و قلعه دیدار چوری را متصرف بود و قلعه و ولایت دولتا باد را نیز در برابر ملک و چه و ملک اشرف داشتند و حکام این ولایت را پنجه
ذکر کرده شود ملک احمد نظام الملک بجزی را بداخت و در برابر نیم خداوند خان حبشی شریک فتح الله عماد الملک بوده مملکت و نو مار و کلم و
در تصرف داشت و ارفع الله عماد الملک متناصل گردانید و در پای تخت سید خود قاسم برید ترک استیلای و استقلال بهرسانیده بود
اقتضی بعد رسل و رسائل و قرار مدار بطریق مذکور یوسف عادلشاه تخت فرمائی بطلب میان محمد القاطب به عین الملک فرستاد و چون یوسف عادلشاه

ماہیچ مرثیہ

مخاله سیم روز سه دویم بار کجاست می نوشت از روز فرمان لوارم شادمانی بجای آورد که گفت اکنون غلظم جمع شده و دانستم که آنحضرت مرا از زمره دولتمداران خود دانسته به چنین رعایت سرفراز ساخته اند پس در قلعه کوه که محقر بود یک هفته لوارم شادمانی بجای آورده و جشنها نموده انگاه بی تعلل و اجمال با شش هزار سوار تمام یراق را کوه روانه بجا آورد و درین دفعه یوسف عادل شاه سلام آورد و بطرز سلاطین رفته با سپاهان نازی را در خدمت یافت مختار گردانید و دستور دینار معطل را نوحید کردیده بامیر برید که در آن روز می جانشین پدر گشته بود نوشت که برست نیت پدر خود عمل نموده در معاونت مرستی القدر و بکشید ازین همراه بریدم به هزار سوار بگفت او فرستاد دستور دینار بفرموده داشت و معاونت برکنار رسید خیمه و محراب مرتفع ساخت و عواید جهان دینی که او نیز به دستور دستور دینار و اعیان سه در می داشت میخواست که بر مطابرت ملکات احمد نظام الملک بگری در سلک فرمانروایان مملکت باشد از کنگاش حضرت با خبر بود و از ملکات احمد نظام الملک بگری و یوسف عادل شاه رنجیده به اتفاق برادر خود دین خان معاونت دستور دینار را فرستاد و چون ملکات احمد نظام الملک بگری را مشغول تسخیر قلعه دولت آباد و حصار سلطان محمود شاه کجراتی دید بظاهر جمع با بجزار سوار بدستور دینار میوست و او از اجتماع سپاه بغایت مضطرب شده زبان بلاغ و کرامت جاری ساخته و با سحر و جادو و کرامت نمود و چون این اخبار به سامع شاه گردان افتاد رسید از امده مقدمات غیر متبادر دانسته بر توطئه خاطر انور بوضع اعدای ظلمت میرانخت و با وجود و فراست و تدبیر و حزم آنک اقبال و غم حبال نموده خزانه که از رای پهلوان بدست آورده بود بدین ریغ بر لشکر پاشیده و به حدی تمام با جنود ظاهر نمود و بجانب معکود دستور دینار روان شده در پنج فرسخی لشکر کا به حزم حمله و خرابگاه با وج محمود ماه رسانید و روز دیگر به حسب فرمان قضا جویان عساکر حضرت مظاہر در نهایت شوکت و اهبت سوار با دستان کوه و قار که کشته آواز کوس و کور که در بغر و نقاره در کسب گفت آنحضرت از امده عجد شهریار یوسف عذار و مؤید تاجان کردگار غفس نفیس بر کوسین قلع برآمده و بین و سوار لشکر فیزی اثر بجا ظاهر شد چایون در آورده و از میان دو هزار جوان تیر انداز و دوی هزار سوار سینه باز تیغ کنار که دمی همه بدول و پهلوان مخالف شکار و ممالک ستان توانان و نذر من و دلیر بهیکل به نیز و پیل و چه شیر بر کزیده و تاجاب که هر یک از ایشان از نوعی از مخطف و محنت نبوت و بسر کوهی و سرداری برادر یکو اتر عظمی بکیت در مقدمه روان گردانیده فرمان داد که در کجایر سنی مخالف نزول نموده خیمه بسازد و در طلب اندر طلب کشیده و محنت و دست بجا رست دراز نگارده پای محبت و قدم سرعت بنزد او بر نیامده یکی از ملازمان که بوفور دانش انصاف داشته باشد نزد دستور دینار مرستاده با طاعت و انقیاد و تحویل در عین نهایت کرامت و محبت بماند محمد عین الملک سرد دولت روز افزون میاید و در هر ایامه او در این دو تاجیه پهلوان بهر دستار

دشمن متکلم گشته سراج غمت و عظمت خواهد رسانید و اگر از نادانی و تبه کاری کردن از پیغام ما پیچیده سر برنجبت در دیده بصیر گشته همچو سعادتمند روئیده ایم
 خداوند خان پیش دیده جهانیش تیره تر از شب یلای بجزر سپاه تر از تیره روز کار فقر خواهد گشت مخمفربیک لاری کلام انکار شنیده اقرارم
 صدف خمیر جای داده و با مثال از مریدان نوده چون بدالضوب رسید در یکد و فرسخی خمیرم سر پرده احوال و مکتب پرامون بسط زین کشیده
 بر اسم ارسال رسل در سبیل هدایت از آنجا که آینه دولت دستور بیک کجبت زده بود از مشاهد و چهره اقبال و تمیز میان صواب و ضلالت
 و پی بهره مانده بکواب دور از کار سلسله حشمت خویش را از هم کجیده در معات باش با سازی و بی نجاتی پروا تیره راه آشتی مسدود گردانید
 دشمن از سوار کحل و مسلح همه بزدکی کش و تیر خنک به یزیدی شیر و لاج لیک بدافعه و معالیه مخمفربیک کیل نمود آن شیر منته تور و اقدار
 از مشاهد آن اهلوار دانست که آتش مندیان جرباست حال شیر آبدار اطعانی پذیرد و سیلاب طبعان جشیان بی حذر مردان دلاور صفت انفع
 نیکو در بار بکواب سپاه اشترار از رجوع تیغ امار و سنان آتشبار نموده اعلام محاربت و مجادلت برافراشت هنرنگ خدنگ از کینگاه
 دنان کشوده شیوه خوئیاری ظاهر ساخت و آردای سنان دندان زبر آلود و چوده طریق خاک کاری نمودار گردانید خون گشت روی
 زین پرکار زینکان دل چشم کویان کفار سناز دل زنده زندان شده بر امید مکرک خندان شده زبس غن که بهر جای پاشیده
 زین سپهر روی خراشیده شد بعدار کشش و کوشش فراوان از خنده تیغ رنگان مخمفربیکان چهره فتح و فیروزی خندان گشت
 و کرداد بار بر رخ ارباب طلعت سرشت نشسته بر نیت را غنیت شمرده اکثر اسب و فیل ایشان بدست مخمفربیک در داده سپاهیان
 طغیان از غنایم بشمار پیش از پیش صاحب سامان شدند میان اقبال بر جراح استعجال خرابین فتح که فی الحقیقه دیباچه قوای بود بعرض
 خرد بارگاه رسانیده بغوای ای کلام متکلم گشته قطعه اغراب که دیده جزوی است کار کفی هنوز در قدرت باش تا صبح دولت بدست
 کین هنوز از تاج سحر است روز دیگر گشتن آقا و از کین کاه افق علم برافراشت و تیغ روی و سپاه بندی را بر بنداخت رایات نصر
 لیاقت صبح یوسف شاهی از ان موقف بر نیت محاربه دستور هفت نموده بعد از حصول مقصد میمنه مخمفربیک و میره بیکد یک تیری
 و مقدمه میرزا جاکیر بیک قی مقرر گشته سلطان فیروزی نشان بانوی از دلاداران مصدر و صف شکنان دلاور در قلب جای گرفته از اطر
 دستور دیباچه بکشت و افزونی خیل چشم مغرور گردیده جبهه جوش و سیار آلات حرب بر سپاه تقیم نموده فیلهای مست را با جاکاباز داشته
 و عرابهای تب و تفنگ دبان و ضربن پیش و جهاض که بدستور و این بمنده صفها ارادت طالبان نام و مکت از دو جانب آتش
 کشش را بر فرخنده از تاثیر جان که زهر پیا جوش در آورده و سرازه سرخوش خرمین را در سوخته جرم فلک مالکد اعتد بیت و خیل از دو سو در

تاریخ مرسته

۱۶
تحالیم روضہ دوم
۱۴۳

و در ایامی شش محو شدند چوشت اردو مو شکر آستانه جهانی به پرفاشر خواسته جلالت رایت کین بر افراشته کوزان بسوزند
 انداختند میرزا جهانگیر چون پیشتر از دیگران برق دار و صافه کردار بر اعدا در خرمن حیات بسیاری از ایشان را با و قدا داد انگاه
 مختصر گیت و حیدر گیت از جواهرات و براتقار اسپان مانی شاد بر اینجمله بر دشمنان حمله ور گردیدند و در هیکر او کجبه شمشیر دگر و تیر و تبر و کمر
 بلیت چنان در هم انگیختند که سپاه کارگرد و شدر روی کسی سپاه ریس قیل روی زین غل گرفت فلک نذران خیره دستی شکفت
 عاقبت الامر میاسن تابیدات یزدانی و نیروی دولت قاهره سلیمانی دستور دبار در سرگشته شده و سپاهش در هم گشته را که برین
 پیش گرفته و فیلان که پیکر در سرگشته گذار از ملکات از جو دروغ و زغن پرد افتد بیت خدا داد و فرست شهنشاه را بریت قدا
 بدو راه را چو بر دشمنان شاه مشکاکار شد از خرنی کار او چون کنار بشکر خداری بر خاک نمود که پیروزی از داور پاک بود مختصر گیت
 که زخم تیر بر پشانی حیات داشت با اتفاق امر او از کان دولت زانو زده مراسم تنگیت بجا آورد و نوقه جواهر و اقرا در فرق بیاویش کرد
 و لوازم خدمتکاری بجای آورد و دعا و ثواب قدیم رسانید اعلی حضرت عدالت پناه برادر کاکمکانه اسر چشم پوشیده مد آغوش گرفت و
 مبارک زخم او را مرهم نهاده بتداوی مشغول گشت لیکن آنها سو مند و غدا بر طبق کلام منجر نشان از اجله اجله کلام لا یشاء و
 سلالة و لا یفقدون بعد از سه شب از ترش شهادت چشید بعالم قاهر امید مختصر گیت بر وایتی برادر اعیانی یوسف عادل شاه
 و برویتی چاکر گذشت برادر رضاعی یوسف عادل شاه باشند که از دم بساوه آمده بود قصه کوتاه شمر بر اجداد لوازم غذا و نام تنگیب و صبر نموده
 توجه اشغال دنیوی انداخته قلعه حسن آباد کلبر که و ساغر و انگر و سایر ملکات دستور دینار بیکم تسخیر در آور و بر مردم مستمیر و بر خود بد
 و سعادت باب بجا و بر حیطه الله هلمنا عن الا فانه القور مراجعت فرمود چون آن بلده از خاک قدوم انکل بوستان جهانبانی
 رشک مشک از دوز غیرت غنبر تر گردید محافظ پادشاهانه متفقا احوال اعیان دولت ابدی الاتصال گردانید چنانچه میسر اجهال کفری چند
 که در آن مکرر ترویات مراد به بطور در رسانیده بودند بنزد غایت و حرمت اختصاص بخشیده پایه قدر ایشان را رفیع تر گردانید و بعد
 ازین فتح استقلال یوسف عادل شاه درجه اعلی رسیده انچه از سالهای دزار سرگود خاطر خاطر شش و بطور رسانید یعنی در سینه شان و
 مجلس عظیم ترمیم داده و میرزا جهانگیر قی و حیدر گیت و غیره را که از امرای شیعه منسوب بودند و مید احمد صدیقی و دیگر علمای که همان مد
 داشتند حاضر ساخت و قی که خضر علی بنی و علییه الهی نام مراد عالم رویا شده سلطنت رسانیده فرمود که هرگاه سلطنت مملکتی نصیب
 باید که پوسته ساد است و همان اعلی بیت رسول آخر الزمان را معزز و مکرّم داری و هواره در تقویت منصب اینه ثانی عشر علیهم الصلو و السلام

یوسف مالدشاه

بهمت خود بجاری با خدا عهد کردیم که اگر ملک ملک نبش تعالی و تقدس این دولت کرامت فرماید نایب شیعه رواج داد و رسول تعالیسم روضه دوم
 متابرر با القاب بیایون ایند اثنی عشر علیهم الصلوٰه و السلام نیرین گردانم و بچین وقتی که تراج و بهادر کیلانی از دوطرف آشوب و غوغا در
 مملکت انداخته تنه کین بود که ملک از دست برود و از اثر و فکر داند و استهجه و ابا واقف الصمیر عهد بست که بعد از مرگ
 مهات در ترویج نایب شیعه بگویم اکنون در این باب چه میگوید یحیی که بعد از مرگ بسم الله و برخی شرایط خرم و احتیاط سرعی داشته
 معروض داشتیم که بای سلطنت تبارکی وقوع یافته و شاه محمود شاه جعفری که وارث ملکست هنوز در میاست و ملک احمد نظام الملک
 و فتح الله عاهد الملک و امیر بریدنیان پاک اعتقاد اند و اکثر سران سپاه این سرکاری نایب اند و مباحثه حادث کرده که دست تدارک
 از دامن آن کوتاه باشد یوسف مالدشاه نیز بحسب تامل فرمود و گفت هرگاه من بعد و مکنم خدا تعالی حافظ و حامی من خواهد بود قصار در بیان آن
 از ایران خبر رسید که شاه اسمعیل صفوی خطبه اندامی عشر علیهم الصلوٰه و السلام خوانده اند نایب را در و اجداد یوسف مالدشاه از استیلا و بجزیرت
 پشتر ساجی شش روز جمعه ماه ذی قعدة سال مذکور در مسجد جامع قلعه ارگت بجا آورد خود حاضر شده و لقب فان که از سادات عظیم الشان مدینه بود بر
 شده تخت در لوان کلمه اشهد ان علیا ولی الله افرو و بعد از آن خطبه بنام امی اندامی عشر سلام الله علیه و السلام لی یوم القیامه خوانده نام
 باقی صحابه را از خطبه بر آورد و آنحضرت کیستی که در بند و ستان خطبه اندامی عشر علیهم الصلوٰه و السلام خوانده و نایب شیعه را رواج داد و اما با وجود
 این حال انضای خط و پوشیاری جمال شیعه را اندازد و یارای آن بود که نسبت بجهاد کرام حضرت خیر الانام لفظ تهاوت مرا تخریک آید و بران
 جایی سازد عیاذ الله و معاذ الله از آن سبب تعصب از میان ستیان و شیعیان بجای ناکشته و علمای نایب جعفری و صفی صحرای
 و شایعی چون شیر و شکر با هم آمیخته با مباحث و منازعت در نور دیدند و بر مضمون این بیت عمل نمودند میت کران بهتر و در این تهر بر
 چو طلع مانده بر در تهر و در مساجد و معابد بر یک طرز و این خود عبادت معبود خود کرده زبان بر ضلالت غیب خود نیکشودند و اکابر دین
 و مشایخین اهل تعین و عابدین سجاده نشین از مشاهده این ظلم و اظلام انکشت تعجب در دامن گرفته این معنی را حل بر احوال خسر و عداوت
 میفرمودند و مسودین سواد نورانی را در حالت تحریر حکایتی که در این مقام مناسب بود میآورد آمد و ثبت نمود و گویند مولانا نیاث کمال که مرطفا
 و منیر و حکیم شمس و سرآمد معرکه گیران فارس در مناقب خاندان طینین قضا و عزا آورده اشعار او در آن مشهور است در تعصب تشیع مثل
 انبای جنس خود نیست اعتدال را همه باب رعایت میکند و در شیراز در میدان سعادت وقت عصر بساطی افکند و بسجده می نشیند و مناسب خوان
 مشغول میشد و تراکیب ادویه میفرخت و اگر کتاب جاماسب نامه احکام می میگفت مردم فارس با ولادت صادق میداشتند و در جمیع

ماہنامہ فرستہ

9.9

یوسف عادل شاه

حداد خان حبشی و فتح الله عماد الملک چون از یکدیگر کریم و سرس داشتند بیاوردند و استند و قطب الملک همذاتی نگریه در باطن مذنبی
 در واج آن ملت از خدای خواست اما بنا بر اقتضای وقت و تکلیف امرای ملکت بیدار گشت متوجه درگاه شاهی گردید ملک احمد نظام الملک بحری
 نیز با اتفاق خواجه جهان دکنی حاکم پرنده و رن خان حاکم قلعه سولاپور باده و دوزخ و بر سر واد و نوچانه بسیار روانه احمد آباد رسید و سلطان محمود شاه بهمنی
 نیز لشکر ملکت به همراهی امیر بریدار الملک محضت کرده در درویدی لشکر احمد کفر و دآمد و در حضورت چون جمعیت عظیم هم رسید یوسف عادل شاه
 صحبت را غلط دید و سپهر خود همراه اسمعیل را که پنج ساله بود همراه کما حقان دکنی و دیگر امرای متهم مع فیل و غزاه و احوال و احوال به جا پور فرستاد و در آن
 و غیر الملک ترک با ضبط احسانا بکر که تعین فرموده خود با اتفاق عین الملک کنعانی و شش هزار سوار جزا متوجه پرنده بیدار شده در سوتن و سبت
 شروع نموده ملک احمد نظام الملک بحری ولایت حوزا در معرض تلف دید شاه را با جمیع لشکر همراه گرفت و کوچ بر کوچ بدینال یوسف عادل شاه در
 یوسف عادل شاه بگشت آمد اول ولایت دولاباد رفت و سوخته و غارت کرده از آنجا ولایت برار شتافت و فتح الله عماد الملک از تعاقب
 حضرت انبیا کشته شاه و ملک احمد خفی مذنب اندامین را بهانه ساخت میخواستند مراستاصل سازند درین وقت مراحم طاقت معاومت شاه مذنب
 صلاح در آن می بینم که اگر کرده خود پشیمان شده از مذنب رها و اصل احترام و تعاقب نمائی و محب ظاهر از من برخیزد به برهان نوروی تا مرا فرستاده
 با اتفاق قطب الملک بهمانی اصل این محال نماید یوسف عادل شاه را رای مایه فتح الله عماد الملک پسندانده پروانه به جا پور فرستاد که خطابی
 موقوف داشت خطبه چهار بار بخواند و بخواند بخش از فتح الله عماد الملک جدا شده به برهان نورفت و فتح الله عماد الملک یکی از نویشان خود را
 نزد ملک احمد نظام الملک بحری فرستاد پیغام نمود که امیر بریدار دایه دارد که یوسف عادل شاه را از میان بر گرفته ولایت به جا پور را خود تصرف نمود و کن
 که چشمتی فرخ رن را مالک است در پناه و خزانگی که می کند یکس از عده آن برنی قاندا که مثل به جا پور ولایتی نصیب او کرده و او را و او را
 در دکن تکیه مکن بخود بود و ما مردم سپاهی را بنده و ملت بکران چاکر است فردای قیامت کبرس که قرار اعمال خویش خواهد شد با وجود منفی
 یوسف عادل شاه نزد من از مذنب باطل رخصه استغفار نموده و کس به جا پور فرستاده منع شاد ایشان فرموده است صلاح در آن می بینم که
 لشکر کشیدن و مدد بیکر نمودن تعلیم شاه نمایند و بکران کس نویشان شتابند ملک احمد نظام الملک بحری و قطب الملک بهمانی بصواب دید فتح الله
 عماد الملک که ریش خید انجاعت بود نیم شب کوچ کرده راه مالک خود نمود و چون صبح دید شاه و امیر بریدار شعله ز راه بسیار میران
 ماند و پیش فتح الله عماد الملک کس فرستاده برای تسخیر به جا پور طلب معاومت نمودند و او را بشا را چند روز طبیعت و لعل کباب داشت مخفی
 یوسف عادل شاه پیغام داد که وقت معاومت است و یوسف عادل شاه خود را عبرت مرصع نزد فتح الله عماد الملک رسانید پس هر روز نزد

تاریخ مرثیہ

۲۲

مقالہ سیم دوم

و فوجها را استهزیه و مزاح بر پید کرد و ایشان مضطرب گشته و احتمال انقاع را بجای گذاشته و قطع نظر از اقبال کرده راه تهمکاه احمد آباد
 بهیمودند و یوسف عادل شاه بعد از غارت اردوی شاه فتح آله عماد الملک را وداع کرده به جالور آمدند و باز به پنج سابق خطبه اش عشیر خوانده و تقویت و روح
 اندیزد کوشید و عین الملک کنعانی و کمان دکنی و فخر الملک ترک را که کوه الطاف نواخته پای زور و جاه ایشان را رفع ساخت و بتجلیل
 تمام سید احمد بروی دیبا تفت و تبرکات و عریضه مشعر بر تنین و مبارکباد و معنی بر اخص و خطبه خواندن اثنی عشر روانه درگاه شاه اسمعیل صفوی کرد و سید
 و بعد از دو دو موعود ری ملک پرداخته و دیگر هیچ جانب سوار نشد مگر در تبریکار بیکار بیکار قتل و سینه کاو و بوالی انداز و رفت و دوسه ماه اوقات صرف
 صید و شکار نموده و او عیش و نشاط داده در زمان حافظ حقیقی بلخه بجای معاودت فرمود و باریکریا بنبر کرده نهضت نموده لوازم غزایا آورد
 و بیان این سخن آنکه در آخر سنه خمس عشر و تنه کفار نصاری به بندر کوه خیر و کیف ما اتفق رسیده چون مالک انجار غافل یا قتلعتلعه درآمد
 بسیاری از مسلمانان را بقتل رسانیدند و این خبر یوسف عادل شاه رسیده با دوسه هزار کس از خاصه خل و دکنی و غریب این جالور و ایغار فرموده صبح روز
 غافل بقلعه کوه رسیده بسیاری از غریب را که کما قتلعت در وازه قلعه مینو و بقتل آورده داخل قلعه شد و نصاری که در کمال غفلت بودند بیدار شده هر
 که فرصت یافته در کشتیها نشستند و بکرا اهل رسیده بودند تیغ غازیان اسلام بملک گشته باریکریا لال متصرف مسلمانان در آمده شاه عدالت پنا
 قلعه را بر مردم مسند سپرده مگر در دولت رجوع نموده بعد از آنکه بیست سال در واه با استقلال سلطنت کرده روز کار بکام دل گذاریند و بزرگ
 جالور و مرصوه الفیه که تفرگشته در سنه سده و عشر و تنه این زندان فانی بریاض جادوانی قتل فرمود و نعش او را حسب الویسه مابین سلطانیه
 بقصه کی برده در جنب قبر شیخ جلال الشوریخ چنگا که اوی ارادت صادق داشت مدفون گردانیدند مدت عمر او هفتاد و پنج سال
 و البقاء للملأه العبد و این مصراع تاریخ فوت او معلوم میگردد تاریخ بکفنا نامه شمس عادل و تاریخ نظام الدین احمد انجمنی مسطور است
 که در ابتدا یی سنت و تنه دست خصا جلیا شش در روز دهمه ظاهر است که این روایت را صحت نیست و حق اول نوی است
 و الیوم عند الله و نسبت شیخ جلال الدین الدمشقی چند به امام بن العابدین علیه السلام برین پنج است جلال بن جهان بن خضر بن محمد بن احمد
 یکی بن زید بن حسین بن سراج الدین بن شرف الدین بن زید ابو الحسن بن عبدالنیر بن محمد بن عمر بن یکی بن حسین بن زید ابو الحسن بن علی بن حسین
 اصغر بن بن العابدین علیه السلام و شیخ چندا شیعیه مذهب بودند بابران یوسف عادل شاه را با محبت و الفت به رسید و لوازم بیرونی و میدی دریا
 بود در یوسف اول و شیخ چندا در مملکت دکن بسیار بلیک بعضی شیعیه مذهب اند و بعضی حنفی مذهب و الله قادر علی الهمه و الله
 الیه المبداء و المعبود و ببله احمد مگر که دار الخلافه نظام شامیه بود مجموعه بخط شاه طاهر علی اضران بنظر اتقا که سار میقدار در آمد در اینجا نوشته بود که در

زبانی که از تو هم التهاب آتش غضب شایع جلای وطن نموده از راه دریای پی زنهار به بندر کوهر رسیدم باید احمد هر دی که مژگن سال بود و غیر از
 در مملکت دکن در خدمت یوسف عادل شاه و اسماعیل عادل شاه ضرر کرده بود طامات کردم مردی بود خوش محاورت و خوش مظهر و از فنون
 علوم صاحب وقوف و در روزگار آن دو پادشاه عالجه بمضرب صدارت مقرر و مکرّم بوده و من تا وقتیکه در بندر کوهر بودم به نقل و حکایات کتب لطیف
 نمکین نکات کلفت و اندوه از آنیمه ضمیمه نمودم و نیز کیمیکفت که یوسف عادل شاه تجربه روزگار بسیار داشت و سخاوت و علم معروف بود و بسیار
 عدالت و انواع حسانت معروف خط تعلیق را خوب نوشتی و در علم عروض و قافیه و قوافی تلمذ داشتی و در علم ریاضی سرآمد روزگار بود و طنبور و عود و تنبور
 نواختی و اهل فن را العز و اکرام فرمودی و همواره در مجلس او شعر و نوا و نغمه شنیدی و گاهی غزلیات شرقی و غزل و مایه و طرب را با معظّمات امور شنیدی
 و ملکستانی جمع داشت و نظار احوال مملکت غافل نموده و پست در کاران دولت را بعد از او و او امانت و دیانت ستایش میکرد و ایشا را
 بدان صفات میل و وابستگی بیشتر شده از نسایم اخلاق آنها سرایستان مملکت صفا و طراوت تمام پذیرد و بصورت و سطوت و محکمگی و یاز اینها روزگار
 ممتاز و مستثنی بود حسن و جمال مبرّج داشت که در او ان پیری و ریش سفیدی همه قسب و خصلت را گنجانده و در او مردم از اقصای دکن به جای آورده و روزیکه
 سوار شد سرباه او می ایستاد و در درگاه او و در حیران باغبانان حال میکرد قطعه ای بر زمین کاروان بند پیریز بدعت دوستی ضمیمه آمیز
 در کوی و باز هجوم ظاهر یکسان نه بای ستاد است و نی راه گیر و در زمان جهانبازی استمال ناما و فرستاده از ایران و توران و غیره
 و مردم مردم حاصل و منبرند و جوانان شجاع و کاروان تر و دود میخواند و چندان عساکر ایشان میکرد که راهی و شکار در ظل حایرین زندگانی
 نمی کردند العز قلعه را که جای پور که اول انظار بود شکسته از کج و سنگ ساخت و هم در مجموع و مشهور و نوشته بخط شاه طاهر دیده شد که یوسف
 عادل شاه را چون در ایام کیمی ستانی گذر به حوالی پرگانه او را افتاد استماع نمود که مملکت را در همه و برادرش که از امرای شاه محمود شاه جمعی
 بودند با کوهی از راه ارباب لشکر بفرمان کوهستان پناه برده اند تا بران دو هزار سوار و پنجاه پیاده جنگل شاه متوجه انجماعت شدند و چون ایشان
 بقدم اطاعت و انقیاد پیش نیامدند به نیت دست تسلط و استیلا در آورده اسباب و اموال آنها را بغارت بزد و غیال و اطفال و دوزک و
 و امانت را به اسیری گرفته آتش قهر و غضب در مساکن ایشان برافروختند و از انجماده و اهر کف را در همه و به نیت زیرکت و عاقل بود و در همه و به نیت
 نهایت خوب و جانی بغایت مرغوب داشت در سلک اسیران قلم گرفت و یوسف عادل شاه آن جمیل را که بستان زده ساله بود
 در بستان خود جاداده به اسلام دعوت نموده و مسلمات بپوشی خاتون گردانیده و به نیت شریعت و عاقله و خلیج خویش را آورده و او را العیلا
 آن یوسف خورشید لغار از آن مظهر مطهره که زبانی سحرآمیز و سعادت و میرم حرم عصمت بود چهار فرزند سعادت مند کرامت فرمود

تعالیه شیم روضه دیم
شاه

یک پسر له شهنشاده اسماعیل باشد و سه دختر یکی میر سلطان منکجه بزبان خلف امشاه دوم صدیج سلطان زوجه شیخ علاء الدین عماد الملک دیکری
پی پی سی که در جلال کج اولاد شاه محمود شاه بهمنی نظام داشت و این اشعار از دست غزل تابار غم عشق کشد قافدا کلاما شکند بر طرب
از مر ملا بالاکر بجان با تو کردیم بخیلی پیش در کان بر چه کردی کلایا تجال لب آمد و بر بار عشق رفیقم شدادی راه آید ما مستغرقه مذاقیم چه پو
آسان شده از عشق تیران مستلایا غزل کردار سی بدر دل ناتوان من کی میرد بر کسان رشک جان من در ددل خود از غم کار شکست
ظاهر که میکند بود و نهان من بالاکر صد در هم بجو از نموده تنگی شیده ز پی امتحان من ای کل رسیده است بکوش تو قصه ام بلبل نماد وقت سحر
داستان من کو یاکه بطلان چمن نقل کرده اند حرفی زینوفانی کل از زبان من یوسف برای دل من کوشش کن نکرد کو بخت اگر کوش
کند نکته دان من ایضا مر از باد جامی فراغ یعنی چه بسو بسودم خم ایام یعنی چه رباعی دوشیده بر استان یار از سر درد می لیم
سر و دوست در رخ زرد بر طبقه در دست زدیم گفت چرا بیوده بود کو فتن لیس سر و له ای آمده دیدن زخمت وقت صبح آثار
بزار کو که اسباب فوج انوار کوئی از زخمت می تابد ران روست که رویت شده آینه روح ایضا اکمل که علم به یکت نامی داشت
در مزرع و دیرتیم نیکوئی کاشت نیکو نامان زنده جاوید اند مردا که مرد و نام نیکو که داشت ایام سلطنت یوسف عادل شاه بیت
کفار اندر سلطنت اسماعیل شاه بن یوسف عادل شاه چون ستکای جاو و جلال از فرشتگت یوسف عادل شاه
خالی کشت در ساعی که سود فلک بعبادت آن توسل حتی و طالع که در زمان ثبات و قیام از او استعاده نمودی تاج شاهی از فوق فردیاس
نور بخش مهر و ماه ابو الفتح اسماعیل عادل شاه شرف منزلت یافته پایتخت ازین مقدم عرش فرسایش سرفراخت با وج سموت
برافراشت و ایوان سلطنت و کاخ خلافت با انواع طلی جلال را است از وجود فایض اجددش آرایش لاکلام بیت باین درسم
فریدون و جم بایوان شایسته زد علم برآمد سروران بر سیر که بر آسمان آفتاب میر برسم کیان تاج و تخت می برار است
بالا کش شایسته و نبار که اسماعیل عادل شاه از بادی صبی که هنوز بیعاج لموع ترقی نفرموده بود مسند خلافت را با وجود شریف زیب و زینت در دوز
سن بهات سلطنت می توانست پرداخت اعتبار امور و رعایت جمهور برای کاخان دینی سرسرویت منحوس گشته ز نام حل عقد سلطنت
بقضه اقتدارش در آمد کاخان از امرای کبار سلطان محمود یعنی بود یوسف عادل شاه و موماس و دلاسا پیش خود آورده و مضب
سرسرویت سراز کرد ایند و در جنگ تراج چون غایت شجاعت و مرداکی مظهر در رسانید از امیران بزرگ شده غوث وی پسر گشت
و غافان غفران پناه در چین مرض الموت امر و کالت نیز اضاده مضب سابق او گردانید و بدینا خان و فخر الملک و میراجا بکنیر

تاریخ مرثیه

۱۳

و حیدر بیک و دیگر امرا در باب موافقت و محصلت او بمبالغه تمام وصیت فرموده از انسب امرای مذکور بعد از فوت آنحضرت او را بر سر
 و است و مهمات ملکی و مالی باور جوع کرده مطلق التماس ساختند کمالان در بدو احوال افعال و اعمال بیک پیش گرفته خطبه غلغل را شنیدند
 رضی الله عنه خواند و شعاع مذنب شیعه را بر طرف ساخت و در جزب قلوب خاص و عام و تعلیم و کرام امرای صاحب اهتمام تقصیر کرده
 با و دمان ^{مش} نظامیه و عمارت شاهیه و قطبشاهیه و برید شاهیه طریق مدارا و موااسا سپرده باقی امر آنرا که شرط مردم عاقل و داناست در نظام امور
 پادشاهی خود را معاف ندانست و باغریگان که بعد از مراجعت یوسف عادل شاه قلعه کوهر را محاصره کرده و نهامدار را بقدر فرادان
 از خود ساخته در اوایل جلوس اسمعیل عادل شاه مقروح گردانیده بودند نیز صلح کرد باین شرط که باصل قلعه اکتفا کرده مزاحم قریا و قضبات احمود
 شوند از آن تاریخ تا زمان تخریب این سطوران قلعه در تصرف نصاری است و بعد و شرط وفا کرده بجوای سلطنت عادل شاهیه مراجعت دیو
 نیز رسانند و کما کان بعد از اطمینان از حکام اطراف و صلح باعیویان بغیراع بالی بمرکات پرداخته چون در سال دیگر دریاخان و قهرالملک خانه
 تن از ارواح پرداخته اقطاع ایشان بغیر زندان و قزاقان خود تفویض نموده برای هر یکی مددی و درگاه پدیدار از اقطاع میرزا جاکیر و حیدر
 نیز چند پر که کشیده باحوال و اخصار خویش رجوع نموده هر که فوت میشد یا بجای میم میگردید جاکیر ایشانرا نیز بنوبان خود میداد
 و از آنکس فرصتی مکن و وقت بهم رسانید بکاف پذیر نفوس فرامروانی بر صوفی خاطر شایه مرغ جیانش در ایشان دماغ
 بعضی سروری و کردن فرزند نهاد و زارع سیاه رخسار و پیش در بوی شای طیران نمودن گرفت تمامی انا نه دولت بریز بال و پروار و دو
 آمدت این روش را برای نگاه شان دکن میگردانستند چه که در آن سنوات ای حرکت بر حکام عظام دکن مبارکت نیامده نگران بر
 خداوندان متعالی کشته و آستانه استند مام فرامروانی بدست می آوردند چنانچه نخستین از آنها کسی که این عمل پیش گرفت
 تراج بود که به پسر سوری را به حیا بکراستیا پیدا کرده چون تخریب و رسیدار از برهه جلاک ساخته برادر کوکیش را دست افزار دولت خود
 گردانید و بعد از آنهم یوسف عادل شاه او را نیز از میان برداشته و اکثر امرا را مطیع خویش گردانیده روزگار بکام دل گذراند
 و همچنین چنانکه گذشت قاسم میر ترک و دیگر گسان سلطان محمود شاه بهمنی را کشته بتدریج و در خطبه و تسکین تغییر داده بنام خود گردانید پس از کجا
 که ایمنی با کالان دکنی سرزفت و در بخشش دیده تعلیم یافته بود و قیاس باب شوکت و شمت او مرتب کشت با میر قاسم میر ترک
 متوسل گشت و بعد استمان شد پیغام داد که این دوست شمارا استعدا دشمنی بوجی روی نموده است اکنون که در احمد نگر طفل و در
 بر تخت نشسته و قهقهه عمارت شاه و مالی بر ابر مقتضای جوانی نعیش و طرب مشغولست باید که این طفل را اعانت نموده در سلک حکام دکن متعلم

تعالیه
 روضه

اسمعیل عادلشاه

۵۲

مقاله سیم روضه دوم
۵۵۴

کردند و بنده را فرمان بردار تصور فرموده در توسیع ممالک خود نیز کوشید که فرست به ازین بدست بخوابد امیر قاسم برید ترک که سالها بدینکین چنین فرجه بود این سخن را به او داده بود و بعد از لوازم عهد و پیمان چنان متحرک گشت که امیر قاسم برید ترک ولایت بابت دستور دینار را بکیر و باقی ولایت بجای آورد و کمان دکنی سرسربوبت بقضه تصرف خود را آورده اسمعیل عادلشاه را کمال بلکه بیرون سازد و قلعہ سولاپور را که دین خان بنادر خواجه جهان دکنی دارد از این کمان دکنی سرسربوبت متصرف کرد و در حضورت شروع معصود کرده امیر قاسم برید ترک شاه محمود شاه بهمنی را در خانه خود محبوس ساخت و لشکر ترتیب داده بجانب احسانا بکبر کرد و انشد و کمان دکنی سرسربوبت هم اسمعیل عادلشاه را مع والده اش یوگنی در قلعہ ارک بجای آورد محبوس کرده و محافظت ایشان را بفرزندان رجوع نموده با عظمت و شوکت تمام طرف سولاپور شتافت و بعد وصول محاصره چون مدت سه ماه بران گذشت و از ملک احمد نظام الملک بکری و خواجه جهان دکنی امدادی رسید دین خان بجان و مال امان خواسته قلعہ را با پنج تپه و نم نوبی سپرد و قضیه پنج تپه دینم برین بنجست که چون امرای دکن بر شاه احمد بیدر خروج کرده هر کدام ولایتی را متصرف گشتند یا زده پتہ که عبارت از یازده پرکه باشد در تصرف خواجه جهان دکنی که حاکم پرده بود بیاید و برادرش دین خان که حاکم قلعہ سولاپور بود به بلده احمد آباد بیدر رفته تحسینان ترزد نموده که فرمان شاه محمود شاه بهمنی مبنی بر آنکه قلعہ سولاپور و نیمه ولایتی که در تصرف خواجه جهان دکنی است متعلق بوی باشد حاصل کرد و اما خواجه جهان دکنی بحاجات احمد نظام شاه بکری نیمه ولایت را داده بهمان قلعہ در تصرف دین خان ماند و بعد از فوت احمد نظام شاه بکری یوسف عادلشاه ملکت دین خان کرده مطابق فرمان شاه پنج و نیم پتہ از خواجه جهان دکنی گرفت لیکن آن پرکات مذکور که سه لاکت بهون حاصل آفات ماده نزاع و فساد شده چنانکه باید میان نظامشاهیه و عادلشاهیه اکثر تجسوت و منازعت بگذشت القضا امیر قاسم برید ترک قلعہ نصرت آباد و سلسله و اتکرو حبیب قرا و قصبات اطراف نیز بهیوره از تصرف حکام عادلشاه بیرون کرده قلعہ احسانا بکبر که را محاصره داشت که خبر فتح سولاپور شنیده نامه تنبیت بکمان دکنی سرسربوبت نوشت و او را بان کار نمایان استقلال و استبداد بیشتر از پیشتر شده در غایت کبر و عجز به بجای آورد معاودت نمود و یکفره اسمعیل عادلشاه را از خانه بر آورده و مطابق با السلام او خوانده و مجدداً دست حکام خود کو شیده امرای مغل را بکایت مرتبه مغرول ساخت و از سه هزار خاصه خیل مغل سیصد کباب داشت و باقی را از نوکری و در کرد و معزز ساخت که اگر مغلان مغرول بعد از یکجمله به نظر در آید جان و مالش سبیل باشد باین مغلان مضطرب و پریشان باطراف و جنوب متفرق گشتند و کمان دکنی سرسربوبت را چون خواطر از بیمه جب جمع گشت و از هیچ جانب معاضدی و مزاحمی نماند قلعہ دولشاه نظامشاهیه در بجهت اندوای دام و آوازه بر رقم افزوده یکی راسته ساخت

تا یخ فرس

چنانکه هر که هزار می بود نام سه هزار بر وی نهاد و حکم کرد که کوره را روست بخوابد و کوره را روست با اصطلاح دکن لشکر را کویند که سر کو بیست و هشت
که نام اسپ بر و مطلق تواند کرد و سوار باشد و تا حال این رسم مسلک دکن شایع است آن عرض در میان هزار اسپ دیت است آن
برخی آید که روزی که بجای آید و کاخان دکنی سر نوبت چون چنین کرد در غرضه صفر سه بیست و شش و تسعایه نیت هزار سوار دکنی حبشی
عرض لشکر گرفت و بهم موان و انصار خویش ساخته در باب جلوس بر تخت شاهی مشورت نمود یکی متفق اللفظ گفتند که مانع نیت
و هر قدر درین باب روزی که بیست و شش هزار سوار دکنی سر نوبت منجهان را طلبید و استفسار ساعت جلوس کرد منجهان
انگاه بعد از تأمل وافی و اسحاق نظر کافی گفتند از اوضاع اجرام فلکی چنین معلوم میشود که پانزده روز این ماه حجب مدعا نیت باید که درین
پانزده روز در محافظت خود کوشیده و روز شانزدهم بر تخت شاهی اجلاس نانی کاخان دکنی سر نوبت را از کشته اهل هجوم خود
و بر اسن غالب کشته با خود اندیشید که هیچ مکانی محکم و محفوظ تر از قلعه ارک نیت بهتر است که بدانجا رفته و در منزلی درویش کرده
ایام نخست را به پایان رسانم آن عرض ضبط شد و هر چه بدو عرض نمود خود بدان کان که تقدیر سبحانی را بدید و این
می تواند رفع کرد در قلعه ارک محوطه محلی جهت سکونت اختیار نموده و بهانه نیت و درویش کرده حکم نمود که دفاص و عام شمری و دی درین
بینچس مزاحم احوال نشده نزد پسر مقرر خان روز و پنج که کاخان دکنی سر نوبت روز شانزدهم ایام بر تخت نشسته اسمعیل عادل شاه
را از میان خواجہ برداشت انتشار یافته خوانین محل عادل شاهی قرین حزن و اندوه دیدند لکن از آنجا که خواست آتی بر بقا و دوام این سلسله
علیه بود پوچی خاتون مادر اسمعیل عادل شاه را تدبیری بنماطر رسیده یوسف ترک کا کای پسر خویش را پیش خوانده گفت ای
یوسف تو خود میدانی که در جهان کسی جاوید نماند و نخواهد ماند و چارنا چار حیات متعارف نیست و این برای ناپایداری است
از تو توقع دارم که مراد از سر جان بر خیزی و خون کاخان دکنی سر نوبت که عدا باشد با فاک آمیزی یوسف ترک زمین نماند
بعض رسانید که سعادت با این نباشد کاش در عرض یک جان هزار جان میداشتیم تا در راه تو صرف میکردم اما بر علیان روست که کین
کس با نیت هزار کس دکنی حبشی می تواند کرد و از عمده چنین ختم قوی چگونه بیرون می توان آمد پوچی خاتون گفت اگر تو خود را در راه
صاحب کینی و از سر جان متعارف که آخر دینی است بگذری با حسن و جوی دفع او میتوان کرد یوسف ترک گفت من یقین میدارم که عدا با
و زی که کاخان را جلوس بر تخت نمیشود مراد لفظ قبل خواهد رسانید که ام سعادت برابر این خواهد بود که من خویش را فدای صاحب سازم
و نام خود را در مسلک و فاداران ثبت کرده روزه جاوید باشم طریق دفع او بکونی آبی ملی و سربارنی و جان سپاری قیام نموده همچو کوشند

اسمعیل بادشاه

۲۶

مقاله سیم روضه دوم
شده

سلیم قربانی اسمعیل شوم پوچی قانون گفت یکی از پیرانان حرم سارا که دوست جاننی و صبرانی بخت کاکانان است باز جانب او همیشه
در حرم بوده اخبار را از خبری و کلی زور بر زور باو میرساند جنبه عیادت و پریش احوال نزد کاکانان میفرستد و ترا همراه او نموده نوعی میبایم
که پیش خود لا سا کرده بدست خود بان استالت دهد باید که وقت گرفتن دست پان جوهر حیات خود را نار صاحب خود کرده دستم حیات
پیش نمی و بجز سینه شکاف شکر او را مانند آشیان ز نور سوراخ سوراخ کنی یوسف قبول این معنی نموده پوچی قانون پیر زال محمود را بخواند
و از روی شفقت و دلسوزی نسبت بکاکانان کلمات معترض بر زبان آورده گفت بعد از فوت یوسف حاد الشاه همیشه اندیشه مند بودم
که چون پسر اسمعیل خود رسالت و از تجارب و میر عاری و عاقل مباد که احمد شاه سبزی قتل کرده و از امرای نامدار ایندیا را بکشت که نام
شاهی این ملک بخت آرد و تحت بر حراست رعیت و حفظ ناموس این دولت کار و کار و قبکه زمام اختیار نظم و وفق امور ممالک فضا
اقدار کاکانان دکنی سرسربوبت در آمده خاطر از آن دغدغه بایز و آنه قوی تسلط اوقات میکند ثبات اند این دونه روز شنیده میشود
که مزاج شریف و محض لطیف آنهمان دلاشان که بر ارباب بهتر و عزیز تر از فرزند صلیبی است از پنج استال خوف و در زیده است این ممر
خاطر متوشش میفراری بهر ساینده است باید که مبلغ دوازده هزار چون بر زده و کره شریک را اینده بدرویشان رسانی و چون پیر زال
مابی شد و قدیمی چند برفت باز پس طلیده گفت بدیت کی یوسف ترک کا کار اده ج دارد و مسیکو یکد کاکانان خود بطوع
و رغبت بان رخصت ندیدم قبول خواهد شد او را همراه برده نوعی ناکه مان بدست مبارک خود از بان رخصت که معطل شسته ناید
و پروانه مجروحش لطف کند که حاکم بذر دابل مصطفی آباد مانع نشده روانه منزل مقصود سازد و جهت این خدمت مبلغ گرانمایه پیر زال عطا کرده
سب را بی یوسف ترک روان ساخت و او خرم و شادان بخت کاکانان دکنی سرسربوبت شافت و چون سخنان مستفقا نه
قانون جهان را مذکور ساخت و آن مبلغ را تصدق نموده اده ج یوسف ترک کا کاسبع دی رسانید کاکانان دکنی سرسربوبت
از لطف و توجیه بی موصوفه نهایت مسرور و متبجح گردیده پی سنگت و شبهه خود را خداوند تخت و تاج ان ملک دانست و جهت اشراف
خاطر پوچی قانون یوسف ترک کا کار را مجلس خلوت طلیده گفت ای یوسف من ترا بسیار دوست میدارم چون بدیت
خیر کرده ترا منع میکنم نبودی باز گشته خود را بخدمت برسان تا ترا از جلای امرای کبار گردانم و یوسف ترک کا کانیز بنا بر صلاح وقت
ولی لغت بلا به داده چندان مقدمات خوش آمد و خود خواند که کاکانان دکنی سرسربوبت خاطر مطلق گردیده از روی محبت پیش خواند
تا بان بدست خود بدید یوسف ترک کا کا چنانکه داب مردم دکن است که بان بزرگان بالاطراف ادب بر جا دردی که دارند از ایشان
دست پز

تایخ مرسته

دست زیر چادری که بر دوش داشت کرده پیش رفت و در وقتی که او بان میداد بیکت خنجر کشیده از روی تهور و پردی جان بر سینه اش مقاله سیم روزه دوم
 که از پشت سر بر آورد و صحن خانه را از خون آن غدار لاله زار کرده بدشت آبر صاعقه کرد و آتش در غمخن جیانش افکند کوزن
 کوه گرگزین در ادب است کمند بجا را باز دراز است در کمان بر انحال اطلاع حاصل کرده عجزه را بدان کمان که ای با صبا
 این همه آورده است او را و یوسف ترک را در ساعت بقصاص رسانید و مردم خود را از قتل و اضطراب مانع آمد که کمان را بطریق ریخته
 در غوغا قهر بر تخت نشانیده و خیل چشم خاصه را بر قصر استاده کرده چنانکه رسم مهند است و یکی از مهران را بطلب پسر خود صفدر خان
 فرستاد چون او میامد غش بدر را دید خواست که فریاد کند دست برداشته گداشته منع نمود و گفت وقت خرو شدن و بوضه
 کردن نیست باید که مردان کمزور و جدا استوانانی و بیعت انتقام خون اسمعیل عادل شاه و مادرش بر خاک بپاشد ریخته عوض پدر
 بر تخت شاهی جلوس کنی و نام و نشان فاندان عادلشاییه بر روی زمین نگذاری صفدر خان با وجود آنکه میت و بیخ ساله جوان بود
 بیم و هراس بخود راه داده گفت بین دم مردم ما بر بیعناط واقف شده متفرق خواند گشت چگونگی انتقام میخواستند صواب آنکه
 قبل از انتشار این خبر و پریشان شدن لشکر از قلعه برآمده بطرفی خود را کشیم مادر او را بدمت و امانت نموده گفت بین قدر مردم که درو
 قلعه داریم برای دفع اعدا کافی اند بفرمائی که دروازه قلعه را ببندند و تو از درون خانه برآمده پیغام متعلقان و بهو خوانان برسان که خان
 و الا نشان فرموده که بر اسمعیل عادل شاه بیاریم و بهشت مجموعی رفته او را در میان گرفته خون پدرستانی پس بقرار دادند که حکم شد
 که در دروازه قلعه ببندند و مردم مستعد شوند که حکم خان بر حسب و قتل اسمعیل عادل شاه شده و پوچی خاتون با وجود این کمان که یوسف کش
 کا کا انکار را فام کرده و کمان دکنی سرسبز نب بر حقیقت حال مطلع گردیده در صدد ایشان است حسروانه و ملوکانه بهشت برود افخه
 کاشته خوابه مندل خوابه سر را تو جمع که در دیوانه چوکی و پهر میداشتند فرستاده نزدیک دروازه عمارت ان محل طلب داشت
 و از اتفاقات حسره از نور نوبت پاس آن سیمه منحل بود که سابقا احوال آنها ذکر شد و دولت سیمه دکنی و حبشی نیز بودند لیکن چون
 جمیع ابل در بار ادنی و اعلی مطیع و فرمان بردار کمان دکنی سرسبز نب بود و صفدر خان ایشان را زامد و سعادون خود است
 بفکر و دفع آنها بنهاد بود و آنصورت پوچی خاتون در پس پرده آمده گفت که اسمعیل عادل شاه را کمان دکنی سرسبز نب میخواهد که از میان
 برداشته خود مقصدی امر شاهی که در و بی صورت کبر سر که دولتموایی و طلال یکی منظور دارد و درون آمده حتی المقدور بدفع اعدا پرداخت
 و از کشت خنجر بنده که غمخن کفران نعمت شام انعامت شده متفرق خواهند گشت و هر که جان را غور داشته نخواهد که دولت

اسمعیل عادل شاه

مقاله سیم - دوشنبه دوم
۱۳۰۵

عظمی رسد شمار است بر کاکه خواهد بود الغرض دوست و بخواه منحل و به قنده نغزار حبشی و دکنی اختیار جان پاری نموده از روی صدق و اخلاص بهار ت شاهی در آمدند و باقی خاک یوفانی برفوق خویش حقیقه صفدر خان پوشند و پوکنی قانون دوله را اقامه اسمعیل عادل شاه که آخر عهد یوسف عادل شاه بدن آمده بود لباس مس دانه پوشیده و تیر کمان بدست گرفته بهرامی شش زده بر پشت بام کهن محل که بسی مرتفع بود بر آمدند و مغلان را نیز با لاطلیه و جوید خسته و نه قوی دل ساختند در آن اثنا صفدر خان با جمعیت عظیم نزدیک رسید مردم را بشکستن در واره مامور گردانید و چون مغلان به تیر اندازی مشغول شده خوایش نسبک انداختن پرده افتد و غوغا و آشوب عظیم میان قلعه دید آمد و عین کرم و در مصطفی افانومی که از قدیم محافظ برج و باره بعد ایشان بود و کمان دینی سرسربوت مرا ایشان را خرد و ضعیف دانسته و بر قطع و قمع ایشان نیلگو شید با نجاه تفنگی دکنی عقب کهن محل آمدند و خوایش ایشان را دعای خیر کرده ریس آنها را در نداشت آن زده بالا بر آمدند و حرکت معص در گرفته آثار در رستیم میویداشت و چون بجست حرب بطول انجامید و آواز تفنگ کوش ماد صفدر خان رسید از خوف و اندیشه انکه مبادا چشم زخمی به پیر رسد از طرف کمانان دکنی سرسربوت پیغام فرستاد که بی تعریب مردم را بکشتن نزنند و توپها کمان طلبدید عمارت را بریزند آنگاه به سرباع خاطر در آمده خورد و برکت را قبول رسانند حلالا شاه ماد صفدر خان خجک را موقوف داشته بارت و شیر دلان جهت آوردن توپها کمان که بعد از آن قلعه بودند تعین نموده سپاه خود را که در ششم بود بدست کرم کرده که فوجها را بسته و در قلعه بایستند تا دیگر کسی ملک وید و اسمعیل عادل شاه برسد و خوایش کمانهای خصمان بخاطر آورده با هم گفتند که اگر پیش از آوردن توپها تدبیر کاری ساخته شود جویت پس دای رزین ایشان را ن قادر گرفت که مغلان را بر پشت با جمان پنهان کنند شاید که صفدر خان محل بر فرار مغلان کرده متبل از وصول توپها پیش آیند و از غیب حربه بان کافر نعمان برسد و آن تدبیر موافق تدبیر آمده با سهیل و جی صفدر خان کشته شدند شرح آن قصه چنانست که چون مغلان بموجب کناایش خوایش پنهان شدند صفدر خان و جواخواهانش محل بر فرار آنها کرده پی تابا به جانب کهن محل بهشت مجموعی روان شدند و بنا بر آنکه کسبی مافتت بر نکاست و تیغ و نیز و تبر شروع در شکستن در واره کهن محل نمودند و آن شیر زنان صاحب حوصله همچنان خاموش ماندند تا خصمان بخاطر جمع در واره را شکستند و از غایت خوشحالی صفدر خان و امرای مقبره بدرون در آمده شروع در شکستن در واره دوم نیز کردند و در وقت بموجب اشاره خوایش مغلان الله که لیان از اطراف تیر و تفنگ و سنگ بر ایشان ریختند چون جای تنگ بود مردم عمده بسیار کشتند در آن اثنا تیری بچشم صفدر خان نیز رسید بر چند زخم کاری نه بود لیک بر طبق این مصرع میدرا چون اجل آید سوی مستیاد رود

تاریخ مرسته

سراسیمه گشته بریز و یواری که اسمعیل عادل شاه بزرگان استاده بود پناه برد پوچی خاتون والدۀ اسمعیل عادل شاه که طرف دیگر استیلا بود
 و مردم را دل میداد و ترغیب جنگ مینمود و صفدر خان را شناخته پیر اشاره کرد که سنگ پیش روی خود را بطلان اسمعیل عادل شاه
 با وجود اقسام معرکه در غایت اطمینان و هموش بود اشاره مادر فمیده انسک را دست زد و بقدرت قادر چون انسک بر سر
 صفدر خان آمد و مغزش را پرتیانش ساخت و بقیۀ مخالفان سر درار گشته دیده رو بجاه کمان دکنی سر سر نوبت نهادند و بعد از آنکه
 او را نیز گشته یا قندی توقف در واره قطع شده راه فرار پیوند و مخالفان و فاشی سر و ن آمده سر صفدر خان و کمان دکنی سر سر
 از تن جدا ساختند و بر سر نیز کرده در شمر کردند ایندند و منادی کردند بلیت که هر کس بود دشمن شمر باد بدین گونه یکسرا تمام کار
 و امرای عمده مثل عین الملک و جهمان که با کمان دکنی سر سر نوبت خویشی و پیوند کرده بودند از مشایده این حالت که هرگز در ضمیر ایشان نگذشت
 بود هراسان شده و قطع نظر از اسباب و اموال نموده بهر متضرر خود را از انان ملکت بیرون انداختند و اسمعیل عادل شاه هماره زورجا
 کاکای جوانمرد و جان سپار خود را بردوش و آغوشی که بهتر از آن نبود برداشته و خود نیز همراه رفقه مبلغ ده هزار بیون را که پوچی خاتون حبه
 خیرات داده بوده مع هزار چون که دیگر فواین همسرا ساخته بودند و بیت هزار بیون خود در آن روز زیادت بر راه کاکا بفرستادند
 رسانید و کبند مالی بر سر دی با فرموده و ظایف به مجاوران معتر ساخت و قریب شام قطعه بار گشته خدا محوۀ همراه جبهه تدریج روح ملطفا
 کلی بستمیق میداد و در سالی یک نفع روزی بر سر قری میفرستاد و کبند روز دیگر اسمعیل عادل شاه قدم بر تخت سلطنت گذاشته بار عام داد
 و مردم لوازم شاد و ایثار به تقدیر رسانیده و نیشان بلاغت نشان که سر کرده ایشان خواجہ غیاث الدین شیرازی بود بجلالت لطایف کلام
 نامیابی استیصال کمان دکنی سر سر نوبت و متعلقان او را بخوشترین عبارتی پرداختند و سرعان باد و قمار بسان اطراف دکن
 رسانیده غلغلۀ دوله و دشمن کداری در سبط عالم افکندند و چون کمان دکنی سر سر نوبت و متعلقان او که پیر شده بودند از نظر پوچی خاتون
 ناپدید گشتند که از او بوقوع آمده بود از قبل او و جمیع مردم پسر را در گذرانیده و آن زن را بسیار رعایت کرده فرمود که بکاک دیگر انتقال ناید جمعی
 همسرا کرد که کسی در راه مزاحمت نرساند و منجانی را که از دیو میهارت چنان حکم در باره کمان دکنی سر سر نوبت کرده بودند خلعت
 و زرد داده و مغرور گرامی ساخت و آنها که در آن واقعه هولناک عمرای کرده بودند بقدر حالت هر یک را نوازش فرموده و مضطرب و کالری
 خواست و از آنجا خوش گلدی آقا و سکندر آقای زومی و مصطفی آقا و معتر بجان کرد و مظفر خان زود باری و خواجہ غیاث کاشی و محمد حسین
 طرانی از ناپایداری بر تبه المدت تنگی کرده را بلیت شکست بر افراختند و میرزا بجا بخرقی حمید ربکت و سو بکت بهادر و دیگر امرا

و سواران را که از شدت جور و جفای کمانهان دکنی سرسروفت بجزرت و خاندیش و احمد کر و برار و ملک رفته بودند استمال قفسه
براجت و معاودت تحریص و ترغیب نمود و سر و ترک را که لاری الاصل بود و بنا بر مصلحت وقت خود را در سلک غلامان شاهی نویسانند
بود بختاب اسدخان و منصب امارت سر بلند گردانیده بجا گیر ملکوان و اتباع مقهر ساخت و یوسف که در سلک غلامان کرخی منسلک بود
شعله دیوان گردید و چون در آن حادثه عظمی عسکر کرده بود که بعد از فتح غیر از منگل کسی را نوکر بجز میرانمیر عهد و فاکرده بعالی کلا
درگاه حکم شد که دولت مابودت سعی منگل است و تعلق با ایشان دارد و دکنی و حبشی و منگل زاده را نوکر گیرند و دوازده سال این حکم
ممتد شده تغییر و تبدیل در آن راه نیافت تا آنکه مغالان اتفاق نموده التماس کجا داشتند فرزندان خود کردند و او بدو جبهه قول افتاده
حکم شد که راجپوت و افغان نیز نوکر گیرند تا دکنی و حبشی را بچگونه نگاه دارند و آن قاعده پسندیده با سلطنت ابراهیم عادل شاه و
جاری و مستمر بود و احدی را یارای آن نبود که دکنی و حبشی را بمیان شکران درآورد و عدالت پناه با ستمها و چنان شکر اکثر را بیان
وزمین داران اطراف را مقهور گردانیده سلطان محمود بهمنی و امیر برید را که بیت و چرخزار سوار بر سر بجا آورده شکست داده بود و اعلام
فتح و غیره و بی برافراشت و حقیقت این سخن آنکه امیر برید بوقت محاکمان چنانکه گفته شد بیاری از مالک آن پادشاه بصره
در آورده بود و صبر از قتل کمانهان میرزا جهانگیر که از احمد کج برشته بملازمت شهنشاه مستعده بود اقطاع حسابا و یا فقه
سپاهیان امیر برید را قریب چهار صد کس ضرب تیرو تیر میز ملک گردانیده و قلعه نصرت آباد و ساغر و انبکر متخلص گردانیده
و اسخود و در چنانکه باید از دست مخالفان دولت ابدی الاصل بر آورده برادران امیر برید را نیز که در شجاعت از مشاییر دکن بودند
بقتل رسانیده و ولایت خود را به دولت متخلص ساخت و امیر قاسم برید ترک اینخبر شنیده بسان مار زخم خورده در چ و تاب افتاده
از زبان شاه محمود شاه بهمنی خود نامه بوالیان دکن نوشت چندان مبالغه و الحاح نمود که برهان نظام شاه بجوی و سلطان قلی قی شاه
و علاء الدین عادل شاه شکر گوشت متور گردند و امیر قاسم برید ترک بعد از اجتماع لشکرها باي لگت در سنه عشرين و تسع مائه
بجا پوشته در خرابی انولایت دقیقه فرو گذاشت نمود و چون شاه محمود شاه بهمنی نیز همراه امیر قاسم برید ترک بود اسمعیل عادل شاه
صلاح در استقبال ندیده پنهان دم بخود بود و آنکه ایشان بر آیه پور که معمور کرده یوسف عادل شاه است و قریب بجا پور واقع
شده است رسید اراده محاصر کردن اسمعیل عادل شاه با دوازده هزار سوار که اکثر منگل بودند از شهر برآمده جنگ در داد و حرب
صعب واقع شد امیر قاسم برید ترک و جمیع لشکر کللی رو به پشت نهادند و شاه محمود شاه بهمنی و شهنشاه احمد پسر شکر که در تلطم

تاریخ مرسته

۳۲

افواج از اسب جدا شده بودند که قمار کشند اسمعیل عادل شاه از وی توضع چند سرپس مع رین و لجام وضع و پالکی خاصه حاضر ساخته مفادیم روضه دوم
 و ایشانرا سوار کرده خواست که به بیجا پور و اورنگ آباد و قندهار امیر قاسم برید ترک نجات دهد شاه قبول ایمنی نموده شب هر یک را در بیجا پور
 آن بلده بهمان موضع و دو آمده بعد از ای اعضای خود که بوقت جدا شدن از اسب مجروح شده بود پیرداخت و بعد از به شدن
 پیغام نمود که پی پی سستی که رحمت از دواج شاهزاده احمد شاه است لازم حشمن نموده تسلیم باید کرد شهریار ایمنی را قبول نموده
 قرار داد که در حسنا باد کلر که مرقد سید محمد کیو در است رفته شراطه و سی بیجا آوردند پس شاه و آنحضرت به اتفاق یکدیگر
 روانه حسنا باد کلر شدند و در آنجا رسیدند باین شهر یار فلک احتشام حشمن دطوی نموده پی پی سستی را بشاهزاده احمد شاه
 سپردند آنگاه اسمعیل عادل شاه چهارمخل سوار شده شاه کرده روانه بلده احمد آباد بیدر کردانید و امیر قاسم برید ترک از خوف
 آنکه شاه با اسمعیل عادل شاه ساخته چهار سوار برای دفع او همراهی آورد اسباب شاهی و خزانه برداشته بقلعه او شتافت
 و شاه بغراغ خاطر در آن بلده پی و غنچه محافظان ویم موکلان چند روز شراب خوردن و لوبی رقصانیدن و غنچه شنیدن مشغول گشته
 داد و لونی و قیدی در داد و بعد از آنکه لشکر اسمعیل عادل شاه از شاه محمود شاه بهمنی رخصت گرفته از ظاهر احمد آباد بیدر کوچ کرده امیر
 قاسم برید ترک با سه چهار هزار سوار ایغا را کرده و مت سحر بد آنجا رسید و چون مردم شهر در دروازه بانان میدادند که شاه و شاه
 لایق شاهی نیستند و از ایشان شاهی نخواهد شد بمضایقه در دروازه شهر و قلعه شاه به اندرون در آوردند الفقه امیر قاسم برید
 ترک در شمس بر پنج سابق جمعی از مردم مستعد خود را با آنجا برداشته باز بر سر کار خود شدند و علی الصباح شاه محمود شاه بهمنی
 بهوشیار گشته احوال در کون و دیدار آنکه به تسلط امر او کرده بود چندی از درده نشده به اسباب عیش و عشرت از امیر قاسم برید
 ترک مانع گردید و در سنوات سابق چون ایلیان شاه جم شاه اسمعیل صفوی از مملکت ایران پیش شاهان بندگانده بودند
 بر آئینه مزاج رای چاکر و شاه که مراتب به قدوم تسلیم و یکرم پیش آمده ایلیان را با تحف و بدایای فراوان بصد اعزاز و اکرام روانه ویلا
 گردانیدند و شاه محمود شاه بهمنی نیز ایلی شاه را بفرست و حرمت تمام شهر در آورده و رعایت شاهانه نموده میخواست که بروج
 دلخواه رخصت کند لیکن امیر قاسم برید ترک بسبب مخالفت مذرب مانع آمده ایلی را قویب بدو سال رخصت نکرد و نابریان ایلی
 به تنگ آمده غایبان به اسمعیل عادل شاه شکایت نامه نوشت و آنحضرت بشاه محمود شاه بهمنی و امیر قاسم برید ترک پیغام
 داد که ایلی شاه ایران را پیش این نگاه داشتن از حسن ادب بعید است باینکه در رعایت خاطر او کوشیده روانه مقصد سازند

و در معرض توقیف نه اندرند امیر قاسم برید ترک این پیغام نهایت شدت خمیده ایلی را رخصت کرد و او فوراً متوجه بیجا پور شد
 العزیز اسمعیل عادلشاه لوازم استقبال او بجا آورده و در ایله پور ملاقات او کرده بواسطه اتحاد در عهد بغت و اکرام از بند
 مصطفی آرد و ابل وانه درگاه پادشاه عالیجاه گردانید و آن شهنشاه دین پناه بر حقیقت حال مطلع شده ابراهیم بیک ترکمان را که از
 معتمدان درگاه او بود با کمر و شمشیر مرصع و غایب تحف ایران نزد اسمعیل عادلشاه فرستاد و در مکتوبی که مضمون او بود مندرج
 بود که مجذبه السلطه و انجمن و انکس و الاقبال اسمعیل عادلشاه از لفظ و خطاب شایسته که بر زبان پادشاه عجم جاری شده بود
 بغایت شادمان گشته گفت اکنون شایسته بخاندان مادر و ابل را بنوعی که زبان بیان از وصف آن عاجز باشد به بیجا پور در آورده
 نقاره شادمانه بخواست و سبب موافقت لباس حکم فرمود که جمله سپاه مغل زاده تاج سرخ دوازده ترک برهنه
 و بر که تاج پوشش نباشد و را بسلام بگردانند و دوازده کوسفند جریانه از وی بگیرند که همان شخص بار دیگر این کار کهنه میان باز دارند
 از سرش بردارند و باز از میان بست با و سخنان رکیک بر زبان آرند ازین رهگذر هیچیک از سپاهیان اسلام را یار نباشد که بی تاج
 در شهر تردد نمایند و نیز مقرر کرد که روزهای جمعه و عیدین و سایر ایام تبرک بر منابر فاطمه سلامتی شاه اسمعیل صفوی
 میخوانند باشند و این حکم قریب هفتاد سال تا آخر عهد علی عادلشاه جاری بود و به اتفاق از باب دکن است که اسمعیل عادلشاه در آن
 بر عقل نهاده و هرگز درین و باری نخورده در جمیع معارک قرین فتح و نصرت گشت مگر در جنگ کفار که چون تها
 کسرش شراب طایر عقل دور اندیش را در جنگ عقوبت زبون داشت امری که از آن پادشاه فرزانه مستبعد بود و نمود
 از واقفان احوال شاهان ماضیه انا و الله و هاهم چنین کوشش گذشته که چون یوسف عادلشاه به تیغ قهر و سیاست اجوا
 شیاطین کفار که تر معلوب و منکوب گردانیده و ولایت میان دو اب را از تصرف عبده انعام بر آورده قلعه رایجور و مدکل را
 متخلص ساخت مدتهای مدید متوطنان آنجا و از مزاحمت بجا گیران این و مضمون بودند لیکن بعد از فوت یوسف عادلشاه که خبر
 مردگان کمان دکنی سرسرنوبت و لشکر کشی امیر قاسم برید انتشار یافت تراج قلعه رایجور و مدکل را چنانچه گذشت محاصره کرده و
 و اماں متصرف گشت و بنا بر آنکه لشکر اسمعیل عادلشاه از سیاست کمان دکنی سرسرنوبت پراننده شده و از فرمان محمد
 نمانده بود و هر آینه تا سبوع و غیرین و تمایه پرلمون استقامت آن گشت و در فکر آن یغما و پس از آنکه امر از اطراف
 و جوانب رو بدر کایش آورده ممالک را از تصرف مردم امیر قاسم برید ترک بر آورده و در خرد عدالت شعار در عین موسم برسات

تاریخ فرشته

۳۳

بقصد استرداد قلعه رایجور و مدکل از دارالخلافه یحیی پور هضت فرمود و هم قراج براراده او آگاهی یافته بالکشت لشکری باینگار متوجه مقاله سیم روز دیدیم
 انصوب گردید و در کنار آب کشته فرود آمد و در فرصت قلیلی از اقصای بلاد کهر و رایان اخذ و ده که غایبان اطاعت او کرده
 حاضر میشدند که در آن سیاق بمکی مطیع و متقاد گردیدند و غیل و شمش بسیار به او پیوست چنانکه جمعیست او از پنجاه هزار سوار و شش
 پیاپی و چهار کشت الغرض اسمعیل عادل شاه از این غارتراج و گرفتن گذرهای آب و اتفاق رایان اخذ و ده آن کافر منیو است
 که در انسان فتنه عنایت نموده بوقت دیگر اندازد مگر چون استعداد سفر کرده سر پرده بیرون زده بود و بعضی از نزدیکان
 نیز تخریص و ترغیب نمودند لا علاج گشته بد نظرف روانند و با هفت هزار سوار تاج پوش که اکثر غریب بودند بلب آب آمد
 مقابل اردوی عظیم سر پرده دی به اوج فلک برافراشت و در همان چند روز درون خرگاه شاهانه به بستر استراحت کتیه
 کرده با وجود روز غنیمت مقابل و مجادله را در معرض تغافل و ایهال انداخت و وقتیکه باران بترشح مینمود پایلهای چند پیران
 کلکون می پیچید و ران تا یکی از نمایان که او هم بدوق به پایله چندی خورده سرخوش بود این بیت را از پس پرده به آواز گش
 بجانند نیز در کاسه زر آب طربانک انداز پیش از اندم که شود کاسه سرخاک انداز شاه را فوراً از پرده برد و خاطر بر آورد
 به راستن بزم عیش و عشرت عازم و جارم گردید چنانچه موجب حکم اقدس پری پیکران مشکین موی که لشوه در لای طیلان
 بموس از دوش عقل ربانید حاضر گشتند و نیز نمایان بدله کو و لطیفه بسخ در حواشی بساط گشتند و پس از آنکه تفرج اقامه طرب
 از مد گشت و پیان کیفیت نشاط سرشار گشت انصرت بفرجه و از آب افتاده از ارکان دولت پرسید که سبب اینهمه درنگ
 در ساختن سد است ایشان معروض داشتند که صد سبد در چرم گرفته موجود است و باقی نیز در چرم روز موجود خواهد شد
 جهانان عدالت نشان به خیال نشا شراب در جو کردن همت کاشته بر فیل یکمست بود و سوار شد و پی آنکه کسی
 بر مانی الضیم خود مطلع سازد به بانه تفرج آب و کشت هوا کنار رود خانه کشته میرفت و چون اکثر روز جنگ بران فیل سوار میشد
 سپاه اسلام مضطرب گشته سوار شدند با آنکه یکت فرسخ از مقابل شکر خیم دور گشت به یکبار اظهار اراده نمود و فرما داد
 که مردم بر فیلها سوار شده بگویند و اسباب را در چند سبد که بچرم گرفته میساخته اند بگذرانند و چون عقل باور سیکرد
 که فیل در آن آب قهار تواند درآمد مردم حیران مانده کسی فیل را باب نینداخت اسمعیل عادل شاه که عنان عقل از کف داده
 بود اوعانی شده فیل خود را پیش از همه کس مراتب انداخت و از اقبال بلند که شاهان را می باشد پایاب بهر سید و سلا


اسمعیل عادل شاه

۵۳

مقاله سیم در وصف دوم
شاه

کنار رسید و غلامان دیگر نیز که عود آنها بدولت میر رسید از عقب آن قیل که نشند و انقدر راهب و آدم که در سبزه کجید زد و دهنه عبور کرده میخواست که در مکره دم هم بگذرند و آن اثنا سیاهی افواج غنیم نمودار گشت و جوانان و بهادران منحل که از آب کشته بودند بر پشت اسبان تازی را برآمده صف جلال را شدند اما عدو اهل اسلام بدو هزار نفر رسید و جمیعت کفار از سی هزار سوار و دو پیاوه کم نمود با وجود آن چون اسمعیل عادل شاه در ارتفاع حرب مصر و مجد بود مغلمان در خشک یکدل گشته به محاربه پرداختند و قریب هزار کس از دشمنان بر خاک هلاک انداختند و سکت رای سپه سالار رای چاکر را شربت فنا چشایند و در لوزم بهادری و پهلوانی و قیود و نکند استند و در آخر صدمه ضربن و قوت و تفنگ و دیگر آلات آتش بازی ما بر شده قریب هزار و پانصد نفر درجه شهادت رسیدند و بقیه اسیر غنائم شدند و چون معبری نداشتند به امید نجات اسبان را در آب انداختند و بر من بهادر و ابراهیم بیگ که روئف اسمعیل عادل شاه بودند خواهی خواهی قیل او را از سر که برگردانیدند بآب راندند و بنا بر آنکه با پای خود بجز قیل اسمعیل عادل شاه و هفت جوان تا چوشتن باقی قیل و اسب و آدم حله عتیق بکمر فدا گردیدند و همچنین حادثه عظمی در کتب تواریخ مکرر دیده شده که با دشمنانی ملقت بالشرک شده در مقابل جان خصم قوی در آید و جمیع دولتخواهان را به کشتن داده خود نیز بخت تمام بساطل نجات میداد بیت بین کجور در طاس شرابی که بهمتی از بهر خرابی شاه طریق مشورت از اسد خان لاری که بقری پیش این حرف او مذکور شده میان آورده از صلاح دولت استفاده نمود اسد خان لاری زمین مدت بوسید و عرضه داشت که چون چنین واقعه عظیم پیش آمده و قدم عقل لغزیده غافل غیبت بصوب دارالخلافت میجا نور معطوف گردانید و بنا بر آنکه رای چاکر شکست و کثرت قیل و حرم از سایه رایان بنده وستان ممتاز و شاهان بنیه با وجود دست مملکت و سلطت و لاسیت از روی کمال حرم و احتیاط بالشرک اندوخت و بمقابل اقدام میکردند اکنون یکمکان و یکجاستان شاه صلاح در آن می بیند که به برهان نظام شاه بحری ابواب مصداق منقح داشته نسبت غشی و پوئ در میان آورند و بعد از آن بمواقف یکدیگر امیر قاسم برید ترک را که محرک فتنه و فساد است تا دیب نموده در تسخیر قلعه رایجور و مدخل بکشند و با سهل و جود انتقام از کفار خدا بکشند قصه کوتاه شاه را این سخن پسند خاطر خاطر افتاد و قسم یاد کرد که تا کند تسخیر بگلزاره قلعه رایجور و مدخل نیکنیم بر امون مجلس شایسته خود و از ثقات روایتی شنیده ام که آنحضرت بعد از وفات خود که در آن زمان فتح قلعه رایجور و مدخل شرب شرب رغبت فرمود و نیز بعد از آن تا انقضای زمان حیات جهان کرد که معلوم

بارج فرشته

آن حریف بدخوکریده اثر مستی از و ظاهر شود و در همان چند روز خسرو دکن به کفیه اسدخان لاری از کنار آب کشنه کوچ نموده ^{۳۶} مقاله سیم روضه دهم
 بمقر دولت غرامید و اسدخان لاری را بجلت منصب سپه سالاری و افتاد منصب و بجا خوانته پایتخت سی مرتفع سات
 و باستقواب او بابرمان نظامشاه بکرمی طرح مصادقت اکنده سید احمد بروی صدر که قبل از آن برسم رسالت بایران
 رفته بود جهت استحکام قواعد و داد و ایتماد به بلده احمد کرم فرستاد و از نیک شاه طاهر علیه الرحمه با سیادت پناه آشنائی
 سابق داشت قدم او را با غار و اکرام مقرون داشته به اتفاق ارکان دولت آندو تمانه بموجب حکم برهان نظامشاه بکرمی
 به استقبال رفت در رسوم عرفی بجا آورده به حسن و جوی ملاقات برهان لکنغایر کرد و به بعد از چند گاه که میان دو شاه
 رسل و سیال متوالی و متواتر گشت بسیعی شاه طاهر و اسدخان بروی صدر در قضیه صد لاپور که حالابولاپور مشهور است
 بر دوسه براری دکن با هم ملاقی شده بقواعد اتحاد و دوستی دقیقه فرو گذاشت کجوزند و در شب چهارم ماه ربیع الثانی
 و تعلیه حضرت قدسی مادر شاه طاهر بدایره شاه عدالت پناه تشریف از زانی فرموده مجلس پانویشتن را بشکست فردوس برین
 گردانید و آنمحرکه در آن روز به اتفاق ولد اکبر شاهزاده طو  از خانه خود چند قدم مراسم استقبال بجا آورده لوازم ضیافت
 نیز بموجب ترین و جوی بقتیم رسانیده از زبان مبارکت فرمود که هرگاه یکی از پسران یا یکی از غلامی ایشان بمنزل بچون
 در ویش تشریف نزول از زانی فرماید چگونه سلوک باید نمود تا حقوق محبت و محرابانی بطور آید شاه در مقام تواضع
 و فروتنی شد و سخنان موانست سات مذکور ساخته باعث ثقی غلظت عدالت پناه شد و آنگاه در همان مجلس حضرت
 و پیوند در میان آورد و چون آنحرف عین دعا و مطلب بود عدالت پناه به قبول تمس شاه را مسرور و خوش وقت گردانید
 پس از طریق جشن و طوی ترتیب یافته طلبت نشین بر سر پرده عطمت مریم سلطان بنت یوسف عادلشاه را موافق تشریف
 مصطفوی صلی الله علیه و آله وسلم به عقد کاج برهان طلف مشاه بکرمی در آورند و از جانیین بانواع محبت و هدایا به هم رسانند
 و مرادیت بعمل آمده و در باب دوستی و یکا یکی عهد و پیمان در میان آورده و دوستانم مقبولش مراجعت کردند و ناچون
 قرار یافته بود که سولاپور پنج خیمه بابت زین خان برادر خواججه جهان دکنی که کاجان دکنی سرسبز است گرفته بود بمجا کیر مریم سلطان
 به بند چون اجمیل عادلشاه داده بتغافل گذرانید بر آن خوشی اثری ترعب نند بلکه بمنحربد ششمنی شش سال دیگر برهان نظامشاه
 با اتفاق علاء الدین عمادشاه والی برار بقصد محاربه لشکر کشید و سولاپور رسیده قلعه را محاصره کرد و کسان فرستاد تا میر

اسمعیل عادل شاه

مقاله سیم در سده دوم
شده

برید ترک را نیز ملک خود ولایت نمود اسمعیل عادل شاه با وجود آنکه میدانست که مردود شاه قریب چهل هزار سوار دارند
و کل برافضال قادیچون کرده باده هزار کشتن بدو سفیدار نو بدافعه خمان روان شدند و چون بحرب برنیامد و در دو کوشه
اردوی خضم فرو آمده چهل روز برابر هم نشستند و چون روز چهل و یکم امیر قاسم برید ترک بملک برهان نظام شاه بجوی رسید
با مرد نظام شاه بجوی صعب آرا شده خود در قلب جا گرفته و میخیزد و لعنه الدین عادل شاه و آلاشته میسر و با میر قاسم برید ترک
سیر و اسمعیل عادل شاه نیز میدانان نبرد خرامیده اسدخان لاری را بمواجه علاء الدین عادل شاه بازداشت و زن
بهادر را بدافعه امیر قاسم برید ترک نامور کرد و اندوخت و در قلب جایی گرفته خوش کلدی آقا را با هزار جوان تیر انداز مغنیان
و مصطفی آقا را با هزار سوار بر بسیار بطریق طح مقرر کرد تا بهر طرف که زور رسد مدد نمایند آنگاه مرد لشکر حمله کرده بهم
در او یختند و بیت برآمد و خورشیدن گیر و دار درآمد و زنارزان و روزگار رن خون یلان خاک آغشته شدند و کوهی
زین ارغوان کشته شدند سخت اسدخان بکله شیرانه علاء الدین عادل شاه را بجانب برار گزیند و ترسون بهادر امیر قاسم
برید ترک را بطرف میدروانید اما هنوز اسمعیل عادل شاه و نظام شاه بجوی کیم کارزار بودند که در آن آسمان مصطفی آقا و و شکله
آقا از هر دو چهل برآمده با تیر اندازان چاکدست اطراف نظام شاه بجوی را گرفته نظام شاه بجوی را تاب و طاق نمانده خان
از معرکه بر مات و اسدخان لاری و بالانموده علم و دستش را بدست آورد و چهل غل و توپخانه به تصرف دیوانیان عادل شاه
در آمده بنگاه تاراج رفت و این اولین جنگ است که میان خاندان عادل شاهیه و دودمان نظام شاهیه واقع شده
و باین نزاع قلعه سولا پور و پنج نیم به بود اسمعیل عادل شاه بعد از فتح مظفر و منصور به بلده حیا پور منقادست و پیوسته جنگ
ترقیب داد و مدت یکماه متدد داشتند جمیع اعیان و اشراف را بملعه های زدن فکر مریض و سپان ناری خوانسته
پنج غل غنیک و شش غل خود بابت برهان نظام شاه بجوی باسدخان لاری بخشید و اما و اناس لشکر را محاسب
و مرسومات مضاعف ساخته خوشدل گردانید و جمیع خالصات و قنواء محالات را فرمود که بشکرت منت نمایند و برهان
نظام شاه بجوی که پادشاه خیز بود در سه شنبه و شنبه با علاء الدین عادل شاه جنگ کرد و شکست داده سال دیگر
با خود موفور با اتفاق امیر قاسم برید ترک بعد از جنگ سابق متوجه حیا پور شد و اسمعیل عادل شاه استقبال نموده
در میت گردوی جنگ صعب رویداد و در آن کثرت برهان نظام شاه بجوی پشت مبعر که داد و خواججه جان دینی و بعضی از ارام

تاریخ فرشته

۳۸

اودستگیر شدند و اسدخان لاری تا حوالی قلعه پرند تعاقب نمود و بیت فیل نامی که یکی از آنها فیل تحت برهان نظامشاه بگری
بود دست آورد و اسمعیل عادلشاه جمیع آن فیلان را بجز فیل ثلث که آنده بخش نام داشت با اسدخان لاری بخشید و او را فرزند

۹۳۳

خواند و در پهلنسالی که اربع و ثلاثین و تسعایه بود اسمعیل عادلشاه براه نمویی اسدخان لاری با علاءالدین عمادشاه والی برار
در قصبه او رجحان طاعات نمود و همیشه خورده کمرسالت بجایکه سلطان بود بوی نسبت نمود و محمود و مشایق دوستی و یکجائی

۹۳۵

در میان آورده هر یک بمقر دولت خود نشاند و در سه شش و ثلثین و تسعایه بهادرشاه کمراتی بدان سبب که در بجای خود
مذکور خواهد شد برو ولایت برهان نظامشاه بگری مستولی شد و اسمعیل عادلشاه حبس الاتماس برهان نظامشاه بگری

شش هزار سوار و ده لک بمون همراه امیر قاسم برید ترک کرده بد نظامشاه بگری مرسل داشت و بعد از رفتن بهادرشاه
کمراتی از مملکت دکن مراجعت لشکر مذکور را به بیجاپور چنانچه اسمعیل عادلشاه رسانیدند که امیر قاسم برید ترک امرای
که بر فاقه او بدو برهان نظامشاه بگری نامور بودند تکلیف نمود که اطاعت من بکنند تا به بیجاپور رفته اسمعیل عادلشاه را محبت
کرد و نام و ولایت را برادران فتمت نامیم تا برین اسمعیل عادلشاه امت برادری امیر قاسم برید ترک گماشته و در دست

۹۳۸

ست و ثلثین و تسعایه رسولان کاروان نزد برهان نظامشاه بگری فرستاده پیغام کرد که پی ادبی و مکر و کید امیر قاسم برید
ترک از مملکت گشته خود بجای میداند که مکر با سلطان قلی قطشاه در میان بجای که در مسار گشته قتها پیدا آورد و این مخلص و تغافل
گذرانیده گمان او را مخومی نمود و لیکن درین ایام دای میوندت پیرای بر دفع شر او که از او اجابت عقلی و مقامات شریعت حاکم
و جازم غنیمت چه که با لک ملائمت کردن و با بار مدار نمودن از تحمل بعید است بلیت بخنداز

در تذکی توبه کتک مانگند و بدانش کی کند مار ترک رنم زدن تا بگویند بر بندانش اگر رای دوست
و این امر بهرستان گشته رحمت تا دیب نماید قتیله او با حسن و حی کرده خواهد شد چون برهان نظامشاه بگری در ابدت شمرند

احسان و امداد اسمعیل عادلشاه بود و هنوز از خسته بهادرشاه کمراتی خاطر جمع کرده بود بر آنکه دم از موافقت زده
گفت که هر چه موجب خورسندی و خوشنودی عدالت پناه باشد یقین که غرض مدعای قحمان صادق القوداد خواهد بود پس
از شنیدن جواب با صواب مشجع و مسرور گردیده در نهایت اعزاز و اکرام رخصت انظار یافتند و بلا زمت رسیده شنیده
و دیگر رایگان یگان با مع باه و جلال رسانیدند و اسماعیل عادلشاه رخصت غنیمت شمرده می توقف ناده هزار سوار

بجانب احمد آباد ویدر شتافت و امیر قاسم برید ترک که بغایت پیری رسیده چشمش کم میدید مشورت تاجی بهمن که وزیرش بود
مافلت قلعه بهر بر یک ویش طے برید و دیگر فرزندان رجوع نمود و خود بطرف دیگر رفت و اسمعیل عادل شاه با احمد آباد ویدر
رسیده حصار و احاطه دار احاطه فرمود و تسخیرش را و جهت گردانیده بقتب و موزعل از جهات اربعه پیش پرود و مردم امیر قاسم
برید ترک که بشاعت در آن عصر مشهور بود جمعی از شهر برآمده اعلام له می افروشتند و از آنکه در پناه قلعه بودند و از آنکه میفرمودند و بگویند
رسانیده اکثر اوقات تعالی می برد میبند و چون خبر قرب وصول لشکر سلطان قلی قلی شاه که بلک ایشان می آمد نیز رسیده
بود فرزندان امیر قاسم برید ترک خیره شده و چهار دینی را منسلح و مکمل کردند و از قلعه برآمده مصف قبال از آستند گویند قانون لایق قاسم
برید ترک که مادر علی برید باشد برادر داشت که بر یک خود را با لشکری برابر می گرفتند کی در محکمت میزاجا گیر قی در سنا
کلی که کشته شده و دو برادر دیگر که زنده بودند از ویش افواج آمده اسمعیل عادل شاه را بسیار زشت و نازند و کشته مردی و مردانی است
که کسی بی اعانت هر زید با خیم جدا ویز ما اسمعیل عادل شاه از آن قلعه بر آشفته غم رزم نمود و بمنع اسد خان لاری و سایر میرا
بمنع کشته میدان شتافت و آن دو برادر به نوبت بر او آمد و بعد از قیاع حرب و ضرب فلک جیتی خود با و قیادادند
و غریب از دوست و دشمن بر خواسته اسمعیل عادل شاه خرامان خرامان بشکر خود آمد و اسد خان لاری و دیگران را کاشش پوشیده
نثاره کردند و در آن اثنا لایق کفر افواج سلطان قلی قلی شاه پدیدار گشت اسمعیل عادل شاه اسد خان لاری را به تعاقب آنها
نامور گردانیده سید حسن عرب را بمواجهت امیر قاسم برید ترک امر فرمود چنانچه اسد خان لاری با یار و پانصد معل بهی
برق لامع خود را بر قطبش بیان داد و آنها را متفرق پیریشان ساحت و بی توقف بدو میدید حسن عرب نیز رسیده قریب
چهار صد کس تیغ میدرخ فرود آمد و سنگت قلعه تا در وازه قلعه دو اند و اسمعیل عادل شاه بعد ازین فتح اسد خان
لاری را در انوشش کشید و بغایت کواکون به خواست و بمحاصره قلعه بیشتر از پیشتر تمام کرده راه دخیل و خروج مسدود ساخت
امیر برید از استماع این احوال مضطرب گشته به علاء الدین حاکم شاه متوسل شد و هم محمود خان برادر زاده خود را نزد او فرستاد
علاء الدین قدم نمود تا بیع تقصیرات سابق و لاحق کرده و از آنکه علاء الدین عادل شاه بدین سبب که با پیری و مایه و از دستش بدر رفته
در کار خویش حیران بود طلب امیر قاسم برید ترک را برای طاعات اسمعیل عادل شاه وسیله ساخته بر سیل تعجیل متوجه آباد
میدر گشت و جهت استخوانی خاطر اسمعیل عادل شاه قلعه او دیگر زرقه در یکت فرسخی معسکر عادل شاهیه فرود آمده اسمعیل عادل شاه

تاریخ فرستہ

با جمعی از خدمه و جان بار دوی او رفته تواریم تنهیت قدم بجای آوردند و علاء الدین عماد شاه نیز مبارکباد فتح کفحه معروض داشت مقاله سیم روضه دوم
 که غرض و مقصود اصلی ازین پوشش ملاقات انجناب است تا شفاعت کند امیر قاسم برید ترک از اندازده بیرون است تا استعلا
 کتخم بصلح تکلیف نمایند پس علاء الدین عماد شاه او را درین باب مصیر یافته دیگر از آن مقوله سخن گفت و اسمعیل
 عماد شاه را یک هفته در دایره خود نگاه داشت چنانچه مالی تربیب داد و پیشکش لایق گذرانید امیر قاسم برید ترک چون شنید که اسمعیل
 عماد شاه دست رو بر طمس علاء الدین عماد شاه و مضطرب و از او دیگر ایلغار کرده بهم انگر و راه منزل علاء الدین عماد شاه رفت
 و گفت چون من دست تو سل درو امن تو زده ام وظیفه حمایت آنکه بر نوع میسر شود حرف صلح بمیان آورده فرزندان و متعلقان
 از محاصره بجات بخشی علاء الدین عماد شاه گفت این امر بی آنکه حصار احد آباد بیدر تسلیم اسمعیل عماد شاه نمانی صورت نمی پذیرد
 امیر قاسم برید ترک را با معنی کران آمده معبر کرد که در یک فرسخی علاء الدین عماد شاه بود رفت و از خشم قوی نماند شنیده
 بیش و طرب مشغول شد و مردم او که از تعب راجسته و مانده شده بودند با سترحت مشغول گشته غیر از معبودی چند به پاسا
 قیام نمودند و امانت بر بقضای الناس علی دین ملوک کیم بغراغت و عثرت پرداختند قصار چون در آن روز خبر وصول
 قاسم برید ترک بسمع اسمعیل عماد شاه رسید در همان شب طلت برشت که رنگی سیاه چرده تیرگی از وی استعانت
 نمودی و او از تنه از دست راه سامعه کم کردی اسدخان لاری را با جمعی از معتبرین تعیین نمود تا شیون زند اسدخان
 لاری چون بحوالی اردو می رسید قاسم برید ترک رسید و از معنی خوشش رسید و اسدخان کینه و مردم را از دست اندازی
 منع نمود جاسوسی چند جبه خبر گرفتن فرستاد و آنها آمده خبر رسانیدند که احدی بلوایم حفظ و نحو شیاری قیام ندارد و امیر
 قاسم برید ترک و پاسا مانا دوست و لایصل اتحاد اند و اینک چند دستار و شمشیر از بار امیر قاسم
 برید ترک برای صدق قول آوردیم اسدخان لاری لشکر را کنار فوج خیم باز داشت که گفت که اصلاً نفیر نمی کشید و در مانی
 دم بخود باشید تا در لشکر خیم خواند و میاورید و خود با بیت و پنج جوان یکدل و یک زبان پیاده شده و نگاه پیاده جرات نما کرده
 متوجه دربار قاسم برید ترک گشت دید که سبویای شراب بر طرف اتحاد و مرغان پاس واد بر یکب بوضعی غیر مکرر ایستای
 بنک و بونه و شراب بکباب فرود افتد اسدخان لاری کشتن لقمه بی خزان را از فروت دور و استه جمی ارباب و کان
 برایشان کاشت که هر کسی که از آنها میخورد سر بریده شود و بیعت میباید و انداخته و خود با جمعی پیشتر شده بسرا برده و تیرا

اسمعیل عادل شاه

معامله سیم روضه دوم
۳۵۹

۳۱

برید ترک در آمد که اگر ممکن باشد اورا زنده و سستگیر سازد و الا مقتبل او مبادرت نموده سرش بر بدو چون اسدخان لاری بجهت
قاسم برید ترک رسید احوال و رویا از مردوزن بعد درجه بدر از جماعت بیرون یافته دید که سرسلطان زندان جهان امیر قاسم
ترک در گوشه خانه بر چارپایی که با مصطلاح دکن پلک کونیه است و در هوش خستیده و لولیان و خوانندگان بعضی تنه
کرده و برخی سر از پشت پرکت بوضع افتاده اند اسدخان لاری بیاد آن خود گفت که کشتن چنین کسی سهل کاریست مگر صواب
انگاره را بهین وضع بریم و احدیر انیا زاریم پس چارپایی آن پیر جاذبه و عاقل کاروان برداشته متوجه بیرون شدند و آن اثنا
یکی از پیران که ایشان را در دکن پونی والد میکونید و پاسبانی و حرست بدیشان متعین میا شده و بیمار شده
خواست که فریاد کند اسدخان لاری جلای نموده چنان حربه را دوا کرد که سرش از تن جدا شد و چون بفرج خود رسید
عجب باز نموده گفت که هنوز از شب دو پر باقیست اگر قبل و تاراج مشغول شویم مسلمانان را کافر متین نشد و تا صبح
جمع کثیر از اهل اسلام ضایع خواهند شد اکنون که گوهر مقصود نیست افتاده مناسب است که بیرون شویم و کشته این
صدور بخدمت خداوند جهان بریم و یکی این رای پسندیده مضروب چارپایی امیر قاسم برید ترک روان شدند و در نیمه راه
بندگان ایشان از خواب مستی بشار شده خود را بحال بوالعجب دیدند و خیال شکر جن کرده فریادی طرف برداشتند و
لاری پیش آمده تلی داد که این سپاه چندیست بنده اسدخان لاریست و قصه بالتمام شرح داده سرش و طاعت کرد
که در جوار غیم بود و در چنین سن و سال بدین روحانی شراب خوردن چه معنی دارد امیر قاسم برید ترک بجز شرمساری و فعالیت
جوابی ندانست خاموش گشت اسدخان لاری وقت تسبیح و نماز است اسمعیل عادل شاه رسانیده بچین و آفرین و تهنیت و مبارک
گشت و اسمعیل عادل شاه از امیر قاسم برید ترک پرسید که باعث این همه مکر و توطئه بود امیر قاسم برید ترک اسدخان
نداده ستم بر اهل اسدخان اسمعیل عادل شاه او را حواله اسدخان لاری کرد تا وقتی که بارعام و بدو حاضر سازد و چون اسمعیل عادل شاه ند
دیگر مجلس عالی قریب داد اسدخان لاری بموجب اشاره عالی امیر قاسم برید ترک را دست و گردن بسته بظلمت بشارت
آورد و ناد و ملاحمت بخوبی در آفتاب معالی اسمعیل عادل شاه نگاه داشت و در مضغفات متعده بین و متاخرین چنین واقعه
عجیب که صاحب تکه و خطبه را اندرون و نگاه بچین حال برداشته بیرون برد و خیال و سپاه او از کمال غفلت بکار و پناهند
کمر بظلمت آمده بیت چنین مجامع عالی به الهی هزار کوشش و بر شین و چشم دوران دید
و نبله ای

تاریخ مرسته

۳۲

و بنا بر آنکه اسمعیل عادل شاه زیاده از خدایان و زنده بود و قتلش لشاره فرمود و چون جلاد بتبع آیتجه مانند کمرت ناکهان رو بنوا آورد و یی بجز
وزاری در آمده گفت که از زمان یوسف عادل شاه جم نشان تا او ان خسرو کیسیستان از من پی ادبی و جبارت بسیار واقع شد
الکون بکنام خود متعرق و بر وجوب قتل خود کواپی میدهم اما اگر حضرت سلیمان مکان بجان امان دهند قلعه احمد آباد بدر را
که کند تیغیر هیچ صاحب اقداری بر شرفات وی نه افتاده است باخرین و دقایق تسلیم می نمایم اسمعیل عادل شاه بر حکم
العفو و زکوة الظفر حاجتش رواداشت و امیر قاسم برید ترک کس نزد فرزندان فرستاده تکلیف قلعه دادن نمود آنها جواب
دادند که توپیر شده و آفتاب عمرت نزدیک بمغرب فارسیده بواسطه چند روز معدود چنین قلعه را از دست نمیتوان داد و مقصود
ایشان آن بود که دفع الوقت نمایند و متعاقب آن معتمدی را مخفی فرستادند که اگر اوضاع مفهومی گردد که نجات پدر بدون تسلیم
قلعه ممکن نیست باید که پدر را تسلیم نموده متعهد تسلیم قلعه شوی و نگذاری که گزند ی باور شد از اضطراب آنها را بخطر آورده
را بی مقصد نشد و چون در آنجا رسید به امیر قاسم برید ترک پیغام نمود که علی برید و دیگر فرزندان تو مرا فرستاده اند که اگر یکبار
ازین و آن نگذرد متعهد تسلیم حصار شده نگذایم که توارازی برسد امیر قاسم برید ترک باطله مطهری شسته بحسب ظاهر از فرزندان
مخفیات نمود و وقتیکه مجدد احکام و قتل اوصاف شده فلیست حاضر ساختند که زیر دست و پایش اندازند امیر قاسم برید
ترک بجز وزاری در آمده التماس نمود که مرا بچنین حال مقابل فلان برج که نشین فرزندان من است برده ایستاده کنید خود
به ایشان سخن گفته فهم ساری نمایم چون چنین کردند و فرزندان شش پدر را بر زمین نشاند و دستها بر پشت بستید و یکدیگر را بکشتن
قلعه را تسلیم میکنم که اسدخان لاری آمده بیرون فلان دروازه ایستاد و عهد کند که هیچکس متعرق احوال زمان و فرزندان ما
نمونه از هم خارج نماند و زمان در مقام تفتیش حال ایشان نمود که میر بیرون می برند و آنچه در روز و پویشش ایشان باشد
معاف دارند اسمعیل عادل شاه طمس آنها قرین اجابت گرفتارند اسدخان لاری احکام کرد که بر در دروازه قلعه نشسته
گذازد که کسی متعرق زمان و فرزندان امیر قاسم برید ترک کرد و علی برید جو مسه فقه و مضع آلات بابت شایان
و نفوذ احمد بعد از است سپردنایز بر بق گرفته بدر برد و اسمعیل عادل شاه بهار روز قلعه در آمده شکر الهی بجا آورد و بر بند شایان
همینه نشست و آنگاه شاهزاده ملو خان و ابراهیم خان را با اسدخان لاری نزد علاء الدین عماد شاه فرستاده التماس نمود
و هم بعد از سابعی شاهزاده عبداله و علی را بطلب علاء الدین عماد شاه مرسل داشت علاء الدین عماد شاه طمس را مبدل

مقاله سیم روز سه دویم
۱۵۳

داشته بمراه شاهزادگان چون بحوالی انعام پھر ایشلم رسید و باجنابان کورستان تادروانده استقبال فرموده مجلس انرا
از وجود فایز الوجود شایب و زینت دیگر داد و در حضور او سایر ذخایر و گنوز قلعیدار جوامر و لالی و ظروف طلائی و نقره
و مہنمای فغفور و دیگر اقمشہ و امتہ دوازده لک ہون نفقہ دار و دیو کیجی منظر علاء الدین عادل شاه دہلوی کہ ہر چہ خوش آید
بر داند و ابو چون دست دراز کرد یک عجز بہ مرضعہ برداشت بعدہ اسمعیل عادل شاه باند خان لاری گفت کہ از نقد و جنرال
تہ لک ہون تسلیم ملائمان علاء الدین عادل شاه نماید و یک لک ہون بشاہزادگان کہ ملو خان و انو خان و امیر اسم خان و غیرہ
باشند بپرد و خود نیز موافق ایشان برگردد و بجاہ ہزار ہون بید علی عتیل بسیار کہ بخت اشرف و کر بلای معلی و مشہد مقدس
شماقہ بر ایران قمت نماید و بجاہ ہزار ہون بشہ احمد بروی بدید کہ بابل علم و فضل اردو شہسباجا پور برساند و خارج یک
ارنشان دوازده ہزار ہون را مساکین برساند و تہ را بر سپاہ قمت فرمودہ یک تہ و یک دینار نگاہ داشت و دست
بر دامن ندہ از آن مجلس برخاست گویند در آن روز مولانا شہید شاعری را کہ از کمال علم و تعریف مستغنی است و ہر آن نزدیکی
از کجرات آمدہ بواسطہ سمت شاعری نہایت تقرب بہ انحضرت پیدا کردہ بود کہم کرد کہ بجزانہ رفتہ انقدر زر کہ توانی برداشتہ
یار از بجا کہ مولانا از پنج سفر فی الجملہ ناتوانی داشت عرض کرد کہ وری کہ از کجرات متوجہ این در گاہ میشدم و چہ پند ان تہ
داشتم چہ باشد کہ شاہ سستی پرور کند گذار بعد از چند روز کہ توانائی بخود نمود نماید بدین خدمت روح پرور سفر فرما کردم شاہ باب
بہ قسم ترین کسودہ گفت نشیندہ ہر ذہب کہ اقتہاست در تاخیر و طالب را زیان دارد باید کہ دودفعہ در خزانہ رقمہ ہجر چہ
از دست تو بر آید در آن تفسیر کنی چون این حکم عین بقای مولانا بود سرعہ بدیت بر زمین ننادہ شکستہ و خندان از مجلس
برخواست و دو کرت بخراہستہ تہامیہ میت و ہزار ہون طلا بیرون آورد و چون خاندن انجم سبع جانوں شاہ سپاسند
فرمود مولانا راست میگفت کہ من قوتی ندارم از بجا تر کہ طبع و دست کلام انحضرت برابر باب ادراک واضح و روشن است
چکہ این سخن ہم جانب خوش طبعی دارد و ہم جانب بہت و نیز در مجلس کہ دریای سخاوت شاہ مہج در اعدہ نوچہ ہج
الالتماس علاء الدین عادل شاه نحو تفسیر است امیر قاسم برید ترک نہودہ اورا در سلک امرای خود قتل کرد ایندہ و ولایت کلان
داو دگیر و بیع پرکانت قدیم او خارج پای تخت احمد آباد میدر بجا گیرش مسلم داشت اما میر و طالک باستہ ہزار سوار طالع
رکاب بودہ قلعہ را بچور و مدکل را از چنگل کنار بجا گیر بر آورد و انجاہ قلعہ را مہور را محاصر کردہ و مفتوح ساختہ بہ علاء الدین عادل شاه

تاریخ فرشته

۳۲

بپار دو بر و شاه را بی شده احمد بابا و میدریه تجوز اسد خان لاری بمصطفی خان شیرازی مغرض گشت و بنا بر آنکه در آن ایام تراج
 و نت شده و رایان نوحی میجاگر از اطاعت را مراجع پسر تراج بیچه قنده و فساد در میجاگر پدید آمده بود حضرات فرصت غنیمت
 از اسب گشته عبور نمودند و قلعه را یحیور و مدکل را که بمقتده سال در تصرف کفار بود پس از سه ماه محاصره مفتوح گردانید و اسمعیل
 عا دلشاه مجلس عظیم ترتیب داد و صحبت بزم یار است و بعد وفا کرده بترجیح جام می لعل فام رغبت نمود و اسد خان
 لاری را نیز در آن روز نزدیک خویش رخصت جلوس فرموده دوسه پیاله بدست خویش بوداد چون علاء الدین عا دلشاه
 و اسد خان لاری التماس کردند که امیر قاسم برید ترک را هم داخل در مجلس بزم گردانند اسمعیل عا دلشاه قبول آن کرده امیر
 قاسم برید ترک را هم پیاله خود ساخته گفت که مضمون **دایعجام کلهم** بظهور انجا مید علاء الدین عا دلشاه که خود طالب علم
 بود بجهت دید و امیر قاسم برید ترک اگر چه نفیسید لیکن از خنده علاء الدین عا دلشاه متغیر شده اشک از دیده فرو ریخت و اسمعیل
 عا دلشاه متوشر شده با او از روی قهر بانی گفت انشاء الله تعالی بعد از رسیدن به یحیور احمد بابا و میدریه را نیز توارانی خواهم داشت
 و مدت یکجا در انصوب بوده جمیع قنات ساخته و پرداخته علم مراجعت افراشت و چون اخبار توبه جهاد شاه
 کبرانی انصوب مد و و دکن متواتر رسید مهمات قلعه ماهور را موقوف داشته علاء الدین عا دلشاه به برار شرافت
 و اسمعیل عا دلشاه به یحیور آمده احمد بابا و میدریه را به امیر قاسم برید ترک داد بدان شرط که قلعه کلیان و قندهار به دیوانیان شایع
 یسار و کوهیندر آن سفرا اسمعیل عا دلشاه بمنزل علاء الدین عا دلشاه رفت و او معانی عظیم ترتیب داده و چند خوان
 پر پر گردانیده تکلیف نمود و چون پس از چند روز علاء الدین عا دلشاه همان اسمعیل عا دلشاه شد اختراست نزدیک
 قهریب مجلس و فارده سوار سوار مغل دو اسپه قدام یراق نظر او در آورده گفت آنچه در مدت سلطنت حاصل کرده ام
 و میراث من رسیده این است از میان این جماعت که هر یک در شجاعت و مردانگی رستم را بنظر می آورند هر که را خواهد پیشکش
 میکنم علاء الدین عا دلشاه تحسین و آفرین کرد و گفت که اگر ما نیز چنین جواهر نفیس بدست می آوریم قلعه ماهور را ز دست نمیداریم
 و در سه شش نمایان و تسعایه امیر برید چون کلیت قلاع و بقاع لغز شده حالات پناه ما زیم تسخیر قلعه کلیان و قندهار
 گردانید و به یحیور و سوار پرده از یحیور بیرون فرستاد و امیر قاسم برید ترک را پی تزد بران نظامشاه فرستاده طالب حمایت شد
 بران نظامشاه ایل به یحیور فرستاده التماس نمود که چون امیر برید درین مختصص بسیار برین مجلس داد از سرشگرانی آن متوا

در گذشته دوستان را در این احسان سازند عدالت پناه جواب داد که وقتی که شاد و مقام گرفتن قلعه مأمور بودید مرکز
از ما چنین التماس بوقوع نیامده اجابت نمودیم حسب الاشاره فتح غریت صوب بیدر نمودیم لیکن چون اوایل زمستان است
و در خانه نشستن مطلوب نیست برخواستی مملکت بختیص ندرت و سولاپور بخاطر تقصیر یافته که امرای سرحدان برادر
بعنوان دیگر تصور کرده خوف و براسخ در راه ندمند و بحال خود باشند برهان نظامشاه که خاطر عاظر از امر سلطان بهادر جمع
کرده خطاب شاهی و چتر یافته بود پیغام داد که بهادر شاه کجائی مملکت برادر و احمد آباد بیدر و غیره بمن رجوع کرده است برادر
دولت انکه از گفته پنجانب کلف نوزنده حال و استقبال را مانند ماضی خیال کرده گوشه نشینی و سلامتی را بهترین امور دانستند
و این پیغام وقتی بعدالت پناه رسید که از یجا پور نهضت فرموده در همین طه تشریف حضور داشت بجز اطلاع بر پیغام
مذکور نماز مغرب و عشا کرده سوار شده روز دیگر قریب شام با چهار صد سوار منحل و چهل یاده بر کنار آب ندرت که از دامن قلعه
میکند رو فرود آمده ایلچی برهان نظامشاه را رخصت کرده اعلام نمود که آنچه با تو بجا آوریم اکنون منتظریم که از اذن غایت خود طاعت
ساخته چنانکه هرگز تسمیدان مبارزت جولان نموده بودند این بار نیز بفرجه حرامیده دریای پر جوش و خروش تیغ
و سنان شتر بران ملاحظه نمایند برهان نظام شاه بکوی هر چه در خزانه داشت صرف لشکر کرده مہبت و پنجرار سوار گرداورد و توپخانه
خوب سامان نموده با اتفاق امیر قاسم برید ترک بکمان شکستهای سابق کوچ بر کوچ متوجه سرحد اسمعیل عادل شاه شد ایل
عادل شاه با دوازده هزار سوار استقبال نموده و بفرکاری اسدخان لادی صفات ترقیب یافته بهم در آویختند و جنگی بوقوع پیوست
که جنگهای سابق در جانب آن بازیچه بود ایات چنان کشته در حرب پی اختیار کردست
فاده نماندی زکار قادی چو دست از تنی خشنماک ز غیرت کرفتی کربان خاک چو از تن قادی سه
مرد کین ز اعوان کندی بدنان زمین بد اگونه شد آدمی خوار و زار که خاک از جدم
کرفتی کسار زمین بود از تیغ کین قطع و وصل میشد بهم تار خورشید وصل الغرض تار و شمشیر
ترکش دلیران از طایر شیرشان بود زان کمان از بوی دست بهادران جدا شد و تاربان تیغ نمکمان دریای بیما نمک
آسا سر اسرودن بود کف شملک میشه شجاعت بغیر از دلو و کیر سخن سنج کشت ایات تیر جان یافته
روسل کمان تیغ بارید خون ز بهر پیغام آن نشسته چو نود در امداد وین روان چو روح در جاسم

تاریخ مرسته

آخر لام چنانکه رسم زمانست که یکی غالب و دیگری مغلوب میگردد و سیم فتح و ظفر بر پرچم اسمعیل عادلشاه و زید و خورشید خان
 نظام شاہی در معرکه گشته شد و برهان نظام شاه بگری بکمال پریشان باجمد کمر ستافت و اثاثه شاہی و توپخانه و فیلمان با قفس
 اسمعیل عادلشاه و فرزند جنگ درآمد و دیگر میان اسمعیل عادلشاه و برهان نظام شاه بگری جنگ واقع شد بلکه جمعی از اکابر و واسطه
 لوازم صلح در میان آوردند و در سرحد با یکدیگر ملاقات کرده چنان مقرر ساختند که ولایت سلطان قلی قطب شاه و برهان نظام
 بگری و علاء الدین عباد شاه را متصرف شده با هم دوست و یکدل باشند اسمعیل عادلشاه امیر قاسم برید ترک را از خود
 ستافت و در سنه اربعین و تنهایه با اتفاق آورد و آنه تلنک کشت و تحت قلعه لکنده را که از مشاییر قلاع تلنک است
 و در سه قدمه واقع شده احاطه نمود و سلطان قلی قطب شاه مراعات حرم کرده میدان مقابل و معارزه ستافت و از لکنده
 که در آن ملک او بود حرکت نموده لیکن از لشکر خویش بپایاده بسیار بدو امانی حصار نامور ساخت و میان اسدخان لاری
 و امانی تلنک چند جنگ واقع شده بر گری قلع و غلبه نصیب اسدخان لاری شد و امانی قلعه نایوس گشته نزد یکایک
 که حصار بسیار ناکاه بکام قادر چون از تاثیر آب و هوای آذربایجان اسمعیل عادلشاه را سوء مزاجی بمرسیده مواد فاسد
 صحن حصین بدن او را احاطه نمود و عتدال چهار عصر برچم خورده سر ببالین ضعف و ناتوانی نهاد و لبرعت بر چو نامتراسید
 لاری و امیر قاسم برید ترک را که بنصب و غارت ممالک تلنک قیام می نمود طلیده گفت آب و هوای این مدود با من موافقت
 ندارد و میخواهم شمارا برای تسخیر قلاع تلنک بکاه داشته خود بشهر حصن آباد بکمر که بروم و بعد از حصول صحت باز معاودت نمایم
 ایشان قبول ایمنی نموده مقرر کردند که روز دیگر علی الصباح شاه در پالکی نشسته روانه انضوب کرد و فاما صبح روز چهارم شب بیست و دوم
 ماه صفر سنه امدی و اربعین و تنهایه بجواریزی پیوسته بساط منازعت بقایم برچید و اسدخان لاری فو تش را مخفی داشته
 جسدش را در پالکی گذاشته و برقع بر آن انداخته هنگام شب روانه قصبه کوکی گردانید تا در جوار پذیرش مدفون ساختند
 و چون دوروز بدین گذشت اسدخان لاری که مرد پیر سال بود امیر قاسم برید ترک و سایر معتمدان را طلبیده از قصبه ناکر خبر داد
 و از آنکه شمراده ابراهیم شهبای برادر بزرگ طوفان را صحنی نمود و بسیاری از امرایزمنهانی با او همداستان بودند
 اسدخان لاری در ملک بیکانه صلاح در عدم تعین بانشین دیده نهانی هر یک از ایشان را پیغام داد که چون ساعت خوبست
 با حنا با و بکلی که رفته و از روح سید محمد کیو در بخت خواسته بخت موردش بطوس واقع خواهد شد و ایشان چون

۳۴
 مقاله سیم روضه دوم
 ۱۳۵۷

قبول این معنی نمودند از پای قلعه کوکند کوچ کرده بر دوش ازاده را به تدبیر و حکمت به حسن آباد کلبه که رسانید و بانکه خود شاهی
ابراهیم را غلبه تر و مایل تر بود لکن چون طوخان پسر بزرگ بود و عدالت پناه اورا میسر داشت نه بود چاره و ناچار آن
شاهزاده خود را به چارباش سلطنت متکین ساخت و ابراهیم را در قلعه محبوس گردانید و از امیر احمد
بروی منقول است که اسمعیل عادل شاه حلیم و کریم و سخی بوده از طویمت برگزیده و خراج مملکت و انیسید
و طریقه عفو و اغماض را دوست داشتی و در ماکولات و طویمات کوشیدی و بر کز فخرش بر زبان جاری ساختی و پیوسته
با علما و فضلا و شعرا صحبت داشتی و مراعات ایشان واجب شتاختی و در علم موسیقی و شعر علم مهارت برافراشتی
و وفای مخلص نمودی و بیچیک از سلاطین دکن تمنا و لطافت او سخن نکت و این شعار از دست غزل

دل جوان ز قید مسر آزاد است پنداری مدارد لبری بر جور و بیاد است پنداری مراد محنت از عشق تو بر دل مبرسد هر دم
دل ویران عاشق محنت آباد است پنداری رنق قامت سروسی را مانده پا در گل دشت صد پاره و ز بار دل اراد
پنداری ز بهجت اتش دارم بدل کز بهر تکیس نصیحتهای سرور از بدان باد است پنداری دل ریش و فایم
اچنان خورده بایر شش که پیکانش بجای مرهم افتاد است پنداری غزل شب بجز جز کریم کاری ندارم
بجز دیده انگ باری ندارم بشی نگذرد کز فراق تو چون شمع پر از اشک حسرت کناری ندارم من و عشق
ورندی و کوی علامت بر او سلامت گذاری ندارم از ان باغش خاک گرفت و فانی که غیر از غش نمکساری ندارم
غزل دل بفرش حکایتی دارد از شب غم شکایتی دارد تاکی از اهل دل طبله بی وفا شئی نهایی دارد
خون دل میخورم ز غمته که یار باز قبیل غایتی دارد دل سختش ز آه من شد نرم آه عاشق سرایتی دارد
ای وفای منال از شمش که ستم تر غایتی دارد ذکر شایبی طو عادل شاه بن اسمعیل عادل شاه

ذکر شای طو عادل شاه بن اسمعیل

چون اسمعیل عادل شاه و میت کرده بود که طو عادل شاه را بانشین من گردانید بالضرورت اسد خان لاری اورا بر تخت
متکین گردانید و بیکه اش بوجی قانون در باب خبر داری او نصیحت کرده خود به نکلوان که باکرش بود رفت طو عادل شاه
عصره را عالی دید و شرب خمر و استماع نغمه پرداخت بلکه چون قریب بلوغ بود و اموری که لازم آن سفاهت است از به بوقوع
می آمد و شب و روز بهزل و بازی و دیگر کارها که مناسب شان نباشدی پرداخت تا طایق آن مملکت از او متفر شدند و ماورای

ملو عادل شاه

مصدق زاد فی الطنبور لغت بذاق پیران صاحب حسن مشفق کشته و کار بجای رسید که پیران مردم متقی و بزرگ
 خواهی گنجابی از غارها میکشید تا آنکه از یوسف ترک که ششمی دیوان و از امرای کلان تاج پوش بود پیران را طلبید چون او
 بقدم مانع پیش آمد ملو عادل شاه بغضب رفته حکم کرد که جمعی شتافته پیران و القجر و جبریاورند و یوسف ششمی دیوان اگر دم
 بزند سرش را تیغ میدریغ از تن جدا سازند یوسف ششمی دیوان که از امرای تاج پوش بود مردم ملو عادل شاه را تادیب نموده در
 همان روز علانیه اهل و عیال پیش انداخته و از شش برآمده بجانب قصبه که هر که قطعش بود روان گردید و قصبه کا همسر
 بوضوح پیوسته اکثر اهل ناموس رفاقت او نمودند و پوچی خاتون والده اسمعیل عادل شاه از مشاهده آن اوضاع و اطوار دلگیر گشته
 حازم گشت که ملو عادل شاه را معزول کرد اینده شاهزاده ابراهیم را بر تخت نشاند پس یوسف ششمی دیوان مخفی میام داد
 که ملو عادل شاه قابل شاهی نیست باید که او را موقوف ساخته شمراده ابراهیم را بجایش نصب کند یوسف ششمی دیوان یکی از
 مهران را به نلکوان نزد اسدخان لاری فرستاده حقیقت حال را اعلام نمود و اسدخان لاری جواب داد که من از اطوار ناپسندید
 ترک جایا پور کرده و بیجا نشسته ام و چون خلق را از افعال ملو عادل شاه تغیر نموده دل بر سلطنت وی نمی خندم و از آنست که صلاح
 دولت دودمان عادلشاهی منظور داشته هر چه ممد علیا پوچی خاتون کوید از فرمان او تجاوز تمامی یوسف ششمی دیوان از بگویند
 اسدخان لاری مطمئن خاطر گشته کسان پوچی خاتون را مقضی الترام رخصت معاودت نمود و بموجب اشاره آن ملقبس زمانی
 روز موعود بادیت سوار تاج پوش بجایا پور در آمده و دید رنگ بقعه ارک رفته قلعه دار را که قدم مانع پیش آمده بود گشت
 و ملو عادل شاه را معیت ساخته بفرموده پوچی خاتون او را مع برادر عیانی او الو خان محول گردانید و شمراده ابراهیم را بجای
 منوب ساخت بیت چو دبیر فلکند افسریه از سری هندستان بر سردیکی الغرض نام
 شاهی ملو عادل شاه شش ماه و چند روز بود ذکر شاهی ابراهیم عادل شاه بن اسمعیل عادل شاه
 و اتفاق اخبار در اقامان وقایع نگار بجامه سخن بدار صور قضایای ابوالنضر ابراهیم عادل شاه را چنین بیان می کنند که او شاهی
 بسی شجاع و مردانه و از غایت تهور و جوشن پی با که دیگر کرده مانند سیل تند از شب و فرازی اندیشید بنا بر آن آواز هق
 و غیرتش چو صیت ملو خلق او در بسط زمین منتشر گردید معتمد از آنوقت که مفاخر گنوز شاهی بدست آورد مادام بحیات انور
 به شکر کشته و صف آرائی پرداخت بیت ملک را که قرار غواهی داد تیغ را بقرار باید کرد

تاریخ مرسته

۲۹

مقاله سیم روضه دوم
شماره ۸

و از افواه شنیده می شود که در مدت شاهی او ده مرتبه جنگ صعب با نظام شاهی و غیره اتفاق افتاد و پش پش نفس خود در
جمع معارک حاضر بوده در لوایم شجاعت و جلالت تقصیری نکرد اما چون سهم حضرت در درجه طالع او چنانکه باید نبود در هیچ
یک از حروب هم خوش فتح و فیروزی نداشت مگر در جنگ قصبه آورخان و اوختین کیست از آن دودمان که از کیش پدر
و جد اجتناب نموده اسامی ایله اثنی عشر از خطبه بر آورده ملت حضرت امام یغفه را رواج داد و شعار طایفه امامیه را بر طرف ساخته
تاج سرخ دوازده ترک را که در انصر از شعار سپاه شیعه بود فرمود که کسی بر سر نهند و از امرای غریب بخوارسان لاری و شوی
کلدی نقای رومی و شجاع عثمان کرده را موقوف ساخته و از امارت معزول گردانیده و کنی و حبشی را بجای ایشان نصب کرد
و مثل دودمان نظام شاهی و عمار شاهی که روه را دست بهر ساند بنا بران ارکان دولت از جمله سه هزار غریب نوکر خاصه که در
طایفه رکاب می بودند چهار صد را نوکر گذاشته باقی را رخصت کردند و ایشان پر کسده شده بکجرات و دکن و احمد نکر قش
و دفر فارسی بر طرف ساخته بندی کرد و بهانه را صاحب دخل گردانیده جمیع ضوابط ابراهیم عادل شاه بر هم زد و در مراجع
والی بجا نگر محلی کان در ستاده اکثر مغلان را با ستالمت تمام نزد خود خواند و جهت رضامندی و خاطر خواهی ایشان حکم کرد که
در بلده بجا نکر مسجد بسازند و خود روز بار مصحف احد تسهیلوی خویش بر کس گذاشته بدیشان می گفت که شما بمحض
سرفرو دارید و من هیچ کاری ندارید و ابراهیم عادل شاه سال دیگر از جلوس بکایب بجا نکر شکر کشیده قرین حصول
مقصود معاودت نمود و شرح آن چنین است که چون سبوری والی بجا نکر که مقصد سال فرمان رومی در سلسله او بود و
شد پسرش جانشین گشته او نیز در عین جوانی بدنبال پرشتافت و کاخ فرماندهی برادر خرد خود گذاشت و او هم بنوعی
از بوستان شاهی کل عشرت بچیده بود که زمانه تمت بر فاء او کاشت و پسر سه ماهه او لی عهد گشته قراج که از امرای عهد
بود زمام اختیار بحف آورده از سه تعیین و ثنائیه تا خمس و ثلثین و تسعایه با قدر کردار رسید لیکن هرگاه صاحب تخت بخت
و تیز میر سید اورا بنزد کرد زاینده و دیگر کوو که از وارثان مملکت را بهر متکل ساخت و بعد از آنکه قراج در گذشت
بمسندش را مراجع قایم گشته دختر پسر سوری بعقب خویش در آورد و بدین صلت استقلال او از حد گذشت اراده نمود
که خود متکفل مهمات شاهی گردد و چون سرداران و بزرگان انحراف نموده برو شوریدند ناچار مراجع طفلی از آن دودمان بر
نشاند و خالوی طفل منوچم بیج نزل راج که از شاپیه جنون خالی نبود و از اسم او نیز اینمضی مستفاد میکرد و غضب امارت رشتانه

۸۹۶ ۹۳۰

ابراہیم عادلشاه

و عهد و سوگند گرفته پرورش انکو درک با و رجوع نمود و خود بتدبیر امرای سرکش را بر انداخته از ایشان اثری نگذاشت و یکی ^{مقاله} ابراهیم روضه دیم
از غلامان خود قوی گردانیده بلوچها را که در ایراده با و سپرد و خود بزم استیصال رایانی که مانع شایبی او بودند با سپاه ارسته
متوجه اطراف مالک کت و چندی از ایشان را مستاصل ساخته یکی از حصارهای اطراف را محاصره نمود و چون مدت حاضر
بطول انجامیده زری که همراه بود صرف شد بنا بر آن غلام خود نوشت که چاه لکت هون بفرست پس غلام در خزانہ کشاد
چون چشم بر کنوز و جواهر بسیار افتاد از راه رفته اعلام لغی و طغیان برافراشت و غیره اجزای را از خانه برآورده و بهوج نزل
راج را با خود متفق ساخته بکوه قش خیل حشم پرداخت و رایانی که لدر امراج خایف بودند بفرست بوارش ملک پیوسته
جمعیت عظیم در جایگزین رسید اما بهوج نزل راج الغلام را بدان بهانه که یار بر امراج گردیده است و محل اعتماد نیست گشته خود قوی
گشت و در امراج محبت را طولانی دیده در صلح نزد جمعی از رایان واسطه شده چنان مقرر ساختند که پای تحت جایگزین از رایان
بوده ولایتی که در امراج بالفعل در تصرف دارد باز باشد الغرض در امراج دم بخود کشیده رایان بمضاج خویش شتافتند فالوی
نامهربان دیوانه را بر زاده را اراده سردری در خاطر خطور کرده راست استبداد برافراشته و خواهر زاده را خفه کرده خود قدم
بر بسند شایبی گذاشت و چون غور و کثرت را پیشه ساخته و بد معاشی با خرد و بزرگ آغاز نهاد امر از او متفر شده و
امراج ابواب دوستی مفتوح گردانیده التماس قدم نمودند بهوج نزل راج برای جمعی مطلع شده رسولی باشک لکت هون
نقد و دیگر تحف نزد ابراهیم عادلشاه فرستاده التماس لکت نمود و عهد کرد که هر منزله را یک لکت هون بدهد و ابراهیم
عادلشاه در سنه ثانی وربعین و ستمایه روانه بجایگزین گردید و در امراج بسبب لشکر کشی ابراهیم عادلشاه معلوم نموده چنانکه
بدامن مکر و ترویج مستحکم ساخت و نامه مشتمل بر اطاعت و پشیمانی از کرده خویش نزد بهوج نزل راج فرستاده پیغام
داد که اگر سپاه اسلام بدین مزد و بوم قدم ننهد صد مهسم مرا کب ایشان مضاج و معابد ما صفت انهدام خواهد یافت
و بر پنج زمان شاهان بهینہ اطفال و ضعیف و شریف ایرودستگیر خواهند گشت مناسب است که کسان معتمد پیش
ابراہیم عادلشاه فرستاده التماس مراجعت نمایی که من بنده من بعد بر جاده انقیاد و فرمان بری مستقیم خواهم بود
بهوج نزل راج چون از زیور محفل و دانش عاری بود غریب خورده بعد از آنکه غنچه و میثاق بطریق کفره فخره تقدیم رسیده
بود چهل و چهار لکت هون نقد بخدمت ابراهیم عادلشاه فرستاده التماس معاودت نمود و چون ابراهیم عادلشاه

فرشتہ زرافتیت بوج نرمل راج وصول مبالغہ بود مراعت فرمود مگر بمنور از آب کشہ کشہ شدہ بود کہ راج و تاجی امر انقضیٰ
 کردہ بعزت بادوبرق بہ جیا کمر شتافتہ وار خیل و خشم درونی کہ محافظت شہر قیام می نمودند بعضی را بطبع و بعضی را
 بہ تہدید از بوج نرمل راج بر کردانیدند و چنان مقرر کردند کہ اورا گرفتہ باشند سپاہ زندہ بخش را بیزادہ اورا بخصاص رسانند
 بوج نرمل راج چون کار از دست رفتہ بود و راہ فرار را سد و دید بفرمود تا جمیع سپاہ را پی کردند و فلان را کور ساختند
 و آنقدر جواهر قسم یا قوت و الماس و زبرجد و مروارید و غیرہ کہ اندوختہ و نہا بود بکشت آسیا آورد ساختہ در خاک
 پختند و قیکہ و دوازہ بانان دروازہ را کشتودہ راج را بشہر در آوردند بوج نرمل راج خمر بر سیدہ پرکینہ خوردہ بچشم شتافت و مضمون
 کان لم یکن ہوید اگر دیداری بہت کجانی ملک و دولت بلاست کہ ابادشاہ است نامش کد است
 انکامہ راج پی منازعی بہ تخت جیا کمر نشستہ علم استقلال افراشت و ابراہیم عادلشاہ حقیقت حال بخاطر آورده اسدخان
 لاری را با تاجی شکر بہ تیغ قلعہ ادنی کیل کرد و رآن اثنا دیکلہ در سہ برابر راج با سوار و پیادہ بیشمار بقصد مدافعت اسدخان
 لاری متوجہ کشت اسدخان لاری دست از محاصرہ بازداشتہ استقبال نمود و بعد از حرب صعب اسدخان لاری عمان از سر کہ
 بر تاقہ و کفار بہت فرسخ تعاقب نمودند بعد از اکہ زمانہ مانند ہندوی سیاہ چرودہ جامہ درخمنگون فلک زردہ ریات
 عباسی افراشت و تنکادری دیکت کرد و بی شکر منکر و منہزم فرو آمدہ بر تبرعب و کبرختیشہ پیماسدخان لاری
 باچارہ زاری و جہ پشخت کوش ایات ہمیشہ مردان کار آزمای دلیر و عدوب کشتہ
 کشای بکام و غاہر کی صفدری ازیشان بکی در عدو شکری ہوار دوی تنکادری شیخون زد و کفار بقدر
 طاقت دست و پا زدہ بدافعہ برداشتند و آخر از ضرب تیرسندان کدار اسلامیان قرار بر قرار اختیار نمودہ راہ ہریت
 پیمودند ایات نماید نمودن چنان حنیبہ کہ ناگاہ سیلی در آید بسر بجائی بختہ بختاب دلیر
 کہ آئی توان ہست اورا بریر پس جمیع فیلان جیا کمریان وزن و فرزند و تنکادری بدست اسدخان لاری افتادہ
 ہما بجا شکر کاہ ساخت و تنکادری سوار و پیادہ پراکندہ جمع کردہ در شش فرسخی اسدخان لاری فرو آمد و عارضہ
 مشعل بر کیفیت واقصو مشعر بطلب ملک نزد راج مرسول دست و او در جواب نوشت کہ مرا بمنور از ایان اطراف جمعیت
 فاطر ہم نہ سیدہ باید کہ بھر نوع کہ میسر شود با اسدخان لاری صلح نمودہ زن و فرزند خود را خلاص کنی و تنکادری کسان فرستادہ

ابراہیم عادلشاہ

۵۲
 در صلح زہ و اسدخان لاری بہ ابراہیم عادلشاہ اعلام نموده حسب اشارہ قبول صلح کردہ با شکوت و عظمت تمام بیجا پور مقالہ سیم روضہ دوم
 مساودت فرمود و ابراہیم عادلشاہ اسپان و فیلان و تکلماوری را کہ اسدخان لاری گذرا نیندہ بود و بوی بخشیدہ پایہ
 قدر و جایش افزود و یوسف شخہ دیوان کہ بمضب و کالت و میرحکلی مخصوص کشتہ بود از رشک و حسد در خلوت
 بعض رسانید کہ اسدخان لاری بنابر اتحاد و رند بہ بابر خان نظام شاہ طرفہ اخلاص می پیامد و میخاہد کہ قلعہ نکلوان بدو
 ملحقہ بندیش در گوش کند بنابران ابراہیم عادلشاہ بی آنکہ در پی تحقیق صدق و کذب سخن جاسد شود اینغنی را باور کرد و بہا
 بر انداختن اسدخان لاری مشورت نمود یوسف ترک شخہ دیوان گفت کہ بہ بہا جن ختمہ شاہزادہ علی اورا از نکلوان
 باید طلبید و چون او حاضر شود مقتید کرد ایندہ خاطر از دغدغاش باید پرداخت و این کنکاش فاش شدہ رخاں
 لاری در محافظت خود کوشید و وقتیکہ فرمان طلب صادر کشت بیاریر اہمانہ ساختہ نیامد ابراہیم عادلشاہ بعیلم
 یوسف ترک شخہ دیوان باز دیکان و مخصوصان اسدخان لاری مخفی راست آمد کہ اورا مسموم کرد اند بران تیز اثری متب
 نشد آخر بران قرار یافت کہ یوسف ترک شخہ دیوان را در جوار نکلوان جاکیر دہند و از میرحکلی معاف داشتہ رخصت اقطاع
 نمایند تا بوقت فرصت بتزوی و حکمت اورا اسیر و دستگیر کنند اسدخان لاری کہ مرد جهانزیدہ بود غفلت نورزیدہ بشیاری بود
 تا آنکہ روزی تہاشای باغی کہ دیش فرسخی نکلوان طرح افکندہ بود سوار شدہ با معدودی بعترت روان کشت و یکی از غلامان
 جسے را نامور کرد ایندہ کہ چار صد کس ہمراہ گرفتہ یارہ اعراض جاسوسان بہ یوسف ترک شخہ دیوان خبر تہا سوار شد
 اسدخان لاری رسانیدند و او با دو ہزار سوار بقصد گرفتن اسدخان لاری ایلمار نمودہ و در حوالی آن باغ با اسدخان لاری
 رسیدہ اعلام جنگ برافراشت و اسدخان لاری بہمت بر مدافعہ خیمہ کاشتہ از طرفین باستعمال میف و سنان
 پرداختند اعیات سیاست دہاند بکردن زنی چشم جہان دوشد روشنی غبار زمین
 بر ہوار اہست غمان سلامت برون شد ز دست چنان گرم کشت آبش کارزار کہ از نعل اسپان برآمد نزار
 یوسف ترک شخہ دیوان عملای اسدخان لاری را پای داشتہ دلو از دم سقیر و آویز تقصیر کرد در حضورت بجلی مد نہایت
 شدت روی دادہ مردم بسیار قالب از جوہر جان نمی کردند بیت رنہ کشتہ افتاد بر روی دشت
 فلک گفت بر بس کہ از حد گذشت آخر الامر اسدخان لاری بعد از جنگ معب فانی آمد یوسف ترک شخہ دیوان

تاریخ فرشته

۵۲

مقاله سیم رومنه دوم

جان ابرو و جرمیت نهاد و ابراهیم عادلشاه دید که صحبت نکند دیگر پیدا کرد و حجت اظهار القات یوسف ترک شهنشویان را
مصیبت مساحت نزد اسدخان لاری فرستاده بیغام داد که از بی ادبی او خاطر ما بس آزرده است باید که آن مستم الدوله
ویرا بنهر رساند اسدخان لاری که از محاطه خبر داشت نوشت که تقصیر از طرف بنده واقع شده امید غفواست و یوسف ترک
شهنشویان را اسپ و خلعت داده رخصت کرد و چون این تهنیه بواجب بر برهان نظامشاه رسید از روی تدبیر در مجلس
خود مکرر مذکور کرد که اسدخان لاری قولنامه از ما خواست و تعهد نموده که ولایت عادلشاهیه را مستحق ساخته با سپارد
و اگر درین وقت لشکر کشیم بهر لوت بدست خواهد آمد و در جهان ایام که سنه شمع و در بعین و تنهایی بود با میر قاسم برید ترک راست
آمده از احمد نکر راجی شد و در حواله پرند امیر قاسم برید ترک و حاجه جهان دیکنه به او ملحق شده قدم پیش نهادند و پیچ و نیم به
بابت ریزن خان که بخت سولاپور بود از تصرف مردم عادلشاهیه برآورده کجسان حاجه جهان دکنی سپردند و چون برهان نظامشاه
بحواله لکلوان رسید اسدخان لاری با آنکه اصلاً با معنی شتابان و از انتشار از اجیف ترسیده لاعلاج باشش هزار سوار با و پیوست
و برهان نظامشاه منظر کشته آتش نهب و غارت در مملکت عادلشاهیه برافروخت و ابراهیم عادلشاه قوت مقاومت از خود
مقصود دیده به اسباب و کلبر که رفت و اسدخان لاری از تعب و خرج میخیز کشته علی محمد بخشی را پیش علاء الدین عادلشاه برابر
فرستاد و حقیقت حال قلمی نموده پیغام کرد که اگر آنجناب برسم عانت ابراهیم عادلشاه قدم بخواهد بماند و نیز بخدمت رسید
انماس خواهد نمود که شفیع کنان این پیر غلام کردند و مقارن آن نامه ابراهیم عادلشاه نیز رسید علاء الدین عادلشاه را بهی شد
و برهان نظامشاه که قطعاً ترک سجا پور محاصره داشت آتش در منازل آن بلده افکنده باراده حرب با اتفاق امیر قاسم برید ترک
متوجه کلبر که شد اسدخان لاری در آشنای راه ترک رفاقت آنها کرده با فوج خود علاء الدین عادلشاه پیوسته گفت چون یوسف
ترک شهنشویان بابر غرض بعض عدالت پناه رسانیده که این بنده داغ عصیان بر جبهه اخلاص نهاد میخواید که ملازم برهان نظامشاه
شود و مزاج آنحضرت یکباره از من منحرف گشت من در کمین فرصت بودم که بوسه مطنه این خصمه را از خاطر شرف دور سازم
که ناکاه برهان نظامشاه و امیر قاسم برید ترک بفرستاد تا حواله لکلوان آمدند این ممر خاص و عام را بعین شد که گفت یوسف
ترک شهنشویان راست است که ایشان به تحریک من آمدند پس این جهت بدریای حیرت غوطه خورده بواسطه
محافظة اقطاع خود زمانه سازی کرده چند گاه به ایشان پیوستم اکنون بخدمت آمده پنجه صدق و حق است گذارش ساقتم

ع ۹۳۱

ابراهیم عادلشاه

۵۴

و امید دارم که با بوس عدالت پناه برده برشت و منم خواهند کرد اگر معرض قبول اقتدر نبی سعادت و الا حکم خداوند است ^{معالیم روضه دیوم}
 بهر نوعی که داند سیاست فرمایند تا من بسزای خود رسیده دیگران عبرت گیرند قصه کوتاه علاء الدین عمادشاه بهار و زری بی سابقه
 مهید مقدمه اسدخان لاری را بهر آنکه کرده بدایره ابراهیم عادلشاه بر دو حقیقت حال به نوعی که بود میان نمود که برات و منم
 لاری شده که سید و مکر اعدا بدلائل و برای این محقق است انگاه عدالت پناه اسدخان لاری را در آغوش کشیده بر منصب جانشین خود
 باستقبال او و علاء الدین عمادشاه عازم حاکم برغان نظام شاه و امیر قاسم برید ترک شد و ایشان طاقت مقاومت نیاور
 بجانب پرکنه میتر و ان شدند و ابراهیم عادلشاه و علاء الدین عمادشاه در آنجا تیر ملاح توقف بنید و بالا کرات دولابا در قند
 ابراهیم عادلشاه و علاء الدین عمادشاه و قفقه از لوازم قتل و غارت فرو گذاشت نه نمودند اما در آن اثنا قاسم برید ترک مرض
 الموت در گذشت و در بالا کرات دولابا مدفون گشت و جناب قدسی ملکت شاه طاهر واسطه شده طالب صلح گردید و بدین طریق
 که نظامشاه بیخ و نیم ته سولا پور به ابراهیم عادلشاه داده دیگر پیرامون هیچ عبارت نکرده و جمع شده هر یک بمقام خویش
 مراجعت نمودند و در سال دیگر که جمعی در استعایه بود ابراهیم عادلشاه و قمر علاء الدین عمادشاه مسما به رابعه سلطان بقصد خویش روانه
 و برغان نظام شاه بگری که پادشاه غیر بود از غمر است و بیخ و نیم ته استراحت و آرام بر خود حرام گردانید و چون در آن سنوات میان
 ابراهیم عادلشاه و علاء الدین عمادشاه عبارت کلفت مرتفع گشت مرضت یاقه را مراجع و جمید قلی قطبشاه را بلطایف الحیل بموا
 خود رغبت ساخت و باتفاق علی برید و خواجه جهان دکنی متوجه ولایت ابراهیم عادلشاه شده و بیخ و نیم ته را متصرف گردید
 و قلعه سولا پور را احاطه نموده بسیاری از ولایت سرحد را خراب گردانید و چند دفعه لشکر ابراهیم عادلشاه را که بدافع او قیام نمود
 بودند شکست و جمید قلی قطبشاه نیز تحریک برغان نظام شاه از آنطرف لشکر بر ولایت عیا پور کشیده در پرکنه کاکلی حصار
 در غایت استحکام بنا نمود و در اتم آن کوشیده تا ولایت کلبر که متصرف شد و قلعه انبر را محاصره نمود و همچنین را مراجع بدلاست
 برغان نظام شاه برادر خود و تنگناری را با سپاه کران سنک جبت تسخیر قلعه را بجو رتین فرمود ابراهیم عادلشاه شتی ملک خود را
 که قمار چهار موته بلا دیده در بحر حیرت غوطه خورد و اسدخان لاری را از ملکوان طلبیده از مشورت خواست و او بعد از تأمل
 وافی بمرض رسانید که دشمن حقیقی ما برغان نظام شاه است و دیگران طفیل او متعرض این مملکت شده اند بخت علاج فتنه برغان نظام شاه
 باید کرد و انگاه بدفع دیگران باید پرداخت و علاج برغان نظام شاه منحصر درین است که بیخ و نیم ته را که میتر زامت با و باز گردانیم و انگاه

نامہ شمل برکھل فرستینے و ذاصح برامراج کہ پادشاہی عظیم الشان است و دیگر رایان انصوب نوشتہ مع تحف و بدایای
نفسہ مصوب الچیان چرب زبان بفرستیم کہ کفار کرناٹک باذکت مایہ تواضع جو رسند شدہ دم از دوستی خواهند زد خصوصاً
رامراج کہ چون بنور مملکت خود را معنائی ساخته است درایان اطراف بالو منازعت دارند زد و مصالحو خواہد نمود و ہمراہ خرشہ سیاہ
برطرف شود دفع جمشید قلی قطبشاہ بر عہدہ من است ابراہیم عادلشاہ تدبیر اسدخان لاری را پسندیدہ بران عمل نمود و
بموجبی کہ اسدخان لاری گفتہ بود بہات بکفایت اقرآن یافت آنگاہ ابراہیم عادلشاہ بمعیت فاطمہ دفع قلمہ جمشید قلی قطبشاہ
پشہاد بہمت ساتھ اسدخان لاری را مع لشکر فیروزی از پنجاب او کیل نمود اسدخان لاری اول قلعہ کاکنے را کہ ساتھ جمشید
قلی قطبشاہ بود محاصرہ کردہ در عین سربامیجر و قہر مفتوح ساخته از پنج بن کبرندہ اثری گذشت و آنگاہ متوجہ انکر شد و جمشید
قلی قطبشاہ صرفہ در مقابلہ مدیدہ راہ ولایت تلنگ پیش گرفت و اسدخان لاری تعاقب نمودہ دودغہ افواج قطبشاہی را کہ
بدافغہ او قیام نمودہ بودند منہزم کرد ایندو در حوالے قلعہ کلکنہ جمشید قلی قطبشاہ مضطر گردیدہ خود مرکتب جنگ شد و حرپ دریا
شدت بوقوع انجامیدہ شکست بر لشکر تلنگ افتاد ابیات سادات پنجشائش داور است
ند چنک و بازوی زور آور است کلید ظفر چون بنقد بدست بازو دست توان سکت کونید داور
بجب اتفاق جمشید قلی قطبشاہ و اسدخان لاری مقابلہ ہم شدہ پیانکہ یکدیگر را بشناسند شمشیر بریال و کوپال ہم انداختند قہار را
زخمی مسکر برچہر جمشید قلی قطبشاہ رسیدہ اسدخان لاری مظفر گردید و جمشید قلی قطبشاہ مدت اعران زخم وقت خوردن
و آسائیدن آزار میکشد چون اسدخان لاری قرین مستح برشتہ بیجا پورا آمد قہات بر حسب دلخواہ ساخته شد ابراہیم
عادلشاہ از دغدغہ لشکر کشی فاطمہ را پرداختہ امر را بجا گیر مارخصت فرمود و در دستہ اعدی و خمین و تہمایہ برہان نظامشاہ
بہ تحریک رامراج عازم تسمیر احنا باد کلبر کہ شدہ محاصرہ نمود و ابراہیم عادلشاہ لشکر گرد آوردہ بدان طرف را ہی شد و کنار
نہر ہیورہ رسیدہ چون سپاہ برہان نظامشاہ لب آب گرفتہ بودند قریب دوسہ ماہ مجور متیر کشت تا انکہ ابراہیم عادلشاہ
بتلنگ آمدہ آخر برسات جبراً و قہراً از آب گذشت و فریقین بہ تربیت سپاہ مشغول شدہ جبکت صعب اتفاق
اقتاد لیکن پس از اشتعال نایرہ قتال بخلاف ہمہ سال ابراہیم عادلشاہ مظفر کشتہ برہان نظامشاہ ہب و فیل در با
د ابراہیم عادلشاہ بعد ازین مستح غنی تخت و بکریٹہ ساتھ در وقت کیفیت شراب بالچیان برہان نظامشاہ در شتہ

ابراہیم عادلشاہ

می نمود و سخنان سلسل نسبت به برهان نظامشاہ بر زبان می آورد و باندک تقصیر از باب دخل و مقربان را می بست
 و میشت و در تنه اثنی و خمین و تمامای چون برهان نظامشاہ شکر بر ولایت علی برید کشید و به تقصیر قلعه اوسته و قدہار
 و او دگر بر دخت علی برید قلعه کلجان به ابراهیم عادلشاہ داده ملک خواست ابراهیم عادلشاہ بغیر تمام بود علی برید شتا
 و در شش ماه دو کثرت با برهان نظامشاہ جنگ کرده ہر مرتبہ شکست فاحش یافتہ اما تسلطت باخت و ابراهیم عادل
 ان شکستہارا از دور کی نزدیکان و مقربان دار باب دخل دانستہ در مدت دوتہ ماہ قریب چہل ہمن و ہفتاد سال
 کشت و خلائق از اوضاع او متفر و خائف گردیدہ بعضی قرار دادند کہ برادرش شمرزادہ مجداتہ را بر تخت نشاند و این خبر قبل از
 ارادہ از خیر قوہ بعل آید یکوشش سیدہ باز از سیاست کرم ساخت و خلق کثیر را قبل رسانید و شمرزادہ بجز ثقیل کرختیہ بید
 کوہہ رفتہ بعیویان پناہ برد و ایشان در غت و احترامش کوشیدند و در آن ایام ابراهیم عادلشاہ بی تقصیر طاہری باغ
 لاری بدکان شدہ و این شکستہارا از اتفاق اودانستہ رسم پروا القات و میوہ خرمستان بر طرف ساخت
 و اسد خان لار سے کہ در ملکوان بود یکی ہمت بر آن کاشت کہ نقدا خلاص خود را در نظر خداوند نام عیار نماید پس باجمعی
 از مردم معتبرہ سب تازی و نیم فیل مت و دیگر تحف و نفایس و ستادین عرضہ بجا خود نوشت کہ ایسلیمان سریر ستاد
 و اقبال وانی سکندرسعدت و اجلال بیت پر شد چہ شد کہ بدینسان رسیدہ ازمن
 چہ کردہ ام چہ بندی چہ دیدہ ازمن بنیدام سب این پی غایتی صیت و باعث این کم القایہا کیت بیت
 گر گناہی کردہ ام اینک سرو نیغ و کفن و زینہ جوہر نشاید دوستان اززدنی انجا از باب عرض از تقصیر
 بندہ بسمع اقدس رسانیدہ اند یکے را صد تعارف می نمایم اما ازین ہمت خبر ندارم و چون کرکٹ یوسف بکنام
 نہ بر زبان گذرانیدہ ام نہ در خاطر نہ در عقدہ من بندہ کجائین بودہ سب توقف دین حصصین و نیادن بخدمت دفع من
 اعداست و اینغے را مردم کوتاہ نظر نوعی دیگر فہیدہ رسم مرا غوار ی بر چہرو این پر غلام میکشد اگر مراحم و عواطف سیرین
 شایستگی شامل حال گردیدہ اشارت ہمایون شود بہت مخدولی و شہر منگی اعدا بہ ثقیل قوام سریر خلافت میرسد
 خواہم کشت و این دو بیت کہ میگویند زادہ طبع اوست در آخر عرضہ ثبت نمود ابیات یکت ماہ باختر
 می کش شتاہم بدان بار کہ شاد و خوش بیایم بہ بندم بخدمت کہ نہم چون مستلم بہ خط شاہ

ابراهیم عادلشاه مجدداً در مقام التفات شده میخواست که متعلقان او را با حسن و حسی روانه نکلوان سازد که تاگاه قمر شاهزاده
عبدالله سر از گریبان ملک برآورده اند اعوذ در معرض توفیق مازدویان قصه شهرزاده عبدالله چنین است که چون ابراهیم جلالت غضب
برادر کریمه به بندر کووه رفت فرنگیان او را جای داده در تعظیمش کوشیدند بعد از مدتی باغوی بعضی از مردم بجای پور بابران
نظامشاه بگری و جشید قلی قطبشاه ابواب خصوصیت مفتوح ساخته التماس میده نمودن ایشان که از وضع ابراهیم
عادلشاه و بخش خاطر اسدخان لاری و دیگر ابراهیم اطلاع داشته بر غزل ابراهیم عادلشاه و غضب شهرزاده عبدالله متفق
گشته از مواضع خود حرکت نموده متوجه ولایت بجای پور شدند و کسان نزد فرنگیان فرستاده پیغام نمودند که شهرزاده عبدالله را
بفرستید تا بر تخت بجای پور مقرر سازیم فرنگیان برای معنی راضی گشته بر سر عبدالله تهنیت فرستادند و برهان نظامشاه و جشید قلی
قطبشاه کس پیش اسدخان لاری فرستاده پیغام دادند که چون پهنجاری ابراهیم عادلشاه از مدینه گشته است و آن معتقد
نیز از دیگر است میخواستیم که شهرزاده عبدالله را بجایش نصب کنیم و آن خان و الاشان تابع باشند باید که از نکلوان برآمد خود را
بارسانی اسدخان لاری با آدم برهان نظامشاه درستی کرده گفت اگر ایلی کشته مذموم نمی بود بقتل میرسانیدم برهان نظام
از ایل شدن اسدخان لاری مایوس گشته چون در بهمان زودی خبر بیماری اسدخان لاری رسید قیام نام بر بهمنی را مخفی با
کثیر نکلوان فرستاد تا بایل حصار در ساخته نوعی نماید که بعد از فوت شدن اسدخان لاری قلعه به برهان نظامشاه سپارند
و اسدخان لاری در حالت بیماری براراده ایل قلعه واقف شده بهمان بهمن را که در خانه یکی از رعایا پنهان بود بدست آورده به نقاد
کس از عوان او که زنده گرفته اقبال دادن قلعه نموده بودند بکشت و این کار چون بر جمیع مردم و سران سپاه ظاهر شد که اسدخان
لاری طرف ابراهیم عادلشاه دارد و فرسخ عنایت خدمت شهرزاده کردند و جمعیت شاهزاده که در حوالی بندر کووه نشسته بود
از آن خبر بر بیم خورده اکثر او جدا شدند و اسدخان لاری چون دانست که مرض الموت است و سلطان طبیعت را قوت
مدافعه دشمن مرض نمانده بدست خود عریضه به ابراهیم عادلشاه نوشت و التماس قدم نمود و این بیت درج کرده بیت
چو باد صبح کند کن سوی حدیقه نفس چو سوزانم بر بخت کن در این کله دار ابراهیم عادلشاه صلاح دولت در آجا
متمن او در پنج غره ماه محرم سنه ست و خمین و نمایا بلخار روان شد و در آثانی راه خبر رحلت اسدخان لاری شنید
بهان شب خود را به نکلوان رسانید و باز ماندگان او را از آخته جل جہات و متر و کات را متصرف شد و نصاری چون

ابراہیم ماولشاہ

[illegible]

غافل جواریم عید مشغول بودند که ناگاه سیف عین الملک و غیره از ارا در میان صند و حرکات ریخته تپیل و کشش و کوشش پرداختند
ایشان سر اسید راه گریز نمودند چون ابراهیم عادل شاه در آنم بغل عید مشغول بود فرصت جامه پوشیدن بر وجه اتم نیافت
از سر پیر و بیرون رفت و بر مان نظام شاه بگری بماروز و چهار آستین بجانب قلعه کلیان روان شد و قسم یاد کرد که اگر
ابل قلعه همین ساعت قلعه را ندهند خرد و بزرگ را اقبل خواهیم رسانید ابل قلعه که از شکست ابراهیم عادل شاه بیدل شده
بودند اما آن کره در زمان قلعه را تسلیم نمودند و بر مان نظام شاه بگری سه عید در یک روز دریافت و ابراهیم عادل شاه که قبل و بنگانه
از دست داده اعراضی بود داخل مملکت نظامشامیه شده قریب چهار لک بنون تحصیل نمود و آنقدر که توانست در ویرانی تعمیر
نکرد و چون خیبر بایلغا بقلعه پرنده رسید در دازه را باز دیده بچایک بدو آن آمده از تصرف مردم خواجه جهان دکنی بر آورد و آنصحن
حصین را یکی از دکنیان معتبر که به بهادری مشهور بود سپرده بجانب بیجا پور رفت و این خبر در نواحی کلیان به بر مان نظام شاه بگری
و خواجه جهان دکنی رسیده عازم استر داد گشتند و بعد از آنکه به بیت کبریهی آن رسیدند آن بهادر دکنی قلعه را گذاشته
تا بیجا پور رسید جا خان نکشید و از شاه جمال الدین حسین ابوجه که معاصر بر مان نظام شاه بگری بود سبب فرار او چنین شنیده شد
که چون خبر توجه بر مان نظام شاه بگری باور رسید بر اس تیغاس بر دستولی شده در فکر گریز شد و ویرانی انصیر خود کسی را احاطات
نذا تا آنکه شیخ در صحر خود خوابید و او را پشته را خیال صدای تعمیر بر مان نظام شاه بگری کرده بی تماشای جریب و سر سیم وارد دوازه
گشوده راه فرار پیچید مردم قلعه نیز در اچان و نیمه بر اثر شش شامند و قلعه را خالی گذاشتند ابراهیم عادل شاه آن دکنی و فر
تور را کردن زده در سر انجام تمام قلعه کلیان شد و بر مان نظام شاه بگری بر آن داده مطلع گشتند یکی از مقر بان را نزد
رامراج فرستاد و بر آرا ده ابراهیم عادل شاه اطلاع داده بعد از گفت و شنفت چنان مقرر شد که در حالی را بجور ملاقات کرده
اچنه صلاح وقت باشد بمجلس آورد پس در تهنع و تمین و تسلیه را مراج با سپاه بسیار متوجه راجپور گشت و بر مان نظام
بگری نیز با خیال چشم از میان ولایت ابراهیم عادل شاه گشته بارای بیجا کر ملاقات نمود و قرار داد که قلعه راجپور و مد کل
کره سولا پور را خود متصرف گردد پس بر دو پاوشا تخت قلعه راجپور محاصره کرده بعد از مدتی با مان مفتوح ساختند و بعد از آنکه
حصار مد کل ایمن شدند کلید آن را نیز نزد رامراج فرستادند قلعه را ابراهیم پسر برادر کو پکت خود را با لشکر کران همراه
بر مان نظام شاه بگری کرد که قلعه سولا پور را مستخر ساخته بوی سپاه انداخته رامراج بنابر المملکت خود رفت و بر مان نظام شاه بگری

ابن اسمعيل عادل شاه

به معاونت جهانگر کوچ بر کوچ آمده قلعه را محاصره نمود و بعضی توپ قیامت آشوب برج و باره اش در هم شکسته دستگیر کردند
 و باز تیر خورده و بمقتدی سپرده با محمد کر شتافت و پس از وفات نظام شاه بگری سبی ارکان دولت میان ابراهیم عادل شاه
 و حسین نظام شاه بگری ابواب مصادقت مفتوح گشت و در سرحد ملاقات نمودند و لوازم عهد و پیمان بجا آورده دست مقرر
 خویش مرخص کردند لیکن در چهار روز آثار محبت بخت مبدل گشت و بسبب جنایاتی خواجه جهان دکن که در آن اوان
 از خوف حسین نظام شاه گریخته به بیجا پور آمده بود ابراهیم عادل شاه در فکر استخلاص قلعه سولاپور افتاده بار اراج طرح دو هفته
 افکند و بیست و یک ملک سپه سالار برهان نظام شاه بگری متوهم گشته نزد برهان عماد شاه ولایت برادر قه بود محسن تدبیر و مدد یاری
 و غریب پیش خود آورده و جای اسد خان لاری بوی توفیق نموده بخواب و القاب سیف الدوله القاهره عقد السلطه الباهره امیر الایمان
 عین الملک فاخته و ولایت بان و ماین و شکری و رای باغ جاگیر داده در نقد نیز عنایت فرمود و در چهارم روزی با سترو
 او و خواجه جهان دکنی قهر بر سر شاهزاده علی بن برهان نظام شاه بگری که پناه با و آورده بود مرتفع ساخت و اراده نمود که اول او را
 بر تخت احمد نکر متکلی سازد و بعد از آن به تیر سولاپور پردازد پس سپاه مذکور از بیجا پور منتقل نموده شلم یزد علی را به
 هزار سوار نظامشاهی که در آمدت از ملوک و محض حسین نظام شاه بگری گریخته به بیجا پور آمده بودند پیشتر از خود بجانب سر و اندیشه
 و نامها مشتمل بر محمد نژاد کابره و اشرف احمد نکر فرستاده ایشانرا بقبول شاهی شاهزاده علی ترغیب نمود چون احدی از مردم
 نظامشاهی بجانب شاهزاده طاعیل نکر حسین نظام شاه آن خبر نایسند به لشکر کوچی برهان عماد شاه متوجه شدند و ابراهیم
 عادل شاه بخلاف عادت سر کج کشاده قریب شش لک چون بر سپاه قیامت نموده با سلطان ریغ عین الملک در افقین
 نایره حرب حازم و جازم گردیده بکلیج متواتر متوجه سرحد شد و در میدان سولاپور قرار مصاف دادند میمنه عین الملک گشت
 و آنکس خان رجوع کرده میرزا به پور خان و امام الملک سپرد و خود بالشکر خاصه خیل در طلب متفرساحه سیف عین الملک را
 بر اول کرد حسین نظام شاه بگری نیز چنانکه در وقایع ایشان مذکور خواهد شد افواج ترتیب داده خان زمان و بحر جان و
 اخلاصان را مع لشکر برهان عماد شاه بر اول گردانید و عوادمی اشبازی پیش لشکر باز داشت سیف عین الملک جهت
 اظهار شجاعت بجهای عزت و عبرت جانب خصم را نشانه در محله مستقیم توپخانه نظامشاهی را متصرف گشت و بر اول را
 که پیش لشکر عظیم بود از هم شکسته بفرج قلب رسانید و حسین نظام شاه بگری که بالشکر خاصه و خیل مستنایم امده در رست ابراهیم

تاریخ مرسته

مقاله سیم روضه دوم
۱۵۳

عادل شاه شده بود بر حیف عین الملک حملا و در جنگ صعب که مثل آن در آن عصر واقع نشده بود بطور پیوست و جمعی کثیر از طرفین
گشته شدند و دیک بود که افواج طلب نظام مشایب متزلزل گشته متفرق گردیدند که ناگاه بعضی از امرای نظام مشایب مانند هفتم مان
دکن و جاکیر خان جمعی و مختصر خان شیرازی که با میرزا ابراهیم عادل شاه جنگ کرده منسخر شده بودند اعلام نظام مشایب
بر جاذبه کرد و آری خویش نمودند و بعد صاحب خود در عین سیر و آویز رسیدند سیف عین الملک چون دید که دیگر هیچ
نظام مشایب نرسید و از جانب ابراهیم عادل شاه کسی کمک نبرد بالضرورت پای ثبات افترده بنا بر رسم و عادت خود
که برگاه غلبه خیم مشایب میگردید شده در معرکه ای ایستاد تا با بهادران فدائی بدینند که سردار و ایو کیز غدار گشته بایستند
یا قلع باید کرد در آنوقت نیز از اسپ فرود آمده در میدان نبرد ایستاده کوتاهی نظری بر ابراهیم عادل شاه خبر رسانید که
در عین معرکه بود و دیدم که سیف عین الملک فرود آمده حسین نظام شاه که صاحب قدیم اوست سلام کرده میر و پان گرفت
که ترک گرفته بوی سپارد ابراهیم عادل شاه بی آنکه تحمل نموده کس نبرد و در تحقیق صدق و کذب آن سخن بگوشتن با جلیو
گردانیده راه مجاور پیچودن گرفت سیف عین الملک که تنها بسیار میان خاصه خود مقابله و مقابل افواج نظام مشایب
اختیار کرده نزد یک بود که دست کشیده خبر فرار ابراهیم عادل شاه شنید و نیز دست از جنگ باز داشت و خبر را خود خود صلاح
را که زخمهای منکر برداشته از اسپ جدا شده بود در پارچه کرباس پیچیده بدینال ابراهیم عادل شاه شتافت تا او را
از دهن مجاور مانع آمده در خبر شکست بگوشتن تا چون نظر ابراهیم عادل شاه بر علی سیف عین الملک افتاد بجان آنکه
بعضد گرفتن می آید تندر انده عنان تاجا پور می کشید و بعد از آن سیف عین الملک از عقب بطا بر آن بلده رسیده یکی از متحمدا
خود را بجهت عدالت پناه فرستاد معروض داشت که اسباب و اموال باخته با اسپ و قبی آمده ایم و خیمه و خوابگاه و دیگر
که در سایه آن بسر بریم لکن عجزی نقد از خزانه بیایم تا سامان خود کرده در ملازمت قیام نمایم از طاعت پادشاهی دور نخواهد بود و عدالت
چون آن شکست را از دشمنی و سخن شنوی و پیش روی او میداشت در بروی او بسته جواب فرستاد که ما را مثل شاهزادگی بی عدالت
در کار نیست مگر با که خامید بروید سیف عین الملک چون هیچ نصیحتی بجز جان نثاری کرده بود متحیر شده پیغام فرستاد که کن
از روی صدق و اخلاص که خدمتکاری و جان نثاری بر میان بسته فریب شصت خویش و قوم خود را بکشتن داده ایم و اموال
و اسباب در باخته ره آن ندارم که بجائی دیگر بروم بیت جزاستان توام در جهان پناهیست

ابراهیم عادلشاه

۴۲

سر مرا بجز این در حواله کامی نیت در بیضورت اگر عدالت پناه خواهند یا نخواهند ما چاکر و غلامیم و جای دیگر میرویم و چون
 این پیغام با وجود اشتغال آن بر ظهور اخلاص دایم سرکش بشام مظفر ابراهیم عادلشاه میرسید بغیر نمود تا که ازنده پیغام را چنگ
 زده بدر کردند و سیف عین الملک دایم سرکش با صاحب قلعه عقد خود مشورت نموده مرضی خان ابجو و میرزا بکت سیستانی
 و عالم خان و سیح الله خان متفق اللفظ و المعنی شده گفتند که در خدمت این شاه دیگر یار روی عوض و التماس نماند صلاح وقت
 در آن می بینیم که بولایت مان رفته محمول خریف که چنان است بر کیریم و سامان خود کرده چون شکر عادلشاهی بر ما
 تعین کرد و بھر طرف که مناسب دایم برویم سیف عین الملک رای بھکان پسندیده از ظاہر جاپور کوچ کرد و ابراهیم
 عادلشاه بر اھمال مطلع گشته یکی از امرای خود را با چھزار سوار بدفع و اخراج او مامور کرد و ایندو چون او بکار نبرد ولایت مان رسید
 ملا بھتان بی ادن سیف عین الملک استقبال نموده مصادف و لشکر عدالت پناه را بھال ابرگر بریند غل و اسب و اورا مقرر
 شد و سیف عین الملک قوی تر شده و دھان طمع در محمول ریع ہم فرو برد و خارج پرکانات اقطاع ولایت مرج و کل و غیر
 متصرف شد ابراهیم عادلشاه بار دوم بہتہ قلع و قمع او دھ ہزار سوار و پیادہ ترتیب دادہ بسر کرد کہ دلاور خان حبشی
 کہ در آخر وکیل السلطہ ابرھیم عادلشاه مانی شدہ بود با استدعا تمام تعین فرمود و درین دفعہ سیف عین الملک و ملا بھتان
 و جہارا آتہ در حوالی حسنا باد کلر کہ با دلاور خان جنگ کردند و شکست دادہ دلاور خان حبشی را کہ بر سر و زخمی
 کران داشت چار کرده تعاقب نمودند و بسیاری از مردم عادلشاهی را از مرگ حیات بر خاک مات افکندند و چندان ہتھا
 و اموال و اسب و فیل و شتر بہت آوردند کہ شکست کے خسارت خود را کما بقی دست کردہ قوی حال گردیدند و بکرتن خیل و حسنا
 مشول گشتند و چھزار سوار خوب و دو ہتھ اسب و فیل و توپخانہ بھر ساینند ابرھیم عادلشاه کمرت سیم ہت و چھزار سوار مرتب
 گردانیدہ و فیل و توپخانہ بسیار بہرہ کر فہ خود متوجہ دفع او شدہ چون بہ بحر فلات مان رسید کہ سیف عین الملک سپاہ خود
 جمع آوردہ در قصبہ مان نشہ است و نیکر بہرہ روزی چھ در کنار آب توقف نمود و سیف عین الملک کہ لشکر خود را ہم
 آوردہ مستعد کر بقتن شدہ بود از ان اقامت و توقف جوگا صاحب وجود داشتہ فغ غریت بنود و قرار حرب بخود
 نہ روز متوالی و متعاقب و جہارا آتہ و افانہ جنگ انداختہ بجانب لشکر کلاہ ابرھیم عادلشاه می آمدہ باز شکست ہتا
 بران وضع و شریف لشکر عادلشاهی در آن نہ بعد مسلح و مکمل شدہ از صبح تا شام بر پشت ہپان می ایستادند و شبانہ

معالیم روزیم
 شام

تاریخ فرشته

مقاله سیم روز دهم
۵۴

ماذه و کوفته بخیمه و مرکا میشتافتند تا چون روز چهارم سیف عین الملک صفدار است متوجه شد مردم عادلشاهی امروز را مثل روز
سابق است. هر چند قراولان می گفتند که اینک سیف عین الملک در رسید کسی سوار نمیشد و یراق و اسلحه بر خود است مینگردانند
تا در علامات لشکر سیف عین الملک ظاهر گردید ابراهیم عادلشاه ناچار شده بی آنکه حرم و احتیاط نماید و فوجها ترتیب یابد
بجانب خیمه روانه شدند و سیف عین الملک از مقابل و مقابل ترسیده با اعیان و اشرف خود شورت نمود و یکی گفتد با فوجی
که چتر بادشاهی درو باشد حرکت نمیتوان کرد تا امرضی خان که سید پرغور و عین الملک میردانه با اسلحت می نمود گفت که هر حرکت نکند
ملاحظه برای محبت این را بغال نکند و کوفته بزم قتال و جدال است بر کجخت و پنجهزار سوار را یکجا جمع ساخته نظر بر میمنه و میسر و فوجی مادی
انداخته و جانی که چتر نایان بود حمله آورد گشت و مؤلف کتاب از میرزا یکت ساهی که در آن مرکز حاضر بود شنید که چون سیف عین
الملک است بر کجخت پنجهزار جوان کیدل با او بودند بیک دفعه اسبهار ابله داده متوجه فوج خاصه ابراهیم عادلشاه شدند و مردم
قول تاب آنکه نیاورده بی اختیار رو بفرار نهادند و ابراهیم عادلشاه بیجا پور رسید درون قلعه شتافت و چتر و خیل و توپخانه
و تمام اثاثه شاهی که همراه بود و نصیب سیف عین الملک شد و غل فاحش در میان اندوختند و پدید آمده و او در موضع
نورده که دو کروی بیجا پور است نزول ننموده اکثر ولایت عادلشاه را متصرف شد و مردمش هر روز تاحت بیرون شهر آورده
انواع نعمت میرسانیدند و مینگذاشتند که غله و آذوقه قلعه رسد ابراهیم عادلشاه علای جزان نذیکه بر ابراج متوسل شده دفع شتر
بجاعت نایب سخت لک چون مرسل داشت تا ابراج برادر خود تنگداری را با لشکر بخواه بدفع اعدا روانه ساخت
سیف عین الملک تقلید اسد خان لاری نموده خواست که بر لشکر حاکم شینون زند و تنگداری ایمنی در یاقه بفرمود که خرد و کشت
ارد و بلوازم بسیاری قیام نموده هر یکت پارچه چوئی که طول آن دو کز نیم باشد بفرسانیده بر سر آن لنگاروغن چرب کرده بر بند
و وقت شب مرکا که غوغا بلند شود همه را بر فرزند سیف عین الملک فاخر این تدبیر دو هزار کس از لشکر خود انتخاب نمود
با اتفاق ملا تهمان آماده شینون شد و بعد از آنکه لشکر حاکم سبه کروی بیجا پور رسید شینون برد و چون زده زده میان
اردوی ایشان درآمد خاص و عام برنج مذکور چراغان افروخته شب را مانند روز متوسل ساختند و پیادگان حاکم را از اطراف
هجوم آورده بفریب خوب و سنگ و تیر و تفنگ یک طرفه العین قریب هزار کس را هلاک کردند سیف عین الملک و ملا حاکم
بعد محنت از آن غوغاب بلا برآمده راه فرار نمودند و سرانجامی را در لشکرگاه خود ننهادند و به سبب کبریا و دین و نظام

ابراہیم عادلشاه

۳۴
 سپاهیان بکرده بطرفی افتاده زیادہ برویت کس همراه وی نماندند و چون از شب سپاس گذشت و سیف عین الملک پیدانندہ کجاست
 شدن او متحرکشت صغیر و کبیر لشکر او بیدل شدہ بکرده بجای رفتند و سیف عین الملک نزدیک بیدن صبح بدانجا رسیدہ
 چون اثری از اردوی خود نیافت باہمان دو سیت کس کہ ہمراہ داشت پای در بادیدہ فرار نہادہ و از راہ مان بجانب ولایت
 نظامیہ بدر رفت و مال و مال او در محض قضایای نظامیہ بتوفیق اللہ تعالی مانکو خوابید شد و ابراہیم عادلشاه در ہما ایام باہر متوجہ
 چون ناسور مقعد و بواسیر و زلق الامعاء و متب مطبوعہ و دوران سرگردان شدہ بسیاری از اطبای ہند را کہ معطلیدوی
 بودند بر معالجہ ایشان اثری مترتب نشد میکشت و کار بجای رسید کہ حکمای ولایت او جملہ جلای وطن نمودند و او دیہ فروشن
 ترک پیشہ خود کرد و کاکین بستند و زمان علل و وسال امتداد باقیہ در شہر ستہ پنخس و سنین و تسعایہ حرمت حق بہوت و در قصہ
 گوئی بہ اعطای شیخ حبیب الدین پہلوی جد و پدر مدفون گشت و از او چارہ فرزند و دو پسر و دو دختر ماندند بہر ان علی کہ لہ بعد گشت و بکجا
 کہ ابراہیم عادلشاه ثانی فرزند از حسد دوست دختران بانی پی زوہ علی برید و بدیہ سلطان مسکو کہ مرخصی نظامشاہ بحر
 ایام شاہی او میتہ چار سال و ہند ماہ بود *

ذکر شاہی ابوالمظفر علی عادلشاه بن ابراہیم عادلشاه بن اسمعیل عادلشاه

ذکر شاہی علی عادلشاه

از ارقام اظام عبرین حام مشام ارباب دانش و پیش را چنین منظر میگرداند کہ علی عادلشاه چون از اوان طفلی بحدت زمین
 وجودت فہم و شوقی طبع اتصاف داشت و قی کہ بس رشد و میسر رسید پدرش ابراہیم عادلشاه شکر و سپاس بگفت
 کہ معبود حقیقی مرا توفیقی دادہ کہ از مذہب جد و پدر بری گشتہ دین حق یعنی مذہب امام اعظم اختیار کردم و شعار و واقف بر مکتب
 ساختہ اثری ازان نگذاشتم علی عادلشاه کہ در آن مجلس حاضر بود از شوقی طبع ضبط خود نگردہ گفت چون ترک دین آبا پسندیدہ
 باید کہ ہمہ فرزندان چنین کنند ابراہیم عادلشاه بغضب فرورقہ پرسید کہ چہ مذہب داری جواب داد کہ اکنون خود بمذہب
 پادشاہ دارم و بعد ازین خدای سبحانہ و تعالی عالم است ابراہیم عادلشاه ازان بجز بانی و ازین جواب فہمیدہ کہ علی عادلشا
 شیعہ است و انرا از مجلس خواہ غایت اتہ سیرازی دانستہ بفتوای علماء ہند ان مسیکن را بقبل رسانید و طائفہ اتہ شیرازی
 اتمشور بنجار بمعنی علی عادلشاه کہ بکشد باب رسیدہ بود باز داشت قضا را و ہم نمیب تسع داشت و از طالع روز کا جزو
 حنفی مذہب باز می نمود بابر ان علی عادلشاه اورا مغرور و کرامی تر از جان داشتہ در تعلیم و تکریم او کوشیدہ تھا تا در آن ایام جمعی از

علی عادلشاه

نمیت در یافتن و کتاکت مردم دار السلطه تراز مجلس و خاصه خیل و غیره تعجیل بدو پیوستند و چون در جهان زودی ابراهیم مخالفینم روزیدیم
 عادلشاه بر حمت حق پست بر خلیج استعجال روانه میا پور شد و اشرف و اعیان بلارنت رسیدنشان را کردند و علی عادلشاه
 در بلخ محمد کورخان که یکت کردی میا پور است بخت جلوس نموده مالی و موالی و سادات و فضات پهنیت پرداخت
 انگاه در ساعی که بمختان اختیار کرده بودند هم در بلخ میا پور گذارند بخت آبا منگل گشت و بیرون شهر جانی که اول بخت نشسته بود
 فضیله اعدا فرموده موسوم بشاهپور کردند و بشیوه ستوده اجداد عالیه یوسف و اسمعیل عادلشاه عمل نموده هم روز جلوس
 خطبه بنام ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم یوم التشریخ خواند و لفظ علی ملی الله در مساجد و معابد داخل کلمات اذ نمود و ایرانیان را و طاعت
 مقور کرده فرمود که در مساجد و کوچه و بازار در وقت بارعام بی اندیشه با و از بلند بکار خویش مشغول باشند و سادات و علما
 و فضلا را کرامی داشته او را راست معین کرد و مسکله بخت مصروف آن کرد اینک مردم خوب در درگاهش جمع شوند لهذا
 در اندک فرصتی از ایران و توران و سایر اقالیم سبعة مردم خوب تشریف آورده میا پور رشک ربع مسکون گردید و علی
 عادلشاه کبخی که بارش بدو رسیده بود و یکت و نیم کرد و همون میشد در اندک مدت بر خلق پاشیده از غریب و بومی و شهری
 و دیوی و خور و وزیر کتب از خوان او ذلها برداشتند چنانکه مطایای آرزوی بملکان از عطایای آنجاوت پشه که انبار گشته رسم
 احتیاج و از از جهان بر افتاد و بعد از او دادگر آید به نوعی رعایت رعیت نمود که حاصل مالک سمیت تراید پذیرفت
 و سیزده را بدترین صفات دانسته باشان دکن و در عایا سلوک پیش گرفته و تندییر قلعه را بچند مدخل و در بکل و کلیانی و سولاپور
 و ادونی و دمار و چند رگونی با بسیاری از پرگناست که در هیچ عصر غریز از یکا پور سترشانان اسلام شده بود
 پی تعب و مشقت بکمت متصرف شده دایره مملکت وسیع تر گردانیده و انجانب کافیه و متوسط و چند کتاب دیگر در علم الکلام
 و منطق و حکمت پیش استاد گذرانیده بود و با مسایل اکثر علوم آشنائی داشت و خط نسخ و ثلث و رقاع خوب نویسنده
 و در ذیل نوشته های خود نام خویش برین پنج مرقوم کرده اندی کتبه علی صوفی قلندر و انحضرت در ویش نهاد و صاحب مشرب
 و صوفی منش و خوش طبع و صاف نظر و از ذوق عاشقی با خبر بود و با اهل حقیت و محبت داشتی و دلم مجلس را از ابرویان زبیر جبین
 و ساده مداران محرابین مزین و منور ساختی و کلاه و یکاه باین بیت مترنم گشته بیت ما یم و بهن زمره عشق
 تمنائی پیداست که دیگر بچو خستند توان بود و در سال اقل از جلوس چون بخواست که طلع سولاپور و کلان را ارد

تاریخ فرشته

۵۶

مقاله سیم روضه دویم
شماره ۸۵

نظامشاییه متخلص گرداند محمد کشورخان و شاه ابوتراب شیرازی را بر رسم رسالت نزد راج فرستاده بساط یکایکی و اتحاد کرد
و محمد حسین مدتی اصفهانی را به احمد نکر روانه کرده در باب یکایکی و موافقت کوشید چنانچه راج نیز سر از جیب دوستی بر آورده قدم
ایمان گرامی داشت و یکی از نزدیکان خود را جهت تمینت و مبارکباد جلوس همراه ایشان کرده مقصدی المرام باز گردانید و چون
نظامشاه بگری با طبعی حسن الثقات و غنایات بمانا آورده و کس بجهت تنیت نه فرستاد بلکه خبر راج را شنیده و مقصد فصحید
بخش و کدورت نمود علی غایت آنکه یکی بکلی بمنت بردار گشت اعتدالی که در عهد پدرش واقع شده بود معروف میشد پیش از
یش با راج طریقه آشنائی مسلوک ساخت تا بجهتی که چون در آندت یکی از پسران راج که کمال تعلق خاطر با و داشت و
شد خوب استمواب و راه نمونی محمد کشورخان جرات و دلیری کرده بعزایر سیی بجد سوار که یکی از آنها محمد کشورخان بود به حیال گرفت
و یکایک در مجلس راج حاضر گردید و لوازم پریشان بجا آورده و طبعی که همراه برده بود پوشانید و از لباس ماتم بر آورد و زوجه راج
که از نسل جبرائی بود از وی رو پوشید و فرزند خواند و بعد از آنکه سه روز راج انواع ضیافت و مهربانی به تقدیم رسانیده همه را
و ادا نمود و چون راج در روز دوع شراط مشاعیت قیام نموده برادران و اقربای خود را بدان امر مامور ساخته بود انحضرت از روزه
خاطر گشته انتقام اورا بر دست همت فرض شمرده لیکن بنا بر تفاضلی وقت ظاهر ساخته انتظار فرصت می کشید تا در شتی
و سبعین و تحایه کار خود سباحت علی عادلشاه به بیجا پور معاودت نمود و حسین نظامشاه پیغام کرد که بر عالمیان روشن است که قلع
بود و یکایک تعلق باین نادان داشت بحسب تقدیر چون در عهد ابراهیم عادلشاه اقلال کلی دین کار بمرسید هر دو سه قلعه قش
نظامشاییه در آمد اگر خواهند دوستی و یاری دوام داشته باشد قلعه سولاور و کلیانی باز پس دهند و اگر دادن برود و شوار باشد
از سر کلیانی گذشته مثل من دوستی را ممنون سازند و خیر شاه حسین بگو که از مجلسیان حسین نظامشاه بگری بود هر چند
که قلعه کلیانی بعد از پناه داده رفع تراع کرده بیج سودمند نیفتاده روز بروز آتش فتنه و حضوت افزونتر میشد تا که بجا
رسید که علی عادلشاه سید علی نامی رسول را محمد ذاب احمد نکر فرستاده نامه نوشت مضمونش آنکه نیزه و تفاعل در امثال این امور
شیر بر سرده شادان ماقبلت اگر عواقب امور را بخاطر بیاویز آورده بر دو قلع را تسلیم نمایند رسم دوستی و اتحاد بجا آورده
باشند و لا یقین دانند که از نهضت مکوب و جند ماغرابی بسیار شامل مال رعایا و برابا خواهد شد و قلعه عظیم بدید خواهد آمد
ایات خان کار خود را بکلیت رواج بدو تابانید بکلیت احتیاج چکلت توان کار با ساقن

که بر کوه

افقصر نکرده انواع فساد و جور آوردند و در مساجد فرو آمده و اسپهبدان استغفار از چو ب بود و سخت
ایات بمشهور بانرا احمد نکر شد از صدمه قهر و بر بیکشته شد طعمه چارپا مانند

اندر آن مرز پیزی بجای و چون بآن سر کرد و اکثر کل ولای وقت و عدول غله و آنچه تنگی در معاش اردوی طهر و برین سپید
و قطبشایز محقق بجانب نظامشاه رعایت کرده غله و حبیب مایحتاج قلعه داری بقولگیان میرسانید و استالت داده و نیکد است

که نخبوبین شکسته خاطر شوند علی عادلشاه آنها را بخاطر آورده بدلیل و براین مری محاصره نمود و حوالی محاصره قلعه سولاپور خاطر نشان
امراج کرده بجز عنوان که بود از انوضع با اتفاق کوچ کردند و چون پنج شش منزل رفتند کشور خان استیلای کفایانرا مشاهده کرده بعد است

و سکا بگفت محاصره قلعه سولاپور در وقت مناسب نیت چه اگر مضطرب کردی یعنی که راج در آن طمع کرده ما را در اندخل نخواهد بود
بلکه طمع در ممالک دیگر نیز کرده قنده عظیم خواهد شد اولی تر آنکه فتنه این غمست نایم با مدادر نلدکت قلعه در غایت استحکام خست

باستغفار آن بزور و تدبیر قلعه سولاپور مستخرساریم علی عادلشاه این رای مستصوب شمرده بفرمود که بود راج را بجانب نلدکت
برد و در جایکه قدم الايام نل برپا و شاه سند و قلعه ساخته بودند فی الجمله آثار و علامات او ظاهر بود و تجویر آن رای طرح قلعه فکند

و در موصوف برسات دیواره از کج و سنگت بلند ساخته آنرا موسوم بشاه درکت کرد ایند بر سر پادشاه یکدیگر را و داع کرد و قطبشاه
و راج متوجه ممالک خود شده عدالت پناه به بجانور شریف حضور رزانی داشت لیکت راج بی احتیاج در همان سال قضا

عَاذَ اللَّهُ لَسَمِعَ بِعَمْرٍو يَمْدَحُهُمْ فِي خُفْيَاهُمْ لَعَمْرُوهَ بر دیده بصیرت انداخته عاقلانه در میدان طغیان مکر ب عدوان

جولان داده و سجد دولت خویش را به تیشه و ما ظلمناهم ولا کن كانوا انفسهم بظلمون متاصل که داینده امری چند
که بوجب نفرت طبیعت شاه عدالت پناه باشد بوقع رسانید و بموجب این میت و بقان سالخورده چه خوشگفت

با بر کای و چشم من بجزارشته ندروی عنقریب مادر دیر سنی اعمال ناسایت او در کنارش نهاد و چنانکه بیا

روی زمین را از خون ارباب شرک و ظلام دریای جهنم ساخت وَاللَّهُ دَرِيْقَابِلُ ایات

که از کوه پر به بیانی جواب که شاخ خطایم و ندید صواب شرانجیر مردم سوی ش بود چه کردم که در خانه کمتر رود

بدانش مردم بجز بد ندید بیفتاد و عاقر تر از خود ندید قصه کوتاه بغضیل این مجمل برین پنج مرقوم یک کرد که چون

در دفعه اول علی عادلشاه استیز حسین نظامشاه بجزی تنگ آمده ناچار راج را بدو طلید جهان عهد و شرط در میان آورد

عنه مادشاه

که گفتار میاگر بواسطه عدالت دینی اهل ملی اسلام را مضرت جانی نرسایند و سب و دوستگیری نمایند و مساجد را خراب نکنند
 و متعرض تنگ و ناموس نمونان نشوند لیکن خلاف آن ظهور آمده گفتار نا بکار در بلده احمد نکر در تخریب و تعدی مسلمانان
 و بتنگ حرمت ایشان دقیقه نامرعی نگذاشتند و چنانکه کشت در مساجد فرود آمده بت پرستی میکردند و ساز و آخته سرود
 می گفتند و عدالت پناه استماع این اخبار و گیر شده چون منع را قدرت نداشت به تداخل میگردانیدند و مکرانکه از جهت ازان
 سفر شان اسلام را جزو ضعیف شمرده اهل ان ایشان را بارانی داد و اگر کاجی بر سر غایت شده ملاقات شان میکرد بر عکس
 عادت رحمت جلوس میداد و کاهیکه سوار میشد مکراب را به مقره کمر و تیر فاخته آتاز حسیله راه در کاب پیاده میراند و پس از آن
 بسیار سوار شدن حکم می فرمود و دیگران که در کمر تیر گذار احمد نکر کوچه و متوجه نکرک بودند خاص و عام اردوی را مراجعست
 مسلمانان تسخیر و استرا کرده به نظر حفات میدیدند و چون بجای میسرده رسید بار خنار سیاه تراز بر راع چشم بر ممالک
 عادلشایمیه و قطب شایمیه سرخ کرده و تنگنادریرا با جنود نامحدود که محاسب و هم و عارض کمان از خضر و احصایش بفرغ اعتراف نماید بهر
 ولایت هر دو شاه مامور ساحت و ایشان در آن سال بنا بر آنکه نظام شاه را دشمن میداشتند و طاقت مقاومت او
 نداشتند لا علاج بر کدام پارت از ولایت خود بوی داده در غایت فروتنی صلح کردند چنانکه علی عادلشاه ولایت بکر و ناگری
 کوب داده صلح نمود و ابراهیم قطبشاه قلعه کوبل کند و پانخل و کوکورتسلیم تنگنادر کرد بدین حسیله همه ممالک خود را کباب
 و بعدین وقت که مراجع بر شان اسلام تقوی حسته استیلا ای مالا کلام بهر ساینده دیسای در قلعه پور کل موسوم پور کت
 اعلام بنی و حرا غازی بر افراشت و خانه او چون درون قلعه بود بهانه مهمانی و جشن جمعی کثیر از اعران خود را بدون قلعه برده
 با ستمها را انجماعت و بمن موافقت بعضی از ششم قلعه تهاه دار را بکشت و قلعه را متصرف کت و عدالت پناه بواسطه
 جوار به میاگر و تو بهم حمایت را مراجع استر داد و استعلاص از او معرض توقف انداخته سکوت اختیار فرمود العرف سال دیگر قصد کول
 چون قلعه شاه در کت المشهور به ندرک از کج و سنگ در غایت استحکام صفت تمام پذیرفت برج و باره اش چون مصدا
 دولت خسروان عالی مقارر بر باوج فلک اعظم کشید و در فی خدش مانند اندیشه خردمندان وقت پیشه بجاو و ماهی رسیه
 شهر بار فلک تلکین عدالت آیین عازم تهام شته بطریق آیکریه **الْبَیْهَاتِ حُرَّوْا وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ**
وَأَنْفُسِهِمْ لَعَلَّهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ بجای همت و الامنت مصروف جهاد گفتار میاگر کرد و اینده به ارکان دولت و اعیان ملک

ماہنامہ فرشتہ

مقالہ سیرۃ ختم دوم
شمارہ

بمقتضای مشاورت و فی الحال مجلس نگارش را منعقد ساخت ایات خدیو جاکیر شکر شکر
 پی مشورت سات مکتب اکبر زود بخن بر سر بخردان برست و زبان شد جوابه قنات سخن را اندازد کار خویش
 به روزی خویش و کار خویش که تا چند بدخواه نا اعمید شتابد یوم چون مقصد امید به منیم تیر این کار است
 که یک کاری فکر باید کر است فی الحال خرد من دان صاحب رای روزی غنہ کسای مانند محمد کثور خان و شاه
 ابوزابیری که از قربان دولت و مهران ام مشورت بودند عرض داشتند که رای جهان کسای حقایق انجلی مکمل نسخہ
 مصدقہ و العلم البطل جام جهان ناست بعضی غنہ مات حاجت نیت اما چون حکم جهان مطاع تجاوز نمودن سوء است
 حکم است سرف تهاذ یا بدیر چه مناسب است بمسامع قدسی جوامع رسایم که انچه در باب دفع فتنہ کفار بیجا نکر و قطع وقع نہا
 است انسان به خاطر اضرت مظاہر رسیدہ است بین صواب است لیکن انمعنی بدون اتفاق شان اہل اسلام دکن معتدرا
 ہے کہ راجہ بیکر و دوجہم انصاف دارد و محصول ملکش کہ مشمل بر شصت بندر و چندین قلاع و بلاد است قریب دو وارزدہ
 رہ چون منور و دولت و سطوت اور در لہا قرار گرفتہ پس باخیز کسے بتنا مجاہدہ کردن نفعی نخواہد بخشید باید کہ حسین اظہار
 بحری را در جہاں مذکور باطل محسوس از میان در نوردند علی عادل شاہ زبان بہ تجہیں اہل رای کو یا ساختہ محمد کثور خان را در آن امر
 صاحب دخل گردانید و او بخت رسولی از جانب علی عادل شاہ نزد ابراہیم قلی شاہ فرستادہ اظهار مافی الضمیر نمود و او کہ ارد
 کفار بیجا نکر جوین دل بود نعمہ کرد کہ میان علی عادل شاہ و حسین نظام شاہ واسطہ شدہ باہم دوست سازد و قلعہ سولا پور را کہ حزب
 بر عت بن مدیر علی عادل شاہ متعلق سازد پس مصطفی خان اردستانی را کہ سید صبیح النیب و رکن اعظم اندولت خان بود بہ نیجا
 فرستاد کہ اگر علی عادل شاہ در انچه پیغام نمودہ بجد باشد از ہانجا باجمہد گرفتہ بہمد مقدمات دوستی پردازد و مصطفی خان اردستانی
 چون مجلس علی عادل شاہ دریافتہ اورا مصر و مجددید باجمہد گرفتہ افت و در خلوت بعضی حسین نظام شاہ بگری رسانید کہ در عہد شاہان
 ہمینہ کہ تمام عرصہ دکن جولانہ سمندریات و لہندہ بود کاہی مالی اسلام غالب میشدند و کاہی کفار بیجا نکر استیلا می یافتہ مگر اکثر سلاطین
 ہمینہ کہ سبب منارعت را بقاعانی چسیدہ باجماعت موسا و مداری کردند اکنون کہ ولایت دکن کیچہ کس مقسم است
 طریق عقل انت کہ سلاطین اسلام صحہ رندہ طریق موافقت و اتحاد مسلک دارند تا از انسیب دشمن قوی ساحت سلطنت
 محفوظ ماند و دست ثقلب و استیلا را بیجا نکر کہ حسیع را جہای کرناکت مطیع و منقادوی اندازد امن ممالک اسلام کو نہ

رعیت رکه و وایع بدایع خالق اندازش را مراج که بس قوی و دلیر است و مکرز باین ممالک و آمده بغایت خیره شده است
مغفلت دارند و خانه سلیمان را پیش این شمشیر کاه کافران نکرده اند حسین نظامشاه بگری از راست کونی سید مغرانه خوشوقت گشته
برای رزین اوجین و آفرین نمود و دست معرله با اتفاق قاسم یک حکیم تریز و ملا غایت الله فانی که از اعیان انجمن
بود حرف و صلت و خویشی مذکور ساخته چنان مقرر شد که حسین نظامشاه بگری صیه خوچاندنی بی سلطان عبدالعقد از دواج
علی عاوشه در آورده قلعه سولاپور را حجاز کومال بوی سپارد و علی عادل شاه خواهر خود بدیه سلطان را بشهراده مرتضی کبیر بر
نظامشاه بگری عمت بدیه بساط کجی مغرورش کرد و اندکجا بر سه پادشاه مسلمان بر سر راج لشکر کشیده و او را به توفیق
جبار شدید الاستقامت منعیب و تجز فرود آورند و ملا غایت الله بهرام مصطفی خان اردستانی بر سر رسالت بیجا پور آمده
عهد و میثاق را به رسم مغفلت نکند و کشید کرد و بیک تاریخ از طرفین بی بساط جانش و طوی قیام نمود و بهر بازار بیجا پور
و احمد نکر را با انواع کفالت آئین بستند و آن جشن و دلگشا قامت آرزوی هر کجا بود به بخت هر کوه مقاصد و مطالب
آرایش یافته و اما دهمید راز و مندا را در محله عروس مقاصد بجا آمد ایات
فرز بخت چون قطره زار بر سبزه رز و کوهر و لولو به شاهوار ریس کوهر و زر که افتاده شد نه بر چیش
دستها مانده شد و چون حمام میزبانی در آن دو بلده بانجام رسید جاندنی بی سلطان به بیت الشرف بیجا پور
تشریف آردانی داشته قرآن العیدین بمحلول پیوست و بدیه سلطان ساحت احمد نکر را بنور موفور آسرو حضور خود منور
ساته قرآن زبیره و شتری دست داد و بعد علی عادل شاه در مقام استرداد پرکنه اتکر و باکره و استخلاف قلعه را بجز و مد کل شد
و ایلی نزد راج فرستاده محال مذکور طلب نمود و راج به ایلی درستی کرده اینجا بکر بدر کرد و آنحضرت بجا به در استیفا
ان کافر مغرور کوشیده با اتفاق حسین نظامشاه بگری و ابراهیم قلیشاه و علی برید رایت عمت جبار بر افراشت خا پنجه
در سنه اثنی و سبعین و شصت و پنج و عده فرار داد و حواله بیجا پور شاهان اربعه بایکد یک مطلقات نمودند و در سیم ماه
جادی الاول سال مذکور کیوسه رایت فتح آیت را بدست توفیق شاه طهر زده و دیوی نصرت در آینه شمیر شاکلی بخت بلند
مشاهده فرموده با اتفاق از انوضع منت نمودند ایات سران سپه رایت امر ختمد روار و بهالمام
در انداختند و لشکر که خوش بخت نبود بیابان به خیر مرتکب بود بمردوی صحرانده نوبهار

نیکین علمهای کوبه بخار و بعد از طی مراحل و منازل چون بالنت که برب آب کشند وقت محل نزول مومنان مسلمانان
و چون آمدند به بیله عادل شاه تعلق داشت آنحضرت برود پادشاه را مجد و امیر بان کشته میانها نمود و جمیع ممالک محروسه فراتین
مادر فرمود که مروتیات سفر بشکرگاه آورده بگذرانند که اینچیز مردم اردو غریب نکشند و چون رای بجا نکر از اتفاق سلاطین نامور
و توجیه شکر حضرت اثر با خبر شد اصلاً لرزل و حرف فرو قی بر زبان نیارده بلکه خجالت ایشان را آسان ترین امور فهمیده
بیاده کوپکت خود مزاج را با بیت هزار سوار و پانصد فیل و یک لک پیاده جزایر به تعبیل روان کرد که کنار آب کشند رفته گذار
مسدود سازد و متعاقب او برادر میانی و تلکاری را بخت و شگفتی تمام کسب کرد و بعد از آنکه ایشان لب آب گرفتار مانع
عمو را بل اسلام کشند راجع را بان اطراف را همراه گرفته با سپاه بیکران چون از دای دمان و دریای جوشان بیت
کریمه حضرت آشوبناک شتابانده چون اندک با بر ملاک خود نیز روان کشته کنار نهر کشند فرو آمد و چون کفار
بجا نکر هر جا که عبور و مرور جنود اسلام متصور و ممکن بود بطریق مسدود ساخته بودند که عقل دور اندیش از اندیشه عبور مستبعد بود شایان
اسلام جمعی را تعیین نمودند که بالای آب سی چلی کرده رفته تحقیق معبر نمایند و اجتماع پس از تفحص بسیار آنحضرت رسایند که گذر
این آب دوتنه موضع است و معبری که آبش کمتر است و راه را پوششگر میتواند گذشت باین گذر مقابل است که گذار از انظر
فرد گرفته دیواری کشیده اند و اقسام آتشباری بر آن نصب نموده شایان اسلام آنجن ساخته در باب عبور با هم مشورت کردند
و خواص عقل خود را در اندیشه شناسا و ساخته چنین کوبه بر خاسله بدست آوردند که آوازه پدید آمدن معبره افکنده از این موضع دو پنج
پی در پی نمایند و چون گذار فریب خورده ایشان نیز بقصد سر راه گرفتن کوچ کنند و از سران گذر جنبه از سلاطین اسلام
بشباب صاحب معاودت نموده از همان گذر اقل عبور نمایند و میدان جنگ شتابند در بصورت بطریق مذکور سه کوچ متوالی کرده
از کنار آب طی مسافت نموده کفار به توهم انکه مبادا حتم از گذر دیگر عبور نمایند از ان مقام برخاسته به سرعت در انظر آب
مقابل مسلمانان روان شدند و بنا بر آنکه ارادت از لی و شیت لم یزله بر نوال دولت راجع تعلق گرفته بود شرایط حرم
و احتیاط اردت داده جسمی را بضبط آن گذر باز نداشتند و شایان اسلام نیز تیر تیر بر جبهه مراد دیده غمان معاودت
بصوب معبر اصلی منعطف ساخته و ایستاد نموده سه روزه راه را از صبح تا وقت غروب آفتاب پیچوده و بنور لشکر راجع کجا
رسیده بودند که ایشان بامیدواری باری با جمعی قلیل از آب گذشتند و بعد از آنکه از عقب تمام لشکر رسید علی الصباح بجانب معبر

علی عادل شاه

۷۴
 مقاله سیم روضه دوم
 در پنج کوهی بود و او شده نزل نمود و ازین تدبیر اگر چه سراسر بنی قیاس برضای کفار مستولی شده بود اما چون چاره
 نداشتند تمام شب فوجا را تپش اردوی خود استاد و شایان اسلام روز دیگر علمای دوازده امام بر پا کرده با راستن
 صفهای با صفای درخت میمنه علی عادل شاه و میرد علی برید و از پیچ قطبشاه و قلب بحسین نظام شاه بجزی زیب و زینت کفته
 از آبهای تشبازی بر نیزه های استواری یافت و فلان است جنگی جایگاه بقاعده و دستور نگار داشته متوجلا
 علی الله الکبر و متوسلا بالنبی خیم البشر و الاثمۃ اثنی عشر بیت ویتی که زبده فلک از دیدن آن
 آب شدی و بهرام خون اشام با اضطراب افتادی بجانب سپاه اعدا و ان کشتند و از صدای طبل سکندر
 و آواز گزافای اورنگی و غوغای کونس و کور که غلغل در کف در کف در کف ایات زغیدن کونس قالب تن
 در آمد بهر موی را فزونی رنس تیر آوازی نای زر بکوش صدق سفته میشد کمر زمین گفته از یکدگر میدید
 سر میل صورت قیامت میدید و از طرف دیگر راسه میاگر نیزه بران سپاه را خوانده و با انواع غایت و شفقت
 گردانیده و قورخانه بکشد و اسلحه بخیل حشم مست کرده با راستن شکر بر دشت میمنه تراج سپرده برابر همیست قطبشاه
 باز داشت و میرد بوتکنادری محکم ساخته بواجبه علی عادل شاه مقرر فرمود و خود در قلب قرار گرفته مقابل حسین نظام شاه
 اختیار نموده و دو هزار فیل و گوزار را به توپخانه جایگاه ترتیب و قاعده نگار داشت پس از آن همسنگا میکه شهر سوار رضا فلک
 قدیم در دایره نصف النهار نهاد در سگاسن مریض نشسته میدان جنگ شتافت و هر چند مقربان التماس نمودند که
 بر آب سوار شود از غایت عجب و غرور قبول نموده گفت در باز یحی اطفال امیاج لبواری اسپنت همن دم این جاست
 خواهند که بخت القصد دلیران بردو شکر کی از ابل خیزد و دیگر می از ابل شربت تیغ و تیر و نیزه و مار از زور کار همیگر بر آردند
 چنانچه گاه تیغ بانی عاریان سرافشانی کرده نشان اردو نشان ایشان شرایط جان ستانی بجای آورد و گاه شکر کا
 از غایت جا بیت رست جبارت افراشته به تیغ زیر آلود و از دم خونخوار می بوقوع میرسایند ایات
 بچیش در آمد و شکر کوه کزین جنبش آمدن رستو بر آمد و قلب و شکر خروش رسید آسمان را قیامت کوش
 جنبش در آمد و در یای شکر شاد موج تشنه زین لالگو زمین کو بساطی بدایسته غباری شاد جای برخاسته
 رنس تیر باران که آید بچش فلک را بارانی خود بدوش زمرغان چوبین فولاد دم شده راه بر ماه و خورشید کم

نایغ فرشتہ

۷۵

مقالہ سیم روزہ دوم
نکاح

زمیندار بولادھران خدک کرہ بستہ خون در دل خار بخت کمان کج ابرو ز مکران تیر رستان جوشن برآورد
چوبندہ وی بازیگر کرم خیز معلق زمان تیغ بندی تیز پیادگان جیلاک پریش صفہا استادہ بقصد طایر روح مجاہدان
قرب پنجاہ ہزار بان و فکنت و توپ و صریران ہر دفعہ سر میداوند و سواران ایشان کہ اکثر طالبہ راج ہندر بودند تیغ برمی
از غلاف پی باکی برآوردہ و سپر طلاست بر کشیدہ حملہای مروارعی نمودند و کار بجائی رسانیدند کہ نزدیک بود کہ چشم زخم سپاہ
اسلام رسد کہ ناگاہ راج میامن حسین نظام شاہ و بکرت ثبات قدم او گرفتاری کی از مردم نظام شاہیہ کردید و شرح آن برین
نہایت کہ ناگاہ راج چون جنگ مسلمانان برخلاف انجہ تعقل کردہ بود مشاہدہ نمود از ایشان در حساب شدہ در آشنای حرب
اسکاس فرود آمد و ہر کسے مربع شستہ شامیانہای محمل سرخ و زرد وزی کہ چار طرف آہانہ نامی مروارید
و کونہا سے طلای عسکر الہی نصب کردہ بودند مرقع ساحت و علم کرد کہ دو جانب او از نقود احمد و امیض و مرصع آلات
و مروارید خرمین ساختند و در آشنای جنگ چون وقت تنگ بود زرب و پیچانہ و ترازو و ہر امر اور و شہسای سپاہ قسمت کردہ
نویدہ داد کہ ہر کس آثار شجاعت و مردانگی بطہور رسانیدہ مظہر و مضور نزد من آید اورا بطبقہای طلا و درجہای علو از اقسام
خواہم بخش و باین نوید و امید حرارت دکن متعال و خوشحال شستہ تراج و ننگا در سے و سایر امرای کفار دیگر باریک فعبہ رواج
سلامیان حملہ آوردند و در غیرتہ مقدمہ و مینہ و میسر اسلام متفترق و بریشان شستہ چول روز قیامت ہویدا شد و سلامیان
اسلام از دست مایوس شستہ مشوش خاطر و مترلزل گردیدند اما نہ جنگ دریای جلادت حسین نظام شاہ بجوی ثبات قدم
و بریدیہ با وجود آنکہ برہین و سار کئے نامزد و کفار ہر بار چندین ہزار بان و فکنت و توپ را گرداگرد و راست آمدہ
بودند اصلاً ترلزل بخاطر راہ نہادہ از جای خود بخنجد و چون بعضی از امرای شکستہ و محمد کٹور خان کہ مقدمہ شکر عا دلشای بودند
اعلام اورا بر جای خود دید بخندش رسیدند فرمود تا توپ ملک میدان را پول سیاہ پر کردہ را گردند و متعاقب آن خود
بقصد شہادت جلواتخت و مکرر بر فوج خاصہ راج حملہ بردہ ملک جمعیش پریشان ساخت جہاںچہ راج کہ عرش
ہشتاد رسیدہ بود سر اسیمہ شدہ باز بر سکاس نشست و در انجمن یکے از فیضان ست نظام شاہی کہ غلام علی نام داشت
قریب سکاس راج رسیدہ جمعی را پایال ساحت و حلال سکاس را کہ باصطلاح آہا بودند کونیند مع راج ہرین
انداختہ فرار نمودند و چون جنگ مغلوبہ بود کسی با حاشیہ نہادہ راج شہا ماند و آنوقت نظر فلان راج سکاس کہ مرصع بوجہ

علی عادل شاه

بطع آن فیل را بد نظر فرائد و بر جتنی که سالها در خدمت راجا بود کمان برد که مکر فیلبان قصد شکست بر داشتند و در سال ۱۰۳۳^۷ متعالیم رومیه دوم از روم غم خواری پیش آمده بزبان عجم فریاد برآورد که این راجا است اسبی برای و برسان که ترا از جمله امرای عظیم نشان خواهد کرد و ایند فیلبان چون نام راجا شنید قطع نظر از شکست مرصع کرده بخروم فیل آن کو هر مقصود را کف آورد و دستا حجاب نذر وی خان که سر کرده و پنجاه نظامه بود در ساینده روی خان پی توقف بخدمت حسین نظام شاه بر دتا سرش به تیغ بید ریخت جدا کرد پیش اوج باز داشتند و کفار از دیده گریان و بریان راه نبریت برداشتند ایات

سرشته را چون ز نزدیک شاه به بردند بر نیزه تارز مگاه بهر بران شکر اندلیر بهر حمله کردند چون ز شیر بهند و غولها را قادی پاک فلکند کجاست از در خاک کلاه و کمر نا بیندا خند عروشین ده به پر دست فلکند مینوق و کوس خبرد کریزان بر فتنه پر خون و کرد سپاه نصرت پناه اسلام تعاقب مشرکان نموده چند از ایشان بگشته که رین از خون آن بخت بر گشتگان رنگ لعل رانی بزیفت و بر دایت مشهور عدو دشمنان بسعد برادر رسید اما بقول صبح مرتب صد بزرگاف و چه در اصل معرکه و چه در حین تعاقب بقل آمدن چنانکه از موضع جنگ تا بلده امانت دری که کروی میا کمر است فضای صواب کفار ملوث بود و عا کر نصرت مادر و جال شکر طغریکر از زرو جواهر واپ داسر و حینه و خرگاه و کینه و غلام چند بست آوردند که مانند بجر و کان مستغنی و پی نیار گشتند ایات سریرد

سر پرده و تاج و تخت به چندان کران بر توانند سخت جواهر چندان که آرد بر در آرد بخت یا در صمیر بلورین طبعها و خوانهای لعل طریف کشان را بغر سود نعل همان تازی اسبان بایند غذایان موزون و وزین کمر نورد ملوکانه پیش از شمار شتر بارزینیه پیش از بسازد در جنبهائی که باشد و زو و محزن و خانه یا بدغیب سلع و سلب را قاسی بود پذیرنده را در شناسی نمود غنی گشت لشکر یکسخت سر به کشت ارادت و سلاطین دین پناه اسلام بشکر گذاری حضرت باری جبین مهر فرساده بگاه بی نیاز نموده مثال واجب لامتنال صدور یافت

که سوای فیل چهره کج و بره بدست کبر کس افتاد و بر مسلم داشتند و احیرا بطلابه نیاوردند و متیان بلا ~~.....~~ فتح ناما نوشته مصوب قاصدان قمر میر اطراف و الکاف روان ساختند ایات ~~.....~~ صاحب هنر بسی نام در بخت و نظر بر انجخت کیران طکات دیر زمینان کا ~~.....~~ رقم دیه

تاریخ مرثیہ

مقالہ سیم روزہ دوم
صفحہ ۸۰

۷۷

داستان شریف بخط لطیف و ادبی طریف و تا حوالے جیسا کہ رفتہ رفتہ ابیہ رفیعہ و عمارات عالیہ و تہانہ و کاشانہ
با خاک برابر ساختہ و بسیاری از بلاد و قریا و یران کردہ و بعد از انکہ تنگنادر سے برادر راج کہ از سرکہ جان سلامت بدر
بکوشہ خزیدہ بود کسان خوش تادہ ابواب تفرغ و زار سے جرمی روزگار کثودہ بیع قلاع و بقاع عادلشایہ و قطشایہ
باز پس داد حسین نظامشاہ بحر سے را بھر فوج کہ بود خوش و ساخت انکاء شاہین دست از آن ممالک کوتاہ ساختہ و بھنا
فتح و نصرت بسند دولت خویش معاودت کردند در اوقت تراج سپہ راج کہ در حین سکت پناہ بعضی عادلشاه آورد
معروض داشت کہ تنگنادر سے قوی کشتہ جانشین راج شدہ است و چون ہمگی امراء او کرویدہ اند التماس بنمایم
کہ مراد سلک لوکران خود معظم کردہ قلعہ انانکد سے راج مضافات آن عنایت فرمائید عدالت پناہ اورا فرزند خواندہ
و در سلسلہ خاطرش کوشیدہ و دہمان روزی پھر واثام سلطنت کہ لازمہ ریان بجا کر است بہ او دادہ حکومت انانکد سے
روانہ فرمود و بتنگنادر ی نوشت کہ تراج ارجاب ماموجہ انطرف شد است باید کہ حکومت انانکدی بہ او رجوع ساختہ
مراجہ عرض نشوند و تنگنادر ی تجا و چون حکم والا توانست کرد انانکدی را بہ برادر زادہ گذاشتہ خود حکومت سایر بلاد
کرناکت مشغول شد چنانچہ از آن تاریخ تا حال ریاست انانکدی در خاندان تراج و حکومت بلاد دیگر بہ اولاد تنگنادر سے
تعلق دارد و از انجا کہ انکد ولایتی در تصرف ایشان است ہر دورا ایام حیات بہ مصوب و فلاکت می گذرد و بایستہ
معظم ولایت کرناکت را طولا و عرضا تا سیت بندر امیر و امرای اند و لتھانہ بر کردارم قلعہ و پرکنہ و مملکت بہ پنج تغلب فرو گرفتہ رایت
استقلال افراشتہ اند و ملوک طوائف شدہ ہیکلہ ام بدیکر سے سرفروشی آوزند و از است کہ پس از ضرب مکر و دیگر نرا
ایشان با سلامیان رسید و علی عادلشاه توفیق یافتہ قلعہ بکا پور را کہ در عهد سلاطین بہمنیہ منیر سخر مسلمانان شدہ بود مع حصار
چند کوفی در او اعراس مقبض کرد و ایند و قلعہ ادونی را کہ سلاطین بہمنیہ از روی فتح آن بکوردند تدبیر و حکمت بخوردہ و دیوان
نوش در آورد و بر پستہ ممالک دیگر شد غفریب تفصیل آن بہدی ملک سخن گذار کاشتاںین صحائف خواہد کرد
و بلکہ جیسا کہ تا این زمان سعادت نشان کہ از تاریخ بحر سے شدہ و عثرین و الف است پیمان خرابست و اتحاد تنگنادر و سلاطین
و تسمیر آن زندہ بلکہ راوار الملک جنہ کرد ایندہ و قتل راج در ہضد و ہنقاد و واقع شدہ پیر مولف این کتاب مرانا
علام علی استرادی تاریخ قتل او بطریق تمیہ چنین یافتہ مصرع

۱۲۳

۹۷۲

علی عادل شاه

برگاه از قتل زامراج حریف نهایت که جیم است ساقط کرده موافق تاریخ قتلست و گویند در اندک زمانی چون نظام شاه مجری و
 شده پس برکش مر قاضی نظام شاه مجری ولیعهد گردیده علی عادل شاه دست دیده بجانب الی کشید لشکر کشید تا مزاج
 و در مزاج را تقویت نموده بمحکومت نکلند اختصاص دهد و انانندی را متعاضل ساخته و بیجا نکر را خود متصرف نمود و تنگنا در
 برین اراده واقف گشته بر قاضی نظام شاه مجری و والد او خوزه بهایون نوشت که این ملک را حسین نظام شاه مجری بخشید
 مگر علی عادل شاه اکنون طمع در آن نموده میخواهد که خود بگیرد امیدوارم که در مقام حیات شده دست گرفته خود را ازین بلاجات دهند
 خوزه بهایون به استصواب و اغنایت الله مر قاضی نظام شاه مجری را بجهاد گرفته بجانب بیجا پور لشکر کشید و بدینجا رسید و
 نمود علی عادل شاه ناچار از انانندی باز گشته به بیجا پور آمد و چند روز طرفین را در ظاهر آن بلده جنگها واقع شده مر قاضی
 نظام شاه مجری با حیدر کر رفت و در سال دیگر که اربع و سبعین و تسعمایه بود بالناس خوزه بهایون علی عادل شاه با نظام شاه
 متحد شد لشکر بر ولایت برکشید و کوه و در را خراب کرده در موسم برسات به بیجا پور معاودت فرمود و در آنجا
 ارج و سنگ بنا نهاده پس کاسه و اهتمام محمد کشور خان در مدت سه سال با تمام رسید و بنا بر آنکه از حکومت خوزه بهایون
 و بیعت الی برادران او رونق درگاه نظام شاهیه شکست علی عادل شاه را هوس تسخیر بعضی از ممالک نظام شاهیه در قفاز
 محمد کشور خان را به تعویض علم و منصب اسد خان لاری که صورت شیر سر زده بر نقش بود بخواست و در سنه خمس و سبعین و تسعمایه
 بابت هزار سوار بجانب سرحد نظام شاهیه تفرق فرمود و محمد کشور خان کوکب بخت خود را و ج دیده بعضی از پرکانات سرحد را
 تا قصبه کج که نزدیک پرکه میر است متصرف گشت و امرای نظام شاهیه را که بدافع او آمده بودند در قصبه مذکور شکست داده
 در همان موضع حبه ضبط پرکانات قلعه در نهایت استحکام بنا نمود و قلعه مدانگت فرضی با تمام رسیده مسمی بدو گشت
 و محمد کشور خان از املو از توپ و ضربین و بان و فغان گردانیده و محصول دو سال از آن ملک برداشته میخواست که تسخیر
 دیگر طلاع و قلاع بکوشد که ناگاه مر قاضی نظام شاه مجری از مر سیلای مادر خاطر جمع ساخته تاریخ همد و هفتاد و هفت و هشت
 دفع مضرت وی گردید و محمد کشور خان بهمت بر مقاومت آن پادشاه کما شسته برج و باره طلع را از آلات و ادوات
 آتشانه مستحکم ساخت و با اتفاق عین الملک و انکشان و نور خان که علی عادل شاه بددوی فرستاده بود به تیه سب
 زرم پرداخت لیکن انجاعت از کمال حیات و بیدلی و یا از غایت اتفاق که با محمد کشور خان داشتند بی انتخاب جنگ گرفته متفرق

کردید و محمد کثور خان پیغام نمود که چون ما را تاب حرب مرتضی نظامشاه بجای نیت باحد کثور فقه حلال در پائے تخت نظام شاهیه
می افکنیم تا مرتضی نظامشاه بجای مصطرب کشته دست از قلعه داری بدارد و بدنبال باشتاب و حال آنکه قلعشاه
دفع محمد کثور خان و تسخیر قلعه اولی دسته اول متوجه انشد و محمد کثور خان با مسعود و بے جدا اعلام مدافعه افراشت و قلع
نظامشاه بجای چون قتم یاد کرده بود که بازرگام پرنیاورد تا قلعه بخیر و بر تینه اگر در راه بر قلعه دوید و با وجود آنکه هر مرتبه
چندین هزار بان و فتنک و ضربزن یکبار از قلعه شاده میشد آتشی پات ان پادشاه مرتضی خصال رسیده کار بر آگاه
قلعه تنگ شد و در زمانه که بهادران معقل نظامشاهی بر مردم حصار تیر می انداختند از شفت قصایرتی ارزاه دیگر بر مقتل
محمد کثور خان که تماشای جنگ میکرد رسید و مردم هلاک گشت و مردم دیگر سردار را کشته دید و دروازه عقب قلعه گشت
بمکی راه سردار پیش گرفتند و قلعه در محال استحکام و سامان بدین سحریت از دست علی عادل شاه بیرون شد و دستگی بر گشت
نیز از تصرف دیوانیان عادلشاهی بیرون رفت و حواجه میرک و میرا صفهائی که آخر در اندوخته نامه خطاب چنگیز خان پات
سر کرده امرای نظامشاهی شده و دنبال عین الملک و نور خان جانب احمد کثور شتافت چنانچه در آن نوا سیح
تلاقی مرتضی دست داده جنگ در نهایت معویت رونمود و میخورت حواجه میرک و میرا صفهائی به فتح و ظفر خرمین
یافت و عین الملک قتل گردید و نور خان دستگیر گشت پس نیکو کمال آتیه بجای آورده در سال چشم رنجی عظیم
لمشکو عادلشاهی رسید و اینهمه سعه و کوشش نابود شد و همچنین در همین سنوات علی عادلشاه بقصد استخلاص قلعه کود
و استیصال نصایر لشکر کشیده و مردم بسیار بکشتن داده پی نیل مقصود بازگشت و برادر منونی شاه ابو الحسن ولد شاه طاهر
علیه الرحمه عازم تسخیر قلعه اودنه گردید و انحصاریت که بر کرکند تسخیر شایان جنبه بر شرفات انحصار حصین نیفتاده
العرض انکحمان را باشت هزار سوار و پیاده و توپخانه بسیار بدجا نیل کیل نمود و ایل قلعه که کی از امرای کبار در امر اج
بود و بعد از آن ممالک بنام خویش ساخته اطاعت و ارث ملک می نمود بدافعه پرداخت و چند تنگ
با انکحمان کرده چون در حروب مغلوب گردید علاوه آذوقه قلعه کشیده حصار شد و بعد از آنکه ایام محاصره بطول انجامید امان
و انسته قلعه را سپرد و آن قلعه است واقع بر قلعه کوهی رفیع و وسیع مثل جبهه های آب خوشگوار و عمارات سحر الطوار
و بر یک از ابا و جد دیواری که قدم بر تخت جایگزین نهاده اند از ملاحظه شایان اسلام در پی استحکام آن شده

علی عادل شاہ

۸۰

حصاری دور آن حصار کشیدہ اند چنانچہ یازدہ حصار دور یکدیگر ہم رسیدہ و تسخیر آن بسا باطل و عقب و توپ در نظر عقل اعبد متعالہ سیم روزہ یک
 نیامد و مختصر در طول ایام محاصرہ است القصہ علی عادل شاہ از فتح القلعہ سرور شدہ عازم تسخیر دیگر قلاع بلخ و قلعہ شند و چنانکہ
 شاید تخت بی اوج محسن و خواجه میرک و میر اصغہانی الما طلب بچہ کیر خان با مر قلعہ نظام شاہ بھری در سہ حد ملات
 کردہ قرار یافت کہ مر قلعہ نظام شاہ بھری ولایت ہزار با متصرف شد و علی عادل شاہ از ممالک ہما کہ را با مقدار کہ برابر
 ولایت ہزار باشد بخیرہ تسخیر آورد تا باعتبار وسعت و بطن ولایت با یکدیگر کریمت نہاد شدہ باشند انکاء عدالت پنا
 در تنہ احدی و ثمانین و ستمایہ با سرداد قلعہ طور کل کہ در قنرات راج شقاوت تاج از خورہ دیوان او بیرون رفتہ در تصرف کی
 از سپاہی بود پیش نہادہ بمقت بلند کردہ اندیدہ دست پخ ماہ اعلا کردہ کار بر مردم درو نے تک ساخت و در آن ثنا
 توپ بزرگ شکست مردم درون حصار مال کشتہ بقای قلعہ اسید واری تمام بہر سائید علی عادل شاہ شکست توپ بقصر
 شاہ ابو محسن و انتہ اورا مغزول ساخت و مصطفی خان اردستانی را کہ بعد از قتل راج ملات پناہ شدہ بود
 امیر حملہ وکیل اسلطنہ ساختہ کلی و جز نے مہات سلطنت را بوی رجوع فرمودہ مصطفی خان در گرفتن قلعہ مسامحہ بیل منہول
 داشتہ در مدت دو ماہ قلعہ کیان را عاجز مطلق کردہ اند و ایشان طالب امان کشتہ چون عجز داری بسیار نمودہ بانی
 شرط کہ نیکو و بسائی و فرزندان و برادران اورا محبت کردہ با و سپارند قبول امنی نمود و مردم قلعہ اتفاق کردہ و سیکنے
 و قرباناش را بجان مشا را ایستگرم کردہ خود با سوال و اسباب دابل و عیال بیرون رفتہ عدالت پناہ و نیکی راج متعلقان بلا
 عتوب و شکستہ بمان کشتہ و قلعہ را قبول مردم نمودہ باستقواب مصطفی خان عازم تسخیر قلعہ دارو کردید و آن قلعہ از شاہ
 قلعہ کرمانک است در آنوقت در قلعہ تصرف کی از امر اسے کہ تو راج بود ہر سال جزوی قیل و نہنگا سے ولد تیمار دادہ و توت
 و شکست بہر سائیدہ بود و چون عدالت پناہ بدان مقام رسید مدت شش ماہ اوقات شریف صرف حاضرہ آن کردہ بیاسن سے
 مصطفی خان قلعہ را نیز قبول و امان ستود و مفتوح ساخت و قریب ہفت ماہ در آنجا مقام کردہ چون حوالے و جاشی را از خض و غلٹا
 یاغی پاکت کردہ اند تجویز مصطفی خان را بات ظفر آیات بعزم تسخیر حصار بیک پور بجنش و دادہ بظہت و شکست ہرچہ تا مہربان
 مدد و شتافت و بب دیز کہ قبول دار راج بود و بعد از قضیہ او بر قلعہ بیک پور استیلا یافتہ اسے قلعہ جبرہ و چند کوئی کرور
 و دیگر قلاع محکوم حکم سے بود نیز توجہ پا دشاہ شہید و قلعہ متحصن شد و ہر خود را با یکہزار سوار و دہ ہزار پیادہ بکجکل و کہ بہتان اطراف

تاریخ فرشته

۸۱

مقالہ سیم روز دوم
۸۲

تا بحکم فرست پیش و پس دوی لشکر اسلام را تخت کرده و گذارد که قلعه و آذوقه بایشان برسد و بگویند که سوله و بیجا و غیره
بلکوان و فرشت سادہ مضمون اکہ من از مخالفت با ولی نعمت ایشان و مادرم و بچہ خود متصرف و محترم در نفوت کہ پادشاہ اسلام عازم
تسخیر بنگالہ و کریدہ اگر بخند او نہ قوم جہلم را از صفی خاطر خاطر محسوس خود بقصد امداد با نظرف توجہ فرماید یا بعضی از
کبار را بگویند کہ مامور کردہ این اہل دست بند سپاہ اسلام این خوابم کشت و عہد میکنم کہ من بعد بر جادہ اطاعت و انقیاد
ناہست و راسخ بودہ کردن از طوق فرمان نہ چیم و ہر سال بقدر طلب مقتدر مال و اصل خزائن سازم و بنگالہ و کریدہ
کہ از شامت بردہ و فروسکہ کہ تو کہ از مقربان و محمدان مد کاہ را مراج بودے اکثر امرا ی ایند و لغت از ادایہ مخالفت و سرکش
شدہ جمیع ممالک را متصرف کشتہ اند و پادشاہان اسلام کہ بلکہ بلکہ و چند کمری را من باز گذشتند و ضبط و خطانہ اجزم
اگر میدانی کہ بیدل خود احمد و امین و معرفت جابر و لائے صلح میشود باید کہ بخل را بر یک کتا رہنماہ در این باب تفسیر کنی
و اگر صلح هیچ و چہ صورت نہ بند لایق آنکہ جہت بر توفی و دانے را یان حوالی و حواشی خود را از خود راضی و خوشنود
نوعی نمائے کہ با سپر توافق کردہ و توفیق و بیوفت دور لشکر کاہ سلطان از باتش ناحت و غارت خرم صورت
و معیت انہا کردہ و شبہا نیز یاد ذی فدویہ را بطریق ذروان مع کمر ایشان فرستد کہ ہر کرا یا بند لاطق و صامت تر خرم
پی روح سازند من درین باب فرامین نام را یان کہ با تو ہمایہ نہ نوشتہ ام کہ جمیع قول امغانا یند و در تقویت و مدد بکنند
فہو المراد کار سے جتہ خود کردہ باشند و الا یقین کہ بعد از بیرون رفتن قلعہ بنگالہ و دیگر قلاع میسر خراب باب اسلام خواہد
و این جواب اگر چہ طلب و نیز راس و ناہمیدی نام روی نمود لیک بنابر ضرورت بفرمودہ و ارشاد ملک علکہ
را سے قلعہ جہہ و چند رکونی و دیگر قلعہا را با خود متفق ساخت تا با سپر و ہر اہی ہر جمع مذکور قبل آوردند از بخت و در کرد
مدلت پناہ امار خط و غلام پر بلکہ ہر شب آنکہ کوشہ فریاد بر میخواست کہ در وان خلان و فلان کشتہ چہ کہ پیادہای کرا ناکت کہ جا
معتزاعی میداد بطبع جزدے قلیل بر نہ میشد و برے آنکہ دست کسی بر بدن ایشان گیرانی نداشتہ باشد و غن
نی مالیدہ و ہر کجا و جہی یا ہند را آمدہ اسپ و آدم ہر چہ دو چار ایشان میشد قبل میرسانند و بیرون میرفتند و ہر چند مردم
ارو سے میکردند کہ وقع شتر ایشان بکنند میسر نمیشد و شہرت عظیم داد کہ مردم اخذ و اخون یا دوارند کہ ہر کاہ بر خاک مویض
کہ اموات خود را با کجائی نوزد بخوانند و از ابر خانہ و خیمہ بیفتانند بکلمہ مردم بجا بجا میروند و اگر جانا بیدار شوند و در دوزخ باشند

علی شاه

۸۲

مادام که آنها حاضرند قریب بر یکم و بر خاستن ندارند قصه محبت عجیب رویداده نزدیک بود که لشکر اسلام کو چکرده مراجعت نمایند
 که مصطفی خان مانع آمده در علاج دزدان و قتل کوشید امرای بیک لاکه کفار پیشت باک و شیعی بودند از زمان ابراهیم عاقل شاه
 تا عهد قریبده علی شاه بر ساطا امارت تکیه داشتند و عدد سواران ایشان شش هزار میر رسید مامور کرد اسیر که
 مقابل لشکر کفار شده نگذارند که راهبهای لشکر اسلام را زخمی می نمودند و بیست هزار پیاده جرار را دور لشکر بغلامیک
 که از اندک نشانه حکم کرد که بقدر طاقت بشیر بجای لشکر بقیام نمایند و اگر اجابا غافل شده دزدان خود را بمحکوم رسانند
 بهین که فریاد و غوغا جری می نمود و ایشان متنبه شده سر راهبها بگریختند و هر که از لشکر کاه بیرون می نمود قتلش پدیدارند
 این سبب بیکس وقت شب قدم از معسکریرون نمی نهاد بهین که کاهی پیادهای لشکر را غافل ساخته دزدان بدرون
 می آمدند و غوغا می نمود و قصد فرار از دویرون می نمودند پیادهای پسر در بر ایشان حمله آورده بقتل می رسانیدند و باین تدبیر دفع
 شرو دزدان بالکلیه شده از اسب لشکر کفار نیز نجات یافته و غلبه جمیع ضروریات لشکر از اطراف و جوانب رسید
 بر تبه ارزانی شد که مزید آن منظور نباشد و مدت یکسال میان امرای برکی و پسر بلب وزیر و دیگر رایان جنگهای سخت
 از طرفین مردم بسیار قتل می رسیدند و از باب اسلام خاطر جمیع قلعه را در میان کرته و هر روز حجاب انداخته در
 ابواب دخول و خروج تقصیر می کردند و قلعه گمان نیز در استعمال آلات التبار می فرو گذاشت کمره در کمال تنور و قدار
 بدفعه میزدند و درین اثنا پسر بلب وزیر بوصول اجل طبعی اجماع دیگر انتقال نموده این معنی موجب دلشکستگی اهل قلعه شد
 بلب وزیر قرین جزین و اندوه گرفته و بعد از آنکه مدت محاصره یکسال و سه ماه کشیده و غیره روی بکی نهاده و رایان بخند
 تنگ آمده هر یک بمهر خود قتل کفار حصار از شاه عدالت پناه بجان و مال و عیال مان خواسته طالب استعانت نامه
 گردیدند و آنحضرت اجابت التماس نموده عذر نامه موافق مدعای ایشان بقلعه فرستاد و در آن روز و در
 روزی که امانت قلعه میخواستند بیرون روند برای دفع ضرر از دام عوام مصطفی خان بالشکر خاصه خود نزدیک قلعه پناه
 تا بمخاطر جمیع بلب وزیر و جمیع مردم حصار با سبب و اموال و عیال و اطفال برآمده با طرف کرناکت شناختند و عاقل
 لقب با جمعی از امرای مخصوصان قلعه درآمده نمودن بآنک مخدومی بطریق مذکور امانت می نمود و در روز تجمعه بزرگ سکه
 عدالت پناه و مصطفی خان برای اعزاز شویات اخروی بنای مسجد نموده سنگها بدست خود بر زمین نهادند و بعد ازین فتح

تاریخ فرشته

۸۳

مقاله سیم روضه دوم
۵۵۳

علت و نکوت مصطفی خان براتب زیاده از اول کشته بجلت خاص که غیر سعدخان و کوشان در آنجا فاده کسی نمی یافد
 شرف کشت و بسیاری از پرکبات و قضبات آن خود با قلع و دی مقرر شده در همت سلطنت استقلال هر سینه
 مطع عادل شاه بابر آنکه عیش دوست و آرام طلب بود همیشه اوقات را مصاحبت و مخالطت کلر خان و سادۀ عذاران
 بسط لباطمی خوشگوار میگذرانید و پروای ضبط امور مالی و مالی نداشت و در اشرف هائون که پیوسته در آستین
 بود حواله مصطفی خان نموده حکم فرمود که کلی و جزوی همت سلطنت را مقتضای رای صایب خویش سرانجام ناید و هیچ
 امیر را موقوف حکم من ندارد و بعد از چهار ماه که مملکت نیکا پور چنانکه باید و شاید بخوره تصرف دیوانیان درآمد و اعیان
 ولایت و رعایا غاشیه اطاعت و انقیاد برود و نشکر قه دل بر پادشاهی او نهاده خود در قلعه مذکور اقامت فرموده بنشاط
 و انبساط مشغول گشته مصطفی خان را بابت هزار سوار و خزانه و توپخانه و دیگر اسباب جهانبازی تسخیر قلعه حربه و چپ کونی
 نامزد فرمود و آنخلاصه اولاد مصطفی متوجه قلع مذکور شده چون بکالی قلعه حربه رسیدار ب نایک ولی آنجا بتصریح و داری در آمده اظهار
 تقبل باج و خراج نموده بابر آنکه در ایام سابق که هنوز قلعه نیکا پور مفتوح گشته بود کسان خود نزد مصطفی خان فرستاده بارسال
 کتف و پدیا ابواب و آشنائی مفتوح میداشت التماس او مبذول داشته بارجریه و خراج برگردش نهاد و از تسخیر
 حصار او کشته بچند کونی رفت و از نیکو رای انصوح ارزاه صلح در نیامد و باستحکام قلعه و انبوهی جنگل مغرور گشته
 بدافعه قیام نمود مصطفی خان و سایر اشرف و اعیان لوارم محاصر پرداخته امرای بر که را ب سبت سابق بقا لشکر
 گفتار که از اطراف حمایت چند کونی آمده بودند باز داشت و سعی موفور پس از چهارده ماه مغلوب ساخته قلعه را که تا آن زمان
 بر کر نشمار باب اسلام شده بود در تنه تنه و نمایان و تسلیم طوعا و کرها بکوفت و عویضه مشتمل بر قیام خدمت عدالت پناه
 فرستاده این بیت را در آن درج کرده ط هر دم رسد از غطای داور فتح دگر و فتح دگر
 عدالت پناه را رعبت قهر آن شده از نیکا پور بد آنجا نبشتافت و در آن قلعه نیز چون سپه کای بی عیش و عشرت
 گذرانیده از جوانان سیر و طبع کرناکت مخطوط گشت بعد از سه سال و کسر علم معاودت افراخته مطهر و مضروب ببله و بیجا پور
 حضور از نانی فرمود و همچنان مقرر خود را نزد مصطفی خان گذاشته و او را در قلعه سپرد کونی قبه محافظت سرحد کا پشته
 حکم فرمود که هرگاه فرمان مطاعه نوشته شده بسکند دیوانیان برسد از میانیا پور بچند کونی بفرستند اگر مضمون آن معقول مصطفی

علی عا د ش ا

و انجانب تجویر نماید بمهر پادشاه خود رسانیده بدلا ملکات فرستد و آن موقوف و محفل دارد و در سال دیگر عرضه داشت مصطفی خان ^{۸۳} مقاله سیم روضه دوم
 به پای سریر خلافت مصیر رسید که در قیام الا یام قلعه چند رکونی بالای کوهی واقع شده بود بعد از آن اس آن بعضی از ایان بزرگ
 قلعه را در دامن کوه بر زمین مستطی ساخته اند این دولخواه صلاح در آن می بیند که آنحضرت تشریف آورده بالای کوه را ملاحظه نمایند
 اگر معقول طبع اشرف اقدس با حقان قلعه کوه فرمان دهد و اگر نه موقوف گرداند علی عا د ش ا جریده با جمعی از مخصوصان و بر خه
 از مردم خاصه خیل با نظرف رفت و آنچه مصطفی خان پیغام داده بود موافق مزاج اشرف آمده حکم کرد که قلعه روی زمین را
 شکسته بالای کوه حصاری مستحکم سازند و مجددا قلعه یکپور را تخریب کرده و جمیع مهمات انضوب بخریدیم مصطفی
 خان رجوع نموده از راه قلعه بلکوان عمان معاودت بدلا سلطنتی یکپور منقطع ساخت مصطفی خان طریق دولخواهی سلوک
 داشته در مدت یکسال قلعه محدث را با تمام رسانید و عدالت پناه حبس التماس دگر باره از یکپور تماشای آن قلعه
 خدمات شایسته مصطفی خان مستحق و پسندیده افتاد و در آن ایام مصطفی خان نزد سکرانیکت رای قلعه کرد و که مرتب
 بجواز چند رکونی است کسان فرستاده او را با طاعت و انقیاد دولالت نمود و او از زوال ملکیت خویش بر تپیده
 قبول معنی نمود و پهای بوس عدالت پناه شرف شده از التماس تماشای ولایت خود نمود علی عا د ش ا بشکر خود
 در چند رکونی تکجا پرشته با اتفاق مصطفی خان با پنج ششتر از سوار بکر و فرست و انقلعه در کوهستانی واقع شده که مشتمل
 بر اشیاء بسیار و راه دخول و خروج آن چنان تنگست که اکثر جا زیاده از یکپور نمیتواند فرست بیاورین در انوضع بولنا کاکش
 مردم و دگر گشته خوانان مراجعت شدند و عدالت پناه موافق خواہش خلایق درگاه قلعه انجا را بسکرانیکت از زالی داشته
 بچند رکونی معاودت نمود اما مصطفی خان در مقام دولخواهی شده بسکرانیکت در مجلس خلوت گفت که عدالت پناه
 در گرفتن قلعه و ولایت تو و دیگر ملکات رایان که با تو فرست بجوار دارند عازم و جازم است و بالفعل سعی بسیار
 آنحضرت را از ولایت تو برگردانیده ام اگر سلامتی و خوبی خود را میخواهی می باید که تو و جمعه رایان اتفاق کرده باج و خراج قبول کنی
 تا التماس نموده آنحضرت را از فکر تسخیر قلاع این ملکات بر آورم سکرانیکت در مقام اطاعت شده راسبانیک
 مالک قلعه حیره و بھر دیوی که قلعه کنار آب مجلوی که او نیز یکی از قلاع ساحل دریای عمان بود رای بندر با سلور و باکلور و با کلا
 همه را نصیحت کرده با طاعت پادشاه اسلام تعجب نمود و آنرا کف سکرانیکت تما و ژ نمود و بعد از مدت عدالت پناه افتاد

تاریخ مرسته

۱۵

مقاله سیم روضه دوم
۹۵۳

بغت لک و پنجاه هزار چون بعمان بشکست گذر اسب و چنبره مقرر شد که از سب نایک و سنکرایک و بهره دیوی در آن
باسلور و دیگر رایان یکی با اتفاق بر سال مبلغ سه لک و پنجاه هزار چون نقد و اصل خزانه میساخته باشند پس هر یک بخلعتی
پادشاه سرافراز است مطین اتمام بمضاج و پیش رفتن و آخریات آن پادشاه بر سال مبلغ سه لک و پنجاه هزار
هون بوساطت مصطفی خان و اصل خزانه میگردانید و خارج آن بر سال مخفی مبلغ سی هزار چون نقد و مروراید و یا وقت
وزیر جبر و سایر جواهر دیگر آنچه کنجایش داشت بمصطفی خان داده سلامتی و نجات خود در رعایت و توجه او
میدانستند گویند در آن وقت که راجا و راجاهای اضرب بخدمت عادلشاه آمده در روز و اوع بجلست و سپ و قبا و کمر و شمشیر
مرصع اختصاص می یافتند برای بهره دیوی و جلوی خلعتی که مخصوص زنان است آوردند و آن شیر زمان از قبول انصافی اما کرده گفتند
که ماکر چه در صورت عورتیم اما ملک را اضرب شمشیر که لازم مردان است در تصرف داریم آنحضرت این سخن خوشحال گشته
ایشان را ستایش کرد و در لحظه بکمر شمشیر مرصع و اسپ تازی و خلعت مردان تارکش فرمود و آن دورانی انسالهای بسیار
و قرنهای پشمار بطناعب بطن حکومت اندیاز میکنند و رسم اندیاز الی یومنا بدینچنین است که زمان پادشاه
میباشند و شوهران در سلاطین امر و خدمتکاران معظم بوده در پادشاهی دخل میکنند و روزانه جمعی سایر مردم بخدمت میا
می بندند و در میان شوهران و سایر خدمتکاران فرقی نباشد و بعد از آن که رایان اضرب کردن نیز بار خراج آوردند
علی عادلشاه بندری پذیرفت که از بهانه مستعبد و تلخانه بود و یوان اطرف سلطنت و مصطفی خان را صاحب اختیار اضرب
کرد و اندک جمیع انما لک را باقطاع وی تفویض فرمود و مضرب و کالت و امیر حاکمی بافضل خان شیرازی داده و دیگر بار
به حیال پور محبت نمود مصطفی خان بنا بر آنکه ریاست خیرخواهی افراشته پیوسته در فکر گشتن فی بود بعد از ضبط انکه و د
کی از مفسدان خود را که علیجان میگفتند بخدمت هدایت پناه فرستاد مستعبد بکنده که دارالامانک رای کرناکت شده بود
ترغیب و تحریص نمود و از اکرامین التماس عین مدعای آنحضرت بود باحضار لشکر فرمان داده در نهایت تجمل و اجلال
از حیال پور مضرب فرمود و تخت قلع او را را خراج کرده بیشتر شد و بعد از آنکه مصطفی خان بالشکر کرناکت و امرای سرک
در حوالی نیکاپور بوی ملی شدند کوچ بر کوچ منتهی بکنده شد و تکراری تاب مقابل پادشاه اسلام میا ورده قلع بکنده را بر مردم
متمم پرده خود بر عت بر جبهه تا متر با خزانه و قلع و ایات سلطنت علیه چنبره در گیر رسد و علی عادل شاه بکنده بر

علی عادل شاه

۸۶

است اطراف قلعه و شش برابر ابرام فست کرده بر یک رالک و موچل تعین فرمود و بعد از سه روزه و یک روز
 که مردم درون از فقدان غله و آذوقه طالب قول و امان شده طلع را تسلیم نمایند که و تنگداری و فتنه گستر از روی اضطراب
 بشت لک بمون و پنج فیل بزرگست جتنه بندی با تم نایک که از کبار امرای برکی بود و ستاده التماس نمود که با و بیعت
 خویش علم مخالفت برافزودند یا قدم در بادیه حرا بخاری نهاده با چهار هزار سوار از موچل خود کو چس کرده و از حوالی و حواشی
 اردو و رانر محنت رسانیده بدر رفت روز دیگر موجب اشاره بندی یا چهار نفر دیگر از امرای کبار برکی را بیعتی و طلبان
 افزاشته با خبر از سوار خود را بوی رسانیدند و انجاعت که در دزدی و اختیام مثل و عظیم لک طیف اند شریع و در غارت کرده
 اطراف و حواشی را میزدند و غله و علف را با دو نکه داشته شهادت دزدی تقصیر می کردند تا برین عادل شاه و مصلحت
 ترک محاصره را مستحب شمرده دفع آنها واجب دانستند و چون لشکر کو چس کرده بچوالی می کار رسید عدالت چنان
 مصطفی خان را بجهة ضبط اموال و در یک پور نکرده است خود در راه اخیرت نیست و نمایان و تقوای به بلوچه بچالو و مراجهت قتر زد
 چون شنید که امرای برکے از روی سرکے اقطاع خود را که در سرحد حاکم بود متصرف گشته اند و قدم در بادیه اطاعت نمی نهند مرتضی خان
 انجو را که بعد از گشته شدن سیف عین الملک در عهد وی بانه و لقا نه آمد و بخلعت امارت اختصاص یافته بود برخی از ولایات
 بر کیا نرا جاگیر او دوده بانه هزار سوار تیر انداز و برخی از امرای و کئے و جشی بر فغ کفار برکی نامزد فرمود و میان مرتضی خان و برکیان
 قریب یکسال چندین مرتبه جنگ واقع شده غالب از غلبه متیمه منکنت و از طرفین مردم بسیار کشته شده اند که موقوف
 منیکرید اغرا لامر مصطفی خان که در قلعه نیکان پور بود علی خان را بجهة دست عدالت بنام و ستاده پیغام ربانی نمود که لشکر را
 مقابل دزدان و ستبان و خراب کردن از حرم دور است مناسب اندک یا نرا بلطایع بچالو و بلوچه طلبند و نگاه شایسته
 مرجع باشند بایشان برسانند علی عادل شاه آن رای پسندیده اسونیدت جهن و دیگر گمان منعمه بکرات و مرآت نزد ایشان
 فرستاد تا بجهت عنوان که بود آنها را دلاک کرده را عجب بچالو کرد و اندیند نمیند نایک را اراده بکلمان موافق عقل نیامده
 جلی ساحت و جرب رای و پنج میل نایک و دیو نایک و تمنایک و دیگر سران و اقوام خود را که عمو امرای برکے بودند
 حاضر کرده گفت که ما که دزدانی که بلکه و سایر مالک کرناک مشرف بتخریب شده بود و نزد یک بود که سلطنت
 دو و مان را بر این عادل شاه انتقال نماید مخالفت کردیم و اختصرت را از خندان دولت محروم ساختیم اکنون محالت که چنین

مقاله سیم روضه دوم
 ۱۵۳

کنانه بزرگ از خاطر پادشاه محو شد و بسوی خدمتی مامان منظور عنایت گردیدم و اقطاع قدیم بیایم و پسرانست که مسلمانان
 فریب داده میخواستند به بیجا پور بزند و انتقام کشند امرای مذکور قبول آن سخن ناکرده در رفتن به بیجا پور عازم و مجازم شدند و بندهایم
 نایک ترک رفاقت ایشان کرده ببلده بگذرد و قه لکری تنگناری اختیار کرد و تخت جوتهای بیجا پور رفته بخلعت امارت
 اختصاص یافت و از انتشار آن خبر امرای دیگر نیز قول و شرط در میان آورده به بیجا پور رفتند و چون یکی یکا محبت کشیدند عطا
 بموجب مضمون این بیت سنک دست و ما بر سر سنک نه زدانش بود سکون و در نک
 آن ختم برافروخت و در یکروز جوتهای را چشم کنده بر چهل نایک و دیوانیک و تمنا نایک را با انواع عقوبت بکشتن و کشتنهای
 ایشان را بر کرد و نهادند و تمام شهر بگریه و اندوه خاطر از مر قه انجامت فارغ ساخته در ماه شوال سنه سبع و ثمانین و تسعایه
 چونکه آنحضرت را فرزند نبود برادرزاده خود شاهزاده ابراهیم بن شاه طهماسب را ولیعهد ساخته بامر او ارکان دولت گفت
 که بعد از من پادشاه شما این است و در جهان ماه جشن و طوی عالی برتیب دلاوه بنست ابراهیم خلیل ختنه شایزاده عالیا
 و فرود قلعت که در شب ختنه چنانکه رسم دکن است شهنشاده عالمیان را جامهای سخی پوشانیده برای شهرکشت از قلعه
 بیرون آوردند و در سبدهای آتش بازی و درختها و صورتهای که در دو طرف شاهبازار جایگاه داشته بودند آتش افکند
 و تیب بمقتضی کس از مردم تاشایی سوخته پی روح کشند و نه احمق بد است قدسی صفات شهنشاده عالمیان که باین
 بازار رسیده بود استیسی و کرنزی رسیده بهم از نور تخت صاحبقرانی ایلادشاه صاحب اقبال بر خاص و عام ظاهر
 و بابر گردید و بعد از رفع طلاع و کوشال امرای برکے و جشی شاهزاده عالمیان شاه عدل پرور کااهی بر سبند طرب نشسته
 از فروغ لاله عذاران آفتاب و ش و شعاع جام شراب بیخش مجلس بزم را منور میکردانید و کااهی بخت سلطنت و شو
 برآمد بشتگان وادی جور و اعتساف را بچشم سار عدل و انصاف میرسانید بلیت کشیدی پادشاه
 اورنگ کھی در بزم عشرت جام کلرنگ نشستی کا بخت عدالت پی تادیب ارباب صلا
 بنای عدل آباد کردی دل غمدید کار نشد کردی آن پادشاه با وجود انصاف بجمع صفات حمیده و خصال
 پسندیده کثیر التباشرت بود و باینسان ضبیح کوجه و ملیح العذار میل تام داشت بنابرین نزد علی برید کس فرستاده پیغام کرد
 که من میثومم که دو حواجه ساری صاحب جمال در خانه تو اند باید که آنها را بعت تمام روانه نزد اینجانب نمائی ملک برید

علی عادل شاه

چند کابی نفس زهر بماند میکند تا آنکه مرخصی نظامشاه فوتی بر سر و تن کرد ملک برید متحشسته التماس بدست پناه برد
 دوی هزار سوار بگوشت فرستاده او را خلاص کرد و در یوسف چون پیر برید عدالت پناه را زیاده از حد رعب و مال انجوا
 سرایان میدید ناپار هردو خواجه سرار از احمد آباد بدر روانه بجاگر کرد ایندو ایشان چون نزدیک مقصد رسیدند
 که بچه کار طلبیده اند یکی از آن دو خواجه سکه بزرگتر و بهتر بود کار دمی در میان شروال پنهان کرد و بعد از ملاقات شیرمار را
 بوصول خود مسیروار کرد اینده به ملائمت و چالوسه پیش از پیش کار شب انداخت و پس از انتظار بسیار
 چون روز عشرت پایان رسید و جهان لباس مالم کور در بر کرد با اتفاق خواجه سحره مالی از اغیار درآمد و چون
 طالب وصال گشت بکار معهود است خواجه انجام را بغرض شهادت فایز ساخت و مانند روزگار قفسه انگیز در جفا
 و جور شاه عالمی را که در ظل دولت او آسایش داشت از عیش و عشرت برآورد ایات
 دریغ که شاه عالمی تراود که در عدل مثلش گیتی نرود به تیغ ستم نقد جان بر فشانند از غیر فهای خیزی نماند
 بجز خاک خوابان دین دشت بجز خون شان در این دشت جهان با بیداریت و زیب او نیز بدین رخ و سبب او
 چنین است این کردنده دهر که بخت بر غنبت ساند بهتر وقوع اینجاده عقلی و واقع کبری در تاریخ شب خوشه بیتیم
 ماه مصر سته ثمان و ثمانین و تمانی چنانکه از عبارت ظلم دیدم ستفاد میکند در روی نمود و ملامت ز نای مشیدی للمخلص برضانی متر
 و تاریخ شهادت اسما که مکار بدین در سلامت بزم سیده است و بعد از آن که دس اجل در چمن عدل و داد
 نخل قوت بکشای مروت برید بر فلک خسروی گشت این ماجرا مکررم فغنی ماه سخنانا پدید خسرو عالم
 لقب شاه علی نام آنکه ظلم بدوران او کس نشنید و ندید وقت وداع جهان تا زود تلح کلام ارف ساقی بر شهید شد
 چشید منشی دوران غیب از پی تاریخ آن بر سر دقروشت شاه جهان شد شهید تمام ایمان دولت و ارکان
 حضرت و کاف سپاه و رعیت و قاطبه شتم و خدم و زو جات محترم سراری و جواری حرم در آن ملهم بایند چاک و دیده هما
 خاک حسرت بر سر رختند و خواب چشم را با فاک ر بگذر آیمختند شاه فتح الله شیرازی که افضل واعلم علمای عصر بود و شاه
 ابوالقاسم انجو و مرخصی خان انجو که امیر و جیس انحضرت بودند و میر شمس الدین محمد صدر جهان اصفهانی و دیگر سادات
 و علما که از اطراف و الکاف جهان در آن دولتمانه در عهدی جمع آمده بودند بجزیم و کفین قالب انحر و شهید قیام نموده باین

معالم روم
۱۵۳۵

شاهان ربيع المقدار جنازه اش را برداشتند و در خطره که درون شهر جاپور واقع است و بر وضه علی شهرب دارد
مدفون گردانیدند که بر طبق کبریا ان لغفر الله لوب جیما عقلت آمرش در برگردیده طایر روح پر فوختش در حقایق
قدسی اشیا نماید رباعی کونید خبر گفتگو خواهد بود وان یار عزیزتند خواهد بود از خبر محض
جز نکونی نماید خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود و روز دیگر حکم شهریار جوان بخت ابراهیم عادل شاه
که تخت جاپور از فرقه دوم محبت لرزش قرین سپهر علم گردیده بود آن دو خواسته را را یکی بطریق قصاص و دیگری طرد
الباب بجزا و سزا ساینده خاک بستی ایشان بباد فدا دادند و بنور زبلده جاپور مسجد جامع آن بلده و تالاب شاپور
و آب کاری که وقف تمام مردم شهرت و در عهدان شاه شهید سرکاری کمال کشور خان صورت تمام پذیرفته
یاد کار اوست سخاوت آن خزان پناه بکسی بود که چون ابراهیم عادل شاه اول جنت حق پوست ازینک
کرد و چون طلای زاده در خزانه بود و دیگر متغیب و جواهر را قیاسی بود چون آنحضرت مسند جهان بینی را بوجود خوشین را
همه را بپنجه عمراد و نیز سیر سیده بود بالتمام مردم ایران و توران و عربستان و روم و سایر اقالیم سجد که بگاه
اومی آمدند بخشیده و بجزا و نیایی بر ابل عالم در آشتی نمود چنانکه و قتل از عالم قائم شود و اربقا شد بجزا که نکات که در خضر
ایام سلطنت مساعی مصطفی خان اردستانی و اصل خزان شده بود چری دیگر نبود بلکه از آن نیز بملخای کلی مرص
مستحق و درویشان شده بود و عمراد فرخنده علی عادل شاه دوم بر تپه الپی اکبر پادشاه به جاپور آمده یک دفعه حکیم علی
کیلانی و دیگر دفعه حکیم عین الملک شیرازی هر دو را استقبال کرده با عزاز و اکرام فراوان بشهر در آورد و حکیم علی راع
تخف و هدایا و پیشکش فراوان رخصت فرمود و حکیم عین الملک بمنور و جاپور بود که آنحضرت بفرستادت فایز
بدون تخف و هدایا بدگاه اکبر شاه معاودت نمود جلوس خسرو سکنده و سگاه جمید بارگاه
ابراهیم عادل شاه ثانی عادل شاه جلالت ملک بر تخت جاپور حفظ الله عن آفات و الفتور *

ایمان دولت و ارکان مملکت ثریا صفت مجتمع گشته بجنمی فیض سرشت چون چمن بهشت ارادت و سحر کرامت
و تخت جهانبانی بجوای همه مکل ساخته کاخ و ایوان شاهنشاهی را بجز کوه لطیف و طریف پراستند آگاه

بیت بنیک طالع فرخنده روز و فرخ فال بعد اختتام میمون زمان خرم حال

اعظم اعدل صاعد صاعدین و دول اردشیر صولت نو شیر و ان مصلحت فرزندون عزم سکندر عزم بهرام رزم پریوریم
ابوالمظفر ابراهیم عادلشاه بن طهاسب شاه بن شاه ابراهیم عادلشاه که سایبان زرین طناب جا و جلاش آید
آخر الزمان افراشته باد از بستان سلطنت و سراسبتان خلافت بارگاه شکوت خرامیده بر آئین خضر و ان
عالم مقدار و خوافین نامدار بر او نمک فرماندهی منک کشت و قهر دولت و کاخ مملکت را از پر تو شمع رخسار لعل و
منور گردانیده بکنار آنکه چون قلم کرامت و امثال بر میان بسته و مانند آب سرزمین عبودیت و انقیاد
هناده بر حاشیه بساط پیکانی حسن ادب ایستاده بودند بجای فاعله خضر و انوارش غنود با وجود مغرس که از مدارج
و مراحل عشرت فیش نه در جمعی شده بمنور مشارالیه بلکه عشره کمال رسیده بود هر یک از دولتمداران را عبارت بر چه
شافی تر بتقریر بر مضمون تر متطهر و متعال گردانید و بکنند طرف غایت و القات صید دلهای خاص و عام فرمود
از فیض غلام انعام عامش کشت امید جهانیان بهایت خضر و نصارت رسید بیت

آفروده که اقبال جمعی داد و فاشد و ان کام که ایام بهی خواست برآمد امر و ارکان دولت محمود جواهر و نفوذ انحر و ان
نادر فرق همایون نموده لوازم سپاس و ستایش و امب المواب بجای آوردند و خطبای واجب التحظیم خطبه را از انام
و لقب پادشاه جمشید بارگاه بلند آواره گردانید و غلغله تنیت و مبارکبادی از دوزخ سپهر مقصود در گذرانیدند مالی دارا
بجا آورد در غایت حضور و سرور و دکانین و جدران را بدیای بهفت رنگ و انواع اشته شام و فرنگت رب
وزینت دادند بیت کیز بار غمبیر انود کردند کلاب افشان و مشک اندود کردند


و چنانچه رسم دایر میبند است کاونا و کوغندنا و سبدهای ملوا از غلات بهفت جنس صدق فرق همایون ساخته مراسم
نثار بطور رسانیدند و روی نیاز بر ساحت بارگاه جهان پناه سوده به ثناء و مالک کشادند ایات
له شاه بقایت و جاوید باد لوی تو برتر ز خورشید بید سزد و تکجاست فضای سپهر منور با نوار حرار مهر

بمان که سیر و خوردم موافق محکمت و صبح و شام سز و کز یکسین تارچین سلطانین ایران و تور
 زمین بخدمت پند و پیشتر که هیچکس از طوق فرات سر و در اوقات که لحظه لحظه غنچه سلطنت و اقبال
 از زمین نسیم مکارم اعلا قش چون گل نوبهار شکفته و خندان میگردید و از ریاض حرکات و سکنا نشین جهان جهان و عالم
 عالم بوی مسید واری بشام میرسید بمواریه خاطر خیرش بهمارت سواری و نیز بازی و جمیع آلات بزر
 میل تام میفرمود و بکیامت بشو و لعب که مقتضای عالم طفلی است پذیرد اخته اوقات بابرکات را بکجب سعادت
 و تحصیل حیات تا عند تعلم قرآن و امواتن خط و مشق حرف می نمود و پی غایله کلف و شاکستی آن شهنشاه خورشید عذار
 که سبب تالیف این کتاب ذکر واقعات اوست اگر بر شب تار سایه اندازد از نور بخشی آفتاب ما تا صبح نور مستقنی
 کرده و اگر از لطف مشکبوش ضعیف جلاستان رسد از عطر نیر صبا پی نیاز شود عین عرشش پاس کار جهانیان داشته
 و دال و لیس بر ابر بر فتح و فیروزی نشانه شده کسری داد کسر را از راه انصاف غاشیه خستش بر پوشش و عام سما پرور را
 از جود پی نهایتش ملقه در کوشش از میان حفظ او باد صحر بکجا و افروختن چراغ مرده میوی دم و بیط خاک از برکات او دشت
 مس کانیات را اکیر نسیم و تدر قائل بیت دران قمت که بخشش ناموند دو ابراهیم رانیت فرود
 یکی دولتمسرای دین بیار است کی شد کار ملک از غل اور است از کشت ایش سوزنده ریگان و دین نارسم شد
 نور حسان از آن شد خانه در ملک پر نور و دین ملک سلیمان کشت معمور شکست آن یکت آدر چیتی وزیر
 یکت دین احمد رادستی بر که بوساوس شیطانی نهال خلافت را آب داد سر بر هوا و بوس خوش بر باد داد
 و بر که در اطاعت سروتن بر استی در واد شایخ شورش چون طوطی از افات کزندی نیافت مطمع درگاه چون
 ماه ملک سراج پهر افروخت و مخالف بارگاه مانند ماه بختب در حیف چاه و افاد خیا طقصاد و طاعت بخت
 وَ اَللّٰهُ تَوَكَّلْتُ الْمَلِکَ مِنْ قَشَاءِ بَرَقَاتِ قَابِلِشْ مَرْتَبَ سَاحَةِ و علم و لیس کعبه اِنَا صَحْنَا لَکَ فَحَا مَبِیْنًا پیر
 بهرمی بخت سر و خروسیار کان را مطمع ساخته و بدستباری اقبال بلند سر در دیده دولت کشیده درخت امیدش
 بر زمان نهم رسد مکر بارور و بوستان چشمش بر خطه بکل تازه و در معطر سلطانین اطراف اینیم حسام خون اشام ادهم
 جرات از میدان مبارزت کشیده بجز و اکسار اقرار دارند و کز و کشان الکاف باستان آسمان شناسش پناه بخت به بود

تاریخ فرشته

۹۲

و بنی اعتراف نمایند میداری از حضرت یاری اگر بر تنه دولتی که از کارخانه نصر من لکه چهره شاید و بر عطیه سعادت مقاله سیم روزه دوم
 که برسند و ما نصر الامن عند الله جلوه نماید نصیب اتم و قسم اعظم از آن بجناب جلالت مآب سلطان که قبله آمل و کعبه
 اما فی است بر ساد و تا انقضای عالم نقص و قوری بقصر مقصور قواعد مضبوط خلافت و حشمت مراد نظم
 جهان تا جهان تسخیر آفرید چنین پادشاهی نیامد پدید همه سودمندی ز کردار اوست خود ماه روشن
 روزیدار اوست نظم جهان زنده باین صاحب قرآن است درین شک نیست که جهان جهان است
 جز این بحیر ندارد شخص عالم مباد اگر سرش موی شود کم شروع نمودن خامه بنیرن شامه در میان
تجلیات خسر و عدالت این یعنی ابراهیم عادل شاه ثانی بر طابع آفتاب شعاع مستقران
 احوال عالم ظاهر و بگوید اباد که چون تارک علی حضرت پادشاهی لازال اقباله مصونان و همه استنهایی در او ان طفلی تاج
 و تاج انا جعلناک خلیفه فی الارض خصاص یافت و مقتضای سن بهام ملی و مالی نتوانست پرداخت در ابتدای
 جلوس چند نفری از معتمدان حرب نوبت بعف و تعدی یکی برد دیگری غالب آمده زمام حل و عقد سلطنت
 بعضی اقدار در آورند و ذکر آنها چون لایق بحال کتب و تاریخ است کیت خوشنویس مقلد در میدان بیان خرمیده شمه از مالا
 و واقعات اوایل ایام جلوس بر سیل ایجاز و اختصار چنین مرقوم خانه سخن گذار مسیگر داند که کاظمان و کنی که از امرای یکا
 اند و لئمانه بود چنانکه گذشت در قلعہ مرج نسبت بشاه غفران پناه علی عادل شاه غایت اطلال ظاهر ساخته از محرمان امور سلطنت
 گردیده بود در ریخت بر مقامات امور ملی و مالی متولی گشته متعلقان معتد خود را در حوالی و حواشی پادشاه حجت
 خدمت و محافظت باز داشت و تنه دار قلعہ را نیز از جانب خویش نصب کرد و سلوک متعین همواره پیش گرفت
 و پرورش و تربیت پادشاه را به چاند پی پی روجه علی عادل شاه باز گذاشته و فرایین استالست بسیار اشرف ملک
 مرسل داشته در تلی خاطر کوشید و هر روز غیر چهارشنبه و جمعه وقت چاشت انحضرت را از حرم سرباز و طلیده بخت
 کامرانی باین پادشاهان عظام و خیروان و الامقام مکن مسیگر و اند و بارعام داده خاص و عام برین بوسه و سلام
 مشرف میکشند و در حضور آن جم جاد مهابت سلطنت فیض یافته و دعایات خلاق بهشت رسید و میمکن از هیچ مر
 آزاد نمیشد و چون دوماه برین منوال گذشت کاظمان بمقتضای این مصرع بونی نسیم باده بس متاراز

ہستہ تمام تر اسب استقلال دور و در پیچہ و مغز و کشتہ نسبت بچاندنی بی در مقام بی ادبی شدہ و آن عقیقہ دولہ و معصوم
زمانہ اشتر غضب و انتقام بر فروختہ در صد وضع وی کردید و حاجی کشورخان و لکھنجان کہ از امرای معتبر در گاہ بود
پہنمانی پیغام کرد کہ کاظم خان لایق منصب جلیل القدر و کالت نیت صلاح بدان فی مینم کہ دفع تسلط وی نمودہ آن امر بموضع
سارنم باید ہر نوع کہ باشد اورا از میان برداری و تاخیر و اہمال کہ موجب از یادداشت است جائیزنداری حاجی کشورخان
بدان حکم و نوید مستطہر شدہ برخی از مردم اشرف را با خود متفق ساخت و با چار صد سوار خاصہ مکمل یراق و تکیہ کاظم خان
در سبزل محل نشستہ دیوانہ میگردید ناکاہ بقلعہ درآمد و دروازہ را از درون مضبوط کرد و ایندہ تہا از را مخفی ساختہ
موجب سبزل محل شد کاظم خان کہ از بازی روزگار غافل بود بر آن حالت آگاہ شدہ سر اسیم واری بجانب جرم پیر 
بدان امید کہ چاندنی بی سلطان حمایت او خواہد نمود قصاراجعی از خواجہ سرایان کہ در آنجا حاضر بودند و با وی دم از مصاف
میزنند پیش آمدہ در کوشش گفتند کہ این امر محرکیت چاند سلطان واقع شدہ پناہ با وجہ تن خلاف عقل است کاظم خان غریق بحر
تفکر شدہ چون میدانست کہ دروازہ در دست خصم است از پس عمارات پادشاہی خویش را بدیوار قلعہ رسانیدند
بجانب اشتر قند جانور مضطرب و حیران خود را در خندنی کہ ملو از آب بود انداخت و بیال حیوہ شکار کردہ بکنار رسید
ازین کہ اندک مہلتی در زندگانی او بود بیچ کس از مردم شہر اورا ساخت کاظم خان بیاع دروازہ امام کہ در کسار خندق
قلعہ ارک واقع است درآمدہ در پناہ درختان لبرمت با دیر لعل السیر خود را بھزار شہر کہ ارتفاع آن فریب دروازہ کر
شہر است رسانیدہ و بی امداد احدی عازم فرو آمدن شدہ دستار و کمر بند و شال ووش انداز خود را سیکہ یکربت
و بطریق کند بر کسکہ مضبوط کردہ و بدستبازی آن بریز آمد و در آنوقت بمکس لبروت اور رسیدہ پیادہ و مضطرب
بمنزل خویش کہ در بیرون شہر داشت رفتہ در تہیہ و استعداد گیر شد حاجی کشورخان و عہدہ چون این جلدی
باو کمان داشتند قریب یک ساعت بخومی در آن عمارات قلعہ و جانائی تار یکت شرطی تفحص بجای آوردند و با لاخرہ چون
معلوم شد کہ کاظم خان اینہم جان خود را از خضار قلعہ و شہر بریز انداختہ بسلامت بطرف منزل خود رفتہ است ہمگی اتفاق کرد
جمعی کثیر بر سر وی نامزد کردند کاظم خان بر آن مطلع شد پارہ از خواہر و نمود بر داشتہ با ہفت بہشت کس بطرف احمد گمراہ
فرار پیش گرفتہ لیکت بہنوزہ و گروہ راہ زرفتہ بود کہ بہت مردم کشورخان اسیر و دستگیر کردید و ایشان بدان توہم کہ منبا و

تاریخ مرسته

لشکریان و جواداران او از محنت رسیده و احوال کفایت کردند در ساعت سرش از تن جدا کردند و اسواران و جوادر او را تمام بتاراج و
 اثری از آن نگذاشتند از آن فرد قضاوت آسمان است این و دیگر کون خواهد شد حاجی کشور خان بعد از این معامله
 روش کار طمانش را پیش گرفته بمعاذت و التماس پادشاه سلطان زمانم حل و عقد اسوار سلطنت بقضه اقدار در آورده و در ایستادن
 استقلال افراشته در غایت استیلا و تسلط بمهاجرت دولتیانه پرداخت در آن اثنا جزا ملک ترک سرسربوب
 مرتضی نظامشاه با پانزده هزار اسوار بقصد تسخیر بعضی از پرکنات سرحد عاقلشاه از احمد نکر کوچ بر کوچ روانه شد و با حاج
 کشور خان کیفیت اراده بطباعتشاه بعرض پادشاه رسانیده بموجب حکم عین الملک کفانی و جنید میر و انکسار
 مرای حبشی را مانند اخلاصان و دلاور خان بالشکر مستعد قتال و جدال بداده سپاه نظامشاه روانه کرد کردند
 و بعد از آنکه امرای ذوی الاحترام آیات نصرت آیات مرتفع ساخته بوالی شاه درک رسیدند همه اساس خیل و حشم
 چند روزی مقام نمودند آنجا بر روز سرد و وقت میمون لوای محاربت و مقاتلت افراشتند و یکت ناگاه بر سر رکود
 لشکر نظامشاه که بفاصله خپ کرده فرو آمده بودند بمقتیل روانه شدند و تقارن خنک فرو کو قد نظم
 حروش خم روی از پت پیل در فکند سورش بدریای نیل دم نای بر سرده فریاد برد رنیز آسمان هر دورا
 باد برد بهر از ملک چون از رسیدن سپاه کینه خواه عاقلشاهی اکابیی یافت چنانچه رسم دراه خنک است بردن
 دلاور صف قتال و جدال یار است آنجا دو لشکر نیک و دوریای تیغ و تبر یکدیگر محاربه کرده باب تیغ کین شمشیر
 برافروختند میت مبارزان که از تیمیشان انجم و از هیچ برین کم کنند راه میر کنند و هر جا را
 دو نیم روز ببرد چو آنکس بکشایند سوی دشمن تیر گذران اجزای درع و قحطان را در است اسواران بر کرب کرده
 کرد از ترک و مارک سرکشان به آورده سنان شهاب پیکار شدند طعن نیزه و چون بلال و قاشده الف قاشده
 دال منحنی گشته و تیر از سپر و جوشن مانند سوزن از پرنده گشته همچون پند ناصحان میعرض در دل نشست از جنش فیلان
 کوه پیکر و صدمه سم کربان کردند اثر طاق ملک شکست یافته مضنون اذ از لرزالت بطور پیوست ایست
 کشیدند شیران بلارک باوج دودریای طوفان بر آورد موج غباری برآمد بجز نشید و ماه که شد روز چشم کربان
 شده مهر شمشیر زن که ذاک نهان کرد شمشیر خیزر خاک چنان تیغ خون ریخت از کوه که زد بخون موج تیغ

ابراجیم عابد شاه تائی

مقاله سیم روضه ۱۵۴

فکند پیلان بچرخ برین زنج کان خرطوم کوی زین دم پنج نخی بی اشام شد زنون خود و یا دلان جام شد
چو از باغهای جهان تنگ بود بجان شت باند و زنج بود زنج بلا منجاشد پدید رخ مکتب تیغاشد
بسار که از ضرب کز درشت بسینه فرو رفت چون غار شست سنان کرد کشت بر سو در نموده ابل
ره ترک و تاز نفعل سپان زین کشت آل نهان و شفق صند سز از ان بلال بالجلو بهادران و تهمنان
معمر که کارزار کرم رو جانتائی و سربازی بودند که باغ اقبال آیت فتح و نصرت بگوش هموش سپا و پادشاه
جم جاهد فرو خوانده پرچم دولت را به نیم فیروزی اختصاص داد و جمیع اقبال و اموال و خیمه و خمرگاه نظامشابه بدست
عساکر مضور آمد و کلمهای مراد و چین کامرانی شکفته هزار الملک خسته و مجروح روی در وادی این
اولین فتح است که در عهد آن خیر و فرید و نخبه تخت در نظر ممکنان جلوه نمود و نخستین اقبال است که در او
نخستین شتاده ملازمت رکاب سپهر اقتساب اختیار فرمود از آن تاریخ تا حال که سی و شش مرحله از مراحل سنین
و اعوام طی شده است پیوسته لوی نصرت پیکر پادشاه جهان بطراز فتح ایستاده و کل مراد از کاشن قد جاء کم الفتح
شکفته گشت و قور از وصول بکنکره قصر محکم اساس دولتش عاجز و دست حوادث از جایل عروس مملکت قاصر
نظام ای در پناه حرمت خورشید پادشاهی محکوم امرونیست از نا تا باجی از رای است عالی ریا
کامکاری در شان نست منزل آیات پادشاهی امرای عظام و اعیان فتح نامها پایه سریر خلافت مصیر
مرسله اشسته شبار نور تقاره شاد بایه در جاپور نواخته و اربهای شکر بار کرده در کوه و بازار گردانیده خام و عام
شیرین کام ساختد کشور خان بعد از اقباع لوازم خوشحالی و شراط شادمانی بخت چاند سلطان برای هر یک از امرا و اعیان
لشکر خلعت و کمر و شیر مرغ و اسب تازی مع زین و جام مرغ مرسل گردانید و متعاقب آن پس از چند روز
پی مشورت چاند سلطان فراین بنام امرال نوشته فیلی که از لشکر نظام شامیه گرفته بودند و عدد آنها قریب یکصد
طلب نمود امر از فرستادن فیلان ابا نموده زبان بشکایت کشور خان کشودند و خلوتی کرده مجلس کنکاش منعقد ساختند
بعضی گفتند که هر ضیه چاند سلطان ان نوشته التماس نماید که مصطفی غاز از صوب بیکاپور طلبیده معونات سلطنت
با و رجوع کنند و بعضی گفتند که سید مرتضی سرشکر برار بجهت خبر شکست لشکر هزار از احمد که متوجه این طرفت صلاح در آن می بینم

تاریخ مرسته

مرسته

۱۶

که این امر را در بیست و هفت روز داشتیم و بعد از فراغ از منتهات نظام شاهی خود با اتفاق بیجا پور رفته باستقواب چاند سلطان
 امور دولته را مشخص کردیم و این را از فاش شده چون بکشت کشور خان رسید آغاز فکر و تدبیر نموده بخت بیست و
 و معرفت چاند سلطان فرمان قتل مصطفی خان میرپادشاه که نزد وی بی بود مصحوب کی از غریب را دما که موسوم بود
 بمحمد این نزد میرزا نورالدین محمد که از سادات عمده مشهد مقدس بود و مصطفی خان دستگیری او نموده از جمله امر است
 در حوالی یکنوازی که جاگیر بوی داده بود فرستاده پیغام کرد که اگر مصطفی خان بقتل رسانی منصب و جاگیر او بمقرر
 میسکیم میرزا نورالدین محمد حقوق آن سید بزرگوار فراموش کرده در صدد تصحیح وی شده بحسن تدبیر محمد این را در و
 فرستاده بخیل و شرم متعدد اهما پیغام داد که مصطفی خان میخوابد و ساری طلع را بجان کشد و در ابرو نمائیت
 و خود نیز علم مخالفت بلند گردانیده جاگیر او متصرف شود می باید که بمضمون فرمان که مصحوب فلان است عمل نموده و
 از امر او جمع سازید که متعاقب فرمان زیادتی اقطاع و مناصب بنام شما خواهد رسید محمد این قریب بشام مقصد
 رسید گفت فرمان ضروری بنام مصطفی خان آورده ام مصطفی خان باور کرده و را بقلعه در آورد و در منزل لایق فروز آورده
 و تحسین و مهمانی او تصبیر کرد محمد این گفت حال شب است علی الصباح دید و با نماند فرمان بجا یون خواهم
 و در شب و قیل و لیل که کس بنجاب شدند فرستاده یافتند و اریان بزرگت را بر پنج مذکور فریب داده و ایش ازادر
 کشتن مصطفی خان راضی گردانیده علی الصباح که آن سید بزرگوار ناز صبح کرده باور او خواندن مشغول بود ناگاه از کمان
 و کربش انداخته بدرجه شهادت رسانیدند گویند منجی که افتاب عمرش بر سر دیوار رسیده و شش چو بملال منحنی شده بود
 در ولایت یکنوازی بود چنان از او ضاع و آثار عالم سفلی خبر داشت و احکام چندین ساله مستقبل را مطابق نفس الامر
 بیکم و کاست میگفت چنانکه پیش از آنکه قلعه یکنوازی استخر ابل اسلام کرده و کرم کرده بود که بعد از بیست سال این حصار سعی
 مصطفی خان نامی تصرف کی از پادشاهان اسلام خواهد آمد قصار را موعده مذکور چنانچه بر زمین مخیم گفته بود بوضوح ایما
 این سخن بسع مصطفی خان رسیده ازین حکم عرب متعجب گشت و باخضار او اشارت کرده چون مجلس و
 ما خزانده گفت میخوابم رایچه طالع مرا بخطر آورده مال عال باز نمائی مخیم بکشت قبول بر دیده ننهاد و رایچه طالع را بخطر
 معان نگاه کرد و چپد مرتبه نزد مصطفی خان در لباس کتبه صلاح مد تهریح نمیدید و چون مبالغه از حد گذشت معروض داشت

کہ از علوم نجوم مستبط و مستفاد مسیکرود کہ در فلان سال کی از معارف تختگاه بیجا پور قصد جہات تو کردہ در بہین طبع
کہ محل مسرت و شربت حضرت خواہد چنانید و او میر پس از اندک زمانی از دار السلطنہ کرختہ بملکت تلکٹ خواہد
رفت و در انجا بشیر کی از انبای روزگار شتہ جہاتش منقطع خواہد شد و در آخر چنانکہ لقمہ بود مصطفی خان کجہ کثور مان
شہادت یا قہ او نیز در ملکت تلکٹ در بہان اوان کشتہ شد و بکمان از محکم منہم تعجب کردہ بر کمال فضل و دانش
او آفرین خواندند لفظہم ای با حکمای روشن و راست بہو الہام و وحی یکم و کاست کہ جہاد ان
اہل نجوم صدق ان عاقبت شود معلوم تبیین این مقال اکہ چون خبر شہادت مصطفی خان بہ بیجا پور رسید چاہی
سلطان کہ محب اہل بیت رسالت بود و سادات را بہمان دوست داشتہ در حرمت و عزت ایشان بیش
میکوشید در عداوت کشور خان پی اختیار شدہ سخنان درشت بسیار لقمہ و او چند روز بتغافل گذرانیدہ در حق چاند سلطان
متمنی و افرانی اندیشید و گفت ہمیشہ اخبار اینطرف را بہ برادر خود مر قاضی نظامشاہ نوشتہ بر تنہم ممالک لہنہ
مختص و ترغیب نیاید مصلوب انت کہ او را چند گاہ در قلعہ ستارہ گاہ داریم و بعد از فراغ از ہم نظم نظامشاہ باز بشیر
در آوریم و چون پادشاہ را در آن اوقات اقباری بنود بواسطہ صغر سن با مثال این قسم مہات نمیتوانست پرداخت
کشور خان دہشت ارادہ خود محروم و بکشت و چاند سلطان چون در بیرون آمدن از حرم سہر کمال میوزید و خواہ
سرایان و پیر زلان پادشاہی نیز علم جہارت برافراشتہ بحنف و تعدی اورا بیرون نمی آوردند و کشور خان خواہ
سرایان و عورات خاصہ خود را بدرون فرستادہ کسان کسان آن مسد علیار ا بیرون آوردند و در بالکی نشانیدہ
روانہ قلعہ ستارہ گردانیدند بعد از ان کتاب بچنین عمل شیع زیادہ از خدمت مغرور شتہ استقلال او از اندازہ گذشت
ومی ماندوی دکنے را کہ از امر اسے پادشاہی بود اعتماد تمام بر اخلص و بچہتی او داشت سر لشکر امرای سرمد کردانید
باجمعیت وافر و فیل و اسب بسیاری بجانب قلعہ شاہ در کت روانہ ساخت امرای دکنی و حشی ان خبر شنیدہ چون بنوا
ایشان رسید مردم مراسم استقبال بجای آورده اورا آقا آغاز بہ مسکرم در آوردند میان بدو کہ مرد مذہب و کار دان بود عین
الملکت کتانی و کتھان را کہ عمدہ امرا بودند بحسن سعی و مواجہد بسیار بجانب کشور خان را محبت و مایل کردانید
در مقام دفع امرای جہوش کردید و کشور خان فرمان بنام میان بدو تیار کردہ فرستاد و مضمون انکہ چنین معروض پایسیر

بارج فرشته

۹۸

خلافت مصیر گردیده که امرای چو شش اعلام بخت و خونت افزاشه سر در حلقه اطاعت و انقیاد پادشاهی آوردند و در
مقاله و مدافعه لشکر احمد کر در اینه و سابل منیلید باید که خبر سیله که دانی و توانی ایشان را مقید ساخته و قلعه
شاه در کت مجبوس کردانی واسپ و فیل انهار و رانه درگاه ساخته در لوازم خط و مشیاری دقیقه فرو نگذاری
می باید که صاحب دایه بود و میخواست که منصب سپه سالاری بدست آورد بکلی اراده بر قلع و قمع اخلاصخان و جیدان
کاشته میخواست که به بهانه ضیافت و کنکاش ایشانرا بمنزل خود طلبید مقید سازد که ناگاه اجماعت
بر فکر او مطلع گشتند بی توقف با جثیان مستمحل کنکاش منعقد ساختند و بعد از گفتگو قرار دادند که
اخلاصخان پیش از ظهور اراده میان بدو طرح جشن اندازد و از روی اخلاص اورا بمنزل خود طلبید مقید سازد و ناگاه
امرای چو شش با اتفاق به بیجا پور روند و کشور خارا نیز از میان برداشته و سرشکر سلیم النفس معقول همراه گرفته باز
بمواجهه لشکر نظامشاه بسرحد شتابند پس اخلاصخان بهانه آنکه از بیجا پور خبر رسید که حق سبحانه و تعالی مرا
پیشتر گرامت غمر نموده بترتیب مقدمات جشن پرداخته و چند فیل واسپ برای پیشکش میان بدو مستقر کرده
و برسم ضیافت از دواتها مس قدم نمود میان بدو اجابت نموده با معبودی از مخصوصان و مستربان
نخانه اخلاصخان رفت و آنچه او در حق جثیان اندیشیده بود اخلاصخان در حق وی بطور سرساینده و بخرامین
در پایش کشیده و اثاثه امارت اورا متصرف گشته همانروز برفاقت سایر امرا از شاه در کت متوجه
بیجا پور شده از مشاهد این حالت سنگ تفرقه بر شیشه جمعیت لشکر افتاد و همین الملک و انکمنان و دیگر امرا
نیز راه اطلاع خود پیش گرفتند و کشور خان ارشیدن را خبر بچاقومت و مدعت امرای جثیه را از صفحه خاطر شست
بود اما بحسب ظاهر در تیه مقابل گشته برای آنکه در دلتها و قری پیدا کند پادشاه را به بهانه ضیافت بخانه خود
برد و جثنی عطیم نموده بخت و پیشکش فراوان گذاشته اما تمنعی سود نیفتاد و هرگاه بانار و کوچ به بیجا پور
در فی آمد عوام مشرقتی عورت و عجایز زبان بفسین او کشاده می گفتند این همان یزید است که فرزند رسول
صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم مصطفی ناکشته و چاند سلطان زوجه علی عادل شاه را بچنان حال اقلعه فرستاد
کشور خان ارشیدن این سخنان دانست که طبایع خالص و علم از متصرف گشته است بنا برین چون شنید که امرا

مقاله سیم روضه دیم
۸۵۴

جشی بیک منٹ بیجا پور رسید پادشاہ بہانہ شکار از شہر بیرون برد و ساعتی در حوالی کلان باغ توقف
کرده بعض رسامیند کہ چون بیوا بعایت کرم است امروز شکار موقوف کرد پادشاہ بدولت و سعادت شہر
برزد و بندہ را رحمت کند کہ سیر بانان شاہپور کردہ ہلار منٹ آید انحضرت اور انحضرت فرمودہ بے لعلہ اک
شامت و کشور خان کہ چار صد سوار یراق کردہ ملازم او بودند و نفوذ و جواسہ فراوان کہ اکثر از خزانہ پادشاہی
برداشتہ بود ہمراہ داشت قطع نظر از زن و فرزند کشتار کنان بر سر راہ احمد نکر رفت و گیریز ہنکام را کار بستہ
چون مرغی کہ از نفس بیرون ہست ملاحظہ پیش پس نا کردہ بجانب احمد نکر بحال فرار پر و از آمد و تا حسد لطاف
در سیح موضع توقف نا کردہ از آتش فتنہ جشیان بجات یافت چون بلذہ احمد نکر رسید ارکان دولت ظلمت
کہ از استماع قبائح او آزرہ بودند ہر آئینہ بودن او در انصوب صورت نہ بستہ بکلندہ کہ دار الملکات قطبشاہیہ بود شامت
در انجا کی از مردم اروستان ہنرمان جبار شدید لا انتقام لقصہ انتقام خون مصطفی خان بزخم خنجر اورا بقتل رسانید
و جسکی کہ مخبم نکالوری کردہ بود مطابق واقع کردید تعرض امرای ثلثہ جوش بر فرار کشور خان مطلع شدہ بخاطر جمع
پی و غزو معارض و معاند بشوکت و عظمت ہرجہ تمام داخل بیجا پور شدہ بشرف بساطبوسی پادشاہ کیون غلام
معرز کردیدند و بریکت برابر قدر و منزلت بخلع فاخرہ پادشاہانہ و انواع مراحم سروانہ سرفرازی یافتہ
بجھول معصود متبع کردیدند و از انجاعت اخلاصان جشی منصب و کالت پرداختہ زمام اختیار امور ملکی و مالی
بدست آوردہ و در ہما روزی فرمان سعادت نشان بطلب چاند سلطان بقلعہ ستارہ فرستادہ چون بہ بیجا پور
اخلاصان بر سنج سابق محافظت و تربیت پادشاہ باور جوع کرد و بموجب فرمودہ چاند سلطان منصب
پیشوائی بافضل خان شیرازی کہ در عہد عادل شاہ نیز بآن خدمت سر اواز بود تفویض نمود پندت ہمین را کہ بافضل خان
طریقہ اخلاص و یکہمی داشت منصب استیفا اختصاص دادہ مستوفی الملکات کردانید لیک بعد از چند روز از توجہ
چاند سلطان ان نسبت باحوال عزیزان اخلاصان متونہم شدہ بطرز حاجی کشور خان آغاز ظلم و سفاہت نمود و محض
توہم و خیال کہ مبادا ایشان کرنزی بوی رسد و منصب و کالت تغیر و تبدیل راہ یابد بافضل خان و را سونپند
بیکناہ بکشت و افضل المتاخرین شاہ فتح اللہ شیرازی و شاہ ابوالقاسم مثلاً مرتضی خان انجورا باجمعی دیگر از امراء و اکابر

تاریخ مرسته

۹۶

و اشرف غریبان از بیجا پور اخراج نموده با اتفاق حمید خان و دلاور خان بمر انجام مهمات سلطنت مشغول شدند ^{الملك} ^{مقاله سیم روضه دوم}
 که او در جاگیر خود بود طلب نمود عین الملك چون اطاعت فرمان پادشاه کرده بتجیل بیجا پور رسید امرای ملته
 رعایت تعلیم و توقیر کرده بابتقبال شتافتند عین الملك ایشانرا با جامه های قلیل دیده بطمع مضبوط و کلات
 در ساعت آنها را گرفت و بنحیر در پایهای ایشان کرده بعد از دو سه روز خواست که داخل شهر شده
 بقتیل حاشیه بساط سلطنت مشرف کرده پس لشکر خود را راسته و دلاور خان و اخلاص خان حمید خان را
 همچنان با بنحیر بالای فیلان سوار کرده متوجه قلعه شده در وقتیکه قدم بدروازه اله پور نهاده اندک راهی پیش افتاد
 فهیان رسیده رسانیدند که بعضی از غلامان پادشاهی که درون قلعه بودند دستور خان تهاذار قلعه را بدان بهانه
 که با عین الملك زبان دارد بگرفتند و دروازه قلعه را گت راسد و دروازه مستعد جنگ شدند عین الملك ^{سید}
 این خبر چنان خوف و هراس بر وی مستولی شد که بر احوال امرای معتمد که بر فیل سوار بودند خردا خسته بمضمون احوال
 عمل نموده یکی از غلامان پادشاهی که مقصود خان نام داشت با جمعی از مردم دنبال ایشان نمود و هنوز که از شهر
 بیرون نرفته بودند بحسب اتفاق دو چار فیلان که حبشیان مقید بر آنها سوار بودند شده نگذاشت که از شهر آنها را بیرون
 برند و در ساعت آنها را بر زیر آورده و بنحیر از پایهای ایشان برداشته بخدمت پادشاه رسانیده عین الملك
 صلاح در توقف ندیده بجاگیر خود رفت و امیرانرا که اکثر از جانب خود ساخته از متابعت جشیان که باز استقلال
 بهم رسانیده بودند مانع آمده و ازین مکر یکبار در تحت کاه بروج پدید آمده حکام دکن که دیکمین فرجه بودند مجدداً عازم
 مملکت شدند چنانکه بنزد لالاک که بعد از سکنت چند منزل بجانب سرحد صاحب جیش پست شده بودند
 اجازت بخاطر آورده با اتفاق سید مرتضی امیر الامرای مملکت برابر باز معاودت نمود و ازینیکه در سنه تسع و ثمانین و تسع
 ابراهیم قطشاه فرمانفرمای تلکوت فوت شده ولد البرکس محمد قلی قطشاه در محسن جانشین پدید گردیده بر آئینه
 انجذاب بصواب دید بعضی از نفران بزرگ خود بامر قرضی نظامشاه طرح مصافقت افکند مقرر کرد که لشکر
 بیرو ولایت عدالت پناه کشد و با اتفاق تبسره الملك و سید مرتضی اول قلعه شاه دکن را مستخر ساخته بتول ایشان
 نمود و بعد از آن بمر را بجماعت بر سر قلعه کلبه که رود از اینر منقوج گردانیده خود متصرف گردید و بتجیل

تمام ارتکاب متوجه شاه در گذرید و بعد از وصول مطلب موافقت بنزد الملک و سید مرتضیٰ نفیسه را که با
سکله ری لاسن برابری میزد مرکز دار در میان گرفته از سه جانب توب و ضربین و متحقق بر آن قاضی گردید
و از صبح تا شام بجایک پرداخته هر گونه حسیله و تدبیر که در کشادگی ذهن ممکن و مقبول باشد بتقدیر رسانید
و محترم فام نای که تمام دار قلعه بود اعلام دولتی را بهی مرتفع گردانید با وجود خلل در نگاه حجاب پور و عدم وصول کنگ
رایست مدافعه برافراشت و با استعمال آلات آتشیاری پرداخته بر روز جمعی کشتی از مردم طاشا بهی
و قطب شاهی را از پای در آورده منقطع الحیوة مسکرها اند و هر چند قطب شاه و نظام شاه کاغذهای قریب
امیر مشعل برومدهای پادشاهانه و نوید خنده وانه پیش او میفرستادند اصلاً از بجای در نیامده با ایشان
جواب میداد که صاحب و ولی نعمت من اعتماد کرده چنین قلعه سرحدی را بمن سپرده است و از دولت
او مجاری او الم مجاری حمد و شکر است اگر من خیانت ورزم و در چنین وقت این قلعه را بشما سپارم
نیز خود او خلق شرمند و مواخذ خواهم بود شما نیز اگر نظر با مورد نیوی داشته چند روز مرا معذور و کرامی
دارید عاقبت بیوفائی مرا نسبت بخداوند قدیم منظور داشته چنانکه از مبر و صان و معذوران نفرت
و اجتناب مینمایند ازین خاکسار نیز تفر و احتراز لازم و واجب خواهید شد از مکارم اخلاق پادشاهانه
موقوف که در آن امر معذور داشته چنین عمل ناشایسته باین خیر خواه دعاگونه پسند قطبشاه چون اصرار قلم
بر محافظت پیش از پیش دید و استداد محاصره و جنگ قریب چهار ماه کشیده مردم غریب بسیار کشته شدند
بنگ آمد شاه میرزا اصفهانی را که باعث نفیست او بود سرزنش فرمود و بعد الملک و سید مرتضیٰ بر آن
مطلع گشته چون ایشان نیز در باطن از آن محاصره و جنگ بر روزه متذانی بودند و با شاه جدا شدند
کفایت بهتر است که دست این قلعه باز داریم و بنا بر آنکه استقامت در احوال مردم نگاه مینیت بدانجا نشاند
مشقی که در اینجا میگویم در تسخیر دار الملک بخود قرار دیم محمد قلی قطبشاه که جبهه کوچ بر سر بانه بود قبول انفعلی
روز دیگر با اتفاق از شاه در کت برخاستند و در ممالک شرط عارت و رسم میداد بجای آورده چون با چهل هزار سوار
تمام یراق اغلبا بر جای پور رسیدند خیز و خرگاه در اطراف و جوانب آن مرتفع ساخته بخمال حال طرح خلعت انداختند *

تاریخ مرسته

۱۰۲

و بنابر آنکه در آنوقت زیاده از دویست هزار سوار خاصه حیل در شهر بجایور شکر مانده بود جشیان متحشسته ^{مقاله نیم رومنه دوم} ^{۱۵۳} ب حفظ برج و باره پرداختند و بموجب فرمان پادشاهی عین الملک و اکمخان و دیگر امرا با شصت هزار سوار خاصه حیل با استعداد تام و تعجیل هر چه تمامتر بجایوری رسیده طرف دروازه آله پور فرسود و آمدند و اکثر اوقات میان مردم عادلنشاهی و مخالفان نظامنشاهی و قطبشاهی جنگ واقع شده از طرفین بیاری از مردم کشته میشدند و غلبه از جانب خصم ظاهر شده در چنان وقت از کثرت باران قریب میت کزدیوار قلعہ نیز مقتاد و در همان شب عین الملک و اکمخان که از جشیان امین نبودند رسید مرتضی پیوستند و هزار ملک و قطبشاه خواستند که صبح از نور طرح جنگ سلطانی انداخته قلعہ بدوند سید مرتضی که از سه سالار هزاره الملک بغایت آزرده بود با انواع تدبیر در آن روز خلل در اراده ایشان انداخت و بجایور یا نرا فرصت شد فی الجمله دیوار را درست کردند و بنابر آنکه امرا و اشراف ملک از حکومت غلامان جسته راضی نبودند و اعتماد بر قول و فعل ایشان نداشته به بجایور نمی آمدند لاجرم جشیان صاحب دخل اینمغنی فقیده بنابر مصلحت وقت بعرض چاندپی پی سلطان رسانیدند که ما غلامانیم و اشراف و اعیان ملک از حکومت و ریاست ما آزرده اند صلاح دولت عدالت پناه در آن می بینیم که معات ملکی و مالی یکی از مردم حیل و مجنب حواله نمایند تا در امور سلطنت نظام و رونق پدید آید چاندپی پی سلطان تصدیق کلام ایشان نموده بصلاح ایشان شاه ابوالحسن ولد شاه طاهر را بجلعت منصب امیر حاکمی اختصاص بخشید و سید مشارالیه بکمی همت بر دفع مخالفان مصروف داشته تخت سرخان جلد مصحوب فرمان استال و الطاف بطلب امرای برکی بولایت کرناگت روانه ساخت و بسید مرتضی که اخلاص و ازادت تمام بخاندان شاه طاهر داشت پیغام داد که کاخ اقبال شاه فریدون لیت از آن مرتفع تر است که کمبند تسخیر و هم و خیال بشریات رفع او تواند رسید باید که این مضمون را بعبارات شتی خاطر نشان قطبشاه و هزاره الملک نموده فوعی نمایند که لوازم صلح در میان آورده بساکن خود مراجعت نمایند و الا غمقرب است که از ممالک محروسه جهان جهان شکر متوجه درگاه خواهد شد و کذا لکست امرای برکی نیز که در عهد طه عادلشاه بواسطه بعضی مقدمات خالیف و هراسان جلای وطن کرده پناه برای بجایور کرده بودند بمجدد وصول فرمان

طلب شهریار صاحبان ابرعت هر چه تمام تر متوجه استان بوسی خواهند گشت و در وقت توقف شایه
و سوار گشته بکمر اجبت صعب گردیده راه بدر شتند و نخواهند یافت سید مرتضی که از تابع بودن خود دلگیر
تمام داشت و میخواست که قطنامه هزار الملک را کاری از پیش نرود در مقام دولتخواهی عالم پناه شده
شروع در مقصود نمود و اول بعین الملک و اکنهان که از بشتیان ریخته بوی طلق شده بودند پنهانی کس نزد
ایشان فرستاده سرزنش بسیار کرد و پیغام داد که قاعده مردم صیل است که بواسطه خشونت
و منازعت بعضی نفران با صاحب خود حرام خواری نمایند و در چنین وقت ترک ملازمت خداوند کرده خواهند
که نوکری دیگران اختیار کنند شرط نیکو سبکی است که چون بشتیان بیدخل شته شاه ابو الحسن عمده
الملک شده است اعتماد بر او کرده خدمت صاحب قدیم را موجب سعادت دارین دانند عین الملک و
اکنهان را این سخن موافق عقل افتاده و تائب کوچ کردند و باز نزدیک دروازه آله پور فرود آمده پیادگان
خوش اطفا اخلص و اطاعت نمودند و همچنین اکثر امرای مالک از شنیدن این خبر بیجا پور آمده امرای بر یکتر
فوج و جگرگاه شتافتند و میامن حسن اخلص شاه ابو الحسن در مدت یکماه و قریب بیت هزار سوار مجتمع
رواج و رونق دیگر در مقام سلطنت پدید آمد و تخت امرای بر کی موجب حکم تابخت و تاراج لشکر خم
پرداختند و در اندک زمانی نوعی نمودند که قطعی غله در اردوی ایشان پدید آمده از محاصره بیجا پور نیز مانده
شاه در کت پشیمان شدند و از اینکه در نیوت عدالت پناه بصلح راضی نبود مضطرب گشته بکلی شروع در راجت
کردند و قرار دادند که چون تسخیر بیجا پور و وقوع صلح درین اوقات نوعی از محالات است بهتر است که قطشاه
با جمیع خود بجانب حناباد کلبر که شتافته و آن قلعه را بجوز و تصرف در آورده هزار الملک و سید مرتضی
باز بطرف شاه در کت رفته آمدند و در اجوزه دیوان طفا مشاه جاد بهند و بعد ازین کنکاش بکلی در غایت خجالت
و انفعال بی صلح از پای قلعه بیجا پور برخاسته و پس سرخاریده بر یکت بطرفی که قرار داده بودند توجه نمودند نظامشاه
بنا بر بعضی مقدمات که در جای خود نوشته خواهد شد ایشانرا رفتن بشاه در کت و توقف در آن ولایت میسر نشد
از راه کلبر و مرج تاراج کسان یکسر با حمد نکر رفتند اما محمد علی قطشاه در اثنا سے طریق امیر سید زینل استرآبادی
که در کت

بارنج فرشته

۱۰۴

که در سلک نوکران معتبره داشت خطاب مصطفی خان داده با سپاه آراسته بتیغ برچی از ولایات
شهر بامدالت آثار اشارت فرمود و خود بر جناح استعجال بگلنده رفته بعیش و عشرت پرداخت مصطفی خان
استرآبادی نامچار بعضی از پرکنات و قصبات سرحد را بخود تصرف در آورده دوسه ماه روپنکار بکام دل گیران
اعلی حضرت سلیمانی بر کیفیت اعتماد آگاه شده باستیوای اخلاص خان دلاور خان حبشی را با مارت سپاه رخنه
مقرر نموده بامردان شیردل صف شکن و فیلان کوه بنیاد مرد افکن بکلیله که مضرب خیام مخالفان بود نامزد فرمود
دلاور خان با قبال سلطان سکندر شان مستوفی گشته بعزم رزم اعدا اعلام ظفر انجام برافراشت و در
انزودی بجوای سپاه مخالف رسیده بترقیب چراغ و براتار لشکر حضرت شعار پرداخت و در کمال تنویر
واقعه را بهی بجزب اعتماداده مقابل و کارزاری نمود که بهرام خون اشام در قلعه ابدق فام پھر از محاسبات آن
بر خود بلرزد و آفتاب موفور الاعتدال بر زمین و صول و عده اذ انتمس کورت و اذ النجوم انکدرت رز گشته
از قفا و زوال خویش برتید ایامات چنان راست برینها شد سنان که بیند کس
کرور از کران زانوی آن فتنه بیکراف خطوط ظفر السبر صد کلاف زلزل سنانهای بالابلند
زحل سواران بچپان کنند فروشد چنان پشت کاو زمین سجدی کیت ملک ناف چین کران هر کی را کنون
بیکراف نوعی بدل شد بهم پشت ناف آخر الامر تباشیر فتح و نصرت از مطلع دولت سکندر صول
و میدان گرفت و از آنجا که اقبال و ظفر از درگاه نشینان اوست در غیرت بهی سپاهش مظفر و منصور گردیده لشکر
قطبشاه گریز بر سیز اختیار کرده و غنیمی که محاسب و هم از احصای آن بعجز و قصور اعتراف نماید در حوزه تصرف
عادلشاه آندک یکصد و پانزده میل از فیلان ملک توان قطب شاهی در سه کار پادشاهی جمع کرد
و بر واقفان حالات عالم کون و فساد پوشیده و پنهان نخواهد بود که اینها همه محض غایت الهی و میامن
اقبال صاحبقرانی ابراهیم عادلشاه ثانی بود و الا بیع ذی عفتل تصور اینمیکند که چهل هزار سوار کار گزار
بپای قلع بجا آورند و با آنکه در آنوقت زیاده از دوسه هزار کس در قلعه نبوده باشد و بعد از یکسال محاصره خشک
از آن بلده متصرف نشده خایب و خاسر بمالک خود شتابند و فیلان و اثاثه سلطنت بهر و پادشاه بخوزه

دیوان صاحبقران در آیہ جنیمہ سیرالات ٹکوت و حنمت شد و از بہمان موضع کہ دلاور خانہ صورت فتح رو
نمود اوراداعیہ منصب و کالت و امیر حکلی سرزد ریچہ خاطر برزودہ کنون جنیمہ بیدرخان تہا انداز قلعہ ارکٹ
پیغام نمودہ بمواعید و لغریب اورا فریقہ و رسوم عمد و یشاق بطہور رسانید و امیدوار و مستظہر بر جہاج
استعمال جتہ امضای آن غنیت از حنا باد متوجہ بیجا پور و بعد از طی مسافت نزدیک قصبہ الہ پور نزول
نمودہ متعلقان معتمد خود را نزد اخلاص خان فرستاد و تقریبات ایکختہ غایبانہ چندان لوازم اخلاص و اعتقاد
و شرایط لایہ و چالپوشی بتقدیم رسانید کہ او غافل مطلق شدہ دلاور خان را جزو ضعیف عاجز دانستہ از زیارت
حرم دور افتادہ در محافظت و ضبط شہر و قلعہ مکتوبید و پیغام فرستاد کہ ہر گاہ ساعت خوب باشد بعضی حضرت
رسانیدہ و رحمت حاصل کردہ ملاقات حضرت سلیمانی خواہم داد دلاور خان اینمعنی را از طالع قوی خوش دانستہ
بیش از پیش بھول مقصد رسیدہ و ارکٹ و روزیکہ اخلاص خان دیوانداری کردہ بمنزل خود رفت و بر بستر استراحت
کجہ کردہ بخواب شد دلاور خان بر آن مطلع گشتہ باتفاق فرزند ان بمقصد سوار و پانزدہ فیل جلد کار کردہ نامی
داخل لبدہ بیجا پور کردید و عبرت باد صرصر خود را بقتلہ ارکٹ کہ مسکن خسرو عرش جناب بود رسانیدہ
حیدر خان بنابر قرائد ابی نامل و ہتک دروازہ را کٹودہ بقلعہ در آوردہ دلاور خان بہ تلمیم تراب اقدام شنش
پچھ ہتھام سرافزاری یافتہ در ساعت بہیمہ اسباب مقاومت و مقابلت اخلاص خان مشغول گشت و جایگا
درون قلعہ منوبان و متعلقان خود را بازداشتہ در شرایط حرم و ہوشیاری دقیقہ فرو نگذاشت در آن اثنا خبر رسید
کہ اخلاص خان از خواب غفلت برخاستہ و بر حقیقت حادثہ واقف گشتہ باستہ چار ہزار سوار چون از دہائی دما
آتش نشان متوجہ قلعہ است دلاور خان باتفاق حیدر خان و فرزند ان در وادہ رامسد و ساختہ توب و تفنگک برج
و بارہ نصب کردہ و امن مدافعہ و مجادلہ بر میان استوار نمودہ و با اعوان و انصار بجنگ پرداختہ نوعی آتش کارڈا
البتہاب یافت کہ نسر طایر را پر بسجوت گاہ اخلاص خانان سمنند باد پامی را بتازیانہ قہر بر ایکختہ نزدیک دیوار قلعہ
و بشیہ تیر و تفنگک مردم برج و بارہ باز کردہ اعلام شجاعت می افراشتند و گاہ دلاور خانان س از ریچہ
مردانکی بر آوردہ لوہپای بزرگ قیامت خنوب باروت پر کردہ و خوردہ سنگ و آہن و مس در کردہ و بیکار

تاریخ مرثیه

۱۰۶

برافواج بیرون می آمدند و بر کرکرت جمعی از شجاعان حبشی و هندی را سوخته خاکسرایشان را بجا و فامیدادند - قالیم روضه دیم
 انروز تا قریب شام بچاه شصت مبارزان نامی از اخلاصخان کشته شده از مردم قلعه زیاده از یکت کس بهمان
 رسید و چون خسرو نیلی حصار بغر مغرب شافت و زمانیکوت رنگ جش در بر کرده روی از رنگی متمیز
 اخلاصخان بمنزل خود رفته لبیل خان حبشی را که از قدیم الایام از جملہ غلامان مصطفی خان و بعد از فوت او
 نوکرش شده بود محاصره قلعه و سد و ساختن ابواب و حروج مامور گردانید لبیل خان در باب شرایط
 محاصره از خود بتقصیر ارضی شده در انکار معای جمیل بتقدیم رسانید و قریب یکماه گاه و بیکاه طرح خنک
 انداخته از دوست و دشمن آوار کشتن و آفرین می شنید بنابر این دلاور خان فحشی کان نزد خلینان فرستاد
 او را بموحمید بسیار فریب داده نزد خویش بر دو اخلاصخان خدمت محاصره یکی از حبشیان دیگر رجوع کرده
 خود بمنزل خویش بدیوانداری و ضبط ملک پرداخت یک بعد از پیوستن لبیل خان بدلاور خان جمیع
 مردم خاصه حیل بنابر انکه سایه بلند پای پادشاه عجمه بر سر دلاور خان بود و چنانچه پادشاهی نیز
 در تصرف داشت ترک رفاقت اخلاصخان کرده بعد از ایقاع عهد و پیمان فوج بدلاور خان می پیوستند
 ازین سبب قوت صفت از دیاد پذیرفته کار بجائی انجامید که مردم دلاور خان بسرکردگی لبیل خان از قلعه
 آمده خنک مینمودند و بیشتر اوقات بر صفوف اخلاصخان غلبه کرده از مورچها بر منجینه ایند و غله و روغن و جمع
 ضروریات معیت فراهم آورده بدرون میکشیدند چنانچه طعمیان از صیق محاصره بمات یافته قرین فراغت و رفا
 گردیدند بعد از انکه چهار ماه اوقات مردم شهر شور و شین گذشت و گاه و بیکاه در کوچه و محله و بازار و جای
 جگهای صعب واقع شده بسیاری از خانها از کلان و صرزن جانبین ویران گشت و مال حال منکشف گشت
 امر او خلاق قنک آمده یکبارہ معای جمیل لبیل خان ترک رفاقت اخلاصخان کردند و بجا کیرهای خود رفته
 او را تنها گذاشتند اخلاصخان با وجود شایده انحال کریمین عار داشت از خجلا و بیرون رفت تا انکه دلاور خان
 جمعی را بجاگاه او فرستاده گرفت و حق صحبت دیرین منظور داشتند بی تاویل و توقف بر دو چشمش مکنز و جمشید خان
 حبشی را که در اندک باد می دم از موافقت میزد چند روزی بنابر مصلحت در محلات پادشاهی و خل ساخته

امیر اسیم عادل شاه

۱۰۸

غالب سیم روضه دویم
۵۵۴

بالاخره از وزیر متوهم گشته در یکی از قلاع مجوس ساحت و صدای آنا و لاغری در کنبه فلک دوار انداخت یکی فکر بر استحکام خویش گماشت امرای کبار را بپشت خویشی و وصلت هواخواه خود گردانیده و اولاد خود را تربیت کرده بر یکی را یکی از خدمات حضور پادشاه بزرگف و صاحب جاه ساخت و لد ستر که محمد خان نام داشت از امرای کلان شد و بتعلیم مصحف اقدس و کتاب کلمات و بوستان مخصوص گردید و پسر دیگر که کاجان نام داشت بمصطفی سرسربوئی فایز گشته پادشاه در لعب و چوگان بازی شرکت گشت و خیریت خان در سلک امیران صاحب شوکت مقظم گشته پیاسانی و بیوشیاری شهنشاه قبا و کلاه مقرر گردید و عبد القادر باوجود امارت منصب تمامداری قلعه ارگت نیز یافت اما چون صغیر السن بود دلاور خان لوازم اشغال را از جانب عبدالقادر برومی خان دکنی که محل استاماد بود رجوع نمود و بطیلتی از امیران کلان ساخته او را فرزند خواند و قریب صد هزار نفر از غریبان و شخصت بزرگوار از حبشیان را که از حجره اطوار ایشان صاحب داعی استیلا می نمود برداشته باقی را از قسملر و عادل شاه اخراج کرده و شاه ابو محسن که بفرموده اخلاص خان در یکی از قلاع مجوس بود وار و اندیشه وافر داشت بهمدان قلعه محول گردانید و بهمان انگفا کرده بعد از آن بچند روز بسی که حق بهمانه بان عالم است آن سید و الا ترادر در انجمن بدرجه شهادت رسانید و حاجی نور سیه پرده علی عادل شاه را که از مردم عمده بوده امین از و نبود مغزول ساخته او را نیز از جنس سپاهیان بی بهره گردانید و دست چاندنی بی سلطان از امور ملکی و مالی کوتاه کرده نوعی نمود که بخیس باور رجوع نداشت به باشد و غالب خان تها مدار قلعه اودنی را که طم مخالفت افراشته آن حصار را متصرف شده بود محکمت و تدبیر مغلوب ساخته و بدست آورد و حجه عجت دیگران برود چشم او نیز کند و مذنب امامیه را از میان برداشته مذنب ابل است و جماعت رواج داده بوسیله این استحکام من جمیع الجبهات خاطر فارغ ساخته بکینه بردیوار امنیت کرده مبهات ملکی و مالی برداخت و از سنه تسعین و تسعایه تا ماه و تسعین و تسعایه مرتب بشت سال کثری زمام مدام پادشاهی در تصرف داشته در کمال فراغت روزگار میگذرانید و انمولف معظم و قانع امنیت را که لایق سیاق کتب تاریخ است درین اوراق مسطور میگرداند زمانی که دلاور خان مهمات را بچشم دلخواه

تاریخ فرشته

۱۰۸

هیچ طرف معاندی و مزاحمی نماند بلبلخان را که از او ضایع و اطوار را یان طیب را با خبر بود با شکر بیار حجه گرفتن بال
 و خراج مقرری که بعد از شهادت مصطفی خان ادا نموده بودند نامزد کرد بلبلخان چنانکه میخواست سامان چپسل
 و حشم نموده بد بخند و شتافت و ارباب نایک حاکم جرد او را دیده و همراه شده بر سر سکر نایک غلط
 قلعه کرد که سکه کشی کرده کردن بطریق انقیاد در نمی آورد و او را بشد و سکر نایک متخصن کردید بلبل خان کرد
 قلعه فرود آمده و مورچیل با مراد سپاه مستم نموده خود نیز گاه بیکاه بمورچیلها رفت در تضیق محصورین میگوشتید
 و در آن اثنا بلبل خان در یکی از شبها که بمورچیلها میخواست بدست مردم سکر نایک گرفتار گشته او را بقلعه برد
 و زنجیر آهنی که مفت در دامن دکن بود در پایش کرده مجبوس ساختند سپاه و امیران چون سرشکر را گرفتار
 حشم دیده متفرق گردیدند و بلبل خان در دریای حیرت افتاده در نجات خویش اندیشهها میکرد قضا را مالکی از مردم علف
 فروش است آمده بیدل نقد فراوان او را و موکلان را فرووی خویش گردانیده و در آن اوان قریب بیج شش
 شبها نزد باران باریه کل در قلعه بسیار شد و چون باران استاده آفتاب از زیر چادر سخا بی چهره نمود
 ارکان دولت سکر نایک حکم کردند که کاوش و میس و غیره را از میان کل ولای بیرون برند و در محرابی
 که زمین خشک باشد به بندند علف داران بر آن شدند که علفها را بر سر گرفته حجه مواشی بیرون برند بلبلخان
 فربه یافته از علف فروش شنای خود التماس نمود که مرا نیز در میان پشته علف بسته بروش که فربه
 ببر بلبلخان با وجود آنکه جوان قوی بیکل بود علف فروش اعتماد بر قوت و زور خود کرده قبول امعنی نمود و تجویز
 و گفته موکلان او را عنین ساخته در پشته کجائید بروش گرفته و زور روشن همراه دیگر علف کشان شد
 بیرون ببر بلبلخان بکوشه حواری رسیده در حال تنجیر شکسته با اتفاق علف فروش و دوسه موکل راه گرفته
 پیش گرفت و بیای مردی خویش معجیل صرصر خود را نیز حدیث پناه رسانیده اسب سواری بدست آورد
 چون بمبلعه میخواست رسید بدلاور خان کیفیت احوال اعلام نموده حجه کشیدن انتقام و گرفتن مال طلب
 لشکر کرد و دلاور خان در آن سال چون صحبت بر آن منوال دید طومار مطالبه باج و حراج در بهم پیچیده انداخت و دیگر
 انداخت و در همان سال اراده نموده که با دودمان اطفا مشایبه مجدد ابواب خصوصیت و اشانی مفتوح سازد

و بساط خصوصت و لشکر کشی منطوی ساحتہ طریق کجائی و انجاء مسلوک دارد و نیاوران ایلچی از جانب پادشاه روانہ
احمد نکر کردہ با مرتضی نظامشاہ وکیل السلطنت صلابتخان ترک طرح دوستی افکندہ و درستی و تسعین و تسعایہ
مرتضی نظامشاہ مکتوب مصادقت اسلوب پادشاہ عدالت پناہ فرستادہ اطہار مواصلت نمود و ہمیشہ رعایا
انحضرت مسلمات پی پی خدیجہ سلطان المشہور بر اہمہ جیو را برای پسر خود میران شامعین خواستکاری کردہ
در بہان سال قاسم بیگ ملک و لد قاسم بیگ بزرگ و میرزا محمد تقی ظہری و دیگر اشراف و اعیان احمد نکر با چارہ
از مردم خاصہ حیل نظامشاہی در کمال تحمل حبہ ایقاع عقد و بردن عروس بہ بیجا پور آمدند و بعد از چارہ ماہ کہ از طر
جہنما و طوہیہای بزرگ بوقع پیوستہ با تمام رسید پی پی خدیجہ را بمقتضای شریعت نبوی علیہ الصلوٰۃ و السلام
میغہ عقد ازدواج شہزادہ میران حسین گفتہ بالکی آن محترہ را ہمراہ چاند پی پی سلطان کہ میل ملاقات برادر
داشت بجانب احمد نکر روانہ ساختند ایشان چند روز در بلدہ شاہپور توقف نمودہ چون قاسم بیگ و میرزا
محمد تقی بمجلسہای مرضع پادشاہانہ و اسپہای بارین و لہام مرصع و دیگر تحف و ہدایای نفیسہ و نقد و سہراوان
از انبض و احمر سرفراز گشتند و جمیع مردمی کہ ہمراہ ایشان در سفر بودند علی قدر مراتبہم و تفاوت در جاتہم ہر جم
حہ و انہ اختصاص یافتہ خوشحال و خوش وقت گردیدند و رحمت شدہ در بلدہ شاہپور آمدند در حشر نہ ثلث تہین
و تسعایہ مصحف پالکی را جہ جہود ملازمت چاند سلطان رایت معاودت فرستادند و در زمان حافظ بیچون بانکر
رسیدہ بعد از ایقاع جشن و طوہی پادشاہانہ بلقیس الزمانی را بشاہزادہ سپردند و شیخ سالم عرب بخجی و غیاث
بیک قزوینی الما طلب بکنکر خان و دیگر اعیان بیجا پور کہ ہمراہ پالکی رفتہ بودند دوستکام و مقضی المرام بدلاست
بیجا پور مراجعت کردند و بعد از فراغ از لوازم الغروسی دولخواہان و خیر اندیشان تبریب مقدمات خواستکاری
مہر و بسط جشن و طوہی عروسی دیگر پرداختند ترتیب ساختن جشن و طوہی محترہ
زمان بلقیس دوران ملک جہان با سلطان فریدون مرتب جم نشان در زمان
بسعادت توفیق ازلی ساعد متذکر پادشاہ کامکار در کردن عروسان مقاصد حایل بود بہ شاطلی گوار
نہ اطوار عارض عرایس مطالب نہایت آراستگی و پیراستگی داشت خاطر پادشاہ ابراہیم آثار محبوب

تاریخ مرسته

۱۱۰

النكاح منتهی من دغیب عن سنتی فلیس منی رغب بکار خیر فرمود. یکی بمن پادشاهان قاصد مقالیم روضه دوم
 کردید که کلدسته چمن زندگانی سلطان غفران پناه ابراهیم قطبشاه که رنجات سحاب عطوفت و شمع
 برادر کامکار محمد قلی قطبشاه پرورش یافته خواستگاری نماید برای مهید قواعد محبت و دوستی از معارف و شمع
 تنگناه بیجا پور جمعی را بدارالملک محمد قلی قطبشاه که موسوم است بچیدرآباد و مشهور است به پاک نکر فرستاد
 بقیس بعد سلطنت ستمانه پچاند سلطان و مشهور بکله جبار بر سنج شریعت عزاجه همسری بعقد ازدواج در آورد
 و چون حدام درگاه سپهر بارگاه بر کمون خاطر شایسته ای و داعیه اخضر توفیق یافتند آغاز بهجت و شادمانی
 نموده دلاور خان که متکفل سرانجام امور سلطنت بود بمیت آن اراده مشغول گشت سر بر زمین اطاعت نهاد
 بعد از آن سال و سال و گفت و شنفت غایبانه با محمد قلی قطبشاه جمعی از اعیان را با برخی از مردم خاصه خیل بر کرد که
 حواجه علی ملک التمار شیرازی بانموده و اجناس فراوان جته سامان لوازم آن امر به پاک نکر کیل نموده بجا
 طی مراحل نموده چون قدم در دربار سلطان سر بر بختیاری نهادند در بر منزل جماعتی از ارباب الملک ملک
 نزد ایشان آمده بر اسم ضیافت قیام می نمودند و انواع خدمات شایسته تقدیم رسانیده در استراحتی حواطر
 میکوشیدند و بعد از آنکه بجوای بهاکت کج رسیده چینه و چاه رفیع ساختند جمیع اشرف و اعیان الملک
 با استقبال شایسته در غایت احترام بان بلده در آوردند و در منازل مناصب فرود آورده آنچه شرط تعظیم
 و تجلیل بود بوقع رسانیدند و چون دانستند که سبب آمدن محادیم ذوالاحرام بیت در کمال نشاط و انبساط
 بحسن قبول تلقی نموده ارکان دولت او به بسط بساط سروسرور و عیش و نشاط حضور پرداختند و در ساعتی که بر
 سعادت مجلس از اوج سعادت طالع بود وزیر و منظر محبت و دلایب خورشید عالم آرا ناظر سادات
 و قضات و اکابر و اشرف جمع گشته باین شرع شریف نابیده سیم سلطنت و عفت را غایبانه با آفتاب
 ملک رفعت و اجلال عقد بستند و مرتضی نظامشاه وکیل السلطنت و شاه قلی صلاتجان ترک برین معنی مطلع
 از اینکه میثورت ایشان آن امر واقع شده بود زبان لبکایت محمد قلی قطبشاه دوستانه گشودند و او بنا بر وصیت
 و نصیحت پدر مرحوم خویش ابراهیم قطبشاه رعایت خاطر نظامشاهیه کرده در ارسال باکلی ملک جهان تامل و در

ابن اسیم عادل شاه ثانی

مطالعہ دوم - دوم
۹۹۵

فرمود چون پر تو این معنی پر میگاہ خیزر انور عالم پناه که مشاب جام جهان ناست تاقه تنیه ایشان بر دست نعت
دست گیرانیده دلاور خان را با حضار لشکر فرما داد چون رسیدن و سران سپاه بالنگرانی اراست در کمال
سکمل و آتشام بیابوس رسیدند آن حضرت در ساعت خجسته تاریخ خمس و تسعین و تسعایه از بلده پچا پور در حجاب
قادر غفور حضرت فرمود و بنا بر احوالین پورشن آن عنوان صحیفه شمس یاری و فهرست جریده جهاندار سے
بود احوال آن دولت و ایمان حضرت در وقت قدم نهادن در رکاب دولت مراسم تبار حرب قدرت و امکان
بطور راورد و شادمانیها نمودند عالمان باس قلوب دلاور خان بخت طرف سرمد نظامشاه توجه نمودند و طاعت
قلعه او نیز نزول اجلال فرمود و در باب دخل در تپه قلعه شانی شده از قلعه شولا پور و شاه درک و کلیان و دیگر
قلع که در آن محصوره واقع شده اند توپ و ضرب برین طلبیده مرتضی نظامشاه که در آن اوان پرده نشین بود
این خبر شنیده چون دانست که ملا بختان موجب کلفت خاطر عدالت پناه است التماس ختم افروخته صلاح بختان را بدین
کنایه و دیگر کنایه آن که در جای خود مذکور خواهد شد ایذا و اذیت بسیار نمود و معیت ساخته مضطرب پیشوای
بعاسم بیک حکیم رجوع فرمود عدالت پناه چون اذیت و مروت از آن پادشاه مشایده نمود و کتابات طالع
امیر قاسم بیک نیز متواتر رسیده دست تعرض از دامن انملکت کوتاه ساخته رایات حضرت آیات بجانب و لا
قطب شاه در امر تر از آمد و از انتشار آن خبر سکنه احمذ و متاع صبر و سکب از دست داده در دریای اضطراب
اقتادند و محمد علی قطبشاه از آنکه سب پر خاش می دانست که حیت تبخیل هر چه تا متر به براق و ستاد آن پاک
ملک جهان و ترتیب اسباب تحمل محذور زمان مشغول گشته در انزمان که تاریخ هجری ست و تسعین و تسعایه
بوده پاکلی زرنگار شمس ایوان بیک اختر می رابع محقق لایق و بهدایای فالیه معصوب خلاصه دودمان مصطفی
مصطفی خان اسراودی بجانب اردوی پادشاه سلیمان نکلین که در حوالی قلعه کلیان اقامت داشت و در آن
فرمود اینات بدو داد اگر کیران پرستار هزاران لعبت نامید رخسار سر اسرار خان
سر و بالا همه سین برود خوشنیدیا زکوهر نای نادر طلبا پیر زرزکش جامع بابش از فقور زنجاس

۹۹۶

تایخ مرسته

۱۱۲

فرنگی صدشتر بار ز کمانهای روسی چنبره خوار غنایت کرد چندان مشک و عنبر که از بوش جهانی شد مطهر ^{مقاله سیم روضه دوم}
 ز حرگاه و خرسیم داد چندان گران شد تنگ صحرایان چون خبر قرب وصول با لکی تاج المیزان
 بسمع بهایون اعلی رسید از آنجا که حکیم علی الاطلاق در ضمن تزویج کریم الذوات و رعایت خاطر زوجات
 مطهرات حکمتهای گوناگون و اسرار بوفلون و دعیت فرموده انحضرت در ابتدا جمیع اعظم درگاه را بخیل
 و حشم امر فرمود که به پیشواستافه مراسم تو قیر بتقدیم رسانند و در اواخر خود تیردولت و سعادت قریب
 نیم کرده باستقبال رفقه آن ثمره شجره سلطنت را بار دوی بجهت قرین در آورد و پس از انقضای چهار روز
 از قدم میمنت از نوشک جهان جهان فرج و سرور نصیب اولیای دولت قاهره گردید حضرت سلیمان حشمت
 اعلام شوکت و اجلال بجانب شاه در کن متحرک ساخت و خرامان خرامان سیرکنان و صید افکنان بمقتصد
 طارمان بارگاه بترتیب اسباب جشن و طوی و شرایط مهانداری پرداختند و بعد از آنکه ایام تفرج و انبساط قیر
 یکماه استدا یافت از باب تخیم و اصحاب تقویم حبه تعیین رفاف و قران سعیدین شی را اختیار کردند که فروغ کواکش
 مایه بخش چراغ روز تواند بود و جهان از وجود چنان شبی مستغنی از روز دلفروز تواند شد ^{بیت}
 شبی عشرت در چون نشاد می دی راز و بسناران صبح در پی مه و مهر از کرفاران میدشش چوب
 دانی که عشرت بود صیدشش شبی در روشنمایی انجمنان چت که خورشید از سوادش روی می شست
 و در انشب مصطفی خان برب و نیت لاکلام و تجلی تام که پسند شاهان ذوی الاحرام باشد تیانم نموده
 حضرت سلیمانی باز کان دولت و امیران صاحب شوکت بمقام مقصود تشریف حضور از رانی فرموده برنجی که
 معارف مملکت دکن است پالکی کلبر که کاشن عصمت را بشبتان خویش آورده مقارنه آن دو کوهر درج سلطنت
 و اختر برج معاد روی نمود بر جیس اوج کامکاری از نا امید برج عصمت و کام روانی کام دل حاصل کرده بند
 آمال آمانی بر کشاده علی الصباح که خورشید روشن چهره داماد است اد غایت کرشمه و ناز از جمله شب به بزم سحر
 نهاد مید خروچشید طلعت فریدون احتشام در نهایت شوکت و احترام بر مسند سرفرازی نشسته امر او سران
 دوزدا و اعیان درگاه بلوازم تنیت و مراسم نیاز پرداختند چوب و کنار را چون کیسه بحر و کان پراز خواستند

ابن اسیم عادل شاه شافعی

۱۱۳

تالاسیم روضه دوم
۸۵۴

و تالی ابداً ساختند و زبان بدعا و ثنا گو یا گردانیده مضمون این آیات ادا نمودند نظم که ای زانوای را
چرخ روشن ز فوخت افسر شاهی مزین مبارکباد بر تو این عروسی غلام تو سپهر آشنوی و از عواطف
پادشاه جهان پناه دلاور خان و تاقی متبایان بخلعهای نفاست ارتسام و شمشیرهای مرصع نیام و سپاه
زیرین مرصع لبام نوازش یافته متبج و خوشوقت گردیدند مصطفی خان استرآبادی و منادی که از جانب
محمد علی قطبشاه، سرور پالکی محفوف بعصمت ایندی آمده بودند نیز علی حسب در جاتم و تفاوت مراتبم بفرید
لطف و احسان سرفراز گردیدند و بعد از فراغ از لوازم جشن و طوی عروسی و اختصاص نوازش
یا فن خاص و عام بمرحمت و نه رایات عشرت آیات از شاه در کت بابتزرا آمده شهنشاه عرش و سنگاه
مکرر غر و جاه دار اسطیبه بجا پور توجه فرموده در بهار زودی مصطفی خان را مجدداً منظور نظر عنایت گردانید
و میل نیک نامی و چارده میل رسمی و دو دوازده هزار هون لغت و دیکت کر مرصع و پنج سراپسنگ
مع رین طلا و لبام مرصع و دیکر کخف و نفایس سرفراز گردانید و خلعت خامه مشرف ساحت قرین اغوار و اکرام
رضت اطراف فرمود نظم بر آن دقیقه که در احترام واجب بود جناب شاه جهان یک
بیکت بجا آورد و الی الان لکیت خوشترام در میدان و قایع شاهشاه بی شبه و نظیر در جولان کرست از ملک جهان
و خاقان زمان سپرد و دختر بود آمده لیکت آنچه در قید حیات اندک یک سپرد و دختر خجسته سیر انداخته
تعالی در سایه بلند پای پادشاه عالم پناه سالهای فروزان زندگانی نموده زمان عشر و زندگانی این مهر سحر
جهانبانی بمقتضای عسر طبعی بر ساد نظم اتلی که این شاه فیروز بخت مرتب
فرزینده تاج و تخت باناد در کامرانی بسی مرفه باقبال او بر کس نهضت فرمودن
شله عدالت پناه بجانب ولایت مرتضی نظامشاه دیادشاه میران حسین دلبسی امر
حیه خواه بر نمایر انجمن نظایر سنجان عالم حق و محبوب مانند که چون منصب پشوانی مرتضی نظامشاه
بقاسم بیکت تعلی گرفت و از آنکه انجناب سلیم نفس و کم آزار بود از رجوع انجمنت چذانی راضی و خوشحال
نمود بر آئینه مردم ارادول که کا و از خسر فرق مسیک کردند و زمین را از اسمان تمیز می نمودند فرصت دید

تاریخ مرسته

۱۱۳

با نوع حیل و مکر خود را داخل محلات سلطنت گردانیده جمعی و انجمنی برسانیدند و قاسم بیگ و دیگر اعیان کاه^۱ متعالیم^۲ روضه دوم
 کلبانان مستقم ساخته بعضی را معتمد و محبوبس گردانیدند و بعضی را از بلده احمد نکر اخراج نمودند و چون مر قی نظام شاه
 گوشه نشین را سمت دیوانگی با او بود و بهتومات پادشاهی کامیابی میبرد و دست جماعت مذکور با قضا و مناصب بزرگ
 رسیدند لفظم انکه او پنهان گشتان شناخت همتان را در حیران شناخت
 پیرکان و قصب شد انبارش زر و بندوق و در حیره وارش بناء علی بازار و اج و رونق اردو و مان نظام^۳
 افتاده و مر قی نظام شاه که همیشه در مقام قضیع و قتل فرزند خود میران حسین بود درین ایام بیشتر از پیشتر از اول
 مراسم سعی در کشتن او بجا آورده سمعیل خان دکنی را که معتمد خود میداشت بدان امر ترغیب فرمود و این خبر
 میرزا خان ولد سلطان حسین سزواری که در اندک تأخیر مقام قاسم بیگ شده خلعت میثوانی در برداشت
 رسیده در اندیشه آن شد که با اطاعت را منطوی ساخته بغیر شایزاده اقدام نماید بکات او را پادشاهی
 برداشته مر قی نظام شاه را از سلطنت مغرول گرداند و از انکه این امر خطر بی اتفاق ارکان دولت عاقلان
 صورت نمی یافت مخفی کی از معتمدان خود را بحیب پور فرستاده دلاور خان را بر مافی افسیر خویش انگاه
 گردانید و او پیغام میرزا خان بعرض عدالت پناه رسانیده چون آن اراده بحسب ظاهر موجب نجات میران^۴
 و مستقیم نظام دولته بود شهباز عادل لب بقبول مطلب بکجود دلاور خان بجد و جسد تمام در سلان
 سفر مرسته در ماه جمادی اول ت تعیین و تسلیه سپارده پادشاهی بیرون فرستاد و در محبت^۵
 میمون رشک سلاطین رجب مسکون از دار السلطنه بجای پور بیرون فرستاده جهان را از طلوع آفتاب دیگر شنی
 بروشنی افروزد و بتدریج و تانی بسر عدل نظام شاه رسیده چون آن خبر میرزا خان رسید بدان پنج که در محل خود
 نوشته خواهد شد امرای احمد نکر را از خود کرده علم مخالفت برافراشته و از مر قی نظام شاه روگردان شد
 متوجه قلعه دولت آباد گردید و میران حسین که بکلم پدر در انکسب امقید و محبوبس شده بود بر آورده روانه احمد نکر
 و از طرف دیگر شاه عدالت کتر که یکی بهمت بر جلوس شهباز مصروف داشته بود باسی هزار سوار از حد
 پرده کوچ بر کوچ یکایب احمد نکر توجه فرمود تا مردم بر سر مر قی نظام شاه مستمع نکته بداند میران حسین خبر داد

ابراہیم عادلشاہ شاف

۱۱۵

مقالہ سیم روضہ دوم
شہ

و در انروز کہ ظاہر قریہ ماتوری کہ بچ کروچی احمد نکر است مغرب خیام سپاہ نصرت پناہ عادلشاہی کشت میرزا حسین
با احمد نکر آمد و پدید را کہ در کتب بود در قلعہ مقید گردانیدہ بخت نظامشاہیہ جلوس نمود و آنحضرت کسان فرستادہ
بنیت سلطنت برداشت و داعیہ داشت کہ ملاقات وی کردہ ہمیشہ خود را دیدہ مستغرق و جلال مراحت نماید
کہ ناگاہ خبر رسید کہ سر حلقہ پی مروتان عالم میران حسین از غایت خفت عقل پیر والا کھر خوش را با انواع
عقوبت بخت چہ میرزا خان کہ سرمایہ فساد بود و جمعی دیگر در وقتی کہ از دولتا باد بر جوع آمدہ بودند کفشدہ
سالہا پادشاہی کردہ و ملکہا کثودہ است سلطنت بر تو قرار نخواہد گرفت مگر و قیکہ او در حیات نباشد و میران حسین
پی انکہ با عدالت پناہ کہ قرب صوری و مغنوی داشت مطارحہ نماید معتدل بر قیام نمود حضرت سلیمان نزلت
از استماع این خبر جو شعلیت آرزو شدہ فسخ عنایت ملاقات نمود و پیر حسین کردہ را کہ در سخن گفتن دلس
و پی بانک بود برسم رسالت نبرد وی فرستادہ پیغام کرد کہ عرض از شکر کشی و آمدن ما بدین حدود ان بود کہ ترا بہ
احمد نکر جلوس فرمودہ پیرت مرتضی لطف امشاہ را کہ گوشہ نشینی اختیار کردہ بود در کج خانہ یا در یکی از قلاع
بوکلی پردہ نگاہ داریم تا بفرایغ بال عبادت قادر و مہمال مشغول باشد اکنون شنیدہ میشود کہ از وخامت عاقبت غضب
سلطان روز است فزاید شدہ قصد پیر بزرگوار نمودی حیثا اگر زیادہ از خود را بوسواس شیطانی دادہ متوسم
بودی یکی از دو کار باسی کردی یا اورا نزد من باستی فرستاد تا اورا بمحافظت تمام نگاہ داشتہ ترا از غدر و غلام
سانم یا انکہ بہ شتر جہا شتم جہان بین اورا کنزد رسیدہ مرتجب ہلاک پیر پیر میکشے اکنون یقین دان کہ
چون بد کشی بر چہکس مبارک منت مخصوص پادشاہ ترا غمقریب در دیوان پادشاہ حقیقی بازخواست این خواهد
و بمکافات عمل ناشایستہ جوابی رسید ملاقات ترا بخودہ پسندیدہ بختار شدید انتقام و الت کردہ و در
معارض احوال پوشیکردم مبادا مردم عالم شکر کشی ما را حسل بر طبع ملک نمایند و مغل بعضی دانند پس
در جہان موضع زیارت مرتضی نظامشاہ کردہ طبل کوچ روند و در پناہ حافظ علی مطلق ہزار الملک بخشش رسید
چونکہ رایان طیب بار در ادای باج و خراج مقرری متحمل میوزیدند و آنچه عد علی عادل شاہ بوساطت
مصطفی خان اردستان قبول کردہ بودند بمنبرست ما در جہان سال لیل خان حبشی با دو ہزار سوار بدیانت کب

تاریخ مرسته

۱۱۶

فرمود تا رایان احمد و در انجرب شمشیر ابرار مطیع ساخته خراج سه ساله را که سی و یکت لکت و پنجاه هزار هون^{میشود} متوجه
 باز یافت نماید و الا قلاع و بقاع ایشان را مفتوح گردانیده بجزه دیوان در آورد و مختار را بسوزد کیمال نگذشته بود
 که میران حسین خان که بر زبان پادشاه اولیا جاری شده بود بمجلس آمده جامانان مهدوی بران دو لغتانه
 مسلط گشته و مذنب بقیع مهدویه را رواج داده نسبت بغیر زبان و غیره راه استمالت پیش گرفت و این خبر در بلد حجاب
 منتشر گشته حضرت عدالت پناه باستصواب دلاور خان جته اصلاح دو لغتانه نظام شاه که در ضمن آن چیزهای دیگر
 منظور بود در ماه رجب سه سب و شصت و شصت و شصت فرمود و فزاین متعده متوالی و متواتر برای طلب بلیانان
 و لشکر انظر فتنه شمل بر تائید تمام شرف صدور یافت که بمجرد وصول فرزان جهان مطاع مهمات القصب راجع
 الوقت موقوف و معطل داشته بر سیل مساعت خود را بار دوی کیهان پوی باید رسانیده چنانکه رایات نصرت
 هنوز که در ولایات نظام مشایبه جلوه گرفته است می باید که آن معتقد الدوله بالشکر انظر فتنه معبر طفر قریب رسیده
 بشرف تقبیل عتبه علیه سرفراز گردد و درین باب قبض واجب و لازم دانید و دلاور خان بعد از رسیدن اردو
 بظاہر قلعه شاه دکت فریب یکماه مقام کرده چون از دین بلیان اثری ظاهر نشد بیش از آن توقف را تسلیم
 از یاد وقت جامانان مهدوی دانسته بجایب احمد نکر روان شد و جامانان بران مطلع گشته با پانزده هزار سوار و پیاده
 و تفنگ بسیار در رکاب اسمعیل نظام شاه باستقبال شتافته و در حوالی قصبه اشتی مفتیان اردوی عدالت پناه
 در جای قلب فرو آمده و ازینکه موسم برسات بود و کاه و بیکاه باران میشد طریقین بحرب قیام ننموده چون بیت
 روزی بران بگذشت جامانان مضطرب و متلاشی شده صلح بهتر از حرب دانست و جمعی را در میان انداخته از حضرت
 مراجعت نمود چون زنده و ملاحظه شکر عادل شاهی نامزد بلیار بود و مبالغه و ابرام جامانان نیز از خد گشت باین شرط
 که پالکی همیشه پادشاه خدیج سلطان از مع نعل بهار و از لشکر نصرت یکم سازد و آن طمس در معرض قبول افتاده جامانان
 پالکی خدیج سلطان زوجه میران حسین مقول راسع به نقاد و چهار بیون مرسله داشته در روزی که از آنجا کوچ واقع میشد بلیانان
 باشوکت نورد و پشتک بالشکری مستعد جنگ بار و دو پیوست اما چون صلح شده و مهمات مفرغ گشته بود
 ایدن او عبث مطلق کردید بلیانان که شجاعت و تدبیر را و داستان بران سخن شده بود بملنی از گفت و شنود و برسم باج

و خراج از آنخند و آورده بود بنظر اوست که زانید و با آنکه بلبلخان از رایان کرد و کش در آنک زمان مال خلیفگی
چشم داشت تحسین و آفرین داشت بنابر عداوت دلاور خان مجرای خدمتش نشند و شجر سعی او خلاف مقصود
داد و اجاسی که در وجه خراج آورده بود مغفومان موافق مزاج دلاور خان بخودی و قلیل قیمت میکردند
چنانچه چهری که بنده هزار بنون می ارزید هزار بنون برداشته بقصد امانت بلبل خان تهمه را از متعلقان رایان که همراه
او آمده بودند طلب مینمودند تا آنکه روزی دلاور خان در مجلس پادشاه دیوانه اری میگردید که بلبل خان در عین
ماضی در و مال در دست گرفته بدور کردن کس از پادشاه مشغول گشت دلاور خان بحشم حقارت
نگاه کرد و گفت پادشاهی که ملک از حکم او سرنی نابد تو چگونه سر از فرمان او چپیده در ساعت روانه درگاه
نشدی بلبلخان که توجه و اتفاقات قلبی پادشاه نسبت بخوش منمیده بود بمن دیوانه آمده گفت بنجا که پادشاه
که روشنی بخش دیده انجم افلاک است که من تیر نور زیده ام و با اختیار در انملکات توقف نموده ام مرا چه حسد
و یا را که خلاف حکم در خاطر گذرانم وقتی که فرمان طلب من رسید بجز دولت پادشاه میان ولایت کربانگ
در آمده رایان آنخند و او مقهور ساخته سخن باج و خراج چندین ساله در میان داشتیم در آن زمان اگر کوچ
میکردم یا مضمون فرمان بکوشش آنها میرسید این مبلغ که من صد عاید خزانه عامه میکردم دید چنانچه بر حسین
ظاهر روشن است که لشکر اسلام نیز در آن جنگل محنت و مشقت بسیار میکشیدند بنابر آن توقف گونه واقع شد
اما تو که میدانی که ییصول لشکر مبارکاری پیش نخواهد رفت چگونه پادشاه را بر داشته ملک بیکانه درنگ
اگر باز نرود روز دیگر در شاه درک مقام میگردی تا لشکر مبارک میرسد انگاه با اتفاق حسن بولایت
نظامشاه داخل میشدی یقین که اکثر طاع و قناع او بجز پادشاه جماعه در می آمد و با وجود آن بکنایه خود معترف و از عفو
پادشاه خطا بخش جرم پوش امید میدادم که باین قسم در گناه مینه غلام خود را موافقند سازند دلاور خان
از انجواب و معارضة در باطن برشته برو تیر گشت و بنابر خاطر برسانید چون چاره نداشت در انجلس بحسب ظاهر
کره از روی غضب بر کشود و ازین که در آنصخر با امرای کسار متفق گشته قهقهه بر آنکیز جانب او گرفته بعضی حضرت
سازند که چون بلبل خان از بنندگان با اخلاص است و عذر او مقصورت معقولیت دارد الهامس میایم که از سرنگان

تایخ مرثیہ

۱۱۸

اور گذشتہ ہر احم سرورانه سرفراز سازند حضرت قبول الناس فرمودہ قامت اور انجلمت غایت مزین کردادند
 و بعد از تشریف مجلس دلاور خان از روی خصوصیت و مہربانی دست لیل خان کر قہ بمنزل خود برد و شریط ضیافت
 بتقدیم رسانیدہ گفت من ترا فرزند خواندہ ام و در قہات پادشاہی اگر احمقت در سخت گیری منیکردم مردم
 عالم میگویند کہ در امور پادشاہی رعایت خاطر فرزند کردہ اورا بیچ کفایت خیر مقدم خوش آمدی و صفا آوردی پس
 ارباب نایک کہ با جمعیت خود ہمراہ لیل خان جہ اطہار اطاعت و خدمت پادشاہ آمدہ بود بجلالت پادشاہ
 نواختہ رحمت معاودت نمود و پچہین اچیان را یان ملیبار کہ بالیل خان آمدہ بودند بطعنای غیر مکرر اختصا
 دادہ قرین عزت و حرمت بجانب مساکن خود مرض ساخت و با اینکار نام لیل خانرا فریب دادہ غافل کردند
 بعد از آنکہ سایہ چہرستان سابر بلکہ حیبا پور افتاد دلاور خان از استیلا ی بیگان متوہم گشتہ اورا بتقصیر
 کہ فی الحقیقت تقصیر نمود مواخذہ ساختہ مقید گردانید و بعد از پنج شہادہ عمود و موافق زمان اخلاصا نرا یا و ہمدر
 ساختہ حقوق سابق و لاحق اورا فراموش کرد و با آنکہ خوشنودی حضرت در آن بود معدوم البصرش ساختہ
 این معنی موافق مزاج قدسی اترج نیامد بنا بر آن بغایت مکررہ طبع اشرف کشت و در از روی خاک کہ میباید بکمر
 دست اہر من اردو من صنم کوتاہ کردید نظم اگر کہش مردن ساز خوار
 بگردون کردان رود ز سرہ دار زمانہ ز گردون بریز اردش بدست بد خویش پیاردش توجہ
 کردن پادشاہ عالیجاہ بقصد امداد بر پادشاہ و جنک دلاور خان با جمال خان
 بر ضمیر روشندان وافر طمانت واضح و ہویا با و کیون میران حین از ساغر مکافات ثبت مات چیدہ سہیل بر پادشاہ جن جناب شاہ
 تکی کہ بعد از شہادت کمر خیزین رو بہ ملک آوردہ طریق امن و امان را بطوارق ایت و مخافت مستون گردانید و قوافل زلفا
 و کاروان سلامت از اند یار کوچہ کردہ شرارتش قہ جاننوز بدلمان غریب و بومی رسید ہر آنجا ہرج و مرج پذیر
 وضع و شریف یکسان گردید چنانکہ جمال خان ممدوی جمعی از اہللاف و او با شش را فراہم آوردہ متصدی امور ملک
 و مالی کشت و مردم را ذل را دست گرفتہ با علی مراتب دنیوی فائز گردانید و بر پادشاہ ہلدہ محیل شاہ کہ در ساق
 از بس برادر خود مرصی نظم شاہ کریمتہ در ملازمت جلال الدین محمد اکبر پادشاہ می بود در نیوقت خبر طبع سن شہید

مقالہ سیم روضہ دوم

۱۵۴

در مقام اختراع سلطنت شده میخواست که لشکر پادشاه دلی بر سر دکن آورده ملک موروثی را خواجی بخواهد
از پسر بگیرد و عاقبت الامر رای او تغییر یافته بعضی اکبر پادشاه رسانید که لشکر پادشاهی اگر بمسرا خود دکن برود
امرای لطف اشجایی از شنیدن این خبر رمیده پیرامون من خواهند گشت اگر حکم شود که تنها با محمد و در قدایشان
ایل سارم و بلایت و ملاطفت و ولایت موروث متصرف کردم بهتر خواهد بود پادشاه را المعنی معقول افتاده
رضت فرمود مشروط با آنکه بعد از استیلای ممالک آبا و اجداد مملکت برادر که تغانان در سینه احدی و ثنائین
و نتمایه پیشکش ندگان ماکرده بود و نیز پیشکش نماید بر پادشاه طوعا و کرها قبول آن امر کرده بجانب دکن روان شد
و در پکنه بمندیا کسر دکن است و در اندک از جانب اکبر شاه جاکیر داشت فروش کرده با سقواب رایچه ^{علیخان}
والی اسیر و بر پنهان تخت خواج نظام استر بادی را بغیر لباس فرموده بصورت قلندران نزد امرای چهار فرستاد
که با طاعت و انقیاد وی دلالت نموده اقسام مواجید و عمد و قسم در میان آورده خواج نظام چون پیش ایشان رفت
و عرض از آمدن بیان نمود بعضی سر در حلقه طاعت آورده برخی دیگر با نمونده و از جمله که آنیکه قبول دعوت کردند
یکی حبسا کگیر خان حبشی بود که در سرحد برادر دیکت ولایت خاندیس اقطاع داشته از ترویج مذہب مجدد
خوانان زوال دولت جانمان بود قدوم خواج را کرامی داشته با عرضه داشت مشتمل بر طلب توجه بجانب برادر
معاودت نمود و از عقب او باز یکی از متعلقان خود را با کحف و دیایای نفیسه هندیان نزد لطف امشاه فرستاده در پا
آدن مبالغه و ابرام ارزد و اندازه بیرون برد و بر فغان نظام شاه بجانب جمع با ممدودی چند داخل برار شد
و چون بحوالی مسکن جماکیر خان رسید در وقت ملاقات بحسب اتفاق یا از روی نفاق میان ایشان حکمت
واقع شده جماکیر خان مظفر گردید و بر پادشاه بد حال و پریشان از راه میله آمده بود باز گشته هندیان رفت و نامه
براجه علیخان بخیر نموده بر حقیقت واقع مطلع ساخته در دفع جانمان و امرای متفرقه و سبخر مملکت احمد نکر که کماح طلبید
دی جواب داد که اگر از اکبر پادشاه لشکر بمدد میطلبی سلاطین دکن از تو بختبند با جانمان منع خواهند شد و صحت
طولانی سده معلوم نیست که اینمعاظم در مدت ده سال و بیست سال مغرور کرده و مرا خود را مقتدر در لشکر ارادتین
اسطاعبت میت که با جانمان محارب کرده و دفع او نموده آید و ترا بخت احمد نکر تکمیل سارم صلاح کار منظر در آن

تاریخ فرشته

۱۴

می بینیم که از همه جهت باز آمده مهلت خود را بشاه فلک قدر سکندر بارگاه ایزدایم عادل شاه مغفون گردانیده که این امر بی توجه او صورت پذیر نخواهد شد بر شاه بر این مبنی بخت و ساز و دلالت را به علیخان بی خبر پشته مقصود برده مکاتیب محبت اسالیب که از مضامین آن حضرت سلیمانی مهربان گشته در صد و امداد کردید مصوب قاصدان قمر میر روانه دارتسلطنه جا آور کرد آید و ایشان بر عینیکه مزیدی بر آن مقصود نباشد در او اخر ربيع الاول^{۹۹۸} بمقصد رسیده از کرد راه بمنزل فقیر حقیر محمد قاسم فرشته که در غره همان باب خلعت نوکری و طارنت عدالت پناه مشرف گشته بود آمدند و پروانه که بر آن لفظ آستانه بخط خود بنام این کترین نوشتند رسائید مضمون آنکه چون راهبانی که ایلیم با نظرف نواز آمد در تصرف مخالفان و مخالفان است قاصدان بهمنان برق و باد روانه الضوب کرده ام باید که آن وفاکیش بهر بنحیک صلاح داند نامه جات مخالفت سات ما را بنظر اقدس جایون اعلی برساند حسب المقدور انقدر که کوشش نماید که برودی جواب آنها بروی مدعا برسد چون مدار سلطنت بر دلاور خان بود را قم ایخروفت قاصدا نرا مع مکاتیب تر د او برده صورت حال باز نمود دلاور خان مکاتیب بر شاه را بشرف مطالعه حضرت سلیمانی مشرف گردانیده چون وقت خواب بود در آن متعده اعانت و امداد گردید بی توقف جواب بر شاه موافق مدعا بعلم در آورده قاصدان را رخصت ساخت فرموده در همان عصر روز مسرعان با حصار شکر اطراف شافقه بعد از اجتماع سپاه سر برده و ابلگاه پادشاهی در همین طے که در شش کرد بی حجاب پور است مرتفع گردید و شهنشاه بی همال بغال مسدود طالع جایون در روز پنجم ماه ربيع الآخر^{۹۹۸} مذکور بقصد استیصال جالخان ممدومی و تقویض سلطنت احمد مکر بر شاه موجه صوب شاه در کشت و بعد از آنکه چراتمان سایی و سایه وصول بر مرقد شاه در کف انداخت و بجای اندیاز از غبار سم سمند شهریار عالمقدار مشکبار کشت جبه استیقای عیش و عشرت در ان مقام دگشتار امتیاز افراشت و از خیمه حنه گاه و شامیانه و بارگاه ظاہر آن حصار را نمونه بهشت برین گردانیده به نشاط و انبساط پرداخت و اسالت نامعا بنام اشرف و ایمان ملک برادر فرسوداشت که بیامان تائید آسمانی بهمت ملوکانه بران کاشته ایم که مالمحضت بر شاه را بر تخت احمد مکر متکلم ساخته پیرش اسمعیل را از غسل

هیم عا شاهی

۱۲۱

مقاله سیم روضه دوم
شماره ۵۵

سلطنت معذور داریم چه که با وجود پدر پسر صغیر اسن جایی متکفل امر پادشاهی شدن مستحق از باب جاه نتواند بود
و شما از اشارت هاپون ما تجاوز ننمایند و مکرطاعت و فرما نبری بر میان بسته از شما براه مستقیم انقیاد و در
بر شاه شاه عدول و انحراف نوزید در ان شاه باز فاصدان سریع رفتار از پیش شاه برهان و راجه علیخان
آمده جبهه اخلاص و عبودیت بر استان استان ملت نهادند و نامهای ایشان را بمقران درگاه رسانیدند
در انجا مندرج بود که شکر مردم بجا آوردیم و بشارت توبه و القات اخضر بجهت س رسانیدیم اعدای بد کمال
قرین غم و ملغم گردیدند و مخلصان و یکمستان شادمان و خوشگذشتند از نایبی که عماله اوقات بر شکر کشته هاپون
اعلی مرتبت کشته این است که از امرای برادر خصوص جاکیر خان جشی بانا بجان و اظهار اخلاص و اطاعت کرده
اراده دارند که باین دوستان ملحق شوند لیکن از جانب احمد نکر جاسوسان متواتر میرسند و میرسانند که
جانان سارنغر و یراق شکر کرده میخواهد که در کاب اسمعیل نظام شاه متوجه برادر گردد ازین است بعضی از امرای
الضوب دودل کشته اراده و نیت خود را بتجلیل بطور میرسانند و بوارث ملک نه پیوسته توقف گویند
دارند اگر آیات فیروزی آیات پادشاهی دوسته منزل ارشاد در کت پیتر شود بر آنیه جانان از خوف سپاه
عادل شاه منزع عنایت برادر کرده از احمد نکر قدم بیرون نخواهد نهاد و امرای برادر یکبار مطمین انما طر کشته بی
و نکر با خواهند پیوست حضرت سلیمانی فرستم قبول برین التماس نیکند و مکتب هاپون از شاه در کتیک
قصد دارند که بر سر راه برادر واقع است متوجه گردید و بشاه برهان و راجه علیخان پیغام داد که بموجب الکس
عزیزان پسر شیم و با امرای برادر در باب اطاعت بر شاه نوشتههای مقتضای وقت فرستادیم مناسب
است که شما بر دوسر مد بر آمده اند و از خود خوانید که بتوفیق الله عنقریب از جماعان کینه شما خواهند
پیوست اما جانان برین نکاشش و قرار داد و هفت کشته از انکه شجاع و مستور و مدبر بود مبارزه و مدافع
برده مدف بخود قرار داد و سید امجد الملک حمدوی که سرشکر برادر بود نوشت که سلطان اطراف
نا بر و امر متوجه استیصال من شده اند کی حبه پادشاهی و محلات دینوی دوم دینی که میخواهند که در
حمدوی را که منبقت فرعون بوج داده ام بر هم زنند پس شرط مردمی و یکجته است که کمر شجاعت بر میان

تاریخ مرسته

۱۲۲

امرای برابر را به نفع که دانی و توانی دلاسانانی و در حد برادرش کذاری که بر شاه داخل ملک برابر مقاله سیم روضه دوم
 کرد و اگر راجه طیفان با وطن شده با اتفاق در مقام سرکشی شوند شایز اعلام جنگ افزاشته در لوازم خود
 اسمعیل نظام شاه تقصیر نکند که عقیب بادا و در خان صلح کرده بدو شما حواهم رسید انگاه بدلا و در خان
 نامه فرستاده در باب صلح مبالغه و ابرام از حد برد و چون اثری بران مترتب گشت جانان خزان
 نظام مشابه کشاده اموال فراوان بر مردم فتمت کرده بمقتضای رز و سیم خواطر حاض و عوام را جذب کرده
 لشکر خوب و جنگی گرد آورده در ملازمت اسمعیل نظام شاه با بهنگت قتال و جدال از احمد نکر کوچ کرده بهرست
 هر چه تمام تر بصوب دارهنگ روان شد و در محبت گروهی اردوی عادلشاهی عنان عزمت را کشیده و مجر
 کسان نزد دلا و در خان فرستاده و ابواب نزع و زاری کشاده در تعلق و فروتنی تقصیر نموده دلا و در خان باز
 بر پنج اول دست رد بر سینه مده عازده جمباخان در کار خویش سر اسیمه شده در این اثنا خوشامد کو بان راه
 سخن یافته بدلا و در خان گفتند که جمباخان می خواهد که با جماعتی از مردم دیان گرفته بخیل نایک دون در آید
 وان برشته بخت باور کرده عزمت نمود که با اتفاق امرای کبار بر سه جمباخان رفته او را دستگیر سازد
 دیبا که یزید مختار را معارفان آن حال یکی از امرای جشی منوم با بهنگت خان از جمباخان برشته تبار
 عادلشاهی آمده و یراق در بر کرده از عالم پناه مرخص گشته از راه بیر روانه خدمت بر شاه کرده جمباخان چون
 دانست که امر راه گرفته داشته روز بروز از حواهمند شد بیشتر از پیشتر مضطرب گشته از انجام کوچ
 کرد و در میان نزدیکی میان کوهها و آب کند که جای مستحکم بود و ضبط لشکر می توانست کرد و فرود آمد
 و چون جاسوسان خبر کوچ بدلا و در خان رسانیدند لوازم خرم از دست داده با خود خرم کرد که جمباخان
 بقصد فرار کوچ کرده است پس بی آنکه از حضرت سلیمانی رحمت حاصل کند یا انتظار وصول دیگر جاسوس
 در روزی که قمره طریقه متحرکه بود بر سر جمباخان باسی هزار سوار در غایت تحت و عزم در پی آنکه سلاح بخش کند
 و استعداد جنگ نماید ایلتار بر دو عب از آنکه بدوسته گروهی لشکر محض رسیده از دور خیمه و جنگاه
 بنظرش آمده پرسید که این اردوی کیت بعضی گفتند اردوی نظام شاه است و بعضی گفتند اردوی علیّه مالیه

ابن اسمعيل حاد لکنا

۱۲۳

مقاله سیم رومند دوم
۱۵۳

عاد لکنا به است درین حرف و حکایت بودند که دیگر جوانان آمده خبر رسانیدند که لطف امشامیه در فلان موضع
فرود آمدند و این خیمه و خوابگاه که میاید از ایشان است دلاور خان غنائ کشیده از آمدن خود پشیمان شد اما
چون ضرورت امر را بفهمید که بود بتقلید افتاده در اینجا بایستاد تا لشکر حجب رسیده صف قبال بپاراید که در یوسف
یکی از مغربان درگاه ارخه پادشاه آمده بگوشش دلاور خان گفت چون لشکر را سامان و یراق کردی همراه برد
می باید که امروز جنگ را موقوف داری و وقت دیگر چنانکه شرطت لشکر ارسته بمقابله پردازی دلاور خان
بکثرت سپاه و اعیال فریب خورده از آدم پادشاهی معذرت خواست و گفت درین ساعت جلال خان را دست
و کردن بسته بلار منت پادشاه خواهیم آورد و در جنگ عازم شده از آن آب کنده و شکستها که کل و لاس
بیل و دره داشت بر خمت فرووان لشکر گذرانید خسته و مانده پی تربیت و پی قاصد بمقابل خصم رسیده
امرای یکی را که پنج شش هزار سوار داشتند در چنان وقت از خود جدا کرده مامور کردند که از عقب لشکر نظام شاه
در آمده نگذارند که آب و قیل و خیر از امیر لون بزند و حسب القدرت در قتل ممدویه کوشیده از خود بتقصیر را
نشود بمسلمانان راه نجات و کمیز را از همه جهات ممد و مهدیه فریادرسی به ارتع تبریز و چنانکه ادب حرب است
لشکر بدست و امرای ممدویه را که شجاعت معروف و معروف بودند درین و یار باز داشته
با اندک جماعتی ببارنج پنجم ماه جمادی الاول بمیدان بزرگ شافت پس از طرفین دما در جنگ فرود کوفته و صد
کوش و کور که در جهان انداخته مبارزان و دلاوران بشیر و کر و زبوسان و دشمنین بر یکدیگر تا خند نظم
چنان در بسم او خفته آن سپاه که از کور شد روی کبی سپاه برش قتل روی زمین خون گرفت کلفت
ماند از آن چهره دستی شکفت امرای کبار با عین الملک کنانی و کنج خان و عالم خان چون رسیدند
که حضرت سلیمانی از مفتد ممد کور ساعتی لمیلان و حیسلم مرتجب جنگ جهانمان شدن غایت آزدگی
در بخش دارد و لاجرم در عین گرمی کارزار به بهانه شکست پای از معرکه کشیدند و دلاور خان را در کام همتانک بلا
گذاشته خود بجایب دارا سنگ بلار منت پادشاه شتافتند دلاور خان افواج بزرگت بین و یار را
در جای حوش مزیده حمل پر شکست ایشان نمود و با وجود آن حال بر صفوف نظام مشامیه حمل کرده ایشان را

تاریخ مرسته

۱۲۴

منهزم ساخت و چنانکه داب بنده و سنان است صغیر و کبیر تبارج مشغول گشته دلاور خان و اعیان شایسته و مقاله سیم روضه دوم
چند مانند و جمال خان و خند او و خان جشی که بنور از مهر که بیرون زرقه همراه اسمعیل شاه در گوشه استاده بود
فوجیه و فرصت یافته بردلاور خان که در آنوقت زیاده از دویست سوار با او بنود حمل نمودند ولی دلاور خان
بعد از آنکه تحریک سیف و سنان ثبات را مستلزم بلاکت دانسته با هیئت کس که یکی از انجمنه ملوک
این حکایت بود روی بودی گیر آورد در آنوقت منیان بوی رسانیدند که عین الملک و عالم خان شکست را بهانه
ساخته از فلان راه بدار اسکن میروند که خود را پیاد شاه رسانیده ترا ضایع سازند دلاور خان مضطرب گشته
از راه دیگر در غایت استعمال بطی مسافت مشغول گشت و از لشکر گشته قریب دویست هزار کس در اثنای راه
با و پیوسته پیشتر از امرای مذکور مع اولاد و اتباع بدار اسکن رسید و بجان تعاقب خشم در رکاب پادشاه
روان شاه در کت شده و شب همه شب راه رفته علی الصباح مقصد رسید جامان بعد از این قلع که بر کرد و محیل
او بنود سیصد نیل از دلاور خان و اتباع او غنیمت گرفت و روز دیگر در غایت شکست و غنم از جانب کاه بخت
دار اسکن روان شدند و در ظاهر آن قصبه فرود آمد و این منافع که در آن مهر که چند رخم برداشته از کت منفعت
بهرای رکاب سحر بار نموده در آن قصبه مانده بود که فرار مده و گشته با طایف اهل از دست ایشان خلاصی یافت
فرود رسیده بود بلانی ولی بخیر گذشت و چون جمع امیران و سرداران بالتمام در شاه در کت
مجمع گشته و آوازه افتاد که راجه علیخان به بر شاه پیوسته امرای برابر بر طبق فرمان عدالت پناه با ایشان
ملق شدند و داعیه آمدن آمد که کردند بر آینه از اجتماع لشکر عادل شاهی و شنیدن آن اخبار توقف خود را در
مصلحت ندیده در ساعت از دار اسکن کوکله کرده تعجیل هر چه تا متر بزم مقابل پناه نشاء و راجه طغیان
متوجه برار شده برهان شاه و راجه علیخان از روانه شدن حباخان بجانب ایشان زیاده از آنچه بقوت
توان کرد و پریشان خاطر گشته سید احمد الملک و بعضی دیگر از امرای مدد ویکه از کمر آنها ایمن نبودند متعذر
بقلعه اسیر فرستادند و بر سبیل سرعت و شتاب در باب تعاقب جامان ناممکن بعد از آنکه پناه نوشت و بلغا
و امواج بسیار نمودند حضرت سلیمانی چون بهمت پادشاهانه بر استیصال حال جامان کاشته بود پس از عرض

ابن اسیم عادل شاه ما

قالہ سیم روزہ دہوم
۸۵۴

[illegible]

تاریخ مرسته

۱۲۶

همه با یکدیگر تواند بود کسی بگریز مقصود دست حلقه کند که پیش تیر بلا سپرد تواند بود و چون در آن سفر بی اعتدال مقاله سیم روضه دوم
 و بی باکی او از حد گذشت و عدالت پناه از افعال و اعمال ناشایسته سابق و لاحق او بیشتر از پیشتر آزرده خاطر گشت و عبت
 در دفع او عاجز گردیدیم سر و شس آسمانی دو نفر بهند وی مجهول که مدتهای مدید در سربکار والد او بودند و کسی ایشان را
 نمی شناخت پنهانی نزد عین الملک کنگانی که امیر الامر بود فرستاده از تسلط دلاور خان اظهار نفرت فرمود و الملک
 زبان بدعا و شتمانگوده گفت اگر حضرت از اوضاع ما ملایم او دلگیر اند به بندگان درگاه امر فرمائید که شتر او را من دفع سازند
 و بعد از گفت و شنفت بسیار بوساطت آن دو نفر مجهول مقرر چنان شد که حضرت وقت شب که دلاور خان در دژ
 خود بخواب غفلت باشد سوار مرکب دولت کشته خود را بار دوی عین الملک که فاصله نیم کرده از اردوی پادشاهی
 دور تر بود برساند و عین الملک با دو نفر دیگر که علیخان و اکمنخان باشند با فوجهای خود مستعد قتال دلاور خان
 گشته او را دفع کنند عدالت پناه را آنحضرت موافق طبع مستقیم آمده در شب چهاردهم حجب سته ثمان و تسعین و تسعایه قیوم
 که بسکام فتوحات جهانی است از درون حرم بیرون خزانه امیده مکنون خاطر بایون کسب گفت و بگفتش دار خان
 که یکی از غلامان حضور بود حکم فرمود که آپ سواری خاصه از جلو داران طلب نموده بجهت دارا ز قبول آن ابا که گشت
 بحکم دلاور خان محال است که آپ بدکم فکش دار خان تقصیر نکرده فی الفور طایفه بر رخ وی رز جلوداران چون حال
 برین بخت دیدند دانستند که محبت رنگت دیگر دارد یکی اسب پانز پیش او رفتند تا حضرت و غلامان حضور سوار گردیدند
 از سر پیاده بیرون آمدند الیاس خان که دایه زاده پادشاه بود و در انشب نوبت بهره او بود با دشمنان رستم
 پیش دوید و سبب سواری استفیاد نمود حضرت فرمود که حالا وقت سخن گفتن نیست با مردم خود سوار گشته در
 رکاب باش که حقیقت حال معلوم خواهد شد الیاس خان بالشکریان خاصه خود که عدد سنا صد میرتید بجهت
 و چون از میان اردوی بگریز بیرون رفته قرین صحت و سبب بچوای لشکر کا عین الملک و علی خان
 اکمنخان رسید عنان کشیده توقف فرمود و امرای مذکور بنا بر تقدیر قرار داد چون مستعد بودند در لحظ باوجها
 ایستاده پانوس رسیدند و درین و سار صفت کشیده بایستادند و در بنام وقت که خبر سواری حضرت میر گشت
 مردم خاصه خوار و محاسن و سه نهان که دو سوار پیاده و این منافع تیر و خیل ایشان بود

ابراہیم عاوشہ ثانی

۱۲۷

مقالہ دوم دفعہ دوم

کر دیکھو خود اہلارست حضرت رسانید نہ چنانکہ سہ ہزار کس در اوقت شب کہ چھ روز روشن بود بر زمین بوس
مشتاق کشتن کویند دلاور خان کہ عمر شریف اربستاد متجاوز بود یکی از دختران و کنی کہ غایبانہ آوازہ حسن و جمال او شنیدہ
عاقبت سندہ بود در انتہای بومصل اورسیدہ خلوت داشت دو نفر از غمیان اورہماں شب وقتیکہ دو پاس اربست
کہ شہ بود برکنکاش پادشاہ و اتفاق امرای شہ واقع کشتہ بہر بار دلاور خان آمدند و جبر چہ سہی کردند کہ پردہ داران
و محرمان و خواجہ سربازان و سنانند از میان اہل حضرت ارادہ ایشان بوقوع نہ پیوست و چون پادشاہ
در پاس چارہم اربست سوار سمند سعادت شدہ ارادہ بیرون رفت نزدیکان بسی بسیار دلاور خان را کہ باہمان تالار
کہ در بستر عقلت مانند بخت خویش بخواب رفتہ بود بیدار کردہ حقیقت حال مطلع کردانیدند و او و فرزندان او فی الفور
در تہیہ سواری شدہ پانچ شہزار سوار و فیلمانیشمار قریب بطول صبح بطرف حضرت روان شدند بدان امید
کہ مردم خاصہ خیل و امرای مذکور از صلوات و کنار چہ باز حضرت ابراہیم سابق کاہد راند و در امور سلطنت بہمان
طریق سابق صائب اجیار باشد الغرض دلاور خان چون بالکوہ و وطنظہ عظیم نزدیک فوج پادشاہی رسید حضرت یکی
از قربان خود را نزد عین الملک فرستادہ بدفع دلاور خان مامور کردہ انید عین الملک بحسب ظاہر قول انہم فی کردہ
مغنی کس نزد دلاور خان فرستاد کہ چون البحر یکایک با منظر شرف آورد بالضرورت ماہ سوار شدہ
بمیدان درآمدیم تو بخاطر جمع پادشاہ را ہمراہ کرفہ بجای خویش مراجعت نما کہ ما متعزض شویم شد بنا برین دلاور خان
بفاصلہ یک گز انداز افواج خود را مع فرزندان کاہد اشد از قوت اقبال عالم پناہ خود با پانصد سوار و چارہ خیل نامے
از ایشان جدا شدہ پیش حضرت آمد و سوارہ بسمن درآمدہ گفت در بیوقت شب پادشاہ را سواری مناسب
حالا صلاح در انتہای کہ بسر پردہ اجلال معاودت نمایند حضرت بر آفتہ بر زبان مبارک آورد کہ کسی کہ این پیادہ را
بسر رساند کی ارشاد کریان خاصہ خیل کہ اوک خان نام داشت برعت برق اسب را پیش جہانیدہ کپ شمشیر
اندخت و آن شمشیر کچہ اصلا کار کر نیامدہ اما دلاور خان ملاشی شدہ از روی اضطراب اسب خود را محبت کشید
اوک خان خواست کہ شمشیر دیگر بردی اندازد اسب از لمعان شمشیر چراغ پا شدہ دلاور خان بر زمین افتاد فیلمان او
از روی دولخواہی خیل را در میان مردم پادشاہی و دلاور خان حایل ساخت تا اورا فرصت شدہ بر اسب دیگر

تاریخ مرسته

۱۲۸

سوار گشت و خود را بفوج بزرگ خود رسانیده خواست که برگشته حرب نماید ناگاه افواج او از سطوت و غضب پادشاهی هراسان شده کاهجواد المستر از بیم پاشیدند و دلاور خان مضطرب و حیران بابرخی از لشکر جلوریز روی بگریز آورد و کاهخان که از لشکر جدا شده بطرف دارانک میکشید اسیر و دستگیر مردم پادشاهی شد عتس آمد و دلاور خان با دیگر فرزندان از تعاقب لشکر حضرت هیچ جا مقام نگرفته بود در اسیرت تمام ببلده آمد و بیدر رسانیده و بعد از آنکه دست تقدیر خوار قرض دلاور خان از دامن جثمت سلیمانی بیرون کشید و نقاب ظلمت از پیش جمال جهان آرای او برداشت امرای لشکر را با وجود چنان فقیر که مسطور گردید خلعت و پان اسالت داد و بوجدهای الطاف خسروانه خوشحال گردانید و علی الصبح خود دولت برین و فتح و نصرت بر بسیار جاه و حممت همغان بخت و دولت هم کباب بر سر پرده جاه و جلال تشریف حضور آورده بخت کاهمرانی برآمد و کسانیکه از ایشان آثار دولتموایی و سیکو خدمتی بوقوع رسیده بود بغایات غیر مکرر اختصاص یافته منبع و مسرور گردانید و چون از بارگاه بمجمل خاص تشریف فرمود امریکه فی الجمله غایتی در دست روی نمود چه که دلاور خان چون حقی مذمب بود شعار مذمب شیعه بر طرف ساخته خلبه حضرت اصحاب کبار میخواند برخی را ان کان که پادشاه عدالت پناه ده حقی مذمب خواهد بود و برخی را از آن منطقه که چون علم اخفرت علی عادل شاه و پدر او شاه طهماسب مذمب بودند او نیز بر مذمب ایشان خواهد بود و شوق خیر طبع محسب ما دیم موافق تر آمده یقین کردند که پادشاه شکیست پس اکثر اهل سنت که کمال لعنت داشتند خود را شیعه باز نموده چندان سعی کردند که مودمان در آن روز بایک نظر طریقی شیعه مذمب گفته اشهد ان علیا و آلها الصالحین داخل اذان گردانیدند و شاه ستوده حصال که حقی مذمب بود از شنیدن آن در خشم شده حکم کرد که کسانیکه باعث این امرند اذیت نموده مواخذ سازند اما در آخر چون بر حقیقت مطلع گشت جنم فرموده از سر جرایم ایشان مد گذشت و مدت ها پیش از استیذان مصلی خواند خوش طبعیها میفرموده تا این زمان سعادت نشان در بلده میا پور خلبه حضرات چار بار با صغار رضوان الله علیهم میخواند و نام حضرات ایه معصومین علیهم السلام بر پنج زبان یوسف عادل شاه مذکور میسازند و بعد از آن روز یک میامین شوکت حرا عواران بر افتاده بود چون خبر فتح بر شاه گشته شدن جاکانان بار دوی سعادت فرین رسید شاه دوست نواز دشمن کلاه

مقاله‌ایم روضه‌ایم
۵۵

تتمت نامه نزد پادشاه مرسل داشت قبل معاودت برگردانیده دولت بنوازش در آورده و کجوه چاهی متوالی و بهما
در حمایت رب غفور و رحیم پور شریف حضور ارزانی فرمود و آن بلده را بمن مقدم شریف عزیزت افزای گلستان
ارم ساخت و مردم بر بسند پادشاهی نهاده در تمهید بساط رعیت پروری و تشدید اساس معدلت کسری مبالغه
فرمود و در تدارک ظلمای چندین ساله نوعی مساعی حمیه به تقدیم رسانید که از منفعتان صوامع ملکوت و سالکان
خطایه ناسوت احسن است برخواست نظم معدلت نسبت به پیروی خویش
کردن و در کثرت بکیت موی بیش تاد عدلت بجهان برکشاد بید نگریند رطوخان باد
بیوفائی نمودن برهان نظام شاه ثانی نسبت بسلیمان مکانی و بجزا و مکافات رسیدن او
بنابر اقتضای اسمانی

برادرباب دانش و پیش که خلاصه کارخانه آفرینش اندوخته شده و ناماد که برگاه شعله اوار عیالات الهی از مشرق
لَقَدْ يَرْجِيهِ اللَّهُ صَاحِبُ السَّلامِ نَحْوَهُ عَلَى الْوُفْرِ مِنْ رِقَابِهِ طلع موده بر صفات احوال فرخنده و ما
و بلند می تابد و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم سعادت مندی و زمرات صنیر میز خورشید نظیر الهام تأثیرش بطریق
اطلاعت و خبر پیروفت که بمصورت صدق و موافق روی و چهره کشاید و همتش بر تندر که از برای بحسبام
امور ملک و ملت بر لوح خاطر کار و موافق نسخه تقدیر و صورت بر فکر که در باب قلع و دفع نهال اعدای دولت
قاهره بر صوفی خیال کشد مطابق قضا و قدر که در نظیر این تحریر خوش تقریر انکه دلاور خان حبشی چون منکوب درگاه
حضرت سلیمانی گشت و از احمد آباد بیدر نزد پادشاه نظام شاه رفته بر بسند عزت و امارت متکبر گردید و مقتدا
و اجی میسر برقه از پادشاه متعهد و متکفل تسخیر قلعه شاه در گت و شولا پور شد و چون چنان دولت عظیم اوردش بدرت
بود و یوانه و مسلوب العقل گشته علی الدوام سخنان لاطایل از سر میزد و این جناب بوسیله منشیان نگاه بجمع
رسیده از پادشاه مستبعد میداشت که با وجود چندین حقوق در مجلس او چنین حرفهای بی‌نوده مذکور کرد و درین ا
مردیکه که از آن غیب تر بود مشابه گشت و آن این است که در اوایل سنه الف عدالت پنا را از آنکه جهان سپرس
متولد شد و چون کشتین سولود اختارت بود زیاده از آنچه در حوزه تصور کنجبد لوازم شادمانی به تقدیم رسانید

تاریخ مرسته

۱۴

جشنهای پادشاهانه نموده موسوم بجلی گردانید و خالوی ششزاده یعنی محمد علی قطبشاه از بهائت نکر جمعی از اعیان درگاه
 مصوب کهوره مرصع طلا و دیگر تحف و هدایا به بجا آورد فرستاده لوازم تنیت و مبارکبادی بجای آورد و پادشاه
 بخلاف رسم آباء اجداد کس مبارک باد و فرستاده بغافل گذرانید و قطار آن مولود مانند کل سوری چندان لغای
 گذاشته بعد از دو ماه از تنیب مرمر جسل بجای روح آن نوباوه کشت سلطنت به بهشت برین پرواز نمود و شاه عدالت
 بغایت ملول و محزون گشته آثار کلفت ظاهر ساحت **مبیت** کیتی که نیتن زوال است
 اسوده دلی درو محال است **ماتکده** است تیره و تنگ در وی روزانه بوی و نه رنگ
 و درین وقت هم پادشاه جته پیش و عیادت کس نفرستاد و ایمنی تیر علاوه کدورت سابق گشته
 عدالت پناه ملاعایت الله جبرمی را بر رسم رسالت با حمد نکر فرستاده پیغام داد که دلاور خان از جمله غلامان این
 درگاه است و در مذنب صداقت و دوستی چنان مناسب نماید که او را مصوب فیلانی که جمان خان از ذکر کرده بود
 روانه اینجا بنامید تا عیادت و کلفت مرصع گشته مبانی مخالفت و معادمت بحال خود بماند پادشاه طفت
 بر عواقب امور نینداخته در مقام اصلاح نشده استعمال نمود و فی الفور لغت را بکلفت مبدل ساخته رقوم حقوق
 سابق این پادشاه قضاوتان قدر توان را بگزیند نادانی از خاطر خود بجای محو ساخته و مشرب عذب موفقت را
 بخش و فاشا کس مخالفت مکر گردانیده در صد شکر گشتی شد و تجویر و تحریک دلاور خان در غرض شمر جاد ^{شاه}
 سنه الف با خیل و حشم بی توقف و در ملک متوجه ولایت شمر بار عادل گردید بی تا بل و توقف قدم در مدح
 سلیمانی نهاد و لوازم منب و غارت تقدیم رسانیده و قید از پر خاش فرزند داشت از انتشار این اخبار
مبیت شاه قوی طالع فیروز جنگ کلین این روضه فیروزه رنگ داغ
 نامه سرشان تیغ زن تارک کرد گمشان ابوالظفر ابراهیم اصل یعنی عادل شاه ثانی
 بر حقیقت آن امر مطلع گشته از خیال حال حریف جاپیته بنم گردید و با حصار شکر و گنازاده و در نتیجه مدافعه
 و مقاتله وی گشته بر زبان وحی بیان جاری ساخت که از ای صایب و فکر ناقت بعید شمام که نسبت کمی که نایب
 اعداد و اعانت بجای آورده بخت ملکت موروث ممکن نساخته باشم تعجیل نموده فی الفور با وی در مقابل و محله

مقاله سیم روضه دوم
 ۱۵۳

مقاله پنجم روضه دوم

در آیم رای جهان آرای جهان ما اقصای آن میکند که بر او رنگ عشرت ممکن بود حسام خون آشام که مستلزم نگوشتی
اعلام از باب بیوفانی است از نیام انتقام بر نیادیم و چند روز که حرف جفا پیش شیش عدد را بر سنگ بیوفانی کشته
بیج وجه متعرض احوال آن کردیم اگر از اراده و کرده خویش نادم گردیده بهم از قلم و مر حبت نماید فهو المراد و گرنه بعد از آن
عسا که نصرت ما را مامور گردانیم که بد بخشد و دشت باقه دفع مزاحمت او نماید ارکان دولت و اعیان حضرت
مضمون لا کلام خیر انجام کلام الملوک ملوک الکلام بخاطر آورده بر حسن عطای و الطاف
پادشاه پھر مکتب آفرین خوانند نظم بکمر کار بر لبند او فاد پسندید کار از پسند او فاد
بمذکورش از آن کو بر آستند زمین بوسه دادند و بر خاستند بر شاه شاه چون بوالی قصبه منکسر رسید
عدالت پناه از جای خود بجنبید بهیچس معارض او نکردید پنداشت که حیل آنچینه میخواستند او را بمیان ولایت کشند بباران
چنانکه بر زبان حضرت گذشته بود خواست که از آن سر پشیمان کشته بر جناح استیصال معاودت نماید باز باغوی
دلاور خان فسخ عزمیت نموده سیزه و مکابره پیش نهاد خود ساخت و در کنار آب پیوره نزدیک قصبه منکسر که در سی
کرد و بی بیچا پور است بهانه اعدا قلع مقام فرمود و در جای که در ارمنه گذشته کی از رایان کفره بند حصار ی
ساخته از تادی ایام اندر اس یافته بود پای به پای اس گذاشته با جد و جهد تمام و صرف نفوذ فراوان بتعمیر مشغول
گشت و این معنی نیز در بنایت حال در آئینه ضمیر عظیم النیر شهنشاه قضا اندیش که سایه معدش تا انقضای زمان
بر مفارق عالمیان مبطو باد منسجم کشته دین کثرت نیز با حصار سپاه و استعداد مدافعه پیرداخته و بزبان محبت
قال بدین مقال مترجم گردید که بر شاه شاه اگر چه در چنین فصل برسات متعل خمت و مشقت شده در بنای قلع و انام
آن نهایت سعی مینماید اما در آخر مانند اطفال که در آثای خاک بازی عمارتی کنند و سکنند او نیز بدست خویش ساخته
و پیرداخته خود را استاصل و منهدم خواهد گردانید و بر تعجب و محنت چیزی دیگر ماید روز کارش بخوابد شد و خاطر
جایون مارا در ضمن این مدارا و مواسا فکری و دور اندیشی بست اگر خواست الهی بان تعلق گرفته باشد عنقریب منظور
دوستان و مخلصان بجهت خواهد گردید طبیعت جهان داور جهاندارش آموخت
بر کار ی نو کارش آموخت حاصل الکلام بجایون فرید و بنیخت جمید تحت جمیع مقدمات بر شاه شاه را

ما رنج مرسته

۱۳۲

پیچ داشته دژ بدان التفات فرمود و او را بخت و غلب باز گذاشته خود بکام دل لوای بهجت و غرتمی ^{مقاله سیم روز دوم} ۱۵۴
 فرشت چنانکه در موسم برسات که خیر الفضول بند و سمان است و از اعتدال هوا فضای کوه و دشت
 از سبزه و ریاحین بربر غزار سپهر برین تعاضد می نمود شاه پرویز طبیعت جمشید عشرت گاه بر چار بائس سلطنت
 کجبه فرموده از کرکوش جام طرب انما و شعاع عذار سابقان سیم سیار رخسار گلستان ایام را طراوت
 بهار می داد و گاه بر بساط کامرانی سکندر وارشته با ارسطو نشان ممارت پیشه و بود جمهر صفیان قضا اندیشی
 سعادت و مزد دولت می باجت و هیچ وجه از لشکر کشی خشم که مال آن نزد منیر خورشید نظیر شاطهر من لشمس
 و امین من الاله بود خدشته بخورده داده خاطر عاظر از ان محرکه تر و متفکر مینداست و بجز قوادان که جته خبر گیری
 ضرر بود و بیچکس را بجانب خضم متردد می ساخت و از مشاهد و استماع این اوضاع و اطوار خارق عادات خلایق
 نزدیک و دور حیران گشته در شهر و شکر انجمن های ساخته و فراخور عقل و حالت لوازم حدث و فرشت
 کار بسته سخنان می گفتند تا آنکه بره نشاء مجلسی منعقد ساخته از اعیان دولت خود و دلاور خان سبب سکونت
 و سکون عدالت پناه و عدم احضار لشکر استغناء و بعضی گفتند که چون در عقون شباب است و بعضی
 الوقت بشرط مدام و لهو و لعب اشتغال دارد و مهمات جهانداری بپرداخته از ان غافل است و بعضی گفتند امرای
 کبار با وی موافقت ندارند باینکه آن با حضار ایشان فرمان میندود و در تدبیر و دلاسی ایثانت منهیان آگاه صورت
 آن محبس را پی زیاده و نقصان بمقر بان درگاه نوشنند و مقارن انکال کس دلاور خان بزرگ حبیب پور رسید و بعضی
 رسانید که از اجهال و افعال الخفرت در باب مدافعه و مقاتله خصمان و تعاضل از حال ایشان دشمنان و لیر گشته
 روز بروز قوی تر میشود و حرفهای دور از کار بر زبان می آورند و هر چند روز و بمعالجه این امر مشغول شوند و در مذاکره
 کوشند بهتر خواهد بود حضرت تدبیر را موافق تقدیر دیده بدل مشغول شکر التی سد و جواب داد که در ایندت قدر مردم
 عزیز نمیدانم اکنون بر من ظاهر شد که بی وجود آن معتقد الدوله مقام سلطنت بهیچ وجه رواج و رونق پیدا نخواهد کرد
 و معامله بر شاه پی رای عمده کشای او مفروض نخواهد شد باید که ماجرای گذشته بکفنه بعضی از اهل عرض روی نموده
 بخاطر نیاروده در مقام دولتمواری ثابت و راسخ بوده بنود می مضمون العود احمد را کار بندد که برنج سابق بخدا

ابن اسیم عادل شاه شاهی

۱۳۲

عادل سیم دودوم
شاهی

شاهیه سرور خان خواجہ کشت دلاور خان از پیغام شنشاه زمان کل کل سکنه و جمیع آن مقدمات را باد کرده بازیکی
از مغمندان خود را فرستاد و پیغام داد که اگر حضرت عہد نماید کہ من استیجابانی و مالی نرساند سر قدم ساخته باشا
بوسی مشرف میگردم و بعد از اقیاع عہد و نوشتن و فرستادن عہد نامہ دلاور خان با اتفاق بہر بزرگ خود
محمد خان بدان امید کہ باز نام حجت یا رسلطنت مکف خویش را آورده باد شاہ را بیدخل کجاہ دارد از بہر شاہ بہ بالغ
و ہجاج حضرت حاصل کردہ چہ بپور آمد و در روزی کہ عالم پناہ باغ دوازده امام تشریف بردہ وقت عصر تکب
با عظمت و سکوت تمام متوجہ قلعہ ارک بود بزہن بوس رسیدہ پیادہ در رکاب روانند و چون پارہ راہ رفت
بالیاس خان اشارت عالی واقع شد کہ دلاور خان را سوار کردہ ہمراہ بیاور و چون قلعہ درآمد حضرت در ساعت
یکی از مردم را کہ بدولت دلاور خان در چشم کردن مہارتی تام بہر سائیدہ بود مامور کردہ اند کہ صنعت خویش را
ظاہر سازد و دلاور خان بحسن و زاری درآمدہ بالیاس خان گفت بجا کپای حضرت سوگند میدہم کہ این شخص را مانع
و پادشاہ عرض کن کہ من بر عہد تو اعتماد کردہ آمدہ ام خلاف عہد تہن نماید البیاس خان جرئت ورزیدہ پیغام
اورا عرض رسانید جواب شنید کہ من عہد کردہ ام کہ تو ضرر جانی و مالی نرسانم چشم کردن نہ ضرر جانی است و نہ ضرر مالی
دیگر عہد کردہ ام کہ من تو استیجابی نرسانم حالا اگر چشم کن تو استیجاب میرساند نہ من البیاس خان این حیلہ شرعی کہ در
جمیع ادیان پسندیدہ است چون بخاطر آورد در ساعت بارگشت خاطر نشان دلاور خان کردہ و انشخص مضمون لا مودتہ
لِقِصَانِهِ وَلَا مَعْقِبَ لِحِجَّتِهِ بکار خود مشغول شدہ در لحظہ چشم جہان بین اورا از علیہ بیسانی بی بجز
ساحت و بموجب حکم در قلعہ ستارہ محبوس کشتہ در سنہ ست و عشر و الف در همان مجلس بہ تنگنای لحد خرامید
العرض چون مقصود حضرت حاصل شد و دلاور خان با حسن و جہی بدست آمدہ آتش ظلم و بیداد ظلمشاہیہ و ملکیت
مستکبر و آن نواحی بیش از پیش سر لعلکشت انبر کشید ہر ایزد آن شہر را عطا رود تہر جہتہ خلاصی رعایا از آفات
و بلا یا با حضار سپاہ رزمخواہ فراہمین شرف اصدار فرمود و پس از آنکہ امرای ممالک محروسہ
بالطریق نامی ارگستہ و بیراستہ متوجہ در کجاہ و قتون قتون و جوق جوق بدار السلطنہ بجا آورد رسیدہ روی اصلاح
با ستانہ سلطنتہ نہادند تخت امرای بر کی برسم مغلائی با شش بیفت ہزار کس بر باد یا ہنای باد پای سوار کشتہ بدان

تاریخ فرشته

۱۳۴

روان گشتند تا اطراف اردوی بره نشاه تاخته از وصول غلّه وادّو قه مانع آیند و از عقب آن در غره شعبان
 رومی خان دکنی سر لشکر گشته باده هزار سوار و نقود اقرون از شمار بدفع شتر نظامی رومیان شد و از عقب
 الیاس خان سرسبز و سبب بسته هزار کس از مردم خاصه خیل بد انطرف شافت و امرای برکی که پیشتر از همه کس
 از آب سیوره گذشته لشکر نظام شاه را از سبب و غارت ولایت مانع آمده بودند بره نشاه چند دفعه لشکر جماع
 ایشان فرستاده بر کرت مغلوب گشتند بنا بر آن بره نشاه تنگ آمده خود بر سر ایشان ایستاد کرده و غافل بایشان
 چون ایشان تاب مقاومت نداشتند سر اسیم حوذا بیوره رسانیدند و در الوقت چون پایاب داشت عبور کردند
 برومیشان و الیاس خان طعن شدند قصارا بهانسانع سیل عظیم آمده چون عبور بر سوار و سوار گردید بره نشاه برشته
 معسکر خویش رفت و در آن اثنا قطعی در اردوی نظام شاه روی نموده اکثر سپاهیان را از عدم وجدان گشت
 پیکار مفقود گشت و محاذی آن بیه بلای و با که از تعفن اردو بهمرسیده بود آدم و اسپ و قیل بیارچه از کرسکی
 و چه از و با هلاک گشتند و فریاد و فغان صغیر و کیر لعلکات ابر رسیده اضطراب عظیم در میان ایشان پدید آمد
 ازین واسطه غوام فکر و سباح تدبیر برهان شاه در مجرای آن اندیشه غوطه خورد و قلعه سجدت حوذا که بنور نیمه کار بود
 با سد خان کجراتی ترک حواله کرده و بقدر امکان در اسلحام آن کوشیده ناچار حجه تغیر جا رسیدن غلّه و
 منزل بجانب سرحد خویش فروتر گشت و بعد از آنکه از ولایت ادغله و جمیع مایحتاج اردو رسید و بایز تخفیف یافت
 بر مان شاه بمطابق ارکان دولت قاصد مره قلعه شولا پور شده در اواسط ماه شوال متوجه انطرف شد و بخبر
 کوشش گذار حضرت شده از موقف جاه و جلال حکم عالی شرف نفاذ یافت که رومیان و الیاس خان
 و سایر امراء قلعه را موقوف داشته از آب سیوره عبور کنند و مانع اراده بر مان شاه شده نگذارند که بجانب
 سولا پور رود و امرای عظام عادلشاهی بموجب حکم چون عبور کردند و سواره گرفته کار بر او تنگ ساختند بجز حرب
 چاره ندیده تورنخان دکنی امیر الامرای برابر بارزیده و خلاصه لشکر مقابل ایشان امر فرمود و بین الفریقین دریای آب
 بلاطم و ترکم آمده همینه امن و امان گرفتار غرقاب محبت گردید . **جیت** و لشکر
 بهم خبر خویش آمدند و در دریای خویش بچویش آمدند چنان شعله فتنه بالا گرفت که آتش داین قصر و الا گرفت

مقاله سیم روضه دوم
 ۱۵۳

ابراہیم عادلشاه

۱۳۵

مقالہ سیم روزہ دوم
۱۵۳

تو رنگھان کہ بزور جلاوت و ملیہ شجاعت متحلی بود و در استعمال انواع آلات حرب خود را مفرد میدانت با نقی
 بہادران و مہمانان لغام شامی چٹھائی مردانہ و کوششہای فرزادہ بطور رسانید و استاد خان شوشتری کہ در سلطنت
 سرفوتان عادلشاهی انتظام داشت و از مشاہیر واعیان اندر گاہ بود و مرتب بشام معارض تو رنگھان کشتہ
 پی انکہ ہمیکہ راشت ناسند ہر دو بہ تیر و خلی جیکہ کہ حملہ نمودند و بنا بر انکہ طرفین در علم نیزہ بازی نظیر و عدیل ہمیکہ نمودند
 چندین طعن و ضرب بوقوع انجامید لیکن ماقبت الامر اعتماد خان کردن ختم را از صلاح خالی دیدہ شاہ رکت
 اور اسنان نیزہ شکافت و چون خون بسیار رفته ست کردید نیزہ بر سینہ اش خلائیدہ چنان زور نمود کہ از
 خانہ رین بر زمین افتاد و بہنوز کہ خبر کشتہ شدن تو رنگھان منتشر نشدہ بود سیال خان خواجہ سرانیر کہ در همان زودی
 از در گاہ نظاسنابہ بہ بیجا پور و منصب امارت اختصاص داشت مردانہ بر شکر بہا نشاہ حملہ آورده امرای
 لغام شامی کہ از ناپیدا بودن سرہ و از خود بیدل بودند سنگت یافته خستہ و مجروح و بہ حال لصبہ ہزار جر ثقیل
 خود را بار دوی بر پیشاہ کہ در یکت کروی بود رسانیدند و آفتاب فتح از شرق دولت عادلشاہیہ طالع کشتہ
 صد فیل بزرگ کوہ شمال و چہار صد اسب و چہار صد سوار گرفتار و اسیر سپاہ عدالت پناہ کردید و در محبان و
 الیاسخان ہمہ را روانہ در گاہ غش اشتباہ کردانیدہ بکلیت و کمر شمشیر مرصع و اسب تازی متبج و مسرور گردیدند
 و بعد ازین واقعہ خلل عظیم در سرکار برہانشاہ راہ یافتہ از تادی ایام سفر کثیر الضروریاری از سپاہیان طریق کرتہ
 میش گرفتند و امرای دکنی و حبشی کہ مہمانان دولخشانہ بودند از برہانشاہ برگشتہ خواستند کہ ولدش اسمعیل را کہ
 در یکی از قلع محبوس بود دست آورده بہا دشاہی بردارند و بہا نشاہ را ضایع سازند پس چنانچہ کیفیت آن
 در محفل خود مستوی خواہد شد یوسف خواجہ سربراہ کامل خان دکنی قاصد قتل برہانشاہ شدند و او بہ بدبخت بیدار
 بر امانتی مطلع شدہ دفع خنتر ایشان نمود و از آمدن و قتلہ بستن خود قرین حزن و اندامت کشتہ لغصہ مرحمت احمد کر
 بجانب قصبہ کرد و مالیان کہ از مالک او بود کوچ فرمود و در محبان و الیاسخان اکاہی یافتہ باتفاق امر تعاقب
 نمودند و بقدر امکان در مزاحمت کوشیدہ کار بر ایشان دشوار ساختند برہانشاہ چون دانست کہ بی صلح با احمد کر رفتن
 نتیجہ خوب نخواہد داد و در ظاہر آن قصبہ مقام کردہ طالب صلح کشت و مہر سپہ عدالت و جہان بانی در ابتدا

تاریخ مرسته

۱۳۰

قبول مصالحه نکرد. مرتب یکماه بتغافل گذرانید و در اواخر چون محمد علی قطبشاه و مصطفی خان بستر بادی و در ابوالحسن مقاله سیم روم دومین
و خواجه عبدالسلام تونی راجه الکس صلح به چارپور فرستادند و ایشان حسین بنصره و تخیل بر زمین عجب نهاده
در آن باب با حاج و ابراهیم از حد بردند آنحضرت فرمود که بر شاه داخل ملک است. دست تعرض بر امن و لایست
در از کرد و جوهر دستم او نسبت بر عایا از حد گذشت جمعی از امرای پادشاه بدفع مضرت او قیام نمودیم دلاور خان و
فیلان که با به التلغ بودند بتدبیر و ضرب شمشیر دست آوردیم اکنون که بیخ کوه منازعت نماند از آن ماجرا در گذشتیم
و در قریه قبول بر استدعای بر شاه میکشیم مشروط باینکه آن قلعه را چنانکه بر زبان مبارک بیاوون مانده شسته
به دست خود گشته مقر سلطنت احمد نکر مراجعت نماید که ما بر همان عهد و وفا ایم که بتیم بدوست
مصطفی خان معروض داشت که یکی از اعیان درگاه را که بمقامت رای زرین و اصابت فکر در بین متصف باشد بآگاه
بر شاه بایده و دست او تا در حضور وی صلح واقع شده قلعه نیز کمزور و ویران گردد شمر بار عادل بعد از تامل و اسعان
نظر رئیس المحضره لاهیة عضد الدوله القاهره شاه بنواز خاثر که ششم از ماثرو حالات او بعد از این مرقوم ملک میان
خواهد کرد و دیده سر انجام لوازم مصالحه و سنگین قلعه با تفاق مصطفی خان و خواجه عبدالسلام تونی نزد بر شاه
مرسول داشت و شاه بنواز خان که در کفایت امور دنیوی مثل عقل اول مستثنی و ممتاز است چون بایرخی از مردم
پادشاهی تخیل و شکوت تمام بحوالی اردوی بر شاه رسید جمعی از اعیان لشکر باستقبال شاه تاقه مراسم تعظیم
و کثیم بتقدیم رسانیدند و روز دیگر بر شاه مجلسی در غایت تکلف ارسته ملاقات شاه بنواز خان گرفت
و بنا بر آنکه اطمینان حکام دکن در انروز با تمام در آن بجن حاضر بودند بر شاه داعیه داشت که شاه بنواز خان بخت
خرف صلح در میان آرد تا در حضور اطمینان مرت بران نهاده شرایط مصالحه بعمل آورد مان مشاوران را لیه انرا بفرست
در یافت و بیخ وجه خود را شنای افکار و ناساحت تا آنکه مصطفی خان و خواجه عبدالسلام که برای دفع کلفت
از حربه حضار را مجمع بودند تصریح کرده گفتند که مدتها آنحضرت بر این افکار نام شاه است که بساط منازعت
منطوق گشته ابواب مصالحه مفت گشود و در میان سلاطین ماضیه ظهور کرد و فی و داد بعباد انجاد مستحکم
خان حورشید با مقام سپهر احترام شاه بنواز خان بحواب مبادرت نموده گفت بر عالمان ظاهر و روشن است

ابراہیم عادلشاه

۱۳۸

تعالیم و توفیق
اعمال

که دوستی عالم پناه منافی است که شورش بجز رحمت و کلامانی نیست و انحراف از صراط مستقیم محبت و ولا
سنا و عدالت و شکایت شعری است که بر شش غیر محنت و کلفت فی دستان جلانی یاد دشمن تصور کردن
و دشمنان منافی را دوست داشتن و کلفت سیاه رویان کور باطن است که کشیدن از خرم و اندیشیم دور است
الهمزة و الله که هنوز است مصلحت و مخالفت نخبه است که چند روزی بنا بر اغراض برخی از امور نامر صیه
الظهور رسیده باشد با آنکه سعی و کوشش اصلاح میوان کرد **بلیت** بهانه زید و
فریاد رس کتاه از سر کار دانی غنص سختمای پرورده و لغزب که از مغز مردم رباید شکلب
خطابی که امید واری دهد عسائی که بر صلح یاری دهد زبان بندای چو بکان تیز دری در تو واضح
دری دستبر سمن ساخته در گذشتس و وینیم یکی نیمه زمیند و دیگر نیمه بکمان از سخنان سخنی
پسندیده در سگفت مانده از کار دانی و بمنزانی انخاب حسابها برداشتنه و لوازم خرم و کتب طر آورده بدان
داوند که بر شاه از کرد و مالیان موضع مشکور و فله کشته سالما فاما بصوب احمد نکر محبت نماید پس تانج
سیدیم محرم الحوام تنه احدی و الف از کرد و مالیان بجانب مشکور و شاقه چا پنچ بر زبان مبارک
سلطان ولی شعار جاری کشته بود بر شاه دست خویش یک سنگ از دیوار حصار بر آورد و نگاه صغیر و کبر
ارو و متفق شده یک طرفه العین اثری از آثار آن نگذاشتند و سپاه فرست غنیمت شمرده بی وقف و درنگ
علم مر حبت بصوب احمد نکر بر افراشتند و چون بجوالی قلعه پرند رسیدند خان ذی شان شاهنواز خان
قرین اعزاز و اکرام رحمت الطراف یافته و رایت معاودت افراشته نشرفت با بطوس حضرت سلیمانی مغزو
مغفور کشت و مشمول غنایات شاهانه گردیده پایه قدر و منزلتش از فرق فویدس در گذشت و از حبل و فایع سنده
الف که قابل تحویر و نظیر است انت که رکن السلطنت میرخان صنی که در جنب مولی علی عادلشاه نظام داشت مظلوم
نظر تربیت پادشاهانه گردیده در زمانی که قعر برج عسرب که برج ثابت مقام است بخلعت میثوالی سرافراز کشته
مخطاب اخلاصان از امثال و اتقان کشت و از ان تاریخ تا حال **کمان** و **عسرب** است کمالین و سیبغ
منهات مالی را سر انجام مینمود و این که در غایت امانت و بحکم عالم پناه هیچ کاری دخل نمیداد روز بروز

تاریخ فرشته

۱۳۸

مقاله سیم در فضیله
شاه

ستاره دولتش در ترقی است و پیش ازین این خوش چین را باب کمال بفرموده بود که علی عادل شاه در زمان کوشایی چون قلعه
نیکا پور و چند رکونی را تسخیر ساخت و لشکر نایک را به قلعه کرو و وار ب نایک را به قلعه جره حلقه اطاعت بگوش
کرده از میامین و پلتنجایی مصطفی خان اردستانی قبول باج و خراج نمودند و دیگر را باین اکتفا و دمانند گشت نایک و
نیکنا درمی و بجره دیوی و کشتی وزیر طریق سکر نایک و وار ب اکتفا مسلوک داشته با اتفاق بر جاده بفتیاد
و خراج گذاری را تسخیر و ثابت گشتند و تا آخرت در حیات بود مصطفی خان در محسد و اقامت داشت کفار مذکور
بر ساله قد باج و خراج بقرری را و امیر مسلم خیریه عامه میگردانیدند و بعد از شهادت علی عادل شاه مصطفی خان ترمز
در زید کردن زیر بار اطاعت می آورد تا آنکه ملوک طبل خان جشی در عهد و کالت دلاور خان بالکری را استبداد
و رفت و باقیات سنوات گذشته اندک زدی گرفته معاودت نمود چنان آن امر معطل بود تا در سنه ثانی و ثانی
چون خاطر خیر خسر و جاکیر از مر بر شاه فراغت یافت و بخت و لاسمت بر تادیب انجمت گاشته منجمت
ولد بزرگ کما نمان کور خان لاری را اسد لشکر ساخته بالآت و استعداد ملک ستانی و اسباب ویران
جما گیری در کمال عظمت و اقتدار با لشکر بسیار بجانب طیار نامزد فرمود و ایشان بعد از طی طریق مقصود چون
بجالی قلعه نیکا پور رسیدند در آنجا توقف نموده کسان سخندان نزد حکام احمد و دفرستادند و پیغام خبر انجم
چنین دادند که هر که علاقه اطاعت و انقیاد پادشاه جم اقتدار کردن انداخته طریق خراج گذاری بپدید میرانند ملک و مال
و جان امان یافته بخلع فاخره شامانه و اسپان تازی و لکر شیر مرغ سرافراز و ممتاز خواهد گشت و هر که از ان
و بخت راه نمونی کند و کردن از ادبی باج و خراج مجید و طریق مخالفت ببرد بدن ناپاکش به تیغ غازیان عطا
از صاحب روح لطیف محروم خواهد گردید و چون رعب و هراس لشکر بگوش رسد خروش بر خاطر فرمایند
الضوب مستولی بود زبان به ثنا و دعای شهنشاه جهان مطاع و عالم مطیع گشته و بکلی اظهار فرمانبری و خدشکاری
نمودند و از مضامین خویش برآمده میخواهند که با اتفاق منجمت حاضر آید و کردن بر باج و خراج در آورند اما چون لنگ گشت
که از ایان بزرگ طیار قریب بشت هزار هزار و پیاوید زیر حکم داشت بیش از هفتاد و سه تا جمیع تمام بلاقات منجمت
آمده سر اطاعت بر استان انقیاد نهاده و بخلعت فاخره خسر وانه و دیگر عنایات شامانه و پادشاهی بافته کمر خستند

ابراہیم عادلشاه

۱۳۶

مقاله سیم - رونده و غیره
اعداد

که دوستی عالم پناه منالی است که شش بجز رحمت و کامرانی نیست و اطراف از مراط مستقیم محبت و ولا
سنا و عدالت و سکا. سحر بی است که بر شش غیر محنت و کلفت بی دوستان جانی را دشمن تصور کردن
و دشمنان منافی را دوست داشتن و کلفت سیاه رویان کور باطن است که کشیدن از خرم و اندیشه دور است
الهمزة و المنة که بمنور رشت. مصادقت و مخالفت نخبه است که چند روزی بنا بر اغراض برخی از امور نامر صیه
الطهور رسیده و باشد باز نک سحر و کوشش اصلاح میتوان کرد. **بلیت** . جمادیه و د
فریاد درس کشاد از سر کار دانی نفس سختمای پرو زده و لغزب که از مغر مردم رباید. شکب
خطابی که امید واری دهد عسائی که بر صلح یاری دهد زبان بندای چو بجان تیز دری در تواضع
دری در ستیز سخن ساخته در کد ارتس دو نیم یکی نیمه زمیند و دیگریم **همکان** از سخنان سنجید
پسندیده در سکفت مازد ار کار دانی و میزبانی انجباب حسابها برداشتنده و لوازم خرم رنجب طر آورده بدان قرار
دادند که بر شاه از کرد و مالیان موضع مشکور رفته و قلعه کشته سالما مانا بصوب احمد نکر محبت نماید پس بنای
سیر دهم محرم الحرام سنه احدى و الف از کرد و مالیان بجانب مشکور شتافته چنانچه بر زبان مبارک
سلطان ولی شاعر جاری گشته بود بر شاه بدست خویش یک سنگ از دیوار حصار بر آورد و بجایه صغیر و کبر
ارو و متفق شده بیک طرفه العین اثری از آثار آن نگذاشتند و سپاه فرست غنیمت شمرده بی توقف و درنگ
علم محبت بصوب احمد نکر برافراشتند و چون بجای قلعه رسیدند خان دی شان شاهنواز خان
قرین اعزاز و اکرام رخصت اطراف یافته درایت معاهدت افزاشته ثبوت بساططوس حضرت سلیمانی مغر و
مفتخر گشت و مشمول غایات شادمانه گردیده پایه قدر و منزلتش از فرق و قدس در گذشت و از حمبل و قایع سنا
لف که قایل سحر و تسخیر است که رکن السلطنت میرخان جشی که جنب مولی علی عادلشاه نظام داشت منظور
طر تربیت پادشاهان گردیده در زمانی که در برج عجزب که برج ثابت مقام است بخلعت پیشوایی سرافراز گشته
و طالب اخلاصان از امثال و اقران فخر گشت و از ان تاریخ تا حال که ثان و عشر الف است کمالیق و سیبغ
دمات مالی را سه انجام میدهد و این که در غایت امانت و بحکم عالم پناه هیچ کاری دخل ننماید روز بروز

تاریخ فرشته

۱۳۸

مقاله سیم در عهد ابراهیم

ششم

ستاره دولتش در ترقی است و پیش ازین این نوشته را باب کمال تعلیم آورده بود که علی عادل شاه در زمان کوشانی چون قلعه
 نیکاپور و چند رکونی را تسخیر ساخت لشکر نایک را به قلعه کرو و در آنجا نایک را به قلعه جبره حلقه اطاعت نمود
 کرده از میامین و دیوخواهی مصطفی خان اردستانی قبول باج و خراج نمودند و دیگر رایان آنجا بودند مانند گنگ نایک و
 نیکبادری و بجره دیوی و کشتی وزیر طریق سکرنایک و ارباب ایک مسلوک داشته با اتفاق بر جاده لغتباد
 و خراج گذاری را نسخ و ثابت گشتند و تا آخرت در حیات بود مصطفی خان در آنجا ماند و اقامت داشت کفار مذکور
 بر ساله خد باج و خراج میفری را و او را مسلمانی عامه میگردانیدند و بعد از شهادت علی عادل شاه مصطفی خان مرد
 و زبیده کردن زیر بار اطاعت نمی آورد تا آنکه ملایک خانی در عهد و کالت دلاور خان بالگری را استبداد
 و دورفت و از باقیات سنوات گذشته اندک رزی گرفته معاودت نمود چنان آن امر معطل بود تا در سنه اثنی و لطف
 چون خاطر خیر خسرو جاکیر از عمر بر شاه فراغت یافت و بخت و لایقیت بر تادیب انجمت گشته منجنقان
 و لده بزرگ کاغان کوشور خان لاری را سر لشکر ساخته بالآت و استعداد ملک ستانی و اسباب ویران
 جهاگیری در کمال عظمت و اقتدار با لشکر بسیار بجانب طیار نامزد فرمود و ایشان بعد از طی طریق مقصود چون
 بجای قلعه نیکاپور رسیدند در آنجا توقف نموده آن سخندان نزد حکام آنجا آمدند و پیغام خبر انجام
 چنین دادند که هر که قلاعه اطاعت و انقیاد پادشاه جم اقتدار در کردن انداخته طریق خراج گذاری پدید بر آینه ملک و مل
 و جان امان یافته سماع فاحره شامنه و اسپان تازی و کمر شمشیر مزین سرفراز و ممتاز خواهد گشت و هر که از آن
 و بخت راه نمونی کند و کردن از ادبی باج و خراج محیده طریق مخالفت سپرد بدن ناپاکش به تیغ غازیان عطا
 از مصاحبت روح لطیف محروم خواهد گردید و چون رعب و هراس لشکر بزرگش بر حد حد و شش بر خیزد فرماندهان
 الصوب مستولی بود زبان به ثنا و دعای شهنشاه جهان مطاع و عالم مطیع شده بکلی اظهار فرمانبری و خدمتکاری
 نمودند و از مضایح خویش برآمده میخواستند که با اتفاق منجنقان غارت کرده کردن بریز باج و خراج در آورند اما چون گنگ نایک
 که از رایان بزرگ طیار و قریب هشت هزار سوار پیاده زیر حکم داشت بیش از همه کس تعجیل تمام بلاقات منجنقان
 آمده سر اطاعت بر استان انقیاد نموده و بکلفت فاحره خسروانه و دیگر رعایات شامنه و پادشاه بافته کمر خدمت آورد

صدق و عقیدت بر میان جان بسند و دیگر رایان با نصوب مانند یکنادری و ارباب نایک و بجه دیوی کوشی
 وزیر از مکر و عذر لگات نایک متوخر گردیده بملاقات سر لشکر اسلام دلیری نمودند و تیر رسیدند مبادا شعبه
 در کار آنها کرده با منجن خان ساخته ایشانرا بدست مسلمانان گرفتار کردند و اندک نا برین بجای اتفاق کرده با موارس
 بیت بزرگرس از مقابل اسلام برخاسته بگوشتانی که در میان دو دود در آمدند و علم مقام دست برافراشته سر از آوا
 باج و خراج بچیدند و منجن خان شرایط حرم مرعید شده از دنبال ایشان بگوشتان در نیامد و از آنکه دو کج
 کرده بصوب قلعه جره که تعلق به ارباب نایک داشت بقصد محاصره اتفاق لگات نایک متوجه گردید ارباب نایک
 و دیگر رایان برین حالت انگاه که از میان گوشتان برآمدند و سر راه منجن خان گرفته در ماه ربیع الثانی اشیای
 وقت چاشت سلطانی صف را گردیدند و چون در انوضع ایشان بفرغت تردد نمودند بنمودن میان سپاه
 اسلام و لغز مدت سه روز محاربه واقع شده غالب از مغلوب منتخبر میگشت لیکت بالاخره میامین اقبال سلطان
 سنگد را بکارگاه سنگت نقره در میان رایان افتاده هر یک بمقر خود شتافتند و سپاه لغز قرین در نهایت قدرت
 و کین قلعه جره را پرکار و ارا حاطه نموده و از اطراف و جوانب الکب پیش برده طح جنگ انداخته ارباب نایک
 بیلاب جوش و خروش محیط خود دیده و دانسته که مقاومت باقتضا و قدر از غیر قدرت بشر بیرون است پس چاره جبر سلیم
 ندیده طوق قبول باج و خراج هر ساله در کردن مکنند و دو فیل بزرگت مع تحف و بدایا و لعلیس بسیار در وجه جنگ
 به منجن خان سپرده بطریق لگات نایک ملازم رکاب عساکر اسلام گشت و در همان دوسه ماه قلعه میوری که در لغز
 یکنامه می بود مفتوح سپاه لغز عطا گردیده قریب بیست فیل از آنکه و در تصرف درآمد و در تسخیر و تادیب دیگر
 قلاع و رایان بودند که ناگاه جرقه بگلوان منتشر گشت و حرارت بسیار از دام غیب نمودند و منجن خان بوجوب فرمان
 خدیو جهان تشخص مهمات انصوب را بوقت دیگر انداخته بدارالملک بجایا و رجوع نمود و میداد حضرت لغز دست
 و ترنیت مفا که تمامت معمره جهان در حوزه تسخیر و قبضه اقدار استقرار یافته گو که خلافت و بدست سلطنت
 از سحر اقبال و اقی جلالت شارق و طالع باد **بیت** الهی تا بود اظلاک و انجم مبادا نامکش
 از حاکمانکما تا نند الله باد مضمون تبدر شر ممالک باد مضمون دعای صبح خورشید قرین باد

تاریخ مرثیہ

۱۴

مقالہ سیم روزہ دہم

سعادت باد و دولت قدسین باد

شرح خروج شیخزادہ اسمعیل بن طہماسب باغوامی بعضی معاندان و اطفالی نایرہ ان
باقبال شہادت نشان

عذیبان چمن فصاحت و لغت سہ ایمان کشتن بلاغت بعد از تو جمیع و توشیح مقال بزوار محمد خداوند متعال
و ترصیع کلام بخواہر شہابی بی زوال اوراق لیل و نہار را بر شرح اقلام عزیزین فام چنین زمیت می بخند کشا سبکی امر
خیر سلطنت و شغل طیل خلافت و مضب ارجمند شہریاری و عروج بر معارج جہان داری بی سابقہ عنایت ربانی
و مقارنہ تائید سبحانی خیالی است باطل و اندیشہ است بحاصل بر گرا او بنواز دہمت و فیروزی اختصاص باید و ہر گز
اوپسند از دسی و کوشش سودمند نیاید نواختہ خویش را بسکام نزول بلائہ و حلول نذر یا مافظہ و معین کشتہ نصرت
بر نصرت و فتح بر فتح در نصرتش جلوه دهد و زمام حکومت در یاست بقبضہ اقتدارش سپردہ از انیب منحنی
حوادث نگاہ دارد و از حبلہ سلاطین برفع آفت دارد کہ اشجار جو بہار دولت او از امطار عنایت سبحانی
طراوت یافته و نہال کلرزلفش از قطرات سحاب کمرت یزدانی نصارت پذیرفتہ پادشاہ سعادت مند فرخ تراد و
سہنشاہ روشن رای مدلت نہاد ملاذ خوانین زمان مرجع خواقین دوران داور شاہ نشان دلاور مضمار عدل
و احسان و اہف اقطار ممالک مافظ اطراف مسالک در دوج اہبت و شوکت وری برج سلطنت و دولت کو ہر
تاج حبیبانی زیور سیر کشورستانی پشت و پناہ عجم قہرمان تیغ و قلم شید قواعد شرع اسلام مہمد با طراقت
و نصفت بحسن اہتمام بیت خسرو تاج بخش تحت نشان بر تاج و تحت کج و کلا
ابوالمظفر السلطان العادل سہی علیہ اللہ ابراہیم عادل شاہ است بیت خدا یا
تاجا ز پادشاہی مسلم باد بروی تاج شاہی ز عدیش ملک آباد کردان دش از ہر چہ جوید
شاہ کردان حریم شاہیش بروہ حسن رنم جہاودانی باد روشن بار کاہ عالم پناہ او بچہا
زوار بر فتح و فیروزی استہ و در کاہ سچہر ساسش بکیند ظفر و نصرت پیرستہ سرشتہ اقبال و حشمت و ملکیت
بجمل المہین لم یزنی محکم و دست شوکت اجلال آئینش بدامن بقای لم یزنی مستحکم خواطر مایا از رواج را بشفقتش

مقاله سیم روضه دوم
۹۵۳

معطر و ضایع بر ابا از لوازم ثواب عنایتش منور بوستان شریعت از چشمه دولتش سیراب و شجره ملت از شفا
سحاب سعادتش شاداب **ملکیت** بزرگ منصب و لاثر ادا و سیکونام
نخسته طالع و فرخنده بخت و فتح فال جهان جود و محیط کرم که دایم هست به پیش بخشش ابراهیم در زچونک و
فرزون زوایر کائنات سایه کند بای همت او چون بخت پر و بال چون شهباز خیزده دان از تقدیر غفای
قدردان سلطان قضا توان عاجز و قاصر است عنان پای قلم از سلوک بادیه ثناء و دعا بصوب مدعا مخطوف داشته
مصدق این سیاق را چنین معروف خداوند تعالی و ادراک میکرد اندک طعنا سب شاه بن علی ابراهیم عادلشاه
بن اسمعیل عادلشاه را چهار فرزند بود دو پسر و دو دختر پسران ابراهیم و اسمعیل دختران خدیجه سلطان که در
میران حسین بود و ثانی بی بی که در عهد ازواج محمد برید شاه که در حبس پور در ظل چتر بایون روزگار میکرد را ایند نظام
دارد شهمزاده ابراهیم بموجب وصیت عم بزرگوارش علی عادلشاه اورنگ سلطنت را بر زیر قدم بجا
در آورده صاحب سکه و خطبه گردید و شهمزاده اسمعیل در زمان کودکی که سه ساله بود تا نهایت او ان صبی در ملالت
و مصاحبت برادر کارمکار بسر برد چون نزد یک شکر که بسن رشد و تمیز رسید دلاور خان که در بر مقام سلطنت بود
و پراچنانچه رسم درگاه پادشاهان روزگار است از مصاحبت برادر کارمکار محروم ساخته از حجره عطوفت والد
باز گرفته در قلعه ملکوان محبوس و مقید گردانید و بعد از انقضای ایام استیلای جشیان و دفع مزاحمت دلاور خان
حضرت سلیمانی یکی از نزدیکان خود را نزد برادر فرستاده اعلام نمود که بابر بعضی امور که بران واقف اسرار و رموز
پوشیده نیست با وجود کمال اشتیاق بصحبت فیض بخش استدعای حضور نموده ام کرد بالضروره تجلی شربت همایون
و مفارقت در ساحت کام جانرا شهنشاه وصال شیرین نمیتوانم گردانید و این باب مرا معذور دارند عباد اله وقت
رنج راز پای برداشت در آن قلعه که از کثرت ریاحین و اشجار و عمارات و انهار رشک روضه علیست
روزگار شریف بمصاحبت کلمه از ان سر و بالا و محالطت پر بچهرگان ماه سیما و استماع نغمه و ساز و کوب
قابلیت و حیثیات و خواندن کتب اشعار و نواریج و اسپ تلاوت و کوی باطن مقرون داشته خوشوقت
باشد و غم و اندوه و پیرامون خاطر شریف راه نمهند و بعد از فراغ از بعضی مقدمات آن برادر را بر نسبت سابق از محله

تاریخ فرستہ

۱۲۲

حضار مجلس انس خواب کردند و تنها در کوکوتال قلعه بوجوب فرمان قضا جریان که با اسم ایشان صدور یافته بود
بجز از پایی شهنشاه برداشته در ماهی هزار بیون نقد جبه اسباب عیش و عشرت و اصل سرکار او ساخته اقام
میوه و نفایس انهد در روز بروز میرسایند و بجز بیرون رفتن از قلعه در هیچ امر معارض نشده در تقدیم خدمت
لاقیه تقصیر نمیکردند و عالم پناه نیز پیوسته بطغماهی کوناگون و غایتهای بوقلمون نقد احوالش فرموده در روزگاه
عید در روزهای جشن و دیکر ایام تبرکات او را یاد میکرد و از احمد خان خزینه دار که نهایت قرب در درگاه آنحضرت
داشت شنیدم که روزی از بلکوان انبهای نفیس و پر شیرین که بهتر از آن ابنه مقصور نباشد و از ابنه بهوتره میکشند آورده
و وجه ستمیه بهوتره است که در مغز استخوان انغم ابنه البتیکت زنبور یاه می باشد و بسیار است که در زنبور
بر می آید و سبدهای ابنه بهوتره چون بقطر اشرف گذارینند آنحضرت پرسید که انغم ابنه به برادر رسانید
یا نه آرنده جواب داد که چون دفعه اول بود همه را ارسال حضور نمودند بعد ازین هر چه بخت کرد و لعین که بشهنشاه نیز خوانند
رسانید حضرت را انسخ موافق طبع نیامده در ساعت انهارا بجهت برادر بلکوان فرستاد و پیغام داد که میوه که در آن ویلا
بهر سیده و آن برادر ناچشیده ما بخوریم از مروت و روش دانایی بسیار دور است باید که آن برادر گوش جان
نماید و بعد ازین آنچه از درخت چیده شود برای ما فرستند به تنها در فرمان شمل بر ناکید تمام صادر گشت که بمن
از قسم میوه و غیره هر چه بهرسد و لایق باشد اول به برادر بجان برابر برسانند و بعد ارسال حضور نمایند الغرض
شهنشاه را با چنین عنایتی و سلوک خوثر و بهتر از آن که در حیطه تصور انسانی بیکجهد سرفراز فرموده بموارد بساط
نشاط و مسامت عیش و انبساط ممد و مبسوط میکرد و از اسباب تهل و حشمت همچو نیکوئی داشت و کاه و دیگها
با جوانان و مده رویان و ذمیان شیرین زبان در بساطین جنبش آثار انموضع و عمارات دلکشای انخل کبیر و
مشغول بوده از خطوط و لذات دنیوی بهره تمام و نصیب لاکلام داشت قصار حقوق احسان و انعام قبله عالمنا
بر طاق سپیان نهاده باغ و اورا شسمونی جمعی از مردم نزدیک و دور در مقام مخالفت شد و تنها در کوکوتال
و حشم قلعه را از خود کرده بسیاری از مردم ذله انخلا را بموا عید و لغریب بجانب خوش راعب و مایل سخته
بیکبار از طریق مستقیم طاعت انخواف جت و قواعد اهت برادر را متر لزل ساخته و خطر و عداوت در راه محنت

انداخته و دود و فاق و اتفاق بشجره خلاف و اتفاق مبدل گردانید و تبارج سابع شهر رمضان اثنی و الف علم

مخالفت افراخته صدای کونسل بنی و تلخیان کوشش عالمیان رسانید **بیت** در آن

کیننی عجب تازه کرد خروچی نه برو حق اذاره کرد چون بیولا بی این معنی بر صبیحه افروز بهما چون که مرآت وارد است

آسمانی و آینه صادرات شانی است بصورت تحقق و یقین مقرر گشت و علی الاجمال کید و مکر بعضی از اهزای برشته

بخت بین منیر مهر تویرش که نقش نمای کارخانه ز زکار غیبی و چهره کشای صور حقایق لایبی هست بوضوح

پیوست رای عالم از آبا بن قرار گرفت که اولاجته امامت حجت مکتوبی بر موعظت و نصیحت مرسول دارد

اگر بره نمونی قاید توفیق با طاعت مبادت نماید و ابواب سلامت بر روی روز کار خویش کشاید فهو المراد و الا ^{نتیجه}

شامت کفران عاید روز کارش گردیده بسزا و جفا خواهد رسید بنا بر این کی از مغتزمان درگاه موسوم بشاه نورال

که از اولاد شیخ المشایخ قطب العالم شیخ جنید بود بادی رسالت معین کرده خطی فرستاد مضمون آنکه دیده

بصیرت از ملاحظه این معانی غافل و ذابل مباد که نسیم عنایت ربانی چون بر چمن اقبال دولتمندی و زو طراوت بهار

کارش بآسب خزانة نقصان پذیرد و نهال سعادتندی که پرورده جو یار جلاش باشد از تنه باد حوادث گزندنی

بیت بزرگ کرده اورا فلک نسا ز خرد عزیز کرده اورا جهان خار دوزار

چراغی را که ایزد بر سر دزد بر آن کوفت کند ریشش بوزد امروز که بجداته خلاصه مالک دکن در تحت قمر

بنده کان بهایون عالی ماست و بهترین روی زمین جولانگاه یکران فرمان ماست خدم چشم مطیع و منفاد و امور فرمان

ردائی نجیب آرزو و مراد سروران بهمان او امر و نواهی ما را کردن نهاده اند و کرد و نمکنان زمان سر بر آستان

عاکذانتند **بیت** زده یا فرزند تر سپاه می است جهان زیر پر کلاه نیست

لوت زمان صف زده بر دم بیطرین نمکت بر لشکر کم اکنون آن برادر اگر بخدمت کن کار راه بخوار

بوده بتدرک انتقیرت پردازد مراحم برادرانه و عواطف خسروانه شامل حال گردیده از تلاطم امواج افواج سپاه بهر

قامد امان خواهد ماند و الا خواهد رسید آنچه خواهد رسید **بیت** چرخ فلک از نه بر مرادم کرد

قطبش بدو پاره محرش خم کرد در هزار زنهار که در خویش شناخته پای از حد خود فراتر نکند و دو

نست

ابراہیم عادلشاه ثانی

۱۳۴

عاقبت بخاطر آورده دست از دامن اطاعت و محضت باز ندارد و مبادا بهنگام گرمی معرکه کارزار ششمار بی چون معالیم روضه دوم
وجودت رسیده در معرض تلفات آتی با چشمی بختی بذات مبارکت پادشاه و ستاره بخت تیر و تر از شب پلانی
گردیده در تهر اضطراب غوطه بهلاکت خوری طعنت من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم
تو خود از خشم پند گیر خواه ملال رسول شهربار به بلکوان رسیده چون شغزده اسمعیل از و ششمار و ششمار
و چون جس نفسانی طریق مستقیم صلاح یچاره انداخت داد بود بچوایی که مانند سراب دور از صواب باشد مباد
نموده و شاه نور عالم را محتند و مجوس گردانیده در سد و تہید مقدمات خروج گردید و تحت نزد بر شاه
کس فرستاده اعانت جت و بر شاه که چنین واقعه را از خدای مجوست و در کمین فرجه بود متحد امداد گردید
گفت اگر میخواهی که انجمنی صورت پذیر گردد و کار از پیش رود امرای کبار حیب پور را بمو عید و انواع تدبیر از خود می
ساخت خصوص عین الملک کفائی که امیر الامر است و اقطاع او بلکوان نزدیک واقع شد بمرکاه او مطیع و متقاد
تو گرد و علم بر او ای برافزود دیگر امرای خیر خواه ابراهیم عادلشاهی بی قسیل و قال سرده حلقه اطاعت خواہند
آورد و شغزاده اسمعیل از نوید اعانت بر شاه شادمان و فرخناک گشته با عین الملک که در پرتو بیگری
می بود رابطہ حرف و حکایت بهر ساینده او را و ولد حسنه میرا کنعان را که کو چکسال بود بجانب خود را
و مایل ساخت و چون عین الملک را در ابتدا داعیه آن بود که آن محبت طولانی بشده یکایک مغرور و مکرر و بلکه
شغزاده اسمعیل قلعه بلکوان را متفر حکومت ساخته خلبه انجا بنام خود کرده در ان ملک دو پادشاه صاحب خلبه بهر ساند
بر آئینه نسبت بعد الت پناه پیش از پیش اظهار اخلاص و دولتی را می کرده خود را از فرسودگان صمیمی میسر و و پنهانی با شغز
زبان یکی داشته میگفت که برگاه موهجات سلطنت چنانکه باید و شاید روی دہر سر قدم ساخته با اتفاق بعضی امرا
مخدمت می آیم و بین انا عالم پناه خبر بر ای برادر نسبت بشاه نور عالم شنیده استش قهر و غضب برافروخت و البان
سر سر و سبب را با سپاہ جلالت آئین جت دفع قہ برادر و شیر حصار بلکوان نامزد فرمود الیاس خان با چش
سوار به بلکوان رسیده چون شغزاده را بنور طاقت مقاومت بهم نرسیده بود منجنق گردید و الیاس خان اطرف قطع
بخاطر آورده بر امر اقامت کرده در تفتیح محصوران کوشید و بعد و بعد تمام عازم تنجیر گردید و عین الملک نیز جزو

ابن اسیم عادلشاه ثانی

۱۴۳

مقاله سیم روم دوم
۱۴۳

انداخته دود وفاق وفاق بشجره خلاف وفاق مبدل گردانید و تاریخ سابع شهر رمضان اثنی و الف علم

مخالفت افراخته صدای کونسل بنی و تلخیان بکوش عالمیان رساید **بیت** در آن قلعه

کیننی عجب تازه کرد خروچی بروفق اندازد کرد و چون بیولای این معنی جبر صبیح الزهره با چون که مرآت واردا

آسمانی و آینه صادرات تنهایی است بصورت تحقق و یقین مقرر گشت و علی الاجال کید و مکر بعضی از احرای برشته

بخت پیت منیر مهر تنویرش که نقش نای کارخان زرخار غیبی و چهره کشتی صور حقایق لاریبی است بوضوح

بیوست رای عالم از آبان قرار گرفت که اولاجته اقامت حجت مکتوبی بر موعظت و نصیحت مرسل دارد

اگر بره نمونی قاید توفیق با طاعت مبادرت نماید و ابواب سلامت بروی روز کار خویش کشاید فحوال کرد و الا نتیجه

شامت کفران عاید روز کارشش گردیده بسزا و جزا خواهد رسید بنا بر این یکی از مقتضایان درگاه موسوم بشاه نوزاد

که از اولاد شیخ الشانج قلب العالم شیخ جنید بود بادای رسالت معین کرده خطی فرستاد مضمون آنکه دیده

بصیرت از ملاحظه این معانی غافل و ذابل مباد که نسیم عنایت ربانی چون برچمن اقبال دولتتمندی وزد طراوت بیکار

نکارش با سبب خزان فیضان پذیرد و نهال سعادت مندی که پرورده جو بار جلاش باشد از تنه باد حوادث گزند نیاید

بیت بزرگت کرده اورا فلک نسا زد خرد عزیز کرده اورا حبان ندارد خوار

جراغی را که ایزد بر سر و زد بر انگوشت کند ریشش بوزد امروز که بجهادته خلاصه مالک دکن و تحت تصرف

بنده کان بهایون عالی ماست و بهترین روی زمین جولانگاه یکران فرمان ماست خدم و چشم مطیع و منقاد و امور فرمان

روانی بچرب ارزو و مراد سروران بهمان اوامر و نواهی ما را کردن نهاده اند و گردنشان زمان سر بر آستان

نکند انداخته اند **بیت** زده یا فروتر سپاه می است جهان ریز بر کلاه منست

ملوک زمان صف زده بر دم بسط زمین سنگ بر سنگم اکنون آن برادر اگر بقدیم انکار راه اعتماد

پیموده بتدارک انصیارت پردازد مراحم برادرانه و عواطف خروانه شامل حال گردیده از طایف امواج افواج سپاه بهرم

انتقام ده امان خواهد ماند و الا خواهد رسید آنچه خواهد رسید **بیت** چرخ فلک از نه بر مرادم کرد

قطش بدو پاره محورش خم کرد و رنهار زنهار که قدر خویش شناخته پای از حد خود فراتر نکند و دو و منست

ابراہیم عادلشاہ ثانی

۱۳۴

عاقبت بخاطر آورده دست از دامن اطاعت و معذرت باز ندارد و مبادا بنگام گرمی معرکه کارزار شکاری بجزن معالیم روضه دوم
 وجودت رسیده در معرض تلف آتی با چشم زخمی بذات مبارکت راه یافته و ستاره بخت تیر تر از شب یلدا بجو
 گردیده در بحر اضطراب غوطه هلاکت خوری **بلیث** من آنچه شرط بلاغ هست با تو میگویم
 تو خواه از خنم پند گیر خواه ملال رسول شهریار به بلکان رسیده چون شمراده اسمعیل از دستاوش جان
 و بهر جس نصانی طریق مستقیم صلاح یکبار نه دست داده بود بجوانی که مانند سرب دور از صواب باشد مباد
 نموده و شاه نور عالم را مقتید و مجوس گردانیده در سد و تہید مقدمات خروج گردید و تخت نزد بر شاه
 کس خستاده اعانت جت و بر شاه که چنین واقعه را از جدا میخواست و در کین فرج بود متحد اداد گردیده
 گفت اگر میخواهی که انیمعی صورت پذیر گردد و کار از پیش رود امرای گبار حیب پور را بموعید و انواع تدبیر از خود می
 ساخت خصوص عین الملک کفائی که امیر الامر است و اقطاع او ببلکان نزدیک واقع شد بر گاه او مطیع و منقاد
 تو گردد و علم هواخواهی بر افرازد دیگر امرای خیر خواه ابراهیم عادلشاہ بی قلیل و قال سر در حلقه اطاعت خواہند
 آورد و شمراده اسمعیل از نوید اعانت بر شاه شادمان و فرخناک گشته با عین الملک که در پرکنه میگری
 می بود را بطه حرف و حکایت بهر ساینده او را و دولت خنده میرا گنجان را که کو چکسال بود بجانب خود را
 و مایل ساخت و چون عین الملک را در ابتدا داعیه آن بود که آن محبت طولانی نشده یکایک مغرور گردد بلکه
 شمراده اسمعیل قلعه بلکان را متصرف گشت ساخته خطبه انجا بنام خود کرده در ان ملک دو پادشاه صاحب خطبه بهر ساند
 ہر انیمہ نسبت بعدالت پناہ بیش از پیش اظهار اخلاص و دولتیابی کرده خود را از فرس و دیان صمیمی میسر و پنهانی با شمر
 زبان کی داشته میگفت کہ ہر گاہ موجبات سلطنت چنانکہ باید و شاید روی دہم قدم ساختہ با اتفاق بعضی امرا
 بخدمت می آیم دین انا عالم پناہ خبر ہر ای ہر ادر نسبت بشاہ نور عالم شنیدہ آتش قہر و غضب برافروخت و البان
 سر سر نو سبغ را با سپاہ جلالت آئین جتہ دفع قہر برادر و شیر حصار بلکان نامہ فرمود الیاس خان با پنج ہزار
 سوار بہ بلکان رسیدہ چون شمرادہ را بمنور طاقت مقاومت ہم نہ رسیدہ بود مستحسن گردید و الیاس خان اطراف قلعه
 بخاطر آورده ہر امر اہمست کردہ در تفتیق محصوران کوشید و بجد و جہد تمام عازم شجر گردید و عین الملک نیز جو

فرمان واجب الادغان برخی از شکر خود را بملک آن فرستاد تا با اتفاق امرای دیگر بحسب ظاهر بشرط محاصره پرداخت
 اما از جانب مورچل او پیوسته غلہ و آذوقہ بقلعہ رسیدہ ابواب رسل و رسائل مفتوح بود و چون این جناب کو شک کرد
 باین اعلیٰ کردید فرمان طلب کہ بتوقع سعادت مفتح است بنام مین الملک صدور یافت خلاصہ مضمون آن کہ
 درینو لحاظ خطر بایون متوجہ دفع فتنہ بکوانت می باید کہ آن سپہ سالار بر جناح استیصال بقوایم سیر خلاص
 رسیدہ اعلام دولتی و لخواجی برافرازد تا لوازم مشورت و کمکش در میان آوردہ انچه صلاح آن خیر اندیش باشد بطور
 رسانیم و در این ضمن دیگر امور نیز منظور نظر دور بین است بمرکاز آن معتمد الدولہ بشرف ملاقات مستعد گردد
 عرض کو باین محذول و منکوب گردیدہ حقیقتاً تردد آن امیر صائب تدبیر منکشف خواهد گشت مین الملک استقبال
 فرمان کرده چون بر معنای سراسر التفات مطلق گشت برای دفع مظنہ در غایت سرعت و محبت با برخی از مضمون
 و نزدیکان بدار اساطنہ آمد و بعضی ارفکار را کہ در اندت بزمی در قرب و منزلت پادشاہ اقصاف داشتند بصرف
 نقود فراوان ہوا خواہ خود ساختہ نوعی نمود کہ در آن چند روز پیوستہ تقریبات اینک تحریف اغلاص و دولتی
 او مذکور مجلس بایون ساختہ عدالت پناہ بر چند از حرکات و سکنات مین الملک آثار خدعہ و دورگی نشان
 می نمود لیکن چون خیالی و استیصال او را بواسطہ حقوق سابق خوانان نبود و حرا محوری او نیز بعلم الیقین رسید
 بود انحضرت خواست کہ با علی شیم مالکان خط مکرمت و اقصی ہم سالکان عرصہ مروت علم نموده او را محبت
 بکنند احسان بقید سازد کہ اگر احوال حرا محوری و فتنہ اکیزی نیز مرکز خاطر او باشد از آن پشیمان شدہ من بعد
 پیرامون مقدمات لا طایل کردہ بناء علی بذاسفان کہ در آن ایام بسمع بایون رسیدہ بود اصلاً منظور
 نہ داشتہ مجلسی در غایت عظمت و مہابت برآست و امر او سپاہ باین قاعدہ در چپ و راست مین الملک
 پیش برودہ و او در غایت دہشت تہ ہمار جا رہین بوس کردہ بکنار تخت رسید و قوایم سیر بر بوسیدہ رخصت
 بلبوس یافت حضرت سلیمانی چون او را در غایت اضطراب دید و دانست کہ ترس بسیار بر او کار کرده است
 لحظہ سبحان دیگر متوجہ شد تا بوجہ کمال خود آید انکاء کمال و جہ و غایت نسبت بہ او ظاہر ساختہ بر مایہ حسن
 جای دادہ و بکمال لطیف کہ مقاصد دو جہانی در آن درج است سرافراز ساختہ بجلالت و انعام و کرم خرم صبح و آفتاب

تاریخ مرسته

۱۳۶

مقاله سیم روزه دهم
شماره ۵

و پکن یعنی غیره مرصع بخواهر نقیبه اختصاص فرمود و در مجلس رحمت انصاف بجانب اقطاع ارزانی فرموده
مسرور و متبجح گردانید و عین الملک درین خدمت بوسیده روز دیگر علی اصباح بجانب پرکنه بگری که معظم پرکنه
اقطاع او بود روانه شد مجد وصول بمقصد مرحوم خردی نابود انگاشته باز روابط آشنایی بشهراده اردست
نداد و همچنان در اصناف امداد و ارسال خل و آذوقه تقصیر نکرده این جز شیوع تمام یافت اتفاقاً در آن ایام که توان
بیجا بود که حیات خان نام داشت و از مردم مله اذل دکن بود و جبهه رسانیدن باروت و بعضی ضروریات نزد الکسان
رفته بود وقت مراجعت گذارش به پرکنه بگری افتاد عین الملک را مواضع بخاطر رسیده جبهه صیانت او را متبرک
خود طلبیده و حیات خان که همیشه با مردم بازاری و از اذل سروکار داشت عین الملک را نیز از انقوله تصور کرده عشا
پیش آمد و حرفهای که بگفتایه دلالت بر حرام خواری او داشت بر زبان آورد عین الملک از جای در آمده دشتی کرده
حیات خان که گرم شده و یکبار مسلوب العقل گردیده بود از پوست برآمده صیرخا و ابراهام خوری منسوب ساخت گفت
من برای همین کار بیکلوان رفته بودم که تحقیق احوال تو کنم و اینجا نیز همین کار آمده ام معطلان دلیل و بهمان طریق حرام خواری
تو یقین پیوست و مقصود وی ازین همزبانی آن بود که عین الملک ترسیده باعطای مبلغ کلی او را از خود را منی سارزد
لیکن عین الملک چون رسوای مطلق شده بود دانست که کار از دانه و مطالبه درنگ داشته و پیش از آن حاکم
زیر دامان نمیتوان پوشید پس جرات از انبرخیزد پای کرده علانیه را ست مخالفت افزاشت و دیو غرور در دماغش
جای گرفته در طی بساط معده و طرح اساس مجدد سعی بر سعی افزود و در همان زودوی کاغذ با حکام بلاد و قلاع نوشته ایشان
بطلادعت شهراده تخریص و ترغیب نمود اکثر خبیة اظهار افتیاد نموده منظر تحفص مهمات کشتند الا حشم قلعه مرج
که در ساعت تمام از خود مسمی بسد نایک و کنی مغزول و مجبوس ساخته اعلام دولتهاهی شاهزاده بکلک
الافلاک رسانیدند انگاه عین الملک نزد برهان شاه عرضه داشت مرسل داشته از اوضاع و اطوار دولتی بیکجا
کرد و پیغام داد که قلاع و بضع میا من دولت خدا منی تصرف شهراده در آمده و امرای این صوب و امرای ^{السنله}
بکلی غاشبه اخلاص و دولتهاهی او بر دوشش افکنده التماس مینامند که بر شهراده چکر گرفته متوجه بیجا پور گردیم
لیکن آنچه بخاطر ناض میرسد است که این امر خطیری توجه و التماس با و شاه عظیم الشان صورت پذیرد گرفت

ابن اسیم عادل شاه با

۱۴۷

مقاله سیم روضه سیم
تاریخ

اگر آنحضرت درین باب توجه نماید و ما بسبب رعایت دولت خود در حین دود جلوه کرد سازد لایقین که از سخی و لکشی
الطرف و اینطرف صورتی بروی مشیت های خاطر ارتق سماچهره خواهد نمود و شهنشاه اسماعیل مالک تحت دلج
خواهد کرد و لشکر قدوم شما با حسن وجه خدمت بجای آورده قلعه سولاپور و شاه در کرب و دیگر بر کباب سرحد بلارنا
آنحضرت در رجوع خواهد کرد و بنا بر آنکه عین الملک درین باب عهدنامه مشتمل بر موافقت ابدیه شدیده بهر اشرف
و سکه خود چهار عریضه خود فرستاده بود لاجرم بر شاه حقوق سابق و عهد و موافقت یورش منکسر را نابود تصور کرده
معتقد امانت و امداد گشت و سراپرده و بارگاه از احمد نکر بیرون فرستاده با هزار سپاه فرما داده از مضمون این
بیت غافل و ذاهل شده نظم کثرت بهو است که معشوق کند پیوند یکنواخت سر رشته
تا کجندارد عین الملک از استماع این خبر بر خود بالیده او نیز با استعداد مغر از خست مشغول گشت و لشکر
خود را که در پای قلعه بکلوان بمرد الیاسخان بود طلب کرده آشوب طرفه در جمیع مالک عدالت پناه پدید آید
چنانکه در میان او ان گفتار طیار این اخبار شنیده قلعه چند روزی را که علی عادل شاه گرفت بود باز ایشان در آن غوا
منتصرف شدند و پای از اندازد بیرون نهاده ولایت یکنواخت را نیز فراغت رسانیدند و الیاسخان که بمحاصره قلعه
بکلوان مشغول بود از عدم تهوور با آنکه او نیز بطریق دیگران با مخالفان دولت قاهره بود پی انکه امرای مخالف متموجه
اتحصار شوند یا حکمی از پادشاه سریر اعلی طلب او صادر کرد و دست از محاصره باز داشته از پای تسلیم برخواست
و بصورت بیدلان برستان و لرزان کوچ بر کوچ بحیب پور آمده جمیع خلایق را در بحر اضطراب انداخت
چنانچه صغیر و کبیر و وضع و شریف بهم برآمده نزدیک بود که هجوم عام شده در محکاه قتل عظیم حادث گردد
که ناگاه سطوت و صولت شهنشاه بهرام شکست چهره از باب قلعه را بطایفه تا دیب لواخته در ساعت
تسلیم قلعه آن ماده فداده الیاسخان و حاجی محمد رو میخان را که بمواظبت اعدا متمم بودند از مضایقت
معزول ساخت و جهت سیاست و عبرت که پادشاه از آن کزیری نیت در زندانی تاریک تر از دل مهر و ن
و تنگ تر از دایره خون مقید گردانید و بهار نور فزاین طلب با حصار امر با طراف و الکاف و لایات روایت
پس از آنکه زمانی فوج لشکر مانند سحر از شهر و کشور بچوش و خروش آمده روی بدر کاهش آوردند و ازین

تاریخ مرسته

۱۴۸

مقاله سیم روضه
۱۵۴

امرای عظیم عالم آن دکنی که بر شاه راه اخلاص مقیم و بر جاده خیر خواهی مستقیم بود پیشتر از همه امیران و منصبداران
میفه بشکر نشده با یلغار با پنجاه کس به بیجا پور آمده بغزلباط بوسی فایز گشت عین الملک چون ظاهر حصار بلکوان
را از وجود لشکر ظفر اثر خالی دیده کمینخان لغو و فراوان صرف کرده مواری ده هزار سوار و میت هزار پیاده فراهم
آورده و از کمال عزم و نجات انتظار وصول مرکب بر نه نشاء کشیده بلکوان رفت و شامزاده را در یافته با انکه شنیده
بود که بر نه نشاء بالشکر مستعد از احمد کر روانه است تعجل کرده چتر سبز بر پیشش مرتفع ساخت عدالت پناه از
شکستن آن خبر نصبح و ظفر امیدوار گشته حمید خان حبشی را سر لشکر گردانید و با اتفاق امیران دولتخواه و منصبداران
در محواه مبتکامیکه مرکب تیر کام بهلال ربیع الثانی سته ثلثه و الف در فضای آسمان قطع مراحل نمود
در کمال سرعت روانه معسکر حرام خوران ساخت حمید خان کرکین کرمان بادیه غواست بر میان بسته شتابان
شتابان متوجه بلکوان شده و چون بعساکر رسید کسان عین الملک آمده او را با طاعت شکراده دعوت نمودند
حمید خان تعلیم و تلقین عدالت پناه در تعظیم الشان کوشیده در لحد حضرت الضراف نمود و پیغام کرد که ما بقصد حاکم
علی مسافت نمی نایم بجای همت بر اطاعت و انقیاد شکراده عالمیان مصروف است اگر انحضرت انتظار
وصول بر نه نشاء بنوده بزودی از قلعه بر آید و سایه چتر سعادت بر سر بندگان اندازد بعتینکه گوهر مقصود بی رخت
و مفت و بی منت غیر دست خواهد آمد عین الملک از میان اقبال حضرت سلیمانی از لوازم حرم و دور اندیشی
فاصل گشته از پیغام حمید خان فریب نموده انتظار وصول بر نه نشاء که بحوالی قلعه پرزده رسیده بود بنوده شامزاده را از قلعه
بر آورد و بعد از آنکه بقطع طریق مشغول گشت در میدان سطح توقف کرده جته ملاقات حمید خان و دیگر سرداران
با مذاخن فروش و آب پاشی و ترتیب دادن طبقه های خوشبوی و پان و طیار ساختن خلعت های هر کدام بدوق و شوق
تمام مشغول گردید و پس از آنکه بحضرت پادشاه عصر منع میکرد از اوضاع و اطوار حمید خان غده
و فریب استیلا نموده بر چند سی کرد که خاطر نشان پدر کند کلام او را محمول بر غرض کرده قبول نمود و بتاریخ روز جمعه
شامزده هم ماه مذکور که عید محبته اولیای دولت قاهره بود خطبای مالک محمود سینه بالای منابر مدحای اللهم ایده
علی اعدایه مشغول بودند ما بین قصبه بکری و رای باغ تقارب فریقین روی نمود ~~خبر~~ عین الملک چون سقایان

ابراہیم عادلشاه

۱۳۹

سلسلہ دوم
جلد دوم

اب پاشی کردہ فراسان قالین و دندہای با تکلف مغروش ساختند شہزادہ بر آن جلوس نمودہ بی انکار احوال اجماع
خبر گیر دجا طر جبع و دل شاد بخوردن شراب پر دخت الفصہ شہزادہ و عین الملک در آن اندیشہ و کار نمودند
کہ حمید خان نزد یکف شدہ است باران توپ و ضربزن و بان و تفنگ بجانب ایشان سر دادند عین الملک از
مقدمات غنیم واقف گشتہ شہزادہ را سوار کرد و سرا سیمہ شدہ خواست کہ بالشکر خود حرکت مذبحی نماید سپہ سالار
خواجہ سہر ایک ناکاہ مانند شیر عرین لومینہ بیرون تاختہ در محلہ اول جمعیتش را از ہم پاشید و در آن ملاطم و تراکم چون
عین الملک بزخم شمشیر از پای درآمدہ بر زمین خواری افتاد و سپہ سالار سر او از تن جدا کردہ متوجہ فوج شہزادہ کہ
و انجناب خواست کہ اسب برانجختہ خود را بفوج عالیشان و انکس خان رساند و با اتفاق ایشان بہ بر باد شاہ طغی گشتہ
باز بر سر معضود آید ناکاہ در وقت عطف عنان چون نشا شراب غالب بود از اسب بر زمین افتاد و سپہ سالار
حمید خان باور سیدہ و دستگیر کردند و سپہ سالار و دو لخواہان کل حضرت و فیروزی ارکانشن انا فتحناک
فتحنا مینا چیدہ طرہ دستار شجاعت ساختند و سر عین الملک را مصحوب جمعی از اعیان بدار الخلافہ فرستادہ
نثار رسم شہر یار کامکار ساختند و بزبان حال گفتند لفظم سر دشمنان تو استغفراتہ
کہ خود دشمنان تو را سر نہا شد نثار رسم مرکب باد کردہ نثاری ازین کم بہا تر نہا شد . سر عین الملک چون
بیجا پور آوردند کہ کوکب و بزرگ تماشای آن مشغول گشتہ قرین نشاط و انبساط گردیدند و بردار اعتبار آویزان
کردہ قریب یکہفتہ نزدیک دروازہ ارک کجا بداشتند و بعد از آنکہ حاجی بن شجاع خان کرد کہ سرسلار بود
بالشکر رفتہ دست قضاہل حیات شہزادہ در نوشت و حمید خان و سپہ سالار و عتقاد خان شستری متوجہ در گاہ
بسلام حضرت مشرف شدند و در ہما روز سر عین الملک در توب بزرگ کردہ آتش دادند چنانکہ اثری از وی نہا شد
و فرمان جبہ المظاع باسم ملک تہا نہ الا قلعہ مرج صادر شد کہ حتم آن قلعہ را کہ ہفدہ نفر بودند بواسطہ حرام خوردن
نعمت کہ از ایشان سرزودہ بود قتل آورد و سر را راجتہ عبرت علانی بدار السلطنت فرستد سید ملک جمیع ناد و لخواہان
را در اندرون قلعہ بقطار در صف بل یکدیکر نشانیدہ جلادان را بکار خود مشغول ساخت و در یک ساعت سواران بدار
جدا کردہ روانہ در گاہ گردانید غیاث بک قزوینی کہ راند و لغت خانہ خطاب چنگیز خان یاقہ بود تاریخ قبل ملک

تاریخ مرسته

۱۰۵

برسم تقیمه چنین یافته **بلیت** سجداته از رای کجی سر دوبر سر دشمنان شد بتدبیر مال **قضا** مقالیم روضه دیو
 بجز تاریخ برید و آورد **سر جو رو غم را بشمیر اقبال** حضرت صاحبقران پی بهال جمعی را که داندت لوازم
 اخلاص و یجتهی از ایشان سبزه بود بطای بیکران و نوارشس پی پایان مخصوص گردانیده عالمنا را بختاب **مصطفی**
 نواخته و سپهسالار ساخته ده هزار می گردانید و سپهسالار را که در معرکه عین الملک از کثرت دشمن و وحشت
 مصاف نیندیشیده و ظالیف جانپاری بتقدیم رسانیده بود بجلالت و زیادتی منصب معزز ساخت و از نیکو دست
 قضا لبا طاشاط در حرم نواد و دوستان کسره حرف طلال از صیقله مال ایشان سرود و بعضی حرفیان دغل را پر کاله
 پر کاله خون جگر بدمان بخت چنانکه برهان نظامشاه ثانی که خاطر بر انفعال سر بریده سلطنت و اندر اس سر اوق دولت
 این ظل الله کاشته در آفتاب سحیهای لمیع مینمود و دود حیرت در کاخ دماغش چیده گشت مذمت بدندان گرفت
 و بخت و برهان مصنون العود احمد را کار فرموده از حوالی قلعه پر زده که بدو شهنزاده اسمعیل میرفت در غایت بدست
 و جمالت با حمد کمر مر جبت نمود آری حضرت مبین چون و مانع کن فیکون تعالی و تقدس جبه اظهار آثار قدرت یوش
 در هر شرفی از قرون امری غریب و عجیب که تا و رای ادراک شهوار عقل است امدات میکند تا موجب اعتبار ابدال
 و باعث انتباه و خیا بر و ابرار شود و سه انجام واقعه مذکوره ناصب لوای صدایند عوی و رافع نقاب شک از هجره
 این معنی است چه بواسطه مخالفت عمده امر و خروج شهنزاده اسمعیل و اتفاق اکثر حکام اطراف با وی و ظهور آشوب و فتنه
 در تمامی ممالک محروسه و تردد مایا و سد ابواب و خلجی خلایق را بحکم آن ملقب بود بکل از روی حرم و یقین اکثر
 طوایف بنی آدم مغرور و کس مطالعه نموده چنین لطیفه غیبی را که گمنی است بیاب القوج و ملقب است بفتح غیبی منظر و
 مرصد بنود مذکوره ناکاه حضرت سجانی پرده طنون فاسده را از روی یقین برداشته آنچه در مشیت حق بود در نظر مخلوقات
 جلوه گر ساخت و فتح متعدده را چنانکه از کلام بعد ازین ظاهر خواهد شد لباس وحدیت پوشانیده بر تاقامت سلطان
 پاک اعتقاد بیار است **بلیت** است مخصوصان درگاه الهی را بسی عالمهای بوجوب
 کان مدنی یا بد کسی و احمی از عنفوان جلوس سلطنت تا این زمان که فیده بیاض بر سر بتحریر کمال مسکود چندان
 حوادث از تنق سماعه نموده است که نه کوه باشکوه را تاب و توان و تحمل است و نه ظلم را در سر فهم گیت کیفیت

ابترسیم عادل شاه ثانی

۱۵۱۰

مقاله سیم روضه دوم
۱۵۳

یادای سحرگفت جنبش لهذا طویر شرح آن در نوشته سیرت عالمکب می آورد همواره بهون عنایت سبحانی
و محض حمایت یردانی و قدرت یزوی لتدیر و قوت باروی تدیر و کثرت خمول و داعیه صولت و سیوف داشته
حصار نکوت اعدایر بر زیر باد و مباد و مساه حسام دولت روز افزون بر مغارق و روس اصداد جاری و سهام تقلم
ارکان مواضت بر ابداف قلوب حساد کاری باد بالبی الثری الیهاشی الوصلی الجلی القریشه

بر خطایر بحسب اظهار به شنیدن نگاه پوشیده نماند که از بدایت حال چون ملاذ خواستین دوران و پناه خوانین زمان ^{مستور}
در تالیف این نسخه شریف بر مؤلف کتاب حقوق بسیار است و بتحرکت و تحریر او بلکه تحسین و آفرین او مشغول
گشته در نوشتن وقایع سلاطین هند ساعی شتم و نسخ بدین مبط و ترتیب که تا حال در هندوستان نوشته نشده بر طاق
رواق روزگار بر سیل یادگار گذاشتم بر آینه ارزاس پاسداری و شکر گذاری محل دیده و کوشش طبیعت را از نیمه
جهت باز آوردم و به وضع محلی که از حالات و کیفیات آن خان و الاسکان من آمد الی الحمد پر داتمه صحیفه اورا
چهارا چنین زیب و زمیت میدهم که خواجه علاء الدین محمد شیرازی که از مشایخ و سیر وقت خویش بود و حکام و اکابر شیراز
پیوسته با او طریق محبت و و داد مسکوت میداشتند و پسر و الاکهر نیک اخذ داشت خواجه معین الدین محمد خواجه
سعد الدین عنایت الله بنزید فضل و دانش و حسن سلوک با اخلاق بسیار تمام داشت در غفوان شباب و خط
پاک شیراز تر و افضل المتأخرین خلاصه اولاد سید المرسلین شاه فتح الله شیرازی جتسبل علوم متداوله مخصوص
علم حکمت و ریاضی که اشکال نفس با نهات اشتغال فرموده باندک زمانی سرآمد جمهور طلبه فارس گردید و شایم
تألیف طبع سلیمش مانند روایح کلمای طری ازوریدن نسیم سحری مشام دوستان و عزیزان رسیده نسایم مقام
اخلاقی چون هوای بهار به جوشی ریاض خاطر جانیان گردیده خامه کوهر ثار شش عقد کخته دانی و الفاظ کوهر بارش
نقد معانی لوح خاطر خیرش محل نقوش مسایل فروع و اصول و صحیفه ضمیرش مبط الوار علوم معقول و منقول

ر ب ا ع ای شکل امل فضل از نوشته مل کشته بفنون علم در دبر مثل

تاریخ فرشته

۱۵۲

طبع تو در انواع فضایل کامل ذات تو را صاحب فضیلت انجمن و در انوقت که علی عادل شاه مبلغ کران صاحب محرم
 مقبر شیراز دستاده از شاه فرستاد الله التماس قدم نمود و حاجیه عبداللین عنایت بهقتضای قلم سیر وافی الارض بکجا
 انمعدن فصل و کمال رات و از راه دریای باجمعت موفوره بدار سلطنت بیجا پور شریف شریف ارزانی فرمود و آن
 حد و در انفسج کرده و معظم بلاد هندوستان را مانند بریا پور و مند و داجین و اگره و دلی و لاهور سیر نموده بربط
 مضمون احمد و احمد باز با نقایس و تبرکات بند و ستان شیراز شافت و پس از آن فی بموجب آیه مقرون انهدا به
 حج البیت من استطاع الیه سبیلا عازم گذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدس رسول انام و زیارت
 مراقد ائمه کرام علیهم السلام شده از بلده خانه شیراز قرین حجت و اعزاز قدم از سر ساخته و از اسر مایه حصول مرادات
 و الله بطرف حجاز شافت و در آشنای طی طریق طلب چون بدار السلام رسید و ثبوت طواف روضه مقدسای
 امام بهام ابو ابراهیم موسی کاظم و امام محمد تقی علیه السلام مشرف گشته بسار و ستوف و ثبوت زیارت عمده کعبه متبر
 امام علی تقی و امام حسن عسکری استعاده یافته سکنه انجا را بانعام و حسن سیر و انما طاهر کرد و از انجا بسار متبخت خیر و بکرمای
 معارضیده زیارت مشهد عطر ساری و مرتبه ثبوت آسای اباعبدالله الحسین مشرف گردید و روی نیاز بر آن خاک پاک بود
 و بزبان مناجات عرض حاجات کرده و از روح پر قوی سینه شهادت علیه التجه و الله استند و انجا در آن آن روضه بهشت نشان را
 بانعام و صلات موفوره خوشدل و مسرور گردید و همچنین در نجف اشرف بتجلیل استان قدسی منزلت و تقیم تر است
 کعبه مرتبه شاه و علیها پناه صفیا امام المشرق و المعارب علی ابن ابیطالب متعکد و دیده آداب طواف آن روضه عرش مطاف
 بجا آورده و در انجسیرم و جب الاغوار که قبل اهل باز و سجد کلاه باب نیاز است روی اخلاص بر زمین عجز نمید و مرادیکه داشت
 مشلت نموده ساکنان آن سده سده مرتبه را باصناف تحف و بدایا بستج و شادمان ساخت انجا به سیرای بخت سیه
 بکرمه خطره زاده الله تعالی شرفا و تعظیما رسیده و جسم ام اخلاص بر میان جان بسته از روی مغالو از مسمی در گذاردن حج اسلام بطواف
 رسانیده و بر طاقت کار و ان سعادت بهرین طریقه رفته ثرا طایر زیارت روضه مقدسه نبوی صبی الله علیه و آله و سلم بر وجه حسن و امام بجای
 آورده و در پناه قاهر چون ساکت مساکت مر حجت گشته بلده فاخره شیراز شافت و پس از آنکه زمامی که اوقات عزیز را
 بعیش و عمرت گذرانید خطره ثرا نشین بانعام سر و ش آسمانی رغب تفرج بلاد هندوستان شده و مضمون از دعوت فتوکل علی الله

مقاله سیم روضه دوم
 ششم

ابراہیم عادل شاہ ثانی

۱۵۳

۱۵۳
برہم روزہ دوم

تقدیم رسانیده در مسیح و انجیل سمو به بر یافت تا شکیلی شاعر و خواجہ غفران اللہ اردستانی المدعو بعد از راه بند رخزون در کشتی
توفیق شسته به بندر چبول رسیدہ و چون چندی در مشرفات و مکمل آمدہ و بصاحب افاضل و عالی و معاشرت خلال و عسیران
اوقات ساعات گذرانیدہ بدلت قاید دولت و اقبال و زماں سیمونی کوکب بخت و اجدال تا ریح منصد و نود و بیست بہار سلطانی
آمدہ در ایام وکالت و لاور خان بشرف دریافت ملائمت سلطان صاحبقران مستعد کردیدہ و بر امان و افغان ریت تفوق افراشته
از عنایت بیخایت شہنشاہ حمادہ ابوالمظفر ابراہیم عادل شاہ بخلاب عنایتخان و سیورغال مناسب اختصاص یافت و بعد از بد
شدن و لاور خان مرتب فضل و کمال او یونانیو ناخبر شیر نور خان عادل کسر بر خواند ختم ساعت بساعت مرتبہ او زیاد کشته
از نہ یان عباس پالیا و کاکہ کردید و چنانچہ سالقاہ قوم کلک زرین رقم کردید و در او حسد الف بھری بعنوان ایلچی کری و ایالت
صلح و شستن قلعہ محمد نر و بر خان شاہ کہ در سرحد عدالت پناہ یافت داشت تشریف شریف ارزانی فرمودہ و حبس معاصد
چنانکہ مرگوز خاطر عالم پناہ بود ساختہ و پروختہ دشمن کداز و دوست نواز بلبلہ خان بہ بیجا پور معاودت فرمود و اتحادات شیتہ
پسند طبع مشکلی نہ حضرت سلیمانی کشته راست قدر و مرتبت اور فرج تر کردید و در او ایل سناہی و الف جتہ سر انجام مقام سلطنت
و پیغام بعض اسرار پو شامی برسم رسالت بدر اخلاص حیدر آباد مشہور بہاک کرگز و محمد قلی قطبشاہ رفت و لوازم مضبیل
رسالت تقدیم نمود باغب و جی و حسن صوفی بنیابی کہ داشت گذرانیدہ از انجا نیز مقتضی الترام بدر السور و حبیب پور جمع نمود
و در انوقت کہ آتش قلعہ بلکوان شعل شدہ شاہ برادرہ علم مخالفت افراشت و عین الملک کنعانی با او دم از مصادقت زدہ
بیساری از مردم حوالی و حواشی اختر نیز نہانی باشاہ سناہہ ابواب مخالفت مفتوح ساختہ طالب سلطنت او گردید
بر آئینہ ان بزرگوار پر وای صفت کرد شمع جمال جهان آرای بادشاہ سکندہ بار کاہ برآمدہ خواب و آرام بر کنانزد و کاہ و بیجاہ
برایقظہ و ہوشباری پروختہ وقت بیوقت غلبہ اسلازم کل بوستان سلطنت و اجمال گردید و از احوال سکندر و دولت
خافان کشته بود و عقل و فراست و دشمن تمیز کرد و بر کاہ از افعال و اعمال کسی رواج مخالفت و دولتموایی تمام
میر رسید بعرض فرمانروای تسلیم و کن رسایدہ سرشنس و چون میر رسید و بر کاہ از احوال و کردار احمدی بوی مخالفت و دولتموایی
می شنیدہ منکوب و مخدول بدکاہ سلطان ساختہ بھرا سناہہ اختصاص می بخشید و مدائن ایام مؤلف این کتاب فصاحت
کہ بعلت بفاقت معروف است و بھرا تھذیلا و ددولتموایی حضرت سلیمانی دست آویزی ندارد و بعض عنایت و ذرہ پروختہ

تاریخ فرشته

۱۵۳

مجلس اقدس عالم پناه برده چندان دوست نوازی فرمود که خست یمن کترین بند کار از امکا له شریف خوانته بجلت و ریاضت
 منصب و اقطاع نوازش فرموده و در جهان مجلس کتاب تاریخ روضه الصفا که خایت تعاست داشت بدست خود بنویسند
 فرماد که چون واقعات پادشاهان ممالک هندوستان عییده در یکجا عبارت مواضع شافی تا این زمان سعادت نشان
 بیچس نوشته است مگر نظام الدین حسد بخشی و آن نیز در کمال اختصار است و تحقیق حالات و کیفیات سلاطین دکن و غیره کما
 نجای نیارده است مایه که تو قلم و ارکرم دست بر میان جان بسته در تالیف کتاب موصوف بصفات کذا و کذا خود را معاف
 نداری و سوانح و قضایای مسد بهایون مارا برنجیب که از تکلفات نشیان و کذب و بهتان سخن بویان عاری و بری باشد
 سخنیر نای و این داعی سرمدت بر زمین عبودیت نهاده در جهان بقیه جزوی چند متعلل بعضی وقایع آن پادشاه نوشته بخت
 بنظر مقرب حضرت خاقانی شاه بنواز خان گذر رسیده بعد از آنکه بظرا اصلاح اخذ او مذ شرف کشت برف مطالعه حضرت جهانگیر
 رسانیده بحسن قبول مقرون کرد و بد الغرض بعد از رفع فتنه شهنشاه و قطع فصل انتمات خاطر خوشی سیما اثر و منیر مدیا منظر
 حضرت سلیمانی بران مصروف کشت که جمعی از بهانه را که بزرگان ایشان را شایا ملین کنند نامیده اند از رجوع خدمت کار مکی که
 در آن مدت با ایشان تعلق داشت محروم سازد و از شریانان همین کشته زمام ممام ملک و سلطنت را بدست صاحب کیستی
 که رتق و قف و قبض و بطا امور سلطنت از رای رزین و شکردور بین اوسه انجام پذیرد و عقد های مشکو بر انگشت تدبیرش مکرر
 و برضی که از حوادث ایام تصور باشد پیش از وقوع علاج آن نماید بیت بود عا له فروغ این معانی که باشد
 کورستانی گهی شمشیر صاحب جلالت کهی تدبیر ارباب سعادت توان ملک جهان را کرد تسخیر بیکت روی
 رزین ابل تدبیر چو شمشیر که بخواه سوز است شعاع لای سم عالم فروز است چه خوش گشت انخدان سخن
 که بودش ملک مشکین روح پرور بشمشیر یکی تا صد توان کشت برایشی شکر برایشی است بعد از امان نظر
 قامت قابلیت شاهنواز را شاید آن منصب جلیل القدر دانسته در نه طشت توالف در روزیکه نوز و عالم انسر و
 انوار میمنت و سعادت از کعب میفرمود آن آصف جم اقدار با تقوی منصف کار مکی که معظم مناصب اند و لتمام است و
 بنحید و پایه قدر و منزلت او از دوزخ لا مکان در گذر رسیده جزوی و کلی ممام رعیت و سپاه و محافظت مال و جاده برای رزین
 و مکرر دور بین او مغفوض ساخت و میانس سجانی و توقیقات بزدانی و توجه انعامات طیمخت سلیمانی آن خان ملک جناب

مقاله سیم در وصف دوم

۱۵۵

بنوی مقدمی منصب عیسی اقدس که روز بروز از نسیم و طبع منقش گزار ملک طراوتی تازه و ضرباتی بی انداز بهر سینه
 اقامت لقب همیشه بهار یافت قطعه کار دولت جهان بهشت کفایت جزایف ثبوتی دایه این همه قضا و قلب کلی میکند شیطانی
 بی شایسته تحلف و سخوری بر که از تاثیر گردش سحر سندان جبار و بد مسری زمانه خوشخوار باولی چون کبینه شکسته دست اسید
 در دامن عطوفت و شفقت او مستحکم ساخت لبان دل در برش گرفته مانند جان بایز بارشش پرورد و بر که از سنگ چشمی در
 باکی چون چپارتی از دم و دیار در دولت سرای او قدم نهاد چون نسیم صبحگاهی که جیب کار از مواز لاله حسرا نماید و پیش از
 در سرخ باز گردانید و بکند ملاطفت مید قلوب نموده و بدانه جان مرغ دلها بدام کشیده و بجلادت و محاسن کردار از ارمان
 و اقران مستی و ممتاز و بزمی فرست و کار دانی مخصوص و سدا فراتر که مجلس عشرتش چنان زیب و زینت یافته که پھر پیر بایز
 دید چشم بظاره آن کشاده و جوهر سوز و آبر چشم که سالها در حب محافظت زمانه بوده بر طبق سیمین ماه و شام محفل نشاطش
 گردیده و طوبی و شمشاد پیش قامت آن سر و بوستان خوبی شده منده و جمل و خوشبیه و ماه و تزد جمال جهان آرایش سر و پیش
 و منفعل صفای آئینه رخسار نور که رخسار به آن مثالی که اگر کس صورت خویش در آئینه بیند عکس آن در آئینه رخسارش چون آینه
 ظاهر شود بلیت میخواست که وصف جمالش کنم ولیکن یادش ز خود بر و سخن در دامن
 مجاوران خاکپاشش را توانا کرد و در چشم کشند و مسافران نسیم مکارم اخلاصش چون مشک از ملک بلبل بزم بزرگان و سر و
 اعلاش آورده اند و مستی بر آن عصر و آغ بنگی او بر حسین نهاده اند و بکجخت شمشاد سرخ و تار سیم شبیدیش نماید بخت
 که بکشد جان فدای خاکش سازد اقبال در درگاهش پایی آب ایستاده و دولت رقصان و دست افشان سر بر آتش
 نهاده و پھر سرکش کمردهش بر میان بسته و زمانه کینه در ورق پیدا و آب و فاقش شسته اجرام کلی مطیع و منقاد و بمراد
 و نفوس سماوی موافق و مساز از ناز غنان پر خیز و متمتع و بر خور و از نسیم و قدان لاله عذار مخطوطا و بمراد
 مخفی و موافق و مددش پیش از آنست که مبادیش عقل را احوای عشر عشیر آن دست و پد و حاصل پندیده پس زیاده از آنست
 که فکر دور آیدش بقصور آن کردن افراز و مناسب الگو غنان کلکون جهان بجای قسمل را از باوید طبع و ثنا معطف ساخته در بیان بعضی
 از آثار جان جوخت جولاندهم و شمه از صحرای و جلاش بر طاق و رواق زمانه ثبت نمایم چون بر سینه مضرب کار ملک کلین و
 تمام به سینه معضای رای رزین و شکر دور بین جهان مناسب دید که حضرت شنشاه بجهاد خود بخش نفیس بر واقعات کار سکه

تاریخ فرشته

۱۵۶

و مالی مصلح گردید انحضرت را برین داشت که در آن امر بکوشید پس بر روز واقعه ای کار ملی را که منبیا ان اطراف جهت علم
 حالات مرسل در کا مبد کرد ایند بمن ادا پیش برده نوعی مینمود که حضرت کیحطریه و وسطاران میخواند تا آنکه باین پنج
 در اندک فرصتی سواد سلیمانی روشن گشته کار بجائی رسید که خطای مغشوش و بی تعلیم میخواند احکا و تعریبات انجمن کتب
 نظم و نثر در مجلس وی حاضر میساخت تا آنرا نیز مطالعه کرده و بکار فارسی خوان کردید و بنوعی فارسی را خوب میگفت که تا
 بنده وستانی مشکلم نمیشد پس بکس نمیتوانست فمید که غیر از فارسی بزبان دیگر آشنائی دارد اما آن خان والا مکان با وجود این
 استادی چون در اکثر مقامات دینی از انحضرت تعلیمهای یافت بشاگردی او است باف نموده و تاریخ سنه الف در قطعه یافت
 که قیمتش با محصول کیمیا اقلیم سبعة برابر توان کرد این عبارت نقش کرد شاگرد ابراهیم عا دلشاه شاهنواز خان قزاق کنین
 انکشته تی ساخته چون بنظر اقدس عالی در آورده است بیا بون هر گشت مبارک انجمن کرد و در آنروز خطاب غایتان بخطاب
 مستطاب شاهنواز خان بدل گردید و باین مراسم خمر وانه و عوطف شامانه سده سیتش پناه عظمی اکابر گردید و ایوان جنگ
 با قده سپهر خضر دعوی مری نمود قطعه نظام ملک و ملل شنوز خان که کرد رنمت خود حرکت بی رضای او
 اجرام بسان حاکم معزول امر ابقدر نشسته تا بر سر انقضا و اعلام زعوم بنم تو در طبع استمان و زمین
 نماد و باقی اندیش جنبش و آرام ندر هیچ چو اقومیم کنه کرد و شو کشته اگر قلمت خطنج بر اجسام نیوستان جات
 صبا قدم نه ز باغبان رضایت نموده است تمام کمال خویش فرمیدی مرتب تو کشته انجم و افلاک اگر ترا اگر
 کرد و ابروی کین چین در افکند قلمت حسام سپو کتف سرفرو بردایم ز دایه کیمت آسمان چو فصل بوج بی حصول
 بهی کنه ابرام و در همان زمان سلطان جهان بر زبان الهام بیان آورد که یکی تمت پادشاهانه مصروف بانست که چون
 من جمیع الوجوه قربت حاصلت با چهار منزل که خلد ز غمناشی آن سه افتخار بر افرازد طرح نموده با تمام سانی خان و
 منزلت زبان شاد و دعای پادشاه عنایت کشته کشاده سر اطاعت بر زمین انقیاد گذاشت و بهماری دولت روز انست
 فخری و پیشکشی بنام که منس روز کار با آنکه سحر عالم کون و فساد است مثل آن غارنی در مسو و بر بکون
 زیر سقف بوقلمون ساخته و بنزدخته از تعاشس بدرجه که پای مردم جسم و اندیشه عروج بر معارجش از قبیل متمناست
 و شیاطین را از بیم ناوک سنان پاسبانش بر امون آسمان کشتن از جمله محالات از لطافت و صفای منزل فردوست

ابراہیم حادہ ثانی

۱۵۶

ابراہیم حادہ دوم
۱۵۳۸

حوران پشت و عمان در ضوا آن مکان نریت شرت بتاب و مضطر شمس و شورشید ضیا کتر
و غلات شرفاتش مطیع شمس و قمر طبعیت اساس قمعین خوب کی توان بکند که دست تمت آن صدر کمان
بکند علو کس کرده اش تا بغایتی برسد که آسمان از چشم اختران بکند شب سیاه فروغ بیاض دیوارش منور
از پنج در کمان بکند چوشت عرصه او دشت رنگ فیروزه فلک مغبط خود را در آید بکند بخود فروشد صد با
و هم دور اندیش چو شمس اشعه بر آسمان بکند سخت بار که اقبال باز کرد درش سعادت آمد خود را بر آستان
بکند طرح آن عمارت که مرقوم خامه لطایف نگار کردید بین پنج است چهار دیوار دارد که ضلع او قریب چهار صد کز شری
جانب شمال و دور وازده شده میشود یکی در وازده است بغایت رفعت و بزرگی و بجانب بازار که مشهور است بازار
شاهنواز خان باز میشود و در وازده دیگر واقع است نزدیک چهار سوی در بار پادشاهی و بالای این در وازده عمارتی است
مشمس سی نورس مثبت از درون و بیرون بوم و دیوار دار مطلقاً ساخته نقاشان حیره دست صورت های مرغوب بر آن
کشیده اند و مسیک بهار الاماره تردد نمایند اول تماشای آن مشغول گردیده و اندک شیدای صورتها میشوند بعد به تکلیف
و حسب طبیعت از آنجا قدم میسر میکنند از آن اوقات نواب خان در آن عمارت که مشرف بر اکثر عمارات بجای پور بزم عشرت
آراسته مردم ابل صاحب طبیعت بصورت فیضش او اختصاص می یابند و شراب بخش سرور و حضور نوش کرده علی الرغم فلک
ستم میته و اولو و طرب میدهند و در وسط حقیقی آن چهار دیوار عمارت در نهایت ارتفاع مشتمل بر ایوان طولانی که دو طرف آن مجروش
و این صفه و شمال است و عقبش طبعی در نهایت زیبایی و طبعی که عبارت از شرقی و غربی باشد نیز ابوابهاست و بر پشت بام
این عمارت که مرقوم شده عمارت عالی ساخته و پیروخته شده است که هرگز اشرف عروج بر آن روزی کرد و تامت سواد طبع
بجای پور و بستان و عمارت اطراف شهر منظور نظرش خوابد کشت و پیش ایوان شمالی چو تیره است در غایت وسعت از کج
و سنگ و در وسط حقیقی آن حوضی است کوثر مثالی و اطراف آن باغی است فردوس شمال و در و دیوار این عمارت و عمارت
دیگر که در آن محوطه واقع است بهر کاری صفای شهر آزی که مردی است به حیثیت آراسته و بطرز عمارات نورس بهشت همه
مصور و نقش اند و عیس که لطافت اشکال و غایت مثال خال افعال بر عارض نگارخانه چمن نموده و رخسار پریر خان خلایق
انوی خجالت نشانه و در روح بخشی و فیض کسری رقم نسخ بر نگار نامه مانی نقش آذمی کشیده و آب روی سید و خورق

تاریخ مرسته

۱۵۸

بیاوداده بیت تصاویر آن دشت مسیح مانی تا مثل او حیرت جان آفر همه عورت کاش و شکل بستان
در آینه مثل روح پرور مقصور نوکوی مکر جام خیر ویت منقش در شکل چهرت کشور از هر گوشه آن آسمان ماه و چهره
تابان و از سر کناره آن کفایت نایب و کیوان نمایان بیت سجدی شد از پر تو شس روشناس فروغش بکنج
بجیب قیاس اگر خیمه بیرون زند نور او شود دشت و در وادی طور او بهر گوشه سینه و در بستان مه و اقیانوس
آسمان آسمان و باغ و بستانیکه در اطراف آن کاخ و ایوان واقع است کل در بستان در کن رجویب دیده و ران گذاشته
و چمن چمن سبز و شکوفه در نظر صاحب نظران جلوه داده شیم غم غم بر شش چون شامه غم تر عطر کستر و رایح نترن و ترن
چون الفاس عیسوی جان پرور و درختان کور شش در لطافت و خوبی چون شاخ سدره و طوطی و نازک نهالان نو خیزش
چون سسی قدان در کشته و مجوی سفیر مرغان خوش الکانش از جگر و داودی خبر داده و لطافت آب روانش دهر و جل
اسکند از دیده و چون کشته ده اشجار میوه و درش از کثرت اشجار چون پیران پشت خیمه کلهای تیش چون آتش وادی بمن
از شجر و میوه و خوشه انوار صلاوت آیین بر فراز ناک مانند پروین از طارم فاک آویخته و انجیر و پندیر که دست صانع
تقدیر و آئین نهاده چون کوزه نبات و شیشه آئین کجی که کوی زرین نایج از میان بکرت سبر کوی مسرانو راز
سهر و خضر تا بانگشته و حقه زر نگار ترنج در طاق شبکهای او راق اشجار نشان از آتش طور داده بیت
خاکش از بوی خوش غیر سرشت میوه آیش چو میوه های هشت میوه و درش از بزمندی کرده برکت سجد و پیوسته
میوه آیش بیرون زاندا زده جان از دانه و او چو جان تازه ناک انکو کج سنک کلاه دیده در کج سجد و پیوسته
شاخ نایج و برکت تازه ترنج غنبدی نشانه در کج آب در زیر سبزه های چمن سبزه بر کرد و آبهای چمن
همه دل بود چون میوه ناز همه کل بود پی میوه نایج خار کل چمن آتش در نور بخشی از غم و شبت تاج گرفته
و ناسکفته سحر آتش در کشتی انجشید باج ستانده کل مکره آتش از میان بکرت اخضرید عینا از حب موسی برآمده و کل
جاسوش ابره فلک راز کس خوش کونه شفق فلک داده و از امارت پیاکی عمارت آنکه چون منزل حبت مرقت ساخته
و پر و آخته کردید تاریخ بیت همیم به ربیع الابی سینه عشره الف از مطلع امید خان کیوان ایوان کوب خانزاده سعادت
از جمله موم میرزا علاء الدوله علی محمود شش عالی ترتیب یافته اکابر و اشرف بده فخره میا پور لواز م تنیت و مبارک

مقاله سیم روضه دوم
شماره ۱

مقاله سیم روضه دوم
۱۵۹۲

مشهور رسانیدند و ملک و پذیر مولانا فینکی که ملاح خان والا مکان است در آنوقت قصیده در سلک تحریر کشیده گذرانیدند
میت از آنین است قصیده زخان تازه نیالی بیغ جان آورد که آن سال مرگام باغبان آورد
شکفته رویی این نوکل جهان افروز چنین چنین کل عشرت یوسنان آورد قمر میزان جادشت کین ستاره سعد میرح
برج خدایکان آورد هزار دود بود از سال بجزرت بنوی چنین شمار حکیم حساب دان آورد که در کنایه حیات ابر
لطیفه غیب علاءالدولین شهنواز خان آورد مسافری ز دیار جلال جاه رسیده که بخت و دولتش از بهر ارمان آورد
ز بهر رانجه طالع به یابوش منندس فکلی کلک در میان آورد دج دج حرکات پھر در خاطر ز بهر طالع این فخر
دودمان آورد بخوم طالعش از اقصای چرخ بلند بغی وانش در خاطر انجمن آورد که صد دج اثر دولت ابر پیون
فراز مطلع اندیشه و کان آورد و از بیمه خوشتر و مبارکتر از که چون چند روزی ازین مسکو گذشت عدالت پناه که در مقام تریب
معز الیه بود حبه تنیت قدم مود و مسود اراده فرمود که بمنزل بهشت آسان ترغیب آورد و پایه قدر و منزلت شاهنواز خان با
عین رساند و جناب خاں برین معنی روح فرا مطلع گشته در سامان لوازم ضیافت پیش و پای انداز شده در تینه جشن و طوی
بزرگ گردید و پیشکاران عطار و فطرت اسطو طبیعت و فرزان قضاوت قدر قدرت بار اسق بزم صحبت و پیراستن مجلس عشرت
مشغول شد بعضی آتیم رت جان مارا بفروش استرق آریسته و بنا میانهای منذب که در رفعت و صفایر بکشت اطراف
نیارند و در آنست که آفتاب عالم تاب یعنی سلطان بنده نواز از نشیمنگاه خاص بپس نکاس سعادت که قرین بها ط
سیماقی است سوار گشته منزه بیت القرف کرد بد شاهنواز خان در کتودن پای انداز شده از در و از اول قلعه تا کنان رصفه
نورس بهشت عنش شش کر شری بزرگفت و طلس مصری و دیبای شتری و محل فرکی و اسآوری کجانی و دیگر اقسام قمار و
بسیخ و زرد و نند بهار یار است و در طرف بازار که مشهور است بازار شاهنواز خان نوعی آئینه بندی نمود که کوچک و بزرگ
شهر جا تو بقیسج و تانسان آمده مردم کمین سال که نزدیکت بحر طبعی رسیده بودند از مشاهده آن اکثشت تعجب بدندان گرفته
عترف نمودند که در اینست سالها چنین آئینه بندی که نقش نگار خانه چین است در اینجا پور واقع شده و حضرت سلیمانی چون
در آمد ملازمان و مستبدان خود را که در اطراف سکاس میرفتند پیش نظر دور نمود و در کمال تازگی و آراستگی و در طرف
آنها تماشا کرده و بسیج خصوصیات نظر آورد و چون بمنزل خان ملک شان رسید سخت سکاس را نگاه داشته قریب

تاریخ فرشته

ع ۱

کساعت بخون بمقام پر دین و ایوان پیش د کا مشغول گشت و بعد از آن متوجه عمارت نورس شست شده چون از نضاره مقام ^م روضه ^ن به
 اشل فضای طبعیت لاله زار گشت در اینجا سینه شاه مجاهد بساطی طرب اشعارت فرموده و پیشکاران ماسیما بساطت را
 بهمان چهره پذیر خان چین و پنچ با قسم اعلیٰ زیب و بیت داده مجسمه های بخور به عطر بیزی در آورده و ساقیان لاله
 بجای معامی شراب نورش بکار طرب را نصارت بخشید و معیان خوش آه از بخت و سره دلو بهار مجلس را لطافت دیگر داد
 بیت خوش آئیده بزمی چرخ رنار زمینش حلای بند روی نیاز بهوایش طراوت ده چرخ
 زبانش بساط منک میمنی زمان که چوب طریح مجسم شد بترتیب این بزم بزمی نید انگاه بهار و ادون بعضی از
 و قسربان و مجلسیان و شاعران مانند اخلاصخان و یاقوت خان و شجاعخان و شکره خان و جمیع خان و میر
 اردستانی و مولانا ملک قمی و مولانا ظهوری تبریزی و مولانا حیدر کاشی مثال و جب الا مثال صادر گشته حجاز کاه
 انجمعت رک که در باب سعادت عبارت از ایشان است بان و ضارم شت خوانند بیت منادی
 کرده بیت ما را برون کرده زده ما را ادب پرورند بان خسرومند ز منصف صان و تر دیکان تی جنب
 و چنان بعد از ادای دعا و شای شنش از زمان زمین خدمت بوییده بر اطراف مجلس ارم نظیر این مانند و مولانا
 قمی و مولانا ظهوری قصاید و انواع و دیگر که مناسب وقت بود که را نیده و چنین و قسربان شنش و جمیع سخن
 یا قند و خوانسار لاریان چاکدست و بکا و لان پاکیزه اطوار هر ساعت میده های رنگارنگ و ظروف فقره کا و مولانا
 و اثر به خوشکار و فواکه و نقل و شکر و حاضر کردند و بعد فراغ از کشیدن طعام و تاثیر جامه و نوب شام و نوب
 لایق قدرش منشاء و فراخور اخلاص و بندگی خویش اسپان تازی و قسربان رومی و شامی و غلامان حبشی و کرجی و دکنی
 میگوشت گذرانیده برو و نس جمیع معشربان و ارکان درگاه را بخلع فخره رنگین ساخت و چون بساط شین
 و طوی منظوی گشت شاه فریدون حشمت قامت قامت خان و الا ملک را کر و بعد از آن بی بخت خاص را راسته
 یکونویش سزایه بان نقد و و پختن مرقع که نایه و چند سرسپ تازی سرافراز فرمود و ولایت جلون که از مضامین
 این است بطلر جمال قریه اضافد جاگیر قدیم او نوده بدلت و اقبال بجانب دارالامارت نوبه فرموده خاص و عام از ش
 منزل آصف جماعت هم و اداب مجلس داری آن خان و الا مقام گشت حیرت بندان که قند و بساط انبساط کرده و رقم

ابراهیم خاوند شاه

۱۷۱

معدیه سیم روضه دوم
عاشقانه

مسلمی بر آن جناب کشید و از جادو و مکاره و عناد و حسد و نابرابری پیش ازین حرف برادران نواب تقریبی که مذکور گشت بر دست
بخت خامه سنجیده و احب کرد و یک کشته از احوال ایشان نیز بیان نماید و حاجه معین الدین محمد که بزرگترین برادران بود نصرت
بیان و ملاقات لسان و لوازم شفقت و مهربانی آینه تمام داشت بعد از تقرب یافتن شاهنواز خان بخدمت سلطان زمان
بازگشت مدتی از شهر باز بیجا پور آمد و مجلس حضرت مشرف شده منظور نظر تربیت کردید و با قطع لایق اختصاص یافت
در همان روز وی در اواخر سنه امدی و الف از بختان ناپایداری گذشت و در همین سرخ روان مسود این اوراق چون
بر بالین وی حاضر شد با بعضی از مجلسهای انس کرده این بیت بخواند
می خوش نشست که در آخر محبت بندامت برخاست بعد از آنکه تجویز و کفین وی مشغول گشتیم با آنکه موسم پربار
نبود ماکاه سحاب رحمت بهر سیه و موافقت اصحاب تعزیت طوفان باران عیان ساخت
برآمد ابری از دریای اندوه فرو بارید سیل از کوه تا کوه . فرزند آن از جنبه ادب و طریقت که چهار سال بود منظور
شفقت پادشاه گردید و بدلی تغییر و تبدل با قطع پدر اختصاص یافت و در حجره مطهرت عم بزرگوار پرورش یافته و کمال
منوّه از اهل سعادت گردید و حاجه هدایت آنکه که چاکرین برادران نواب خانی بود خبر فوت حاجه معین الدین مستند شد
از شیراز متوجه دکن گردید و بملاقات نواب خانی مستعد گشت و لازم آمد پرسشی بجای آمده در سال دیگر دو سه سال
الزام باز شیراز سعادت نمود و چون از جانب خان سعادت نشان تعمیر مسجد شیراز که مندرس شده بود مامور بود ولی الان
بآن بلده است غافل دارد و بر حال مبالغه گر مندرس کار نواب خان حجه مسمی مذکور از بیجا پور شیراز رسید و دامیده دارد که بر
شریف که مشتری طبقات شریفه بر سه چهارموی عن صبر بخیزد و سر حواس نفیس که جوهر عالم کون از کان
در دامن مولای او نهاده و ریزد نصیب آن خان خدا خوان خدا شناس گشته آید و گزندی از زمین الکمال بخت و فاقش سواد
مقدّمات گشته شدن ابراهیم نظام مشاهد ثانی و غالب کشتن سپاه عدالت پناه بلطف و کریم
المنه که ازین دو دهان وسیع الشان نوبت خلافت و جهانداری بشهریار ذی شوکتی عدالت قرین رسیده که قوام
ارکانس بصنعت کائنات میان مخصوص مخصوص است و چهارم باش سلطنت و تاجداری سلطان عظمت آیتی حاصل شد
که بارگاه عرش اثباتش بعبت و من و دله کان آمنه بختش صورت بر مامل که نقشبند خاوندش بر صغیر حاضر شد

تاریخ مرسته

۱۶۲

قبل از آنکه بریدان تصور جسد انعام را سازند مقدم سرعت از کهن خواجه صحرای ظهور را به تشریف بر مومنان رسانند
 وَلَیْلَةُ خَوَائِنِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ اذْخَارِیَاقَهُ قَامَتْ اَقْبَاشُ هِرْ رُوزِ بَاکْتَسَابِ اَنْ تَرْفِ کُرْدُو دَوَاجِمِ اَعْلَامِ طَعْمِ عِلَاقِ
 کَانَمَا کُوکَبُ دَهْ بَیْ یُوقَدُ مِیْنِ شَجَرَةٍ مَبَاوِکَیْرِ بَرَسَدِ یَا رَکَ پَر تَوَازَنَدَه رُوزِ کَا عِلْمَانِی مَتَوَطَّنَاشِ مَنُوشْتَه وَصَحْفَه
 حَسَامِ فِرْوَزی اَبْجَاشِ کِه مَصْدَاقِ یِکَا دَسَنَاقَه یَذْهَبْ اُولُوکَا اَبْصَادِ اَسْتِ دَر مَرْتَبِ اَمِ کِه اَز یَا مَقْتَمِ
 بَیْرُونِ اَمْدَه سَرْمَایِ مَخْلُفَانِ کَوِی مِیْدَانِ کَرْدِیْدَه اَوَازَه یَا سَ وَطُوتِ اَو بَاکَنَافِ مَشْرِقِیْنِ وَاَصْلِ وِصِیْتِ کُتُورِ
 کُتَاشِی وَ عَدُوکُشِی بَا طَرَفِ خَافِیْنِ مَتَوَاصِلِ هَر کِه اَتَشْ بَادِ قَهْرِشِ اَز مَرْکَبِ مَرَادِ اَقَادَه دِیْکَرِ پَاشِشِ بَر مَرْکَبِ اَمِ
 نَزِیْدَه وَ هِمِجَه اَز مَلَقَه اَطَاشِشِ سَر چَیْجِه دَر بَایْ هِلَکَ بَدَنِ تِیْر مَحْنَتِ کَرْدِیْدَه دِلِیلِ بَر تَحْقِیقِ اِیْنِ مَعْنِیِ وَ بَر ثَانِ بَر تَحْقِیقِ
 اِیْنِ دَعْوِیِ وَاقِعَه اَر کَانَ دَوْلَتِ اَبْرِ سِیمِ نَظَامِشَا دَهْنِ بَر ثَا شَا هِ اَسْتِ کِه تَفْصِیلِ اَز مَشَا طَلْکَلِکَ شِیْرِیْنِ کَا رَ حَرِ پَر عَرِوَسِ
 رُوزِ کَا رَمِی نَخَاوَدُ شَمِ اَز اَقْبَالِ شَا هِ جِهَانِ دَر نَظَرِ جِهَانِیَانِ جَسْمَه دَوْدَه مَر قَوْمِ خَامَه زَر نَخَا رِ سِیْکَرِ دَانَدَه کِه چُون پَادِ
 جِهَانِ مَطَاعِ حَصَارِ کَلْبُوَانِ رَا اَز قَبْضِ قَلْبِ کَر شَانِ بَعِیْکَرِ بَر آوَرْدَه جَمِیْتِ بَر دَفْعِ مَعَاذِنِ دَوْلَتِ قَاهِرَه کَاشْتَه
 بَعْضِیِ اَز اَمْرَامِیِ دِه کَاهِ رَا کَسَرِ اَز کَرِیْمِیَانِ طَغِیَانِ بَر آوَرْدَه بُوْدَنْدَه اَز مُنْصَبِ اِیْلَتِ وَ رِیَاسَتِ مَعزُولِ وَ مَجْبُوسِ کَرْدِیْدَه
 اَعْظَمَ اَز دُرُو خَاکِیِ دَاشِشِ اَسْتِیْنِ جَمِیعِ فَرْمُودَه وَ بَا بَر اَمْکِه اَز حَرَکَاتِ وَ سَکَنَاتِ بَر ثَانِ نَظَامِشَا هِ غِبَارِ کَلَفْتِ بَر حَاشِیَه
 ضَمِیْرِ اَوْرُخِ اِیْکَانَ اَعْلِیِ نَاهِ یَا قَه بُوْدَه سَمَوَارَه هِمُو لَایِ تَلَافِیِ وَاقْتِ اَمِ کِه اَز شِیمِ مَرْغِیَه سَلَاطِیْنِ صَا حَبِ تَکْمِیلِ اَسْتِ
 کِه دِخِیَانِشِ مِیْکَرْدِیْدَه اَمَا مَثَلِ اَوَاغِیْفِ نِیْزَه کِه اَز اَوْصَافِ سَلَاطِیْنِ عَالِمِ قَدَرِ اَسْتِ دَاغِ بَر مَافِیِ الضَمِیْرِ مِیْشَدَه وَ نِیْکَدَاشْتِ کِه مَادَه
 وَ فِسادِ هِمِجَانِ نَمُودَه نَخْکِ دَمَادَه بَظُورِ رَسَدَه کِه نَا کَا دَر غَدَالِ اِیْنِ اَلِ بَر ثَا شَا هِ دِه فَرْتِ شَا بَزِ اَوْدَه اَسْمِیْلِ سَنَکَتِ جَا بَر شِشْ
 عَمْدِ وِیْجَانِ زَدَه اِیْنِجَانِ خُورْدِ لِسْکَتِ کِه اَصْدَاقِ اَمِیْتِ اَصْلَاحِ نَا نَدِ چِه کِه چُون جِبرِ خُورْدِ شَخْرَ اَوْدَه بَا حَمْدِ نَمُورِدِ سَیْدِ بَقْعَدِ اَمَا
 اَوَشْکَرِ کُرْدَوَ اَوْرْدَه تَعَجِیلِ رَوَانَه بَلْکُوَانِ شَدَ لَیْکِنِ دَر حَوَالِیِ قَلْعَه پَر نَدِ هِمِجَرِ شَسْتَه شَدَنِ مِیْنِ الْمَلَاکَتِ وَ لَرِ قَارِیِ شَفِیْقَه
 شَنِیْدَه اَز مَوَارِیِ خُودِ پَشِیْمَانِ شَدُو پَسِ سَر فَا رِیْدَه بَا حَمْدِ نَمُورِدِ وَ چُون دَر اَنْ فَرْتِ قَلْعَه چَنْدَر کُوفِیِ کِه عِلِیِ عَادِ شَا هِ
 مِیَا مِیْنِ اَخْطَامِ مِصْطَفِیِ خَانِ اَر دِوَسْتَانِیِ مَشْخَرِ کَرْدِ اَسِیْدَه بُوْدَه اَز حُوزَه دِلُوَانِ اَبْرِ سِیمِ عَادِلَتَا هِ بَیْرُونِ رَقَه تَقْرِیْفِ کَفَا رِ کَرْدَنِ
 دَر اَمْدَه بَر پَشِیْمَانِ رَا یِیْ حَبِ کَر کِه دِه اَنُوقَتِ بَلْکَنَه رَا دَارِ الْمَلَاکَتِ سَاحْتَه بُوْدَه بَا حُودِ جَسْمِ دِیْنِیْنِ کُر کِه عَدَلَتِ پَنَاهِ بَر پَشِیْمَانِ

آمده ~~بک~~ با محمد و دو خواهر فرستاد و از هر قلعه حسن رکابی که یکی از راهکار گرفته است و لایق و نیز آسب خواهد رسید بنا
بر آن مستون و موال که دید و نالیده پس عین الملائک که بعد از کشته شدن او از محب که کریمه پناه با و برده بود
عنان اسر مختصر است بر آنکه باز آن شاه و الی حبس مکر الحاق نمود. شما از نظرف و او از نظرف بر حق از قلع و مملکت
عادلانه و مقصود نبود تا تخلف در استیلا می آید و خاتمه از اسباب مطمئن کرده رای مکنده آن رای را پسندیده و در پناه
پیغام نمود که استیلا و تسلط عدالت پناه از حد افرون است و بیم آن است که عفریب حضرت سپاه او بسطاطین و حکام اطراف
و کن برسد در این باب فکر بر اصل نمایند و کاری کنند که این اندیشه فراغ حاصل آید بر شاه که مشتاق چنین صحبت بود در آن
امر بمند استمان شده قرار داد که راجع قلعه نیکابور و در کل متصرف شود و خود قلعه شولا پور و شاه در آن را مجوز و تسخیر در آورد
بس مقدمات سابق مثل ساضین و حتمه قلعه منکب و از عوامل پرند و فی سبیل مقصود و در حال انفعال با حمد کمر محبت کردن
فراموشی ظن برده باز وقت هم نشکرستی و مرضی خان بنحو اسپهبد ساخته و غنیمت ماه جمادی الاول سنه ثانی و اخ
و سوار می رود و از دزدان و باریکند. مکنال اصوب مملکت عالم پناه نامزد فرمود تا ممالک حربه را با جواروب تهنه و مار
فته شاه رکب و شولا پور تسخیر کرده اند و رای مکنده را بنزد محبت شده بعضی از قلع و سرحد کریمه است از تصرف کما شکران
نما بقران بیرون آورد و هر دو زبانی قصور باطل زبانی خیال محال مرضی خان و سایر امای لفظا مشاء بعد از طی مسافت
چون لفظا قلع پرند و سبب و معلوم کردند که هنوز رای بیجا بکر از بیم آتش غضب پادشاه عدالت کتر قدم از مکن
خود بیرون نکند آتش اندیشناک کرده در بهمانجا توقف نمودند لیکن قراول و تاراجیان شکر ایشان لغت یا و صفت
حربه با حجت برده و فراموش رسانیدند و پر تو این پیشگاه و بر صمیم منیر عدالت پناه تا قلع با ماری سرحد فرغان
و سبب الاوغان در باب تدبیر و کوشمال مخالفان و کشت و در بهمان چند روز او زبانت بهادر که در جنب امرای عظم
انظا مشایب حامی و است قدم عزت پیش گذاشته و درون ولایت عدالت پناه اعلام جبارت افراخته بود از دست برد هرگز
عادشاهی شیرت بلاک حسیده و عیب و هر اس تمام برضایر سایر لفظا مشایبه غالب گشت و اینجالت بر بطلان بلده و چند
بر این کرده و در او اسر ماه جمادی الثانی از کمال غصه و عراض مزاج و نوح بر نهان لفظ م شاه از منهای عیب است
مخوف شده تب محرق عارض ذات وی گشت در نیم شب موجب افسوس و سحر با سهال خوبی که دیده از این مشایب این

تاریخ مرسته

۱۴۲

شورش عظیمی که او که نزدیک قلعه پرنده نزول نموده بودند پدید آمده و اخلاص خان حبشی زاده که از جلوه غلامان و دودمان نظامیست
 بود و آن معبر بزرگتر و صاحب شوکت تر از کسی نبود جامع امرای حبشی و دکنی اتفاق نموده سوار گریان کینه و نفرت
 بر آورده خواست که بطریق زمان حال خان بنا بر عداوت جنلی بقل و غارت مرتضی خان و سایر غریبان پرده ختم اثری
 از آثار ایشان نگذارد در این اثنا امرای غریب بر کید و خدرا و واقف شده با اتفاق انبیا جمعی خود سوار شدند
 مرتضی خان و احمد خان قزلباش و بعضی دیگر از غنچه و تعجیل تمام با حمله کمرش تا مقصد و غلیفه عرب و قزلباشان با جمعی
 کثیر از غریبان پناه بولایت عدالت دستگاه آورده از چنگل آزار حبشی و دکنی نجات یافتند و از شنیدن آن جنب
 که ورت آثار مرض بر پادشاه روی در ترانیه و چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد از پنجهان پر خروشه در گذشت و ولد
 ابراهیم نظامشاه قایم مقام پر شد میان منجوی کندی پیشوا و کبیر السلطنه شد اما امای حبشی زاده که در جلالت
 و قنّه و فساد درجه عالی داشتند با بقدر جنسیت که والد ابراهیم نظامشاه حبشی بود مقرب و مصاحب و ندیم او گردیدند و میان
 چون میعلاج بود علت طبیعت گذاشته خاموش گشت و در بیوقت بیثبات و مولدان و دکنیان کوتاه اندیش مقدمان
 که موجب خرابی مملکت و سلطنت باشد پیش گرفته و پای از حد خویش بیرون نهاده نسبت با پلیمان عادلشاهی که
 در آنکس و دود بود شرایط تعظیم و تکریم کما بوجه بجای نیامورند و دوم خسری فی و بمسری زده ریا تکریم و نجات افراشته و اما
 فانا اعمال ناشایسته از ایشان صفت تر از پیر فرقه ساعت بساعت ابواب خنوت و دخت مفتوح می گشت و این معنی بود
 مزاج سلطان عدالت کثیر نفیاده بب از و یاد که در است سابق بر پادشاه گردید و در بهما نزدی رای شهنشاه که کیفیت عواقب او
 پیشین از ظهور علم الیقین داند و کلیت معادیر شیا قبل الوجود بعین الیقین می بیند چنان اقتضا فرمود که جهت تبه و تادیب مفسدان
 بی عاقبت پای در رکاب ظفر انتساب آورد و سوار باب بخوت را پایا ختم و قهر سازد لاجرم منجمان جریس فطنت
 عطار و ذکا بعد از تعمق الفاظ و تدقیق افکار و آثار و انظار ثوابت و سیار طالع سرطان که خانه ماه تابان و بجهت دفع و دفع اعدا
 شتابانست اختیار نمودند ارکان دولت و اصحاب سعادت حسب الحکم پادشاه جهان مطیع عالم مطیع در راست که از تخبیر قمر قرار
 داد و بودند خیمه و خرگاه و پیشخانه و بارگاه بجانب بهمن علی فرستاده از غریو کوس و ناله فغیسر زمان و زمین از پای درآمد بیت
 برآمد ز کوس و کور که غریو ز نیم آب شد ز سمره نزه دیو و متعاقب آن صاحبقران سلیمان مکان پای

مقاله سیم روم دوم
 صفحه ۸۵

ابراہیم عادلشاه ثانی

۱۶۵

عادلشاه دوم
۱۰۳۵

فتح و ظفر از سرسلطنت برکاب نصرت آسمانها ده غانده زمین را رنگت نگار غایه چین را سخت تو کوئی شبی بر سر کجی زش
تند با ویت سلیمان زمان بر آن مطلق العنان با آتشین غضبیت ابراهیم دوران بر آن فی فلک الافلاک است
که یکر و ز آفتاب عالم تاب را از مشرق بمغرب رساند و نیزگی است که یکدم ابلق در سوزاد در عرصه شتاب شد مات ناز
بیت بنام آن خوش گنده ران که فرزند از وصف او داستان نیکت بکار و پانک حمال
سوار اعقاب و زمین را غنایال که پویا باد و که قطره آب کران چون در نک و سبک چون شتاب

بالجود در روز اول که بیستم ماه شعبان سنه مذکور باشد مویک منصور و بهمن علی بنزول اجلال فرموده طسراف و الکاف
آن صماری مغرب خیام عساکر بر سر مقام گشت و ما سجدیم علم قدسای آن ساء آله بذرو دمس و ماه رسید امر او را
سپاه در آنجا بلا فرست شاه بجهاد مشرف گشته و بجای محبت و کم خنجر مرع و سپان باقی و حسب بی سرفراز گردیدند رایت
ضرت آید را از مقام بصوب شاه و کت متحرک فرمود بیت بنجل دشم شاه کردن فرار روان شد
زجا سپهر عمر دراز بدان غنیمت که اگر ساکنان احمد کز خلافت از منزه ما بعد از راه عناد و وفاد منصرف شد از میم فلب مقیم
اطلاص و دوستی اختیار نمایند جمعی از مردم صاحب کیا ست را بدرگاه فرستاده زبان بمعذرت و استغفار کشا یند هر آینه
از تعرض سپاه بهرام مقام امین و محفوظ باشد مذکر از عدم مساعدت نخت از شاه راه مطاوعت و متابعت انحراف
جست از بادی ضلالت و غمایت بیرون نیایند به تیغ قدر و سیاست نوازش یافته بگرداب محنت و غوقاب مصیبت گرفتار آید
و چون قصد و ارادت ستمشاه زمان این بود لا بر سرم غمان ابرش جهان نورد و گردون حسام کشیده داشته هر روز کینج
بش و کم راه میزفت و کاهی بود که سر زمین خوش نظر آمده پنجشش روز مقام میگرد که شاید ابرکان دولت نظامشاهیه
از کرده خود پشیمان شده از در طاعت و موافقت در آید و کاهیم اخلاق پادشاهان که بهانه طلب بود از سر جرایم مکرده گشته
فی عنف و خنثش در جام رحمت انجام ایشان یزد و کباب لشکر شهادت مد نخه نه انجان پیش و پس آنها فرو گرفته بود که مقدسات
سلامتی را بجا طرحت با اثر آورده ابعان نظیر کار کار فرمایند یا نصیحت و پندار باب دانش و خود در کوشش بهوش عاود
بکفته ایشان عمل نمایند بعد از آنکه ربات نصرت آیات خرد و الا کفر بعد از طی منازل و مراحل بقصه شاه درک رسیده بر پرده
عنطت و شمع باری بذر و سگت و قبه افلاک افزا خد گشت و هوای آن سرزمین که مشتمل بر انواع گلها و باغین

تایخ فرشته

۱۰۰

از غبار مرکب جهان بجا خالیه بزرگ دیده در امکان جنت نشان توقف واقع شد هر آنکه بساطت و نشاط بود کشته مقتدا
 لشکر کشی و دشمنی از وی در پرده تاخیر ماند درین اثنا اعلان مولد و بعضی از امرای دیگر که دور ابراهیم نظام شاه فرو گرفته
 بودند بکثرت جمعیت مغرور گردیده بتبیه اسباب قتال و جدال اشتغال نمودند و مورد باطل آمل و اندام امانی بر کوه
 خیال ارتسام نموده نقش تصورات محال بر صفه دماغ باطل اندیش کشیده و بی تامل و فکر عنان فخر نفس بچنگل بهود و
 پیرو خنجرین یقیاس و مرکب و اسلحه افروان از حجاب بر سپاه نفرت کردند و در عزامت ابراهیم نظام شاه که
 در امثال این امور چندان اعتباری نبود قدم در راه جبارت نهاده و در مرتبه نادانی سر اسیم و در مطوره و جمل حیرت زده
 شده طی منازل می نمودند تا آنکه باسی سوار سوار بر توب و ضرب زدن میبار و فیلان پادار از دماغ و در تعجب و عسرت
 تمام بر مرکب پاهای سحر چشم کیوان غلام رسیدند و بسودای فاسد آغازه شط و شطنت نموده و مکارک و محاربت میشه
 ساخته بطریق بر شاه رایان بجا کنیز که سواره خراج گذار انحضرت بودند در تانت و تاراج قصبات و پرکانت
 سرحد ادونی و غیره ترغیب و تحریک نمودند و این ادا بیشتر از پیترو موجب خشم و قهر حضرت صاحبقران بی بهال شده بزرگان
 مبارکش جریان یافت که تیرا و تبار عتبار عظیم داد و هر چند مادرین بورش برفق و مدارا پیش می آیم عرق
 حمیت غلامان حبشی و دکنی ایشان را میگذارد که خنوت و جلالت گذاشته از راه متصالحه و ادب پیش آیند اکنون
 بر ذمت است ما واجب و لازم شد که حبه او سزای خود را بی دستیزه کاری در کنار ایشان نسیم و بی ادب از کوه
 ابوابی داده عزیمت خسروانه بر دفع اعدا کاریم پس باین قرار داد از موقف سریر گردون مسیر فرمان و جلال
 صادر شد که امرای و سواران سپاه و جبار است در کمال تحق و حشمت بمیدانان در آیند و خاصه خیل از سلاح داران
 و حواله داران مسلح و کتل گردیده بعظمت و شوکت هر چه تا متر صف آر شوند و تباریح هجر جسم ذی قعد و ساق
 یعنی ثلث و الف در صبح سعادت که فرشتان کارخانه ایجاد و تکوین است میان زمین و آفتاب در میدان
 سپهر لاجوردی مرتفع ساخته از فروع و روشنی آن جهان بوقیون را منور گردانید و بودند شهنشاه و بلند قدر جوان
 بر قبری که بیرون قصبه شاه در کت واقع است برآمده در فای احسان بروی خلق کشاده سلام مردم بکف و بخی و بخی
 عا کر مضبوطه قدسی در آورد و کیت و کیفیت لشکر نظر اثر ساطع شرف رسانیده انجام مطالب و آرب ایشان فرمود

ابراہیم عادلشاه نانی

۱۵۱

مقابلیم روضه دوم
۱۵۲

پاهی همه نیزه و شمشیر از فرق سنان فلک مرکب غرق آهن که در ممالک و اقطار جان و مال در بازند و بر تن
آباد و پیکان پشت بار غارت مهر که در دیده می اعدارینند و بعد از عرض شکر از منادی غیب ندای فرخ انسانی
آن کشتیمو افتد جلاء کم القمع کبوش بوش شنید و حمید خان و شجاع خان را با موازی سسی هزار سوار تیغ کذا
کیون اقدار حجه مقابل و مقابل لطف شاه نامزد فرمود و برای محبت و الزام کبریا و مراتب حمید خان و شجاع خان
گفت که در مینه مقدس ن حرب با وی بسای نشد و توشش و مزاحمت بولایت و شکر نظام شاه نرسانند اما اگر
دشمنان علم حصار افراخته خواهند که داخل مملکت بیاورند و جنگ را ساخته و بنبر و اما ده کشته صف جدا ایستادند
نی باید که ریت از ده سپیکر عادلشاهی طلب از و ان چند عالم الغالبون ار است است مرتفع گردانیده و بغیرین بند قابل
عالمگیر پناه جویند و از روی قدرت فیل و رخ طسج داده و هم غل را به پیاده کنار بساط شاهات سازند قصار امرای
نظامشاهی محاصمت را از دست نداده و محاربت و مقابلت که عواقب آن در پرده غیب مستور است میل و رغبت نمود
فیصل آن پورش بعد و شمشیر آید و قطع آن محبت بجا که خنجر کار گذار رجوع کردند و در غصه ماه ذی الحجه مستم
در سرحد مملکت این پادشاه قضا قدرت گذاشته خاسخ و سمر حرب نظامشاهی بود حصار آهین از توب و ضرر بن
دور شکر ساخته از بهار انجیر و ریسمان با یکدیگر مکرر موطو مستحکم گردانیدند و قلب و جناح ترتیب داده اما ده حرب کشتند
چون این معنی مفهوم حمید خان کردید تا از ششم در چشم پدید آمد و چین غضب در جبین شجاعت ظاهر و با هر سر گردانید و پرتو
الغاب بر ترتیب سپاه انداخته میمه بسبیل خان و جبر و او بنبر خان و شبی و میر و شجاع خان و شکر زده خان مقرر
کرد پس و خود در قرب جای گرفت و مقصود خان ششم فیل که از غلامان کرجی بود با فیلان کوه سپیکر پادشاهی پیش
قول باز داشت و بدین طریق طرف خشم ستاده بعد حصول تقارب ایلی باستان سنان بهجت انعدم حصار ابدان و نقب حصن
حصین جان روان شد و بیک برق آسای رعد صدای غلوه توپ و ضرر بن برای انهدام اساس حیات در میان
کین متروکشت و بعد سرع از استعمال آلات آتشی مبارزان حصار و خنجر مرکب مردانکی بهمنیر سبیز
از جای برانگیخته بر یکدیگر حمله آورده کشتند و به نیزه های خطی چون سوزن عذاران بنده فتنه انگیز چون مرکان عاشقان مستمند
خنیز بر یکدیگر حمله در کشته حشمت های خون از چشمها ظاهر ساخته و بساط علی نقش و فرشی طون بر عرصه زمین کشید

تاریخ فرشته

روایات شجاعت برافراشته بیت نبرو از میان آیین کسل پران شمشیر پراکنده دل چو پیش
 بوزندگی گشته کرم میسر و وفا و نه از درم شرم و پس از آنکه از دود و لهائی استعمال آلات آتشباری قضای
 سپهر زنگاری تاریک گشت و از شمع و ریح و عکس مشاعل سلاح قضای معبر که پر از برق گردیده قلب میسر و افواج
 عادلشابی بمحض حکمت الهی سگست یافته جمعی شیر و اسب بصورای ناکزیر فناشتا مقصد و برخی خسته و مجروح روی
 در وادی نهرام نهاده قریب هشتاد و فیل در معرکه گذاشته لیکان این معنی عین فتح بوده اعلام ظفر انعام
 سپاه عادلشامیه مرتفع گشت بیان این سخن آنکه در آشنای گرمی بسکامه کارزار دود آتشباری غبار میدان ستیز
 بهم آمیخته چون باد از جانب مخالفان بود طرف صفوف میسر و خدایگان عالی از رسم پاشیده بر تبه تاریک گشت
 که جوانان و بهادران از کارزار برآمده ایشانرا مجال توقف نماند و جمیع امرای نظام شتابی بمعنی رحمت
 نموده یکبار محله آوردند و فوج قلب و اکثر افواج میمنه مانند صفوف میسر از رسم پاشیده لشکر نظامشابی بتعاقب
 و تماشای کربلجگان مشغول شدند و ابراهیم نظامشاه از مقامی که عقب لشکرگاه خویش برای عدم وصول
 آلات حرب و ضرب اختیار نموده بود از مشاهد تفرق لشکر عدالت پناه یقین فتح کرده در غایت حصون
 و سرور مرکب راجعانه با معدودی چند پیوسته و سهیل خان و غیره خان و برخی از امرای میمنه عادلشابی که هنوز بقا
 و جدال نپزداخته در کنار ایستاده بودند چتر و علم نظامشاه شناخته متوجه فوج او شدند و مقصود خان ترک هم بقا
 هشتاد و فیل کارآمدنی با ایشان پیوست جماعتی که ملازم رکاب نظامشاه بودند با اتفاق گفتند که عد جمعیت با پانصد میسر
 و جمعیت غنیم بقیاس از هزار متجاوز میباشد صلاح در آنست که از معرکه کنار کرده چندان توقف نمانیم که امرای مجتمع
 شوند ابراهیم نظامشاه که در اصل جوان و شهاب زده بود شارب نیز علاوه آن کرده اندک التماس و دلخواه
 و مقربان مبذول نداشته گفت برادر کو چپ من اسمعیل در جنگ دلاور خان روی نه گردانیده اکنون من از
 سهیلان خواجیه بپیکونه کناره جویم آن گفت و شمشیر از هفت بر آورده و باده و دوزده و فیل مست و اندک مردی
 بر فوج عادلشابی حمل نمود و بقدر امکان تردد کرده داد مردی و مردانگی داد و در آن اثنا بنا بر رسم و عادت روز
 که بر کس یافته است از کین نشستن قضا و کمان کشیدن قدری در مقابل ابراهیم نظامشاه در ساعت نقدی

و در این دو بیت
نویسند

بجایان بست سپرد بیت دمی چند بفرمود و ناچیز شد زمانه بخندید کویز شد مقرران و ترویکان
بعی و کوشش فروان جد پادشاه خود را که از شامت تیره غلامان حبشی بر خاک هلاک افتاده بود برداشته
با دل خوشی بچکان و دیدن آفت قشای راه احمد کمر پیش گرفته و از شمع این خبر که گشته با دواوات بهال حیات
ابراهیم نظام شاه از چمن زندگانی خرد شکسته است تمامی امرای حبشی و دکنی احمد کمر که بتاراج مشغول بودند مصداق
لَا تَسْتَطِيعُونَ حَبْلَهُ وَلَا تَقْتِذِرُونَ سَبِيلَهُ کشته سلسله جمعیت ایشان از بهم بخت و بخت و محنت فروان
نبردانی بکشت پاسبان بردن و زنده و منلا صد پنهان و فیل خان نظام شاه بغارت داده دولتماند صاحب غبار
مناصل کرده اینده و این فتح در سلطنت و بفرمودات عالیشان منظم شده روزگار تنبیت گذار باین نظم نظم
میت زمان تازان از سپهر بلند بفتح و کرباش فیروز میزند به شب که مه طوف کرد و کند
چرخ ترا در غن فروان کت بیمه و زخورت به بانج زر پانین بخت تو بند و کمر و از نوادر غنایابی که در قوت
روی نموده و سبیل علیه سبب انده سزای قوم و ذریعه طوطی طرفه ادای کجاکت خجسته رقم در این کتاب درج می نماید
که چون امرای قلب و میوه و قمر از دایره ثبات و تصور بیرون نهاده بسیاری از سپاهیان چنانچه رسم منظر مان است
پیش و پس خود را بنظر نیاده و به خیال تنه لب سپاه تا همار شاه در کت بسیج با غنان باز نگشیدند و متفق اللفظ و المعنی بود
شاه بنواخان چنین نقل کردند که دیروز وقت عصر تقارب فیتین دست داد و باز را گیر و دار رواج یافت و باد می نیازی
وزیر و چنان آسب سپاه پادشاه عدالت پناه رسید که معده وی از امرالان و رطوبت بولنگ سجات یافته اکثر ایشان
نقد حیات از کف دادند و غیر از بک فیل که از ابراهیم رضوان غلام کرب بردی و مرد دکنی از معرکه بر آورده است
و دیگر جمیع اقبال در معرض غارت آمدند و مقارن این حرف و حکایت با سوس چند نیز از کرده راه رسید ایشان نیز متوجه
که بیکجکان خبر رسانیدند و از انتشار این جنب رک تا صبح رویت هم ماه مذکور متد بود یکی مردم متوشن و پریان طاهر
کردیدند انوش و دوله عظیم در اردوی عدالت پناه به بد اندکی است سلطان صفی بنمیسری شبهه و نظیر که آسمان قدر
چون قدر آسمان رفیع و سبزه سر برش چون سر بر سحر و سحر است علی الله و ام روی نیاز بر خاک استکانت موه
بزرگان تشنه و آبهال از درگاه ملک منعال ظفر و برتری سنت نموده در این امر با خاص و عام مخالفت و زبده موقوف

تاریخ فرشته

۱۰۱

و بیج وجه قبول صحبت اختیار نمود و روز یک جمیع مقرران و مجلسیان حاضر بودند متوجه خضار مجلس شده گفتند آنچه از تقویش لوح محفوظ بر آئینه منیر بر خوانده ختمه خلاف این است معقرب اقبال بشارت فتح و لغت که از درگاه نشینان این دربار ملک اساس است بسیع اولیای دولت روز افزون خواهد رسانید و کل مراد در چین اخص و دولت سکنه شجر پی ثمرندگانی اعدا بموم بسوم زار و نزار خواهد کردید بمنور این سخن در میان بود و مقرران مجلس ختصاص شده لتلی و لکین از شاخسار نهال کلاش میچیدند که نواب عرش آستان شاهنواز خان بجل سلطان زمان در آمده دین خدمت پیوسید و گفت بیت کیتی ز فرد دولت فرمانده جهان ماند بعره ارم و روضه جهان در بر طرف که چشم کنی جو ظفر و ز بر طرف که گوش نمی شده امان از تاثیر دولت روز افزون و مساعدت بخت را بنمون رایات فتح آیات سر بر آستان میساید و آقاب خنجر سپاه تار و عدد هر روز عرصه مملکتی می کشد درین دم و نفس جا سوسان قمر سرعت ملک سیر از لشکر ظفر اثر رسیده و زبان به بشارت نصرت و فیروزگی گشاید چنین میگویند که ابراهیم نظامشاه در میدان جان ستان شربت شهادت چشیده فیضان و توپخانه او با بسیع کار خانت در تحت تصرف سپاه بحر جوش رعد خروش در آمده است خضار مجلس از صفای باطن خورشید میامین سپاه زمان و سکفت مانده زبان ثنا و دعا کشادند و مضمون این اشعار ناظم گردیدند بیت ای شهریار وقت شنشاه روزگار جاوید باش در کف لطف کردگار اجرام رام و بخت بکام و ملک غلام دولت مطیع هیچ مسامد زمانه یار و با وجود آن همه ستیزه عالیحضرت سلیمانی اگرشته شدن ابراهیم شاه متاثر گردید حکم جامطاع صادر فرمود که هیچیک از امرای فیروز جنگ و سپاه قیامت آنک بر تخریب مدد مملکت نظامش اقدام ننموده و مقتضای رعایای سرمد نشوند چون توقف و مقام در انصوب موجب از دیاد و عیب و هر اس نظامشاه است بدید که بجزر شنیدن وصول فرمان و حسب الادعان رایات دولت و اقبال را متحرک ساخته متوجه بقصیل آستان غلام آشیان شوند پس در او خسران و کور بسیع امر منظر و منظور در شاد برکت پایه سر بر جمشید آتشام رسیده فراخور حال بنوازش و حرمت پادشاهی اختصاص یافتند و سیل خان و غیره خان که همسکام کیه و دار و زمان رزم و پیکار نهایت جلالت و مردانگی بطهور رسانیده بودند منظور نظر مملکت کشته بریادی منصب و تقویض ولایت مجدد

مقاله سیم روضه دوم
صفحه ۸۵

مقاله سیم روضه دوم
عده

سرافراز گردیدند انگاه سلطان سپهر ششام مقضی اکرام عثمان میمنت طراز بدار الخلافه بجا بود که آیه بده طهیب و رتبه
غفور بر صفهاش مسطور است معطوف فرموده در ششای طریق چون سلخ ماه ذی الحجّه از آب نهر عبور نمود
و تبرایط عسکری سلطان شهنشاه امام کرام بهام امام حسین علیه السلام مشغول گشته مقام فرموده جویس پادشاهی
از مد کرناگت بوساطت خان عنایت نشان شاهنواز خان بمسامع قدسی جامع سلطان زمان رسانیدند
که چند نفر از اریان کفره کرده که تحریک امرای نظامشاهی در نواحی قلعه ادونی نزدیک شده لوازم محاصره مقیم
رسانیده اند و ازینکه انهد و از ابطال رجال خالی است و کسی نیست که متعرض احوال انجامت شود بر آینه ابواب
و نخل و جنه و مسدود کرده و اما لی قلعه از تنگی آذوقه و علق محنت میکشد سلطان عدالت کتر مجرد استماع این خبر
فرمان داد که در ساعت جمعی از امرای عظام با جنود غنمه از تمام غنای کیران بدفع اعدای دولت قاهره تا فقه متوجه بخوار
و بشمشیه الماس فعل ستمای معاندان بد بخت از تن جدا ساخته نوعی آتش جانور در خس و خاشاک برو بوم ابها
زند که قرنها می بشمار از آنها آتشی و آتشی کف پای جری رسد و بعد از روانه شدن سپاه ظفر آفتاب بدو
و فراغ از تمام امام حسین و لوازم روز عاشورا سلطان صاحبقران نیک اعتقاد از کنارندی بیوره کوچ فرموده روانه
دار السلطنه گردید و اعیان و اشراف شهر از نوبه خاقان مضور که همیشه کل اقباش در باغ دولت سگفته باد و افت
برج و باره رازیب و زینت دادند و تمامی دکاکین و جدران بدیای چینی و محل فرکنی و دیگر اقمشه الوان آراسته تعیما
عجیب و غریب در نظر خلایق بجا کرد ساختند سلطان عاقبت محمود بتاریخ سیر دهم ماه محرم الحرام سنه اربع و اربع
که اختر شناسان حکمت اقباس با سطرلاب فکر و اختیار نموده بودند بر فیل شاهنشین نظامشاهی سوار گشته
بجشنی و شوکتی که گردون دون با آنکه سالها کرده خاک گردیده بر کرانچان تجل ندیده است بمقر غزو جلال خسرا مید
بصداف السلطان فی ابله کالروح فی الحب بطور انجامیده و هوای دار الخلافه از غبار ستم شید برش عنبریز گشته
ریشک خلد برین گردیده حقا در اندوز فیروز که عتقای قاف سلطنت و اقبال بر فیل کانت سگوه سوار دولت شده از
دروازه نور بجانب نخلگاه روانه بود و امرا و ارکان دولت و مقربان اعیان حضرت پیاده در کاسب ظفر آفتاب
اوازیین و بسیار میر فقه از دحام خلایق جبهه تقشیر و تماشا از دروازه مذکور تا نزدیک دروازه درون بر تبه بود که باد

تاریخ فرشته

۱۶۲
 سبک بخت عبور از آن دشوار می نمود هیت در آن روز از کثرت خاص و عام زبیری از دحام امام در آن مقدمه پنجم روم دوم
 راه راه نفس بسته شد زحل خلاص زین خسته شد پادشاه ظفر قرین باین شخص یاران صاحب کین درون قلعه ارت
 در عمارتی که بنا کرده معسما ریمت اوست باز مرده از اصحاب طاحت و طالیف از باب صباحت در بنم و عیش و عشرت
 بتجمع افراح می نورانی و استماع لغات چنگ و اخانی مشغول گشت و آن عمارتی است واقع نزدیک روضه
 ماه معبری که سپاه سیاه پوش مملکت دیده در هیچ سوادی مانند آن ندیده و جاسوس تیر کوشش هوش در هیچ
 نظیر آن نتینده دست از تفاعش که رند جزا کشاده و پای اترش بر کیوان سائیده در فیض بخشی و خوش هوایی
 افسانه روزگار و در جان بیرونی و دکشائی ضرب لکمل افطار صفای فضایش چون روضه ارم فرج افزای و نیم
 هوایش نوحه محبوب غنیمت هیت چنین بنای بهایون فلک ندیده بچشم چنان عمارت عالم
 جهان ندارد و یاد سخت بار که اقبال باز کرد درش دری زلخه بروی جبهانیا ن بکشد و بعد از فراغ از لوازم سوره
 بساط معدلت کتوده در انصاف و دود پروری بزمی خلایق کشاد و بشرایط حب اندازی پر دخته ندای یا انبیا
 الَّذِينَ آمَنُوا اخْلُوفُوا لِلَّهِ كَافَّةً بعالم و عالمیان در دود و نور وقت جاسوسان خسته مقال بمسامع جا و جلال رشت
 که کفره چاکر که تخریک معاندان اطراف و بر عینب مفسدان الکاف طریق عصیان پوشیده میجو سنده که کند تسبیح بر سر کا
 حصار پایدار ادنی انداخته بجهل جل کردن مقصود و چپه دین وقت از قرب وصول امرای عظیم الشان که از کنار آب پیورده
 نامز کشته بودند آگاهی یافته مضمون کریمه یومئذ یقولُ الْإِنْسَانُ إِنَّهُ الْكَافِرُ حساب حال خود ساخته و کزیر بفر
 اختیار کرده عنان باد چمای نیز میت مضاج و مساکن خویش معطوف داشته و برخی از آن جماعت که اسیر سپاه ظفر
 شده بودند سرشان از تن جدا کرده بدک سفلی شتا قند در غنیمت محرم الحرام سنه خمس و الف که سپه سالار شهسور و
 صاحب لوای دهور است عاقبت غنیمی از پس پرده لاری می غنیمت و مبارکباد بکوس ابل بموش رسانید که از محض لطف
 بی انتهای یزدانی و عنایت نامتھای سبحانی سیادت مرتب رفیع ملکت میر محمد صالح بهمانی باین دیار کسر
 حضور ازانی داشته که ساکنان صوامع ملکوت و کرویایان بارگاه جبروت از شکست قدوشن در هیچ و تاب اند و لو
 کو اکب سماوی پیش انوار جانش کاسه کجول بلبل را بدو یوزه تبرک دادند و چند عدد موی شکوی سید کانیات

ابراہیم عادلشاه شافعی

۱۶۳

مقاله سیم - روضه دوم
۸۵۶

علامه موجود است مقرر عالمان و تتمه دوزمان حضرت احمد مجتبیٰ علیه السلام مصطفیٰ صلی الله علیه وآله وسلم مصحوب است اعلیٰ حضرت
 سلیمانی از استماع این خبر متبجح و متبشر شده حمد و سپاس بر جلی الاساس خداوند جهان تقدیم رسانید و در غایت تعظیم
 و تحمیل ملاقات آن بزرگوار در یاقه بشرف زیارت موی مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم اختصار
 یاقه حسن عقیدت و معنای طوبی عیسی سیرت یوسف صورت بر خاص و عام ظاهر و با هر که دیده چه که بعضی
 از سلاطین که معاصر آنخاقان سکندر است بودند بر چند سعی و کوشش نمودند که زیارت آن جوهر لطیف سرفراز گردیند
 و از انظار مصمت نقره که در آنجا حفظ می نمودند هیچ وجه بر نیامد و چون سلطان فریدون ثلثت از سر صدق
 و اخلاص سر قدم ساحت لوازم استقبال بجای آورد و وجه زیارت در آن بیت الشرف حاضر شد و معتبر بان درگاه
 عود و سبزه در مجرای طلا و نقره کرده بخور نمودند و تحفه سلام و صلوات نثار روح پر فوج دو چهره جن نبوت کلشن
 به این ساختند ما یفتح الله لکن رحمة فلا ممکن لهما مویهای شفیح روز جزا از طرف مصمت نقره که املا رویت
 نه انشت بیرون آمده مانند نور علم کشیده تا انشاء پیر و شریعت مصطفوی زیارت آنها سر فخر و مسامات با وج سادات
 رسانید و بعد از یک هزار و پنج سال از هجرت خیر البشر را با اعجاز عزاز السلطان عرصه محشر مرقع گردیده و میر محسنه صالح
 بانعام پادشاه که پادشاه انعامهاست غریق احسان ساخته چون در عشر اول محرم امحرام سال مذکور سلطان بنیکتاد
 بر پنج سنوات سابق بلوزم لغزیت امام الثقلین اباعبدالله المحمیین اشتغال نموده بمیر محمد صالح پیغام داد که چون لغزیت
 جد شما گرفته ایم کردار الامارت را بنور حضور و نور اتسار و منور و فرین سازند و چند روزی که در این دیار خواهند بود
 ملت از انظار پذیرد کمال تو نقصان و زینظر شرف روز کار باشد و انحضرت
 سیادت مقبت بر طبق اذان میستم فاستجیبوا اجابت طمس عالم پناه نموده مصحوب موی عنبر بوی قافله سالار کاروان
 وجود قدم در قلعه ارگت بیجا پور نهاد و سلطان ابراهیم پیاده بیماری راه استقبال کرده بحصول این سعادت
 موصول سجد شکر الهی بجای آورده و با عیان حضرت و ارکان دولت مثال داد که علی الله و ام پیش او بوده چه
 شرط ضیافت و معمان نوازی باشد با حسن و جوی ترتیب و سامان دهند و هر چه اراده سینه مغز الیه
 نغلق کبر در حجاب توقف و تاخیر نیندازند و عالم پناه خود نیز گاه و بیکاه نزد میر محمد صالح رفته با عطای نقود و جواهر

تاریخ فرشته

۱۶۳

مقاله سیم روضه دوم
۸۵۳

فراوان و باقیاع الطاف و اعطاف بیکران بشمول میباش و چون انامه پیری شد بهلال ماه صفر خود از مکارم احوال
خسروانه مقتضی آن کشت که مجددمهمان عزیزانوارش فرموده آنچه در مذہب مروت و قوت کجای بطهور رسد
ازین سبب دو دوازده سوار برون نقد و چندین سببه اقمشه فخره که خامه ارشاج آن قاصد است بوی ارشاد
داشته دستوری داد که آنچه مدعا و مقصود است از ایام نماید تا بحسب آرزو سلوک رود امیر محمد صالح دعا و ثنا بجا آورد
جواب داد که الحمد لله والمنة که از میامین القعات بیا یون اعلی بنال مدعا بشمر مقصود بارور است و از ترشح حساب عیاش
خدا یکانی کلکهای شاخسار چمن خاطر تازه و تراراده که در دل است بخیر ظهور رسیده بطواف بیت الله المحرام است
میخواهم که بتوجه شاه سپهر قدرت قصاص مرتبت زیارت خانه خدا در یابم در نیوفت که از عمر عزیز قریب بشمار
مرحله طی شده در اماکن شریفه چون مدینه و نجف و کربلا حصای مسافرت انداخته بقیه مسرت بای دوام عمر و دولت
اشغال نایم عالم پناه چون بهیمنه بخت و الا نعمت مصروف ادراک سعادت و ازین دشت هر تینه لب مطلب او کشت
بجمال جبار فرسده مان که سرانجام و سامان وزاد را حله مبتدا کرده روانه که معظمه سازند و استخلاصه اولاد سید المرسلین
دعا و ثنای شهنشاه جم جاه بجای آورده در حین وداع بطوع و رغبت دومی غنیمت بوی حضرت رسالت پناه بسططان
صوری و محسنی عنایت فرموده اکنون آن مویس را راجعه طلاقه داشته و سرش قایم و محکم ساخته و شبهای
جمعه و ایام مستبر که لوازم زیارت بطهور میرساند و از میامین برکاتش فتوحات غیر متناهی شامل روزگار
پادشاه دوی الاقدار کشته روز بروز اختر و دستش در ترقی است *

ذکر آمدن سپاه کینه خواهه حاصل بولایت نظامشاهی و مشحون کشتن ممالک و کن از فقه و فساد نظام

بیت عامل این سکه کامل عیار عامر این کشتن دایم بهار بیل رکنین کل این بوستان
ساقی گلگون مل ایند استان پرده از خسار عایس این اخبار بدست نظامشاه ده در نظر مارخان بصارت
آئین چنین جلوه میدهد که بسبب بعضی از مقدمات که سابقا ذکر شد چون امرای نظامشاهی از بسیم نظامشاه را
بکشتن داده خود بشتاب محاب روانه صوب احمد نکر گردیدند بعد از وصول بمقصد از میان ایشان مجوی خان
یکی دکنی قلمه و شهنشاه را بتصرف داده و قوم خویش را در بیاری از امور سلطنت و خیل ساخته رایت کشت

ابراہیم عادل شاہ ثانی

۱۷۵

سم روضہ دوم
۱۵۳

و شمت برافروشت و بعد از قیل و قال بسیار بر آن بنج که در دست آن نظامشایہ تھپیر خواہ یافت احمد شاہ بن شاہ طاب
تاریخ روز چہشنبہ و ہر ماہ ذی الحجہ ثلث و الف بخت سلطنت احمد کرم مکمل ساخت و ہر کہ ام بمبئی و خدمتی سرفراز
شدہ میان منجو بر نسبت سابق با مروکالت و نیابت کہ در درگاہ سلاطین از ان رنج ترم تہ نیست از امثال اقلان
ممتاز کردید و بعد از دہ ہفت روزہ چون معلوم امرای محبتہ کردید کہ احمد شاہ از اولاد ملوک نیت و مردی است
اجنبی بجای اتفاق کردہ خواستہ کہ اورا پیش خطیر سلطنت مغرول ساختہ بہادر شاہ ولد ابراہیم شاہ مقتول را بہاد
بردارند میان منجو قبول ان امر ناکردہ میان امرای جشی و دکنی کار بقتال و جدال انجامید میان منجو مضطرب شدہ و قطعہ متحصن
کشت و مولد ان و جشیان مجاہدہ پرداختہ چون کار بر درونیان تنگ ساختہ میان منجو عاجز شدہ کسان معتمد کجرت
نزد سلطان ماہ بن جلال الدین محمد اکبر بادشاہ فرستادہ استدعای قدم نمود شاہزادہ بنا بر انکہ از جانب پدر بہمنچہ احمد کرم
ماہور بود و منتظر فرستہ بودہ پی توقف لشکر راستہ با اتفاق خان خانان با سواری سی ہزار سوار تمام پرا
نزد سلطان بوزندہ بار متوجہ احمد کرم کردید و پی معارض و معاندہ بجوالی احمد کرم رسیدہ از میان منجو طالب تسلیم قلعہ و لا
شدہ میان منجو چنانکہ در جای خود نوشتہ شدہ چون برامرای مخالف غالب آمدہ بود از طلب قدم شاہزادہ پشیمان
در مقام با و اتمام کردید و حسب الامکان قلعہ احمد کرم را بغیر آودہ و خیل چشم مشحون ساختہ و آنرا بالضرار خان دکنی کہ از خیل
الضار شس بود سپردہ خود بقصد فراہم آوردن سپاہ و استمداد از عالیحضرت عدالت و سگاہ در ملازمت احمد شاہ
با سواری بہشت ہزار سوار کہ با ہم موافقت و ہر وقت اختیار نمودہ بودند بجانب ولایت بیروان کشتہ و چون انکاجی یافتہ
کہ سپاہ محل قلعہ احمد کرم را محاصرہ کردہ چاند پی پی سلطان در مقام مدافعت و معارضہ درآمدہ در عدد فراہم آوردن لشکر
احمد کرم چشتہ اما چون کار ضائع شدہ بود و سپہکس در فرمان کسی نبود اثری بر کوشش میان منجو متحبت نشدہ کہ مردم
نظامشایہ تہ فرقہ شدہ ان بنکت خان جشی شاہ علی بن برٹان شاہ بن احمد نظامشاہ سہری پتیر بر سرافروشتہ او را
بہاد شایہ بروشت و اخلاصخان جشی مولی نام شخصی مجہول الزب را منسوب بہاندان نظامشایہ ساختہ پتیر بر سرافرو
م نفع کردانید و میان منجو احمد شاہ را دست افراز حکومت خود ساختہ خطبہ بنام وی میخواند و بہ فرقہ از احمد کرم
کہ در محاصرہ مغل بود خاموش شدہ در آن اندیشہ شدہ کہ بریکہ یکراختہ و ہدیہ کرکشتہ نام بادشاہی بریکس

تاریخ فرشته

۱۷۶

اطلاق نمایند و کثرت را بوحده متخصر ساخته نگاه بدافعه شکر مغل قیام نمایند و چون این معنی بدون طول میسر نشد و در غده
 آن بود که میر که زبون کرد و مغل یوسته زودتر ملک احمد نکر تصرف ایشان در آید شنشاه عدالت پناه بمقتضای کارین
 بفرستد صاحب چتر پیغام نزد که در وقت بهر گیر مناقشه کردن و شمشیر در میان هم نهادن مناسب نیست باید که
 باتفاق یکدیگر احمد کر از موضع محاصره خلاص کنید بعد از آن هر کشایسته حکومت و سلطنت باشد پادشاهی باو مسلم خواهد شد
 سلاطین ملته چون ز فرمود حضرت تجاوز تو استند نمود یکی سر بر خط فرمان نهاده بساط مناغشت را بر جیدند و با تاق
 کسان معتمد بدیده عالم پناه فرستاده طالب کوکمت گردیدند از آنجمله میان منجمو سپهر خود میان حسن و شاد محمود و
 خان انجور را مصحوب عریض روانه بجاویر ساختند و ایشان چون مقصد رسیدند و تقییل حاشیه بساط مشرف گشتند و
 پیغام گذرانیدند بر اندیشیر براه و جلال و فرازنده اسد دولت و اقبال محمد قواعد فرمانروایی مشید معاهد کثرو
 کشایی مرکز ویر و جب بنانی مدار نقطه صاحب قرانی شوش اسب جهان بانی مؤید تائید استانی مینیت
 سر فرزان قاج همان بدوران عدش نماز ای جهان جوان و جوان بخت و روشن ضمیر بدولت جوان و تبه بیز
 بجای بخت و الا نعمت بر اعانت و امداد و نظام مشایبه معروف فرموده فرمان و حسب الادعای با حضار سپاه بغداد پیوسته در
 آنک زمانه ای امرا و سنان سپاه از اطراف الکاف و مالک محروسه با شران نشین بیکار و هربران میدان کارزار متوجه بیز
 خلافت مصیر گردید و تقییل قوایم سلطنت سرفراز گشتند و حوالی در آنخلافت را بنجیمه و سبکگاه و سایبان کوندلان سنگ
 بجزر و نکار ساخته رایات اخلاص افراختند مینیت سپاهی چو دریای جوشان بچکان همه تیز گوی
 به بیکار چکان همه جنگ را تنگ بسته میان بگردن بر آورده و کرز کران بخون آب داده همه تیغ را سلا
 بر سکر دوخته تیغ را زده بر طرف خیمه و سایبان سه فرسنگ راه از کران تا کران کران تا کران زیر تیغ کبود
 سر برده جنگ که خیمه بود و در آن اثنا مکاتیب همه علیا چاندنی فی سلطان نیز مشتمل بر عجز و استغاثه در باب
 استعانت و امداد متوالی و متواتر ببلده فاحشه بجاویر رسید و امیر کبیر صایب تدبیر مینیت
 جانی که یافت حجم معانی از دروان بحر می که یافت چشم معانی از در بصیر خان انجورین فی الزمان سین
 شاهنواز خان آن نوشتار را بخطر سلطان هم قدر آورده و چون مضمون آن نزد ضمیر نور بوضوح پیوست شنشاه

مقاله سیم روزه دوم

۱۵۳

108

سید الشہداء

تاریخ فرشته

۱۷۸

لشکر شاهزاده می بود از راه شفقّت مهربانی در انشب تار خود را بجمار رسانید و افعالی اسجار از موضع نقب خبردار شدند
 زمین منبت گردانیده از صغار و کبار حسب محکم چاند پی پی سلطان در انشب بکندن مشغول گشته محاذات مواضعی که مکان نقب^{شسته}
 بشکافند و تا طلسم روز جمعه دو بقب رایافته باروت را بدر کرده در سپهر کردن نقبهای دیگر بودند شاهزاده سلطان
 مراد و صادق محمد خان و جمیع امرا بدون مشورت خاغانان مسلح و مکتل گردید و مقابل حصار فوجها آراسته بایستادند که چون
 فوجها را آتش زنند و دیوار و برج افتاده رخنه در آن حصار پدید آید لشکر جو ریز بقلعه داده رایات نصرت آیات برافرازند و فتح
 آن بنا هم شمشیر کرده گردانیده خاغانان را در آن مدخل نباشد اتفاقا چون آتش در فوجها زدند سه نقب آتش گرفته موازی بخواه
 کرد دیوار یقینا و شاهزاده و صادق محمد خان بنا بر آنکه از خالی کردن نقبهای دیگر خبرند اشتد انتظار آتش گرفتن آنها بر
 امرا و سپاه را بتاختن و در آمدن بجمار مامور میباشند ابل قلعه را فرصت شده چنانکه از کلام آئیده مفتلا معلوم خواهد
 بود و ضرر بزن در زنها نصب کردند و اعلام مدافعه و محاربه افراشتند تا وقت شب نگذاشتند که احدی از سپاه مغفل بیرون
 قلعه گردد و چون در شب صغیر کبیر مردم قلعه حتی نوان سجد و سجده تمام در آن رخنه دیوار کشیده و قریب سه کز بلند کردند
 شاهزاده و صادق محمد خان ارفسج آن در آن روی ناپوس گردیدند و بعد از آنکه سیپهان بالکسر دکن متوجه شدند
 کشت و قحطی نیز در اردوی ایشان از حد و اندازه گذشت سلطان مراد و صادق محمد خان تیزه بر یکت کنار گذاشته بی صلح از
 خاغانان در آن امر کمککش نشویند خاغانان بواسطه ناسازی صادق و توان نخست خود را دور گرفته گفت هر چه بخاطر ایمان در کرد و کرد
 جان صناع و فلاح خواهد بود ولیکن در آخر مبالغه از حد گذشت یکی متعذر گردید و از مکان بر خود اظهار ندامت نمودند خاغانان
 و ولیخانانی که برادشاه منظور داشته گفت چون لشکر سلاطین دکن بقصد کومات مردم قلعه کوچ بر کوچ می آیند غلّه دروغن
 و جمیع با احتیاج واره و مفقود گشته است و آدم بطلاقت شده اند و در نیوقت مرتجب جنات شدن خالی از دشواری
 نیست بهتر است که از اینجا کوچ کرده بجانب مملکت برابر رفته انحصار در دست سازیم و بعد از آنکه اولایت چنانکه باید و بشود
 تصرف ما در آید و رعیت مسکنه دل بر حکومت ما نهند باز ما با بیطرف شاقه قلعه احمد که میفتح کرد انیم شاهزاده و جمیع
 مردم که از فقدان ضروریات معاش ملول و پریشان خاطر بودند در این امر با خان خانان همه ایستادند و زمام اختیار
 ببقعه اقدار او نهادند خاغانان و سید مرتضی خان سبزه داری که پیش ازین عهد مرتضی نظامشاه سرشکر برابر بودند و در وقت

ابراہیم عاڈہ ثانی

۱۷۹

مقالہ سیم روزہ دوم
۱۵۳

در سلطنت امرای اکبری تنظیم داشت اور واسطہ کوشش تدبیر نوعی نمود کہ چاند پی پی پھلانی حکام دکن بجایہ پھلانی امرای دولتمند
خود بصلح راضی شد پس از جانبین جماعتی در میان آمدہ چنین عہد و میثاق در میان آوردند کہ ولایت برابر انعقاد کردہ در قسطن
تقالمخان بود تعلق بشہزادہ مراد داشتہ باشد و باقی ممالک از قلعہ معمور تا بندر چبول و از پرنہ و تا دولت آباد و سرحد
کجرات از ان حاکم احمد نگر باشد و بر غیر موجب طرفین قسم خلاط و شد او یاد کردہ عہد نامہ مانوشندہ موجب اکابر
وقت رسایند و حسب از آنکہ سہیل خان بالنگر دکن بخش کروچی احمد نگر رسید خانان کوچ کردہ بسراشہزادہ از راہ کانی
قصہ چتور بجب ظاہر متوجہ دولتا باد شد و چون این خبر بسہیلان رسید امرای دکنی و جشی نظام شاہی ترک رفاقت احمد
و میان منجو کردہ با احمد نگر رفتند و بہادر شاہ را کہ طفل ستہ چار سالہ بود حسب الحکم چاند پی پی سلطان از جوندہ طلبیدہ بہاوشاہی برداشتند
و سہیلان در ہماچندہ روز با اتفاق میان منجو احمد شاہ

ہوا نہ جیب پور کردید

نظام المملکات بحری

۱۸۰

روضہ سیم در بیان سلاطین شہر احمد مکر کہ مشہور و معروف اند بنظام شہنشاہ
مقالہ سیم روضہ سیم

بر آئینہ کان چمن جنب روضہ ایندیکان اینچن اسرار پوشیدہ نامذکہ احمد شاہ بحری ولہ ملکات نایب نظام المملکات
بحری است و ملکات نایب از اولاد برہمنان بیجا مکر است نام اصلی او تیماسیت و نام پدر او ہسر بود و در فرزندہ سلطان
احمد شاہ بہمنی در ولایت بیجا مکر اسیر سیمانان کردیدہ و موسوم ملکات حسن کشتہ در سکاٹ غلامان پادشاہی نظام
او انتظام یافت سلطان احمد شاہ چون اورا مکرک و قابل و صاحب خط و سواد ہندی دیدہ بولکہ خود محمد شاہ و مجتبیہ
ہمسراہ وی بکنت فرستادہ خط و سواد فارسی نیز در اندک مدت بہر سائیدہ مشہور ملکات حسن بہر لوکر دیدہ و لکنت
سلطان محمد شاہ در او ان خلقی چون لفظ ہسر بوزا تحریف کردہ ملکات حسن بحری بکلفت ہر آئینہ بین الخاص و العام بحری
طلب کشت و محمد شاہ در ایام پادشاہی خود اورا تربیت نمودہ از معتمد و محمد مان کردہ آئیدہ و بحسری خاصہ خود را لکنت
بیسرہوی داشت و منصب ہزارہی و نقارہ و مابہی مراتب دادہ ریاست حبیب جانوران شکاری کہ باصطلاح منخل
بیکلی کونیدہ با و تقواض فرمودہ بود بواسطہ مناسبت لفظی حوالہ ملکات حسن بحری نمود و باین تقریب عزت و شوکت او
اعلی سیدہ آہستہ آہستہ بخطاب و القاب اشرف بہا یون نظام المملکات بحری اختصا حاصل یافت و بحسن التفات خوا
جہان کاوان طلبہ فدار مملکت تلمک کردیدہ و راہ ہندری کمن بیل مع مضامینات اقطاع یا قہ زمام حاصل و عقد
قبض و بسط اختیار و بقضہ اقدار و اختیار او در آمد و بعد از کشتہ شدن خواجہ جہان کاوان قائم مقام او شد
خطاب ملکات نایب و منصب سرشکر نیز یافت و بعد از فوت سلطان محمد شاہ حسب الوصیت و کیل السلطنہ بپیش

تاریخ مرثیہ

۱۸۱

مغلیہ دور
۱۵۱۲

سلطان محمود نے اپنے اقطاب و سرداروں کو حکایت کی کہ یہ ملک جو تیرہ سو سال سے زیرِ حکومت ہے، جس پر کئی صدیاں سے اس کا اقتدار رہا ہے، وہ ملک خود ملک احمد دادہ چنانکہ مذکور شدہ باتفاق خواجہ جهان دکنی بجانب جہیز فرستاد اور جسیر کہ عالم نشین شدہ بود محل اقامت انداختہ بلوازم ضبط و نسق مشغول گشت و ہر چند ملک نایب نظام الملک بھری فرامین حاصل کرد و میفرستاد کہ قلعہ سیر و جوئے و دیگر قلاع بضرورت ملک احمد باز گذارند جماعتی از مرثیہا کہ خواجہ جهان کا و ان است بر ایشان کردہ آن قلاع را با ایشان سپردہ بود بضامین فرامین عمل نمیدادند و میکھنند بسہ کاہ صاحب ماسلطان محمود ہمینی بسن شد و قیصر رسد و صاحب اختیار ملک و مال کردہ اطاعت کردہ قلاع را با خود ہمیں سپرد اما ملک احمد کہ صاحب اعیان بود بہت برتسخیر آن قلاع کما شتہ تخت غنائ غنیمت بتسخیر قلعہ سیر معطوف ساختہ محصور نمود و آن قلعہ است واقع بر قلعہ کوہی کہ از غایت ارتفاع بام ایوانش کھلت کیوان رسیدہ و عقاب بلند پرواز از رسیدن ہزاران طبع بریدہ ہمیت کسی ندیدہ فرارنش کوہنجیم صنیہ کسی برفقہ نشین مگر بجای کان ملک را از رسیدن بآن کشتہ امید عقاب کہ عوجش کھندہ بال توان مالی حصار چون کار بر خود تنگ داشت و بھنگس بدو ایشان بر لب و بعد از استقامت کھن در کردن انداختہ با کھن باز دست می شتا فند و سپاہیان احمد بنجوم اسرار بخت مار برآمدہ و چون محصور کردہ کہ بعد از مدت خواجہ جهان پنج سالہ محصور سر بست و کوہکن در آن قلعہ است ہمہ را جمع آوردہ بنظر ملک احمد رسانیدند و از ان زبکدر رواج و رونق در معات ملک احمد پدید آمدہ و خواطر امیران و سپاہیان تبدیل نقود شد و خستہ ہم ساختہ و در بمان زودوی قلعہ جوئے و لہما کرد و تنگی و تریونی و کشتہ داد پورہ و لورپ و بیودن و کھر درکت و مرنج و دایوولی و پالی را جزا و قہر مستخر ساختہ کوہکن را با تمام قابض شدہ و در تسخیر قلعہ دندراج پوری بود کہ حسب قیل بدو خود ملک نایب شیندہ بندہ جہیز معاودت فرمود و خطاب پرر را بر خود مطلق کردہ موسوم و مشہور با حمد نظام الملک بھری کردید و ہر چند بجانب لفظ شاہ بر خود اطلاق کردہ اما چون شہرت او در دکن با حمد نظام شاہ است بر شتہ فقیر فقیر محمد قاسم فرشتہ اورا با حمد نظام شاہ بھری یاد کردہ مرقوم خامہ تحقیق میکند و اندک بعد از رسیدن بندہ جہیز تعزیت پذیر بزرگوار داشتہ پر تو القاب بر احوال سپاد و رعیت انداختہ و باند کس ز مالی تا حوالہ و عوامی قبیہ سیر و سکا نو و پتن و غیرہ چنان ضبط نمود و بکھ

نظام الملکات بحری

۱۹۲

مقام طیس در ملکات او آنست که قرض جذب آیین برخواست و بادت تفرق از دامن کاه بازداشت و از سیکه
در عیون شهاب در کندیل و راجندری با اوریا نام راجه و دیگرفت را بحد و جنگهای عظیم کرده شجاعت و مردانی
او عالمگیر شده بود و هر چند سلطان محمود آسیران و منصبه اران و سلاطین را بدفع تسلط و استیلاهای او نامزد میفرمود
اصلاً قبول نمیکردند بعضی از عدم فوت و توان و بعضی از عاقبت اندیشی و دور بینی چنانکه سلاطین محمود
بحرینک قاسم بر حسب مرتبه فرمان بنام مجلس رفیع یوسف عادلخان صادر فرمود که با تفاق مخدوم خادم جهان
دکنی وزیر الدین علی طالش حاکم جاکنه بطرف جنیرفته فتنه احمد ظف مشاه را فرو نشانند اینجا عذر خواسته
از قبول آن با نمود بلکه حاجب که عبارت از اطمینان باشد بهمانه تعزیت پرستی نزد ملکات احمد فرستاده پیغام داد
که در ضبط و حفظ احمد و تقصیر نکنند و لشکر خود را از قلعه انداپور که به وزیر الدین علی طالش فرستاده بود باز
کردار آید و آنحضار را نیز با احمد نظام مشاه باز گذاشت و در اظهار مصداقت و دوستی و قیقه فرو گذاشت و چون
ملکات هم مستطیع گردانید احمد نظام شاه ظریف الملکات افتخار امیرالام کرده اند و نصیر الملکات که اقامت را امیر جلوسا
و وزیر الدین علی طالش کس فرستاده پیغام کرد که چون حق به مساکی منظور نظر عاطفت و رافت است و آن بزرگوار
کوادر البصفت و شجاعت و مردانی میثنا سیم مناسب چنان مینماید که رقم یکاکی را از صفه ظاهر ساخته و از گذشته
صرفی میا دنیا ورده خود را درین دولت شرکت غالب سازند وزیر الدین علی قبول مقدمه نموده اظهار اطاعت و اقلید نمود
لیکن چون شیخ مودی عیب که بهادر الزمان محاسب بود و مردی و فیروز جنگی از سایر امرات یا زواست مستطیع
احمد نظام مشاه شده با و از دود سوار متوجه جنیرشته و بجای قلعه پرنده رسیده تغییر رای داده اراده نمود که با حقیقت
خود با و پیوند آید نظام مشاه از قرب و موصول شیخ مودی آگاه شد و بل و عیال خود را قلعه سبر فرستاده قصد
ترکناز حبریده قدم در میدان نهاد چون بجای اردوی شیخ مودی رسید بواسطه قلت سپاه خود و کثرت
لشکر خیم از صف جکت محترز و مقنب گشت و در چهار فرسخی او فرو آمده در لوازم همشایاری با صبی الغایت کشید
و چون از او ضاع و اطوار وزیر الدین علی یقین حاصل شد که در کمین فرصت است و مجازید فرجه دیده و شیخ مودی
محسوس شد پس آینه شکر را حواله نصیر الملکات وزیر الملکات کرد و خود با جمعی از سلاطین را از آن خاصه و برخی از منصبه اران

تاریخ مرسته

۱۸۳

تاریخ و وضع
۱۸۳۰

که ایشان را در آنده و آنجا که حواله دار میقتند پس آنه شکار از اردو بیرون رفت و بر قصبه جا که که مقام زمین الدین علی بود
ایضا برده وقت شب که میچکس بجا رفت مشغول بنود با سوار رسید و زمینهای چوبین که برای زمین کارستند ساخته
جبره داشت بر دیوارهای قلعه نصب کرده بیشتر از همه کس با بقتله و سپاهی بقلعه در آمده محاذی آن از چهار جانب
لشکر بان نیز سوار کشته بقلعه فرستاده و چون این جهت همه سبیل بودند و مستحضران غافل و خواب آلوده
زمین الدین علی و مردمش که قریب بمقصد تیر انداز غریب بودند بقتل آمده قلعه جا که مقتول گردید و چون این جنبه افتاد
یافت نصیر الملک را سزاوار بود که تا مراجعت نمودن احمد نظام شاه من نیز دست بردی بر شیخ مودی نایم دست
نایان بجای آورم پس جمعی قلیل که عدد آن بسته هزار سوار میر رسید متوجه اردوی شیخ مودی شد و چون بیکت گردید
رسید شیخ مودی و اوقف کشته جمعی را بمقابل و مقابل او فرستاد و بعد از جنگ صعب مردم شیخ مودی
شکسته شده منظم گشته و در همان روز چون نوبت دویم نیز لشکری که شیخ مودی فرستاده انضمام یافت
شیخ مودی ناچار خود سوار گردیده نصیر الملک چون از آن دو فتح غور تمام بهر ساندیده بود با لشکر خسته و مجروح متلاطم
او نیز خستیار فرمود لیکت شکست فاحش یافته بحال خراب نزد ظریف الملک رفت و احمد نظام شاه از جا که
مراجعت کرده چون احوال برین پنج دید از مکارم اخلاق بمنزل نصیر الملک رفت و بمقامات التفات مرهم غایت
بر سر احتیای او نموده از آن کلفت و خشکی بر آورد و بعد از چند روز خیمه و سرگاه بجای خود گذاشته با لشکری
مستعد کار از انیم شبی بجانب خصم تاحنت فرمود و شیخ چون زد و سلسله جمعیت ایشان از بهم پاشید
شیخ مودی عرب با جمعی کثیر از عرب و دکنی و حبشی مقتول گردید خیمه و سرگاه و بنه و اطفال ایشان موجب فز
اسباب کنت نظامشایه کشت احمد نظام شاه مقتضی الترام و دو سگام بحیث معاودت فرمود و لحظه از سپا
و رعیت غافل نکشت و سلطان محمود از آن جنبه بمقتله غلظت الملک و دیر را با جمعه نفرز امرای نامدار
و لشکر حصار میر که گذار نامزد جبر کرد پس احمد نظام شاه با سپاه خویش از جبر بر آمده در کوستان قاه
آباد فرود آمد و وقتی که لشکر سلطان در آن کجاست میری رسید احمد نظام شاه سه هزار کس از مردم خود کزین نمود
از قاه و آباد بجانب احمد آباد میر را بخار نمود و بخیر وقت شب آن نواحی رسیده چون با کبی از در وازد بان
تخریج

احمد نظام الملکات

۱۸۴

شهر سامنه بود در انشب بی مضایقه و توقف دروازه کشوده و برادرش در آورده است نظام شاه بنزل مایب که موکل
بود شتافته ابل و عیال حبیب متعلقان پدر را در پکیما نشاند با جمعی از مردم معسر روانه خیر ساخت و خود در
انشب در تمامی شخص که دید زن و فرزند امرای نامزد را که بود بدست آورده قریب صبح بیرون آمد و
از راه قصبه بیر متوجه قلعه پرنده شد و در حفظ ناموس زن و فرزند امرای باقیی اغایت کوشیده و امرای نامزد که کینت
کلمات میری خبر توجه لطف شاه بجانب پید رشتیده بدنبال او شتافته بودند در حوالی قصبه بیر باو نزدیک شده پیغام
دادند که ازین که تو در حفظ ناموس ماکوشیده و سپهر فرزند خود نگاه داشته ممنون و حلقه کوش تویم اما شتر مرد
مقتضی آن نیست که بطریق مذکور او با نشان از مقابل ماکر نیجه متعرض احوال عورات کردی و امری که در پیش کردی
درست نیست مرکب آن شوی احمد نظام شاه را این سخن دشوار آمده در ساعت ابل و عیال ایشان از تعظیم
و تکریم قائم نزد ایشان فرستاد و خود کوچ کرده بجانب قلعه پرنده رفت در این اثنا فرمان سلطان محمود شنبه
سرزنش و تعرض بسیار بنام امرای مذکور رسید مضمون آنکه ملک احمد ولد نظام الملک بگری بسپهر
پرواز بای در از میناید و شما از انشب در آشیان خیمه خورگاه که ریخته مرغ جان را از آسیب چنگال او حرمت
مینماید اگر تلافی و تدارک نموده آن باغی را گرفته بدرگاه آورید بهما و الا یقین دایمید که غضب و قهر پادشاه
که قار آمده آبروی چپه سائل آبا و اجداد خود بیا و خواهد داد ایشان بر مضمون فرمان اطلاع یافته در ظاهر
مقام نمونده در جواب نوشتند که ما مردم سپاهی هستیم کار ما شمشیر زدن و دشمن را منکوب و مستاصل ساختن است
اگر در لوازم شجاری از احوال دشمن غفلتی واقع شده از عظمت الملکات و برت بجای او اگر دیگری غضب شود بیک
اقبال پادشاهان دفع دشمن با حسن وجهی بطور خواب رسیده سلطان محمود و عظمت الملکات را بدرگاه طلبیده جهان
ما را قطع تلکات بسته بزار سوار از کولاس طلبیده بخلعت سرشگری مشرف گردانید و بجای عظمت الملکات
روانه بیر ساخت جهاکیر خان که از شاه سپهر امرای درگاه بود و از وی کارهای خوب سرزده در شجاعت حسن تدبیر
وخیه و فرید و کن بود یکی امر است ظفر که کوچ بر کوچ متوجه پرنده شدند و محمود و خواجه جهان قلعه پرنده در آمد و برادر
اعظم خان را بنمسزاه احمد نظام شاه که دوی صلاح در حرب ندیده بجانب پهن رفت و نزد فتح الله عماد الملکات

مقاله سیم روضه سیم
ص ۱۸۴

تاریخ فرشته

۱۶۵

جلد سیم روضه سیم
ششم

کسان فرستاده صورت واقعه باز نمود و چون از وی توجیهی نیافت و جاکیر خان بچالی پسر رسید احمد نظامشاه
از آنجا کوچ کرده روی توجیه بجانب خیر آورده بعد از آنکه از کلمات جیور بالا شده میان کوبستان آن قصبه درآمد
بمازور نصیر الملک کجراتی با لشکری که در قافله تهاذ مانده بود چند روز غلّه و آذوقه دادند و بنیاد بوی طبعی شد
سر کلمات جیور رسیده و ساخته در آنکس تمان مقام فرمود جاکیر خان چون شنید که کلماتی جیور در دست نظامشاه
از کلمات تیکا نو بقصبه نیکا پور رسیده بر سر راه احمد نظامشاه فرود آمد و میان هر دو شکرش فرسنگ فاصل
بود قریب یک ماه و مقابل یکدیگر نشسته و چون ایام برشکال بود و نهایت زبونی با احمد نظامشاه پی برده بودند
و عشرت مشغول شده بساط غفلت گسترده و تفریح اقداح فی روح پرورد و استماع لغات و لکش پرداخته بنسیم را
اصلاً وجود ننهادند طبیعت جوشیده و بخت انعم تار بوس بود و کردند پندارتار کلیم سیه
هر چه باقی رخ از دانش و حزم بر ما قند و چون جنبه خبری نامی انزده با حمد لفظ مشاه رسیده شب سیم
و در جنبه شمس و تعین و ثانیای سبزه اعظم خان وقت سحر از کوبستان قصبه جیور سوار شده چنانچه
را ند که نزد ملک بوقت صبح بچالی نیکا پور رسیده و یکبار مانند عادت روز کار برایشان تاخته بسجده و چاک
یکبار و قبال نداده بعضی در خواب مستی راه آخرت پیش گرفته و برخی چون چشم کشوند اجل را معاینه دیده و راه عدم
آبادی سپهر ساخته جاکیر خان و سیه اسحق و سیه لطف الله و نظام خان و فتح الله خان که از امر بودند
گفته شدند و باقی و را می این دستگیر شدند و احمد نظامشاه آنها را بر کاوشها سوار کرده و جامعی ایشان را
ناراضی پاره کرده در اردوی خود بگردانید و بجان امان داده بجانب دارالملک روان ساخت و از نواب
شاه جمال الدین حسین ابجو که شمه از احوال خیر مال او در وقایع مرتضی نظامشاه رفته و کلمات بیان خواهر کردید شنیدیم
که آن جناب یکجک باغ اشتبار دارد و چه که نزدیک قصبه نیکا پور در جایی که صورت فتح روی نموده بود احمد
نظامشاه باغی طسح کرده آنرا موسوم باغ نظام گردانیده و دو آزار پار دیوار بزرگ کشیده و عمارتی درون
ساخته در اندک فرضی رشک ارم ذات القادر گردید بر مان نظامشاه و صبیح اولاد او آزار خود مبارک
و در آن قصبه ساخته جت مسکن خویش اختیار نمودند و تعرض احمد نظامشاه بشکرانه آن فتح قصبه جیور را در وقت

احمد نظام الملک

۱۶۶

وقف مشایخ و علمای فرموده در تقسیم و تکثیر ایشان خود را معاف داشته و مظهر و منصور بحیر رفته بیرون
 مانعی و مزاحمی بر سر نه جهانانی تحفه فرموده در بهائسال باستصواب یوسف عادلان نام سلطان محمود
 از خطبه خوانده بنام خود کرده چتر سفیدی که در اوقات نشان پادشاه دلی و کجرات و سنده
 بر سر گرفت و بعد از آنکه خواجہ جهان بسیاری از امرای دکن که با او طریق مصافقت می پیوند
 از فرستاده و خطبه اظهار کرد و رت و بخش نمود و گفتند با وجود سلطان محمود بهمنی چتر بر سر گرفتن خطبه
 بنام خود خواندن نهایت بی ادبی است لاجرم نظام شاه که بزرگوار عقل انصاف داشت ملائمت را مستحسن
 دانست خطبه را موقوف داشت و رؤسای سپاه خود را حاضر ساخته گفت ایچہ شامس کونید عین صواب
 و محض صلاح است خطبه را موقوف ساختن تا چتر چون برای آسب حرارت آفتاب است و علامت سلطنت
 و روح طاعت تغییر وی دادن مناسبت نماید ایشان گفتند اگر چنین بت مرض سازند که برای دفع گزند آفتاب
 بیکس چتر بر سر گیرند احمد نظام شاه ناچار شده رخصت عام فرمود و برای تقویت چتر حاکم و سایر
 کلی از پارچه پشم بر چتر نظام شاه طرح داده از دیگران سفید گیر گفت قرار دادند ورقه رفته در دلقخانه عادت بیه
 و عادت بیه و قطبش بیه و بریدش بیه بر همین نسبت چتر را پشم و شایخ گردید و تا حال که تاریخ جبری
 هزار و هجده رسیده در مملکت دکن پادشاه و که چتر بر سر میگیرند و اصلاً منع نیست بخلاف سایر بلاد هند که
 غیر از پادشاه کسی دیگر را حاد از نه نیست که چتر بر خود مرتفع سازد و چون مخدوم جهان و اعظم خان و امرا
 دیگر بچنین دولتی که مخصوص پادشاهان بود رسیدند شرمند و احسان او شده بعد از دو ماه غایب و حاضر
 اتفاق کرده از و التماس نمودند که خطبه بنام خود خواند و چون مبالغه و التماس ایشان کم یار یافت آنحضرت نیز که راجع
 آن امر بود منت عظیم بر ایشان نهاد و خطبه خود را رواج داد و بت تبرک قلعہ دند را چوری که از قلعہ تین
 کو بکن است و در حوالی بندر چول واقع است مصروف داشت و بعضی نفیس در اطراف رفته بدست دمه و بلبه
 یکسال محاصرہ کرد و در حاشیه بمصالحه گرفته خاطر از انحراف مرغ ساحت فاما تسخیر قلعہ دولابا در فضائی
 جلوه کردند و گاه و بگاه در آن اندیشه میبود و چون ایتین بود که آن قلعہ را بزرگ و نفیس آن گرفت با و ایان آنحضرت

تاریخ فرشته

۱۱۶

مقاله سیم روضه سیم
فرشته

ملک وجیه و ملک شرف طایق احسان و مدار سپرده ابواب لطف و حمایت مفتوح گردانید بیت
تیندم ز دانه‌های فزینک دشت که در کاره رفتی و نریز می گشت بزنی چه کاری توان بردیش درشتی جویش
ز اندازده بیش کونیه ملک وجیه و ملک شرف دو برادر عیانی بودند و با یکدیگر کمال محبت و اخلاص داشتند
در محصل میان نوکران و اوجه جهان کاوان منتظم داشته بعد از شهادت او در سلطنت سلاطین و اهل
سلطان محمود منظم گشته روزگار مسی که زانیند در حاکم ملک نایب نظام الملک در صد تربیت
اینان شده و از جلوه امر ساخته ملک وجیه را تنها در قلعه دولاباد و ملک شرف را حاکم ولایت ساخت
ایشان در ضبط اخذ و دگر کشید و مستردان و قطاع الطریق دولاباد را که مشهور آفاق بودند برانداختند و تا سرحد
سلطانپور و نذر بار و باکلانه کجرات چنان مصفا ساختند که مردم تا جسد و غیره بفرغ خاطر تردد میکردند
در محبت از ایشان راضی و شاکر بوده ولایت معمور و آبادان شد یکی از امرای مرسته که ظل در سلطنت
بهمنیه دیده قلعه کالنه را بغلب فرو گرفته بود او نیز با ایشان سازش یافت بر آورده از راه زنی اجتناب
و اجتناب نموده و برادر حق تربیت ملک نایب منظور داشته با احمد نظام شاه طایق دوست
مسلوک میداشتند او نیز با آنها بعد از فتح باغ و نظام و دندراج پوری خواهر خود بی بی زینب را با ملکیت
که از اهل علم و صلاح بود در سلطنت از دواج کشید و بنای مصداقت را بمصلحت میداد و این سخن بجهان
و تعالی در سال اول و از آن ضعیف پیری که راست فرمود و حجت الدین نقین اسم با حمد شاه رجوع کرد و وی جواب
که در کسبچه پدر و مادر مرا از کمال محبت موتی میخوانند اگر شما نیز باین نام موسوم گردانید خوب خواهد بود ملک
وجیه آن فرزند را موتی نام کرده شوکت و شان او فزون گشت و ملک شرف دیکر حسد را پیش آورده
در قتل برادر بزرگ خود مصداق کردید چه چکی فکر و اندیشه وی آن بود که بعد از فوت ملک وجیه حکومت دولاباد
و اتور و دیکر پرگناست و قلاع آغده و دغلی با دگر فقه صاحب خطبه و حیر شود در نیوقت که ملک نایب وجیه را با احمد
نظام شاه این نسبت بهر سید و فرزندی از زمین متولد شد خلق در راه ده خویشش مشاهده کرده نسبت اخوت
بعاده منتهی گردید و بوقت فرصت به دست و آمد حشم قلعه کیش را بید و پیمیش را نیز بر سر گذاریدند

احمد نظام الملک

۱۸۶

مقاله سیم روضه سیم
شماره ۸۵

و با استقلال حکومت دولتا باد مشغول شده با حکام برهانه پور و برار ابواب محبت و وراد مفتوح ساخت و بآن
محمود کجراتی طریقه اخلاص مسلک کردانیده کاه کاه بار سال عرایض و تحف خود را با و منسوب میکرد و این
آنچون زینب بعد از قتل شوهر و فرزند را به جیتر پیش گرفته دست لظلم بدامن برادر مستحکم ساخت احمد نظام
دلا سانی او نموده در شمع و شمعین و ثنائیه با لشکر و جمیعت خویش بقصد تسخیر دولتا با و از جیتر منضت فرمود
و چون بحالی نیکا پور رسید در باغ نظام فرود آمده چند روزی بقصد استراحت بعیش و عشرت مشغول گشت
ایچان قاسم برید میان تاج الدین دکنی و دیورس نیت نزد وی آمده معروض داشتند که یوسف عادلان در استیصال
من کمر جده و جد بسته دار السلطنه محمد آباد بیدار را محاصره کرده است اگر انتخاب در نیوقت کمر محاصره دولتا با
از خاطر محو کرده بمعاضدت محب و مخلص خود با پنجاب فرامیاید بر تپه در تفسر طریق کیجندی و
پوینده ر بهین منت خواهد بود بلکه بعد از فراغ و اطمینان خاطر از جانب یوسف عادلان مخلص تیرده تسخیر
دولتا با و در پیچ و بقیع را رضی نخواهد شد احمد نظام شاه منول او اجابت نموده تسخیر غنیمت دولتا با و کرد و بمقدور
بیدار رفته چنانکه در وقعات سلطان محمود کدشت معاملات را مغرور ساخت و از بهانه راه بدولتا با و رفته محاصره
پرداخت و بعد از دو ماه اطراف و جوانب آن حصن سپهر اساس را بنظر تامل و تدقیق ملاحظه فرموده چون دانست
که تسخیر آن بطریق حیر و قصه بغایت متعسر و دشوار است از آنجا کوچ کرده متوجه جیتر شد و در انهای ملی طریقی
چون بقصبه بنکار رسید رای اوچنان اقتضا فرمود که در آنجا که باین دولتا با و جیتر است شهری بنا کرده دار الملک ساخت
و سه سال وقت رسیدن غلظت و بریج و مسکنام در و لشکر بدولتا با و فرستاده تاخت و تاراج
نماید شاید مردم درونی از قوت لایموت عاجز آمده طالب آمان شوند و قلعه را بسپارند پس در شهر نشسته
تعمیه در ساعتیکو منجان اختیار کرده بودند مقابل باغ نظام کنار نهر سین طح شهر انداخت و چون
بسامع آن فریدون منس رسیده بود که وجه تسمیه احمد آباد کجرات از مقتضات احمد شاه کجراتی است
آن بود که اسم پادشاه و اسم وزیر کفایت دسکاه و قاضی شریعت پناه احمد بود و از اتفاقات حمده این صورت
در وقت بنای شهر نیز تحقیق پذیرفته بود از آن احمد کمر نام کردند که نام شهر را احمد بود و نام اصلی سند ما

مقاله سیم رومند سیم
ششم

نصیر الملک کجراتی و نام قاضی معمر نیز احمد چون آنجناب را ایتام تمام تمام تسیر آن بلده بود در آنکس زمانی جمع
امرا و منصبداران و سلاطین را بساختن عمارت توجیه کرده و در و سه سال چنان آبادان بمعمور گشت که دعوی
برابری دستری با بغداد و مصر نمود چنانکه مقرر شده بود سه سال دو دفعه لشکر نظامشاهی بر دولتا باد تاخت
یروده در سرای زرعت و غارت غله و فروختن آتش در منازل و مسکن رعایا قصه میگرداند و مضمون این
سافله بطور میرسانند و در وقایع نظامشاهی که سید علی سمنانی در عهد برهان نظامشاه ثانی می نوشت
و توفیق اتمام یافته فوت شد چنین مرقوم است و العمدۃ علیه که چون طغنه دولت احمد نظامشاه بجزی سمرقند حکام
دور و نزدیک کردید عادلخان بن مبارکخان فاروقی والی برما پور ابواب خصوصیت و اتحاد مفتوح ساخت
و قریب دویست هزار سوار بکوکنک او مقرر کرد که علی الدوام در سفر دولتا باد همراه بوده در تسخیر آن بگویند
و همچنین با فتح الله و عماد الملک نیز طرح دوستی افکند بخلاف روش آبا و اجداد با سلطان محمود
کجراتی اعلام مخالفت برانراشت و مالیک بر سال سلطان کجرات میداد آنرا موقوف داشت سلطان محمود بیکره
در دست خمس و تمامی پهنای سیر ولایت نهضت فرمود و ملک اشرف حاکم دولتا باد فرصت یافته کسان بجهت
شاه محمود بیکره فرستاد و از تسلط احمد نظام شاه بجزی و اعطای نمودن قلمه و سرای و ولایت شکایت نمود
التماس قدم نمود سلطان محمود بیکره بطبع قلمه دولتا باد لشکری عظیم فرستاد آورده بجانب دکن متوجه
شده قرار داد که تخت عادلخان فاروقی را تادیب و کوشال نماید و آنجا پدولتا باد شتابند چون بجای سلطان پور
و نذر بار رسید عادلخان فاروقی مضطرب و سرسیمه شده از احمد نظام شاه بجزی التماس ملک و ترک جبهه
دولتا باد کرد احمد نظام شاه بجزی با پانزده هزار سوار مستعد رزم و پیکار روانه برما پور شد و بعد از طی
منازل چون شهر برما پور مخیم عساکر فیروز مآثر گردید و عماد الملک نیز بالشکر برار بکوکنک رسید میان احمد نصیر الملک
کجراتی با سلطان کجرات که در حوالی قلعه اسیر فرو داده بفرموده نظامشاه ابواب مراسلات مفتوح داشت
بعد از چند یکی از اهل کجرات که در خدمت سلطان محمود و بزیه تقریب ممتاز بود نوشت که هر چند بنده بر حسب
تقدیر در طاعت این سلطان گردون افتاده است اما چون مولود و منشا بند کجرات است و در خواهی والی آنجمله

۹۰۵

احمد نظام الملک

۱۹۰

به خود فرض میدادند عجب از سلطان کشورستان که حجت امور بسزیه نفس نفیس مرتب چنین مهلت شایسته میکرد
 ماکم برنا چو که در شکر جمعیت برابری یکی از امرای سلطان نمیتواند کرد با وی در مقام مقابل شده اند خصوص در وقت
 که جمعه جوان بخت دکن با سپاه صف شکن بمطابرت و معاومت وی درآمده است اگر آنجناب از روی
 مصلحت و دو تهاپی بمحض سلطان رساند که مضمون کم من فتنه قلی بنما طر اشرف آورده بساط بنازعت را در نزد
 که صلاح دولت دین خواهد بود چه که نصرت و عزیمت در شیت حق است بر تقدیر که نصرت نصیب سلطان
 شود مردم عالم خواهند گفت که سلطان محمود با جنود نامحدود بر اندک مردمی غلبه کرده و اگر احیاناً منعکس شود
 این پسر ناموسی تا اقتراض زدن دمان سلسله خواهد بود آن شخص نوشته نظام الملک را بینه نظر سلطان
 در آورد آنحضرت در صلح و جنگ متردد گشت احمد نظام شاه قبلانی را که بمحافظت قیل بحسری سال سلطان کجرا
 قیام مینمود پیشتر سیم و زر از خود ساخت و قرار داد که در فغان شب سیاه که شاه و سپاه در حین حشر کا
 باستراحت مشغول باشند نجران قیل ملک نظیر را که در صلابت پی عتدال بود از پای برداشته دراز
 سر دهد و در انشب موعود نظام شاه چنزار سپاده توپچی و کماندار و باندار و چنزار سوار که همه تیر انداز
 بودند بجانب اردوی کجراتیان روان ساخت که در کین کا نشسته که هرگاه غوغا و شور در لشکر کا پدید آید این
 از اطراف و جواب برآمده بر یکت به تنگ و بان دما را از انصوم برانند و آنها بمهر موده عملنوده چون جواب
 لشکر کجراست رسیدند در حوالی اطراف اردو مخفی شدند و بعد از آنکه دو پاس از شب گذشته و قیلان قیل کجرا
 سال را رسد داده از حملات آن اردوهای دمان غلغله و سیر باد مسکر با وج ملک البروج رسید پیاده و سواره
 از کینکا برون بسته از اطراف و جواب بغیر و تقارن بنوازش در آوردند و از صدای آن جوف کیند کردن
 محسوسه بانداختن سیر و تنگ و بان مشغول گشتند و چون سلطان محمود و امرای او بشکر دکن
 و حامیس چنین جرأت پی برده قرین تجنزه و تحت درخیمها بخواب غفلت بودند ازین غوغا بسیار شده سراسیمه
 در تیه سواری گردیدند و سلطان محمود چون شنیده بود که نظام شاه چهار سوار بهادر و کنی که عمده لشکر سلطان
 بهمنیه بودند بطرف و احسان پیش خود آورده در میان خاصه خلی خود جمع ساخته است و در مجالس و محافل

مقایسه روضه سیم
 هشتاد و هشت

میگوید که من با اتفاق این چپ ریز کس مسلح شده و میدان جنگ بر علم و چپ و فوج خاصه سلطان محمود حمل
می آورم تا بر کراخدا و پادشاه و طغیان خاص و در هر کس که خواهد بر خاک مذلت اندازد و بر آئینه آن معنی در دل
او جاگیر آید در آتش خبر بود که احمد نظام شاه با چهارهزار کس انتخابی شهنشاه آورد و است و میخواست
که بر سر پرده خامنه او ریخته خرابی و مصرت رساند ازین سبب سلطان محمود سوار شده با ده دوازده نفر
پیاده از سر پرده بیرون آمد و معان آن فیل سحری سال از عقب سر پرده شاهی در آمد و چند شقه سر پرده
با دوشاهی را پاره پاره کرده شیون و غوغای ابل حرم بلند شد سلطان محمود یقین داشت که نظام شاه
بقصد خیمه و سر پرده او تاخت آورده است پس توقف کرده با معذوری چند از اردو بیرون رفت و چون
سیصد چهارم کس بر جمع آمده غوغا غلطه غلطه زیاد میشد راه فرار پیش گرفته قریب سه کرده سرعت تمام
نمود و چون امرای کجرات فوجها را راسته بخت پرده افتد و کینان مراجعت نموده بارودی خود رفته ایمان شکر
بهشت مجموعی مبارکباد بر بار پادشاهی رفته و چون سلطان را بجای خود نیافتند دانستند که قضیه چیست بکی اتفاق کرده
بیانه لعن هوا و تغییر منزل در همان شب کو چکرده و بنال می رفته سلطان محمود از مکر دینیان واقف شده چون در آن
ملاح در مراجعت ندید بهما سجا که رسیده بود فرود آمد و نظام شاه تیر تیر بر پداف مراد دیده علی الصبح با
عادلخان و عماد الملک از جای خود کوچ کردند و در جای سلطان نزول نموده امریکه در محیل هیچ کس نبود و بوقوع
آمد بهت کار را راست کند عاقل کامل سخن که بعد شکر جزا میسر نشود بعد از آن از طرفین در میان
بصل قرار دادند و کو چکرده بکن خود شتافتند و از قرین چنین معلوم شود که ملاحظه کرده در شرح و بسط آن توضیح
اند و البته علم با انصواب گویند احمد نظام شاه از برهان نور مراجعت نمود و بدو لیا بادر رسیده در نین فقه
و غضب لشکر را باز دیگر محاصره باز داشته خود را بالاکهات آن نزدیک نیلوه عیش و عشرت مشغول شد
در انوقت جمعی از باغبانان چند سبد انبه آورده معروض داشتند که بهفت سال پیش ازین که جهت تسخیر این حصار
با یخ و تشریف آوردند و در همین موضع فرود آمده بودند چند استخوان انبه درون سر پرده پادشاهی
افتاده بود چون موسم به سات رسید آن استخوانها سبز شده و مانند کمان در محافظت آن کوشیدیم و با

احمد نظام الملک

192

مقالہ سیم روضہ سیم
۱۳۴۱ھ

حضرت ایندرختا بار و رگشته این چند به ابنه از آن بابت است لفظ مشاء گفت این علامت قوت طالع و فتح
حصار است ملک شرف چون جد و جدوی در حصار مشاء به نمود بسطایم و کجراتی عریضه فرستاده باز از تسلط
و استیلای احمد لفظ مشاء و محاصره نمودن قلعه دولتا باد شکایت نمود و پیغام داد که قلعه تعلق بان پادشاه
دارد اگر یکبار دیگر با اینجانب سوار می فرمایند مرا از چنگ غضب این بحری خصال خلاص سازند هر چند
خطبه اینجانب نام شما کرد سال بسال باج و خراج بخزانه عامره واصل خواهم ساخت سلطان محمود چون
میخواست که از انفعال گریز بیرون آمده تدارک آن مخالف نماید و ابل دکن را که بعد از شبنگون مذکور اورا
سلطان محمود بیکره میکشند تا دیب و کوشمال دید لاجرم التماس بمذول داشته با حشمت و شوکت تمام بجانب
دولتا باد توجه فرمود و چون کنار آب پتن رسید احمد لفظ مشاء ترک محاصره کرده بجانب احمد کمر شتافت
و ملک اشرف از مضیق محاصره نجات یافته در سجد سلطان قطب الدین خطبه بنام سلطان محمود خواند و بار دو
اورفته تحف و هدایا و لقود فراوان پیشکش گذرانید و خراج بر ساله متقبل گشت و سلطان از ارجود راضی
ساخت سلطان محمود در این سال فرصت یافته خراج چندین سال از عاقلان گرفته متوجه مقرر دولت خود گردید
و احمد لفظ مشاء این خبر شنیده در او شش سال مذکور به تیز پروازی بحری و شتاب عقاب باز بجانب دولتا باد
روان شد و چون در حصار از ملک شرف بواسطه خواندن خطبه بنام سلطان کجرات و طاقات نمودن او
نمودند با حمد لفظ مشاء پنهانی عریض فرستادند که ما بنده کاینم و ترا بر خداوندی و صاحبی شایسته میدانیم و معتقد
بودیم تو ای توایم زود تر تغیر آورند و جانفشانی بشا به نمایند احمد لفظ مشاء در کنار آب کلنگ بر مضمون عریض
ابل قلعه مطاع شده باد و شش هزار سوار بیده بهائش بدولتا باد رسیده قلعه را قبل کرد و قضا را ملک
شرف براراده چشم قلعه که مرتهها بودند واقف گشته از غم و غصه بیمار شد در همان پنج شش روز ما دم اللذات
که ما دم الآمال است و داسپ بر سروی تاخت آورده کوکب عمرش را بافق مغرب رسانید متعنتان مع کلک
قلعه بملازمت احمد لفظ مشاء آمده احمد لفظ مشاء آن چشم را لوارش فرموده قلعه را تخریب نمود و هر چه محتاج تر
بود تغییر کرد و بر مردم مستم خود سپرده مظفر و منصور با حمد کمر محبت نمود و در ساعتی خجسته و طالعی شایسته

در باغ نظام که بر خود مبارک داشت مسکن خود کرده بود چواری از گل و سنگ ساخت و درونش عمارات عالی طبع اگه نقصا و پردکش چون آئینه برج و زر و دیار است و در آن سواست هرگز از سوار سقا مد نکشته قلعه سوره و دیگر قلاع آن ناحیه را با تمام منظر گردانید و از راجه قلعه کالنه و بجایه پیشکش گرفته مالکدار خود ساخته بر سنده حکومت احمد مکر قرار گرفت و در سنوات ثلثه عشر و تعایبه بعد از فوت دادود خان فاروقی در برهانپور بر سر تعین پادشاهی میان امرا و اشراف مملکت خلاف پدید آمد و ملک حسام الدین مثل که عمده اند و لقا به بود کس نزد احمد نظام شاه فرستاد خانزاده عالم خان را که از احفاد حکام آسیر بود و در احمد مکر روزگار سپری میبرد و طلبه است به جویند او و عماد الملک حاکم کابل پادشاهی برداشت و سلطان محمود بیکر که بجای عادلخان بن حسن خان فاروقی که دخترزاده او بود دست گرفته دعوت مآ آن شد که او را بر سر حکومت برهانپور مقرر گرداند بعد از آنکه لشکر جمع آورد و متوجه خاندیس گردید ملک حسام الدین مثل از نظام شاه و عماد الملک طلب استعانت نمود ایشان با سکر نامی خود به برهانپور متماقمه و چون ملک لادن که او نیز از اعیان ولایت خاندیس بود با ملک حسام الدین مخالفت ورزیده مثل فاضل در مهمات انصوب بدیده آمد و سلطان محمود نیز بجای تالیز رسید و هزار سوار بهد ملک حسام الدین تعین کرده و سه دو با اتفاق از برهانپور کوچ کرده بکابل رفته و بعد از چند روز چون لشکر ایشان را در برهانپور توقف میفرستاد بیخست ملک حسام الدین بکابل شتافتند نظام شاه احوال چنان دید و عماد الملک را وداع کرده خود به دلتابا و رفت و خانزاده عالم خان از خاندیس که رنج دیگر بملازمت نظام شاه آمد و نظام شاه بعد از مرگت سلطان محمود بجرات عالم خان را بسرا راه گرفته در سه مد خود نشست و رسولی مصحوب مکتوب نزد سلطان محمود فرستاد مضمون آنکه چون خانزاده عالم خان با بجانب التجا آورده متوقع است که پاره ولایت آسیر و برهانپور با و عثمانی فرمانده سلطان که از پی ادبیمای سابق او آزرده بود و عادلخان نیز شکایت او بکرات نوشته بود با رسول درستی کرده گفت غلام زاده سلاطین بهمنیه راجه یار که بسلاطین کتابت نویسد و پاز کلیم خود بشیر کشد اگر از اوضاع خود نادم و تائب نگردد و عنقریب کوشمال خواهد یافت احمد نظام شاه پیش از آن جرات را موجب جبارت نشاند

احمد نظام الملک

۱۹۴

مقاله سیم روضه
 با اتفاق خانزاده عالمخان کوچ بر کوچ با حمد نکر شاست و مدعیات نظامشاه چون برو فی مراد ساخته و پرداخته کردید ملک
 بخار خود مشغول گشته پیش از آن فوت دیدند اول ضیاء الملک که رکن الدوله او بود فوت کرد و جای او بملک خان
 معوض گشته و بعد از آن بدو بته مادی بیماری معصب عارض پادشاه نیز شده امرا و ارکان دولت را نزد خویش خواند
 و شامبازده جوان بخت کامکار شیخ برهان که هفت مرطبه غرغریش ملی شده بود و ملی غنم گردید
 از ایشان در باب اطاعت و انقیاد و عهد و بیعت گرفت و در سنده اربع و عشر و تسعایه داعی یا انکها
 انفس المطمئنه ارجع الیک داخیه موضیه را اجابت فرمود بیت
 لخط هول قیامت عیان بگردون برآمد نفیس و فغان شد از در دو غم چشمها سیل بار چو باران که بار
 بوقت بهار فلک را رنبل ناله کرگشت کوش ز نو صحرانین و زمان در خروش اگر چه خصال حمیده
 آن شهم یار زیاده از آنست که قلم مسکین رقم از عمده حصر آن برآید لیکن اقدار البت مورخین کرده بایر او ششم
 از آن مبادت مینماید از جمله خصلتهای آن شهم یار که متضمن عفت و صلاح و پر بهیز کاری و فلاح است این است
 که در وقت سواری شهم و بازار بر کریمین و سیار التفات نمیزمود یکی از ندبان و مقربان کستاج سنوآل نمود
 که منشاء عدم التفات خداوندی با طراف و جهات چیست آنحضرت فرمود که بسنگام عبور مردم بسیار
 از امانت و ذکور بتماشای آینه از آن میرسم که چشم من بر عورت نامحرمی افتد و وبال آن عاید روز کار گردد
 بیت هزار آفرین خیران آفرین بران شاه بادانش و داد و دین دیگر انکه در اوایل
 سلطنت و جهانبانی که ایام شباب جوانی آنحضرت بود بمنم تسخیر قلعه کاویل که بهادریه از مقدر دولت
 حرکت فرمود و بعد از طی مسافت بمحاصره پرداخته مستخر ساخت از جمله اسیران آن قلعه جاریه بود که حسن و دلبری
 بامه و مشتری برابری کردی و در لطافت و نوکتری از حور و پری برترتی جستی بیاض رویش طلیعه
 صبح را دامن دامن کل صباحت و ضیای بخشید و سودا و مویش ساقه لشکر شام را چمن چمن سبیل و سبزه مایه میداد
 رلف پریش پرچم رنج قاتش بودی و ابروی مقوشتش طغرای مشور جانش نمودی بیت
 پری دختی پری بکزار مابی بریز مقنعه صاحب کلاهی شب افروزی چو متاب جوان سیاه چهره

تاریخ فرشتہ

۱۹۵

مقالہ سیم روز سیم
۸۵۷

دشکر چون عقیق آب داد و دو کیو چون کبک تاب داد و خمار آلودہ چشم نیمبازش جهانی نکشت
از نیم نازش ملک نصیر الملک وزیر را چون چشم بر آن پریشان افتاد زمانی ممد و آئینہ رخسارش
والہ و حیران گردید بیت نہ دل میدادش از دلبر گرفتن نہ توانستش اندر بر گرفتن چو
میدید اندران محراب دیدہ حجاب دیدہ میشد آب دیدہ باری بجز این چارہ نہ داشت کہ خدمت سلطان
برد و نظر کیما اثرش در آورد پس بوقت فرصت خدمت وی عرض کرد کہ از جو اساری چنین و چنان رفتی
جمیل است بی سبب و نظیر محض برای سلطان دامن غلہ چون نقطہ موبہوم از نا محرمان ستور داشتہ ام اگر
حکم شود بستان خاص سپارم شہر یار را از ابتزاز نسیم این خبر غنچہ دل شکفتہ شد نصیر الملک را تخمین
و آفرین فرمود چون شہنشاہ تختکادہ چارم از ایوان بیلگون این طارم بجلو تخانہ مغرب شتافت و سپہر دوار
چادر کملی زر بکار شب بر سر انداخت نصیر الملک اندر شیرین حرکات پری اطوار را بشکوی شاہ آورد
و آن شہر یار کا مکار از تخت جہاننامی متوجہ بستان کا ماری کشتہ پیش از آنکہ از لب روح بخش آنامہ ناز
و دل تمانی قوت جان و کاماری حاصل کند شرف ہمبانی خود سرافراز ساتھ استفسار فرمود کہ
از کہ ام قومی با کسی سبت پیونداری یا کل ناشکفہ بخیری جو ابداد کہ جانم فدای خداوند باد من از فلان قبیلہ
و پدر و مادر و شوہر من بالفعل در بند سلطان انداختہ است از استماع لفظ شوہر از کمال عفت و پرہیزگار
بی تجمیع اقحاف مرام آتش شہوت فرو نشاندہ گفت خاطر فارغ دار کہ پدر و مادر و شوہرت را از بند بر آوردہ ترا
بدیشان می سپارم و تتر زین خدمت بوسیدہ دعا و ثنای شاہ بجا آورد و علی الصبح کہ نصیر الملک بخت
رسیدہ تنہیت و مبارکہا و گفت آن یوسف زمان بتیم نمودہ گفت آنوقت شرف فراش لازم المعاش ما
در نیافتہ وعدہ کردہ ام کہ بر دشمن سپارم پس در همان مجلس پدر و مادر و شوہرش را حاضر ساخت و اکرام
و انعام بسیار نمودہ تسلیم ایشان فرمود و دیگر از خضایل وی آنگاہ اگر احیاناً یکی از شکران او در مسکہ کہ
رزم از لوازم شجاعت چیزی فرو گذاشت نمیکرد استحضرت واقف میشد بعد از فتح جنگام لوازش
اول اورا بجلعت مرحمت سرافرازمی ساخت بعدہ باحوال دیگران می پرداخت وقتی یکی از مذہب کبکے

احمد نظام الملک

۱۹۶

مقاله سیم روضه سیم
۸۰۵

چنین حال مشاهد کرده که ستاخانه بعضی رسانید که سبب اتفاقات بحال فلان جوان که در معرکه گریز بر شیرازیار گردیده است
گفت سبب این وقت دیگر معلوم خواهد شد احتیاج گفتن نیست قضا را در آن ایام آن شهریار بگو ملک سلطان محمود
بهمنی لشکر کشیده با اتفاق دنبال یوسف عادل شاه کردند در حوالی بتن فوجی از عادل شاه مقابل طلحه سلطان شد و شکست
و چون عقب طلحه افواج نظام شاه بود ایشان مقابل و مواجهه عادل شاهیه خستیار کردند نخستین کسی که بر بخت
آخت آورد و آن جوان بود نظام شاه او را نواخته بنزدیم گفت پادشاهان میر شکاربند و جوانان مزاجه صید خصم چنین میکنند
و همچنین رواج ملک و کن یا دکار انتخاب است چه که آن بزرگوار علم شمشیر بازی خوب میداند است
و رغبت تمام بآن فن داشت چنانکه رسم قدیم است مردم انحصار طالب و خوانان به نزد شاه شده که حکایت کثرت
اگر اوقات خود را صرف آن می نمودند و بجای مکتب خانه که در بلاد اسلام میباشد در همه محلات احمد نکر در
خانه شمشیر بازی ساخته بهتر از وی امری نمیدانستند و در بر مجلس و انجمن غیر از این حرف و حکایت مذکور نشد
بازار شمشیر بازی رونق و رواج تمام بهر سبب چنانکه اقتصای آب و هوای فتنه خیز دکن است هر یک زبان
بلافت و کرافت گشاده دعوی انا و لا غیر می میکردند و دیگر یاد آن فن مسلم نمیداشتند و بر سر این میان جوانان
خوش و نازع به هم رسیده مرافعه نزد احمد نظام شاه میروند و انتخاب حکم میکردند که در حضور وی مدتی و بیش
علیه شمشیر بازی کنند هر که اول شمشیر بهریف رساند او برتر باشد پس هر روز جوانان که بایکدیگر درین باب دعوی
داشتند جماعت جماعت در دیوانخانه حاضر شده و در حضور پادشاه شمشیر بازی میکردند و رفته رفته کار بجای رسید که روز
دو سه کس در دیوانخانه کشته شده جسد های ایشان بیرون میروند بعد از آن آن بزرگوار از آن امر متفکر شده
مقرر گردانید که در حضور او این امر واقع نشود بلکه در فضائی پیش دروازه قلعه که کالیچوتره در اینجا واقع است این
مبحث بتقدیم رسیده باشد و بهواداران میان اندو کس که بایکدیگر دعوی دارند داخل نکنند و بگذارند که حسب دلخواه
بر یکدیگر شمشیر انداخته احدی را بکشد و غالب گردد و دیگری مغلوب شود و هر که بهر سبب کشت شود آنرا
قصاص و پرسش نباشد و این بدعت مرضی طبع مسلمانان دکن گشته از احمد نکر بواسطت سلاطین بهند
در جمیع بلاد دکن سرایت کرده بلکه شایع و رایج گردید و متبع آن عمل شایع جهان از غلطه بموشد که آن طایفه

تاریخ فرشته

۱۹۷

مقدمه
مقدمه

عمر و مشایخ و ملوک و امرا و نوایین ملک و کنایک میکنند و از حیثیت و توبیت عظیم میدانند و فرزندانش
اگر کیلیک کنند داخل شجاعان نمیشمارند و سزایش میکنند و اقامت در قلم فرشته در بلده حبیب پور
درست نموده و الف مشا بهره کرده است که سید مرقی و سید حسن که دو برادر صحیح النسب و ریش سفید بودند
و کمال غنت پس ابراهیم عادل شاه داشته همه کس آنها را از جمله مردم معقول و کن میسر وند و الیها را
با سته برادر ریش سفید و کن که آنها نیز از مردم روشناس بودند بواسطه سهل امری در میان بازار سمرقانی واقع شده
اول پسر سید مرقی که جوان محبت ساله بود بجهایت پدر بایک دکنی در مقام یکی شده و بقل رسید و نگاه
سید مرقی پسر را گشته دیده و بجنبش دکنی دیگر مشغول گردید و او نیز به سچو پسر راه عدم سپرد و چون سید حسن
برادر و برادر زاده را بچنان حال مشاهده کرده بایکی از آن سته دکنی در آویخت و کرد و فنا بر پسر خود حجت بهنو
مردمان سته سید از میان بازار حبیب پور بر نهاده بودند که آن سته دکنی که زخمهای کاری از دست مقتولان
بایشان رسیده بود بان بقایض ارواح سپردند و بی سابقه عداوت در کلیله شش خانواده بهاتم شسته و با
از خاندان ایشان برآمد و فی الواقع مسلمانان دکن در شیر بازی و یکی بی نظیر و همیشه اند و تا این فن را کسی
نورزیده باشد با آنها بشیر بمقابل نمیتواند شد غایتش آنکه چون اکثر مردم دکن بر روی زمین و ورزش شمشیر مینهند
از اسپ سواری و تیر اندازی و نیزه بازی و چوکان بازی عاری و ماطل اند لاجرم در جنگ فوج بتحصیل که لغت
و کنی نباشد عاجز مطلق شده از همه سربوئی زبوتر میشوند و برای جنگ خانه و کوچ و بازار و سچو شیر دنده مردان
اند و جمیع سلاطین دکن که بعد از انقراض دولت پادشاهان همنه در انملکت حکومت کرده اند بچگونه ام در دفع
این فغسل شنیع نکوشیده اند بکه در ترویج آن سعی نموده اند مگر در عهد میمون حضرت صاحبقران ابراهیم عادل
ثانی که معاطل کیلیک تخفیف تمام یافته و امید است که این عمل زشت در هیچ ملک و در هیچ عهد نبود میامن پادشاهان
کامل و حاکمان عادل با کتیه نایل گردد و انملکت همچون بهشت از لوث جماعت چنین پاک شود و همچنین در
زمان ابراهیم عادل شاه ثانی در ولایت حیا پور که مراوازر کر زمین باشد تا کیلیک تمام نموده و کیلیک را تخفیف تمام
داده و محمد قلی قطبشاه هم در تلنگانه منع کیلیک فرموده و امید است که نام کیلیک معدوم گردد و فرمازد ای

برهان نظام شاہن احمد نظام شاہ

۱۹۱

مقالہ سیم روز سیم
۲۵۳

حمد نظام شاہ نوزده سال بود

ذکر پادشاہی برهان نظام شاہ بن احمد شاہ سجری

مروج مذہب اثنی عشری برهان نظام شاہ سجری در بہت سالکی بر تخت احمد نکر بجای پدر متکون شدہ فیض جاوید
تاریخ جلوس دی کشت و مکمل خان دکنی کہ مرو عاقل و مذہب و شجاع بود بر طبق نمان احمد نظام شاہ منصب پیشوا
وامیر جمعی مخصوص کشتہ پسرش میان جمال الدین بختاب عزیز الملکی و منصب سرفوتی معتز و کمترم کردید
واند و تھانہ را پدر و پسر تصرف آورده در امور ملکی و مالی کمال استقامت ہم رسانیدند قریب سہ سال احوال
ہدین منوال گذشت و غور و پی عمت الی عزیز الملک سرفوت از اندازہ بیرون کشت وزیران صاحب کشت
مثل رومیخان و کرم خان و منیرخان رشک بردہ از پیشوایی و سرفوتی ایشان آزرده و دگر کشتہ
ہر چند تدبیرات کردند سعی و کوشش نمودند کہ ایشانرا بر اندازند و متاصل گردانند ہیچ وجہ صورت نیست
ازین سبب از تہمتہ ناپوس کشتہ باکی از عورات حرم بی بی عائشہ نام کہ مرضیہ والدہ برہانشاہ بود و کمال عہتبار
داشت توطیہ و تمہید خصوصیت و شناسایی کردہ چنین محنت رسانند کہ بوقت فرصت راجا جیو برادر کترین
برہانشاہ را از قلعہ برآوردہ تسلیم ایشان نماید تا اورا پادشاہی برداشتہ و برہانشاہ را از سلطنت مغرول
گردانیدہ از تسلط مکمل خان و عزیز الملک بجات یا بندی بی بی عائشہ روزی از روز ما قریب بوقت
دو پھر راجا جیو را کہ کوکٹ چار سالہ بود جامہ و خزان پوشانیدہ در پالکی سوار کردہ و راہ شہر پیش گرفت
و والدہ برهان نظام شاہ بحسب اتفاق بہمان وقت یاد افزند کردہ چون پیدائند اضطراب عظیم در میان
مردم درونی و بیرونی پدید آمدہ بعضی گفتند کہ در یکی ازین حوضہ اتفاقا وہ باشد پس جمعی بوجہ ضہامی آب
در آمدہ تجسس مشغول شدند و بعضی دنبال پی بی عائشہ بشتہ تا خندہ بنویسجناہ رومیخان نرسیدہ بود کہ انجاست
در وسط شہر باورسیدہ باراجا جیو قلعہ درآوردند و چون پی بی عائشہ خود را بجای جسدہ برہانشاہ دانستہ
راجا جیو را کہ کاتھناہ خود میرد و دیگر روز و روز سناہ خود نگاہ میداشت بہمانہ کردہ کہ سناہ خود میردش تا بعد از چند روز
چون آن سرفاش شد و ہمہ کس دانستند کہ آنکار بہرقت و سحر یک امر استہ برآیند مکمل خان در ضبط

تاریخ مرسته

۱۹۹

ب. وضمیمه

و محفلت برهان شاه دراجویش از پیش کوشیده و لحظه خود را از خبر داری معاف نداشت و در تربیت و پرورش برهان شاه چندان اهتمام بجای آورد که در ده سالگی کافیه و متوسط را باستحقاق خواند و خط نسخ را خوب نوشت و در عهد مر قنوی نظام شاه در کتابخانه رساله در علم اخلاق و سلوک پادشاهان بخط نسخ پاکیزه بنظر مؤلف در آمده که در احسن آن این عبارت مرقوم بود که کاتبه شیخ برهان بن ملک احمد نظام الملک الملک الملقب من الحضرة البحرى و بنا بر آنکه میان منحل خان و امرای ثلثه خصومت و عداوت از حد گذشته ایشان بیعلاج شده با پنج شش وزیر دیگر اتفاق کردند و وقت شب از احمد مکر بیرون آمده با موازی بهشت هزار سوار راه بردار پیش گرفتند و مجلس شیخ علاء الدین عماد الملک رسید و بمقتضای زبانی تسخیر ولایت احمد مکر با سهل و جوی باز نمودند عماد الملک بکفته ارباب غرض فریب خورده و شکر خود را جمیع آورده از کاویل ایلچور حرکت نمود و بسر نظام شاه رسیده قصبات و پرکانت را قایلض شد مکل خان این خبر شنیده و بجای بهمت بردفع آن فتنه بکاشت و سپاه طفر دستگاه کرد آورده در ملازمت برهان نظام شاه و خواجه جهان دکنی حاکم پرند و بادیه و کوه تمام با استقبال عماد الملک روان گردید و در حوالی قصبه را نوری در شهر سه شش عشر و تسعایه تقارب فریقین روی نمود و بر دو سپاه رزمخواه میمنه و میسر و قلب و ساقه و کمینگاه داشتند و مکل خان در آنروز برهان شاه را بواسطه صفر سن با آذرخان غلام ترک که اتا بک او بود در لیف ساخته در قلب نگاه داشت و خود بازوی شهاست کشوده بچنگ مشغول شد ناله نفیر گونا در سپرخ اسیر کنند و جوش و خروش کوش فلک آنوس کرگرد زمانه جفا کار از مشاهد آن کیر و دار بر اسان کشته خواست خود را از چنبر فلک بیرون اندازد و بسام خون شام از بیم صمصام بهادران کیوان مقام از پنجم حصار سپهر قدم فراتر نهند تو کفنی روز که مردم آزاد یکبار غبار نیستی بر چسپیده بستی جنت و دست قضا رسته حیات کاینات از هم کیفت بلیت ز باریدن تیغ امش نشان همیشه برون ارتز کشته جان در آمد چنان در فلان کوسر کین که چون بغض محبت از جازمین زغفین کوس غیرت سر و شش تهور بهمیر بخت در دل زکوش قناد بر بزم زبس کشکان بهان پوش شد ابره آسمان و چون در کارخانه قضا و قدر

برهان نظام شاه

۲۰۰

پهل فتح و فیروزی بنام برهان دین و دول نواخته رستم بنیت بر چهره احوال عماد الملک کشیده بود و سر آئینه متعاله سیم روضه سیم
 بعد از آنکه در شش و کوشش رکبب از کار و مرکوب از توان باز ماند عماد الملک و سایر اماران از معرکه بر تافته
 تا بلج پور و سیح موضع توقف را پسندیده نداشتند و مال و منال و سپ و فیل ایشان بخوزه تصرف نظامشابه
 در آمد بسیاری از مملکت برادر خراب و ویران گردید مکتل خان چون نظامشاه را بر داشته تعاقب نموده میان
 ولایت برادر در آمد عماد الملک سلماتی را منحصر فرار دانسته بجانب برهان پور رفت حاکم انجا بواسطت جمعی از علما
 و مشایخ صلح در میان آورده نوعی عفو و یکسریت بمقام خودش تافتند گویند یکی از اجداد نظامشابه کلکرتی پاتری
 بود سببی شده جلای وطن نموده بولایت بجا کمر رفته در آنجا بودی بود چون سلطنت بجا نوازه ایشان رسید
 بر اجداد که خوشی و قرابتی داشتند همه از بجا کمر با حمد کمر آمدند و اشتیاق وطن غالب آمده و مکتل خان از زبان برهان
 بعد از مملکت نوشت که چون ما را بر پکنه پاتری که بشما تعلق دارد و در حد مادیات شده چنین نسبت است و طیفیاری
 مقتضی است که آنرا با بجا نب واکد اشته در عوض پکنه دیگر از مملکت ماکه در محصول زیاده بر آن باشد بگیرند
 و مملکت قبول آن ننموده چون دانست که حشر نزاع بر سر آن خواهد بود و بر آئینه از راه اشتیاق قلعه در آن پکنه
 بنا کرده مکتل خان پیم داد که ساختن قلعه در چنین جای موجب است که اکثر اوقات از مردم شما سر حد ما مزاحمت
 و تشویش برسد مناسب است که آنرا موقوف دارند عماد الملک پروای آن ننموده قلعه را با تمام رسینه
 و بجا طرح بار المملکت خود شتافته از بازی روزگار غافل گشت تا که مکتلان بهانه نقتح بالاکت دولنا
 و منازل بیلور شکر جمع آورده در سه اربع و عشرين و شصتیه در رکاب برهان نظامشاه چند منزل بجانب
 روان شد و یکبار عطف عمان کرده با یلغار به پاتری رفت و قلعه را احاطه نموده طرح جنگ انداخت و لیران قلعه
 کشای بخندق در آمده بعضی کسند تا بکنگره بند کرده چون دعای استجاب عروج نمود و بعضی نزد بانها نهاد و چون نمود
 بر منارها برآمده و حصار را استخر ساخته ولایت پاتری متصرف گشتند میان محمد عوی که در فتح آن حصار پیش
 اندوکیدن لو از مسمی و مردانی بظهور رسیده بود ب خطاب کا ملان سرافراز گشته ضبط قلعه و آنجا و تعلق بود
 گرفت و نظامشاه دین کرت نیز مظفر و منصور با حمد کمر معاودت کرده بمقتضای جوانی عاشق آمنه نام لولی کردند

تاریخ فرشته

۲۱

مقاله سیم در وصف نهم
ص ۵۵

و غرض در جبهه علی رسید و در بجای کج در آورده بزرگت ابل حسرم مانده اطفال اول شربب خمر رغبت نمود
ممکن آن که مرد کامل و عاقل بود پیش تخت مهر بر زمین نهاد و اکثر و کالت و وزارت بوی سپرده معروف داشت
که در آمدت که شکار کوچک سال بود یکمین سده و ده که حسب لاف و زومات مرجمه سبب نوع که بود میا من
اقبال پادشاه بقدر رسانیدم اکنون که بدولت و سعادت می توانند نمود بهمت بهطالت پرداختست پیر غلام خود را
ازین امر معذور دارند طبعیت رسمیت که مالکان تحسیر آزاد کنند بنده پیر بر پادشاه
چون مبالغه و ابرام از اندازه افزون دید معذور شد داشته فرزند ویران امرای کبار کرد و سینه و منصب پیشوایی
جعفر کنی ساکن قصبه بکار از رانی داشته مکمل حال در خانه خویش منزوی گشت و کاد که به تکلیف خویشان و فرزندان
روزهای احتیاج و آبی مبرکت در بار آمده و سلام پادشاه کرده در ساعت مراجعت می نمود هیچ وجه در مقامات
دنیا دخل کرده بحال خود می بود تا آنکه بکار حرم است ایزدی پوست و در ثامن و شصتین و شصت و یک سالگی پادشاه طاهر
با حمد مکرر نشاء ایست آورده در سلک مجلسیان حضور نظر گردید و مذموب ممد و که در آنوقت رواج تمام پیدا کرده
بر پادشاه دختر خوانیکی از سنانج ایشان داده بود از مباحثین قدوم شاه طاهر مستاصل گردید و انجمن از آمدنش
محاسن مثبت آید ممنوع شده و انتم از آن و صفت نسبت پشیمان شده علای پای تخت را سر زدن بسیار فرمود که
چنانکه شاه طاهر اعلان آید سبب بدلائل و براین قاطع خاطر نشان من کرد شما چرا چنان کردید و در شصتین
و شصت و یک سالگی پادشاه و اسمعیل عادل شاه یعنی شاه طاهر را خبر قلعه سولا پور ملاقات نمودند و ارکان دولت طرفین
پی پی مریم دختر پسر عادل شاه را بعد از رواج بر پادشاه در آورده و جشن و طوی بزرگت ترتیب دادند تا باریکه پادشاه
بکوانی و غیره متعقد شده بودند که قلعه سولا پور در جبهه از پی پی مریم خواهر پسر پادشاه بر پادشاه مطالبه انقله نمود
اسمعیل عادل شاه بواسطه آنکه در ازین معنی جرئت اگر بعضی از اعران داشتند مدعی بر زبان آورده باشند اعتبار ندارد
بر پادشاه با سبب و تحریف شاه طاهر دیگر از آن مقوله حرفی مذکور نشاء با همه که آمده پی پی آینه و والد حسین
لطف شاه چون بابی پی مریم سلوک ناپسند نمود مدتی برین منوال گذشت اسمعیل عادل شاه بر رسولان نظام شاه که
در بجای پور بودند گفت با تریرا با فرزندان سلاطین چنین مسأله ساختن از خرم و اصالت بعید است و این سخن سبب بر پادشاه

۹۳۱

۹۳۰

برهان نظام شاه

۲۲

مبحث بطول انجامید چنانکه در همان نزدیکی شاه طلب سرانزد امیر برید و ملا حیدر استرآبادی را پیش نهاد الملک به مجانبت
فرستاده و ایشان را با خود منتقل و متحد گردانیده در سنه اصدی و ثلاثین و تسعمایه با تهاق انجاعت با سی هزار سوار
و توپخانه بسیار بقصد تسخیر قلعه سولاپور روان شد و اسمعیل عادل شاه بانه هزار سوار تیرانداز معرکه گذار استقبال نمود
در صد تلافی فریقین واقع شد و جنگی که طبیعت از تقوآن در سراسر آید بطور رسید و سخت غلامه الدین
عماد الملک از حمایه خان بکوانی شکست یافته بی توقف بجانب کاول کر بخت و بر شاه در شاهی خست
از کثرت تره و گرمی هوا تشنگی بر و غالب آمده بیوشش گشت و نورشید نام غلام ترک که آبدارش بود آب بونی
رسانیده چون بیوشش آمد غلامان پیر ترک و حبشی با تسویاب شده طایر سلاح از برشش کننده و در پاکی انداخته بجانب
احمد کمر روان شدند و در سنه ثلثه و ثلاثین و تسعمایه عماد شاه به تحریک اسمعیل عادل شاه به سمره بی سلطان و قلع
قلعه پاتری را از تصرف نظامشامیه بر آورد و بر مان شاه بر خاقت محمد و مخواج جهان دکنی و امیر برید بالکری
آراسته و پیراسته سمت پاتری نهضت فرمود و در مدت دوماه بضر بوب و ضربین صاعقه آثار خلل در بنیاد
حصار انداخته مفتوح کرد و ایند و اینچ و غیا بکست و پرکنه پاتری را دیگر باده و مفتح ف گردید و از بهانه معتبر
و التخاذله نظامشاه شنیدم که پیش از سلطنت نظام شاه سحری چندین سال حیدر نظامشامیه را بر ابرام
پرکنه پاتری بودند بتقریب سیصد نفر مکان کرده بولایت بیجا که گرفته بودند اسلحه و اسیر میزدند چنانکه گذشت چون ملک
حسن نظام الملک به دولت رسیده ملک احمد چتر سلطنت بر سر خود مراجع ساخت بهانه خویشاوند از بیجا کمر با احمد
کمر آموه همیشه بحر بن سلطان میر بنایند که فلان قریه از قلعه پاتری در قدم الايام تعلق با به و اجداد ما داشته ملک
احمد عماد الملک پیغام نمود که چون ما را پرکنه پاتری چنین نسبت است و طیفه یاری مقتضی است که آن پرکنه را
با بیخ جنب بجمع نموده پرکنه دیگر که محمول آن بر حسب زیاده باشد از ما ملک من میر محمد و الملک قبول آن
امر نموده آن مبحث در میان بود که تقریباً است شده بر شاه انداز آن پرکنه را بقض خویش در آورده موضع موروث
بهامنه خویش و قرابت خود که ریش کفره بودند بطریق انعام عطا است فرموده و زمان استیلائی سر جلد آن
محمد اکبر با و شاه بطن بعد بطن آن قریه تعلق با ایشان داشت از آنها با جویش شفته آن قلعه را بکه و تصرف و بدخواه مدعیان

مارنج فرشته

۲۵

مقدمه روضه سیم
۱۵۵

فاخر شهنشاه است صلاح دولت در آن می بینم که اول قلعه دولتا باد را که بر سر راه کجرات است مسخر و مفتوح سازند بعد از آن با همه کمر مرجهت نموده در تسخیر قلاع و بقاع دیگر کوشند سلطان بهادر التماس ایشان قبول کرده اما در باب کوچ نمودن تاخیر داشت درین اثنا خواب مهیب دید که در باغ نظام جماعتی هجرت عفات از غایت محابت بعضی منقلهای آتش در دست و بعضی کوهها و سنگهای بزرگ را رفته متوجه پلنگ شده میخوابند که آنها را بر وی اندازند سلطان بهادر سر اسیمه از خواب برخاسته با جمعی از نزدیکان خود نقل آن واقع نمود ایشان معروض داشتند که در این موضع در عهد نظام شاه جنگی عظیم واقع شده از کافران و مسلمانان جماعت میرا بدین مناسبت مرده اند و از آن آنها را چون خروج اجالم عمومی میسر نیست درین جهان سفلی مخصوص در مقام مستوطن می باشند و بصورت شیاطین متشکل میشوند سخیل این خواب از آثار آن باشد سلطان در همان شب نقل آن مکان نموده نزدیک کالاجوتیه در ضمیمه حصارگاه استراحت نمود و در آن دو سه روز متوجه دولتا باد گردید بعد از وصول عماد الملک براری و امرای کجرات را بمحاصره قلعه مامور ساخته خود بالغا محمد شاه فاروقی در بالاکمات دولتا باد نزول نمود بر همان نظام شاه ایچی نزد اسمعیل عادل شاه فرستاده پیغام کرد که آن برادر در باب امداد آنچه شرط مروت و یاری بود بجا می آورده اند لیکت بنفس نفیس تا خود متوجه اینجا نشوند ازین در طه خلاصی منیر نخواهد شد عادل شاه جواب داد که کفار اینجا که در حوالی رایجور نشسته در کمینگاه صفت اند هرگاه من از اینجا پور حرکت نمایم ایشان از آب کشته غبور نموده این مملکت را تاخت و تاراج خواهند نمود اکنون پانصد بهادر مسلح و اسب سپهر کردی حیدر الملک قزوینی اضافه کوکب سابقه روانه نمودم امید که بفتح و فیروزی مستبصر و مسرور گردند بر شاه از آمدن عادل شاه مایوس گشته در کار خویش حیران گردید و بنا بر آنکه رعیت و سپاه از پیشوا شیخ جعفر آزرده و دلگیر بودند از آن مضرب معزول ساخته کار خویش را که بمن شیخ مذکور بود و بقتل و فراست و امانت و دیانت الصاف لاکلام داشت بخلعت پوشا بخت و مباحثی گردانیده و بصواب دید او از جنس بر همه کما آمده بقدر قدرت و امکان لشکر فراهم آورده و در همان زودی با قاف لشکر دکن بملاحظه تمام متوجه دولتا باد گشت و بحوالی لشکر سلطان بهادر رسید و در چهار گروهی بشکر کجرات

برهان نظام شاه

۲۶

مقاله سیم روضه دوم
۱۵۳

میان کوهستان فرود آمده روز و شب در لوازم بهوشیاری تقصیر نکرده قریب سه ماه در مقابل لشکر سلطان
بهادرنست و چون دکنیان تهاخت حوالی کجراتیان قیام می نمودند آخر بالا مردندان حرب کراشته قرار جنگ
فوج دادند و بزرگت و کوحایت مستعد قتال گشته اعلام جبارت برافراشتند سلطان بهادر بر نیمه حال الطلاع یافته
امیر برید که بشجاعت و تهور مشهور و معروف بود در روز نوبت خود سنج و کمل شده بطریق ایام سابق بهانه
مانع آمدن و موصول غلّه و علف متوجه لشکر کا، سلطان گردید و باستظهار لشکر عادلشاهی پیرخت و معرفت نظام
فوجها را رسته مرتجک جنگ صف شد و چون این خبر در اردوی دکنیان انتشار یافت بر شاهنشاه که شجاعت
و بی باکی امیر برید بواجبی میدانست در ساعت مستعد قتال گشته از عقب امیر برید روان شد و وقتیکه
آتش محاربه التهاب یافته امیر برید و بهادران عادلشاهی بجنگ مشغول بودند بدیشان رسیده کجراتیان را
منهزم گردانیدند سلطان بهادر چون از رسیدن نظامشاه خبر یافت خداوند خان و عضدالملک و صفدرخان
و اکثر امرای کلانرا بدهانیه ایشان فرستاد و آنجاعت چون با فوج خود میدان قتال متوجه گردیدند و عالمان میخواستند
که عمده سرداران احمد نکر بوده در حمله اول بقتل رسید بر شاهنشاه و امیر برید صلاح در توقف ندیده همان از معرکه
برتاقتند و باز بمیان کوهستان در آمده چون دانستند که مرد میدان لشکر کجرات نیستند کفقه کا نوزیسی کسان
نزد میران محمد شاه و عمادالملک فرستاده در دوستی زدند و بوعده واپس دادن فیلان و قلاع از خودستان
میران محمد شاه و عمادالملک بمنزل خداوند خان کجراتی که وزیر سلیم النفس و یکنوازه خلایق بود رفته گفتند که ما را
مقصود آن بود که بد سلطان پاتری و ماچور را از تقریب نظامشاه برآوریم و خطبه برابر و حمد مکرر بنام او خوانده
هر سال تحفه و هدایا بجهت او ارسال داریم و حال آنکه طمع در این ملک کرده میخواستند از دست ما انتزاع نمایند
خداوند خان گفت این کاریست که خود کرده اید بر کاه حکام دکن بجای یکجفت شده از میان خود منازعت در نوز
مقرون بصواب خواهد بود مشارالیهما مقصود ندیده از مجلس برخاستند بخت عمادالملک از مورچل خود غلّه و آرد
بسیار بدرون قلعه دولابا نزد منجهن خان فرستاد زمانی که خبر و انجم نبرج سرطان شتافته بمقام آن شده
که خیمه و سایبان سنجابی سحاب بلند گشته از بارندگی تتردد و حرکت دشوار کرد و عمادالملک خیمه و خرافه

بجای کسی گذاشت نیم شب بجانب یثرب حرکت سلطان بهادر با محمد شاه فاروقی و ارکان دولت در باج
و توقف لنگاش فرموده و بجای گفته بعد ازین ندی تبتی و دیگر سبب به پرتاب شده غله و آنچه از ممالک کجرات
و نماند پس نخواهد رسید و استمال کلی دارد که سلاطین دکن بالغه و رت با اتفاق متوجه شدند و محبت طولانی
کرد و صلاح دولت در آنست که این ملک بنظام شاه و عمارت مسلم داشته با طاعت و فرمان بر
اختصاص بخشند پس برهان شاه و عمارت شاه تجویز میرا محمد شاه خطبه بنام سلطان بهادر خوانده حاجبان مع تحف
و جدا یا در ستادند تا بساط منار غت مدحیه کجرات رفت و برهان شاه با جد کمر آمده میران محمد شاه پیغام نمود
که بونده و فغانا سیاه و قلعه با تری و ما بومر مع فیلان لغا و المکات و بدید برهان شاه سی فیل که در جنگ
و انوری از بابت میران محمد شاه گرفته بود مع تحف و جدا یای نفیسه جته وی فرستاد و لهما و المکات اصلا
خود را استنا ساخته بلا و نعم جواب داد محمد شاه چون مقصود خود را حاصل دید و دیگر از جانب عمارت المکات
سخن گفته با برهان شاه ابواب خصوصیت و اتحاد پیش از اول مفتوح ساخته برهان شاه سال دیگر شاه طاهر
با اشیای نفیسه و چند فیل نامی و اسبان تازی به رسم رسالت نزد سلطان بهادر کجرات فرستاد و آنچه
طلاقات شاه طاهر را در معرض توقف انداخته میران محمد شاه نوشت که چنین شنیدم که برهان المکات زیاده
از یک مرتبه نام ما را در خطبه مذکور ساخته است میران محمد شاه در عزم اصلاح گشته در جواب نوشت که برهان
المکات مخلص و کجیت شهاب با بر عا حظه سلاطین و دیگر اگر از و غا منته عید امری بصدد رسید و باشد معذور
و از بعد و ملاقات ایچی او حسب التماس این سنده بگیرند سلطان بهادر ملاقات شاه طاهر کرده چندانی در تعظیم
و تحویل او ننوشتید و خداوند خان بدشمنی و سجاده شینی انتخاب آگاه گردیده بسمع سلطان بهادر نشا
سلطان بهادر جبهه تدارک و تلافی مافات مجلسی عظیم آراسته کی از غنیمت بهار با طلب شاه فرستاد و قوتیکه حاضر
شد با ناز از حسیع اکابر و علما جای داده گفت اگر از ما نیست بملازمان شما تقصیری و تقاعدی رفته باشد
مواخذ نفرمائید که در مجلس اذل فراخور مرتبه مرسل با شما سلوک نکرده ایم لیکن درین مجلس فراخور شان و جالت نشا
لوازم هم اندازه و اکرام بجای می آوریم کوسید جمیع علمای کجرات و غانده یس که در آن مجمع حاضر بودند هر یک

برهان نظام شاه

۲۰۸

خود را اعظم علماء سببه میدانند از تقدم شاه طاهر بر شکست برده و یکت حسد بچشمش آوردند و سخنان ناشایسته مقاله سیم روضه سیم
بر زبان جاری ساخته و بیچ و تاب کشته سلطان بهادر خداند خراسان کم فرمود که ابل فضل را در مجلس خود جمع کرد
با شاه طاهر صحبت علم بدارد و چون مجلس منعقد گشته یکی علماء بر کیفیت حالات شاه واقف شدند بی اختیار
بولیت و افضلیت او اقرار و اعتراف نمودند و از ادای مذکور پشیمان گشتند و این معنی چون بسید سلطان
بهادر رسید در احترام آنحضرت پیش از پیش کوشیده و بعد از سه ماه رخصت آنحضرت ارزانی فرمود و در سه
سبع و ثلاثین و تسعایه چون سلطان بهادر بر سلاطین خلیه مسلط گشته ولایت مند و تصرف خود در آورد برهان نظام شاه
پیش از پیش از شوکت سلطان بهادر متوجه کشته شاه طاهر را باز باز سو بهمن جهت مبارکباد فتح روانه گشت
قتضای وقتی که به برهان پور رسید سلطان بهادر نیز بان بلده آمد و میر محمد شاه طاهر را ملاقات سلطان
داده بدلائیل و براین اخلص نظام شاه را خاطر نشان کرد و گفت صلاح دولت مرآن می بینم که او را تقویت نموده
از خود سازند سلطان بهادر چون پادشاه صاحب داعیه بود کفر نامی دور از کار سجا طر را میداد و میخواست که با پادشاه
دلی بمسری نماید سخنان محمد شاه را در فضامی غمیر طر و داده قبول آن نمود محمد شاه طاهر را با لطافت و عنایات
سلطان مستظفر و مستمال گردانیده بتعجیل برجه تا متر شاه طاهر را با حمد کمر فرستاد که برهان شاه را بزرودی
برهان پور آورده ملاقات سلطان و پادشاه طاهر و شتاب سحاب با حمد کمر رسیده برهان شاه را تکلیف فتن
برهان پور نمود برهان شاه سخت از رفتن ابانموده در آن کفنه کا نوری قبول آن امر نمود و پسر بزرگ خود شهنشاه
حسین را ولی عهد ساخته و جمیع امور مملکت بکار نوبتسی رجوع کرده با جماعتی قلیل که عدد آنها از سوار و پیاده
بفت هزار میر رسید با اتفاق شاه طاهر ستوجه برهان پور شده و حاجه ابراهیم دبیر لونی و ساجی شب
لویس را بطریق ایچی کرمی بواسطه قدر کیفیت ملاقات و تعیین پیشکش و بعضی امور دیگر پیشتر از خود به برهان پور نزد
محمد شاه مرسله داشت و چون بکار آب بتی بموف چاکم لوی که نزد یکت برهان پور است رسید محمد شاه با استقبال
شایسته ملاقات آنحضرت دریافت و تقریبات آنحضرت گفت چنین مقرر شد که سلطان بر تخت نشیند و ما مسلم
کرده بایستیم برهان شاه طاهر را در خلوت خوانده گفت پسر کز خواستد که خلائی بر تخت نشیند و ما مسلم

تاریخ فرشته

۲۹

مقاله سیم روضه سیم
ش

با سیم بهتر است که فسخ اراده نموده کار بکار سابقه بگذریم شاه طاهر گفت شرط دنیا داری آنست که یکروز بنا بر صلاح دولت غایت فروتنی بخود قرار دهی و سالها بر سندان مرانی بغراغت و شوکت متکفل بوده زنده کنی برهان شاه که پادشاه قتل و دانا بود از تنه کناره بسته التماس شاه طاهر مبذول داشت لیکت همان لحظه شاه طاهر بزرگسالی بخاطر رسیده معروض داشت که نزد بنده مصحفی است بخط امیر آمو منین علی علیه السلام که سلطان بهادر خبر آن شنیده بسیار خواران است بخاطر میرسد که این مقدمه با خداوند خان در میان مندا و روز ملاقات آنرا همراه بریم تا سلطان بی خستیا رختت فرود آید و با استقبال شتاب برهان شاه منبسط خاطر گشته روز دیگر که شهنشاه شرقی ترا دپای بر تخت نه پای فلک نهاد با اتفاق میران محمد شاه و شاه طاهر بجایی که جبه ملاقات ترتیب داده بودند متوجه شدند و چون نزدیک مسکن پادشاهی رسیدند شاه طاهر مصحف اقدس مذکور بر سر نهاد و با اتفاق بر شاه داخل سر پرده شد و چون از دور چشم سلطان بر ایشان افتاد از خداوند خان پرسید که بر سر شاه چیست خداوند خان گفت مصحف خط امیر آمو منین علی علیه السلام سلطان بهادر بی خستیا رختت فرود آمد و با استقبال شرافت اول مصحف را دریافت و سه مرتبه بوسید و بر چشمان مالید و همچنان ایستاد سلام برهان شاه گرفت و بزبان کجراتی گفت چونی وجه حال دارم او بغارسی متکلم شده جواب داد که از نیار مندان جنابم وارد دولت پادشاه خوشوقت و خوشحال پس سلطان باز بر تخت برآمد برهان شاه و شاه طاهر و محمد شاه در مقابل ایستادند سلطان بهادر از ایستادن شاه طاهر کمال اضطراب بهرسانیده تکلیف جلوس فرمود شاه معذرت خواسته چون تکلیف سه مرتبه مکرر یافت شاه طاهر عرض رسانید که حکم جهامطاع بر سر جای دارد اما بنده را با نظام الملک نسبت نفری و صاحبی در میان است شرط ادب باشد که او ایستاده باشد و بنده بنشینم سلطان ناچار گشته گفت که او نیز بنشیند شاه طاهر دست برهان شاه را گرفته بنشاند و خود نیز دست او از روی ادب بفاصله فرو نشاند سلطان استبداد سخن کرده بر سر زبانی بسیار فرمود و بغارسی متکلم شده برهان شاه گفت در نیست تمی انقلاب ایام چون گذراندی و ناسازی روزگار چون با تهمار رسانیدی بر شاه مراسم تعظیم تقدیم رسانیده معروض داشت که او بار

که خستام آن با قبال باز کرده و فراتی که آخر بوسل ایجاب صلاحیت خستامش مراد است ابتدا فراموش کرد
 بجهانده تعالی و تقدس که آنچه بسالهای دراز گذشته بود این صلاحیت بکلفه قافی آن همه کرد چون سلطان
 بهادر جواب برهان بشاه را شنیده زبان بپنجین و آفرین کشاده میران محمد شاه گفت شنیدی که برهان ملک
 چه جواب داد گفت چون دور بودم خوب شنیده شده و سلطان بهادر سوال و جواب را یکبار دیگر با آواز بلند عرض کرد
 جمیع حضار مجلس بشنود بیان کرد شاه طاهر برپای ایستاده گفت که آنها اثر القات سلطانست
 امید بست که روز بروز آثار عنایت و شفقت بیشتر می گردد سلطان بهادر که خنجر و شمشیر مرصع که بر میان
 بود کشوده بدست خود کبر برهان ملک است و چون تا آترمان لفظ شاه بر خود اطلاق نکرده بود گفت خطاب
 لطفا مشایخی مبارک باشد پس از لفظ بر اسپ خاصه خود سوار کرده گفت من شنیده ام که اسپ سواری سیکو
 میدانی برین کمیت عربی خاصه سوار شده کرد سر پرده بگردان چون برهان شاه سوار شده اسپ را برو
 دکن کرم ساحت سلطان بهادر زبان بپنجین و آفرین کشاده فرمود این سواری چتر خوشنمیت اشارت کرد
 تا چتر و آفتاب کیر سفید که از پادشاه منده گرفته بود بر سر او مرتفع ساخت و محمد شاه و خداوند خان را حکم
 کرد که برهان شاه را بپنجین سواره چتر بر سر گرفته از سر پرده بیرون برند و بدایره اش رفته سر پرده های
 سلطان محمود خلیفه اود ایستاده کرده مبارکباد گویند روز دیگر سلطان بهادر چهار کرسی طلا روی
 بجانب تخت گذاشته جشن عالی فرمود و نظام شاه و شاه طاهر و میران محمد شاه و شیخ عارف ولد شیخ
 اولیا را طلب کرده بر آن کرسیها نشاند و در تکلفات رسمی و تواضعات عربی فرو گذاشت نفرموده پنج
 سر اسپ و دو عدد فیل مست و دو دوزده آبوی جنگی بنظام شاه داد و دو اسپ و یکت فیل بزرگت شاه
 طاهر عنایت فرمود و سپهر عالم خان میواتی را که او نیز عالم خان خطاب یافته بمضرب و اقطاع پیر رسید
 بود بخلعت و کمر خنجر و بند شمشیر مرصع سرافراز ساخت و چون شنیده بود که برهان شاه چوکان خوب میبازد
 قریب دو کمری با نظام شاه درون سر پرده که وسیعتر از دایره بسط بود چوکان باخته بهمان سواره هر
 پادشاه بیرون رفتند و حواجه ابراهیم و ساجی که پیشکشها طیار کرده ایستاده بودند بظفر در آورده سلطان

مقدیم روز سیم
 ۱۵۳

تاریخ فرشته

۲۶۱

مقاله سیم روچشم
۹۵۴

اگر چه همه را خوشوقت و مسرور و مستبج کرده اند اما از آنجا که یک سال پیش مصحف و یک شمشیر که نام یکی از خلقی
عباسی منوش بود و چهار فیل مست و دو اسب عربی گرفته بظا مشاء گفت بانی چیزه مع حبیب عالم گشت و کن
تو بخشیدم و بمانعت رخت انصاف بصوب احمد مکر ازانی داشته . . . بیت
از تاجا شادمان مرکب روان کرد غبارش باد را عسبر فشان کرد بر مان شاه بعد از عین محبت
چون گذارش بالا کلمات دولتا با و افتاد زیارت شیخ بر مان الدین و شیخ زین الدین کرده و مجاوران
حلیه ایشانرا به نذر و صدقات فراوان مسرور و با لقلب ساخته چون هنگام کل چیه بود در کنار حوض قله فرموده
چند گاه در منزهات دلگش آنکه و بعضی و عشرت پرداخت و موجب فرمان شاهزاده حسین و کافور
و دیگر امرا و اعیان احمد مکر مع ایچیان عادل شاه و قطبشاه بملارش شافه مبارکباد گفتند و ازینکه میان او
و پادشاه کجوات چهار منازعت بالکلیه زایل شده چنین کار معظم بوقع پیوست در سدد تا دیب رایان
اطراف شده میا من حسن تدبیر کافور کسی در مدت پنجاه اردا جهای مرتبه که از زمان احمد نظام شاه
تا آنوقت ایل نشده بودند مطیع شده سی قلعه بی تنگ گرفت و شاه طاہر را محرم اسرار پادشا بی
کرد و انیده و قطع لایق داد و خواجه ابراهیم را بختاب لطیف خان و ساباجی را بختاب پرتاب رای لوارش
نموده از معتربان درگاه گردانید و عمارت باغ نظام را که کجراتیان خراب کرده بودند تا آن زمان مرمت
نکرده بود بختاب حبیب اصلاح فرمود و چون اسمعیل عادل شاه در سنه ثمان و ثلاثین و تسعمایه بقصد تسخیر قلعه کلیان
و قندهار از نجاب پور منتضت فرمود امیر برید بنظام شاه منجی شده طلب حمایت نمود و نظام شاه از زوی غسر در کت
بعادل شاه نوشته از تسخیر آن قلاع منع فرمود و عادل شاه سخنان درشت در جواب بفرموده که هرگز این نوع
سلوک از شما مشابه نمیشد بسبب پیست که ویرانی احمد مکر و اوقات سابق را فراموش کرده چنین فقرات نامبنا
مرقوم میگرداند اگر بختیر و سرپرده های پادشاهان مند و مغرور شده اند کنجایش ندارد و اگر بختاب
شاهی تقاضا میورزند المعنی مدین جاسب بوجه محل و اتم صورت یافته است چه که ما از شهنشاه ایران که فرزند پیمبر آفر
الزمان است خطاب شاهی یافته ایم شاهان سرخیل کجراتیان باین مرتبه رسید و اید باری اگر از امثال این امور

بر مان نظم شد

112

922

تاریخ فرشته

۲۱۳

مقدمه روضه نسیم
۵۵۳

مقدمه ساقی نظام شاه کاهران کردید بنشین و بنی معتدل چون مقتضی آید که از احوال شاه و طایفه خدی نبشج و بط
مرفوم گردانم شاه طایفه از اولاد سلاطین اسمعیلیه مصر و افریقه است و ایشانرا علویه نیز گویند و در تاریخ مجید
مستور است که اسمعیلیه در بلده مغرب و مصر بفرست سلطنت کردند و مدت دولتی ایشان بعقیده ثلثه
دولت و شصت و شش سال امتداد یافت و اول کسی که از انطالیغه ظهور کرد و مالک زمان جهانباشی
ابو القاسم محمد بن عبد الله المهدی میگفتند و این مهدی بقول اکثر و اشهر از نسل اسمعیل بن جعفر الصادق
علیه السلام است حمد الله مستوفی در عیون التواریخ اسمعی آبی او را بدین موجب نقل نموده المهدی بن محمد
بن الرضا بن عبد الله بن التقی بن قاسم بن احمد الرضی بن اسمعیل بن جعفر الصادق علیه السلام است و عت
مغربیان مهدی را از ذریت عبد الله بن سالم بصری شمرده اند و زمره عراقیان او را از اولاد عبد الله
بن میمون قید احقاق کرده اند و نسخه اسمعیلیه بر آنند که مهدی آخر الزمان عبارت از محمد بن
عبد الله است و از حضرت خاتم الانبیار و امت گفته که فرمود علی را من ثلث مایه بطلع الشمس من
مغربها گویند لفظ شمس در این حدیث کنایه از محمد بن عبد الله است و یکی از اهل شیعه گفته
و لاوت مهدی مغربی بود شهرستین و مابین بوده و ولادت حضرت امام مهدی صاحب
الزمان بقول اثنی عشریه در سنه ثانی در ثلث رمضان در سنه ثمان و خمین و مابین بود
و بر تقدیر صحت حدیث لفظ شمس عبارت از محمد بن حسن عسکری است الغرض سیادت علویه مصر باقی
نسب و مورخین سگو گشت اما چون حضرت رسالت پناه مچنانکه مرقوم خامه تحقیق خواهد کردید در عالم رویا
پیران شاه گفته که فرزندم شاه طایفه بر آنچه بگوید با آن عمل نماید چنین خواب مقتضای حدیث
صبح من رآنی فقدر آنی باقی جمهور علماء شیعیان نمیتوان حمل نمود بعلت سادات اسمعیلیه صبح السب
خواهند بود و نسبت شاه طایفه عبد الله مشهور برین موجب است شاه طایفه برین شاه ر سینه
القرین بن المولی بن مومن شاه بن مومن شاه بن محمد زردوز الملقب بشمس تبریزی شاه حوزی
بن العالم بن مولی محمد بن مولا جلال الدین بن حسین جلال الدین بن کبیر محمد بن مولا ناصر العالم بن المولی

برهان نظام شمس

۲۱۳

علی بن احمد مطهر بن مولی نزار بن مولی مستنصر احمد بن مولی محمد بن علی طایف بن اسماعیل بن محاکم بن نزار بن المعز بن اسماعیل بن
 محمد القاسم بن عبد الله المهدی و بنیت عبد الله مهدی با امام جعفر صادق بروایت مشهور برین پنج است
 عبد الله بن الرضا بن علی قاسم بن الکوفی احمد بن اکرضا المحدث بن اسماعیل بن جعفر الصادق و الله اعلم حقیقت
 حال را خواجۀ عطاء الله الملک جوینی در تاریخ جهان کشف میگوید که بعد از خلفاء راشدین در میان اسلام
 جماعتی پیدا شدند که بفلسفه رسید و در باطن بصیرت عالم و بعد مود جسمانی اعتقاد داشتند
 ظاهر شریعت را باطن رسانید و گریز کاوی برای خود پیدا میکردند طوایف اهل سنت را انکار مینمودند
 و ایشان آل رسول را ضرر مکنزد خاصه آنوقت که یزید و اتباع او چنین ظلمی مرتج کردند و این سخن در میان
 بود تا بروز کار امام جعفر صادق که اول پسر بزرگ خود اسماعیل را ولیعهد خود ساخت و چون اسماعیل
 عمر نمود او را عزل کرده امام موسی کاظم را ولایت عهد داد و روایت صحیح آنکه اسماعیل در
 پدر خود فوت شد اما جمعی که ایشان را کیسایان نامند گویند که اسماعیل بعد از پدر در حیات بود و چو اصل نقل
 اول است که اسماعیل امام است نه موسی کاظم و بعد از اسماعیل ولد او محمد امام است و علویه مغرب
 همه از نسل اویند و محمد اسماعیل هم در عهد امام جعفر صادق بجانب ری رفت و محمد ابادری بوی منسوب
 است و چون او را فرزندان بسیار شدند بجانب خراسان و قندقار و سندر قه در آنجا متوطن شدند
 و اسماعیل از جانب والده نیز حسینی بود و اسماعیلیان را دو پیشوا بود یکی میمون قراح و دیگری عبد الله
 بن میمون و عبد الله یکوفه و عراقی عرب رفت و پسری به سمرقند او بود گفت من داعی امام و ظهور امام
 نزدیک است و شخصی را ابو القاسم نام من فرستاده تا بدعوت مشغول شود مردم من قبول دعوت
 کردند و شخصی را که ابو عبد الله صوفی میکشید فرستاد و آن شخصیک از فرزندان میمون قراح بود با آن پسر عجب
 رفت ابو عبد الله صوفی استقبال کرد و او خلق مغرب گفت امام منم و بنا بر محبت میگفت وقت
 ظهور امام نزدیک است و خود را از فرزندان امام اسماعیل شمرده و مهدی نام کرده و در امام القادر بالله
 عباسی مخفی بر سلطان نسبت داد امام جعفر صادق فرستاد و بعضی گفتند که مهدی بی سلف و شبه

تاریخ فرشتہ

۲۱۵

مقالہ سیم روز سیم
۵۵۵

از نسل اسماعیل است و نابین روایت محمدی و اولاد او علوی خوانند بود و ملاحدہ بلاد محکم یعنی حسن صباح
و اتباع او کہ از جملہ داعیان اسماعیلیہ بودند و در بلاد قنستان و الموت حکومت کرده اند نیز نزدیک وایحی باشند
و بعد از ترسیم این روایات کہ در بعضی حکایات آئندہ مدخل دارد و مقوی کلام ارباب حسد و شتم
ست بعرض ارباب کمال میرساند کونیکہ در اوایل دولت اسماعیلیہ کی از ایشان کہ بزمیہ فضل و ورع العباد
داشت و در علم فقہ و تقوی و حدیث ظہر مهارت می افراشت ترک دنیا کرده لباس درویشان در آمد
و خلائق را بزمیہ شنی و عسری دعوت کرده جہ خود اسماعیل را امام ندانست و اہل مصر و مغرب اعتقاد
صادق و ارادت کامل بآن سید پیدا کرده در اندک زمانی عتبہ علیہ اش مرجع طوائف امام گردید
و فرزندان او یکی بعد از دیگری سجادہ نشین شدہ در تقویت مذہب شیعہ مسی کوشیدند و بعد از آنکہ
دولت اسماعیلیہ در سنہ سبع و ستین و خمسمایہ سمت القراض پذیرفتہ خطبہ بنام خلفای عباسی مرتین کردید
و توطن سادات علویہ کہ وارث ملک بودند در انصوب متحرک گردید و ہر یک بکوشہ شتاقندہ و در
آخر کی از سادات سجادہ نشین در موضع خوند کہ از مضافات قزوین است و در سرحد کیلان واقع است
توطن اختیار نمودہ اولاد او سادات خندہ مشہور گشتند و قریب سید سال و کسری سہارشا در ا
بوجود خود مکرّم داشتہ و نزد سلاطین و حکام عصر معتز و مکرّم بود چون خلافت و سجادہ نشینی بشاہ طاہر الحجۃ
رسید و رتبہ او در علوم ظاہری و باطنی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و نباشت شان و سیرت و صورت
از آبا و اجداد در گذشت شیعیان مصر و بخارا و سمرقند و قزوین و غیرہ دست ارادت بدانش مستکم ساختہ
باعث شہرت عظیم شدند و شہشاہ ایران شاہ اسماعیل صفوی چون خودش از میامن پیری و مرید سے
صاحب دستگاہ گشتہ بمغرب جلیل القدر پادشاہی رسیدہ و بپہر آمیزہ در صد دان شد کہ سلسلہ جمیع
شاخچہ مالک محروسہ خاصہ سلسلہ مشایخ خندہ را متصل سازد و میرزا بہشت و حین اصفہانی
کہ تا ظہر دیوان شاہ اسماعیل بود بشاہ طاہر سہارادت صادق داشت کس بتدوی مرسل داشت و حقیقت
حال او را مطلع کرد پس شاہ طاہر سلامتی را منحصر در ترک دنیا و بیٹی ظاہری دانستہ بساط سجادہ نشینی

برهان نظام شاه

۲۱۴

در بسم چیده و در اوایل سده سیست و عشرين و نهمای در حوالی سلطانیه بوساطت میرزا شاه حسین و دیگر
 ارکان دولت مجلس و گلشای پادشاهی در بافته در ساکن علمای حضور منظم گردید و از آنکه کاه کاه شاه
 بنظر عبرت درونی مسکن گریست شاه طلب بر بوسیله میرزا شاه حسین منصب تدریس کا شان حاصل کرد
 به انظار رفت قصداً طالب و مریدان هجوم آورده مسند تعلیم و تعلم رواج تام یافت و مریدان نیز
 از اطراف روی بکا شان آورده ادب و کلا تران بلده از روی حد و عریضه سر اسرمت
 بشاه فوشتند که اسمعیلیه و داعیان ایشان مانند صباح انشج و میان مستغنی است سناه طاهر
 که درین عصر مقتدای انجمن است در ترویج انده ب میگو شد و طمان و پیرایه کسان محمود
 و زندیقان بر مجتمع گشته شریعت پیغمبر رواج و رونق نموده و با سلاطین الکاف نیز ابواب سلطه
 و مکاتبات مفتوح و در دوشاه اسمعیل که بهاء طلب بود میفرمود اطلاع بر مضمون عریض چون از سلسله میا
 متوینم بود حرف مذہب بهانه ساخته حکم فرمود که پروانه قتل او بنویسند میرزا حسین بر این
 قضیه مطلع شده چون دانست که آن معاطه اصلاح پذیر نیست یکی از روزندگان جلد را که محتمل اعتماد بود
 بکا شان تحویل باد صرصر روانه کرده بزبانی پینام نمود که انیک پروانه چنین میرسد صلاح در انت
 که آن بنور کوار میفرود انجا ہی برین خبر نقل مکان کرده از قتل و این پادشاه قتل بیرون رود
 شاه طاهر سیم و مضطرب گشته از احوال و افعال قطع نظر نموده حسیده با ابل و خیال مسرعت تمام در او
 سال مذکور در عین رشتان و غلبه مای چله بغیر میت بند و ستان متوجه بندر حبشه روان شد و آنجا
 حشده روزی که کشتی روانه بندر ستان میشد انجا رسید به از ادای ناز جمعی نسیم عنایت سبحانی بفرست
 مراد شاه طاهر و زید ناز جمعه دیگر در بند کوه که از بناده بند است به یافت کوه خیزه قورچیان که فرمان قتل
 مصوب ایشان بود بکا شان رسیدند چون خبر قتل را مطلع شدند توقف نکرد و به سرعت به تاتارستان
 سر و قمر را باب کال شافقه نام چون اراده الله بآن قتل گشته بود که شاه طاهر را قتل نمود و با او کن راز فیض مقدم
 شریف بکشتن هم ساز و دستگیر اند و از روی اقتباس حضرت خود ملک مسکن صلاح و سید کرد

مقاله سیم و سیم
 ششم

مقاله سیم روضه سیم
ششم

و تا رسیدن فرزند دکان پادشاه ایران کنار دریای عمان به وسعت بخومی آن سبزه قدسی مائز
کبکشی سلامت روانه بزم شد و بود گویند شاه طاهر از بندر کووه بشهر جاپور رسیده اسمعیل عادل شد
چون بغیر از باب شمشیر هیچ وجه باطلعه و دیگر عیاشی نداشت باحوالش نبردخت قاصد که اردن حج شده
از آنجا بجانب بدر جبول روان کردید تا در غینه توفیق سوار گشته زیارت مکه معظمه و دیدن رسول الله کرده از آنجا
بزیارت مشایخ معتمد امیر المؤمنین و امام حسین علیه السلام و دیگر امامان مشرف گشته چون خاطر از دغدغه مطمئن
گرد و بوطن اصلی مرجعت نماید قصار را در آشنای راه وارد قلعه پرند شده مخدوم خواجه جهان دسکے
که از ابرای سلاطین بهمنیه بود و بعد از ایشان بنظام شاه ملطبی شده و در آن قلعه میبود از قدوم سعادت
لایزوم او خبر یافته با نوع تعظیم و تکریم او در تقی نمود و بهمانند و الحاج التماس توقف کرده فرزند آن او بقرائت
کتاب علمی مشغول گشته قصار را در آمدت برده نظام شاه خلاف عادت استاد خود مولانا پیر
محمد شیروانی را برسم رسالت نزد خواجه جهان دسکے برنده و رساند و او در آنجا بخدمت فیض بخش
شاه طاهر رسیده ملکی دید بصورت بشر و جهانی بد اسرار و دلت بلیت عیشی که در آن
آموزی یونس وقت مجلس افروزی وجود آنجناب را در دل شکوف و نعمت غیر مترقب داشت
قریب یکسال بخواندن کتاب محض مشغول گشته در دکن سلفه فدا که پرند بود و چنین بزرگوار میفرمود
و منور است که مثل بر محمد استادی بشمار کردی او افتخار دارد ملا بر محمد قریب یکسال تقریبات
انگیزه فرستاده و چون با حمد کرم رجعت کرده بخدمت برده آن سبزه مشرف گردید اسفندت پرسید که انیمه
موجب در ملک چه بود جواب داد که درین عصر بصحبت دانشمندی که جامع علوم ظاهری و باطنی بود و مثال او
درست عمره ایران و تورات و هندوستان فاضلی و عالی ندیده بودم معزز گشتم و بهر آئینه نعمت عظمی داشته
بخواندن کتاب محضی پرداختم و از میان نفوس اوفیضات نامتناهی شامل حال این بی ضاعت
گردید بسیاری از مجهولات و اسرار معلوم و مشکف گشت که طایر باند پرواز منبسم انسانی را بدید
عالیه که کاشش و نیت و عقل کخته و آن عطای زبانه از انظارش آنکس بی مشرف گشتم و آنرا
وز عظمی

برهان نظام شاه

۲۱۸

مقاله سیم در وصف
شاه

۹۲۸

وز عظمی و استه بر سر خاندن مشغول شدم بیت در وصف کمالش عجلایر است
بقراط حکیم و ابوعلی نادانند با این همه علم و حکمت و فضل و کمال در مکتب علم او الف بی خواست
برهان نظام شاه چون بسوی صبحت علی و فضلار غبت میفرمود خوانان محبت و محالست آن قدوه
نام شده در زمان مکتوبی شوق آمیز و محبت انگیز نظم آورده مصحوب پیر محمد استاد به پرنده فرستاد
خاصه مضمون آنکه بیت چو باد صبح کز رکن سوی حقیقه انس چو سوزناز قدم رنج کن بانی
کلزار خواجه چنان چاره داشت بجهت شاه طایر سامان سفر سر انجام نموده دستنه ثمان و عشرین و تحایه
بصورت بلده احمد کمر توجه فرمود اعیان و اشرف آن بلده یک کاد که عبارت از چهار کرده باشد
باستقبال شتافته با عزاز و اکرام وافر بشهر در آورده برهان شاه بعد از ملاقات مشمول عنایات
پادشاهانه گردانید و از جمله مجایبان حضور ساخته پایه قدر و منزلتش را از سایر مقرران درگاه
کذا رسید بیت تو چون کو بر قیمتی غم مدار که ضایع بگرداندت روز کار اگر
بیزه زرد ویدان کار بیفته شمعش بچوید باز و بعد از فراغ مهمات سلطان بهادر کجراتی زیاده از او
در تعظیم و ادب کوشیده است عاقله درون قلعه احاطه کرد که حالا مسجد جامع است مجلس درس
منعقد نمایند شاه طایر بموجب کفته برهان شاه در بفته دو روز اینجا رفته بدرس گفتن علمای پای
تحت مشغول میشد و جمیع علمای پای تحت اینجا حاضر شده مجلس عظیم ترتیب می یافت و برهان شاه
که ذوق سخن بسیار داشت اکثر اوقات در اینجا حاضر شده و بدور انوی ادب می نشست تا درس
و بحث مفرد و تمییز بر میخواست روزی زمان مباحثه بطول انجامیده بعد تفرقه مجلس برهان شاه ایستاد
تقاضای بول بتجلیل بیرون حرم رفت و درایه را گفت که مرا ذوق شنیدن سخنان خوب انقدر
غالب است که اگر از شدت تقاضای بول تکدر بدن و شکم بپا کند و تا سخن تمام نشود از جای
بر نیخیزم الغرض چون مدتی برین نوع بگذشت طایفه معدومیه چو پوری را که از ایشان فریب
نمیگرفتند و از ایشان دوا و دوا را بدو و بعد از آنکه از ایشان دوا و دوا را بدو و بعد از آنکه از ایشان دوا و دوا را بدو

مقاله سیم روضه سیم
شماره ۱

که برادر محبتی شهنشاه حسین و کوکبترین پهلوان بود سوه مزاج بهر ساینده به تب محرق گرفتار گشت و بر دانه‌ها که تغلی و محبت بسیار باو داشت مضطرب گشته قاسم یک مکیم و دیگر ملکای سلمان و همسند راجع کرده و گفت در معالجه این فرزند لبند که جهات و است اوست سبای محبت به بند دل دارید و اگر دانه که پاره از بکرم جته ندای در کار است من در آفتاب مضایقه ندارم بهلوم بنگار فید و بکرم بر آورده در علاج او صرف نمایند که حیات او بر چاست خود میگزینم قضا را هر چند حکای درگاه در اصلاح مرض میکوشیدند اثری بر آن مرتب نشد و روز بروز زیاده گشت کار بجای رسید که بر دانه‌ها از غایت اضطراب کجته بهمانه و مجاز نذر و صدقات به بتخانها فرستاد و از کافرو مسلمان بچاکش که از دور یوز و دمای خیر نکرد شاه طایسه که همیشه در فکر ترویج مذہب اثنا عشریه بود در بیوقت فرجه یافته معروض داشت که در شفای شهنشاه چیزی بخاطر رسیده لیکت در اظهار آن صد هزار خطه می بینم بر دهن نظام شاه که در حصول شفای فرزند باقصی القایت میکوشید از شنیدن این سخن دست بردار شاه طایسه مستحکم ساخته گفت آنچه مرکوز خاطر قدسی ما اثر است بیان فرمائید من در آفتاب حبس الامکان چه وجه بجای آورده آنچه شرط انصاف است بجای آورم و بکنج دارم که گسفی کرتند بدست تو بر شاه طایسه گفت از بیکانه اندیشه ندارم از آن محی ترسم که موافق مزاج شهنشاه نیامده مرا متعجب بکله معاقب سازد و از نظر کیمیا اثر افتاده بشماست اعدا مبتلا کردم بر دانه‌ها بیش از پیش مشتاق بشید طریق شفای فرزند شده مبالغه و ابهام از حد برد شاه طایسه جرات نمود و بار او تن به پیغمبر گفت عهد و نذر کنید که اگر شهنشاه عید القادر مشب شفا یابد بسلطه گرانایه در راه حضرت ائمه معصومین با دلا و ایشان که عیارب از سادات اند و اصل سازید بر دانه‌ها گفت دوازده ماه کمیتند شاه طایسه بیان نمود اول علی مرتضی هست و اما و این عم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و شوبر حضرت فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین و فرزندان فاطمه و بنده عظیم السلام است و همچنین باقی امامان را یکیک بنام دست خاطر نشان کرد بر دانه‌ها گفت من حرمت دوازده امام از دانه خود در ایام طفلی شنیده بودم و

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۴۰
مقاله سیم در بیان
شبهه

و بعد از آن سخن بگوئیم من فرستاده بود که کمال که تو گفتی هرگاه ما به تحت سنازد فرستاده نذرنا
کرده باشیم چه شویم هم فرزندان مرتضی علیه و بی بی فاطمه و لازم نذرهای آوریم شاه طاهر چون اورا
دید که گفت من نذر بنام ایشان نیست مدعی من چیزی دیگر است اگر پادشاه با من عهد کند
که اگر من عرض کنم که موافق طبع بجا یون نباشد آزارهایی نرسانیده مرا و فرزندان مرا رخصت کند و بنده
کنون حاضر بر طبق عرض من تمام شهادت بر آن شده قبول انقضی نموده لازم عهد و پیمان بجای آورده
و مصحف اقدس و صیغه دالته و بالله قسم یاد کرده که تو آزار جان من نرسانم و نه پسندم که دیگری بتو نیز
تولیش برساند **حبیب** بدارنده آسمان و زمین گزومایه دارد جهان و بهین

خدایی گزومایه که آگاه غیبت خود را بدان میخورد راه غیبت که از مایه بینی بجهت لطف و مهر
اگر از دوشش بانماند سپهر چون خاطر شاه طاهر است از محمود شاهر با زود خدغه پیردخت زبان بدعا
دوام دولتش گشاده گفت امشب شب جمعه است پادشاه نذر کند که اگر حضرت باری برکت دهد
و منزلت حضرت رسول و دو نوزده امام در بین امشب شمراده عهد القادر را شفا بخش خطبه ائمه اثنی عشر
خوانده در ترویج مذمت ایشان بگوئد بر پادشاه که اصلاح کار خفای فرزند داشت و از حیات
او نا یوس گشته بود از شنیدن این سخن خوشتر گردیده و رسالت بدان پنج که مذکور شد دست
بدست شاه طاهر داده عهد و پیمان بجا آورده شاه طاهر بعد منزل خود رفته در آتش نزدیکی بکشت
شاهزاده عبدالقادر نشسته بر چند سی می نمود که لاف بالای وی اندازد که تصرف بپادشاه از حدت
حرارت و قوه دست و پا نرود و در می انداخت بر پادشاه گفت چنین مظلوم میشود که عهد القادر چنین
امشب همان است لاف بالای ملک بنزد پادشاه انبیا و انبیا و زید و ساعی خوشحال باشد
و از قریب سر بر میان نشسته جل و خندان و در هر گشت بکشت عهد القادر سزاوارت محاسب رفت در آن
آتش که شعله می زد از میان آن که در هر گشت بکشت عهد القادر سزاوارت محاسب رفت در آن
شخصی گفت بر کشتن عهد القادر سزاوارت محاسب رفت در آن

مقاله سیم در وصفه بنیم
ششم

امام اند در این محضر رسالت نهاده صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ای برادر من سید عالمی که در این
و فرزندانش عبد القادر بنی بختیاری باید که از کفنه فرزندم طلبه نماز و نمازی بر شاه از کمال شجاعت
و خوشحالی از خواب برخاست و دید که لحاف بالای عبد القادر استم از او آلوده عبد القادر جدا کرد که سید را
بودند پرسید چون لحاف را دور کرده بودیم که لحاف بر او پوشانیده گفتند ما پوشانیده بودیم چون لحاف
خود بخود بکمرکت آمده بالای عبد القادر پوشیده شد و از مشاهد آن حال بر ما نوعی دیشته غافلگشت
که قوت حرف زدن نماد بر شاه دست زیر لحاف کرده دید که اثر تب نماده و بخلاف شیطانی گذشته
بجواب شیرین رفته پس لوازم سگر آلتی بجای آورده بهم در آنوقت یکی از خدمتکاران حضور را طلب شاه
طلبه فرستاده شخصی رفته حلقه بر در زد و شاه طلبه کرد دستار از سر خود برداشته و چنین عرض کرد
شکستی بدرگاه سلطان بی نیاز گذاشته شغای عبد القادر مسنلت مینمود از شنیدن آمدن خدمتکار حضور
مضطرب گشته که مبادا پا داشت و از کفنه او آزرده شده فاصه قتل گردیده باشد یا عبد القادر را از اجل مقدر
رسیده باشد آن نذر را بر خود مبارکت ندانسته باشد مقارن اشغال یکی دیگر آمده خوف و هراس بیشتر شد
خواست که از دیار عقب خانه فرو آمده فرار نماید که ناگاه بهفت بهشت کس دیگر متعاقب بطلبی آمده شای
طاهر رضا بقضای او لوازم وصیت بجای آورده و ابل بیت را وداع کرده بخدمت شهربار شتافت
چون خبر قدوم او شمع بر شاه کرده بخلاف عادت تاد و از او استقبال کرد و دستش گرفته بر
بالین عبد القادر بود و گفت آنچه لوازم مذہب یعنی عشری است تعین کن تا بآن قیام نمایم شاه طاهر
در آن باب مضایقه کرده گفت اول شهنشاه حقیقت علی را بیان نمایند آنگاه این خاکسار آنچه داند
عرض نماید شاه گفت آنقدر مجرب ندانم سخت آن مذہب اختیار میکنم بعد از آن آنچه دیدم
باز گفت شاه با عرضی که ملازم خدمت پادشاه است تا بر حقیقت اطلاع نیابم محالست که لوازم
آن مذہب را بر من بیاورم برهان شاه فقه حقه و حکایت لطیف با تمام باز گفت شاه طاهر
با اطمینان حاضر شد و در آنوقت امثال ملک گفتند که کس که در این محضر است

بر مان نظام شاه

۲۲۳

مسک کشته یا چهار صد سوار و یک سوار پیاده و پنج فیل مع خیر سبز و علم سمره شاه طاهر از قلعه بیرون آمده
 شاه طاهر آیه سترم مجمع برشت خاک خوانده بجانب اعدا انداخت و جمعی از نواحیا را فرستاد
 که نزد یکب افواج مخالفان رفته با و از مله بگویند که هر که دولتخواه باشد در ظل خیر و راست فلک سا
 حاضر شود و هر که حرا غور است بملا پیر محمد کرده ویده منظر قهر و سیاست پادشاهی باشد چون نواحیا را بفرمود
 علم و مذ در لمر او سواران سپاه امان خواسته بر کاب ظفر اتساب پیوستند و ملا پیر محمد با مسعود
 از سپاه بمترل خود شتافت بر شاهنشاه ملک احمد تبریزی را که از قندهار بد کاه بود و خواجگی محمود
 که از احقاد میرزا جهان شاه بود با بسیاری از مردم معتبر بر سر ملا پیر محمد نامزد کرد تا او را گرفته آورند
 و بر شاهنشاه حکم بقتل او فرمود شاه طاهر حقوق قدیمی او را منظور داشته شفاعت کرد و بر شاه اگر چه
 از سر خون او در گذشت اما در یکی از قلاع محبوبس ساخت و بعد از چهار سال بالناس شاه طاهر از
 بند بخت داده مثل سابق بر بند قرب و عزت منگن ساخت و در جایی که بر شاهنشاه انتخاب دیده بود
 عمارتی عالی بنا نهاد آنرا موسوم به بغداد کرد و در موضع که مدرسه شاه بود حسین نظام شاه در عهد
 مسجدی از کچ و سنگ بنا نموده در اوایل پادشاهی مرتضی نظام شاه بکارهای قاضی بکیت طهرانی
 با تمام سید و جامع این حکایات محمد قاسم فرشته میگوید که خواب دیدن بر شاهنشاه حضرت رستا
 پناه سارای تحقیق شبیه است بخواب غازان پادشاه ایران و شنیده شدن او چه که اتفاق مورخین ایران
 و توران است که غازان شاه بعد از آنکه مسلمان شد دو مرتبه حضرت رسالت پناه را خواب دید و در
 بر دو مرتبه حضرت امیر المومنین و یحییوب الدین علی ابن ابیطالب علیه السلام همراهان مسند نشین
 بارگاه نبوت بود حضرت با تمام انبیا تعریف عترت طاهره کرده گفت می باید که نسبت بابل بیت کن
 طریق اخلاص مسلک نمایی و پیروی ایشان کرده سادات را کرامی داری این سبب غازان شاه
 محبت اهل بیت پیغمبر خدا الزمان در صفه خاطر مرسم ساخته لقبها و سادات کرد بلا و بخت را کرامی
 داشته و شبیه مذنبان را مقرب درگاه ساخته هر یک منصب مناسب رجوع فرمود و در بعضی از تواریخ

مقاله سیم در مصیبت
 ۸۵۳

بنظر آمده که غازان خان اکثر اوقات بر زبان می آورد که منکر اصحاب کبار نیستم و به بزرگی و اخصیلت و بهر
ایشان پیش از پیش اعتراف دارم اما چون حضرت رسالت پناه در قوام محبت و اخلاص نسبت بجناب
ولایت اقتساب و یازده فرزند از غار شش کرده است آنچه از لوازم اخلاص و خدمتکاریست نسبت به ایشان
بیشتر بجای می آورم و غازان خان از کمال محبت که با اهل بیت داشت مدحین فوت برادر خود ابا تهماسب را
که سلطان محمد خدابنده شمرده شمرت دارد محبت اهل البیت و محبت فرموده آن پادشاه کار از برادر گذراند
مذهب شیعه اختیار فرمود و نام دوازده امام در خطبه و سکه ثبت نموده نام باقی صحابه را ساقط ساخت
و مولف این نسخه کرامی در دریای حیرت غوطه خورده میگوید که اگر مذهب امامیه حق است احوال دیگر را
چون خواهد بود و اگر مذهب دیگر حق است سفارش آنحضرت در ترویج آن مذهب چه معنی دارد **اللَّهُمَّ**
۱ فتح یٰبَنیٰ اَوَّیْنِ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَاَنْتَ خَیْرُ الْکَافِرِیْنَ امید که عزیزان معارف منم کاکا
چون به بخار سندانند با و صرصری گذرند و درین مقام امعان نظر فرموده زمام التفات و توجه از دست
نمهند که محل تامل و تفکر است و آنچه بزرگترین در دیش دلریش بیبوت پیوسته که خواب بر شاه و غازان خان
بر میسج و پوچ بوده چه که مردم روضه برای ترویج و تدغیب مذهب خود بالعکس بقل می آورند و اسم محمد
علامه القیوب القضاة بر زبان شاه چون در ترویج آن مذهب بود و ظالمان اهل سنت را کشیده بشیعه مذهب
داد و چهار دیواری از کج و سکنست در مقابل قلعه احمد کمر مرده مانند ساخته اند لکن دوازده امام نامند
و قصبه جوینور و سنور و آسیا پور و چندین فریه دیگر وقف آن کرده هر روز وقت چاشت آتش بچشمه بوئمنان
میداد و شاه طاهر یکی بمنست بر رفعت خانه نظام شاه کاشته در صد و آن شد که مجانب خان را
رسالت مرزا از اطراف و کناف در اند و لغاف جبع آورده پس از خزان پادشاهی زر را بفران
و سه اسان و فارس و کجرات و بکره فرستاده طالب قدم مردم اهل تشیع گردید و در اندک
زمان خلاصه اقالیم سبعة مثل اسمعیل صفوی بر یافت خواجه معین صاعدی که مدتها در شیراز حکومت
کرده بود بکجرات آمده و دستخود می بود دوازده هزار هون از بر شاه گرفته بجهت حسیج راه

برهان نظام شاه

۲۲۸

انجناب باحمد آباد کجرات فرستاده شاه حسن انجنور ابله احمد نکر آورد و ملاقات برپا نشاء داده از مجلسبان
حضور کرد و همچنین شاه جعفر برادرش طاهر و ملا شاه محمد نیشاپوری و ملا علی کل استرآبادی و ملا رستم
جزجانی و ملا علی مازندرانی و ابوبالبر که ملا عزیز الله کیلان و ملا محمد امامی استرآبادی
و دیگر افاضل و اکابر متوجه دکن شده احمد نکر را گلستان ارم کرد و ایندند و سید حسن مدنی که از نقبای مدینه بود
بشرف و امامی آن پادشاه نیک اعتقاد مشرف کشته اقطاع لایق یافت و دیگر مبلغ خطیر بکر بلا و
فرستاده و زوار و روضات و مستحقین انچه و در دریافت و از نیک در احمد نکر جبال انچه و تبرایان زبان
بطعن و لعن خلفای دشمن دراز کرد و سلطان محمود کجرات و میران مبارک شاه فاروقی و ابراهیم
عادلشاه و عماد الملک قرار دادند که لشکر کشیده مملکت احمد نکر را میان یکدیگر قسمت نمایند و برپا نشاء بر سر کشته
انجمت آگاهی یافته راستی خان نام غریبی را بر رسم رسالت نزد همایون پادشاه فرستاده عرصه
مشتمل بر اظهار اخلاص و التماس لشکر کشی بجانب کجرات رسول کرد و ایند چون محبت شیر شاه در میان آمد
اثری بر آن مترتب نگشت راستی خان مرجعت نمود و برپا نشاء سلطان کجرات و برپا نشاء را بارسل
تحف و تواضعات رسمی از خود ساخته انقدر سپاهیان غریب تیرانداز را که ابراهیم عادلشاه رخصت کرد و
نکر گرفته و اقطاع خوب داده با ستمها را ایشان بجانب بیجا پور لشکر کشید و بعد از سحر ملک تیغ و سنان
برپا نشاء غالب آمد و صد فیل و چندین توپخانه عادلشاه متصرف شده سالها و خانها با احمد نکر مرجعت نموده
باین فتح بلند آوازه گشت و در مدت چهار سال سه جنگ دیگر که تفصیل آن بنظر موهف نرسیده میان
آن دو پادشاه واقع شده هرگز است غلبه از جانب برهان شاه بود و در دست تع و اربعین و تنماید چون برهان
ابراهیم عادلشاه و اسد خان بکوانی که از امرای کلان هندوستان بود و بخش که دورت در میان آمد
برهان شاه با اتفاق اسیر برید متوجه بیجا پور شده و آوازه انداخت که اسد خان جهت یکا کلی مدد طلب
مراد طلبیده است که قلعه بکوان تسلیم نماید و چون این سخن راه سنجایی داشت ابراهیم عادلشاه متوجه گشته از قلعه
بیجا پور بر بنامد و برهان شاه چون بکوانی شول پور رسید خنجر تپه بابت زمین خانرا که بکشته بخواجه جان داد

مقاله نهم روضه نهم

۱۵۳

تاریخ فرشته

۲۲۶

مقاله سم. روزنامه
فرشته

وقدم پیشتر به دو سبب بگوینا موجب فرسود و ولایت مری و کلروان و پاس رانانته و سوخته اثر معموری
نگذاشت و اسد خان که از آوازه تمت موافقت بر ثامن شاه در قلعه بکوان بود و بخجور عادل شاه غیرت
باشش هزار سوار به بر ثامن شاه پیوست بر ثامن شاه تیر تیر بر پداف مزادیده و متوجه حجاب پور گشت عادل شاه
آن خبر شنیده چون تاب مقاومت نداشت از آب سیور عبور کرده بکنایا دکلر که رفت بر ثامن شاه
به بیجا پور رسیده چند روز آنرا قبل کرد و چون دانست فایده عاید نخواهد شد بقصد تعاقب بجانب
حنا با دروان شد و اسد خان چنانچه در جای خود نوشته شده بوسیله عماد الملک که بمرد بیجا پور یا
آمده بود بر ثامن شاه بمقابل و مقتضای صلاح ندیده با امیر برید بطرف ملایات خود روان شد و ایشان تا
احمد کمر تعاقب از دست نداده اکثر ممالک را خواب ساختند بر ثامن شاه و امیر برید در اینجا مجال توقف نیت
بدولتا با در رفتند قضا را امیر برید و اینجا با جل مقدر ازین جهان فانی در گذشت و نظام شاه به غایت
کردیده و بکفته شاه طایر و قاسم بیک و مخدوم خواجه جهان صلح کرده پنج تپه را که در آن یورش متصرف
شده بود بعد از شاه باز گذاشت و در سنه ضحی و تسعایه چون سلطان قلی قطبشاه مقصدی ولایت تلکک کردید
بر ثامن شاه بجهت تقویت و تنیت جلوس شاه طایر را بدان حدود فرستاد و جمشید قطبشاه به بان
شکار ماهی بالایی که در راه احمد کمر است و از کلکند تا اینجا شانزده گروه است شافیه در اینجا بملاقات
شاه طایر مستعد گردید و طایر بقیه پیری و مریدی را منظور داشته اینجا را بکلکند برد و در آنست
بر ثامن شاه جهه انقزام نقض عهد نموده و مراجع و قطبشاه را به تسخیر حواشی ممالک عادل شاه به
تخریب نمود و بعد از آنکه شاه طایر از کلکند مراجعت نموده خود نیز بجانب شولا پور مراجعت فرمود
عادل شاه سیلاب لشکر از چهار طرف متوجه مملکت خود دیده پنج تپه را بنظام شاه داد و مراجع را نیز بمر
نوع که بود رمضی ساخته برود را بر کرد ایند و در آن سنوات فرمانده ایران شاه اسمعیل صفوی چون
که بر ثامن شاه محبت ایل الیت اختیار کرده بر آینه آقا سلطان طایر انبیه المشهور بمهر جمال را که در اینجا
باشی مقرب بود جهت مبارکباد و هدیه با احمد کمر فرستاده و یک غلام ترک شاه قلی نام و یک عدد الماس

برهان نظام شاه

۲۳۸

بزرگ قیمتی بابت بیا یون پادشاه و یک قطعه زمره که نام مستحکم خلیفه عباسی برو منقوش بود ^{مقاله سیم روز سیم} و دیگر تحف و هدایا نفایس ایران که تعداد آن موجب تطویل است جهت برهانشاه مرسل گردانید و یکت اکستری عقیق که سالها در انکشت داشت و کلمه التوفیق من الله نقش وی بود برای شاه طاب فرستاد و قهرمان با حمد مکرر رسیده چون التفات نامه شهنشاه ایران و اشیا مذکوره بپادشاه رسانید انحضرت در استرا نسبت با و وظایف تجلیل و تکریم بجای آورده و در آخر چون در مجلس با سمرقانی نموده خاطر ارباب طایه بر بسم میزد و بشاه طاب نیز پی ادبانه پیش آمده سخنان وحشت آمیز میگفت بر آینه پادشاه و بر مجلس خود کمتر راه داده در مقابل چنان تحف و هدیه پادشاه ایران چیزی نفرستاد بنا بران شاه طاب مضطرب گشته و فرستاد شاه حیدر که بزیه فضل و کمال موصوف بود با تبرکات متنوعات بنده از جانب خویش نزد درامی عبس فرستاد و در آن زودی برهان نظام شاه با ستمها رراماج بقصد تنجیه قلمه کلبر که روان شد و نزد یک قصبه بان که از مضامین کلبر است با افواج عادلشاه مقابل گشته کارزاری واقع شد که سپهر دوار با چندین دژ مثل آن نمیده بلایت دوا بر از دو سو در خسروش آمدند و در دیای آتش بجوش آمدند سمر باد پایان فولاد فصل سخن دلیران زمین کرد لعل دشتیدن تیغ آینه تاب زده خنده بر چشمه آفتاب تخت افواج بین و یسار عادلشاه بی شکسته و بد حال شده روی بوادی فرار فرستاد در آخر چون عادلشاه که با چهار هزار کس در کمین بود برآمده بر نظام شاه که لشکرش بغارت منقول تا تحت بر آینه نظام شاه به سرام یافته چهره علم و فیل و تو سحانه باخته راه احمد مکرر پیش گرفته پادشاه شاه طاب برانزد علی بر بد فرستاده بموافقت و ولالت نمود و علی بر بد بکلاف پدر جانب عادلشاه از دست خدا و ایل نشد و خان جهان غم علی بر بد که طبع موزون داشت و خیره و شوخ و خوش طبع و حقی مزیست و یکی از مجالس از شاه طاب پرسید که سر کین بخارا طابیر است یا بجنس انتخاب گفت تفصیل این سلسله بخاطر نیست ان شاء الله چون با حمد مکرر بروم از روی کتاب بخارا آورده معلوم شد که سمرقانی جان و حصار مجلس اگر چه فهمیده که آنچه شاه طاب گفته محض تهدید است اما تعافل کرده و بیکر مشغول گشتند

و قهقهه سرکین سجا را چنین است که در آن بلده در موسم بارندگی کل ولای بسیار میشود و بنا بر آن در یکی از آن منتهای
معاذ اتفاق نموده گفتند که اگر ما این کل که سرکین و قافورات حیوانات داخل است بخش دانیم خرج لازم
حواله آمد پس اولی آنست که از کثرت بوی حکم بطهارت کل سجا را نامیم پس گفتند طین سجا را طایفه
و ازین حکم بالضرورت لازم می آید که سرکین حیوانات که در سجا را مترو و دند طا بهر داند و خاجهان
این روایت شنیده حرف پی ادا بانه گفته اما سجا طین مؤلف چنین میبرد که چون سجا را که دارالاسلام و محل
معلوم دینی است و در آن شهر رافضی و خارجی را دخی نیست و مقام حبیب بزرگان و مشایخان اهل تعین است
بدین سبب رافضیان این شهرت از راه عداوت و دشمنی میدهند القصد بعد از آنکه اینجناب با حمد مکرر جماعت
فرموده و بر شاه فی اوی نامی مردم بیدار شدند و بقصد انتقام و تادیب ساز سفر و یراق لشکر کرده بقصد تسخیر
قلاع علی برید متوجه کشت تخت قلعه اوسه را قبل کرده کار بر مردم اندرونی تنگ ساخت علی برید قلعه کلیان را
پیشکش ابراهیم عادل شاه کرده طلب استمداد نمود چون عادل شاه بعزمیت اعانت از اینجا پور حرکت فرمود
علی برید با وی پیوسته برود با اتفاق متوجه او شدند نظام شاه ایثانرا استقبال نموده در یک کمره وی او
با ایشان مصاف داده بر دور از محله که گریز اندیده باز با حاطه قلعه مشغول گشت و در زمان سیر بقول دامان
زرا مفتوح ساخته اطراف قلعه او دگر روان شد و آنرا نیز مستحضر گردانیده فتح قلعه قندار و جهمت فرمود
و در وقت محاصره آن ابراهیم عادل شاه و علی برید یکبار دگر خود را دریافته بکار نظام شاه قیام نمودند و بجا
صحبت سابق مشا به کرده بسیاری از اسب و فیل ایشان بفرقت احمد نکران آمد و در همان سال
که خمس و خمسین و نه ماه باشد چون برهان شاه قلعه قندار نیز کشود با حمد مکرر جماعت فرمود متفرقان ابراهیم
عادل شاه بوی پیغام دادند که مردم از قناری بد بخوبی این پادشاه بجان رسیده میجوایند عبد الله بن اسماعیل
عادل شاه را که در بندر کوه می باشد پادشاهی بردارند و این معنی بدون توجه و التفاف آنحضرت میسر نخواهد
بر شاه شاه با اتفاق جمعی قطبشاه متوجه ولایت عادل شاه شد بحسب اتفاق در آن اوان اسد خان
در قلعه بکوان بیمار گردید و بر شاه اسد مقصود در اتوبی انداخته در فکر آن شد که آن قلعه را بهر حیل که باشد

برهان نظام شاه

۲۳

مقاله سیم روضه سیم
ششمه
۹۵۶

متصرف شود یا چنانچه در جای خود مرقوم گردیده اسدخان در بهمان نزدی فوت شده قلعه را بر ابراهیم عادل شاه
قابل کشت بر نه شاه برگشته با حمد نگه آمد و در بهمان چند روز مزاج و قاج شاه طایر منحرف گشته در سال ستمست
و خمین و لتعمایه طایر روح پر خوش بآشیان جنان پرواز نمود اکابر و اصا غزان بلده اند و بکین کشته قالب مظهر
سجاک سپردند بعد از چند کاه استخوانهای او را بکبر بلای مغلا نقل کرده در ون کسبده حضرت امام حسین
بفاصله یکدراع و نیم از مرقد مقدسه سلطان الشهدا مدفون ساختند و از وسه دختر و چهار پسر ماند اسامی پسران که
در خاطر بود نوشته شد شاه حیدر شاه رفیع الدین حسین شاه ابوالحسن شاه ابوطالب از اسجد شاه حیدر فرزند
عراق است و باقی از دکن و شاه حیدر در حین وفات پدر چون در ایران در خدمت شاه طهماسب بود
و بعد از مراجعت حسب الوصیت صاحب سجاده کشته مقتدای ارباب ارادت گردید درینوقت نامه
اعجاز اسلوب در تحریر این حکایات است که شاه طایر قدس سره بعفت و ورع و تقوی و دینداری
و مروت و سخاوت و علم و تواضع القاصد داشت و وجیه و خوش محاوره بود چه در ایران و هندوستان
پیوسته بسر انجام امور ابل اسلام قیام نموده نقش خبرخواهی بر صحیفه ضمیر صغیر و کبیر نگاشت زبان کوهر
افشانش مفسر حقایق مصحف آسمانی و بیان بدایت نشانش مبین دقایق کتب سبحانی باطن خجسته پیش
مظهر آثار ولایت و ارشاد و خاطر فرخنده مایوس مہبط الوار پدایت و ارشاد با بسیاری از مشائخ
کبار و اہل دل صحبت داشته بود در علم تفسیر و حدیث و فقه و اصول و ریاضی و سایر حکمیات در مل و جغرافیہ سیم
و نظیر بود در نظم و نثر مهارت تمام داشت دیوان قصاید و کتاب النشای او در جمیع بلاد خصوص
هندوستان سایر و دایر است و برخی از اشعار آنجناب جہت مہمت و تزیین کتاب درج نموده اسید که
ارباب تاریخ عیب لغز نمایند و از تصنیفات او شرح باب حادی عشر است در علم کلام و شرح جفر تہ
در فقه امامیہ و حاشیہ تفسیر فاضل بیضاوی و حاشیہ شرح اشارات و محاکات و مجملی و ثغف
و مطلق و کلشن راز و شرح سحفہ شابی و رسالہ با لکی که مدیکی از غزالی ہند در اشای راہ دہ پاک نشسته
تصنیف کرده است گویند وقتی کہ شاه طایر بطریق رسالت با حمد آباد بید رفت یکی طالب علم

تاریخ مرسته

۲۳۱

مقاله پنجم - وضعه پنجم
ششم

بزیارت وی رفته بعد از ملاقات مشرف گشته مگر یکی از علمای دکن که خود را عالم علمای عصر میدانست
از کمال غرور بمنزل وی نرفت بعد از چند کاه طرح ضیافت افکند و خواست که شاه طاهر را بمنزل خویش آورد
پس یکی را طلب وی فرستاد و این طر نوشت **قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم**
الاجابة سنة مولد شاه طاهر تحت آن نوشت **کوفارة القادم فاذا**
لغادضا قطلا و آن فاضل بنده ای این جواب قیاس دانشندی وی کرده بدین وی رفت
خود را قطره دید و رجب بجز ذخایر خجل گشته و منشی بسوید و مخزن خوات و بعد از این کویند بر شاه
بعد از فوت شاه طاهر قاسم بیگ حکیم و کوپال را و را صاحب دخل ساخته محل اعتماد کرده اند و ری
عماد شاه را به بعضی مستدمات از امداد و لشاه مخوف گردانیده و با اتفاق خواجه جهان بتخییر قلعه کلان
لشکر آرا کرده و بعد از طی مسافت آنها را احاطه کرده کار بر اندرونیان تنگ ساخت ابراهیم عا و لشاه
امرای برکی را پیشتر فرستاد و خود نیز بقصد استخلاص از عقب روان شد امرای برکی سر راه گرفته
و وصول غل و آذوقه و شوار شد و امرای برکی کاه و بیگاه چه بطریق دزدی و چه بطریق شبخون بر دایره لشکر
بر شاه نشاء ریخته مردم بجواب میگرداشتند بر شاه نشاء حکم کرده که دور لشکر حصاری بار قلع سته رزغ و بعضی جایها
چهار رزغ کشیدند چنانکه قلعه کلان میان قلعه دیگر واقع شد و ابراهیم عا و لشاه بهم نزدیک قلعه کلان
رسید پهلوی نظام شاه نزول نمود و او نیز کرد و لشکر خویش دیوار کرد و چون ماه رمضان رسید غل و جمیع
ما بکساج کم شد فاضلی عجب در لشکر احمد کمر پیاده آمد و مردم دوسه روز بقافه بروزه میرفتند بر شاه نشاء و لکیر شد
بارکان دولت کنکاج فرمود بعضی صلاح در مرعبت دیدند و بعضی گفتند صواب است که از درون دیوار
در آمده با خشم خیمت فوج غایم اگر فتح شود باز مجامعه پرداخته در اندک زمانی مستخر سازیم و اگر
گشت شود بجانب ملکات خود برویم بر شاه نشاء گفت اسپان بسیار زبون شده اند تاب نترددند از بدتر
است که بساط منازعت در نور دیده با احمد نکر رویم و وقت دیگر بر سر مقصود ایم شاه جعفر برادرش طاهر
و قاسم بیگ حکیم این رای پسندیدند و گفتند چندین مرتبه در جنگ فوج ما غالب گشته ایم خدا بخواند
الکثره

برهان نظام شاه

۲۳۲

اگر یک مرتبه قضیه منعکس گردد قنصوری ندارد و بر شاه خاموش گشته بعد از نقره مجلس تنها سوار شده و بمنزل
 پهلای همین رفت و بصورت مجلس کنگارش باز نمود و پهلای گفت جواب این بخاطر آورده پسند
 که روز عید است معروض خواهم داشت اما بجز اینچی حکم کند که هر چه طلب نمایم بی پروا تسلیم نماید
 و بعذر و ایصال گذرانند بر شاه چون استقامت تمام بر دولت خواهی و کار دانی او داشت آنچه گفته بود
 بجای آورد و پهلای در آن شب یک لک چون از خانه گرفته بمنزل عین الملک که از امرای
 بزرگ بود رفته و گفت احوال چنین است که مشایخ میسکینی بی حنک ترک محاصره کردن و ملک خود
 رفتن موجب صد هزار فساد خساری است و با چنین لشکر پریشان و بد حال پادشاه راه سواره
 بردن و جنگ صف کردن بسی دشوار میسر نماید در این باب چه میگوی و چه می اندیشی عین الملک
 گفت ما را باب شمشیریم هر چه برای ضایع تو قرار پذیرد بدان عمل خواهیم نمود پهلای را
 گفت صلاح در آن می بینم که صبح روز عید لشکر را راسته کنند و بجز که همه کس بلوایم عید مشغول باشند
 بر دایره غنیمت تاخته کل حضرت است آورد عین الملک گفت قبول بر دیده نهاد و پهلای را می مبلغ
 مذکور بوی داده که به بهانه خرج عید بر لشکر قسمت نمایند چون بلال سوال نمود ارگشت پس زربامد و لشکر
 قسمت کرد و گفت که علی الصبح سعه شوی که اسلام پادشاه رفته سهار کباد بونیم و صبح روز عید
 چون خبر یافتند که مردم عادل شایبی همه بر اسم عید پیرواحته احدی بقوا عید شبارنی قیام نمینمایند بر این
 بی توقف دیوار دور لشکر خود را رخنه کرده بیرون رفته و نزد کشت لشکر رفته بزور فیضان کوه سپیکر قریب
 چهل کز دیوار کرد و لشکرش یک دفعه انداختند و بغرقت داخل شده و قتل و کشتل پر داشتند مردم عادل شایبی
 در کمال غفلت بودند مغیر کسیر پای در رکاب فرار نهادند و عادل شاه که در انصاعت بعضی روز عید
 مشغول بود بر وجه تم فرصت جامه پوشیدن نیافته تعجب هر چه تمامتر از آنکه که خود را بکوشه کشیده و حیر و علم
 و انسب و فیل بسیار مع یو سچانه بدست لفظ مشایبه افتاد و تلافی شکست آفر جان کردید در این اثنا جمعی
 از جانب سیف الملک آمده با و از بلند مبارکباد فتح گفتند بر شاه که از انعام خبر داشت کیفیت احوال

بجای آورده در ساعت سوار گشت و مقابل قلعه ایستاد و قسم یاد کرد که اغانی قلعه اگر امروز حصار تسلیم نمایند
بجیر و قهر مفتوح گردانند. آتش عظیمی برافروخته زن و مرد و کوجاک و بزرگ ایشان را خواهم سوخت
چون این خبر بد رویشان رسید در ساعت قلعه را دادند از آنجا نب عا و لشاه بولایت نظامشاه درآمد
بیر و دیگر پکنات را خواب کرده با یلغار بجبر قلعه پرنده رسید چون دوازده قلعه شاد دیدند سنان
شمیر از نیام بر آورده بدرون تاختند و بسیاری از مردم و احوال را قتل آوردند قلعه را متصرف شدند
عا و لشاه قلعه را یکی از دکنیان سپرده خود به جی پور رفت نظامشاه این خبر شنیده قلعه کلیان را بمعبودان
حوال کرده کوچ بر کوچ طرف پرنده روان شد چون بدو منگلی آنجا رسید تنها نذر وقت شب آواز نشه را
کلان صدای بغیر نظامشاه کرده اسیمه از بالای پلنگت برخاست و دروازه کشوده راه فرار پیش گرفت
باقی مردم نیز بیکل گشته بکلی در آتش بدرون قلعه نظامشاه بعد از دو روز با سنا رسید چون حصار را خالی
دید بجای جهان بر نسبت سابق موقوف داشته با حمد مکر مرتبت فرمود و در همان سیوات بارامراج
رای جی کمر لوازم دوستی در میان آورده با خیل و چشم از میان ولایت عا و لشاه بگشت و در حوالی رایچور
با وی ملاقات نموده معتز کرد که قلعه رایچور و مدکل را راجا منسخر سازد و قلعه سولا پور و کلبر که را خود متصرف
شود راجا رایچور و مدکل چسبیده و بر شاه شاه قلعه سولا پور را مرکز و در میان گرفته بجزه تصرف در آورد پس
با اتفاق قلعه رایچور را محاصره کرد و بر وایت صبح بعد از چند روز بر شاه شاه به تنگنا در می گفت که عنقریب سوم
باران خواهد رسید ما را و راجا مدکل پای این قلعه نشستن تصنیع اوقات است اگر رای عالی ستویر کنند
من شولا پور رفته از آفتاب کفر تا یکبار هر دو قلعه مفتوح گردد و تنگنا در می این معتد مه را خاطر نشان المراج
کرده نصرت حاصل کرد و بر شاه شاه با بر جی از لشکر راجا با نظرف روانه شده قلعه شولا پور که از کج و سنگ
بر روی زمین مسطح ساخته بودند مرکز و در میان گرفت و بسی جمیل حصی رومینان که در اصل نوکر سلطان
بهادر کجراتی بود و در مدت سه ماه به ضرب توپ منسخر ساخت و بعد از آن میخواست که بجانب کلبر که رفته آنرا
نیز مفتوح سازد در این اثنا به ضرب توپ کلان قریب سه کزدیوار را رخنه کرده آنرا منسخر ساخت و پس

برهان نظام شاه

۲۳۴

از آن که خبر رسید که راجه قلعہ را بجز و روہ کل را گرفتہ بجانب بیجا نگر معاودت نمود بر شاه در انسال صلاح در فن
 بجانب کلبر کہ مذیدہ بمقدور دولت شافت کونید چلی رومیخان کہ بتکرتہ شاه طاب بود توپہای صاف
 آسا در برابر حصار شولاپور نصب کردہ در برج و بارہ اش منہوقہ عالیہا سا فلہا بطور میر بند و مضمون کہ
 اطرنا علیہم مظراسن حجارہ وقوع آوردہ ہر روز رخنہ در آن حصن حصین پدید می آورد فاما اسپخان رخنہ ہم رہ
 کہ غازیان عظام تواند بقلعہ درآمد بر ما نشاء از تو ہم انکہ مباوارا راجہ پیشتر از قلعہ را بجز و روہ کلبر
 بیجا نگر معاودت نماید تعجیل میفرمود در چنین وقتی جمعی از کفار کہ ہم پیشہ رومیخان بودند بعضی رسانیدہ
 کہ تقصیر از جانب رومیخان است اگر او خواهد در آنکے زمانی دیوار قلعہ را میتواند انداخت بر ما نشاء شعلہ
 غضب را شعلہ ساختہ خواست کہ رومیخانرا بدست مبارک خود کزن زندار کان دولت و اعیان نخرت
 ہر بر زمین نہادہ کناہ اورا شفاعت کردند رومیخان از بیم جان متہمت شدہ کہ در مدت دو روز دیوار حصار را
 با خاک برابر سازد پس بر سر کار خود رفتہ و در گرفتن حصار یہ بیضا نمودہ پیش از ایام موعود دیوار حصار را
 از صفی خاک برداشت چنانکہ دلیران سپاہ مظہر پناہ بکایت حملہ نہادہ قلعہ درآمدہ سحر ساختہ بر ما نشاء
 مجدداً تعمیر نمودہ رومیخانرا بنوازش پادشا مانہ سربلندی بخشیہ وجہ ازدیاد عزت اورا بر اسپ خاصہ خود
 سوار کردہ شہزادہ حسین را حکم فرمود کہ دوازده قدم پیادہ در رکابش برود و بہین التفات بعد از
 چہین سال فتح راجہ نیز چنانکہ باید میامین کوشش وسیع او بوقوع انجامید و در سنہ ستین و تسعمایہ
 باز در مقام تسخیر ہمہ ولایت عادلشاہ شدہ بار راجہ ساخت کہ قلعہ ساغدا بکر را محاصر نمودہ و کچھ
 پرکناات آتشد و تا کہ آب سیرہ قابض کرد و بیجا پور و کلبر کہ متصرف نشود پس در سنہ احدی و ستین
 و تسعمایہ بر ما نشاء بار راجہ ساختہ متوجہ بیجا پور شد عادلشاہ تاب مقاومت نیاوردہ بر بنالہ رفت و
 بر ما نشاء بمحاصرہ قلعہ بیجا پور پرداختہ نزدیک بود کہ مسخر سازد ناگاہ مریض گشتہ بتکلیف قاسم کیت
 حکیم با حمد مکر رفت و در بہان مرض جان بجان آفرین تسلیم نمود و پہلوی احمد نظام شاہ در باغ روضہ
 سجاک سپردند و بعد از چند گاہ استخوان ہر دو پادشاہ بکربلا نقل نمودہ بیرون کنندہ خاسر آل عبا نقل

۹۸۰

۹۸۱

تاریخ مرسته

۳۵

در روز نهم
سنه ۱۰۰۰

یکت گزند فغان ساختند و در همین سال سلطان محمود بجزای و سلیم شاه پادشاه دلی بر حمت حق پوشتند و پیر
مؤلف مولانا غلام علی بنده و شاه و تاریخ البشارت در سلطنت نظم کشیده مشهور گردید **مبیت**
سه خسر و زوال آمد یکتا که بنده از عدلشان و اولادین بود یکی محمود شاه بشارت که همچون پست
نمود نوام بود و دیگر سلیم شاه سلطان دلی که در بنده و ستان صاحبقران بود و سیم آمد نظام آن شاه بجزای
که و فاکت دکن خسر و لشکر بود و زین تاریخ فوت این سه خسر و جویند سی زوال خسر و ان بود
اسامی اولاد و ذکور برده نشاء که بعد از او و حیات بودند حسین و محمد القادر که والده ایشان پی پی امین بود
شاه علی که والد ذوالبی بی مریم و دختر یوسف شاه شاه بود و شاهرخ حیدر که و مادر محمود و خواجه جهان و کنه بود
میران متولد بود و حیا پور فوت شد و شاهرخ و سلطان محمد خدا بنده که در بنگاله وفات یافت

ذکر سلطنت حسین نظام شاه بن برهان نظام شاه بجزای

و فانی که برهان نظام شاه از غلبه شان بر دکن و جهان بر و خد و رفوان خسر میداد و که ابرش حسین نظام شاه که
بی مادر بود و بر مقام کشت تخته و عجمه القادر که بر و خد و رفوان خسر میداد و که ابرش حسین نظام شاه که
نوسس باغیان و در دکن و رفوان خسر و مردم و دلخانه و مردم و سید غریبان و جشیان حسین
نظام شاه و پیوسته و که بان و بنده و مسلمان نزد یک قبیله نیک پور نزد میران عبدالقادر مجتمع گشته و هر برادر
مجمع با حیدر و شاهرخ و فانی و دیگر یعنی محمد خدا بنده و شاه علی و شاه حیدر و غیره و میران محمد باغیان
با و کروید و مردم و رفوان خسر و نزد یک بود که میان برادران ناپیر و قتال التماس یافته جمعی کشید از نظر
ضایع شوند که با کاه حار صد یا صد نفر از سواران و جلاله داران بنده بر قاسم یک حکیم از وی جدا شده
بلا رست حسن نظام شاه با فتنه و مردم فتنه ازین معنی مستطیع گشته و خرد و قاتل کیر بر سرش گرفته
و در سببه و فتنه عبدالقادر شده و در صد و پاش مردم و دینار گردیدند امرای دکن مانند جویند خان و عالم خان
و فانی و غیره و جانب حسین عام شاه را قویتر دیدم و بسوی قاسم یک امان نامه که با صطلاح دکن خوانده
گویی حاصل کرده و ترک رانی خست عبدالقادر نمود و هر که هم بر این توفیق یافت و عبدالقادر از بازی روزگار

حسین نظام شاه

۲۳۷

مقاله سیم روز سیم
مجلسه

حیران گشته بابرادران و نزدیکان کنکاج نموده بجای صلاح در فرار دیده سلامتی منحصر در فرار دانستند پس عبدالقادر
جاماعتی از مخصوصان بجانب برار نزد عدا الملکات رفته در آنجاء و وفات یافت و شاه علی و میران محمد باقر
و محمد خاندان به حبس پورست بافتند و شاه حیدر به پرنده کر بخت و مملکت موروثی از نس و خاشاک این دین
مستغنا شد و خطبه بنام ائمه معصومین علیه السلام خواند حسین نظام شاه با استقلال پادشاه گردید و بعد از چندگاه
جاماعتی از امر او که با عبدالقادر اتفاق نموده بودند بهر اسلحه سیف عین الملکات که بعد از سلطان بهادر کجراشته
آمده سپهسالار بر شاه شده بود بهر اسلحه کشته به برار رفت و خواجه جهان حاکم پرنده که دختری در جاله
شاه حیدر بن بر شاه بود قاصد آن گردید که با ستظار عاد و شاه و داماد خود را پادشاه احمد نکر سازد بنام برین بوم
تعزیت و تنفیت قیام تنویر حسین نظام شاه از استماع آن اخبار و مشاهد این اطوار در هم شد و جهت
افاق حجت مکتوبی بجهت خواجه جهان مرسول داشت خواجه جهان بر مضمون نوشته اطلاع یافته در بحر
اندیشه مستغرق گشت نه اطوار مخالفت در حوصایه طاقت خویش میدید و نه از عنایت ملازمت نسیم سلا
بشام میر رسید لاجرم جوابی دور از صواب بفرموده که چرخه اخلاص بخار تقصیر ظاهری خراشیده شده است
صورت ملاقات را خوف و هراس مانع قنوت اگر درین ایام از قبیل سده سلطنت معاف دارند
و قتی دیگر حرام طواف کعبه آمل بسته بمجلس بهایون خواهم رسید و ازین جواب چون یقین نظام شاه
شد که خواجه جهان بملازمت نمی آید بر آینه جانب قلعه پرنده روان گشته آتش نمب و غارت
بیفرود حجت خواجه جهان بر اسن بقیاس بخورده داده یکی از خوشیان خود را در آن حصار گذاشته بلوازم قلعه
دارمی و نصیت نموده خود با اتفاق شاه حیدر عثمان غزمت برآید بر نیست و برسم نظم و استغاثه نزد ابراهیم عادل شاه
رفت بمیت چو وحشی خبر یافت کان سیل تیز برآورد زان مسید که رستخیز امرای
لظا مشابهی قلعه را در میان گرفته بازوی جلالت برکشادند و مردم حصار با میداد عادل شاه مغرور گشته
دست از استین نهور برآورده تا شام بدافع مشغول گشتند آخر الام توپچیان نظام شاهی بضرپ توپ
قیامت آشوب اساسی را که مانند عید خرد مندان پاید او استوار بود چون توپ رندان در هم شکستند

تاریخ فرشته

۲۳۷

معالیم و نصیحت
شاه

و شیران پیشه بجای. نسکان لجنه و غاصبها در آمد و بضرب تیغ آبدار خون درو نیان را بر خاک بملک ریخته حسین نظام
رخنه را مسدود ساخته بدلت و سعادت بهمنان نصرت شده قلعه را یکی از مستوران درگاه سپرد و خود با جمعی
رفت و چون اکثر شاهزادگان و مخدوم خارج جهان از بیم قوس حسین نظام شاه پناه بابر حسینم عادل شاه برده
بودند و چون سیف عین الملک نیز از برابر بیجا پور رفته ملازمت عادل شاه خستیا ر کرده بود و پیران عادل شاه
عمه زاده خود میران شاه علی را چتر و آفتاب گیر داده اراده نمود که امرای احمد نکر را که بجای از قهر و سطوت حسین
نظام شاه براسان بودند بواجید خسر و نه پیش شاه علی جمع ساخته بر تخت احمد نکر ننهند سازد و این خبر
چون بسع نظام شاه رسید و موسس را و بهمن را نزد دیار عماد الملک فرستاد تا تمهید بساط محبت و یکاکی
نموده نوعی فایده که با اتفاق رفع فتنه عادل شاه نماید عماد الملک قریب بعنت هزار سوار یراق کرده بکو ملک
نظام شاه فرستاد و او بدان منتظر گشته بجانب شولا پور که در محاصره عادل شاه بود متوجه گشت بعد حصول قریب
جوار بسپار و رزمخواه احمد نکر و لشکر عماد الملک بجانب شولا پور که لشکر عادل شاه بیه محاصره داشته متوجه گشت
و کوچ بر کوچ بجای آنحضار رسید و نزول اجلال فرمود و چون عادل شاه در انفرعازم و عاجز بود که انتقام از
نظام شاه کشید. مدارک سنگتهای سابق نماید به تعبیه سپاه مشغول گشته سر رشته مهر و آزر از دست
آورد. میران هر دو صف مانند شیر غرین کف غنیمت برب آورد و قدم در میدان کین نهاد و ند
بمیت کشیده کرد و آن بلارکت بر اوج دو دوریای طوفان بر آورد و موج غباری برآمد بخورشید
که سه روز بر چشم کرد و نسیاه کلند فیلان بچرخ برین زچوکان منجم کوی زمین بسا سر
که از ضرب گرز و دشت بیند فرو رفت چون غار پشت سنان کرده نکشت هر سو دراز نموده ابل
ره ترکناز سیف عین الملک که پیش عادل شاه بود لشکر عماد الملک و بعضی از امرای نظام شاه را
که بر اول بودند مانند نبات انقش از بیم پاشیده و بر فوج خاشه نظام شاه حمله نمود و میسره او را نیز متزلزل کردند
متوجه چتر و علم دولت اکت بهادران نظام شاهی هجوم آورده بمواجه پرداختند و عالی عجیب مستاده کردند
پیر شده قریب پاره صد سار نامی که در جمعه مهر کما کارهای نمایان از ایشان بظهور آمده بود بقتل آورد و در صلابت

حسین نظام شاه

۲۳۸

خواب برزاده عین الملک نیز رخنه‌های کران برداشته از اسپ یغتاو کوبند قاصده عین الملک آن بود که هرگاه که
 برومی تنگ میشد در معرکه پیاده می ایستاد و لشکریان خود را بکشت تخریص و ترغیب مینمود هر آینه در آن
 قتال از اسپ فرود آمده مردم را بمقتله بازداشت و کار بجایی رسانید که احمد نکر یان حسنه و مجروح
 روی در وادی بر نیت نهادند و در پای علم نظامشاهیه زیاده از یک هزار سوار و صد فیل مانده بود نظامشاه
 با وجود این حال بامید لطیفه غیبی پایی ثبات قایم کرده همچنان اصرار مینمود در بنوقت از اینجا که گفته اند فتح
 آسمانیت کوشش و سعی انسانی را چندان مدخل نیست باینکه عاقلشاه مردم کوتاه بین رسانیدند
 که سیف عین الملک از راه مکر و حیل به بیجا پور آمده بود انیک از اسپ فرود آمده سلام نظامشاه کرد
 عاقلشاه آنغنی را باور کرده امرا و سپاه خود را مشغول بکشت گذاشته خود بتجیل روانه بیجا پور شد عین الملک
 که نزد وکیل بود نظامشاه را از معرکه بیرون کند این خبر شنیده سوار شد و صلابت جان را در چادر انداخته
 او نیز بد حال و پریشان باقیه السیف مردم راه بیجا پور پیش گرفت و چون با نظامشاه اندک جماعتی
 مانده بودند تعاقب را اصلاح ندید و شکر الهی بجای آورد و بعد از دو روز راه خود گرفته با احمد نکر رفت چنانکه
 در وقایع عاقلشاهیه مذکور شد سیف عین الملک از قلمرو عاقلشاه برگمار شده او را در آنکه و د پای
 اقامت و روی ماندن مانده با جمعیت خویش بسپرد نظامشاه آمده و نظامشاه که از قفله او امین نبود
 و دلی پر خون داشت بحسب ظاهر خوشی لیا کرده مردم کعبه نشان قوت طالع ماست که عین الملک
 باز متوجه انیظرفست و حقوق سابق را مدعی شده میخواهد باز در ساکنه امرای ما قیام باشد پس بی تاوان قاسم
 حکیم را که محرم اسرار بود و بزرگ تر ازو مجلسی در انداخته نبود بزودی بطریق استقبال فرستاده نوشت
 که خواهمش و توجه ما را باین حد و آورده است اگر بحسب تعهیر چند روزی از ماندن دست بیاویز ما
 دست داده آنغنی اصلاً منظور نیست غایت و اشفاق و اشتیاق خردانه مانست بخود زیاده از آنچه
 در او نام کعبه تصور کرده مطمئن التماس طر روانه حضور باشد که باقطاع و منصب قدیم سرفراز می باشد
 محمود اقران و امثال خواهد کردید و جبت زیادتی اطمینان قولنامه و زکیر در مال خاصه بستم

تاریخ فرشتہ

۲۳۹

مقالہ سیم روضہ سیم
شہ

بیکہ ہمسراہ محرم ہرم انتہا میں متصاحب مجلس خاص قاسم بیگ حکیم متوجہ درگاہ شونہ و بیٹا ازین مجلس
ہشت آئین را از وجود شریف و عنقرطیف خالی نہ پندند قاسم بیگ در سرحد عین الملک را دیدہ
انچہ گفت و شنید بود بجای آورد و عین الملک مدو شرط قبول آغشی نمود بکی انکہ حسین نظام شاہ با استقبال
را از قلعہ احمد نگر ہرون آید دویم انکہ روز ملاقات قاسم بیگ در اردوی اول بطریق رہن باشد قاسم بیگ
بر دوہم عقد شدہ عین الملک بادو ہزار سوار متوجہ احمد نگر کشتہ و در دو کربہ ہی احمد نگر فرود آمدہ قاسم
بیگ ہوی گفت مراجعت کن با احمد نگر رفتہ طریق ملاقات قرار دادہ پیش تو مراجعت نمایم تا در
اردوی تو بطریق رہن بودہ ترا بملاقات نظام شاہ بفرستم عین الملک تونیز ان کردہ قاسم بیگ
مجلس پادشاہ را در یافت و از قرینہ و قیاس صحبت را غلیظ دیدہ منزل خود رفت و دروغن بلا در بر سر
وروی خود را لیدہ بیما نہ آس رہا لین بیماری تکیہ نمود حسین نظام شاہ جمعی از اعیان را با اطمینان
فراوان نزد عین الملک فرستادہ اعلام نمود کہ فلان ساعت جہت ملاقات خوش کردہ ام چون قائم
بیار است معطل ان نشدہ زود روانہ شوید کہ انیک ما با سنبال شما سوار می کردیم عین الملک کسان
معتد نزد قاسم بیگ فرستادہ چون اورا بدان حال دیدہ برگشتہ عین الملک را معلوم نمودند و محاذی
ان خبر کردند کہ پادشاہ با استقبال سوار شدہ عین الملک بعللاج کشتہ ہمراہ صلا تہجان با جمعی قلیل روانہ
و قبول خان کہ غلام او بودہ بر چند از رفتن منع نمودہ گفت بیماری قاسم بیگ جعلی است و در ملاقات این
پادشاہ عمدہ شکن خوبی نمی بینم اصلاً شونہ نہ بقناد قبول تہجان اندو بکین شدہ از وی جدا گشت و بدایرہ رفتہ گفت
عین الملک فرمود کہ تمامی مردم کوچ کردہ بشہر بیا بند و در فلان منزل کہ پادشاہ مقرر کردہ فرود آئید
پس اسپانرا زین نمودہ عورات حرم را پوشیدن لباس مردانہ مامور ساخت و خود با خیل حشم
مستعد سوار می کشتہ عین الملک چون بجوالی قصبہ بخار رسید دید کہ نظام شاہ اسپ سوارہ در صحرا
سطح ایستادہ است و پیش او دو طرف فیلان ایستادہ کردہ کوچہ ساختہ اند پس جمعی از مجلسیان
حضور پیش آمدہ اورا و صلا تہجان را سوارہ بانذرون آوردند لیکن از عقب جمعی دیگر رسیدہ تکلیف نمودند

حسین نظام شاه

۲۴۰

که باید پیاده شوید عین الملک بخود قرار داده بود که سواره طاقت واقع خواهد شد تکلیف ایشان بسی بر او آید اما چون چاره نداشتند پیاده شدند و پیشتر شدند و در اثنای سلام کردن برود بقصد تعقیل رکاب قدم بیشتر نهادند و بمنور پان اراده مشرف شدند و نوذ که بموجب حکم او و صلاح تاجان را گرفته بالای فیله سوار شدند نظام شاه صید را بام آورده بر کشت و چون بقصد بکا پور رسید فیله بانان چنانکه کسی واقف نشود و بموجب اشارت ره خفته کرده بکشتند و از بالا اجساد ایشان را بریزانند اخذ حسین نظام شاه احوال چنان دید که گفت بچاره از ترس مردم پس تخمیر و تکفین ایشان اشارت کرده جمعی را نامزد کرد که عورات و اسباب و اموال ایشان بجهت آورند و باقی را تاراج نمایند قبول چنان که این صحبت را در آئینه حدس و ادراک مشاهده نمود. کوش برآورد و از توجه لشکر پادشاهی خبردار شده عورات عین الملک و صلاح تاجان را سوار ساخت با قریب پانصد سوار که در ملازمت عین الملک بودند با اسب و قبی متوجه ولایت ابراهیم قطبشاه گردید و چند جا با مردم نظام شاهی که دنبال کرده بودند جنگ کرد و از زمین و زمان تخمین و آفرین شنید و چون بکوالی قصبه اندور رسید نظام شاهی که در آنجا بود و در آنجا کشته شده سر راه برایشان گرفتند قبول چنان که بموشیر خشناک برگشته با پانصد سوار مقابل و مفت تل نظام شاهی که پنجاه سوار بودند خست پا کرده کارزاری نمود که ارواح بهادران اولین و آخرین تماشای آن حاضر شدند آخر الامری سیم فتح بر پرچم قبول چنان و زید و ظریف الملک و جند خان و دلاور خان و پاک باز خان که از امرای معتبر نظام شاهی بودند کشته شدند و قبول خان عینیت فراوان بدست آورده بسلاست بگلنده رفت و ابراهیم قطبشاه حقیقت وفاداری او را که نسبت به بازماندگان صاحب دولی نعمت غیبی آورده بود منظور داشته با قطع لایق سزاوار ساخت قبول خان تا در قید حیات بود بر سال حمای با حمد مکر میفرستاد که بر سر تربت عین الملک و صلاح تاجان که در قصبه بیکار واقع است جهت بیرون روح ایشان آتش و نان بفقرا و مساکین میدادند و خادمان قور و رتق و فراوان مخطوط میساختند و شجاعت و مردانگی ایشان در کوه سجده شمرت دارد که جوانان و بهادران خاک مزار ایشان میخورند بجهت ازدیاد نهور و شجاعت و از ارواح با استمداد میجویند و پدر عین الملک سبب الملک عراقی است و خودش ژانیه و کجرات و سلاطین کجرات آناه

مقاله سیم روضه سیم
۱۵۳

ملاوت و مردانی از وی مشایده کرده در سلکت منصبداران او را محسوب ساختند و چون از وی خدمت‌های غایبان بود
آمد در جنب امر را منظم کردند و او بجهت در فرجام آوردن جوانان خوب و مستور و شجاع معرکه‌گذار مصر و
داشته از مغل و عرب و افغان و کجراتی و حبشی و دکنی و غیره در مدت ده و دوازده سال قریب ده هزار کس خوب
بهم رسانیده با ایشان سلوک برادرانه پیش گرفت و با اوستی و لغری منظور داشت و با سپ و خیمه خاصه هرگز در کار
او نبود و هرگاه سوار میشد آپکی از آن مردم میطلبید و هرگاه مفسری پیش می‌آمد در خیمه یکی از آنها فرستاد و می‌آمد
و هرگاه از جانب پادشاهی اقطاع می‌یافت سران سپاه خود را میخواند و میگفت خدای سبحانه و تعالی فلان
اقطاع نامزد عزیزان کرده است در میان یکدیگر قسمت کنید پس با اتفاق قسمت برادرانه کرده محتاج بدقت
و ابل حساب نمیشد و بجزونی جهت خرج خاصه او مقرر می‌کردند و قریب چهل سال عمر در عمارت گذرانیده و در هیچ
معرکه سلکت نیافته بود و وقتی که سلطان بهادر فوت شد بخدمت برهان نظام شاه مشرف شده امیرالامرا گردید
و در آن سنوات شاه حیدر بن شاه طاهر که بایران رفته بود مراجعت نمود و حسین نظام‌شاه مثل علی قلی منشی را مع
پاکلی باستقبال او فرستاده با عاز و اکرام فراوان با احمد نکر آورد و قصبه و نندراج پوری و دیگر اقطاع شاه طاهر
بوی داده از مجلسیان حضور کرد و چون ابراهیم عادل‌شاه بجزار رحمت ذوالجلال تقبال نمود حسین نظام
طمع در ملک او کرده در تسخیر قلعه حسنا با دکلبر که عازم و جازم گردید ملاعنایت آتد و قاسم بکیت را بگلگنده
فرستاده به ابراهیم قطبشای پیغام داد که چون محل فرصت است می‌باید که شما و ما قلعه کلبر که را متصرف شویم
ابراهیم قطبشاه چنین مقدمه را از خدا خواسته فی الفور خیمه و خدمه گاه را بیرون فرستاد و چون نظام‌شاه
این خبر شنید کوچ بر کوچ از احمد نکر بکلبر که رفت قطبشاه نیز از آن طرف بتعجیل بآن ناحیه آمد هر دو پادشاه
در کلبر که طاقاقت کردند و قرار دادند که اول با اتفاق کلبر که را تسخیر سازند بعد از آن آن بکر را پس کلبر که را قبل کرده
با اتفاق محاصره آن قلعه مشغول شدند و توپچیان نظام‌شاهی بسیر کردی حلبی و روینخان برج و باره را بغرب توپ
و ضربزن متزلزل ساختند چون بشرف برتسخیر کردید مصطفی خان اردستانی که جمله الملائک قطبشاه بود
بعضی رسانید که حسین نظام‌شاه قنار و پی‌معتدل و عمدت بکسب اگر قلعه کلبر که را متصرف آورد و شما را از قلعه

حسین نظام شاه

۲۴۲

اینکرمایع آید و از همه او نتوانید برآمد بهتر است که در قوت وی نگوشید و نگذارید که او را بر عا و لشاه خربت
 حاصل آید ابراهیم قطبشاه تصدیق کلام مصطفی خان کرده از خیمه خسرگاه و اقبال دیگر قطع نظر کرد و در جوب
 شب راه مملکت خود پیشگرفته ابل قلعه را در باب مدافعه خضم غار شش و تاکید بیا کرد و امرای عا و لشاه بی بدین
 امر متماثل گشته بهمینکه بر کوچ کردن نظامشاه اطلاع بهر ساینده دور شکر نظامشاه را تا تحت و تاراج کرده و شریک
 در مزاحمت نمودند و حسین نظامشاه تنگ آمده بی انگار دست در کردن مقصود کند پس سرخاریده با کمر
 بازگشت و ملا عنایت الله چون میان نظامشاه و قطبشاه در باب اتحاد و انقطاع واسطه بوده از قهاری و جبار
 حسین نظامشاه غایب گشته در اثنای راه که بختی بگلگنده رفت حسین نظامشاه آتش قهر برافروخته قاسم بیات حکیم
 بکناره ملا عنایت الله نهاد ساخت و در قلعه پرنده دوسه ماه محبوس ساخته باز در مقام عنایت شده از محس
 سخاست داد و بر نسبت اول معزز و محترم گردانید علی عا و لشاه در دستقام شده با انواع تدبیر و حکمت را در آج
 و قطبشاه را با خود متفق ساخت و این خبر چون با محمد نکر رسید نظامشاه خواست که دریا عا و الملک را با خود
 یکی سازد پس ملا علی مازندانی را که از مجلسیان بود با لچپور فرستاد تا لوازم مصادقت و اتحاد بمیان آورده بصلت
 و بیوند نسبتهای قوی سازد ملا علی بملاقات عا و الملک فایز گشته سخن مذاکره ای که موثر باشد مذکور
 ساخته عا و الملک و نظامشاه را در کنار آب کنک نزدیکت نصبه سون پت که بعد از عوسی بعشرت آبا و بؤا
 کشت در سنه ست و ستین و ستعایه ملاقات دستاد هر دو پادشاه دو طرف آب فرود آمده خیمه خسرگاه و سپهر
 و بارگاه با وج سپهر و فرود ماه مهر افراشتند و تمهید مقدمات یکشن و طوی عروسی پرداخته بساط نشاط
 مبسوط گردانیدند **مبیت** زبس از دوسو بارگاه و طناب نهان شد زمین زیر موج و حباب
 ندیدم حسنه آن سد آب سگرفت میان دو دریا یکی رود زرف زمین از دوشکر کوکب نشان در وجود
 آب چون ککشان زبیم و زران بهر دو صاحب کلاه کشیدند بر آسمان بارگاه تر بهر جانبی کوس
 عشرت زدند ره شادمانی بنوبت زدند زمین آسمان دار آراسته خروش فی و نای برخاسته
 ...

تاریخ فرشته

۲۳۳

عنه سیم و نسیم
سده

درین زمانه غمی بخت اختیار کردند و قضات و علمای بایه سریر خلافت مصیر دولتشاه غبت عماد الملک را بخت
حسین نظام شاه عقد بستند و بعد از آنکه دولتشاه و دختر عماد الملک بعقد حسین نظام شاه در آمد هر کس سخر می و خوشی
بدر الملک خود شرافت و در بین سال سولانا شاه محمد استاد میثا بوری و چلی رویان بر قلعه ریک و دند که کفایت
فرنگ پامی از انداز خود بیرون نهاد و مسلمانان تلویش میرسانیدند تا مرد فرمود عیویان از کرده خویش
پشیمان شده در باب عدم مزاحمت مسلمانان عمو و موافق در میان آوردند انجماعت معاودت نمودند و در او
سه سب و ستین و شصت و سه حسین نظام شاه بر قلعه کالنه که در تصرف این رانی بود بخلاف آبا و اجداد که تا آن زمان
تصرف نظام شاهی در نیامده بود شکر کشیده در مدت چهار ماه با چند قلعه دیگر مستخر ساخت و مردم خود رجوع نمود
مظفر و منصور با حمد کمر حاجت نمود و در بهان زدومی آذاره افتاد که علی عادل شاه در انتقام و استماع قلعه شولا پور و کلان
بجداست و مراجع را با قطبشاه بسراوه گرفته متوجه احمد نکر میباشد حسین نظام شاه با ستیواب قاسم بیگ
شاه حسن انجور که رخصت کرده گرفته به بندر چول رفته بود با حمد کمر طلبیده با او مشورت نمود شاه حسن و قاسم بیگ گفته
چون ما را تاب مقاومت این سه پادشاه نیست صلاح دولت در است که قلعه کلیان بجا دولتشاه داده و لازم
مسح در میان آوریم حسین نظام شاه گفت قلعه که پدرم بضر شمشیر و مرداکی گرفته مرا عار و نکست که بخصم پام
شاه حسن جرات نموده معروض داشت هر وقت تقاضایی میکند آنوقت مقتضی گرفتن و اکنون مقتضی دادست
پادشاهان و نسل و نیار اما مثال این امور بسیار پیش آید حسین نظام شاه هیچ وجه باین مقدمه استنما نشد
چندان سیزه نمود که بر سه پادشاه با قریب یکت سوار و دو لک پیاده بکوالی احمد نکر رسیدند نظام شاه
قلعه احمد نکر را که از خاک بود و خندق نداشت مملو از آذوقه و آلات آتشباری نموده مردم جنگی سپرد و خود حاکم
و ابل و عیال بجانب پتن رفت تا دریا عماد الملک و میران مبارکشاه فاروقی و علی برید را با خود متفق ساخته
با خصمان مصاف نماید اتفاقا خانجمنان برادر امیر برید که نزد عماد الملک رفته مدار علیه شده بود تحرکات عادلشاه
عماد الملک را از آمد نظام شاه مانع آمده و خود با پنج هزار سوار و پیاده بتخریب ولایت نظام شاه پرداخت
حسین نظام شاه ملا محمد میثا بوری را بکشتن تقبال و با دوست سوار فرستاد و در حمله اول خانجمنان شکست و بدو مال

حسین نظام شاه

۲۳۳

از مقابل علامه کریمچه چون روی رفتن نزد عمار الملک نداشت بملازمت عادل شاه شتافت و جهاگیر خان و کنت
 جمله الملک شده بالسكر برار بهادفه نظام شاه آمد علی عادل شاه و امراج و قطبشاه با احمد نکر رسیده در خرابی منازل و مساجد
 دقیقه فرو گذاشت کردند و قلعه را محاصره کرده چون کار بر مردم درونی تنگ شد قطبشاه عاقبت اندیشی کرد
 چون بنیخواست که عادل شاه نیز بر نظام شاه فایق باشد برآئینه از مورچسل خود را آورد و شد بر مردم قلعه مفتوح
 ساخته جمیع ما بحتاج میرساند و قاصدان و معاندان بغراغت از جانب نظام شاه بقلعه ترود می نمودند و از نیسج مر
 محنت و تعب میکشیدند و ملاعنایت الله که در اوقت ملازم قطبشاه بود در امثال این امور دخل عظیم داشت پیوسته
 با اهل قلعه باب دوستی مفتوح داشته عراضی مثل بر اخلاص و دوستخواهی نزد حسین نظام شاه مرسول میداد
 و چون این قسم امور مخفی نماند عادل شاه و امراج مطاع شده با قطبشاه در مقام پر خاش شدند و وی خوشطبعان
 چنانکه از پای قلعه کاکبر گرفته بود از مورچسل قلعه احمد نکر وقت شب نیمه و سه کاه و چیزهای گنجینه
 خود که انشئه ببعثت تمام بهو برق و باد روانه گلگنده شد و ملاعنایت الله وقت کوچ از قطبشاه جدا شد
 خود را بقلعه احمد نکر رسانید و از انجا به پتن رفته بملازمت حسین نظام شاه معزز و مکرّم گردید و بنا بر آنکه بعد از سکنت
 خانجهان عمار الملک جهاگیر خان دکنی را پیشوا ساخته با جمعیت خوب بکوک نظام شاه فرستاده بود و هر
 بحرست عادل شاه رفته مانع وصول غله و آذوقه گردید و محطی و غلاداردوی عادل شاه و امراج بهم رسید تمام خان
 قرین محنت و اندوه گشتند و هر دو پادشاه کوچ کرده در قصبه آشتی رسیدند و در انجا اقامت نمودند و در
 آن شده که امرای کب را با لشکر بسیار بجانب قلعه پرند فرستاده اول آنرا مفتوح سازند و بعد از آن حیرت
 کرده احمد نکر را متصرف شوند نظام شاه مضطرب گشته بمشورت و استصواب قاسم بیگ حکیم و شاه جهان بخش
 و ملاعنایت الله بار امراج طریقۀ آشنایی مسلک داشته طالب صلح گردید و امراج گفت ببه شرط صلح میکنم
 اول آنکه قلعه کلیان را بعد از شاه بدهند دوم آنکه جهاگیر خان که از و مضرت بسیار بشکر ما رسیده دشمن است
 بقتل رسانند سیم آنکه نظام شاه نزد من آمده پان استالت بگیرد حسین نظام شاه این سخن شنیده بحت
 حفظ دولت خود بر سرته امر را قبول کرده ابواب جور و جابر رخ اجباب کشاد و پی خبر جمعی از امرای کب را

مقاله سیم روضه سیم
 ۱۵۴

بر دایره جاکمیر خان که همان دوله بود فرستاده تا اورا بقتل آوردند عماد الملک از ترس و خوف زبان بلا و آ
گفته و تعاضل را بهترین امور دانست حسین نظام شاه بعد از این پی مروتی که بگفته کافرقوی برای مصلحت ملک
دست جانی را بقتل رسانید عماد الملک را وداع کرده روانه اردوی راج کشت و راج از غایت
عجب و تحیر تواضع ناکرده همچنان نشسته نظام شاه دست بوسی نمود حسین نظام شاه از سخت و غرور و لغات
براشقه از سر جالت و نادانی جیت اندازی راج در همان مجلس طشت و آفتابه طلبیده دست شست راج
از مشاهده آن بر خود حیرت و بزبان کنه‌ری گفت اگر نه همان می بود پادشاه بزرگ اوسرا نکشتان اومی بود
طشت و آفتابه خود نیز طلبیده دست شست تنگداری و ترج برادران راج با قاسم میک و ملا عنایت الله
حرفهای که آتش فتنه فرو نشاند در میان آوردند حسین نظام شاه قلعه کلیا را برامراج داده گفت این را پیشکش تو کردم
راج در حضور وی بکعبه رانزد عادل شاه فرستاده آنحضرت را پان رخصت داد حسین نظام شاه چون عجب و تحیر
راج را از جانب عادل شاه میدانست ملاقات او ناکرده بدایره خود رفت چون ایشان رسید که امیر کز
دولت خود شاقند حسین نظام شاه با حمد مکرر رفته قلعه را که از خشت و گل بود بشکست و دایره اش بزرگ ساخته
از کج و سنگ طرح انداخت و در آفتاب اهتمام بلخ فرموده در اندک زمانی با تمام رسانید خندق وسیع
و عمیق حفر نموده مردم نیز در تعبیر منازل کوشیدند و در اوایل سنه تسع و ستین و شصت و هجده بزرگ خود
پی پی ضحیکه که از اهل بن خیره بایون بود بعقد ازدواج شاه جمال الدین حسین بن شاه حسن در آورد و در آن زود پس
چون دریا عماد الملک فوت شده پسر بزرگ او بر ثامن عماد الملک که کوچکسال بود قائم مقام گردید
شد حسین نظام شاه بواسطه آن مروتی که از قطبشاه در عین محاصره احمد مکر شایده نموده بود بادی درسد و
دوستی و صداقت شده و ملا عنایت الله که در اندک مصاحب و هم پال نظام شاه گردیده بود باز
قدم در میان نهاده نوعی نموده که حسین نظام شاه ایلچی نزد قطبشاه فرستاده بر نسبت سابق یکدل و یکجست
گشتند و قرار دادند که در حوالی کلیان ملاقات یکدیگر نموده لوازم عروسی بجا می آورده قلعه کلیا را مستخر
سازند اگر عادل شاه و راج نیز با اتفاق متوجه ایشان شوند نظام شاه مستعد قتال راج شده قطبشاه بمقابل
دادند

حسین نظام شاه

۲۴۶

مقاله سیم رومیه
۱۵۴

عادلشاه ختمیار نماید و از آنکه حسین نظام شاه قنار و بی باک بود هیچ کس فسخ این اراده محال بر روی او نگذاشت
چندان سکوت اختیار کردند که در اوایل سنه سبعین و شصت به نظام شاه و قطبشاه در حوالی گلستان ملاقات کرده
و همراه یکدیگر صاف بساغند و شریط الحسن عروسی در میان آورده بی بی جمال بنت حسین نظام شاه را در
جباله نگاه ابراهیم قطبشاه منتظم گردانید و هر دو پادشاه با اتفاق بمحاصره قلعه گلستان مشغول گشتند چون
نزدیک شد که مردم درونی امان خواسته قلعه را تسلیم نمایند که ناگاه بر پنج اول عادلشاه و امراج با لشکر کربان
متوجه آتش زدند و بر ثامن عماد الملک که جانشین پدر شده بود از کشتن جدا کردند و نظام شاه را بخش ظاهر
بهم رسانیده با اتفاق علی برید بعد از آنکه پیوست حسین نظام شاه ترک محاصره کرده احوال و احوال و ابل و عیال
با شش هزاره مرتضی و داماد خود شاه جمال الدین حسین بجانب قلعه اوسته روان گردانید و خود با مقصد ارا به توپ
و ضربزن و پانصد فیل نامی بر فافت قطبشاه استقبال ایشان کرده بغاصه شش گرد بی خبر و آمد و روز دیگر
بسرایی قطبشاه به نیت جهاد و غلبه کفار بیا کربا سلطه بر سپاهیان قسمت کرد و متنبه بقتال گشته متوجه اردو
رامراج گردید و قطبشاه نیز بقدر طاقت و توان لشکر آراسته بقصد مقاتله و مقابل عادلشاه و علی برید و بر ثامن عماد الملک
برابر نظام شاه روانه شد قضا را در آنروز موسم برسات نبود ناگاه ابری بزرگ سیه چنان باران شد که محو
و دشت مملو از آب گردید و حفرا و آب کند تا هر کدام دریاچه شده آدمیان و فیلان و اسبان و گاو و بز و بچه
مطلق شده شکران اسلحه را افکندند و از آب مدخل بند شده صحبت غیب و عجیب روی نمود و حسین نظامشاه
آنروز را صرف ندیده بمبکر خود با چهل ارا به توپ بزرگ معاودت نمود و مرتضی خان برادرش و ابوالقاسم
آنجا که از نوکران عادلشاه بود بمراسمی امرای برکے نامزد فرمود که پیشتر رفته خود را بآن لشکر بنمایند تا ایشانرا فرست
شود که مسخ گشته میدان شتابند اتفاقا مرتضی خان در اثنای راه بد بخار سیده ارا بهای توپ و ضربزن
که در میان کل ولای افتاده بود دید چون بر حقیقت و مامیت قضیه واقف شد تعجیل کسان نزد علی عادلشاه
فرستاده بشارت داد علی عادلشاه و امراج کسان روانه کرده ارا بهارا متصرف بنزد و بی وقت تا دایره قطبشاه
رفته حمل نمود قطبشاه با جمعی از مخصوصان کربجه عقب لشکر کا و نظام شاه بایستاد و مصطفی خان اردوستان را

تاریخ مرسته

۲۳۷

مقاله سیم . دوم
۸۵۲

میرجهاد بود با جمعیت خویش رکت سیادت و غیرت را بجلالت آورده فوج خود بسیار است و دمار جنگ بنوارش داد
چندان پای برجا داشت که نظام شاه به در سیده اردوی نند شاه سلامت ماند نظام شاه ارکان دولت خود را حاضر
ساخته گفت من با ستم را تو بچاه میخواستی که مواجبه را مراجع غایم و قطبش را بمجاذات عادلش با مکر و دغایم اکنون قطبش
از مراقصی خان که یکی از امرای عادلش است جنگ ناکرده کمر بست و تو بچانه بدست غیم افتاد قتال چگونه صورت
خوابت ایشان گفتند درین وقت در جنگ بجز خسارت چیزی دیگر مشاهده نمیکرد و حال بجز دولت باید
رفت و وقت بیک جنگ نمود باز بطریق روز گذشته امرای بسیاری از سران سپاه و مراجع و عماد الملک و علی بی
بجالی اردو رسید نظام شاه و قطبش و پیمان جنگ سوار شده بجانب احمد کرمان شدند و صفهان بعد از خارت
اردو تعاقب ایشان نمودند مجدیک لشکر نظام شاه مانند نبات الغش از بیم پاشیده زیاده از هزار سوار با نظام شاه
ماند و لیکن همچنان خبر و علم خود مرتفع ساخته در کمال عقل و وقار میرفت و پنج شش هزار سوار حمل آورده از چهار جهت او
میرفتند و یارای آن نداشتند که حمل آورند و بجانب آن شیر میشه پادشاهی نگاه کنند گویند آنحضرت بنابر بسیار مقتید بود
که نماز ابوقت ادا کنند قضا را در آن روز چون وقت نماز ظهر شد اراده نمود که فرود آمده نماز گذارد ارکان دولت گفتند
درین وقت از اسب فرود آمدن و نماز مشغول گشتن در شرع درست نیست بایا و اشاره سواره نماز کنید آن شعیرا
و افراتوز قبول ننموده گفت خدا کند که من نماز اباین وضع ادا نایم پس فرود آمده در غایت اطمینان و وقار
نماز مشغول شد و افواج خصمان که اضعاف مضاعف بودند دور دور ایستاده پیش نیامدند حسین نظام شاه
از نماز فارغ شده چون کمر خود را چپ بسته بود گفت در مذہب شیعه با چنین لباس نماز درست نیست اعاده باید کرد
پس کمر گشوده باز با عاده نماز پرداخت و چون خلاص شد کمر بسته سوار گشت اهل تعاقب همه گفتند هرگاه در چنین وقت
کاری نساختیم بعد ازین بسم نخواهیم ساخت پس یکی عنان کشیده کس نزد او فرستادند که شجاعت و مردانگی
آنچه باشد ترا سلم است از تعاقب ایستادیم که گزند ی بذات اشرف نرسد حسین نظام شاه چون با وسه رسید پناه
مراقصی را بمسراہ گرفته قطبش را دواع نموده با حمد مکر رفت چون شنید که عادلش و مراجع و برهان عماد الملک و علی بی
کوچ بر کوچ متوجه انصوب اند قلعہ را بنذخیره و مردم جنگی و آلات آتشی بازی مضبوط کردند بجانب حیران شدند

حمین نظام شاه

۲۴۸

و خصمان کلمه جمعین با حمد مکر رسیدند و گفتار حیا مکر با او باشش لشکر منازل و مساجد ویران ساختند و مساجد یک سقف او چوب پوشش بود به تیشه بیداد ویران ساخته مسلمانان را از میرانیدند و نسبت به وراثت و فرزندان ایشان بی نام کسی بود آنچه از دست آنها برآمد بقصیر مگردند عادل شاه از شنیدن این جناب را ند و بکین کشته چون قدرت بر منع نداشت بر امراج گفت محاصره این قلعه که محکمه از اول شده و مصلحت نیست بهتر است که کوچ کرده از دنبال نظام شاه بشایم راجع را رضی کشته علی بریه و بر مان عماد الملک را رخصت معاودت فرمود و با اتفاق عادل شاه کوچ کرده بجانب جنیه روان شد حمین نظام شاه بر توجه ایشان واقف گشته دو ازده امیر مانند رسم خان جشی و سباجی و غیره نامزد نمود که پیش و پس لشکر مخالف تاخته و غارت کرده مگذارند که غلّه و رسد و دیگر اسباب معیشت بایشان برسد و خود با احوال از جنیه بجانب پل ندی که در کوستان واقع است روانه گردید رستم خان در نواحی قصبه کاهو مجالغان رسید بر حسب فرموده مانع وصول غلّه و آذوقه شده در این اثنا روزی از روزی کوچ علی عادل شاه لشکر مشغول بود غلّوی او همراه افواج حیا پوری علی مسافت می نمود رستم خان جشی جوگیری نموده بر خلاف قرار داد بر افواج عادل شاهی که مفتاح مضاعف بودند حمله میبرد غلّوی علی عادل شاه را غنای رسا بنده و خود نیز با دوش اسبانش آتش میزد به تعبیه السیف سیاه نظام شاه پریشان و بد حال روی بودی بهر نیست نهادند لکن از اجرات رستم خان حیا پوریان و بیجا مکر یان در حساب چون موسم برسات نزدیک آمد راجع و عادل شاه باز با حمد مکر رفتند قضا را راجع در سبیل و اطراف آن فرود آمد و علی عادل شاه دور تر نزول نموده بر دو در رفتن ممالک خود و محاصره قلعه احمد مکر متردد گشتند درین اثنا در شمال احمد مکر باران شده وقت شب سیل عظیمی آمد و قریب بیست نفر از امرای سیصد فیل که رنجبرد دست و پای داشتند و دوازده هزار کس که نام ایشان در دفتر امراج ثبت بود غریق بحر فنا شدند و ازینجا قیاس مردم پیاده و بنجاه و اسب و کاه و میتوان نمود که بهر قدر غرق شده باشند راجع آنغی لشکون خوب ناکر قه بجانب ولایت خود متوجه گشت و علی عادل شاه قلعه مکر گشت و از سر نو تعمیر نموده بر امراج گفت اگر رضای شما باشد پایه برپا پنجم و اینچ و ننگ تمام نمایم و با سم شما بر دم درکت موسوم گردانم راجع تجویز کرده چون بمنزله ان بساختن آن مشغول شدند عادل شاه با اتفاق راجع کوچ کرده بقصبه ارکی که در سه صد فطن شاه بود رسیدند راجع طمع در ملک عادل شاه و قطبشاه کرده

مقاله سیم روضیم
شده

تاریخ مرسته

۲۴۹

مخالفین و مرستی
شده

در این طایفه بهر سبب از محل اقامت انداخته و چند یارانه از بهر دو گرفته به جایگزینی رفت و محل مادرشاه را که در کت را بر روی خان
بجای خود نموده او نیز بجای خود معاودت فرمود مرستی خان بواسطه قرب جوارگاه و بیگانه و تباخت و تاراج و لایست
شود بپور قیام نمود حسین نظام شاه این معنی را از کجای گفت عادت شاه و انستبه در صدر استحکام قلعه شولا پور شد و بت
دیده و دوازدهم از کوفی علی سمره شاه محمد انجو و فرزند خان و از بهر خان صلی روز ساحت مرستی خان
بر معنی آگاه گشت با اتفاق امرای برکی اینکار نمود و مابین پرده و شولا پور و کت فرود آمدن بالیشان رسید و آتش
قتال بی وقفه و بحسب اتفاق شاه قلی نام سیدی که از نوکران نظام شاه بود با شمس خان مقابل شد و ستمیه
بر کمره انچه شاه قلی مغلوب شده اسیر گردید و بر سه اسیران بالایی قتل سواری کرد و در ساعت باین تعنی یعنی
قتال و جدال عظیم واقع شده و امرای نظام ساهی نیز کم شده قریب یکصد و بیست قتل پیدا و دوازده امرای بر کی چنانچه
قاعده و در سه ایستان است قرار فتح بخود داده و تاج مشغول گشته و کوفی های غله را آتش زده سوختند و بعضی
بنا را تاج بردند مرستی خان و شاه قلی خان فیما بین از دانه بیجا پور گردیدند و این اشاعه غلام بچششی را که از خبر سیر
بوده سخفی اورا بالایی قتل سواری کرده بود و در پنج روز مرستی خان گفت که یه از بهر صحت اگر
بنا مانند داری با حواله نوبه ای خواهم پر دخت که بغراغت باشی و اگر میل صاحب خود داری ترا آزاد میدهم
غلام بچه گفت من صاحب خود را میخواهم پس موجب حکم مرستی خان را نمی یافتم خود را بتجلیل رسانیده و دیگر
امرای که بخت رسانیده و گفت جمیع مردم عادتشای بتاراج مشغول اند مرستی خان بانکه جماعتی دوازده در فلان
موضع ایستاده است آوزده عوض فلان خود ببرد شاه محمد باقر با دوسته سزاکس بر گشته بچشم مرستی خان
در میان گرفته زده و سنگبر ساخته و بنجیر در بایست کرده روانه احمد مکر شدند حسین نظام شاه از سر نو دوازده هزار کوفی مینا
ساخت و درین فتنه خود مسخره شده و سرعت سرق و باد غلای بخشیم سولا پور رسانیده و بر گشت چنانکه رفتن و
آتش افروزان و زده روز کشیده آنگاه جمعی از طرفین در مقام اصلاح و تدارک گردیدند که اسیران را و در حد و
معتد و احدی بگذارند پس مرستی خان و بسا و قلی را بهر جد برده چون از دور یکدیگر را دیدند از آن طرف شاه قلی و ازین طرف
مرستی خان را سر دادند که بیجا پور رفته و یکبارگی با احمد مکر آمد و بعد ازین واقعات حسین نظام شاه بساط ستیزه و جود را

حسین نظام شاه

۲۵۰

مقاله سیم رومیه
شده

۹۷۲

در هم حمله مهمات ملک و سلطنت بفرمان صایب رایج فرمود و چنانکه در واقع عاقلانه میسر شد
که بعضی دولتمداران میان سلاطین لشکر عداوت بعد از امت مبتذل گشت چنانچه بی نهایت حسین نظام شاه را بجای عاقلانه
عقد بستند و قلمه شوالا پور که مایه نزاع بود چهار کویان بوی دادند و پدر سلطان نیت ابراهیم عاقلانه را در حبس نهنگات
نهضت نظام شاه و دلخیزین نظام شاه در آورده آن دو پادشاه سید سعید مذکور بطلب دوستی و یحیی فرو کو قنده و دست نهانی
و سبعین و ستمایه بدان کیفیت که در داستان علی عاقلانه سمت وضع پذیرفته بسلاطین دکن عاقلانه پادشاه
الملکات بجای در قبال و استیصال امراج که در عرصه دکن نغمه نانا و لا غیره سیه سیه یکدل و کجاست گشتند و بعد از آنکه
نظام شاه و عاقلانه و قطبشاه و علی برید پراق و سامان جنگ نموده از آب کشند که تنگند و دکن را ندی بیکری
که شش کروبی کشند است مقام فرمودند را امراج با بغاوت هزار سوار و نه لک پیاده جنگی که اکثر توپچی و تیرانداز
بودند از بیجا کمر متوجه ایشان شدند مسلمانان از شمت و شوکت و کوه کوه او و هم بخود راه داده راضی بودند که ولایت
پادشاه و قطبشاه آنچه گرفته است وایس و بد و عهد کند که من بعد از رحمت و توفیق نرساند اما آن کافرانها را جزو ضعیف
و البته از جمله موجودات نشود و در حرب بخیل کرده و تنگنا دی را با بیست و پنج هزار سوار و دو لک پیاده و پانصد فیل
مجازات عاقلانه معین ساخت و ایلمترج را با بیست هزار سوار و دو لک پیاده و پانصد فیل و پانصد تیرانداز و علی
برید مقرر کرده خود با سی و پنج هزار سوار خاوه و دو هزار سوار کوی را جمعی اطراف که در و ز جنگ با و پیوسته بودند
و پنج لک پیاده جنگی و پنج هزار فیل نامی و بر و اینی و هزار فیل مغایله و مغایله حسین نظام شاه خست یا کرده و ازینجا
تخته و تخته خد را در میان نادیده و از بازی روزی را غافل گشته به برافروخته حمله نمود که عاقلانه و قطبشاه را زنده بکمر
سازید مانندت ابحیوا در قید آیین شیده مجبوس گردانم و برادر دل بین و بسیار خود فکر کرد که نظام شاه را
در ساعت سرش از تن جدا کرده نزد من آورید میمند ایلمترج و تنگنا دی و مقدمه را با مرای کبار آراسته خود
در قلب جا گرفت سلاطین اسلام بقصد غلبه و جهاد که قتال بر میان است و ساخته و جوین شجاعت در بر
کرده از کثرت عدائندیشینند و مقتضای کائنات بنیان مرصوعین معصیان آریسته عاقلانه و میمند و قطبشاه
و سبط برید در میره نظام شاه در قلب جا گرفته و بر کلام اعلام دوازده اقامت مرقع ساخته تقارن جنگ فرود

تایخ مرسته

۲۵۱

مقاله سیم در مصیبت
ششم

حسین خان و مرسته به توپ و خنجر و زنجیر سه منبه پیش افواج خود باز داشت برین پنج دویست ارابه توپهای کلان
به پیش از همه دین و بسا رکاب داشت و عقب آن دویست ارابه نیزین که عمارت از توپهای میانه باشد ایستاد
کرده پس آن دویست ارابه نیزین که از تفنگ بزرگ و از خنجرین کوچک بود و بعد از ده اسلوب رکاب داشت
و عقبه روغن که در فون آتش بازی بی غیبه و نظیر بود و سربکاری آتش پر دخت و همه را بکوله باروت متعدد
معه داشت درین پشت دویست ارابه نظام شاهی که قیاد اول شده بود و افواج را مراجع را ایستاد
بروس و قاعده سیاهیکری بر سر توپخانه آوردند و در میان لیزان توپهای کلان شروع نمود و چون آنها
خالی شد باستعمال آلات آتشیهای خنجرین و بعد از آن بکار فرمودن زنجیر و دخت و جمعی کثیر از سوار و پیاده
را مراجع شده آن کافران قتال مسلمانان و حساب شد و تا آن زمان بر سنگسار سوار بود و فرود آمده عقب بود
که تا میانهای زیجفت . طلسم پنج آوردند و خود بر کرسی مرصع چهار زانو نشست و از هر دو طرف سوار و پرتاب
و کوه طلا ساختن زد و من و امن و سید بر سر کرسی نشست که در بیکانک از باب اسلام ترغیبات نموده و وعده داد
که به که مظهر توحید آید و او را به یک موضع و اعضا فاعل و اسم فاعل پس این و بسیار و مقدمات او چنین
مجموعی بر افواج سلطان اسلام حمل نموده میمند و میر و نظام شاهی را که عادل شاه و قطبشاه باشند بجا ساعدت و خلافت
نشان شد که علیه از جانب کافران شد و این امیر حسین نظام شاه جمعی را نیز سلطان اسلام فرستاده پیغام نمود که
توفیق سبحانی داده و میمند و من حسین ششم بهین ساعت قرین فتح و افتت و خاتم گشت . گوشش و سعی تقصیر نکنند
و کاروان کارگاه و چلی و در میان جلدی و مرد و کلی نموده و کرت و دیگر فرست دیده و توپهای کلان و خنجرین بجای کوله انداخته
و سر پر کرده بر سر کمر او را و دند که یکدیگر فریب پنج ستون آدمی و پند فیل و اسب سوخته بجان کشند و فوت
نظام شاه با افواج خود از عقب از آنها برآمده با اتفاق کشور خان لاری که با جفت بهشت برار سوار عادل شاه و لشاهی بر سر
و باد خود را بوی رسانید و بود بر اعدا حمل و در کشند . بهیت فرور بخت خون از دم تعینا چو افطار مطا
از میغمنا سنان یلان شعله افروز شد . چو برق بهاری جهان نور شد . در اوقت که طرفین بکار خود مشغول بودند فلی
از فیلان نظام شاهی که غلام علی نام داشت و حواله رویشان بود بر کبی از فیلان را مراجع حمل کرده بگریز اسب و دینا

حسین نظام شاه

۲۵۲

مقاله سیم در فضیلت
شاه

بجانب شایسته‌ترین امواج مشکاشی شده از بیم استیلا و فیلان از کرسی برخواست و چون پیر شده بود وقت
وزاری نه داشت یا آنکه قلم تقدیر لغت و زوال و در فتنه بود از کمال غرور برپا سوار شد بر سنگاس و چون فیلان
مذکور بحسب اتفاق به امواج رسیدند حال آنکه طبعت و کنی بوی میگویند سنگاس را بر زمین انداخته روی بکر نیز نهاد
و فیلانان نظام شایسته بطبع سنگاس مرتفع فیل را ایستاده کرده چون متوجه سنگاس شدن فیل را اشارت کرد
که سنگاس را بجز طوم خود بر جوشته بر پشت خود بالا بدی از خاصان نزدیک زد و آنکه در اینجا حاضر بود و نظاره کرده
که در امواج را شناخته فیل را بکشتن او اشارت کرده است بنا بر آن از روی دو اتقا بی پیش دیده شروع و بفرست
وزاری نمود فیلان متعطل شده و امواج را بجز طوم فیل بالا کشید و چون دانست که امواج است سنگاس
مقت شده و مقت و سی تمام نزد و میخان برود و میخان تعجیل به نظام شاه رسانید نظام شاه او را شناخته در لحظه
سرش از تن جدا کرد و بر سر نیزه کرده بالای همان فیل مرتفع ساخت و حکم نمود تا پیش لشکر خضم بردند و چون
کفایت بجا نکرد ملاحظه آن نمود و فرار بر سر را اختیار نمودند و برادران را امواج از مقابل عادل شاه و قطبشاه کنار و حبه
بد و برادرش شامقند در آن اشما خبر گشته شدن او شنیده ایشان نیز چون دیگران راه کریم پیش گرفتند و سلاطین اسلام
تا آنی گندی که ده کروبی بجا نکرد است لغات نموده بروایت اصح من اوله الی آخره یکت لک آدم اگر کفایت
بقبل آمدند و از نقد و جنس مقت در نصیب خاص و عام گردید که قلم و زبان از شرح و بیان آن بجز اعتراف
بیناید و سلاطین غیر از فیل طمع در هیچ چیز ناکرده هر چه بدست بر کس افتاد با و از زانی داشتند و حسین نظام شاه
پوست سر را امواج بر گاه کرده این بیت بنمود
بیت
چو همیشه تنی کردد از تره شیر شالان
در آید اتحاد لیر نوشته و سر را مصوب روندگان بلند از افغانان برای فرستاد چه که در آمدت تهرکت
و امواج فرست دیده تا حوالی احمد مکرز محبت میرسانید القصد سلاطین اسلام از آنی گندی بجا نکرد فتنه
آنکه در این نوعی خسار ساختند که ناین زمان که تاریخ هجری الف و عشرين است آثار معهودی در اینجا مرئی
نیکرود و شکن در می چون چاره نداشت قلاع و برکنات مسلمانان را که در امواج بعضی گرفته بود و سپس
میر غوانی که بود و سلاطین با اتفاق عازم مرجع کشته بر یکت بقدر دولت خود شامقند لیکت حسین نظام شاه

مخالفہ دوم
۱۵۴

چون باحمد مکر رسید بعد از یازدہ روز با فاطمہ شرب و کثرت مباشرت این جهان فانی را وداع نموده میرای باقی شایستہ
عزت دین میر فانی کہ تمام دید کہ بود انکہ باوید از دو کام دید کسی رحمت ازین خانه بیرون نبرد
کہ تیرہ جایی ز کربون بخورد چه کوہم ز کربون پاکت باز کہ پاکت بازان کند ترکناز فغان اسیر شرارت اثر
کز دہ عالمی کشت زیر و زبیر نہت مملکت او بحدب از تاریخ وفات پدرش تا تاریخ وفات او یازدہ سال
می شود و این مصرع تا بحیثیت فوت مصرع اقبال دکن شد بہمان دو تخمین نظام شاہ
چون بحاجت ایزدی و اصل کشت از وی چہار پسر و چہار دختر کہ از چہار عورت متولد شدہ بودند از بی بی خوزہ
ہمایون دو پسر و اقصی میرخان دو دختر جانم بی زوجہ علی شاہ و سپہ پی خدیج مسکو حہ جمال الدین حسین بخت
و از سریر دولہ شاہ فاسم و شاہ مصر ۱۰۰۰۰ جزا فانی بی زن میر عبد الوہاب بن سید عبد العظیم و بی بی جمالہ
زود بہ جزا سیر قطبشاہ

ذکر شہی ابوالمظفر مرقی نظام شاہ بن حسین نظام شاہ
بحری المشہور بدلیوانہ

چون حضرت جہان عالی و تقدس تحت احمد مکر را ہو جو ابوالمظفر مرقی نظام شاہ بن حسین نظام شاہ مرین کرد
بود ایرہ مملکت آسنسد وسیع ترکشت و رواج مذہب انی عشریہ بحال رسید سادات و مجاہدان اہل البیت
بہش از پیش معزز و مکرتم کشند و چندین قریہ و قصبہ اضافہ و فف علماء و سادات و سحفتین شد بعد از فتوح برابر
بواسطہ خط و ماغ از علو جنت قرب بنازدہ سالکی گوشہ نشین شد و غیر از یکت مذمتکار باد و مذمتکار نزدیکت
خود گذارستہ مقامات پادشاہی را بارکان دولت رجوع فرمود و الشاہراہر کار کاری عمدہ پیش می آمد عارضہ شستہ
خادم بدرون میفرستادند و انحضرت جوانی بحال عقولہب اعلم آوردہ بیرون میفرستاد و در بیچ یکت
از کتب بظفر نیامدہ کہ پادشاہی را سائزودہ سال کس ننہد و حل در مملکت اوراہ نیابد و حقیر حقیر محمد قاسم
در عمدہ فرزندہ آن شاہ ہم جاہ بسنن رشد و تمیز رسیدہ در مملکت لاکران مکتوم کردید و چون آن سحر یادہ معجز
جوانی افسر جہاندار می رسید نہاد و با مور مملکت و مال برداشت و در پیش غمزدہ ہما یونہد فرستاد شش سال

مرثی نظام شاه

۲۵۴

مستندی مهمات پادشاهی شده برادران خود عین الملک و تاج خان و حسن باری خان و احمد باری خان و خود را از امرای کبار
 گردانیده و در تقویت ایشان نوعی کوشش کرده با فوق آن مقصود نبوده ملاعنایت الله را پیشوا ساخته بر روز عقب پر
 می نشست و با حضور اب و سیم سیک حکیم امور ملکی و مالی سرانجام میداد مرضی نظام شاه با جماعتی از غریب و صبی
 بهو و حب پر خسته در مهابت عظمت اعتلا و عل می نمود و این خوزه بهایون و خرمیا بخوبین و حاجی پسر زاده و سبب نشا
 قرا قویلو پادشاه آذربایجان است و در اندک علی عادل شاه عرصه را یکجا خود دیده به تسخیر نموده اتی گشتی و
 حیا کمر شکر کشیده و داعیه نمود که تاج و لاله را مراج را روکش کرده پادشاهی بکنده که دار الملک کرناک بود
 نامزد نماید و اتی گشتی و حیا کمر را به مضافات خود در تحت فرمان خویش آورد و این سبب بکنندری
 حاکم بکنده در اضطراب افتاده عریضه بر مرضی نظام شاه و خوزه بهایون نوشت و التماس گماشت خوزه بهایون
 با مرضی نظام شاه با حضور ملاعنایت الله متوجه حیا کمر گردید علی عادل شاه ناچار گشت دست از دامن و ملک
 کوتاه کرد بعد از آنکه ملک نظام شاه بی بچوالی حیا پور رسید و چند روز آن بکشت علی عادل شاه و تسخیر نموده
 با یلغار از اتی گشتی به حیا پور آمده اراده قتال نمود اما از جانبین مردم خیر اندیش و ایقاع صلح کوشیده و گفتند
 که دو پادشاه هم نه سب را با یکدیگر منازعت نمودن از مروت دور است شرط انصاف است که بمصالحه
 قنای نزاع و کم دورت برسین چون منازعت از میان برخاست خوزه بهایون با حیا کمر رجعت نمود و سال دیگر
 مرضی نظام شاه بهجری و علی عادل شاه اتفاق کرده بقصد انتقام از قاتل جان که در یورش حیا کمر به سر ای نموده
 بود بطرف ولایت برار حضرت فرمودند تا ایلیچور آفرز و بوم را از صلاحیت گشت و زراعت انداخته آتش
 قتل و غارت در ساکن و سواطن مردم انصوب افروخته آنچه شرط انتقام بود بطور آورده و چون موسم بر بار
 رسید قاتل خان از راه تضرع و تبسال در آمده علی عادل شاه را بسندل نفوذ و ارسال تحفه و نفایس از خویش
 راضی ساخت و آخرت رسیدن موسم برسات و بهمانه کرده با اتفاق نظام شاه عازم مراجعت گشت و در
 سه شنبان و چهارشنبه و پنجشنبه عازم شد و بعضی از ولایات نظام شاه شده بخت قلعه کنده را که محبت گردیده و بعضی
 حیا کمر و حیا کمر را ساخته متصرف گشت آنجا که کشید خان را با شکر حکیم بجا نیت سرحد نامزد فرمود خوزه بهایون

مقدمه دوم
 ۲۵۴

بر منسلح شدہ بعضی اہل دکنی را بجا فدا و مامور کر دیند و آئندہ حوالی قصبہ کی از کشور خان سگت خوردہ بہمال پور
بہم کر کشاقتند و کشور خان و کاسی رہایا نمودہ محصول خریف و بریج مالکیت سرحد کہ قریب میت لکت ہون شدہ
منہ قب سہ دورہ بی شتہ قلعہ از کی و سگت دغاٹ استقام طرح افکندہ اینہیلای کلی بہرہ سالیہ و بہار
خونہ و چون نیمہ ولایت نظام شاہ بہ برادران و منوبان خود جاگیر دادہ و ایشان بہ حال سپاہیان بہ
وجہ ہم دفع تسلط کشور خان غیث بدین سبب شاہ جمال الدین حسین انجو و قاسم یکٹ حکیم و شلہ احمد و مرتضی خان برادر
زادہ شاہ جمال الدین حسین انجو کہ ازہمجا جان مرتضی نظام شاہ بودند از مشاہدہ او ضیاع و اطوار وہ لختانہ و لکیر شتہ در
خلوت مرتضی نظام شاہ شکایت از خونہ ہمایون نمودند جوہ واد کہ جمیع خلایق دو لختانہ از جانب والدہ اند من چو
دفع تسلط او میتوان نمود ایشان اکتفا کر مسکن باشند فرما د خان و خا صخان و حبشیخان کہ از امرای کب ر حبشی اند
با خود یکی مانند علاج تسلط او میتوان نمود نظام شاہ قبول ان امر فرمود ایشان امرای مذکور را با خویش ہمہ پیشانی
ساختند و بہمانہ سلام بقلعہ در آوردہ و بعضی رسانیدند کہ فلانیان حاضر شدہ اند اگر فرمان شود جمعی از عورات و خواہ
سرایان باند زون حرم فرستادہ خونہ ہمایون را محبت سازند نظام شاہ باین امر راضی شتہ چون شاہ جمال الدین
حسین و شاہ احمد و مرتضی خان از مجلس جہہ سرانجام کار برخاستند بحسب اتفاق خونہ ہمایون بحسب کاری نظام شاہ
بجرم طلبیدہ نظام شاہ را کمان شد کہ مادرش بران را جوت مطلع شدہ میخواست کہ از سلطنت اورا محسوس کند و بہا بران
چون والدہ رسیدہ جہت استقامت خویش کف فلان و فلان اتفاق کردہ میخواست کہ تو را بگیرند خونہ ہمایون چون ہمین مطلع
شد چو خیرہ حریفان کل کردہ ہمایون خانہ آمدہ وقت شام عقب پردہ نشست شاہ جمال الدین حسین را گرفتہ مقید کر دیند و
فرما د خان و خا صخان و حبشیخان بر گرفتاری او تگاہی یافتہ باجمیت خود لوطہ از قلعہ متوجہ بیرون شدند و شاہ احمد
و مرتضی خان میان بیادہای ایشان درآمدہ از قلعہ نجات خورد و رفتند و ستیہ مرتضی سبزواری و خواہ میرکٹ و میر صفی
و بعضی دیگر از غریبان کہ در سلک خاصہ خیل نظام شاہ انتظام داشتند و ایشانرا دہان شریک میدانستند نیز ہوا شد
باتفاق از قلعہ بیرون رفتند خونہ ہمایون جمعی را برای گرفتن مرتضی خان مامور کر دیند و او باتفاق ستیہ مرتضی
سبزواری و خواہ میرکٹ و میر صفی و دیگر غریبان بہجا پور کر سخت و فرما د خان و دیگر امرای نظام شاہ

مرقعی نظم شاه

۲۵۶
مقاله دوم در وصف
کالا چو تیره با افواج خود ایستاده کهان بنزل خویش فرستاده که ابل و عیال و مال خود آورده بجانب کجرات روانه شوند
خوزه بهایون کی از مستدان خود را نزد شاه فرستاده پیغام نموده که شاه خود در این امر شرکت نمودید سبب چیست و دست
چیت باید که خاطر جمع کرده بچانه خود بروید و بحال خود باشید ایشان چون میدانستند که بی بی وقت را مقصی دیده
اغاض میاید از ایشان فریب بخورند و باریکری بی مضطرب قاسم بیگ حکیم را که صاحب فرزند خان بود نزد
ایشان فرستاده قاضی بیگ چون نزد ایشان رسید حق رسالت بجای آورد و آنها گفتند همه کس میدانند که تو با
هم درین مصلحت داخل بودی بی بی بزرگوار امور بواجبی میدانم غرض وی آنست که ما را غافل ساخته انتقام کم بکشید بهتر است
که تو نیز سلامتی خود را در رفعت ما دید و در ملک بنام قاسم بیگ باور کرده فرزند خود کمال الدین حسین را بهر کفایت
و صندوق جواب که محصول عمرش بود چنانکه کسی واقف نشود بشاه رفیع الدین و لد شاه طاهر با مانت سپرد پس فرمود
خان با اتفاق آنردم در همان شب بطی راه کجرات متحول گشته خوزه بهایون چند نفر از امرای بقایب ایشان نامزد نمود
اخلاصخان و حبیبخان با محمد بکر مرجهت کردند و قاسم بیگ و فرزند خان که زیاده خوف دو هم برضای ایشان مستولی
شده بود متعجل خود را بر سر کجرات رسانیدند و در اسباب و بنال کنندگان هجوم عجیب بر ایشان آوردند کمال الدین حسین و لد
قاسم بیگ که بفرقه ساله بود اسیر و سگیر ساختند و چون قدم در ملک بیکانه توانستند نهاد برشته با محمد بکر آمدند
بی بی خاطر از همه کس جمع کرده کمال الدین حسین را بقلعه دورب فرستاد بعد از اندک زمانی باز در مقام لطف و عنایت
از حبس نجات داد و بر نسبت سابق باقطاع و عت و قرب اختصاص بخشید و پیش در تقویت احوال و انصاف
نمود که شیده شاه احمد و مرقعی خان را قولنامه داده از حیا پور طلبید و قولنامه جهت قاسم بیگ و فرزند خان نیز مرسل
فرموده خان مرجهت کرده قاسم بیگ در احمد آباد کجرات توقف نمود و کس نزد شاه رفیع الدین حسین با محمد بکر بطلب
جواب فرستاد شاه رفیع الدین بهچنان صندوق بمحضریان شخص تسلیم نمود و وی چون بقاسم بیگ رسانید
بهره را بحال خود دید بگریه ملکه ملو از اقسام جوابه نصیب بود بنظر میاید قاسم بیگ فریاد برداشت گفت وای
که کیسه غرمت پس در ساعت بیچاره گشته بهمان ردوی در گذشت خوزه بهایون تقدی و تسلط کشور خانرا از حد
و اندازه متجاوز بود و از موافقت و اتحاد باطنی ملاعنایت آید دانسته در خانه جود مجوس ساخت و ای

تاریخ فرشته

۲۵۷

عالم سیم روضه سیم
۱۵۳

چندگاه شکر فراسم آورده و براق سفر کرده در تسبیح و سبعین و تسبیح بقصد دفع فتنه کشور خان به سمرقند
مرتضی نظام شاه از احمد نکر بیرون آمد و چون بدامن کانورسید ملا حسین تبریزی و شاه احمد مرتضی خان که از مصفا
مرتضی نظام شاه بودند دلیری نموده باز نظام شاه را در گرفتن والد و دفع تسلط ابو بکر تیس و ترغیب نمودند
نظام شاه که بغایت از استیلاهای مادر آزرده بود در سبکرت در علاجش ثابت و راسخ گشته بومی گفت اگر
رضا باشد صباح بشکار بروم وی رخصت کرده نظام شاه در انشب بفرمانده خان و اخلاصخان حبشیخان
خبر داد که فردا بمو حجب رضای والد بشکار رسیده و م باید که شما و اکثرا در رکاب باشید روز دیگر همینکه
صبح دولت دمید آنشهر باران سرد پرده بیرون آمد و بجانب صحرا شافت بجز تاجان و عین الملک
و امتبار خان همه امرا در رکاب ظفر انتساب او روانه شدند خوزه بهایون که عورت عاقل بود از روی
حدس آن هجوم را خوب ندیده او نیز بهانه گشت با اعوان و انصار سوار شد اما چون ادبار روی
آورده بود پیش از وقت موعود مراجعت کرد و مردم بخیمهای خود رفته کسی در درگاه نماند نظام شاه بر آن
مطلع شده اول حبشیان را که مرد درشت و پیر بود جهت گرفتن مادر خویش نامزد فرمود و از عقب او فرماندهان
و اخلاصخان را روانه کرد و دنبال ایشان خود با مردم فاخته نسل و مجلسیان و بعضی امرای دیگر متوجه کردید حبشیان
چون بحوالی سر پرده رسید خوزه بهایون واقف شده برقع پوشید و در شش و شمشیر و خنجر بر میان بست
اسب سوار شد و حبشیان سواره پیش رفته گفت حکم پادشاه است که بطریق سایر عورات مدون خانه نشسته
در محلات و خل کنی خوزه بهایون اعراضی شده گفت ای غلام ترا چه یاراکه در مقابل من چنین سخنان بگویی
حبشی خان خواست که بازویش گرفته از اسب فرود آرد خوزه بهایون خنجر از نیام بر آورده حمله بر او آورد خواست که
بر و اندازد حبشیان دستش گرفته بنوعی پیچید که خنجر از دستش بیفتاد عین الملک و تاجان در استخلاص خواست
پیر و اخته راه کریز پیش گرفتند حبشیان بخاطر جمع خوزه بهایون را در پاکی نشانیده بر مرتضی نظام شاه رسانیدند
نظام شاه در ساعت بمو کتلان سپرد چهل یارکاه سلطنت رسید بر کایت از امر ابنو عی از لطف و مرحمت بخوا
ملا حسین تبریزی را که در آنروز فدویانه پیش آمده بود خطاب خانمان داده بمضبط میثوابی اختصاص بخشید و کمال

مرئضی نظام شاه

۲۵۸

الذین حسین ولد قاسم بیگ مرحوم که از راه کجرات برگشته آمده بود با سم بر موسوم ساخت و در تعظیم و تکریم او کوشید
 و مرئضی خان را از جمله امرا ساخته که آن زمان شاه احمد میگفتند بخطاب مذکور نواخته اقطاع اعتبار خان خواجہ سرا
 واسپ و فیل و اثاثه بوی بمغوض فرمود و جمعی بتعاقب عین الملک و تاجان رفقه عین الملک را از
 سرحد کجرات آوردند و تاجان که در طی مسافت استحال نموده بود خود را بفره ولایت ابراهیم قطبشاه رسانید
 مردمی که دنبال او کرده بودند برگشتند گویند مرئضی نظام شاه از دام کالو با حمد نکر آمد و جماعتی از غریبان که خبر
 قضیه خنزیر بهایون شنیده بتجیل ملازمت او آمدند بمبض لایق مسجع گردیدند و در همان زودی ریایات
 نصرت آیات را بصوب قلعه دارور بخت استیصال کشور خان متحرک ساخت و کس نزد ابراهیم قطبشاه
 فرستاده طلب امداد نمود و پیش از وصول قطبشاه کشور خان کشته شده قلعه دارور مفتوح گشت و چون فتح
 آن قلعه خالی از غنایات نیست بشج آن می پردازد و میگوید که چون مرئضی نظام شاه بیک منزله
 دارور رسید در کنار آبی فرود آمده با شاه احمد و مرئضی خان و دیگر مخصوصان بدست خود بطنج غرا مشغول گشت
 در آن اثنا جاسوسی از پیش کشور خان آمد و کاغذی سه بجه آورد و نظام شاه چون آنرا بگشود و بخواند از عبارات
 بی ادبانه او برآفت و در ساعت سوار شده گفت ازین اسپ فرود نیایم تا قلعه را فتح کنیم و چون نزدیک
 قلعه رسید متوجه دروازه شد غاصخان و مرئضی خان و سایر مقربان متلاشی شیء معروض داشتند
 که طریق قلعه گشایی نه این است که از گرد راه بیرون نیامد سواره قلعه باین محلی را مفتوح سازند نظام شاه که بفتح قلعه
 بود قبول اتعنی نکرده گفت بتوفیق خدای سبحان نزدیک دروازه رفقه ارتج و تبر در هم شکسته داخل میثوم اگر اجم
 نرسیده استیسی نخواهد رسید و اگر رسیده باشد که در این بلا فایده ندارد چون دو لشکر از آن دانستند که غنیمت
 طوکانه کار بسته است و بیج و جیخ غنیمت نخواهد کرد التماس سلاح پوشیدن نمودند نظام شاه بخت
 از اتعنی نیز ابا نمود و در آخر چون گفتند سلاح پوشیدن سنت سرور کاینات و مغر موجودات است برآینه جوش
 در بر کرده و تیر و گمان بر سر دست آورده روانه شد و این اثنا از برج و باره قلعه شروع در آتش باریدن شده بر فقه
 دویست هزار توپ و تفنگ و بان سر دادند اسپ و فیل و مردم بسیار ضایع شده گویا بول روز قیامت پدید

مقاله دوم
 ۸۵۲

تاریخ فرشته

۲۵۹

مقاله بیستم روضه بیم
۸۵۳

دبا و جود آن خسل نظام شاه اصلا عنان کشیده رسید بجایی که از او تا دیوار قلعه تخمینا پنجاه کز فاصله مانده بود در خوفت بهمان
نظام شاه بی به تیراندازی مشغول گشتند و حنک عظیم در پیوست و مردم بسیار کشته شدند با آنکه دواسته کلوله تفنگت سلم
نظام شاه رسیده بخیر گذشت هیچکس را با ران بود که در باب مراجعت سخن گوید که بیکبار غوغا و شورش قلعگیان بر سر شاه
انداختن توپ و تفنگ موقوف شد مردم متحیر شده جمعی در پیچه کوچک را که کرکی کونیند گشته بقبله در اند
دیدند که تیری بکشور خان رسیده و فوت شده است و در قلعه احدی نیست پس سرش از تن جدا کرده بکشتند
او بخت نظام شاه از مشاهده آن حال خوشوقت شده شکر الهی بجای آورده **میت** سلاطین که کشور
کشانی کنند بتوفیق حق پادشاهی کنند چو تائید باند از لطف حق شود حال ایشان بدیکر تنق نباشد
چو دیگران کارشان بود بوالعجب حید کردارشان چو سازند اعلام بمیت بلغه به بند خلقی سخم کنند اگر
کلیه سخر کشور کنند بیک حمله خلقی مستخرج کنند کونیند بعد از واقعه کشور خان عین الملک و نور خان که از امرای
بزرگ عادلشاهی بودند با دود و دوازده هزار سوار بجهت تخریب ولایت نظام شاه بجانب احمد نکر روان شدند امرای
نظام شاه بی شل فریاد خان و اخلاصخان با پنج تن سوار بر سر کردی خواجه میرک دبیر متوجه ایشان شدند و چون
نزدیک گشتند خواجه میرک امرایا پیش کرده خود در کین شده و در فیکه بن الفریقین محاذات واقع شده صفوف
جنگ آراستند در عین کرمی محسب که چهل فلان پادشاهی را با علمهای بنر و چهار صد سوار خاصه خیل که به همراه داشت
با علمهای بنر بعر که شتافت و آوازه انداخت که نظام شاه آمد عین الملک و نور خان رسیدن مرتضی
نظام شاه را یقین کرده روی بوادی بنزیت نهادند خواجه میرک تعاقب نموده عین الملک را بقتل رسانید و نور خان را
زنده دستگیر کرده مظفر و منصور در حوالی دار و در بلار مست نظام شاه رسید و چون قطبشاه در آن اوان بنظام شاه
ملق گشته اظهار کجبهتی نمود هر دو پادشاه بعزم تسخیر بجای پور میان ولایت عادلشاه و راند شاه ابو الحسن که میر حمله
عادلشاه بود رسید مرتضی سزوار بر اثر نظام شاه فرستاده پیغام داد که اخلاص و اعتقاد این دولتخواه موردی است
و محتاج بهینه و کواه نیست اگر حکم شود این مخلص از و فرخبر اندیشی بشرف بساط بیوسی مشرف گردیده آنچه صلاح
دولت باشد معروض دارد از ذره پروری عجیب و غریب نخواهد بود نظام شاه جواب داد که شاه ابو الحسن پیرزاده است
اگر چنان

مرتضی نظام شاہ

۲۶۰

مقدمه و فصل پنجم
۱۵۱

اگر اینجا شش نوبت بیاورند از مصالح او بجا آورند و پنجم نمودند و ابو الحسن میباید که شش نوبت بوضع واکداری بوساطت خاندان
ملاقات نظام شاه نمود و محفل و هدایای نفیسه گذرانیده در وقت فرصت بعرض رسانید که حسین نظام شاه چون دست
که دوستی و تشنه‌بایی عادلانه و پنهانی خوب می‌بخشد و فواید کلی در آن مندرج است برآینه نسبتها در میان آورده و سپس
امراج پادشاهی را برانداخت اگر بواسطه نظران کوتاه اندیش غبار نزاع چندگاهی مرتفع شده بود اما محمد که بآب
شمیر آید از حضرت زابل گشت اکنون بر موافقت ظاهری ابوالحسن قطبشاه اعتماد کردن و با عادل شاه در مقام دوست
بودن از خسران دور اندیشی بعید میسازد اگر چه بحسب ظاهر با شماست اما در خفیة زبان با دیگران در و پس گریخته
نفاق آمیز که در آن ایام قطبشاه بعد از شاه نوشته بود شاه ابو الحسن از همراه داشت نظام شاه نموده بر دعوی
خود شاه عادل گذرانیده و خانانان ضدین کلام می‌نموده بخانان و حشمت امیرانش قدران پادشاه بنوعی افزود
که در همان مجلس نظام شاه امرا و سرداران سپاه را بکوشمال و تادب قطبشاه نامزد فرمود قطبشاه سلاطینی خود را فرار گشت
در ساعت سوار شد و پیچ و حسره که به سجی خود مانده و غمان غمیت بگلگنده محطوف داشت دوم نظام شاه اردویش را
تاراج کرده تعاقب او نمودند و همچنان دراز از گردن و غارت نمودن اصرار می‌نمودند بنا بر آن سپه بزرگ قطبشاه عبدالقادر
که شش هزاره شیعی و قابل بود و خطرات تعلیق خوب می‌نوشت در خدمت پدر مخصوص داشت که در دم نظام شاه
شوخی بخند می‌برد و از تعاقب دست باز نمیدادند اگر حکم عالی باین کمینه فرزند صادر کرد که با برخی از سپاهیان
ایستاده وقت تعاقب خصم از عقب ایشان درآمده دست بردی نایم برآیند معشرون بصواب خواب بود بشرط آنکه
آنحضرت متعرض احوال نشوند قطبشاه که در الوقت جدو نیز میرفت بجواب اول او لغو مطلق نشد چون بگلگنده رسید
از تهور و شجاعت او متوهم شده در یکی از قلاع محبوبس ساخت و بعد از چند روز آن شاه بمرگوت رسید که
که در حقیقت عین دولتخواهی بود شربت موت در کامش بیکجه قرین تنگبای احد ساخت شاه ابو الحسن رسالت بفرستاد
که اینجایی بجای آورده بوکالت علی عادل شاه بامرضی نظام شاه در باب بخت و یکجایی عمو و شرط بوقوع رسانیدگان
نظام شاه سادات و غانما با حمد کمر حاجت کرده خانانان که از نظامانیت الله خوف و هراس وافر داشت و میرتبه
که نظام شاه او را از بند و زندان برآورده باز منصب پیشواهی توانش نماید برآیند بهنگام فرصت مقدمات و حشمت

تاریخ فرشته

۲۴۱

مقاله دوم
روضییم

آئینه خا طر نشان نظام شاه کرده و پیر و نه قتل او حاصل کرده آن چهاره را از قلعه برآورده بدرجه شهادت رسانیده
و ایک این بحث علاوه قباحات تاریخ اردوی قطشاهی شده و غیره و گیر از وی متفرگشتند معارف این حال قطش
چون این سخنان شنیده بر قضی نظام شاه نوشت که ما را از آن برادر کامکار توقع نبود که بکفته مفسدان ملحق در فیل دول
نماید آن سهل است پیشکش ایشان کردیم چه که این متاعیست که در جنگل و میشه مایه بسیار است اما با وجود مردم
بزرگ و امیل و کارگاه که در دو لحظه شما بسیار اند پس استاد دوزی جرح را وکیل السلطنه کرد ایندن بسیار رسید شما
نظام شاه ازین ملاحظه که مبادا قطشاه با عادلشاه ساخته دعوی فیلان نماید برآیند خان خانانرا عزل نموده شاه جمال
الدین حسین را بجلعت و منصب و کالت اختصاص بخشد و چون در آن مدت فرنگان قلعه ریکند و بتانت و استحکام
حصار هرمان اطوار مغرور گشته پای از اندازه خود بیرون نهاده از باب اسلام را بنظر حقارت نگریسته در مقام ایذا آورده
انتهت بسیار نیمه دند مرتضی نظام شاه با ستقواب شاه جمال الدین حسین و شاه احمد مرتضی خان و دیگر سادات
آنجا که مدار مهمات برایشان بود در دست نه مذکور بجانب قلعه ریکند که در حصار بندرجول واقع است بنصفت فرود
و بعد از طی مسافت بجا حصره مشغول گشته عیویان اعلام مافعه و مجادله افزاشتند و قریب دو سال گاه و بیکاه میان
ایلی کفر و اسلام جنگ تمام بوده اکثر ایام مسلمانان بسیار بضرر توپ و تفنگ و حتمای باروت
بدرجه شهادت میرسیدند و در برشکری از برکوشه آواز نوح و زاری بلند شده فرصت کتین و تجنیز نیشد چه که امرای دکن
از نوحه تدبیر و کمال جمل لشرا لیا قلعه کشایی پیروخته بخاکریز و لقب و سباط متوجه نیشدند و یکی بمست بران مصروف میا
که نزد بانها گذاشته بر قلعه سوار شوند و مردم درونی را از بون ساخته سخر سازند و از آنکه نصاری در استعمال تپشانی
مهارت تمام داشتند این سنی صورت نمی بست و از بالای حصار چندان حتمای باروت بر مردم بیرونی می ریختند
که هر دفعه چندین کس سوخته غیور ازین مسلمانان بر میخواست و آخر الامر چنین مقرر شد که ابواب و در و خروج
بر قلعیان مسدود ساخته بگذارند که اسباب محبت با ایشان برسد و این امر عیویان در بجز اضطراب و انتظار میباشند
که قلعه را خالی کرده بجانب بنامه حاکم کریز نیند اما بعضی از مردم فرنگت مانع آمده گفتند که آنچه مال سلطان که در پیش سودا
درون قلعه است حرف می فطت قلعه میانیم که مضمین نماید آنگاه راه فرار مسدود و متوجه بود و گیر خود را میرسانیم

مرقعی نظام شاه

۲۶۲

چو امرای نظام شاهی خصوص اخلاص و وفاداری و دغان جشی مبلغهای کلی از نقد و جنس رشوت گرفته مندهای شریف و شایسته
 مع سایر محتاج وقت شب فرستاده و بطلب خصوصیت مفتوح ساخته نوعی بودند که بر شب یکی از امرای آذوقه و ستاد
 اجناس فرنگیان میرسانند و در روزها برای دفع مظنه نزد بانهای چوین بر دیوار حصار بنساده بشکر آراستن و جنگ
 کردن امر میکردند و نصاری باستعمال آلات آتشی از پر خسته و چندین کس سوخته عیون از سبلانان بر میخواست
 بنا بر آن فرنگیان از روی اطمینان خاطر بدافع شکر اسلام بای استوار کرده و دود مری و مرداکی میساده و فتح
 بیج و به منیر کشته و شاه جمال الدین حسین بمقتضای جوانی بمقامت ملکی و مالی پرداخته بعیش و عشرت مشغول می بود و چون
 میرکس ویرا وکیل خود کرده عشرت بکفایت را بسلطنت دکن بر ابرئیس گرفت مرقعی نظام شاه از طول ایام محاصرت
 سفر تنگ آمده کاه کاهی از پی پروای شاه جمال الدین حسین بنجیده بخواجه میرکس شکایت مینمود و این اثنا کشتی مسلمانان
 از بندر جردن پسند چپول می آمد فرنگیان سواره بر دکره غالب آمده و اموال و اسباب را منصرف شده مسلمانان را
 اسیر ساخته و در آن میان دو جوان غریب جنبی بودند یکی رستم خان و دیگری ششیر خان چون از اوضاع ایشان اطوار
 سپاهیکری واضح و لایح بود فرنگیان ایشان را بالای برج دباره فرستاده و بجنایت مسلمانان امر مینمودند و نه چاره داشتند
 کاه کاه تیر و تفنگ بجا میب لشکر اسلام انداختند و بالاسره از اوضاع خود دلگیر گشته چون امرای نظام شاهی بالتمام
 با فرنگیان متفق بودند تا آنکه روزی بزرگ فرنگیان در مجلس خود مذکور می ساخت که جمیع امرای نظام شاهی با ما متفق اند
 الا خواجه میرکس و دیگر که او متفق نگشته و همیشه در صدد مجادله و پرخاش است رستم خان و ششیر خان از ایشانند
 بخود قرار دادند که از آنطرف خود را از حصار انداخته بگریزند و از راه خود را بخواجه میرکس نوشته و به تیر بسته در شکر خواجه میرکس
 انداختند و وقت شب بند و رنج شکسته از بالای حصار مقابل مورچل خواجه میرکس خود را بوسیله ریسمان کوکند بریز بکندند
 و به مورچل او رسید به بین پنج از بند فرنگیان نجات یافتند و چون این خبر بسمع نظام شاه رسید آنها را در خلوت
 طلبید و حقیقت حال مردم مدونی از قوت و ضعف استفسار نمودند و غریب میلا حله این نفس الامر بود بتفصیل باز گفتند
 که فرنگیان در کمال فروغند و طلب خاطر اصلا معلوم نمیشود که ایشان در محاصره گرفتار باشند بعت انکه اسباب معیشت
 ایشان میرسد بهشت اطراف قلعه امرای جشی و دکنی صند و قهای زر گرفته و دروغ و مرغ و کوفتد بر چه خواش

مقاله بیستم روز یکشنبه
 ۱۳۵۵

قلعه‌ایان باشد میرسانند و در روز جنگ زرگونی کرده مردم نامراد را کشتن می‌دهند کسی که با آنها هم‌زمان نیست میرک میراث
نظام شاه حال مخالف و موافق بخاطر آورده میرک دیر را بیشتر از پیشتر معزز و مغرور ساخت و از شاه جمال الدین حسین
بخش تمام بخاطر آورده بی لطف شد شاه جمال الدین حسین این معنی واقف گشته و کالت را نزد نظام شاه گذاشته
بیرخصت باحمد نکر زنت و آنحضرت در باب ترک محاصره از خواج میرک کنگلج طلبیده وی معروض داشت که آنچه حضرت
وام غلظ میفرمایند عین صواب است اما وقت معضی است که ترک محاصره نموده بدولت و اقبال باحمد نکر رفته و در آنجا
آنچه اراده داشته باشند بظهور رسانند مقتضی نظام شاه چنان کرده از ظاهر قلعه را بکند برخواست و چون باحمد نکر رسید
فرماندهان و اخلاصخان حبشی را که از ایشان بزرگتر امیری نبود محبوس گردانید و شاه جمال الدین حسین را باز و جانش
بجانب بر تانپور حراج نمود و منصب و کالت بخواجه میرک رجوع کرده بخلاب چکنیز خانی سلمه طلبی بخشید
و خداوند خان که مادرش حبشه و پدرش مشمدی بود و بطول قامت و قوت جسمانی و شجاعت القاف داشت
تجویر چکنیز خان از امرای کلان گردانید و کد لک حبشه خان شیرازی و غیره را دست گرفته منصب امارت رسانید
و چکنیز خان که باصابت رای متصف بود از عیال منصب و کالت بکلی بطنی برآمده بدو جسمه کمر را شکست بوسان
ارم گردانید **بیت** محتاج بود ملکات به پیرایه چنین آخره ادمکات رو اگر دروز کار و علی عادل شاه
ملاحظه چکنیز خان کرده و غیبه نمود که با برسم قطبشاه ملاقات فرموده او را از خود سازد چکنیز خان بر کنگلج او مطلع شد
پیش از آنکه ملاقات قطبشاه نماید در کاب نظام شاه متوجه ولایت عادل شاه گردید و بحسن تدبیر مانع ملاقات قطبشاه
شد و محتمل است ایشان برهم نزد عادل شاه و نظام شاه را با یکدیگر در حد ملاقات داده چنین مقرر شد که علی شاه
از ممالک کرمانگه آنقدر که در محصول برابری بمملکت برار و بسید رکند متصرف گردد و مقتضی نظام شاه ولایت
و بسید را از قبضه اقتدار قتلخان و علی برید بیرون آورده قطبشاه بجمال خود بوده هیچ جانب کاری نداشته باشد
پس برود پاوشاه با یکدیگر دواع کرده بمقر کارمائی خویش معاودت نمودند و در ترتیب جیل و حرم کوشید و نقصانی که
در پای قلعه را بکشد پدید آمده بود با صلاح آمده سه هزار غریب ترکش بند کوگر گرفته نظام شاه جهت تسخیر ولایت برادر
ثانین و تسخیر روان شده ملاجید رکاشی را که از مشاییر درگاه بود و بعلم و فضیلت آوازه‌ای داشت برای حمیت

مرحی نظام شاه

۲۶۳

نزد تغانان به برادر فرستاده نوشت که دریا عمارت الملک برادر طریقت را بود بعد از فوت او برغان عمار الملک که پسر
 بزرگ اوست وارث ملک میشود تا او طفل بود بر تو واجب بود که مقتدی سرانجام ملک شده پرورش او
 نایبی اکنون بستان رشد و تمیز رسیده و او را در خانه مجوس داشتن و خود صاحب اختیار بودن معنی ندارد باید که مجوز
 رسیدن این نام را گرفته و فرستاده او را و از نایبی و قنات ملکی و مالی برغان عمار الملک رجوع کرده خود را از میان
 بیرون سازی و آنرا منتظر باش که آنچه باید تو بر سر خواهی رسید و این آیات در آن درج فرموده است
 کردن به اطاعت نه را و سرکش کار بزرگ را نتوان داشت مختصر سیمرغ و ارچون نتوان کرد قصد قاف
 چون صحرای حبه و باش و فروزین بال و پر بیرون کن از دماغ خیال محال تا در سرسرت نرود صدمه زار سر
 تغانان در بحر اضطراب افتاده با پسر بزرگ خود شمشیر الملک که رستم را غاشیه شش خود میدادست مشورت نمود و وی
 جواب داد که اینها حرف و صوت است نظام شاه دامیه تسخیر این مملکت داد و باین سخنان میخواند که رعیت
 و لشکر را از ما برتابد و ما امروز در لشکر و خزانه و استعداد از تو کم نیستیم می باید که بای در کاب شجاعت آورده جواب نام
 ایچی لعبد شمشیر آید رجوع فرمایم تغانان که سپاه بخت داد و بارش و پس او فرو گرفته بود بکفه پسر از راه صواب
 دور افتاده حرف صبح و سخن ملائیت بر زبان نیاورده و ملائیت را رخصت انصراف داد نظام شاه در حوالی باتری این سخن
 شنیده بجانب ایچپور کوچ فرمود و شمشیر الملک مقدمه لشکر بدر کرده با استقبال شتافت و طلیعه لشکر نظام شاه
 غافل ساخته منهدم کردند و ایند چنکیز خان سرداران و یکم جمعه تدارک نامزد فرمود شمشیر الملک از پدر استمداد خواست و
 تغانان با جمیع سپاه خود را بشمشیر الملک رسانید و چنکیز خان بر آمدن او آگاه گشته خداوند خان و جمشید خان
 و بگری خان و رستم خان و چند خان را بعد امرای حبش فرستاد و بان گفتا نموده از راه حسنم و دور اندیشی
 خود نیز از پادشاه رخصت حاصل کرده با فوج خاصه و سه هزار غریب ترکش بند پادشاه بکوکت آن لشکر
 بعزت برق و باد روان شد و وقتی که محاذات صفوف آن طرفین شده بود چنکیز خان با بخار رسیده بر مخالف حمل نمود
 و حریفی در غایت صعبت دست داده آتش کارزار و جوئی افروخته شد که انیم آسب آن ماه بفلک الافلاک بکشت
 و آفتاب پسر زرتین بر چهره کشیده از مشاهده آن حال کریان گشت **میت** و به لشکر کمونیم و در یانچ

مقاله سیم روضه سیم
 ۲۶۳

تاریخ فرشته

۲۵۵

مقاله پنجم در وصف
فرشته

بسیاری از بزرگواران قرون زیر سوادیرین و زورآوران کشیده شمشیر کین از میان چنگیز خان در معرکه خود مباحثه و بپا نشد و با پانصد جوان کیدل و کجیت که از تمام شکر انتخاب کرده و بیعت با ایشان معصا جان سلوک مینمود و از احوال انجمن علی الدوام با خبر بود و حسن سلوک فدوی خود ساخته بود بر قلب فوج تغالخان تاخت و دست خود علمدار تغالخان را شستری حمایل زده از پای آورده و جوانان نیز تلاش مردانه کرده و سپاه خصم را مانند نبات انگش متفرق ساخته و تغالخان و ششیر الملک و دیگر طاقت در خویش ندیده معمر سگت صلاح و گسته کمر پیش از پس تساخته بصوب ایچپور که بخت و چنگیز خان دوست و همکار فیل بزرگ که عمده فیلان برادر بود بدست آورده منظر و منصور بصوب نظام شاه مراجعت نمود و باین فتح بلند آوازه کوهیده پایه قدر و منزلتش برتر گشت و بخت رعایا را بعنائیت پادشاه امیدوار ساخته استقامت نامعاجزت رعایا با طراف و جانب مملکت برادر فرستاد و چون همه اطهار اطاعت کردند و زمینداران و مقدمان و قانون گویان و ولایت بدر بار آمد و بخلعتها و نواز شهنشاستیج و مسرور گردیدند نظام شاه و بجا طرح از موضع فتح پیشتر شد تغالخان و ششیر الملک و دیگر پیرامون جنگ صف نمکته بجهل درآمدند و مرتضی نظام شاه و قاقب ایشان کرده و بجا میگردیدند تا که بعد از شش ماه تغالخان و پسرش بجهل درآمد که راه گریزند و شش مرتضی نظام شاه بانچه و در سیده نزدیک بود که خصم را با جمیع اثاثه دولت بدست آورد که ناگاه میر موسی مازندرانی که سید مجذوب بود سر راه نظام شاه گرفته گفت که ترا بدو از راه قسم است که از اینجا پیش بروی تا بعضی دوازده امام دوازده هزار چون بن غایت کنی نظام شاه بهینکه نام دوازده امام شیند فیل مست را که برو سوار بود بکشت زده ایستاده کرد و از اصل و نسب سید پرسید دید که محب اهل البیت است کس فرستاده چنگیز خان و این الملک بنشاند و میگوید که مقدمه لشکر میرفتد طلبیده گفت که دوازده هزار چون باین سینه تفویض کنید چنگیز خان معروض داشت که خزانه عقب است بمنزل رسیده و ما هم داد صلاح در است که پیش ازین وقت نفرمانند که بمن لطف تغالخان و ششیر الملک با خزانه و آب و فیل گرفتار خواهند گشت نظام شاه گفت اگر تغالخان صد هجرت مملکت برابر بن تسلیم نماید از دواهی دوازده امام تجاوز نخواهد نمود چنگیز خان بسید گفت بعد از مشقت بسیار امروز کار بجای رسید که غنیمت قمار گشته معامله مفروض کرد و حشبه لاله پادشاه بگو که این مبلغ بمن رسید که بجز

مرقعی نظام شاه

۲۶۶

رسیدن در منزل بلا قصور او انچه هم نمود سید گفت بعد از چندین سال فرصت یافته دامن مقصود کجف آورده ام با وجود
 دیوانگی جفت بر میدارم که نقد را به نسیه نباید فروخت چنگیز خان تعجیل سه انجام اسپان پادشاهی وارکان دولت
 که قیمتی بود کرو آورده گفت اینها نزد تو بمن باشد تا در منزل رسیده زرد داده خلاص کنیم سید گفت اینهم بنشین و قیامت
 بمن سپار تا دیگر نه تو مرا به بینی و نه من ترا چنگیز خان چون چارنداشت مردم صاحب وقوف را حاضر ساخته قیمت
 نمود و معاظر را معسر و مع کر داند اما تا آن زمان قفای خان فرصت یافته از آن جنگل برآمد و چون طجاء و ملاذ دیگر داشت
 بصوب آسیر و بر ما پور حرکت طیت بود ظاهر این نکته چون آفتاب که از روی خور
 چون برخیزد قفای سهارا نباشد مجال ظهور کریزان شود و سپهر غلت ز نور نظام شاه در سه صد نیش
 مقام کرده میران محمد شاه حاکم انولایت نوشت که قفای خان از پیش عساکر حضرت ماکر بخته با شجانب آمده است او را
 پناه مذنبند و از مملکت خود بدر کنند زهی دانایی و دور اندیشی اشجانب و الا یقین بدینست که برگاه موبک فیروزی
 اثر بقصد قفای خصم با نذیر و در آید مضمون عالیها سا فلان بطور خواهد رسید میران محمد شاه آن نوشته را بجهان نذر
 قفای خان فرستاد و او مضمون را فهمیده از راه دیگر باز بولایت برادر آمد و بجلال الدین محمد اکبر پادشاه عرضیه نوشت
 که من یکی از لشکریان استخبرتم در اینولا حکام دکن بواسطه موافقت در مذنب اتفاق کرده میخواهند این مملکت را از تصرف
 بنده بر آورند بنده ولایت برادر را پیشکش بنده کان درگاه نمودم امرای سرحد را مامور سازند که با بنده و داماد و تخلص
 شوند تا مخلص سرحد ساخته متوجه درگاه عرضش استبانه شود و از ششرا بیخامت مصون و محفوظ گردد بمنور جواب
 عرضیه رسید و بود که قفای خان و ششیر الملک تنگ آمده و محض بجود قرار دادند قفای خان بقلعه پرناله که بر فراز
 کوه رفیع واقع است و ششیر الملک در قلعه کاویل قرار گرفتند و مرقعی نظام شاه بتیغیر مملکت پیش از پیش
 امید و ارگشتندی توقف ظاهر قلعه پرناله را بنجیمه و سر پرده نمود و از سپهر برین ساخت و امر او لشکریان آنرا
 احاطه کرده انکس و مورچل پیش برده قدم در دامن انگو و خلک نظیر نهادند گویند عرضیه قفای خان که در کجرات
 باکبر پادشاه رسید یکی از مردم درگاه را نزد نظام شاه فرستاده پیغام کرد که قفای خان از بنده کان درگاه است
 و ولایت برادر تعلقی بملازمان بهایون ما دارد و باید که از تیغیر انولایت و محاصره پرناله در گذرند و متعرض احوال

مقاله دوم
 روضه

تاریخ فرشته

۲۶۷

مقاله سیم رومینیم
مقدمه

تغافلان نکردند مرتضی نظام شاه برادرزاده نوینی چسکیزخان با طبعی خوب پیش نیامد و رخصت انصاف فرمود اچلی در اگره پاپو
پادشاه رسید و ششم از کشتی نظام شاه محروم داشت و چون معاهد بنگاله در میان بود پادشاه دلی بان پسر خواسته
نظام شاه بخاطر جمع در گرفتن قلعه بیشتر سعی شد و تغافلخان در مدافعه تقصیر نمیکرد و اسدخان که از غلامان
چرکس پادشاه کجرات بود و سکندر روئینان بن حبشه رومیان که هر دو در آتش بازی و قوف تمام داشتند با اتفاق
و تعقیب یکدیگر بر حسب سعی نمودند که دیوار قلعه را بشکنند اثری بران مترتب نمیشد و این اثنا از حم که کمر خیز توله شاهزاده
حصین رسید و چسکیزخان فیض کامل تاریخ آن یافت و بموجب حکم لوازم جشن و طوی پرداخت و اشتیاق دیدن
فرزند بر نظام شاه غالب آمد و از طول سفر نیز دلگیر شده اراده مرحبت نمود اتفاقاً در آن ایام نظام شاه را با احمد پسر
صاحب خان نام فریضت کی روی داده او نیز چون رغبت و میل هم نکرد بود در باب ترک محاصره و رفتن با هم
بجده شده نزدیک بود که سه ساله شفقت را ضایع ساخته نظام شاه را به برد در این اثنا تا جری افغان نام از طرف سهند
آمده چند سراپ و امتعه لا بهور آورد و چسکیزخان گفت که این متاع و اسبان از لا بهور بنام تغافلخان آورده ام
اگر رخصت فرمایید بدرون قلعه برده بفروشم از مروت امید نخواهد بود چسکیزخان گفت یک شرط که بعد از مرحبت از
درون قلعه نوزکری نظام شاه قبول کرده ترک تجارت نمایی که آثار عقل و کیاست و شجاعت از چهره تو بهود است
و چنین کسی شایسته است که ملازم پادشاه باشد تا جرات بطمع خام افتاده گفت اگر این معنی میسر شود زهی سعادت من
چسکیزخان فرجه یافته گفت به قوم ما بر ناصیه کوشیده شده است باید که در دولتخواهی نظام شاه تقصیر نکنی
تا جرح قبول کرد و در اندوخته که باندرون میرفت یکی از مستمندان خود را متبلس لباس تجارت نموده مبلغی خطبه همراه
وی نمود که در میان متاع خود نهاده بدرون برده و عده محافظان قلعه را از نظام شاه ساخته مبلغ را بایشان رساند
و بگوید که شما ترک محاصره کرده نزد نظام شاه بروید که شمار از مال دنیا مستغنی و پی نیاز خواهد کرد و او شخص
بفرموده عمل نموده اکثر مردم را بغیر غایت و تا وقت شب بهر حیل که بخود از قلعه بیرون بکنده و چسکیزخان رسانید و جهت
پاسبانی قلعه کسی در اندرون نماند اسدخان و روئینان بخاطر جمع توپهای کلان نزد یک قلعه برده یکبار
اورا با بر جی از دیوار بشکستند و چون در اندرون انحصار مردم نمانده بودند که ستان رخنه نمایند جمعی از لشکریان

برضی نظام شاه

۲۶۹

خداوند چنگیز خان در شهر سبز اثنی و ثمانین و تسعایه قلعہ درآمد نفیر کشیدند تقایمان با جمعی از مخصوصان
 ده دوازده قلعہ کشوده راه فرار پیشگرفت و چنگیز خان سید حسن استرآبادی را که از نوکران او بود با جمعی از غریبان
 تعاقب او نامزد فرموده خود در طایفه مست پادشاه بدزون قلعہ رفت و بقوه و جرات و متدلیفیه رستم خصم
 کشیده فاتح ملک برار تاریخ فتح یافت و بعد از آنکه نظام شاه برهان عماد الملک را که در قلعہ پرناله گرفتار
 تقایمان بود مع تقایمان و فرزندانش و جمیع دارثان مملکت برار مقتید ساخته در یکی از قلعہ محبوس کرد پس
 و بعد از آنکه زمانی بمداخت با جل طبعی با بطرز دیگر از عالم فانی رفتند و از تناس نام و نشانی نماند و بقصه
 نظام شاه سحری مملکت برار را برادران قنمت کرده میخواست که با حمد مکر برود و خواهر میرک دیر الما طلب بچنگیز خان
 گفت که با علی عادل شاه چنین مقتدر شده بود که مملکت برار و احمد آباد بیدر هر دو با بختاب تعلق داشته باشند
 چون علی عادل شاه بجا هر قلعہ نیکا پور مشغول است فرصت یافته احمد آباد بیدر را این مفتوح باید کرد پس در تقصیر
 نظام شاه قبول کرده بجانب بیدر روان شد و محمد شاه فاروقی فرصت یافته دایه زاده برهان عماد الملک را بغور
 در یا عماد الملک منوب ساخته با شش هزار سوار روانه برادر کرد پس چون بجای رسید برادر رسید بهشت
 هزار کس از قدیمی نوکر که در کوه و کنار مخفی بودند نیز بروجع آمده اکثر تهاجمی نظام شاهی را بر خیزانیدند خداوند
 و خورشید خان از طراح آن فساد عاجز آمده این بیت در عریضه ثبت نمودند فرد فرستند دارد و در
 روزگار همین است اورا شب در روز کار و روز و نیم عریضه خداوند خان و خورشید خان رسید که اگر حرت
 بنفس نفیس بدین طرف توجه فرمایند و محمد شاه را کوشمال دیند بصلاح ملک اقرب خواهد بود و برای برادر عریضه نوشته
 این بیت مدح کردند **بیت** بجز صر صر باد پایان شاه کس این کرد را بر ندارد در راه نظام شاه
 بر مضمون عریضه اطلاع یافته در ساعت سید مرضی سیزداری را که در آنزودی بوجوب فرمان از بیجا آورده بود و لشکر
 ساخته با شش هزار سوار پیشتر از خود بجانب معسکر مخالفان روانه فرمود و خود در عقب با جمعی از مغربان و مخصوصان
 روانه برار گشته بچنگیز خان محکم فرمود که کوچ کرده باید وی با اتفاق جمیع امرا و جها آراسته با آنکه شب
 میر چغتای مشرعی مسافت نموده در ده که مدعی خود را بلامت پادشاه رسانید چنانچه سه کرد که از روز

مقاله سیم در وصف
 شاه

نظام شاه در انجا مقام ناید صورت نبسته و کرده دیگر رفت پیش اند سیدان تخت سید رضی با جمیعت خود لشکر
بر بان عماد الملکات صلی بر بسم باشد و نری از ان قوم نکذاشت و نظام شاه چون از کلمات رو بکلیز بگذشت
محمد شاه فری که در سده خود نشسته بود که بکینه بقلعه آسیر در آمد و نظام شاه تا بر تانپور جهان سمنه ملکات تمثال
کشیده در بخ و در خانی بسیار بوقع آورد چپنیکر خان چون تعریف قلعه آسیر بسیار شنیده بود از نظام شاه
رضعت حاصل کرده جهت تفرج آن قلعه با دو هزار سوار خاصه که اکثر غریبان بودند نه شد محمد شاه
واقف شده امرای خود را که بهفت هشت هزار سوار داشتند حکم کرد که بیچر چپنیکر خان را در میان گرفته ملاک سازند
بنابران لشکر خاندین ساج و مکمل برآمده حمله نمودند چپنیکر خان از کثرت خشم نمیداشته اعلام دادند بر اثر
بعد از جنگ صعب مخالفان را شکست داد و جمعی از ارجیان التولایت را نیز دستگیر کردند و ایند نظام شاه بعد از آن
از بر تانپور به انجا رفته صحرا را زیر خیمه و خمرگاه کشیده و الکات و مورچل بر امر اتمت فرموده تا راجیان در ملکات
خاندینس اثر مهور نکذاشتند محمد شاه بعد از حرف و حکایت بسیار شنش گفت مظفری بنام شاه و چهار ملک
بکلیز خان برسم نعل بهاداده نوعی نمود که از انجا متوجه برادر کردند و شاه میرزای اصفهانی صاحب قطبشاه
که حبت مبارکباد فتح آمده بود چنین دانست که رایات نظام شاهی بر بید حرکت خواهد نمود چپنیکر خان را بمبلغ
کلی طامع ساخته گفت که قطبشاه از تو متوقع است که از سر تسخیر ولایت بیدر بگیری و عجله الوقت دو ملک
بون تسلیم مینمایم که در صعب سپاهیان خود غایب چپنیکر خان گفت خزانه نظام شاه بن نقلی دارد و از دولت او
از چیزی کمی ندارم مقصود من آنست که انجا را سر راه بر طرف شده میان مملکت شاه و نظام شاه فاصله نباشد
و پادشاهان دکن که محبت اهل الکبت میباشد با یکدیگر برادرانه سلوک نموده از دغدغه و استیاب لشکر پادشاه
دلی مصون و محفوظ باشند شاه میرزا از جواب ناصواب چپنیکر خان مایوس گشته صاحبان را که مستحق نظام شاه
بوسیل نفوذ و جواسر وافر محفوظ گردانید روزی در مجلس شرب بصاحبان گفت چپنیکر خان میخواهد که زمام
حکومت برادر بدست آورده خطبه بنعم خود بخواند و در نیوقت که نیکو لشکر نظام شاه ترجمیت یافته او سینه با حسن و جسته
اراده خود میتواند بطور ساینده و برای بچین شمارا جنگل بجنگل مسیگرداند که فرجه یاقه مقصود خویش حاصل کند

مرقعی نظام شاه

۲۷۰

صاحبان کام شاه میرزا صدق و حق پدید آمده در صد و تفتیح چنگیز خان شد قضا در اندک بجهت اتفاق
 چون صاحبان شراب خورده نسبت به بعضی بی ادبی کرده بود چنگیز خان بموجب اشاره مرقعی نظام ساد و اورتنیه
 و تادیب نموده نهایت بی عزتی بر سرش آورد و آن بی سادست در عداوت او سعی گشته برگاه فرصت
 می یافت سخنان وحشت آمیز نسبت با و در مجلس پادشاه مذکور میساحت و بعضی نظام شاه میرزا سید و نظام شاه
 سخنان او را متعلل بغرض دانسته بکفایت چون ضبط و تادیب تو با و رجوع کرده ام از روی عداوت چنین چیز فایده
 نماند که صاحبان روزی که پادشاه شراب میخورد و بازار ناز و نیاز او گرم بود باز سخنان چنگیز خان در میان آورد
 و همان جواب شنید صاحبان در گریه شد و گفت اگر من عداوت میورزم از شاه میرزا که به شمری اوست
 حقیقت بخاطر آورید نظام شاه چنانکه وقت شب بچکس واقف نشود شاه میرزا را مجلس خود طلبیده تفتیش نمود
 و او موافق آنچه صاحبان گفته بود ابد آب و تاب سخنان مذکور ساخته مزاج صاحب سخت و تاج را از چنگیز خان
 بچنگیز خان ساختا با و در آن حرفها او را نیز عرض تصور کرده چند روز تا بل و گفت که میگذرانید تا آنکه بطریق محال
 روزی بچنگیز خان گفت ازین سفر بغایت دلگیر گشته ایم میخواهیم با محمدنکر و جمیع چنگیز خان از مقدمات
 اعدا خبر نداشت گفت این مملکت را تازه گرفته اند سزاوار است که پنج شش ماه در خجده و توقف فرمایند
 تا رعیت دل بر سلطنت آیند و دمان بند و بعد ما من که سبده دولخواهم ما مور سازند که در غفلت چندگاه
 بده ضبط غایم و بعد از عقب بملازمست نسیم نظام شاه از شنیدن آن جواب آنچه حرفها گفته بودند لافین کرده نسبت
 بچنگیز خان بیغایت شده چنگیز خان از آن فحیده و چند روز بهمانه بیماری بدیوان خانه ریفت و نظام ساد بیشتر متوهم
 شده حکیم محمد مصری را مع شراب مسموم بهمانه معالجه نزد وی فرستاد و چنگیز خان سخت از خوردن ابا نموده
 و در آن سه و فاداری و حلال نمکی منظور داشته باشا مید و در حالت بی عیبه و که مخلص دولخواه میک
 و بیکه آفتاب عمرش نصبت برج طی کرده و در برج سحیح بود سر بر آستانه گذاشته معروض میدارد که ششبی که
 باب حیات سرشته برای آیند و لخواه رحمت فرموده بودند بدوق و شوق تمام لاجرم بر سر کشیدم و نه و در آن
 پادشاه که هر ورده محبت اویم در صندوق سینه گذاشته از مشا به و منبر پوشیدم چند آنکه مرا خاک است پادشاه

بغا با و التماس مینماید که بنده را یکی از بدکان دولخواه شمرده بدستور العمل که بخط خود نوشته فرستادم عمل نمایند و کلاه
 این خیرخواه را کبریا فرستند و سیدم تقی و ساه علی صلاحیان و میرزا محمد تقی نظیری و امین الملک نیشابوری
 و قاضی سیک طهرانی را از جمل کارآمدی شمرده از احوال ایشان حافل شوند و تقدیر غریب که در سرکار من اندر
 سواران خود جمیع نمایند و عیضه دستور العمل مصحوب سید حسین تزد مرئضی نظام شاه فرستاده بالای
 پلک کجیه کرده و عاش دگرگون شد و روز دیگر وقت دمیدن صبح صادق در شهر شمشاد و
 سبعین و تسعایه ازین سدا ی عاریتی در گذشت و از آنجا که زمین قنیه خیزد کن بالقران دولخواه کار آمدنی
 سازگار نیست بر آینه مثل عماد الدین محمود و خواجه جهان کاوان و خواجه میرک چنگیز خان و مصطفی خان
 اردستانی که در اکثر مورقرین یکدیگر بودند از محاربت سحر سرگون ناجی در آن مملکت خراب و ضایع گشته اند
 الفقه چون چنگیز خان از سدا ی عاریتی در گذشت از میان ترک او سه چهار مکتوب بختا شاه میرزا بیرون آمد
 که از آنجا با کی چنگیز خان ثابت شد چون نظام شاه آنرا بنحاط آورده از آن طرف چنگیز خان زیاده از آن
 که تصور تو نکرد آزرده گشته قرین خرن و نداشت کردید چون سودی نداشت از روی چشم شاه میرزا را با کی
 بحضور خویش طلبید کم فرمود که از اردو بیرون کنند و خود نیز در همان زدوی متوجه آمد مگر شد و چون
 بمقتدر سید حکیم محمد مصری را پیشوا کرد و آید و بعد از ششماه معزول ساخته قاضی سیک یزدی را در اوایل
 سنه ث و ثانیین و تسعایه پیشوا و وکیل السلطنه ساخته میرزا محمد نظیری و عین الملک نیشابوری را وزیر کرد و آید
 و سید مرئضی سبزوار بر سر لشکر برار ساخته خداوند خان مولد و حبشید خان و بکرجان قزلباش در ستمخان
 دکنی و جغتایی خان ترکمان و تیرانداز خان استرآبادی و شیرخان ترشیزی و حسین خان قونی و چند خان
 دکنی و دستور خان خواجه سرا و غیره که از سر داران معتد بودند همراه او روانه برار فرمود و قاضی سیک
 میرزا محمد تقی و شاه احمد خان و مرئضی خان و سدا خان و امین الملک نیشابوری و قاسم سیک حکیم مصر
 و جمیع اشراف احمد مکر را گفت بدانید و آگاه باشید که مرا قابلیت پادشاهی نیست و در خود افتد حالت
 نمی بینم که عدل از ظلم و ظلم از عدل نیز کنم اکثر اوقات ظلم را در صورت عدل بوقع میرسانم که در این حقیقت

مرتضی نظام شاه

۲۷۲

بر من معلوم میشود از پادشاهی و حکومت خویش سیزده گزیم و اکنون شمار گواه میگیرم و فردای قیامت که روز جزاست ^{مقاله سیم در وصیت}
از شما طلب شما دست خواهم نمود که قاضی بیک را که فرزند رسول آخر الزمان است وکیل مطلق خود ختم نام که بمعنای
شرعیست و عدالت با رعایت سبک نماید و اصلا در معاملات و محاکمات جانب قوی را بر ضعیف ترجیح نداده
حق را منظور دارد اگر سوزنی از پیر زبانی کسی بجای کسی ستاند و فردای قیامت از من پرسند که در عهد تو چنین
ستمی واقع شد و تو غافل و بیخبر بودی من جواب خواهم داد که مرا در امثال این امور دخل نبود از وکیل مطلق من
که قاضی بیک است به پرسد و اگر او تنها از عهد و اینکار شکل بیرون نیاید این الملک و میرزا محمد تقی و قاسم
بیک را با خود متفق و شریک درین امر ساخته محاکمات را متمشی میساخته باشد که کس از قهر و عذاب الهی خالی و
بر اساسم و این امر که نسبت بچکیز با وقوع آمد و پشیمان میجویم که به التور کوشه غلظت کرنیم و بعد از دست حق پر دارم
این بکفت و مایل غلظت کشته درون قلع احمد مکر عارست که موسوم است بحداد منزه وی کشت و غیر از صاحبان
احدی را اختیار ننمود که نزد وی تردد نماید و بعد از دوسه ماه آتچان بومدت خوبی گرفت که بدین سلطان والده میران
حصین حبیب زنانه دیگر را از قلع برآورده در منزل دیگر بچی داد و دروازه قلع را بشاه علی که شاه طهماسب حجت
بر مان نظام شاه فرستاده بود و در اندوخته بختاب ملا تاجان اختصاص داشت رجوع فرموده از امرای کبار کرد
و حکم کرد که غیر از صاحبان احدی را نگیرد که درون قلع تردد نماید و در عهد و کالت قاضی بیک اکبر پادشاه
در سنه اربع و ثمانین و شمایه شکار گران در سرحه مالوه رسید و چون منتهیان این خبر با حمد مکر رسانیدند قاضی بیک
عریضه مشتمل بر خبر توبه اکبر پادشاه بجانب دکن مصحوب صاحبان نزد نظام شاه درون قلع فرستاد چون وقت شب
بود بر کشته منزل خود رفت صاحبان نظام شاه را دید بنواب است چندان صبر کرد که بیدار شد انگاه عریضه گذر آید
چون مضمونش بوضوح پیوست نظام شاه بی توقفت در بالکی سوار گشته با اندک جماعتی از مردم همراه دار که
زیاده از صد کس نمیشد ملا تاجان و صاحب خان از بخارا بودند بجانب دولابا روان شد و جماعتی قلیل از نرگا
انغان نزدیک رود غرگنک با در سیده معروض داشتند که پادشاه ثامن بسبب نیاز به تها سوار شدن و باین
نوع بجانب ضم نمی متوجه گردید از حرم دور است التماس میبایم که مد اینجا چندان توقف نمایند که لشکر کم

و بعد از بد نظام شاہ چند روز مقام کم کرده چون پنج شش ہزار سوار خاصہ خیل ملازمتش رسیدند فرمان چھٹا
سپاہ برادر فرستادہ خود بقصد مقابلہ اکبر بادشاہ از پنج ہزار آدمہ کوچ کرد خاصہ خیل و میرزا محمد تقی نظیری و دیگر
مردم معتبر چارہا در کردن انداختہ سدر بر زمین نہادند و شروع در تضرع و زاری نمودہ گفتند کہ سواجبہ با پادشاہ
عظیم الشان و بی باغ قدر سپاہ غیر منیت بہتر انت کہ دست در دامن صبر زنند و چندان وقت در زنج کہ تو چنان
و لشکر نیز بر بد نظام شاہ گفت در چنین امور صبر و تحمل نا خوش است من با بہادران خاصہ خیل بر فوج
خاصہ اکبر بادشاہ حملہ مینمایم فتح و ظفر آسمانیت بیت اگر تیغ عالم بچسبند زجا
بزدل کی تا بخواہد خدا مقربان در بحر حیرت سترق کشتہ متوجہ شدہ کہ قضا را معارف احوال منہیان از راہ رسید
خبر رسیدند کہ اکبر بادشاہ در سمرقند مالوہ شکار کردہ بہار الملک خود بدولت و سعادت مراجعت فرمود نظام
از شنیدن این خبر مستحج و مسرور کشتہ بدولت با مراجعت نمود و در کنار حوض قلعہ مقام کم کردہ و سید
وامرای برار کہ آمدہ بودند ایشانرا مطلع ساختہ رخصت سعادت فرمود و خود با حمد مکرر رفتہ بر نسبت سابق مہمات
بارکان دولت حوالہ کردہ باز منزوی گردید و درینوقت جلوس قزاقان و خویشان صاحبان بمضب امارت رسید
اطلاع غیب یافتہ و استقلال آن بی سعادت از اندازہ کشتہ چون تخرق تمام در مزاج پادشاہ کردہ
بود در عین موسم برسات جہت تفریح منزعات دولتا بد کہ مصدوقہ کم خلاق مثلہائی البلاد است رفت
و قریب چہار ماہ در بالاکہات آن مقام فرمودہ بعد از انصرام موسم برسات زیارات قبور شیخ آن
سازمین کردہ از برای ترویج ارواح طیبہ ایشان نفوذ بسیار بفرمود کہ این داد انکاد چنانکہ صاحبان
نیز واقف شوند جامہ و دیشان پوشیدہ وقت سحر بقصد زیارت امام رضا علیہ السلام پیادہ از عقب برادر
بیرون رفت و در دوستہ کروہی مسکری از پیادہا اورادید و خبر بارکان دولت رسانید انہا بکشت بسر پرورہ
پادشاہی شتافتہ و چون اثری از وی یافتہ از پیادہا شتافتہ ملازمتش رسیدند و بمبالغہ و کاح تمام اورا بر کر ویند
بر چند سی نمود کہ تا یکماہ جامہ فقرا نہ بکنند و در ترک تیغ و تخت بکوشند فایہہ بخشیدہ خاصہ خیل و میرزا محمد تقی
سر بر زمین نہادہ سبب تقیر و تحویرہ از پادشاہ استفسار نمود کہ گفت موجب نفرت این دنیا و غایتی ظاہر است

مرقعی نظام شاه

۲۷۳

الفت و محبت اور اسباب باید پرسید این پیش سخنی مختص سکوت اختیار فرمود و چون مدینت که از کان دولت
 مانع اراده او سید صیقل شده پس در همان زودی با حمد و تکریم آفریده در باغ بهشت که در شمال آن بنده واقع است
 نزد وی کشت جل و چشم بر کار بی قاضی بیکت و صلاح تاجان بدور آن باغ نیمه و خرگاه برپا کرده بجای فطش مشغول شدند
 و در یوفت صاحبخان شروع مدعی امتدالی کرده اکثر اوقات مست و مدیهوش با دوسته هزار و پاش و جانب
 و کن و فیلان بسیار و کوچه و بازار همه مکر میکشت و پسران و دختران مردم را بزور از خانه بیرون کشیده باغ
 قیوم قیام می نمود و هر چند برادران و بوجای خان و حیمه خان و اسرارش نموده از آن اعمال منع میکردند اثری
 بر آن مترتب نمیکشت تا آنکه روزی جمعی را فرستاده اراده نمود که دختر میر مهدی که یکی از مساوات صیقل است
 بود و در سلک املا حاداران نظام داشت بزور بکشد میر مهدی در دوازه خانه بسته بر پشت بام برآمد و تاثیر و تفنگت
 مردم صاحبخان را پریشان و متفرق ساخت و نزد قاضی بیکت و دیگر بزرگان صاحب و فضل کس فرستاده
 طلب استعانت نمود و چون غیر از صاحبخان هیچکس پادشاه را نمیدید و اقامه از او استقلال او از انداز و بیرون بود
 قاضی بیکت و غیره علت بطبیعت گذاشته در علاج آن نمیکوشیدند صاحبخان در همان زودی برادر کوکچ
 حیمه خان را با دوسته سوار کس از سوار و پیاده و چند قبل بر سر میر مهدی نامزد کرد و آن سید بیکس چون از
 یاری و مدد نیافته تنها بقبال پرداخت و قریب به سه چهار دکنی معتبر را بفریب تیر و تفنگت از پا در آورد و بالاخره
 چون از دحام و هجوم مردم از جا که نشسته پسران ناخلف او که نوکر صاحبخان بودند راه نمونی کرده فیلان مست را از غیب
 خانه و دیوار دارا شکسته باندون آوردند و آن سید مظلوم را بدرجه شهادت رسانیده دخترش را بجهت صاحبخان
 و در آنستنه خمس و ثمانین و تحایه سید مرقعی سزوارنی با امرای برابر موجب حکم پادشاهی جهت عرض لشکر بخت
 درگاه شده نزدیک باغ بهشت فرود آمد و چون نام اصلی صاحبخان حسینی بود و گاه و بیگاه نظام شاه
 و دیگر مردم او را حسین خان فرود میگردند بنا برین صاحبخان بحسین خان سخت کمان ترشیزی که از امرای برابر بود
 پیغام داد که نام خود را تغییر کن و الا مظهر کوشمال باش حسین خان قبول این محسنی نموده بفرمان بخت و بخت
 شد و صاحبخان بر فیل مست سوار شده با پنج شش سوار و پیاده بسیار بر و ایر حسین خان رفت حسین خان

تاریخ فرشته

۲۶۵

داریم راجه
شده

با مدهی چند از هزاران مقاتله شتافته در برابر اول بجای جیش از هم پاشید جیش تراجمت از گریز مانع شده
تنها بر فوج صاحبان توفیق یافته نیری بر کمان نهاده از روی متورجان بر پیشانی فیل صاحبان زد که تا سوار فوج
فیل نرفته ده روی بگریزید و در میان درختان بسرموید وید تا آنکه صاحبان بدرون باغ رفته بیرون آمد گفت
که حکم پادشاه شده که همه سربازان را بقتل رسانید مال و سباب وزن و فرزند ایشان را متصرف شوید و گویا
و جیشیان واقعه طلب چنین معاطله را از خدا خواسته که کجاست و بزرگ کمر بر قتل غریبان بسته از احمد مکر فوج فوج
بجانب باغ بهشت بهشت روان شدند امر را در آن غیب و غیره بجز قاضی میک و سید مرتضی و میرزا
محمد تقی نظری و امین الملک نیشابوری که رضا بقضا داده در دیوانخانه نشسته بودند قریب دو هزار و پانصد کس شتاده
برای دفع مضرت صفوف آراستند صاحبان جنگ کرده ایشانرا منهدم کردند در آنوقت مرتضی نظام شاه
درون حمام که گنایشت بهشت واقع شده و سچل نشسته بعبادت مشغول بود غوغا و فریاد شنیده از دروازه باغ بیرون آمد
فضا را بجان وقت صاحبان آنوقت پیش پادشاه رفته کرد آلوده بهلاز متشنس رسید و معروض داشت که غریبان هجوم
آورده میخواهند که قصد پادشاه کنند و شتراده میران حسین را بر تخت نشاند نظام شاه برای تحقیق صدق و کذب
پیاده از باغ بیرون آمد چون افواج غریب را سنج و مکمل دید نظر بایک از قضیه پیش خبر داشت تصدیق سخن صاحبان نمود
پی تا قتل بر فیل سوار شد و خیر بر سر گرفته امر او خاصه فیل جسته و دو کنی را که بکفایت صاحبان حاضر بودند بمقابل غریبان
امر فرمود سید قاسم و مرتضی خان و قاضی میک کس نزد غریبان فرستاده پیغام دادند که صحبت رنگت دیگر
بید که رو که پا بست و خود سوار شد ز نهاریخ بروی مردم دکن کشید که موجب حراغوزی است امرای غریب
مسلم جغتایی خان و بابی خان اوزبک و حسین خان ترشیزی و تیرانداز خان استرآبادی از اسپهافرو دانه
و از دور سلام نظام شاه کرد و روی بجانب ولایت عادلشاه و قطبشاه نهاد صاحبان بابرادران و اعیان لشکر
شتافته بعضی از غریبان را که در گوشه کس پنهان شده بودند بقتل آورده باخذ موال و وزن و فرزند ایشان
بر درخت مضمون **يَوْمَ يُفَصِّلُ الْكَافِرِينَ اِخِيهِ وَاُمِّيهِ وَاَبِيهِ وَاَصْحَابَتِهِ وَكُنِيَ لَهُ بَطْنٌ مِّنْ نَّسَبِهِ**
میت : بر رفته از خواب بیدار گشت بطاعت قضا در نوشت : ز نسل بلاش جهان رنج

مرقعی نظام شاه

۲۷۷

نه روزی اقامت نه پای گیر نه در خانه بودی کسی را قرار نه در کوچه دیدی طریق فرار کس از خانه کرپانس دیتی
 نه دستار بر جای ماندی نه سر قاضی بیکت و سید مرقعی بصلاحتان که محافطت پادشاه مینمود و گفتند که کار از دست
 رفت و نزدیک است که عرض و ناموس غریبان بباد قارود باید که عرضه داشت مارا بھر تبریکه مقصود باشد
 بهاد شاه رسائی بصلاحتان چون جنت رائنک دید عرضه داشت ایشان را در غسل گذاشته متوجه دربار شاه
 و بنا بر آنکه صاحبخان حاضر نبود بهانه طعام رسانیدن بدرون باغ رفت و خود را بدرون محزن نظام شاه رسانید
 و با آواز بلند دعا و ثنا می نظام شاه بجای آورد نظام شاه آواز صاحبخان شناخته چون خلاف عادت دید
 که عادت پیش آمده است لاجرم معتب دروازه تمام ایستاده پرسید که سبب آمدن چیست صلاتحان عرضه داشت
 ارکان دولت گذایند و بزبانی نیز حقیقت حال شد و ما معروض داشت نظام شاه متحیر گشته صلاتحان را
 حکم فرمود که صاحبخان را خواجهی انوشهر بر گردانید و مگذار در صدد ازاله غیبان کردد صلاتحان بشهر رفته صاحبخان
 بزجر و انانیت تمام برگردانید و بعد ازین صاحبخان دست بصلاحتان سائی گشته چون قوت او بیشتر بود صلاتحان
 بچنگل مانک دون کر بخت نظام شاه بر آن مستطیع شده صلاتحان را طلب نمود و بامارت کلان و منصب سزوت
 قوی ساخته خاصه خیل را محکوم او کرد و ایند و در آن ایام جمعی از اعیان مدعی برخاست قاضی بیکت کشتند نظام
 او را معزول ساخته و یکی از قلاع حبس فرمود بعد از دوسه ماه مدعیان عرض کردند که قاضی بیکت دو لک هون
 و یک لک هون جوهر از خزانه متصرف شده و آنچه از مملکت گرفته خارج این است اگر حکم شود این مبلغ را باز بیا
 نایم نظام شاه بخت خود نوشت که بر کاه سینه عزیز می ذلت خیاست بخود قرار داده این محقر حیفه دنیا را از خزانه ماطح
 کرده باشد از ذکر حق نهایت بیروتی است این مبلغ را با بخشیدیم باید که او را از حبس برآورده با جمیع جات
 و عیال و اطفال در کشتی نشاند و روانه وطن مالوف سازند و عسده داران بفرموده عمل نموده بعد از آن منصب
 اگر چه باشد خان ترک رجوع شد اما صلاتحان از منصب بخرام چیرسی نگذاشته استقلال از اندازه گذشت و صاحبخان
 ذلیل مطلق گردید و با وجود استحال تعلقی خاطر پادشاه نسبت بچونیش میداد که تا به غایت است از خست گیری صاحبخان
 عاجز آمده از روی کتبر و سخوت با تلقان احوال و انصاف با دوسه هزار وار و فیلان بسیار از احمد نکر بدرون رفت نشان

مقاله دوم در وصف
 ۱۵۷

مقدمه دومین

از بیم آنکه اگر لشکر بگرفتند و بازگردانیدن نامزد فرمایند مبادا که او از روی بی عتدالی خنک کند و در میان کشته
بر آتش نه خود و پاکلی مرقع نشسته از دنبال او روان شد قضا را صاحبان چون بجای احمد آباد رسید بر رسید مایل حظه
ناپای حصار رفت و مردم درونی از وصول لشکر بیکانه واقف گشته دروازه باز کردند و ساختند و چند توپ کمان
و ضربن برفی داد و جماعتی از مردم مستبصران را گردانیدند در این اثنا نظام شاه از عقب رسیده صاحبان
چون پاره نداشت کس نزد او فرستاد و پیغام داد که بدست بطوصال من میسر میگردد یکی آنکه صلاحات را از درگاه
خود و نانی دویم آنکه شهر بید را از علی برید گرفته با فضاغ من ازانی داری نظام شاه که والد و شیدای او بود هر دو را
شده صلاحات را بقتضی بر که با قطعش بود خست فرمود و شهر بید را محاصره کرده بنیجران مشغول گشت علی برید از
عادل شاه کوکاب طلبیده او چنانکه در محل خود تحریر یافته هزار سوار بداد و مقرز ساخت مقدار آنحال خبر رسید که برادر
شهر آید برهان که در قلعه مجوس بود خسرو پیغام داد و متوجه احمد نکر است نظام شاه میرزا یادگار کندی و لشکر
از بیم قتلش را با بیعت بهشت هزار سوار محاصره بیدار نگذاشته بهر ایلی صاحبان روانه احمد نکر گردید و در میان
نیمه روز لشکر عاالشاهی بجای احمد آباد رسید مردم قتلشاه که بهمان طلب بودند بجانب کلکده رفتند و میرزا
یادگار ترک محاصره مشغول گشت شهزاده برهان بجای آمد مکرآمده ده دوازده هزار کس که از اوضاع صاحبان
دیکر بودند بوی پیوستند بن برین نظام شاه مضطرب گردید و صلاحات را دیکر امر که از بیعت دالی صاحبان آرد
بودند فراموش است فرستاد و ایشان را طلب نمود چون آتش بملازمست نظام شاه رسید صاحبان از آمدن
صلاحات باز بخشش بهر سائیده هنوز با احمد نکر نرسیده بود که او با برادران و اعیان بجانب پهن رفت و نظام شاه
متوجه او نشده با احمد نکر آمد و بر فیل سوار شده و در کوچه و بازار بگردید و روز دیکر چون شهزاده برهان بنیجران بهشت
آمد باز بر فیل سوار گشته از قلعه برآمد نزد یک کالاجو تیره ایستاد و دیکر سواران را با توپخانه
مقابل شهزاده برهان نامزد فرمود تا حجت کرده شهزاده را بطرف برهان پور گزینید و مضطرب و منصور بقلعه آمد و باز
منزوی گشت و بید مرتضی لشکر برادر فرمان فرستاد که صاحبان را استیاری کرده بمحافظت دعوت تمام روانه حضور
گردانید اگر با کس در امتثال آورده اسب و فیل دارد و اندک گاه سازد اتفاقا صاحبان چون بجای قصبه رسید

مرقعی نظام شد

۲۷۹

معالجیم و مدینه
سوره

از آنجا که خلاف مرکز طبیعت او بود بجزیران قزلباش را که از امرای برابر بود در قلعه رنجی انعامت داشت پیغام کرد
که خواهی که خود را بجای کج من در آورده و منتظر خوبی باشی بجزیران جابدا که مرغ خوش سپری را چه مناسب
که خواهد با امر او وصلت و پیوند نماید صاحبان ارشیدن این جواب بر سفته بر قلم رنجی ایلتا برد بجزیران که اندک
جماعتی داشت تا بتجارت او نیاورده با بل و میال بجانب جالند کرخت و با تقاضا جمشید خان شیراز
حقیقت حال نوشته طریق اخلاص و نجات انفسار نمود چون رسید مرقعی فرمان در باب فرستادن صاحبان
رسیده بود هراتسینه خداوند خان و دیگر امرای نامزد کرد که نزد صاحبان رفته اورا وانه احمد مکرانند و مخفی بجاوند
گفت که ارشتران بی سعادت حالی در آزار است باید که تقریبی بکنجته اورا بقبل رسالی خداوند خان و امر
دیگر چون بطریق استجالت بجا کند رسید جمشید خان و بجزیران نیز بایشان رفتن گشته متوجه اردوی صاحبان
شدند و آن اجل رسیده از جای خود بجنبه تا ایشان بدانجا رسیدند و بیرون سپرده الیاده از روی تسخیر
پیغام نمودند که ما بموجب فرمان پادشاه آمده ایم اگر بار بسمت سلام مشرف گردیم باعث سرفرازی خواهد بود
صاحبان نشسته شرب میخورد است نرا بیرون بخلیه و چون بنش بر روی است افتاد دید که سراج اند مضطرب
گشته بقصد تواضع قیام نمود و لیکت امر اراد یافت چون نوبت بخداوند خان رسید اورا در آغوش کشید خداوند خان
فریاد برآورد که صاحبان مرا تنگ در آغوش گرفته میجواید که خدا گشت. حال آنکه خداوند خان اورا تنگ در آغوش
گرفته چنین افشرد و بود که استخوانهای پهلوی او در هم شکسته میباش گشت و بان گفت که زده اورا بر زمین انداخت
و بضرب خنجر کار او تمام بساخت برادران و اعمانش چون چنین دیدند بر یکت بطریق کرختند و چون خداوند خان
دفع شد آن صیث نمود با امر از دستید مرقعی رفتند سید مرقعی عریضه بنظام شاه نوشت که بموجب فرمان و اح
الافغان جمعی را فرستادم که صاحبان را دلاسا کرده روانه درگاه سازند او عثمان عقیل وقت داده جنگ بر
جنگ زده گشته گشت و از آنکه مردم حضور با معنی یعنی بودند مضمون عریضه را بنوعی خاطر نشان پادشاه کردند
که در مقام برخاستن نمانده و گیران مقوله سعدی بر زبان جاری نداشت و بعد از آن صلاحات
معارضی و معاندی متکفل مهمات سلطنت شده چند سال باسبقت نقل کرد رسید و در آنست دوستی کرد

تاریخ مرسته

۲۲۹

مقاله سیم در فضیله
مرسته

۹۰۱

ایلی که پادشاه و بایر که در سمرقند و خوارزم و مغنی المرام معاودت نمود و در سمرقند و صلبا بر تبه کمال سید
نجا و غیره لغزعت تردد میکردند و بعد از سلطان محمد بن علاء الدین حسن بهمنی ولایت مرهت بمسج کسری
صلواتان امنیت و ضبط را بر تبه کمال رسانیدند و بعد از آنکه طهرانی و خواجہ غنایت الله و امثال ذلک را لشکر جهنم
در دهر کمر کرد که در صیغ مملکت مرده و همیشه میکشند و بر هر یک اسم دزدی اطلاع شود اگر چه بکجه باشد بی پرسش
و اعلام قبضه رسانیدند و خود در آبادانی مملکت و احوال باغ و بستان و قصبات کوشیدند و عمارت
عالیه ساختند از آنجا که از آثار دولت ساریت باغ فرح بخش چ که در اصل چسکیغان طرح انداخته و در
سمانی سرکاری نمود و در سینه شتی و تنهایی با تمام رسانید و چون نظام شاه سیرابغ شریف اردلانی فرمود و عمارت
نه کور پسند طبع مشکل پسند و بیفتاد و نعمت از آن سرکاری باغ معزول ساخت و صلابت را مامور کرد و این
که آن عمارت را که مبلع خطیر خرج شده بود شکسته طرح دیگر بنا نماید شاه احمد مرصعی خان انجو این تاریخ در این
گفته تاریخ از باب نشاط از خبر کن شایه بر باغ فرح بخش گذر کن نشاء نعمت از آن سرکاری بنا
از باغ فرح بخش گذر کن شایه و در میان مردم شهرت دارد که در عهد و کالت صلابت خان چ کله دخت انبه و انلی
که در تنهایی میزند و با محنت ذکر خیر میشود در مملکت نظام شاه مسترد گردید و در ختمای دیگر از این قیاس میتوان کرد و از جمله
توقعات صلابت خان تربیت ملا ملک قبی و ملا ظهوری است قدوم ایشان گرامیداشتند بوطائف و انعامات
لایق مخصوص گردانید و چون عمارت فرح بخش دوم بار در سینه اهدی و تعیین و تنهایی ساخته و پرداخته گردید و صلابت خان
موی پیریک در این باغ کرده ایمان و شرافت اهل طبع را حاضر ساخته و بر یکت با طلف و عنایت نواخته و غسل و سوره
گردانید و ملا ملک تحفه غرادر وصف آن گفت قصیده ای توشت برین این چه شکوه است
و شان بیکت نشین بار کست شد نشان بزم تراست غلغله از پیشگاه بام ترانه فلک پایه از زردبان
کوس بخشیم برین کین که در خان سر و صف زده از چار ساری بر صفت جا کران بهم نم فیض ازل با کهرت بهم نشین
بم کل روی صفا با اثرست توان سقف تو به باد و درخت هم کاه و مرغ کاخ تو به خاک و بخت آب
چ کشتن سبز ستن تو صد غریب میکند خار کستان تو خیم حیدر استغفار چرخ خاکست

مرقعی نظام شاه

۲۸۰

دوخته برین حسیر مشتری از قنات ماند بر طیلان یافته دست قضا از کل سفت سیر ساخته بکند
 زابروی طاقت کمان از کهر فیض تو ابر بدست صبا تحفه فرستد به بحر هدیه فرستد بجان لطف تو کر
 در خیال بگذر و اندیشه را چیره مافی الضمیر دیده بیند عیان کر کند ابر و بلندش بد تصویر تو خامه برادر
 تاب دهد در بیان غنچه تصویرت از بسکند از ابر بگلک عقد کند خنده است در کوی زعفران بسکون زین
 نقش نسبت صف ترنمیر میدد از حب خاک سبز به شکل زبان کر بفا صرد به لطف تو سر مایه خاک در جبهه
 زندگه جادون فیض جویست اگر نایه دید باد را ثقل حبلی بردارتن کوه کران سده تو کعبه
 ماسن شمع و شمع طاق تو محراب دار قبله پیر و جوان خاک بکروست از سر سره دید باد را بر نظر خایان
 آب شود اسخوان در سینه شان و تقایه علی عادل شاه شهید شده برادر زاده او ابراهیم عادل شاه در نه سا
 بنایب مناب کردید صلاحیتان این معنی بسع نظام شاه رسانیده تسخیر ممالک اوسهل و آسان بنظام شاه با
 نمود بنا برین نظام شاه صلاحیتان را بارسل لشکر نامور کرد رسید بهزاد الملک را که از غلامان چکر نظام شاه
 بود سپهسالار ساخته و امیر الامراستید مرقعی را با لشکر برابر سمره کرده با عظمت و شوکت تمام روانه
 عادل شاه کرد این ایشان چون بجالی قلعه شاه در کسید سید نه امیری عادل شاه بی مواجبه انجمت شتاقه بعاله
 پنج شش گروهی قریب یکماه در مقابل یکدیگر خیمه خسرگاه ایستاده کرده نشستند و در حشر امرای عادل شاه
 چون دانستند که سید مرقعی از سپهسالاری بهزاد الملک آئوده است و کوکمت سخاوت کرد فوجها را راستند
 و بمنور که برخی از شب مانده بود روانه گشته وقت صبح که ترشح باران بود و مردم در کمال غفلت درون درگاه
 خود بودند بمقصده رسیده و دامنه بغیر جنگ نواخته و بهزاد الملک هموار مقتضی بزم دیده مجلس شتاب آراسته
 بود و سراسیمه بر خاسته از راه دو بیرون رفت و امر او سپاه بر د جمع نیامده بود که لشکر خیمه بر و تاخته جنگ کرد
 و قریب یکصد و پنجاه فیل نامی کمره بهزاد الملک را بحال ابر مسخرم کردند و سید مرقعی که دورتر
 فرو آمده بود عدم علم و اطلاع را بهساخته بصلاحیتان نوشت که بهزاد چون بغیر در جنگ کرده انتظار وصول
 رفیقان کنشده چشم زخمی رسید انشاء الله تعالی با حسن وجه تدارک خواهد شد صلاحیتان فرمان لشکری

مقاله سیم روز ششم
 ۲۵۲

بنام او فرستاده سید مرتضی بدان امر بستج و سرور گردید و در فراسم آوردن خیل و چشم کشید و بدان
 ابراهیم قطبشاه بجزارت ایزدی واصل شده و لذا که شش محمد قلی قطبشاه جانشین شده و فوجی از لشکر قطبشاه
 که بهدوشکر نظام شاه در آن عصر همراه بودند بیدل گشته متفرق شدند و سید مرتضی با شاه نصیر و آقا امیر
 که وکیل السلطنه قطبشاه شده بود ساخته نوعی نمود که محمد قلی قطبشاه را بهدو طلبید و با اتفاق قلعه شاه در کت را محاصره
 کرده قریب چهار پنج ماه از چهار جهت طرح جنگ انداخته و خداوند خان و سحرچیان قزلباش در آن ایام در
 روانه کرده اعلام شجاعت و ملک الافلاک رسانیدند و شاه از قلعه محمد آقای ترکمان اعلام دفعه
 افراشته در محاصرت قلعه تقصیر نکرد و بهر چند نظام شاه و قطبشاه او را بوعده منصب نازت بزرگ و غیره
 میخواندند فریب و بند مؤثر نیفتاده و محاربه و حفظ حصار خود را معاف نداشته بنابراین هر روز چون جمعی
 کثیر از نظام شاه و قطبشاه گشته شدند فتح میسر گشته و سید مرتضی و قطبشاه از دستداد محاصره و هلاکت
 سپاهیان و کثیر گشته گفتند که ما مفتی که در دستخیز این قلعه یکم مناسب است که در فتح جیلاور بخود قریب
 و هرگاه دارالملک مفتوح گردد تسخیر بکر بلاد و بقاع با سهل و جی میسر خواهد شد پس با اتفاق از آنجا کوچ
 کرده متوجه جیلاور شدند و بنا بر آنکه در آنجا میان نهران بزرگ بر سر مناسب غوغا و نزاع بود بچکس متوجه دفع
 سر لشکر یکایه بنشیند سید مرتضی و قطبشاه بغیر اقبال محاصره نمودند و چنانکه گذشت بعد از مدتی از فتح جیلاور
 نیز مایوس گشته قطبشاه بولایت خود و سید مرتضی و سید ابوالملک بمملکت نظام شاه مراجعت نمودند
 و در ستان شی و سعین و تنهایه ملا تاجان بموجب فرمان نظام شاه قاسم بیک و میرزا محمد تقی نظری با سیئه
 از مردم معتبر به جیلاور فرستاد تا خواستار عاقلشاه راجه شهنشاه میران حسین خواستگاری نمایند و در وقت
 فرمان بنام حمید خان شیرازی صادر شد که بالشکر و جمعیت خود همراه قاسم بیک به جیلاور رود و حمید خان
 گفت من تا بوسیله مرتضی لم مضمون فرمان را با و بامیسر نایم هر چه او بگوید بآن عمل خواهم نمود و سید
 مرتضی جواب داد که نظام شاه بمن گفته تا فرمان بجامن نباشد بآن عمل مکن اکنون چون این پروانه بخت او
 بدین عمل میفایم و ترا خست میدهم حمید خان این مضمون را بصلواتجان نوشته مواد فرستاد و کار بجای رسید

مرقسی نظام شاه

۲۸۲

که در جهان محال رسید مرقسی بالشکر برادر در محال شکست و شان بقصد دفع صلاحاتان متوجه احمد نکر گردید و در آن کثرت
 جمعی از مردم مستعد در میان آمد و میان صلاحاتان و سید مرتضی طرح صلح افکندند سید مرتضی بکشته بجانب
 برادر رفت و بعد از پنج شش ماه باز از باب خدمت مفتوح گشت سید مرتضی کثرت دوم در ذی قعدة
 سال مذکور دفع صلاحات خان حازم و جانم گردید و بی آنکه از احمد نکر لشکر برود نامزد شود بر نسبت سابق لشکر
 برادر جبرج آورد و با محبت و محبت افرادان متوجه احمد نکر گردید صلاحاتان آنرا شنید و بهمت بر علاج آن کثرت
 مرقسی نظام شاه را از باغ بهشت بهشت بیاض فرج بخش برده از اینجا نیز تهریات انکته عارت بغداد را که درون
 قلعه و قسمت چینه عبادت او مقرر کرد که دیگر آنحضرت بقلعه احمد نکر نبرد و دستج شاه فام با تری را که بحسن و جمال
 آراسته و در ظاهر و باطن خوب می باحت بهمان خدمت درون قلعه جاداد و نظام شاه بتدریج فریفتند او
 شده و بهما خود گردانید و در آن اثنا سید مرتضی بالشکر عظیم بجای احمد نکر آمد و در حواله قصبه چنور فرود
 آمد و صلاحاتان آمدن او را نوعی خاطر نشان نظام شاه کرد که رخصت جنگ حاصل کرده که در رکاب شاهزاده
 میران حسین بمقاتله سید مرتضی شتافت و بعد از جنگ غالب آمد و سید مرتضی و خدمت او و خان اموال
 و اسباب و اقبال باخته منهدم و مسکین بجانب برادر شتافتند و بواسطه تعاقب لشکر صلاحاتان اینجا توقف نمیکشیدند
 از راه برغانه نبرد و اگر یادش را رفته و در آن سال ششزده برغانه را بعضی از مردم فتنه انگیزند لباس مدویشان
 با احمد نکر آورده قرار دادند که صلاحاتان را در حالت غفلت سخت بقتل رسانند بعد از آن نظام شاه را محسوس شد
 برغانه شاه را بر تخت تلمک نشاندند قضا را صبح امروز که میخواهند که این اراده از قوه بقتل آورند صلاحاتان
 آنجا بی باقیه برغانه شاه همچنان در لباس درویشان بجانب کون کر بخت و توقف در اینجا بهم موجب بلاک
 داشتند از راه کجرات نبرد و اگر یادش را رفته و در آن سال ششزده برغانه را بعضی از مردم فتنه انگیزند لباس مدویشان
 حسین محمد بنده با احمد نکر آوردند و اگر یادش را در آن سال اراده تسخیر دکن نمود و خان اعظم عزیز کو که را که مدامت حاکم
 مالو بود و سپاه را ساخته بامر شاه و سید مرتضی و سایر سرداران دکن را بکسر کرده روانه ولایت
 نظام شده نمود و در آن روز بی چاند پی زوجه علی عادل شاه نیز جهت دیدن برادر خود نظام شاه با احمد نکر

تاریخ مرسته

۲۹۳

مغیرم رودینم
ص ۱۵۵

بلا قات وی فایض کردید صلا تاجان بدلاور خان وکیل السلطنه عادل شاه پیغام کرد که حسین نظام شده که قلعه شولا پور
در حبس ز چاند پی پی داده بود اکنون که عادل شاه فوت شد و چاند پی پی بیوه گشته با بیطرف آمدی باید که آن قلعه را
تسلیم کاشگان نظام شاه نمایند دلاور خان قبول آن امر ناکرده صلا تاجان اظهار بخش نمود و خواست
علی عادل شاه را مع شمس زاده میران حسین بدولت آباد فرستاد که برگاه عادل شاه قلعه شولا پور بدو بخش و طوی کرده
عروس را بداد و سپارند و الا معطل و موقوف باشد و در آن اثنا خبر وصول لشکر اکبر بادشاه بالوه رسید
صلا تاجان بموجب این میت عل فرموده طبیعت کار نه این کسب کردان کند هر چه
بمنت مردان کند بمقت بر مدافعه آن کاشته میرزا محمد تقی نظیر پراسپه سالار ساخت و با طبیعت هزاره
مقابل ایشان فرستاد میرزا محمد تقی به برهانپور رفت و باراجه علیخان ملاقات کرده او را با خود ~~مستحق~~ حاجت و عزیز
گو که آنرا شنیده شاه فتح الله شیرازی را نزد راجه علیخان فرستاد تا او را از موافقت لشکر دکن پشیمان خسته
باشکر اکبر بادشاه متفق گرداند و المعنی صورت پذیر شد شاه فتح الله پی سیل مقصود نزد عزیز گو که
مراجعت نمود و چون در اتولامیان عزیز گو که و شهاب الدین احمد خان حاکم اجین منازعت بود و اتفاق بد رحبه
اعلی داشت میرزا محمد تقی و راجه علیخان باشکر دکن اعلام حبارت افرشته بولایت اکبر بادشاه در آمد و هبته
کسب حد مالوه و دکن است مقابل عزیز گو که فرود آمده چند روز میبچ که ام بجنگت قیام نمودند الا
عزیز گو که صلاح جنگ صف ندیده وقت شب ایلغار کرد و از سیراه بولایت برار آمده بلده ایچپور و بالا پور
خارت کرده و چون میرزا محمد تقی و راجه علیخان از بند یا کوچ کرده تعاقب شتافتند عزیز گو که را تو قفتم
شد و اندر بار بولایت مالوه مراجعت نمود آنکه راجه علیخان به برهانپور رفت و میرزا محمد تقی با احمد مکر شتافت
و اکبر بادشاه چون متوجه منمات دیکر بود و سلاطین دکن نیز در غایت شوکت و استعداد بودند در حیزان کبوشیده
تغافل گذر میسر و در آن سواست فتحی شد و لولی که دست گرفته صلا تاجان بود و تصرف تمام در مراجع مبارک
نظام شده بهر ساینده چند قصبه اقطاع یافت و از قسم جواب و مرصع آلات آنچه میخواست از سرکاران بادشاه گرفته
بوز بروز قرب و منزلت او زیاده می شد تا آنکه دو سیج قیمتی را که از بابت غنایم بود و مروریه و یا تو

مجلس نظم

۲۸۲
و نقل در مرد و غیره در دست همه بود و طلب کرد و در بعضی نظام است که حاصل بحسب و کان نزد او وجودی نیست
مصلحتی بود که آن را به دست خود و بعضی خان و اصل سازد و مصلحت آن در مقام معذرت شده از دادن آن
با نمود و چون به امانت رسید از قند که مثل باز کان دولت شورت نمود و یکی با اتفاق گفت بند که دوستی دیگر
نمی بیند آن بود بعضی شایسته باید و او مصلحت آن چنان کرد و بعد از چند روز بعضی شایسته و بر آن واقف شده بعضی با شایسته
در رسانید که این تسبیح بابت راجع نیست نظام شاه در چشم شده و مصلحت آن گفت مقدار جوابی که در سر کار است
آنقدر و قیام آورده در خان ایوان بگذارد و تسبیح که مصلحت آن مقصود نموده آن دوستی و جوهر فیضه را پنهان کرده باقی را
در ایوان نمود و تبرق جیده نظام شاه مردم را کنار کرده با تسبیح و بد آنجا رفت و چون آن تسبیح و جوهر آلاتی
مذید را می شنید به دست خود جمع آنجا بر آلات را یکجا جمع کرده در فروش نموده که در آنجا بود و در شایسته و در آنجا بیرون رفت و چون در آن
دولت حجت محافظت آن شایسته را بدینجا که شایسته بخرش و در فروش فروخته چیزی دیگر نماند و تسبیح را فروخته و جوهر و بر مصلحت
آلات را بیرون آورده و بهر مرد و بهر تسبیح بخرش بر نماند و بهر مرد این معنی را حاصل بر چنین و دیوانه
آن پادشاه کردند از آن تاریخ مشهور و مقلب بدیوانه گردید و همچنین لولیا بعضی نظام شاه رسانیده بود و
که در کان دولت از پرده شیشه ای تو دلگیر شده میخواست پیرت میران حسین را پادشاهی بردارند و باجم بر قتل
پسر عازم و جازم گردید لیکن بر چند کسی نکرد که او را بدست آورده و مستهلک کردند و مصلحت آن او را بدست او داد
بدفع الوقت میگردانیدند و این شاه ابراهیم عاقل و شاه بکلیج و لا و رخا جشی چنانکه باید با شکر رزق
سجائب سرحد نظام شاه آمد و پیغام داد که عروس را بشمار داده میران حسین تسلیم نمایند یا با کلمی او را اسیر فرستند
مصلحت آن جواب داد که قلعه شولا پور رسید میدان مقصود بمحصول نخواهد آنجا رسید عاقل و شاه از ستیزه مصلحت آن
در مقام ضحوت شده او را محاصره کرد و نظام شاه المعنی را از مصلحت آن دانسته یکبار از مصلحت آن بخش
خاطر نبرد سینه و زو بوی کرده گفت تو عاقل و رخا یا حلال خواهی مصلحت آن گفت من بنده با اخلاص توام نظام شاه
گفت من از بی اندامی و تا فرمانی تو آورده ام و قدرت بر من و قید توام هم مصلحت آن شد بر زمین نهاده و معروض
داشت که قلعه را تعیین فرمائید تا من خود را در آنجا بکشمید و بان قلعه رفته و خبر عاقل و رخا محو کرد و نظام شاه

تاریخ ہندوستان

۲۵۵

مقالہ سیم روزیم
شعبہ

گفت قلعہ دھاراچ پور باید رفت آن ملک سادہ فی الخور سجادہ خود آئندہ رنج برداری خود کرده و در ہاکی ہندوستان
متعلقان خود را ماسور ساخت کہ مراد قلعہ دھاراچ پور برودہ مجوس کردانید و چہرہ احوال و انصاف ہوا کہ سیکہ
از انہا محبت را این حکایت بود اورا از ان امر منع نمود سود مست نیامدہ بعد از انکہ صلاح تبحان خود را در قلعہ مذکور
محبوس کردانید نظام شاہ و کالت خود بقاسم بیگ حکیم و وزارت خود بہ میرزا محمد تقی نظیری رجوع نمود
و حکم کرد کہ با عادل شاہ صلح کنند ایشان بجزمودہ عمل نمودند و عادل شاہ صلح کردہ از سرحد برکت و خواہ
عادل شاہ را کہ بسوز بداماد سپردہ بود جشن و طوی بزرگ کردہ میران حسین سپردند نظام شاہ و دیگر
بار برقتل فرزند راسخ و ثابت کردیدہ بقاسم بیگ و میرزا محمد تقی گفت کہ اشتیاق دیدن فرزند غالب شدہ
اورا بجلوس من حاضر سازید ایشان خوشحال گردیدہ و شکر الہی بجا آوردند و در ساعت شاہزادہ را بدرون
قلعہ نزد پدر فرستادند و در استدامہ بانی بسیار کردہ نزدیک عمارت بغداد در یکی از حجرہ ہا جا
وروز دیگر اورا در سنالی و بالا پوشش چیدہ و حجبہ را آتش زدہ و دروازہ را از بیرون مطبوعہ ساخت میران
بہر فرغ کہ بود از میان سنالی و بالا پوشش برآمدہ چون در حجرہ دو چہیدہ بود خود را بشکاف دروازہ نشاندہ
از روی اضطراب فریاد کرد در آن نزدیکی فتح شاہ جبردار کشتہ از روی ترخم دروازہ کشتہ و میران حسین
بر آوردہ بقاسم بیگ و میرزا محمد تقی رسانیدہ ایشان اورا در پاکی مرقع نشانیدہ پنهانی بدولت باد فرستادند
نظام شاہ بعد از دو سہ روز بآن حجرہ رفت چون استخوان پرنیہ از فتی شاہ استفسار نمود او گفت شاہ
استخوانہا خاکستر شدہ باشد نظام شاہ قبول تمنی نمودہ تشدد و ہندیدہ بسیار نمود فتی شاہ گفت من
اورا بقاسم بیگ و میرزا محمد تقی سپردہ ام نظام شاہ قاسم بیگ و میرزا محمد تقی را نزدیک دروازہ قلعہ
طلبیدہ حقیقت حال استفسار نمود ایشان ناچار مصطک ملک انکار نمودہ کہتند ما این واقعہ حسب نظر ہم
حکمین شدہ در لحظہ ہر دو مسیر را مقتد و مجوس کردانیدہ و مات سلطنت میرزا محمد صادق اورا با وی رجوع فرمود
و چون او تیسرہ در باب قتل شاہزادہ اطاعت نمود بعد از انہ روز مقتد و مجوس ساختہ سلطان حسین سبزواری
کہ زائیدہ احمد نکر بود بمصب و کالت نواختہ بجلاب میرزا خان و مصب پیوایی مخصوص کردانیدہ و

مرقعی نظام شاه

۲۹۶

مقام سیم روضه سیم
ششم

چون اراده نظام شاه میداشت فتحی شاه و خوشیان و مشران و اربابان و نقود فراوان از خود راضی حیات
پنهانی نزد دلاور خان بجای پورس فرستاده پیغام کرد که این پادشاه دیوانه مطلق شده میخواهد که پسر خود را
بکشد اگر شما آمد مرا بر دمه خود فرض کرد ایند و متوجه سرحد کردید میتوانم که پدر را کشتار کرده پسر را بخت
ممکن سازم دلاور خان قبول این معنی کرده با عاقلان و متوجه سرحد کردید میرزا خان بوساطت فتحی شاه بجز
نظام شاه رسانید که عادل شاه با سپاه فراوان بقصد تسخیر ولایت احمد نگر ریت عنایت افراخته بتغییل
می آید درین باب حکم حیات نظام شاه چون از مقدمه خبر داشت علاج آن امر میرزا خان رجوع فرمود میرزا خان
امرای کلان را بدان رسانید که لشکر کشی عادل شاه به تحریک ایشان است معیت گردانید و قراتبان و شایان
خود را بجای ایشان نصیب کرد و با جمعیت خوب از احمد نگر برآمده در غایت قصبه دوازده فرود آمد نظام شاه
از مقام گردن میرزا خان متوجه کشته مسود این اوراق محمد قاسم فرشته را جهت تحقیق معاینه نمود امرامرسوگدا
چون میرزا خان اغیار را نسبت بان شعله باز بجای میداد عیان کرد که حقیقت حال بخاطر آورده آنچه هست
بیلا حظه بعضی پادشاه خواهد رسانید ازین سبب از رفتن ملشکر کاد در اضطراب و تلواسه افتاده بفتحی شاه وقت
اگر حکم حاصل کنی که من ملشکر رفته امرا را بجایک خصم ترغیب و تحریص نمایم عجب مرحمتی و شفقتی خواهد بود و لشکر
آن دوازده هزار هیون بقصد جهت مجلس بزم شاد و دانه خوانم شد فتحی شاه که نام دوازده هزار هیون شنید
در ساعت نظام شاه عرض کرد که کی بخت دی حاصل کرد که میرزا خان خود ملشکر رفته بدافع دشمن متسام نماید
دی بدین امر تسبیح و مسرور گشته بی توقف دوازده هزار هیون بفتحی شاه تسلیم نمود و بنور این مولف
لشکر بود که میرزا خان یا یلغار با بجا آمد و چون اورا طشت از بام افتاده بود و خاص و عام براراده اش مطلع بودند عازم
آن سفد که مولف را مجبوس و مفید گردانند تا آتشبار را در و بعضی پادشاه نرسد و این اثنای که از دوستان
مرا برین آگاهی بخشیده بیاری هیونان با دست را از اردو و قریب بلشام بکمر بخت میرزا خان واقف گشته جمعی
کثیر و بنال سن نامزد کرد چون شعل و دیویتی خاموش گردانیده بودم و ایشان برعکس آن افزونتر بودند ازین
جهت تعاقب آنها از روی متعجب نشد این فقیر قریب صبح بود که بملازمت نظام شاه رسید و از عقب سپاه

خلاصه روزنامه
۱۳۰۵

مقدمه: اندیشه میرزاخان را بتفصیل معرب و من ستم فحی شده معارض می باشد و گفت آنچه تو میگوئی خلاف و است
است بر کلام خرام خری از میرزاخان صد و پنجواست گفتیم اما میرزاخان عداوتی ملت که در حق و
ممنوعت نماید آنچه شنیده ام بعرب من صاحب خود رسانیده ام می دهم که معتریب صدق و کذب من بر تکیان
ظاهر شود و این حرف و حکایت بودم که مقلان آن حال جا سوسال از کرب راه رسید و خبر آوردند که میرزاخان
باسیج امراب و لقا باد رفت که میرزا حسین را از قلعه بیرون آورد و دوپادشاهی برداشته متوجه احمد نیکو
نظام شاه در دیای حیرت افتاده از بنده طریق علاج استقدار نمود معروض داشتم که بدو پنج علاج
این مقصود است یکی آنکه پادشاه از پس پرده برآمده سوار شوند و با این دوسته هزار سوار و خاصه جلیل
که در رکاب تمام باشند بجانب حق ایضا کرده سر راه بر میرزاخان بگیرند که بجز و شنیدن این جنب جمع
امداد پناه ترک رفاقت میرزاخان کرده و غفلت چنانچه پیش سا جمع خواهند شد نظام شاه گفت پیش ازین
بچند روز فلان خواجگانی مطبوعی برای من آورد و محبت و خوردن در شکم و بزرگسرو کی طبیعت رسید
منجه با سمال و موی شاه اکنون اشیای من در وجع است و قدرت بر سواری ندارم مکان من است
که میرزاخان با خواجگانه ساخته انطبوح را مسموم گردانیده بود و کتم علاج دیگر است که فرمان استخفاف صلاح
بقعه دانه را چوری فرستاده و سخیل او را و دیگر مردم را که در قلعه محبوس اند بطلبند و خود نیز دولت و سعادت
در پاکلی نشسته بهانه شکار بجانب بلده جنیز که سر راه صلاح تاجان است تشریف برند که بجز و رسیدن
صلاح تاجان پیاپیوس عالم پناه بکلی جیل و جسم از شخراده و میرزاخان جدا شده بلا رست خدا یکان اعلی
خواهند نیوست نظام شاه در ساعت فرمان طلب صلاح تاجان و قاسم بیک و میرزا محمد تقی و حکیم محمد مسر
نوشته مصحوب قاصدان جلد روانه نمود و خود نیز ساعت خوش کرده میخواست که سوار شود ناگاه فحی شاکت
بخرام سر و پای او نمانده بهای مای کریمین شروع نموده گفت بجز و رفتن از قلعه احمد نیکو بجز و رفت
خاصه جیل که حاضرانه برای مجرای خدمت خود ترا گرفته پیش شخراده خواهند برد نظام شاه با و کرده و فتح
منور و بر تو حروکت و اگر محضت در بار استخوان است از روز بحضور آمدن طلبیده بکلی تشریف سرفرازی

مرتضی نظام شاه

۲۸۹

و او پادشاهی بود قوی و بیکل و کسندم کون و فریاد چشم و این اندام ثلث و مصائب با هم جبرج داشت و قار
 بغایت سبک میگفت بغیر گفت فتحی شاه چنین و جهان مسکوی بهتر است که در بهین قلعه بود و انتظار صد سال
 بکشم چون فقیر پاره نداشت و وفق مزاج انحضرت سخن گفته و عاقلان داد و اندا چون این حکایت فاش شد جبرج
 مردم از سوار و سپاه که نزد او مانده بودند بیدل و ناپوس شده فوج فوج بجانب دولابا و شتافتند و میرزا
 از بیم وصول ملا تاجان و منزل رایگی کرده تجیل بر چه تا متر شت برزاده را با حمد مکر آورد و داعی اراده نمود که در
 قلعه بسته تا رسیدن ملا تاجان محافظت نماید اما چون صغیر و کبیر خود را بریزانداخته بشنا برزاده ملحق شدند و
 خارج فتحی شاه و کبیر از سبزه نام و سه چهار پرده و در کس و قلعه ماند مسود این اوراق دست از مدافع باز
 داشته سکوت اختیار کرد و در آن اثنا شاه سزاده و میرزا خان با سی چهل کس از مردم اجلاف و اوباش
 بقلعه درآمده با شیرهای برهنه بهارست بغداد که مسکن نظام شاه بود در آمد و هر کرا دیدند کشند شاهزاده سزاده
 شاخته و نسبت بهم کتبی منظور داشته مانع کشیدن شد و در سزاده بالای غارت بغداد برده قول داد و غنائم
 پی اندامی که در عالم متصور است نسبت به پدر بجای آورد نظام شاه سکوت اختیار کرده از روی حیرت بجای
 وی میسرکویت و چون شزاده سرشیر برهنه کرده بر شکم وی نهاده گفت چه میکنی که این سیخ را
 اینجا بر شکمت زخم که از پشت برون آید نظام شاه آه بگشاید گفت ای مردود حق و عاق پدر پدر و روز
 دیگر همان تو است اگر خشم فرمایی مروت خواند بود و الا اختصار باقیست شفراده چون این سخن بشنید
 ترک حرکات نافوش کرده از غارت بغداد فرو آمد و با آنکه پدر گرفتار مرض الموت بود صبر ناکر به حکم کرد که او را
 در حمام برده در حمام بروی او مسدود سازند و در کلن آتش تند برافروخته جمیع مسغذ را به بندند و آب ندهند بجز دو تا جان
 بجن تسلیم کند و فرمانبران چون چنین کردند انحضرت صبح روز چهارم پادشاه بربسته است و تعیین و تنهایی بچار حیرت
 ایزدی و اصل گشت و علما و فضلا بطریق مذکور شعیان و مجیز و کتین او پرورخته و برسم امانت در صندوق گذاشته در
 باغ روضه مدفون ساختند و برهان نظام شاه ثانی استخوانهای او را بکمر بلای معلما فرستاد تا در جنب جد و پدر خود
 او را بجاک سپردند مدت سلطنت مارتضی نظام شاه سی و چهار سال و پنج ماه بود مرثیه در داد که اساس

جمع را بنیت قرار داد و ایراد زمانه دور است غلامان را با نود و هشتاد و دو نفر بستم کشتن با بدست

ذکر سلطنت میرزا حسین بن مرتضی نظام شاه و واقعات پرشده و شین او *

چون میرزا حسین برادر خوانی میرزاخان پسر راز خانم کرده گشت بر تخت احمد مکر متکلی گشت و میرزاخان صاحب اختیار کرد
میرزاخان خواست که قلعه دلاور خان گزیده میرزا حسین را که شانزده ساله بود در خانه نشاند و خود متصدی جمیع منافع
کرد و لیکن از آنکه میرزا حسین شریح طبیعت و اجلافت پیشه و سپه عتدال و طاقت نیندیش بود و همیشه
صورت نموده بر روز سوار می نشست و بجمع از دایه زاد و همایان خود را منصب امارت داده و مقربیت
کرد و ایند روز کار طهور و لعب میکند و ایند و شبها با بجمع او با شش و هفتاد و دو نفر در کوچه و بازار احمد مکر گردیده و
حالت مستی هر که بنظرش می آمد به تیر و تفنگ و شمشیر و درین اثنا بعضی از مقربان و بمریان
حسین را ستایند که میرزاخان شاه قاسم برادر مرتضی نظام شاه را از قلعه سینر طلبیده در خانه خود پنهان دارد
تا وقت فرصت ترا معزول ساخته و در پادشاه گرداند میرزا حسین نهایت کشته میرزاخان را بگوکان سپرد و چون روز دیگر معلوم
شد که حکایت شاه قاسم غلط است باز میرزاخان را مقرب و معزز گردانیده پای جاده و بر ابله تر ساخت میرزاخان بر آن
دفع مظنه میرزا حسین عرض کرد که وجود و ارثان مملکت موجب فتنه و فساد است صلاح دولت در آن می بینم که شاه قاسم
را با آل و اولاد او قتل نمایند میرزا حسین قبول این معنی کرده فرمان بغضت انجماعت صادر فرمود تا عام و اولاد و کور و شبها
که پانزده نفر می شدند و دیگر روز قتل آوردند و چون استیلا و استقلال میرزاخان از حد گذشت انگشتان و عاقلان
که برادر رضاعی حسین می شدند در حالت مستی و بشیاری زبان بگشایست میرزاخان می کشودند و میرزا حسین
از دوبر حد شده کاه کاه میگفت که او را بدست آورده بغلان شمشیر کردن خواهم نمود و کاه میگفت زیر پای فلان منیل
خواهم انداخت و این سخنان غیر از خان شعیبه چون دل در خشت و جاده می توانست کند و خود را پادشاه و بی بی بیخت
فرار گرفته بود علاج آن در قطع و قلع میرزا حسین داشت و میرزا حسین آنرا فهمیده در روز پنجشنبه دوازدهم جمادی الاول
سنة سبع و تسعين و تسعين سیاحت سنان انگشتان رفته تا کار از او تمام است از میرزاخان جان سپرد و بهایب ختم شد

تاریخ فرشته

۲۹۰

خواست و تا میر شهر و افغان گدازد و او را پیش بود و میران حسین امداد از خلیصان خودی پنداشت بجان او بکشتن فرستاد
 آقامیر وقتی به آنجا رسید که میران حسین طعام خورده بود بکشتن ملاطعت و طعام و احترام داد و آنکس خورده
 چنانکه میرزا خان او را آموخته بود فی کفایت از مجلس برخاست و بجای خود رفت میرزا خان بمیران حسین پیغام کرد که آقامیر
 از امرای کللی شاست او را باید بیرون قلعه آمد مگر فرستاده در منزل خوب جا بزند و حکم را بجا لجه او باز دارند تا
 بمیامن توجه میباشند تا به میران حسین از خانه بکشتن برگشته در باغ بیرون قلعه نشسته بود میرزا خان میلازش
 رسید و گفت چنین شنیدم که آقامیر بسیار بد حال است و معلوم نیست که این مرض بجات باید کرد یا دوا حق نشود
 او را منظور داشته به پرسش او بروند حال بنده پروری خواهد بود میران حسین بچال کیفیت شراب باد و کس از
 نزدیکان بواگشت همراه میرزا خان بقلعه رفت و در آنجا چون غیر از احوال میرزا خان کسی دیگر نبود در روز به تیر میخیزان
 مقید و مجبوس کسی که مدینه و میر ملا بریش بود بر بقلعه لنگر فرستاده که پسران بر شاه شاه بن حسین نظام شاه را که کچال
 بودند بیاورد تا هر کوا که صلاح بداند بپادشاهی بر دارد و میر ملا بر سر روز دوم به پسر بر شاه شاه را که یکی ابراهیم و دیگر
 اسمعیل نام داشت با خود بکرا آورد و میرزا خان خبر و تعدی قاسم بکیت و میرزا محمد تقی نظیری و میرزا صادق
 و میرزا سیدزین الدین بستر آبادی و سایر اعیان و اخلاص غریب را که در خانه خود بودند و ازین معاطله آگاهی نداشتند
 روز شانزدهم ماه مذکور از شهر بقلعه طلبیده مجلس بسیار است و قریب بوقت ظهر برادر کوکب اسمعیل که دو روز
 ساله بود بر تخت نشاند بهار که دستورال بود که بیکبار بیرون قلعه غوطه بخشد مردم متلاشی شده جمعی را فرستاد
 که حقیقت حال معلوم نمایند ایشان برگشته چنین اخبار رسانیدند که جانان مولد مهدوی که از منصبداران صیده است
 با جمعی از منصبداران دیگر از کفی جوشی اتفاق نموده آمده اند و سیکو بنده چند روز است که پادشاه خود میران حسین
 را ندیده ایم و از حال او خبر نداریم و او را پیش فالج رسیده و مار را بملازم است او را و چند میرزا خان از خاصیت غور
 و سخت جو باد که میران حسین لیاقت و قابلیت پادشاهی ندارد پادشاه و شاه اسمعیل نظام شاه را است پس خط
 بیرون می آید و سوم شمامیکو و جانان بیشتر از بیشتر مقام بر خاسته و غیره که تا مدتی خبر میداد که منادی کنند
 که حق اهل دکن بدست میران حسین است و بایست که میران حسین و بیسج غریبان درون قلعه مستی گشته حسین شاه را معیت

حسین بن مرصی نظام شاه

۲۹۱

مقاله سیم در مدینه
عنه

و میخواستند که بزرگان و شاه سارنگ باید که محبت بر ایشان بدارد و شاه خود کاشته تسلط غریب و غریب زادگان از سر خود و غرض
و آنرا یعنی آنکه که بعد ازین محبت زن و فرزندان و کنیان کمبری و غلامی ایشان گرفتار خواهند گشت ابل و کن که پی می ست بود
چون این سخن شنیدند مسیح و مکل سده و فوج فوج متوجه قلعه شده و در دو سه ساعت پنج ستره سوار و سپاه و
بسیاری از بازاری و غیره نزدیک جمالحان مجتمع گشتند و شبان بالتمام نزدیک قلعه هجوم آورده بایشان پیوستند
و چون دولت میرزاخان روی باخطا داشت و آنچه اراده داشتند بدان تلقی گرفته بود میخواست بوقوع آید در است
حال جمالحان با محبت و چهار سوار که نزدیک قلعه آمد و میرزاخان کور و کور و محبت کشته جمعی را دفع شر و میرزاخان
نفرستاد و فیکه هجوم عامه شاه سوار و پیاده و پیشمار بر کرد آمدند و هر یک از مردم درونی یکت بهمان در رخ
داده خالوی خود محمد سعید کشور خان را با صد و پنجاه غریب زاده و هفت غریب و میت و کنی و یکت فیل محبت که غلام
نام داشت بدفعه و مقاتله جمالحان نامزد نمود و کشور خان هر چند میداشت که این جماعت معدود باشد که کران
کاری نمیتواند است اما بیعلاج شده از قلعه برآمد و حملهای مردانه نموده با اکثر غریب زادگان باقتل رسید دده پانزده کس
که زخمهای بسیار برداشته نیم جانی داشتند که بکشته بقلعه درآمدند و خود را بمیرزاخان رسانیدند میرزاخان چون غریب زادگان
که با ستره ایشان مرکب چنان امر خطیر شده بود کشته دید مضطرب و حیرن گردید و گفت غوغایی کنیان
برای میرزا حسین شاه است می باید که او را بقتل رسانیم تا آتش فتنه فرو نشیند پس یکی از غریب زادگان که اسمعیل خان
بن ذوالفقار خان نام داشت حکم کرد که حسین شاه را ازین جاده ساخته بر سر نیزه لبه و بالای برج بر سر در و زده
نصب کرد و فریاد برداشت که اگر هجوم و عسکر بدو شما برای حسین شاه است اینک سر او بالای نیزه است بای
که دل بر سلطنت اسمعیل بن برهان نظام شاه نهاده بخانههای خود بروید که بغایت های خسر وانه اند و انداز
خواهید کرد بعضی از کنیان و شبان که عده بودند عازم مراجعت گشتند و جمالحان برار او ایشان و فتنه
ناخ آمد و گفت اگر حسین شاه کشته شد می باید که از غریب زادگان انتقام کشید و نام مهات سلطنت اسمعیل شاه پشایم
و با اتفاق امور پادشاهی با سامان نایم چه ضرورت که غریبان مقتدی این امر خطیر باشند پس یکی جمالحان را به بزر
قبول کرده اند و لقا نه میان یکدیگر قسمت نمودند و عهد و شرطه میان آورده در محاصره قلعه ساعی گشتند برای آنکه عوام انان

تاریخ قرشته

۲۹۲

مقاله دوم در حدیث
ششم

دکتر نشاند جماعتی را نزد یک دروازه برج و باره فرستاده پیغام کردند که مردم میگویند که این سربازان حسین نیست
اگر سربازان را ندانند تا دکنه و جنبی شنیده مایوس شوند دوست از جنگ باز دارند خوب خواهد بود میرزا خان
باور کرده سربازان حسین را ندانند خست و جمالیان و یا قوت خان جنبی اگر چه دانستند که سربازان دست
اما اغراض کرده گفتند که سربازان نیست پس او را چادر پیچیده در گوشه پنهان کردند در آن لحظه که از عطف و سرکین باز کردند
پیش قدم برای فروختن میرزا خان فرمود تا نهت را نزد یک قلعه برده آتش زده و بیرون زد چون چنین کردند
آتش در تخته‌های دروازه افتاده قریب بنام ازیم پاشیه و از آنکه خاک را بر سر راه افتاده بود مردم درونی و بیرون
راه آمد و شد مسدود گشت بعد از آنکه دو پاس از شب بگذشت و شعله آتش فرو گشت در میان و بیرون میان بجا
قرار و آرام گرفتند میرزا خان با جمعی از اعیان و اوصار مانند بانی خان و امین الملکات نیشابوری و خانخانان و سید محمد
سمانی و بهادر خان کیلانی و میرزا علی و آقا میر شیر وانی و شهباز خان و کنی و اسمعیل خان کرد و ششیر و
از نیم بر آورده بهیت مجموعی اسپانرا محبیه کرده از دروازه بیرون تا مقصد بعضی در اصل شهر و بعضی در حواله شهر
گشته شده میرزا خان بجانب جبر کر سخت و تا چند گاه اثری از او پیدا نبود و دکنی و جنبی در اسب بقعه در آمده
امقدار از غریبان که در آنجا بودند غیر از چهار کس قاسم بکیت و سید شریف کیلانی و اعتماد خان ششتری و خواجه
عبد السلام تونی که در جای پنهان شده بودند باقی را که قریب سیصد کس بودند بقتل آوردند و از مجاری قتلان میرزا
محمد تقی نظیری و میرزا صادق اردوبادی و میرزا الدین اسرلبادی و ملا نجم الدین ششتری که بر یکیت در آن عصر
و نظیر خود داشتند میرزا صادق با وجود فضل و دانش منشی خوب بود و شعر را نیکو میگفت و این چند باغی که بخاطر
ثبت افتاد ربا عی ای ریزن کاروان زید و پر پیروز به عت نه دوستی خصمی آمیز در کوی
تو از بوم نظار کیان نه جای ستادن است و نه پای گیرز ربا عی زانم که بنیزم سادگی کریم
صبر اکنون خشن از غبار دارد و صبر که سوز من از خشن فرون شد چه عجب سوزنده تر است آفتاب نه
ایضا من مصطفی اقدس مقدس کیتم من بیکل ملوی قضا اندیشم خواهی روز ما نه چشم زخم نه
تو نیز تو ام جد اکل از خویشم ای روشنه چشم بجزان عیدار ای وصل تو مرهم درون افکار

تاریخ هجرت

۲۹۴

مطالعیم روینیم
۸۵۳

زسانید - فرو پد کش پادشاهی رنشاید و کر شاید بچند دود مرپاید

ذکر سلطنت اسمعیل بن برهان نظام شاه ثانی

پیش ازین در ضمن وقایع مرتضی نظام شاه مذکور شد که برهان شاه بن حسین نظام شاه که در قلعه لسا کر محبوس بود بدین
تقریب که برادرش نظام شاه در حیات نیست یادآور شده است و بهمنیات سلطنت نمیتواند پرداخت خسرو نمود
و بخت کرده بگت یافت و نزد اکبر پادشاه رفت و در آنوقت در مملکت دکن دو پسر بود یکی ابراهیم و دیگری
اسمعیل اما ابراهیم چون مادرش حشیه بود سیحچر دره واقع شده بود و از صورت ظاهری چندان بسزداشت
و اسمعیل که مادرش دختر یکی از نوایب کوکن بود بپیرت و صورت انصاف تمام داشت و صبا جوان پرور و در قلعه
لسا کر محبوس ساخت چون میرزا خان در مقام عزل میران حسین شد و وارثی غیر از آن دو برادر در مملکت نظام شاه
حاضر نبود برآینه ایشانرا از قلعه لسا کر طلبید و با آنکه ابراهیم برادر بزرگتر بود میرزا خان اسمعیل را بر تخت حکومتی
مستعمل ساخت و چنانچه تحریر یافت جهانخان مهدوی نیز اسمعیل را پادشاهی قبول نمود و زمام مملکت پادشاهی
بقضیه اقتدار خویش در آورد و بهمت بر تربیت مهدوی مصروف داشت و اسمعیل را که کوچکسال بود نیز بکیش خود
در آورد و خطبه اشعی عشر بر طرف ساخت باید دانست که مهدوی را اعتقاد است که شخصی خفی مذہب سید ختم نام در
بندوستان در او اختن و تعمایه دعوی کرد که من مهدی موعود بلسان شریع ام و چون بعضی آثار و علامات کرد
مهدی ختم الزمان قرار داد و اندر دعوی بود تصدیق قول او نمودند و آن طریقه من الشمس است پس اقام این اوراق
محمد قاسم فرشته از آن ساکت کشته سر رشته مقصود بدست می آورد و مسکودید که در آنک زمان از اطلاق عجب
بندوستان طایفه مهدویه مجتمع گشته فدوی اسمعیل نظام شاه شدند و جهانخانرا خلیفه خود دانستند شمشیر سازند و
جان نثار یما کردند از آنجمله بدو عال صلاحیتان که در قلعه کهر در سه صبر بار محبوس بود خبر بخت شدن میران حسین
شنیدند و خسرو کبر و او امرای برابر که از رواج مذہب مهدوی آزرده بودند یا و کوفید و بقصد اسیر صاحب جهان متوجه احمد نگر
و دلاور خان نیز از ملازمین ابراهیم عادل شاه و هدیه شیخ ولایت نظام شاه کرده از بیجا پور روانه کردند و جهانخان نظام

اسمعیل بن برهان نظام شاه ثانی

۲۹۵

مجموعه روایات

جماعت معدویه بخت بر علاج هر دو مصعب مصروف داشته همراه اسمعیل نظام شاه اول باستقبال ملا تاجان شرافت
و در حوالی بن جغت کرده اورا بجانب برهان پور کریهید و از بانجا باستقبال حادثه بیه شرافت و نزدیک قصبه
اشنی تقلد فریقین روی نمود و قریب پانزده روز در تابل یکدیکر نشستند چکه نام بحرب جرات نمودند و در آخر
رسل و رسلان میان آمد و صلح نمودند بان شهر که جماعت پانکی میران حسین شاه مقتول را با بقا و هزار چون
نعل بهاد به جماعتان بعد از اعطای مبلغ مذکور با حمد گذشت و در روز عید رمضان همان سال بقیه غیبانی که شرافت
فرمانده خان در قید حیات بودند و قریب سیصد کس زیاده میشدند پیاده و به حال بجانب بیجا پور حراج نمود
و دلاور خان احوال ایشان بر مرض ایزد اسیم عادل شاه رسانیده آن مردم را در سلک نوکران انداخته منظم
کرد ایند و راقم صرف نیز در نوزدهم صفر سنه ثمان و تسعین و تسعین و تسعین از احمد کمر به بیجا پور آمده بوساطت دلاور خان
بشراف آمانه بوسی شاه عدالت کسر شرف گردید و در سلک نوکران و ملازمان او انتظام یافته تا یوم
التحریر از خاک روان آن عتبده علیه است و در همان ایام ملا تاجان که در بیجا پور بمقام سال از عمرش رفته بود آنار حلت
در نحو مشابه کرده اسمعیل نظام شاه بوسیل جماعتان قولنامه حاصل کرده از اسیر و برهان پور با کمر آمده قبول شد
ناگردد در قصبه بیجا پور که همور ساخته او بود کن شد و مقارن اجل طبعی گردید چون در همان سال یعنی ثمان و تسعین بتایه
مغ خوش به عالم قدس پرواز کرد در کبیره که بالایی کوه شنی از کمر در ایام و کالت ساخته بود مدفون گردید و در
یک سپهر موسوم بر قنقی قلی یادگار ماند و اکنون در ملازمت مرفعی شاه بن شاه علی روزگار بسر میرد و چون خبر
جلوس اسمعیل نظام شاه بر تخت احمد کمر بمساع جاه و جلال اکبر بادشاه رسید بر شاه را از ولایت کنکش
که مابین اسل سند و کابل است و در انجا اقطاع داشت طلب فرموده گفت سلطنت احمد کمر را نه و استحقاق
تو میرسد ما بتو ازانی داشتیم افتخار لشکر که در تسخیر مملکت در کار باشد همراه گرفته برای منزل فرزند
خویش و اخذ مملکت موروث تو به غای بر شاه معروف داشت که اگر سپاه پادشاه همراه باشد مردم کن
منوحتش گردیده در معتم متمد و عا و خا بنده شد اگر حکم شود تنها خبرت دکن رفته االی انجا را با خود ایل و منفعت
ساخته با خود موافق کرد و انم و مملایست و نرمی مملکت موروث را متصرف کردم پادشاه آن ای را پسندید

تاریخ مرسته

۲۹۶

ستادیم رو نسیم
شسته

اورا رخصت دکن فرمود و پیر کند بندیه بجا گیرش داده و راجه علیخان حاکم آسیر فرمان نوشت که در معاوضت برکنار
الملک تقصیر نمایند برهان شاه چون بهر حد دکن رسید در هندیه مقام کرده بزمینداران ولایت نظام
و سرداران الملک قولنامه که رسم مکن است اصدار فرموده با طاعت و انقیاد و ولایت نمود و یکی اطمینان
اخلاص و یکجتهی کرده طالب قدوم گشتند برهان شاه از راه گندوانه با محدود چند از سوار و پیاده داخل ولایت
برار شد و جهانگیرخان حبشی که از امرای سرحد بود از عهد و میثاق پیمان گشته اتفاق وفاق را بنفاق بدل
کرده بجنگ قیام نمود و برهان شاه منزوم گردیده جغتای خان لکن که از امرای او بود بقتل آمد برهان شاه
و به حال هندیه مراجعت نمود و شب و روز در اندیشه استیصال جهانخان و خاندان ملک موروث شده چنان ابراهیم
عادلشاه و راجه علیخان در مقام اجابت آنجناب شدند از هندیه به برهانپور آمد و در جمع آوردن لشکر گردید
و جهانخان بر این امر ابراهیم عادلشاه را که قریب ده هزار بودند حاضر ساخته مشورت نمود و بعد از قیل
قال بسیار قرار دادند که سید احمد الملک مدد و پیشکش برار را با امرای آنجناب و جهت مقابل راجه علیخان
و برهان شاه معین گردانند و جهانخان با سپاه احمد که برهانپور عادلشاهیه قیام نماید پس جهانخان بسره سیم شاهی
بجانب عادلشاه شافیه بجوالی قصبه دار سنک با دلاور خان حبشی جنگ نموده و بجای و شجاعت مدد دیان
فدوی غالب آمد و سیصد فیل با دشمنی را متصرف شد و بهروز در قصبه دار سنک بود که روز چهارم خبر رسید
که امرای راجه و کوشش عادلشاه و راجه علیخان مطیع و منقاد برهانپور ملاقات او نمودند
جهانخان از شنیدن این خبر در غایت شوکت و حشمت روانه برار شد اما عادلشاه حسب التماس برهانپور
و راجه علیخان تعاقب جهانخان نموده امرای هر یکی را نامور گردانید که در همه جا که رسیدند میل نظام شاه بهت
نکندند که فلان و آذوقه بار دوی او برسد این سلب بسیاری از مردم جهانخان ترک رفت کرده نزد برهانپور
رفته و جهانخان عهده بر اخلاص و یکجتهی قدیم میداد که پیچیدگی تا بکات رو بکنیز رسید و چون مردم
برهانپور آن کات را بسته بودند از راه دیگر که غایت صعوبت داشت متوجه شکر برهانپور شدند
کسی را که دولت برافروزد و برابری شتابد که افتد بچاه در آنرا چون آب کم بود و گرمی هوا بدرجه اعلا

جماخان و مردم او بسیار محنت کشیده و در باب اختیار منزل حیران گشتند در این اثنا خبر رسید که در سده کروی لیشت
و آب فراوان دارد و جماخان بیعلاج شده متوجه بجانب کرویید لیک بر شاهنشاه و راجه علیخان پیشتر از جماخان کبار
آب رسیده نزول نمودند و جماخان و لشکرش که بامیت آن آب ایستاده بودند نشانه و بد حال بدست آمد و در سده
چهارم خبر شنیده در صحرائی که از مجمر نشان میداد و خشکیش داغ سنگی جبر جگر خور شده می نمود فردا آمد
یعنی زنگ کروی آب تر هوایی زده و زنجیر کتاب از لشکر جماخان سراییم با طراف و جوانب حاکم
شافتند و دیکت کروی سختهالی دیده بدست یافتند و وقت آنکه آب یافتند که سدرق جوان ناطق و مست
شد از یکت نجات یافتند و جماخان صلاح در آن دید که بهما روز بکشد و در همان ساعت که اسپ و فیل و آدم
سیرانه صف قتل آراسته معامله را مغرور سازد و چون اعوان و انصار او بدان امر بهداستان شدند بی وقت
فوج آراسته روز سینه و رسم رجب سینه و تعجیل و تسلیه روانه بجانب معسکر بر شاهنشاه و راجه علیخان
کردید و با آنکه میان بر و سپاه چنان فاصل بود که یکت عقل را عبور از آن دشوار مینمود و رحمت فراوان
از آن بگذشت و با ستمار همه و یان فریاد و جگر شک را با رنج تصور کرده برابر ایشان رفت و بر شاهنشاه
و راجه علیخان چون چاره نداشتند معفو آراسته میدان شاختند و بین الفرلقین لوازم حرب بوقوع پیوسته ممدیان
بسیاری از افواج خشم میگرفتند و نزد دیکت بود که غالب کردند که ناکه کوله بند و قی از لشکر بر شاهنشاه بر پیشانی جماخان
آمده اند پای درآمد و یا قوت خان و خداوند خان و مشی و سهیل خان و راجه سید و دیگر امرا صلاح در توقف ندیده بالقاء
اسمعیل نظام شاه روی بگریختند و امرای بر شاهنشاه تعاقب ایشان کرده چون یا قوت خان و خداوند خان
رسیدند بر ایشان غالب آمد و سرانهار از تن جدا ساختند سهیل خان از مشاهد این حال اسمعیل نظام شاه را
در یکی از قصبه کذاشته بود بجانب بیابان کرجین امرای بر شاهنشاه چون اسمعیل را بدست آوردند از سهیل خان
قطع نظر کرده او را بملازمت پدر رسانیدند بر شاهنشاه بهتج و مسرود گشته راجه علیخان را که در آن یورش در آمد و
اقتضای مکرر بود چند اسپ و فیل پیشکش نموده او را واداع کرده بجانب احمد کنر شتافت محمد شریف کریم
بطریق قمیه تاریخ این فتح چنین یافته که بموضع مذموب سر حال گرفت هرگاه مروج مذموب

تاریخ مرسته

۲۹۶

مقاله سیم و پنجم
مرسته

سر جمال که حیم است بکیر و تاریخ فتح میشود مدت سلطنت اسمعیل نظام شاه دو سال بود *

ذکر سلطنت برهان شاه بن حسین نظام شاه

برهان شاه در عهده برادرش مرتضی نظام شاه در قلعه لهما که محبوس بود و با کیر لایق داشته اوقات شریف بفرغت میکند ایند در آن ایام چون صاحبخان سربه بی اعتدالی بر آورده و مرا و سپاه از او ضاع مرتضی نظام شاه متفرشد بهر آئینه و قتی که نظام شاه و جمال صاحبخان به بیدر رفته بود اجتماعت فرصت یافته برهان شاه و عاقلین نشینند که برادرست دیوانه شده قابل پادشاهی نیست اگر تو از قلعه بیرون آبی سرور حلقه فرمان تو آورده از مخلصان کجبت خواهیم بود برهان شاه با حاکم قلعه راست آمد و خبر و جوی و خج شش هزار سوار در جیگر با و طعن شده و چتر بر سرش مرتفع ساخته و این خبر در حوالی بیدر نظام شاه رسید و بتعجیل روانه احمدگر شد و یکروز پیشتر از برهان شاه با سیکه بان قلعه رسید و بهما روز بوقت عصر بجهت دفع مظنه عوام الناس که میکفتند در حیات نیست از پس پرده برآمد بر نیل سوار شد و بشهر آمده چون بازار لغمت خان چاشنی کیر سمیانی رسید نزدیک و کان خواجه زین بسننه که مرد مسلمان و وجیه بود و بادویه فروشی اشتغال داشت فیل را ایستاد و کرده پرسید که چه مناع دارد گفت از قسم معاجین و ادویه و اشربه هر چه باید حاضر است نظام شاه گفت دارویی که دیوانگی را مفید باشد دارد گفت آری اجزای جلاب از همه قسم مهیاست نظام شاه گفت نمیدانم که من دیوانه ام که بطریق شایع سرود کشته میخواهم که پادشاهی کنم یا برادرم که بی تقریب خود را در غرغشته گرفتار ساخته لشکر بر من میکشد خواجه زین گفت شما بدولت و سعادت بر تخت سلطنت متمکن میباشید و مقامات سلطنت با حسن و جوی متمشی میگرد و برهان شاه دیوانه است که با وجود کمال فرغت بر چنین برادر مشفق مهربان خنود میگذرد و قدر این نعمت نمیداند نظام شاه ازین سخن خوشحال گشته بخندید و کیمه کیمه از بهون با و داده از استیجاب گذشت و با آنکه بعد از هشت سال بمیان مردم در آمده بود اکثر نگران و شاکر دال خود را شاخته با ایشان بمزبانیها نمود و اکثر بازارهای شهر سیر نموده بقلعه رفت

برهان شاه بن حسین نظام

۲۹۹

مقاله سیم روز سیم
ششم

صبح روز دیگر برهان شاه به باغ بهشت بهشت رسیده و چون خبر سواری نظام شاه انتشار یافته بود اکثر مردم که به برهان شاه گرویده بودند حرکت رفاقت کرده با حمد نکر رفتند و وقت ظهر نظام شاه بر پنج روز سابق فیلسوف از قلعه برآمد و قریب ده هزار سوار در غسل حیرت جمع آمدند و نزد یک کالچپو تیره بایستاد و صلا تاجان را سرسکر کرده با توپخانه و فیلان نامی بر سر او نامزد کرد و در حوالی بهشت بهشت بین الفریقین جنگ واقع شده برهان شاه سکر و منبزم گردید و بجانب حیرت و پور رفت و بعد از دو سال اطلب بعضی امر در لباس درویشان با حمد نکر آمده با عمو و انصار رفت و در کد در فلان روز که صلا تاجان در دیوان خانه نشسته به مات خود مشغول باشد با پانصد بهادر یکدل و یکرتان بر سر او تاخته و او را بقتل رساند و برادر منزوی دیوانه را در یکی از قلاع محبوس ساخته خود مقصدی امور سلطنت کرد و قضا را چون وقت کار رسیده بود صلا تاجان واقف گشته جمعی را که با اتفاق و یکجتهی برهان شاه مشهور بودند گرفته بعقوبت تمام کشت و در تخت برهان شاه شده برهان شاه چون در لباس درویشان بود هر روز در جایی و شب در معامی بود بدست یغما ده فرار نمود و نزد قطب الدین خان محمد غزنوی که در کجالت بود رفته بعد از چند روز بنجمت اکبر بادشاه رسید و در آغوش صیدی شده و قتی که خان اعظم سیرنگو که بطرف دکن نامزد شد بمصب هزاری ختصاص یافت و چون خان اعظم تا بالا پور رفته غارت کرد و پل منیل مقصود مرحت نمود برهان شاه همراه صادق محمد خان بر سر افغانان مابین آب نیلاب و کابل تعین شده از ولایت بکشل اقطاع یافت و چون پسرش در احمد نکر پادشاه شد اکبر بادشاه او را از بکشل طلبیده بدکن فرستاد و چنانکه گذشت بمقتضای مطلب شینا جدا و جد در آخر عمر صاحب سخت و تاج گردید و مذنب ممدویه که در آن ایام در عهد پسرش در اندیشه رواج یافته بود بر انداخت و حکم کرد که هر جامه وی باشد او را بقتل رسانیده مال و اموال او را بسبیل سازند بنا بر آن در اندک زمانی در المملکت اثری از ایشان نماند و بر و شس سابق منابر و بازار از خطبه اشعی عشر زیب و نیت یافت و مذنب اشعی عشر رواج تمام پیدا کرده غریبان اندوختند که نشامست کفران میرزا خان جلای وطن گردیده بودند با حمد نکر آمده باز آن بلبله کاهه را باب کمال گردید و دلاور خان حبشی که از بیم قهر ابراهیم عادل شاه بجانب شهر محمد آباد سیدر کر خجته بود بد کاهه وی شتافته با قلع لایق و الطاف شایق مخصوص گردید عادل شاه را این

تاریخ و مرثیه

و ستمن باتیم و در یکی بوندی شریک بوده بیکایکی را بخود راه ندیمیم عجب از آن حضرت که غلام حاکم را ایند و تاج را
 در سر کار اشرف راه داده و مقرب درگاه خود ساخته این بطیفه برادری و شیوه حق گذاری منظور داشته در پاس
 خاطر و نشان بکشند و آنرا موجب دوام دولت داشته کاری پیش گیرند که ستمنم خشود و ایجاب باشد
 بر شاه ازین پیغام بر آشفته پی صبری نمود و هنوز میان دوستی است حکام نداده بود و دوست از دشمن تنبیه نکرد
 در مقابل آن پیغام سخنان وحشت آمیز و فتنه انگیز بر زبان جاری ساخت رفته رفته کار بجایی رسید که عالیشان
 در عداوت صلب گشته در اظهار خصومت بهانه جوگر دید و ملا عنایت الدجری را با حجه مکر فرستاده پیغام
 کرد که سید مصلحت فیل که از خامی و نادانی دلاور خان مستقل نظام شناسیده و دوستی را مینداشته روانه اینجانب
 نمایند و در تعاضل و اجمال خسران عظیم تصور کرده از و خاست عاقبت بیندیشند بر شاه ازین پیغام بیشتر آزرده گشته
 با حضار لشکر فرمادند بکنکه امر در مقام اتفاق بود و دل بر سلطنت او نمی نهادند عجلت کردند که کوچ بر کوچ میان
 ولایت عادلشاه درآمد عادلشاه او را بوجوه ننهاد و از اینجا بپور منصفت نفرمود و بر شاه بکنکه کتاب سیوره رسید
 از اینجا قدم بیشتر نهادن صلاح دولت خویش ندید و بکنکه حاج دلاور خان و بعضی مستقریان در بهمانجا دایره کرده و قرارداد
 که انظار خضر مذکور قلعه بسته و ولایت عادلشاه را تا اینجا متصرف کرده و انقله ثقیان ایشان سجد بود و تدریجاً بپور
 و شاه در آنست نیز مستحضر و مفتوح کردند پس ساعت خوش کرده جمعی از اعیان را درین گرمی تا بستان بهنرمندان
 چاک بست از آب سیوره که پایاب بود گذرانید تا بجایی که تریم الایام در اینجا قلعه بود و بر شهر و سین
 اندر اس یافته بود پایاب بر بایه اش نهاده بجهیل تمام با تمام رسانند و چنانکه گذشت بنا بر مصلحتی از اینجا بپور لشکر بهر قلعه
 نامزد شد بخاطر جمع بکار خود مشغول گشتند و چون موسم برسات نزدیک شد و غنای آن بود که آب سیوره زیاده شد
 باین قلعه و لشکرگاه بر شاه حایل شود و مردم عادلشاه بی سحر و قهر متصرف شوند بر آینه هنوز قلعه تا تمام بود که
 در و از نا مضرب کرده مشحون از توپ و ضربزن و غیره ساختند و در اثنا می موسم برسات بصرف نفوذ و ان
 در اتمام این سعی گشتند و در این اثنا دلاور خان بدان تصور که عادلشاه از قصد نمیتواند برآید و محتاج مثل من نفرستد

برهان شاه بن حسین نظام شاه

۳۰۱

مقاله سیم روضه سیم
۸۵۳

که قولنامه از عاقل شاه گرفته به جیلاور رود و باز بر پنج سابق نظام حکومت بدست آورد و عاقل شاه این معنی را از عاقل شاه خواست
قولنامه فرستاد بر چند برهان شاه و او از رخصت منع نمود مغفیت نیامده متوجه جیلاور شد لیکن بعد از رسیدن به جیلاور
خود رسیده مغفیت و مجبوس گردید آنگاه عاقل شاه بخاطر جمع رو میخواست و ایلیاس خان را با بسیاری از امرای محبت و بغض فرستاد
لشکر برهان شاه تا نزد فرزند رود و میخان و ایلیاس خان مراحم قلع شدند و امرای برکی را که پنج شهر از سواد و شتران داشتند
از آب گذرانید که تا حوالی لشکر نظام شاه را تاخته آسایش و استراحت از میان ایشان بردارند چون ایشان از
آب گذشته مراحم تمام بارودی برهان شاه رسانیدند برهان شاه از جرات و خیرگی آنجا محنت برآشت و چون به
امرای خود اعتماد داشت خود وقت شب بر مضجع ایشان که گسترانده میوره بود ایستاد و در قریب صبح چون
سجالی ایشان رسید و آنها سیاهی فوج از دور دیدند بنا بر آنکه نرسند که با باب داشت در ساعت خود را
باب زده عبور کردند و با ثقات رو میخان و ایلیاس خان و دیگر امرای چهار آگسسته در اطراف بقعه مقابل و مقابل صفها
آراسته ایستادند و عاقل شاه بمان محله سیل عظیم آمد و عبور بر برهان شاه متعقد گشت پس از بیطرف لب چند توبه
بر فوج عاقل شاه داده چون دانست که عبث است بارودی خود معاودت فرمود چنان روز باز امرای برکی از آب
گذشته در تاحات و تاراج لشکر نظام شاه شلوغ نموده و بعد از آنکه مدتی بر بنیوال گذشت و آنرا تخطی پدید آمد برهان شاه
ناچار گشته قلع متعقد شد را باسد خان و کت سپرده مشون از ابطال راجل گرد و رسد و از آنجا که چکوه چند منزل
ولایت خویش پیش گشت تا غلّه و آذوقه از ولایت نظام شاه بغیر غنیمت رسیده از محنت غلّه بجات حاصل شود در وقت
رو میخان و ایلیاس خان فرجه یافته با تمامی لشکر از ندی میوره عبور کردند و تقاضای نظام شاه نموده و تلویش محنت
رسانیدن خود به حاکمانند شاه مضطر گردید و نور خان امیر الامرا برادر که به محنت معروف و مشهور بود
با اکثر امرای خود بحرب سپاه عاقل شاه میوه مقرر فرمود و در دست گردید و این امر را بین افریقین حکمت صعب روی نمود
نور خان نوطن نیزه عیاد ظلم ششتری که از سر نوستان عاقل شاه بود بعرض هلاکت رسیده شکست فاحش نصیب برهان
شده بکجهده پنجاه مایل نامی بخرف عاقل شاه میوه در آمد و برهان شاه محنت و تل و مشکوب گشته ایوان بظرف حاکمان
در روی مکر بکجهده عاقل خان و کتی و برادران او که از امرای مستعرب بودند خواستند که اعاده پادشاهی منزل است

اسمعیل و چاه و شاهی برادران برادرانش را بیست رسانید و کینا
 ازین محبت بیشتر خوشش و متفق شده بابر شاه دل در کمر کن کردند و با یوسف خواهر سارا که حرن و جمال عدیل
 داشت و از قبیل مغربان برادر شاه بود ساختند که سنگام شب در انشای خواب اورا گفته اسمعیل را پادشاه
 سازد برادر شاه این خبر شنید و پادشاه و تادرسچی که خود را بخواب ساخته بود یوسف بچشمه در آمده دست بخنجر کرد
 برادر شاه بر جبهه دست او گرفت و چون نهایت تعلی خاطر باو داشت خود را مانده ساخته از سر خون او
 در که نشست چمن محمد علی قطبشاه و دایه طیمان صحبت را طایفه دیده جمعی از مردم صاحب اعتبار را مثل معظی
 خان استرآبادی و خواهر عبدالسلام تولی را به بیجا پور فرستاده طالب مسلح کوهیدند و قریب سه ماه
 مادر شاه از قبول مسلح ابا کرده چمن مبالغه و اسلاح آن دو پادشاه از حد گذشت بصلح راضی گشت بدین شرط
 که برادر شاه آغله را چنانکه خود ساخته است بدست خود سگشته با محمد کریم رحمت نماید خواهر عبدالسلام مستعد
 شده معروض داشت که جهت ایقاع مسلح و شکن قلعگی از مستعدان درگاه را بفرستند تا در حضور او مهلت
 فیصل باید مادر شاه طلسم ایندول بماند شاه بنو از خان شیراز بر که برخی از احوال او در ذیل و تالیع مادر شاه
 ثبت افتاده تر برادر شاه فرستاده و چمن شاه بنو از خان بارودی برادر شاه نزد یک شه ارکان دولت
 او لوازم استقبال و مستعد بجای آورده مسیج و مسرور گردیدند و برادر شاه در حضور او قلع را بگشت
 و اثری از آن نگذاشته و دهانه محمد کریم شده از حوالی پزند و شهنواز خان بیعت لاکلام رخصت سعادت فرمود
 و خود را بطیار با محمد کریم رسیده سلامتی نعمت شگرف دانست و در سینه احمدی به لطف قاصد دفع فرکان
 ریکنده شده جمعی از اماران بجانب بندر چول نامزد فرمود و حکم نمود که بالای کوهی که کنار دریا واقع شده
 کشتیهای ایشان را بکامیاب بگذرد و ترود نمایان قلع مشرف بر آن بسازند و بالای برجسلاطین و منبر بزرگ
 مانع ترود فرکان شوند و چون چنین کردند و آغله موسوم بمکمل کردید و دیوار در آن ترود پیشب از صحنه
 هندوستان که نقلی بود آن داشت طالبی شدند از آنجا و باستان رسیده به فرستاد و مرتبه
 شیون به شکوای سلام آمدند و هر دو قلعه شدند و قتل آنرا و چمنی گشتند برادر شاه بیکجهت دل از گشته شدن

مقاله هم روزیم
 شش

بقاع شاهین نظام شاه

۳۰۳

معادسم ۱۰ ص ۵۵۲

کیان رضی بود اما بحسب ظاهر منت رکفت کرده فرقه خان و شجاعان حبشی را با بسیاری از امرای کبار
که از نیکان مین و عظمی نبود و قریب ده هزار سوار میهند به آنجا نزد ست نامشروع این مصراع به هر طرف
که شود گشته بود سلام است بطور رسید از آنکه از بند روسای و من که بهین کجرات و دکن واقع است
انواع مدبر دم یکند و میسید بهادر خان کیانی را سرگرد کرده با اتفاق امرای غریب علاقه بر آن بنا در
نامزد کرد و به در خان چون در آنجا رسید روز چهارشنبه در آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید
از نیکان دیوسار علم مخالفت برادر شته و حبشیان و دکنیان که نامزد قلم کرده بودند در کشش و کوشش تقصیر
نکرده رایت فرنگیان را کونسا رساختند و فریب همه فرنگی و دوستی از فرنگی به تیغ غزا گذرانید و مظهر و منصور کردند
و چون این خبر به برده نشاد رسید شدان کشته بخت و طوی اندرست فرمود و در عمارت آمینه خانه که بر شاه
در جنب بغداد ساخته بود مجلس بزم ترغیب داده و مجلسیان را سطر مطهرت و شعری نکته سنج عطار و فطنت و
سطربان نامه عشت عا که بشتند و چون مجلس من جمیع الوجود مشاهدت تمام با بهشت جاودان داشت
آن شهریار قلم تحلیف از وضع و شریف برداشته حکم فرمود که هر کس هر چه تمنا نماید مردم پادشاهی حاضر نماید
و ساقیان غور سید عا به در مجلس در آوردند و پیش خدمتان مشتری طلعت ماه سیما ترا کلب معاین
روح پرور و تنقلات غمگیز جو و کینه خنده بعضی که پوسته جوای صهبان در سر و آرزوی باده در خاطر داشتند بی تکلف
بی غیش و غلبت فرمودند **بیت** غله میش است در و باده حلال است حلال بزم
شاه است در و توبه حرام است حرام و بعضی دیگر که صوفیان پر سیر کار بودند بغیرات حلال میل نموده
با شرب لذت میل کردند و سطر بان بار به نو که سر مایه نشا طو پیرایه مجلس انبساط اندر خیم چاک و عود و ناله و سرود
نامید از بام کانت بدان تماشاگاه کشیدند و نغمه بر بطور باب روان چرخ کبود را برقص آوردند و
ایل مجلس در تعریف آن بزم و لکث اسفغان دلپذیر و عبارات و استعارات همزبانها نمودند و از جملة
ایل نظم واقف رموز آسمانی مولانا کانت فی این رباعی غنای بهر بیت در وصف آن محل جنت است
از سحر خاطر بطل بیان آورده **بیت** آتی که چنان کرشمه گیرست که بگوید که

تاریخ فرشته

۳۰۴

سده و غفلت است ایمنه اسکندر و جام جمشید با طبع ملکوتی پنجمین مجلس است ... ماهی قندهارین مقاله پنجم در مقدمه
سال به چهار پادشاه خبر رسید که کبریا پادشاه نواب غازیخان و امیر خان را با سپاه کران بولایت مالود
فرستاد و شاه بهر میز با پادشاه و جانشان و شهباز خان را سلطان پور و نذر بار روانه فرستاده و چون
این معنی شعر بود بر دغدغه لشکر کشیدن خاستگان بجا بجا بملکت برابر برآمدند پادشاه و عمار خان را نزد راجه علیخان
فرستاده و در باب سد آن سیلاب مشورت نمود درین اثنا عمار و شیعیان در ولایت جیول روی نمود و اینچنان است
که چون قلعه کهورله صورت اتمام پذیرفت و برج و باره اش بر توپهای صاعقه آتش و ضربتهای شتاب کردار
استواری یافت فرما و خان حبشی و اسد خان و تاجان و نصیر الملک و دودلخان وانی را می و دوست علی را به
بجای آن قلعه پرداخته نمیکند استند که از بیخ جانب مد و بقلعه ریخته برسد و نزدیک بود که نصاری ملکات آمد
جانی وطن شوند که ناگاه بر پادشاه در آن اقامت گرفتار نفس انداخته میباشند و فطانت عثمان و نسوان
صاحبی که دید و حکم کرد که بر جامه تیره که شایسته خدمت پادشاه باشد خواهش نمود و خواه غیر شوه دار در
سبستان آن شهر یار حاضر کردند و آن معنی موافق مزاج خاص و عام نیفتاده از پادشاه منتظر گشتند و چون شنیدند
که شجاع عثمان حبش که از امرای معتبر بود زن جمیل دارد و او را نیز طلبیده شجاع عثمان از فرستادن ابا کرده پادشاه
بر آنست او را درون قلعه بنوکلان سپرد و در آنش را بجزیر و حبس در حرم سرای خود آورد و اینچنانکه تعریف او شنیده بود
چون پسند خاطرش نیفتاد دست بجانب او دراز نکرد و رخصت معاودت نمود تا شجاع عثمان بجزیر شنید
این خبر خنجر بر شکم زده خود را بکشت و این خبر انتشار یافته فرما و خان و جمیع امرای کهورله از اوضاع پادشاه
و گویا شنیدند و در محاسن قلعه و حبس کفار فرنگ مثل اول نگوشیده در صد و آن شدند که فرجه با فقه بجانب
احمد مکرر نه و اعلام نمی فرستادند و دفع پادشاه کوشتند اهل فرنگ آن امر را فحشه و موازی شصت
غرب مشغول از ابطال رجال و اسباب قتال و جدال از حبس بنادر خود طلبیده نزد ملک خود برگردانند
آوردند و در شب تار از بالای حصار کهورله بکشد شد و بر ریخته در سپیده صبح روز جمعه شانزدهم ذی حجه مرتب
چهار هزار فرنگی بهینت اجتماعی متوجه آن حصار شدند و تاجان وانی را می با فلیلی از سپاه بیرون قلعه فرود آمدند

برهان شاه بن حسین نظام شاه

۳۰۵

مقاله سیم روضه سیم
۸۵۴

بودند سرسید از خواب برخاسته بجانب قلعه روی بگریز آوردند و چون فرما دغان از غایت دگیری در محفلت
شمل اول است تمام ندانست در دازه بانان که هنوز تارکیست بود در دازه جهت تردد مردم کشت ده بودند سپاه قتلک
که تعاقب منبر مان کرده بودند هجوم آورده فرصت دوازده سبت ندانند از عقب تاجخان وانی را زده زده
بقلعه درآمدند و در قتل شروع نموده فرما دغان و اسدخان و سایر مردم غای اهل قلعه شنیده سرسید از کمر بجا
صبحی بیدار شده برخاستند و بانگو اضحاف مضاعف از فرنگیان بودند از شامت غفلت بدافعه هر دو خسته بالتام
حیران و مبهوت ایستادند و کفار فرنگی بخاطر حبس ایشانرا مانند کوسفندان قتل و مذبح کرد ایندند در یک ساعت
قریب ده دوازده هزار کس را شهید ساختند و قلعه که مورله را در جسم سگشته توپ و ضربین و مال و اموال را همه
مصرف شدند غیر از فرما دغان که رخصی بود اسیر ایشان کشت باقی حبس امر را شربت ممات چنانچند
و بر شاه آن جنبار شتخته کشته شدن اجتماع را عین فتح دانست و بر توالتفات بر غیبان انداخته
مرتضی خان ابنجو و شیخ عبدالسلام عرب و احمد بیک و قزلباشخان و خلیفه عرب و اوزبک بهادر و درویش
اندق ماوراالنهر و غیره را بمصب مارت مشرف گردانید و خواست که ایشانرا روانه بجانب بندر حیول کرده
کفار فرنگی را مستاصل سازد که ناگاه برادر عا د ل شاه که در قلعه بگلوان خروج کرده بود کان نزد نظام شاه
فرستاده طالب ادا کردید و منعقد شد که چون قابض تختگاه کردند نه کت هون و دوست فیل و قلعه شولا پور تسلیم
وی نمایند بر نظام شاه طمع در آنها کرده گفت بهتر است که تخت آن کار بسازم بعد فرنگان را یکند و مستاصل
کردم پس تاریخ ماه ربیع الاول سنه ثانی الف از احمد بیک بجانب گلوان روان شد و در حوالی قلعه پرنده
خبر شته شدن برادر عا د ل شاه شنیده در کمال خجالت و انفعال برگشت و این که ورت و غصه علاوه کلفتها
و دگر گشته بر بستر ناتوانی تکیه فرمود عا د ل شاه که از نهضت او جهت امداد برادرش شهنشاه اسمعیل خاطر آزرده بود
با مرای سعده فرمان داد که بولایت برهان شاه در آمده در بنب و غارت تقصیر کنند برهان شاه با نیکو داری راجه
کرناکت ساخته قرار داد که شما از انطرف لشکر کشید و قلعه نیکا پور متصرف شوید و ما از اینطرف لشکر بر قلعه
شولا پور فرستاده متحر و مفتوح میگردانیم راجه کرناکت چون قبول این معنی نمود برهان شاه در غنمه جهاد غنی

تاریخ فرشته

۳۰۶

سال مذکور مرتضی خان انجور اسپهسالار ساخته با اخلاص خان مولد و شیخ عبدالسلام و جمیع امرای غریب با دود و دوازده
هزار سوار بمداغه امرای برکی و حسراپی ولایت مالدشاد روانه ساخت و گفت من نیز ازین مرض شفا یافته از تعاقب
بالشکر برابر بد انصوب خواهم شتافت مرتضی خان چون بجالی قلعه رسید اوزبک بهادر را با بعضی امرای طلیعه لشکر ساخته
بمقابلہ امرای برکی پیشتر فرستاد قضا را درین جائیز لشکر بر مانشاد شکست فاش یافته اوزبک بهادر کشته شد
بر مانشاد از استماع آن خبر خود را پیشتر بغیم و غصه سپرده مزاجش بنوعی از اعتدال منصرف شد که حکمای ماذن
از اصلاح آن عاجز گشتند و رفته رفته مرض سوء التیقہ و اسهال غلیظ و تب محرق بهم رسانیده یکبارہ صاحب فراش گردید
و پسر بزرگ خود ابراهیم را و لیعمد کرد اینده اسمعیل را بنا بر آنکه ممدومی مذہب و دشمن غریبان بود از بسم گنڈا
اخلاصخان که راغب سلطنت اسمعیل بود از شنیدن آن و لیکر کشت و آزار از جانب غریبان دانسته در لشکر قضا مانا
آواره انداخت کہ بر مانشاد فوت شد و اشارت کرد بطریق زمان جامان خان حبیب غریبا را کشته اسباب و ہوا
ایشان تاراج کنند مرتضی خان بر آن اکابی باقیہ مسلح گردید و با بعضی از امرای غریب راہ احمد نکر پیش گرفته
بتجیل خود را بر مانشاد رسانید و بہادر خان کیلانی فوت بر مانشاد را یقین کرده با بعضی دیگر از امرای غریب
بجانب بیجا پور شتافت و شیخ عبدالسلام عرب کہ اعتماد بردوستی حبشیان داشتہ در او ماندہ بود
و کنی و حبشہ اتفاق کردہ اورا با متعلقان او شربت شہادت چشاندند و اخلاصخان بعد از تفریق غریبان
و افروختن آتش قنہ مہمات را یکور کردہ بقصد استیصال بر مانشاد با جمیع سرداران دکنی و حبشی با احمد نکر
رفت بر مانشاد جمعی را نزد او فرستادہ لوازم مضاجح سجای آورد و چون اورا در قمر و عصیان راغب و راسخ یافت
با وجود ضعف و ناتوانی در پاکی نشستہ از قلعہ برآمد و چتر و آفتاب کیر و دشاہ سلطنت با ہر ایم ارزانی داشتہ و تلوہ
در ہمایون پور کہ بنہا کردہ خنجر ہمایون والدہ او بود نزول نمود و صبح روز دیگر اخلاصخان صغی ہمچو قلب خود
متزلزل و ناراست آراستہ مقابلہ اہمیت خویش اعلام کفران و طغیان برافراشت و بمقتضای شہود
ہمیت با ولینعت ابرہون آبی کہ سچھی کہ سرنگون آبی بعد از حرب صف شکستہ و بد حال
بجانب پرندہ کریمیت و بر مانشاد مظفر و منصور بقلعہ احمد نکر تشریف بردند چون در آن محرکہ تعب و مشقت بسیار

مقالہ ہفتم روضہ دہم
۵۵

ابراہیم بن برهان نظام شاہ ثانی

نظام شاہ
برہم

وین اوکر دید بود روز دیگر که بجزسم ماه شعبان سنه ثانی و اکت باشد طایر روح پر فویش بکشیان جهان پرواز نمود
بقای بقای خداست و ملک ملک خدای مدت سلطنت او چهار سال و شانزده روز بود و مولانا ظہیر
ساقی ناسر مخرج کہ قریب چار ہزار حبیب است بنام برہم پاشا مشہور کرد ایند و در ہجاء و شاعری دادہ اکثر مردم
شعر و عقل و صاحب طبع آزمای پسندند

ذکر سلطنت ابراہیم نظام شاہ بن برهان نظام شاہ ثانی

برہم نظام شاہ بعد از پدر ملک ناج و ملکین گشت میان منجوی دکنی کہ تا بہک برہم پاشا بود محبوب
و صنیع با مرد و کالت قیام نمود و بہر ان و ہر اوران و عوال خود را در سلکات امر متظم کرد ایند و اخلاص
مولد با وجود چنان حسام غوری کہ مخالف خداوند خوش صف راستہ جنگ کرد کسان فرستادہ از ابراہیم
نظام شاہ طالب عفو و فوٹا کردید ابراہیم نظام شاہ و میان منجوار غلہ و سرکشی او اندیشہ کردہ قولنا سنہ
مرسولہ شدہ او با حمد مکر آمدہ جماعی از حبشہان و مولد از ہست گرفتہ چنانکہ دو فرقہ شدہ یکی میان منجوی ہستند
و دیگری با خلاص خان کردیدند کہ کلام صاحب داعیہ بندہ بہ بزرگی و دیکری سر فروئی آوردند بنا بر آن
ہمتا سلطنت بیرواج ماندہ ہر کسی را ہواپی و ہر کسی را رای پی دید آمد و در مجلس ہما زبان بلاف و گرفت
کٹوہ کاہ متعدد مقابلہ سر کر کبر پادشاہ میشدند و کاہ متکفل مدافہ امری عادلشاہ میکشتند و باطلی عادلشاہ
میر صفوی کہ از سادات صحیح النسب بود سلوک نامہوار نمود و سخنان موٹش مذکور میساختند
چون امثال این اخبار بمسامع عادلشاہ رسید بہت اصلاح و ولتخانہ نظام شاہ و کوشمال و تاویب پی او بان
از بیجا پور متوجہ شاہ درک کردیدہ رای اخلاص خان و مناجان او چنان اقتدا کرد کہ لشکر فراہم آوردہ و بہر
شتافہ با عادلشاہ محار بہ نمایند و میان منجواں رای پسندیدہ گفت خیل و حشم مانی سامان و پی سہ انجام اند
وامر چنانکہ بایہ مطیع و متقاد پادشاہ نیستند مناسب است کہ حاجبان تحف و ہدایا تر دوا و بردہ صلح نمایم و بجا جمع

تاریخ فرشته

۱۰۰۸

بلکت و مال و لشکر پر دخته مینائی مقابل و مقتدر لشکر کبریا به شاه کردیم اخلاصخان که مرد لایعنه
 و لایعقل بود قبول آن نکرده در لشکر کشی بجانب شاه درگت اصرار نمود و چون میل خاطر نظام شاه نیز باین بود
 میان منجو سکوت اختیار کرده پادشاه و غیره متوجه انظار شدند و بعد از آنکه سیر حد رسیدند میان منجو جنگ سخت
 یکبار دیگر بزرگان را جمع ساخته گفت که ما دلشاه در مملکت خویش نشسته از وی و از سپاه وی بیکگونه مزاحمت
 بلکت مانر سیده صلاح دولت بدینت که شما ابتدا تحریک سلسله نزاع کرده داخل مملکت او گردیدیم بنور در صلح
 کشاده است با او از طریق ملایمت و دوستی در آمده بساط قتال و جدال مفروض نگردانید ابراهیم نظام شاه
 که در شرب خمر افراط نموده کل خطه شیارین به و چون خواست طبعیت اخلاصخان و اعوان او در جنگ دید که کوش
 بسنخ میان منجو ناکرده قدم در ولایت عادلشاه نهاد و حمید خان حشمتی که سر لشکر عادلشاه بود و در سرحد خود
 اقامت داشت فوجها را آهسته اعلام مانعت و مدافعت برافراشت میان منجو که مرد جاندیده و کهن سال
 مسحت را خوب ندیده جمعی را نزد حمید خان فرستاده پیغام داد که پادشاه ما جوان و خرد سال و بی تجربه است
 و مع بذاجعی شیر که از دایره انسانیت بیرون اند در دست آنها گرفتار گشته و از شرب مدام زمام عقل از دست
 داده التماس مینمایم که امروز از روزهای ماه ذی حجه است و قتال درین ماه حرام جنگ را موقوف داشته
 وقت را با او بپارند شاید ما را فرصت شده و او را به نصایح و مواعظ از سر این اراده بگذرانیم و چون در میان
 سکوت بهاد لشاه داده بود حمید خان قبول آن نمیکرد و راه نظام شاه کنار گرفته و بجانب دست راست
 او در حرکت کرد و بی خبر و آید و نظام شاه چون بهنجار رسید و حمید خان را در مقابل بل ندید بجهال کیفیت شراب آن منجی
 حمل برز بونی کرده بود نوع که بود از روز در آنجا نزول نمود و در آن شب میان منجو و با بجان او بر چند منجی جنگ میخواستند
 که خاطر نشان آویند چون جایش رسید بود و سوختند نیامده روز دیگر صفها بیاست و حمید خان حشمتی بران مطاع
 شده و تیر بتجهیه سپاه قیام نمود و بر مرت برق و صولت رعد میدان قتال شناخت و قریب پنجاه هزار سوار از طرفین
 مقابل یکدیگر صف کشیدند سخت بهادران و یکدیگر جوانان نکاح و از آنجمله در آورده و بشیر و خنجر زمین جنگ کار
 بخون یکدیگر میکشیدند و داد مروی و مردانی دادند آنجا جمیع افواج بکرت آمده بر یکدیگر حمل نمودند و با استعمال آلات

ابراہیم شاہ بن مالک نظام شاہ ثانی

۳۰۹

تعالیم و روایات
مکتوبہ

حرب پر اختہ آثار میر جسے ظاہر ساختند **بلندیت** سپاہی جو فیضان شہتہ مست ہمہ نیزہ و تیغ و خنجر
بست بنوک سان و بہتر ضد نمک ز بودند از روی خورشید نمک در آنروز امری عجیب و غریب
روی نمود و مینہ نظام شاہ میر و عادلشاہ را در بہم شکستہ قریب تہ کروہ تعاقب کردند و چون اعتقاد طرفین آن
کہ فتح از جانب ماست تباراج بجگاہ یکدیگر مشغول شدہ ابراہیم نظام شاہ با جمعی از مخصوصان کہ جدا ایشان را ضد
متجاوز نمود با سعد و دی چند از فیلان در معرکہ ماند بحسب اتفاق سیلخان خواجہ سرا و مقصود خان ترکمانچیل
با یکدیگر سوار و ہفتاد فیل جنگے بہ بخار رسیدند و جمعی از مقتربان بہ ابراہیم نظام شاہ گفتند کہ مادر غایت قنتم و فوج
ختم در نہایت کثرت صلاح در داشت کہ از معرکہ بکوشہ رفتہ چون امر ایلا منت شتابند بہ دفعہ این فوج شتیم
ابراہیم نظام شاہ باین معنی راضی شدہ و کیفیت شراب شمشیر کشیدہ و فیلہای مست ہیش کردہ بمقابلہ و مقاتلہ سیلخان
شتافت و در و بلہ اول بزخم نیزہ کی از سپاہیان عادلشاہی از سپاہ افتادہ و داع جان شیرین کرد و شہادت
نیزہ کار خود را ساخت سیلخان جسد او را در پاکی گذاشتہ حکم کرد کہ او را با حمد نکرہ سائندہ و فیلان او را متصرف شدہ
چون شب در میان آمد چنان سوار و آن شب را بیایان رسانید امری نظام شاہی کہ از عقب میر و عادلشاہی رفتہ
غنیمت فراوان بدست آورده بودند چون خبر شہادت شدن ابراہیم نظام شاہ شنیدند ہر کدام بطرفی گریختند و
سیلخان روز دیگر توپخانہ نظام شاہی را متصرف شدہ بعد از شاہ رسانید و میان مہجو پیشتر از ہمہ کس خود را بقلعہ
احمد نکر رسانیدہ احمد نام سپہر دوازده سالہ را بجان انکہ از خاندان نظام شاہ است از دولت باد طلبیدہ چہر بر سر او کمر
و شہر اوہ بسادہ ولد ابراہیم نظام شاہ را کہ طفل شیر خوارہ بود بقلعہ جوہر بخیر فرستادہ مجبوس گردانید و مدت
پادشاہی او چار ماہ الا و روز بود *

ذکر حکومت احمد شاہ بن شاہ طاہر *

چون اخلاصخان و دیگر سرداران ستیزہ و غنا و پیش گرفته تازہ نہال سلطنت ابراہیم نظام شاہ پڑمزدہ با احمد میان مہجو
بشائبہ سحاب با احمد نکر آمدہ قلعہ و حسنہ از را بنصرف و آوردہ و اخلاصخان و دیگر اعیان در کاکہ را بدرون حصار انداختہ

تاریخ فرستادہ

۳۱۰

مقالہ سیم روزہ سیم
ششم

انجمنی ساختہ در باب تعین بادشاہ قرعہ شورش انداختند امرای جویش التفات خاطر بقیس زمان چاند سلطان
بجانب بہادر شاہ بن ابراہیم شاہ بن برہان نظام شاہ شاہ نمودہ بجکی سلطنت و رغبت و مایل گشتند و بموجب
و بعضی امرای و کئی از صغیرین بہادر شاہ کہ در آمدت یکسال و ہفتماہ بود اندیشہ کردہ قبول انفعالی نمودند و گفتند
عزت جہانبانی و پایکاہ قوی کلاہ کیانی و کینہ روی کسی را سزد کہ بہ کام جنگ
شاہد شتاب و باندہ در نک امرای جویش با مثال این سخنان فریقتہ شدہ جانب چاند سلطان فرستاد
کہ داشتند و بامیان بفرستادہ استان شدہ لوازم ہمد و پیمان در میان آوردند و باتفاق یکدیگر خواجہ نظام استر آباد
کہ از در کاہ برہان نظام شاہ خطاب میر سامان یا قہ بود با جمعی از مردم مستعد بجانب قلعہ جوہر فرستادہ احمد
بن شاہ طاہر را بشہر احمد نگر آوردند و روز عید اضحیٰ تہ ثلث مالف اورا پادشاہی برداشتہ خطبہ بنام ائمہ اثنی عشر
خواندند و مناصب و اقطاع میان یکدیگر قسمت نمودند و بہادر شاہ را کہ در جہر عطف چاند سلطان پرورش
می یافت بزرگ و نقدی در قلعہ جوہر فرستادہ بموجب ساختند و بعد از چند روز چون بوضوح پیوست کہ احمد شاہ
از خاندان نظام شاہی میت ہلاک خان و امرای جویش از کردہ خود پشیمان گشتہ در مقام منزل نوشند و توضیح
این داستان چنان است کہ چون برہان نظام شاہ بن احمد نظام شاہ بگری ازین جہان گذران در گذشت حسین شاہ
و لیعمہ کردید و برادرانش سلطان محمد خدا بندہ و شاہ علی و محمد باقر و عبد القادر و شاہ حیدر توقف و ملک
موروث را موجب ہلاکت دانستہ ہر یک بطرفی از اطراف ممالک ہندوستان فرار نمودند و بعد از مدت مدید
در عہد مر قاضی نظام شاہ شخصی موسوم شاہ طاہر بکوالی حیدر آباد رسیدہ دعوی نمود کہ سلطان محمد خدا بندہ
بتاریخ فلان در ولایت بکالہ بر حمت ایزدی واصل گشت و من فرزند صلی اویم و از حوادث روزگار بہ ہلاکت
موروث آوردہ ام ارکان دولت و اعیان حضرت مر قاضی نظام شاہ خصوص خان مغفرت نشان ملا تاج
تجسس و تفتیش احوال او شدہ شرایط تقیث سچا آوردند اما بسبب طول عہدہ تغیر اوضاع از تغیر حق و باطل عاجز گردید
لب بجدہ بن و انکار نشودند و از راہ حسد و احتیاط کہ مبادا جمعی از او ہاشم با امر و برہو جمع آمدہ قتلہ انہیزند
بر آمیزہ اورا در یکی از قلاع محبوبس ساختہ کہان محمد و داناکہ سلطان محمد خدا بندہ و متعلقان انہا را بوجہی میثناختند

احمد شاه بن شاه طاهر

۳۱۰

عالم سیم روم سیم
شاه

بگفته شد بر شاه تاجی که در آن اوان ملازم جلال الدین محمد اکبر پادشاه بود فرستاد پیغام دادند که شخصی برین شکل
و شباهت مسکویه که من فرزند سلطان محمد خدا بنده ام و شاه طاهر نام دارم چون خلاصه شمس سلطان محمد
خدا بنده در آنجا و در آنجا شده است یقیناً که کجایی حالات او بر آن حضرت معلوم خواهد بود امید داریم که آنچه
معلوم باشد اعلام بخشند تا بنده کان درگاه از تردد و تفرقه باز بند بر شاه جواب داد که حیات سلطان محمد
خدا بنده در منزل من ختم رسیده است و فرزندان او ذکر و انانیت که فلان و فلان باشند در محبت من
روزگار بسر میبرند اگر شخصی بنا بر غرض خود را بمنام پسر سلطان محمد خدا بنده کرده دعوی فرزند می مینماید باشد
مخص غلط و عین افتراست ملا تاجان و سایر اعیان حقیقت حال بخاطر آورده که بالفعل این شخص بعینه
سلطان محمد خدا بنده شهرت یافته است و خلاف آن خاطر نشان عوام الناس کردن بسی مشکل میباشد
بهتر آنست که در قلعه باشد تا با جمل طبعی در گذرد و چنان با جمل طبعی در گذشت از دوسری موسوم با حمد باقی ماند
که منجهو قریب خورده او را پادشاهی برداشت اخلاصخان و سایر امرای حبشی و مولد بر سهیلین مقدمه از منجهو
در آنجا ماه مذکور در میدان کالچو تر و صف قتال آراستند میان منجهو احمد پادشاه را بالای برج شاه چتر بر سر
مرتفع ساخت و میان حسن را با موازی به قصد سوار بدافعه خصمان بیرون فرستاد و بین الفریقین کارزار عظیم
انجامیده جمعی کثیر از طرفین کشته شدند در آن شب از جانب حبشیان توپها که بجانب قلعه سر میدادند کلوا که جزیره
احمد شاه خورده و لوله و آشوب میان مردم بوقوع آمد و میان حسن کثرت و غلبه اعدا مشاهده کرده پای از میدان
کارزار کشید و بدرون قلعه رفته استیلا و شکست اخلاصخانین متزاید گشت و بجا مرده قلعه پر دخته از اطراف
و جویاب سیل و مورچل پیش بردند و ابواب دخول و خروج بسته کس نزد حاکم دولتا باد فرستادند که آنکس مان
حبشی و حبشیان مولد را که از آنجا بر شاه تا آن زمان محبوس بودند روانه نماید تنها در دولتا باد اعانت کرده بشان
روان نمود و بنا بر آنکه تنها در جوند بهادر شاه را یکم میان منجهو حبشیان نمیداد اتفاق کرده نیز ایشان طلب مجبور
النسب را از بازاری احمد مکر گرفته و بدو مان نظام شاه منسوب ساخته سک و خطبه بنام او کردند و باین تقریب ده دو
سوار حبس آمده میان منجهو و مصورین در دریای حیرت غوطه خوردند و چون از نجات و خلاص مایوس شدند عرضید

تاریخ مرسته

۳۱۲

مقالیم رومینیم
۲۵۸

سلطان مراد اوله اکبر پادشاه نوشته بکجرات فرستاد و التماس قدم نمودند و شهادت بنا بر آنکه از جانب پدر بختیگر
دکن بامور بود و انتظار فرجه داشت بزودی لشکر فراهم آورده متوجه احمد نکر شد لیکن بمنوذر عریضه بکجرات
نرسیده بود که میان امیرای حبشی بر سر مناصب و اقطاع عیار کرد و دست مرتفع گشته شمشیر لفاق از غلاف برآوردند
و قتل و کشتن مکرر کنوشیده در انبساط از خود بقضای راضی نشدند و بعضی امرای دکن که با ایشان بودند از شتاب
این اوضاع متفرک گشته ترک رفاقت نمودند و با چیل و حشم بجانب قلعه شتافتند به منجو پیوستند و او باین لطیفه
ضییعی حیات تازه و قوت بی اندازه بهرسانیده از قلعه برآمد و روز شنبه بیست و پنجم محرم المحرم سنه ۱۰۰۲
و الف در حوالی نمازگاه با امیرای حبشی جنگ کرد و شکست و پادشاه ایشان را با چند نفر اسیر ساخته از
مطالبه فدوم سلطان مراد پشیمان گشت و در این اندیشه بود که ناکاه میرزا عبدالکریم المصطفی طلب به خاکمانا
در اوج علیخان حاکم غازیس پشایان برآورد مراد ملحق شده بامواری سی هزار سوار مغل و راجپوت و افغان تمام یراق
بحوالی احمد نکر رسیدند میان منجو که از طلب ایشان نادم بود قلعه احمد نکر را بقلعه و آذوقه و خیل و حشم مشغون
و مضبوط ساخته بالفزار خان که از حمله انصارش بود سپرد و چاند پی پی سلطان چون میل رفاقت نمودند بشت
اورا نیز با جواسمه و نفوذ درون قلعه نگاه داشت و خود بقصد فرار هم آوردن سپاه و طلب کمک از پادشاه
و قطبشاه به سراه احمد شاه بجانب قلعه دست یافت و زبره ملک طمارت و پر بهیز کاری چاند سلطان
بکی همت برمداد خنجر شکر مغل کاشت و از خوف آنکه مبادا انصار خان که از انصار میان منجو بود با خصم زبان
کمی کرده قلعه را بایشان دهد برآینه محمد خان بن مسیان محبت الله و پادشاه مرعشی نظام شاه را بامور رسانید
که دفع او نماید و محمد خان قتل او کمال تنور و شجاعت بطور رسانید و پادشاه را بامور رسانید و قلعه خطبه بنام
بهادر شاه بن ابراهیم شاه خواندند و شمشیر خان حبشی را که فرزندان او خان اولاد کور و کشتاد و زیاده از بقا
تن بودند با افضل خان تفرشته و دیگر مردم کار آمدنی بقلعه درآورد و چون روز هجرت و نیم ماه ربیع الثانی سالمه کور
سلطان مراد با اتفاق امرای کب و مغل مانند سیل که از قتل خیال بقضای صحرای نهمی از جانب شمال احمد نکر
نمودار گشتند و در حوالی نمازگاه ایستاده جمعی از دلیران پر غلبه بکجرات حرات در میدان کالاهو تیره نهادند و قتل

احمد شاہ بن شاہ طاهر

۳۱۳

معالم سیم روضہ سیم

بفرمودہ چاندنی بی سلطان مستحضر مذکور و پیکر گردید و چند توپ قیامت آتش بجانب خیمہ سر داده سنگ نفوذ
در جمعیت ایشان انداختند و چون روز چہارم رسید شاہ سزادہ پادشاه و سپاہ مغل ہجلی در باغ شست بہشت کہ ریختہ
بر شان نظام شاہ بن احمد نظام شاہ بہت نزول نمود و ہمہ شب ہوا زمہ شیار می و مرسم خیمہ قیام نمودند
بیت در گردن کین شہسوار پھر ہر فرخت رایت ہر فرخت چہر ہر آمد برین خلعت
زیبا حرام ہر آورد و خشت تیغ از نیام شہزادہ جمعی را بجا فطت شہر و بر شان آباد کہ از مستحضر ثبات بر شان نظام
شاہ نامی بود و مستحضر دہ استال متوطنین انداز کار کمال التفات بطہور رسانید و در کوچہ و محلہ ذای امان کوش
ادائی و اقامتی رسانیدہ نوعی نمود کہ رعایا و تجار و غنیرہ پانی توقف دہ و امن کشیدہ اعتماد بر قول مغلان
کردند و روز دہم شاہ سزادہ و امرای عظام مانند میرزا شاہ رخ والی بخشان و وزیر سپہ سالار خانان
و شہباز خان کینہ و محمد صادق خان و سید مرتضی سہروردی و راجہ علیخان حاکم بر پانچور و راجہ بکجات و دیگر امرا
کہ تعداد اسمی ایشان موجب تطویل است در دور قلعہ فرو آمدہ مورچہل و الکف میان خود قسمت کردند
و در بہت و بیستم آئندہ بوالفضل کینہ جو شہباز خان کینہ کہ بستکری معروف و مشہور بود و سپاہ اکبر
بفرمان شہزادہ باشکر کثیر بہانہ سیر و کشت سوار کشت و آن غارتگر خبیث سپاہ خود را بتاراج فقیر و غنی حکم نمود
و در یک طرفہ العین تمام منازل و مسکن احمد کرد و بر شان آباد و سپہ خانہ بوجہ بکریانی اثر معجزہ نماند و چون در بند
تشنہ کمال تھنبت داشت کہ مکان محبان اہل البیت کہ بلکہ دواز دہ امام شہور است غارتگرہ سالکان
بہنجا بقبت آل اور شاہ سزادہ و خانانان بر آن مطلع شدہ اور از جبر و طاقت کردند و بسیاری از تاراجیان را
عبرت با انواع عھودت سیاست نمودند اما خلاصین ہمہ مگر را چون از متاع و غنوی چیز سے نماندہ بود و وقت شب
جلای وطن شدہ ہر کدام بطہور فی رقتہ و امرای نظام شاہ در آمدت سے فرقہ شدہ و مسیح کس مطیع یکدیگر
بنودند اول میان منجو کہ احمد شاہ را با و شاہ دانستہ بجانب سمرقند عادل شاہ نشہ بود و دوم اخلاصخان حشہ کہ در
حوالی دولت باد مونی شاہ نام مجھولے را با اسم سلطان مخصوص ساختہ سمر در قلعہ اطاعت در آور دہ بوسیم
آنکے خان حشہ کہ دینزد سمرقند عادل شاہ نام مستحق داشت شاہ علی بن برادر شاہ اقول کہ عرادہ قریب بغداد

تاریخ فرشته

۳۱۲

مقاله سیم در زمین
ششم

رسیده بود و در حبیب پور توغن داشت نزد خود آورده چتر بر سر او گرفته پادشاهی بر داشت بنابر آن که اخلاصخان
جرات ورزیده باده سوار سوارا طلبه فی از دولتا باد متوجه آمد مکرشد غاصخان سپهسالار دولتان کور
که روی رزمه سپاهنش بود با پنج شش هزار سوار حاکم شالیه کارزار که از لشکر اکبری انتخاب کرده بود و شجاعت
ایشان و ثوق تمام داشت بدفع او نماند نمود و در کنار آب خرنک دولتا را با اخلاصخان ملاقات واقع
شد و بعد از جنگ شکست شامل مال ایل دکن کردید و دولتان و سپاه مغل تعاقب نمود و قتل و غارت تعظیم
رسانیدند و از بهانجا بجانب قصه بن که در کمال عموری بود شتافته ذکور و اناث آن طایفه را بهر عورتین
محتاج ساخته با احمد مکر شتافتند و بنابر آنکه چاند سلطان بسبب حبس بهادر شاه و اجلاس احمد شاه از میان بجز
سرکران بود با بنک خان پروانه نوشت که جمعی از همتان و شجاعان را جهت محافظت حصار و مدافعین
که محل اعتماد باشند همراه گرفته خود را بقلعه آمد مکر باید رسانید بنک خان با هفت هزار سوار و سپاه
متوجه آمد مکر شد و چون پیش کردی آمد مکر رسید جاسوسی جهت تحقیق کیفیت طریق دخول حصار
فرستاد تا اطراف و جوانب آنرا بنظر احتیاط و امان در آورده مراجعت نماید جاسوس لوازم تجسس تعظیم
رسانیده چنین گفت که جانب شرقی حصار احمد مکر از نزول سپاه مغل خالی است و هیچ کس از امرای مغل
بمحافظت القوب قیام ننماید بنابر آن بنک خان شبانهگاه در ملازمت شاه علی و پسرش مرتضی برهنه
جاسوس متوجه حصار گشته بطی مسافت پرداخت و از نوادرات اتفاقات آنکه صباح بهین روز سلطان مراد بر
ملاحظه حصار و تاکیه مورجل و الکنف سوار شده مانند ماهو استیارت گشت ناکاه جانب شرقی را از وجود محافظت کنند
خالی دید کجا بیانی الطرف سبحان خایمان رجوع فرمود و او در همان روز از حوالی باغ هشت هشت کوچ کرده در
جایگاه مذکور نزول نمود و بنک خان از آن کیفیت خبردار نبوده با ستم هزار سوار انتخابی و یک هزار پیاده و توبچی
در شب تاریک بدینجا رسید و غفلت اجتماع را غنیمت دانسته دست به تمشیر بازید و ملیت
ز تمشیر خیزد ششگان شینون در آمد شب خنکان شد از تاشین تنها تیره شب خرنکی
که کمباید از خنده لب زبس کاپر ششبارید خون شب تیره در چهره شد لاله کون غاصخان

احمد شاه بن شاه طاهر

۳۱۵

مخالفه روز ششم
شده

بادیه است سوار تیر انداز که بپرسد او میداشتند بام عمارت عبادتخانه برآمد و به تیر اندازی مشغول شد و دو لنگان بود که پیشتر به روبرو شیار شده با چهار صد جوان نامدار افغان خود را باورسایند و هنگامه کارزار گرم گشت و از طرفین و آدمی و مرد دکنی می دادند که پسر دو لنگان پیرخان نیز با ششصد بهادر هم نام میدان رسیده دست بشمیر و نیز مشغول مجرب گردید و آبگنج خان پیش از آن ثبات قدم را مستلزم بیاک داشت با اتفاق پسر شاه علی و از متهنن دکنی که عدو ایشان چهار صد میر رسید از میان نیمه و خوابگاه اردوی غاغانان برآمد و بجانب حصار احمد نکر متوجه گشت و شاه علی که مردی ضعیف و نحیف بود در قلعه درآمدن امان نمود و چند روزه حیات را غنیمت داشت با باقی لشکر دکنی از هم باز که آمده بود معاودت نمود و دو لنگان تعاقب او از دست نداده قریب نهصد کس را به تیغ بید ریغ مستهلک کرد و ایندو چون اخبار ویرانی احمد نکر و استیلای طایفه مغتسلیه پر غاشجوی بهار السلطنه بجا پور رسید و نوشتنهای چنان سلطان مشعل بر مبالغه و استغاثه متواتره و متوالیه نزد عادل شاه فرست بر آینه انحضرت در سدا عانت او کشته سیلانیان خواجہ سدر اکبر که بصفت شجاعت موصوف بود بامیت و پهنار سوار روانه شاه در ک کرد و ایندو میان مهنو اتفاق احمد شاه و دیگر امرای و اخلاصخان با اعوان و انصار آن خضر شنیده به سیلانیان پیوستند و مهدی قلی سلطان ترکمان نیز سرشکر فلک شد با پنج شش هزار سوار و پیاده بسیار از جانب محمد قلی قطشاه بوی طغ شد و چون خبر جمع شدن لشکر دکن در شاه در کت بسمع شاه پیاده مراد رسید از آنجا که میان او و غاغانان غبار اتفاق در میان بود با صادق محمد خان اناکب و امرای کبار گنگش فرمود بهلکان بعد از تقدیم مراسم استخاره و لوازم استشاره بقول المعنی معروض داشتند که تا وصول لشکر دکن با حیدر و در حضرت نقوب و تجلیف ارکان جدار سعی و کوشش نموده قلعه را مفتوح بایه ساخت شاهزاده آن رای پسندیده بان کار اشارت فرمود امرای عظام حجت عدم اطلاع بر مواضع نقب و آمد و شد قلعیکان نزد سلاطین دکن مبنایه درسد بواب و حول خسروچ کوشیدند که خیال را محال تر و دشوار نمایند و بهر مژگان و اتفاق بان آیین چنگ فرمود و آن در اندک زمانی از مورچل شاهزاده و غیره بیخ نقب نیز یک قلعه ریخته بیخ دیوار و بروج آن توام ملکات البروج را مانند نجوایف سپهر محوقت ساختند و در شب جمعه غره رجب که

تاریخ مرسته

۳۱۶

که از لیاالی اربعه و سیله آرقایب بود نقبها را باروت و توپ و تفنگ ملوساخته سوراخ آنها را بچ و سنگ بستند و خواستند که فردای آن بعد از نماز جمعه آتش در آنها افکند و قلعه را بپزند قضا را خواجه محمد خان شیراز که در شکرشاهزاده میبود از باب ترخم در آتش تار خود را ببرد و حصار را ساینده ایشانرا از موضع نقب وارد و سپاه منسل خبردار ساخت ابل قلعه ممنون او شتر از صغار و کبار بحکم چاند سلطان در همان شب بکندن و شکافتن ارکان حصار که محمد خان نشان داده بود مشغول گشتند و تا ظهر روز جمعه دو نقب را یافته و باروت به کرده و در پید کردن نقبهای دیگر بودند که ششزاده و صادق محمد خان بنخواستند که فتح بنام غاسخانان شود بیوقوف او فتح کردیده در حصار فوجها آراستند که چون نقبها را آتش زده و قلعه را خنایه پدید آید هجوم آورده فرصت ندهند و بحصار در آیند **ملیت** دیران میدان کین تا ختند سردون زخو زره ساختند زجوشن شد آراسته بال و دوش شد آرایش رز که جبه پوش زهر سوکی و جله موج ریز روان شد بوی محیط ستر و چون امرای اکبری سوانی غاسخان موجب حکم شاهزاده باخیل و حاکم طبل و علم نزدیک آنخص حصین رسیدند با آتش زدن نقبها اشارت فرمود و در وقتیکه حصار نقب بنوم که بزرگ ترین نقبها بود شکافته و تهنیه بر آوردن باروت بودند که ناگاه دو دوش از آن نقب تا ویه است برآمده شعله بلادر دیوار سرمان نهاد و افتاده بیکبار اساس سحرالباس حصار متزلزل گشته زمین و زمان از هیبت آن از جا درآمد و صدای از نهاد آن بنیاد که مصدوقه سبغاشد او بود برآمد تو گفتی که صور قیامت دیدم سوازی خجسته کردی و از جای درآمده بر سکنی از آن بنای سحر اطور بقبطری از اقطار افتاد **ملیت** چو شد آتش تیز ریزان شرار فرو بخفت از یکدگر انحصار غلایافت آنگوه زان زلزله کسته شد آن آیین سلسله شد آن صور غارتگر زندگه سرفیل را دوشد مندی شد آن لحظه بول قیامت عیان بگردون برآمد نفی و فعل زمین گفتی از یکدگر بردید سبیل صور قیامت دیدم بخندق فرو بخفت آن شهر بنه بدیاد افتاد که بی ثبته جمعی که نزدیک اندوار شکافتن نقبها مشغول بودند در زیر سنگ و خاک شده هلاک گشتند و برخی که دور تر بودند مانند میر تقی خان و لد شاه علی و انکس خان و شمیر خان و محمد خان دایه زاده و افضل خان و دیگر کسب و صفا

مقاله هم روز سه شنبه

احمد شاه بن شاه طاهر

۳۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

چون رخنه را چنان مشاهد کرده فرار را بر تیرمد اختیار نموده سرسبز و بجا ب دروازه و گوشه و گشت اگر بخت و خیزه
 خالی از دیار گذشته دل از محافظت حصار پر خستند فاما بجن سی آن عیقه مریم خصال که **بیت**
 فروغ نعل سمنش بلال غره دولت مثال سایه چرخش سواد دیده کشور هزار بار بروزی شکسته از بخت
 بگشاده مقننه او کلاه کوشه سحر رختش کشیده مثال کوشه برق ز غمش گرفته خیال دهن معجز المخص نعمایت
 الملك المثلان چاند سلطان مجز و اطلاع بر آن واقعه بولن کت برقع پوشیده سلاح جنگ در بر کرد و پابرهنه
 شمشیر دست گرفته با جمعی از مردم که در خدمت او حاضر بودند از سر پرده عصمت بیرون نهاد و بر سینه
 عنایت سوار دولت شده بوی آن رخنه روان گشت اما لی قلعه مرتضی خان و ابکت خان و شمشیر خان
 و غیره تا چارگشته از گشته بکسار که مخفی شده بودند بملازمت شاتقند و بنا بر آنکه شاه سزاده و صادق و محقق
 و سایر امرا و سپاه منظر انتظار افروختن نقبهای دیگر و بخت دیگر دیوار نامیکشیدند قلعیان فرصت یافته پوسها
 قیامت آشوب و بان و تفنگ و ضربزن و آلات آتشی در آن رخنه گذاشته که مانند و هیز و وزخ کرده
 و در حشر چون آتش گرفتن نقبهای دیگر با پوس گشته امرا و سپاه منظر بکام شاهزاده بجانب رخنه حمله آوردند
 و میان مردم درونی و بیرونی حسرتی که صعبتر از آن تصور نتوان کرد واقع شده چون بقوت دولت و ان
 آن شیر زن بر دهنه از رخنه و از بالای برج دو سه هزار بان و ضربزن و تفنگ و تیر سر میدادند و بسیار
 از بهادران اکبری شربت فنا چیده خندق از ابدان اموات انباشته گردید **بیت**
 چو باران نیسان به کام جنگ ببارید از ان باره سنگ و خندق تو کف شد آن باره ابر میطر
 کمرکش همه سنگ و بار آتش تیر ز پیکان چنان آتشی بر فروخت که بر ملک بر ملک زان جوت
 بر چند شکر مغل از پشت آفر روز تا وقتی که در عالم آفسوز راول بر کشکان و سولکان سوخته در حصار
 زر کار معرب مخفی گشته تیر سوخته را گرم داشتند و دست از کوشش باز نداشتند اثری بر آن مترتب نشده
 تسخیر حصار صورت زیست ازین ریکندر شهنشاه و صادق محمد خان و دیگر گشته در ان شب بجانب مسکن
 خویش شتافتند و کوکب و بزرگ اردوی مغل زلمین جتین و آفرین کشاده انصاف دادند که حالت

ملیج فرشته

۳۱۸

مطلبیم روضه سیم
ششم

تو و شجاعت چنین است که آن شیر زن خرسند و ثرا و بظهور رسانید و از آن تا سرچ نام آن بقیس زن که پیش ازین
منشی بجانده بی بی بود بعد از آن ششصد و یکصد و سیصد و هشتاد و نه نفر از آن بقیس زن که پیش ازین
بجهان سواره چندان بایستاد که معماران چاکدست فرود آمدند آن رخنه را بکل و سنگ مروازی دوسه کر
بلند کردند و در بهمان چند روز نامها بسرداران لشکر دکن که با اتفاق سبیلان بجمالی ولایت بر سر رسیدند
نوشته و ششم از غلبه اعدا و زبونی اسل حصار و قلع و کمی آذوقه در آن دج فرمود اتفاقا جاسوسی که عامل این ششصد
بهت مردم غسل گرفتار گشته و در بظرفا تخان و صادق محمد خان رسانیدند ایشان کتابی بسبیلان نوشتند
که مدتیست که انتظار توجه داریم تا بزودی این منازعه و مناقشه رفع گردد و هر چند زودتر بیایند بهتر خواهد بود و آن
کتاب را با نوشته های چاند سلطان مصوب بمان قاصد مرسله استند کونین چون کتابت بسبیلان رسید
بر مضمون آن مطلع گردید بهمان ساعت کوچ کرده بسیرت هر چه تا متر از راه کو بهستان مانک دون متوجه
قلعه احمد گردید و چون فحلی در لشکر مغل بدرجه اعلی رسید و اسبان در غایت ضعف و زبونی شده بودند از شنیدن
آن خبر شخذه و سایر امرای اکبر متفکر گردید و مجلس استشاره ترتیب دادند و رانی بجهان بر آن قرار گرفت
که در ریخت جنگ با سپاه دکن موقوف داشته با چاند سلطان صلح در میان آورند باین پنج که آن علما حضرت
ولایت برابر پیشکش پادشاه نموده تتمه ولایت بر طبق زمان حسین شاه بوی معلق داشته باشند پس سید
که از قدیم الا یام تربیت یافته و در گذشته و دو دمان نظام شایسته بود از جانب شایزاده جمید مقدمات مصالحه
ما مور کشت و چاند سلطان اضطراب پناه مغل را بخاطر آورده سخت پای در دهن استغنا کشید و در آخر او نیز مانند
لشکر مغل صلاح در جنگ ندید و چون از ضیق محاصر و تنگ آمده بود تمهیل کرده بنوعی که مرقوم کشت مصالحه نمود
و شایزاده و خانان از راه کوتل چتور و دولاباد در اوایل ماه شعبان روانه بار گردیدند و سبیلان سر
عادلشاه و محمد قلی سلطان سکر کرده سپاه قطبشاه و میان منجهو با احمد شاه با اتفاق در جهان دوسته روز
با احمد مکر رفتند میان منجهو خواست که احمد شاه بر پنج سابق پادشاه احمد مکر باشد و اینک آن احمد شاه را
از قلعه بیرون کرده در دوازده بر روی میان منجهو بسته جمعی را نزد تهمناز و جود فرستاده بهاد شاه بن ابراهیم

احمد شاه بن شاه طاهر

مقاله سیم روضه سیم
ششم

شاه مقتول را نزد خویش خواند و درون قلعه خطبه بنام او خواند و ایستادگان و سایر امرای نظام شاهی اطاعت نمودند میان منجم در مقام فرود و عصیان کشته میخواست که آنش قتل مشغول سازد و از جسم عاقل شاه مرتضی خان دکنی را که عمده امرای در کابلش بود با چهار هزار سوار و پیاده با محمد نکر فرستاده میان منجم و پیغام داد که در بیعت چنین آرزو با حبيب زباده فی خلل ملکست باید که حبس معصومات حل کرده با اتفاق سپهسالار بیجا پور آید تا احوال بخاطر آورد آنچه صلاح ملک و دولت باشد بقدیم رسانند میان منجم و مردم مایل بود از فرموده عادل شاه بجا و زنا کرده همراه مصطفی خان بیجا پور رفته و چون یقین عادل شاه شده که احمد شاه از اولاد نظام شاه نیست و در احوال خود کرده با قطع لایق سزا افزای بخشید و میان منجم و پسرش میان حسن را در سکونت امر استقام داد و بجا کیر و خرابی مستح و مسرور گردانید مدت سلطنت احمد شاه قریب هشت ماه بود

ذکر سلطنت بهادر شاه بن بهرام نظام شاه

بر ضمایر بحکم نظایر مطالعه کنندگان مخفی ماند که چون چاند سلطان بهادر شاه را بسامی جمیل صاحب فخر گردانید محمد خان میان منتخب دایه زاده را پیشوا گردانید و او در آنک زمان بی چنانچه رسم و عادت در استحکام خویش کوشیده و اعوان و انصار خود را بمناسب از جند مستظهر و قوی پایه ساخت و راست استقلال خود را در آفرینش آنگاه و شمیر خان که بزمید است بار شهرت داشتند بجهت تدبیر گرفته و ریخته در پای ایشان کرده مجبوس گردانید امرای دیگر از مشاهیر این اطوار دست نکست شده هر یک بطرفی شاتمه چاند سلطان مضطرب گشته قبیحی عادل شاه گردید و با و پیغام داد که در چنین وقت که دشمن تو در کین نشسته و نگران آیند و قحط از رسوم سرکشی و عصیان بیشه ساخته بر ساعت غنمی انگیزند و هر لحظه آشوبی ظاهر میسازند اگر آنحضرت در کوشال اجتماع نکوشند غریب یغیه این مملکت نیز تصرف اکبر شاه خواهد رفت عادل شاه باز در مقام امانت شده سپهسالار را فرمود که با محمد نکر رفته آنچه خسود چاند سلطان در آن باشد بقدیم رسانند سپهسالار در شورش غم و الف بار دیگر با محمد نکر رفت و محمد

تاریخ مرسته

۳۲۰

مقاله سیم روضه سیم
ششمه

در قلعه متحصن گشته چون چاند سلطان در مقام اطاعت نشد سپهسالار تجویر چاند سلطان بجاوه پرداخته قریب چهار ماه
اوقات صرف آن نموده در دفع محمد خان راسخ و ثابت گردید محمد خان عریضه بنحایان نوشت که طالب ملک
شد و مردم قلعه برامنی مطیع شده بالتمام از او برگشتند و او را مقتید ساخته چاند سلطان سپردند چاند سلطان
اینکشان حبشی را که از غلامان درگاه بود استاماد برود کرده پیش او و وکیل السلطنت ساخت و سپهسالار را مخلص گردانید
باعتزاز و احترام تمام رحلت معاودت نمود و او در شامی مرحبت چون بجالی راجا پور که برکنار گشت
واقعت رسید شنید که امرای اکبری قصبه پاتری و غیره که خارج مملکت برار است نقص عهد نموده متصرف شدند
بنابر آن در همان موضع توقف کرده عریضه مشتمل بر حقیقت احوال بعد از شاه نوشت و محاذی آن چاند سلطان
و اینکشان بر حرکت منحل و نقص عهد ایشان مطلق شده بتجیل تمام کسان به بیجا پور فرستاده در باب طلب ملوک
و جهت اخراج سپاه منحل از دکن مبالغه و الحاح از حد بردند عادل شاه بر نسبت سابق سپهسالار سپهسالار حخته
بها میرغل فرمانداد و قطبشاه نیز پیروی عادل شاه کرده مهدی قلی سلطان را با شکر تلنگ نزد سپهسالار فرستاد
و از احمد نیکو هم قریب شصت هزار سوار بجانب برار روان شد و چون بقصبه سون پت رسید توقف کرد
در استمداد جنگ کوشید و خانهایان سپهسالار منحل که در قصبه جالنه مقام داشت هجوم دکنیان بخاطر
آورده با حضار شکر فرمانداد و خود بیلده شاهپور نزد شاهزاده رفت و حقیقت حال معروض داشت و چون
میخواست آن فتح بنام او شود شاهزاده و تالیق او محمد صادق خان را در شاهپور نگاهداشته با تفاق
سایر امرای اکبری و راجه علیخان بر مانپوری با موازی بیست هزار سوار کارگذار متوجه رزم دکنیان گردید
و در کنار گنگ متقابل دکنیان حیمه و سرکاه مرتفع گردانید و در شکر خضر خندق کشیده قریب پاترود
روز حرکت نمود و چون ماهیت سپاه دکن معلوم کرد و چند مرتبه در جنگ طلایه و قراولان طرح و طور درآید
و برآمد ایشان بخاطر آورده روز هجدهم ماه جمادی الثانی سنه خمس و الف وقت چاشت بقصد جنگ
صغما آراست لیک وقت عصر تلافی فرستاد و واقع شد و سپهسالار با استعمال آلات استبازی راجه علیخان
و راجه جلالت راجه پت را که مواجبه خستیا کرده بودند بچهار هزار تن در مستملک گردانید و بنا بر آنکه

بهادر شاه بن ابیسیط مرسی

۳۲۱

مقاله سیم در تفسیر
شعر

امرای نظام شاهی و قطبشاهی نائب مقام است افواج اکبری نیامورده روی بودی نه سزاهم نه دانه سپهر
مخالف و مخالف دیگر افواج خصم نیز بر خود سرخ کرده قریب بوقت شام برپیمید و مسیر سپاه مغل حمله داده بود
در جم سکت که از معرکه بسوزید تا شاهپور نزد شاه بزرده شتافتند و صادق محمد خان در آن سده که شکار
برداشتند از مملکت دکن بیرون رود اما خانانان با وجود قفسه لشکر بهمان در مسکه که پای تهو استوار حمله
با قلی این سپاه در انشب توقف نمود و سپاه دکن قرار فتح بخود داده بشارت مشغول شدند و غنیمت
فراوان بدست آورده بجز سیل خان و جماعتی از خاصه حسیل عادلشاه بالتام جهت غنایم در ساینده
آنها بجای مضبوط و مستحکم متفرق گشتند و بحسب اتفاق خانانان و سپهسالاران بیکدیگر با اندک مره
بغاصب یک تیر بر تاب در معرکه بوده قریب یکت پهر شب از احوال یکدیگر خبر داشتند و حسب الامر چون
واقف شدند بر دودر محافظت خود کوشیده در سه و جمع آردن لشکر شدند و چون در شبید نرگ عذار سوز
در بچه خود بر آورده و به بدوی شب را منظم گردانیدند و در سوار با جمیت خود مقابل یکدیگر ایستاد
مقصود خانانان آن بود که سپهسالاران حرف صلح نه کور ساخته تعالی از یکدیگر جدا شوند لیکن سپهسالاران بوسه
بعضی مردم در جنگ را منع گشته بودی شد و بجانب خانان روان گردید و او نیز ناچار اعلام قتال برافروشت
بعد از ابقاء حرب سحر که جنگ روز سابق در حسب آن باریچ می نمودیم فتح و ظفر بر پرچم خانانان
وزید و سپهسالاران بجانب شاه در کشتافت و امرای نظام شاهی و قطبشاهی که در روز سابق کر سخته بودند کجا
بر با حمد خود و همه را در قله جات را منظم دانستند و خانانان بعد از فتح بزرگ جمعی را بجای مره قلعه پر ناله
و دایم که معطر طالع ملک بر است تعیین نموده خود در قصبه جلالت پور محل اقامت انداخته و شکراده سلطان
را در تحریک صادق محمد خان که از امرای جنس نزاری بود بخانان پیغام داد که چون فرصت است مناسبت
که متوجه احمد نکر گردیم و آنرا تسخیر و مغنی گردانیده مملکت نظام الملکی را تصرف نه آیدیم خانانان چون
که مقتضی وقت و صلاح در است که امسال در برابر بوده قانع و مغنی گردانیم چون آن مملکت را حمله نموده
متوجه جبهه های دیگر شده اعلام تسخیر دفع سازیم و چون انخاب موافق مزاج شکراده نیامده اظهار رنج و کینه

تاریخ فرشته

۳۲۲

فرمودند بدان تفصیل که در دو قعاست اکبر پادشاه ر قمر د کلکت صحت کردیده شخزاده و صادق محمد خان پسر
 عارض شکایت آمیز با کبر پادشاه نوشته اکبر پادشاه خان خانان را بحضور علید و شیخ ابوالفضل را سپید لار دکن
 کرد ایند و میرزا یوسف خان را شریک اد ساخت و خان خانان در شهر رتنه ست و الف متوجه در کاوش
 آنگهان فرجه یافته در حدوت چاند سلطان شدت در زید خواست که بهادرت آورد آن محمد علیا
 در یکی از قلع مجوس سازد و خود کوس اتا و لاغیری نواز و وی بریمغی آگاه گشته در محافظت بهادر شاه
 القاسم کوشید و در دوازده بر روی آنگهان بست و مقرر کرد که در بیرون قلع با تفاق ارکان دولت دیوانه
 میکرده باشد آنگهان چند روز اطاعت کرده در آخر مخالفت در زید و قلع را محاصره کرد و اکثر اوقات این
 جنگ واقع میشد و عادل شاه محاب فرستاده هر چند سعی فرمود که میان ایشان صلح شده اتفاق پدید آید
 هیچ و جبراین سنی صورت نه بسته استقلال آنگهان از حد گذشت و معرکه را از وجود خان خانان خالی دید و در عین محرم
 برسات که غر کلکت نیز پر از آب بود و از جانب شخزاده کلکت رسیدن دشوار جمعی از سرداران و بجا بقصه
 بیر فرستاد که آنرا از تصرف امرای اکبر شاهی بیرون آورد و حاکم آن قصبه شیر خورشید کشته و استقبال کرد
 مقابل انجمت شد و بعد از جنگ سخت زخمی گشته شکست یافت و بر جنت فردان و انواع لقب خود را بقصه
 رسانیده متحصن گردید و عارضه بخدمت اکبر پادشاه نوشته از تسلط دکنیان و لوکات فرستاد و شیخ ابوالفضل
 فتاحی و سید یوسفان همچنین فقرات شکایت آمیز روح نمود اکبر پادشاه چون دانست که غیر از خان خانان دیگر
 چنانچه باید و شاید از عهده سپه لاری دکن بیرون نمیتواند آمد لا حصرم از کربس او در گذشت حاکم آن کوه
 که باز او را نوارش فرموده صاحب اختیار و سپه لار دکن سازد اتفاقا در آن آوان شاهزاده مراد اکثرت
 شرب مدام و مخالفت نوان امراض غیر مکرر بر سر ساینده در عهده شالچور که از مستحکمات او بود بر جنت حق
 پیوست و اکبر پادشاه دکن را بشهر آوده و انبال که اصغر اولاد او بود محتشبه به همراه خان خانان روانه دکن گردید
 و بمنور میرسد دکن رسیده بودند که خود نیز صاحب المالتاس شیخ ابوالفضل و میرزا سید یوسف خان در شهر
 تنه نماند و الف از دار الحکومت اگره متوجه دکن گردیده چون دانست که میان چاند سلطان و آنگهان

بها در شاه بن ابراهیم نظام شاه

۳۲۳

مقاله پنجم در فضیلت
شاه

و فغان بسیار است خود بخاطر قلعہ اسیر مشغول گشته شهنشاه و انبال و خانخانان از اجتناب احمد مکر فرستاد و آننگهان
جیشی که پانزده هزار سوار داشت بقصد آنکه دینہ کلمات جیتور گرفته با سپاہ مغل جنگ نماید از کرد و قلعہ احمد مکر
بر خواسته متوجه آنجا شد و چون شاهزادہ و سایر امرا بر آن واقف شدہ بجانب قریہ معموری که صحرائی وسیع است
بقصد احمد مکر روان گردیدند آننگهان سہ ہیمہ شدہ خیمہ و سہ گاہ و احمال و اطفال را آتش زدہ بی آنکہ مقصد
جنگ شود یا آنکہ با احمد مکر رفتہ از بہادر شاہ و چاند سلطان خبر گیرد و مقنعہ عجز بر سر گذارند و بجانب جیش کرکیت
شاهزادہ و امرای مغل بمیزاحمی و معارضی بسپای قلعہ احمد مکر رسیدہ بطریق سابق محاصرہ نمودند و مورہا
بر مردم قسمت کردہ از جانب شاهزادہ و انبال و خانخانان و میرزا سید یوسف خان شروع شد حضرت فقیر نمودند
و سر کو بہا ساختہ چون مشرف بر آن شد کہ قلعہ مستحضر و مفتوح کرد و چاند سلطان بجمیہ خان و اچیت سہا کہ درون
قلعہ بود گفت آننگهان و دیگر سرداران فتنہ عمدہ نمودہ چندان سہ کشتی و بی اعتدالی نمودند کہ از شماست
آن اکبر بادشاہ خود متوجہ دکن گردید و این قلعہ نیز در چند روز مفتوح ایشان خواهد گشت جیتہ خان گفت
کہ گذشتہ گذشت بالفعل علاج حبست ہر چہ مای صوابنا تقاضا نماید کم شود تا بر آن عمل نمایم چاند سلطان
گفت صلاح در آنست کہ قلعہ را تسلیم شاهزادہ و انبال نمایم بجان و عرض و ناموس ایمان و زمینہا رجوع
بمراہ بہادر شاہ بخیر برویم و در انصوب بودہ منظر لطیفہ فیضی باشیم جیتہ خان اہل حصار را طلبیدہ فریاد بر
آورد کہ چاند سلطان با امرای اکبر بادشاہ زبان کی کردہ میخوابد کہ قلعہ را با ایشان سپارد و کینان بدرون
حرم سہا آمدہ آن علیا حضرت را بر خیز و عقوبت تمام شربت شہادت چشایند و اعیان دولت
اکبر سے چون در ہمان زودی نقبہا مستعد شدہ و ہوار حصار را بر انداختہ بقلعہ درآمدند و طفلان و زنان جوانان
اسیر کردند و جیتہ خان جمیع ساکنان آنجا را از صغیر بکبیر و مردان و زنان و غنی و فقیر سہی بہا شد
بمردان بقتل رسانیدند و شہزادہ و انبال نفوذ و جاسوس و نفالیں سہ کار نظام شاہی متعرف گشتہ قلعہ را
بمتمدان سپرد و بہا شدہ را اسیر کردہ نزد اکبر بادشاہ بہرہ پختہ برد و در آن اواب قلعہ اسیر را نیز اکبر بادشاہ
مستحضر و مفتوح کرد و ایندوکن و خانہ یس را بشہزادہ و انبال از زانی داشتہ چنانکہ در قانع خدیو جہان پنا

ابراہیم ماہ شاہ نوشتہ روانہ دار الحکامہ شد و امرای نظام شاہی مرثی و لشاد علی پادشاہی مرثیہ
چند گاہ قہر پزند و در دار الملک ساختند مدت پادشاہی بہادر نظام شاہ کہ نایت تحریر ہر علمہ کو الہا و محکم
است سہ سال و چہ ماہ بود

ذکر سلطنت مرثی نظام شاہ بن شاہ علی بن برہان شاہ اول

بعد از آنکہ ابراہیم شاہ از برہان پور با گرو تشریف فرمود و کس از نوکران نظام شاہ با آنکہ غفل و چشم نہداشتند
بیا من بخت بد از امرای کبار کشتہ اعلام استقلال فرستند و تا بوم اتحریر تمہ سلطنت نظام شاہیہ از قہر
شاہ غفل نہداشتند کی غیر جشی او از سر مد تلک نامک فرسخ قصبہ بیر و چار کرد ہی جنوبی احمد نکر و بیت
کرد ہی در آنکہ چہ چہل متصرف شد و دیگر را جو کئی داد و دول با در شاہ اسر مد کجرات و جو با ش کرد ہی احمد
بصرف و نیل لدا و دو ہر دو کج صرفت اعلات مرثی نظام شاہ کرد و قلعہ اوسہ را با چہ قریہ حبست
اخراجات سرودی با و کذا شد و چون ہر یک این دو کس تلاش آن بودند کہ دیگر را مخطوب ساختہ
اور نیز متصرف شوند با جرم میان ایشان پیوستہ عداوت بود و با یکدیگر مصافی نہداشتند و خانان این معنی فرمود
مردم خود را با مہد ساخت کہ برخی از ولایت غیر را کہ بجانب تلک واقع شدہ بود متصرف شوند و غیر جمعیت نمزدہ
دہستہ عشر و الف با ہفت ہشت ہزار سوار بد نظر طرف شات و تہا نہای منسل را برداشتہ مالک خود را
از تصرف ایشان بر آورد و خانانان پسر نرکت خود میرزا ابرج را کہ بکلیہ شجاعت و تہور اقصاف داشت
با چہزار سوار تختالی بغالب و متجاوز نامزد فرستہ نمود و حوالی قصبہ ماہر میان ایشان بعد بقرب مبدل شد و
کی بہ تلک پہنچید و دیگری بر ہی حفظ ملک اندوی قہر و غضب بتجیہ سپاہ متوجہ گردیدند و در غایت شدت
و خستہ ہر یک دیگر را در شہر مروی و مردانگی چہل آوردند و با گرز و نیزہ و شمشیر و تیر سرودی ہر یک
کشتہ و در تلک ہر یک ساختہ بیت در آن روز کوفتہ شد بلند کہ رحمت
یامہ پیر کوہ در تلک ہر یک ہستی آن صفت مروت و سیرخ در کوہ قاف

مرغی نظام شاه بن شاه علی بن شاه اول

۳۲۵

مقابلہ ہم روزہ نیم
نشد

سم باد بایان شد به فرق ساری سسر کشان مانده در زیر پای بعد از آنکه از طرفین جمعی کثرتن از ارواح پر خست
اقبال اکبر پادشاهی کار خود کرده و غیر رخصتای کاری برداشته و در حرکت افتاد و جمعی از حبشیان و دکنیان که مخلص
و فدوی او بودند هجوم آورده او را سوار کرده از میدان بیرون بردند و غیر باز داشتند و فراموش آوردن شکر شد
جست محافظت ملائک خود از تحاپوی باز نیامد و خانخانان چون شجاعت و مردانگی او بجا طر آورده بودند و میداد
که باز در فکر شکر کشی است برآمده در مقام صلح شده و غیر تیر تیر بر آنکه عدم اتفاق را جود کنی با خود فهمیده بود
بلکن معرکه را تحریک او میداشت مصالح را بهترین شوق دانسته بجا خانان ملاقات نمود و حد و محدود و لایق
طرفین قرار داده و لازم عهد و پیمان در میان آورده و بجای خود مراجعت کرد از آن تاریخ تا این زمان باین نقض عهد و پیمان
واقع نشده و غیر نسبت بجا خانان در کمال اخلاص و اعتقاد سلوک نمایند و در همان اوان فتنه رانی کول
و فرزند خان مولد و ملک صندل خواجہ سردار و بعضی دیگر از سرداران دکن ترک رفت و برگشت کرده بر نفسی نظام شاه
پیوستند و او را بر دفع غیر عازم و مجازم کشیده در حالی قلعه او متحصن گردیدند و غیر با عنوان خود بدست خود
رفته و با نظام شاه مقابل نمودند غالب آمد و فتنه برای رازنده اسیر و دستگیر ساخته و مقید کرد و این نظام شاه
با اتفاق فرما و خان و ملک صندل که عہدہ امر او دزد متعجب گردیده و با غیر صلح کردند و غیر تیر تیر بر آن که میخواست قلعه
پرنده را تصرف خود را آورد و برآمده نظام شاه در او خرمایه ریح الثانی سنه اثنی عشر و الف بجانب قلعه شانت
و تمانہ دار اقله منجن خان حبشی که قریب بیست سال حاکم آنجا بود بنظام شاه پیغام داد که ترا صاحب خود دانسته
در و ن قلعه جامیسم اما غیر را که خانخانان ملاقات کرده و نظر اکبر پادشاه شده و بر اعتماد مسکنم و قلعه در
آرم عہد کف چون من از غیر فتنه برای و فرما و خان و ملک صندل پس خودم بنا بر صلاح وقت بجا خانان ملاقات
کرده بحسب ظاهر بایشان گشتم اما از صمیم قلب از جملہ غلامان نظام شاهیم و میخواستم لازم و ملزومایی بجای آورده
تحت حفظ سلطنت این دو دمان مساعی جمیع تقدیم رسانم منجن خان این مقدمات را قبول ناکرده ابواب صرف
و حکایات مسند و دساح و غیره را بر آنکه مبادا نظام شاه عند القریب قلعه در آمد و منجن خان بآن مستطیر کرد و
او را گرفته بگلان سپرد و فرما و خان و ملک صندل از گرفتن نظام شاه و لیکر شسته خود را بپای قلعه رسانیدند و منجن خان

تاریخ فرشته

ه ۲۳۳

سقطه سم روز چهارم
۱۰۱۳

بان امثال گردیده قریب یکماه اعلام داده مریض گردانید و بنا بر آنکه پسر مخجن خان موسوم به نانا خان بی اعمد
گروه بزن و فرزند احسان حصار دست درازی میکرد ایشان هجوم نموده و پراکشتند مخجن خان توقف خود را اصلاح
ندیده و بریده از قلعه بگریخت و به همراه فرهاد خان و ملک مندل و دیگر مردم التجا بهادشاه برده ملازم او گشتند
فلکیان روش مخجن خان پیشگرفته چندگاه در حصار متحصن گردیدند و در آخر عمر بنحسب تدبیر آنرا متصرف گشته
نوکحل نظام شاه را در روز نمود و چتر بر سر او گرفته با جمعی از مخصوصان در آن قلعه مسکنش داده خود با خیل و لشکر بیرون
شتافت و در محترم سده فتنه شریف شهنشاه از بنال از برهان پور جهت استقبال با کلی دختر عادل شاه از راه
ناسک و دولنا باد متوجه احمد مکر گردید و جمعی را نزد راجو فرستاده تکلیف نمود که او نیز بطریق غیر متعارف
بلا راجو فرستاده و همان ملک را اقطاع یافته باز گرد راجو استاماد بر عهد و قول او ناکرده شهنشاه خشکین
شده قاصد استیصالش گردید راجو اعلام جرات افزاشته بایش هزار سوار مقابل وی در آمد و اگر چه مرتکب خلک
معفی نشد اما حیدان عالی و حاکمی لشکر منظر را تحت و تاراج کرده مزار حمت میرسانید که شهنشاه کسان
نزد خانخانان سیالنه پور روانه کرده از دو ملک خود دست خانخانان در کمال محبت با پنج شش هزار سوار بونی رسانید
باعث آرام و آسایش گردید و بعد از وصول خانخانان ترک تاخت و تاراج و مزار حمت کرده باقی ممالک خود
رفت و چون شهنشاه و خانخانان با احمد مکر گرفته مصوب با کلی عروس بگشتند و در ظاهر قلعه بن کمار کنگ
لوازم جشن و طوی عروسی بجای آورد و خانخانان در حاله مقام کرده شهنشاه به برهان پور رفت نظام شاه جمعی را
نزد راجو فرستاده از تنگی کیری غیر شکایت نمود راجو قلعه پرند شتافته ملاقات نظام شاه کرده و متعدد دفع
غیر شد و چند مرتبه جنگ واقع شد و هر بار آثار غلبه از جانب راجو بطور سبب غیر از غایت اضطراب
نزد خانخانان فرستاده طالب کمک گردید خانخانان دو شیپ سوار سوار لبر کردی میرزا حسین بیگ
مقطع ولایت میربد و او تعجیل روانه نمود و غیر بان سطر و قوی بال گشته راجو را بجانب دولنا باد منظم گردید
و چون سلطنت دکن به شهنشاه و دانیال نیز مبارک نیامده در برهان پور فوت شد و در اندک خانخانان در
برهان پور به غیر فرصت دیده لشکر خرب کرد آورد و قصد اتمام بجانب دولنا باد بر سر راجو لشکر کشید راجو

مرغی نظام شاه بن شاه علی بن شاه اول

۳۲۷

مقاله سیم در فضیلت
شاه

درین گشت تاب مقاومت او نیاورد و کسان به برهانچو فرستاده البها بجان خانان آورده ازو گوشت خوا
خانان که بنابر بعضی امور بودن خود را در آن جلد صلاح نمیداشت و بهانه طلب بود خود بجانب دولابا داشته
ش ماه در میان لشکر عبور را جوایل گشت و نگذاشت که آنها بر یکدیگر تاخته احد بها غالب گردند و عبور
چون خانان را در حمایت راجه ملب دید کجفته او بار او مسلح کرده بجوالی پرده شافت و خانان بجانه
پور رفته بود ~~مجلس خبر~~ لشکر گشتی را جو را در فداولی هم از قندها کینزی مرغی نظام شاه میداشت هر صد
آن شد که او را معزول ساخته کی دیگر را از دودمان نظام شاهیه شاه سازد و بنابر آنکه ابراهیم عادل شاه بر این
معنی را معنی خود داده و از او به فعل نیامد و در اوایل ششده و عشره الف نفر مرده عادل شاه با نظام شاه ابواب
طاعت متعوض داشتند بعد از آنکه صفای کلی میان ایشان بهمر رسید و اعتماد بر یکدیگر کردند ~~و باقی~~ باقیان
باده دوازده سوار متوجه جیز گشتند و نظام شاه کل شنی برج الی اصله مسکن ~~و بعد~~ و سپس را مقرر خود ساخته
چند سوار مسلمان و کاشه بجانب دولابا جهت کوشال را جو که از ترس عبور بجیز نی رفت نامزد کرد
و را جو بعد از ترود بسیار گرفتار گشته ممالک ~~و بعد~~ تصرف نظام شاه در آمد و عبور در آن مملکت حساب
اختیار شده استقلالش بیشتر از پیشتر گرفت و در حالت تحریر این وقایع سلطنت دودمان نظام شاهیه بر سر
شاه ولد شاه علی رسید و عبور معینی زمام تسل و عقد در قبضه قدرت داشتند و در حجب ظاهر دولت
آن طایفه را روی در انحطاط است و پادشاهان دلی طمع در تنه مملکت ایشان کرده در کین فرصت اند
تا خواست و ازاده قادر چون کچه متعلق داشته باشد

۱۰۱۵

تاریخ مرسته

۳۲۸

مقدمه روضه چهارم
مرسته

روضه چهارم در بیان حال و احوال حکام ملوک که موسوم اند بقطب نشینیه

برو اتقان اسرار عالم کون و فساد محقق و محجب نماند که شاه خورشید نام شخصی از مردم عساق در عهد ابراهیم قطبشاهین تاریخ کنایی مبسوط نوشته و غیره قطبشاهیه طرد اللباب در اینجا ذکر کرده اند و تحریر این صحیفه چون خود نظر و تلف نمود بتفصیل حوادث ایام ایشان پرداخته بذكر اسامی محلی از خصایای عهد این سلسله عظیم الشان میپردازد

کفتار در بیان سلطنت قطبشاه

سلطان قلی از ترکان بسیار دولت از قوم میر علی شکر و بعضی از خوبان سن و دودمان دجوی میکنند که سلطان از احاد میرزا جهان شاه مقتول است اما روایت اول بصحت اقریب و بر هر تقدیر مولود و خشاد او نیست و در او آخر عهد سلطان محمد شاه لشکری در عصفوان جوانی از ولایت بدکن آمد و بنا بر آنکه او غلامان ترک را مغرور و مکرم میداشت خود را در سلک غلامان ترک دوی متظم گردانید و چون در علم حساب ماهر بود و خط بسیار خوب مینوشت اشرف محلات حرم با و رجوع شده و اربعین از حسن سلوک و امانت دیانت راضی و شاکر گشته و آن اوان از اقطاع اسلح و حرم که بالنام از ملکیت تملک بود عراض شکایت آمیز رسید که دزد و قطاع الطریق بزرگنات بسیار شده و رعایا بونا فیونا مقرر و سبکدستی میوزند و سه از طبقه اطاعت بیرون کشیده و هدایای مال و جهات مقرری متسلل و اهل میوزند و کفر فوجی بزرگت از ده کاه بیغ باغیان

سلطان قلی قطبشاه

۳۲۹

مقاله سم روز چهارم
ششم

متمنجه کرد و ولایت با صلاح آمده حاصل و محصول پادشاهی و وصول خوابه و الا انکسار معلوم نیست که عشر
اموال معین و اصل کرد و سلطان محمد شاه خواست که یکی از امرای کبار را با دواسته هزار پادشاه نظر کیل نماید
سلطان قلی کی از خواتین حرم را واسطه ساخته بعضی رسانید که اگر این خدمت بمن رجوع شود بی لشکر باخته و
رفته میمانم اقبال پادشاه دفع یاغی و یاغی خویش نمود سلطان محمد شاه او را منظور نظر عنایت ساخته
بدان خدمت پیشه کرد و او را برخی از متعلقان خود بدان پرکانت رفته بحسن تدبیر بسیاری از
معتبران از خود ساخت و با اتفاق ایشان برود و تدریج دزد و حرامی را از رخ و بنیاد کند بسیاری از
امرای بزرگ را که در حوالی و حاشی آن پرکانت بودند نیز از اسلحه بی و فساد مصفا ساخته بشجاعت و
مردانگی و معروف گردید و در عهد سلطان محمود بهمنی چنانکه نوشته شده بر تبه امارت رسید
و خطاب قطب الملکی یافته از مالک ملک بلده کلکند و رابع مضافات انقطاع یافت و بعد از آن چندی
سپهسالار و خود کشته در فرارین او را صاحب الیف و العلم نوشتند و چون یوسف عادل شاه و احمد نظام شاه
و عداد الملک دعوی سلطنت کرده خبر بر سر گرفتند و یوسف عادل شاه بنابر آنکه او نیز مریدان فادو مشایخ صفویه
بود در خطبه اسامی اثنی عشر داخل ساخت بر آئینه سلطان قلی نیز در ایام امارت و سپه سالاری نام این اثنی عشر را
در خطبه مذکور کرد پس چون پادشاهی سلطان محمود بهمنی زیاده از حد ضعف پیدا کرده او نیز در ستانه عثمان
و عشر و تنهای مقصدی امر سلطنت شده خود را موسوم بقطب شاه ساخته و جمع امور فاعده و در و شس پادشاهان
ولایت پیش نهاد بخت ساخته با وجود مملکت مختصر در و اج و رونق پادشاهی کوشید و بخلاف عادل شاه و
عادل شاه و برید شاه بطریق پادشاهان ولایت پنج نوبت نوبت و نویس و قوم خود را با صاحب از حبس
مخصوص ساخته هر کدام فراخور حالت خدمتی و مهمی رجوع فرمود و حقوق تربیت سلطان محمود مرعید اشته
پیوسته تحف و بدایای لاین و نفوذ و انس را با محبت او با احمد آباد شهر سید مرسل میداشت و بعد از آنکه
خبر جلوس شاه اسمعیل صفوی بر تخت مملکت ایران منتشر گردید بنابر آنکه او را مرشد فادو خود میدانست
در خطبه نام آنحضرت را مقدم بر اسم خود مذکور کرد پس و نام اصحاب ثلث را تدریج و در و از خطبه ساقط داشت

تاریخ فرشته

۳۳

و چون بر مان شاه بهدایت شاهنشاهی در احمد کر خطبه بطریق شایسته خوانده سلطان نقلی با ستظهار او در عایت اطمینان
 شاعرانند پس را بر طار واج داده بسیاری از شیخان مغذولان زبان بی ادبی نسبت بحضرت صحابه تشکیر گشودند
 و تا این زمان که نسبت سلطنت مجدد قلی قطبشاه رسید بهمان در آن ملک خطبه اثنی عشر خوانده بر منابر
 تحت فاخته سلامتی پادشاه ایران شاه عباس صفوی قرانت مینماید و در اعتقاد و اخلاص ایشان تصور فخر
 راه نیافته و این ادوات صادق بشانج صفویه دارند و سلطان قلی قطبشاه در ایام پادشاهی خود با سلطان دکن
 سلوک برادر دلی می نمود مگر در آن ایام که سلطان بهادر لکهنوی حب الالتماس عماد الملکات براری داخل ملک دکن
 شده حسدانی بسیار به لایت نظام شاه رسانید در آنوقت خلاف برتوت کرده ایچی نزد او فرستاد و اظهار
 بجهنمی کرده بجهنم است که با او دم از اتحاد برزند بنا بر آن چون معاهد سلطان بهادر مفرغ شد اسمعیل عادل نظام
 بر مان شاه دامیه نمود که بر خطبه از ملک او فخر سازد و قطبشاه بر چند سی نمود که بابر مان شاه ساخته آتش آن
 فتنه باب تدبیر فرو نشاند میفرستد تا آنکه اسمعیل عادل شاه ده شهر سوره اربعین و تسهیه بر قلعه که سرحد واقع است
 لشکر برده محاصره کرد و قطبشاه چون طاقت مقاومت نداشت از مرکز خود حرکت نموده برخی از سوار
 و پیاده بدو فرستاده که گاه و بیکاه بر دم اردوی عادل شاه مزاحمت رسانیده ایشانرا تنگ آوردند قضا را
 در آن ایام نامه اسمعیل عادل شاه با ختام رسیده ازین دار پر ملال بر حمت ذوالجلال پیوست و قطبشاه
 بی میانجی عمر و زید از آن غوغیه خلاص شده جمعی از اعیان در گاه راتر و بر مان شاه فرستاد و بمساعی جمیل
 شاه طاهر میان آند و پادشاه هم مذمت کرد و درت بعضا مبدل گشته لوازم اتحاد و دوستی مسلوک گردید و بنا بر آنکه
 سلطان قلی قطبشاه با جمعی طبعی ازین سپنج سدرای زود تر بچار رحمت ایزوی انتقال مینمود و هر چند
 پسر بزرگ او جمشید که سار زوی پادشاهی ریش سفید کرده بود از طول عمر پدر تنگ آمده بایکی از غلامان برکت
 راست آمد که در حین فرصت او را بقتل آورد اتفاقا سلطان قلی قطبشاه روزی از روزهای شهر سوره
 خمین و تسهیه در کن رات نشسته و جواهر از صندوق ابر آورده و منسج مینمود که ناگاه انقلاب ترک که بود
 امارت کلان فریب خورده بود و سپه بلای ناکمان از عقب درآمده بفریب شمشیر آن پادشاه را شهید ساخت

مقاله سیم در تاریخ جهان
 ششم

۹۳۰

۹۳۰

سلطان قلی قطبشاه

۳۳۱

مخالفیم روضه چهارم
سنة

و از بیم جان خویش بجانب جمشید که از خضار آنجلس بود که بحیث جمشید از آنکه سینه قاش کرده قاتل را فرصت حرکت
نداده بقتل رسانید و چون اکبر اولاد او بود بجای پدر بخت مملکت تلنگ برآمد و کمترین فرماندگی بدست
آورد اولاد او که در سلطان قلی قطبشاه سینه نفر بودند جمشید و حیدر و ابراهیم مدت سلطنت او با استقلال سی

۳۳۲

سنة سال بود ذکر سلطنت جمشید قطبشاه بن سلطان قلی

چون جمشید قطبشاه افسر ایلالت بر سر نهاد و زمام حکومت بکف اقتدار در آورد و او نیز بشیوه ستوده پدر مظلوم و در
مذهب اثنی عشر باقی الغایت کوشید و بر همان نظام شاه جغتو پرسی و تهنیت جلوس شاه طاهر را از
احمد مکرر روانه دارالملکت کلانده ساخت و چون بشش کردی آن بلده رسید جمشید قطبشاه بنفس خویش استقبال
کرده قدم آن مدعی منزلت را با غار و اکرام تمام تلقی نمود و در تسکین خاصه سوارخانه در غایت احترام
بشهر در آورد و ساکنان اندیاز از پر تو انوار جلالش مستفیض گشته تراب اقدار کمال آنجا رسید و دیدنای میناخی
کرد و ایندو شاه طاهر بعد از تقدیم رسانیدن لوازم عادی در سوم عینی کلانی که بکار دنیا داران آید در میان
آورده از قطبشاه در باب مواظقت و کجی بر همان نظام شاه عهد و کسند گرفت و در حفظ و امان قادر
بچون با حمد کز تشریف برد چون در آن اوقات میان ابراهیم عادلشاه و برهان نظام شاه بسبب بعضی
معدنات عبار تراغ و خشونت مرتفع گشت جمشید قطبشاه با ستظهار و استعجاب نظام شاه بلکه تجریش
و ترغیب و تحزین دست کرد و بقدر امکان سوار و پیاده فرستاد آورده داخل ولایت عادلشاه شده در هر کج
کاگنی در مدت سه چهار ماه قلعه در غایت استحکام بنا کرده با تمام رسانید و ابراهیم عادلشاه از آنکه غرض
نظام شاه در امراج بر سر داشته بدافعه او نمیتوانست پرداخت جمشید قطبشاه قلعه مستحکم را بر مردم مستحکم
و اعیمه تسخیر بعضی قلاع نمود و بخت ماستقلال تمام بجانب قلعه آنکه که نزدیک قلعه ساغر است روان شد
و قبل کرده التلک و مورجل پیش برد و در آن اثنا عادلشاه باز امراج و نظام شاه صلح کرد و خاطر از جانب
ایشان جمع گردانیده اسدخان لاری را با خاصه سپاه خود بمقابل شکر تلنگ نامزد فرمود و قطبشاه

تاریخ مرسته

۳۰۳۲

مضطرب گشته ایچی نزد برهان نظام شاه فرستاد پیغام داد که من اعتماد بر قول شما کرده مکتب این غشتم عجب
از مکارم اخلاق حمیده که باین مجلس مشورت و گفتش نکرده با حمد نکر تشریف میرند بر شاه جواب داد که بنا بر مصلحت
وقت با عاقل شاه صلح کرده بساط منازعت را مسطوی کرد پس دم باید که در محافظت قلعه کاکنی بکوشند
که بعد از موسم برسات باز با سجد و دوا آمده کلبه که و آنکه و ساغ از انظر تا کنار آب پیوره تعلق شما خواهد داشت
و شولا پور و ملدرک از نظرف نیز تا کنار پیوره ما متصرف خواهیم شد و قطبشاه با آنکه میدانست که برهان نظام
پادشاه مجبیل و مکار است بعضی اوزار را رفته در حفظ قلعه آپگر راسخ و عازم گردید و اسدخان ملکوانی تخت
قلعه کاکنی را محاصره کرده در مدت سه ماه بجیره و قهر سخر ساخته مردم درونی را قتل عام نمود و از آنجا با غر
و غوغای تمام متوجه آپگر شده در طی مسافت تعجیل نمود و قطبشاه صلاح در مقابل او ندانسته از کرد قلعه آپگر بر غایت
و بجانب سرحد خود روان شد اسدخان تعاقب نموده چند جنگ میان ایشان بوقوع پیوست و بر مرتبه
اسدخان مظفر و مضور گردیده قطبشاه از معرکه بی سیل مقصود بیرون شتافت و در جنگ آخر بحسب اتفاق
قطبشاه و اسدخان مقابل یکدیگر شده یارزد ضرب شمشیر میان ایشان رد و بدل شد و آن اشارت نم
بر چهره قطبشاه آمده سربینی و یکطرف روی او تا گوشه لب مقطوع گردید که مدت الحیوة در آستان میدان
و جردن محنت و مشقت بسیار میکشید و بر کزد حضور مردم چنین نیوزد گویند و قتل قطبشاه بر خاج آن سفر
بود ملا محمود کیانی رمال را که از ملازمان او بود و مجلس خوانده از مال سفر سوال نمود ملا محمود قرعه انداخته گفت سوار
سلطان خوب نمی نماید صلاح در است که موقوف دارند قطبشاه تفصیل بدی آن پرسید و مبالغه از حد برد
ملا محمود گفت با آنکه در تصریح آن خطرناک است اما چون آنحضرت مبالغه میفرمایند ناچار معروض میدارم که در این سفر
اگر چه حد است کار ناموافق آرزوی سبک کان عالی خواهد شد لیکت در آخر طلبه خضم را بوده اموان است
بسیار تباراج خواهد رفت و آسیمی به بینی حضرت نیز خواهد رسید قطبشاه ازین سخن برشته حکم کرد که بینی
ملا محمود را بریده از قتل و اخراج کنند فاما در آخر چون چنان شد که ملا محمود گفته بود بر زمین آنچه باو کرده بود
لبان گشته یکی باز معتمدان خود را ببله و جیره نزد او فرستاده اند غای توجه بجانب گلنده نمود مولوی جواد

مقاله سیم روضه چهارم
۳۰۳۲

جمشید قطبشاه

۳۳۲

عالمیسم روز چهارم
۹۸۱

که تا بنوز منی دیگر به رسم رسانیده ام انشاء الله تعالی وقتی که بهر قدم از سر ساخته بهارست اقدس مشرف غایم
و منی را قصد حق افسر مبارکت و ابراهیم نمود و قطبشاه بعد از این واقعات بهادلشاه صلح کرده بسیاری از ولایت پهنه
را مفتوح گردانید و چهار شده قریب دو سال روز بروز میکاست و بسیار کز خلق شده و مردم را باندک کناره
میکشت و جس میکرد بنابرین جمعی متفق با برادرانش شده که حیدر خانزادالی سازند جمشید قطبشاه چون پیش از آنکه
آن اراده از خیزوه بفرموده واقف شد هر دو برادر بروز بازوی مردانگی بر ستودان بادر قار سوار شده از
گلکنده که بحیث خود را بشهر بیدر رسانیدند حیدر خان در همان زودی فوت شده ابراهیم به بیجا که رفت قضا
ریج و ملالت قطبشاه روز بروز مغرب بتب ذوق کشته ده شهر شش و پنجاه و شصت و هشت و نود و هشت
سلطنت او بهفت سال و کسری افزون بود

ذکر ابالت سلطان ابراهیم قطبشاه

پادشاهی بود شیعه مذہب مخالف و بهوشیار و سخنی و جواد مذہب و دانا اما فقر و غضب بروی مستولی بود
باندک جرمه بندگان خدا را سیاستهای غریب کردی و فرمودی که ناخنهای پای مظلومان بضر تازیانه
از سر انگشت جدا کرده در ظرفی نهاده پیش او بیاورند تا سلی او شود و طعام بسیار در خات تخلف شد
او میکشیدند و اکثر نوکران خاصه بموجب حکم در مایه طعام میخورند و عسل و عسل و نقل حکایات پادشاهان پیشین
و غبت وافر داشت و ولایت تنگ را که جنگلی است پر از دروان و حرمیان بنوعی حراست نمود که سوداگران
و مالداران و غیره ببقا فله در رفیق روز و شب آمد و شد کرده از غذای طایع الطریق ایمن بودند و در عهد او لغزان بر سر
بهر رسیدند و آن خانواده بدو بلند نام گردید و چون از ترس و بیاضت برادر به بیجا که رفت قضا
او کوشیده اطلاع کی از امرای حبشی که خبر خان نام داشت کشیده بوی داد و چنانکه رسم مکن است که بر سر
چنین مقدمات مزاج میجوید بر آینه عجب بر منقح جنگ شده روزی که ابراهیم قطبشاه بدو یوسف خان
رامراج میرفت سر راه برد گرفت و گفت با تو جنگ میکنم هر که غالب آید جاکیر از او باشد ابراهیم قطبشاه

گفت

تاریخ فرشته

۳۳۴

مقاله سوم در فضیلت
فرشته

گفت پادشاهان خستیار ملک خود دارند از بر که میخوانند میبندند و بجه که میخوانند میبندند بر سر آن را
جستن معنی ندارد و غیره خان که معقول فهم نبود کوشش بان سخنان ناکرده چنانکه سخنان را یکبار
نجدی رسانید که قطبشاه از اسب فرود آمده بنوعیکه شایع دکن است بادی غلیظی در یکی نموده شمشیری بستم
غیره خان زده او را بعتل رسانید برادر غیره خان جهت خواهی و مقام برادر خواست که باز با قطبشاه
لیکی نماید کی اگر سر بیان کرد که ملازم قدیم قطبشاه بود و در علم شمشیر بازی و قوت تمام داشت مقابل او خستیار
کرد و او نیز بر آن حبشی غالب گشته بقتل آورد و قطبشاه بیرق غیره خان را که باصطلاح دکن بیرق نشان کونیند
متصرف شده بمنزل خود شتافت و در آن دیار میبود تا برادر در قید حیات بود و چون او با جل طلبی ازین
سرای در گذشت مصطفی خان اردستانی و صلاحخان غلام ترک و دیگر ارکان دولت اتفاق کرده
پیر جمشید قطبشاه را که طفل دو ساله بود پادشاهی برداشتند و دکنیان هجوم آورده دولتخانه را از رواج و رونق
انداختند مصطفی خان و صلاحخان متفق گشته قرار دادند که ابراهیم قطبشاه را از جاکم طلبیده پادشاه
سازند و دکنیان واقف شده در استحکام خویش و یوشیاری کوشیدند مصطفی خان و صلاحخان که برادر او بودند
و عاجزم بودند بر امراج عریضه نوشته استدا نمودند که ابراهیم قطبشاه تار و نه کلکند سازد و امراج اجابت
ایشان نموده ابراهیم قطبشاه را مرضی ساخت و چون او برسد تلکات رسید مصطفی خان پیش از همه کس از
کلکند و جلازمت او شایسته خلعت امیر محلی یافت و از سوداگران بهند و دو لک بیون قرض گرفته بسمان
امور سلطنت پرداخت و چون خبر میر محلی مصطفی خان بکلکند رسید همه کس خوشحال گشته رغب پادشاهی
ابراهیم قطبشاه شدند و صلاحخان با دویست هزار سوار که اکثر غریبان می بودند در روز ضرب شمشیر باست از کلکند
برآمده متوجه سرحد گشت و از دنبال او مردم دیکر نیز ترک ز فافت پیر جمشید قطبشاه کرده نزد او میفرستاد تا آنکه
شش هفت هزار سوار نزد ابراهیم قطبشاه مجتمع گشته روانه کلکند گردید و چون بجای دارالملک رسید ترم
نیز بجان و ملل امان خواسته بوی پیوستند و سخت در ساعت مدتها آمد و قدم بر سرند حکومت
نهادند و دولتوران لوازم بنار بجا آوردند و قطبشاه نیز در میان مدوئی دو دوازده هزار بیون طلا و مستحقین داد

ابن اسیم قطبشاه

۳۳۵

مقاله سیم در مجلد پنجم
شماره ۲۵

۹۵۵

ایشان را مسرور و القاب گردانید و نشان کبود بابت عنبر خا بر خود مبارک دانسته خاصه بادشاهی ساخت و همیشه خود را
 بجهال تاج مصطفی خان در آورده و در اصحاب اختیار سلطنت گردانید و با حسین نظام شاد یکدل و یکبخت گردیده
 مقرر نمود که با اتفاق قلعه کلبره را دستگیر کرده و اگر گرفته کلبره از او باشد و اگر از خود نباشد بر آن برود پادشاه در سنه خمس و ستین
 و تسعایه داخل سرحد علی عادلشاه شده کلبره را احاطه نمودند و چون مشرف بر تسخیر گردید قطبشاه از جبروت و شوکت
 حسین نظام شاه ترسیده میخواست که قوت و شوکت او زیاده شود پس خیمه و خوابگاه و دیگر اسباب
 سکین در جای خود مانده نیم شب کوچ کرده بگلکنده آمد و حسین نظام شاه چون تنها از عمده ملک گیری بیرون
 نماند است آمد ترک محاصره نموده با احمد گرفت و بعد از چندگاه چون عادلشاه و راج و برید جهت کوشمال
 نظام شاه اتفاق کردند و قطبشاه را نیز تمهید یافت خود خوانده او را همراه گرفته جانب قوی را از دست نداده همراه
 ایشان با احمد گرفت و مانند دیگران او نیز محاصره قلعه آن بلیه مشغول گشت و چون اسیم مشرف بفتح شد
 بنیت شیه عمل کرده قطع نظر از خیمه و خوابگاه کرد و نیش از پای قلعه احمد مکرر خاست و سرعت برقی و با
 روانه بگلکنده گردیده خلل در اندیشه عادلشاه و راج انداخت و چنانکه در وقایع پیش گذشت چون راج و عادل
 از احمد مکرر گشتند قطبشاه دیگر بار با حسین نظام شاه الهاب خصوصیت مفتوح ساخته و حرا و کشته به بی بی جمال بود
 خواستکاری نمود حسین نظام شاه باین شد که با وی سر او کشته قلعه کلیان را از تصرف عادلشاه بیرون آورد
 قطبشاه قبول کرده در سنه امدی و سبعین و تسعایه حسین نظام شاه از احمد مکرر و اسیم قطبشاه از گلکنده روانه
 در ظاهر قلعه کلیان یکدیگر را ملاقات نمودند و اول مراسم جشن و طوی بجا آورد و مهمات عروسی مغرور و خشنه
 انگاه برود پادشاه بمحاصره مشغول گشتند چون راج و عادلشاه و قاتلان و امیر برید با اتفاق متوجه دفع مزاحمت
 ایشان شدند و چنانچه در ضمن حکایت نظام شاه ثبت شده قطبشاه بگلکنده رفت و نظام شاه با احمد مکرر شافت و
 راج و عادلشاه تا احمد مکرر تعاقب او از دست نداده بار دیگر ولایت نظام شاه را از خراب ساخته برگشتند و جز
 ششماه در سرحد قطبشاه در قصبه اوکی نزول نموده بملک تلک مزاحمت و توتیل بسیار رسانیدند و بالا
 بجن نیز قطبشاه صلح کرده بر یکت بمقام خویش شایسته و در دست اشی و سبعین و تسعایه بموافقت عادلشاه

۹۵۱

۹۵۷

تاریخ فرشته

۲۳۲

و نظام شاه بار امراج خجاک کرده مظفر و منصور بمقدور دلت خویش مر جت کرد و در اثنای معاودت در حوالی
 رایجوز مصطفی خان اردستانی که همیشه ارتش قطبشاه و سراسر بود همچنان زیارت و طواف خانه خدا
 و مدینه رسول الله از وی جدا شده و کرکس علی عادلشاه شد و در عهد مرتضی نظام شاه چون از مر حکومت
 مادرش غزنه همایون سبج و مرج در مملکت احمد کمره پدید آمد و کشور خان لاری سپهسالار عادلشاه مدینه
 نظام شاه قلعه دکنی بدو رو بود رسیده بسیاری از برکنات او را متصرف شده و لاجرم مرتضی نظام شاه و آلده
 خود را در یکی از قلاع محبوس نمود و ملا حسن تبریزی را خطاب خانخانان داد و پیشوای کرد و بجانب قلعه را
 حضرت فرمود و کتابت و حاجب نزد قطبشاه فرستاده طلب کوکب نمود قطبشاه با شکر تلک بتجلیل تمام روان
 شد اما پیش از وصول او مرتضی نظام شاه قلعه را مستخر ساخته و کشور خانرا کشته بولایت عادلشاه روانه
 بناء علی بن قطبشاه نیز در ولایت عادلشاه قدم نهاده و بهلولی اردوی نظام شاه به نیم کرد و بی سرود آمد علی شاه
 ابوالحسن ولد شاه طایسر را نزد نظام شاه فرستاده نامه قطبشاه را که در باب اتحاد و یگانهگی بنویشته بود
 با اتفاق خانخانان ملا حسین بنظم نظام شاه در آورد و نظام شاه با غوا و دوسته خانخانان از قطبشاه برخیزد امر
 خود را بتاراج اردوی او فرمان داد و قطبشاه بر آن اطلاع یافته جریده بجانب کلکند و بتجلیل تمام متوجه شد و مردم
 نظام شاه اردوی قطبشاه را تاخت و تاراج کرده تا سرحد تلک تعاقب نموده قریب یکصد و پنجاه منیل
 خوب گرفته بسیاری از قطبشاهیه را بدرجه هلاکت رسانیدند و چون بسرحد تلک رسیده از تعاقب باز می آمدند
 سپهر بزرگ ابراهیم قطبشاه موسوم بعبد القادر که بشجاعت و علم و حسن خطار استیاء بود در خدمت پدر
 معروض داشت که نظام شاهی اعلام جرات افزوده و عزای بسیار بدردم ما میرساند اگر حکم شود که
 این کمینه فرزند با برخی از امراء بکین رفته از عتب ایشان در آید و بشیر قدر نواخته نوعی نماید که موجب تمییز و تکران
 شود عین سرفرازی این فرزند خواهد بود قطبشاه سپهر اصحاب داعیه فمیده و آن اراده را از سر میکش
 امراء کبار و اتفاق ایشان با وی دانسته متوهم گردید و در آشنایی راه اتصال گفت بجااب نند چون
 بکلکند رسید و او را در یکی از قلاع محبوس ساخته بعد از چند ماه بشرت مسموم هلاکت ساخت و از آنکه انکار

از جانب ملا حسین خانمان میدانست و از و کمال آرزوی داشت حکم کرد که دست او و بر که کتاب داشته باشد
بر پشت آن این فقرات بنویسد استاد نوری صاحب دندان کن در تبریز در محله که از امکا که مسکونید می باشد
و بجانهای مردم مسکین کرد و دندان بر کس که می جنبه آنرا میکند و دود پول نمیکند و موی پشت پیر زنان پیوست
نیز باشد عالا پسش که حسین صاحب باشد تعریف او را حضرت انوی ام مرتضی نظام شاه اسکندر را می اسطو
تدبیر وکیل السلطنت بنویسد و او را در کوچه کی محمد خربزه فروش و شوخی قلندر و ملاز و لقی کاسیده اند و در آن
سنوات چون چنگیز خان اصفهانی که مرد مدبر و دانا بود پیشوای نظام شاه شده و اعیه تسخیر برادر نمود قطبشاه خوانست
که با عا د شاه ملاقات نموده با اتفاق او حمایت تقالخان غایب کیز خان برادر او ایشان آگاه شده و وقتی
که بر و پادشاه بقصد ملاقات از موضع خود بر جنب غصب بودند نظام شاه را بر داشته بمیان ولایت شاه
در آمد و پیغام داد که دوستی قطبشاه و تقالخان را بر دوستی نظام شاه اختیار کردن ترجیح بلامرجه است علی
عا د شاه متنبه شده با استعوا ب شاه ابوالحسن فتح ملاقات قطبشاه کرده با نظام شاه ملاقات نمود
و در آن مجلس مقرر چنان شد که نظام شاه ولایت برادر او احمد آباد و سید را منخر سازد و عا د شاه در آرای آن
انقدر ولایت از کزناتک که محصول آن با محصول برادر و سید برابری کند متصرف شود و قطبشاه بکمال خود
بود بهیچیک از طرفین کاری نداشته باشد اما قطبشاه در اوقت که نظام شاه در شیر برادر بود شکر بگویند
تقالخان فرستاد و بعد از آنکه آن مملکت منخر نظام شاه گشته و رسد و گرفتن شهر بیدر شد و قطبشاه
از زوال مملکت خود اندیشید و شاه میرزای اصفهانی را که حمیر بود او بود نزد نظام شاه بعنوان حجاب فرستاد
چندان سعی نمود که چنگیز خان وکیل السلطنت نظام شاه که باعث لشکر کشی او بود در میان تلف شد و در سنه ثمان
و ثمانین و تقایه علی عا د شاه نیز بر وجه شهادت رسید و مرتضی نظام شاه قصد تسخیر بعضی از بلاد سرحد و نمود
چون از قطبشاه مدد خواست او بعلاج کشته برخی از امرای و نیت امرای نظام شاهی کسب عمل نمود و هنوز آن
عامله معرور گشته بود که در سنه ثمانین و تقایه ابن سیم قطبشاه نیز بصوب آخرت رایت عنایت بر او
و مدت سلطنت او سی و دو سال و چند ماه بود *

تاریخ قمرشده

۳۳۸

مقاله سیم در وصف حاکم
شاه

کفتار اندر سلطنت سلطان محمّد الکرم محمد علی قطب شاه

بعد از فوت ابراهیم قطبشاه سه سپرد حیات بودند محمد علی قطب شاه و خدا بنده و سبحان علی و از آنجمله محمد علی قطبشاه که ارشد و اکبر اولاد او بود بطالع سعد جانشین پدرشده در سن دوازده سالگی مسند فرماندهی تلکنت بفرموده خوش بیار است و دختر شاه میزوی صفهائی که از سادات صحیح النسب طباطبایی بود و سالهای فراوان امیر کلک ابراهیم قطبشاه باو تعلق داشت بعد نکاح در آذرد و بتکلیف و رغبت او جهت اظهار کجستی و بیکزگی با دودمان نظام شاهی خود بمرد مستبد مرتضی سز واری سرشکر احمد نکر بجانب ولایت عادلشاه روان شد که بخت طعمه شاه درک و شولا پور مفتوح ساخته بمعلقان نظام شاه سپارده و بعد از آن با حاکم لشکر نظام شاه طعمه کلک در دستگیر مستخر کرده خود مستصرف شود چون بعد از طی مسافت بنید مرتضی پوست و در تختگاه بجا بود که از شاست بی اتفاق امری خلل بود بخاطر جمع باتفاق امرای نظام شاهی قلع شاه درک را قبل نموده چون تنها در آنجا محمد قای ترکمان اعلام مدافعه و دو جنگ برافراشت و رایات شجاعت بلند ساخته و آدمردی و مردانگی و محافظت داد و جمعی کثیر از نظام شاه و قطبشاه تبویب و ضایع شدند یکی از آن شخص بطول خاطر گشته مجلس کنکاش منعقد ساخته و قرار دادند که این مفت که دستخیز شایر است میگویم مناسب است که به بجا پور شتافت در گرفتن آن که در الملک است سعی غایم و چون بد نظر رقبه مدتی مدید در کشدن انهم متعل مشت شدند و کاری نساخته و قطبشاه از تادی ایام غم و دلگیر شد و کمین نشینان فرجه یافتن و بر سر رسانند که قاعده و اب سلاطین و کن است که برگاه ملی از ایشان نفیس خود بطرفی سوای نماید و اورا حسیب کجاست باشد پادشاه دیگر را بد و طلب در طریق مروت برود واجب است که خود مکتب سواری شده چنانکه همیشه میان نظام شاه و عادلشاهیه و قطبشاهیه بین شوه مرغی بوده در مضیقت اصلا مناسب دولت نبود که شما بجهت شاه میرزا خود مغفول برود امرای نظام شاهی تشریف آورید و این سخن بسیار منوثر افتاده در مرجع بجانب کلک و عازم و عازم کردید سید مرتضی قاضی فحیمه پیدستی نموده پیش از آنکه پادشاه اظهار کند گفت صلاح وقت حد است که ما بجانب ولایت خود رفته بسیاری از پرکنت سرحد عادلشاه را بجزیه دیوان نظام شاه در آوریم و شما بجانب مملکت خود رفته سنا باد کلک را مستخر کرده بنید قطبشاه آنرا عین مدعا دینیه قبول نموده باتفاق از نظام طعمه

بیجا پور کوچ کرده بر که ام بجانب ملک خود شتافتند اما قطبشاه چون بحوالی سناباد رسید امیر رسل استرآبادی الحظیب
بمصطفی خان اسریشکر ساخته با هفت هزار سوار و فیل سیار جهت تسخیر آن مملکت در آنجا بازداشت و خود بهشتیان
و مخصوصان بر جناح استیصال جنگنده تشریف برده شاه میرزا را حین گذر آید و بعد از چند گاه از سر گذاره او
دیده نشسته حکم فرمود که او را در کشتی سوار کرده با اموال و اسباب ضروری با صفهان که وطن مالوفش بود روانه سازند
و شاه میرزا در کشتی یار شده پیش از آنکه بمنزل مراد رسد فوت شد و مصطفی خان در حاشی سناباد اقامت نمود و بسیار
از مضامین آنرا متعجب شد و چون آن خبر به بیجا پور رسید دلاور خان حبشی سرشکر شده با سپاه عظیم بمقابل و مقابل او سوار
و بین افریقین جنگ معب واقع شد و مصطفی خان مسکرو به حال جلوریز خود را بمقتضای آن لبرجه تلک رشت
و قریب یکصد و بیست فیل بزرگ قطبشاه و دیگر چیزها که مالیت داشت بتصرف عادلشاه داد و از آن تاریخ تا حال
که قریب میت و بیست سال است میان عادلشاه و قطبشاه ابواب کلفت مسدود گشته طریق مصادقت و موافقت
مسکوک است و در آخر سنه خمین و قنایه خواجه علی شیرازی الحظیب ملک التجار با جمعی از مردم اعیان بیجا پور جنگنده
آمده خواستد اعمانی محمد قلی قطبشاه رجعت سلطان عصر ابوالمظفر ابراهیم عادلشاه خواستکاری نمودند و لوازم جشن و طرب
سجا آوردند و با کلی آن بلقیس نمان را در ساعت سه و بجانب بیجا پور بردند و آن قطب فلک اجلال در اوایل پادشاهی
بر فاحشه بهاک منی نام عاشق شده هزار سوار طارم او گردانید و تا بطریق امرای کبار بدر بار آمد و شمعینموده باشد و دوران
ایام چون از زبونی هوای گلکند و خلائی متفرقه پرتوده بودند قطبشاه در چهار گروهی بلده مذکور شهری که در تمامی رنده کسان
شرفا و غریبا و جنوبا و شمالا مثل آن در لطافت و صفا بگزینافت فیثود بنا نموده دارالملک خود ساخته موسوم
به بهاک نکر کرد و ایند و در آن نام نشان گشته موسوم بحیدر آباد ساخت لیکن در میان خلایق مشهور
به بهاک نکر است نه حیدر آباد و دور او قریب پنجاه و است و بازارها بخلاف سایر بلاد هندوستان بطریق
ساده و خاست و صفت و مختلفا آب و هوای تندرست دارد و با مسافر و مجاور و هم موافقت و سازگار
مینمزد و اکثر باند های او از دو طرف جدا و لهای آب روان است و در کنار جبهه و لهای همان سایه دار نشاند
و کاکین را در کمال مطبوعی کوچ و سنگ ساخته اند منازل پادشاهی نوعی ساخته و پرداخته شده است که بسیار

تاریخ فرشته

۳۴۲

ای مروت را که یابی بزم او نیار تا برادی عرض کن آن بی مروت را چه عهدی بود عهد و صلح مانان به
 جانبازی در پناه انداختیم پیل قدر فرصت را فدای رسم عادت سوز خود کردم که در عهدش عجب
 ویرانه دیدم سرامی رسم و عادت را کن نسبت بغیرم در وفا آزار دیگر کن سراپا غیر تم پسند بر من این
 مذلت را ثبوت کر ز من یثابی سر ز آزار و بگذر پریشان داشت طح وضع صحبت مغز طاقت را
 اگر این است غرض صحبت بجهان که من دیدم به بر شمع غن خود و بیرون میا بگذر اجرات را بیت
 خوشم که بر دل من عشق مذکد داشت مرا به بلموسیمای خویش و انکد داشت و از بیمه خوشتر و بهتر
 آنکه مغز قلی قطبشاه بواجبی قدر و مرتبه آن سید بزرگوار شناخته مریدانه با او سلوک می نماید و نوعی منیکند که قفقه
 از لوازم تنظیم و تواضع فرو گذاشت شود و از نیکد استماد و و وفوق تمام بر اصابت رای آن بهوشم روشن
 ضمیر دارد حبیب فمات سلطنت خصوصاً کارهای بزرگ بوی رجوع کرده خود با برادران و ندیمان بلهو
 و لعب و عیش و طرب مشغول است و علی الذوام مجلس خنمی و بزم غمی است از زمانه ما پایدار داد و کا مرا
 میثاقه و بزبان حال بدین ترانه مترنم میگوید بیت به وقت نوش که دست و دستم شمار
 کس را و قوف نیست که انجام کا چیست و دیگر از جمله تو فینات آسمانی و عنایات یزدانی که شامل
 روزگار است شهریار محبت اهل البیت شده این است که از آن زمان که آفتاب راحیت اسلام از افق هندوستان
 طلوع گشته بیچیک از سلاطین سابق و لاحق اندیاز را نسبت وصل و پیوند با پادشاهان عظیم الشان ایران
 دست نداده در پیغمبر نیست اثر آن شهنشاه قبا و محبت حبشید تخت عباس پادشاه و ولی ایران کی از مستعدان
 درگاه عرش اشتباه خود را بکن فرستاده صیه فرمانده تلنگ را بهت از دواج و همسری کی از اولاد
 امجاد خود خواستگاری فرمود و آنحضرت شرف دنیا و آخرت در قبول آن دست در سامان و استعداده
 است که آن کریمه سعادتمند را بر پوشش سلاطین کامکار روانه ایران سازد *

مقاله سیم، دوشنبه چهارم
۱۳۳۵

منتهی کمال رسیده ام و این عظیم خود گردانیده و بر این عالم عظمه صاحبانه سلوک نیامده و برادران خزانة عظمی
در کمال اخلاص و کجی با برادر بزرگ میباشند و اصلا برینقت سی سال از جانب ایشان عباری بر اینه خاطر نیست
آن پادشاه راه نیافته بود و این عطیته است که همه کس آن سرشار از نیکو دود و دیگران که میر محمد موسی سراباد
که آباؤا جد او از دسلاطین ایران هستند و مکرم بودند و خود نیز در عهد شاه طهماسب یعنی معروف شایزاده
حیدر میرزا بود و قریب بیست و پنج سال وکیل السلطه آنحضرت بود و دستیده معزالیه در جمیع علوم مستدا و له
از معقول و منقول متبحر و اعلم علمای عصر است و در تقوی و زهد و نیک نفسی و تواضع عدیل و نظیر ندارد و شعر را
نیکو سیکوید و کمال اہلیت با مرتبہ دینی و جوی جسع دارد و این اشعار از دست بیت

شادمانیت بنده غم عالم دیگر است عالم ما جدا عشق در سحر بلا ای خوشار روزگار در رسم
شکر در دو چون کیم گشت داغ بالای داغ ترسم شادایلم درد و غمیم ملکات سحران عظم
مایه عشق کم سبب کرد سورش داغ دارم ما ملک آمد و دید و نکلست کم ز کوشش کسیر ز فرم ما
ید و حیضای وصل کو که مرا کشته ثعبان آسینیم حرفای سمنش کوبان روز وصل از زبان اکجم ما
غمگساری مجاز و مومن غم ما ز کجا و مرسم ما بیت خدا را و ارمان از تو سنجی و افکار پیرا
که من بر باد شوف داد و ام خوش روزگار پیرا لایچوسته باناساز کاران ساز کاری کن که باش
ساز کار خود کنی ناساز کار پیرا خماری بر خوارم سید بگردون زکیت منی چه خوش بودی کرداد
منی هم به خایر ابراس نیکو دارم کم بر قلم ناکامی مسلم با و ملکات کامکاری بخت پیرا
ز شند ناکو از چرخ کام عایت سوزد سجدانند لایبم کم ز خوش کوا پیرا بتلی جان بد که حدیث کام
کو نمون چه غم از تلخی ناکامی ما کامکار پیرا بیت بجد دارد دلم بر شکوه لاف صبر و طار
نیارم با کمال عزیز این اظهار قدرت را ز بیم آنکه بر سوکشت صد شغل زنگوه بعد خون جگر نهان کندیل
آه حسرت را ز خونین دماهای من ملکات ما ذوق ما باو که خوش آپی در کنی داد و کلزار محبت را
بیم لطف جانان کم شدای باد سحر کابی مدکن تا بجوشش آریم در یامای رحمت را کرم

تاریخ فرشته

۳۴۲

ای مروت را که یابی بزم او نیار تا برادی عرض کن آن بی مروت را چه عیدی بود عهد و صلح ما که به
 جانبازی دروغا نماند استیم ایل قدر فرصت را فدای رسم عادت سوز خود کردم که در عهدش عجب
 ویرانه دیدم سرامی رسم و عادت را کن نسبت بغیرم در وفا آزار دیگر کن سراپا غیر تم پسند بر من این
 مذلت را ثبوت کر ز من یثابی سر ز آزار و بگذر پریشان داشت طح وضع صحبت مغز طاقت را
 اگر این است غرض صحبت بجهان که من دیدم به بر شمع غن خود و بیرون میا بگذر اجرات را بیت
 خوشم که بر دل من عشق مذکدا داشت مرا به بلموسیمای خویش و انکداشت و از بیمه خوشتر و بهتر
 آنکه مخدقلی قطبشاه بواجبی قدر و مرتبه آن سید بزرگوار شناخته مریدانه با او سلوک می نماید و نوعی منیکند که قفقه
 از لوازم تنظیم و تواضع فرو گذاشت شود و از نیکه استماد و وفوق تمام بر اصابت رای آن بهوشم روشن
 ضمیر دارد حبیب فمات سلطنت خصوصاً کارهای بزرگ بوی رجوع کرده خود با برادران و ندیمان ملهو
 و لعب و عیش و طرب مشغول است و علی الذوام مجلس خنمی و بزم غمی است از زمانه ما پایدار داد و کار مرا
 میثانه و بزبان حال بدین ترانه مترنم میگوید بیت به وقت نوش که دست و دستم شمار
 کس را وقوف نیست که انجام کا جیت دیگر از جمله تو فینات آسانی و عنایات یزدانی که شامل
 روزگار است شهریار محبت اهل البیت شده این است که اذن زمان آفتاب راحیت اسلام از افق هند و سنا
 طالع کشته سیمیک از سلاطین سابق و لاحق اند یار را نسبت وصل و پیوند با پادشاهان عظیم الشان ایران
 دست نداده در قصر سیمین اثر آن شهنشاه قبا و محبت حبشید تخت عباس پادشاه ولی ایران کی از مستعدان
 درگاه عرش استباده خود را بکن فرستاده صیه فرمانده تلک را بهت ازدواج و همسری کی از اولاد
 امجاد خود خواستگاری فرمود و آنحضرت شرف دنیا و آخرت در قبول آن دست در سامان و استعداده
 است که آن کریمه سعادت مند را بر روش سلاطین کامکار روانه ایران سازد *

عماد الملک دالی برار

۳۴۳

مقاله سیم روضه پنجم

روضه پنجم در بیان عماد الملک که در مملکت برار حکومت کرده

از جمع احوال سلاطین دکن چنین بوضوح پیوسته که فتح الله عماد الملک از اولاد کفار حیب الکریم است و مدد طفلی است
مسلمانان شده در سلطنت غلامان خان جهان که سپهسالار ولایت برار بود انتظام داشت و در عهد شهاب الدین
رشد و قاطبیت از وظایف شده از مغربان و مستملین گردید و بعد از فوت او در سلطنت غلامان سلاطین
کنجایند و در در سلطان محمد شمس الدین میامن توجه و التفات خاصه جهان کاوان خطاب عماد الملک یافته
سرشکر برار گردید و در ستمناشی و تعین و ثنائیه قلاعه سلطنت مدکرون انداخته سکه و خطبه برار بنام خود کرد و
بعد از آنکه ازین جهان گذران در گذشت پسر بزرگش علاء الدین عماد الملک قائم مقام وی گشته لودی صلو
انداز برافراشت

۸۹۲۰

ذکر ایالت علاء الدین عماد الملک

و او نخستین کسی است از آن سلسله که مانند اسمعیل عادل شاه و برهان نظام شاه لفظ شاه بر خود اطلاق کرده
قلعه کاویل را مستحکم ساخت و سلطان محمود دهمینی از موکل امیر برید کریمت با و پناه آورد و با لشکر
برادر سردار سلطان محمود بجانب محمد آباد بید رفت که امیر برید را مستاصل سازد و وارث ملک را صاحب
مسند شمرید کرد و اند نظام شاه صلاح دولت خود در آن ندیده ادا و امیر برید نمود و چنانکه گذشت سلطان محمود
در آشنای جنگ با امیر برید پیوسته عماد الملک پی نیل مقصود بجایل برگشت و در سنه ثلث و عشرين تسخیر
امیر برید بر قلعه مایور لشکر برده خداوند خان جمشی را کشته قلعه را متصرف شد عماد الملک بحاکمیت پسران
خداوند خان در حدود فراموش آوردن خیل چشم گشت و امیر پنا بر اقصای وقت هر دو قلعه را به پسران
خداوند خان داد و ایشانرا تابع عماد الملک گردانید و عماد الملک بتدریج و مرور بر دو حصار را از تصرف اولاد
خداوند خان بر آورده بر مردم خود سپرد و آنها را نزد پسرانش و رفقا بست تا نه نمودند و باین ترتیب میان او و
برهان نظام شاه دوستی پشمنی مبدل گشته محاببات روی نمود و در هر حرکت سلطنت یافته بجایل

۹۲۳

تاریخ مرسته

۳۴۳

کرمخت و در آن سنوات خابره اسماعیل عادل شاه را خواستگاری نموده بجهاله خویش در آورد و چونکه عادل شاه را
کرفار راری حبیب الکرودیه حصار مابور و را کر گرفت و در سنه ثلثین و تسعایه با تعلق میران محمد شاه حاکم بر پانچ
بقصد تدارک و انتقام متوجه جنگ نظام شاه گردید بعد از قتال صعب باز نظام شاه غالب آمده است
و توپخانه ایشان متصرف شد هر دو پادشاه روی بگریز آورده چون عادل شاه بغرضه کفار سجا کر مقتصد بود
سلطان به سجاد کجراتی ملحق شد مد سلطان بهادر که همیشه در فکر تسخیر دکن بود فرجه یافته بالشکری عظیم
از راه بر مانچور ملک برادر آمد و عادل شاه سلطان بهادر را قاصد تسخیر دکن فرستاده از طلبیدن وی پشیمان گشت
اما چون چاره نداشت اطاعت کرده خطبه برار بنام وی خواند و بدستگیری والی بر مانچور نفعی نمود که در محل
خود مذکور است عادل شاه از دولتا باد بجانب برامه فقه سلطان بهادر بمقر حکومت خود معادست نمود
و چون علاء الدین عماد شاه بطریق پدرا را ناکریر مامت سپرد و لکر کش دریا عماد الملک برمند پادشاه
مکتبه فرمود

ذکر ایالت علاء الدین عماد شاه

بعد از آنکه افسر ایالت بر سر نهاد دختر خود را که ستا به ولت شاه بود در سلک ازدواج حسین نظام شاه بنیده
با حکام دکن طریق یاری و مروت مسکوک داشتند کلفت و خونت ایام سلطنت به پایان رسانیده و بعد
پیش برهان شاه در صغر سن صاحب پسر و افسر شده نام سلطنت بروی جاری شد

ذکر ایالت برهان عماد شاه و ولد و یا عماد شاه

تختان دکنی که از علایان اندولخانه بود بر سلطه شده بجن اتفاق ابرو سیم قطب شاه حکام فاروقیه بر پانچ
اعظم شوکت برافراشت و در پانچ پدای برهان عماد شاه نهاده درون قلعه بر تال مجوس گردانید و خطبه
برار بنام خود کرده پسر بر سر گرفت و او حاکمی بود شجاع و بخشنده

شرح خلیه تفتان بر عباد الملک و انتقال دولت آن بر نظام شاهی

بعد از آنکه برهان عباد الملک را از میان برداشت استقلال تمام هم برسانید و آخر الامر سیزده را بجای هم رسانید که هر یکی نظام بقصد استیصال او بمملکت برادر آمد و چون کار بر تفتان تنگ شد به علی عادل شاه طبعی شده بوسیله تحف و هدایای نفیسه و عطایای نفوذ و ان اختارت را بر سر التفات آورد و نظام شاه آئینی را فهمیده برانگیزد و والد و خویش خنزه بیاورید با تفاق عاود شاه از برادر برکشید تا بد آخر سنه ثانی و متعاقب نظام شامه باز بفرستاد برادر افتاده بهمانه استعلا می برهان عباد الملک متوجه انصوب شد تفتان مضطرب شده از امر اسبیم قتلش استمداد نمود و با سپه نظام لشکر ملکی با چنگیز خان پیوسته ای نظام شاه خنک کرده مقهور و مغلوب گردید و مدت ها از صولت و سطوت نظام شاه محو و بجا بجا بکلی بکلی که بخت آخر خود در قلعه بر ناله و پیرش شکر الملک در قلعه کاویل متحصن گشتند و نظام شاه چهار بر ناله را که بر بالای کوه واقع شده است بخیر آن توپ و مخفی و غایز و امثال آن میترسیدت محاصره کرده بعد از آنکه ایام آن بطول انجامید و میخواست که کوچه کرده با حمله کمر نشینت امیر بل و چنگیز خان صفهائی مانع آن اراده شد و بمن تدبیر و پاشش دنیا و دردم اکثر مردم درونی را که بظلمت حصار قیام مینمودند از خود ساحت و ایشان که ازین محاصره تنگ آمده بودند شبها خود را از برج و باره بوسیله کند بریزانده بچنگیز خان می پیوستند و بانام و مناصب بزرگ و اقطاع و مال می یافتند مردم دیگر نیز آنرا شنیده بدوق و شوق تمام بر سر نوع که از قلعه بیرون میرفتند و بوساطت چنگیز خان از سر کار نظام شاه بمطالب و مقاصد عالی میرفتند تا بآن درون قلعه بمنزندان توپ انداز و تشباز زیاد از دوازه نفر کسی نمانده مردم نظام شاهی فرجه یافته مورچل یا پیش برده بضر توپهای کلان اندک رخنه در دیوار پیدا آمد و از آنکه در اصل مردمی در قلعه نبود شکر بان خاصه چنگیز خان بیست و بیست کس و یک نفر بپای قلعه رفتند و زینه ها گذاشته بالای قلعه برآمدند و غیر سبک که خاصه چنگیز خان بود بنواختند تفتان آنرا از غیر شنیده بجان آنکه چنگیز خان خود بقلعه درآمده است سر بهیمه گشت و با جمعی از مخصوصان سوار شده و دروازه

تاریخ فرشته

۳۳۵

عقب قلعه را گشوده در شهر سه اثنی و شانین و تسایه بکوه و جنگل کرخت و مرتفعی نظام شاه بقلعه در آمده حرازمین و اموال و اسباب نفیسه را خود برداشته باقی را فرماد که پیاده و سواره تاراج کنند و سید حسن استرآبادی که بتعاقب نظام خان شتافته بود ویرا دستگیر ساخته روز نیم از فجور نزد نظام شاه آورد و بعد از آنکه در بنار زودی قلعه کا و این نیز بانان مفتوح گشت پسرش شمشیر الملک گرفتار شد نظام شاه قنایان و شمشیر الملک و بر بان الملک رابع او لاد که در قلعه مقید بودند یکی از قلاع ملک خود فرستاد و آنها همه در حبس جان شیرین بقایض ارواح سپرده از شکش و بر سخت یافتند بعضی میگویند که مجاهدان آن قلعه بموجب فرمان نظام شاه ایشانرا درون قلعه دفته و اصداف خفه کردند و بعضی میگویند که پاسبانان آنها را وقت شب در حجره تنگ کرده در بروی آنها می بستند تنگ آمده ایشانرا بیدل اموال از خود حصار زد و در میان محتاج بقوت یومیه بود و افعی مدعی استقامت سلوک نمینمودند شدت و سخت گیری بر ایشان زیاده میگویند و چون هوا در کل مدت و حرارت بود در شبی از شبها همه انزوم که از مغیر کبیر و مردوزن قریب چهل کس میشدند یکبار خفه شده مردند و پاسبانان علی الصباح که در دوازده گشودند همه را مرده یافتند انقضی در سال مذکور پادشاهی عماد شاهی و قنایانیه سمت انقضی پذیرفته کسی از آن دو سلسله در مجدد حیات نماند

روضه ششم در بیان حکومت بریدیه که در شهر برید بودند

تا این زمان که قلم معجز بیان بریافتن زمانه در مشنگ افشانیست بخت نغز از آن خاندان بعد از ضعف اندر اس دولت سلاطین بهمنیه احمد آباد بیدروا سخالی خطبه بنام خود کرده اند و اولین ایشان که داعی بلده بیدر گردید

قاسم برید است

ذکر حکومت قاسم برید

قاسم برید در سلطه فلان ترک کجی نظام داشت و خواهر شهاب الدین علی یزدی که از ولایت بکن آورد سلطان محمد شاه فاروقی فروخت شجاع و متهور بود و خطارانیکو مینوشت و اکثر ساز مارا خوب مینواخت و در عهد

قاسم بیگز

۲۲۶

مقالہ سہ روزہ

آن پادشاه بمنصب امارت فایز گشته بدفع کفار مرتبه یاغی که مابین ولایت پابین و جالنه بودند نامزد گردید و او را
در اسخه و فتح بزرگ که موجب بلند نامی باشد روی نموده صاحب دستگاه شد و ساباجی مرتبه را که عهد و پیمان
کنه انصوب بود بقتل آورده و خورش را بجای کج ولد خود امیر برید و آورد و چون از جانب سلطان مملکت
ساباجی را باقطاع یافت خوشیان و قزاقان اندخته قریب چهار صد نفر که همه مردانه و شجاع بودند نوکر او شده
بتدریج و مرور اکثر لشرف اسلام مشرف شدند و با ستظار اینجا عمت که همه مخلص و ندوی بودند در عهد سلطه محمود
سلطه و استقلال نام پیدا کرده مانده و گیران در اندیشه پادشاهی شدند و تجویز عادل شاه و نظام شاه و عماد شاه و دیگر
اوسته و قذافه و او دگیر خطبه بنام خود خوانده حاصل دار السلطنه احمد آباد را سلطان محمود ارزانی داشت و در او
سال پادشاهی کرد و بنور سلطان محمود در قید حیات بود و عمرش پنجاه و شش سال و در سنه عشر و تسعمایه سبها
تا وید استقامت و بهر بزرگش قایم مقام گشت

ذکر حکومت امیر علی میرید

امیر علی برید و لعل محمد و قائم مقام بدر گردید و در زمان او سلطان محمود فوت کرد و سلطان کلیم الله که آخرین پادشاه
بهمنیه است بجانب ~~چکنر~~ کر بخت و در عهد وی شهر بیدر بقبرف اسمعیل عادل شاه درآمد باز با و رجوع شد و
در آنوقت که سلطان بهادر بالتامس عماد الملک و محمد شاه والی برهانپور بمکنت دکن درآمد و امیر برید بموجب
فرموده اسمعیل عادل شاه با جمعیت خود به جیپور رفت و عادل شاه چهل هزار سوار غریب تا جیپوش همراه او کرده
و در اسر شکر خود ساخته بد نظام شاه فرستاد و چنانکه در محصل خود غامه تیر زبان در شرح و بسط آن کوشیده
باشکر کجرات جنگهای رستمانه نمود و بعد از آن چندین سال بر مسند کامرانی نشسته در اواخر عمر بمکنت
برهان نظام شاه اول رفت و در حوالی دولتا با وفات شده برادرش نان جهان بخاره او را با محمد آباد پیدا آورد و
در حظیره قاسم برید مدفون ساختند و بدست سلطنت او چهل سال بود و در کنای حکایت از وی شهرت عظیم دارد
که شبی از شبهای رستمستان در عمارت باغ گمانه نشسته سراسیمه میخورد که شاهان در مزار در آمده بخلاف حادث

تاریخ فرشته

۳۴۸

شور و غوغای بسیار کردند امیر برید پرسید که اینها چرا غوغا میکنند کی از مذاکفت که از شدت سرما از سلطان دادخواهی نمایند علی الصبح حکم نمود که سه چهارم هزار لحاف سفید ساخته در باغ و صحراییندا از بند که به افغانان شبها در زیر پهن داد آمده از سرما محفوظ باشند

ذکر حکومت علی برید شاه

او اولین کسی است از آن دودمان که بحاکمیت برهان نظام شاه لفظ شاه حسنه را در اسم خود کرد و چون شاه طاهر به تنیت جلوس وی با حمد آباد رفته در کالی آرد و کی مرجهت نمود بر شاه از ورنجیده بر سر او شکر کشید و بر شاه از غایت اضطراب قلعه کلان را با برسم عادل شاه داده التماس قدم نمود اما فایده بران مترتب نشد نظام در این یورش قلعه او سه و او دیگر وقت دار نه و بی گرفت و انقدر او ولایت که چهار لک بیون طلا محصول آن باشد با ماند و مرتضی نظام شاه در عیش خویش بالتامین صاحبان در تنه سج و ثمانین و تمام با نجا رسیده در اینجا نیز طمع کرد و بلده احمد آباد را محاصره کرده در تقنین طغیان کوشید برید شاه عاود کس فرستاده طلب استعانت نمود علی عادل شاه جواب داد که دو شهر خواهر سرفلان و فلان که در سر کار تواند اگر بمن بدی مد میکنم برید شاه سحر اطاعت چون چاره نداشت قبول انضی کرده علی عادل شاه هزار سوار بکوت او مقرر کرد و مرتضی نظام شاه از شنیدن آن خبر و استماع قهقهه بران شاه در حوالی احمد آباد مطرب شده میرزا یادگار بالکنک تلکات بمحاصره باز داشت و خود با حمد کمر گرفت و ترک محاصره بید فرمود و علی برید شاه از محنت محاصره خلاص شد و در سه ثمان و ثمانین و تمام به بوعده و فامود و برود خواهر سراج احمد او فرستاد و آن خواهر سریان پر حمیت از پی ناموسی ترسیده عادل شاه را شربت شهادت چشاندند و علی برید در همان سوات بعد از آنکه چهل و پنج سال شاهی کرده سخته را بر تخت اختیار نموده عاقبت ازین سرای عاریت بیرون حسیه دولت اکبر شش ابراهیم برید شاه نایب مناب شده دست بخت سال بکام دل گذاریند و در گذشت و بعد از او قاسم برید شاه سه سال حکومت محمد آباد سرگرم بود چون با جلی همیسی در گذشت بر فرزندش که چهار ساله بود بخیل حکومت پرورفت و امیر برید نام شخصی که او نیز از اولاد آن خانواده بود در سنه میرود

علی برید شاه

۳۶۹

مقاله دوم روضه ششم
ششم

میرزا علی نام برادر خسرو جی کرده اورا بجانب بهمان کمر که تختگاه محمد علی قطبشاه است گریز یافته خود پادشاه
دعا حال که از تاریخ هجری سنه ثانی عشر و الف است در آن بلده کام روا بوده چراغ برید شاهی را روشن
دارد و بر آئینه بر طبع آفتاب شمع مستحضر احوال ملوک انار الله مرقد هم محبوب دستور نماید که حکایات عمادیت
و برید شاهی در بیسج یک از کتب متداوله مسطور نگردیده آنچه درین کتاب نوشته ام از مردم کهن سال که معاصر
ایشان بوده اند یا بان دو سلسله قریب القرب بوده اند از زبان آنها شنیده درین اوراق ثبت نموده ام الهام
از مطالعه کنندگان میسر نماید که سال جلوس و وفات ایشان اگر معلوم گردد و دو قطع
ایشان بنج دیگر محقق شود عبارت قضایای این دو خانواده را بمصالح
مشرق سازند و در حیات و ممات برین مولف منتهند
که داب ارباب کرم بهین است

مقاله چهارم در ذکر سلاطین کجرات انار الله کوهر ما نهم و نور فرما

بسم الله الرحمن الرحيم

از تاریخ مبارک شاهی و غیر مستغاد میگرد که سلطان فیروز شاه پادشاه دلی فرحت الملک را که نظام
 مسفرج نیز میگویند سه سال از کجرات گردانیده و صاحب اقیار آن ملک ساخت و بعد از فوت سلطان
 فیروز شاه و لدش سلطان محمد شاه نیز حکومت کجرات بوی مقرر فرمود اما فرحت الملک چون داعیه الفت
 داشت باز عینداران و کافران آن سب و دسلوک بجا نمود و جهت خوش آمد ایشان شعار کفر و رسوم بت
 رواج داد ازین سبب علما و فضلاء کجرات در سنه ثلث و تسعين و سبعمایه عریضه بنیایه سریر آسمان نظیر
 سلطان محمد شاه بر سوله انشد مضمون آنکه فرحت الملک بوسادس شیطانی و بیاد و چوس جهان منکر اعمال
 ناشایسته گشته چندان در رواج مسنام و رونق او ثامن میگوید که بلده سومات قبل از ابل ضلال شده
 شعار و آثار مسلمانی روز بروز منخف میگرد و منبر از عزت و حرمت بجای و نه مسجد را از صوم و صلوة سب
 اگر در یوقت اندیشه که موجب تقویت دین و رواج اسلام باشد بهر چه رسد فحوالما ذکر نه کار انداخت رفتن سلطان
 دین پناه از استماع این مضمون متأثر و متالم گردیده بعد از تأمل وافی و تفکر کثرتی جهت تنظیم و تنقیح شعر
 حواجر کائنات علیه افضل الصلوة و حکومت ملک کجرات اصل بایون طغر خان بن و جیه الملک را که
 از امرای کبار بود خواست و در روز نهم ربیع الثانی سال ۸۰۰ که در غایت خاص حمایت و جهت و غیر
 و حمت دی غیر عید و بارگاه کجرات که مخصوص پادشاهان بود و در آنجا عید واد در پناه و ز رخصت یافته از شهر
 برآمد

ذکر سلاطین کجرات

۳۵۱

مقاله چهارم
۸۵۴

برآمده و سه حوض خاص منزل گرفت و بباغان خود پرداخت و سلطان محمد شاه روز دیگر که چهارم ماه باشد بطریق
شماریت پیرن ظفرخان رفته کوشش او را بدر نصایح کرانبار ساخت و باز خلعت خاص لطف فرموده و خست کجرات

در بیان سلطنت سلطان مظفر کجراتی و ولادت ظفرخان المخاطب مظفر شاه

در بلده و بی رویه شنبه بیت و پنجم محرم سنه ثلث و اربعین و سبجایه بود پدر او از رتبه شهبازی فیروز شاه بدجه
امامت ترقی کرده در درگاه اولاد سلطان مذکور صاحب اعتبار گشت و ظفرخان در عهد سلطان محمد شاه
بجمن سلوک و پرہیزکاری و تقید بشرع محمدی و امانت و دیانت شهرت تمام پیدا کرده بنابر آنکه وقتی که عوٹہ داشت
علمای کجرات بدلی رسید سلطان او را دست گرفته چنانکه گشت صاحب صوبہ کجرات گردانید کونین چون وزیر او
منور نوشتند و بفرمود سلطان جای القاب خالی گذاشته بودند سلطان بخط خود القاب چنین نوشت که برادر محترم
خان معظم عادل باذل مجاہد سجد الملوٰۃ والدين و ظہیر الاسلام و المسلمین عنہ اسطنہ عین الملکۃ قانع الکفر و التشرکین
قانع الغرۃ و المتمردين قطب ساد المعالی نجم ملک الاعالی عنہ روز وفات متین قلعت و کشور کیر آصف تدبیر نظام
امور ناظم مصالح جمهور ذی المیامن و التہادوات صاحب الراي و الکفایات ناشر العدل و الاحسان دستور خاص
العقل و القلب اعظم ہمایون ظفرخان و چون کوچ متواتر از دہلی متوجہ کجرات کردید در راه خبر آمد کہ تانار خان بن
ظفرخان را کہ وزیر سلطان شدہ بود پسری متولد شدہ باحمد خان موسوم گشت ظفرخان آنرا بشکون خوب کرتہ
چون عالی بترتیب داد و اکثر امرا و لشکرا تشریف و خلعت داد و چون بنا کرد رسید مردم کنہایت از نظام منہج
بدا و خواہی آمدند ظفرخان و لاسی ان جماعت کردہ خطی بملک نظم معترض فرستاد کہ در ملازمت عظمی
شاه چنین گذر شدہ کہ تو محصول چندین سالہ سلطانی را بجوای خود صرف کردہ یک نیار بخت باہر رسانید و بخت
دست نظم و جور داز کردہ عموم متوطنان این بچاہ را رنجانیدہ چنانکہ مردم مکرر بظفر یاد و استغاثہ بدلی آمد و چون
زمانہ صل و عقد مقام بن ناحیہ بن سپردہ اند طریقیہ صواب است کہ چنانکہ محمول خالصہ موجود است بطریق
استعمال پیش از خود بدلی بفرستی و متعلی مظلومان نمودہ خود نیز متوجہ بکار الملک کردی نظام مغضہ

نایب فرشته

۳۵۲

مقاله
۷۸۵۴

در جواب نوشت که چون راه بسیار آمده و اینها با سبب و تقدیر کشید که من با کجا آمده حساب خواهم گذرانید بشرط
آنکه مرا بگویند پس بپارند و این جواب بنی و طغیان نو نژاد ظفرخان یقین شده با ساول که بالفعل که احمد آباد بجای آن
واقع شده رفت و چون نظام مستحج با کجراتیان و کافران پیوند کرده و دوازده هزار سوار و پیاده مخلص هم رسانید
از او و جنگ داشت ظفرخان تخت رسولی نژاد و بنجر وال که پهن شهرت دارد فرستاده بطریق بصیحت و سلامت
پیغام داد که ازوغامت کار اندیشه کرده با دلی نعمت دور مباش و با سطلها را کافران و کجراتیان که تاب نبرد بهادران
و متمشان ندارند فریب نخورده خود را بدلی برکاب بهایون سلطان محمد شاه برسان یا ترو من آمده بر خند اما رت
منگن باش و غنیمت ازین اندیشه بخاطر مرسان که موجب خذلان و حسرتان خواهد بود طبیعت
نماید نهادن دل اندر فریب که هست از پی بر فرازی نشیب نظام مستحج را چون ایام دولت
پیری شده داعیه سلطنت در خاطر داشت با رسول درستی کرده جوایهای نامناسب و نالایق داد و ظفرخان
ناچار شده سپاه خویش را گرد آورده و در شوشه اربع و تسعین و سبعمایه با چهار هزار سوار و تیغ زن نیزه گذار مانند
در غد و برق جوشان و خروششان روانه نهر وال گردید و نظام مستحج آن خبر شنیده و دوازده هزار کس را جواب داد
و از نهر وال بیرون آمده در موضع کاستوک دوازده گروهی آن بلده است با ظفرخان مقابل شده مصاف داد و بعد از
استعمال آلات حرب و ضرب آفتاب نصرت و فروزی از پی محبت از جند ظفرخان طلوع نموده نظام مستحج
بقصد تخت جند وال که کربخت و ظفرخان با سپاهیان مضطر و مضروب با کوبه تمام نهر وال رفته بمیان عدل و داد
بلده راه سپرد و درین سبزه و غمگرم گردانید و در تنه خس و تسعین و سبعمایه کجاست که منزل مسافران
و تا چون است شافیه بحال رعایا پرور است و حکام و کدخدایان کمره عنان معاودت بصوب اساول
مضطرب داشت و در تنه تسعین و سبعمایه عرضه داشتند که رای کیش و بدرکت که همیشه غایب است
حکام کجرات برودش داشته در مقام فرمانبری بود درین دلا ساس پی از رمی نهاده از رتبه انقیاد سر کشید
و با وجود شرکت و بت برستی ~~بجای~~ آغاز زبردستی نموده ظفرخان بجهت طبع و وقع آن ملعون با سطل
از شار بیرون متوجه انوشیگردید و بعد از وصول بقصد قلعه امیر را محاصره کرده از طرفین چنین کترب کجایی صعب بود و
بماند

۷۹۳

۷۹۵

۷۹۶

حکومت ظفرخان

۳۵۳

معالم اعلام
۸۵۵

انجامید و بهر کثرت مردم بیرونی بطرف اختصاص یافته در تصبیق محصورین کوشیدند و اطراف و ولایت اندر را فرو
گرفته دست نهب و غارت دراز کردند و سر تاجانه یا قندنجاک برابو ساختند و دختران و پسران اعیان و ولایت
بجیترهای و غلامی بردند و در دست قلیل میان اسل قلعہ انجمن قحط و غلامی پدید آمد که سکت از کرب و کرب از سکت
و آدمی از هر دو نمیکشت بنابراین رای آن رای بد سیر تغییر یافته از سرکشی خویش نادم و پشیمان گشت و بجز اعانت
و حمایت چاره نده پس مملکت خود را سراسر چند نفری از مقر بان با پیشکشات فراوان بیرون فرستاد تا طلب موجود
خاک بدگاه بوسیده محروم داشتند که اگر چند روزی خلاف رضا امری صادر شد و در ارسال کلید حصار تنهائی
رفت نباید بخطر ناموس دولت بود تا نزد امثال و استادان معذور باشیم اکنون بخدمت آمده ایم اگر از دیوان مقام
پرسش خواهد شد قهرمان تیغ بسر نشانی و جان ستانی این جمل اشارت فرمایند و اگر بمقتضای

وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ قلم مغفور جریه

تقصیرات ایشان خواهند کشید من بعد از آنها سربوی در هیچ باب تقصیر نخواهند دید ظفرخان صلاح وقت در صلح
و عفو دید و پیشکش فراوان از نفوذ و جواس کبرفت و دست از محاصره باز داشته خواست بقصد عزا بجانب سوا
که نزدیکت بند و منت شتابد و آن اشنا خبر رسید که ملک راجا الخا طرب بجاد لجان که جد سلاطین فاروقی بر پا بود
باشد اعلام استقلال افزاشه حاج اقطاع خود تا لیز نام قلعہ را گرفته تمام ولایت خاندیس را بصرف داور و
و بان اکتفا نکرده بعضی از پرکانات کجرات مانند سلطان پور و نذر بار و نیز نرجهت میرساند ظفرخان علاج آن امر
ضرور دانسته بدانصوب متوجه گردید ملک راجا که مرد عاقل و دانا بود خود را مرد میدان اودانانته در قلعہ متحصن گردید
و صلاح در استخار و موافقت دید و جمعی از علما و فضلا نزد وی فرستاد تا بسنجان مخالفت آمیز بساط نزاع در نور دیده
ابواب دوستی و یکجتهی مفتوح دارند ظفرخان که از اهل علم و فضل و سلطنت کجرات مکنون خاطرش میبود قد و علم
گرامی داشته عهد و شریطی که متعارف زمان بود در میان آور و و بعد از آنکه از طرفین تحف و نفایس بنصه ظهور
ظفرخان با ساد دل رجوع نموده میان آن دو طایفه طریقه محبت و یاری پیش کرد و از آنکه ملک راجا دعوی
مینمود که از اولاد خلیفه دوم حضرت خلدو قم ظفرخان در کتاب و مراسلات عهدانه پیش آمده در اعزاز العالی او

تاریخ فرشته

۳۵۳

مقاله چهارم
۲۰۰۰

و در سنج و سبجین و سبجایه مسجد و جهرند که در غربی بن واقع است لشکر کشیده مدتی نقل و غارت گمارانند و در کوه
بنایت متمرد و سرکش بودند مشغول گردید و مجربان بدیع الحال و همین پیران پری مثالی اسیر مسلمانان کشته گشتند
ایشان از اموال غارت مالاک کشته بعد از آنکه رای جهرند عاجز گشته اظهار کجی و فرمان برداری نمود و تحف و هدایا
بسیار گذرانید و از آنجا کوچ کرده یکسر بطرف سمنان رفت و در خض و کونسا ری اعلام ادنان و بت پرستان
کوشیده در آنجا مسجد جامع طسج نمود و در باب مناصب شرعی تعیین فرمود و نهایتاً شش سده بجانب بن تو فرمود
و در سمنان و تعیین و سبجایه متحصنان احوال بلاد و متحصنان حالات عب و چنین رسانیدند که راجه تان منکر
چنان تسلط یافته اند که مسلمانان آن ناحیه از ظلم ایشان مفارقت او طاعت اختیار کرده اند و سر از جیب تخر و
تخر بر آورده از جاده اطاعت و مالکذاری انحراف دارند ظفرخان مدبر سجد و مدکرت آورده کوچ بر کوچ بدان سمت روان
بلایت لوایش کر نصرت سرفراز است بنام ابنه وری از فتح باز است گذشته منجیق از بهکته
طراز منیش لضم التند و چون حالی آن حصار مخیم مسا که اسلام گشت رای انولای موسوم به پستخص شده مالی
اسلام محاصره برداشته و منجیقها غضب کرده بر روز جمعی از راجه تان را سکنه میکردند و چون استحکام قائمیش
از آن بود که بدستباری منجیق کار ساخته شود فرمود تا چهار طرف سباباط طسج اکند و بانام رسانیدند و بر آن نیز فایده
مترتب شد و ظفرخان از طول مدت محاصره طول خاطر گشت تا کار از اطایب غیبی در آن نزدیکی و با و طاعون
درون قلعه پیدا شده بیماری و فوت بسیار ظاهر گشت و رای در که کار بر درو نیان تنگناست دیده و جمعی از اعیان
خود را تیغ و کهن در گردن انداخته بملازمت ظفرخان فرستاد و زنان و طفلان سده را برهنه کرده از بالای حصا
عجز و زاری نموده زنهار خواستند ظفرخان آنها را از تانید آسمانی دانست اجابت سنول نمود و پیشکش گرفته جهت
زیارت روضه خلاصه العارفین امیر الواصلین خواجه معین الدین سنجر قیس الله اسرار و عمان عزیمت محبوب
جمیر معطوف داشت و چون بدان مقام کعبه احترام رسید لوازم زیارت و مذورات و نیازات بجای آورده از روح
پرفروغ او فتح و ظفر بکفاری استوار و اعدای نابکار استمداد نمود و یکی بمت او مصروف و عزا و جهاد بود و از آنجا
بجانب بلواره و بلواره کتب پرستی و در و داج و رونق نام داشت لوای غوا بجلوه مد آورده ساکنان اغر و بوم را طعمه

حکومت مظفرخان در کجرات

۳۰۳

مقاله چهارم

شمشیر بدیع گردانید و معابد و کنایس ایشان خراب و متاهل ساخت و چندین قلاع و ولایت گشاده بجهان پیر
و بعد از سه سال به پتن معاودت نمود و از سیاق کلام تاریخ الفی چنین معلوم میشود که بعد از مرگت این ^{مظفرخان}
خطبه بنام خود کرده خویش را مظفر شاه خواند و در سنده و نچین و سبجایه بان تفصیل که در وقایع سلاطین و
نوشته تاتار خان ولد مظفر شاه که وزیر سلطان محمد شاه بود در عهد سلطان ناصر الدین محمود شاه با سارنگخان جنگ
کرده و او را بجانب طمان کرزیند و چون از او ضاع و اظهار داد اعیه سلطنت دلی معلوم میشد ملاقات خان که وکیل مطلق
آلغان محمود شاه بود بدیع او متوجه پانی پت شد تا تاتار خان صلاح در مقابل او ندید و حسدیده از راه دیگر خود را بد
رسانید و خواست که محاصره کرده آنرا تصرف آورد اما تاتار خان پانی پت را گرفته بمسجده و غوغای تمام متوجه دلی
شد و تاتار خان در نیوقت نیز در مقابل او نماند و در ثنائیه بجانب کجرات کرخت و بملازمت پدر خود مظفر شاه رسید
او را پادشاهی دلی نیز ترغیب و تجویز نمود مظفر شاه قبول آن کرده در استعداد لشکر شد لیک چون خبر رسید که
میرزا پیر محمد غیره صاحب قران امیر تیمور کورکان و اصل ممالک بمندهستان کشته تاتار را گرفت مظفر شاه بفرست
در یافت که میرزا پیر محمد مقدمه صاحب قران است بنابراین آن عریت خود را در اصرار رسانیده دست نهاده
و ثنائیه با اتفاق پدر خود تاتار خان بقصد تسخیر قلعه ایدر منضت فرمود و در جنب و غارت تقصیر کرده قلعه را تسلیم کرد
و در نصیب اندرونیان کوشید و ایدرغل نام از غایت عجز و سولان فرستاده قبول پیشکش داد و چون ممالک
دلی پر فتنه و آشوب بود مظفر شاه به پیشکش اکتفا نموده در رمضان سنده مذکوره به پتن مراجعت کرد و در خیال خلعت
کثیر از جانب دلی از ماده صاحب قران که بخت به پتن آمدند و مظفر شاه تقه احوال اجتماع اجم دانست و در حق بر کرام
شفقتی که لایق بحال او بود بجای آورد و در همان زودی سلطان محمود شاه بن سلطان محمد بن فیروز شاه از صاحب قران
که بخت بولایت کجرات در آمد و بنا بر آنکه مظفر شاه صلاح دولت خویش در آمدن سلطان ندیده چندان سلوک
و معاش نالایق نمود که تنگ آمد و لشکسته بالوه رفت و در سنده^{۵۴۳} و ثنائیه بار دیگر مظفر شاه متوجه قلعه ایدر
و اعطای نموده در تسخیر آن سعی گشت و دلی ایدر حسن فرار و چاره ناپذیر شبان شب قلعه را خالی کرده بجانب
جاکر که بخت و علی الصبح مظفر شاه کبیر کوایان نقطه داده و در کجرات ناکشگر تقدیم رسانید و بدیضا

تاریخ فرشته

۳۵۵

مجله چهارم
۸۰۲

شکست در آن قوه نگذاشته خود بجانب پهن محاذات فرمود و در سینه اربع و ثانی بمظفر شاه رسیدند
که کفار سونات هجوم آورده تهاجم اسلام برداشته اند و بر پنج سابق باز در اجای مراسم کفر می کشند مظفر شاه
فوجی بزرگ بدو بجانب کیل کرده خود نیز از عقب روان شد و در روزیکه ای سونات و کفار آمدند و هجوم نموده از راه
دریا استقبال لشکر اسلام کرده بودند و میدان آن میان جنگی میانه مظفر شاه بشکر پیش رسید و از اجساد
پی دیان جسد و لهای خون روان ساخت و چون در ایشان طافت و قوت نماند خسته و مجروح با اتفاق رای علیه
دیب درآمدند **ملیت** خدا و دجبت شنشاه را بریت در افتاد بدو خواه را مظفر شاه
قلعه را محاط کرده با آواز تکبیر و مملو و غناییدن دامه رعد آواز و ناییدن کرنا می فتد و در زلزله در ارکان و دولت ایشان
انداخته در یکروز آن حصار را بجبر و قس و منقوح ساخت و جمیع مردان بالغ و اطفال تیغ بیدریغ کرد و اینده را به
و سایر رو ساری انجماعت را بر دست و پای فیل ملک کرد و ابل و عیال و زن و بچه آنها را مسلمانان کوفه بردند
و احوال و احوال ایشانرا مفرق شدند و سلطان مظفر جنبها کرده شکر عنایت الهی بجا آورد و بتجانه بزرگ لشکرت
و بجای آن مسجد عالی بنا ساخته ضبط انظر یکی از امرای بزرگ رجوع کرد و با غنایم موفور به پهن مرخبت فرمود
و بدین منج ابدرا استقلال و عظمت او یکی فدا ساز شده در اندیشه آن شد که بجانب دلی لشکر برده مستخرساند
و پسر خود تاتار خانرا بخطاب و القاب غیاث الدوله و الدین سلطان محمد شاه مخصوص کرد و اینده و از اساول کوچ کرده
چون بقصبه سنور رسید مزاج سلطان محمد شاه از طریق اعتدال منحرف شده بنابر آنکه آفتاب عرش باقی غروب رسید
بود بر معالجه و مداوی اطباء حسد آن اثری مترتب نشده در گذشت و مظفر شاه منج غریت نموده با ساول
رفت و روایت صحیح است که تاتار خان در سالد کور با ساول بر پدر خود حیرت کرد و او را که پیر و ضعیف شد
گرفته در قلعه انجا بمجوس ساخت و عم خود شمس خانرا وکیل السلطنه گردانید و خویش را بنابر الدین محمد شاه لقب ساخته
صاحب شکر و خطبه کجرات گشت و بقصد تیغ دلی در سامان سفرو استعدا لشکر شده منصف نمود سلطان
مظفر شاه یکی از معتمدان خود را نزد برادر فرستاده باستغاثه تمام حینام کرد و در استخلاص خود و هلاک شدن
مبالغه و استغاثه از حد بردن سخنان جواب داد که محمد شاه فرزند رشید و قابل قیامت و نبوت باو ترا علق خاطر بسیار

سلطنت مظفر شاه کجراتی

۳۵۶

مقاله چهارم
۸۰۳

می باشد اکنون باین امر یعنی در ملک اوقیام نامیم بعد ازین محفل پشت که وقت پشیمانی بدت تیر ملامت تو کردم مناسب است که مدین باب کمال اندیشه نمایند و از روی فکر جواب دهند سلطان مظفر شاه پیغام داد که از نایب من بیضه کمتر برگاه چنین فرزندی باند خود درین مقام باشد عاق شود و قطع رابطه عطف و مهر بانی شده نسبت پدر و فرزند مسلوب و زایل خواهد بود پس لازم است که آن برادر برپایی و ضعیفی من رحم کرده آن عاق پدر را بسزا و سزا رسانند و اصلاح اندیشه کنند که کارم از غم خوردن بجای رسیده است که اگر بفرودارسم بنور آفتاب باقی مغرب نرسیده باشد که آفتاب عمر بغرب فنا خواهد رسید **بیت** بکس راجه خبر زاه جانور دلم و زو افتد قیامت دلم امروز چنانم که بفرسود از رسم فردای قیامت است امروز دلم شمشان ناچار شده بر برادر پیرتر رحم فرمود و در قصبه سور که بر سر راه دلی است محمود شاه را مسموم ساخته بکشت و بتخیل برادر را از مجلس برآورده برهنه حکومت ممکن نکرد اند خیل چشم که پرورده نعمت او بودند و از اعمال محمد شاه آزار داشتند یکی بدو پیوسته حیات دوباره یافتند و فرمان قدیمی محمد شاه که او را بآن کار بازداشتند بودند ترسیده متوهم گشتند و میخواستند فرار نمایند که سلطان مظفر شاه از غایت شفت و ترحم کتمان ایشان بخشید و همه را در سلکت نوکران پسر محمد شاه که احمد شاه نام داشت قتل کرد و بپند چون دلاور خان والی مالوه فوت شده بود هوشنگ شاه قایم مقام او گردید و شهرت یافت که هوشنگ بطبع ملک پدر را از سر داده بکشت بر آینه مظفر شاه بر آن آگاهی یافته دست غش و شکار با ساز و حدت فراوان متوجه سناباد و دار گردید و هوشنگ شاه چون جوان شوخ و شکست بود ماقبت اندیشی ناکرده مقابل لشکر کجرات که بمراتب زیاده بود خست یار نمود و بعد از جنگی که تهمتان و بهادران جهان زبان بخنین و آفرین کشاندند سپاهیان مالوه منضم گشته هوشنگ شاه بدست مظفر شاه گرفتار گردید و مظفر شاه خطبه و شک بنام خود کرد و نصرت حان برادر خود تقویض فرموده با ساول مرجعت نمود و هوشنگ شاه را بفرزند زاده خود احمد شاه سپرد حکم فرمود که در یکی از قلاع مجموع سوار احمد شاه بدانچه مامور بود عمل نموده بعد از چند ماه عریضه هوشنگ شاه را که بخط خود نوشته مثل بر عجز و زاری بسیار و شغری عجز و انکسار بود بجزیر خود آورده التماس استعلاص نمود و چون در مالوه غلبه شده نصر خان را از دار میرون کردند و التماس سلطان محمد شاه در معرض

تاریخ فرشته

۳۵۸

مقاله چهارم
۸۵۳

قبول افتاد و تحت از بند خاص ساخت و بعد از چند روز چتر سفید و سارپرده سرخ و سایر لوازم پادشاهی عنایت کرده و ولایت مانده و مند و بالتمام بوی داد و بسار احمد شاه بد الظرف فرستاده تا او را بر سر آن ولایت بنشاند احمد شاه بکفایت قیام نمود و بر شوکت را بر تخت ملوک منکلی ساخته قریب هجرت و سرور کجرات معاودت فرمود و سلطان مظفر شاه ۸۱ در او چند ماه مفرسند اربع و عشر و ثمانیة و پنج روز بنزد چون داشت که مرض الموت است م اسم وصیت بجای آورده و بنابر کلمه قابلیت احمد شاه را پیش از فرزندان خود داده و پسر او را بعد ساخته اولاد خود را با طاعت وصیت فرمود و در ششم رجب الا سال مذکور که عمرش بمقادیر یکسال و چند ماه بود و ولایت حیات پرده سفر آخرت اختیار فرمود و زمان ایالت او بعد از وفات خدا یگان کسیر سبب سال و کسری بود

ذکر کیفیت پادشاهی سلطان احمد شاه کجراتی انار الله بر فانه

پادشاه جم جاد سلطان احمد شاه بموجب وصیت جد خود بمندی حکومت خط کجرات گردید و ریایات عدل و داد و امر را در رعیت پروری و مظلوم داری از خود بقصیر اضی بکشت و ولادت او در شهر سنه ثلث و تسعین و سبعمایه بود و منجمان از رایج طلوع او یاده بودند که از وی امری صادر خواهد شد که بدان نام یکت او در جهان باقی خواهد ماند و ظاهر آن امر بنای شهر احمد آباد کجرات باشد و در سنه ثمن و عشر و ثمانیة فیروز خان که پسر سلطان مظفر شاه بود خبر جلوس وی شنیده علم نبی و مخالفت افراشت و حاتم الملک و ملک شیر و ملک کریم خسرو و جهنم و یاکلاک کهنری که از مشاییر امری مظفری بودند و بشرات وانی و فقه اکیزی موصوف و معروف بودند با و پیوستند و بکرفتن خیل و حشم پرداخته امیر محمود ترک حاکم کنبایت را با خود متفق ساخته فیروز خان را کنبایت بردند و بیعت خان بن سلطان مظفر بالکبر برد و بعد و صورت نزد او آمده و سعادت خان و شیر خان بن سلطان مظفر و اقطاع خویش خبر طعی شدن بیعت شنیدند آنها نیز کنبایت رفته و کنار آب نرید و معرکه ساختند و با هم کتاج کرده با بیعت بست بزرگوار داشت و بخت و حشمت بیرون رفته و فیروز خان چتر بر سر گرفته سر پرده و بارگاه سرخ بهم رسانیده اعلام کرد و فریاد کرد و سپه دخلی در باب استعانت داد و سلطان بر شوکت نوشت و سلطان بر شوکت قبول کرد که بعد از حصول مقصد نیز بنزد یکت

سلطان احمد شاه کجراتی

۳۵۹

مخبر احمد شاه
۱۰۰۰

مد لک تنک بد بد و چنان برانمونی پاکد اس و چون جهت زمینداران اس و غلت و فرمان فرستاده پاکد
و دولت نمود و سلطان احمد شاه با وجود عنوان شهاب خود ابدت غلبت نمود اول جمعی را معصوب کت
منیت آمیز تر و فیروز خان فرستاد و چون شراب پند و وعظ از فساد و شورشن جویند ندیم در مزاج او نشاء کجخت
اودم بهت کر با برخی از لشکر بدفع او مامور گشت و بعد از قتل شدید شکسته و خسته از میدان قدم بیرون نهاد و این فتح
بنام پاکد اس شده و نخواست و غرور بدماغ او راه یافت و امر اتاب تسلط او بنیاد و ده با اتفاق قبضش مبادت نمود
و اکثر از فیروز خان جدا شده بدرگاه سلطان احمد شاه شتافتند و وی کوچ بر کوچ متوجه بروج گشته چون قرب
و جوار حاصل آمده فیروز خان مع برادران در قلعه بروج متحصن شد و سلطان احمد شاه با زرسولی نزد فیروز خان فرستاد
پیغام کرد که خدایگان کیر حکم آورفته پی شهنشاه و نظیر زمام حل و عقد این دیار بقضه اقتدار این بمقدار سپرده و محمد
له اساس قصر شامخ و بنیاد کاخ را بسج سلطنت بکن اطاعت و انقیاد امرای سپهر شام و موافقت و معارف
انام استحکام لاکلام دارد و باید که از خیم آمدن عمر و زید فریفته نشوند و از اعمال و افعال قبیحه ناوم گشتند
تسک بدامن اعتماد است حکم کرده اند که عاقبت بنی و خیم است و اقطاعی که خدایگان کیر بر سر کد ام بشمار داده بدان
قانع شده مترصد دیگر الطاف نیز باشند برادران نیز بعد از وصول رسول و شنیدن پیغام خیر انجام دین کرامت بکی اندک
نیت خان که عم جعقی سلطان بود بیرون فرستاده اظهار داشت نمودند سلطان اورا بصوف و عطف نواز فرمود
رفتم و چون رسید بدید جرایم ایشان کشیدیمیت خان مشمول عنایت سلطانی شده بقلعه بروج رفت و با اتفاق فیروز خان
و سعادت خان و شیر خان بملازمت سلطان شتافتند و او بر یک از آنها را بعنایت نازد سر کرم ساخته رخصت کرد
ارزانی داشت و خواست که به بن تشریف برود و آن شناختر رسید که سلطان بهوشکت در کله فیروز خان بدو طلیده
از دارالملک متوجه کجرات است سلطان احمد شاه عماد الملک را بالشکر کثیر مستعد کا نذر مقابل آورد و آن فرستاد
و خود نیز از عقب با جماعت مور و مسوی روبراه آورد و عماد الملک چون بسیرت علی منازل کرده بسطان شکت
نزدیک شد او کوچ بر کوچ بی توصلت بک در غایت خجالت و اتصال بجانب دیار خویش مشتات و عماد الملک
چند منزل تماقب کرده زمیندارانی که با سلطان بهوشکت آبل شده بودند گرفته طبع ساخت و هم مراجعت بکرات

تاریخ مرسته

مجله چهارم

سلطان محمد شاه بعد وصول حماد الملک نزدیکی مرسته مساوی را از بغداد سم سندش شکست روزه میا کرد و سیصد
 دراهم در همان سال یعنی خمس و عشر و ثمانیای بیوای انجاریوش کس کرده بعد از استخاره و استشاره با صاحبین بیت و شیخ
 مدنی نزد بیکار آب شهر شمری طرح انعامه مرسوم با حرم آباد ساحت و در اندک مدتی با تمام رستخیزه و ارباب
 سلاطین کجرات شد و قصبه اساول کی از محلات اشهر کرد و عمارات پادشاهان و بزرگان از کج و خشت پخته است
 و اکثر خانه های سفالین است و در آن بلده که بدر بار پادشاهی متصل است سه طاق کلان بخت پخته ساخته اند
 و کج و ساروج اندوده اند از تر پولیه میگویند و بازار در غایت وسعت و فراخی است چنانچه ده و ده پهلوی یکدیگر
 میزنند و در آنجا بخت پخته ساخته کج کاری کرده اند و قلمه و مسجد جامع طرح نموده در بیرون شهر مسجد و محبت
 که بر پورده شمسیت بر بازار و مسجد و دیوار بند آبادان ساخت و در باب معموری و دیگر خصوصیات احمد آباد و اگر گفته شود
 که در تمامی هندوستان بلکه در کل جهان بآن عظمت و استکی شهری موجود نشد و مبالغه نموده باشد و هنوز از آن سال
 برخی مانده بود که چهار برادر باز سر کار خود رفته با غزای ملک علایی بدر که از سر و در این کلان بود و قرابتی نزدیکی سلطان
 مظفر داشت اسب مخالفت زین کرده پای در رکاب بنی خاده علی را می ایستاد که پنج شش هزار سوار و پیاده داشت بودند
 اعطای قلمه ای را با خود متفق ساختند و سینه بر بزم المظالم برکن آمدن حاکم را که در همراهی نیز با ایشان بکشت شده
 جمیع خوب نزد فیروز خان بهر سید و سلطان احمد شاه لشکر کرده آورده با ثمانی و شصت پادشاهی متوجه
 کردند و از انشای راه مستقیم خان بخت رکن خان از احمد شاه برگشته بغیر از خان پوست و فیروز خان گفت
 در کن خان را در قلمه همراهی نگذاشته خود با اتفاق رای نسل در موضع انکسور که جنگ کردی محصور است مقام نمود
 و سلطان احمد شاه پیشرو سینه خود عمل کرده چون محبوس و باغیان رسید جمعی از علماء را پیش ملک بدر و رکن خان
 فرستاد تا پرده عطف از پیش نظر بصیرت ایشان برداشته براه راست ولایت نمایند و بنا بر آنکه رسولان جواس
 موافق مدعا شدند و دیگر برگشتند سلطان احمد شاه با افواج و صفوف آید به حجاب قلمه معانی شد فیروز خان
 عظامه لشکر خود را همراهی ملک بدر فرستاد و او را بیکت تر غلبه نمود و ملک بدر رکن خان و سید خان
 را کشتن و دیگر سواران در خارج حصار افواج را حین حاکم ساخته سلطان احمد شاه را که در آنجا حضور کار است

تختان امیر، کمرانی

7-1

[illegible]

ماریخ فرشته

۳۴۲

نمود و همشنگ شاه چون فرشته را به جالوار برسد و اتفاق امر نیز شنید و حق سابق احمد شاه را با کلیه از حاجت
ساخته فرصت غنیمت شمرد و در نهایت استعداد توجه کجوات کشت و در حسرتی و تاراج تقصیر نمود سلطان
احمد شاه مقدمات جالوار را بوقت دیگر انداخت و بگوید که گو که خود تا حوالی حسینا نیز آمد و انبارا عظیم نزول
کرد و بند و ملکات عماد الملک سمرقندی را با لشکر جنگی بمقابل و مقابل پوشتنکشا روانه ساخت و برادر
خود و لطیف خان را به انابکی نظام الملک بدافته ملک و احمد سرکنجی و امرای دیگر تعیین فرمود و پوشتنکشا
چون پیش از جنگ لشکر کجوات در زمان مظفر شاه ترسیده بود عنان توجه بصوب کجوات پیچیده تا دما مار هیچ
توقف نمود و شش ملک و احمد سرکنجی و غیره که بوساوس نفسانی و خطریت شیطانی یا غی شده بودند روی بگریز نهادند
و شمراده لطیف خان و نظام الملک و بنال ایشان کرده در منزل اول احوال و احوال ایشان را متعرف شدند
و در آنست ملک و احمد سرکنجی ناچار شده برگشتند و جنگ کرده شکست یافتند و روایتی دیگر گفته ملک ارتقا
ایشان تنگ آمده شیون برود و بمقتصد رسید و جمعی بکشتن داده برادر را که پال کرخت و احمد شاه بعد از فتح
ارجمند و وضع کردند بمقره جلال و مقره اقبال مساودت فرمود و چون ترفیع که کر تال و استحکام آن بسیار شنیدند و
در ای اطراف تا آن زمان هیچ یک از حکام مسلمانان را اطاعت نکرده بود و در سنه سبع و عشر و ثمانی هجرت
تفرج و کوشال رای کر تال بدافصب منصف فرمود و بعد از آنکه بکوبستان انجا در آمد رای کر تال با لشکر بسیار
در چند موضع سر راه براد گرفت و در هر کرت مقابل سیلاب تند او قفش میزنند پس نشست تا بقول اول
که در نیوقت بجز کر اشتها و در آورده منصف کشت و سپاه اسلام پای قلعه آمده چون کار بر فلکیان تنگ ساختند
رای بجز پیش آمده بار سال تحف و دیبا و قبول باج و خراج بر ساله سلطان را از خود راضی ساخت و وی در
سید ابوالخیر و سید ابوالقاسم را که از امرای صاحب وجود بودند برای تحصیل مال مقرری در آن سرحد کجا بدشته با خود
مراحمیت نمود و در آشنای راه تجانه سدیدور را که باصناف زیور و نقوش آراسته بود از پنج و بن کسند اموال بقیاس
متصرف شدند و بسیار از سنجین کجوات را از غنایم بهره مند کردند و در میان سالی خسته مال کف تخم را که اقطاع
بایست بکمران و دو خطاب تاج الملکی داده با بسیار غنایم غزالی که در حوالی و عیالشی کجوات مقرر کردند

سلطان احمد شاه کجراتی

۳۶۳

ص ۱۱۹

۸۱۶

در قتل و جهاد بیدنیان و ایل ساقین متروان و یاغیان سعی بمیل بقصدیم رسانیده باز جزیره و ~~پشت~~ پشت بر گردان ایشان بود
و بسیار بر ابر بقیه اسلام در آورد و ممالک کجرات را بنوعی منبسط نمود که کس نام کراس و موسس پادشاه... و عشر مایه
سلطان احمد شاه بعزم غنم و جهاد تا ناکور سواری فرمود و در مین علی مسافت مختص احوال محاسبه نمود و متجسس اخبار
مساکن مسنام کشته بر جا که نشان باقی رقی و اینخ و بن بر انداختی و غنایم بسیار گرفت و چون ناکور رسیده محاصره کرد
و در تسخیر آن کوشید و حضرت خان والی دلی عازم انصوب شده وقتی که بموضع تنگ رسید احمد شاه از آنجا برخاست
و از حوالی مالوه گذشته با احمد آباد معاودت نمود و بنا بر آنکه کاجی والی آسیر ملک نصیر و سلطان بو شنگ حاکم مالوه بقدم
عناد خطه سلطه انور و نذر بار بر رسم میزد و انواع مراحمت میرسانیدند سلطان احمد در دست نه احدی و عشرین و ناما
به انجانب نهضت فرمود و بنور بمقصد رسید و بود که فوجی بزرگ بر سر قله قبول که در سر قله کجرات و کن و غاندیس
واقع است نامزد نمود و بعد از آنکه خودش بجای نذر بار رسید ملک انیس که رنجیده بآسیر رفت و چون انجماعت که بقلعه قبول
شماره بود ندرای انجار و لاسا کرده با تحف و هدایا بپایوس سلطان آوردند و موسم برسات نیز رسید و بود سلطان نوشت
که با احمد آباد شتاب در این اثنا مسرعان باد پای نذر بار آمده خبر رسانیدند که راجه ایدر و حسینانیر و مندل و نادر و عارض
پی در پی فرستاده سلطان بو شنگ را کجرات طلبیده اند و مقارن این حال شتر سواری از نقطه ناکور در عرصه نه روز نذر بار
رسید و عارضه فیروز خان بن شمس خان و ندانی آورد و مضمون آنکه سلطان بو شنگ شمار آورده و بده بانگ تسخیر کجرات
می آید و چون کان برده که بنده را بان حضرت صفای عقیدت نیست فقیر نوشته که رفیق در آن کجرات عراض اعلام بکشت
فرستاده مرا طلبیده اند و من عازم کجرات شدم باید که نو نیز زود مستعد شده بیای که بعد از فتح کجرات ولایت خردوله
بتوازدانی خوشم داشت چون حضرت قبله و کعبه اند و جنب و لازم بود که اطلاع دهد سلطان احمد شاه با وجود بارندگی
کمیچ متواتر از آب نریده گذشته بر مهندری نزول کرد و با برخی از لشکر جریده شده با بغار و عرض کمیفته بجای مهراسه رفت
و سلطان بو شنگ از توجه او سر اسیمه شده پس سر خاریده بر جناح تعجیل بدرالملك خود روان گردید سلطان احمد شاه
حجت اجتماع سپاه چند روز در مهراسه مقام کرد و در هر سورت این خبر شنیده سر از حلقه اطاعت بر آورد و دورای مال مقرری
با نموده تهاون در زید و پای از اندازد خویش بیرون نهاد و ملک نصیر نیز فرصت یافته در باب استخلاص قله تمالیر از دست

۸۳۱

تاریخ مرسته

۳۴۳

مقله چهارم
۱۰۴

برادر خود ملک افشار کوشه سلطان بهوشنگ پسر خود غزنین خان را با جمعی از امارا به دوی فرستاده و سلطان پور مرسته را رسانیدند و ملک احمد صاحب محبوبه سلطان پور قبله در آمده عراض شکایت آمیز مرسل درگاه کردانید و سلطان احمد شاه از مهراسه ملک محمد ترک را بالشکری بزرگ بدفع مرزای سورت نامزد فرمود تا باید انجا رفته بعد از قتل و غارت مال مقرر گرفت و همچنین محمد ترک و مخلص الملک را که از سرداران کلان بودند تا دیب و کوشال ملک نصیر و غزنین خان مرسله ایشان در آشنای راه نادوب را تاخته از راه انجا پیشکش کردند و چون بوالی سلطان پور رسیدند ملک نصیر به تملایز نیابرد و غزنین خان را محیط خود دیده بوسیله محمد ترک جمعی را بملازمت سلطان فرستاد و بعد از آمدن و شد بسیار سلطان رقم عفو بر جرایم او کشید و بخلعت و خطاب نصیر خانی بسیار بخشید و با احمد آباد رفت و در صفر سال و یکم یعنی اثنی و عشرین و ثمانیة کجرات نظام الملک سپرد و مکافات را به منزل رجوع باو کرده خود از مهراسه بقصد تا دیب سلطان بهوشنگ سیاحت مالوه لشکر آراسته با وجود حرارت هوا و تنگی و قلبی راه کوچ بر کوچ روان گشت و سلطان بهوشنگ به استقبال شافت و در کالیاده پشت بر دیوار کرده در زمین قلب فرود آمد و پیش روی خود درختان بزرگ بریده خار بند کرد و سلطان احمد شاه در صحرای کشته ایستاد و چنین مقنن نمود که در میمنه احمد ترک و میره ملک فرید و عماد الملک سمرقندی و محافظانکه عضد الدوله باشند اتفاقا در آن هنگام که منوچهر جنگا کرده و عبورش بر دایره ملک فرید افتاد و با نجاته متکابر اطلب او فرستاد و در خطاب پدرش عماد الملک از زانی داشته خواست که همراه گیرد و فرستاده بر گشت که ملک فرید تیل بر بدن خود مالیده بعد از ساعتی خوابه آمد سلطان گفت امروز روز جنگ است فرید دین تا آخر سرت و نداشت خوابه کشید ملک فرید توقف ناکرده متوجه جنگ گاه کردید و چون سه و دوشاه برابر یکدیگر ایستادند و لشکر فاجوش و خردش درآمدند فیلی از فوج سلطان احمد شاه روی فوج سلطان بهوشنگ نهاد سواران بهر سو میدویدند غزنین خان و لد بهوشنگ شاه در خانه گمان داده بر خیمه تیر فیل را بر کردانید پس از هر طرف بهادران جنگ برآمده بر فوج کجراتیان تا خند و اضطراب تمام مردم کجرات راه یافت اما چون بهوشنگ فرود جنگ بنود و بزد و صورت فتح روی نمود و در این اثنا ملک فرید نیز و میدان نهاد بر چند کوشش نمود چون راه تنگ بود و خار بندی نیز کرده بودند راه نیافت اخراج مر شخصی لغت که من را بی میدانم که میتوانم شمارا از عقب

سلطان احمد شاه کجرا

۳۶۰

مقاوم
۸۵۴

فوج عظیم در آورم ملک فرید خوشحال کشته پی توقف قدم در آن راه نهاد و بسنکامی که بر روی شکر بهیم میخسته غالب
از مغلوب تمیز میگردید ملک فرید از عقب سلطان بوشنک ظاهر شده بی تماشای تاخت و سلطان بوشنک هم
درین وقت حرب صعب نموده چون بخت یاری نکرد و کار از دست رفت عثمان از معرکه پیچیده راه میزد و پیش گرفت
سلطان احمد شاه مطهر و فیروز اندک تعاقب کرده فرو داد و لشکریان کجرات که تا یکت کرده بی دنبال کرده بودند و چون
سلطان بوشنک جلوی زبر میگریخت عینت بسیار بدست آوردند و صغیر و کیر مسمول کشته و خیر ما برداشتند و اشجار
مثمر و غیرثمر که در حوالی مسند بود بریده و در خرابی و قیقه فرو نکذاشتند و چون موسم برسات رسیده بود احمد شاه عازم
مرحبت شد و ولایت چنایر و نادوت را که بر سر راه بود مالیده بگذشت و بعد از وصول با احمد آبا و جبهانی بی در پی
کرده مستحقین و علما و سادات را بمبلغنای خطیر نواخت و از هر که در آن معرکه اندک تر دوی واقع شده بود او را بفضیحه
و القعات خسروی بسیار بخند و خطاها از زانی داشت و در او چندین سال سلطان احمد شاه حصار سوگمراه را
عمارت کرده مسجد ساخت و بطرف اندر روان روان شده باز تاخت و تاراج مال و حکم فرمود و ایلچیان سلطان بوشنک
آمده چون طالب صلح گردید سلطان احمد اجابت کرد و وقت مراجعت ولایت چنایر را غارت کرد و در دست داشت
و عشرین و ثمانیای پای عریض در رکاب سعادت آورده بقصدت خیر چنایر بدان طرف شتافت و بعد از وصول مقصد
بهاصره پرداخت و چون راجه انجا بجز و مسکت قیام نمود سلطان احمد شاه پیشکش کرد و مالیات هر ساله بر او
بدار الملک رفت و بنا بر آنکه سلطان بوشنک باز غایبانه لبخان موحش تربیت سزای خاطر را بعبار طال کند و بنا
سلطان احمد شاه در ستم خمس و عشرین و ثمانیای با سپاه حضرت همراه بر ولایت مالو لشکر کشیده به پای قلعه
مند رسید و بجانب دروازه سار کپور نزول اجلال فرمود و بقدر امکان سعی در محاصره کرده مورچل را بر امرانست کرد
و چون خاطر سلطان بوشنک از امر استحکام انحصار جسیع و میخواست کاری بکند که استحکایت را سالهای فراوان
از او باز کند پس ننگه را بسکی از ارکان دولت خود که بوفور معتل و مزید تهور و شجاعت موصوف بود سپرده
خود یا ششزار سوار تختانی کرین از دروازه ناکور برآمده متوجه حاجب کشید که فیضان است و عجب بدست آورده و حرکت
و چون به نیروی مردی خویش بجا بکمر بست و بدان تفصیل که در محل خود ثبت افتاده میلان قوی به یکل گرفته بعد از

تاریخ مرسته

۳۵۳

سفرنامه
۱۰۳۳

نخ ماه بزرگست و بدرون دارالملک مند و آمده علمای بزرگوار و افراسه و مامه شاد و یانه خنشد سلطان احمد شاه که بر سواد
سلطان بوشنگ مطلع بود از علمای بزرگوار افراسه و مامه شاد مالی نوختن استفسار نمود و حکاماران حقیقت حال
سجاطر آورده و آنچه بود مسرور و داشتند سلطان احمد شاه ازین معنی تعجب بسیار نمود و گفت با چنین حصار چه توان کرد
که با و چنین سپاه که از اطراف گرفته شده اند و برآمده بمملکت یکانه دور دست رفته بعد از شش ماه بازگشته مارا خبر
پس قطع نظر از تسخیر قلعه کرده میان ولایت مالوه در آمد و حسدانی بسیار بان ناحیه رسانید و چند خاک میان او و سلطان
بوشنگ شده بر کرکرت غالب آمده کجرات معاودت کرد و استادی طاهره در تاریخ الفی این حکایت را چنین رقم
عامه صحت گردانید که در سده خمس و عشرین و ثمانیای سلطان بوشنگ در لباس سوداگران بجا بکر رفت و بسلطان
احمد شاه خبر رسید که سلطان بوشنگ بدقتت که دیار مالوه بجای رفته و ناپیدا است و امر او سر و دامن سپاه
ولایت او را در میان خود شمش نموده متصرف شده اند بنا بران کجوچهای متواتر از کجرات متوجه مالوه شد و قلعه میر
که از ممالک مالوه است بصلح گرفته بای قلعه مند و آمد و چون امر با قدم مانعت پیش آمدند مجاهده مشغول شده لشکر
بناحت اطراف مالوه فرستاد و از معمولی اثری نگذاشته چون برسات رسید و دانست که فتح آن باسانی بکسلطنت
میزانیت کج کرده با چنین تساقب و مملکت را بسپا بیان قسمت کرده محصول را منصرف شد و از کجرات سپاه
قلعه کشانی از خنقیق ارا به و غیره طلب نمود و بعد از آنکه ملک مقرب کو تو ال از احمد آباد آمده آنچه طلب شد
آورد و سلطان باریکمر بای قلعه مند و رفت و ملک مقرب را ب ضبط راه تاراپور مامور ساخته خود در لوازم محاربه
تعمیر کرد و درین وقت خبر معاودت سلطان بوشنگ شایع شده سلطان احمد شاه امرای خود را که بکمر فتن
پرکانت مشغول بودند همه را کجا حسیب کرد و باین قرار که بر پنج سابق در میان ولایت مقام کرده چاهات اربعه
متصرف شود از مند و روانه سارنگپور شد و سلطان بوشنگ براراده او واقف گشته از راه دیگر خود را بسجانب
سارنگپور کشید و از راه مکر و غار سولان نیز سلطان کجرات فرستاده چندان قتل و الحاح نمود که چون نزدیک
سارنگپور رسید از خبر خندق و غار بند و شب بیداری متقاعد شد و در بیان شب که شب دوازدهم محرم است
و عشرین و ثمانیای باشد سلطان بوشنگ برارودوی او شیعون برده بسیاری از کجراتیان که غافل بودند کشته

سلطان احمد شاه کجراتی

۷۳۳

معالی

بعینه السیف متفرق لتبتد سلطان احمد شاه پیدار شده در دو لقمه غیر از طاعت جو نادر کابله از بعد از پنج ساعتی در
 و اسپان چکی که حاضر بودند بر یکی خود سوار شد و بر دیگری ملک جو نادر سوار کرده و در لقمه نهاد و در کشته ایشان
 بعد از ساعتی ملک جو نادر بار دو فرستاد تا تقصص احوال نماید ملک جو نادر چون بار دو را آمد دید که ملک جو نادر
 و ملک فرید با مردم خود مستعد شده روی بدو لقمه دارند و او را دیده خبر سلطان پرسیدند ملک جو نادر
 حقیقت حال بیان کرد و هر دو را همراه گرفته بخدمت سلطان آورد و چون سلطان برهنه بود ملک جو نادر
 سلاح خود را سلطان پوشانیده رخصت جنگ طلبید و سلطان فرمود ساعتی تحمل کنید که سپیده صبح
 ظاهر شود و ملک جو نادر باز بار دو فرستاد تا تقصص نماید که سلطان بهوشنگ کجا ایستاده و بچه کجا
 مشغول است خبر آورد که شکر بغارت مشغول اند و سلطان بهوشنگ با اسپان و فیلان خاصه و سوار
 از سپاه بیان در فیلان موضع در کنار اردو ایستاده تفرج میکند سلطان احمد شاه مقارن طلوع صبح که
 فی الحقیقت صبح اقبال بود با یکم سوار بدفع سلطان بهوشنگ متوجه گردید و چون نزدیک شد سلطان
 از قرینه و قیاس او را شناخته استقبال نمود و جنگی عظیم شده بر دو سوار تقصص خود چندان کوشش
 کردند که هر دو رنجهار کشته شدند و درین اثنا فیلانان کجراتی که بر فیلها سوار بوده گرفتار شده بودند صاحب خود را
 شناخته با اتفاق یکدیگر فیلان را بر سپاه بیان بهوشنگ برانگیخته سلطان بهوشنگ طاقت نیاورده بقعه
 سارنگپور گریخت و آنجا از اردوی کجراتیان بغارت برده بودند باز بدست ایشان افتاد و بهت فیلان
 بابت جاجکر نیز اماندا شکست احمد شاه کشت و چون او بمحاصره سارنگپور قیام نموده شکست آمد و بمقصد
 معاودت از آنجا برخاست و سلطان بهوشنگ فرجه عظیم دانسته از حصار سارنگپور درآمد و تعاقب لشکر
 سلطان احمد نموده در قتل و غارت فقیر نمود و سلطان احمد درین گریخت نیز منظر کشته جنگی در غایت صحنه
 و چهار هزار و نهصد نفر از مالویان کشته شده سلطان بهوشنگ بار دیگر بمحاصره سارنگپور درآمد و با فیلان
 از فیلان حاجب کمر که سلطان بهوشنگ با آنها تعلق خاطر بسیار داشت در جنب فیلان کجراتی حسیع شد
 و بعد از آنکه مقتضی الحرام با احمد آباد رسید و شیخ احمد که سوار که بشارت این فتوحات داده بود و اعزاز و احترام

تاریخ فرشته

۳۶۸

مقاله چهارم
۸۵۳

۱۲۹

بنیاد فرموده کجراتیان نسبت بانجناب اعتقاد و اخلاص بیش از اندازه بهر سبب و از آنکه لشکر کجرات در آن
محنت بسیار کشیده بودند چند سال با سزاحت مشغول گشتند و در سنه تسع و عشرين و ثمانمائه در کاب پشه‌شاه
صاحب اقبال خود متوجه ایدر گردیدند و سلطان احمد شاه برکنار خضر صابر متی شھری طرح کرده موسوم باحمد مکر حیات
و قلعه در جنب آن بنا نهاد و افواج نہایت ولایات احمد و فرستاده تا آتش در درو خشک نند و حوشتند
و ہر کہ بدست افتاد اورا کشتند و در آخر سلطان احمد از احمد مکر کوچ کرده باخیل و حشم در ولایت ایدر در
و خارج قلعه کہ سلطان مظفر شاہ گرفتہ بود در یکروز سنہ قلعه از آن مملکت گرفتہ و پونجا را ی اسنجا کر بختہ کجوجا مکر
پناہ آورد و سلطان برشتہ باحمد مکر رفت و در سال دیگر کہ مٹین و ثمانمائه باشد قلعه و شھر تمام پذیرفتہ بارخان مٹ
بحرب و تخریب ولایت ایدر مختلف ساخت و پونجا را ی اندوختہ آباد و جہاد را صرف کردہ سوار و پیادہ سبب
بہر سزائید و بقدر امکان دست و پا زدہ و بیعلاج از مملکت موروثی بیرون رفت و پونجا را کردہ ولایت خود
گشتہ حرکت المذبحی مینمود تا آنکہ روز ہجتم ماہ جمادی الاول سنہ احدی و مٹین و ثمانمائه جمعی از لشکر یان بجات
جمعی کہ باوردن علف بدامن کوہ ایدر میرفتند و رقتہ بود پونجا فرصت یافتہ برایشان حمله آورد و بعد از جنگ یکتافتہ
مراجعت کرد لیکن یکی از فیلان بزرگ نامی کجراتیان را بدست آورد و سوار میرد کجراتیان از بردن
فیل خبر یافتہ اورا تعاقب نمودہ و رشتکی کوہ باور رسیدند چون راہ یکی بود پونجا بخت ایستادہ کجراتیان را بازداشت
اما فیلبان کہ بغایت مردانہ بود چون دید کہ از عقب لگت رسید و فرصت است حلال نمکی منظور داشتہ فیل را بر پونجا
دوانید و اسب اورم کردہ از کوہ بریز افتادہ با اسب ہلاک شد فیلبان پی آنکہ کسی برین امر مطلع شود فیل را
در لشکر کجراتیان آورد و مردم ایدر شکست خوردہ پریشان حال بجای خود رفتند و برودہ او پونجا حوشتند و روز دیگر
کسی را بر بالین پونجا گذر افتادہ اورا بشناخت و سرش را از تن جدا کردہ نزد جہاد شاہ آورد و از بخت تحقیق حال
مظفر مظاہرہ سر طلبیدہ بچکس اورا شناخت تا آنکہ شخصی روزی نوکر پونجا بودہ بعد از آن سالہا در اندامی کجراتیان
نوکر ی میگردید شدہ چون چشم بہر پونجا افتاد و شناخت و بنا بر آنکہ نمکت او خوردہ بود بخت بہر سزائید کرد
و بعد از آن بھرض احمد شاہ رسانید کہ سر پونجا است سلطان از افتاداری او پسندیدہ اورا تربیت نمود و بخت حیات

سلطان احمد شاه کجراتی

۳۷۹

مقاله چهارم
۸۵۴

ملیت سبش غافل از اخلاص و کارسازی او که بهره مند کند عاقبت ترا اخلاص و سلطان روزگار
 متوجه بایر شد و افواج فرستاده بخراتی مواضع انولایت و جاکم حکم فرمود و پیر و پسر و بختاکه نایب مناسب
 پدر کشته تا کم قبیل خود شده بود متعهد باج و خراج گردید و قرار داد که بر سال سه لک تنگه نقره داخل خزانہ نمایند
 و احمد شاه صفدر الملک را در احمد نگر گذاشته و ولایت لنگواره را مالیده و تاراج کرده با احمد آباد رفت و در
 اثنی و ثلثین و ثمان ماه سلطان احمد شاه باز لشکر بایر کشید و در ششم ماه صفر چهل سالگی از خلع مقبره بایر
 ساخته بقلمه درآمد و مراسم شکر بجا آورده مسجد جامع بنا کرده با احمد آباد تشریف برد و در ثلاثه و ثلثین و ثمان ماه
 راجه کهنه و راجه جالواری چون دانست که سلطان کار بایر ساخت و باز میزدان دیگر می چید صلاح خود در جلای وطن
 دیده با اسباب و اموال راه فرار پیش گرفت و این خبر با احمد آباد رسید و فوجی تبعاقب او روان گردید کهنه
 اقامت و خیزان خود را بولایت آسیر و بر با پور رسانید و دو فیل کلات مفلوک پیشکش نصیر خان نمود و دو تپطما
 قزاقی پادشاهان دکن حقوق تربیت سلطان کجرات بققوق مبدل ساخته او را در ولایت خود جای داد و بعد از
 چند روز کهنه با سرتقواب نصیر خان و سفارش نامه او نزد سلطان احمد شاه بهمنی رفته التماس اجازت نمود او بر خیز
 از لشکر بایر او تعیین کرده تا بر خیز از مواضع مذکور و سلطان پور تا حن و تاراج نمودند سلطان احمد شاه پسر بزرگ
 محمد خان را بجهت تدارک آن مهم با مقرب الملک سر لشکر و دیگر سرداران بزرگ مثل سید ابوالخیر و سید ابوالفتح
 و سید عالم و افتخار الملک بندر بار فرستاده جنگ کرده بر لشکر دکن مغرب یافت چنانچه جمعی کثیر از دکنیان
 قتل و اسیر شده بقیه السیف بدولت آباد گریختند و چون این خبر سلطان احمد بهمنی رسید پسر بزرگ خود شزاده
 علاء الدین و فرزند میانی خود مشهور بجان جهان را بجهت شاهزاده فرستاده و قدر خان دکنی را که از امرای معتبر
 دکن بود سپهسالار کرده سرانجام مہام سپاہ بوی مغرض گشت و شاهزاده علاء الدین بصلاح دید قدر خان کوچ
 متواتر در غلامه قلمه دولت آباد تزلزل نمود و دین منزل نصیر خان که پدر زن شزاده میشد با اتفاق راجه کهنه و راجه
 جالواری بار دوی دکنیان پیوستند و ایشانرا استظهار تمام حاصل آمد و چند منزل پیش شدند و در سسر کماقی کنت
 خج شخیر نمود و خان بانیان رسیدند پیش حربه و قتال اشغال یافت و در ثمانی کار در ملک مقرب قدر خان

تاریخ مرسته

۳۷۰

مقاله چهارم
۸۰۲

بر روی سپه سالار بحسب اتفاق بهسم در آویختند و قدر خان از پشت مرکب بر خاک مذلت افتاد و محاذی آن ملک
 افتخار الملک حمله آورده افواج خاصه شهنشاه را در قسم شکسته فیلان بزرگ را غنیمت گرفت و شاهزاده و کن
 بیش از آن بر ثبات قدم نماند و کشته بجانب دولت آباد گریخت و نصیر خان و کانساده کلند که در ولایت خاندیس است
 پناه بردند و محمد خان شکر ذوالجلال بتقدیم رسانیده بولایت خود مراجعت نمود و در بین سال قطب نام شخصی که
 از جانب کجراتیان حاکم بسزیره مهلم بود فوت شد و احمد شاه و کنی که همیشه در فکر تلافی شکست سابق بود و در وقت
 فرصت دانسته حسن عزت مخاطب بملک التجار را فرستاد و بعضی او بولایت مسخر و کنیان گشت و
 سلطان احمد شاه کجراتی در مقام استخلاص و هتزاز کردید و پسرو ملک خود ظفر خان را با یکی افتخار الملک
 بدان خدمت مامور کردند و بخلص الملک کو تو ال بندر دیو نوشت که جبارات بنا در استعداده ساخته متوجه
 ملازمت ظفر خان کردند و مخلص الملک بتجلیل بریده تمام تر بمغده سلسله چهار از خود و بزرگ از بندر دیو
 بندر که گو که و خطه کنایت سامان موده قریب ولایت مهلم بظفر خان پیوست ظفر خان با اتفاق چنان صلاح دید
 که جبارات از راه دریایی شده خود را خشکی متوجه کرد و چون برین پنج نقطه پنهان که در اینجا نیز پنهان کنیان
 بود رسیدند شهنشاه افتخار الملک سر لشکر را با ملک سحراب سلطان پشیز خود روانه ساخت کو تو ال
 در آن بلده متحصن گشته امرای مذکور محاصره کردند محاذی آن جبارات نیز از دیار سیده راه مسدود ساختند و دو
 روز جنگ قائم بود و بعد از آنکه ظفر خان هم از عقب پیاده حاکم پنهان از قلعه برآمده و او مروی و مروانکی داد و از آنجا
 که کسی بمدد او نرسید ناچار کشته پر عجز انداخت و راه فرار پیش گرفت شهنشاه بصلاح امر افواجی در تهازلدا
 عازم مهلم کردید ملک التجار در تهازل بزرگ بریده ساحل مهلم را غارت گشت و چون افواج کجرات رسید از جاز
 برآمده صفوف جنگ آراست و نایره قتال بفلک انبهر رسید و از بعد از طلوع طلوع صبح تا بهنگام غروب
 بقیاب جهانباب دلاوران طرفین در محاربت سعی نمودند و از جانین تهمنان و بهاداران نامی کشته گشته
 از خون یکدیگر بساط رنگین بر روی زمین کشیدند و این اثنا همای ظفر بر چهر ظفر خان سکن ساخته ملک التجار
 شکست خورده در یکی از جزایر همان خطه آمده در استقامت کوشید و چون جبارات از راه دریایی رسیدند پناه گزیدند

سلطان احمد شاه کجرات

۳۷۱

مقاله چهارم
۱۰۳۰

برو سحر فرو گرفت ملک التجار عریضه بسلطان احمد شاه بهمنی فرستاد و دادخواست سلطان احمد شاه را گرفت و شصت رنجه فیل سوار سپه کجاک خود محمد خان کرده خواجه جهان وزیر را صاحب خستیار آن لشکر ساخته روانه نمود و چون لشکر دکن نزدیک مهلم رسید ملک التجار از صیقل محاصره بیرون آمده بخدمت شاهزاده خود مشرف گردید و بعد از گفت و شنید و رد و بدل رایها بر آن قرار گرفت که او لاسی در استخلاص خطه تهانه باید نمود و بدین قرار داد متوجه تهانه کشند و شاهزاده ظفر خان نیز مستعد گشت که بگوشت مردم انجرا روان گشت و در تهانه تلاقی فریقین واقع شده اول روز تا وقت غروب هر دو لشکر جنگ کردند و عاقبت شکست بر لشکر دکن افتاد ملک التجار بقصه جانکه و شهنشاه بدولت آباد رفتند و ظفر خان بفتح و نصرت بجزیره مهلم درآمد بعضی از عمالان ملک التجار را که براه دریا کمر بسته بودند چهارات فرستاده گرفتار ساخت و اقسام اقمه و زر سنخ و دیگر کیمیا چند کشتی کرده بخدمت پدر فرستاد و تمام ولایت مهلم و تهانه را متصرف آورد و میان امرامو سران پنا قسمت کرد و درین سال خبر رسید که فتح خان بن سلطان مظفر شاه کجراتی که ملازم سلطان مبارکشاه دهلوی بود در جنگ امیر شیخ علی والی کابل کشته شدند و سلطان کجرات لوازم غذا و زیارت غایبانه بقدیم رسانیده و بترنج روح او نقود احمد و ابیض بفقرا و مساکین واصل گردانید و سلطان در سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه شهنشاه محمد خان که در حرس کجرات نشسته بود اوراجت محافظت کجرات بچنان مقرر داشته خود بکجاب چنانیرفت و سلطان احمد شاه و کئی بجهت کینه خواستن سامان لشکر کرده بطرف بکلانه که نزدیک است آمد و راجه انجاکه مالکدار پادشاه کجرات بود متخصن شده ولایت بالتمام بتاراج رفت شهنشاه محمد خان پدر عریضه نوشت که بنده از ملازمت محروم است و بواسطه طول ایام سفر نوکران و خواجهان بجانهای خود فرستند و چندان جمعیت درین حدود نیست و مسموع میشود که سلطان احمد بهمنی بولایت بکلانه آمد و اراده این صوب نیز دارد و چون این عریضه بسلطان احمد شاه رسید محاصره جینا نیز بوقت دیگر حواله نموده متوجه نادوت شد و اندک یار بکنب تاراج نموده کوچ متواتر در قصبه ندر بار نزول نمود و شهنشاه محمد خان و امرامی سرحد شرف خدمت دریافتند و شاه و یارها گردید و هم در انجا جا سوسان خبر آوردند که سلطان احمد بهمنی که در پای قلعه یول نشسته بود چون بر قدم

تاریخ فرشته

۳۶۳

مقاله چهارم

۱۰۰۳

سلطان اطلاع یافت جمعی را در سرحد خود گذاشته بدارالملک خود مراجعت نمود سلطان کجرات که از دکن بان
 ملاحظه تمام داشت مستیج و مسرور گردیده بجانب احمدآباد برکت و کجی متواتر از آب پنی بگذشت باز خبر
 که سلطان احمد جمعی بر کشته قلعه بیول را محاصره کرده ملک سعادت سلطانی حاکم قلعه در جان سپاری تقصیر
 نمیکند سلطان رسولی مشهور با سمعیل افقی بر سالت تر و سلطان دکن فرستاده پیغام داد که اگر این قلعه را باز
 گذارند و متعرض ساکنان آنجا نشوند برآیند در قوا عدد و ستی خلل راه نخواهد یافت و بنای مودیت و استحکام خواهد
 پذیرفت سلطان احمد دکنی در بنیاب با امر او در مشورت نمود ایشان از آنجا که سرکشی آئین مردم دکن است
 بیمه کیزبان و یکدل کشته گفتند که آب و غله در قلعه کم است تا رسیدن کوکمت متخیر میتوان ساخت اعلیٰ کنکاش
 و کنیان بنظر آورده بصاحب خود نوشت و او بجز و شنیدن این خبر از آب پنی بر کشته تعجیل روانه شد و سلطان
 دکن برین کیفیت واقف گردیده پایگاه را بخلعت و انعام بسیار سرگرم ساخته گفت کوکمت بقلعه میرسد اگر
 امشب نقشی با خنجر که دست اعلیٰ بر من مراد رسد بشما چندان انعام بپسم کنی نیاز شویدی چون لحنی از شب بگذشت
 پایگان خود را بدامن قلعه رسانیدند و آتشی آتشی در پناه سپهکها بردیوار قلعه برآمد و خود را درون گرفتند و میخواستند
 که دروازه کشته مردم دکن را بدرون آورند که ملک سعادت سلطانی حاضر شده اکثر انجماعت را بقتل آورده
 بقیه السیف خود را از دیوار قلعه انداخته بملک شدند و باین گفتا تا کرده دروازه کثود و بر مورچلی که مخاضی دروازه
 شجور آورده چون بخواب بودند اکثر را محسوس و پریشان گردانید و درین محل که سلطان کجرات بسیار نزدیک
 سلطان دکن از پای قلعه برخاسته استقبال نمود و امر او سران لشکر خود را طلبیده گفت چون چند مرتبه لشکر کجرات
 بر لشکر دکن غالب گشته و مهابت منصرف شده اگر در غیرتبه از من زیوفی وستی ظاهر شود ملک دکن از دست خواهد
 پس تنوی صفوف نموده معرکه قتال برآراست و سلطان کجرات نیز عجماء آراسته بمقابل آمد و حرب معب اتفاق
 افتاد از دور خان که از امرای معتبر دکن بود میدهن آمده بمبادت خواست عضدالملک بمقابل آمده هر دو سرور و
 هم او تاختند از در خان مغلوب گشته گرفتار گردید آنگاه بر دوشکر برهم ریخته داود موی دادند چون روز باختر رسید
 باز گشت زده بر یکت بلشکر خود در آمدند و چون از سپاه دکن مردم بسیار کشت شده بودند سلطان احمد جمعی از دکن

سلطان احمد شاه کجراتی

۳۷۳

مقاله چهارم
۸۵۳

اضطرار کج که به ملک خود رفت و سلطان قلعہ بیول رفته ملک سعادت را نوازش فرمود و گروہی را در آنجا گذاشت
بصوب بهانیر راجی گشت و تعمیر قلعہ کرده نادر دوت را تاخت و تاراج نموده عین الملک را در انصوب گماشت
و خود از راه سلطانپور و نذر بار با احمد آباد رفت و بعد از چند روز دخترای مہایم را در سلک ازدواج شہزادہ
فتح خان کشید و در سراج التواریخ دکن قصہ محاصرہ را بنوعی دیگر بیان کرده چنانچہ قلم در بیان طبقہ دکن مقصدی بیان
آن نشد و خاطر مولف اینکاست متشرشد کہ مورخ دکن این قصہ را داو شکافہ نوشت و انجہ مورخین کجرات نوشتہ اند
نصبت از بہت است واللہ اعلم بحقیقت الاحوال و سلطان احمد شاه در سنہ ۱۱۷۱ و ثانیہ بجا ب
ناکور و میوات رفت و تخت چون بدو نکر پور رسید و از زمینداران آنجا پیشکش بسیار گرفتہ ولایت کیوارہ و دلا
کہ تعلق بر نامور کل داشت و در قلعہ جیپور میبود بقدر مقہ و خراب و ویران ساخت و چون بولایت میوات
و قلعہ آمد باز با ملاد و دلائی رفت و از رایان آنجہ و باج و خراج گرفت و فیروز خان بن شمس خان دندانی
کہ برادر زادہ سلطان مظفر میشد و حکومت ناکور داشت بملازمت آمدہ چند کچ پیشکش آورد و سلطان تہہ را
با بخشیدہ نوازشہا فرمودہ بطرف کجرات معاودت نمود و زربسایار مسکینان و محتاجان رسانید و در سنہ
۱۱۷۹ فتح و ثنائین و ثنائیہ سلطان محمود خلی کہ از نوکران بوشکشاہ بود بروایت مالوہ مستولی شد و مسعود خان بن
محمود شاہ کہ ریختہ کجرات آمد و در سنہ ۱۱۸۱ و ثنائیہ سلطان احمد شاہ اورا تقویت کردہ بقصد اجلاس او
بر تخت مند و روانہ مالوہ شد و تا حوض جلگہ پور رقتہ بود از آنجا فوجی از مردم مستمد کار دیدہ بطرف خان جہان
کہ از چند بری متوجہ شادی آباد مند و بود تعین نمود و خانجہان آگاہ شدہ خود را با بیغار نزد پسر خود سلطان محمود رسانید
و سلطان احمد شاہ بمحاصرہ قیام نمود و سردر و برجی از درون و بیرون آمدہ طرح جنگ می انداختند و باز قلعہ میر
سلطان محمود بعد از مدتی غنیمت شیخون نمود و مردم قلعہ احمد شاہ را خبر ساختہ سلطان محمود بی خبر از آنکاهی او
بست از حصار بیرون آمد و کجراتیان چون مستعد جنگ بودند بین الفریقین جنگ عظیم واقع شدہ مردم بسیار
کشتہ گشت و سلطان محمود قریب بمسبب قلعہ مراجعت کرد و سلطان احمد شاہ شہزادہ محمد خان را با ہجر از سوار
بسیار کچور فرستادہ و ولایت را متصرف محمد مدین اثنا عمر خان ولد سلطان جوشک نیر در چنبری خروج کردہ

۸۵۴

۸۵۹

۸۶۲

تاریخ مرسته

۳۲۳

مقاله چهارم
۸۰۳

جمعیت عظیم بهر سائید و با وجود این حال سلطان محمود از غایت تنور و کار دانی مضطرب و بیقرار بود و چون می خواست قلع
مینمود که بمجلس بواسطه اسباب محبت تنگی نمیکند و در لشکر کجرات قحطی شده حیوان ناطق و صامت قریب محبت
و آزار کشته چون دانست که حصاری شدن کاری نمیکشاید پدر خود را بخوارا در قلع گذاشت و خود از در و از راه تار
فرود آمد و متوجه سارنگ پور شد و فلک حاجی علی کجراتی که محافظت راه کسپیل می نمود در آنوقت با مردم سلطان محمود
جنگ کرد و بزمیت یافته سلطان احمد پوست و خبر داد که سلطان محمود از فلان راه بیرون آمده بسیار کجور می رود
سلطان احمد شاه پسر خود را از سارنگ پور طلبیده چون او به پدر طعنی شد و بدان تفصیل که در داستان غلیان خواهد آمد
سلطان محمود قوی شده عسکرانرا کشت و دو با که در بندوستان کمر می باشد در اردوی کجراتیان کندی
رسید که مردم را فرصت بختیرو کفین نمیشد بر آینه سلطان احمد شاه آنها را از قوت اقبال سلطان محمود داشته
بیار روانه احمد آباد کردید و در تاریخ چهارم ماه ربیع الآخر سنه ۸۴۶ و ثمانیای کند غنیمت برگزیده کاخ بقا افتاد
می نمودی العود احمد آسیا قدس را بنین ساخت و بعد از وفات خدایگان مغفور لقب یافت و سی و دو سال
بشماره و میت روز عمر سنه ۸۴۶ را سلطنت کند اینده و پادشاهی بود بصنوف مکارم اخلاق متحلی و کند و پیش
ملق فشارضمان و دست متمش چاره ساز مظلومان عدل و امت وافر و قوت کامل داشت و با خلوق

زندگانی سیکو مینمود
و ذکر سلطنت محمد شاه بن سلطان احمد شاه کجراتی

بعد از سلطان احمد شاه پسر بزرگ او محمد شاه حاکم کجرات کشته مردم را با انعام و احسان فراوان مطیع خود ساخت
و در سال جلوس بایر لشکر کشید و راجت الملک ده مقام اطاعت کشته و ختر بوی داد محمد شاه بالتماس
آن و ختر تمه آن مملکت را به پدرش مسلم داشت و از آنجا بدو کجور رفت و مقدم آنجا بوسیله اطاعت و پیشکش
ولایت خود را محافظت کرده بعد از آن محمد شاه بمکومت احمد آباد معاودت نمود تا ثلث و ثمانیای بیج
طرف سواری نفرمود و در سنه اربع و خمین و ثمانیای بطرف قلعه جینا نیر رفت را به انحصار نگذاشت بعد از
جنگ و شکت حصاری شده چون مدت محاصره امتداد یافت کسان نزد سلطان محمود غلی مرسته

سلطان محمد بن احمد شاه کجراتی

۳۷۵

مقالہ چہارم
۸۵۳

بر منتر لڑا کیسلی تک قبول نمود ملک طلید داو بطح مال و تمام پنج کجراتیان در مالوہ کردہ بودند التماس قبول نمودند
در اوین سال مذکور متوجہ انطرف کردید و سلطان محمد شاہ نابراک کہ اکثر چار پایان بارکش اودوی اودو محبت
تلف شدہ بودند و سیدلی نیز علاوہ آن بود از قرب و صل سلطان محمود خبر یافتہ خیمہ و اسباب زیادتے
خود را بوخت و پسشت و بر چند اورا بجنگ خیم تحریر و ترغیب نمودند اصلاً قبول ناکردہ بجانب احمد آباد
تجیل روان شد چون بار دیگر سلطان مالوہ با صند سوار بلکہ زیادہ از مند و بقصد تنجیر ملک کجرات
ہضت فرمود امرای کجرات با یکدیگر اتفاق کردہ گفتند کہ سلطان محمود روز بروز بابت مملکت جتیر
مراجعت میرساند مناسب آنست کہ استعداد سپاہ و سامان کردہ با وی جنگ مانیم و شتر اورا دفع ساییم
سلطان محمد شاہ بیوجہ قبول اینغی کردہ میخواست بطرف دیب بگریزد و امر اودوز را مضطرب کشتہ ہمہ پیش رفت
سلطان محمد شاہ کہ در آن عصر عمدہ بودند و گفتند کہ تو شتر خود را میخواستی یا انکہ میل داری کہ پادشاہی مہین
خانوادہ نباشد آن زن گفت کہ غرض ازین سخن چیست بکی گفتند کہ شوہر تو بجنگ سلطان محمود قبول میکند
و ولایت کجرات مفت از دست بدر میرود باید کہ راضی شوی تا اورا بھر عنوان کہ تو اینم برداریم و پسر نرنگ
تو قطخانز کہ میت سالہ جوانست پادشاہی بگیریم ضعیفہ بنا بر ضرورت قبول کرد و انجمت زہر در طعنا
کردہ در ہستم محرم سنہ خمس و ثمانیہ ر قم بستی اورا بزرگت میداد از ورق زمانہ حاکم ساختہ و بد
ایام فریادہی او ہشت سال و نہ ماہ و چارہ روز نشان میدہند و بعد از فوت خدا یگان کریم لقب یافت

۸۵۵

ذکر سلطنت سلطان قطب الدین محمد شاہ کجراتی

ولادت اود در شب دوشنبہ ہشتم شہر جادی الشہانی سنہ خمس و ثلثین و ثمانیہ در ندر بار واقع شدہ بعد از پدر بیضا ملک
بر تخت احمد آباد جلوس نمود سلطان محمد و خلیج کہ در انوقت قلعہ سلطان نور با مان از ملک غلام سحر بزرگ گرفتہ
اورا مقدمہ لشکر خود ساختہ بود و کج ہر کج متوجہ دار الملک احمد آباد گشت سلطان قطب الدین شوکت و حمت شاہ
مالوہ را سخا طر آورده با نقالی کہ در خدمت او نہایت قرین داشت کنکاش کرد و گفت صلاح آنست کہ سلطان

تاریخ فرشته

۳۷۴

مقاله چهارم
۸۰۰

خود را ولایت سورته کشد و چون سلطان محمود تهمانه و لشکر در بلاد کجرات گذاشته بمند و بزرگ در محله طبرکشته
 مآسانی آنها را از ممالک خود بیرون کند سلطان تقدیر کرده میخواست بعمل آورد که امر او در آن واقف گشته
 و بر سرزنش و طاعت کردند و او رکت غیرت بکجرات آورده در باب مقابل و مقابل اصرار و زید و لشکر
 آراسته با استقبال سلطان محمود شاف ملک علای مهربان یافته با لشکر خود از دایره مالونیان کرکیت
 و بیابوس صاحب خود مشرف شده در یک مجلس بفت مرتبه خلعت خاص یافت و بخطاب علاء المملکت
 بلند مرتبه شده صغیر و کبیر کجرات از آمدن او جشن کردند و نغاره شادیدانه زدند و چون بن افسر یقین سه کرده فستام
 سلطان محمود بن بیت نوشته نزد سلطان قطب الدین فرستاد **بیت** شنیدم کوی می باری
 درون خانه پی چوکان اگر داری سرو دعوی بیار این کوی در میدان سلطان قطب الدین بعد از این
 گفت جواب این نویس او در جواب نوشت **بیت** اگر چوکان بدست آرم سرت چون کوی برنگ
 ولی ننگ است این کارم اسیر خود برنجامم و در این بیت اشارت با کج سلطان بوشنگ را سلطان محمود
 کبیر اسیر کرده در بند داشت و باز تربیت کرده ولایت مالوه با و داد و انقضی در سلج مصر سلطان محمود بلی بصد
 بشیون سوار شد و راه غلط کرده در مرز عثمایی که دور او دیوارهای زقوم بود افتاد و تا صبح بمقصد نرسید و برآ
 بایستاد و سلطان قطب الدین صورتحال معلوم کرده صبح آنروز مصفوف و جهود آراست و خلعت در داد و مسو
 کجراتیان شکست یافته جلوریز با حمد آباد کرکیتند و میمنه ایشان بر میره مالونیان غایب آمده منفرمان راه مالوه
 پیش گرفتند و از برود طرف برود پادشاه پای ثبات مستحکم ساخته میمنه مالونیان بجان فتح ناطر جمع
 بارودی کجراتیان بغارت مشغول گشتند و مردم قل سلطان قطب الدین که قطب آسا پای ثبات در قلبها
 فشرده بودند فرصت یافته بر قطب سلطان محمود حمله آورد و متفرق ساختند و سلطان محمود که بغایت
 شجاع بود چندان خلعت کرد که کسی با او نماند و بهر تیر که در ترکش داشت بینهخت و آخر ناچار شده از تیر که
 بیرون آمد و با سیزده کس بارودی سلطان قطب الدین رفته پخوانه وار خود را بسرا برده خاص زد و تاج و کمر مرغ
 و بسی جواهر گرانایه بدست آورده بارودی خود که در عقب بود رسید و باز مردم کرکیت نزد او جمع شده بهجا افزود

سلطان قطب الدین

۳۷۶

مقاله چهارم
۱۰۳

و آذانه انداخت که امشب شیون بر لشکر کجرات میرم و کجراتیان این خبر شنیده بر پشت اسپان بوشیار و
بجافلت لشکر قیام نمودند و سلطان محسود خود چون پاسی از شب بگذشت بخاطر جمع سوار شده بجانب
مالوه معاودت نمود و تا صبح بسیار از رقه از تعاقب کجراتیان این کشت سلطان قطب الدین این فتح را
از عطایای جنرل الهی تقویر کرده با شتاد و دیکت فیل و دیگر غنایم نفیسه بعیش آبا و اجداد توجیه فرمود
و بزم عشرت آراست و لشکر بسیار بجانب سلطانپور فرستاده قلعه را از تصرف مندیان بر آورد و آنگاه بسبب
دولتخواهان میان آن دو پادشاه صلح واقع شد باین شرط که از هر دو طرف آنچه از بلاد کفار بدست آورند از
ایشان باشد و بحاکمیت رایان و کافران اطراف و جوانب بر یکدیگر لشکر نکشند و دفع راجه رانا که کافرا استعداده
بر خود فرض شمارند و در سه ستین و ثمانیایه خبر رسید که فیروز خان دذالی حاکم ناکور فوت شد و برادر فیروز خان
مجاذ خان برادر کنی خود انولایت را متصرف شده شمس خان پسر فیروز خان از غم خود کربخته نزد رانا که نینها مقدم
جیتور رفت و چون از قدیم الایام میان رانا و رئیسنداران ناکور دشمنی بود رانا فرصت یافته قبول کرد که او
امداد نموده بجهت رساندن لشکر تا که بعد از فتح ناکور سه لک رو آن حصار ویران کند چه بیکس از آبا و اجداد
او را این معنی میترشده بود و سالهای دراز بوسه تنجیر ناکور و تسلط بر ناکور ریان و خاطر آن زندان بود
و پیر رانا که متوکل نام داشت با فیروز خان دذالی جنگ کرده منزه گشت و سه هزار کس از مردم معتبر و مجرب
کریز بقتل آمده بودند الفقه شمس خان قبول آن شرط کرده با اتفاق رانا متوجه ناکور شد و مجاذ خان طاقت نیار و
کجرات کربخت و شمس خان بقلعه درآمده خواست آن شرط بجای آورد یکی از مردم گفت کاشکی فیروز خان را
بجای این پسر و ختری بودی که حفظ ناموس نموده دشمنان را رخصت ویران کردن این قلعه ندادی و این سخن
در شمس خان بغایت تاثیر کرده بمان لحظه حصار را مضبوط کرد و کس نزد رانا فرستاد که آنچه لوازم امداد بود
بجای خود دی اکون ویران کردن حصار ممکن نیست چه من اگر رخت کنم مردم این قلعه و ولایت قصه من
خوابند کرد اکنون شما را بولایت خود مراجعت می باید نمود و الا بجز جنگ ابزنی دیگر متصور نیست رانا
تا صف خورده بر گشت و لشکر بسیار جمع کرده باز ناکور آمد و شمس خان شکست و رخت حصار دست کرده

تاریخ فرشته

۲۷۸

سقا د جلد ۴
۴۰۴

تمام لشکریان مردم معتبر در اینجا نگاه داشته خود بخیل تعبیل جهت استمداد با حمد آباد رفت و سلطان قطیف
 اورا مشغول عواطف ساخته و خورش بجهال نگاه خود را آورد و بعد از اتمام عروسی شمس خان را در حضور نگاه داشت
 رای را مجذ و ملک که بعضی امرای دیگر را بگو ملک ناکور فرستاد و ایشان بارانا جهنم کرده که بر تپه
 بسیار بکشتن داده و بنده ام نموده سلطان قطیف الدین از شنیدن این خبر در غضب شده متوجه ولایت ناکور
 گردید و چون بحوالی قلعه ایور رسید فوجی را بر سر کرده که عاود الملک بن خیر الولایت نامزد کرد و او نیز
 جنگ بر قلعه بی صرف انداخت مردم بسیار بکشتن داد و کاری ساخته مراجهت کرد و بنابر آن سلطان خود متوجه
 دفع را نمانده طغف آن قلعه گردید و بنهروی آمده در آنجا باراجوئان و قسملتان که نزدیک رانا بود و حلف
 عظیم شده کار بجای رسید که سلطان دلیر شده مخالفان را منورم کرد و ایند و از آنجا جلوریز بکوستان
 کونلییر ولایت رانا کو پها آمده اکثر ولایت ویران و بسیاری از عورات و اطفال بندوق و اسیر ساخته بپای
 قلعه کونلییر آمده محاصره نمود و چندین کت لشکر رانا را شکست داد و جمعی کثیر را بکشت آخر رانا خود فرو آمده
 جنگ کرد و شکست یافته قلعه کر بخت و طالب صلح گردید سلطان قطیف الدین بواسطه محلی قلعه قبول کرده و پیشکش
 فرادان گرفته بکجرات آمد و تا بخان که وزیر کل سلطان محمود غلی بود در وقت برسم رسالت بکجرات آمده
 از جانب سلطان محمود گفت که گذشته گذشت حال صلح و عهد تازه کرده با اتفاق رانا را از میان برداریم
 باین طریق که ولایت رانا بهرجه متصل بکجرات است عساکر قطیف جنب و تاراج نمایند و بلاد و قریای میوات
 و امهر را لشکر مست و مورد تاخت سازند و عند الاستیلاج امداد و معاونت از یکدیگر معاف ندارند
 چون علما و فضلا از جانبیه و جمعی از جمع آمده بدین طریق تذکر شده عهد و پیمان بجا آورند و بایمان سوگند
 ساخته بوقع صلحی رسایند و در بست نه احدی و سنین و ثمانایه سلطان قطیف الدین بالشکر بسیار متوجه
 ولایت رانا شد و در ثمانی راه قلعه دیور اگر قریه یکی از امرای خود سپرده پیشتر شد و در بمان اوقات چون سلطان
 غلی نیز از طرف دیگر با ولایت در آمده بود رانا میخواست متوجه حربه او شود لیک چون سلطان قطیف الدین
 از سر و بی گذشته بخیل بولایت کنیا نیر رسید بالضرورت جنگ با او بخان در وقت انداخته بحرب

سلطان قطب الدین

۳۶۹

کجراتیان قیام نمود و شکست فاحش یافته در جای قلب که سر راه جینور بود تو تعجب نمود سلطان قطب الدین بگریخته
رفته بار دیگر ناپره قتال اشتغال یافت و چون شب شد طرفین در جا و مقام خود آرام گرفته روز دیگر علی الصبح
باز محرکه جنگ آراستند و سلطان قطب الدین بذات خود ترودات رستمانه نموده غالب آمد رانا در کوچه محقق
کنه جت شفاعت رسولان فرستاد و چهارده من طلا و دو فیل بزرگ و دیگر نفایس سلطان قطب الدین
داد و عهد کرد که دیگر سهرت نمی بولایت ناکور فرسازد و از نیکه سلطان محمود پیشتر از لشکر کجرات بولایت
رانا در آمده بود و بر آینه سلطان قطب الدین اظهار بخشش نموده با عهد آباد معاودت فرمود و در ترغیب پادشاه

۸۷۲

کجرات آنچه سلطان محمود را روی نموده در ذیل اسم او توفیق الله نوشته خواهد شد و در سده اثنی و سبعین
و ثمانیه رانا انقض عهد کرد با پنجاه هزار سوار بجانب قلعه ناکور رفت و حاکم انجا عربضه مشتمل بر کیفیت حالت
مرسوله داشت قاصد عربضه را در شبی که سلطان بصحبت شراب مشغول بود نزد عماد الملک و وزیر آورد و او
همان شب نزد سلطان رفته چون او را مست و لایعقل یافت انتظار بشیارسدن کشید و در محضر سوار کرده
از شهر بر آورد و روز دیگر یک منزل رفته تا یکماه بواسطه اجتماع توخت شد جا سوسان چون خبر بنفست سلطان بر انا
رسانیدند متنبه شده از ولایت ناکور بولایت خود شانت و از استماع آن سلطان قطب الدین بشهر باز آمد
بما عایش و عشرت انداخت و در همین سال سلطان قطب الدین بجانب سروچی لشکر برد و راجه انجا که قریب
قریب به انا داشت گریخته بکوهستان کببل درآمد و لشکر احمد آباد تاخت و غارت بتقدیم رسانیدند و چون در میان
ادوان افواج سلطان محمود و نیز بر قلعه جینور تاخت آورده بودند و سلطان قطب الدین دنبال رانا کرده جایجا
مید و ایند تا آنکه بکبل رسید و پادشاه اسلام چند روز محاصره کرد و چون دانست که فایده بر آن مترتب
نخواهد شد از انجا برخاست و ولایت جینور و دیگر ممالک خراب و ویران ساخته با غنیمت بی قیاس بدست
معاودت فرمود و بعد از چند کاه بدین سید مشهور قطب عالم گرد و قصبه توه آسوده است رفته در ول
گذرانید که چه خوش باشد که من بسجانه و تعالی پرست این بزرگوار را پسری شایسته سلطنت کرامت فرستاد
بنده قدس ستره بصفای باطن در یاقه گفت برادر خود شمس که فرزند دارد و اجای خاندان مظفر شایب خلیفه

و سلطان نایب کشته اند مجلس بر خاست و در اندکت بیار شده و در میت و نیم ماه رجب سه شنبه و سهین و نهان
غضای روحش از قاف غلبت جسم بر ادق بقایر و از نمود و در حیطه سلطان محمد شاه مدفون گشته در منا بشر و
فرزین او را سلطان غازی نوشند و شمس خان بن فیروز خان که دختر بوسه داده و قریب بهم رسانیده بود بزم و ادب
سلطان مستم شد بنابر آن مردم و دولتماند هجوم کرده و او را بقتل آوردند و مادر سلطان قطب الدین مدون حسرم
و دختر شمس را نیز بهین علت و همت شکوه و عقوبت بسیار کرد و در آخر بزمان و کینزان که از او چنین دلی بود
سپرد تا او را پاره پاره کرده کشتند که نیکو سلطان قطب الدین پادشاهی بود و جودش بزمه قهر سرشته خصم
و مت نشا شرافت بجز شمشیر آبدار نرسیدی و ما میا را بجز خنجر جاگنده از تنواختی و طایر عفو و اغماض پیرامون
کمر پر وازی نمود و عروس شفاعت در عهدش گاه کاهی میفرمود و ایام سلطنت او هفت سال و
هفت ماه بود بمریده و مستی گذشت و بیاله از لبش دور نکشت

ذکر حکومت سلطان ایداد شاه بن احمد شاه کجبرانی

بعد از فوت سلطان قطب الدین عزم او داد و خان بحسن اتفاق عماد الملک وزیر و سایر امرادرکان دولت بر
استقلال قدم نهاد و پادشاه کجرات کردید اما بدست ماموشی پیشه ساخته فرانش را که بمسایه اش بود خطاب
عماد الملک داده از امرای کبار گردانید و همچنین کار و کیر پیش گرفت که مطابق و موافق ملک و ار
و جهان بانی نبود و طبعش حسنه با مخطاط سیل میفرمود بنابر آن ابل علی و عقد با عماد الملک وزیر سرز جیب اش
بر آورده و او را خازن که هفت روز سلطنت کرده بود معزول ساختند و صلیح دید عماد الملک برادر کوچک
سلطان قطب الدین را که محمود خان نام داشت در چهار سالگی برادر ملک سلطنت میکنی ساختند و
روز جلوس خلافت علی اختلاف در جاتیم بجز انعام عام او بجز مینه کشتند و خارج سپان تازی و عراف
و ترکی و طبعهای قیمتی و کمر بشیر مرصع و خنجرهای هنر فشان یکین که در تنه نقد بسات

و طلا و صفا و اصل کشت

سلطان محمود بن محمد شاه کجراتی

۳۸۱

مقاله چهارم
۹۰۳

ذکر سلطنت سلطان محمود شاه کجراتی المشهور بسلطان محمود بیکره

واقفان اسرار ملک پیشین مرقوم خامه عنبر الین کرد آید و اندک بعد از جلوس سلطان محمود شاه مل و عقد سلطنت و قبض و بسط و داد و ستد برای رزمین عماد الملک و وزیر موقوف کشته مقام پادشاهی رواج و رونق تمام پیدا کرد و جمیع خلایق از ضیاع و شرف و دل بر سلطنت او نهاده و بیچگونه غلی و فساد می در میان نبود و لیک بعضی از کوه اندیشان مانند عضد الملک و صفی الملک و حسام الملک که از شان صاحب اقتدار بودند و خلاصه ممالک کجرات اقطاع ایشان و موبان ایشان بود نهایت فراغت داشتند و یک حد و شکست هیچ شش آورده بعد از چند ماه که از جلوس گذشته بود اتفاق نموده گفتند که ما از تسلط و استیلای عماد الملک و سخت گیریهای او بکنت آمده ایم اگر سلطان او را مسزول سازد فهو المطلوب و الا سلطان را از پادشاهی معزول

ساخته برادرش حسن خان را پادشاهی بر میداریم بیت نباشتمی که نورش خانه افروخت چو غافل کشتی آخر خانه را سوخت و بر وایت نظام الدین حسن معروض داشتند که عماد الملک می خواهد بهر خود شهاب الدین حمدا را پادشاهی بر دارد و بر پنج ملک مغیث غلی امر را بجا نواوده خود مستقل سازد و حال سزاوار دولت است که پیش از آنکه شرار مکر و عذر او مشتعل گردد باید بند تدبیر بر پایش نهاده دست تکرش از دامن مقصود کوتاه سازند بر تقدیر سلطان محمود با وجود صغریں هجراست دریافت که آنها همه بجا و افراتست و اگر در آنجلس بروفق مدعای ایشان حکم بجس و قید عماد الملک نفرماید خودش را از سلطنت معزول خواهند ساخت پس بنا بر وقت با ایشان خوش برآمده گفت من نیز در این ایام از سیاهی عماد الملک صورت خنده و فریب مشاهده می نمودم و از حرکات و سکنات او نسیم فتنه انگیزی بشا هم میرسید لیک آنکه مبادا بمملکتان محل بر جبروتی دیو غایبی من نمانند در هیچ او منبیکوشیدم الحمد لله و الله که حقیقت حال بر تل شما در لخواهان و خبر اندیشیان معلوم شده اگر او را مقتید و مجوسس کرد انهم تنزد خلاص و عام بناسپاسی و غنیشناسی منوب نخواهم کرد و لکنون آنچه صلاح ملک و دولت میباشد بعمل آید پس عماد الملک را در برنجیزه

تاریخ فرشته

۳۸۳

مقاله چهارم
۸۵۳

بپایان عهد از مردم تمهید سپرد و مابین مردم در آن قلعہ احمد آباد مجموعاً سی و هشتاد و پنج سال ساختند و سلطان محمود باین بند برادرش از
مکر اعدا خود را نگذاشت و در اندیشه استقامت عماد الملک و دفع تسلط امرای اربعه شد و چون میدانست که جمیع سرداران
و خاصه خیل تابع آنها اند و بزرگواران اظهار آن امر ننموده مدار بر تیر نهاد و در خلا و ملا بر زبان جاری میساخت که
عماد الملک دشمن جانی من است و چنین کسی را زنده گذاشتن از حسرم دور می بینم میخوام او را بدست خود
بقتل رسانم و اگر امرای کبار خواهند که شفاعت او کنند از ایشان بجان میربخشم و این خبر با امرای اربعه رسید
خوشحال گشتند و بیکدیگر گفتند اگر سلطان قاصد قتل عماد الملک کرده و اصلاح شفاعت نباید کرد و سلطان محمود
شی در این فکر و اندیشه نجفت و در وقت سحر که نوبت سلطانی زود و مهتاب خوش بھر رسید برای دفع کلفت
و دلدگیری بقصر برآمد و در دریاچه نشسته بھر و نظر میکرد ناگاه کاشته فیل خانه ملک عبداللہ را دید که در پای قصر
ایستاده میخوابد چیزی عرض کند و جرات ننماید سلطان گفت بر چه میخوابی عرض کن عبداللہ غیر را در اینجا ندیده
معروفی داشت که دولتموایی مثل غلام الملک سلطان ندارد و آنچه امرای عرض رسانیدند یکی بهتان و ظلمت
و خودشان اراده دارند که فرست یافه حسن خان را با و شاه سازند سلطان او را تحمیل و آفرین کرد و گفت
خوب کردی که این معنی معروفی داشتی و گریه میجوئم عماد الملک را علی تصباح بقتل رسانم باید که بگویم
این سخن بر زبان نیآوری پس کام و میدان صبح صادق جمیع فیلا را مستعد و مکمل در دربار حاضر ساز
و چون از اثر طلوع نیا عظمت زمانه روشنی پیدا کرده ملک شرف و ملک حاجی و ملک بهاء الدین و ملک کالو
و ملک عین الدین که از معتمدان سلطان بودند بملازم شتافتند و سلطان ملک شرف گفت اسب از اعراس
و غصه عماد الملک خواب کرده ام و در نزد من آرند تا بشیر نیز کردش زخم ملک شرف چون با حصار
عماد الملک شتافتند نگاهبانان گفتند بی رخصت حصه الملک نمیتوانیم داد او آمده بعرض رسانید و سلطان
خود بیام برج برآید و با و از بلند گفت عماد الملک مانده و زود برسانید تا در زیر پای فیل بنیادزم سوکلان چون آواز
سلطان شنیدند حجاب طالع شده و در آن نزد سلطان فرستادند چون چشم سلطان بر او افتاد گفت او را بیا بر پیا
چند از و پیرسم چون بالا بروند بحکم سلطان و نجیر از پایش برداشتند متعلقان امر که بمراسم مشغول بودند

سلطان محمود بن محمد شاه کجراتی

۳۸۳

معدله چهارم

از مشایده این حال خایف گشته بعضی خود را از بام انداختند و بعضی فریاد الا مان برآوردند و سلطان محسود متعاز
صبح صادق بغرفه دربار آمده سلام گرفت و رو پاک بدست عماد الملک داد و پہلوی خود ایستاد و کرده بکس
را ندان بازداشت تا این خبر با امرای اربعه رسید و برادیت حاجی محمد قندماری با سچی سزار سوار و پیاده شده
کارزار شده متوجه دارالامارت شدند و از آواز طبل و کوس و کرت نامی و دمامه گنبد فلک اخضر را پر صداسا حنند
و در آنوقت زیاده از سیصد نفر از بنده و آزاد در خدمت سلطان نبودند و یکی دست از حیات شسته مضطرب گشتند
و جمعی گفتند که بھلان قصر آمده در دوزخ مضبوط میسازیم و جنک میکنیم و بعضی گفتند جواهر و نقد و بقدر مقدور
بر داشته بطرفی بیرون میرویم سلطان محمود عاقبت محمود بیچ یک این دورای نپسندید و سلاج
پوشید و ترکش بر میان بست و با سیصد سوار و فیلان سحاب کرد و ار که عددش از دویست متجاوز نبود بقصد
از خانه بیرون برآمد و از بیم آنکه مبادا مخالفان از بیمه جت زور آورند بسیاری از کوه چار اخیل سب کرده در قاف
تانی و آبستکی روان شد و بر حکم آنکه بر ایوان سلطنت که نقاش نگار خانه ایجاد و تکوین شاد روان آفرایشیر
تا نید میکنند و تزیین داده منور بر غلاف که منشی تختگاه قضاوت در بطرای انا جلالت خلیفه فی الارض حق
ساخته از منصفان و مخالفان باکی ندارد بر آینه مجروح و صول خبر سوار شدن پادشاه و بودن عماد الملک
همراه بیچ سرداران و سکر گردان و تمامه خیل ترک رفعت امر اربعه کرده بعضی بخدمت سلطان پیوستند
و اکثر در کوته و کت رمقی گشته منقول است که در آنروز مضمون یوم یفر الموع من خبه و اقامه و
و صاحبته و بلیه متحقق شد و اکثر محلات احمد آباد بغارت رفت پی تحریک سیف و شنان محض
یزدان و مولات سلطان در کوه و بازار انمقدار جوش و مغر و اسباب و اشتر و کاه و بریکه یکرا فناده بود که راه آمد و
مسدود گشت امرای اربعه سنگ تفرقه در شیشه جمعیت خود دیده کرد و بار بار بر چهره خود مشایده کرده از شھر بیرون رفتند
بر مان الملک را چون جسم سقیم بود نفس گیر شده نتوانست کربحت و نزدیکت فقه سر کج در شکشته و آب کند
خارجا رمنی پنهان شده یکی از خواجہ سیدایان که بزیارت شیخ احمد کینو میرفت او را دیده و شناخت و گرفت و بجهت
سلطان آورد و در ساعت بفرمود که بریر پای فیل مست انداخته با خاک کینان ساختند و عضد الملک

تاریخ فیروزی

۳۸۳

مقاله چهارم
۸۰۳

خود را که اسبان رسا و چون در ایام دولت جمعی از آنها کشته بود و در وقت وادمان او را شناخته بقتل آورد و در
شش بریده برای مجرای خدمت با حمد آباد فرستاد و حاکم الملک نزد برادر خود کن الدین کو قوال به پهن رفت و
از آنجا به سرد و برادر بالو که کجاست و صفی الملک بدست افتاده چون چندان گناه داشت از قتل رسته در قلعه دست
محبوس گردید و بهت بر کرده بخت آن سگرای کافرون ز کیم خدای مری که از او ج
خویش دارد به سنگام پلک پیش دارد زود که زند طبا بچه بر شیر پیداست بدست کیت شیر پیلو
زود آن سپدار کاندازه کار خود نکند از اینجور فروش را چه بهتر اینجور فروشی ای برادر بر پایه قدر خویش
نه پای تابیر آسمان نمی بای و بعد ازین فتح و نصرت و قرار امور و ملک و سلطنت عماد الملک
افزار به بد عهدی روزگار کرده باختیار ترک وزارت کرد و پای دد امن طاعت و عبادت معبود خفگی جمیده
بکوشه عافیت نشست و سلطان محمود نیز حقوق خدمات شایسته او منظور داشته او را معذور داشت و پسر
بزرگ شهاب الدین احمد را خطاب ملک الشرف داده از امرای کلان گردانید و در پادشاهی منتقل شده
بعد و داد پر دخت و در تنه ست و ستن و ثمانه نظام بهمنه والی محمد آباد میدر کموتی متضمن بظلم و عدوان سلطان
محمود سلی در آمدن او بولایت دکن نیز سلطان محمود که براتی فرستاده استعانت جست و سلطان محمود
که براتی مجزدا اطلاع بر آن حال رسیده سرخ و بارگاه بیرون زود امداد و کن بیان بردست بخت فرستاد شد
و ارکان داعیان حضرت عرض کردند و او دغان که کیهن مقصدی امر سلطنت گردیده در کین فرصت است
و اطراف ولایت و اقطار مملکت چنانکه باید و شاید هنوز بضبط در نیامده در چنین وقت پای تحت را خالی گذاشتن
و بخت اصلاح امور دیگران سواری فرمودن جای تفکر و تحمل است و سلطان محمود با آنکه در عنوان جوانی بود
بهت بنورش کرد و کل نارسه شمشاد زوسن سرو و چون سوسن آزاد زبان بیان کشاد
کت اگر افلاک و عناصر همین چنت و روش با بد کیم مواظبت و امیرش تمامه نظام عالم کون و فساد از خشم
و اگر بنی نوع انسان سلسله موت و مشارکت بکسله اساس قانون نیستی اندام پذیرد من قرینه الی الله ادا
سلطان دکن میسر یقین که حکم باید بکسله موازین بیان و بورش ضرری نخواهد رسید ارکان دولت

سلطان محمود بن محمد شاه کجراتی

۳۸۵

مطالع چهارم
۱۰۳

معه و خدمت کنند که اگر سلطان در معاونت نظام شاه مجید باشد مناسب است که بجانب مالوه لشکر عظیم گسیلند
و جهان ولایت هر آید انواع خسروانی و مزاحمت رسانند تا سلطان محمود از شنیدن سرسپیکه از دکن سر و آید
این التماس نیز در معرض قبول نیفتاد و بی مامل و توقف آیات حضرت با سپاه و مر و پانصد فیل کوه سپیک
برافراخت و دو منزل را یکی کرده چون بندر بار رسید و خوابه جهان کاه و آن که عمده اهل دکن بود سرسید و بایان
بلازمست اورسید و مدد از دکن گرفته بقتال و جدال سلطان محمود و شخصی ساف سلطان محمود غلبه متوجه شد و از طاهر
قلعه محمد آباد سید کوچ کرده خواب که از بلای سر دولت آباد گذشته بملک خود شتاب چون آن راه را از لشکر
کجرات سر و دید برآید عنان بجانب ولایت برار معطوف داشته از راه اچچور بکوه واره در آمد و از بیخوله
و جنگل عبور کرده خود را مالوه رسانید و بعد از آنکه حاجب نظام شاه باردوی کجراتیان آمده از جانب او عذر نهاده
قدم خواست سلطان مقضی اکرام و دوست کام بجانب کجرات در ضمان حمایت عاقبت حقیقی معاونت فرمود
و در سنه سی و ستین و ثمانیاه باردو یک سلطان محمود و غلبه بجانب دکن لشکر کشید و سلطان محمود کجراتی حسب
الاتماس سلطان بهمنی باز بطرف کنگر بقصد اعانت روان شد و سلطان محمود از شنیدن این خبر تابه و لانا با
تاخت کرد و غنیمت بسیار گرفته بولایت خود مراجعت نمود و پادشاه کجرات نیز بعد از آنکه معذرت نامه نظام شاه
و ما جهان با غنیمت و بدایار رسیدند بدولت و سعادت بقرمکوت توجه فرمود و به فراغت مشغول گشت و سلطان
محمود حسب نوشت که بوجه بر ولایت مسلمانان رفتن از این اسلام و مروت بعید مینماید و بر تقدیر و وقوع
پی جنگ بر کشن قبیح است اگر من بعد پیرامون آزار متوطنان دکن خواهند شد یقین دانند که اینجا متوجه
تخریب مالوه خواهم گردید سلطان حسب نژاد جواب فرستاد که چون بمقت عالی برآمد ادائیگی دکن بمصرفست
من بعد مضرتی بمتوطنان اندیاز نخواهد رسید و در سنه ثلث و ستین و ثمانیاه سلطان محمود با لشکر بسیار بجانب
قلعه ماورد بندر دون که باجین کجرات و کوه کن واقع است روان شد و حاکم افلاطیت چند جنگ کرده هر بار پیروز
و کمپور گردید و یارزی ناچار بی نوشت بملازمست آید و قلعه و ولایت تسلیم سپاه اسلام نمود و قلعه
با دوازده قلعه نادر است و در بندهای سر نهکات کشیده و در محکمگی باسد کند برابری نموده تا آن غایت بدست

۱۸۲

۸۰۹

تاریخ مرسته

۳۸ هـ

معارج چارم
۸۵۳

مسلمانان دنیا را بدو واری ولایت دون که یک هزار موضع در تحت اوست با ستمهار آن قلعه با غنر در در کاخ و با
انداخته ششم و ذخیره بسیار بر خود جمع آورده بوده و جماعتی و بوسیرت غول طبیعت را بر سپید اهما کاشته
براه زنی مسافران و مشردان مشغول میشت بهت بیاری چنان ره میبردی که بنی از میان
چشم پردی سلطان حسنین و دافین قلعه متصرف شد و در همان چند روزی را بجلت و کمر شمشیر طلا سرفراز
کرد و اندک همان حصار و ولایت بوی بخشید و با غنایم نامحدود با احمد آباد رفت و بتعمیر بلاد و تقویت حال عباد مشغول
گردید و در سنه سبعین و ثمانیا بهت شکار بجانب احمد نکر رفت و در اثامی راه روزی پی سبب ظاهری بهما
بن الفغان یکی از سلاحداران را بکشت و از نیم قصاص بجانب ایدر کربران شد و سلطان بر آن مطیع گشته
ملک حاجی و عضد الملک را که راتق و فائق قنات پادشاهی بودند بکشتن بهما الملک بتعاقب نامزد فرمود
ایشان قدری راه رفته جانب بهما الملک را رعایت کردند و تندی ویری بخاطر رسانده و کس از نوکران بهما
بخریب مال نفیستند و با ایشان تدار دادند که محل پرسش بگویند که قاتل ما شیم که پادشاه رحیم است و خواهد بخشید و
قطع نظر از آن سلطان میثورت ما امر بقتل شما خواهد فرمود و آن اجل گرفتار نظر بر مال و خیر خواهی صاحب قدیم
کرده چنانکه آموخته بودند در حضور پادشاه اقرار نمودند سلطان محمود بقوی علما آن گناه کاران مزدور را بقتل آورد
و بعد از مراجعت ازان عصر معلوم شد که عماد الملک و عضد الملک چنین کاری کرده اند و بیکباره عوض کتابکار
بکشتن داده اند سلطان محمود ازان بر آغشته آتش قهر بفرودخت و در ساعت هر دور که عمده تراز ایشان در آن
دولتخانه نبود بسیار است رسانند و پوست آنها را پز از کاه کرده جهت عبرت خلایق بر سر چار سوی احمد آباد و بخت
و در طبقات محمود شاهی مسطور است که در سنه اثنی و سبعین و ثمانیا سلطان محمود جمال جهان آرای آفتاب ملک
رسالت صلی الله علیه و آله را در خواب دید که چاشنی کیر ممتش از خوان احسان خود و طبق با و از زانی فرمود و تعمیرش
آن بود که او را در آن مدت دو موبهت عظمی و دو نعمت کبری نصیب گردید یکی فتح ولایت دون و بار و دو نیم
فتح کرنا ل بالایی کوهی که سه بفلک افراشته واقع شده و در قرون ~~چهار~~ ^{پنجم} سلاطین سلاطین دلی و کجرات
در آن روی تسخیر آن بودند بلکه رایان بهندوستان در آن مدت در آن فتح آن سعی کرده بودند هیچ یک

و کینه تیر کشیده اش نینداختند که سلطان محمود یکرا که برین دولت مستعد گردید ملت
دولت را از خدای چون بد تا درین مسدوده نظرون آید و هر آمو آن که دیگر که بهاست بطریق
دایره محاط و ده شکسته بسیار دارد و هر دزد را نامی است از آنکه دزد موندی است و در پیش آن حصار است
جناب حکم که در آن صحرانگار مشهور است دوزخ دیگر است بهابل معروف و مشهور و قریب یک هزار و نهصد
کرناال و الوایت در فضا تصرف می مندگ و آبا و جد او بود و غیر از سلطان محمد تغلق و سلطان
احمد شاه کبیر استی تاخت با خود و برزده بود سلطان محمود و اعتماد بر خون الهی نموده قبری که در غنچه حرم
واجب کائنات کرده بودند منظر کشیده چون چهل کوهی کرناال رسیده برابستونی غنچان که خالوی بودی
و از امرای کبار بود یک هزار و نهصد جوان بهادر از لشکر خود انتخاب نموده یک هزار و نهصد اسب عراقی و سرکه
و حرابی و یک هزار و نهصد خمر غلاف طلا و نقره بر انجاعت قسمت کرده ایلخار فرمود و جبر برده معابل در آمد
جمعی از راجه پوتان که ایشان را برادران کوبند که محافظت در دوازه قیام می نمودند و اخف شده جنگ و کوشش
بسیار نمودند چون غافل بودند و سلاح نهشیده بودند یکی کشته شدند و سلطان محمود و لشکریان او تکیه کرناال و خل
دزد معابل شدند و درای کرناال و اخف شده با جمعیت خوب از آن قله برز آمده بیهاء سکار بجانب دزد معابل روان
گردید و چون اندک مردمی از کجراتیان بخطر درآمدند راجه پوتان و لیراه مشغول بجنگ گشتند و در آن اثنا لشکر اخف
مردمی و هنوز تر رسیده بیماری را کافران را بکشتند و مذکات باقیه آسب خسته و به حال غلغله کرناال رفته بنخست
گردید و سپاه اسلام زمان و پسران دزد معابل را اسیر گرفته بجانب تاجانهای حوالی کرناال رسانیدند و جمعی
از بهمنان و برادران که در تاجانها بودند بجنگ ایستادند و اصحاب دین تیغ از نیام بیرون کشیده و بیدین قتل
نشان میادست نموده و غنیمت بسیار بدست آوردند و سلطان محمود در آن روز متحرک بدست سارک خود
دو سه کاغذ بدست قتل آورد و میخواست که لشکر باطراف فرستد مذکات جمعی از نزدیکان خود را برود
در ستاد شامت نمود و سلطان محمود و خاها گویا احوال دوازده غلامان و دیگر غنایم پیش از پیش قوت
سوار و دود و دزدان را بکشتند که در آن کوهستان میترسیدند و در آن سال با نده پیشکش اکتفا کرده

با محمد آباد مراجعت فرمود و در سفر شاهی و ممالک سلطان محمود لاری که به تبار طلبه و کرامت
 حاکم کرمانال یاخته و دور با شش و بیست و یکم پادشاهی بود و قیود و جوهر که استیلا بر دست و گردن سینه و دست سینه
 باز میزد و این سینه بروی بغایت صفت آمده چهل تنه از کس به ولایت او نامزد کرد و گفت که اگر مجموع احسان است
 خود را از خرم صغ و تان مرغ و دیگر جوهر که تسلیم نماید متعزض ولایت او شود و الا در دست یمن بگویند سینه کت
 چون طاقت مقاومت لشکر اسلام نداشت آنچه ایشان طلبیدند همه را داده و ولایت خود را بکام داشت و در تار
 نظام الدین احمد مسطور است که سلطان محمود و جمیع آنچه از رای و ملک آورده بودند همه در دست ملک یمن پیش
 و محفل بزم بگویند کان و خوانند کان بخشید و الله اعلم بالصواب و در سینه و سبیل و نامایه سلطان محمود
 برسم شکار سواری فرموده اکثر ممالک خود را بنظر کیمیا اثر آورد و در محسوس و آباء وانی کوشید و بیکل و ویرانی
 در مملکت خود گذاشت و اعظم وقایع سال اربع و سبیل و نامایه است که روزی سلطان محمود بغیر مست
 شده و بجانب باغ ارم میخرامید در اثنای راه بغیر مست و دیگر بنجر کشته متوجه فوج کرده و به میان جوار و دیدن
 و دیگر بزن نماند و او بغیر مست که سلطان سوار بود مقابل شده بعد از دو سه گویا و اگر بزن نماند و در باغش که در شیشه کلاه
 چنان بر بالای شانه آن بغیر مست زد که اسب و دندان پیاپی سلطان رسیده و خون روان شده و آنوقت در حال
 شجاعت نیزه بر پیشانی آن بغیر مست زد که خون جاری گشت بغیر مست که دیگر زده تیره و دیگر زده و خون بطریق فواره از پیشانی
 او جوشید و باز که دیگر زده درین گرت انجمن نیزه خورد که راه فرار پیش گرفت و سلطان بخیریت منزل رفت و از
 صدقات و خیرات جمیع اهل استحقاق را بهره مند ساخت و بعد از چند روز امرای سربداران و سواران و قاصد
 فله و ناگر و کرمانال گشت و در یک شبانه روز چکر و در پیش پناه خیمه کرد و از هر سو و در هر سو پناه
 و عوی که بهای بقیه تاه و حسن از کت بود مردم بخشید و بهر از شمشیر و بهر از کت و بهر از کت و بهر از کت
 و نظام فرموده و کجی منور روان شده چون ولایت سوره که بهر از کت کرمانال و بهر از کت در راه در حال
 معروض داشت که بنده عسکر است که در اطاعت و انقیاد است و بهر از کت که در سبیل و سبیل و سبیل و سبیل
 باشد ازین سوره در حال و بهر از کت که در سبیل و سبیل و سبیل و سبیل و سبیل و سبیل و سبیل و سبیل

سلطان محمود بن محمد شاه کجراتی

۳۹۹

مقاله چهارم

بعد از آنکه این دولت خریف در آورده اسلام مرتفع سازم رای من لکت چون از فحوی کلام قرار
 کجراتی لشکرهای بار دیگر میباید فرصت نگذاشته در شب راه فرار پیش گرفت و بقعه جانا که در بزر
 بود آمد و ضمیمه طساخت و سلطان روز دیگر از آن منزل کوچ کرده فریب بھار جانا که فرود آمد و فرود
 آن محل از لشکر جدا شده نزد یک قلعه رفتند و کربو سے از راجپوتان بیرون آمد جنگ کرده کجراتی
 در روز دیگر جنگ شده غلبه نصیب اسلام گردید و روز ششم سلطان خود متوجه قلعه شده از صبح تا شام محاصره
 کرد و در روز چهارم بمذکوره سلطان نزدیک دروازه قلعه افراخته محاصره را تنگ ساخت و از به طرف سباب
 طرح میکنند راجپوتان اکثر اوقات قلعه برآمده دست پر دی می نمودند و مردم را ضایع میکردند و بیچاره
 بر مورچیل عالمان فاروقی رجحه او را بدرجه شهادت رسانیدند سلطان محمود محاصره را تنگ کرده و یک
 سنگ منبتی بعضی اوقات پیش تخت سلطان محمودی افتاد و زمان محاصره چون نائش سال مذکور شد
 بیدار گردی منبت لکت مضطرب گردید کسب کسان فرستاد و از روی تصریح و زاری طلب صلح کرد اما مردم
 قبول نیفتاد پس در اوایل محس و سحرین و نامایه منبت لکت و جمع راجپوتان از طول ایام محاصره و جنگ
 محاصره و در زمان کشته امان و قلعه تسلیم نموده بقعه کرنا ل رفته و شش و دو روزی در راه زنی کرد و سلطان
 و منبت قلعه و غنای بزرگ در جانا که نشاند و خود بجانب کرنا ل توجه فرموده جنگ بر قلعه اذاعت و ای کشت
 و در نمایه زبون و عا بسته ساخته حصار کرنا ل را که کپزار و منصد سال در قبض استخوانده بود از تصرف رای منبت
 بھران کشید و بطریق سلطان محمود و منبت نوی چندین بت و تجار را بدست خود شکسته و بت پرستان را که باز
 و مجاهد گشت و رای منبت لکت دل از حکومت انداخته و بدو شسته و بیضا قضا داد و بخت خود و مردم خود را بخوا
 و بعد نوکری بلا و دست سلطان متروک گشت و احوال پسندیده و اخلاق حمیده و بخت را مشاهده کرده روز
 مردم و ندا شست که از کجراتی محبت شاه شمس القدرین در پیش که در جناب شریف و ابره محبت اسلام و سکنا
 بدست لکت شده و در کجراتی محبت سلطان رسید و در سر خفت دین آگاهی یافتیم محبت می نشاند و مردم
 که در کجراتی اسلام مردم و در کجراتی محبت سلطان محبت و شمال شده و کمال شوق می نشاند و کجراتی

سلطان محمود بن محمد شاه

۳۹۱

مقاله چندم
ص ۳۹۱

و بواسطه بخت مسافت سرور اقیاد پادشاه دلی و غیره نیاورده اند و التزام سنت و ارادت بنوی کرده اند بنا
بر آن سلطان عاقبت محسود در سنه ۷۵۷ و ثمانی هجرت قبیله و تادیب آن بطریق سرعت توبه نمود
و چون بجایی رسید که موسوم است بشور در یک شب از روز شصت کرده راه ایستاد و یخبر باشد که سحر
هفتیم رسید که بیت و چهار سوار گذار بودند آنگاه کشته بمیدان در آمدند و سلطان محمود چون سیاهی
نمودار شدند و دانه سلاح پوشید و مردم او نیز مسلح گردیدند و بیال کشیده بجانب غنیم روان گشتند
و حکم همین نشان و قادر کن فغان آنهم مردم که در شجاعت و مردانگی و کفایت و قوت جسمانی مشهور بودند
از صفوف لشکر اسلام که در غایت قنوت بودند سر اسیمه و پیریشان گردیده و روسای ایشان باریخ و کفن بقتل
آمدند و از راه زنی و دزدی اظهار مذمت کرده گفتند که من بعد بچنین اعمال ناشایسته اقدام نخواهیم نمود
و سلطان از دین و ملت سوال کرد ایشان گفتند که ما مردم صحرائینیم و دانشمندی در قوم ما نیست آسمان
و خاک و باد و آتش و آب را می شناسیم و یخ و خردن و آشامیدن کاری نداریم و بعد ازین میسر و داریم که بکین
توجه و التفات خدا یگان جهان بدایت یا قذفی بحر شمه مقصود بریم و قلاعه ایمان و اسلام در گردن اندازیم
سلطان معذرت ایشان پذیرفته از حرم ایم سابق در گذشت و بعضی از بزرگان هند را بشهر مصطفی آباد برد
مسلمانان سپرد که سنت بنوی بطریق مذمب حضرت المم اعظم تعلیم نمایند و چون آمدند از مردم مصطفی آباد بسیار
از آنها مسجون گشت که در محب و ولایت شور مکتبی است سند نام که تعلق پادشاه سند دارد و چهار سوار
خانه دار از متبیل طبع در آنجا متوطن اند و چهار هزار مرد از میان آن الوس بیرون می آیند و در تیر اندازی مسو
میگذازند و بلوچان همه را فنی مذمب اند و جهان نیز بتبعیت آنها مذمب را فنیان پیش گرفته اند و در آن
بیابان الکتاب معاش آن او باشد از قطع طریقت و کاد و کاد و حرم پادشاه کجرات تیر مزاحمت بر ستان
سلطان محسود در سنه ثمانین و ثمانی هجرت توجه دفع انجمت گردید و بعد از آنکه بولایت شور رسید فرمود تا کجرات
سوار چالاکت دوا چه سواره گیرند و آب و نوشه یکمقد بر دارند و در شبانه روز شصت کرده طی مسافت
نمایند سلطان چون بدین طریق بولایت سند رسید و وقت شب در صحرائی فرو آمد که اسب و آدم

تاریخ فرشته

۳۹۲

چهارم

استراحت کرده روز دیگر برانقوم تاخت برد قضا در آن نواحی جانعی از بلوچان که اکثر خود را بجسر آورد و بودند و قتل
جازه سوار بر تتر باران خود فرستاده از حقیقت حال خبردار ساختند و آنها بجز و شنیدن نام سلطان محمود و شرف
شده هر کدام بخاری و مخاکی خنیزیدند و روز دیگر که سلطان بساکن اجتماع شافت و از ایشان اثری نیافت
در تفتش شده چند کس از بهادران آن ناحیه بدست آورده مسکن و مقر بلوچان بخاطر آورد و بسیاری از اطفال
از مواضعی که محقق شده بودند بیرون کشیده و بعبودیت تمام کشت و اموال و جهات ایشانرا متصرف شده عازم
مراجعت کت بعضی از بزرگان معروف داشتند که بقت بسیار با وجود آمده ایم مناسب است که در این ملک
حاکم و داور گذشته برویم سلطان فرمود که چون مخدومه جهان که در حدف سلطنت است از نسل سلاطین
سند است اعانت حقوق ملوک می نمایم و دست تصرف ثبات سند دراز می کشیم پس در آن ناحیه پیکار کرده
مصطفی آباد برگشت و چون اخبارت پرستی و رواج کفر بندر حکمت و تقب بر بمانان اندیاز شنیده بود و در
اندیشه رفتن آنجا بود اتفاقاً در آن ایام مولانا محمد سمرقندی که از دانشمندان عصر بود و عسکر عزیز را در طاعت
سلاطین بهمینیه دکن بسر برده در وقت پیری رخصت مراجعت وطن حاصل کرده بود و با ایل و خیال و اندیشه
چندین ساله از راه دریامتوجه بر موز بود و چون کشتی او بمقابل بندر حکمت رسید مردم آن ناحیه بفتوی علمای برینمان
پی دین سر راه برو کر فتنه و اموال کشتی و غنیمت به التام متصرف شدند و علامه باد و پسر کوچکال افغان و
خیزان سر و پای بر بنه مصطفی آباد آمده بعرض پادشاه رسانیدند که بغیریت سمرقند با محقر متاع و ینوی با اتفاق
جمعی از مردم نومن و نینار متوجه بندر جردن بودیم چون بوالی حکمت رسیدیم راجه انجا موسوم رای بهیم
بر اجماع الفتوب که عداوت مسلمانان بر میان جان بست و کشتیها ملو از ابطال رجال و مشون از آلات
قتال سر راه گرفته غالب آمد و کفار بقصد ثواب دست تبارج بر آورده در یکطرفه العین همه ما را از مطاع و یوس
ماری ساختند و در بتک حرمت ایشان باقی القابست کوشیده عورات و اطفال مسلمانانرا آنچه خواسته
با سیری گرفتند و از آنجا مادران دو پسر نیز دقیده کافرست عاشاک در جوار مثل تو پادشاه و نینار چنین ظلم و ستم
بر مسلمانان واقع شود سلطان تقه احوال مولانا کرده او را با محمد آباد فرستاد و وظیفه مقرر کرده گفت غلط

سلطان محمود بن محمد شاه کجراتی

۳۹۳

مقاله چهارم
۱۰۳

جمع در که آنچه از شماره پنجاه و بر رسید پس انجمنی کرده جمیع امرا و وزرا را حاضر ساخت و گفت کجا رو باشد که کافر سکین دل که در عهد سلاطین اسلام است جفا بر مسلمانان آرد و اگر در روز باز خواست از ما پرسند که در چهار شکاف این قسم تم مینودند و شما با وجود قدرت بر دفع ایشان چرا مسایل کردید چه جواب بخشیم بکلی اگر چه از سفر سه ساله متناهی و متفر بودند لیکت چون چاره نداشتند گفتند ما راجز دزد ما بزداری چاره دفع این طایفه بر ذمت بمت خود واجب شمرده روانه باید شد سلطان ساز سفر کرده منوجه حکمت کردید و بعد از قطع مراحل و منازل محبت فراوان بقلعه حکمت که مقید بر ابرمه شیاطین صفت بود رسید و با و از تکبیر رجم بر پنهان و سایر بیدنیان نمودند و آنها را سراسیمه شده بفرعونان که بود خود را بحسب زیر و بت رسانید سلطان در قلعه حکمت خیمه و حشرگاه ایستاده کرده در اندیشه دفع کفار گردید و چون شیر و پلنگ و کرک و ما در آن حبزیره بسیار بودند و مردم مغریت بسیار میسر آیند ایشان بستاری از سباع و گزنده نیز بقتل رسانیدند چنانچه در جای کسرا پرده پاوشاهی نصب شده در یکت بچه بقصد مار کشند باقی را ازین قیاس نمایند و سلطان تاجان حکمت را شکسته بجای آن مسجد ساخت و مدت چهار ماه مقام فرمود و چون کشتی بسیار ساخته گردید از دلیران روزگار و آلات کارزار مشغول کرده بحسب زیر و بت روان شد و میت و دوخت در میان ایشان و مسلمانان واقع شد و خبر بهادران حبس که چهارات رانده خود را بحسب زیر و بت انداختند و حصار بت را کشوده را چپوت بسیار بقتل آمدند و در ابرهیم فرصت یافته بکشتی رفت و بطرفی که بخت و سلطان محمود جمعی را بر کشتیها سوار کرده بتعاقب او فرستاد و خود بشهر بت در آمده مسلمانان را که در قید کفار بودند خلا داده عنایت بسیار و برده پیشا گرفت و فرحت الملک نام را که یکی از امرای کلان بود حاکم آنها ساخت و بعد از چند روز جمعی که برسم تعاقب رفته بودند رای بهیم را مقید و مغلول لشکرگاه آورده پیش بارگاه ایستاده کز و سلطان مراسم شکر و آبجالی تقدیم رسانیده سایه معاودت بر بلده مصطفی آباد انداخت و حکم کرد که فرمان نوشته ملا محمد را از احمد آباد بطلبند و دبیران در نوشتن فرمان بودند که ملا محمد آمد و سلطان بخط خاطره نامه فرزند ملا باد سپرد و رای بهیم را با سلاسل آیین بوی تسلیم نمود که بر چه سوزایی کن مولانا چون از وی بسی آزار داشت

تاریخ هفتم

۳۹۳

مقدار چهارم
۸۰۳

از سلطان التماس نمود که تا او را نزد محافظ خان فرستاده در چار سوی احمد آباد بقبولت تمام بکشد سلطان او را مستوجب آن مقبولت دانست حب التماس مولانا نزد محافظ خان کیل نمود تا بنوعیکه موجب عبرت دیگران باشد بقتل رساند نقل است که در آن سنوات که سلطان محمود در تعمیر مصطفی آباد مسکون شد خلافت کبریا از کشمکش هر ساله بجان آمده از مفارقت منازل احمد آباد و مقام جنت در کوهستان مصطفی آباد فریاد و فغان صغیر و کبیر و وضع و شریف بفلک الافلاک رسید و سلطان محمود بمغنی را فحیده با احمد آباد و ضبط ممالک محرومه را بعهده امر کرده خود ب ضبط ولایت کرناٹل متخذه گشت بها الدین عماد الملک را حاکم سونکر و فرحت الملک را حاکم متب و حکمت و نظام الملک را حاکم مانیر گردانیده خداوند خاثر که وزیر ممالک بود اتا بک شاهزاده مظفر ساحت در احمد آباد بنگار داشت و خود بابر مخی از امر او مقتدر بان مصطفی آباد رفت و بساختن بساطین و طرح باغات سرگرم شده چون چندی برآمد خداوند خان و رای را بان و دیگر سرداران و امیر گرد که شهنشاه احمد را بر تخت احمد آباد منکلی ساخته سلطان محمود را معزول سازند پس همانه عید رمضان عماد الملک و دیگر امرا را با احمد آباد طلبیده در خلوت از عماد الملک برای عدم افشای راز سواد مصحف گرفته او را بران اراده مطلع ساختند و در آنوقت چون لشکر او در تهازه بود قبول کرد و جهت اجلاس تا روز عید فرصت خواسته بخیل کسان بطلب مردم خود بولایت فرستاده پیش از روز بیستم حاضر شدند و روز عید عماد الملک فوج خود را بسته بد بار شهنشاه رفت و او را بطریق عادت بنماز بر آورده باز بجا فطرت تمام بشهر آورد خداوند خان و متابعان او که در آنروز مستعد اظهار اراده بودند قصد عماد الملک فحیده و قافل و رزیدند و صلا از آن معقول حرفی بر زبان نراندند بلکه کان بکم کن کردند و پسندیدند و قیصر خان که از امرای مقرب سلطان بود و در مصطفی آباد خبردار حیث شنیده پنهانی بسبب سلطان رسانید و سلطان بر رسم امتحان دوست و دشمن در میان مردم گفت که داده حج دارم تا بر که تصدیق کند معلوم شود که دشمن است پس جوازات را تیار کرده چند کت تنگ بجال داد که متلع و متیاع نمایند خود از مصطفی آباد بکوه که رفت و در کشتی نشسته پنهان گشت و فرود آمد و چون این خبر با احمد آباد رسید جمع امرا بسراش شهنشاه بخدمت شتا قند سلطان محمود شدند که اگر

سلطان محمود شاه محمد شاه کجراتی

۳۹۵

که اکثر امرا حاضر بودند گفت چون شهادت بزرگ شده و امرا در نوا و تربیت یافته اند بخاطر میرسد که مهمات مکت و دولت بایشان رجوع کرده سعادت حج در یاریم حماد الملک گفت کجرتی دیگر سلطان با حمد آباد تشریف بیاورند آنجا هر چه مناسب باشد بدان قیام کنند مانند سلطان دانست که زیر کاشانه نیم کاشانه است متوجه احمد آباد شد و چون بدان مقام رسید روزی امرا را حاضر کردند و گفت تا اجازت حج ذبیده طعام نخواهیم خورد و امرا چون دانستند که محبت ایشان است همه عرض خوشی بردن نهادند حماد الملک گفت بنده ذاده بزرگ شد بجای من با و داده مرا از طاعت خود و در مسازید سلطان فرمود سعادت است اگر بیشتر خود اما مهمات ملکی بی خود میبشخی نخواهد شد و چون آفتاب بخت استوار شد و سلطان گرسنه بود نظام الملک ریش سفید امرا بود و متعلقین حماد الملک گفت سلطان اول قلعه حسینا زیر اجبت محافظت فرزند و ابل حرم فتح نماید بعد از آن به سل معصود متوجه سعادت طواف شوند سلطان فرمود انشاء الله تعالی منیر شود پس طعام طلبیده میل فرمود و دست خنده بهامد الملک سخن گفت حماد الملک در خلوت گفت بنده بیکناه بی بجاه خود میبرم موجب کم عنایتی صیبت سلطان گفت تا حقیقت حال کمونی بنویسم منسب گویم حماد الملک گفت سوگند بصف خورده ام تا چون چاره ام و چاره مردم حقیقت جهان و چنین است سلطان تحمل و دزیده نداری که بعد از آن خان رسانید همین بود که یکی از کبوتران خاصه خود را ذراوند خان نام نهاد و بعد از مدتی به بخت رفت و از آنجا حماد الملک و قصر خايز بنسیر جالور و ساویر نامزد کرد و ایشان مرض شده نزد یک تربت شیخ حاجی رجب فرود آمدند و چون وقت ادبار ذراوند خان رسید به پسرش مجاهد خان با اتفاق خال زاده خود صاحبان وقت شب قصد اقامت حلی بسرا برده قصر خان را آمده او را مقتل آوردند سلطان کجانبان انگو ایگاز از ذراوند خان که ملای سابقه عداوت داشت بطور آواره او را گرفته در محجر قضا را مجاهد خان بنی سده او ذراوند خان و صاحبان خود بکجه متوجهم شده فرار نمودند و بیکجایی از ذراوند خان نزد سلطان ظاهر شده و رنجها را شش بر داشت و بر پای ذراوند خان نهاد و بگوئی سپرد با حمد آباد مرجع فرمود و در آن حین حماد الملک یار شده مد گذشت و پسر ایشا الملک بجای آمده با فقه مقرب گفت و نقل داشت رسیده که دشمن محمد تنبا لاکرفت که مربع خاص و عام است سلطان محمود محمد ازین واقعات بهر مصطفی

تاریخ فرستاده

۳۹۶

مقاله چهارم
۸۰۳

خواهید و مدتی اوقات در آنجا بسر میبرد و ده ماه حبس شده منبج و ثنائین و آغیه نمود که جمعی را در آنجا گذاشته عازم
تخیر و چسبنا نیز کرده در آن اثنا خبر رسید که یسار دایان کشتی بسیار گزند آورده و میخواستند که مترودین دریا را از آن دریا
رسانند سلطان منبج عزیمت مذکور کرده در چهار سوید شده و با چندین جهاز از آنجا رفته و دیگر مشغول از مردان
کار و نوپ و تفنگ و تیر و گان بسیار بدفع آنجا مت روز نشد و چون قریب بجهازات یسار دایان رسید
آنجا مت تاب مقاومت نیاورده راه گریز پیش گرفتند و کجراتیان آنها را تعاقب کرده چند کشتی بدست
آوردند به بندر کسبایت مراجعت نمودند و از آنجا چون سلطان به احمد آباد تشریف ابرازی فرمود و در آنسال
در اکثر بلاد کجرات اسماک باران شده قحطی عظیم پدید آمد و خلایق میمار از پی قوتی هلاک شده چندی بسیار
بجالی رعایا راه یافت و در عتبه ذی قعدة سال مذکور سلطان محمود بزم تخیر طلع چسبنا نیز پای معاد
در رکاب ظفر انساب آورده و آن حصاریت واقع بالای کوهی و از غایت رخت سرازیر میان خلک عظم
بر آورده و بالاتر از او بر سطح همان جبل کوه دیگر است که از دروه لاسکان گذشته و دور آن نیز از کج و سنگ و دیوار
کشیده برجهای مرغوب و مضبوط ساخته بودند و در آنوقت حاکم آن بنای سپهر طرار رای بنای راجپوت بود و چندین
قرن که به یکس نشان میندید آباد و جد او در تصرف داشتند بنا بر آنکه شصت هزار راجپوت از نواد و پیاده نظام
رایان آنجا می بودند سر به یکس فرو و نیاورده کلاه کوت بر سر داشتند و چون نوبت فرماندهی دست بدست
برای بنای رسید بر سول آباد که از لطافات کجرات است تئویش و فرحمت بسیار رسانید و مسلمانان بسیار
به تیغ جور و ستم گذرانید و چون سلطان بجنبه برود و رسید رای بنای از کرده خویش لیان کشت و
رسولان فرستاده هر چند در باب صلح تفرج و زاری کرده تعهد میگوشت کرد و بدرجه قبول بنقاد و محمد الملک
و تاجان و بهرام خان پیشتر شناختند و در هفتم ماه صفر سنه ثمان و ثنائین و ثنائیه پای کوه رسید
فرود آمدند و هر روز راجپوتان بعضه جنگ ببردن آمده و سرگرم میباشند در این اثنا سلطان خود نیز از جنبه
بروده حرکت فرموده کج بر کج از چسبنا نیز گذشته در موضع کرمانی بر سر راه مالوه نزول فرمود و رای بنای مجددا
ماجیان فرستاده و دو جبل طلا و دیگر تخت و ثنائین قبول کرده تا از سر کناه او در کنند و چون نزد سلطان سمت آنجا
نیافت

۸۰۸

هملطان محمود بن محمد شاه کجراتی

۳۹۷

معالجہ چارم

۱۰۳۳

نبافت لشکر خود را آورد و از دیان اطاعت ندوخته از قلعه فرو آمد و بزور مور چله را اچا کرده باشت هزار
سوار و پیاده مقابل سلطان صف کشید و سلطان محمود جنگ محسوس کرده منظم و منکر باده و از ده هزار
کس از راجهوتان جنگی بقلعه درآمد و سلطان محمود بیای قلعه آمد و پیرامون آن بجای طر آورد و هر یک از سرداران را مقابل
تعیین فرمود و بر پنج سابق موضع کرباری معاودت نمود و سید بدر را بجهت محافظت راه و رسانیدن رسد باره
روزی سید بدر محمدی آورد و راجهوتان ریخته مردم بسیار کشتند و رسد برد سلطان بیشتر از پیشتر سجد شده و چون
مور چله بقاعده شده محاصره بر وجه اتم ظهور یافت و خود بیای قلعه آمد و حکم کرد که از چهار طرف سا باط بسازند بنا
عاجز مطلق شده و کیل کارزار خود را که سور نام داشت پیش سلطان غیاث الدین حبلی فرستاده استمداد
نمود و هر کوچ را یک کت تنگ سفید و خرج قبول کرد و سلطان غیاث الدین استمداد لشکر نموده در قصبه
فرو آمد و چون این خبر سلطان رسید امر را اچا بجا بجهت محاصره نگاهداشته خود بعزم رزم تا قصبه و نور رفت
و در اینجا خبر رسید که سلطان غیاث الدین روزی ملار طلبیده متفلسف نمود که پادشاه مسلمانان هرگاه
قلعه کافران را محاصره نموده باشد در شرع مجوز است که بملک کفار برویم علماء گفتند جایز نیست بنا بر آن چنان
ساعت برشته بند و رفت سلطان با ستام آن نغمه مسرور گشته بچینا نرفت و هنوز قلعه فتح نشده بود
که در قصبه چینا نیر مسجد جامع بنا نمود و ازین امر کوچک و بزرگ لشکر یقین کردند که تا قلعه فتح نشود سلطان نخواهد
برخواست پس از سرحد و جد در اہتمام سا باط و تفتیق قلعیان کوشیدند و پیش از همه سا باط سلطانی و سا باط
ایار سلطانی که از غلامان خاص مذکور بود تمام شد روزی سپاهیان خاصه از سا باط ملاحظه کردند و دیدند که راجهوتان
وقت صبح کثری بمواک کردن و طهارت کردن میروند و در مورچہ پل اندک مردمان میمانند سلطان فرمود
که وقت صبح لشکریان خاصه از سا باط خود را باندرون رسانند شاید که فتح شود لشکریان بفرموده عمل کردند
و با اتفاق قوام الملک سر جاندار بقلعه درآمد جمعی کثیر قتل رسانیدند و چون راجهوتان واقف شده هجوم
آوردند و جنگی عظیم قایم شدند و مسلمانان غالب آمد و تا روز چهارم دویم زانند اتفاقا قبل از آن بچینا ن
از مغرب رویه قوی بزرگ برد بوار قلعه بزرگ انداخته بودند و شکاف داد آن پدید آمد و در آن روز ملک ایار سلطان

تاریخ فرستہ

۳۹

معاد چهارم ۸۸۶
۸۰۳

نخستین مدتی اوقات در اینجا بسر میبرد و در ماه جب سه شنبع و ثانیین و ثانیین نمود که جمعی را در اینجا گذاشته عازم
تخیمر و سینا نیز کردند در آن اثنا خبر رسید که طیاران کشتی بسیار گرد آورده و میخواستند که مترودین در یار ازار و مرا
رسانند سلطان فسخ عزیمت مذکور کرده و در چهار سوار شد و با چندین هزار آراسته و دیگر مشغول از مردان
کار و نوپ و تفنگ و تیر و گان بسیار بدفع انجماعت روانه شدند و چون قریب بجهازات طیاران رسید
انجماعت تاب مقاومت نیاورد و راه گریز پیش گرفتند و کجراتیان آنها را تعاقب کرده چند کشتی بدست
آورده به بندر کسبایت مراجعت نمودند و از آنجا چون سلطان به احمد آباد تشریف ارازی فرمود و در آنال
در اکثر بلاد کجرات اساکت باران شده قطعی عظیم پیدا آمد و خلائق بسیار از بی قوتی هلاک شده چندی بسیار
بجای رعایا راه یافت و در عتبه ذی قعدة سال مذکور سلطان محمود بفرم تلخه چسپنا نیز پای معاد
در کاب ظفر انساب آورد و آن حصاریت واقع بالای کوهی و از غایت رفعت سرازیر گیان ملک اعظم
بر آورده و بالاتر از او بر سطح همان جبل کوه دیگر است که از دزد و لایمکان گذشته و دور آن نیز از کج و سنگ و دیوار
کشیده بر جای مرغوب و مضبوط ساخته بودند و در آنوقت حاکم آن بنای سپهر اطوار رای بنای راجپوت بود و چندین
قرن که بجایکس نشان میند به آباد و جداد و در تصرف داشتند بنا بر آنکه شصت هزار راجپوت از سوار و پیاده نظام
رایان انجانی بودند و سپهریکس فرود نیاورده و کلاه کوت بر سر داشتند و چون نوبت فرماندهی دست بدست
برای بنایی رسید بر سول آباد که از طغقات کجرات است تئویش و فرجیت بسیار رسانید و مسلمانان بسیار
به تیغ جو و ستم گذرانید و چون سلطان بقصه برود و رسید رای بنایی از کرده خویش لثیان کشت و
رسولان فرستاده هر چند در باب صلح تفریح و زاری کرده تعهد پیشکش کرد و بدرجه قبول بختاد و عهد الملک
و تاجان و سرام خان پیشتر شتا قند و در هفتم ماه صفر شنه ثمان و ثمانیه پهای کوه رسید
فرود آمدند و هر روز راجپوتان بقصد جنگ بیرون آمده معرکه را گرم میبخشد در این اثنا سلطان خود نیز از قصه
بروده حرکت فرموده کج بر کج انجمن نیز گذشته در موضع کر نای بر سر راه مالوه متول فرمود رای بنایی مجددا
ماجیان فرستاده دو غیل طلا و دیگر تخت و نقایس قبول کرده تا از سر کنه او در گذرد و چون نزد سلطان دست انجا
نیافت

سلطان محمود بن محمد شاه گجراتی

۳۹۷

معاد چهارم
۸۵۳

نیافت لشکر خود را آورد و وزیران اظهار داشتند که خواسته از قلعه فرود آمد و بزور مورچها را بجای آورده باشند هزار
سوار و پیاده مقابل سلطان صف کشید و سلطان محمود جنگ صعب کرده منظم و منکر بوده و از دونه سوار
کس از راجهوتان جنگی بقلعه در آمد و سلطان محمود بیای قلعه آمده پیرامون آن بجای آورد و هر یک از سرداران را از محلی که
تعیین فرمود و بر پنج سابق موضع گریار می معاودت نمود و سید بدر را بجهت محافظت راه و رسانیدن رسد باز داشت
روزی سید بدر مدعی آورد و راجهوتان ریخته مردم بسیار کشند و رسد بر دند سلطان بیشتر از پیشتر سبقت و چنان
مورچها بقاعده شده محاصره بر وجه اتم ظهور یافت و خود بیای قلعه آمده حکم کرد که از چهار طرف سا باط بسازند بنا
ماجر مطلق شده وکیل کارزار خود را که سور نام داشت پیش سلطان غیاث الدین حبلی فرستاده استمداد
نمود و هر کوچ را یکت لکت تنگ سفید مدد خرج قبول کرد و سلطان غیاث الدین استمداد لشکر نموده در قصبه
فرود آمد و چون این خبر سلطان رسید امر را اجا سجا بجهت محاصره نگاه داشته خود بفرم رزم تا قصبه و به نور رفت
و در اینجا خبر رسید که سلطان غیاث الدین روزی علماء را طلبیده و متفلسف نمود که پادشاه مسلمانان هرگاه در
قلعه کارزار محاصره نموده باشد در شرع مجوز است که بملک کفار برویم علماء گفتند جایز نیست بنا بر آن همان
ساعت برگشته بند و رفت سلطان با ستیغ آن بجهت مسرور گشته بچینا بفر رفت و هنوز قلعه فتح نشده بود
که در قصبه چسپا بنیر مسجد جامع بنا نمود و ازین امر کوچک و بزرگ لشکر یقین کردند که تا قلعه فتح نشود سلطان نخواهد
برخواست پس از سرحد و جسد در اتمام سا باط و قضی قلعیکان کوشیدند و پیش از همه سا باط سلطانی و سا باط
ایار سلطانی که از غلامان خاص ده گاه بود تمام شد روزی سپاهیان خاصه از سا باط ملاحظه کردند و دیدند که راجهوتان
وقت صبح اکثری بمسواک کردن و طهارت کردن میروند و در مورچسل اندک مردمان میمانند سلطان فرمود
که وقت صبح لشکریان خاصه از سا باط خود را باندرون رسانند شاید که فتح شود لشکریان بفرموده عمل کنند
و با اتفاق قوام الملک سرعانه از قلعه در آمده جمعی کثیر قتل رسانیدند و چون راجهوتان واقف شده هجوم
آوردند و جنگی عظیم قایم شد و مسلمانان غالب آمد و تاور و از و چهار دویم را ندند اتفاقا قبل از آن بچسپا
از مغرب رویه توی بزرگ بر دیوار قلعه بزرگ انداخته بودند شکافها در آن پدید آمده در آن روز ملک ایار سلطان

تاریخ فرشته .

۳۹۸

مقاله چهارم
۵۵۳

دست یافته با تفاق جمعی از پادشاهان خود را بان شکاف رسانید و از آنها بجهار بزرگ درآمده از راه باره بر بام
دروازه بزرگ آمد و در یوسف سلطان محمود بر سآباط برآمده روی سنگت بر خاک عجز نهاده نشخ و نظر منت
نمود و مردم را بگو ملک تعین کرد و از چو تان حیران و سر اسیمه شسته حقه دار و بر بام درآمده اند خستند قهار از ب
اطراف آلتی باد نشخ و نصرت و زید و بهمان حقه را برداشته در صحن سرای رای بنای انداخت رای بنای
در چو تان چون حال بدینمخال دیدند و کرد و بار جزیره وایشن مشایده کردند در اندیشه شده استن بزرگ بر او
و جمیع اطفال و زنان را سوخته دست از جان گشتند و انواع آلات حرب برداشته بجهت مشول شده و مسج و نور
ذی قنده سینه مع و ثانی و ثانیای مغلوب و مقهور گشته سپاه اسلام بقلبه تمام دروازه حصار بزرگ شکسته بدرون
شدند و جمعی کثیر را بشمشیر قهر گشتند و چون سلطان محمود نیز بان دروازه رسید علم او در قلع کشت و از چو تان
بالتمام بر کنار حوض بالای حصار جمع گشتند و باب درآمده غسل کردند و شمشیر و نیزه و جدر بدست گرفته ایستادند و
از مسلمانان مقابل ایشان درآمده و حسد پی در غایت محبوبت یو قوع آمده از طرفین جمعی کثیر گشته شده و کفار
کردیدند و رای بنای و دو نکرسی و سورا و زیرش زنده و زخم دار و سنگ گیر کرده نزد سلطان حاضر ساختند و سلطان
مراسم شکر و سپاس و ارباب پی منت تقدیم رسانیده علاج زخمهای اسیران فرمود و از رای بنای پرسید
که چرا تا بدین غایت سینه کردی گفت شاه این ملک مورد بود و ثو نهایی من در بخا واقع شده و خواستم
که مورد ثابا و اجداد و یکمان مفت از دست بدهم و در دنیا نام من در جسد که نامردان ثبت شود سلطان او را تحسین بخش
فرمود و در عظیم و کرمیم کوشید و در پایان قلعه شمری بنام حضرت سید کانیات علیه السلام بنا کرده موسوم بمحمد آباد
گردانید و مصطفی آباد را به سپهر کوچک خود خلیل خان داده سی و ایتنام نام مصروف تعمیر بلده محمد آباد گردانید و مجد
جامع شش بر ستون بسیار که پیش از فتح حصار بنا کرده بود در اتمام آن مساجی جمیله بمذول داشت و در تاریخ سنه
اربع و عشر و ثمانیه منبری در غایت تکلف پیش محراب آن مسجد ساخت و غزیری تاریخ آن چنین یافت
بیست حضرت شاه باقت محمود آن سلاطین پناه دین پرور پیش محراب مسجد از عظیم
مینری ساحت خوب و خوش منظر سال تاریخ منبر و محراب قلمی شد بجله و منبر بعد از فتح چنانیز چون

۱۹۹

۹۱۳

سلطان محمود بن محمد شاه کجراتی

۳۹۹

مقاله چهارم
۱۰۳

زخم بنایی به شد سلطان اوراد و دکرسی را که وزیر او بود با سلام دعوت نمود ایشان قبول نکردند و بقوای طلی
اسلام مدت پنجاه درجس و زنجیر نگاهاشته بر روز مهید قتل میدادند شاید که مسلمان شوند چون هیچ وجه
دعوت قبول نکردند بکفته علما شریعت محمدی صبنایی و دکرسی را بردار کردند و در سال فتح جینا پز
یکی از معتمدان درگاه را با احمد آباد فرستاده حکم فرمود که دور آن شهر پهن مرتب راج و باره و باره پز
دولتوانان بسامعی که تو لاکند بد و تقویم برج و باره بنا کردند و یکی از فضلا آیه کریمه **وَمَنْ حَصَلَهُ**
کان امینا تاریخ یافته است باینکه اعمال سلطان محمود انار الله بر نه مقبول درگاه احدیت شده در نه
اشنی و تعیین و ثمانا به جماعتی از سوداگران بدارالملک محمد آباد از ای قلمه الوشکایت نمودند که چهار صد پ
می آوردیم همه را بتهدی گرفته برجه داشتیم بفارست رفت سلطان متاثر شده فرمود که قیمت اسپان و پنا
پنا از خزانه و اصل سوداگران سازند و خود ویران غصب کرده بد نظرف روان شد و در منزل دوم مقام
کرده فرما فی بنام راجه الو نوشت که شنیده ام که سوداگران اسپان و متاع بجهت سرکار خاصه می آورند بتهدی
کرده گرفته اید باید بجهت وصول فرمان قضا جریان برجه گرفته باشید بجهت بازگردانید و الا مستند قهر سلطان
که نمونه از قهریزدانی است باشید و فرمانرا بجمعی از سوداگران داده نزد راجه فرستاد و راجه بر حقیقت
مطلع شده قدم سوداگران کرامی داشت و سیصد و هفتاد و پ و سایر امتعه که بجهت موجود بود تسلیم سوداگران
نمود و باقی را که مانع شده بودند نصیبت اعلی زرداد و ایلی و پیشکش همراه سوداگران فرستاده خود در سلک
نوکران سلطان در آورد و سلطان محمود بر سران تجاره دیدن پیشکش همراه سوداگران و خاطر آردن عریضه
برگشت و بجهت پنا نیز رفت و گرد آن بلده برج و باره در غایت استحکام بنا کرده با تمام رسانید و در سینه
تسویه بهادر کبلانی که فخری از مرای سلطان محمود بهمنی بود در انچه و دینی در زیده به بندر کووه و دابل و
بسیاری از دلایت کن غالب شده و دوازده هزار سوار بهر رسانید و از ده دریاه کشتیها لشکر بسیار
از بهادران کجرات فرستاد و خرابی بسیار کرده چند جهاز خانه سلطان محمود کجراتی را متصرف شد و بندر
مهابهم سوجه و غارت کرده در صد و پنجاه آن کشت سلطان محمود مضر الملک را از دریایا بشکر خوب نامزد فرمود

تاریخ فرشته

۳۰۰

مقاله چهارم

۸۰۳

و قوام الملک سر کرده غاصه خیل را با برخی از لشکر از راه خشکی روانه میام ساخت و چهار ذق که صفدر الملک در بجا بود پیشتر بجوالی میام رسیدند باد مخالف وزید و آنها را متفرق ساخت و مردم بهارات از طوفان دریای دفره غرق شدند و از لشکر بهادر کیلانی که در کنار آب مقام داشتند امان خواسته متوجه ساحل سجات شدند و چون نزد کشته شده از وضاع مردم بهادر غدر فحیده مستعد قتال گردیدند و بنوعی در میان آب آتش حرب افروخته لوازم خون ریزش بظهور رسانیدند که آب رنگ لعل مذا ب پیدا کرد حمله الامر لشکر کجرات مغلوب گشته صفدر الملک با بعضی از مردم معنه دیگر اسیر و دستگیر شدند و کشتیها همه تهرت ایشان در آمد قوام الملک چون بسرمد میام رسید با میان بهادر کار خود ساخته نزد بهادر فرستاد و قوام الملک در اینجا توقف کرده سلطان محمود عرضه داشت که انتقام از بهادر کشیدن مرا کوز خاطر این بنده دولتخواه است لیکت پی آنکه برخی از ممالک پادشاه دکن خراب شود . مصلح مصلح بهادر مکن منیت درین باب حکم عالی صیت سلطان ایلچی و نامر چنانکه گذشت نزد والی دکن فرستاد و او حق جوار منظور داشته با وجود تسلط امر و ترلززل در ارکان سلطنت نفس خود بر سر بهادر لشکر کشیده و کشته صفدر الملک و بهارات رابع محف و بدایای فراوان جهت پادشاه کجرات فرستاد و توقع آن داشت که امداد نموده از دست نهران که بر وسط بودند خلاصش نماید اما چون کار و از اصلاح گذشته بود فرمانده کجرات بتعاضل گذرا بند و در سده امدی و تنهایه سلطان محمود و بجانب باکری رای ایدری رفت و چون ربابات محمود آیات سایه وصول برانولایت انداخت رای ایدری سخن ملازمت شتافه چهار صد سر اسب و چهار صد هزار تنکو و اسلحه فراوان و نفایس ملوکانه پیشکش گذرا بند و جزیه قبول کرد و تملق بسیار کت و ولایت خود را باین پنج گانه داشت و سلطان محمود سالما و غانما بمقدار آورده دستنه ث و تنهایه جهت تحق احوال مملکت و رعیت بیاحت مشول گشت و اکثر ممالک محروسه را سیر کرده عدل و انصاف از نو شیروان گذرا بند و باز بر کز دولت نهاد و در سده اربع و تنهایه الفغان بن الفغان که از مولی زاد های آن دولتمانه بود علم بنی افراشت و قاضی بیر که از امرای سلاطین جهنیه بود کجرات آمده اینجا نیز عمارت داشت برغ او نامزد کردید و قاضی انبال الفغان کرده جنگل بمجمل دکره بکوه مید و اسب تا از راه سلطانیور بولایت مالوه کر بخت و از اینجا قول گرفته باز کجرات آمد لیکت در بنامی

سلطان محمود بن محمد شاه کجالی

۳۰۱

مقاله چهارم
۸۰۵

۹۰۵

پنجاه و یک سال پیش در گذشت و چون عادنجان بن مبارک خان فاروقی چند سال در سال باج و خراج
بمال ورنیده بود قاضی سیرا بعضی از امرادرستنه خسر و نفعای بدان حد و شتافته بولایت خاندیس در
و بغارت مشغول گشت عادنجان تاب مقاومت از خود معفو و بید و از عماد الملک حاکم برآمد و خواست
و چون با و کوکام نرسیده برآید چاره گشته با مال چند ساله در محله آبا جبینا نیز به ساط بوسی سلطان محمود
شرف شده معزز و مکرم رحمت معاودت یافت و بر وایت بعضی سلطان محمود خود متوجه کوشال عادنجان
گردید و چون باب فنی رسید عادنجان پیشکش فرستاده معذرت خواست و سلطان محمود حقوق خویش
را مرعیه داشته رقم غنوبر کشید و درینوقت تنها در و کوکوال دولتا باد ملک شرف و ملک و حید فرصت یافته
عرضه داشت فرستاده که این قلعه در دست بندکان افتاده بنا بر آنکه سلطان سید مسکوب برید است احمد نظام
الملک در فکر تخریب آن حصار گشته بر ساله لشکر می کشد و بالفعل قلعه دولت آباد را محاصره دارد اگر امداد و مساعد
نموده قلعه را از خود شناسند این مخلصان بملازمت رسیده فراخ و دستکار پیشکش و تحفه می کنند از آن سلطان محمود
پیشانی بجانب و کن زده دوتنه منزل پیش نشست و چون احمد نظام الملک بجزی صرفه در اقامت نذیده و سرور پیش
بطرف جنیر رفت و مردم دولتا باد بار و آمده پیشکش آورد و سلطان بیک جنبش دو کار ساخته محمد آباد جبینا
معاودت فرمود و در آن چند روز رفیع الدین محمد بن مرشد الدین صفوی که بزرگ و علم اصفاف داشت بخت و دل
شریف خود عمل کرده کجرات آمد و در بلده محمد آباد مجلس سلطان را بنور حضور منور گردانیده بر سند غوث کجیر نمود
و بنا بر آنکه نهران و غلامان بزرگ سلاطین بنهینه در و کن با و لی نعمت مخالفت کرده داعیه سروری نمودند
سلطان محمود از امرادرست اس افتاده در ستنه است و نفعای با احمد آباد تشریف بر و در انجامت بدیر و حکمت بسیار
از ایشانرا که صاحب اقتدار و صاحب داعیه بودند مغزول و مقتول ساخته جمعی دیگر را بجای ایشان نصب کرد که
مبادا بعد از و با اولاد او سرکشی و مخالفت نمایند **بلیت** - رخنه گر ملک سرافکنده به لشکر
به عهد برآید به سر نمشد شاخ نواز سردین تا تری کردان شاخ کهن و دهنه گشت و عشر و شفا
اشتیاق و بدین محمد آباد غالب گشته عثمان عزیت بدی جانب کشید و دوتنه ماه نگه گشته بود که خبر رسید که سلطان

۹۰۵

۱۱۳

تاریخ فرشته

۳۰۲

مقاله چهارم
کفار فرنگت در ساحل هجوم آورده میخواستند قلعها بنهند و متوطن شوند سلطان روم که مدعی ایشان است آنجا رسید
چهارات بسیار بجانب ساحل چند قصد غارت و ممانعت فرستاده از آنجا چند چهاره رومی به بنادر کجرات آمده
سلطان محمود در صد و غرا شده و لیوب بنادر و بسی و دمن و جنایم روان گردید و چون خطه دمن رسید
قلم خاص خود ایاز سلطانرا که امیر الامرا و سپه سالار بود از بندر و بیب با چند کشتی خاصه مشون از ابطال
رجال و علو از آلات قتال بدفع فرکیان نامزد فرمود و ده چهاره بزرگ رومی که از جانب خونخوار روم بفر آمده بود
با ایاز هراسی کردند و ایاز تا بندر چول رفقه با صوبیان بمقابل پیوست و یکت چهاره بزرگ فرنگیان که یکت کرد
متاع داشت و بزرگ ایشان در آن بود بتوب مسلمانان شکسته در دیا غرق شد و ایاز نظریا قه فرنگی بسیار کشته
مراجعت نمود و در میان اگر چه در محاربات چهار صد نفر شربت شهادت چیدند لیکن کفار فرنگت را در تب
دوست هزار بچشم واصل ساختند و سلطان محمود چون ضبط بنادر کجرات بر وجه اتم نموده بکاخ طبر جمع مجد آباد و بنا
بر آنکه داد و شاه فاروقی در اسیر گرفت شده در آن دیار غبار فتنه مرتفع بود عاقلان و لد حسن خان که نیمه دهر
سلطان محمود کجراتی میشد کان فرستاده از جد مادی خود امداد و طلبید سلطان محمود در شعبان ثلث عشر و تسه
با اندک لشکر به انظر شاقه مضار را در کنار برید در موضع سیلی گذارید و در شوال عازم نذر بار گشت و چون
در انجا رسید معلوم شد که ملک حسام الدین مغل زاده عالمخان با اتفاق احمد نظام الملک بکری و عماد الملک
کاویلی بر تخت آسیر و بر تاج پور اجلاس داده نظام الملک بالفصل در بر تاج پور است سلطان محمود را استماع این
متوجه تها میسر گشت و چون او را اندک ضعفی طاری گشت چند روزی توقف نموده اصقمان و ملک عزیز
الملک را با لشکری از دسته بتادیب نظام الملک و حسام الملک و عالمخان فرستاد و نظام الملک
از لشکر بکو ملک عالمخان نگاه داشته بکاویل رفقه و ملک لادن باستقبال آمده ملاقات محمود و صفوان
او را بر دسته بخدمت سلطان آورد و در ملک حسام الدین نیز بعد از چند گاه از کار خود پشیمان شده باز
سلطان بیوست و هر دو بجنایت و انکسافت سزاوار شده بعد از عید اقصی در ساعت سحر و طالع مسعود عاقل
اعظم بنا چون خطاب داده چهار غیل دسته لکت لشکر مدحسبج داد و خان حکومت و بخواست آسیر در تاج

سلطان محمود بن محمد شاه گجراتی

مقاله چهارم
۸۰۳

۳۰۳

بر و سپرد و ملک لادنزا خانجان خطاب کرده موضع بناس را که مولدش بود با انعام مقرر فرمود و ملک مالهاد ولد عماد الملک
خاندیسی را غازینجان و عالم شته تها نذر تها نیر را قطب خان و ملک حافظ را محافظان و برادر او ملک یوسف را سیفان خطاب
داده با اعظم هایلون همراه کرد و از مردم خود ملک نصر الملک و مجاهد الملک کجراتی را با طاعت و انقیاد و ادب و
فاروقی الفاظ با اعظم هایلون امر فرمود و خود هفتادم و پنجم سده مذکور بدولت و اقبال علم مراجعت افراشت و در منزل اول ملک
حسام الدین را تها نیر خطاب فرموده موضع دهنوره که از مضامین سلطانی است مع دو فیل لطف نمود و رخت انصراف
ارزانی داشته سیرت بطی منازل پرداخت و در آسای آن شهر ماه مظفر خان ولد شاهراده بهادر که دین پورش همراه بود
بفیضان نامی و اسپان عربی و عراقی و دیگر تحف و نفایس بخلاف عادت ممتاز گردانید و چون سلطان بکوالی محمد آباد رسیده نیر
خود سلطان بهادر از خود کلاه داشت و سلطان مظفر را که اقطاعش برودره باشد رخت فرمود و در غیبت سلطان اعظم هایلون
ملک حسام الدین شیریار کشته اموان او را قتل عام نمود و در بروج اول سال اربع و عشر و الف چون خبر و ماجرا شرح و مبین سلطان
محمود رسیده فرمود که هر یک یکا حق ملک نگاه کند در آن عرض تلف آید و در همان زودی عریضه اعظم هایلون از برهان پور رسیده
نیر خان و سیف مان که قلعه آسیر در تصرف ایشان است بیکدیگر اتفاق کرده مکتوبی بنظام الملک بجزی نوشتند و نظام الملک عالم
همراه گرفته با اتفاق راجه کالنه سیر خود آمدنشت اگر قدم پیشتر نهد بکجک او را بهیم پردخت سلطان محمود پنج کلتیک سفید جت اعظم
هایلون فرستاد و دلاور خان و قدر خان و صفدر خان و امرزی و دیگر بکو ملک او نامزد کرد و در جواب نوشت که خاطر انفرزند جمع باشد
که هرگاه جت سیاح شود خود هم متوجه خواهیم شد و نظام الملک که غلام کی از سلاطین دکن است ابقدرت کجا بهرسانید که بولایت انفرزند
مضررت رسانند و هنوز امرای مذکور بیرون شهر بودند که شاهراده مظفر خان که مخرب عامه مقصدی گذارش احوال او خواهد گردید از
برودره آمده پایاوس بدر مشرف گردید و بخت لکت تنک دیگر جت خواهرزاده خود اعظم هایلون استه خانموده بجهت او روانه
ساخت و بعد از چند روز حاجب نظام الملک بجزی بجهت آمده مکتوب او گذرانید مضمون آنکه خاترا ده عالم خان با بنجاب
اتها آورده متوقع است که پاره نولایت آسیر در پاره پور با و لطف فرمایند سلطان در خشم شده گفت غلامی را چه حد و چه یارا که از غرض
تقا حد کشته پادشاهان مکتوب فرستاد که دیگر قدم از کلیم خود پیشتر نهد و بحال خود باشد و الا کوشال بلخ خواهد یافت نظام
الملک آن خبر شنیده با حاکم گرفت و امرای مذکور چون بقصد ندر رسیدند شیر خان و سیف خان امان خواسته بکن قند

تاریخ فرشته

۳۰۳

سال چهارم
۸۵۳

و عالمان به وصول لشکر کجرات منظر گشته بتأخت ولایت کابل مشغول گردید و پاره از مواضع و قریات کالنده ناتاخته بود که راجه بختا
پیشکش فرستاده استغفای تقصیرات نمود عادت بخان با سیرفته دلاور خان بختیسم تمام کجرات رجعت کرده در سنه
و عشر و تسمایه سلطان سکندر خان لودی محبت و خصومت و اخلاص پاره بخت و سوغات تحت سلطان محمود
فرستاده و قبل ازین برگزیده شاه دلی بهاد شاه کجرات تخته فرستاده بود و در ذی القعدة ذکر سلطان به جانب نهر والایان
فرمود و ساکنان آن بقعه را از علما و صلوات و قضا با غلام و لغات خوشدل ساخت و فرمود که غرض از آمدن این بود که بفرمایم رادیده و دایع کنیم
شاید که اهل فرصت ندهد باریکانشان را به پیغم علم و اکابر بر یکت بطرز خاص دعای او کرده از بختان مجلس سوار شده بطواف مزارات
مشایخ پتین رحمة الله علیه رفته از آنجا عازم احمد آباد شد و طواف روضه مقدسه حضرت شیخ احمد کنوقه تسبیح سر کرده بجهت آباد صیانت
عود فرمود و چون ضعف و بیماری در خود احساس کرد شایزاده بطهر از برود و طبلیده نصایح و پذیرگفت و بعد از چهار روز چون آثار
صحت در خود مشاهده کرده شایزاده را رخصت برود و فرمود و بس از چند روز بیماری عود نموده بنایت ضعیف و نراکت و شایزاده
مظفر خان را باز طلب کرد و درین زوری فرقه المکات بعرض رسانید که شاه اسمعیل پادشاه ایران یادگار یکت قزلباش را با جمعی از
قزلباش بطریق رسالت فرستاده و تخمهای نفیس مرسوله داشته است فرمود که خدایتعالی قزلباش که دشمن اصحاب
قلعه و مخرج ظلم اندر انما یتقانی همچنان شد چه که یادگار یکت قزلباش هنوز نرسیده بود که وقت عصر روز دوشنبه دهم
رمضان سنه سبع و عشر و تسمایه رحمت خراخت بر سبت شصت سال دیار دوه ماه عمر یافت و از آنجا بخواه و پنج سال
و یک ماه و دوازده روز جهانگیری کرده و اوراد مناشیر خدایگان حسین می نوشتند و او را محمود بیکر انیز کویند و بیکر کاوی را سیکو
که شاخهای او بجانب بالا برشته و قطعه زده باشد چون بروتهای او برین شکل بود بیکر نامیدند و شاه جمال الدین حسین انچه و تسمیه
این چنین شنیده شد که چون او و قطعه نامی یکی کر نال و دویم چیسنا نیز گرفت و او را بیکر القصد یعنی صاحب دو قطعه و این بصورت
اقرب است و آنحضرت پادشاهی بود در کمال شجاعت و سخاوت و مهربانی و بردباری و در غایت جواد و ادب و عقل
و فراست و راست گویی هرگز خلاف قول انوی ظاهر شد بنایت تشریح و خدا ترس بود و تیر خوب می انداخت و لشکرا
میل تمام داشت و از غایت جاد و غلظت نیزای خود را از محرمات می پوشید و دو شام بر زبان جاری نمیشاخت و صاحب طبع
محمود شایسته سیکوید که سلطان محمود با وجود بنیه ضعیف و نراکت بدنی از مد است سن تا وقت وفات در ایام سفر و روز بروز
این

سلطان مظفر بن محمود شاه کجراتی

آبین کپیل تنی باید که بسزای جلا بر دارد و پیشو شید و زکشی از سید و شفت تیر بر گرمی بست و شمیر و نیز و منیر آن می ساخت

۴۰۵
معالم چهارم
۸۰۳

ذکر سلطنت سلطان مظفر شاه بن سلطان محمود کجراتی

چون سلطان محمود شاه بن سلطان محمد شاه از تنگانی جسمانی بوسعت آباد در معانی حشر امید و بعد از دو ساعت شب شنبه سیم ماه رمضان شاهزاده مظفر از برادر و دره محمد آباد رسید و بر تخت آبا جلوس کرد. امر او معارف لوازم شاه و انبار تقبیم رسانیدند و بهما شنبه نفس بدر بازار فایض الاوار قد و المساکین و المشایخین شیخ که نو قدس سره را بی ساخته دو لک تنگ بهر نیر الملک حواله فرمود تا بر اهل استحقاق قصبه سر کج قیمت نماید و امر او سایر ارکان مملکت را خلعتها داده بعضی را بختها بهما لایق ممتاز گردانید و چهار روز بر منابر اسلام خطبه بنام او خواندند و لادش روز پنج شنبه بیستم شوال سنه خمس و سبعین و ثمانیه بوده شاعری تاریخ ولادتش چنین در نظم کشیده بیت خمر و عادل مظفر شاه بن محمود شاه انکه دارد ملک و بن از داد و عدلش ریب و فر بیستم بود از مر شوال گامد و وجود از پی احیای علم و شرع و دین آن داد که سال میلادش گراما ابد در ملک بود هشتصد و هفتاد و پنج از هجرت خیر القبر سلطان مظفر شاه در ابتدای شاهی از خاصه خیلا ن خود ملک خوش قدم را عا د الملک و ملک رشید الملک را خداوند خان خطاب داده زمام وزارت بید اقتدار ایشان سپرده شوال سال مذکور چون باد کار یکت قزلباش اعلی شاه اسمعیل سواجی محمد آباد رسید جمیع امر را با استقبال او فرستاد قدم او را تلقی بخیر و احسان نمود و یاد کار یکت نخبه ای که بهت محمود شاه آورده بود بر وجه حسن گذرانیده خود و جمیع قزلباش که همراه بودند بخلعتهای پادشاهانه و اذونات شروانه مشرف گردیدند و سدرای خاص حبت سکونت ایشان معین و در شرایط تعظیم و تحکیم و بقعه فرو گذاشت نشد و بعد از چند روز بقصبه برود و در رفته آن بقعه را بدولت آبا و موسوم گردانید و در همان روز صاحبان پسر پادشاه شادی آبا دمنند و از ترس بر آمد که سخته سواجی برود و آمد سلطان مظفر خان را با استقبال او فرستاده تا او را بغیرت لاکلام بشهر در آورد و بعد از ملاقات روزی چند بخت ادای لوازم ضیافت در برفت و بوقت نموده متوجه محمد آباد گشت و قیصر خان نام شخصی را بقصبه و در و خستاد تا خبر شخص سلطان محمود حبل و احوال مملکت مانده و او صلاح امر را بجا طر آورده و معروف ضدارد و چون برسات دادم و مردم را با سجا قرار کرد و فقه صاحبان روزی بیخام فرستاد

تاریخ مرسته

۳۰۰

مقاله چهارم
۸۵۳

که از آمدن فتیه مدتی گذشته و اصلا محرم خود را در برهه فی جنبه سلطان گفت انشاء الله تعالی بعد از برسات نصف ولایت مالوه طوعا از طرف سلطان برآورده تسلیم ایشان خواهیم نمود اما چون کوب انبال صاحبان رود چو طو و است بحسب تقایا بیا و کاریک و دیگر قزلباشان که در مردم کجرات بسرخ کلاه استوار داشتند قرب جوار هم رسید روزی در میان نوکران ایشان خصومت شد و بجنگ رسید منزل یادگار بجنگ نداشت رف قزلباشان دست پتیر و کمان کرده چند کس ایشان را مجموع ساخته در میان شکر کجرات شخت بافت که در لباسان صاحبان را اسیر کردند سلطان زاده مالوه ازین حرف کنایه آمیز خبر حضرت سلطان ریخته باسیر رف و ظاهر از تحریک حاکم برهه پتیر و عماد الملک دکنی برای طلب کولک بجای رفت و تفصیل این در طبقه مالوه مذکور خواهد شد و بعد از رفتن صاحبان چون اخبار غلبه راجه پتان پوزیه و زبونی سلطان محمود سلطان مظفر رسید غیرت ادرار ایداشت که متوجه تادیب آن کرده کرد و بواسطه امتحان عازم احمد آباد گردید تا از تمام نجات خاطر جمع سازد و از بزرگان زنده و مرده استمداد خواسته متوجه مالوه گردید و چون با حمد آباد رسید بکفته در بخا مقام کرده متوجه کوه مرشد و انجا بواسطه اجتماع عساکر چند روز توقف نمود در خلال آن شنید که ملک عین الملک حاکم بن جمیع خود متوجه ملازمت شده بود در راه باو خبر رسید که رای همیم راجه ایدر فرصت غنیمت داشته تا مدد و سا بنر منی ناحیه است بنارین ملک عین الملک از روی دولتخواهی باسخه و درفت که او را کوشال داد و بخدمت رسید لیکن راجه با جمیعت نام بقدم غایب و مقابل پیش آمد و بین العسکرن حرب صعب واقع شد در بنصورت عبد الملک نام سرداری با دوست کس درجه شهادت یافته فیلی که همراه داشت پاره پاره شد و عین الملک کشت احوال چنان دید بای ثبات منزل ساختن خان از سر که بر تافت شاه مظفر شاه متوجه ایدر شده چون بقتضای امر رسید قومی بتاخت و تاراج کسبیل کرد و راجه ایدر قلعه ایدر را خالی ساخته دکوه بجا کمر خنق کشت و در ایات مظفری چون ستا و وصول بر ایدر انداخت و در نقر اچوت که عدا بقتضی مردن استداد بود نزد ملک و غاری نام گشته شدند و از عمارت و تخته و باج و دخت مدد بخا اثر نماند راجه ایدر عاجز گشته ملک کوپال زمار دار را بخدمت سلطان فرستاد و معذرت خواسته پیغام نمود که ملک عین الملک از کمال عداوی که با بنده داشت این ولایت را تاراج کرده از روی ^{مظفر} این سواره حرکت رشت بوقع آمد اگر بدایت تقصیری از جانب بنده میشد منعی مسخر و غضب سلطان می بودم اکنون

سلطان مظفر بن محمود شاه کجراتی

مقاله چهارم
۸۵۳

سازیم که آنکه که عبارت از دو سوار تومان باشد و صدر اسلحه سپهرین پیشکش تسلیم و کلاه عالی مسی ما بم
چون تهر مالوه پیش نهاد سلطان مظفر بود و در راه پند بفرموده بود و در وقت و مسیت گشت تنگ و صدر اسلحه را ملک بین
الملک لطف محمود تا سلمان مردم نماید و از موضع کوره شاهزاده سکندر خان را حکومت محمد آباد رخصت داده چون تقصیر
و بود رسید قیصر خان را فرمود که موضع دیو را که در تصرف مردم سلطان محمود غلی است متصرف شود بعد از آن متوجه دیو
چون مردم دیو را با استقبال آمده امان خواستند شاه امان داده و قلم الملک و اختیار الملک بن عماد الملک را بجهت حفظ
و مرست سکندر دیو را پیشتر فرستاد و آن انا خبر رسید که سلطان محمود غلی بدفع امری چندیری که بروی حسرت کرده
رفته سلطان مظفر امرای خود را و اسلحه طلبیده فرمود که عرض اصلی ازین یورش آن بود که کفر پوریه را بر طرف ساخته ولایت
میان سلطان محمود و صاحبان ولد سلطان ناصر الدین قسمت نماید اکنون که سلطان محمود بدفع امری چندیری رفته چنان
ظالم محمود همراه برده در نیوقت بکات او در آمدن از این مروت و مردانی دور می بینم تا قوام الملک چون مسجد
پیوست و شش از غریبهای آهوانه دیو را بعضی رسانید سلطان سیر و شکار را بخند و دایل در انقب کردید قوام الملک را بجهت
مرست اردو گذاشت و با دو سوار سوار و یکصد و پنجاه فیل عازم دیو گردید و چون بدینجا رسید وقت عصر تاز و سوار
سند و زیارت میرزا شیخ عبداللہ چنگال و شیخ کمال الدین مالوی نمود منقول است که شیخ عبداللہ در زمان راجه سراج پانندی بر
نام داشت وزارت راجه سیکر و بتقریب اسلام آورده بریافت و مجاهدت بحالات نفسانی رسید القصه در نواح
ولاوه شکار نماید نظام الملک از دلاوری که داشته بتعجب نام قصه رفت و در زمان مراجعت جمعی از ارجوئان پوریه آمده با
ماندگان شکر او را مزاحمت رسانیدند سلطان مظفر بعد از اطلاع برین واقعه نظام الملک را در معرض عتاب و خطاب داشته
بمحمد آباد حبس نایب رفت در آن ایام راجه ایدر غوث شده سپهرش راجه بهار مل نایب مناب گشت و راناسکا
بجایت برای مل بن سورهمل که داماد او میشد لایب ایدر و قلعه را از دست تصرف بهار مل بر آورد و به رایل مذکور سپرد و بهار مل
بسلطان مظفر تلخ شد و در وقت شوال سنه اصدی و عثیرین و شمایه سلطان نظام الملک را نامزد فرمود تا ولایت
ایدر را از تصرف رای بر آورد بهار مل تسلیم نماید و خود نیز متوجه احمد کر گردید و در شمای راه خداوند عازم بجهت است اردو گشته
سیر بقرن رفت و سکنه شش راجه ماعلا و غفلت راجه پونا را رسانید فرموده باید و پیوست نظام الملک ایدر را از دست تسلیم نماید

تاریخ فرشته

۳۰۸

مقاله چهارم
۸۰۳

نمود و ای مل چون پناه بکوه چاکر برده بر نظام الملک بدخارقه جنگ کرد و از طرفین بسیار کشته شدند چون این خبر سلطان
مظفر رسید حکم فرستاد که چون ولایت ایدر بفرستد درآمده است به چاکر رفتن و جنگ کردن باعث آن میشود که
لشکریان بی تعریب ضایع شوند لایق آنست که زود مراجعت نمایی چون نظام الملک بموجب فرمان ده احمد نیکر خدمت رسید
شاه او را در احمد نیکر گها پرانته خود با احمد آباد شناخت و جشنی عظیم ترتیب داده شاهزاده کندر خان را که خدا ساخت و امراء
معارف شهر را با نعام اسب و خلعت نوازش کرده بعد از برسات برسم سیر و شکار متوجه ایدر گشت و چون نظام الملک
حاکم احمد نیکر بار شد اخبار را معالجه او باز داشت و در اوایل سنه ث و عتیبه و دشمنان و تحایه محمد آباد حسینانیرفت دارانجا ملک نصرت
الملک را باید فرستاد نظام الملک را که صحت یافته بود بحضور خود خواند و قبل از وصول نصرت الملک نظام الملک تعجیل کرده
نظیر الملک را با صد سوار در ایدر گذاشته خود بخاج تعجیل متوجه محمد آباد کردید هنوز نصرت الملک در نواحی احمد نیکر بود که راجل فرست
نموده متوجه ایدر شدند نظیر الملک با وجود دوست و کثرت دشمن استقبال راجل نموده با بیت و هفت نفر کشته شد
و چون این خبر سلطان مظفر رسید ملک نصرت الملک فرمان فرستاد تا چاکر را که پناه مفسدان و مادی متمردان است
تجاوز در این اثنا شیخ حاکم که مقتدای زمان خود بود و حبیب خان مقطع بواسطه استیلائی راجپوتان پوریه از منند و کریمه بخت
پیوسته و از تسلط طایفه پوریه شکایت نمودند و اجد از چند روز دیگر عریضه دادند و دیور رسید که سلطان محمود خلجی از استیلا
راجپوتان پوریه متوهم گشته از منند و کریمه بخت و جلوریز بقصد التجار و بهر کجرات آمد چون بموضع بهگور رسید بند بخت
شافقه حب المقدور در خدمتگذاری به تقصیر از خود راضی نشد سلطان مظفر از استماع آن ماجرا خوشحال گردیده بدست
قهرمان سرافرده و بارگاه سرخ و آنچه مخصوص پادشاهان است با جمیع کارخانها و تحف و هدایای بسیار مرسل داشته
خود نیز از عقب حاکم استقبال و در نواحی موضع دیواله اتفاق ملاقات افتاده سلطان مظفر دلجویی بسیار نمود و گفت خاطر از مغار
اولاد و مملکت مکند بنا شد که غفریب بتایید الهی و ما را از روزگار پوریه برآورده مملکت مالوه را از آشوب فتنه و فساد پاک
نموده بملازمان و ایشان تسلیم خواهیم نمود و در همان منزل توقف کرده با استعداد لشکر فرمانداد و در اندک وقت با لشکر بیکران
متوجه مالوه شد چون مندی دای از توجه سلطان مظفر اطلاع یافت رای تهورا با جمعی از راجپوتان در قلعه منند و گذاشت و خود
باده بیزار سوار راجپوت و فیضان محمودی متوجه دمار گردید و از آنجا پیش را تا ناسکار رفت که او را بکوکم خود بیاورد

۹۲۳

سلطان مظفر بن محمود شاه کهراتی

۴۰۹

مظفر بن محمود
۱۳۳

سلطان مظفر با جنگ محاصره منوجه مند و گشت چون افواج مظفری قریب مند و رسید راجپوتان از قلعه برآمده داد و مرو
و مرداکنی دادند و آخر که ریخته بقلعه پناه بردند و روز دیگر نیز برون آمد و جنگ مسبب کردند قوام الملک سپاهی را متواتر نمایان
نموده راجپوتان بسیار قتل آورد و سلطان مظفر در آن روز اطراف قلعه را تقسیم نموده با مرابره و محاصره را تنگ ساخت و
خلال این احوال منلی رای خطی برای تنو نوشته فرستاد که من پیش را نرفته اورا با کل راجپوتان و ولایت ماروار در آن
نواحی بگویم می آورم می باید تو تادمت یکجا سلطان مظفر را بسج و حکایت معطل داری رای تنو از کل خدمه و
رسولان فرستاده پیغام داد که چون مدتی است که قلعه مند و تصرف راجپوتان مد آمده و اهل و عیال ایشان در قلعه است
اگر سلطان یکمترل عقب تر نشیند اهل و عیال خود را بر آورده در یکجا قلعه را خالی ساخته تسلیم می نمایم و خود نیز سجد شتافته
داخل دولتوان می شویم سلطان مظفر اگر چه دانسته که انجمن است انتظار لگت میدزدان چون فرزندان و متعلقان سلطان
محمود در قلعه بودند بالضرورت متمسک انجمن است را قبول فرموده از ان منزل سر کرده عقب تر نشست بامید انکه شاید تنو برون
آید و جنگ کار ساخته شود چون قریب به بیت روز گذشت یقین شد که همه سخنان او دروغ و فریب است و مند
رای نیز چندین قبل در بسیار براناسکا داده اورا بملک بنو اوجین طلبیده بر آینه عرق جیت سلطان مظفر در حرکت
عادلخان فاروقی حاکم آسیر و برهانپور که در آن دوسه روز با لشکر قوی بار دوی محلی آمده بود اورا سر لشکر ساخته و قوام الملک
سلطانی را همراه نموده بجنگ راناسکا کسب فرمود پس امراد سزان سپاه را با بجا نین نموده از نظر
قلعه هجوم آورده جنگ انداخت و چهار روز بیعاصل مردم درونی را خواب و آسایش نگذاشته بی در پی حمله
آوردند و شب پنجم تخت دست از قتل باز داشته غافل ساخته و چون دوپسر از شب بگذشت و جمعی بپا
رفتند و چون اهل حصار را در خواب یا قند باز دبانان بالانی کسره قلعه برآمدند و محافظان دروازه را قتل آوردند بعد
مدوازه را کشته لشکر بیداری فوج فوج و کرده کرده بقلعه درآمد و امرای راجپوتان وقتی خبردار شدند که حتما
از دست رفته بود لاجرم رسوم و قواعد خود بجا آورده جوهر کردند و زنان و فرزندان و امنه نفیسه را سوخته
بجنگ ایستادند سلطان مظفر وقت صبح میدان چهاردهم صفر سنه اربع و عشرين و تسهائیه نوزده هزار
راجپوت مدافعه قتل رسانیده بسیاری از فرزندان ایشان را اسیر کرد و چون سلطان مظفر از قتل راجپوتان

تاریخ فرشته

۳۱

مقاله چهارم
۸۰۳

پوریه فارغ شد سلطان محمود بخت پونه مبارکباد و تهنیت گفت و پرسید که بنده را چه میگوید و چه میفرماید سلطان
مظفر از روی مروت که از کم پادشاهی بوقوع آمده باشد سلطان محمود را در اساکرده گفت عرض ازین مشتاق بود
که ترا بکجاست رسانم اکنون پادشاهی هست و مملکت مالوه خدا تو مبارک کرد اودا از اینجا بارووی خود فرود
و یکری متوجه جنگ را مانسکا کردید در این اشیا کی از راه چنان نامی از قلعه مند و کرمه پیش را نرفت و غنایت قتل عام
سلطان مظفر تفریر کرده در همان مجلس جان داد هر آینه رنگ را نازد کشته زخم عا و بکداحت و بعد از آنکه خبر تو
شاه شنید عیان اختیار از دست داده سر اسیمه بجانب بیپور کر بخت و عاد الحان فاروقی و بنال او کرده در
قتل و غارت پس ماندگان تعصیری نکرد و سلطان مظفر کس فرستاده عاد الحان فاروقی را طلبید و در همان روز سلطان
محمود از مند و بداهه آمده استند عا نمود که سلطان بجای پدر و عم فقیر میشوند امید و راست که الطاف جدید را با الطاف
قدیم مبدل ساخته کشته حسان ما با بفر قدام مسرت لزوم نمود سازند سلطان مظفر اجابت مسئول نموده
شاهزاده هاده خان و لطیف خان و عاد الحان حاکم آسیر و برهانپور را همراه گرفته متوجه مند و شد شب در محل قرار
گرفته صبح فیل سوار شده قلعه درآمد و در منزل سلطان محمود فرود آمد و سلطان محمود در ادای لوازم مهمانداری کوشید
و بر بای ایستاده خدمت کرد و بعد از فراغ از طعام تنکیش لایق ازیز جنس بنظر سلطان و شاهزاده گذرانیده و غذای
و سلطان مظفر سیر عمارات و منازل سلاطین سابق نموده متوجه داهرسند و از اینجا سلطان محمود زیارت داهه اصفا نرا
با دو هزار سوار بکومت او گذاشت و خود متوجه کجرات گشت سلطان محمود از غایت محبت و اخلاص با وجودیکه
مرخص شده بود برسم متابعت هم موضع دیوله همراه آمد و از اینجا رخصت مجددا حاصل نموده میند و معاودت کرد سلطان مظفر
چند روز در محضر آما و جبینانیر و آکر رفت و اکابر و اشرف بلاد کجرات بخت تهنیت و مبارکباد بخدمت شاقه اراغام
و الطاف او کا مباب گشتند در خلال این احوال روزی یکی از زندا بعضی رسانید که در آن ایام که سلطان اراده تفریر
مالوه کرده بودند رایل و بهر ایدر از کوه جاکر برآمده پاره از دوات پتن و قصبات آن خود تاخت آورده چون ملک نظر
الملک از ایدر با پهنک جنگ او متوجه شد فرار نموده در ساکهای جاکر خندید سلطان فرمود انشاء الله تعالی
بعد از برسات در غناب نظر بر اصل کرده خواهد شد و در سند خمس و تسعایه باراده کوشال رایل و مفسدان و دیگر منوم

۹۰۰

سلطان مظفر بن محمود شاه کجراتی

۳۱۱

مقاله چهارم
۸۰۳

ایدر گردید و چون ملاذی و سعادی را بل بود تادیب و کوشمال او را مقدم داشته ولایت او را بنجاک برابر ساخت و تا چند روز در ایدر توقف نموده از آنجا بجهاد آباد قرار گرفت و بعد از چند روز خبر رسید که سلطان محمود خلی با اتفاق آصفخان باراناسنکا و مندلی رای حکمت صعب نموده اکثر امرای مالوه کشته شدند و پسر آصفخان نیز با جمعی از بهادران بقتل رسید و سلطان محمود خلی زخم بسیار رسیده دستگیر شد و راناسنکا تفقد احوال او نمود و فوجی از خود با او همراه ساخته بمنده فرستاد سلطان مظفر از شنیدن این خبر ملول و محزون گشت و چند سردار و دیگر کبکوکت او فرستاده بکیتوب محبت اسلوب او را خورسند کرد و ایند و خود نیز از پی مردم کبکوکت در همان ایام بقصد سیر و شکار باید رفته طرح عمارت انداخت و حضرت الملک را همراه گرفته با احمد آباد و حکومت ایدر بملکت مبارز الملک تفویض فرمود و توأم الملک را در احمد آباد گذاشته به جینا نیرفت اتفاقاً روزی در خدمت مبارز الملک باد فروشی شته از مردی و مردانی راناسنکا مذکور نمود و ملک مبارز الملک از غایت نخوت و غرور حرفهای نالاین گفته سکی را نام راناسنکا نموده پیش دروازه ایدر بست و آن باد فروش رفته این قصه را بر راناسنکا گفت راناسنکا از روی جحمت و جاهلیت متوجه ایدر گردید تا حدود اقطاع او را تحت و تاراج نموده بولایت باکر رسید راجه باکره اگر چه مطیع و متقاد سلطان مظفر بود اما از روی اضطراب و پیوست و از آنجا بدو نگر پور درآمد ملک مبارز الملک حقیقت حال را بشناخت نوشت چون وزرای سلطان مبارز الملک صفای خاطر نداشتند بسبب آن گفتند که از مبارز الملک چه لاین که سکی را نام راناسنکا گذاشته او را در غمت آورد و احوال برتر سیده طلب کبکوکت مینماید سلطان در فرستادن مدد اجمال و رزید و بنا بر آن لشکری که بکاکت ایدر گذاشته بودند بواسطه کثرت برسات با احمد آباد و غانهای خود رفته قلی پیش مبارز الملک مانده بودند مبارز الملک مشوش خاطر شده راناسنکا بر مجموع و قایع اطلاع حاصل نموده متوجه ملیدر گردید و چون نبرد یکت ایدر رسید مبارز الملک با اتفاق سرداران و دیگر استعداد جنگ نموده باستقبال راناسنکا برآمد ولی آنکه فوجها متعلق یکدیگر شوند برگشته باید آمد سرداران کفایت دوست و کثرت دشمن بر بهنگان ظاهر شده صلح است

تاریخ فرشته

۱۲

مجله چهارم
۱۰۳

که نارسیدن کوکمت باجمه گرفته در قلعه اینجا منتظر شویم و برین فرار داد مبارز الملک را خود بخواد سوار
گرفته فلقه احمد بکر فقه صبح روز دیگر راناسکا باید رسید و احوال ملک مبارز الملک تقصص نموده کراس
کجاست که از قوام الملک که بخت براناسکا پیوسته بود گفتند که مبارز الملک مردی نیست که بگریزد لیکن
او را برادر داشته فلقه احمد بکر بودند و انتظار که کوکمت دارند راناسکا باستعمال تمام از پدر متوجه احمد بکر گردید
و همان با فرودش که پیش مبارز الملک تعریف راناکرده بود باز آید و گفت که راناکا بالسرک بسیار آمده است چیست
که امثال شما مردم عجب کشته شوند مناسب است که در قلعه احمد بکر منتظر باشند راناسکا خود را در زیر قلعه
خوابد است و بهین قدر گفتار بد نمود مبارز الملک که محل است که او را بگذاریم که اسپ خود را ازین دریا آب
در ساعت از روی تهر از آب که سه یا قلیلی که عشر عشر شکر راناکا بود ایستاد چون راناکا بخار سیده جنگ صعب
اتفاق افتاد اسد خان که کمی از سر در رس بود با چند سوار در کشته شده و مبارز الملک و صفدر خان چند مرتبه
فوج راناکا فتنه بر داشت و چون که کجایان کشته شدند بهر دو جنان از حرکت تافته با همداورد فتنه راناکا احمد بکر را تا
خارت نمود و یکروز اینجا ماند و صبح روز دیگر کوچ کرده متوجه بکر گردید و چون به بکر رسید عموم سکنه اینجا
گفتند که ما را در داریم و پدران شما داریم اعزاز و اکرام با ما بجا آورده اند راناسکا از تحت تاج بکر خود را گذاریده متوجه
بیلگر گردید و ملک عام تنه در اینجا بارده شهنشاه برآمد و جنگ کرده مقرر شد راناکا بیلگر را تا حشر
بولايت خود مراجعت نمود و ملک و امر الملک و حوی مبارز الملک و صفدر خان سواره کرده باجمه بکر فتنه
و ایشان به بکر رسید و سهند از امیران و اعیان رسیدند و خلال این احوال کولی و کراس نوای ابر مبارز الملک
که جمعیت در سر احمد بکر اند مبارز الملک از قلعه برآمد و جنگ کرد و سخت و کینفر کراس را بقتل آورده مظفر
و منصور باجمه بکر مراجعت نمود و راناکا که احمد بکر ویران شده بود بجهت غله و با بکراج محنت میکشیدند از آنجا
کجی کرده حصه ریح مرند و چون این احزاب سلطان مظفر رسید عماد الملک و قیصر خان با جمعیت فراوان
یکصد فیل بدخوار راناکا فرمود و عماد الملک و قیصر خان باجمه آباد رسید و اتفاق قوام الملک بقصه سرچ
و خبر مراجعت راناسکا نوشته التماس رفتن معیور نمودند شاه در جواب نوشت که چون برسات بگذرد

سلطان مظفر بن سلطان محمدرانی

۴۱۳

مقاله چهارم
۸۵۳

جیتور خواهم کرد امراء حسب الحکم در احمد مکر قرار گرفتند و سلطان مظفر بعد از چند روز لشکر را علوفه کمیسال بقدر
خزان داد و با جمیع آباد رست و غنیمت جیتور و کوشمال رانا سنگا نمود و در این اثنا ایاز خاص سلطانی که از علما
پدرش بود و بلاد بندر سورت و کنار دریا بالتمام باقطاع داشت با بیت هزار کس از سوار و پیاده و آتشبازی بسیار
بلازمست آمده معروض داشت که جلال و کبریای سلطان از آن عالی و ارفع است که آنحضرت خود متوجه تادیب
و کوشمال رانا سنگا شوند ترتیب امثال مانند کان بواسطه آنست که اگر ایفتم کاری پیش آید شاهرا تصدیق بنا
کشید شاه جواب نداده در محرم سنه سبع و عشرين و تسع مایه با احمد مکر رفت و چون لشکر جمع شد باز ملک
ایاز التماس کوشمال رانا سنگا نمود سلطان یکت سوار و صد غیل با و همراه کرده بنادیب رانا رخصت فرمود
چون ملک ایاز و قوام الملک در منزل مدرسه فرو آمده اند سلطان از کمال خرم و نهایت دور اندیشی تا مخزن
و نظام الملک شناسی را با بیت هزار سوار نیز با خود و فرستاد ملک ایاز عریضه فرستاد که بجهت تادیب رانا
چندین امرای معتبر فرستادن باعث افتخار و اعزاز او میشود مگر اینهمه فیل هم در کار ضرورت نیست و این بنده با
خداوند کار این خدمت را پسندیده خواهد نمود و اکثر فیلا را پس فرستاده صفدر خان را بجهت کوشمال راجپوتان لکها
نامزد کرد صفدر خان رفته موضع مذکور را که جای قلب بود تاخته راجپوت بسیار لقب آورد و بقیه السیف را برده
کرفته بملاک ایاز راجپوت و ملک ایاز از آن سرزمین کوچ کرده و مکر پور و بانواله را سوخته سجاکت برابر خست
و پس از آن مسوومه جیتور کردید اتفاقا در آن منزل شخصی آمده بملاک اشجج الملک و صفدر خان خبر داد که او بکنده راجه
با جمعی از راجپوتان رانا سنگا و اگر سین پوریه در پس کوه متواری گشته اند و میخواهند که شیخون بزنند اشجج الملک
و صفدر خان بی آنکه بملاک ایاز خبر فرستند قریب دو سبت سوار همراه گرفته جلوی راجپوتان آمدند و دشمنان
جنگ عظیم واقع شده اگر سین مجروح گشت و هشتاد راجپوت در میدان افتادند و دیگر راجپوتان را که بگریز نهادند هنوز
خبر نرسیده بود که ملک ایاز سلطانی بالشکر را رسته بملاک و اندام ملک اشجج الملک و صفدر خان فرستاد
و چون بجنگ نگاه رسیده احوال بخاطر آورد و از ملک اشجج الملک و صفدر خان متحرک شده بجزایات ایشان
مرهم القاب نهاد و صبح روز دیگر ملک نوام الملک سلطانی بجیتوی انکروه که به بانواله در آمده از آبادانی از

تاریخ فرشته

۱۳۴

مقاله چهارم
۸۰۳

نگذاشت و اگر سبب مجروح پیش رانارفته احوال باز گفت و چون ایاز خاص سلطان بمندسور رسیده محاصره نمود
راناسنگا بگویند تمانه دار خود آمده در دوازده گروهی بسندسور توقف نمود و بملکت ایاز پیغام فرستاد که
من رسولان بخدمت سلطان میفرستم و داخل دولتهای آن بشوم شما دست از محاصره بردارید ملک ایاز تکلیف
چندی که اصلا صورت پذیرد بر رسولان نمود و بهت بر تسخیر قلعه کماشت و لقب بجای بردند که کار بامروز و فردا سپید
در این اثنا شترزه خان شروانی ارتزود سلطان محمود خلیجی آمده بملکت ایاز پیغام رسانید که اگر احتیاج
کو ملک و امداد باشد اینجا نب نیز بماند و برسد پس ایاز خاص شاهی مترد کشته بآدن تحویل نمود سلطان
محمود خلیجی چون مرهون احسان سلطان مظفر بود سلهدی پوریه را همراه خود گرفته متوجه مندسور گردید و رانا
سنگا از آدن سلطان محمود سر اسیمه شده مندی را برانزد سلهدی فرستاده پیغام نمود که رعایت مجت
از لوازم محاسن اخلاق است باید که در ادای حقوق آن خود را معاف نداری و بالفعل در اقباع صلح توجه مبذول
نمای سلهدی هر چند سعی کرد صلح میسر نشد و بعد از چند روز قوام الملکت مورحل خود را پیش برده خواست
که بقعه در آید ملک ایاز بملاحظه آنکه مبادا فتح بنام قوام الملکت شود او را از جنگ انروز باز داشت
امرای کجرات بر این اراده آگاه می یافتند که ایاز از دره کشتند صبح روز دیگر مبارز الملکت و چند سر دارد دیگر
ایاز بقعه جنگ متوجه راناسنگا کشتند و ملک تعلق شده فولادی رفته مبارز الملکت را از آثای راه برگردانید
آورد الغرض مقصود ایاز خاص شاهی آن بود که لقب مورحل او مستعد شده آتش دهد و قلعه را گرفته فتح بنام شود
بنابرین میان او و امرا اتفاق پیدا آمد لیک از ملاحظه سیاست شاهی پی رخت ایاز خاص سلطانی کاری
نمیخواستند پیش بر د ملک ایاز با وجود پی اتفاقی امرا شکر خود را مستعد ساخته لقب را آتش داد و چون بر
از هم رنجت ظاهر شد که راجه پوتان بر صورت واقعه آگاه می یافتند دیوار دیگر محازی برج عمارت نموده بودند روز
دیگر رسولان راناسنگا آمد گفتند که رانا میگوید که بنده میخواهد که من بعدد سکهات دولتهای آن منسلک کشته فیلا
که در جنگ احمد مکر بدست آورده مخصوص بپسر خود بخدمت شاه برسد باعث پی لطفی و سخت گیری ایشان
از رعیت ملک ایاز بواسطه مخالفت قوام الملکت بصلح رضاداده در تمهید لازم صلح کوشید و دیگر امرا اظهار عدم رضایت
نمودند

سلطان مظفر بن محمود شاه کجراتی

۳۱۵

مقاله چهارم
۸۵۳

تجدیدت سلطان محمود خسلجی رفتند و ایشانرا بر جنگ تخریص نمود قرار دادند که روز چهارشنبه جنگ اندازند شخصی
از مجلس بجایست ایاز خاص شاهی آمده ماسرا با نمود ملک ایاز بهان ساعت شخصی اسخمدست سلطان محمود
خلجی فرستاد پیغام داد که حضرت بندگان شاهی خستیار این لشکر بدست بنده سپرده اند تا در هر چه خیر خواهی شاه
لاحظه نموده بمجلس مقرون سازد و اینکه آنجناب تخریص و تحریک امرای کجرات میخواستند که براناسنگ جنگ کنند
بنده بآن راضی نیستم چه ظن غالب است که بشوئت اتفاق دست امید بدارم مقصود نصد ملک ایاز صبح روز
چهارشنبه که امرای جنگ را بر خود اختیار کرده بودند از منزل کوچ کرده در موضع خسلجی پور فرود آمد و رسولان را مانسنگ
خلعت داده رخصت نمود سلطان محمود خلجی نیز کوچ نموده عازم مندو گشت ملک ایاز چون در چانپانیر شرف
خدمت در بافت سلطان اورا مخاطب ساخته رخصت بندر دیو نمود تا ساهان مردم خود نموده بعد بر سات باز مجت
برسد و چنین قرار یافت که بعد گذشتن بر سات سلطان بنفس خود متوجه کوشمال را ناکرد و ملک ایاز یکی از معتدل
خود پیش را مانسنگ فرستاده پیغام نمود که چون بین اسجانبین محبت بهم رسیده بنا بر آن در نیک اندیشی و خیر خواهی
یکدیگر کوشیدن لازم است چون در برگشتن امر از اندبار پری نیل مراد خاطر اشرف شاه بر کجراتی بهم رسیده میخواهد که پرتو
توجه بر اسخمد و انداخته سرک نرا کوشمال دهد در ضمن این امر خسلجی در اسخمد و بسیار خواهد شد مناسب است
که سپر خود را با تخف و پیشکش لایق بر جناح تعجیل فرستند تا از صولات غضب سلطانی متوطنان اندبار محفوظ بمانند
و سلطان مظفر در محرم سنه ثمان و عشرين و تسع مایه از چانپانیر متوجه احمد آباد گردید تا از اسجانبان استعدا و لشکر نموده
عازم ولایت جیتو گردید و در عرض چند روز در احمد آباد سامان نموده در کاکیزه نزول نمود و سه روز جهت اجتماع عساکر
در منزل توقف نمود در این اثنا خبر رسید که را مانسنگ سپر خود را با پیشکش بسیار بجست فرستاد چنانچه او بقبضه
رسیده است و بعد از چند روز چون سپر را مانسنگ بدست رسیده مخف و بدایا گذارند سلطان از تعصیر بدراود لگه
و اورا خلعت ملوکانه عطا فرموده فرسخ آن لشکر کشی نمود و چند روز در فوجی جاوازده اوقات بسیر و شکار
نمود و با احمد آباد آمده از اسجانبان را مر ا بعد از خری خلعت لطف نموده رخصت انصرف ارزانی داشت و خود بطوب
سپر کوچ عازم گشت و در این سال ایاز خاص سلطانی که دولخواه مظفر شاه بود رخت بستی بر بست سلطان مظفر را مانسنگ

تاریخ فرشته

۴۱۶

سنه ۹۲۰ هجری قمری

این خبر مخزون و منوم گشته جاگیر او را به سپه سردار فرستاد و در سنه ثلثین و تسعیه بقصد کوشال مفسدان و متهمان ابر کشت
سوی سروده مابین قصه هراسه و بر سول چند روز توقف نمود و حصار مهراست را سر نو تعمیر نموده متوجه احمد آباد
گردید و در آشنای راه حرم شاه که دو سترین سه مهاجده فوت کرد شاه و شهنشاه بر فوت او غمگین گشته بر سر تربت او فیه
لوازم تغزیت بجا آوردند و بعد از انقضای لوازم تغزیه با خاطر سزین و دل غمگین متوجه احمد آباد گردید و اکثر اوقات بشکلی
میگذرانید روزی خداوند خان که بفضل و دانش ازاد و وزیر ممت از بود بخدمت سلطان درآمده فواید و منافع صبر
به زبان سامی معروض داشتند که دلت برآورد و چون موسم برسات بود شاه را بسیر ختم آباد و جیانی
دلالت نمود و شاه غم جوای محمد آباد جیانی پذیر کرده متوجه شد روزی عالمجان بن سکندر خان لودهی فرمانروا
ایلی بعضی رسانید که باه شاه ابراهیم بن سکندر بواسطه عدم تخارب تیغ خون آشام از بنام برآورده امرای بر
را بعضی آورد و بقیه آسیف مکر خطوط و بعضی فرستاده بنده را میطلبند چون این فقیر مدتی بایده نگذاشته
این دوستان غالبشار دولتی برسد خدمت کرده اکنون بسکام آن رسید که کوب اقبال از حیض و بال برآید
امیدوارم که مال کبریت و طلال رفت بر سر فقیر گسترده نوعی توجه فرمایند که ملک موروثی بدست بنده
سلطان مظفر جمعی بسراوه او کرده در وقت باد داده رخصت فرمود و ادب بخت ابراهیم بن علی متوجه
نقشه این حکایت در طبقه پادشاهان و ملی سمیت گذارند تا به در سنه احدی و ثلثین و تسعیه از جیانی متوجه آید گردید
در آشنای راه شاهزاده بهادر خان از قلات دخل و کثرت خرج سکایت نموده خواست که جواب
عطوف او برابر برادر بزرگ او شاهزاده سکندر خان شود شاه در امحاج آن مأمول بواسطه بعضی موانع و غوار
تاخیر جایز داشته بوعده گذرانید و شاهزاده بهادر خان مکدر و ملول گردیده بر خست با احمد آباد رفت و از آنجا
بولایت راجه مال او را آمد راجه مال قدوم شاهزاده بهادر خان را بخت جلیل دانسته انواع خدمتکاری بجا آورد و شاهزاده
بولایت جیتور در آنجا سکایه استقبال نموده مشکش بسیار گذرانید معروض داشت که ایندیار غفلت بخدمت
شاهزاده اردو بهر که خواست تسلیم نماید شاهزاده از مله دست راجوسی او نموده دست رد بپیش او نهاد و متوجه
در یافت زیارت مبارک فایض الانوار خواجه معین الدین حسن سجری قدس سره گردیده از آنجا عازم ولایت

سلطان مظفر بن محمود شاه گجرات

۲۱۶
مقاله چهارم
۸۵۳

میوات گشت و حسن خان میواتی چند منزل پیش آمده لوازم منسیافت و معانداری سجا آورد و از انجا بدلی
توبه فرمود و اتفاقاً در آن ایام حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بهوئی شیخ مالکیت بخند
در لواحی دہلی نزول فرموده بود پادشاه ابراهیم از قدم شاه سزاده قوف و استظفار یافته کمال اعزاز
و احترام به تقدیم رسانید روزی شاهزاده بهادر خان با اتفاق جوانان کجرات سوار شده رو سید
نهاد و با بهادران مسلح بجنگ پیوسته کوششهای دلخواه نظمو آورد امراء افغان چون از سلطان ابراهیم
متفر بودند خواستند که او را از میان بر گرفته سلطان بهادر را سلطنت بردارند سلطان ابراهیم بود ہی این
در یافته خیال غدر بخاطر کرد ایند شاهزاده بهادر خان را پیش امر نموده رکوبولایت جوپور نهاد و چون این خبر
بشاه مظفر رسید که شاهزاده بهادر خان بدلی رفته و فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه با فوج مسل
بدان حدود در آمده است از مفارقت فرزند رشید ملول و محزون گشته خداوند خان را فرمود که
خطوط و عوایض فرستاده شاهزاده را طلب نماید در خلال این احوال در دیار کجرات قحطی عظیم
و خلق در اضطراب آمده سلطان مظفر از سقف عیمی که داشت سبوع در ختم قرآن مجید نمود حق سبحا
و تعالی بلیت صاف و ناس ملیه لازم مردم برداشته در همان ایام سلطان مریض گشت روز بروز مرض او زیاده
میشد روزی سلطان مظفر فوت نمود بهادر خان را یاد فرمود شخصی فرست بنگاه داشته بعضی رسانید
که لشکر و فرقه شده است که وی شایسته سکندر خان را میخواند و جمعی بلطیف خان مایل اند سلطان
که آیا از شاهزاده بهادر خبری رسیده یا نه عقلا و خردمندان ازین فکر کنند که سلطان اورا بولی عهدی اختیار
نماد در انوقت بنا بر ضرورت روز جمعه دوم جمادی الاولی سنه اثنی و ثلثین و شصت و شصت شاهزاده سکندر
بجسور طلبیده در حق برادران وصیت بقدم رسانید و او را رخصت نموده بجرم سارفت و باز بیرون حصار مید
ساعتی قرار گرفت و بعد از لحظه آواز اذان جمعه شنید و گفت که محافرت رفتن مسجد در خود نمی بینم پس مردم
و دیگر را بسجده فرستاده خود بادای نماز ظهر پرداخت و بعد از قرائت مانوساعتی قرار گرفته بجوار رحمت حق تعالی
انتقال نمود مدت شایب او چهارده سال و نه ماه بود و در سنه چهل و دو سالگی رحلت هستی بر سبب کوبید

تاریخ فرست

۳۱۸

جلد چهارم
۱۰۳

سلطان مظفر پادشاهی بود جانب منشرح و متوج و متبع بنوی بسیار کرده خط بنج و مثب و رقاع نیکو می نوشت و پیوسته کتاب مصحف مجید کردی و چون تمام شدی بحرمین الزلفین و کتبه و اکابر و اشرف ایران و توران و روم و عربستان در عهد وی کجرات آمدند و فراخور حال نوازش یافتند و محمود سباهش که از خوش نویسان بسیار داشت در زمان او از سیران کجرات آمده عت لاکلام یافت

ذکر سلطنت شاه سکندر بن سلطان مظفر شاه کجراتی

وقتی که کجراتی سلطان مظفر است و به کمره من فرمان او سبزه سکندر خان و شاهزاده لطیف خان مخالفت بدست نه بعضی طرف این و برخی جانب آن گرفته تا آنجا که بر آن سلطان مظفر او را مصلحتی کرده بود اکثر امرای بزرگ مثل عم و الملک و خداوند خان و مسیح خان جاس شاه سکندر بن فرزند اسکندر شاهزاده لطیف خان بی علاج شده با قطع خود در بار و سلطان بنور مت و چون سلطان مظفر را امر ناکیر پیش آمد شاهزاده سکندر بر سریر شاه بی تختیه زده نفس به بر سر کج فرستاده و باو از تعزیت پرورحت در روز سیم از تعزیت برخاسته و متوجه محمده آباد حیات نایر گشت و چون بقصبه نوره رسید و زیارت بزرگان انجام نمود شنید که شیخ جو که یکی از فرزندان قشرب عالم سید برهان الدین بود گفته است که سلطنت این شاهزاده بهادر خان انتقال خواهد یافت شاه سکندر نسبت به شیخ جو حر فهای نالایق بر زبان رانده و او را نه مت نمود و چون بحیثیت نایر رسید خدمتکاران خود را که نوکران ایام شاه بزرگی بودند را عتاب نمود و ولایتها داد و تلف و تلف و تفقد امرای پدر و جد خود نمود و این را بکلی جمع آمد و کثیره سکندر خاطر کشه امیدوار بقدر خداوندی می بودند خصوصاً عماد الملک بخشی که یکی از بنده های مظفر شاه و غلام مادر سلطان سکندر بود سی آرد و آن مددگشته و از بعضی تربیت کرده های سلطان سکندر نیز حراکات ملازم صابری و کبابی و غلب سپاه و در عهد او و مستقر گشته زوال او از خدا میخواستند سلطان روزی

سلطان سکندر بن مظفر شاه کجراتی

۳۱۹

مقاله چهارم
۱۰۴

ترنسان و جراسان شد در این اثنا معلوم گشت که شاهزاده لطیف خان در نواحی ندر برو سلطانپور خیال شایع دارد
و منتظر وقت است بنا بر آن سلطان سکندر ملک لطیف بایدار را خطاب شریزه خانی ارزانی داشته
برقع شاهزاده و لطیف خان فرستاد و ملک لطیف بر سر ندر بار فرقه معلوم نمود که شاهزاده لطیف خان در کوهستان موکاجیم
و جنگل صوبه ساسدی توقف بر سر جنگل چپور رفت راجه جیو را عطا و بر جنگل و قلعی مکان نموده بکجک پیش آمد و ملک
لطیف را با جمعی از سرداران نامی در اینجا شهید ساخت و چون راه فرار مسدود ساخته بود و جیو مان از عقب در آمد و هزار
معتقد کس را کشتند و ابل کجرات این شکست را فال زوال سلطان سکندر رفته و نموده منتظر توفیق بود و سلطان
سکندر فقیر خان را بشکر بسیار تادیب آن کرده بی شکوه تعین نمود و در خلال این احوال جمعی از امرای مظفری که نسبت
موصوف بودند سلطان سکندر که بشارت موصوف بودند بجا و الملک شاهی گفتند که شاه سکندر میخواهد که
ترا بکشد و چون مارا بتونسست اخلاص دوستی است آگاه گردیم عماد الملک بکجه آن کرده بی عاقبت با خود مقرر ساخت
که شاه سکندر را بر هر طریقی که باشد از میان برداشته یکی از طفلان شاه مظفر را بشاهی بردارد و خود بمهمات
و ملکی پردازد چنانکه روزی شاه سکندر بر سر سوار شده بود عماد الملک سپاه خود را مکمل ساخته قصد کشتن او از عقب رفت
و فرصت نیافت در آشنای راه شخصی صورت حال انکشاف سلطان سکندر ساخت شاه سکندر ساده لوح
در جواب گفت که خلائق میخواهند که مرا و غلامان مظفر شاهی را از رارسانم عماد الملک شاهی که از بند نامی میگویند
ماست چگونه مباحث این امر قبیح تواند شد اما از شنیدن این خبر متاثر و متالم گردید و یکی از خاصان و محرمان را بکشت
که گاه که چون در میان عوام مذکور میگرد که شاهزاده بهادر خان بخت بخت کجرات از دلی می آید این باعث
پریشانی خاطر است اتفاقا همان شب قدوة المساکین سید جلال بخاری و شاه عالم و شیخ چنود جمعی از
شایخ را در خواب دیده سلطان مظفر نیز در خدمت ایشان حاضر بود و گفت که فرزند من سکندر از سختی
بر خیزد و شیخ چنود هم گفت بر خیز که جای شما نیست دوارت تحت مظفر شاهی شاهزاده بهادر است چون وقت
صبح از خواب بیدار شد همانم شخصی را طلبیداشته خواب خود را تقریر فرموده از آن خواب پریشان خاطر گشته
برای مشغولی خاطر بچکان بازی سوار شد و آن خواب در میان بعضی مردم اشتبار یافت بعد از یکپاس بخانه خود آمد

تاریخ فرشته

۴۲۰

مقاله چهارم
۸۵۲

۱۳۴

بعد از طعام خوردن استراحت کرد چون امداد مخصوصان بخانهای خود فرستاد بتاریخ نوزدهم شعبان سه ساله
و طبعین و تسکین عماد الملک بانفاق امداد اعیان مملکت مثل بهاء الملک و داد الملک و سیف خان و دو نفر غلام
ترک مظفر شاهی و یک نفر حبشی بدولتخانه سلطان سکندر آمد و بانجام عت که بمرد و بود گفت که عمارت این محل را
تا شاکند که از عجب روزگار است چون بهر موضعی رسیدند نصرت الملک و ابراهیم بن جوب را بخا بودند
فی الحال شمشیر از نیام کشیدند و رو با ایشان دویدند نصرت الملک و ابراهیم نیز دست بکشیدند و یکدیگر را زخم ایشان
کار میگرد و شسته شدند و از آنجا بخواجه سلطان سکندر آمدند سید علم الدین که پیش ملک شاه نشسته بود و پاس
سلطان میداشت معاینه اینچنین کردیم شده دست بکشیدند و دو کس را زخمی ساخته خود شهید شدند و آنها
سلطان را بر سر ملک و دو سه زخم انداختند و شاه مظلوم از هیبت و دهرشت از بهر ملک حبه بر زمین آمد از آنجا
یکی شمشیری بر شاه زده او را سبید ساخت حکومت او سه ماه و هفت روز بود

ذکر شاه سلطان محمود بن سلطان مظفر شاه کجراتی

چون سکندر شاه به هند آمد الملک و اعیان بهاء الملک فی الحال بغیر خانه از حرم برآورده بر تخت
شاهی اجلاس نمود و شاه محمود مخاطب ساخت امدادی سلطان سکندر را بهیم و هر اس که بخت با طراف رفته و
نشانهای آناهجارت رفت و لغش نماید سکندر را بموضع مالول که از توابع حبش است فرستاد و بجاک سپرد
و امداد اعیان کجرات بانظر آمد و تنبیه نمودند عماد الملک بطریق قانون ستم امداد اعیان را خلع و
داد و ستی میگرد و خطاها میداد و یکصد و هشتاد و یک کس را خطاب داد و امداد علوفه و مواجب او میفرود و
اکثری انتظار آمدن سلطان بهاء کشیده و در طلب او برسل و سایل سعی تمام مینمودند و بخصیص خداوند عالم
و ناخشان که در این باب از دیگران سخت میجستند و حال آنکه شاهزاده بهادر در جانی پور خبر رفت سلطان مظفر شهنشاه
تجیل روانه کجرات شده بود عماد الملک از روی اضطراب و بیرون نظام شاه بگری کتابت نوشته در بسیار فرستاد
و او را بهر حد سلطان پور و در بار طلب نمود و بر اوجه مال پور نیز کتابت نوشته بهر حد محمد آباد و سیمان طایید و از غایت

محمود شاه بن سلطان مظفر

۳۲۱

تاریخ
۱۵۴

حزم و دوراندیشی بحضرت فردوس مکانی طهیر الدین بابر پادشاه عرضداشت نوشت که لک فوجی از افواج قاهره
به هند و یوآید یکت کروڑ تک نفد مدد خرج هندوکاران حضرت میگذرانم برهان نظام شاه بگری تحف و هدایا و
اشیای مرسوله گرفته بتغافل گذرانید راجه مالپور بواسطه قرب جوار استعداد نموده بنواحی حبیب نایب آید و تها دار
دو کلمه پور بر عریضه عماد الملک که بابر پادشاه نوشته بود اطلاع یافته تا بحاجان و خداوند خان نوشته فرستاد
که عماد الملک عرضداشت بابر پادشاه نوشته آنحضرت را طلب نمود امرای کجرات شخصی را نزد شاهزاده
بهادر خان فرستاده به تعجیل طلب کردند رسول امرای کجرات در نواحی و بی محنت شاهزاده رسید
عریض امرار گذرانید و دریافت پانید خان نیز از جانب افغانان جوینور طلب بهادر شاه آمده بود او را برگزید
پادشاه جوینور سازد چون مسیحل خاطر شاهزاده بهادر سبک کجرات بیشتر بود پانید خان را رخصت داده و متوجه
احمد آباد کردید کوسید که در آنوقت که از جوینور و کجرات مردم طلب شاهزاده بهادر خان آمدند ویر که دام
در بردن آن سیهامی نمودند شاهزاده بهادر گفت که بصحرای میروم و سوار اسپ شده جلوسپ را از دست میکند انم
تا بهر طرف که خواهد برود اسپ بطرف کجرات روان شد و او چون بدالطرف متوجه شده بنواحی جیونور رسید
کجرات سپاهیان بتواتر رسیده خبرگشته شدن شاه سکندر دادند و شاهزاده چاند خان و شاهزاده ابراهیم
بن شاه مظفر که نزد رانا بودند آمده از ملاقات شاهزاده بهادر خان مستیج و مسرور گشتند لیکن شاهزاده چاند
رخصت شده در اینجا ماند و شاهزاده ابراهیم خسبیار خدمت کرده همسرا شد و در اندک مدت از جیونور گذشت
او دیسکه راجه مالپور و بعضی از متعلقان سلطان سکندر مثل ملک مسرور و ملک یوسف لطیف و دیگران
بخدمت سلطان رسیدند و سلطان بهادر الملک و تاج الدین را با فرمان استمالت نزد تاجخان و امر
دیگر فرستاده از آمدن خود اطلاع داد تا بحاجان که از عماد الملک خالیف گشته بود با افواج آراسته از قوم و نسب خود
بر سر راه سلطان بهادر در دوقه نشسته بود از اینجا باستعداد تمام متوجه ملارمت شاهزاده بهادر کردند و شاهزاده
لطیف خان بن سلطان مظفر که باو می بود او را مدد خرج داده از پیش خود رخصت داد که الان در دست مظفر
و محمودی رسیده بودن شاهد بخیا مصلحت نیست لطیف خان بادل بریان و دید و گریان نزد شاهزاده خلیف خان

تاریخ فرشته

۴۴۲

محل چاپ
۸۶۳

که عمراوه شاهزاده بهادر خان بود رفته طبعی شد چون شاهزاده بهادر بدو مکر پور رسید خورم خان و خوانین دیگر باستقبال
شافتند و امر او سرداران از هر طرف رو باو آوردند عماد الملک قاتل تنی کرده در مقام جمع نمودن لشکر
و خننه انهنانی کردن گرفت و جمعی کثیر با لشکر آماده و بخانه فیل با عصفه الملک همراه کرده بقصبه مهراسه فرستاد
تا رفته راه آمد و شد خلاص بخیر و نکند ارد که کسی پیش شاهزاده بهادر پور و شاهزاده بهادر خان چون بقصبه محو
کنز رسید بعضی امرای سکندری که از بیم جان کمر بسته بودند شرف خدمت دریافتند و عصفه الملک احوال را
برینمنازل دیده بمحمد آبا و نزد عماد الملک رفت چون شاهزاده بقصبه مهراسه رسید تا بحاجان با پترو دمارت
پادشاهی بهلار مست آمد و شهنشاه بهادر باستظهار تمام بتاریخ بیت و ششم شهر رمضان المبارک سنه
اشنی و ثلثین و تسعایه در بلده نهند و والد پتن نزول کرد و از اسبها اعلام عمارت پادشاهی نمود و متوجه احمد آباد شد
و بتاریخ بیت و ششم شهر مذکور در قصبه سرکج زیارت مشایخ عظام و آبائی کرام نموده با محمد آبا و در آمد عماد
الزروی سراسیمگی سپاسیان از یکساله مواجب داده کسی بطلب شاهزاده و عطف خان فرستاد که شاید بهادر
باشاهزاده بهادر جنگ نماید اما تا رسیدن او شهنشاه بهادر خان کوچ بر کوچ متوجه محمد آباد شد و امر او
که از عماد الملک و کوفته بجنگ او میرفته در راه باو ملحق میشدند و بهاء الملک و داور الملک که قاتلان سلطان سکند
بودند ایشان نیز با عماد الملک تحلف جسته بخدمت آمدند و شاهزاده بهادر خان بنا بر اقتضای وقت دلجویی ایشان
نموده در تالیف قلوب میکوشید تا بر عماد الملک دست یافته بساط حکومت نصیر خان المخاطب بمحور سناه در
ایام دولت نصیر خان المخاطب بشاه محمود از چهار ماه نگذشت

۹۳۲

ذکر شاهی سلطان بهادر بن سلطان مظفر شاه کجری

روز عید رمضان سنه اشنی و ثلثین و تسعایه که با خستیار میخان ساعت جلوس بود شاه بهادر شاه امر او عیان مملکت
در بلده احمد آباد بر تخت آبائی کرام تکیه زده و امای سلطنت افراشت و لوازم ایثار و ثنای بقدریم رسانید و امر او
سرداران لشکر را بزیادتی علفه و انعام و اسب و غلت خوشدل ساخت و در اوایل شوال از اسبها حرکت کرد
و غیرت

۹۳۱

سلطان بهادر بن مظفر شاه کجراتی

۳۲۳

مقاله چهارم
۸۰۳

غزیت محمد آباد حسینا نیر نمود منزل اول مظفر خان با تان جمعی از سرداران معتمد بخدمت شاهی مشغول
عنایت و الطاف گشت و چون از منزل کوچ کرد و خبر رسید که آب بآرتک چنان طغیان نموده که عبور و مرور
متعذر است سلطان بهادر بقصبه سولج منزل کرده تا جنانرا بکنار آب گذاشت تا لشکر را بتانی بگذرانند و روز دیگر
جمع امرای محمد آباد که از خزان مالها گرفته بودند آمده ملحق شدند و مالها که برده بودند با نشان بخشید و چون سلطان
بهادر بکنار آب مهندری در گذر چاند پور رسید و افواج او شروع در بگذشتن نمودند عماد الملک و عضد الملک و
را بجا نوب بروده و اطراف دیگر مهیا ساخته تا بخارفته انجمن شتابان و مشغول دارند اما شاه مسموم
استجماعت نشده اند از آب گذشته و بمرعت تمام متوجه محمد آباد حسینا نیر شد و چون بسواد شمس رسید ضیاء الملک
بن نصیر خان آمد سلطان بهادر باو گفت که پیشتر که رفته به پدر خود حکم برسان که خانه عماد الملک را قبل کرده
اورا بدست آورد و بعد از او تا جنانرا با چندی از خوانین بر سر عماد الملک تعیین نموده خود نیز از عقب سوار شد
تا جنان بمرعت تمام رفته خانه عماد الملک را قبل کرده عماد الملک از دیوار خانه خود را بریزد و اجتناب بخانه چنانچه
صدیقی پناه برود و خانه شاه چنانچه بتاراج رفته فرزندان او اسیر شده اتفاقاً سلطان بهادر در راه پیش خانه خداوند
عبور کرد خداوند خان که در یدت مستوکل بود از خانه برآمده ملازمت نمود بعد از ظهر عماد الملک را غلامان خداوند خان
از خانه شاه چنانچه صدیقی مهیا ساخته آورده شاه فرمود که عماد الملک شاهی و سبب الدین و دیگر قاتلان سلطان
سکندر را برادر کنند در فرج الملک بن توکل را که از بندهای سلطان مظفر بود خطاب عماد الملکی داده عارض
ممالک ساخت و عضد الملک که آن اخبار شنیده از برود بطرفی مسکرت در راه کویان اموال و اشیای
آنرا تاراج کردند سلطان بهادر شمشیر الملک را بجهت کوفتن عضد الملک تعیین نموده نظام الملک را بر سر محافظان
فرستاد و ایشانرا که بجهت برای سکنه ملحق شده و اسباب و اشیای آنها را لشکر بهادر شاهی بغنیمت گرفته
مراجعت نمودند و در همان ده روز پس از عضد الملک و شاه چنانچه صدیقی و جمعی از قاتلان سلطان سکندر در
منزل قدر خان کشته شدند و بهاء الملک با وجود غماض سلطان بهادر شاه متوجه کشته از محمد آباد حسینا نیر
فرار نمود و در راه شعله در پی گرفته آورد و چون او سلطان سکندر را زخم انداخته بود و زخمی که از سبب سلم الدین می رسید

تاریخ فرشته

۳۳۳

در این روز
۹۵۳

همین روز تازه بود شاه فرمود پست او کند و بار کشند و سه نفر دیگر که قاتلان شاه سنان بودند و بجانب دکن می‌رفتند و در راه
کرفار شده محکم سلطان بهادر میرکی در وین توپ نهاد و به او فرستادند و آنوقت بدست قاتلان سه
سکنه را العقوبت نام داشت گویند روزی که سلطان بهادر بهجه آباد حسیل آمد و بهادر شاه از شاهزاده لطیف خان
بن شاه نظر که منصب عماد الملک و دیگر امرا یان شده و آن روز خود را شصت و سه ساله و چند روز معنی بود فیض خان و انج
و بعضی امرا می‌گویند که سلطان بهادر بهجه آباد حسیل آمد و بهادر شاه از شاهزاده لطیف خان
شهرزاده لطیف خان مایوس شده پس سرخارید و به لایب یالن پور رفت و عضد الملک و محافلین
بجانب ولایت موکناف شدند و سلطان بهادر بعضی از حاضر در مقام رعیت پروری و سرانجام لشکر و تاج و جمهر
خداوند و عموم توپخانه از انعام خود بهر مناسبت و موجب سپاد با علی الموم و ده بیت و ده سی و ده سیل
فرموده یکساله موجب از خزانده از خود راضی و شاکر گردانید و فقرای مزار سبک و بنوه و رسول آباد و غیفه و ده
از خود راضی و خوشحال ساخت و چون در آنوقت دارالملک کجرات فله محمد آباد حسیل آمد و بهادر شاه از آن
انجا بر تخت جلوس میگردد تاریخ یازدهم ذی قعدة بساعت منجان یکبار و دیگر یکبار در بای شرقی
تخت مرض بیکامل از جو بهر نهاده بر آئین سلاطین سلف زینت دادند و در تاریخ مذکور که سه شنبه و دوشنبه و
تسمایه باشد سلطان تاج بر سر نهاده برسم و آئین بدر جلوس کرد و اکابر و مشایخ و خاندان زمان نیت گویا
ساخته لازم نهاد و ایشان بتقدیم رسانیده در آنروز هر کس بخلعت اختیار یافت و جمیع امرا بختا بهادرش بافتند
و غایب نماز که علوفه او ده و در جلوس احمد آباد و ده بیت اضافه کرده بود و ده بیت دیگر اضافه نمود بچگونگی نذر بار و سلطان
تعیین فرمود و در این ایام خبر رسید که شاهزاده لطیف خان با غوای عضد الملک و محافلین در کوه او اسیر
نذر بار و سلطان بهادر رفته اراده فتنه و فساد دارد سلطان بهادر فوجی را تعیین نمود که با اتفاق غازیخان برفع و رفع او قیام
نمایند و چون غازیخان ایام جلوس عید الفصحی رسید در این روز نیز جشن عالی ترتیب داده اکثر امرا را باز خلعت و کمر خنجر
و شمشیر مرصع هدیه فرموده از خود راضی ساخت اتفاقاً در آن ایام قحط واقع شد و بسیار الملک که غازیخان را کاتب
فرمود که در وقت سواری هر که سوال کند یکت مظفری باومی باید داد پس فدائمت بر روز دوشنبه بخت

سلطان بهادر بن مظفر شاه کجراتی

۴۲۵

مقاله چهارم

۸۵۳

چو کان بازی سوار میشد و کذا ملک در شهری لسن کرمای متعدد و بخت فقرا و مساکین تعیین فرموده در ترفیه احوال و بازی
کوشش می نمود تا در آمدت در بلاد کجرات رونق و رواج تازه پیدا آمد و هنوز مدتی نگذشته بود که ارباب فتنه در حرکت آمدند
سجای الملکات که ریخته بلطیف خان پیوست و امرای دولتخواه بر آن حال آگاهی یافته بعرض سلطان رسانیدند سلطان
الخ خانزا و دولتخواه است بالشکر بسیار بر سر لطیف خان تعیین فرمود و بنور و اندیشه بود که بعضی از دولتخواهان معروض
داشتند که قیصر خان و الخ خان در متل سلطان سکند با سعادت الملک متفق بودند و حال تاثیر مخفی انواع مدد بلطیف خان
مینمایند سلطان در فکر این کار بود که تا چنان بسعادت شرف رسانید که قیصر خان و الخ خان لطیف خان را از راه غنیمت
متعارف بنادوت طلبیده اند و سوگند بکلام الله خورد که در این سخن خلاف نیست روز دیگر که امر اسلام آمدند سلطان
قیصر خان و الخ خان را گرفته محبوس ساخت و در همان چند روز داور الملکات که بهمانه از شهر بدر فتنه بود که قمار گشت
و ضیاء الملکات و خوابه بابو که بمصاحبت آن جماعت متمم بودند ایشانرا با بر بنده و دستها بسته در مار عام حاضر آوردند و با
شهر هجوم نموده خانهای آنها را تاراج کردند ضیاء الملکات ریسبان در کردن انداخته عجز و زاری نمود و بابو بنجاء لکت تنکه
خون بها داده درخواست عفو نمود سلطان بهادر از خون ایشان در گذشته بجات آنها حکم فرمود و مملکت از فساد
فتنه و فساد پاک گشته از هیچ مروج غوغا نمانده در اوایل سده ثلث و ثلثین و تسعایه جمعی از سلاطین خاصه که حدود ایشان
بدره هزار میر رسید در مسجد جامع داد خواه شدند که علوفه مانده رسیده است و خطیب را از خطبه خواندن مانع شدند
سلطان بهادر شاه با آنکه میدادست که ایشان اراده رفتن پیش شاهزاده لطیف خان دارند حکم در دادن تنخواه
علوفه ایشان کرد و آن ایام عرضه داشت غار بنجان رسید که لطیف خان با جمیع تمام سبطان پور آمده لوا
مخالفت بر افراخت و من بمقابل او قیام نموده بعد از کارزار عضد الملکات و محافلین که ریخته و رای بهیم بار آورد
در جنگ کشته شد و شاهزاده لطیف خان زخمی که قمار گشت سلطان بهادر بچندیندن این خبر محب الملکات
و جمعی از امرای فرستاده تا نفوذ حال لطیف خان کما یبغی نموده بر جسته احتمای او مرهم نهند و بعزیزت تمام بجهت
آوردند اما لطیف خان چون زخمهای کاری داشت در راه وفات یافت در موضع فلول از توابع جیسانیر در پهلوی
سلطان سکندر مدفون گشت و بهمین سال برادر دیگر نصیر خان که سلطان محمود مدعو بود وفات یافت و شاه

تاریخ نوشته

۳۲۶

مقاله چهارم

بر سر مرز ایشان جمعی را و طیفه داده طعام بخت و غلام معتم در فرمود و بعد ازین سال خبر رسید که رای سنکه
 بال چون از قتل قیصر خان و قوف یافت فرصت یافته قصبه دجور را غارت نمود و اموال بسیار از ضیاء الملک
 پسر قیصر خان بدست آورده در خرابی ملک میکوشید انشینان این خبر سلطان بهادر شاه مضطرب گشته میخواست
 که خود غریمت نماید تا تاجان بعرض رسانید که با ابتدای سلطنت ازین قسم امور بسیار حادث میگردد ازین میگردد
 غبار طل و که در تی بر ساحت خاطر راه مذبحه الکرین بسته باین خدمت مامور شود بعنایت الله و بمن اقبال غل
 مضطرب از کوشمال و سزا خواهد داد سلطان فی الفور او را غلعت داده بایک لکت سوار بتادیب رای سنکه
 رخصت فرمود تا تاجان بولایت بال در آمده بنیاد خرابی نهاد و رای سنکه از راه عمودا گنبد نوشته نزد شرف الملک
 که یکی از امرای مظفری بود فرستاده درخواست کنان خود نمود چون بعفو اقران نیافت بر آئینه تاجان در خرابی
 مملکتش بیشتر کشید و راجه رای سنکه ناچار جای قلب اختیار کرد و با تاجان بجنگ بایستاد و جمعی کثیر از رای سنکه
 کشته شدند و از مسلمانان زیاد از یک نفر بقتل نیامد تا تاجان در ولایت بال چند کاه رحل اقامت انداخته آخ بوجوب حکم
 بخدمت سلطان شاف و سلطان در برج اول سنه مذکور بجهت شکار بیرون آمد در آنوقت جمعی از رعایای
 بذر کنبایت از دست حامل اسباب داد خود شدند شاه تاجان را بجهت سرانجام آن تعیین نموده بر غزل دار و غنچه
 کنبایت فرمان داد و خود چون بواجی محمد آباد جمیسنا نیز رسید پسر را نام کابل از دست آمده بعد از چند روز خوشدل
 و خوشحال رخصت انصاف یافت و در سنه اربع و ثلثین و تسعمایه پرتو تسخیر بر ولایت ایدر و باکر انداخته در آنکشت
 فتح کرده باز بجمیسنا نیز معاودت نمود و بعد از چند کاه بجهت تسخیر قریح عازم انصوب گردید و از اینجا لوی انصرت بایات فرخته
 بکنبایت رفت اتفاقاً قاروی بر کنار دیار بر قسم تسخیر برآمده بود ناگاه چهار هی از بندر دیب رسید و اهل چهار خبر رسانید که
 یکت چهار فرنگیان را باد مخالف به بندر دیب انداخت و قوام الملک آن چهار را گرفته فرنگیان را بدیل عبودیت مبتلا ساخت
 شاه از استماع این خبر مستح و مسرور گشته از راه خشکی عازم بندر دیب گشت و قوام الملک باستقبال شتافته
 فرنگیان را بنظر آورد سلطان همی کثیر از ایشان را مسلمان ساخته لوی مراجعت برافراشت بهمدان سال نوشته
 میران محمد شاه حاکم آسیر که خوا بر سر زاده سلطان بهادر بود رسید مضمونش آنکه چون علاء الدین عماد شاه از لوی عبودیت
 ملکنه

سلطان بهادر بن مظفر شاه کجراتی

۳۲۶

مقاله چهارم
۱۵۳

پنج گشته بود برهان نظام شاه بھری وقسم برید ترک بیدری از روی لغدی بملک برادرغل مینمودند فقیر
ملوک او برقه جنگ صعب اتفاق افتاد و فقیر جمعی را پیش برداشته در حال برهان نظام شاه بھری که
کین نموده بود خود را بجایه الدین عماد شاه زده اورا شکست در آن اتنا چند سلسله فیل از فقیر بخت برد و قلعه مار
که اعظم قلاع آن بلاد است به لغدی متصرف شد در صورت هر چه حکم معلی شرف نفاذ یا بدین بهبود خواهد بود و جواب
فرمان آنچنان صادر شد که سال گذشته عرضیه علاء الدین عماد شاه آمده بود و ملک عین الملک حاکم هندو
حاکم رفته بین الفسلفین را صلح داد الا آن چون بدایت پیش دستی از برهان نظام شاه شده اعانت معلوم
بر ذمه بخت گریان فرض و واجبست پس در محرم سنه خمس و ثلثین و ستعایه بقصد تسخیر ولایت نظام شاه باشکر
کران متوجه شده مدتی جهت سامان سپاه در قصبه برودره نزول کرد و در اواسط سال مذکور جام فیروز حاکم هنه
از استیلای مغولان جلای وطن شده سلطان بهادر التجا آورد و سلطان تغلق احوال جام فیروز کرده و دوازده
لاک سکه بخت حسنچ و ده وعده نمود که انشاء الله تعالی ملک مبروئی ترا از مغولان خلاص کرده بتو خواهم داد
چون آوازه شوکت بهادرشاهی و صیت جلال او در برج سکون انتشار یافت در آن سفر رایان قویب
و بعید روی بدر کا شش نهادند و برادرزاده را به کوالیار با جماعت خود از پور به آمده در سلاک ملازمان خاص منسلک
کردید و بهرون بن پرتی راج برادرزاده را با سکا نیز با چندی از راجپوتان معتبر آمده داخل نوکران شد و بعضی
از سرداران دکن هم آمده احرار سعادت حضور نمودند و همه آنها فراخور استعداد از انعامات شاهانه نصیبی
گرفتند و چون شاهرا مدت مدید در فوجی محمدا با جمعی بنایر توقف واقع شد علاء الدین عماد شاه متیاب گشته
خضر خان ولد خود را بملازم فرستاده معروض داشت که برهان نظام شاه بھری از فایت غور و کجراتی
بصلح نذار و اگر میکرتبه برسد و کن سوازی فرمانده مقصود سنده بمحصل می پیوندد سلطان بهادر التماس
مبذول داشته بطرف دکن روانه شد و چون بکنار آب نبرده رسید میران محمد شاه فاروقی با استقبال
شتافته جهت ضیافت به برهاتپور برد و بعد از آنکه لوازم ضیافت بجای آورد عماد الملک نیز جریده از کاو تل
بملازمش رسید و چندین اسب و تحف و هدایا گذرانید که سلطان بهادر بقصد تادیب برهان نظام

تاریخ مرسته

۳۲۹

مقاله چهارم
۸۵۳

بحری که در حوالی بسره و مایور بود از راه برار روانه شد و چون کجالتی پدید آمد چند روز مقام کرده و ندان منع در آن
ملکت فرو برد و عماد الملک مغضوب شده خطبه برار بنام سلطان بهاء خوانده میران محمدا شاد فاروقی را وسیله
ساخته نوعی نمود که از آنجا کوچ کرد و پیشتر شد چنانکه در وقایع نظام ستا بهیه نوشته شد با حمد مکرر رسید و بواسطه دیدن حوا
عیب بدولت باو شناخت و در بالا کمالات کناره عوض قتل و آموخته عماد الملک را با بسیاری از امرای کجرات
محمدا آن قلعه کاشت اما پس از چند کاه عماد الدین عماد شاه باو کنیان ساخته از طلب کردن سلطان
بهاء نادوم و پشیمان گشت و در شب قطع نظر از خیمه و حصار کاه کرده راه فرار پیش گرفت و چون کنیان
سرا راه کجرات گرفته مانع وصول غله و آذوقه گشتند و بر همان نظام شاه نیز مقابل آمده بغافل اندک مسافتی
فرو برد آمدنی انجمن آتش فتنی و غلامان را دید آمد درین وقت بر همان نظام شاه سلطان بهاء را بتوید پس داد
سلطان مذکور بر این محمدا شاد فاروقی از خود یاری رسانید و خطبه احمد مکرر با اسم او خواند و در سنه ست و ثلثین و
سهمایه خانبهگشای کجرات رفت و در سادات و متممات آباد گزیده و در سنه سبع و ثلاثین و تسعمایه بکجانب ایدر
متوجه شد و از موضع جاپنهر خاوندان سیح الملک الخانبهگشای الملک را بالشکر آراسته و فیصل بسیار ببارگشتاد
چون منوچهر بندر کنایه شد و مکرر از آنجا به سر آمد و روز دیگر بر چهار شسته عزیمت بندر دیب نمود و چون چندین
هزار زبانه اطراف آنجا رسید به بندر آنجس فامش و غیره آنچه در آن جهازها بوده اجتماع نمود و در اصل
کارها مناسبت و از آنجمله هزار و ششصد تن سیه و مومیز بود و جماعت روی میان را که با تهاق مصطفی خان
به می برسم بکارت آمده بودند عقد احوال نماینی فرموده منزل مناصب بجهت انقوم تعیین فرمود و بملکات
مغایرس غربا نمود و بولایت با شواله و دو و مکرر پور رفت و آنسب در آن و بارزده پیشکش فراوان از رایان گرفته
بجمله جمعی از ممالک است نمود و عمر خان و قطب خان و سیدی امرای سلطان ابراهیم لودی که از بهیم
فرود آمدن مکانی همی اکتین نموده بر پاوشاه کجرات افتاده بودند بخدمت رسیده روز اول سیصد قبای رعیت
و بچهار سب و چند ملک که بخدمت نغم یافته و چون از مسرکه در لجوی ایشان فارغ شد جلالت بطرف مهرآ
واخت و بعد از وصول به راه خدایند خان و امرای دیگر آمده ملازمت نمودند آنجا که کوچ متواتر بهاکر آمده و ضبط اولاد

سلطان بہادر بن مظفر شاہ کجراتی

۴۲۹

مقالہ چہارم

۱۰۳

کامیابی فرمودہ ہمسرا تہانہ دار کذاشت و پر سر رام راجہ پاکر لا علاج کشتہ بیمار مت پیوست و پیر او شرف اسلام میاقتہ در حضور سلطان بہادر سلمان شد و از جملہ مقربان در کام کشت و چکا کہ برادر پریم بود با جماعت خود در کوه و بیابان میکشت درینوقت از خوف جان رفتہ بہ برتنی بن رانا سنگا ملیکشت کہ او دیلہ ملازمت خود سازد اتفاقاً سلطان بہادر بغیرت شکار چون بہ بانوالہ درآمد برتنی بن رانا سنگا از راہ ملایت و عجز رسول فرستادہ کنہ چکا درخواست نمود سلطان بہادر بتمس اورا قبول نمودہ چکا را طلبہ داشت و در موضع کہات کرجی مسجد عالی بنا نمودہ آن قصبہ را بہ پرتی راج داد و بقیہ ولایت باکر را میان پرتی راج و چکا علی التویہ قسمت نمود و چند روز بچست شکار در انجا مقام داشت کہ منہیان خضر سائند کہ سلطان محمود خلیجی کہ ممنون احسان و مہربان اتیان سلطان مظفر شاہ بودہ است شہزہ خان حاکم منہیان فرستادہ تا بعضی از قصبات ولایت جیتو را تاراج کردہ در اجین سلطان محمود خلیجی مقال شدہ است مقدار این عال رسولان برتنی بن رانا آمدہ است عاگردند کہ سلطان بہادر سلطان محمود خلیجی را مانع شوند کہ سلسلہ عداوت تحریک نہ ہند درینوقت خبر رسید کہ سلطان محمود از اجین بسیار یکپور رفتہ سلمدی پو بیہ را بقصد کشتن با خود سوار آورده بود سلمدی بر مافی الضمیر او وفوف یافتہ با تفاق ولد سکندر خان میوقی بولایت جیتو رفتہ ایلغار بہ برتنی بن رانا سنگا آورده است و چند روز پیش گذشتہ بود کہ سکندر خان و بہوت بن سلمدی متوجہ اردو شدہ ہر دو ملازمت سلطان بہادر دریافتہ و سلطان بقصد خلعت زر لغت و مقدار اسب با ایشان انعام فرمودہ و لجوی ایشان نمود در این اثنا نوشتہ سلطان محمود خلیجی رسید کہ من نیز ارادہ شرف بخور داشتم لیکن بچست موانع در تعویق افتادہ انشاء اللہ بعد ازین بملاقات کرامی مسرور خواہم شد سلطان بہادر بدیا خان گفت کہ چند مرتبہ است کہ نوید ملاقات سلطان محمود خلیجی بکوش رسیدہ است اگر او آمدہ ملاقات نماید کہ نتیجہای اورا ہرگز سنجایی نخواہم داد پس فرستادہ سلطان محمود خلیجی را مشمول الطاف ساختہ رخصت نصرا ارزانی داشت و خود عنایت بانوالہ نمود و چون کمارا بکرجی رسید برتنی بن رانا سلمدی نیز سنجاش

تاریخ فرشته

۳۰۴

مقاله چهارم
۹۵۲

و سلطان بهادر در روز اول سی سلسله فیل و اسب بسیار و یک هزار و پانصد خلعت زر لفت با آنها بخشیده بعد از چند روز بر تنی ناراضخت جیویر یافت و سلمی پوریبه طارست اختیار کرده به اردو ماند سلطان بهادر بدو عده ملاقات سلطان محمود خلیفه بطرف سنبه متوجه شد و قرار داد که اگر سلطان محمود خلیفه بیاید لوازم ضیافت و مهمانداری بجای آورده و تا کمات دیوار رفته و در ارضت کرده بدار الملکت مراجعت خواهند نمود و در این منزل محمد خان اسیر آمده بود و چون موضع سنبه رسید تا ده روز انتظار سلطان محمود خلیفه کشید بعد از آن باز در یا خان از نزد سلطان محمود خلیفه آمد و گفت که در شکار سلطان از اسب افتاده دست راست او شکسته شد حالا باین وضع آمدن لایق نیست شاه بهادر بیست و هفت چون سلطان چند بار خراف و حده نمود نیامد اگر مرضی او باشد ما بیاییم باز در یا خان گفت شاهزاده چاند خان بن مظفر شاد مرحوم نزد سلطان محمود خلیفه است اگر شاد بیاید و طلب چاند خان از سلطان محمود خلیفه بکنند دادن او بس مشکل و نگاه داشتن بغایت مستعذر است و فی الحقیقه مانع آمدن همین است شاه بهادر شاد گفت من خود را از طلب شاهزاده چاند خان گذرانم سلطان محمود خلیفه را بگویند که زود بیاید چون فرستاده سلطان محمود خلیفه مرض شد سلطان بهادر شاه بیای پی طی منازل ننمود و در ده سلطان محمود خلیفه رسید و چون بدیبال پدید رسید معلوم گشت که سلطان محمود در آند که پسر بزرگ خود را سلطان غیاث الدین خطاب داده در قلعه مسند و نگاه دارد و خود از قلعه جدا شده در کوته باشد و ملاقات شاه ننماید در این اثنا بعضی از امرای سلطان محمود خلیفه که بجهت سلوک ناموافی از داور زده بودند آمده بخدمت سلطان عرضه داشتند که سلطان محمود خلیفه بلطایف امیل میکند راند و اصلا با خستیار خود سخنوارند آمد سلطان بهادر کوچ بر کوچ بجانب شادی آباد مند و روان شد و چون بنخلجه رسید عساکر بجا حصاره شادی آباد مند و تعیین گشته محمد خان اسیری بجانب غازی پهل شاه پول نایز و شد و لغار را به بهل پول فرستاد و جماعت پوریبه را بسبلوانه نافر فرمود خود بموضع محمود پول در محله فرار گرفت و شب بیت و نهم شهر شعبان سنه سبع و ثلثین و تسعایه سلطان بهادر با جمعی از بهادران برهنه و دو نفر از اهل مندوی بقلعه در آمده و بیانی فصیح چنان توفیق نمود

سلطان بهادر بن مظفر شاه کجراتی

۳۱

تھا چارم
۸۴۰

که بسیاری از مردم او بقصد درآمد پس وقت نماز متوجه دار السلطان محمود بن سبک شد و چون مردم مالوه از
انطرف که بغایت ملققت خاطر جمع داشتند وقتی واقف شدند که قلعه از بیگ پرستد و بود و لاجرم اهل قلعه بر خطر
گریزان شدند و جهان لحظه چاند خان بن سلطان مظفر شاه م حرم از قلعه فرو آمد و در آن فرار پیش گرفت و سلطان
مجدد حبل با جماعتی قلیل مصلح شد و مقابل شد آمد و چون در غایت قوت مقاومت نمود از شهر بیرون رفت و با
برهنه می گئی از سلطان بواسطه رعایت احوال عیال و اطفال برشته جانب محل خود شتافت و انواج سلطان
بید رنگ اطراف محل را قبل کرده ایستاد و پیغام مردم شکری دادند که محل و حرم سلطان و امایان در
امان است بیکس متعرض نال و عرض احدی نخواهد شد بنابراین بعضی از بخواهان سلطان محمود خلجی باو گفتند
که شاه کجرات هر چند بیرونی کند مروت او بیش از دیگران خواهد بود و در ضرورت در حفظ ناموس سلطان
خواهد کوشید و ظن غالب آنست که رسم پدر را اختیار نمود و ولایت مالوه را بملازمان سلطان خواهد گذاشت
در این اثنا سلطان بهادر بیام محل برآمده شخصی را نزد سلطان محمود بن سبک فرستاده او را طلب نمود و سلطان
محمود با هفت کس از امر آمده سلطان بهادر که میل عفو داشت باو مکمل شده پرسید که سبب نیامدن چه بود
چون سلطان محمود خلجی بخت برشته جواب درشت داد شاه بهادر شاه از آن رکنذر مکر شده دیگر مجلس بنج
گذشت و در آخر از غایت غضب سلطان محمود و مکر فرزندان مقید ساخته همراه الف خان و آصف خان به محراب
جینانیر فرستاده و خود در مندر قرار گرفت و امای مالوه را در کجرات اقطاع داد و امای کجرات را در مالوه جاگیر
عنايت فرمود و میران محمد شاه فاروق را متغزو و مکر م روانه بر ما پور ساخت و بعد از برسات در سنه ثمان و ثلثین و
ستعایه بسیر بر ما پور و اسیر رفت و برهان نظام شاه سجری که بخلاف اسمعیل عادل شاه لفظ شاهی حسنه و اسم خود
بود بدلات و برهنه می میران محمد شاه فاروقی به بر ما پور آمد و میامن سعی شاه طاهر جیندی شاه بهادر شاه جیندی
و افتاب کیر و سر پرده سبج بابت سلطان محمود خلجی را به برهان نظام شاه سجری داده گفت که شما را نظام شاه
خطاب داد یعنی دشمنان را از پادشاهی محسوس و دل ساختم و دوستان را پادشاهی رسانیدم و غرض سلطان
بهادر از تمکین نظام شاه سجری آن بود که ولی احمد نکر و بر ما پور با او در جنگ پادشاه دلی که پیش نهادت خود

ساخته بود موافقت نمایند و حال آنکه برخلاف آن بوقوع آمد چه که برهان نظام شاه سبزی در جنگ نصیرالدین محمد
 بهایون پادشاه باو بمسراهی نموده بلکه بجهت سال پیشتر از آن حاجب خود را بدرگاه او فرستاده بخرید و
 تنجیر و لاسیت کجرات تاکید نمود که سید سلطان بهادرشاه شاه طاهر خنیدریا که علمای کجرات ~~بسیار~~ بودند
 برانشندی و استادی او را قبول داشتند عزت بسیار کرد بحدی که در حضور او بر تخت نمی نشست و اگر می نشست او را
 نیز بر کرسی مرتفع می نشاند و در انوقت که شاه به برهان پور بود سعی بسیار کرد که او را از برهان ~~مست~~ شاه گرفته
 وکیل السلطنه خود سازد شاه طاهر بهانه آنکه اراده رفتن می کردم قبول این معنی نموده و حال آنکه باحمد نکر گرفته بعد از
 چندگاه برهان نظام شاه را شیعه مذہب ساخت و چهار سوار پرده سرخ را برکت سبز که نشان دوازده امام است
 بدل کرد و القضا کلی و جسزوی این داستان در احوال نظام شاهیه نوشته شد اینجا معلوم فرمایند و سلطان بهادر
 بعد از طاقات برهان نظام شاه سبزی مراجعت او باحمد نکر ~~فوجدل~~ و کامیاب از شادی آباد مند و بد ما رفت
 در این اثنا معلوم شد که سلمی پوریه بواسطه آنکه در عهد سلطان محمود خلی عورات مسلمة بلکه بعضی از ~~ان~~ ~~ان~~
 سلطان ناصرالدین را و خانه خود نگذاشته بود و حال تیر در منزل خود دارد ازین سبب میل آمدن بحضور ندارد سلطان
 بهادر در کت خواہ بیاید و خواہ نیاید بزور من فرض عین و عین فرض شده که عورات مسلمة را از دلی کفر و خاری عبودیت
 خلاص ساخته او را تادیب بلیغ نمایم پس مقبل خان را رخصت محمد آباد حبسنا نیز داد که آنجا رفته کنهائی قلعه تا
 و اختیار خان را بشکر و نو بچانه و نه سجدت فرستد و مقبل خان بحکم سلطان خستیار خان را بنویس
 که سلطان فرمود بود روانه نمود پس اختیار خان بشکر کران در مبیت و یکم رجب الآخر سال مذکور در مقصد و بار
 آمد سلطان بهادر در طعن شهر شاه آواز رفتن کجرات انداخته بشادی آباد مند و رفت و اختیار خان را بکجرات
 آنجا گذاشته بتاریخ بیست و پنجم جمادی اولی در غلچہ نزول کرد در این اثنا بهوت ولد سلمی پوریه که بمسراہ بود
 بعرض رسانید که چون ریاست عالی متوجه در الملک کجرات است اگر بنده رخصت اصین باجم سلمی پور را
 استظهار و اطمینان بدارد بیاورم سلطان بهادر او را از غایت خرم رخصت داد و خود نیز کوچ متواتر متوجه
 اصین گردید و بانزدیم شکر مذکور مقصد و مار مسیه و لشکر را در آنجا گذاشته خود برسم شکار بجانب دیال پور و سده پور رفت
 سلمی

سلطان بهادر بن مظفر شاه کجراتی

۴۳۳

مقاله چهارم
جلد ۸

سلطنتی پوری به ارادت استماع این خبر به پوت پس خود را در اجین گذاشته خود ملازم پوت و امیر ضب که طلب سید
پوریه رفت و در خلوت معبر رض رسانید که سلطنتی پوریه سدی با طاعت ندارد اما فقیر بوده و کنایت
و کت کرد و تنگ نقد و از فریب داده آورده است مگر نه میخواست که قلعه را گذاشته بولایت میوه است بنود
و اکنون اگر در خفاست و دین او یار دیگر محالست شاه از سده پور بجانب دمار روانی شد با مراد مستقیم
سخن گرفتن سلطنتی پوریه در میان آورد و چون قریب بار دور رسید شکر را ببردن گذاشته دمار فرود آمد
اما سلطنتی پوریه با بنی بنود همراه بود و بهین که شاد و بهین رفت موکلان آمدند و در راه مستقیم
در این اثنا یکی از خواص سلطنتی پوریه فریاد کرده دست سلطنتی پوریه گفتم خواهی که بشکستن
اشخاص گفت من بجهت شما چنین میگردم چون بشنازین کار است میرسد انیک من خود را نیز غم شمارا درین
صدمه نه نیم و خجسته بشکست زده بچشم رفت و چون خبر گرفتن سلطنتی پوریه آفتاب یافت شکست و در راه
سلطنتی پوریه را بغارت برده جمعی کثیر را کشند و بقیه اسیف فرار نموده نزد بهوت پس رفتند و غیلان و میان
و سباب او بهر کار شاهی ضبط شد و آخر روز سلطان بهادر در رفع الملکات الحاطب علی الملکات را بر سر بهوت
رضت کرد و خداوند غافل را در گذارده صبح روز دیگر خود نیز عزم نمود و به پادشاهان مالو
حکومت اجین از زانی داشت بسیار نک پور متوجه گردید و سارنگ پور را بملا خان بن ملو خان که در اندک سلطان
منطقه از مند و رفته ملازم شده بود و در زمان پادشاهی شیر شاه سور خود را خطاب قادر شاهی داده خطبه و سکه اندیا
تمام خود ساخته بود چنانچه غریب شمه از احوال او مرقوم ظاهر شد تفویض نمود و حبیب خان والی آشته را
بجانب آشته رخصت داده ملازم بهیله در اسپین گردید حبیب خان رفت و کجی شیراز پوریه را بقتل رسانید و آشته را
مصرف شد و چون شاه به بهیله رسید معلوم شد که بنوده سال است که آثار اسلام از اینجا منقطع شده و علامت
کفر شایع است در این منزل منتهیان بسمع او رسانیدند که بهوت که سلطنتی پوریه گرداری پدر تعیین
رفع الملکات است بهت طلب کوکب بخت و لکهن برادر سلطنتی پوریه حصار اسپین را در دست
در این سیم سکنت و انتظار کوکب بخت و لکهن برادر سلطنتی پوریه حصار اسپین را در دست

تاریخ فرشته

۳۳۴

مقدمه چهارم
شده

در آن مقصد مقام نموده نخست جمادی اولی سده مذکور طبل فیانی کوفته در ایستگاه بارگاه برافراشت و بهنوار داد و
بنامه نوا که راجه نمان پوریه دو فوج کشته از قلعه فرود آمدند سلطان بهادر شاه با سعدودی چپند تاخته دوسه سال
از کمر و نیم ساعت در این اثنا سپاه کجرات پی در پی از تخت رسیده و مار از کفار بر آوردند و پوریه از جلاد دست
تخت ساه بهادر شاه که رنجته بقلعه پناه بردند و سلطان بهادر شاه از شکر از جفاک منیع کرد و بغیر از آن
دو روز دیگر از انسر زمین کوچ کرده حصار رام کر و در میان گرفته بمور پس خود تقسیم نمود و طرح باط انداخت و در
اندک مدت سها باط بر آس قلع مشرف شد سلطان روزی بخارا با ابله بخانه در آنجا گذاشته بمنزل سعادت
فرمود و در میخانه بزور قوی و در برج قلعه را انداخت و از طرف دیگر عقب زده آتش داد تا چند کرد و دیوار از
انظر ف اقامه سلمدی احوال قلعه و زبونی پوریه و توقف خصم بنظر در آورد و پیغام کرد که این بنده میخواهد که کوه
حصولی بشرف اسلام مشرف گردد و بعد از آن اگر رخصت باشد بالافته و قلعه را خالی ساخته باولیا ی دوست
بهادر شاه بی سپاه و سلطان ازین جنبه سرور داشت و سلمدی را بجنه و خود طلبداشته کلمه توحید بروی عضه کرد
و دریا خلعت خاص داد و از مطبخ طعام کو ناکون بخور و شاد داد و سمره خود بریزر قلعه برد و سلمدی لکهن برادر خود را طلبداشته
گفت چون من در زمره اسلام در آمده ام سلطان بهادر شاه از علو تهت مرا در تلب عالی خواهد رسانید لایق آنکه قلعه را
تسلیم طرازان نموده در خدمت شاه باشیم لکهن خفیه باو گفت که حالان خون ریختن تو در زمره پشیمان جایز نیست بهت
رانا را با چهل سزار کس همراه گرفته بکوکت می آید کاری باید کرد که چپد روز دیگر در گرفتن قلعه توقف نبوده سلمدی
تختین این را می نموده سلطان گفت امروز عملت باشد فردا بعد از دو پاس قلعه را خالی ساخته بملازمان شاه
حواله خواهد کرد سلطان بهادر شاه از اینجا مراجعت نموده بمنزل آمد و تا دو پاس روز دیگر منتظر بود چون از میعاد
ساعتی گذشت سلمدی باز بعرض رسانید که اگر بنده نزدیکت قلعه برود استکشاف نموده صورت حال
بعرض رساند از عنایت سلطان دور نیست سلطان بهادر سلمدی را بمعتقدان سپرده نزدیکت قلعه فرستاد
سلمدی به نزدیکت برج افتاده و شکسته رفته با قوم خود نصیحت آغاز کرد که ای راجه تان غافل و نولیشان
بابل از مسلمانان بفرستد که سلطان بهادر ازین مور چل آمده شما را خواهد کشت و غرضش آن بود که بی

سلطان بهادر بن مظفر شاه کجراتی

۴۳۵

مقاله چهارم
۱۵۳

بر چهار دستگیره لکهن جواب نداد اما فهمید و سلمی بحسب خبر گشت لکهن در استحکام قلعه گوئید و در شب دو هزار پوریه ران سراسر لکهن کوچک سلمی نموده بطلب بهوت روان ساخت و سپهر سلمی بیرون رفته چون اجل رسید بود بمردم شاهی دو چار شده طرح جنگ انداخت سپاه کجرات مافوق طاقت بشری تردد نموده راجهوت بسیار گشتند و سپهر سلمی را با سراجوتمان دیگر بخت شاه فرستادند سلمی چون برفت پیر اطلاع یافت از هوش رفت و سلطان بهادر از استکاراگنی یافته سلمی را به برهان الملک سپرد که در قلعه شادی آباد مسند و مجوس دارد و در این اثنا خبر رسید که بهوت چون میدان که سلطان جبریده است رانا را همراه گرفته از دوجرات بکوچ متواتر می آید پس قوت غضبی شاه از استماع این خبر طغیان نموده گفت اگر چه جبریده ام اما بمقتضای نصوص یکت سلمان بدو کافر پسند است و فی الفور میران محمد شاه فاروقی فرمانروای برما پنور و در ضیاع الملک المخابر به عماد الملک را تبادیب آنها رخصت نمود میران محمد شاه در ضیاع الملک المخابر به عماد الملک با استعداد جنگ افواج ترتیب داده متوجه شدند و چون نزدیک کبیر رسیدند پور نخل که او نیز دلد سلمی پوریه بود با دو هزار راجهوت پوریه اینجا حاضر شد بنابراین میران محمد شاه فاروقی و عماد الملک عرضه داشت نمودند که پور نخل دلد سلمی پوریه برانا پیوست درانا هم قریب رسیده است اگر چه جمعیت او از اندازه بیرون است اما اعتماد بر عون الهی و اقبال خداوندی در تردد خود را معاف نخواهیم داشت شاه بعد از وصول عرضه داشت اختیار خان و امرای دیگر را بجای هر کذاشته خود با یلغار شبانروزی بنقاد کرده مالوه راه طی نمود و مانند برق لامع به نوا کبیر رسید و میران محمد شاه فاروقی فرمانروای برما پنور پاره با استقبال آمده شاه را بمنزل خود برد و در این اثنا جاسوسان رانا و بهوت خبر بردند که شب شاه بهادر شاه ملشکر ملحق شده و از عقب افواج مثل مور و طبع بنفایه میرسد رانا از استماع این خبر یک منزل پیش رفته و صبح سلطان بهادر از کبیر کوچ کرده بمنزل پیش رفته و در این منزل دو نفر راجهوت در لباس رسالت بجهت تحقیق اخبار بشکر سلطان آمده از زبان رانا پیغام آوردند که رانا یکی از ملازمان این درگاه است و عوض از آمدنش در ریخته و آن بود که قدم شفاعت پیش نهاد و استغفای تقییرات سلمی بپوش کند سلطان گفت نظر باینکه بالفعل چون جمعیت و شوکت او بیش از ماست اگر اولی اراده جنگ ناکرده و عرضه داشت نمود

تاریخ فرشته

مقاله چهارم
۱۵۳

۴۳

البتة اصلاح مطلوب شما میشود چون آن دورا بهوت رفته گفتند که ما شاه را همیشه خود دیده ایم و ما و بهوت با وجود همه کثرت
جمعیت سه چهار متر بل را یکمیزل ساخته فرار نمودند و این اشنا خبر رسید که الف خان با سی هزار سوار و فیلان و توپخانه کجرات
قریب رسیده سلطان از خاست شجاعت اصلا تا رسیدن الف خان توقف نکرده بالشکری که همراه داشت هفتاد
کرده تعاقب نمود و رانان چون بختیور در آمد شاه تادیب و کوشمال و اربسال دیگر حواله کرده خود قلعه را بسین آمده محاصره
تنگ ساخت و در آخر ماه رمضان سنه مذکور لکهن از کوکات مایوس گشته صورت هلاکت خود را معاینه کرده از راه مجزو
در آمده عرضه داشت نمود که اگر آنجناب سلسله برادر حضور طلبیده و قلم عضو بر صحیفه جرایم او کشند قلعه را بسین را خالی ساخته
ستیم لازم می نایم شاه بعد از تامل وافی بخاطر آورد که غرض این پورش آنست که عورات مسلمة از ذل کفر خلاص
شوند اگر طمس آنها را قبول نکنم بخیل که اینها جوهر کفند و آن ضعیفها هلاک گردند لهذا طمس لکهن را اجابت نموده سلسله
پوریه را از شادی آباد مسند و بحضور طلبیده بر مان الملک سلسله پوریه را همراه گرفته بخدمت آورد و فرمان امان
عاصل نموده بالای قلعه رفت و لکهن جمیع راجه تانرا با ابل و عیال از قلعه فرود آورده باز گشت و بعضی ش
رسانید که قریب چهار صد عورت متعلق سلسله پوریه است و رانی نور کادوتی مادر بهوت التماس آن دارد
که سلسله پوریه داخل بند تانی خاص شده اگر قلعه آمده عیال خود را فرود آورد از طعمه اغیار محفوظ خواهد بود شاه
ملک علی شیر را بسلی پوریه همراه ساخته بقلعه فرستاد چون سلسله پوریه بخارفت لکهن و تاجخان از سلسله
استفسار نمودند که غرض سلطان از گرفتن قلعه را بسین چه خواهد بود سلسله پوریه گفت چه بالفعل قصبه برود و با مضائق
بجست ما مقر شده غنقریب است که سلطان از غلوه بخت ما را بدگر چیزها سرفراز خواهد ساخت رانی و رکادوتی
و لکهن و تاجخان گفتند که اگر چه سلطان تفقد احوال ما خواهد کرد اما غم ما است که درین زمین شایهی کرده ایم و داد
کا مرانی داده امحال فلک اعتبار بازی ساخته که همه یکجا جمع شده ایم طریق مردانی آنست که عیال خود را با هم بر ستا
بهوزیم و خود جنگ کرده گشته شویم ناوچ آرزو در خاطر ماند القصه سلسله پوریه بسجن رانی و رکادوتی از جافه تان
و عصیان و رزید و ملک علی شیر هر چند لجاج مشفقانه نمود اصلا مغرب نیفتاد و در جواب ملک علی شیر گفت
که هر روز یکت کرور برک پان و چند نیر کافور در حرم من مصرف میرسد و سید زن هر روز جامه نومی پوشد پس

سلطان بهادر بن مظفر شاه کجراتی

۳۳۳

مقاله چهارم
ص ۱۰۰

این معنی معلوم نیست که دیگر متبیر شود یا نه و اگر ما با نسب زندان و عیال خود گشته شویم و بنا موسس میریم زهی غرض شرف
سده ی پوریه طسج جوهر انداخته رانی در کالوی که دختران اسکا بود و طفل را به سمره گرفته بچو هر در آمد به مقصد
زن پری سپکر بوخت و سله دی پوریه و تاجان و لکهن و دیگر خولیشان و برادران که مجموع صد نفر میشدند سلاح
گرفته برآمدند و با پاره پیاده های مسلمان که بالای قلعه رفته بودند بجنگ مشغول شدند و چون این خبر بارو
رسید سپاه کجرات جلوریز قلعه برآمد آن گروه پی عاقبت را بجهنم فرستادند و از لشکر سلطان
بهادر چند نفر پیاده مسلمان سعادت شهادت در یافتند و هم در این ایام سلطان عالم حاکم
کابل از صدمه افواج حنبت آسیانی محمد همایون پادشاه التجا سلطان بهادر آورده قلعه را بسین و چندیر
مع ولایت آن جاگیر یافت سلطان بهادر شاه میران محمد شاه فاروقی را به تسخیر قلعه کاکرون
که در زمان سلطان محمود خلیج تصرف راندا آورده بود تعیین کرده خود لشکر فنیل مشغول شد و متهمان
کوه کالورا کو شمال بسزادده حواله الخ خان نمود و اسلام آباد و پوشتک آباد و سایر بلاد مالود را که تصرف نینارا
در آمده بود متصرف شده با امرای کجرات و معتمدان خود جاگیر کرد و چون میران محمد شاه فاروقی متوجه
کاکرون شده بود سلطان بهادر شاه نیز بسرعیت خود را به لواحق کاکرون رسانید و در ام جی نامی که از آنجا
رانا حاکم کاکرون بود قلعه را خالی کرده گریخت و شانه ها در چهار روز در آن قلعه محبت و صحبت پرداخته بگریخت
از مقریان خود را با نعام و الطاف نوازش کرد و در ضیاع الملکات الخا طرب بعد الملکات و اختیار خا نرا که از
امرای کبار او بودند به تسخیر قلعه رسور فرستاده خود متوجه شادی آباد مند شد و حاکم رسور که نیز کاشته
رانا بود قلعه را خالی گذاشته گریخت و در کپاه قلعه کاکرون و قلعه رسور تصرف سلطان بهادر در آمده از ساد
آباد مسند و متوجه دفع فرنگیان شد و چون قریب به بندر دیب رسید فرنگیان فرار نمودند و توپ
بزرگ ایشان که بکلانی آن توپ در دیار بندر و شتان نبود بدست آمد و شاه بهادر آنرا بجز و ثقیل به فتح آباد
بنیاد فرستاد و لغزیت تسخیر جمیور از بندر دیب بکنایت آمد و از آنجا با احمد آباد آمده زیارت شنج کرام و آبا
عظیم نمود و لشکر جامع آورده با توپخانه از بندر دیب و کجرات متوجه جمیور شد و در نیفت که سنه اربعین و تسقا

تاریخ فرشته

۴۳۸

تاریخ
۱۵۳

باشد محمد زمان میرزا که در قلعه بیانه مجوس بود از جنت آشیانی نصیرالدین محمد هایلون پادشاه فرزند و سلطان
 بهادر التی آورد و جنت آشیانی نصیرالدین محمد هایلون پادشاه کس نزد بهادر شاه فرستاده محمد زمان میرزا را طلب کرد
 سلطان بهادر از غایت تکبر مقید جواب نداد هایلون پادشاه باز خط بوی نوشت که اگر محمد زمان میرزا
 بحضور نمیفرستند باری از ولایت خود خارج کند سلطان بهادر شاه را که اقبال معکوس گشته لافعا شد
 بود متوجه در جواب کتابت شد و سخنانی که بیش از اندازه بود بزبان آورد و همان حرکت موجب خرابی او شد
 الغرض سلطان بهادر شاه علی الرغم جنت آشیانی نصیرالدین محمد هایلون پادشاه محمد زمان میرزا را لغایت
 تعظیم و مکرم نمود و چون بیکپور رسید راناه صماری شده ایام محاصره سه ماه امتداد یافت و اکثر هسنگام
 از طرفین مردان مرد مستعد جنگ و نبرد شده میدان خرامیده حق شجاعت ادا میکردند و در غالب اوقات
 ظفر و فیروزی با کجراتیان بود آخر الامر راناه از راه عجز و انکسار در آمده پیشکش قبول کرد و تاج و کمر مرصع که از سلطان
 محمود جلای حاکم مالوه گرفته بود با چندین اسب و فیل و تحف و نفایس بشاه کجرات داده باز کرد پس در این
 فتح و آمدن محمد زمان میرزا و اجتماع اولاد پادشاه بهلول لودی در خدمت او باعث غرور و موجب آن گردید
 که بحضرت جنت آشیانی نصیرالدین محمد هایلون پادشاه سلسله جنگ تحریک دهد و زمام پادشاهی و
 بقضه تصرف در آورد پس یکی از اولاد شاه بهلول لودی را که سلطان علاء الدین نام داشت اعزاز و اکرام
 نمود و سپه او تانار خان را از امر کرد و آینده مملکت و ملی نگرفته مردم درگاه قسمت نمود و بجهت امضاء این اراده تانار
 خان را که بشجاعت و شهامت از اقربان خود ممتاز بود تربیت نموده سسی کرد و مظفری به برهان الملک حاکم
 قلعه آسیر تسلیم نمود تا با اتفاق و استصواب تانار خان صرف لشکر نماید چنانچه در ایام معدوده قریب چهل هزار سوار
 بر تانار خان جمع شده با طرف مملکت جنت آشیانی نصیرالدین محمد هایلون پادشاه آغاز فرجامت کرده قلعین را
 که در نواحی آگره است در سنه اندی و اربعین و تسعایه متصرف شد و جنت آشیانی نصیرالدین محمد هایلون پادشاه
 برادر خود هزنگال میرزا را بدفع او فرستاد و وی چون قریب سجد و بیانه رسید افغانان پر لاف و کراف که
 بر تانار خان گرد آمده بودند متفرق شده و زیاده از دو هزار سوار نزد او ماند تانار خان از کمال تشویر و محالیت

کتابت

سلطان بهادر بن سلطان شاهره کجراتی

۴۳۹

مقاله چهارم
ششم

که زر بسیار صرف لشکر یو فای افغانان نموده بودند نتوانست بخدمت شاه بهادر شاه رفت و مدد نیز نخواسته
لا علاج بجنگ قرار داد و در هنگام تلاقی فریقین بر قلب لشکر بهندال میرزا حمله آورده با سید افغانان مانع
بقتل رسید و قلعه بیانه بصرف بهندال میرزا در آمد جنت آشیانی نصیر الدین محمد بایون پادشاه از انبفال
نیک گرفته متوجه دفع شاه بهادر شاه گشته لشکر کشید و شاه بهادر شاه که باز لشکر بر سر دانا کشید و قلعه
در محاصره داشت از گشته شدن تانار خان و توجه جنت آشیانی مضطرب گردیده قرعه مشورت در میان
انداخت و رای اکثر ابرار آن قرار یافت که ترک محاصره نموده بجنگ او بایدر رفت و حیدر خان که بزرگترین
امرا بود معروض داشت که لغیرا محاصره نموده ایم اگر در نیوفت پادشاه مسلمان بجنگ ما بیاید حمایت و
امداد کافران کرده باشد و این سخن تاروز حشر در میان اهل اسلام گفته خواهد شد لایق دولت است که محاربه
از دست ندهیم و ظن غالب است که انحضرت هم بر سر ما نیاید گویند زمانیکه بایون پادشاه بسیار نیکو
نزول فرمود این کنکاش بعرض رسید و انحضرت از غایت مروت بولایت سلطان بهادر مزاحمت
نرسانیده چندان در آنجا توقف نمود که شاه بهادر طرح سب با طانداخته در سال مذکور قهرا و جبراً قلعه صیور را
بگرفت و راجه پوت بسیار بقتل آورد و خاطر از مهمات الطرف جمع نموده ناکاه متوجه جنت
آشیانی نصیر الدین محمد بایون پادشاه گردید و در بسیار بر لشکر قست کرد و جنت آشیانی عازم سبصال او
گردیده در نواحی قلعه مند سور تلاقی فریقین اتفاق افتاد اما هنوز خیمه نزده بودند که سید علی خان خراسانی که بهراول
سلطان بهادر بود از فوج لشکر کجرات که بختیجه بکسر نصرت اثر جنت آشیانی ملحق شده و کجراتیان از مشاهد این
حال شکسته دل شدند پس سلطان بهادر شاه با امرا و سرداران کار کرد و در باب طریق جنگ
مشورت نمود حیدر خان گفت فردا جنگ می باید کرد چه که لشکریان ما از فتح صیور قوت و استقامت
یافته اند و هنوز چشم ایشان از صولت سپاه منل نرسیده است و درو میخان که صاحب اختیار تو بختا بود
معه و ضد داشت که توب و تفکات بسیار در سر کار جمع آمده است و معلوم نیست که بعد از قیصر دوم و دیگری شته
باشد صلاح است که بر درو لشکر خندق زده هر روز طرح جنگ انداخته شود تا جوایمان شیخ لشکر منل در برابر

تاریخ فرشته

۴۰۴۰

مقاله چهارم
شماره ۱۰۳

آمده بفرز توپ و تفنگ جلاک شوند شاه بهادر شاه این را بر اسپندید و بر دور لشکر خمر خندق نمود و هرین ایام
سلطان عالم کاپلی که شاه بهادر شاه را بسین و چندیری و انجوبه را سنجید و مقصد رفته بود با حقیقت تمام آمده
طی شد و تا دو ماه برود لشکر برابر یکدیگر نسته و اگر ایام جوانان عاشق جنگ و طالب نام و ننگ بیرون آمد
تلاشهای مردانه و رستمی بی درود رنگ مینمودند و سپاهیان منحل موجب فرموده فرمانده خود برابر توپ و تفنگ کمتر
رفته سه چهار هزار سوار انداز بر اطراف اردو تاخت می بردند و راه آمد و شد غل و دروغن همه مسدود ساخته چون چید
برینموا کشت قحط عظیم در لشکر کجراتیان پدید آمد و علقی که در آن نزدیک بود تمام شد و بواسطه استیلا ی سیه
انداران فوج منحل کسی را مجال آن نبود که از لشکر دور رفته غل و گاه سیاه و در سلطان بهادر دید که دیگر توپ
نمودن موجب گرفتاریست و سببی با پنجکس از امرای متبر خود که یکی فرمانده بر مانچور و دیگری طو خان حاکم مالوه بود
از عقب سر پرده بیرون آمده بطرف شادی آباد منتهی و کجخت و جنت آشیانی نصیر الدین محمد هایلون پادشاه
تا پای قلع شادی آباد منتهی تعاقب نموده در راه مردم بسیار بقتل رسانید و حیدر خان که بالشکر بسیار از عقب
میرفت بعد از جنگ مصب زخمی شده کجخت و سلطان بهادر در شادی آباد منتهی و حصار می شد و بعد از آن
هند و بیکت و جمع دیگر امرایان منحل با مقصد قلع بقلعه درآمدند و سلطان بهادر شاه که در خواب بود
بر خواسته چون کجراتیان را مضطرب و کریان دید خود نیز راه فرار پیش گرفت و با پنج شش سوار بطرف محمد آباد حبسینامه
رفت و حیدر خان و سلطان عالم حاکم را بسین بقلعه سوگر پناه بردند و بعد از دور و زینهار خواسته بخدمت جنت آشیانی
نصیر الدین محمد هایلون پادشاه آمدند حیدر خان که زخمی بود در سکات ملازمان نظام یافت و از سلطان عالم حاکم را
چون حرکات ناملازم به وقوع آمده بود حکم جنت آشیانی نصیر الدین محمد هایلون پادشاه ادراپی کردند سلطان بهادر
این اخبار شنیده خندان و جواهر که در قلعه محمد آباد حبسینامه داشت به بندر دیب فرستاده خود بکنایت رفت و جنت
آشیانی نصیر الدین محمد هایلون پادشاه شادی آباد منتهی و مردم این سپرده بطرف قلع محمد آباد حبسینامه شتافت
و بلده محمد آباد بتاراج رفته غنیمت بسیار و میاس بدست سپاه منحل افتاد و آنحضرت نیز از اخبار جناب بغیر
عازم کنایت گردید و سلطان بهادر از کنایت اسپان تازه و در کمره به بندر دیب رفت و آنحضرت چون
بندر

سلطان بهادر بن مظفر شاه کجراتی

۲۴۱

مقاله چهارم
۵۵۴

۹۳۲

کجنا میت رسیده و او را اندیز معاودت فرموده محمد آباد حبیب نایر را قبل کرد و بتدبیری که در وقایع انحضرت تفصیل یافته قلعه اقل را متصرف شد و اختیار خان کجراتی حاکم محمد آباد حبیب نایر کریمیه بقلعه ارک که از امولیا کونیند پناه برود و در زمینها خواسته شرف خدمت دریافت چون بزمید فضایل و کمالات از سایر امراء کجرات امتیاز داشت و سلطنت ندیان مجلس خاص نظام یافت و خزاین سلاطین کجرات که بمرغابی دراز گرد آورده بودند متصرف درآمد زر بر شکران تقسیم شده و در اوایل سده اثنی واربعمین و ستمایه باوجودی که حجت آشیانی در محمد آباد حبیب نایر وقت داشت عارض رعایای کجرات متواتر سلطان بهادر رسید که اگر اجتناب یکی از ملازمان خود را به تحصیل مالیا تعیین فرماید مال بواجبی بخشنده رسانیده خواهد شد سلطان بهادر عماد الملک غلام خود را که بمزید شجاعت و حسن تدبیر اقصاف داشت باشکر بسیار به تحصیل مالیات ولایت فرستاد و عماد الملک در مقام جمع آوردن سپاه شده بقولی با پنجاه هزار کس در ظاهر هند آباد فرود آمد و از اینجا اعمال باطراف و لواجی فرستاده شد و در تحصیل نمود چون این خبر بحجت آشیانی نصیر الدین محمد بهالون پادشاه رسید محافظت خزاین را به یزد بیکان که یکی از امرای بزرگ و معتد و علییه بود فرموده از محمد آباد حبیب نایر متوجه احمد آباد کردید و عسکری میرزا بایاد کار ناصر میرزا و میرزا بهند و بیک را یک کنترل از خود پیشتر روانه ساخت و در لواجی محمد آباد که دوازده گروهی احمد آباد است عسکری میرزا را با عماد الملک محاربه صعب روی نمود و عماد الملک شکست یافته با کجراتیان بشمار بقتل رسید و بعد از آن حجت آشیانی بطاهر احمد آباد تزل فرموده زمام حکومت اینجا به عسکری میرزا و پتن کجرات را بایاد کار ناصر میرزا و بسروج نقاسم حسین میرزا برود و بهند و بیک توپین و محمد آباد حبیب نایر به نزدی بیکان سپرده خود به بر با پور شریف بزد و در اینجا براقضای وقت توقف ناکرد و لشبادی آباد متوجه شد و در این اثنا خانجنان شیرازی که یکی از امرای سلطان بهادر شده بود جمعیت بهم رسانیده قصد لونسای را متصرف گشت و در میخانه از بندر سورت کجانبخان پیوسته برود و با اتفاق متوجه بهب بوج شدند و فاسم حسین میرزا عانت مقاومت بناورده محمد آباد حبیب نایر پیش نیروی بیک خان رفت و در کل کجرات غلبه و غلبه شد و بهانهای مغلیه برخواست و بنوقت غنچه بیک که از امرای عسکری میرزا بود کریمیه پیش سلطان بهادر

تاریخ فرشته

۴۴۲

مقام چهارم
شماره

رفت و او را بآمدن احمد آباد ترغیب نمود چنانکه در محل خود مذکور گشت. چون جمیع اماران غیر نیروی یکنان در
احمد آباد جمع شدند و سلطان بهادر شاه عازم کجرات کرد و بیعه عسکری میرزا و سایر امارا با یکدیگر چنان
کنکاش دیدند که چون مقادست با سلطان بهادر متعذر بل متعسر است و جهت آشیانی نصیر الدین محمد
همایون پادشاه در شادی آباد ماند و توقف دارد و شیرخان افغان هم بتش فتنه در ولایت نکاله افروخته است
مصلح آنست که خزینة محمد آباد حبس نماید بدست آورده متوجه اگره شوند و آنچند در استصرف در آورده خطبه بنام عسکری را
بخوانند و منصب وزارت به بندوبست متعلق باشد و میرزایان دیگر هر جا که خواسته باشند متصرف شوند برین
قرار و اد کجرات را که بچندین مشقت و تردد گرفته بودند را یکن از دست داده متوجه محمد آباد حبس نمایند
و نیروی یکنان چون براراده فاسد میرزایان و امارایان اطلاع یافت در استواری حصار کوشید و ناچار
میرزایان بجانب اگره کوچ نمودند و شروع در پیودن بادیه بی ناموسی کردند و سلطان بهادر چون کجرات
را خالی دید بدفع نیروی یکت خان عازم محمد آباد حبس نماید و نیروی یکت خان انقدر
خرین که توانست برداشته قدم در راه اگره نهاد سلطان بهادر چند روز در محمد آباد توقف نموده ب ضبط و ربط مقامات
پرداخت و چون در زمان استیلای حنبت آشیانی نصیر الدین محمد همایون پادشاه از روی عجز و در ماندگی از فرنگیان
بندر کوه و بندر چبول و ریکت دنده مدو خواسته بود و یقین میداشت که انجماعت آمده کجرات را که حاکمیت
متصرف خواهند شد بنابرین تعجیل از محمد آباد حبس نماید و ولایت سورت و جونا کر متوجه گردید تا بعد از آمدن
اکبر و در هر طریق که داند برگرداند و چند روز در اسخند و بسیر و سکار پر داخته بود که پنج شش نفر فرنگی در غارها بنید
دیب رسیدند سلطان بهادر به تعجیل به بندر مذکور آمد و فرنگیان خبر استقلال و استیلای سلطان
بهادر و مراجعت حنبت آشیانی نصیر الدین محمد همایون پادشاه شنیدند از آمدن خود نادم و پشیمان گشتند و
با یکدیگر کس را دادند که بهر حیل که میسر شود بندر دیب را متصرف شوند پس سرداران ایشان بمقتضی مصلحت تراض نمود
خبر یارگی خود را پیش ساخت و سلطان بهادر مکرر کس لطلب او فرستاد اما جواب شنید که بیمارم و وقت
رفتار ندارم پس سلطان بهادر تصور آنکه فرنگیان از او ملاحظه دارند خود باندا کس موم بجهت تسلی ایشان بفرستاد

سلطان بہادر بن مظفر شاہ کجراتی

۳۴۴

مقالہ ہمارے
۱۰۳

سورشتہ درجائی کہ شہرہا را لنگر کرده بودند وقت و بکشتی بزرگ آبجاست در آمدہ چون بفرست آثار خود در بخت خواست کہ مراجعت نمود و عثمانی انگار کشتی فرنگیان بکشتی خود در می آمد فرنگیان چاکلی کرده کشتی خود را حبس کردند و او بکشتی خود نارسیده در دریا افتاد و یک غوطہ خوردہ بر آورد و درین بمقام فر از بالای جہاز نیزہ بر سرش زده مہر و جہازت در این کرت چنان سر بریز بجر عدم فرو برد کہ دیگر سر بر نیار و لشکر کجرات ایحال شدہ کردہ بلا توقف متوجہ احمد آباد گشتند و بندر دیب از تاریخ ماہ رمضان المبارک کہ نہ ٹٹ واریین و تسماہ بود بہ صرف فرنگیان در آمد و مدت شاہی او پانزدہ سال و ستہ روز بود و متوفی تاریخ بہادر شاہی کتاب خود را بنام او نوشتہ لیکن چون توفیق اصلاح یافت غلطی بسیار آئی البتہ نظر در می آید

۱۰۳

ذکر مستعد گشتن محمد شاہ فاروقی بسلاطنت کجرات

چون سلطان بہادر خت بہستی بہست مخدومہ جهان والدہ او با امرا سی کہ ملازم رکاب بودند از بندر دیب متوجہ احمد آباد شدند در شامی راہ خبر رسید کہ محمد زمان میرزا کہ سلطان بہادر در ایام فترات او را بجانب دہلی لاہور فرستادہ بود تا باعث خلل در ہندوستان شدہ مغلان را پریشان خاطر گرداند از حدود لاہور برگشتہ با احمد آباد رسید و همان لحظہ خبر واقعہ سلطان بہادر شنیدہ بسیار دگریہ و زاری نہادہ تاسف بسیار خورد و تعمیر لباس کردہ اکنون سجت تعزیت می آید و بعد از چند روز محمد زمان میرزا چون بار دو پیوست مخدومہ جهان بدہنچہ مقدور شد بود اسباب مہمانی بخدمت فرستادہ اورا از لباس عزا بیرون آورد اما میرزای سعادہ پرنسش والدہ شاہ و فقہا احوال او برینمواں نبود کہ بوقت کوچ با جمعی از ملازمان خود بر خانہ کجرات ریختہ بقو ہفتہ صندوق طلا از آئینان بدر بردہ خود را بگوشہ کشید و دوازده ہزار مغل و ہندوستانی جمع آورد و کجرات از مشاہدہ این فتنہ جدید مضطرب گشتہ مد تعین شاہ بایکدیکر مصلحت نمودند و چون سلطان بہادر محمد شاہ فاروقی را کہ خواہر زادہ او بود بولی عہدی بارگاہ اشارت کردہ بود ہمکنار تجویز محمد زمان بہانہ شاہی اورضا دادہ غایبانہ خطبہ و سک او بعل آوردند و کشتی طلب او فرستادند و حاکمات

تاریخ هجده

مقتول چهارم شد

عماد الملک را با لشکر بسیار بدفع محمد زمان میرزا تعین کردند و محمد زمان میرزا که مرد عیاش و فراغت طلب بود مانند کت خبث کرده از میان گیر و در لای کردانیده بولایت شاهرآباد دیگر مهم اوصورت نه بست و میران محمد شاه فاروقی که سلطان بهادر شاه به تعاقب لشکر جنجائی تا مالوه فرستاده بود بعد از خطبه خواندن بیکبار و نیم در آنجا دو با جل طبعی در گذشت

ذکر سلطنت سلطان محمود کجرات

سلطان محمود بن لطیف خان بن سلطان مظفر

چون میران محمد شاه فاروقی از خرابه دنیا معمور آباد عجبی خسرانید و وارثی بغیر محمود خان بن شاهزاده لطیف خان بن سلطان مظفر نماند و او در بر پا پور حکم سلطان بهادر شاه چون خود و عمه سلطنت کجرات داشت در قید میران محمد شاه بود اختیار خان را بطلب او فرستادند میران مبارکشاه برادر میران محمد شاه در فرستادن او مضایقه نمود امرای کجرات استعدا و لشکر نموده برفتن بر پا پور قرار دادند و او اینمغنی را در با محمود خان را بکجرات فرستاد چنانکه ارکان دولت در هم و پنج سنه اربع و اربعین و تسعایه محمود خان را بخت کجرات اجلاس دادند و مخاطب لسلطان محمود شاه ساختند و اختیار خان صاحب اختیار کشته زمام مهابت مملکت کجرات بیدار و قرار گرفت و بعد از چند ماه در سنه خمس و اربعین و تسعایه امرایکیر در افتادند و در یا خان و عماد الملک اتفاق نموده اختیار خان را بقتل آوردند عماد الملک امیرالامرا و در یا خان غوری وزیر محلی گردید و ده حشمت سال

۹۳۳

۹۳۵

نیز میان ایشان مخالفت پدید آمد و در یا خان غوری سلطان محمود را به بهانه شکار از شهر بیرون برد و بعد آباد حبسنا نیرفت و عماد الملک لشکر بسیار فراهم آورده بجانب محمد آباد متوجه شد و بعد از دو سه روز که در میان کجرات که از روزهای کلی یافته بودند جدا شده بشاه پیوستند و عماد الملک از روی اضطراب بصلح رضا کشته چنین قرار یافت که عماد الملک بجا کیر خود رسم کاف و سورت برود و سلطان محمود با محمد مراجعت نماید و در سنه سب و اربعین و تسعایه در یا خان غوری بخیال استیصال عماد الملک شاه محمود را بخت بالشکر از دست برد و دست سرت کشت و عماد الملک بعد از محاربه فرار نموده التها میران مجبار کشت شاه

سلطان محمود گجراتی

۴۳۵

مقاله چهارم
ششم

حاکم آسیر و برهانپور بد میران مبارکت شاه از روی حمیت و غیرت بیست و دو سال و برخواست و بالشکر گجرات
خفت کرده شکست یافت و بطرف آسیر گریخت و عماد الملک نزد تلخان التی طب قادر شاه حاکم مالو رفت
سلطان محمود شاه چون در خاندن سیس فروکش کرده تباحث و تاراج مشغول گشت میران همکار گشتند و اکابر و
در میان انداخته از راه صلح سلطان محمود را ملازمت نمود و در یاخان غوری از رفیق عماد الملک فوت
و استظهار باقیه جمیع مہانت مالی و ملکی را پیش گرفته کسی را داخل نمیداد و رفته رفته کارش بسجای
که شاه محمود را منوٹہ ساخته شاہی میکرد تا آنکہ سلطان محمود شبی با اتفاق جرجو کہو تر باز از قلعه ارکت احمد آباد
برآمدہ پیش عالمخان لودھی کہ دولقہ و دندوقہ جاگیر داشت رفت و عالم خان لودھی مستخدم شاه را کہ امید
لشکر خود را جسیع نموده چهار ہزار سوار کرد آورد و در یاخان غوری بخوابی محافظان و دیگر خواستگان طفلی
مجهول القب را شاہ مظفر شاہ نامیدہ شاہ ساخت و جمیع امر را بزیادتی جاگیر و خطاب با خود
مستحق ساخته متوجہ دولقہ شد عالمخان لودھی سلطان محمود را با فوج بزرگ در بنگاہ گذاشتہ خود
در برابر آمدہ معرکہ قتال کرد م ساخت و در حملہ اول در یاخان غوری را شکست دادہ بفوج خاصہ او در آمد و
قاد مردی و مردانکی دادہ چون از میان معرکہ برآمد زیادہ از پنج سوار سہراہ او ماند حیران و سراسیمہ گشتہ بجا
اور سید کہ چون در حملہ اول مردم سہراول در یاخان غوری کہ ریختہ با احمد آباد رفتہ اند خبر شکست او انتشار یافتہ
باشد خود را بشیر باید رسانید پس با آن پنج سوار بسرعت تمام خود را بشیر رسانیدہ بدولخانہ شاہی رفت
و ندای فتح در داد مردم شہر چون بعضی کہ ریختہای ہراول را لحظہ از آن پیشتر دیدہ بودند بر شکست در یاخان غوری
یعین کردہ جماعت بخدمت او آمدند و بعضی مودتہ ساعت خانہ در یاخان غوری بخدمت کردہ دروازہ
شہر را محکم کردند عالمخان سہراول را بطلب شاہ محمود فرستاد و در یاخان غوری کہ فتح کردہ در منزل خود
فرواد آمدہ بوزار احمد آباد را صلح رسانیدہ بر حقیقت حال اطلاع دادند بسرعت تمام متوجہ احمد آباد شدہ و چون اہل
و عیال امرادر شہر بود اکثر مردم از جدانشدہ نزد عالمخان لودھی آمدند و مقادیر اینحال سلطان محمود نیز شہر آمد
و در یاخان غوری از استماع آن فرادہ نمودن راہ بر ماہنور پیش گرفت و در بر ماہنور قرار گرفت پیشتر شاہ

تاریخ فرشته

۱۲۳

مقدمه چهارم
۸۵۵

در عایت بسیار یافت بعد از آن دریاخان عالمخان بود بی مشغول بامر وزارت گردیده او نیز از کمال غرور
خواست که مانند دباخان غوری سلوک نماید سلطان محمود امداد را بخود متفق ساخته قصد گرفتن او نمود و نیز
خبرداران نزد قیصر فرستاد رفت و نوازش بسیار یافت سلطان محمود چون خاطر از امرای یاغی جمع کرده در مقام
تنبیه ماکهت و تخریب زراعت و ولایات سیاه آمده باندک وقتی ولایت کجرات دیگر باره بحال
انتهی آورد اما اعیان و اکابر و اشرف سلوک مرضی دستخیز گرفت و در دوازده کردی احمد بابا و شاهر
بازو در راه با نام نهاد و لیکن بانجام نرسیده بودند که معتمد کلام شیخ مصطفی الدین شیخ سعدی
شهراری و فوج انجامید بدلیت برکه آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل بدیکری برداشت
در آن وقت بهمان روزی درین عمر است سرسبز کسی و در عهد انشاء قلعه سورت
سلطان محمد خان و اسرار جمیع و از این جهت استعجاب بسیاری غرضی غضف آقا غلام ترک که خطاب خداوند خان
ثبات با تمام رسید پیش از آنکه قلعه ساخته شود فرنگیان انواع مزاحمت بمسلمانان ولایت میسرسانند
سلطان محمد خداوند خان حاکم اینجا سا جاست و فرمان داد که قلعه در اینجا بسازد غضف آقایی ترک الحاق
نمود و اند خان چون بساعتی قلعه مشغول شد فرنگیان چند دفعه بر گشتها سوار شده بقصد هلاکت
اینجا آمدند و حسب کمائی سخت کرده هرگز شکست یافتند و انحصار بیت بسیار متین و استوار دو طرف
آن که منقل بجنگی است خندی حاضر نموده اند که میت کر عرض اوست و باب رسیده و دیوار خندق را بنیات
و آبنما ساخته اند و عرض اوسی و پنج گز است و ارتفاع آن میت زرع و از غرایب امور آنکه پردو
بقلاهای آهنین مستحکم ساخته سرب گذاشته در فرجه دروز مار بجخته اند و سنگ انداز با بطوری کرده اند
که دیده بنیاز ملاحظه آن متعیر شود گویند عیویان چون بجنگ و حمل کاری نداشته از راه رفیق و مدار آورده اند
و بخداوند خان مبلغهای کمی قبول کردند که قلعه نه بند و اثری بر آن مترتب نشد فرنگیان گفتند اگر این مبلغ
قبول میکنی باری چو کنیدی و بطرز پر کمال مساز و مبلغی که جهت نه بستن قلعه میدادیم جهت قبول این ملتفت
تسلیم میکنیم غضف آقایی ترک الحاق طلب بخداوند خان گفت از دولت سلطان هیچ چیز پروا نمی دارم

سلطان محمود شاه کجراتی

۴۴۶

مقاله چهارم
شماره ۲۸

و میخواستیم که علی الرغم شما انتیسم چو کندهی بسازم و برای خود صواب جمیل حاصل کنم پس توپ و فیر
بسیار که از بابت رو میانه در چونا کر بود و آنها را سیلانی میکشند طلبیده در قلعه سورت جا بجا گذاشته مضبوط
ساخت و ملا محمد استرآبادی المتخلص برضایی در تاریخ بنای آن گفته **ملیت** پادشاه
بجز در محمود شاه بهمال ناصر دنیاودین حسن و جشیدرای قلعه در بند سورت مرتب شد که زو
کشت پیروز دیده گردون و شد حیرت قزای خان اعظم خان دیادل و غضنفر یک ترک بانی بقسمه
محکم توفیق خدای آفرین آمد ز نیایان افلاک و زمین کاینچنین کاری نباشد غیر از در بر سنای
سدا سکندر بود بروی با جوج فرنگ کاهه از غیب و دارد بلب این بحر جای از پی سال سن
اندیشه شد اندر طلب در عجز اندر آمد عقل را سر زیر پای این نداد آمد ز غیب از بهر تار بخش کوش
سد بود بر سینه و جان فرنگی این بنای سلطان محمود شاه داشته احدی و تسعین و تسعایه با استقلال
حکومت میکرد و از هیچ طرف منازعی و مخالفی نداشت تا آنکه در سال مذکور یکی از خادمان او بر مان نام
که خود را بصفت صلاح در نظر مردم مینمود و اکثر اوقاتش مصروف طاعات و عبادات میشد و ایم در لشکرها
پیش نازی سلطان میکرد و قصد او نمود و تفصیل این اجمال است که نوبتی سلطان محمود بر آن مذکور
بواسطه تقصیر خدمتی در میان دیوار گذاشته مکر روی او از دیوار نمودار بود و بعد از آنکه زمانی عبور شاه بخانه
افتاده بر مان چون هنوز زنده بود کجای بجانب شاه کرده بجزکت چشم و ابرو سلام کرد شاه ترحم نموده از سه
کنیش در گذشت و خلاصی بخشید چون اعضای او از جراحت آزار کلی یافته بود مدتها مرهم گذاشته او را در چینه نگاه
میداشتند و چون صحت یافت باز مقرب کشته کینه ولی نعمت خود در کجینه سینه نگاه میداشت قضا را مجدد او را شکار
گاه از وی کس بی صادر شده چنانکه روش مقربان است که از سلاطین مخاطب و معان میشوند و نوشن
میباشند سلطان در نیند غمخیز و شام او را بعتوبت تهدید فرمود و از شکار گاه برشته قریب بشام غسل کرده بکرت
زیاده بروی خود میل کرده بالای پلنگ خواب رفت که نیند سلطان دوست کس از مردمی که باشیر خجاک کرده
غالب آمده بودند و ایشانرا شبه کش میگفتند حواله بر مان کنی بود تا در شکار گاه

تاریخ فرشته

۳۳۸

مقاله چهارم
فرشته

جای نازک همراه باشند و برطان ایشا نیز بوجه امارت و مناصب بزرگ از خود ساخته و کمین فر
بعده در آن روز بر پی شعوری سلطان اطلاع یافتند که دولت که در هرزاده اش میشد و بیست و یک روز
در قتل شاه همزبانی نمود و او قبول کرده و بیانه خشک کردن موی سر شاه که بیست و یک روز پیش رفت و بدست
گرفته بکشید و چون او را در کمال خبری یافت موبهائیش بر چوب پلنگ محکم بست و شمشیر خاصه سلطان را از خلافت
کشیده بر تعلقش نهاد و شاه بشیاء شاه و اراده بر خاستن نمود چون موی سرش استوار بر چوب پلنگ بود و
بر خاست و بجهت دفع مضرت هر دو دست بر دم تیغ نهاده و تنها با کلو بریده شد و چون دولت بیست و یک
کار خود ساخت بر طاق که نزدیک دروازه ایستاده بود بشعبه بازی و تندرستی و بازی و تندرستی و بازی و تندرستی
بکشید پاهای شاهی با و مقتدر خواهر گشت لحظه لحظه بیرون رفته احکام میدادند و بختین حکمی که از زبان شاه
رسانید این بود که معطر بان و مغنیان با و از بلند بکار خود مشغول باشند حکم و بیم این بود که ده کس از شیرکشان در
خدمت حضور باشند و ایشا نیز باین همانند اندرون برو و اسلحه با ایشان داده در جای معین ایستاده و در نگاه
کس طلب وزیر و امرا فرستاد چنانکه بیم شب که شده بود که غنچه آقایی ترک الما طلب بجاوند خان با
فار سورت و آصف خان و وزیر حاکم که گشتند و ایشا نیز در خدمت برو و بقتل رسانید و همچنین دو کس دیگر از امرا
کبار طلب نموده و بجا و بکوشان چون کسان طلب استمداد خان فرستاد و اعتماد خان گفت هرگز سلطان
در این وقت امثال مامور رمی طلب و برین چه سر باشد و برین شما کس دیگر طلب آمد و غنچه آقا و خان مشیر
سند و وزارت پریشان عبد الصمد شیرازی الما طلب با فضل خان را طلبیده و گفت که شاه از غنچه آقایی ترک الما
بجاوند خان و آصف خان رنجیده و تراقیم مقام ایشان میسازد و اینک خلعت وزارت از برای تو فرستاده
عبد الصمد شیرازی الما طلب به فضل خان گفت که شاه را نه بیم خلعت چنین امر خطی یعنی پوشش بر مان مبارک
از حد برد عبد الصمد شیرازی الما طلب به فضل خان یکدست در آستین کرده گفت بهر شاه و است و دیگر بهر شاه
کرد و مکر در حضور شاه بر طاق عبد الصمد شیرازی را در جایی که نقش شاه افتاده بود آورده و گفت که کار شما
و وزیر و امرا بر کس که عمده بودند تمام ساختن و نور و وزیر کرده خست بیا رفتی و جزوی تو میبارم عبد الصمد شیرازی

سلطان محمود کجراتی

۹۳۳۰
نیا
مقالہ چارم
۱۴۴۵ھ

بنیا دو شنام کرده آواز بلند ساخت و آن ناپاک اورا که پیر بمقاد سال بود شهید ساخت و سر کشان و سپاهیان و مردم او با شش که دهان شب حاضر بودند بر یکی را خطایی داده با مارت امیدوار ساخت و بر تخت نشسته تا صبح بزرگ بخشی مشغول گشت و فیلان و پهلوانان طویله شاه را همراه مردم او با شش قسمت کرده پای استظمار خود ساخت لیکن چون خبر شهادت شاه انتشار یافت عماد الملک ترک پدر حمید که خان والی خان جمعی و دیگر امرای بنوده بر سر آن بر گشته روزگار آمدند آن کافر نعمت بمقتضای آنکه مصرع سلطنت کریمه بود مغتلم است چتر بر سر افراشته با جمعی خود در برابر آمده در حلال بر خاک مذلت افتاده از دست شیروان خان لغبت و حمید پس ریسمان بر پای او بسته در تمام بازار و محلات گردانیدند

۹۶۱
 بعیت بچشم خویش دیدم در گذرگاه که ز بربان موری مرغی راه هنوز از صید مقارش
 نبرد احوال که آمد مرغ دیگر کار او ساخت چو بد کردی مباحش این زافات که وجب طبیعت
 نکافات مذت سلطنت سلطان محمود بزرده سال و دو ماه و چند روز بود و بوجب اتفاق سیم
 بن شیر شاه حاکم دہلی و نظام الملک بھری حاکم احمد نکر نیز درین سال که احدى دستین و تسمايه باشد
 باجل طبیعی در گذشتند و پدر مولف مولانا غلام علی ہندو شاه در تاریخ وفات ایشان چند بیت در سلک
 نظم کشیده بعیت سہ خسرو زوال آمد یکبار کہ بمنہ از عدلشان دارالامان بود یکی
 محمود شہ سلطان کجرات کہ بچون دولت خود نوجوان بود دیگر اسلام خان سلطان دہلی کہ اندر خود
 صاحبقران بود سیم آمد نظام الملک بھری کہ در ملک دکن خسرو نشان بود ز تاریخ وفات این سہ
 ہم میسر زوال خسروان بود سلطان محمود شہ نیک نہاد پسندید اطوار بود و اکثر اوقات
 در صحبت علماء و متفکران بسر بردی و روزهای بزرگ مثل روز مولود و وفات حضرت رسول صلی اللہ علیہ
 و آلہ و سلم و ہر روز وفات ابا و جدانش و دیگر روزهای مشترک طعام بفقرا و مساکین و مستحقین داد
 و جوہ طشت و آفامہ بدست گرفته ست روز شش و بارہای سہ ہفت و غیرہ کہ بجهت شوش
 منفر بود اول ستارہ جامہ ایشان بگردند بعد از آن بجهت او جامہ میساختند

تاریخ فرشته .

۳۵۰

مقدمه چهارم
فرشته

و در کن رآب کناری آن آبخانه ساخته که بخت کرده دیوار دوست و در آن آبخانه چند عمارت و گلشن و باغهای روح افزا ساخته و باغبانان و بزمیان صاحب جمال رجوع فرموده و اقسام جانوران در آن آبخانه سر داده بود که از تولد و تناسل کثرت تمام گرفته بودند چون صحبت زمان موله بود همه وقت با حرهای خود در اینجا شکار کردی و چوکان با خنثی و در خنثی که در آن چهار دیوار بودند به محصل سبز و سبج چیدی گویند از و فرزند می ماند و از حرهای او هرگاه یکی عامل شده با سقا طاقان مر فرمودی و اعتماد خان که از غلامان بندی بود و سلطان اعتماد کلی با و داشت در حرم خود محرم ساخته آرایش زنان با و می نمود و بخت ملاحظه و احتیاط کا فور خورده اسقاط رجولیت از خود کرد و چون در کجرات رفتن عورات بزارات و اجتماع این طایفه به بهانه در خانهای مردم راجع عظیم داشت و متی و فخر بنزل رسم و عادت شده بود که قیج آن می نمود بر آینه سلطان محمود منع کرده جهت امتحان جمعی از مردم مجهول را بطلب ایشان میفرستاد چون می آمدند بسیار است می رسید بنا برین بخت برین و بهی سته

این باب شد ذکر سلطنت سلطان احمد شاه کجراتی

چون سلطان محمود شاه شهادت یافت و فرزند می نداشت اعتماد خان بخت تسکین نایره فتنه و ف در رضی الملک نام خود سالی از اولاد سلطان احمد شاه ثانی بروی کار آورده با اتفاق میران سید مبارک بخاری و دیگر امرا بر تخت شاهی اجلاس نموده سلطان احمد شاه خطاب داده مهمات مملکت از پیش خود گرفته بجز اسم شاهی چیزی برود نگذاشت و چون پنج سال برین منوال گذشت شاه احمد شاه تاب نیاورده از احمد باب پیش سید مبارک بخاری که از امرای کبار بود رفت بنا برین موسی خان فولادی و سادات خان و عالیشان لوبی و اعظم خان مالویی و دیگر مردم برو جمع شدند و اعتماد خان با اتفاق اعتماد الملک پدر چنگیز خان و بالغ خان و چهار خان حبشی و خنت الملک و دیگر امرا می کورات ساتو پنجاه بر سر سید مبارک خان رفت و او اگر چه نسبت با اعتماد خان جمعیت کمتر داشت مگر که قتال بیاراست و در آن اثنا کلوه لوتی سید مبارک رسیده و در باجم دیگر فرستاده شکست بر سلطان احمد افتاده بکجرات در روزی چند در صحرا و جنگل که گردانی کشیده آخر اعتماد خان را بد و او سلوک قدیم پیش نهاد خود ختم کیسین

کسی را پیش از این نداشت و بصورت عماد الملک حکمران خودی بر سر خانه اعتماد خان گدند و تو بهماناوه شرک
در اعدا حق که در میان خان تاسب بناورده بجانب بال که در لواجی محمد آباد حبسنا نیز است رفت و جمعیت کرده بود
بود که بکشتن او مع شود و هم در میان گدند و است و صبح دادند و امر و کالت را بر پنج سابق با اعتماد خان تفویض نمودند
و در لایت خروج و محمد آباد حبسنا نیز و ناهود و دیگر برگشت میان آب مندری و زنده بجا گیر عماد الملک قرار
دادند و بخاری بکند و باغچه سوار جاکیر بنجامه سلطان احمد عشر رساخته سلطان احمد درین کرت گاه گاه از بیعتی
علاقمه یا چهران خود در آب قتل اعتماد خان شربت مسکری و بعضی خور و سالی بشیر درخت کید را دو نیم میکرد
و کشت و در میان چمن در بر کاله پستانم اعتماد خان از حقیقت حال آگاه شده پیشدستی نمود و شبی او را
قتل آورد و محمد شاه را از دیوار قلعه محادی حاکم الملک بجانب دریا افکند و شهرت داد که سلطان احمد شاه
بجست و مدتی بماند و جبه الملک را آمد و در نامانسته بقتل رسید ایام حکومت او پشت سال بود

کتابی سلطان مظفر بن محمود شاه گجراتی

در این کتاب در بیان و شمایه سید محمد خان قاضی رادر مجلس امرای گجرات آورده قسم یاد کرد که این طفل شاه محمود
را در این مجلس و قتلگاه حاکم شاه بن پیر که اسقاط علی نایم چون از خسل پنجاه گذشته بود بدان قیام نمودم
و در این مجلس و نشست و نایم نکت همان خود نیست کرده کمال استقلال بهر سانند و ولایت چن تا
در این شهرت موسی خان و شیر خان فولادی درآمد و در این پور و تر واده و مود چور و پرگنه و گرا فستخ نایم
در این شهرت شده و پرگانی که میان آب صابر متی و مندری است اعتماد خان منصرف شده بند سورت
و ناکه است و محمد آباد حبسنا نیز در تصرف چکیر خان بن عماد الملک غلام ترک ماند و در ستم خان که ظاهر زاده چکیر خان
بود هر دو را منصرف گشت و دو لقه و دند و ده بجا گیر سید میران ولد سید مبارک بخاری مقرر شد و قلعه جونا کر
و سورت و امان خان محمدمعنی آورده از اتفاق امرای گجرات خود را بکنار کشیده اعتماد خان سلطان
مظفر را محبوس نمود و بدست او را در اندر دیوان برای نمودن محرم بر سخت نشانیده خود در پس او می نشست و در

تاریخ قریه

۳۵۲

مقاله چهارم

و امرا اسلام حاضر میشدند و چون چندی روز برین منوال بگذشت پیکر خان و شیر خان فولادی به تهنیت و احترام و سعادت
 با هم آباد رسیدند و بعد از یکسال فتح خان را بسبب قرب جوار جاگیر با فولادیان حد او ست بهم رسید و حرکت در میان
 ایشان واقع شد و فتح خان شکست یافته پیش اعتماد خان رفت و اعتماد خان اربین معنی در تائب شده و لشکر با جمع
 آورده با استیلا تمام بر سر فولادیان رفت و فولادیان در قلعه بن مستحص شده و بسیار مجروحان داشتند کردند
 اعتماد خان قبول ناکرده در محاصره سیکو شد چون کار بر افغانان فولادی تنگ شد جوانان خرد سال بجمع
 جمع شده موسی خان و شیر خان گفتند که برگاه ایشان مجروحان بسیار را قبول ندارند بجز جنگ کردن و جان سپردن
 چاره نیست پس قرب پا فصد کس یکبار از خانه بر آمدند و موسی خان و شیر خان فولادی نیز با مردمانی که داشتند
 و قریه بزرگ میر رسیدند ناچار بیرون رفتند و اعتماد خان بالنگر گجرات که از سی هزار زیاد بود و صف راست کرده فولادیان
 بر فوج خاصه اعتماد خانیان باخته منظم ساختند حاجی خان غلام سلیم شاه بن شیر شاه که عمده فوج اعتماد خان بود منظم
 نموده پیش فولادیان رفت فولادیان با اعتماد خان پیغام کردند که حاجی خان پیش ما آمد جاگیر او را باد واکنداید اعتماد خان
 قبول نموده گفت که اولاً کر ما بود هرگاه که بخت رفته باشد جاگیر او چون توان داد موسی خان و شیر خان جمعیت نموده بر سر
 جاگیر حاجی خان آمده در قصبه جوتنه نشستند اعتماد خان لشکر با جمع آورده در برابر رفت و مدت چهل روز محاصره
 یافت و عاقبت کار بخت رسیده اعتماد خان دین کرت نیز شکست یافته به هرج نزد چپ کیر خان رفت و در
 بدو ملگت آورد لیکن صلاح در جنگ ندیده صلح کرد و جاگیر حاجی خان را واکنداشت با هم آباد رفت و پیکر خان
 نیز مردم از استقلال زده با اعتماد خان پیغام داد که ما خانه را و این درگاه هستیم و بر جمیع امور حرم اطلاع داریم شاه محمود
 پاشا فرزندی نداشت حالا که این پسر را پسر شاه محمود شاه نام کرده بر روی کار آورده این چه معنی دارد که تو در مجلس او
 می نشینی و مردم تو بخاها بیانی نمیکند و تو حاضر نشوی بیچاکس اسلام او نمیرود و اگر فی الواقع پسر سلطان محمود شاه
 است پس تو نیز بسو سایر امرا و خاصه شیل می باید که خدمت کنی و به یکباره و یکبار در مجلس نشیند تو نیز بشینی اعتماد
 خان جواب گفت که من در مجلس بزرگان شهر نشینم یاد کرده ام که این طفل پسر شاه محمود شاه است
 و بزرگان سخن من اعتماد کرده تاج شاهی بر سر او نهاده و بیعت کرده اند و اگر گفته که چهار در مجلس او نمی نشینی بهمان است
 که

سلطان مظفر شاه بن محمود

۳۰۳

مقاله چهارم
چشمه

که سید مسکونیه لیکت نسبت به مکنان منزلت و قدر من نزد سلطان حجت اشیاں بیشتر بود و تو در آن ایام طفل بودی پدرت
علاء الملک شایب اگر زنده می بود تصدیق این سخن مسکرو و این جوان که حال تحت سلطنت بجلوس اوزیب و ریب
بافتہ ولی اعمیت من و ولی نعمت تو میشود خیریت تو در آن است که سر از خد مسکنداری او نیچی و اینچنان که پدر تو
پدر این مسکرو نیز خدمت این مکنی تا نمره مراد از درخت اعل برگیری الغرض شیرخان فولادی برین جواب و سوال
و قوفت یافتہ خطی بچنگیزخان نوشت خلاصہ مضمونش آنکه شما روزی چند پای در دامن صبر کشیده طریقه
از دست ندید و پی تفریب بسند عالی اظهار مخالفت کنید اما چون چنگیزخان دزدان طمع در قصبہ بروده فرو برد
و قبول انیمنی نکرده باعث امانت و نمان پیغام فرستاد که مردم بسیار نزد من جمع شده اند و این ولایت محقر که در تصرف
منست با جماعت کفایت نمیکند چون زمام مہام و محل و عقد امور مملکت مغوض برای خیر انار است ند عالی است در بنا
فکری فرمایند اعتماد خان خواست که او را با حکام بر ما بنور منازع سازد تا بلا خطہ بر ما بنور بیان اراده اسخود و بکنند
بنا بر آن در جواب نوشته فرستاد که قصبہ نذر بار و ایم در تصرف امرای کجرات بوده و در آن ایام که سلطان محمود
در قلعه آسیر با اتفاق سیران مبارک شاه می بود و میران مبارک شاه و نعد کرده بود که اگر حصہ جان و نعالی عنان فرمانده
مملکت کجرات پیدا اقدار من سبارد قصبہ نذر بار را بخواهم فرستد و بعد از آنکه سلطان شہید بر آورد
جہان بانی جلوس فرمود بجهت اقامت عده که بر نذر باران عین فرض است قصبہ نذر بار را میران مبارک شاه داد و
حال سلطان که بدرجه شہادت رسیده و میران مبارک شاه نیز رحلت نموده صلاح است که تمام محبت خود در قصبہ نذر
بار را بحال الوقت در زواید علویہ تصرف سوز تا در باب اشیاں برود زمان فکری بر اصل کرده شود حسب کجرات
فریب خورده شروع در استعداد لشکر گسی نموده در سنه اربع و سبعین و تسعایه کوچ متواتر بدالضوب قاصد کرد
و قصبہ نذر بار را متصرف سده قدم مسدود بیشتر نماد تا محده دهنایم صرف اتفاقا در آن اشنا خبر رسید که محمد
میران شاه و فاروقی ولد میران مبارک شاه با اتفاقان حاکم باره بکینک می آید و چنگیزخان لشکر خود را در زمینی که
شکست کجرات با جماعتی بسیار داشت فرو آورد و در طرفی که آن زمین مسنوار بود از اہل باران بکیر کشید و محمد شاه
در آنجا بحال در مہر و نصف کشید وقت خوب ایستاد چنگیزخان از دایره خود آن شامت غور و غور

سلطان مغربین محمود شاه کجراتی

۳۵۵

مقاله چهارم
ششم

و بشیر خان پولادی چون در فوجی قصبه کروی این خبر رسید به چکنیز خان پیام فرستاد که اینمه ولایت با عثماد خان ^{سطح} خج سلطان گذاشته میشد امحال که تنها متصرف شده از آئین مروت و رسم قنوت دور است که خود نیز با جمیعت بسیار کوچ نموده متوجه احمد آباد گردید چکنیز خان دید که با بشیر خان در نیوقت منافع شدن لایق نیست قرار داد که بخج از آب سا بر متی انطرف است تعلق بشمار دارد باین سبب بعضی از پورهای احمد آباد مثل عثمان پور و خانپور نیز بشیر خان تعلق گرفت و چکنیز خان میرزایانرا بواسطه نیکو خدمتی عزت و حرمت بسیار داشت و میران محمد شاه ولد میران مینا چون در فتح اقل و لبر شده بود مملکت کجراترا از شاه خالی بقیه منازعت و مخالفت امر از بهجت جمیل تصور نموده بغیریت لشکر المملکت حرکت نموده تا ظاهر احمد آباد عغان کشید چکنیز خان با اتفاق میرزایان بآبکنک جنگ از شهر بیرون آمده بعد از جنگ میران محمد شاه شکست یافته پرنشان و پی سامان با سیر رفت و چون فتح بخش تردد میرزایان واقع شده بود چکنیز خان دلجویی ایشان نموده حسب پرنکه معمور و آبادان از سر کار بهروج بجاکیر ایشان مستقر نمود و ایشانرا بواسطه آنکه سامان داشتند و بهرسانند رخصت جاکیر کرد و میرزایان چون بجاکیر خود رفتند مردم او با شش ^{علت} برود ایشان گرد آمدند و شرف الدین حسین میرزا که از اولاد خواجه عبداللہ احرار بود و داماد حنت آشیانی الفیر الدین محمد هما یون پادشاه میشد از جلال الدین محمد اکبر پادشاه روگردان شده بمیرزایان پیوست برآئینه جاکیر بخرج ایشان وفا نموده بعضی محال دیگر را بر رخصت چکنیز خان تصرف شد و چون اینخبر بمچکنیز خان رسید سه چهار هزار جشی و پنج شش هزار کجراتی بر سر ایشان تعین فرمود و میرزایان فوج چکنیز خانرا شکست داده پاره مردم را قتل آوردند و تعاقب نمودند و جماعتی از جشیان و کجراتیان که بدست ایشان افتاده بودند از آنجمله هر که خورد سال و معدوم اللحیه بود برای حد حضور کما بداشتند و هر که ریش دار بود تیر در بینی کرده و دستها بر پشت بسته و چوبکی مده در گردن آنها انداختند با دانت تمام سرداوند و چون چنین کردند دانستند که چکنیز خان خود بر سر ایشان خواهد آمد لاجرم علاج و آغوش از وقوع کرده بمنور از او از جای خود بجنبید و بود که ایشان بر ولایت بر خانپور نهادند و در اینجا نیز دست انداز کرده بولایت مالوه رفتند و باقی حالات ایشان در ضمن احوال محمد اکبر پادشاه مذکور است القصه چون الفخ خان و جماعت با اتفاق شاه ^{مظفر} بولایت کاشیه که عبادت از شکستهای کنار آب مندرست رسیده دایم انتظار میزدند که شاه

تاریخ فرشته

ع ۵۴

ایمده

اعتماد خان خود آید و یا شیرخان ولد خود را فرستاده مظفر شلار ابنه خود ببرد و چون از و صدایی ظاهر نشد سلطان
مظفر را برده شسته بدو نکرور برده با اعتماد خان سپردند و بعد از چند روز بخت سپاهیان خود حیرت از اعتماد خان طلبیده
اعتماد خان در جواب گفت که حاصل جاکیر من بر همگان ظاهر است که چه مقدار است و هر ساله چه خرج میشود و مع
نهی نیست که از مردم قرض گرفته داده شود باین سبب النخانی جشی و دیگر امر از اعتماد خان آزار یافته چکنیز خان برین امر
دقوت یافته خطوط استمالت بر که تم فرستاده بحضور خود خواند النخانی و چهار خان و سیف الملک و دیگر جشیان حضرت
اعتماد خان متوجه معمو آید شدند و انجا حاکم الملک کجراتی را ملاقات نموده با اتفاق یکدیگر عازم احمد آباد گشتند
چون بجنس کاکریه که فریب شجر است رسیدند بخت تغییر لباس در باغ سلطان محمود فرو آمدند و مقارن این حال چکنیز خان
با استقبال شتافته اختیار الملک و النخانی و دیگر بشتیاران در باغ دید و پرسش و دلجویی ایشان نموده النخانی و چهار خان
گفتند که هر عالم و عالمیان روشن است که ما پسر غلام و خان زاده سلطان محمود میباشیم اگر دولت یکی از مایان انتقال
یافته باشد در نسبت اصلاقیات و تملیفات و در ملاقات رعایت این نسبت می باید منظور باشد مناسب آنکه از
بند های سلطان چند لغت که بزی خدمت اختیار یافته اند و الحال همه در این مجلس حاضرند من بعد هرگاه بملا
سلام خواهند آمد توقع آنکه حاجیان مانع هیچکدام نشوند چکنیز خان تواضع نموده قبول این معنی کرد و امر را بسجده همراه گرفته
شجر درآمد و منازل خالی کرد تسلیم ایشان نمود و بعد از هفت روزی جاسوسی آمده النخانی خبر کرد که چکنیز خان میخواست
که تیر و چهار خان را بقتل آورد و قرار داده که صبح شمار در میدان چوکان خوانده در سنگام غفلت بقتل رساند
پس اگر فردا بکاکریه تالاب بچوکان بازی رفت خطری نیست چه که انجا صحرای وسیع است هر طرف میتوان گشت
و اگر میدان نهد که درون ارک است رفت یقین دانند که کار مشکوک است انجا اراده خود را بطور خواهد آورد و بمنور
جاسوس ازین سخن فارغ نشد بود که کس چکنیز خان آمده بعد دعا گفت که فردا بمیدان بهدر بچوکان بازی خواهیم رفت
بگاه تر حاضر شوید النخانی از شنیدن این خبر متحیر گشت و سوار شد و بمنزل سیف الملک جشی رفت و انجا چهار خان و رشید
شاهی و محلی دار خان و خورشید خان را طلبیده این سخن در میان نهاد و بعد از دو بدل بسیار را چهار خان قرار کرد
که پیش دستی نموده چکنیز خان را بکشت و صبح روز دیگر النخانی و چهار خان جشی با اتفاق یاران خود سوار
بشن

سلطان مظفر بن محمود شاه کجراتی

۳۵۷

خاندان چهارم
شده

پیش از چنگیز خان رفتند و چون هنوز لشکر بان و یهوداران او حاضر نشده بودند کس فرستاده و عارض نمایند و پیغام دادند که حسب الاشاره آمده ایم اگر زودتر بچوگان بازی شتایید بهتر خواهد بود چنگیز خان که صبحی زده سرخوش بود بیک لای جامه سرلیصاف تنها از خانه بیرون آمده با اتفاق حریفان و غایبیه متوجه میدان بهدر شد چون پاره ماه قطع نمود القمان حبشی که بجانب مین چنگیز خان و چهار خان بجانب بسیار او میرفتند با شارت دامنود که فرصت مستقیم است چهار خان حبشی فی الفور چنان ضربتی حواله چنگیز خان کرد که سرش با یک دست از تن جدا شد و از اینجا جلوریز مینازل خود رفته مستعد جنگ شدند و اخبار الملک نیز بموافقت ایشان مستعد شدند و رسم خان خواجه زاده چنگیز خان که از عقب با فوج می آمد نفس خالوار بر بالای فیل انداخته بی آنکه منزل برود و با جروج که دید و او با شش شمشیر است بتاراج مردم چنگیز خان را زد و چون محقق شد که رسم خان به جروج رفت الغ خان حبشی و خستیار الملک و چهار خان و دیگر امرای قلعه ارک که به بدر شهرت دارند آمدند و خطی با عتقاد خان نوشتند و او را از حقیقت حال آگاهی بخشیدند با حمد آباد خواندند و چهار روز برر خان و محمد خان نهرن شیر خان پولادنی بجهت سنیت و مبارکباد بشهر آمده برای برگردان مردم از امرای جیوش اسپیشکش آوردند و الغ خان و چهار خان حبشی با امرای مذکور جایگزین نمودند و مقرر ساختند و آنها مینازل خود بازگشتند و روز دیگر شیر خان پولادنی جاسوسان فرستاد و خبر گرفت که از مردم امرای هیچ کس بجهت محافظت در بهدر نمی باشد بنا بر آن شب بنم از قتل چنگیز خان سادات خانرا که یکی از امرای شیر خان بود با سید کس فرستاده تا دیوار قلعه از جانب خاور شکسته بهدر را متصرف شد و بعد از چند روز عتقاد خان سلطان مظفر را بکنجه به سر راه گرفته با حمد آباد آمد و چون قلعه بهدر در تصرف سادات خان بود مظفر شاه را نیز در منزل خود فرو آورد و در باب استخلاص بهدر خطی بشیر خان نوشته فرستاد که قلعه بهدر خانه سلاطین است و چون سلطان بنیاد شد بر نهران و یهودان لازم است که خانه صاحب خود را محافظت نمایند نه آنکه خود فرو و آیند تا متصرف شوند اکنون که سلطان بشهر آمده سادات خانرا که چو شد که بهدر را خالی ساخته بسیار شیر خان بمقتضای رعایت حقوقی که اعتماد خان برود داشت سخن او را قبول کرده و بهدر را خالی نمود و مظفر شاه رفت در منزل خود قرار گرفت و در غایت این احوال منتهان خبر آوردند که میزبانان از دلاست مالوه که بجهت برآمدند و دهان چون خبر شسته شدن چنگیز خان شنیدند

تاریخ هرات

مقدمه
چهارم

مسرور و خوشدل شده متوجه ولایت هروج و سورت گشتند تا آن صوبه را متصرف شوند و خستیار الملک و بی خان
بمنزل اعتماد خان رفته گفتند که ولایت هروج بی صاحب است و میگویند که میرزایان متوجه آنجا دو شده اند بهتر است
که جمیع امرا جمعیت نموده متوجه هروج گردند و آنجا را در تصرف آورند و در انفاذ این نیت توفیق و تاجری بخوراه ندهند چه
اگر هروج بتصرف میرزایان در آید بسیار خون جگر باید خورد تا از تصرف آنجا محنت بر آید اعتماد خان کشتن شیر خان فولاد
فرستاده کشتن رسید شیر خان گفت بهترین شقوق سواریت قرار یافت که مجموع عساکر سه توپ شوند اول الفغان
باجشیان دیگر کمینزل پیش رود و چون اینها از منزل کوچ کنند اعتماد خان و خستیار الملک و امرای دیگر که توپ
دوم است در این منزل فرود آیند و چون توپ ثانی ازین منزل پیش برود توپ سیم که شیر خان پولادی و امرای
دیگر باشند در آنجا منزل بگیرند و ساد استخوان بجاری بجا مقام خود باشند چون برین قرار گرفت الفغان و چهار خان
و سیف الملک و دیگر حشیان محمود آباد رسیدند اعتماد خان متوهم شد و از شهر بیرون رفته مسج این عزیت نمود
الفغان و باران او این حرکت را بر ظرافت حمل کرده بیکدیگر گفتند که ما مثل جنگیر خان دشمن او را کشته باشیم و او اتفاق
ورز و صلاح است که ولایت او را میان یکدیگر قسمت کرده متصرف شویم برین قرارداد غیبت مصمم نموده برکنه
کنشیت و برکنه علا و بعضی برکنه دیگر را متصرف شدند و میرزایان از فرصت شده قلعه حبیبانیر و قلعه بندر
و دیگر مواضع متصرف شدند و رستم خان که در قلعه هروج متحصن شده بود با میرزایان جنگ کرده آخر با مالک بیرون آمد
قلعه را با ایشان سپرد و چون مردم بی جا گیر گهراست از شهر برآمده بالفغان پیوستند الفغان چهار خان گفت که چون خیال
از شهر پیش آمده اند یکی از برکنه است اعتماد خان را بخواد جاگیر آنجا محنت باید نمود چهار خان گفت هر جا که بان محنت
خواهید داد من بدیدم که هر چه از آن کرده متوقع است از من بوقع خواهد آمد و بر سر این سخنان میان الفغان و
چهار خان مانعت و نزاع پدید آمده اعتماد خان فرجه یافته چهار خان را بمکر و فریب فریاد پیش خود برد و بدین سبب
در شوکت طبعه حبشیان فخر عظیم راه یافت چنانچه الفغان حبشی و شاد استخوان بخاری بشیر خان پولادی پیوستند
و چون پادشیر خان پولادی راجع شد سلطان مظفر نیز انتظار فرصت نموده روزی قبل از مغرب از راه کهرگی برآمد
خود را بمنزل حیات محمد که نزد یکت بختیاری گفت جایزه الفغان را رسانید و الفغان او را ندیده بختیاری شادمان
و خوشدل

سلطان مظفر بن محمود شاه کجراتی

۳۵۹

مقاله چهارم
شماره ۱۰۴

و گفت شاه مظفری آنکه سابقاً مرا اطلاع باشد بمنزل من آمده است اما بمنور من اورا ندیده ام شیرخان فولادی گفت
چون همان حسرت میباید شایر وید و حقوق خدمتکاری بتقدیم رسانید و علی الصبح خطا عماد خان بشیرخان
فولادی رسید که چون مظفر فرزند شاه محمود شاه ثالث نبود لهذا اورا بیرون نموده میرزا یازا طلبیده ام تا بپادشاه
برداشته ملک کجرات را تسلیم ایشان نمایم بعد از مطالعه خطا شیرخان فولادی بمنزل سید حامد رفته استفسار نمود که در
وقت جلوس عماد خان در باب مظفر شاه چه گفته بود سید حامد و دیگر سادات گفتند که عماد خان مصحف برداشته
قسم یاد کرد که این طفل فرزند سلطان محمود شاه ثالث است اکنون این سخن از روی عداوت نوشته است شیرخان
فولادی از منزل سید حامد سوار شده بمنزل الغان حبشی آمد و گمان بدست گرفته بهمانطور که نوکر صاحب خود را ملازم
سلطان مظفر را ملازمست نمود از منزل الغان حبشی سلطان را سوار نمود و بمنزل خود آورد و بخدمت گذاری او قیام نمود
و اعما و خان میرزا یازا از حد و مهربان طبعیده چون ایشان با پنج شش هزار سوار با احمد آباد رسیدند بر روز جمعی از مردم
میرزایان راجع مردم خستیدار الملک بجنگ حبشیان میفرستاد چنانچه رفته رفته مخالفت و منازعت بتطویل انجامید و
اعما و خان چون ندید که کاری از پیش میرود و عزم داشت بجلال الدین محمد اکبر پادشاه فرستاده ترغیب تسخیر کجرات
و بحسب اتفاق در آنوقت که سده نمانین و ستمایه باشد جلال الدین محمد اکبر پادشاه بنا کور تسخیر آورده بر محمد خان را که بجا
کلان مشهور است با جمعی کثیر از امرای نامدار به تسخیر سرزمینی فرستاده بود و چون پیر محمد خان از دست اطمینان راجع
سرزمینی زخمی شد جلال الدین محمد اکبر پادشاه بسعادت و اقبال متوجه لشکرگاه پیر محمد خان گشت و در آنوقت عراض غنی
کجرات رسید بلا توقف از اسباب عزیمت کجرات نمود بدان تفضیل که در جای خود مذکور است رایات جاکمکشی البر
به پتن کجرات رسید شیرخان فولادی که در آنوقت محاصره احمد آباد داشت دست و پا کم کرده بطرفی کجرات و ابراهیم
حسین میرزا و برادران او بجانب برو و د و هروج رفتند و اعما و خان و میرزا ابوتراب شیرازی و الغان حبشی و جبار خان
و اختیار الملک احرام آستان ملک آشیان سلطان بسته در سنگت دولخواهان انتظام یافتند و شاه مظفر از
شیرخان فولادی جدا شده بملازمست انحضرت اخلاص یافت و دولت کجراتیان در چهاردهم رجب سنه ثانی
و ستمایه مفتی گشته کجرات داخل ممالک محروسه جلال الدین محمد اکبر پادشاه شد و در پناهیورش قلع بنده سوار

۹۸۰

۹۸۰

تاریخ فرمشته

۴۰

مقاله چهارم
فرمشته

از تصرف مردم محمد حسین میرزا بر آورده در وقت مراجعت چون نواحی بهرج رسید والد بزرگوار خان دادخواهی نمودند که پسر مرا چهار خان ناحی کشته جلال الدین محمد اکبر پادشاه چهار خان حبشی را که ملازم رکاب بود قصاص فرمود و شاه مظفر بهرام خود با کره مرد و وقتی که ستم خان خانان به بنگاله میرفت با و سپرد و او دختر خود شتراده خانم را ب عقد وی در آورده و بعد چندگاه از بد بنگال شده و او را مجهول ساخت و او به نکاح فرست از حبس کریمیه در سنه تسع و ثمانین و شصت و شصت کجرات رفت و لشکر بسیار بهر ساینده با قطب الدین خان حاکم کجرات جنگ کرده و او را کشت و بعد از سه سال باز آمد کجرات را مضرت شد و خطبه بنام خود خواند و چندگاه شایع کرد و جلال الدین محمد اکبر پادشاه در سنه اصدی و تسعین و تسمایه میرزا عبد الرحیم ولد بیروخان ترکمان الحاق طلب سبج سخنان را بدفع او تعیین کرد و او با نکت جماعتی با محمد آبا در قه شاه مظفر بجانب جو ناکده کریمزایند و مجددا کجرات تصرف اکبر پادشاه در آمد و تا حال آن مملکت بهشت آیین در قبض آن دو دمان عالیشان است ایام سلطنت مظفر شاه تیر تا به شکام تنزل سیزده سال و چند ماه بود

مقاله پنجم در بیان حکام مملکت مالوه و سند

پوشیده نماند که بلاد مالوه مملکتی است وسیع و همه وقت حکام ذیشان در اندیاری می بودند و راههای کبار و ریان نامدار مثل راجه کبریا جیت که مدار تاریخ بنمود از ابتدای سلطنت اوست و راجه بهوج و غیره و نکت که از راههای هندوستان اندک مالوه امتیاز داشتند و بعد از زمان سلطان محمود غزنوی که اسلام در هندوستان شایع شد از سلاطین دلی سلطان غیاث الدین برانم مملکت استیلا یافت و بعد از او تازمان سلطان محمد بن فیروز شاه در تصرف پادشاهان دلی بود و دلاور خان غوری که نام اصلی او حسین است و از احفاد سلطان شهاب الدین سام غوری بنمود از قتل سلطان محمد بن فیروز شاه بحکومت آن مملکت رسید و دوم از استقلال زود و از آنوقت حاکم مالوه از اطاعت پادشاه دلی کشید و یازده نفر خلاصه تا سنه تسع و سبعین و تسمایه از پی یکدیگر حکومت کرده اند و در آن مدت چندگاه سلطان بهرام و جنت آشنایی نصیر الدین محمد سحابیون پادشاه بحکومت مالوه فایز گشته اند آورده اند که محمد شاه بن فیروز شاه جمعی را که در ایام فرای او ستمی کرده و فاد حقیقت و زبیده بودند چون پیاد شاهی رسید هر یک را از عاینها کرد

حکومت دلاور خان غوری

۴۴۱

مقاله پنجم
۹۶۹

۸۰۱

چنانچه خواجہ سردار خطاب خواجہ جهان کرمه وزیر کل ساخت و ظفر خان بن وجیه الملک را حاکم کجرات و خضر خان را حاکم ملتان و دلاور خان غوری را حاکم مالوه گردانید و آنحضرت الامر بهر چهار کس بشایه رسیدند و کفر دلاور خان در دمار نشسته و به نیروی بازوی شجاعت و قوت رای صایب ولایت مالوه را بخصط آورد و دست تصرف متغلبه را از اطراف و کناف الملکت کوتاه ساخت و بنا بر آنکه همیشه در خاطرش میگذشت که شادی آباد مند و رادار الملکت خود سازم گاه کاهی رفته در تعمیرش میگوشتید و باز به دمار محبت میکرد و در سینه اعدای و ثمانایه سلطان محمود شاه پادشاه دہلی از صولت صاحبقران کرجتہ کجرات رفت و چون شاه مظفر سلوک مرضی بنمود از در بخیدہ متوجہ دمار شد و فتنک بسر مد مالوه رسید دلاور خان قراتیان و خویشان و اقزای خود را با استقبال فرستاده حکم نمود که منزل بمنزل جشن و طوی کرده لوازم ضیافت بچوین و جی بجا آورند و چون بہشت گردہی دمار رسید دلاور خان خود نیز در تہبہ استقبال شد و ہوشنگ کہ باہمنی از پدر خود دلاور خان غوری راضی نبود با اکثر لشکر مالوه بشادی آباد مند و رفت و دلاور خان پیشوا پادشاه ناصر الدین محمود شتافہ با عاز تمام در شہر دمار در آورد و نقود و جوامع خود را بنظر سلطان گذار گفت اینہا نعلن بحضرت دارد و بندہ غلام و حبیب اہل حرم کھنزان اند ناصر الدین محمود شاه اوراد عالی سر کردہ افتد کہ ما محتاج بودہ کرمہ باقی را واپس داد و در سنے اربع و ثمانایہ محمود شاه دلاور خان را وداع کردہ جب التماس امرای دہلی بد النظر متوجہ شد و ہوشنگ انجہر شنیدہ بملازمت پرشتافت و در آمدت سہ سال کہ ہوشنگ در مند بود و حصار میسکند اسکنہ از سنک و کچ بنا کرد و در زمان سلطنت خود با تمام رسانید چنانچہ در تعریف الشہر عنقریب کمی آید و چون ناصر الدین محمود شاه از میان رفت و سلطنت دہلی خلل تام پذیرفت دعوی استقلال کردہ بطریق سلاطین خطبہ مالوه بنام خود کردہ چہر و سترہ سرخ ساخت کونینگی از اجداد او از غور آمدہ مد در گاہ پادشاهان دہلی صاحب جاہ گردید و پسرش با تار رسیدہ پسر زادہ او کہ دلاور خان غوری باشد در عہد فیروز شاہ از امرای کبار گشت و در عہد سلطان محمد شاہ چون مالوه را قطاع یافت در ادب ملک داری سلوک سلاطین پیش گرفت و سالہا بکام دل گذارید

۸۰۴

در سنده ثمان و ثمانیایه و دویست میات سپرده در بعضی کتب به نظر رسیده که بسی هوشنگ مسموم گشت ایام
حکومت او بیست سال بود از آنجمله چهار سال وگرنی سلطنت کرد

ذکر سلطنت هوشنگ بن دلاور خان غوری

الپخان بعد از پدر لوی حکومت مالوه برافراشت و طغرای کامرانی بنام خود نوشته خویش را بر سلطان هوشنگ
طبق ساخت و امر او بزرگان آن ناحیه با و بیعت کردند و سر حلقه اطاعتش را آوردند لیکن هنوز محاسن سلطنت
و اساس دولت استحکام نیافته بود که منبیا خبر آوردند که بشاه مظفر کجراتی چنین خبر رسیده که الپخان پدر
خود دلاور خان غوری را بواسطه حطام دنیوی زبهر داده خود را سلطان هوشنگ نام نهاد پس بنا بر آنکه
میان دلاور خان غوری و شاه مظفر کجراتی عقد اخوت بود سامان لشکر نموده متوجه ایخود و گشت سلطان
هوشنگ هم با بنک جنگ از قلعه دمار برآمده در سنه عشر و ثمانیایه طرفین صفها آراستند و در کمال حد
و شدت با یکدیگر در او بختند چنانکه سلطان مظفر در انحر که زخمی شد و سلطان هوشنگ از اسب بزر افتاد
و با وجود چنین حال بهچکدام بای شجاعت را متزلزل نساخته همچنان دست از جنگ باز نمیداشتند تا آنکه مظفر
و هزیمت نیکو شش است از عالم غیب ظفر نامزد سلطان مظفر کجراتی شده سلطان هوشنگ فرار نمود
و پناه بقلعه برد و پو طاققت مقاومت در خود نمیدانان خواسته بشاه مظفر کجراتی پیوست و در همان مجلس
سلطان او را با امرای او مقیم ساخته بموکلان سپرد و خان اعظم نصرخان برادر خود را در قلعه دمار مقیم
تمام گذاشت و سپاه مالوه را مطیع خود ساخته بفتح و فیروزی متوجه کجرات شد و چون در سال اول نصرخان
ناکرده کار محصول زیاده بر مقدور از رعایا طلب داشت و سلوک بد پیش گرفت بعد از آنکه سلطان مظفر کجرات
رفت لشکر مالوه فرصت یافته نصرخان را از دمار بیرون کردند و بنا بر آنکه نصرخان در آن ناحیه توقف کرده ایرولا
مالوه بیرون گرفت تا قبش نموده بعضی پس ماندگان را از آن بلع رسانیدند لیکن نصرخان از خوف شاه مظفر
دمار را گذاشته در قلعه شادی آباد ماند و که بروج مشیده آن با منطقه البروج لاف برتری میزد و طرح اقامت داشت

سلسله سادات در خان غوری

و موسی خان را که این هم سلطان هوشنگ پسر سرداری برداشته و بعد از وصول انجیر بکرات سلطان هوشنگ
 عویضه بخود بخدمت سلطان مظفر فرستاد و مضمونش آنکه آن خداوند جهان و جهانیان بجای عم و پدر فقیر
 میشود سخنی که بعضی از اهل غرض بعرض رسانیده اند خدا تعالی داناست که خلاف واقع است ^{مقاله پنجم} این ایام سمرقند
 میشود که امرای مالوه نسبت بخان اعظم بی اعتدالی کرده موسی را بسر داری برداشته اند و ولایت مالوه را منقش
 شده و هم از استقلال میزنند اگر فقیر را قید برداشته مریون قید احسان فرمایند بکل که آن بلاد بدست افتد
 سلطان بعد از یکسال از خمس برآورده از و عهد گرفت و سرانجام او نموده در سینه اصدی و غیرین و ثنائی
 احمد شاه را بکوک سلطان هوشنگ رخصت فرمود و او دمار و آن لواحق را از تصرف امر برآورده و با
 تقویض نموده خود مراجعت کرد و سلطان هوشنگ روزی چند در دمار قیام کرد گرفته چون جمعی از خاصه خلایق
 برو جمع شدند شخصی را بقلعه شادی آباد و فرستاد و امر را اسالت نموده بجانب خود طلید چنانکه
 بکلی مسرور و خوشحال گشته خوانان او شدند اما چون عیال و فرزندان همراه خود بقلعه شادی آباد رسید
 برده بودند نمیتوانستند که بخدمت او برسند هر آینه سلطان هوشنگ با معدودی چند از قصبه دمار بقلعه
 مهر رفت و طبع بکات انداخت و هر روز جمعی از مردم او مخرج میکشید و کاری از پیش میرفت لهذا سلطان
 هوشنگ صلاح در آن دید که از آنجا کوچ کرده در وسط ولایت قرار بگیرد و مرا بقبضات و پرکانات فرستاده
 متصرف شود و در خلال این احوال ملک مغیث که پسر عمه سلطان هوشنگ بود بملک خضر که مشهور بمیان
 خان بود طریق مشورت در میان نهاد که اگر چه موسی خان جوان شایسته است و پسر عم می شود لیکن سلطان
 هوشنگ در مردانگی و فرزادگی و دانشوری و بردباری کوی مسابقت از اقران روبرو و این مملکت از ما و اکتساب
 باد میرسد و معینا در ایام کودکی در کنار شفت مادر من تربیت یافته صلاح در آنست که عنان مملکت و فرزادگی
 بید اقدار او سپرده شود درین صورت ملک خضر المشهور بمیان آغا تخمین رای ملک مغیث نموده با اتفاق شد
 از قلعه شادی آباد مسند و فرود آمده سلطان هوشنگ پیوسته و سلطان هوشنگ ملک مغیث را وعده
 نیابت داده مسرور و خوشحال گردانید و موسی خان از استماع انجیر رشته امید سلطنت را بمقراض مایوسی ید

تاریخ فرشته

مقاله پنجم
مسئله

۸۱۰

در سال کار خود متفکّر شد و اخرا لامر قلعه را خالی کرده بدر رفت و سلطان هوشنگ بر قلعه شادی آباد مسند و برآمده در دارالاماره قرار گرفت و ملک مغیث را ملک شرف خطاب داشت و وزارت بختیاری را بختیاری نمود و در کل امور نایب و قائم مقام خود ساخت و در سنه عشر و ثمانیا به چون شاه مظفر کجراتی اجابت داعی حق نموده امر شاهی با احمد شاه بن محمد شاه بن سلطان مظفر متقل کشت و فیروز خان و هیت خان پسران شاه مظفر کجراتی علم بخی و عداوت در خطه بهروج افزاشته از سلطان هوشنگ طلب امانت دادند و او حقوق تربیت مظفر شاهی و اعانت احمد شاه را بعقوبت مبدل ساخته کینه دیرینه او را بر آن داشت که بدیار کجرات رفته قواعد آن مملکت را مختل سازد اما سلطان احمد شاه از استماع این خبر بالشکر کران به بهروج رفت و آنرا محاصره نمود و فیروز خان و هیت خان از خوف سطوت و استیلا بی همت کثرت سپاه احمد شاهی ز بهار خواسته بوی پیوستند سلطان هوشنگ از راه مراجعت کرده بدیار آمد و بهنوز عرق تشویر و محالّت از جبین او خشک نشده بود که باز مرکب اعمال شینه و دیگر کشت چه که در سنه ست و عشرین و ثمانیا به سلطان هوشنگ خبر رسید که احمد شاه کجراتی بر سر راجه جالواره رفته و اینجا مقید است و مقارن این حال غریفه راجه جالواره ستمگر استعانت نیز رسیده ایلچی او در باب ملک مبالغه از حد برد و سلطان هوشنگ مقدمات سابق را با لکل فراموش کرده استعداد لشکر نمود و باز متوجه دیار کجرات گردیده خراپی بسیار با نمناک رسانید و سلطان احمد شاه کجراتی بمجرّد وصول ایخبر عازم دفع او گشت و چون بهر دو مرتب بیکدیگر رسیدند و مدد از راجه جالواره نرسید سلطان هوشنگ بی اختیار بولایت خود مراجعت نمود و در آمدت نصیر خان فاروقی قاصد آن گردیده که قلعه تنها لیز را که پدرش به پسر کوچک خود ملک افتخار داده بود از دست او انتزاع نماید و چون نصیر خان فاروقی از سلطان هوشنگ طالب کمک گردید و او دل خود بخین خانزا با پانزده هزار سوار بمدد وی فرستاد نصیر خان فاروقی با اعانت او قلعه تنها لیز را گرفته بجوانی سلطان پور رفت سلطان احمد شاه کجراتی بقصد تادیب ایشان روانه شد و زمینداران کجرات خصوصاً راجه جالواره را محمد آبا و حبیب خانیر و راجه نادوست و ایدر فرصت یافته عواض بی در پی بخدمت سلطان هوشنگ فرستادند

که باطل.

سلطان هوشنگ

۳۶۵

مقاله
عقیده

که بدو اول اگر در خه مشکذاری تسامسل و بنجایل رفته این مرتبه در جانب پاری دقیقه فرو گذاشت نخواهد شد
اگر انجناب متوجه کجرات شوند راهبری چند سجدت فرسینم که لشکر را برای دلالت نمایند که تار سیدن ملک
کجرات سلطان احمد واقف نشود چون خجالت لاحق علاوه عداوت سابق کشته بود سلطان هوشنگ
جهت امضاء این اراده استدعا لشکر نموده در سته امدی و عشرین و ثمانیایه باشوکت تمام از راه مهر مرغیت
کجرات نمود اتفاقاً در آن ایام سلطان احمد بجالی سلطان پور و نذر بار رسید غنیمت خان بجانب مالوه کرخت
و نصیر خان فاروقی بجانب اسیر رفت و چون سلطان احمد شاه کجراتی خبر رسید که سلطان هوشنگ بهراس
رفت لشکری نایره فتنه آورابر جمیع امور مقدم دانسته بر خجالت استیصال متوجه مهراسه شده و با وجود کثرت
بارشکی در اندک مدت بایلغار خود را انجار ساینده جاسوسان هوشنگ شاهرا چون بر قدم سلطان احمد شاه
اطلاع دادند مضطرب گشته زمینداران را که عارض فرستاده غبار فتنه و فساد انگیخته بودند بحضور خود طلبیده چون
از ایشان بوی خیر نشید زبان ملامت گشوده حرفهای ناسزا بر زبان راند و از همان راهی که آمده بود پس
خاریده مراجعت کرد شاه احمد شاه کجراتی پس در روز در قصبه مهراسه توقف فرمود تا سپاه با
طی شود و بعد از اجتماع لشکر در ماه صفر سنه اثنی و عشرین و ثمانیایه متوجه ولایت مالوه شده و کوچ متواتر
در نواحی کالیاه و فرو آمد و سلطان هوشنگ اینک جنگ کرده چند منزل پیش آمد و بعد از جنگ کرخت
بقلعه شادی آباد مندر رفت و مردم سلطان احمد شاه کجراتی تا دروازه شادی آباد مندر تعاقب نمود
بسیاری از غنایم بدست آوردند و خود هم از غنیمت تا ظفر آباد بخیل و غنیمت و چند روز انجا توقف نموده افواج
با طرف ولایت فرستاد و چون قلعه شادی آباد مندر بغایت محکم بود لاجرم غنیمت بجانب مالوه
معطوف نمود و از انجا خواست که با و عین رود چون موسم برسات رسیده بود امرا و وزرا معروض داشتند
که صلاح دولت در آن است که امثال آنحضرت بدرالملک کجرات معاودت نموده مفسدانی را که باعث
فتنه و فسادند کوشالی بواجبی بدیند و سال آینده بخاطر جمع به تسخیر مالوه پردازند القصه احمد شاه کجراتی برین تسه
داد از دمار مراجعت کرده پرتو القیاس بر کجرات انداخت و در همین سال چون آثار نجات و کاروان

تاریخ فرشته

مقاله
شماره ۹

۸۲۸

کردید سلطان هوشنگ متوجه جنگ نشده و از دروازه تاری پور قلعه درآمد و چون قلعه شادی آباد معظم متوجه عالم است درین وقت محلی از احوال آنجا که خطیر کاتب حروف در آمده نوشته میشود آن قلعه بر فراز کوهی مرتفع است و دور آن قریب نوزده کرده باشد بلکه زیاده و بجای خندق بر دور آن منگای عمیق واقع شده چنانچه جنگ است و از آن بر قلعه ممکن نیست و در اندرون قلعه آب و علف بسیار است و چندان زمین که گنجایش زراعت فراوان داشته باشد هست و لشکری که آنرا محاصره نماید بواسطه بعد مسافت ممکن نیست که تمام آنرا در میان گرفتن از امکان بیرونست و اکثر مواضع نواحی آن لاین فسر و آمدن نیست و راه در وازه که بطرف کن میباشد و بتاراپور مشهور است بغایت صعب است چنانچه سوار مشکل بر می تواند آمد و از هر طرف که خواهند قلعه را آیند گریزه بلندی در کمال صوبت حلی می باید کرد و بر دمی که بمحافظت راهها قیام مینمایند بواسطه دوری راه و حایل بودن کوهها از حال یکدیگر خبر دار نمیشوند و راه در وازه که بطرف دلی دارد و از دیگر راهها آسان تر است القضا سلطان احمد شاه کجراتی بعد از آن صرفه در محاصره ندیده برخاست و بتاخت و تاراج ولایت مشغول گشت و از این گذشته متوجه سارنگ پور شد و سلطان هوشنگ بر آن مطاع شده از راه دیگر بایلغار خود را بجهار سارنگ پور رسانید و از راه قریب سلطان احمد شاه پیغام فرستاد که حق اسلام در میان است تاراج کردن ولایت ایشان در حق خون آنها و بال بسیار دارد و تکلیف جنگ صف که جماعت جماعت و فوج فوج کشته شوند لایق واسب است که پیش ازین حسرتی نپسندند و عمان غزیت بدار الملک خود منتظف سازند که متعاقب ایلمی و شکش خواجدر رسید سلطان احمد شاه کجراتی اعتماد بر سخنان او کرده در آنشب در محافظت لشکر و حسرم و احتیاط نگاهل و تهاون در زید و سلطان هوشنگ انتظار فرصت نموده در شب دوازدهم ماه محرم سنه ست و عشرين و ثمانمائه شب چون آورده چون کجراتیان غافل بودند مردم بسیار قتل رسیدند از آنجمله نزدیک بارگاه سلطان احمد شاه دلی سامت راجه ولایت دنده که بحال در السنه و افواه کرمی میگویند با پافضد راجه پست کشته شده و سلطان احمد شاه از سر پرده برآمده چون احوال عالم در کون دید با یکت کس از اردو برآمده در صحرای ستاد و قریب بصبح مردم بر و حسیع شده متعادل طلوع صبح صادق بر فوج سلطان هوشنگ تاخت و تاراج و کشتار

۸۲۹

سلطان هوشنگ

مقاله پنجم
صفحه ۱۹۹

چنان کرم شد که پادشاه مباشر قتال کشته زخمی گردیدند آخر الامر سلطان هوشنگ که فیروز جنگ بود
 که سخته قلعه سارنگپور در آمد و هفت فیل از فیلان جنگی و دیگر غنایم بدست کجراتیان اقدام و تباریخ چهارم
 ریح الثانی سلطان احمد شاه کجراتی کوچ کرده بغتج و فیروزی عازم کجرات شد چون سلطان هوشنگ
 فیروز جنگ برین امر وقوف یافت از غایت غرور و دلیری از حصار سارنگپور برآمده تعاقب ایشان نمود
 بسیاری از عقب مانده را هلاک ساخت سلطان احمد شاه ناچار شده بر گشت و میان هر دو لشکر نایره قتال
 افروخته شده در صدمه اول سلطان هوشنگ بسیاری از مقدمه غنیمت را در هم آورده چون سلطان احمد شاه
 انحالت مشاهده کرده خود بمیدان مبارزت در آمده چندان سعی نمود که با دشمن و فیروزی بر اعلام او و نهیدن گرفت
 و سلطان هوشنگ با زوی شجاعت ست ساخته باز پناه بقلعه سارنگپور برد و در آن روز چهارم هشتاد و نهصد
 کس مالولیان چه در معرکه و چه در گریز معروض تیغ هلاکت گشتند و اساسه و تجمل ایشان نصیب کجراتیان
 گردید چون سلطان احمد شاه کجراتی بر سر حد خود رسید سلطان هوشنگ بشادی آبادمند و درآمد شکست
 در بخت خود درست کرد و در باب رفتن سلطان هوشنگ بجا جنگ و کیفیت آمدن او بهای حاصل شادی
 مسند و روایت دیگر واقع شده چون خالی از ضعف نیست در وقایع کجرات نوشته بهمان اکتفا نمود
 در اینجا بتکرار پند دخت و سلطان هوشنگ در همان سال متوجه تسخیر قلعه کاکردن شده در اندک مدت
 بتصرف در آورد و همدین سال بجانب قلعه کویار بقصد تسخیر نهضت فرمود و کوچ متواتر بقصد رسید
 قلعه را فرو گرفت و بعد از یکماه و چند روز سلطان مبارکشاه بن خضر خان از راه بیانه با مدد و رای کوالیر لشکر
 کشید و چون اینخبر امتسار یافت از پای قلعه برخاسته تا تالاب دهلپور رفت و بعد از چند روز صرف صلح
 در میان آمد بیکدیگر متخف داده هر کدام بمالک خود معاودت نمودند و در ستایش و ثنائی سلطان
 احمد شاه بهمنی والی دکن بقصد تسخیر قلعه کبیرله نهضت فرموده بعد وصول اعاطه کرده در تسخیر آن سعی کرد
 و ضابطه حصار پسر زسنگ رای مقتول که بحکم سلطان هوشنگ حاکم آنجا بود کس نزد سلطان هوشنگ
 فرستاده طلب امداد نمود و سلطان هوشنگ بدیظرت روانه شده چون نزدیک کبیرله رسید دکنیان کوچ کرده و بطرف

تاریخ مرسته

مقاله پنجم
شماره

۸۳۰

ولایت خود متوجه شدند و هوشنگ شاد از تحمل بر عجز و زبونی دکنیان کرده با غوای رای که بر تقاب نموده سلطان
احمد شاه بهمنی بابرخی از امرای خاصه خیل دکنین ایستاده بانی لشکر خود را بمقابل و مقاتله مامور کرد و اسیر و سلطان
هوشنگ که گرم تقاب بوده علی مسافت می نمود در اثنای راه فوج دکنیان را مستعد قتال دیده بامینا و
و چون اندک مردم دید انتظار وصول مردم عقب کشیده و بجایه مشغول گشت شاه احمد شاه بهمنی تدبیر را موافق تقدیر
دانسته از کین کاه برآمد و از عقب سلطان هوشنگ در آمده حمل او را کردید سلطان هوشنگ چون از کین
نشینان یخبر بود مضطرب گشته اعداوت خویش از دکنیان نیز شکست فاحش یافته اقبال و اقبال و پنجاه بدیشان
گذاشت و روی بگریز نهاد و زنان و دختران او بالتمام بدست مردم دکن اسیر گشتند و سلطان احمد شاه بر کفر
انجامت آگاه شده طریق مرز متسلوک داشته در ساعت جمعی از خواجگان معتمد معین ساخته با
الغایت کوشید و لوازم ضیافت و مهمانداری بجای آورده بر یک رابرین جامهای فاحشه اختصاص
بخشیده همراه مردم این با پانصد سوار نزد سلطان هوشنگ فرستاد و در سینه تلایین و ثمنانی هوشنگشاه بقصد
تسخیر قلعه کالی که در تصرف عبدالقادر نام نوکر سلطان مبارکشاه پادشاه دہلی بود از مندر متوجه گردید چون بان
نواحی رسید شنید که سلطان ابراهیم شرقی نیز بالشکر بسیار از دارالملکت جوپور با همتک تسخیر کالی کوچ
بر کوچ می آید سلطان هوشنگ دفع او را بر تسخیر کالی مقدم داشته متوجه جنگ او گردید و قتیکه هر دو لشکر یکدیگر
نزدیک رسیدند و کار جنگ با مردوز و فرار رسیده بشاه ابراهیم شرقی خبر رسید که سلطان مبارکشاه فرمانروا
دہلی انتظار فرصت نموده عازم جوپور گشت سلطان ابراهیم از شنیدن این خبر عثمان آخستیار از دست داده
بصوب جاپور راجی شد و سلطان هوشنگ کالی را پی نزاع بدست آورد و خطبه بنام خود خواند و روزی چند آنجا
رہتہ حکومت و اختیار در رقبہ عبدالقادر که سابقا ضابط کالی بود انداخته عازم مراجعت مالوہ گردید و در اثنای
راه عوایض تماذاران رسید که متروان از جانب کوه جابیه بولایت در آمده بعضی از مواعظ و قریات را تاخته
حوض بهیم را بنما و ماوای خود ساخته اند و کیفیت حوض بهیم برین پنج است که رای بهیم در عهد خود ساقی پاک
میان کوههای ولایت اوداق شده بود بسببک تراشیده بدلبسته است عرض و طول آن بشاب است که طرف
دبر

سلطان هوشنگ غوری

۱۲۸۱

مقاله پنجم
و سوره

دیگر مری منیکرود و محققش پیدانیت و محاذی وصول عیاض تهاذاران میان اولاد سلطان هوشنگ نزاری روی نمود و شرح و بطن آن واقع چنین است که سلطان از هفت پسر بود و سه دختر و سه پسر که از دختر عالم خان حاکم آسیر متولد شده بودند عثمان خان و فتح خان و هبیت خان با هم متفق بودند و پسران دیگر احمد خان و عمر خان و ابوالسحاق با ولد بزرگ او غنیم خان طریق اتحاد و اخلاص می پوشیدند و همیشه میان عثمان خان و غنیم خان نزاع بود جسمی از امراد سپاه طرف او و برخی جانب این می بودند و سلطان هوشنگ ازین مخالفت کلفت داشت و ملک منیت و پسر او محمود خان که بغایت عاقل و کاروان بودند در استرضای خاطر سلطان میکوشیدند و غبار آزار بمقامات و پذیراز لوح خاطرش دور می نمودند چنانچه مکرر بر زبان سلطان هوشنگ گذشت که محمود خان لیاقت آن دارد که ولیعهد من باشد و ملک منیت از روی عجز بعرض میرسانید که بقای پسر شاهزادگان باد ما نبند کاینم دمارا بخیر جانب پاری و خد متکاری امری دیگر در خاطر منیت و در راه کار روزی عثمان خان نسبت به برادر بزرگ غنیم خان پی ادبی بسیار کرده بحدی که یکی از نوکران خود را بحرم سلطان زاده غنیم خان فرستاد و او رفته زبان بدشنام غنیم خان کشاد و هر چند پرده داران و خواجهر سرایان منع میکردند ممنوع نمیشد و آخر میان او و ایشان کار بشلاق رسیده یکدیگر را مشت و لگد زدند و شوهرد عثمان خان بر قباحات خود مطلع شده از غضب پدر تبرسید و از اردو بیرون رفت و در انجام ترکب عمل دیگر شد امرای پی عاقبت اندیش با بوعده ای دلجویش کن فیرفه در مقام شکر گردید سلطان هوشنگ بر آن قباچ مطلع گشته بیش از پیش خشکی کش و با ملک منیت طریقه مشورت سلوک داشته تدبیر کار حبت وی معروض داشت که چون یاقم حرکات از شاهزاده مکرر بظهور آمده مقرون بعفو شده انیمتبه نیز اغماض عین فرمانید تماشا باز آمده ملحق شود سلطان هوشنگ قفاغل فرموده تا عثمان خان تمهید مقدمات کرده بارود آمده و چون سلطان هوشنگ ظلال رافت سلطنت بر سکان بلده اجین انداخت و روزی مجلسی ساخته بار عام ماه و در آن مجلس عثمان خان و فتح خان و هبیت خان را خطاب و خطاب اندای بلخ نموده بموکلان سپرد و بعد از چند روز هر سه برادر را بجزیم کشیده بملک منیت سپرد و بقلعه شادی آباد نمود و فرستاد و خود بتادیب کوشمال متروان کوه جالبه متوجه

تاریخ مرسته

تعالیه
مجلس

۳۷۷

گشت و بکج متواتر رفته بند عرض به بسم را شکست و از آنجا برخاسته استیصال طی مسافت نموده و لامار از روزگار
مستقران احمد و برادر و در آنجا که جانیته پیاده گنجشک کمر بخت اهل و عیال و مال و منال تمام بدست افتاده قصه و شمر
بنارت رفت و دختران و پسران بسیار اسیر و سلب شدند آنجا که سلطان بهوشنگ مظفر و منصور را
نموده در قلعه بهوشنگ آباد موسم برسات را گذرانیده و در مدت روزی بقصد شکار سواری فرمود و در آنسای سیر
لعل بدخشان از تاج سلطانی جدا شده افتاد و در سیم پیاده آورده گذرانید و پانصد تنک انعام یافت و سلطان
بهوشنگ باین تقریب حکایتی نقل کرد که روزی لعل از تاج سلطان فیروز شاه جدا شده افتاد و پیاده آورد
گذرانید فیروز شاه پانصد تنک مرحمت فرموده گفت این تشبیه است بعروب آفتاب عمر و بعد از چند روز
از دار فانی رحلت اختیار کرد و من نیز میدانم که مشورم چه شده انفسی چند پیش نموده حضار مجلس زبان
به عاوشا گشوده معروض داشتند که در آنروز که سلطان فیروز شاه این سخن گفته عمرش به نود سال رسیده بود حضرت سلطان
در عنفوان جوانی و کامرانی اند سلطان بهوشنگ گفت افلاس عمر قابل زیاده و نقصان نیست فقار پس از چند
روز مرض سلسل بول بر ذات سلطان طاری گشت و چون آثار انتقال و علامات ارتحال در خود مشاهده نمود
از بهوشنگ آباد متوجه شادی آباد مندو گشت و روزی در راه بار عام داده بمحضور امرا و وزرا و سران سپاه
اکثره مملکت را بخلف صدق خود غنیمت خان داد و او را ولی عهد گردانیده و دستش بدست ملک محمود الحاکم
محمود خان سپرد و محمود خان لوازم ادب بقدم رسانیده معروض داشت که تار منی از دندان کانی باقی باشد بنده خود
در خدمت گذاری و جان سپاری معاف نخواهم داشت و بامراد و زرا عموما وصیت فرمود که ساحت مملکت را
بنبار اتفاق و محاصمت مکرر نسازند و چون بفرماست دریافته بود که محمود خان داعیه آن دارد که امر سلطنت باو منتقل
شود و جرم کوش او را در آنروز مکرر مضایح و مواعظا کرانبار گردانید و حقوق تربیت بیادش داده گفت سلطان احمد
کجراتی با شوکت و صاحب شمشیر است و همه وقت اراده تسخیر مالوه در خاطر داشته فقط وقت فرصت است
اگر در سر انجام ممام مملکت و پرداخت احوال سپاه و رعیت تسامیل و تحامیل واقع شود و مراعات جانب
شاهزاده پیاوین رود البته غم تسخیر بنو لهیت مهم کرده جمعیت شما را متبدل بفرقه خواهد ساخت و در منزل دیگر

خون

سلسله سلطان هوشنگ

۴۶۳
 غزنین خان به محمود خان نامی که عمده الملک خطاب داشت نزد محمود خان فرستاده پیغام داد که اگر حضرت
 وزارت پناهی عقد سمیت را بگویند مگر سازد تا باعث اطمینان خاطر گردد بهتر خواهد بود محمود خان طمس
 شاهی کرده قبول کرده محمد و پیمان را بایمان استحکام داد و بعضی امر که خواهان عثمان خان بودند بوسیله خواجه نصر الله
 بعضی رسا نیدند که سلطان زاده عثمان نیز جوان شالینه و فرزند خلف است اگر از قید خلاص گردد و حصه از بلاد
 ملوک بهجا گیرد و مقرر سازند انسب لایق مینماید سلطان هوشنگ گفت این امر بجا طریقی نیز خطور کرده بود غاما اگر
 عثمان خان را بگذاریم که از جس برآید امر سلطنت مختل شده و فتنه عظیم در مملکت مستول گردد و چون غزنین خان
 شنید که بعضی امرا سعی در استخلاص عثمان خان نموده اند باز محمود خان الحیا طلب به عمده الملک را نزد ملک محمود
 الحیا طلب محمود خان فرستاده پیغام نمود که اگر در حضور فقیر شایع عهد را بقسمی استحکام دهی که ملکی
 دیگر حاصل گردد نیک خواهد بود پس ملک محمود الحیا طلب محمود خان در راه بر سر اسپ سلطان زاده پیوسته
 باز قسم یاد کرد که تاریخی از جهات باقی باشد جانب شاهزاده را از دست ندهد امرا چون برین امور وقوف یافتند
 ملک عثمان خان جلال را که از امرای کسب و سردار معتبر بود با ملک مبارک غازی همراه کرده بخدمت محمود
 فرستادند و اتفاقاً محمود خان الحیا طلب بعده الملک در ملازمت ملک محمود الحیا طلب به محمود خان
 حاضر بود که آن دو امیر نزد محمود خان آمدند محمود خان الحیا طلب بعده الملک را در حرکات کاه داشته خود بیرون آمد
 و بر درگاه نشست تا هر چه مذکور شود عمده الملک بشنود ملک مبارک غازی دعای شکر ازده عثمان و امرا رسانیده
 معروض داشت که تا امر سلطنت و وزارت بر روی کار آمده مثل شاهزیری بر سرند وزارت نه نشسته و لیکن عجب
 بنمود که با وجود عثمان خان که بر سر سخاوت و شجاعت و دادگری و رعیت پروری آراسته است همچو بزرگوار
 به سلطان زاده غزنین خان فرمودند معذرت شکر ازده عثمان نسبت و اما دی هم بخدمت ملک سفیث الحیا طلب ملک
 شرف داد و فرزندان او فرزندان ایشان میشوند و اگر ضعف بر سلطان مستولی نمیشد و در قوی فتوری راه نمی
 هرگز برین امر قیام میکرد اکنون جمیع حوارین و امراستند حامی نمایند که توجه خود را شامل حال سلطان زاده عثمان
 نموده دست رحمت از سر او باز گیرند ملک محمود الحیا طلب به محمود خان چون میخواست که عثمان خان که فی الواقع

تاریخ فرشته

۴۷۳

مقاله پنجم
۹۷۹

رسید و شایسته سلطنت است در میان نباشد هر آینه خواهد که بنده را بانبندگی کار هست خواهی و خداوندی او دارند
در مدت عمر من هرگز کرد فضولی نکشتم ام ملک مبارک غازی چون مرخص شد محمود خان المخاطب بعد از الملك را
بیرون طلبیده گفت برو آنچه شنیدی بعرض شاهزاده غزنین خان برسان عمده الملك بخدمت غزنین خان
رفته ما جبراً اقتصر بر نمودن غزنین خان خاطر از جانب ملک محمود المخاطب به محمود خان حبیع نموده خوشحال
گشت و بعد از آنکه امر از حیات سلطان هوشنگ یابوس شدند ظفر خان منجم که وکیل ملک عثمان جلای بود باره
آنکه نکاح پسران سلطان زاده عثمان خارا با خود متفق ساخته عثمان خارا بگریزان از اردوی سلطان کمر بست
و چون این خبر ملک محمود رسید در ساعت شاهزاده غزنین خارا و افق ساخته در آن کوشیده ملک
حسن و ملک بر خور و در تعیین فرموده که از مصطلح پنجاه سراسب میماناید میگرد چون بخواهد عثمان خان بود گفت سلطان زنده
بغیر امرویک اسب نخواهم داد و فی الفور رفته یکی از خواجہ سرایان معتبر که او نیز بخواهد شهنشاه عثمان بود این سخن تفریر کرد
خواجہ این سخن را باعث اعراض و غضب سلطان بنمود و میرا خود تعلیم فرمود که قریب کتیم که سلطان این سخن را
با و از بلندگوی تابلوش سلطان برسد و بخاطرش خطور نماید که هنوز من زنده ام و غزنین خان دست تصرف با ما
من دراز کرده میرا خود آمده چون این سخن باب و تاب گفت سلطان در حال بیوشی اندک شعری بهرسانید
گفت ترکش من کجاست و امرا را بطلبید و امر از ملا حظه آنکه مبادا سلطان رحلت نموده باشد و غزنین خان یا تن
میخواهد که بدست آورده ضایع سازد بخدمت سلطان بفرستد اما آن چون این خبر غزنین خان رسید
و خوفی در باطنش استیلا یافت و چون خفیف العقل بود مقدمات را خوب بنظر نیآورده بکارون که سه منزل از لشکر
دور بود کمر بست رفت و عمده الملك را بخدمت محمود خان فرستاده بیغام داد که جمله امرا بر سلطنت عثمان خان
اتفاق نموده اند و من بغیر شما بخواهی ندارم و جهت آنکه سلطان ترکش طلبید بود ملاحظه نمودم که مبادا مرا نیز مقید ساخته
بر آوردان، سمره سازد و لهذا از اردو بیرون رفته ام محمود خان جواب فرستاد که هرگز از شما امری خلاف مرض
سلطان واقع نشده و قصه طلبد استن پنجاه سراسب را من در محل مصالح بعرض خواهم رسانید باز غزنین خان
عمده الملك را فرستاده که اگر چه وزارت پناهی دست مرا گرفته اند اما چون میدانم که خواجہ سرایان بغرض

سلطان هوشنگ

۴۷۵

مقاله حشم
۹۷۹

حرفهای نامالایم بسططان رسانیده اند غنی بر من مستولی گشته محمدخان جواب داد که هیچ قصه نیست زود باردو طتی
شوند که وقت تنگ شده و آفتاب بغروب مایل گشته و خطی در حضور عمده الملک نوشته بخدمت ملک مغیث
فرستاد مضمون آنکه حضرت سلطان غزنین خانزادلی عهد و قایم مقام خود فرموده اند و بیماری ایشانرا از بون دارد و مقربان
امید حیات قطع کرده اند باید که در محافظت شهنشاه عثمان اتمام مرعیدارند چون عمده الملک بخدمت پسرین
خان رفقه پیغام گذرانید و مضمون خط نقل کرد غزنین خان سرور خاطر گردیده باردو آمد خانبخشان عارض ملک
و خواجه سرایان که هواخواه عثمان خان بودند چون دیدند که از سلطان رقی بیش نمائندگی نکاشش کردند که
علی الصباح بی آنکه امر محمودخانرا اطلاع دیند سلطانرا در پاکی نماده بسعرت تمام متوجه شدند و شدند
که شهنشاهه عثمانرا برآورده سلطنت بردارند پس صبح روز دیگر با یکی سلطانرا برداشتند تا تعجیل روان شدند چون
قدری راه رفتند سلطان از بیم گذشت و محمودخان بر آن حالت خبر یافته کسان فرستاد تا خواجیه ایان و
نزدیکانرا ملاست کرده پاکی را نگاه داشتند و چون محمودخان شهنشاهه غزنین خان با بخارسیه تزلزل نمود و بخواجه
سرایان در باب تعجیل اعراض کردند ایشان گفتند سلطان بوقت حیات تعجیل میکند که زود مراد برودن شهنشاهه
بجکم اوروانه شده بودیم شهنشاهه محمودخان دیگر سخن نگفته محمودخان بارگاه سلطانی نصب نموده تعجیل
مشغول شدند و امرایر یک بگوشه رفتند بعد از آنکه بختنیز محمودخان بیرون آمده با آواز بلند گفت که سلطان هوشنگ
بامر حق وفات یافت و غزنین خانرا که حلف الصدق اوست و بعد وقایع تمام خود ساخته هر که با او بیعت
بیعت نماید و هر که مخالفت از لشکر جدا شود و در لشکر خود باشد و این گفته دست غزنین خانرا بوسه داده بیعت کرد
بسیار گریست! نگاه امرایک بیک پای غزنین خانرا می بوسیدند و بهایهای میگریستند چون سلطنت غزنین
به بیعت امرای بزرگان وقت استقامت گرفت نفس سلطان هوشنگ را برداشته متوجه مدرسه شادوی آبا میشت
شدند و روز غزه نهم دلچسبها بجاک سپردند **بیعت** - کجایید شما انجم اقدار ز هوشنگ و
تا با سفید یار فریدون دلخیز و جام کو کجاست شاپور و پیرام کو همه خاک دارند بالین و خشت
خاک آنکه جز نام نیکی نکشت بعده در قصر سلطان هوشنگ مجلس عالی ترتیب یافته ملک مغیث الحاکم

تاریخ فرشته

مقاله پنجم
صفحه ۱۲۰

۴۴۴

ملک شرف و فاجهان و سایر اراضی تحت نموده لازم شمار و ایشار تقدیم رسانیدند و مدت سلطنت سلطان هوشنگ سی سال بود تاریخ وفاتش از اعطای شاه هوشنگ نماد مفهوم و مستفاد میگردد و در شهر مند و حیره شاه هوشنگ است و از کج و سنگ ساخته شده علی الذوام از جانب اندرون آب میگذرد و مثل نیز آنرا مشاهده نموده غایت از هوای که در فرجای سنگت صلاحیت استحال بهر ساینده منقلب آب میشود و ترشح میکند لیکن بهر حال آنرا از کرامات سلطان هوشنگ میدانند

ذکر سلطنت سلطان غزنین الخا طرب محمد شاه بن سلطان هوشنگ مور

چون سلطان هوشنگ حکم خالق ارض و سما از تخت جهانبانی برخاسته سرحدب عدم فرود برد و پسرش سلطان غزنین خان در یازدهم ذی الحجه سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه بسی ملک مغیث الخا طرب ملک شرف و اتمام الملک الخا طرب محمود خان تاج فرماندهی بر سر نهاده خود را سلطان محمد شاه نامید و امر اطو و کراما با وی که مختار سلطان هوشنگ بود سمیت نمودند و هر کس که در هر جا جایگزین و وظیفه داشت بحال خود مانده تبدیل نیافت و بحسن کار دانی ملک مغیث الخا طرب ملک شرف و محمود خان رواج و رونق تازه بر روی کار آمده جمهور غلایین خوانان سلطنت او شدند و مجتهد بر ملک قلوب استیلا یافت پس ملک مغیث الخا طرب ملک شرف را مسند عالم خطاب داده زمام وزارت بدستور سابق بید اقتدار او سپرده پسرش ملک محمود الخا طرب محمود خان را امیرالامرا گردانید اما چون بعد از چند روز قصد برادران نموده خونهای ناحی ریخت و نظام خان برادرزاده و داماد خود را با سینه او میل در چشم کشید بر آینه دلهای مردم از دستفرشته در دلها بجای محبت عداوت او قرار گرفت و چون خون برادران بر زمین مبارک نیامده باندک مدت در ملکش آشوب و فتنه پدید آمد و باب فساد علم طغیان برافراشته غبار فتنه برانگیختند بلیت چو به کردی مبادش این ز آفت که واجب شد طبیعت و مکافات از انجمن راجه نمان و ولایت نادونی پای از دایره اطاعت بیرون نهاده پاره ولایت را تاختند و چون ابیخیر سلطان محمد شاه رسید فاجهان را بتاریخ پانزدهم ربيع الاولی سنه سبع و ثلاثین و ثمانمائه ده رنجیر قتل و کشت عام داد و بنادیب انجاعت تهن فرمود و ستر انجام همایم سپاه و دیار بر طاق

محمد شاه پسر سلطان بهلول غوری

۳۷۷

منا که هشتم
۹۲۹

را بر طاق نسیان نهاد و بشرب مدام عادت کرده بمواره صبح را بعیق و عیوق و بصبح پیوسته میداشت
و چون اتباع و اتباع خانبهان محمود خان اقطاع خوب یافته حشمت و شوکت ایشان بدرجه اعلی رسید جمع
کرده لشکر و مردم شهر و اعیان و ارکان که عده اند و لخانه بودند و محمود خان از ایشان دغدغه داشت بهر آنکه خانبهان
رقند و پیکس را اندیشه مقاومت انجاعت در ضمیر نماند جمعی از مردم که نه دولخواه از استقلال سلطنت و زوال
دولت غوریه متوسم شده بوسیله یکی از حرمها پیغام فرستادند که در دماغ محمود خان زاع حرم بیخه عجب
و پندار نهاده در فکر است که سلطان از میان برداشته خود بر سر سلطنت بنشیند و سلطان محمد
با مردم اتفاق کرده که پیش از آنکه این خیال فاسد از او بوقوع انجامد او را از میان باید برداشت و چون آنجناب
بمحمود خان رسید گفت امحمد الله علی کل حال که نقض عهد از جانب من نشد پس در فکر کار خود شده بمرد
در فکر استعداد میبود و از روی حسرم و احتیاط پیش سلطان محمد آمد و شد می نمود چون سلطان محمد طریقه
بوشیاری از محمود خان مشاهده میکرد موجب زیادتی خوف و براس او میکشت تا روزی دست
محمود خان را گرفته درون حرم برد و زن خود که تمشیر محمود خان میشد حاضر ساخته گفت که محمود خان میگوید
که گناه من بجنس و توقع است که مضرت جانی بمن نرسانی امور سلطنت بی نزاع و مخالفت بتو مبارک باد
محمود خان گفت مگر عهد و سکند از خاطر عاظر سلطان فراموش گشت که بقسم سخنان بر زبان میراند
اگر منافق بفرض فاسده خود بعرض جناب رسانیده باشد در آخر خجل و شرمسار خواهد شد اگر از جانب
دغدغه خاطر سلطان باشد من الحال تنها هستم کسی نیست که از جانب من مزاحمت و مخالفت سازد
بنیت کرسر سرداری اینک ولی در سر قدر داری اینک جان سلطان محمود
عذر خواست و طرفین ملائمت و چاپلوسی نمودند اما چون و ابرمه بر سلطان خفیف العقل غالب گشته بود
هر لحظه ادایی که مشعر بر نا اعتمادی باشد از او صادر میشد لاجرم محمود خان در حصول مطلب جدوجهد ببلوغ نمود
گرفت و ساقی سلطان محمد را بر سر بسیار فریفته ساقی در شرب زبرد اصل ساخته او را هلاک ساخت و زبانی
حال سلطان محمد شاه مظلوم باین مقال میفرمود **بنیت** و منی حب کفرم برارم بکام

تاریخ فرستاده

مفاد غم
مسلطه

۳۱۸

درینا که گرفت راه نفس درینا که برخوان الهان عمر و چندی نبردیم گفتند پس چون امر این
امر مطلع شدند خواجه نصر الله وزیر و شیر الملک و لطیف و کزبا و بعضی از سرداران اتفاق نموده خبر فوت او را پنهان
داشتند شهنشاه مسعود خان بن محمد شاه را که در تن سیزده سالگی بود از حرم بیرون آوردند و سلطنت بر داشتند
و قرار دادند بهر جلی که تواند محمود خان را از میان بردارند پس بایزید شیخا را پیش ملک محمود الخا طبع محمود
خان فرستادند که سلطان محمد شاهر را بصرعت طلبیده میخاید که برسوی بجانب کجرات فرستد محمود خان
چون بر فوت سلطان محمد آگاه بود و بآگاه که من خود را از شغل گذرانیده ام و میخواهم که بقبیه اعمام خود
کش مرا سلطان بوشنگ باشم با وجود این اراده چون مغر استخوان من از دولت سلطان بوشنگت پرورش یافته
اگر امر بمنزل من بیایند جمع شقوق و کنگاش در میان نهاده بدانچه قرار گیرد رفته معروض دارند لایق و مناسب
مینماید ملک بایزید شیخا با مر خبر آورد و گفت که محمود خان هنوز بر فوت سلطان محمد مطلع نیست اگر با اتفاق
بمنزل او بروید او همراهِ شهاب دولته خواهد آمد آنگاه کار او را بسیار بد امر بایزید شیخا پیش محمود خان فرستادند
و او مردم خود در گوشه پنهان داشته بود چون امر او آمدند پرسید که سلطان شیار شده یا است اقدام است
امر او دانستند که چه میگوید همان لحظه مردم او از حجره برآمده بر امر او بختند و همه را مقید ساخته بملکان سپردند
چون از صدقه این خبر کاخ دماغ بقبیه امر که پیش مسعود خان بود انداز غیرت ممکن گشته سپاه خود را جمع نمودند و حشم
سلطانی را مستعد ساخته خبر از سر قهر بوشنگشاه آورده بر سر مسعود خان برافراشتند محمود خان بعد از این
این خبر سواره متوجه دولته نشاند تا شهنشاه مسعود را بدست آورده کار سازی نماید چون قریب دولته
رسید طرفین دست به تیرونیزه کردند و تا شب معرکه جدال و قتال کرم بود چون خسرو ملک در پس پرده
مخفی گشت شاهزاده عمر خان از قلعه فرود آمده راه فرار پیش گرفت و مسعود خان بشیخ جابله که از بزرگان
وقت بود پناه برد و باقی امر اگر بجهت خود را بکوشه عافیت رسانیدند و محمود خان تا صبح مستعد و مسلح پیش
دولته نشاند بود چون صبح از لجه تاریکی شب ظاهر شد محمود خان خبر آورد که دولته نشاند
و مخالفان هر یک بکوشه خود نرفته اند محمود خان بدولته نشاند آمد و بطلب پند خود خا بختان فرستاد

تاریخ فرشته

سال پنجم
۱۲۶۹

به دست گیرند و هرگاه که سوار شود بسم الله الرحمن الرحیم که در آن زمان خاصه سلاطین بود بگویند و چون سلطنت برود
قرار گرفت بنیت بر تربیت علماء و فضلا گماشته بر ما از باب کمال کسی را می شنید ز فرستاده او را طلب مینمود
و در ولایت خود در ست مساجد علماء و فضلا و طلاب را و طیفها مقرر کرده با نفاذ و استفاده مشغول گردانید
و با بجز بلاد مالوه من جمیع الوجود در ایام دولت او محدود شد از و تفرقه بود چون امور سلطنت اعظام و مهمات
القیام پذیرفت ملک قطب الدین سمنانی و ملک نصیر الدین دبیر جرجانی و جمعی دیگر از امرای هوشنگشاهی
از روی حسد با اتفاق ملک یوسف قوام الملک اراده غدر نمودند و بجست امضای ابن نیت شبی نزد بان
بر بام مسجد که متعلق دولتخانه محمود شاه بود نهاد و بالا برآمدند و از آنجا بعضی سربازی فرود آمده متروک بودند که
چه گفتند که در این اثنا محمود شاه حاضر گردید و از کمال شجاعت و نکست بر میان بسته از خانه بیرون آمد و نجات
کمان در آمده چندی راز حقی ساحت و متعارن اخیال مشیر الملک النخاطب نظام الملک و ملک محمد خضر و
شده با جمعی از سلاطین اران نوبتی مسلح خود را رسانیدند و انجماعت از همان راه که آمده بودند گریخته بدر فتنه آقا
یکی از ایشان که زخم تیر داشت و نتوانست که بخت گرفته آوردند و او نام هر که درین غدر داخل بود بسم داد و سلطانی
علی الصبح همه را حاضر ساخته سیاست رسانید و سلطانه اراده احمد خان بن سلطان هوشنگ و ملک یوسف
قوام الملک و ملک نصیر الدین دبیر که هر چه در این غدر دخل تمام داشتند اما اعظم بیا یون استغفای تقصیرات
ایشان نموده برای شانزده که در آن روزی از بزرگان پور آمده بود قلعه اسلام آباد گرفت و ملک یوسف قوام
قوام خانی خطاب داده بهیلمه اقطاع داد و ملک جهاد را اقطاع هوشنگ آباد و ملک نصیر الدین را
خطاب نصر خانی و اقطاع چندی بری عنایت نموده رخصت جایگیر گرفت شانزده احمد خان چون
با سلام آباد رسید غبار فتنه و فساد برانگیخت و روز بروز جمعیت و قوت او روز باز و یاد نهاده نش
فتنه او بالا گرفت اعظم بیا یون تخت کجفته سلطانه از راه پند و نصیحت در آمده چون اثری بر آن مترتب
نشد تا آنجا که بدفع او نامزد نمود و او مدتی در پای قلعه اسلام آباد نشست چون کاری پیش نرفت قاجار خان
عریضه سعدن محمود فرستاده التماس ملک کرد و متعارن اخیال مخیان خبر آوردند که ملک

سلاطین و خلیفہ

۴۸۱

معارف
۱۲۹

اجداد ہوشنگ آباد و نضر تھان در مقطع چندی بری لوای مخالفت و علم طغیان برافراشته اند پس ملک مینشک ^ط با عظم ہمایون خان بھما نر آبادیہ انکرو دماغی و سرانجام مہام ملکی رحمت فرمود و او چون بدو گروہی اسلام آباد فرود آمد تا بھما ن و سر داران دیگر ملاقات شناسہ تحقیق را معروض داشتند روز دوم کوچ کردہ اطراف اسلام آباد را فرود گرفته مورچہا قسمت نمودند و روز دیگر جمعی از ضلعا و مشایخ را نزد احمد خان فرستادہ تا مجدداً کوش اورا بدر نصایح و جواسر مواعظ مملو ساختہ از دعا مست عاقبت و بعضی عہد و پیمان تجدید نمایند علی و مشایخ ہر چند آیات ترغیب و ترہیب بر او خواندند دل سنگت او نرم نشد و در برابر نصایح جوابہائی نادر گفت و نامہاں مشفق را رحمت نمودہ از قلعہ بیرون کرد و قوامان مذکور سینہ کہ از امرای نامی بود مخالفت نمودہ از مورچہا پل خود پارہ اسباب و اسلحہ بخت شہزادہ احمد خان فرستادہ بنیاد اغلاص را بعد و پیمان استوار نمود کار محاصرہ بطول انجامید تا کہ روزی کی از مصلحان بسا خکی اعظم ہمایون یا بنا بر مقدمہ دیگر احمد خان را شرب زہر در بخت و خود را از حصار بیرون انداختہ بار دوی اعظم ہمایون رسانید و بہا روز قلعہ مسخر گشتہ اعظم ہمایون از بھما نصوب ہوشنگ آباد ہنفت کرد و در راہ قوامان کہ پی بھما خود میر و از اردوی اعظم ہمایون فرستادہ بھما بھلسارفت و اعظم ہمایون دفع ملک بھما در مقدمہ داشتہ منو بھ ہوشنگ آباد کردید و ملک بھما طاعت و مقاومت نیارودہ تمام اسباب و اشیاء خود را گذاشتہ بھما کوبہ پایہ کوزہ دارہ را پی شد و کوندان چون شنیدند کہ او را از خداوند خدہ کردہ اسبندہ ہجوم عام نمودہ راہ او را بستہ اموال و اسباب او را بھما بردہ او را قتل آوردند اعظم ہمایون از استماع این خبر مسرور و مستبج گردیدہ بقلعہ ہوشنگ آباد در آمدہ سامان آن ناحیہ بر وجہ اسس نمودہ کی از معتمدان خود را بھما گذاشتہ بھما کو شمال نضر تھان بھما چندی بری عازم کردید و چون در دو منزلی چندی بری رسید نضر تھان خود را عاجز دیدہ با استقبال درآمد و در راہ چا پوسی درآمدہ خواست کہ احوال نا پسندیدہ خود را خس پوش سازد اعظم ہمایون سادات و علم و اکابر و شرفائی شھرا طغیہ و محضر ساخت و از ہر کس احوال نضر تھان استفسار نمود ہر کی حکایتی کرد کہ قدرت مشترک آن بود کہ رافع محب و ہندہ درد دماغ از بیضہ نہادہ آثار مخالفت و طغیان انکرو دماغی ہر بودہ و اعظم ہمایون حکومت چندی بر او را از نضر تھان گرفتہ

تاریخ مختصر

۴۸۲

فایده
مطلوبه

دار ملک الامرا حاجی کالو نموده مازم میلسا گشت و بر طبق مردم معتبر پیش تو امان فرستاده و در ابراهیم
 ولایت نموده فایده مترتب شده و آخر الامر چون کار بر سر شکست شد از هیلسا برآمده بکربخت و اعظم بایون
 چند روز در آنجا قرار گرفت و از همانا اصبوب خاطر جمع کرده متوجه دارالملکت شادی آباد مند و گشت
 در آشنای راه خبر آوردند که سلطان احمد شاه کجراتی به نسیم مالوه می آید و شاهزاده مسعود خان که از سلطان
 محمود غوری امان یافته کجرات رفته بود با فوج بزرگ و میت سلسل فیل بر سرش تعین کرده اند پس اعظم بایون
 سرعت رود نشده از شش گروهی لشکر سلطان احمد شاه گذشته خود را از دروازه تاراپور بقلعه مندور رسانید و
 سلطان کجرات پای قلعه مندو آمده محاصره نمود محمود شاه از قدم پرده خوشوقت شده لوازم شکر تقدیم و شاه
 و هر روز جمعی از قلعه مندو بیرون فرستاده آهنگ جنگ را کرم میداشت و از کمال تنور و مردانگی میخواست
 که از قلعه برآید جنگ صف کشد تا غارتان امرای پوششکشیابی و امینگیر و میشد و نوعی مخاطره در دل
 قرار گرفته بود که خویشان و تربیت کرد های خود را اعدا و عذر خود میدانست ولیک چون دست بزل و عطا
 از آستین جود و سخا بر آورده در تنگنای محاصره جمیع مردم را اسوده میداشت و از انبار خانه سلطانی بفقیر و
 غریب فله میداد و لکرها بجهت فخر و مساکین ترقیب داده طعام بخت و غام میرسانید و اجسم همه کس
 دوست او شدند و در قلعه از میاس سخاوتی نسبت بار دوی سلطان احمد شاه غله و غیره ازان کردید و بعضی امرای
 مثل تیدا احمد و صوفی خان و لد عماد الملک و ملک شرف ملک محمود بن احمد سلاعداد و ملک قاسم و
 عیلام الملک بامدبری که سلطان احمد طریقه تفان و شفاق مسلک میداشتند زرها و جایگیر با و عده نموده
 بخدمت طلبیده و ازین مرقی انجلا شکلی در کار سلطان کجرات یافت و صلاح جمعیکه از اردوی سلطان
 احمد شاه کجراتی بودند اراده شینون نمود اتفاقا نصیر خان که دوات دار سلطان پوشکست بود برین داعیه واقف
 گشته سلطان احمد را خبر ساخت بنابراین چون افواج سلطان محمود طلی از قلعه فرزد آمده مردم را در دوا محاصره با
 و با همای مسدود و بند با وجود آن بروز بازو مقابل آمده بجهت مشغول گشتن و با بنکرم طلی جمیع مردان
 بازار محاصره کرم داشتند و طلی کثیر گشته و در می شده و دست جمیع محمود شاه حسیل غله در آنجا جمع کرده

سلطان محمود خلجی

مقاله پنجم
۹۵۹

۳۸۳

خبر آوردند که شهنشاه عسکر خان که از هندو بکجرات رفته بود از آنجا ولایت رانارقه انتظار فرجه داشت که گفت
خل ملوہ شنیده بچندیری آمدہ سکنہ چندیری و سپاہ احمد و ملک الامرا حاجی کالوہ در نموده عسکر خان را
بسرورانی برداشتند بنا بر آن شاهرزادہ محمد خان ولد احمد شاہ کجراتی با پنج هزار سوار و سی سلسلہ فیل متوجہ
شہار بکپور شدہ حاکم آنجا با وکیل کشت سلطان محمود خلجی از استماع این خبر قرعہ کنکایش در میان آوردہ چنان
قرار یافت کہ ملک مغیث المظاہر با عظم ہایون کہ دو حہ سلطنت و دولتت بضبط و ربط حصار شاہ
آباد مند و پرواز و سلطان محمود خلجی از قلعہ فرود آید و در میان ولایت قرار گرفتہ محافظت ملک
نماید پس او برو فی ارادہ روی غرمت بہمت سار بکپور نہاد و تا بجان و منصور خان را پیش از خود را
ساحت و چون سلطان احمد شاہ کجراتی ملک حاجی علی را بہجت محافظت راہ بر سر گذر کہ نشستہ
بود تا بجان و منصور خان پیش از سلطان محمود خلجی آنجا رسیدہ جنگ کرد و ملک حاجی بکجرات
بشاہ احمد شاہ خبر برد کہ سلطان محمود خلجی از قلعہ بر آمدہ متوجہ سار بکپور شدہ شاہ احمد شاہ کجراتی قاصد
بہار بکپور فرستادہ تا شاهرزادہ قبل از وصول سلطان محمود خلجی خود را از راہ اجین رساند شاهرزادہ محمد خان
بعد رسیدن قاصد در کمال حزم از سار بکپور کوچ کردہ چون شاہ احمد شاہ کجراتی با جین آمدہ بود در آنجا بکجرات
رسید و ملک اسحاق بن قطب الملک مقطع سار بکپور خواضہ بخدمت سلطان فرستادہ از جرم خود استغفار
کرد و مرقوم نمود کہ محمد خان از خبر قدم ایشان سار بکپور را گذارشتہ متوجہ اجین شدہ تا شاهرزادہ عسکر خان
بقصد تسخیر سار بکپور فوجی از خود بیشتر فرستادہ خود نیز در عقب میرشد سلطان محمود بعد از اطلاع بر مضمون
خواضہ سرور و مستیج گردیدہ قلم عفو بر حقیقہ تقصیرات ملک اسحاق کشید و تا بجان را پیش از خود بہار بکپور
جہت استالت او فرستاد و ملک اسحاق مردم معتبر را بہراہ گرفتہ استقبال سلطان محمود خلجی نمود و
سلطان محمود بعد دریافت خدمت ملک اسحاق را دولتمان خطاب دادہ علم و قیاس و قبا نامی زرد و زنی
دودہ ہزار تنکہ نقد مرحمت نمودہ علوفہ بہت مقرر کردہ و سنان کردہ سکنہ شہر را چند اسپ و پنجاہ ہزار تنکہ
انعام کرد تا میان یکدیگر تقسیم نمایند و چون بہار بکپور رسید ہا سوسہاں خبر آوردند کہ شاهرزادہ عسکر خان

تاریخ فرشته

۴۸۳

مقاله
مؤلف

قصبه هیلسار سوخته بسند سارکنجور رسید و سلطان احمد شاه کجراتی با سی هزار سوار و سیصد سلسله منیل
ازا جین برآمده متوجه سارکنجور شد سلطان محمود دفع عمرخان را مقدم دانسته آخر شب عازم کشت و چون
میان دو لشکر شش کرده فاصله ماند جمعی را برسم قزاولی فرستاد تا زمان کیری گرفته بیاورند و تفحص سپاه
عمرخان نمایند نظام الملک و ملک احمد سلاحدار و جمعی دیگر را فرستاده تا جنگ کاه را ملاحظه کنند
و علی الصبح چهار فوج ترتیب داده بر سر سلطانزاده عمرخان راهی شد و او نیز از نهضت سلطان محمود
خلجی خبردار شده با استقبال شتافت و فوجها آراسته در برابر فرستاد و خود با جمعی پس کوه در کین کاه قرار
گرفته منتظر کشت اتفاقا شخصی سلطان محمود خلجی خبر رسانید که شهنشاه عمرخان با فوجی پس کوه در کین کاه
مخفی گشته سلطان محمود خلجی با فوج آراسته بجانب شهنشاه عمرخان روان گشت و شهنشاه عمرخان
با سپاه بیانی که همراه بودند گفت که از نوکر کربچن کسر ناموس میشود و کشته شدن از پس رفتن بهتر است
و با جمعی که موافقت نمودند در میان فوج سلطان محمود خلجی تاخت آورده دستگیر شدند و بفرموده سلطان
محمود خلجی بقتل رسید و سر او را بر سر نیزه کرده بلشکر چذیری نمودند و سر داران چذیری از مشاهد آن
حال متحیر و مدیهوش گشته پیغام فرستادند که امروز موقوف دارند علی الصبح بخدمت رسیده تجدید
پروازیم برین سردار داد هر دو فوج فرود آمدند و چون شب درآمد لشکر چذیری متوجه ولایت خود شدند و
سلیمان بن ملک شیر الملک غوری را که نایب دار فراتان نزد ملک سلطانزاده عمرخان بود سلطان شهاب
الدین خطاب داده بسطانت برداشتند سلطان محمود خلجی فوجی بدفع او تعیین فرموده خود بکنجک شاه
احمد شاه کجراتی عازم کشت و هنوز طرفین بهم نرسیده بودند که بعضی از صاحبان لشکر شاه احمد شاه کجراتی
حضرت خاتم الانبیا صلوٰه اللہ علیہ را بخواب دید که میفرمایند که بلای آسمانی نازل شده بسطان احمد
بگویند که رخت سلامتی ازین دیار برد و چون این خطاب بشاه احمد شاه کجراتی رسانیدند چندانی التفات نکرد
در همان دو سه روز در لشکر شاه احمد شاه کجراتی و با پدید آمدن اهل لشکر از فرصت بفرگشتن نمیشد شاه
احمد شاه کجراتی بیعلاج شده رنجور از راه است متوجه کجرات گشته بشاهزاده سعود خان وعده نمود که

سلطان محمود خلجی

۴۹۵

مقاله
ششم

سال آینده این دیار را گرفته تعویض نموده خواهد شد الغرض سلطان محمود خلجی قلعه شادی آباد مندرت
 و در هفده روز سامان لشکر نموده متوجه دفع نایره چندیری گشت و ملک سلیمان الما طب بسطان شهاب
 الدین با تفاق امر از حصار بیرون آمده ترودهای مروان نمودند چون طاقت مقاومت نداشت کریمت پناه بگها
 برد و در همان دوسه روز بمرکت مفاجات در گذشت امرای چندیری کی دیگر را سلطان شهاب الدین نام
 نهاده نوبت ویکرا استعداد جنگ نموده از حصار بیرون آمده و بعد از جنگ کریمت باز بحصار درآمدند
 چون مدت محاصره بهشت ماه کشید سلطان محمود خلجی انتظار فرصت نموده شبی خود بدیوار قلعه درآمد و
 از پس او دلاوران دیگر درآمدند و حصار فتح شده جمعی کثیر علف تیغ کشتند که در پی در قلعه که بالای کوه است
 متحصن شدند و بعد از چند روز امان خواست سلطان محمود خلجی امان داد بشرط آنکه بازن و فرزند و مال و اسباب
 از میان اردو بازار بگذرند تا بر مردم عالم راستی سخن و درستی عهد او ظاهر شود ایسان بان عمل کرده بسلامت بیرون رفتند
 و سلطان محمود خلجی سرانجام آنحد و دود به حسن نموده اراده مراجعت داشت که جاسوسان خبر آوردند
 که دو کخرسین بارای قلعه کوالیار آمده شهر فوراً محاصره کردند سلطان محمود با وجودیکه لشکر بواسطه بیکان طول
 ایام محاصره چندیری پریشان شده بودند بکون متواتر عازم کوالیار گردید و چون بدانجا رسید شروع در
 و تاراج نموده بسعی راجهوتان از قلعه برآمده بجنگ پیوستند چون طاقت صدمه افواج محمود شاهی نداشتند
 که کریمت بسوراج قلعه درآمدند و دو کخرسین بعد از استماع این خبر فرار برقرار خست یار کرده از کوه مشعر بر فراز کوالیار
 که ریخت و چون غرض سلطان محمود استخلاص شهر نبود به تسخیر قلعه کوالیار پیرداخته متوجه شادی آباد مندرت گردید
 و در سه ثلث و اربعین و ثمانماه در تمام عمارت روضه سندان پوششک و مسجد جامع که قریب درو
 راموی واقع است و دولیت و بهشت اسطوانه دارد شروع نموده در مدت اندک شرف اتمام پذیرفت و
 در سه اربعین و ثمانماه غرض امرای میواست واکا برد میعارف دارالملکت و بی بطریق تواتر رسید
 که سلطان محمد مهملک شاه از عهده امر خطیر سلطنت کجا بیغنی نمیتواند برآمد و دست متغلبان و ظالمان از این
 جور دستم سرون شد و از امور امان بجز حرف و حکایت نمائده چون خلعت سلطنت را خیاط قضا

برآمد و بالای نارین آن سلطنت پناه دوخته عموم سکه این دیار میخواستند که قلاوه بخت ایشانرا بطول در غبت
در قبه اطاعت و اقیاد خود اندازند که سلطان محمود در آن سال مذکور بالشکر از آن ستم متوجه تسخیر دہلی گردید
و در نواحی خصبه ہندون یوسف خان ہندون بخدمت رسیدہ چون از آن موضع کوچ کردہ پیشتر شد سلطان محمد شاہ
اگر چه استقبال نمود اما چون ہر دو لشکر یکدیگر نزدیک رسیدند باوجود کثرت سپاہ ہر اسان کردید و از
جنگ سلطان محمود خصلی اجتناب جنت نزد یک بود کہ دہلی را گذاشتہ بہ پنجاب رود بازار شرم امر او اندان
بر جگر فرستادہ بالیشان گفت احتیاج بسواری من نیست شما افواج را استہمراہ شاہزادہ بیرون روید و جنگ
کنید امر بحسب حکم جنگ بیرون آمدند و ملک بہلول لودھی کہ در آنوقت از نوکران سلطان محمد شاہ بود
و جمعیت خوب از تیر اندازان داشت در مقدمہ روان شد سلطان محمود خصلی چون شنید کہ پادشاہ
دہلی خود بر نیامدہ او نیز چند ہزار سوار منتخب با خود مہتاداشتہ سایر لشکر ہمراہ سپہان خود سلطان عیاش
الکین و قدس خان بجنگ فرستاد چنانچہ از طرف تاش مبارزان ہندو از مای جانین برآمدہ و آدمودی و مرد
و او اند و آخر طرفین طلب بازگشت ہوازش در آورده بمنازل خود قرار گرفتہ اتفاقا ہمائب سلطان محمود
در واقعہ دید کہ او باش دہلی باک چندی در قلعہ شادی آباد مسدود و خرج کردہ چتر از سر قبر ہوشنگشاہ
بر آورده بر سر شخصی مجهول الکسب افراشتہ اند و چون صبح شد اثر ترو دہلی مزی درو ظاہر گشتہ دیدہ شد
آن شد کہ بہ کند و چہ سازد تا تقریب برگشتن شود و بسلاست بمالوہ رسد کہ مالکاہ پادشاہ محمد شاہ
کہ بعدم شجاعت و قلت عقل اضاف داشت بتیابی کردہ جمعی از صلحا و علما را بجهت صلح فرستاد سلطان
محمود خصلی فی الحال بحسب ظاہر منت برایشان گذاشتہ متوجہ مالوہ شد و در راہ خبر رسید کہ بحسب اتفاق
در ہمان شب جمعی از او باش در شادی آباد مسدود و غبار قتل و فساد برپا گشتند و سعی اعظم ہمایون سکین یافت
و در بعضی تواریخ بنظر رسیدہ کہ بسطان محمود خبر رسانیدند کہ سلطان احمد شاہ کجراتی عربت مالوہ دارد
انحطت نمودہ این روایت بصحت اقرب میناید القصہ سلطان محمود در غرہ سنہ خمس و اربعین و
ثمانیای شادی آباد مسدود رسیدہ اہل استحقاق را با نعام و لطاف خود بہرہ مسند کرد و اندوہ و ہمدردی

سلطان محمود حلجی

۲۱۲

مقاله پنجم
شماره
۸۳۶

سال ۸۰۰ سواد ظفر آباد نعلی باغی طرح انداخته در آن باغ کنبه عالی و چسبند جا قصر عمارت فرمود و بعد از آنک مدت شکست و ریخت لشکر خود را درست کرده در سهند و اربعین و ثمانیای بجزم کو شمال راجه پوتان بنصرت فرموده متوجه جیتور گشت در یوقت از پی اعتدالی نصیر ولد عبدالقادر ضابط کالی که خود را نصیر شاه نامیده دم از استقلال یزد بسلاطین محمود خبر رسانیدند و از اکابر و امانی ولایت خطهار سید که نصیر شاه از شرط مستقیم شریعت قدم بیرون نهاده راه زندق و اتحاد می پیماید و از ظلم و تعدی او فریاد کرده بودند و سلطان محمود دفع نصیر شاه را پیش نهاد همت ساخته عازم کالی گشت و نصیر شاه از عنایت سلطان محمود سبلی خبردار شده علیحده مسلم خود را با تحف و هدایا و انواع پیشکش بخدمت فرستاده و خدا داشت نمود که آنچه مردمان در حق من گفته اند سراسر کذب و افتراست می باید که از برای این امر مردم صادق القول فرستاده معلوم نمایند اگر شمه راست باشد مرا بهر جزا پسند که لایق دانند برسانند اما چند روز سلطان محمود کس او را باز نداده کوچ بر کوچ رفت چون بنواحی سارنگپور رسید با تلمش اعظم بایون و اعیان دولت ظلم عفو بر سر ایم تقصیرات او کشیده و پیشکش را باز داده پیشکش او را قبول کرد و نوشتهها شکر مضایح و موافق فرستاده از حوالی سارنگپور بولایت جیتور متوجه شد و چون از آب سیم عبور نمود هر روز افواج با طراف ولایت جیتور فرستاده خراب میبخت و اسیر میگرفت و تهاجمها بر انداخته بنای مساجد میکشاد و در هر منزل سه چهار روز توقف می نمود و چون بجای کوسلیکه که عظیم قلاع اندیاز است نزول کرد و در آنجا دیوانام وکیل را می کوبیدها متخلف شده دست بجایزار برآورد اتفاقا در محاذی قلعه تاجانه بنا نهاده بر دو دیوار حصار کشیده از ذخیره و آلات حرب پر ساخته بودند سلطان همت بر تسخیر حصار تاجانه کاشته و یک هفته فتح کرد و در جهت پلغار حلف تیغ ساخته اسیر و غارت نموده عمارت تاجانه را فرمود تا پراز همزم ساخته آتش دادند و آب سرد که بر دیوارهای او ریختند در یک طرفه العین عمارتی بآن عظمت که بحدین سال کاد کرده بودند در هم شکسته از هم ریخت و تهاجم را شکسته بقصابان داد تا سنگ تر ازوی کوشت فروشی سازند و بت بزرگ را که بصورت کوسقند از سنگ تراشیده بودند چون ساخته بابرکت پان راجه پوتان داد تا معبود خود را خورده باشند و بعد از اتمام

تاریخ فرشته

قلعه حم
قلعه

این عمل که سلاطین کجرات بابا وجود طول مدت محاصره میسر نشد، شکر الهی بجای آورده بصوب جیتور توجه فرمود
و بعد وصول آن ناحیه حصاری که در دامن کوه جیتور واقع است از آن بخت گرفته راجهوت بسیار بقتل آوردند
و در استعداد محاصره جیتور بود که زاناکو پیمان در قلعه غیت و امر از قلعه برآمده بجانب کوه پای که در آن لواجی است
رفته است سلطان تعاقب او متوجه شده پسند فوج راجهت جدا ساخته هر طرفی از پی رای کونینا فرستاد
و بحسب اتفاق بکشت فوج بر فرود و جنگ صعب روی نموده شکست خورد و قلعه جیتور برآمد سلطان محمود
بجست محاصره قلعه فوجی را نامزد فرموده خود در سر ولایت قرار گرفت و هر روز افواج تباخت و تاراج ولایت
میفرستاد و اعظم بهایون را طلبیده تا ولایت جیتو تا که در اطراف مندسور و اقصی متصرف شود چون غانجان
اعظم بهایون بمنذور رسید بیمار شده و در بیت حیات سپرد و سلطان محمود خیلی از استماع این خبر غمناک
مول و محزون گشته بسیار گریست و از روی اضطراب و اضطراب روی خود را مجروح ساخت و قلعه مندسور
رسیده نقش بر خود را فرستاد و تا بخانز که خویش و عارض لشکر بود بر آن لشکر که همراه اعظم بهایون بود
سه دار ساخته خطاب اعظم بهایون فرمود و بار دوی خود را جیت نمود چون موسم برسات رسیده سلطان اراده
نمود که زمین بلند بهم رسانیده اینجا طرح اقامت اندازند و بعد از انقضای موسم بشکال محاصره جیتور پردارد
در ای کونینا در شب جمعه ذی الحجه سنه ست و اربعین و ثمانیا به باد هزار سوار و شش هزار پیاده شیخون
آورد سلطان بنوعی از خرم و احتیاط محافظت لشکر نموده بود که رای کونینا کاری ساخته راجهوتان بسیار
بکشتن داد و شب دیگر سلطان محمود با لشکری آراسته بر دایره کونینا شیخون داد کونینا زخم خورده بجانب
جیتور گریخت و راجهوت بسیار علف تیغ شدند و غنیمت بسیار بدست محمود بان افتاد و سلطان
محمود مراسم شکر الهی بقدیم رسانیده فتح جیتور را بسال دیگر حواله نمود و در کنف عافیت بدرالملك
شادی آباد منده و معاوت کرد و در آخر ذلحجه سال مذکور مدرسه و مناره هفت منظری محاذی مسجد جامع
بوشکشا بهی طرح انداخت و در سنه سبع و اربعین و ثمانیا به رسول سلطان محمود بن سلطان ابراهیم سر
والی جوینور با تحف و هدایای شکر رسید و بعد از گذراندن سوغات پیام زبانی گفت که نصیر المومنون نصیر

۱۴۹

۸۴

سلطان محمود خلجی

۸۹

مقارن
سنه

بن عبد القادر و از جاده مستقیم شریعت تا قله مذہب اتحاد و زندقہ پیشکوفتہ ترک روزه و نماز کرد و زبان
مسلم را بہ ربایان بند و سپردہ تارقاصی تسلیم نمایند و چون از زمان سلطان ہوشنگ حکام کاپی از غنایان
مالوہ بودہ اند لازم و واجب نمودہ کہ اولاً احوال او بر ضمیر حق پذیر کمشوف سازد و اگر ایشان ضرت
تا ویب و کوشمال او ندا شستہ باشند باینجا نب فرمایند کہ بنوعی کوشمال او داده شود کہ عبرت دیگران گردد
سلطان محمود خلجی در جواب گفت کہ بیشتر لشکر ما بتدابیب مفسدان مذکور رفتہ چون ایشان نصرت دین
پیش نہاد ہمت ساختہ اند مبارک باشد و قاصد مرسل را در همان مجلس بجلت و زر کہ مرسوم آن روزگار
بود عطا فرمودہ رخصت انصاف ازانی داشت و در ہمان چند روز سلطان محمود خلجی نژاد بخت و قدر
خود جشن و طوی بزرگ کردہ و دوازده ہزار قتب کہ بسیاری از آن زردوزی بود در آن جشن بامرا و لشکریان
مرحمت فرمود و چون ایلچی سلطان شرقی بچونپور رسید و جواب معروض داشت سلطان شرقی انتساب
از غایت مسروری خوشحال گشتہ میت سلسلہ فیل و دیگر چیز فاہرہ دیگر برسم تحفہ بنزد سلطان محمود
فرستاد و بالشکری آراستہ متوجہ کاپی کردیدہ نصیر عبد القادر را خواہہ وارا از اندیا بیرون کرد نصیر عبد القادر بمہر و
عریضہ فرستادہ مضمونش آنکہ از زمان سلطان ہوشنگ الی یومنا ہذا مطمع و مفاد و غیر خواہ ایشان بودیم
اکنون سلطان محمود شرقی از روی تسلط و غلبہ بلاد را متصرف شدہ چون دایم ملتجی بایشان بودہ حالا
نیز در کادہ معسلی را قبول آمانی و مال خود دانستہ متوجہ حدود چندی بری شد سلطان محمود علیہا نرا با تحفہ
و ہدایا بخدمت شاہ محمود شاہ شرقی فرستادہ استہ فائزہ کہ چون نصیر خان بن عبد القادر سعی مرضی ایشان
از افعال و سیرہ تا بب گشتہ سلوک طریق شریعت پیشکرفت و از زمان سلطان سعید ہوشنگشاہ ملتجی بامراستہ
توقع آنست کہ مضمون التائب لہ الذنب کمین لا ذنب لہ را منظور و ملحوظ داشتہ قلم عفو بر جرایم او بکشند
و ولایت او را با واکدارند انقض بعد وصول علیخان شاہ محمود شاہ شرقی جواب شافی نمیکفت و ولایت
و فعل مسیکد را نیند محمود شاہ از روی حمیت و مردانہ حمایت نصیر عبد القادر را بر دست ہمت لازم داشتہ
و دایم سوال سنہ ثمان و اربعین و ثمانیایہ بصوب چند بری متوجہ شدہ و در حدود چند بری نصیر شاہ آمدہ ملا

تاریخ فرشته

باله خیم
شبه

نمود و سلطان بلا توقف متوجه ایرج و تنها پذیرگشت و چون این خبر سلطان محمود شرقی رسید از شهر برآمده
در ایرج تزلزل کرد و مبارک خان و لاجین خان را که اباغچه حاکم آنجا بود مقید ساخته بمسراوه برد و از آنجا برخاست
در میان شکستگی و راهی چون که راه تنگ داشت و غنیمت را قدرت در آمدن نبود فرود آمده کرد لشکر خود را استحکام
داد محمود شاه خلی دست از بازداشتن عازم کاپی گردید و او نیز غنای صبر از دست داده جانب کاپی
راهی شد و این اثنا بهادران فوج خلی بر بنگاه او تاخته غنیمت بسیار گرفتند و او نیز بجایت مردم خود برگشت
بجنگ پیوست و تا شام معرکه قتال و جدال کرم بود لیکن بعد از اختفای خسرو انجم هر دو سپاه در مقام
خود فرار گرفتند و پس از دو سه روز چون موسم برسات نزدیک رسیده بود سلطان محمود خلی در
مرغه در جنگ ندیده بعضی مواضع کاپی را غارت و تاراج نموده بفتح آباد معاودت نموده قصر مفتی
در آنجا طرح انداخت و در این اثنا رعایا و سکنه قصبه ایرج از ظلم و تعدی مبارک خان که باز حاکم آن قصبه شده بود داد خوا
شدند سلطان خلی ملک الشرف مظفر ابراهیم حاکم حبس دیر را با لشکر انبوه بر سر ایرج تافتد و فرمود و او
چون به او ایرج رسید خبر آمد که ملک کالورا سلطان محمود شرقی بمقابل او فرستاد مظفر ابراهیم
استقبال او کرده در قصبه رانه تلاقی فریقین روی نمود ملک کالو جنگ کرده کربخت ملک مظفر ابراهیم مفت
ولایت بر تسخیر ایرج بمقدم داشته عازم آنحدود گردید و فوج سلطان شرقی از شنیدن این خبر برگشته برآ
رفت و چون کار محاربه آن دو سپاه بطول انجامیده از طرفین مسلمانان کشته شدند شیخ جالیده که از با کابرت
و کجفت و کرامات اشهر داشت و باستخوان سلطان شرقی خطی در باب صلح سلطان محمود نوشته
فرستاد و بسی خدمت شیخ بدین طریق صلح و انعقد که بالفعل سلطان شرقی قصبه رانه و موی به نصیر خان
تسلیم نماید و بعد از مراجعت سلطان محمود خلی چون چهار ماه بگذرد خط کاپی نیز بگذارد و میعاد چهار ما
باین تقریب که در غایت حقیقت دین و ملت او ظاهر گردد برین قسار داد محمود شاه خلی بدار الملک
شادی آباد مراجعت کرد و در سزایع و اربعین و نمازهای دار الشفا طرح انداخته چند موضع از برای خسران
و مایحتاج بنا بر آن وقف نمود و مولانا فضل الله حکیم را که بخطاب حکیم محکم مخاطب بود براعات احوال

سلطان محمود جلجلی

۳۹۱

مغالدیم
۹۷۹

مرغی و مجانبین نعین فرمود و تباریخ میسم رجب شمسین و ثمانیایه بالشکر کوان بقصد تسخیر قلعه مندل کرده متوجه گشتند و کبکچ متواتر رفته بکنار آب بیاس فرود آمد و راناکوینها چون طاقت مقاومت نداشت در قلعه مندل کرده متحصن شدند در روز دویسم با سیم را چوتان از قلعه برآمد و حق تردد و رفت و آمدی ادا کردند و اما آخر از راه عجز و انکسار در آمده پیشکش قبول نمودند سلطان بنابر صلاح وقت بصلح رضاداده مراجعت نمود و در اندک مدت استعداد مجدد نموده بقصد تسخیر قلعه بیانیه متوجه شد و چون به و فرسخی بیابان رسید محمد خان ضابط انجاسپر خود را به خان زانجرت سلطان فرستاد یکصد راس سب و یک لکت تنگه تقدیم پیشکش ارسال نمود سلطان محمود جلجلی در اینجالت خاص وارش فرموده رخصت انصاف ارزانی داشت و بخت محمد خان قبای زر دوزی و تاج مکمل بجواهر و کمر زر و اسپان تازی ترا و بازین و لجام زرین فرستاد محمد خان خلعت پوشیده زبان بجه و ثنای سلطان محمود جلجلی گشاده خطبه و سکه که بنام پادشاه دلی میخواند بنام سلطان شادی آباد مندر کرده مطیع و منقاد گشت سلطان بعد از استماع اینخبر عطف عنان نموده در آشنای راد قصبه بنور که قریب زیتهور است فتح کرد و تا بجان سپه سالار با بشت هزار سوار و بیت و پنج سلسله میل برای تسخیر قلعه جیتور فرستاد و خود از راه قلعه کوه لکت و بیت پنج هزار تنگه پیشکش گرفته عازم شادی آباد گردید و در سه اربع و خمین و ثمانیایه لکت داس راجه قلعه جیتور پیشکش فرستاده عرضه داشت که سلطان محمد شاه بن احمد شاه قلعه جیتور را محاصره کرده است و چون این بنده دایم التجب بایشان داشت امیدوار اند و دوستیکر هست بنابران سلطان متوجه امداد لکت داس گردید و اما در راه خبر رسید که سلطان محمد شاه کجراتی جهت گرفتن پیشکش بصوب ایندرا آمده است سلطان محمود جلجلی و پیرا عا بنه و ضعیف دانسته و بنا حیه مارا سیور نهاد سلطان محمد از استماع این خبر چون چاروئی بارکش سقط شده بودند چادرها و کارخانها را سوخته متوجه احمد آباد گردید و سلطان محمود جلجلی برینوا مطلع گشته از راه برگشت و بر کنار آب مهندری فرود آمد و لکت داس سیزده لکت تنگه تقدیم و چند راس سب پیشکش آورده درین منزل بخدمت رسید سلطان محمود در آشنای زر دوزی داده رخصت نموده خود متوجه دار الملک شادی آباد گردید و در آشنای راه رای سمیرا راجه ایدر را پنج میل مست و بیت و یک سب و سه لکت

تاریخ قزوین

۳۹۲

مقاله پنجم

شماره ۸۸۸

نقد انعام داده رخصت کرد و مدتی در شادی آباد ماند و قرار گرفته بسراپتام ولایت و سپاهی پرداخت و در سنه
 خمس و خمسين و ثمانمائه با لشکری زیاد و از صد هزار متوجه تسخیر مملکت کجرات گردید و از کانی لوالی گذشته قصد
 سلطان پور را محاصره نمود و ملک علاء الدین سهراب که کاشنه شاه محمد شاه کجراتی بود چند روز بیانی از قلعه برآمده
 بازار جنگ کرم میداشت و چون از وصول کوکات مایوس شد امان طلبیده بسلطان محمود خلیجی پوست و
 سلطان محمود خلیجی عیال و اطفال او را بقلعه شادی آباد مستد و فرستاده و او را سوگند داد که هرگز از صاحب خود
 روگردان نشود پس بجهت مبارز خانی نوارش فرموده مقدمه لشکر ساخت و کوچ بر کوچ متوجه احمد آباد
 گردید و در اثنای راه خبر آمد که سلطان محمد شاه کجراتی و دعیت حیات سپرد و پسر او سلطان قطب الدین
 قائم مقام او شد سلطان محمود خلیجی اگر چه با وجود آنکه اراده گرفتن سر تخت سلطان محمود کجراتی داشت
 از کمال مروت تعزیت گرفت و کتابی بسلطان قطب الدین کجراتی نوشت و تعزیت پرسی و تهنیت سلطنت
 نمود و باین حال قصه بر دوره را خواب کرده از لوازم اسیر و غارت و قیقه نامرئی نگذاشت و چندین هزار ثمن و کافور
 کرفر ساخته چند روز در قصه مذکور توقف نموده متوجه احمد آباد گشت و بتجیل میرفت درینوقت ملک علاء الدین
 سهراب که منظر وقت فرصت بود قرار نموده پیش سلطان قطب الدین رفت ظاهراً در وقت سوگند عهد کرده
 که بعباس خود حرام مکی نه نماید پس عباس قدیم در دل داشت و از کمال علل مکی ترک عیال و اطفال گرفت
 سلطان محمود خلیجی کوچ متواتر رفته بسراج که پنجگروهی احمد آباد است فرود آمد و شاه قطب الدین کجراتی در موضع
 بناپور که سی گردویی قصه مذکور است نزول کرد و چون چند روز برود پادشاه برابر یکدیگر نشستند در شب سلخ صفر سال
 مذکور سلطان محمود بقصد شبخون سوار شده از اردوی خود برآمده چون راهبر خطا کرد تمام شب در صحرائی
 وسیعی ایستاده علی الصبح بمنتهی الملشکر سارکنچور آراسته سرداری انفوج را به پسر بزرگ خود سلطان
 عیاش الدین مخلص داشت و امرای چند بریر در فوج پسر نامزد کرده سرداری فدایخان که پسر خود او بود مقرر
 داشت و خود در قلب لشکر قرار گرفته متوجه کارزار شد و سلطان قطب الدین تیرا لشکر آراسته کجرات ترتیب
 صفوف نموده رو بمیدان نهاد و مقدمه فوج سلطان کجرات از پیش مقدمه سلطان مانده و کربخه سلطان قطب الدین

سلطان محمود جلجلی

۹۳۳ هـ

مقاله پنجم
۹۳۹ هـ

کجراتی پیوست و ملک شرف مظفر ابراهیم که از امرای کبیر چند بری بود از فوج میره سلطان شادی آباد مند
 جدا شده بر مینه شاه کجرات تاخت و افوج تاب صدره او نیارده و رو بهریت نهاد و ملک شرف مظفر ابراهیم
 تاروی سلطان قطب الدین کجراتی تعاقب نموده دست بغارت و تاراج دراز کرده و خزانده سلطان
 قطب الدین در آمده یکده تمام فیلان خود را بار کرده بار دوی خود فرستاد و چون فیلان او برشته آمدند که نوبت
 و کجیر بار کرده بفرستند که در این اثنا شنیدند که فوجی از لشکر سلطان قطب الدین فوج شهنشاهه فدایا زانتک
 در بون دیده برو تا ختند و او تاب نیارده جانی بکشت پایدون برد ملک شرف مظفر ابراهیم دست از تاراج
 باز داشته خود را بکوشه کشید و سلطان محمود جلجلی از فوج شکر و شکست فوج میره متحیر شده با و لیت سوا
 در میدان جلادت ایستاده ماند و تا تیر در کشت داشت کمانداری نموده داد مردی و مردی داد و درین وقت
 شاه قطب الدین کجراتی با فوج آراسته از کوشه که مخفی بود برآمد و متوجه سلطان شد و سلطان محمود جلجلی
 محق تردد بجا آورده با سیزده کس از میدان بیرون رفت و جهت اظهار شجاعت با سیزده کس خود را بسراپ
 غاصم شاه قطب الدین کجراتی که عقب جنگ کاه بود رسانید و تاج و کمر مرصع شاه کجرات که بر کرسی نهاد
 بود برداشته به سرعت برق لامع خویش را بار دوی خویش رسانید و چو شش هزار سوار جمع شده آواره انداخت
 که امشب بر کجراتیان شیخون میرم اتفاقا چون برخی از شب بگذشت بهمان شیخون دست زد و راه راست
 شادی آباد مند پیش گرفته بقطع مسامت مشغول گشت و در راه کولی و بهبل مضرت تمام لشکر او را رسانید
 الغریب سلطان محمود جلجلی از مبداء طلوع آفتاب دولت تا انقضای ایام سلطنت بجز این شکست شکست
 نیافته می نمود شکست مردان پسر است چون بشادی آباد مند رسید شکست و رحمت سپاه در
 شد و شهنشاهه غیاث الدین پاره از مواضع بندر سورت را تا ختند مراجعت نمود و بحسب اتفاق خبری از کجیر و غدر
 و اتفاق مشیر الملک المحاطب نظام الملک وزیر و پسران او سلطان محمود جلجلی رسانیدند و بحکم سلطان محمود
 بسیارست رسیدند و در سنه سبع و خمسين و ثمانیاد سلطان محمود جلجلی را غنیمت ولایت ماروار نصیم با
 و چون از جانب سلطان قطب الدین کجراتی جمعیت خاطر داشت صلاح در آن دید که اول با سلطان

تاریخ فرشته

۱۲۶۳

مقاله پنجم
فرشته

قطب الدین کجراتی مصالحه نماید بعد از آن به تخریر ولایت رای کونینها پردازد و اینمندی را در نصیر خود مخفی داشته باشد
شکر فرزند داد و از شادی آباد مسند و بصبه و دار رفت و از انجا تا جانا بالشکر آراسته بسرحد کجرات فرستاد
تا مهید مصلح نماید و تا جنان بوزرای سلطان قطب الدین خطا نوشته بدست اچیان چرب زبان داد
فرستاد و پیغام داد که نزاع و عداوت طرفین موجب پریشانی خلایق است و صلح و اتحاد سبب امنیت
و رفاهیت پس بعد از قیل و قال سلطان قطب الدین کجراتی بصلح رضاداد و از طرفین اکابر و معارف در میان
آمده بهمد و سوگند بنیان مصالحه را استحکام دادند و قرار یافت که از ولایت رانا کونینها هر چه متصل کجرات است
مساکر قطبی آنرا نهب و غارت نمایند و بلاد میوات و اجمیر و آن نواحی را متصرف شوند و عندالاجتبیاج امداد و
معاوضت از یکدیگر دریغ ندارند و سلطان محمود در ششمان و ضمین و ثمانا به تبادیب راجهوتان متوجه که در
نواحی نارونی غلظت و عصیان برافراشته بودند متوجه گشت و در قصبه مهونی راجهوت بسیار را علف تیغ کردند و اطفال
و عیال انجاعت را اسیر کرده بمند و فرستاد و از انجا از کوالیر گذشت به عازم بیانه شد و چون قریب آن رسید و
دو خان ضابط بیانه پیشکش بسیار فرستاده از راه اخلاص درآمد و برخورد و مسلم شد و تقاضی که میان یوسفخان
هندونی و ضابط بیانه بود بمساعی جمیل خود مبدل محبت و مودت گردانید و در زمان مراجعت حکومت شهر نود
نارونی و اجمیر را بعد از انجمن مغرض داشته ظلال امن و امان بر عموم متوطنان دارالملکت شادی آباد گسترده
همدرین سال سکنه رخا و جلالخان بخاری که از امرای کبار سلطان علاء الدین بهمنی بودند عراض بخدمت
سلطان محمود فرستاده بر سنخیر قلعه ماهور که اعظم قلاع برادر است تخریب نمودند و سلطان محمود بالشکر آراسته
از راه هوشنگ آباد متوجه ماهور گردید و در نواحی محمود آباد سکنه رخا بخاری آمده ملازمت کرد چون قصبه ماهور
محاصره نمودند سلطان علاء الدین بشاه بهمنی بالشکر بسیار و بیعد و بند ابل قلعه آمد سلطان محمود غلی طاعت
مقاومت در خود مفقود دیده ملک عالیشان را با تا بخان و سکنه رخا بخاری نگاهداشت و خود برگشت
نظم مسکین رستم شمه اینداستان را در طبقه بهمنیه مشروح و معین تخریر نموده و در آشنای مراجعت خبر رسید که مبارکخان حاکم
آسیر تاجت درایت بجلانه که میان دکن و کجرات واقعست و حاکم انجا مطیع و منقاد محمود شاه بود رفت

و سلطان

سلطان محمود حسنعلی

۴۹۵

معاذ حسینی
سنه ۹۲۱

و سلطان محمود حمایت و رعایت جانب اوران بردست بخت خود لازم دانسته غنان غنیت صوب ولایت بکلا
منعطف فرمود و پیش از خود اقبال خان و یوسف خان را فرستاده میران مبارکشاه فاروقی باشکر کران
بمقابل آمد و بعد از مقابل راه فرار پیش گرفته تا اسیر غنان نکشید و سلطان محمود خلجی بعضی مواضع و قریات بلاد
اسیر را تاخته بش دی آباد مند و معاودت نموده همدین سال سلطان محمود خلجی خبر رسانیدند که پسر را
بابوراجه ولایت بکلا نه اراده آمدن دارد و میران مبارکخان فاروقی حاکم اسیر ولایت او در آمد و خبری میکند
و از آمدن مانع است سلطان محمود شاهزاده غیاث الدین را بر جناح اسنچال دفع او تا نزد فرمود چون این
مسارک خان رسید و معاودت پیشگرفت بریار خود رفت و پسر را یابو پیشکش بسیار بخدمت آورده و وارث
یافت و مقهور و مباحی رخصت یافته بولایت خود رفت و شاهزاده غیاث الدین متوجه رهنورگشت و همداران
پیام سلطان محمود حسنعلی متوجه ولایت جیتو کردید و رانا کوهینا از طریق مدار او موااسا پیش آمده پاره زرد فقه
مسکوک پیشکش فرستاد و چون آن شکر رانا کوهینا داشت باعث ازدیاد غضب محمودی گردیده پیشکش را
پس فرستاد و بعد مردم شکر دست نهب و تاراج دراز کرده از آبادی اثری نگذاشتند و منصور الملک
تجارت و تاراج ولایت مندسور نامزد کرد و بجهت آنکه تمام داران بولایت بکلا بدخواست که در وسط ایولا
خلیپو نام قصبه آباد سازد و رای کوهینا از استماع این خبر از راه عجبند و انکسار آمده بخدمت سلطان محمود
پیغام داد که بر قدر پیشکش که امر شود قبول دارم و من بعد از جاده خلاص و دولخواهی شما در نخواهد شد مشروط بآنکه
سلطان ترک آباد ساختن خلیپو رده و چون برسات قریب بود سلطان محمود پیشکش دلخواه گرفته بشادی آبا
معاودت نموده و تی در اسحاق قرار گرفته در سنه تسع و خمسین و ثمانیا به باز شیخ ولایت مندسور متوجه گردید و بعد
از وصول آن ناحیه افواج با طرف و جوانب فرستاده خود در وسط ولایت قرار گرفت و هر روز خبر فتح تازه
باو میرسید و مراسم شکر آلتی بجای می آورد اتفاقاً دوزی عریضه قومی که بطرف فاروقی تعیین شده بود رسید
مضمونش آنکه ابتدای طلوع آفتاب اسلام در ممالک هندوستان از افق اجمیر بوده و حضرت رشد الطولیف
شیخ معین الدین سنجری قدس سره نیز درین بقعه شریف آسوده اند و حالا چون بقصر کفار در آمده اثری از

تاریخ مرسته

در ۹۴۹

تعالی
۹۴۹
شده

سلام و مسلمانان مانده چون مضمون عیضه بعرض رسید همان روز منویر صوب اجمیر گردید و کوچ متواتر محاذی مرز
فایس آباد نزول فرموده استمداد از روح پر فوج حضرت خواجه قدس ستره نموده به لشکر حکم کرد که با تفاق امر
ملاحظه قلعه نموده در حبل نقیم نمایند در این اثنا کجا و مسرکه که سر بر بل قلعه بود با فوجی از راجپوتان نامی بجنگ
برآمد و از صد مرا فوج محمودی ناب نیاورده بقلعه در آمد و تا چهار روز مسرکه که قتال و جدال کرم بود روز پنجم کجا
با تمام لشکر خود بجنگ برآمد و در جنگ مغلوب گشته شد و جمعی از سپاهیان محمودی با کرسیها مخلوط گردیده
به روانه در آمدند و فتح قلعه نصیب گشت و در هر کوچه از کشته راجپوتان پشته پدید آمد و سلطان محمودی
مراسم شکر الهی ب تقدیم رسانیده شرف طواف آن بزرگوار در یافت و مسجد عالی طبع انداخته خواجه نعمت الله را
سیف خان خطاب داده حکومت انجا بوی تفویض نمود. محاوران آن بقعه شریفه را با تمام و وظیفه خوشدل
ساخته بصوب قلعه منزل کرده مراجعت کرد و کوچ متواتر بکنار آب بیاس فرود آمده امر را با اطراف قلعه تعین فرمود
و راناکوینها نیز لشکر خود را راسته بیرون فرستاد و جنگ عظیم شده جمعی کثیر از لشکر محمود کشته شدند
و راجپوت بشمار علف تیغ گشتند و چون خسرو انجم از طاق فلک چهارم رو بخوئسری خویش نهاد طرفین مقام
خود را گرفتند و مسباح امر او و زری اندوختند و فراموش آمد معروض داشتند که امثال چون مکرر لشکر کشی
واقع شده و موسم برسات نزدیک رسیده اگر آنحضرت روزی چند در دارالملک شادی آباد مسند و بخت
درستی شکست و در بخت قرار و آرام گیرند و بعد از برسات با استعداد تمام عزم ملوکانه به تسخیر این قلعه بجای آورند
تایق خواهد بود. سلطان محمود فوجی مراجعت نموده روزی چند قرار گرفت و در بیت و ششم محرم سنه ۸۵۰
و ستین و ثمانیا به منویر محاصره مسندل کرده گردید و در راه هر جا که بخت باشد بظفر آمد با خاک برابر کرد و بعد از
وصول بمقصد بعزم نمود تا در حستان از رخ بریدند و عمارتها برانداختند و از آبادانی اثری نگذاشتند و بمحاصره پرداخته
مورچهها از خندق گذرانیدند و دیوار قلعه مفصل ساختند و در اندک مدت حصار را بدستیاری توپین گشودند تا غلظتی
کثیر سیر گشت و بغیر رسید و راجپوتان بقلعه دیگر که بر قلعه کوه بود پناه برده با استحکام و تخمین آن معروض داشتند و چون
آب و مضامی بالای قلعه بود طه صدای توپ فرود رفت و آبی که در قلعه اول بود بدست لشکر محمودی افتاد و از

سلطان محمود سلجی

۳۹۲

مقاله
۹۷۹
۱۳۲

۸۳۳

۱۳۴

پی آلی ناله و اطمینان برداشته العطش کو یان امان خواستند و مبلغ ده لاکت تنکو پیشکش قبول کرده بامان قلعه را بپایند
 دین فتح عظیم در بیت و پنجم ذی الحجه سنه اثنی و ستین و ثمانیا به منصبه ظهور جلوه نمود سلطان محمود خلجی مراسم
 حمد و شکر الهی مفردان بجنوع و خشوع ادا نموده روز دوم قلعه درآمد و تاجانها خراب ساختن مصالح آبر بهایت
 مسجد صرف نمود و قاضی و محتسب و خطیب و موزن تعیین نموده بتاریخ پانزدهم محرم سنه ۷۵۴ هجری قمری
 و ثمانیا به سحاب جیتور عازم گشت و بعد از وصول آن ناحیه سلطان نزاده غیاث الدین را بتاخت و تاراج ولایت
 بهیلواره فرستاد سلطان نزاده اولایت را خراب ساخته بندی بسیار بدست آورده مراجعت نمود و بعد از
 چند روز سلطان نزاده فدایخان و تاجخان را به تسخیر قلعه کوندی نامزد کرد چون شاهبزرده سحوالی قلعه کوندی
 رسید راجپوتان از قلعه برآمده کمال تردد بجا آوردند و آخر برزیت یافته اکثر علف تیغ گشوده و گردپی خود را
 بجنود انداخته گرفتار شدند و روز اول قلعه را بزور بازوی شجاعت و شهامت گشودند و شاهبزرده شکرین عطیه
 عظمی و موجب کبری بقیم رسانیده یکی از سرداران معتبر بجا گذاشته با فتح و تصرف و قدوم و تسلیت نمود
 بدارالملک شادی آبا و معاودت کرد و سلطان محمود در سنت و تین و ثمانیا به بازتاب و سب و گوشمال راجپوتان
 سواری نمود و چون بموضع آثار فرسوداده سلطان نزاده غیاث الدین را بتاخت و تاراج ولایت
 نامزد فرمود و ایشان ولایت را بجا ک برابر ساخته اطراف کو بتلیم را نیز تاختند و چون بخدمت رسید
 تعریف قلعه کو بتلیم بسیار نمودند و سلطان محمود روز دیگر عازم قلعه کو بتلیم گردید و در راه تاجانها را خراب ساخته
 قطع منازل و مراحل مینمود و چون در حوالی قلعه نزول کرد روزی سوار شده بر گروبی که در طرف شرق
 قلعه است برآمده ملاحظه شهر نمود و فرمود که فتح این قلعه بی محاصره چند سال ممکن نیست و روز دیگر کو بکرده
 متوجه دو کمر پور گردید و رای ساداس راجه و نکر پور کریمه بکونه بیان پناه برد و از آنجا اندام مجر و زاری درآمده و لاکت
 تنکو و بیت راس اسب پیشکش داد و سلطان محمود بدارالملک شادی آبا و مراجعت کرد و در محرم سنه
 و ستین و ثمانیا به چونکه طفل صغیر السن نظام شاه نام بر تخت و کن جلوس نموده بود و امرا و درگاه چنانکه باید بدو
 ادای عتبت میکردند سلطان محمود خلی باغرای نظام الملک غوری بکوچ متواتر عازم تسخیر بلاد و کی

تاریخ فرشته

۳۹۸

مقاله پنجم
شماره ۱

کردید و چون از آب نریده عبور کرد و منبیا خبر آوردند که مبارکخان ضابط اسیر و بیعت حیات سپرده
و پسرش فاریخان ملقب بهادرخان قایم مقام او شده در عنوان دولت دست نظم از استین جور برآورده شنید
کمال الدین و سید سلطان را بناحق کشته خانه مظلومان غارت نمود و بعد از چند روز برادرش را لایمکاسید
جلال نام پادشاهی آمد سلطان محمود از روی حمیت خواست که عادخانرا کوشمال بدید و باین اراده بصوب
اسیر را هی کشت و عادخان از روی عجز و چارگی یکی از بنایر قطب عالم فرید الحق و الدین مسعود شکر کج را
بخدمت او فرستاده پیشکش مرسل داشت و از تقصیرت خود استغفار نمود سلطان محمود خود میدانست
که تیرتد بیزبج قلعه کشایی شبه فیت بروج مشیده اسیر رسیده و مع هذا مقصود اصلی این سفر تسخیر دکن است
نظم غفور بر سریده جرایم او کتید و پاره نصیحت فرموده متوجه ولایت برادر و یلچور گردید و بعد از وصول قصبه
بالاپور با سوسمان خبر آوردند که وزرائی نظام شاه از سرحد مالشگر علییده اند و جمع می نمایند و دو گروه ترک خوار
بیرون نموده برسم مدد خرج با مرادشکیان دادند و یکصد و پنجاه فیل کوه بکر از شهر برآمده مقرر نقد را
میباشند سلطان محمود و ظلی بعد از استماع این حکایت ترتیب افواج داده کوچ متواتر و در یکی نظام شاه
رسید و وزرائی دکن نظام شاه که بیش سال بود سوار کردند و بر سر او تیر افراشته عیال بدست خواجه جهان
ملک شتر ترک سپردند و سرانجام میرزا ملک نظام الملک ترک و نیمه کوه محمد کیلانی که ملک التجار نظام
حواله نمودند و چون به سرحد پادشاه بر برگرد مکرر سده ملک التجار میشد سنی نموده بر فوج میمنه محمودی
و مهاجرت خان حاکم چندیری و ظمیر الملک وزیر که از سرداران میسر بود کشته شدند میمنه نیز از بیم پادشاه
شکست عظیم بر سر کردند و افتاد چنانچه تاده کرد و بی تعاقب نمودند و اردوی سلطان محمود را بتاراج برد
در این اثنا که سلطان محمود خود را که کشته شده و منتظر فرصت می بود و چون اکثر مردم بتاراج مشغول بودند و نظام
با معدودی چپند استاده ماند و بدو هزار سوار از عقب فوج نظام شاه ظاهر شد و بدوایت مشهور خواجه جهان
ترک که عهده قلب بود قتل نموده عثمان نظام شاه بهمنی را گرفته منوجه احمد آباد بیدر کردید و قضیه منعکس گشته مردم
که بتاراج رفته بودند متاع نفیس زندگانی را بفارت دادند و ملکه جهان والده نظام شاه از مکر و خدر امر اندیشید

سلطان محمود خلیجی

۴۹۹

خالد عم
و...

بجست محافظت شهر بیدر طوغانزک داشته خود نظام شاه را بر داشته بغیر از آباد رفت و از آنجا محلی سلطان محمود
کجراتی فرستاده طلب امداد نمود و سلطان محمود خلیجی تعاقب نموده شهر بیدر را محاصره کرد و چون مردم کریمه
در فیروز آباد بر نظام شاه جمع آمدند و خبر رسید که ملک التجار سرشکر بالشکر عظیم بدو نظام شاه متوجه شده
برودی خواهد رسید سلطان محمود قریح کنگاش در میان آورده در آخر قریح را داد که چون بوا کریم شد
دماه رمضان آمده اولی آنست که تسخیر این بلاد را بسال دیگر موقوف کرده مراجعت نمود، شود و باین بهانه
کوچ نموده روز دیگر متوجه ولایت خود گردید و در راه دید آنچه در سرحد و تن و ثمانایه چون خیال تسخیر و
دکن در سر داشت و پنجه ملک التجار بر سر او آورده بود میخواست که انتقام از او بگیرد باز سامان لشکر نموده
به ظفر آباد غلجی فرود آمد و هنوز بنصف آباد نعلی بود که عریضه سراج الملک تمانه دار کیر له رسید مضمونش آنکه نظام
شاه بهمنی نظام الملک را بالشکر انبوه بر سر تمانه کیر له نافر فرموده درین حین در روز خواهد رسید بعد از
استماع این خبر بجناب مقبیل عازم حمایت تمانه دار کیر له گردید در آشنای راه شنید که چون نظام الملک ترک
آمده قلعه کیر له را محاصره نمود در آنوقت سراج الملک تمانه دار آنجا تیر ب خم مشغول بوده از خود خبر ندانست
از قلعه برآه جنگ کرده کربخت و نظام الملک و بنال منزهان قلعه درآمده متصرف شد اما در چهار روز بعد
انصرف نمود. دست پیاده های راجپوت کشته شد سلطان محمود غلجی بعد از استماع این خبر مقبول خان را با چهار هزار
سوار بصوب قلعه کیر له فرستاد و خود بجست انتقام عازم دولت آباد گردید و در آشنای راه متعلقان رای سر کیم و وکلا
رای جاحنکر با فصدوسی بنجیر قبل برسم پیشکش آورده بودند بظفر سلطان گذرانیدند و سلطان محمود و کلا
خلعت و انعام داده رخصت فرمود و در موضع خلیفه آباد فرود آمد و منشور سلطنت و خلعت ایالت را یکی از خادمان
امیر المؤمنین یوسف بن محمد عباسی از مهر جبت او آورد پس از کمال سرد و خوشحالی رسم استقبال بجا آورد
خادمان خلیفه را کرامت داشت و اسبان با زین لجام مرصع و قلعه های زرین نوری انعام کرد چون بسیر حد ولایت رسیدند
رسید خبر دادند که سلطان محمود کجراتی باز برای مدد پادشاه دکن از دار الملک خود برآمده متوجه این حدود است
سلطان محمود بجناب بالکنده عازم گشت و پاره مواضع و قریات را تاخته از راه کوند واره به دار الملک شاد

تاریخ فرشته

۵۰۰

مقاله پنجم
۱۷۰

منند معاودت نمود و دایست صبح است که سلطان محمود شاه بهمنی نظام الملک ترک را در سنه سبعین و ثمانه

فرستاده قلعه را گرفت و تقصیل این اجمال از داستان شانان بهمنیه بخاطر آوردند و سلطان محمود حبلی را

چند قرار گرفته در بیع الاول سنه اهدی و سبعین و ثمانه به مقبول خان را فوجی تاخت ایچچور فرستاد چون

انجامت نواحی ایچچور را بدست آورده شهر را غارت کردند بعد از یکپاس شب ماکم اینجا همسایگان خود را مثل

قاضی خان و پیر خان را جمع نموده با هزار و پانصد کس از سوار و پیاده بشمار بقصد جنگ آمد این خبر بمقبول خان

رسید غنائم و اسباب و سامان خود را با یکت فوج را بی ساخت و مردم خوب و کار آمدنی را انتخاب نموده همراه

خود نکند داشت و جمعی چند برای جنگ تعیین نموده و خود با معدودی چند در جای مکین کرد چون طرفین بهم

او کینه مقبول خان از مکین گاه برآمده قاضی خان روی بزمیت بصوب ایچچور نهاد و مقبول خان تا دروازه ایچچور

تغایب نموده در راه بمیت نغرا از سرداران مقبره کشته شدند و سی نفر دیگر بدست افتادند و مقبول خان از اینجا

مراجعت نموده مظفر و مضور محمود آباد رسید و در جمادی الاول سنه اهدی و سبعین و ثمانه به والی دکن

و مالوه ایچی بر یکدیگر فرستاده بعد از دو بدل بسیار مصالحه بر آن قرار یافت که والی دکن تا ایچچور و ولایت

کوندو واره و بقولی تا قلعه کبیر به تسلط محمود واکه از باشد و سلطان محمود من بعد بدیار دکن مضرت نرساند

و سلطان محمود فرمود که مدار محاسبات دفتر بتاریخ قمری نهند و تاریخ شمسی بر طرف سازند و در شهر ربيع

الاول سنه مذکوره شیخ طلاء الدین که از کبار علمای وقت بود در فوجی شادی آباد مسند و رسید و سلطان

محمود حبلی نا حوض رانی استقبال نمود و بر اسپ سواره یکدیگر را در کشتار گرفته نهایت تعظیم و احترام او

سجده آورد و در ذی الحجه سنه مذکور مولانا عماد الدین سید مخدوم نور بخش بخدمت سلطان محمود رسید و خرقه شیخ

را بر سبیل تبرک آورد و سلطان و درود خسرده را نعمت کبری دانسته قدم مولانا عماد الدین تلقی بخیر

و احسان نمود و از غایت سرور و خوشحالی خسرده را پوشیده دست بزل و سخاوت و جمیع علماء و مشائخ

و بزرگان اندیاد که در مجلس او حاضر بودند مخطوط و بهبه مندره کردند و در محرم سنه اثنی و سبعین و ثمانه

مسرعان بادیه پیمای مسرخص رسانیدند که مقبول خان بر کشته روزگار محمود آباد را که الان مشهور بکبیر است

تاریخ

۱۷۲

سلطان محمود خلیجی

۵۰۱

مقاله پنجم
شصت

تا راج نموده طبعی بوالی و کن گشت و چند رنجیر فیل که بواسطه مصالحه ملی به سمره ادمی بود برای زاده کبیر که جواد
نمود و رای زاده کبیر که قصبه محمود آباد را متصرف شده مسلمانانی که در قلمه متوطن بودند همه را گشت و عطا یقه کردند
را بنحو متفق ساخته راه را مسدود کردند و سلطه محمود و مجروح و موصول بنجیر تا بجان و ایچم خان را بدفع این فتنه رخصت
فرموده خود بنسیر بتاریخ هشتم ربیع الآخر سنه مذکور به طغز آباد و نعلی منزل کرد و بعد از چند روز نسبت محمود آباد روان
شد و در اثنا ی راه خبر آوردند که تا بجان روز دسهره که از روزهای بزرگت برابره است هفتاد گروه از یلغار نموده خوا
با سنجار رسانید و چون جنس رسانیدند که رای زاده بطعام خوردن مشغول است تا بجان گفت بر سر دشمن غافل در آمد
از مرد و انکی نیست بهما سنجار غمان اسب کشیده شخصی را پیش او فرستاده خبر در ساخت رای زاده و سب
از طعام باز داشته با مردم خود صلاح پوشیده بجنک پیش آمد و اینچنان که شش از طرفین نسبت ظهور
انجام مید که مزیدی بر آن منظور نباشد آخر الامر جمعی کثیر از مردم او علف شمشیر کشند و او خود سوار پای برهنه قرار
نموده بکودان طبعی شد و فیلان مقبول خان با دیگر غنایم و قصبه محمود آباد بدست افتاد و چون عطا یقه تا بجان
بسلطان محمود رسید بنایت مسرور گشت و ملک الامرا ملک و اور را بتادیب آن عطا یقه که رای زاده را
جای داده بودند تعین کرد و چون خبر بان گروه رسید رای زاده را مقتصد ساخته نزد تا بجان فرستاد و مذ
و سلطان محمود بعد از فتح غنیمت محمود آباد نموده بتاریخ ششم جمادی الاول به قصبه سار کلپور آمد
نزول نمود و در هجرت بعد از چند روز خوابه جمال الدین استر با وی برسم ایچی گری از خدمت میرزا سلطان سید
با تحفه و سوخت آمده سلطان از وصول خوابه جمال الدین بسیار مسرور و خوشوقت گردیده و اورا بنواز شش
خوشدل ساخت و رخت اطراف ارزانی داشته از اقسام سوخت هندوستان از پارچه و قماش و چند
کینر قاص و خواننده و چند فیل زربار کرده و اسبان عربی و قصیده خوا که در مدح سلطان ایران گفت بود
و ظاهراً بزبان هندی بود مصحوب شیخ علاء الدین همراه خوابه جمال الدین فرستاده خود در دارالملک
شادی آباد قرار گرفت و شهنشاه ایران از آن قصیده که زاده طبع پادشاه ملوک بود چندان محظوظ شده
که از هدایای دیگر انقدر خوشحال نشد و در همان سال راجه کو ایار چون شنید که میرزا سلطان ابوسعید را بهلم موسیقی و

تاریخ فرشته

۵۰۲

مقاله
نهم

۸۷۳

میل تمام است دو سه کتاب معتبر آن فن را همراه مردم عالم و کتاب خوان ارسال نمود و بعد از پسرش را به کوب
نیز اخلاص موردی را بر پای داشته چو ته تحف و بدایا میفرستاد و در سنه ثلث و سبعین و ثمانیا به عود داشت
غازنجان رسید باین مضمون که زمین داران کجوارده قدم از شاهراه اطاعت بیرون نهاده اند بجزد و وصول این عرضیه
سلطان محمود عازم تادیب انجاعت شده لشکر عظیم بدان دیار فرستاد و خود مصوبت داخل و محاراج
انولایت را ملاحظه نموده در وسط ولایت اقامت نمود و حصاری طرح انداخته در عرض شش روز عمارت آن
شرف اتمام یافت و آنرا بجلالپور نام نهاد میرزا غازا انجا گذاشت و بتاریخ هفتم شعبان سنه مذکور شیخ محمد
خرلی و کپور چند پسر را به کوالیار بر سر سفارت سلطان بهلول لودهی پادشاه دهلی در لواجی متح احاطه
رسیده تحفه که آورده بودند گذرانیده بزبانی معروف و دانشمند که سلطان محمود شرفی دست از ما باز نمیدارد اگر بفرست
سلطانی امداد و اعانت نماند و بنواحی دهلی تسلیف فرمایند و فتنه و فساد او را از ما باز دارند و در زمان مرا
قاعه بیان را با قباچ پیشکش خواهم نمود و بهرگاه سواری سلطان را واقع شود شش هزار اسپ سامان نموده
نجهت خواهم فرستاد سلطان محمود فرمود بهرگاه سلطان حسین متوجه دهلی شود من لبرعت بر بهر متما
خود را با امداد و کمک خواهم رسانید و برین فساد و نفقه احوال انجمن نموده متوجه دارالملک شادی آباد گردید
و چون بواحد غایت گرمی بود و در راه بواسطه طغیان حرارت مزاج او از اعتدال برآمد و روز بروز مرض اشتداد
می یافت تا آنکه نوزدهم ذی القعدة سنه ثلث و سبعین و ثمانیا به در ولایت کجوارده از خسار به دنیا بدار الملک
عقبی خوا میدادت سلطنت اوسی چهار سال بود بلیت بجا بهر بر آسمان تخت برد بجا بهر لحد خاک
رحمت برد موافق بودن عسر سلطان محمود در عین مجلس نماندت سلطنتش عالی از نذرت و غایتی نیست
حضرت امیر تیمور صاحب آن کورگان نیز در سنه سی و شش سالگی بر سر سلطنت مجلس فرمودند و مدت
سلطنت آنحضرت سی و شش سال بود و بر مطالبه کنندگان احوال سلاطین مالوده پوشیده نماند که سلطان
محمود خلیجی نا دیگر فتومات بسیار روی نموده لیکت متولف این کتاب از تطویل اندیشیده بناء علیه درین
مقدمه درج نموده ام بدانند که او پادشاهی بود عادل و شجاع و نیکو اخلاق و با سخاوت و در امانت که بزمام سلطنت

۸۷۳

سلطان محمود خلجی

۵۰۳

مقاله پنجم
۵۲۹

مالوه در قبضه آخت پادار بود از چهار طرف به از مسلمان و چه از هند و زود برو میگردیدند و از فاتحه سلطنت تا خاتمه کمتر سالی بود که بی نصرت گذرانیدند. باشد بلکه آسایش و فراغت خود در لشکر کشی و جنگ و جدل میدادست و پیوسته از مورخان کهن سال و جهان کشتگان احوال پادشاهان و بزرگان از فقیر و غنی به خاطر آوردی و کسب قواعد حسداری نمودی و از اخلاق شاهان و روش ایشان آنچه خوش کردی بخاطر کجداشتی و در مجالسی خود مردم نقل فرمودی و آنچه موجب زوال دولت و باعث خرابی خاندان ایشان میشد از آن احتراز لازم داشتی و در مملکت او نام دزد کسی نشنیدی اگر اعیان مال تاجری یا فقیری دزد میشد در ساحت بعد از ثبوت زر از خزانه بوی رسانیدی و بعد از آن انال را از نگاهبانان اموضع که مال در آنجا تلف شده بود باز یافت کردی ازین سبب در ویش و غنی که بمملکت او می آمدند در صحرا فرو آمد و پاسبانی جان و مال می نمودند روزی شیری یا بهری یکی از متردین را بدید مادر او و فرزندان او بدرگاه سلطان آمده از دست بستی و شتی شکایت کردند سلطان محمود فرامین مطاعه چهار جانب مملکت خود مرسل داشت که جمیع سباع و درندگان را بهشت رسانند و در هر جا که من بعد سباع بخطر در آید حاکم آنجا را در عوض آن بکشند و این را بگذر در زمان دولت فرزند او و بعد از او سالها کس در ولایت مالوه شیر و گاو و دیگر سباع نمیدید و تسامح در تاریخ وفات او گفته است شاه خلجی تراد سلطان محمود از دار فنا چو راه عقبی پیمود بهار

وفات حضرت سلطان شد از بام بهشت عدن یابی مقصود

ذکر سلطنت سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود خلجی

چون سلطان محمود خلجی جهان گذران و ادع نمود پسر بزرگ او سلطان غیاث الدین حسب الوصیت پدرم بر مسند حکومت نهاد و عموم طبقات اتمام را از خود راضی و موافق ساخت و زری که بر چهره نثار کرده بودند مبلغی خیر میشد برای اهل استحقاق قسمت نمود و فدایان برادر خود را بکومت ولایت شهر نو و چند پرکنه دیگر که در زمان سلطان محمود خلجی در تصرف داشت اختصاص بخشید و سرور گردانید و پسر بزرگ خویش

تاریخ فرشته

۵۰۴

مقاله
فرشته

عبدالله در اناصر الدین سلطان خطاب داده بولی عهدی منسوب ساخت و عجله الوقت شغل وزارت
با ارزانی داشته چند پالکی و جاکیر و دوازده هزار سوار بوی مناسبت فرمود و چون باطعن و طوس
سلطنت سطوی گشت و جمیع مناصب را بر مردم این و کاروان رجوع کرده بایشان گفت که در زمان سلطان
مروم سی و چهار سال لشکر کشی کرده ام اکنون وقت آسایش است پس مملکتی را که از پدر من رسیده
در محافظت آن کوشیده پای در من قناعت میکنم و ابواب عشرت بر روی خود میکشایم انگاه شروع
در مقصود کرده حکم فرمود که در قتل و آدمی و از اسباب عیش و طرب بهر سده حاضر سازند و آنچه در مملکت
و دیگران باشد مثل ایران و توران و روم کسان فرستاده بهر عنوان که تواند جهت ادبیاورند و کنیزان سازند
و رقاص و صاحب جمال در حرم برای او بسیار شد و چون روز بروز در سر و جمع کردن زنان بود از حرم
بنده و دختران را بهما و غیره لغت رده بفرای عورت در شبستان او جمع گردیدند و دختران را بهما و بزرگان را مضایقه
که در دولتخانه های سلاطین میباشد محبت نمود چنانکه در بیرون مفتاح عهد و عمل و مناصب که بودند
نیز بهر سیده بعضی وکیل و وزیر و عارض و خنجران و سر جامه دار و امیر الامرا و دبیر و خبردار و مشرف و یوز
و منجم شدند و بعضی صدر و مدرس و حکیم و ندیم و محتسب و مفتی و منوف و حافظ و معترف گشتند و همچنین کنیزان
مناعت و بهر فاک در جهان شایع و متعارفست بیا موقت چنانچه بعضی را رقاصی و خوانندگی و سازند و موزیک
تعلیم فرمود و بعضی را زرگری و تیسگری و مخمل بافی و تبرکری و کمان کرمی و کوزه کرمی و جامه بافی و خیاطی و فرش دوختن
و گلشن دوزی و زرگری و بخاری و کشتی گیری و شعبده بازی و اقسام هنرهای دیگر که شرح آن موجب تطویل است
یاد داد و آنها را حسبین فرق ساخته بر کدام را یکی سپرد و پانصد کنیز ترک را لباس مردان پوشانیده بفرستادند
و نیزه در پی بیا موقت و ایشان را سپاه ترک نامیده در نیمه خود جاد و تاثیر داد و دست گرفته ترکش بر میان
بایستند و پانصد کنیز حبشی را از لباس زنان برادره تنگ اندازی و شمشیر بازی تعلیم کرده میسر و بایشان حوا
مود و در حرم سرای خود بازاری طبع افکنده بر هر در بازار شمع و بخر و خفت میرفت اینجا نیز فروخته میشد و بزرگان
و بد قیافه در میان خدمتکاران نبود و بنابر تقریبی اگر درون حرم می بود مجلس سلطان حاضر نمیشد و این از عجا
ب است

که عیون

سلطان غیاث الدین خلجی

مقاله پنجم
و سوره

که خلوفه مجموع کنیزان و دیگر عورت غیر سرداران و منصبداران کیسان مقرر کرده بود الغرض و توکنه نقد و دوسمن غله بود
 شرح بهر یک میداد و هر جائه که در خانه او بود و توکنه و دوسمن غله مقرری او بود چنانکه طوطی و شارک و کبوتر تیر و من
 غله و توکنه مقرری داشتند و روزی در خانه او موشی بنظرش درآمد و دوسمن غله و توکنه هبت موش و طیفه مقرر کرده
 موش را یکی حواله ساخت که بر روز غله نزدیک سوراخ موش می نهاده باشد و زمان و کنیزانی که داخلش
 بجانب آنها بیشتر بود طلا آلات و جواهر آلات بسیار میداد لیک در خلوفه با سایرین برابر بودند و قرار داده بود که هر
 صد مهر طلا در زیر بالین او نهاده علی الحساب باهل استحقاق میداده باشد و همچنین قرار داده بود که چون چشم او برین
 و اطفال و اسباب و ادوات سلطنت افتاده شکر کند بلکه هرگاه لفظ شکر بر زبان او جاری شود پنجاه تنگه مستحق
 میرسانیده باشند و از همه خوشتر آنکه قرار داده که روز بار و سواری با کس که سخن گوید و او خواه بزرگ باشد و خواه
 کوچک بزرگتر اش میداده باشند و بزرگتر آنکه حافظ قرآن مجید و حرم داشت باشند با ایشان فرموده بودند
 هنگام تغیر لباس با ثاق قرآن حشم کرده برو میداده باشد چون یکس از شب ماندی که نیندی بر میان
 بان بسته با دای لازم عبادت پرداختی و چنین عجز و کسار بر زمین نیاز فرموده مطالب و آداب خود از درگاه آید
 در یوزه کردی و با بهل حرم نیز مبالغه فرموده بود که بخت نماز تجد او را بیدار میکرد و باشد و عند احتیاج آن
 بروی اومی پاشیده باشد بلکه اگر در خواب گران باشد بزرگ بخت باشد و اگر بان هم بیدار نشود دستش گرفته بر خیزند
 و نیز با نزدیکان فرموده بود که در وقت عشرت و مشغولی سخنان دنیا هر چه که اسم کفن برو نهاده بودند بنظرش می
 آوردند تا متنبه شده عبرت گرفته از مجلس بر میخواست و تجدید وضو کرده با استغفار و توبه و انابت پیر دخت و مجلس
 اصلا نامشروع و آنچه غم آوردی میکشند و مسکرات هرگز ز غبت نمی نمود روزی یکت لک تنگه خرج کرده معونی را
 سلطان ساختند و نزد وی آوردند بفرموده تا اجزای آن بجا اندازد در سیصد و پنجاه دار و یکد روم جوز بود و اصل بود
 گفت این معجون بکار من نمی آید فرمود تا در آتش بیندازند کی گفت بد بکاران عطا شود گفت عاشا آنچه من بخورم و اندام
 بد بگیری بخور نمایم مروت و قوت او بدین غایت بود که وقتی یکی از همسالان شیخ محمود لغمان که حاجب سلطان بود
 از دلی بخدمت او رسیده گفت که من عطایای عام سلطانرا شنیده آمده ام تا بوسیله تو وجه کار خیر و خیر خود را بستانم

تاریخ فرشته

مقاله پنجم
سنة ۱۲۹۱

شیخ گفت و بر تر من اند فاصه خود کفایت کنم او گفت که از تو ستانم و خواهم که از عطایای سلطان آبرویم بفرزاید
شیخ هر چند بهمانه کرد و او را مضی شد شیخ گفت آیند کان در کار به بزرگی آبا یا بفضل آنها نیابت میکنم و تو که عاری از
هر دوا مری بچیز ترا تعریف کنم گفت من خود را بتو رسانیده ام تو خود عقل و دانش خود را کار فرمای شیخ اندر
بدار سلطان برد و از کند می که برای فقیران وزن میکردند باو گفت مشتی بردار و با خود دار شیخ بر سلطان آمد و
انفرد به چنان در و بنال او بود سلطان پرسید که گیت شیخ گفت از اهل استحقاق است و از دلی آمده و بدیه او فلان
چیز است سلطان گفت او را برای چه اینجا آوردی ما را باستی پیش او برد شیخ گفت او را لیاقت و قابلیت آن
که سلطان بدین او برود سلطان گفت اگر او لایق نبود بدیه او خود عیسیر بود و چون سلطان مبالغه فرمود قرار داد
که الشخص روز جمعه در مسجد بدیه خود را بگذراند پس روز جمعه بعد فراغ نماز بحکم سلطان الشخص بر ممبر آمده کسندم
و امن او ریخت سلطان تو بهر و التفات نموده او را با انواع عطایا بنواخت آورده اند که روزی سلطان با غاصان
خود گفت که من چندین هزار حرم صاحب جمال جمع آورده ام اما صورتی که دلم میخواست بدست نیامد یکی از
ایشان گفت شاید که موکلان این خدمت در تیر صورت خوب کامل نباشند اگر بنده باین خدمت مامور شود تحمل بنوع
که موافق طبع سلیم باشد بهم تواند رسانید سلطان فرمود که تو صورت خوب را چه طور دانستی گفت آنکه هر عضو
او که بظن در آید بپسندد و از دیدن عضو دیگر مستغنی سازد مثلاً اگر قامتش به پینه چنان واله او شوند که بدین
او نیازمند نگردد سلطان این سخن تمیز از او به پسندید و رخصت گرفته کرد بلاد محروسه و غیره برآمد و هر چند در عالم
نظر انداخت اینچنان که خواست یافت اتفاقاً چون برگشته بولایت سلطان آمد در یکی از مواضع دختر برادر
که خزان میرف کیفیت رفتار و حسن قامتش او را مستحسن ساخت و چون سواجه شده نظر بر جمال او انداخت
آنچه میخواست بهتر از آن یافت پس روزی حرم در ان موضع بسجده برده بهر حیل که دانست دختر را از اینجا بر آورده ببلاد
سلطان رسانید و سلطان را بعبادت خورشید ساخت و گفت بچندین هزار تنگ این را حرمیده ام چون بخوا
و قربانان او خردار گشتند و سرای او جفتند و انستند که شخصی که در ان موضع چند کاه اقامت نموده بود دختر را بدر برد
چون برادر و دختر را و خواهی میبند و نزد سلطان آمده و در بگذری سر راه سلطان گرفتند و داد خواستند سلطان دانست

سلطان غیاث الدین علی

۵۰۷

مقاله پنجم
۹۲۹

که فتنه چیست در نیصورت قدم از آنجا بر نداشتند و فتنه را طلبیده گفت حکم شرع بر من ایستاد
داد و خواهم بر حقیقت حال مطلع شده عرض گردند که داد و خواهی بجهت آن بود که دقت را شخص برده باشد چون
در خدمت سلطان است شرف سعادت ماست و دیگر ما را باور جوع نیست سلطان بطلا گفت حالا آن عورت
بر من مباح شد اما بجهت ایام گذشته هر چه حکم شرع باشد بر من بجا آید اگر همه کشتن باشد علی گفتند آنچه بنا داشتی
شود در شریعت عفو است و بکفارت تلا فی میشود سلطان با وجود این حال ازین امر پشیمان شده فرمود که من بعد
مردم از پیدا ساختن عورت باز آیند و از حسن اعتقاد ساده لوحی پادشاه حکایت کنند که روزی شخصی سم خر
آورده گفت که این سم خر عیسی علی بنیما و علیه السلام است سلطان فرمود تا او را پنجاه هزار تنگه سیاه در
سم را از او خریدند آن فتنه بعد از دو سه کس دیگر هم سم خر عیسی آورده بهمان فرود ختنه اتفاقاً شخصی
دیگر نیز سی آورده دعوی نمود که این سم خر عیسی است سلطان در مقام خریداری شده حکم فرمود که او را سی
پنجاه هزار تنگه بدهند یکی از مقرران گفت مگر خر عیسی چچ پاداشت که بهای سم چنین تیر این مبلغ میشود سلطان
فرمود که شاید این راست باشد و یا یکی از آنها غلط آورده باشند و آنجا را چون بشکار رغبت بسیار بود
بنابر آن آهوانه بسیار ساخته انواع جالوران و اقسام طیوران در آنجا جمع آورده بود و با عورات بسیار سوار
در آهوانها بشکار منسکرو و از یک بصحبت زنان صاحب جمال و نفوذ ساز ایشان بسی مایل بود اکثر روزها
بکرتبه بیرون آمده و لحظه بترخت نشسته سلام مردم گرفت و معظم امور سلطنت را بجا می آورد و باقی مهمات بولکل و ول
رجوع کردی و کاه بودی که یک هفته دو هفته بیرون نیامدی اما ارکان دولت را حکم کرده بود که از امور عمده بزر
در مملکت شایع شود یا غوغیه از سر صد برسد درون حرم نزد فلان میفرستاده باشند تا بجا می آورد جواب آن می
نوشته باشم و عشرت مانع لوازم جهان بینی مکره و در عهد و خطی در مملکت پدید نیامد مگر در سه تن و ثانی و ثانی
که سلطان بملول لودهی پادشاه دلی پالینور که از مضافات ریسور یعنی شهر نواست خراپی بسیار کرده چون آن
مردم رسید بیکس نواست که ای جرات پیش نهاده این ضمنی را بر عرض سلطان رساند اما مصلحت و صواب
وزیر احسن خان مدعی است نموده معروض داشت که پادشاه دلی سلطان بملول سلطان سعید

محمد شاه غلی مبالغ کلی برسم پیشکش میفرستاد و در این ایام مسیح میبود که اندوه لیری دفع شده و فرج او در دست
 بقصه پالپور نموده است بعد از استماع این خبر در ساعت بشیرخان بن شیرخان ماکم حسد بری نوشته فرستاد
 که لشکر بهیله و سارنگچه را همراه گرفته متوجه کوشال سلطان بهلول شود بعد وصول فرمان بشیرخان استعدادم
 خود نموده عازم بیانه گردید چون سلطان بهلول طاقت مقادمت در خود مفقود دید بیانه را گذاشته بدلی رفت
 و بشیرخان تعاقب نموده بدلی متوجه کشت سلطان بهلول بمعالج و بدیه بشیرخان را بر کرد اینده بشیرخان در سر تو
 قصه پالپور نموده بچندیری رفت و در همین سال حسب الاتماس راجه حبیبسانیر سر برده سرخ پخله فرستاد
 خود نیز بیرون رفت و در کوشک همان فامه فرود آمده علما را طلب داشت و از سبب سفر استفسار نموده همه
 با اتفاق گفتند که حمایت کفار جایز نیست پس پشیمان شده برگشت و نظام الدین احمد بخشی در تاریخ خود مرقوم
 کرد اینده که در سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه قران طوین واقع شد یعنی رمل و مشتری در برج عقرب بدرجه و دقیقه
 متحد و معارن گشتند و نیز کواکب خمس در برج واحد اجتماع پذیرفتند و امر بخوست در اکثر ممالک سمت ظهور یافت
 سیما در ممالک خلیه اختلال عظیم پدید آمده و آمدن سلطان بهلول و خیالی پالپور از اثر آن بود و یازدهم جمادی
 الاخر در سنه اثنی و تسعمایه شیخ المحدثین و المفسرین قدوة المحققین شیخ سعد الله لاری المشهور بمید و
 طور مار حیاتش پیچیده شد و در کبند سلطان محمود خلی مدفون گردید و خلافت آن بلده از مسلم و کافر حزن
 و غمگین شدند و از گذشت آن در سنه ثلث و تسعمایه چون سلطان غیاث الدین غلی پرو فرقت شده بود
 بمران او ناصر الدین و شجاعان المشهور بعلاء الدین که برادر غیبانی یکدگر بودند در مقام منازعت شدند
 والده ایشان را بی خود کشید که دختر راجه بجلازه بود جانب بهر کو بخت گرفته امرار با و متفق ساخت و ناصر الدین
 را از نظر پدر و در انداخته روزی جمعی را در گرفتن او ماکر کرد و اینده ناصر الدین خبردار شده در سنه محفل و تسعمایه از هند
 مکر بخت بدو سپاهیش بحرف علاء الدین در آمده در عهد تصیص ناصر الدین شده و وی برین معنی مطلع گشته
 در میان ولایت نشست و از اطراف امر و سپاه برود جمع آمده قوت گرفت و کارش بسایر انجامید که هر چند
 کفر میجای قلعه شادی آباد آمده محاصره کرد و چون سالها بنصب و ترمیم آن بخت کرد و در آن

۸۸۷

۹۲

۹۰۳

۹۰۵

سلطان غیاث الدین خلجی

1969

ذکر سلطنت سلطان ناصر الدین بن سلطان غیاث الدین خلجی

ولادت سلطان ناصر الدین خلیلی در حیات سلطان محمود غزنوی بود و او در کمال جوانی و در زمانیکه بساطش
مبسط داشته بشکرا نه دیدن نمیرد که موجب کبری است عامه بر ابا را عمو و ابا را پسر و ابا را پسر و ابا را پسر
و ما دیده ۱۰ تنان خود به سره مندر گردانیده و منجمان آخر شناسن مطلع مسعود او حکم نموده و از ابدستانها باز
در روز هفتم او را در گشت گرفته بنظر بزرگان دین در آورده عبد القادر با مشین نهاد چون علامت شهر یاری از جنین
مبین او هویدا بود و قومی که بسن رشد و تمیز رسید پدرش سلطان غیاث الدین خلیلی او را ولی عهد ساخته شغل وزارت
تفویض فرمود و برادر خود شجاع خان مشهور بعلاء الدین اگر چه بحسب ظاهر با وی نهایت موافقت داشت
لیکن در خفا باطنی دقیقه فرو گذاشت و میگرد و در او از حاکم سلطنت سلطان غیاث الدین خلیلی روزی در غلوت بعضی
رسانیدند که جمعی از او باش سلطان ناصر الدین کی شده در باب مخالفت و ملک گیری تحریص و ترغیب می نمایند
در خصوص علاج واقع پیش از وقوع مطلب سلطان ناصر الدین خلیلی سخت اراده گرفت و جس نمودن کرد
اما چون آثار نجابت از نیامی او باج بود خواست که در بند لطف و احسان مقید گرداند بر منصب و اقطاع او
و حاضرین ممالک را حکم فرمود که با او در سواد سپاه پروا کی رسانند که بر صاحبخانه سلطان ناصر الدین خلیلی
در کاب و عهد و تعهد حاضر شود و انقضای سلطان ناصر الدین چون از روی استقلال بهات مالی و ملکی پرداخت

سلطان ناصرالدین خلجی

۵۱۰

مقاله پنجم
مقدمه

نیمه جا کاشتمای خود کاشته عمل پرکناست خالصه را که مولیان و مکن خان باشند تغییر کرده خدمت ایشان شیخ
حبیب الله و خواجه سهیل خواجه سزا مغضوب نمود عمل مذکوره معزول برای خورشید طبعی گشتند و رانی خورشید
بند زند کو بیک شجاعان مشهور بعلاء الدین محبت بیشتر داشت و بهر بزرگ صفای خاطر نداشت با اتفاق
شجاعان مشهور بعلاء الدین بعضی رسانند که ملک محمود کو توال و سوند اسقبال که ایس غدارانند بسطان
ناصر الدین مخصوص شده اند و میخواهند که فتنه برانگیزند چون مدار صحبت سلطان بازانان شده بود پی پرش و نقص
آنها را بصفتل رسانید و خانهای ایشان را غارت فرموده سلطان ناصر الدین بعد ازین امرای از دیوان خان
کوتاه ساخته چند روز بسلام حاضر نشد و رانی خورشید و شجاعان مشهور بعلاء الدین بسی و اتمام مکن خان و سوند
خان بقال حرفهای غرض آمیز در لباس بغرضی بمعرض عرض سلطانی رسانیدند و از روی استغفال بهمات
ملکی پرداخته دست تصرف بخانه دراز کردند شیخ حبیب الله و خواجه سهیل خواجه سزا فرست دیده موتی خان
بقال را که مصدر فتنه و فساد بود و کشته بجرم سرای سلطانی در آمدند و رانی خورشید این داستان را باب و تات
عجیب بسع سلطان رسانیدند بنابر آن نایب غضب صفای مشتعل گشته مکن خان را فرمود که قاتلان را از خانه
سلطان ناصر الدین خلعی گرفته ببار و دور وقت رخصت آهسته گفته بود که دفعه از دقایق حرمت و عت سلطان
ناصر الدین فرو گذاشت نمایند شیخ حبیب الله و خواجه سهیل بر آن اطلاع یافته از سرای سلطان ناصر الدین بیرون
آمده را و بیابان پیش گرفته و در راه گفته میفرستند که ما بخانه قاضی میرویم و هر که دعوی خون موتی خان دارد بخانه
قاضی بیاید و مکن خان چون بدر خانه سلطان ناصر الدین خلجی آمد و پیغام فرستاد که قاتلان موتی خان را حواله نمایند
ناصر الدین جواب داد که فلا نیان با من مویتانرا نگشته اند و منید انم که گجارتند اند مکن خان بقال با وجود شنیدن
این جواب بترکیت رانی خورشید سه روز خانه سلطان ناصر الدین را قتل داشت سلطان چون چاره ندانست
مشیر الملک و مفتی خان را فرستاده پیغام داد که اگر آزادی بخاطر فرزند راه نیافته و چهار کلفت ساحت دل را
مگذر نساخته است بدستور قدیم قدم در راه نهد که بیش ازین طاقت مفارقت و مهاجرت نیست سلطان
ناصر الدین با وجود حیم حسن و فید و غیره شرف پا بوس ولی نعمت دریافت و پذیرد و میر هر کوه سنی در میان

تاریخ فرشته

۵۱۱

مقاله
۹۰۰

آورده غبار کلفت از صحایف خاطر زایل ساخته سلطان ناصر الدین باز سرگرم خدمت شده هر روز لطافت
مجدد نسبت بخود مشاهد میفرمود و در جواب پدر عاریتی جهت سکونت خود طرح انداخت تا برگاه که خواهد شرف خدمت
در یابد رانی خورشید فرصت دیده گفت که سلطان ناصر الدین بام خانه خود را بپایم گوشه جهان نامقل ساخته
طایفه اقصی خدای در خواطر او سلطان غیاث الدین که از کبر کس در و بوشش و تعقل کامل مانده بود در حسن
و تسامح و خانیان کو قوال را فرمود تا عمارت سلطان ناصر الدین را منهدم سازد سلطان ناصر الدین غلبی آورده شد
باتفاق احوال و انظار بصوبه مار که در میان واقع است منعت فرمود و شیخ عیب الله و خواجہ سہیل بجا
آمد ملازمت کردند و رانی خورشید و شجاعی بیوقوف سلطان غیاث الدین تا نار خانرا مامور ساختند
که نزد ناصر شاه رفته دلجویی او نموده او را تسخیر بیاورد و تا نار خان سر لشکر جمعیت خود را در کینک بجا داشته
باتفاق ملک فضل الله میر شکار بخدمت سلطان ناصر الدین حبلی رفته پیغام رسانید و او عیضه نوشت و بتا نار خان
داد که تا نار خان خود رفته بخاند و جواب بیاورد پس تا نار خان بالشکری که همراه داشت بر جناح استیصال متوجه شد
آباد مندو گردید و مصنون عیضه را برض رسانید اما بنوز جواب نگرفتہ بود که رانی خورشید که کمال تصرف در راج
سلطان داشت پروا نمی بجای ملک رسانید که تا نار خان را برض سلطان ناصر الدین تعیین نماید و تا نار خان
چون چاره نداشت از قلعه فرود آمد و بجای رسید و در کار خود متفکر گشت چه اگر بجنگ پیش آید چون بام
سلطنت سلطان ناصر الدین حبلی رسد احوال او چون خواهد شد و اگر بجنگ بر گردد برای خورشید عجلالت وقت
چه جواب گوید و بنوز گرفتار باد به نرد بود که ملک مہتہ و ملک بیت که از امرای بندگان سلطان غیاث الدین بودند
سلطان ناصر الدین پیوسته قوت و شوکت او بیشتر گشت و چون او کوچ کردہ بعضی عادیہ رسید مولانا محمد الدین
افضل و بعضی اندینداران باو یکی گشتہ رنہ عید فطر را در اینجا با تربیت و طراوت و بافت و بنام بککش امرا
چتر بر سر افراشته سران کرده را بجلتہای دشنہ پوشید لگرو ایند در این اشا خبر رسید که فوج شجاعان
باجنگ جنگ از کینک تو پیش شدہ بتعینہ کند و برآمد ناصر شاه ملک محمود نام شخصی را با فوجی از بہاداران متعاطی
ختم روانہ ساخت چنان کہ کہ اقبالش در طلع و بعد از طالع و معاتو نسیم فتح و نصرت بر پرچم دولت ناصر شاه

سلطان ناصرالدین خلجی

۵۱۲

مقاله پنجم
شماره ۹۸

در دیده ملک محمود با غنایم بسیار بقصد احادیه عزت ناصر شاه معاودت کرد و بتاریخ شانزدهم شوال سنه خمس و
از منزل کوچ کرده چون متوجعین شد منزل بمنزل امد و حکام ممالک با خیل و چشم و دلقن میشدند تا با جین بحیثیت
تمام رسید و شجاعان مشهور بعلاء الدین درانی خورشید حقیقت حال بعرض رسانیده گفتند عفریب ناصر شاه
ببند آمده محاصره خواهد کرد سلطان غیاث الدین شیخ اولیاد شیخ برادران که مردم عسکری بودند برسم رسالت
تزو ناصر شاه فرستاده پیغام کردند که مهتاب است که غیاث مملکت بندها مقدار افزون نهاده ام اگر از روی اخلاص
و یکا کلی مردم او باشی را که برود کرده اند از رخصت داده بحضور بیاید باز اختیار امور سلطنت بآن فرزند سپرده
ناصر الدین طفت و معینه جواب نشده مدتی قهقهه سنه مذکور از اجماع بقصد و کار منزل کرده چند روز مقام فرمود
و در اینجا آوازه افتاد که کمن خان که ماده فتنه و نزاع بود بسر لشکر شده با سه هزار سوار بجنگ می آید ناصر شاه
ملک عطا را با پانصد سوار نامی با استقبال او فرستاده در موضع مانسور محاربه روی نموده یکصد سپاهی کمن خان
بقتل آمده ملک عطا بظفر انصاف یافت و کمن خان کربخته بمند و رفت و باز تجریش را بی خورشید جمعی را همراه گرفته
بآننگ جنگ از قلعه بیرون آمده دیگر بار از مقابل فوج ناصر شاه بی کربخته بمند و در آمد و ناصر شاه بتاریخ بیست و دوم
ذی الحجه سنه مذکور بکوشک جهان نمای نصرت آباد فرود آمده در اینجا جاسوسان خبر رسانیدند که سلطان غیاث الدین
نفس نفیس هبت نسلی فرزند اراده آمدن دارد و ناصر شاه مستح و مسرور گردیده مترسد قدم مسرت کرد و
گردید شجاعان مشهور بعلاء الدین درانی خورشید محفه سلطان را برداشته متوجه غلظ آباد نطق کشند که سلطان
ناصر الدین را بقلعه در آورند و کارش بسیارند اما چون بدروازه دلی رسیدند از بس که پیری و کبر سن سلطان را دریا
بود از ترس خان پرسید که مرا کجا میرند بعضی صورت واقعه بعرض رسانیدند فرمود که روز دیگر خواهم رفت امر
برگردانید خدمتکاران بی اختیار برکشند درانی خورشید خیال کرد که این امر از پیش هواخواهان سلطان
ناصر الدین صادر شده پس بجایعت را طلبیده سخنان تلخ و درشت گفت و سبب مراجعت استفسار نمود و جمله
با تفان گفتند که سلطان با خستید خود بر گشته و کسی را در این امر دخلی نیست و شجاعان مشهور بملک
با استغراب درانی خورشید شکست و ریخت قلعه را در دست کرده و مورطها تقسیم نموده و سلطان ناصر الدین خلجی بترش

تاریخ مختصر

بلو از هم اعطای پروا داشت و بار بار حواری رواج پیدا کرده از طرفین بر روی جمعی کشته میشدند سلطان جهت تمهید صلح
 اقصی انصافت شیر الملک را فرستاده او چون جواب موافق میخواستند بهما بجا ماند چون محاصره تنگ شد و از عدم
 وصول غله و ما بحتاج ابرسل قلع مضطر گشته بعضی از امرایانند موافق خان و ملک فضل الله میر شکار عند العرصت خود را
 سلطان ناصر الدین رسانیدند زانی خورشید بر آن اطلاع یافت علینا را از حکومت قلع غل ساحت و ملک بیاره را
 خطاب علینا می داده محافظت قلع و شهر را و تقویض نمود و محافظان و سورجسل را که از موافقان سلطان
 ناصر الدین غلبی میدانست بقتل رسانید امر او سکنه شهر را منشا بدو این سیاست شکسته خاطر شده و بعضی
 سلطان ناصر الدین خصلی نوشتند و پروا بجات استمالت خواسته بوی چوستند و در شهر رواج درونی مانند شب
 هفت هم صفر سنه ست و شهاب ناصر شاه بقصد تسخیر قلع سوار شده مردم مورچها حاضر گشتند چندان تیر و تفنگ انداختند
 که مردم کار طلب بسی زخمی گشتند سلطان ناصر الدین غلبی با وجود انحال بقصد زینه پنجاب مورچل پیش شده و بقعه
 در آمد درین اثنا شهابخان واقف شده با گروهی از مردم مستعبر بر برج قلع برآمد بجنگ مشغول شد سلطان
 ناصر الدین غلبی نیز بای استوار کرده پافس خویش به تیر اندازی پرداخت و مردم خوب به تیر قضای او گزشتند
 و چون لحظه بطح شهابخان مشهور بعد از آنکه گوشت میرسد سلطان ناصر الدین غلبی در اوقت صلاح در مراجعت دانست
 از قلع برآمد و بارودی خود رسیده کسانیکو تردد و جانب پاری کرده بودند هر یک را با ملطف و عنایتی تازه نشلی و
 پرسش فرمود بعد از چند روز او لاد شیر خان بن مظفر خان ماکم چندیری با هزار سوار و یازده سلسله فیل با شهاب
 پیوست و در مجلس اقل سپهر بزرگ را که شیر خان میکشید مظفر خان و سپهر دوم را سعید خان خطاب داده مردم اردو را
 از وصول لشکر چندیری استظهار و قوتی پدید آمد و بعضی از مردم قلع که از سلطان ناصر الدین استمالت ناما
 گرفته باو طبعی نشده بودند درین وقت دود و تلخا بی ناصر شاه بجهت شدند و محافظان دروازه بالا بود که از آنجا دود
 بوی پیغام داده طلبیدند ناصر شاه در بیت و هلدوم ربیع الثانی شیخ حبیب الله و خواج سبیل و شهابخان را بدر
 بالا و فرستاده شیخ حبیب الله قرار داد که هرگاه مردم محافظان بدر دروازه رسیدند نزد دست خان بن شیر
 خان بجهت کثرت امرای ناصر شاهی را بقلعه در آورد شهابخان واقف شد و قیل با اندک مردم با نظر شتاب

سلطان ناصرالدین حبلی

۱۱۴

مقاله پنجم
و ششم

و باینان جنات کرده کرجت و بجانه سلطان در آمد شیخ حبیب الله اکنه می فرستاد و سلطان از طلیعه و ویک طالع لعن خود را باینان رسانید بعد امرای و رونی بهر مبارکبار شتافتند و هجوم عام شدند و عبارت شجره جنات که بعضی منازل و قهقاری سلطان را نیز آتش زدند و بحکم ناصر شاه رانی خورشید و شجاعتی را گرفته بجا پریشان از خانه پادشاهی بیرون کشیدند و سلطان از موعود محاکمات محلی سرسی که جهت عیش و طرب ساخته بودند آمده قرار گرفت و در روز جمعه بیست و یکم ربیع الثانی سلطان ناصرالدین بر سر سلطنت بجا نمود و خطبه و سکینه نام خواند کرد و همسر و مرورید و نفوذ که بر چتر تبار کرده بودند افترا و اهل استحقاق رسانید و ملین حال و حال و محاطان و مفسر حبشی دو یکرم دم را که ما و طریق مخالفت سپرده بودند سیاست رسانید و در همان نیند و در شجاعتی آن شده و بعد از الدین را کشته رانی خورشید را مملکتان سپرده و حاضر از مرایشان جمع کرد و بهر میانی خود را که میان مچله شهر داشت و لیعهد کرد اینده سلطان شهاب الدین خطاب فرمود و شیخ حبیب الله را خطاب عالیشان داده از امر کرده اسید و خواج سبیل خواج سبیل سالار مود و بکر موافقان را قطع قدیم ازانی فرموده و در غزت ایشان کوشید و در سیزدهم جمادی الثانی ملازم پدر مشرف گشت سلطان غیاث الدین او را در کنار گرفت و بسیار کریمیت و سروروی او را بوسیده و بانی موثینه از بابت سید محمد نوحش که در بازار عام یار و زامی معتبری پوشید باو محبت نمود و تاج سلطنت بر فرق او نهاده و تقالید حوزین باو سپه و دو تنیت و مبارکبار سلطنت کتفه بخش منزل خود فرمود و سلطان ناصرالدین حبلی در شاتر و بهر حب آن سال قبای موثینه و کلاه دولت سلطان شهاب الدین داده بیست و پنجریل و صد اسب و یازده چتر و دو پاکلی و نقاره و سر پرده سرخ و بیت لک تنکه بعد بخت خراج بهر عنایت فرمود و چون در امدت مقبل خان حاکم مند سور مرد و وزیر سلطان حمایت خان را جهت آیدان او فرستاد چون اثری بر میانجیان مترتب نشد و او از عصب ناصر شاه ترسیده و نزد شیرخان حاکم چندیری رفت و علیخان بعضی سوریه و بختان که از اعمال شنیده سابق خود متوهم بودند نیز رفته بشیرخان پیوسته و او چون میدید که سلطان غیاث الدین در حالت نشاء و ستراب امر او سر کرده پای پدر را میکشست و بر روز از غلی و جعی سر میزد بر آینه ترسیده

تاریخ مرسته

۵۱۵

مقاله پنجم
شماره ۱۰۰

علم مخالفت بلند کرده متوجه چندیری گردیده در سلوک بادی عناد بیکدست سلطان ناصرالدین مبارکخان را
بهت تسلی نرود و فرستاده چون شیرخان تقطیع گشته در مقام گرفتن ایشان شده عالمان خود را با سبب رشتند
بدر رفت و مبارکخان گرفتار شده و کس او گشته شدند و شیخ حبیب الله المصطفی بعالمان بخدمت
سلطان ناصرالدین رفته احوال را تعزیر کرد و وی در خشم شده ماه شعبان بهائسال در کوشک جهان نازول کرد
و شیرخان چون با جین رسید باغهای مهاجنان باز بقصد جنگ برگشته بدینا لپور رسیده و قصبه بد به راتاج کرد
سلطان ناصرالدین بمحرم استماع این خبر کوچ نموده در کوشک و بار قرار گرفت در این اثنا خبر رسانیدند که
سلطان غیاث الدین از خرابه دنیا بمهرآباد عقبه خراسان رسید و از آنجا که امرای بزرگ مخالفت کردند
خوانان سلطان غیاث الدین علی بودند و آن ایام خبروت و شتر گشت همه کس یقین کردند که سلطان
ناصرالدین خلیجی اورا مسموم ساخت و چون به بحر بر رسیده که پدرکش بر کز سال بهر نیزه کامیاب نشود تا
سلطان ناصرالدین سالها فرما نر ای کرده شاید قصد پدر نسبت باو میمنت باشد و الله اعلم الغصه سلطان
ناصرالدین خلیجی برفوت پدر گریه بسیار کرده سه روز تعزیر گرفت در روز چهارم متوجه دفع شیرخان بجانب
چندیری کو میرد و عین المملکت و بعضی سرداران ترک رفاقت کرده سلطان ناصرالدین پیوستند سلطان
ناصرالدین تعاقب شیرخان نموده شیرخان در نوای سارچنچور برگشته با سلطان جنگ کرده شکست
یافته بولایت ایرج درآمد و سلطان ناصرالدین چون بچندیری رفته چند روز مقام کرد و شیخ زادهای
انجا خطی بشیرخان نوشتند که اکثر سپاهیان و امرایا کیرهای خود رشتند و بواسطه موسم برسات اجتماع
عساکر زود دست نخواهد داد و اگر از انجا بمتوجه چندیری شوند با اتفاق مردم شهر سلطان را میتوان گرفت
سلطان ناصرالدین خلیجی بر کلاش شیخ زاده اطلاع یافته اقبالان و ملوکان را بالشکر حبس کرد و فیلان
بر فیه خان بستاد و آسار نهد و و کروبی سپهیری با شیرخان بجنگ پیوستند و دشمنای دارو کیر خجی
بشیرخان رسید و در خان که عمده انقوم بود کشته شد بنا بر آن مهاجنان شیرخان در حوضه فیل انداخته
راه فرار پیش گرفت و چون او در راه وفات یافت نقش او را انجا ک سپرده خود با قصبی مملکت کر بخت و

تاریخ فرشته

۵۱۶

مقاله پنجم
در تاریخ

در اثنای راه رسید که از اعلام شد، بجزئی بنابر بعضی مقدمات معلوم شد که خشت کشته ولایت برده پنجم رحمت
و تاریخ میگوید... همان فارسی در عهد سیه سیزده و تاب مغاوت... و حمله خویش می بیند و چون حاکم آن
بنام سلطان ناصرالدین خلیجی بقی بود و بیست و یک روز در مذاب موت و فحش و فحش شمرده و قتل خان و
نواب چهار با لشکر کران مد اطراف کیند... و چون حاکم ظاهر شاه بجزی رسول لشکر مالد خبر یافته بار
ملک احمد کرم رجعت کرد و قباخان خطبه ناصر شاهی و به قباخان بگشت و از آنکه سلطان ناصر
خلیجی با پدر نده سر کشی بسیار کرده بود او نیز ز سپهر خود سلطان شهاب الدین جمعه و میراثش بود سلطان شهاب
انجمنی را معین و چون بیباکی و ظلم طبعی بدو اجبی میدادست ملاحظه داشته تمام آمد و سید شد و در میان سلطان
ناصرالدین خلیجی اگر چه دانسته بودند که خلافت درگاه از دستش آمده بکشت آمد و بکشت او از خدا بخواهند لیکن یاری آن نداشتند
که ابرمصلی رسانند تا آنکه در سنه ست و عشر و شصت و بعضی از ارای مالوه بومی میوستند و او را بر محلی لغت چو
تخریب و تخریب یک نمود و سلطان شهاب الدین شنبی بالعوان و انصار از مدینه سوادی آباد شدند و بر تخته بهان
ولایت درآمد و خلقی پیشتر که از ظلم و جور پدرش بجان آمده بودند نزد او جمع آمدند و سلطان ناصرالدین شنبی
با لشکر می کرد و داشت بچنگ سپهر میزد و بعد از جنگ جمع با آنکه بک دو ماه داشت بر فزاید مغرب داشت
و سلطان شهاب الدین از عمر که گر بخت متوجه و خلیجی شد و سلطان ناصرالدین شنبی در وقت بریت قدرت
بر استیصال فرزند اگر چه داشت لیکن شفقت پدری مانع آمد و جمعی با ایشان که بغایت کرده بیاورید
سلطان شهاب الدین اعناده بوقول پدر نکرده قبول نمود و بهر دست بدلت و بی ستاقت و اخبر پسرینکه سلطان
رسید این مصراع بخواند سخنی که در هوای کوشش یم خاک خورد و چون روانه الملک شادی آباد شدند
کردید از افراط شراب یا از عفت اخلاص و تصرف بواجب محروق عارض شده و با وجود موسم زمستان به تن
در آمده ساحتی توقف کرد و مرض او شد او به کرده منجر بعلل متضاده شد و بر معالجه اطباء حکما فایده نداشت
نشد بقول مولانا عای روم بیت از قضا سر که کنجین سخرافه و در غن با هم شکی نیست
چون حال خود را ذکر کردن و به مخصوص مراد عیان نمک نشان محمود که زرد سیم بود و این بیت را بعد

سلطان ناصرالدین

۵۱۹

مقاله پنجم
۱۳۰۵

ساخته لازم وصیت بجای آورده از جمیع خنایای توبه کرده بعد از ساعتی اجابت داعی حق نمود و مدت سلطنتش ^{سال} ۳۰ سال

و چهار ماه و سه روز بود

ذکر سلطنت سلطان محمود بن سلطان ناصرالدین غلی

چون خبر فوت سلطان ناصرالدین غلی منتشر گشت سلطان شهاب الدین فسیح غنیمت دلی کرده از راه برکت و از راه دیگر بجانب قلعه شادی آباد منتهی ایلتغار فرمود قبل از رسیدن سلطان محمود غلی بنصرت آباد و نخله رسید و محافظان خواب سر و غواصان دروازه قلعه بروی او بسته راه ندادند بعد از آنکه سلطان محمود نزدیک رسید به اسیر گریخت و سلطان محمود پی مزاحمت معاندی بقلعه درآمد تخت زرین که بجوهر و یاقوت رمانی مکتل بود در صغیر عرض ممالک نهاده آفتاب دولت محمود شاه از افق سر بر جهان ذاری طالع گشت و بمقتضی نجر فیصل که در قلعه بود بچکهای منحل و زربفت آراسته بدر بار ملخصه ساحت و اکابر و اعیان همه حاضر گشته از قیام و وفود و حمس و ایض چندین بر چهره تبار کردند که جمیع نفرد مستحقین آن بلده بهره مند گشتند و اما و سران سپاه اتفاق کرده نسبت بایراکه از عهد خور و سالی در خدمت سلطان بود بواسطه آنکه مبادا اقرب و تسلط بهر ساند بقتل رسانیده معروض داشتند که رای مذکور امراد سپاه را خراب کرده میخواست که نظام و رونق دولتیانه نماند مانعین دولتیایی دانسته و بقتل رسانیدیم و نقد الملک بهم که قدم بر قدم او دارد و بسیار مجمل است [●] ساحت مملکت از لوث وجود او پاک سازند سلطان محمود از روی بیچارگی نقد الملک را پیش ایشان فرستاده فرمود که او را اخراج کنند و مضرت جانی نرسانند اما این مقدار خاطر جوی سلطان کرده از سرخون او کد شسته اخراج کردند سلطان محمود را ازین حرکت صفای خاطر بکدورت مبدل گردید و محافظان خواجه سر را که حاکم شهر بود و دوست او بآب تفاق سرشت یافته بود همات را جهان دیده او دایمیر داعیه استقلال بخاطر رسید چنانچه روزی بحکم نادر استکی بسلطان محمود غلی گفت که دو برادر تو در قلعه محبوس اند و در کمین فرصت نشسته میخواهند که ترا ازینا [●] دارند اگر سلطنت میخواهی ایشان را بکش و الا سزای خود خواهی یافت سلطان محمود غلی را وای این سخن و طرز تخم موافق مزاج نیامده گفت امثال شماک از آنچه اندازد که در خون سلاطین سعی نماند و در مجلس گستاخ

تاریخ فرشته

۵۱۹

مقاله
ششم

سخن گویند محافظان خواجہ سردار که بغایت مغرور بود باز صرف نادرست بر زبان جاری ساخت سلطان محمود در
شده شمشیری که در دست داشت با علاف مددستی بر سر او زد و سرش شکسته خون ریخت محافظان بچنان حال
از مجلس بیرون رفت و انبلیع و اشباع و طار زمان خاصه خود را جمع آورده همان روز لقمه سلطان بدر بار آمد
و چون امرای کبار خوانان ایقلم امر به و تداعیل کرده از خانهای خود بگردن نیامد سلطان محمود بامردم بزد
خود و جمعی از سپاهیان خاصه خیل که کثر ایشان عاقی و حسد اسانی و جشی بودند بجنگ ایستاد و آن بدکھر کرخه
از دولتیانه بیرون رفت و در بند و یکر بیرون متصرف شده یکباره علم طغیان برافراشت سلطان محمود و محبت
مشقت تمام امروز را بسبب رسانید و چون جمعیت آن حرا مخور لحظه لحظه زیاده شده و بیکیس کبوک سلطان
میشناخت سلطان توقف را صلاح ندیده در انشب با جمعی از قلعه بیرون رفت و محافظان خواجہ سردار را
صاحبان از حبس برآورده بیاد شایبی برداشت سلطان محمود غلی در میان مملکت مقام کرده بجمع کردن لشکر
شد و اذل کیکه از امر انجده متش شافت میدی رای بود که با جوشش و قوم خود بیابوس رسید و بعد از شش روز
سپر بخت خان حاکم حیدری بملازمت سرفراز گشت انگاه فوج لشکر از اطراف و جوانب متوجه شده در
راست جمع گشتند سلطان محمود حبلی قوی گشته کثر امرای تھکاه را نیز بعد مای خسر و از صاحبان
کرد اینده نژد خود آورد و صاحبان و محافظان خواجہ سردار دست اخلاف بخزاین دراز کرد و لشکر بسیار جمع
کردند بعد از آنکه سلطان محمود حبلی لشوکت و استعداد تمام متوجه دارالملکت شادی آباد مست و شد و از نظر
سحر که جدال آراسته گشت صاحبان بپا است نموده بر افواج سلطان خردوان حمل آورد و در این اثنا فیلی متوجه سلطان محمود
و ادیری برسینه فیلبان زد که از پشتش برآمده درینوقت میدی رای با جمعی را جیوتان بزخم برید و جمد و مار از فوج
صاحبان بر آوردند و صاحبان بیش ازین تاب مقاومت نیاورده با جمعی پناه بقلعہ سد و برد و در و از سینه
کشت سلطان محمود تا عرض حین تعاقب نموده فرو آورده به برادر پیغام کرد که صلح در میان است هر قدر که
خواهی و همه بای که خوش کنی تو را زانی دارم از سینه قلعہ داری بگذر صاحبان با استحکام قلعہ مغرور گشته
قبول نکرد سلطان محمود بجا صر و پرداخته در تضیق قلعلیان کوشید بعضی از امرای که مدون حصار بودند با محافظان

سلطان محمود خلجی

۵۲۰

مقاله پنجم
شماره

۹۱۷

آغاز مخالفت کرده سلطان محمود پیغام کرده اند که از فلان موضع نژاد و ن قدر آید و مجامعتان از استماع این خبر بسیار
کشته با جواب سر قیمتی و نفوذ بسیار از عازمت صاحبان و سند سنج و عتبه استعایه بکجرات رفت و در اینجا میان
او و پطی شاد اسمعیل پادشاه ایران نزاعی روی نموده باعث انفعال گشت و بدون او در اطراف و شواشته
و ریخت سلطان مظفر سحاب آسیر رفت و از اینجا نیز با سید سوار کجا و ل نژاد عماد الملک شتافته طلب
نمود و چون میان عماد الملک و سلطان محمود نسبت محبت استحکام پذیرفته بود قریه چند بجهت عذر جیج او مقرر
از امداد متقاعد گشت کونین بعد از کربلای صاحبان از شادی آباد مسند و سلطان محمود غلجی قلعه شادی آباد
در آمده با امور سلطنت پرداخت و اقبالخان و مخصوص خان که پیش از آن بتقریبی کربلایه با سیر رفته بودند خبر غوغا
صاحبان شنیده و چهره بر سر سلطان شهاب الدین گرفته در عین گرمی هوا که ماهی در قفس دریا میوخت و سمندر
آتش طبع در عین خویش غرق میشد از بر ما نپور روانه شادی آباد مسند و شدند و در شب با نروزی سی کرد و طی
مسافت نموده چون از فرار صاحبان و مجامعتان خبر داشتند هیچ جا مقام نگزیدند و مقصودشان آن بود که در تمام
خلل بدرالملک شادی آباد مسند و رسیده کاری باز نماند و تا تنور گرم است نمانی بپزند اتفاقاً از حواریت
و منقبت راه سلطان شهاب الدین را مزاج مخوف کشته و در گذشت و اقبالخان و مخصوص خان سپر سلطان
شهاب الدین را شکست و بوشنک خلاصه و چهره بر سر او گرفته بمیان ولایت مالوه در آمده و از سلطان
محمود خلی شکست خورده بگو بهما که بخندد بعد از چند کاه و اقبالخان و مخصوص خان بخدمت سلطان محمود خلجی
آمده بجلقهها و اقطاع قدیم رسیدند و میدی رای چون میخواست که علم استقلال برافرازد بعضی رسانند که
واقبالخان مقام شایسته صاحبان بدکن فرستاده ابواب خوف و حکایت مفتوح دارند و میخواستند که
خفته را بیدار سازند سلطان محمود و این سخنان غرض آمیز را بخیاض تصور نموده فرمود که هر وقت که افضلانی
اقبالخان اسلام بیایند بجله رسانند روز دیگر بدستور قدیم اسلام آمدند هر روز اگر قریه بند از بند جدا کردند
سلطان محمود و غلجی بجز یک میدی رای بجهت خان حاکم چندیری و دیگر امر را طلب فرمود بجهت خان
و در وقت غایب زادی از استقلال میدی رای ترسیده عذر رسیدن برسات نوشت سلطان

تاریخ فرشته

۵۲۱

مقاله پنجم
۵۲۰

غماض عین نموده منصور خان حاکم مطلق بیلسا را بدفع سکندر خان که او نیز از دار السلطنه کمر بخیه در ولایت بنی نئی
وانگنه و بر تاجقه شهاب آباد در تصرف داشت مامور ساخت و از اینکه راجهای کونه نه داشت که اطاعت
بسیار بر سر او جمع آمد بود منصور خان مقابل او در تحریف خویش نذیده حقیقت حال بخدمت سلطان معروض داشت
و میدانی رای که در سد تصحیح و تحریب لغزان قدیم بود در جواب نوشت که قبالت پادشاه برای دفع او کاست
قدم پیش باید نهاد منصور خان در کار خود حیران گشته ناچار با اتفاق جهالت خان که از امای کمان بود و نیز بهشت
رفت سلطان از استماع این خبر به عار شتافت و میدانی را بر بال لشکر انبوه و بجای سلسل فیل مدافعه سکندر خان
نامزد فرمود مصرع زیر طرف که شود کشته شود سلام است میدانی رای که قریب ده هزار راجپو
همراه داشت عیش صافی سکندر خان را مکرر ساحت و او ناچار راه صحیح پیروده استمالت نامه حاصل کرد
نزد میدانی رای آمد و جایگزین قدیم یا فتمه استقبال میدانی رای از حد گذشت و درین وقت که سلطان بیرون بود
او پاشا شادی آباد مندو مجهول البسی را پادشاهی برداشته حیر سلطان غیاث الدین را که بر سر قیصر
بود بر سر او که رفتند و دارو غده مرداگلی کرده دفع سه ایشان نمود و بجهت خان از شنیدن استتلال میدانی
رای و عاجزی سلطان بیشتر از پیشه خائض کشته حتمی را بکاویل فرستاد و صاحبان را طلبید و عیضه سلطان
سکندر خان لودی نوشته بدلی فرستاد که گفتار راجپوت است و نام پسر سلطان پیدا کرده اند و میدانی رای
که بزرگ الظایفه است صاحب اختیار مال و مکات شده بسیاری از لغزان قدیم مقتبل رسانیده و بر
کمر بخیه با طرف و جوانب برانگنده شدند و سلطان همه که پادشاه است اگر چه از بدست کوهی راجپوتان و
بزرگ کردن میدانی رای پشیمان است لیکت خود را بدست و ایهمه سپرد و بر نا نا اعتماد نمیکند و پیش مانعی آید
بلکه بکینه میدانی رای در فکر سنیهال ابن جمیع بقیه السیف است و احکام شهابیت مصطفوی درین ده
رواج ندارد و مدارس نشین پیدایان شده نزد یکمست که رای زیان ولد میدانی رای سلطان
را از میان برداشته خود فرمانروای این مملکت کند و اگر فوجی از حاکم منصور و بهرستان که صاحبان را بر تخت نشاند
بر آینه خلبه انجمن در چند بری و غیره خواند و نماید سشد الذیض بسی موافق این فرمان است و وقت نویسه

۲۲۲

[illegible]

تاریخ فرشته

۵۲۳

مقاله پنجم
۹۲۰

در آن اثنا خبر رسید که محافظان خواجه سمرغرموده صاحبخان و بخت خان با افواج بزرگ متوجه شادی آباد
مسند دست سلطان صیب خان و فخرالملک را با بسیاری از امرای راجپوت بدفع ایشان گسیل نمود و در
حوالی طغرآباد بین الفریقین جنگ عظیم شد و لشکر سلطان غالب آمده محافظان بشت کفران نعمت
بقتل رسید و بهجت خان و مخصوصان بعد از برگشتن لشکر دلی کشته شدن محافظان از کرده خویش نشان
شدند و به صاحبخان گفته حرف صلح در میان آوردند صاحبخان قبول کرده بوسیله شیخ اولیانام فاضل بعرض سلطان
رسانید سلطان آنرا از لطایف غیبی و عنایات لاریبی تصور نموده قلعه را بسین و قصبه بیلساو دامونی بصاحبخان
کرده بحال الوقت ده لک تنگه سیاه بخت خرج و دوازده سلسله فیل انعام کرد و مناشیر استمالت به بهجت خان و
دیگران فرستاد و بهجت خان دو لک تنگه و دوازده سلسله فیل خود نگه داشته بغیه بصاحبخان داد فتنه انگیزان
بصاحبخان خبر رسانیدند که بخت خان میخواهد که ترا معیت سازد پس صاحبخان کریمتة نفوج سلطان سکنه کرد
که در سرحد بود و خود را رسانید و بخت خان و دیگر امرای استمالت نامه خواسته بخدمت سلطان آمدند
و بجلعها مخصوص گردیده باقطاع قدیم رسیدند سلطان محمود بدارالملک خود مظفر و منصور مراجعت نمود و باهتوا
میدانی رای تیغ بیدریغ درامیران و سردان سپه نهاده بر روزی را بکجاء ناکرده متهم و مطعون داشته است
نمی آید و در فتنه رفته کارش بجایی رسید که مزاج سلطان محمود خلی از جمیع امرای بلکه از جمیع مسلمانان بکشت
و حال قدیم که سالها در سرکار ریائی و ناصرشاهی متصدی و متکفل همات دیوانی بودند رقم غزل برانسیه
احوال آن کرده و فادار کشیده اعوان و انصار میندنی رای را تعین کرد و ازین عمل اکثر امیران و سرداران
و نوکران شکسته دل گشته دست عیال خود گرفته مهاجرت او طان اختیار کردند و قلعه شادی آباد ماند
که در آن قلمرو دارالعلم و مہبط فضلاء و مشایخ بود مسکن کافران گردید و کار بجایی انجامید که دہانی و فیلبانی نیز
بر راجپوتان حواله نمودند و زنان مسلم و دینور را راجپوتان متصرف شدند و علیخان نام از امرای قدیم که ماکم شجره
از تسلط کفار راجپوت دگر گشته مخالفت نمود و بوقتی که سلطان محمود با کفار برسم شکار بیرون رفته بود قلعه مندور را
متصرف شد و میان نیز از استیلای کفار راجپوتان آزرده بودند با علیخان موافقت نمودند سلطان محمود

سلطان محمود خلجی

۵۲۳

سال ۷۵۰
هجری

خبر شنیده بجیس بر گشت و قلعه را محاصره نموده کار بر محصورین تنگ ساخت علیخان با اعلان خود از قلعه فرود آمد
راه کریر پیشگرفت و سلطان محمود قلعه در آمده جمعی راجپوتان را تعاقب علیخان نامزد فرمود تا او را بدست آورده
قبل رسانیدند و بعد ازین واقعه یکبارگی میدنی رای مطلق اعلان شده تمام امرا و منصبداران مالوه را از جانب
خود ساخت و از لاکران خاصه سلطان زیادہ بردہ لیسیت و در مسلمانان مانند سلطان محمود از تسلط و استیلائی
راجپوتان بعینکہ خود افتاده چون نزد اسل پسند رسم است کہ ہر گاہ نوکر خود را رخصت میکنند با ہمراہ
دواغ مینمایند پال میدہند سلطان ظریف را پراہیرہ دیان کردہ بدست آتش خان دادہ پیش میدنی رای فرستاد
و بیجا کہ من اجد شمار رخصت است از ولایت ما بدر رود راجپوتان جواب دادند کہ چہلہزار سوار ہم امروز در سوا
جوبی و جاسپاری تقصیر کنجہ و بد خدا مات پسندیدہ از ما بوقع آمدہ میندائیم کہ از ما چہ تقصیر واقع شدہ است
و بعد ازین جاس راجپوتان خواستند کہ سلطان محمود را از میان بردارند و اسے رایان میدنی رای گفت احوال
سلطنت مالوہ فی الحقیقت از دست اگر سلطان در میان نباشد سلطان مظفر کوہراتی جلوزیر آمدہ ولایت را
مقتضی خواہد شد پس ہر کیفیت کہ باشد در رضا جوی ولی نعمت خود سعی باید کرد پس سجدت سلطان آمد
استغفار و استغفار از سلطان چون چارہ نداشت قبول کرد مشروط بانکہ کارخانہا را بہان مسلمانان قدیم حوالہ کنند
و مہار و مہات ملکی و محل کنند و زنان سیدہ از خانہای خود بدر کنند و دست از تعدی کوہا سازند میدنی
رای ہمہ را قبول نمودہ و لجوی سلطان بسیار کرد تا سالباہن پوریہ کہ از امرای کلان راجپوت بود سر
از انقیاد چسبیدہ از اعمال شنیعہ و افعال قبیحہ بازمانی آمد سلطان محمود از غایت شجاعت با آنکہ دوست
مسلمان بیش نداشت با بعضی خضم عمان قرار داد کہ چون از لشکار مراجعت نمایم میدنی رای و سالباہن
کوہخانہ خود مخلص شوند در آشنای مراجعت ہر دو را پارہ پا زن کنند و روز یکجہ جماعت موعود را با سجا گذاشتہ لشکار
رفت . مراجعت نمود و بخلو تنانہ درآمد و میدنی رای و سالباہن رخصت فرمود و در نیوقت از دم از کیلکا
برآمدہ بر ہر دو زخمیازند سالباہن در ہانجا کشتہ شد میدنی رای چون رخس کاری نبود کوکران
ہجوم آورده اورا بمزبل بردند راجپوتان در خانہ میدنی رای جمع گشتہ بی رحمت او بکشت متوجہ ہر مار شند
سلطان

تاریخ فرشته

۵۲۵

مقاله پنجم
سلسله

سلطان محمود جلای اگر چه از اعتدال دستش تنی بود اما تهور و مردانگی نظیر نداشت با شازده و سایر وحشی پیاپی در میان
به نسبت ستم و استبداد و تلخا نه برآمده با چندین سینه از کافر بجنگ مشغول شد یکی از راجهوتان پور به که یکدیگر استوار
داشت تخت پای در میدان جلالت نهاد و ضربی سلطان انداخت و سلطان ضرب او را در کوه چنان
شمشیری بر او انداخت که دوباره ساخت راجهوت دیگر معبر که خسته امیده مقابل سلطان شد و بر پیر بر سلطان
انداخت سلطان بر پیر او را که عبارت از دین باشد شمشیر گرفته از کمرش دو نیم ساخت راجهوتان از آن
این حال بی آنکه جنگ مغلوب شود کر بخت بخانه میدنی رای که محوطه وسیع بود در آندند و اینجا بار دیگر جمعیت
از میدنی رای رخت جنگ خواستند. میدنی رای گفت که سلطان محمود اگر قصد من را کرد مرا بسبب آنکه
من هست ضروری ندارد شما ترک حمایت من کنید و بمنارل خود بپایید چه که میداست اگر سلطان محمود کشت شود سلطان
اطراف خصوص کجرات و خاندیس و برابر دفع انتقام قیام خواهند نمود. راجهوتان را چون سلی کرد سلطان محمود
خجلی پیغام نمود که چون در غایت ملک سلطان را بجای خود و ام ازین زخمها سلامت ماندم اگر فی الواقع کشتن من از
سلطنت انتظام بیاید مضایقه نیست مصرع سرینک بدالین به تیغ از تنم سلطان محمود خجلی چون
دانست که از آن زخمها بخوابد مرد در مقام صبح و طایست شده فرمود. حالامرا تحقیق پیوست که میدنی رای نیز خواه
منست و از کمال خیر خواهی راجهوتان بی اعتمادی را از غنای و فساد باز داشتند سالیان پس که ماده خلوت بود و بجهان
که شته او مدفع کشت ان شاء الله بعد ازین بخیر و خوبی در امور سلطنت مشغولی خواهد شد و بعد ازین امری دیگر نخواهد بود
میدنی رای بحسب ظاهر اخص و انقیاد و ورزیده بعد از آن از کشته چیزی بر زبان نیاورد اما واقف کار خود شده
بر کوه که بملازمت سلطان می آمد پافند کس سلام را بپیش می بود و ازین وضع سلطان محمود خجلی به تنگ آمد
شی که روزش بیبانه شکار راجهوتان را تردد بسیار فرموده مانده خسته کرده بود با محبوب خود که رانی کینا نام
داشت و یکسوار دیگر چسپیده از قلعه برآمده تا سرمد کجرات عنان باز کشید و حکام سرمد کجرات
نسبت با و سلوک نیک کرده سرا پرده و فروش و جمیع ما یحتاج حاضر ساختند و عرض داشت سلطان نوشته
از قدم بخش سلطان محمود جلای خبر دادند سلطان مظفر قیصر خان و تاجخان و قوام الملک و دیگر امرای بزرگ را

تاریخ فرشته

۵۲۶

مقاله
مؤلفه

باستقبال فرستاده اسپان عوی و چند سلسله فعل و اسباب تو شکانه و فراشخانه و سپهر پرده صرخ و تیر
و کارخانهای که سلاطین را در کار است ارسال داشت و خود نیز چند منزل استقبال کرد و بعد از آن که در یک مجلس بر
یک تخت قران سعدین و اجتماع نیرین و تفتقد سلطان مظفر پرستشهای بزرگانه فرموده و هدایای شامانه گذار
و آئین فتوت و مروت من جمیع الوجود مرعیداشته مرهم لطف و تفتقد بر جراحتهای او گذاشت و یکی بهت برد
راجپوتان و اجلاس سلطان محمود بر تخت منزه مصروف داشته سامان و سه انجام شکر فرموده در شنبه
دعشیرین و ستمایه با اتفاق سلطان محمود متوجه مالوه شد میدنی رای خبر نصرت سلطان محمود شنیده قلعه شادی آبا
به پسر خود تنهورای سپرده و دوازده هزار سوار و پیاده بشمار نزد او گذاشت و خود بقلعه و کار رفته در استحکام آن کوشید
بعد از آنکه سلطان مظفر نزد یک رسید مقابل و مقابل لشکر کجرات در غونبد و پنج شش هزار سوار و پیاده های توپچی
که انداز قریب ده هزار و یکصد و تن تنهورای فرستاده خود بجیت طلب امداد بجهت نزد رانا سنگا رفت و سلطان
مظفر در ظاهر قلعه و مار سرد آمده و در آنک فرصتی انقلعه را منخر ساخت و لشکر مالوه قریب ده هزار سوار و
پیاده از اطراف و جهب که از جانب میدنی رای پراکنده بودند نزد سلطان محمود جمع آمدند و بعد از فتح و
سلطان مظفر بظلمت و شوکت بیش از پیش بلند رفته محاصره نمود و عادلخان فاروقی حاکم آسیر را با بسیاری از
امرای کجرات بر سر رانا سنگا و میدنی رای کیل فرمود بدان پنج که در احوال کجراتیان نوشته شده و در اوایل
سنه اربع و عشرین و ستمایه قلعه مضبوط گشت و خارج آنکه راجپوتان چهره کرده خود را سوخته و کشته بودند و در
راجپوت در روز فتح بقتل رسید و سلطان محمود غنچی که ختیب مانده بود آمده مبارکب دگفت و از روی
اضطراب پرسید که مارا خداوند جهان چه میفرماید سلطان مظفر از روی مردمی فرمود که سلطنت مالوه بر شما مبارک
این بجعت و در ساعت قلعه را با گذاشته بارودی توپش رفت روز و یک سلطان محمود پیغام داد که چند روز
جهت سامان بعضی امور در شهر باشند و خود کوچ کرده بقصد نادیب رانا سنگا و میدنی رای متوجه اجین شد
و چون بقلعه و مار آمد جاسوسان خبر رسانیدند که عادلخان و امرای کجرات از دیباپور پیش رفته بودند که خصما
خبر فتح شنیده بجانب چندیری گریخته و سلطان محمود سامان خود کرده در دیباپور نزد سلطان مظفر آمد و متوجه

۹۲۳

۹۲۴

سلطان محمود خلجی

۵۲۷

که اگر یکروز قدم رنج فرموده مسند و تشریف آورند نهایت سرفرازی بنده خواهد بود **صلبت**
 از انصرف پذیرد کمال تو نقصان و زینصرف شرف روزگار من باشد سلطان مظفر در واد و مار گذار
 بقلع شادی آباد مسند آمد و سلطان محمود کمر خست بر میان بسته در مجلس برپا ایستاده بلوازم ضیافت
 قیام نمود و بعد از فراغ از جشن و طوی سلطان مظفر را بباغات و مواضع مرغوبه مند و سیر و گشت فرمود
 روز و دایع پیشکشهای لایق گذارند و آنچه حق تواضع و معانداری بود بجای آورده برسم مشایعت چند نفر
 انصرف کجرات رفت و چون امحقان کجراتی با چند سوار سوار آمد و سلطان محمود مقرر گشته بود رخصت مراجعت
 بجانب سند یافت و سلطان محمود بمند و آمده با مورجهان بنانی پرداخت و در ضبط مملکت انچه مقدر و کوشید و چون
 چندیری و کار کردن در تصرف میدنی ری و قلعه را بسین و بهیل و سوار کپور در تصرف سندی را چوت بود سلطان
 محمود خلجی در فکر دفع ایشان شده اول بر قلعه کار کرون لشکر برد و میدنی را می درین مرتبه تیر طبعی برنا شکاشده در
 بال لشکر فراوان بده و آورد اتفاقاً در آنروز که جنگ واقع خواهد شد سلطان محمود راه بسیار طی کرده در بخت کندی
 رانا فرو آمده و این خبر چون برانار رسید امرای خود را طلبیده گفت صواب است که بهین ساعت بر سر غنیم که مانده
 شده طاقت تردد ندارند تا تحت بریم و کاری بسازیم پس صلاح پوشیده مستعد جنگ شده به تعجیل روانه شدند
 چون نزدیک لشکرگاه میلان رسیدند فوجها را رسته خود را نمودار ساختند سلطان محمود خلجی چون بجهت
 سوار شده اند و دو بیرون آمد و امرو سپاه بر انحال مطلع شده بملازم متش رسیده و بر چند امحقان کجراتی
 و دیگر امراعش کردند که امروز صرفه و صلاح در جنگ نیست سلطان محمود خلجی که از غفلت پی برده بود قبول
 آن ننموده پی ترتیب مصافه چنانچه بیک طرفه العین سی و دود سوار بال لشکر بسیار شهبید شدند و امحقان
 کجراتی که شاه مظفر جت کوکمت او نگاه داشته بود او نیز با پانصد سوار کجراتی درجه شهادت یافت و از لشکر مانده
 بجز سلطان محمود خلجی و ده سوار امدی در معرکه ماند سلطان از دفر شجاعت بتصور آنکه باده سوار کار متیون
 ساخت بیغایه بر لشکر کفار که قریب پنجاه هزار سوار بود تا تحت و خط بر قصد او دریافت درجه شهادت
 بود انفرط سواران در دفعه اول کشته شدند و سلطان محمود خلجی خنک باد پیرا بجولان در آورده در دریای

تاریخ فرشته

۵۲۹

مقاله پنجم
و سده

حسب غوطه در گرد و چپندان راجپوت را بجهنم فرستاد و کارزاری نمود که راجپوتان انگشت حیرت بهندان گرفتند و صد زخم بچوشتن او رسیده و چون دو جوشن در برداشت نجات زخم از جوشن دویم گذشته بر بدن او آمده بود با وجود انحال از عظیم رویکردنیده تا مادامیکه رمقی داشت از معرکه بیرون نرفت تا آنکه راجپوتان هجوم کرده از پشت اسب بر زمین افتاد راجپوتان او را شناخته در یافتند و زنده نزد رانا سکا بردند و راجپوتان بزرگ زبان مبعوث ثنائی کشودند و پروانه وار کرد و سرش میکشند بهادری او را می ستودند و رانا سکا او را در جای مناسب نشاند و دست پیش او بایستاد و در لوازم تعظیم و تکریم و شرایط خدمتگذاری تقصیر ننموده بمعالج زخمهای سلطان پرداخت و چون در آنروز جنگ جمیع اسما سه سلطنت سلطان بدست رانا و راجپوتان افتاده بود تاج مرصع بابت سلطان بهو و مہمان نذیر زبان اطلب او کشاد سلطان محمود خلجی آنرا نیز حاضر ساخته برانامه داد و بعد از آنکه زخمها رو به بهبودی نهاد رانا سکا لوازم قوت را کار فرموده به راز راجپوت همراه سلطان محمود خلجی کرده بعزت و حرمت و کلام شاد و بآه مند و فرستاد که بر تخت نشاند مرا بخت کند سلطان محمود کثرت ثالبت بر تخت شادی باد بهوس نموده انبکست در بخت خود پرداخت ایک چون بسیاری از ممالک مالو در تصرف اماره باغیان بود و رعایا بکجا بوضع اطاعت میکردند خلجی عظیم در پادشاهی او پدید آمد سکندر خان سیواسی بسیاری از پرکشت متعنت شده ام از استقلال زد و مسیبتی زای چندیری و کار کردن و دیگر اقطاع بچک تغلب فرد گرفته اطاعت میکرد و همچنین بعضی دیگر نیز در اطراف و سرحد مایا از اندازد بیرون نماده موجب ضعف سلطنت گردید سلطان محمود خلجی که بخلاف سلطنت محمود ماضی نداشت بر مانه مدار بر شمشیر نهاده تدبیر و عقل را در میان راه نمیداد در دست و غش این و تعالی بدفع سلهای پوریه روانه شد و او راجپوت بسیار جمع آورده از میدانی را که کومت گرفت در نواحی سارکنچور صفوف قتال بیاراست و با سلطان در او بخت بخت لشکر اسلام را زبم پاشیده نظریافت و مردم او بتاراج مشغول گشتند سلطان محمود خلجی که قطب آسما برخی از سپاه پای ثبات برقرار داشت فرصت یافته بر سلهای پوریه مساکره و او را با تاج و تکی شکست داده در حین تعاقب میت و چهار نیل گرفته سارکنچور را از تصرف او برآورد و سلهای راجپوت با قطع قدیم قانع گشته اطاعت کرد

۹۲۵

سلطان محمود خلجی

۵۲۹

مقالہ پنجم
جلد ۱۷۹

سلطان محمود خلجی آرا مغتسم دانستہ بہادر اسلطنہ شاہی آباد مند و مراجعت فرمودہ و رسنہ اثنی و ثلثین و لستہ
چون امر سلطنت کجرات بساطان بہادر شاہ کجراتی تعلق گرفت شایہ زادہ چاند خان بن شاہ مظفر شاہ کجراتی
کہرچتہ لہنادی آباد مسند و آمد سلطان محمود خلجی کہ رین احسان شاہ مظفر بود نہایت تعظیم و بجا آوردہ
دقیقہ از مروت فرو گذاشت و رضی الملک کہ از امرای معتبر کجرات بود و از صولت شاہ بہادر شاہ کہرچتہ
بفرود مس مکانی طیر الدین محمد بابر پادشاہ ملتی گشت و بجای ہمت بر آن کاشت کہ شاہ بہادر شاہ ر مغزول
ساختہ چاند خان را قائم مقام دی سازد و بجهت این ملت از اگرہ بشاری آباد مند و آمد و چاند خان مشورت کردہ باز
باگرہ رفت چون ایختر سلطان بہادر کجراتی رسید خطی بساطان محمود خلجی نوشت کہ از محبت و اخلاص عجب ہو کہ
حوارہ را گذارشتہ اند کہ پیش چاند خان آمدہ منستہ انگیزی کردہ باز باگرہ رود اتفاقاً رضی الملک بارکان لہ
فرود مس مکانی عزت چند گفتہ دیگر بار بشاری آباد مند و آمد و برگشتہ باگرہ رفت و این نوبت شاہ چہری
برزبان نیاوردہ در اندیشہ تا دیب سلطان محمود خلجی شد چون زوال دولت خلجیہ رسیدہ بود سلطان محمود
در فکر علاج و تدارک آن کشت و معینہ او تینکہ خبر فوت رانا سکھار سید و رتنی ولد او قائم مقام پدر کشت سلطان محمود
شہزہ خان را فرستادہ بعضی قصبات صیہور را تاخت و تاراج فرمود و رتنی چون پی غنایتی و رنجش سلطان بہادر
نسبت بساطان محمود خلجی فہمیدہ بود لشکر فراہم آوردہ متوجہ مالوہ شد چون این خبر بساطان محمود رسید با استقبال
اوروان شد و از اجین گذشتہ بہار کجپور رفت چون سکندر خان فوت شدہ بود سپہ خواندہ او معین خان کہ در اصل
سپہر و غن فروشن بود از سیواسن بد و طلبیدہ مسند عالی خطا بد و سرپرستہ سرخ کہ مخصوص سلاطین بہت
عطا کردہ سلمدی پوریہ را نیز از راسین طلبیدہ پرکناست دیگر اضافہ اقطاع قدیم او فرمود و سلمدی پوریہ از سلطان
محمود خلجی متوہم شدہ با اتفاق معین خان نرود رتنی را نارفت و از انجا معین خان بہراجی بہوہت ولد سلمدی پوریہ
بہ حوالی سنبہل پیش شاہ بہادر شاہ کجراتی رفتہ شکایت و لہجنت خود را ستغفہ مجلس ساختہ سلطان محمود
مضطرب شدہ دریا خان لودہی را نرود سلطان بہادر کجراتی فرستادہ پیغام داد کہ حقوق آن سلسلہ بر
بسیار است و مسافت کمرماندہ میخاہم بھنود رسیدہ مبارکباد سلطنت گویم سلطان بہادر چنانکہ مدو قانع و

تاریخ فرشته

۵۳۰

مقاله پنجم
صلوات

جواب آه میانه بود و بکوی متواتر بکجا آب کرفی رسیده نزول نمود و در منزل رفتی و سلمه می پویید در خدمت سلطان بهادر آمده از سلطان محمود شکایت نمودن در تنگی از زبان منزل مرخص شده به تمام خود رفت و سلمه در اردوی سلطان بهادر که مترصد آمدن سلطان محمود بود توقف نمود اتفاقاً سلطان محمود تیشه بر پای دولت خود زده از اراده ملاقات پشیمان گشت و بهانه دفع نوکران سکندر خان روانه سیواس شده در اثنا راه روزی بشکار مشغول گشته از اسب افتاده دست راست او بشکست آنرا بفال بد گرفته وضع غمیت نمود و بدار الملک شادی آباد رفته در استعداد قلعه داری شد **مبیت** چو تیره شود مرد را روزگار جمیع آن گشت کش نیاید بکار سلطان بهادر کجراتی چون از ملاقات او قطع نظر نموده روانه شادی آباد شد و در بهر منزل نوکران سلطان محمود حبی آمده فوج فوج باومی پیوستند و شرزه خان حاکم ده رنیر باو ملحق شده و چون بظفر آباد نعلی رسید قلعه را محاصره کرده مورچهها تقسیم نمود سلطان محمود غلی باسه بزار کس در قلعه محتصر شده بر سبب کینوت بجمع مورچهها و امیر رسید و در مدرسه سلطان غیاث الدین استراحت میفرمود و چون اتفاق اهل قلعه فهمید از مدرسه بمجلات خود رفت و بعیش و عشرت مشغول گشت و چون نیک اندیشان در این باب سخن گفتند که این هر وقت عیش و عشرت است گفت از انفاس و اسپین است میخوایم که بعیش و عشرت بگذرد پس بتاریخ نهم شعبان سنه سبع و ثلثین و تسعایه وقت صبح صادق اعلام دولت بهادر شاهی از افاق قلعه طالع گشت در همان ساعت چاند خان که مایه فساد و نزاع بود از قلعه فرود آمده بجانب دکن گریخت و سلطان محمود دخیلی سلاح پوشیده با جمعی قلیل ره برد و دطاف متقاومت د نمود ندیده برگشت و چون آفتاب دولت غلیه از اوج ارتفاع بجهیض و بال میل کرده بود با وجود فرصت و قدرت از قلعه بمیان ولایت نرفته با هزار سوار بکشتن اهل حرم شتافت **مبیت** چو بخت کسی رو نهد در زوال بچیزی گراید که گردد و بال اما و فتنه بجلالت رسید جمعی مانع آمده گفتند که شاه بهادر کجراتی در حفظ ناموس شما با جمعی خواهد که بشید بهتر آنکه از قلعه بیرون رویم و شکر جمع آورده بدین دشمن پردازیم در بخرف بودند که سلطان بهادر شاه کجراتی بحوالی محلات رسیده بربام اهل محل برآمد و کس اطلب سلطان محمود غلی فرستاد

۵۳۱

سلطان محمود خلجی

۵۳۱

مقاله پنجم
صفحه ۲۹

سلطان سرداران خود را گذاشته با هیفت سوار نزد سلطان بهادر آمد سلطان بهادر جهت اوقیام نموده معالجه کرد
بعد از نشستن سلطان بهادر اندک درشتی کرده سناکت شد لیک اثر تغییر بر بشرد او ظاهر شده بود و حریفی که بر زبان او آمد
بهین بود که امرا را امان دادیم همه بمنزل خود بروند و در بعضی نسخها بنظر آمد که چون سلطان محمود در حکم درشتی نمود شاه
بهادر شاه کجراتی که در معتم غمخوار بود حکم فرمود و در روز جمعه بر منابر شادی آباد مند و خطبه خوانده در شب شنبه
رنجیر در پای سلطان محمود کرده با هیفت سپهر باصفهان سپرد که بقعه حبسنا نیز برده مجوس سازد در آشنای راه در
شب چهارم و پنجم ماه شعبان دو هزار بهل و گولی در منزل دهور برارد وی آصفهان شبی چون بردند و به لحظه سلطان
محمود از نماز فارغ شده سر ببالین نهاده بود که غوغا و غریو برآمد چون بیدار شد بقصد گریز رنجیر پای خود بشکست در این اثنا
لکا بهانان واقف شده از ترس آنکه مباد ایوا واران او شبی چون آورده باشد و او با ایشان طعنی شده در مملکت فتنه
پدید آید در ساعت شنبه بلا در کاش ریخته شهید ساختند آصفهان علی الصبح غسل و کفن او کرده در همان منزل
کنار حوض دهور مدفون ساخت و فرزندانش را بجهت آباد حبسنا نیز مجوس ساخت و بعد از اندک زمانی بجز محمد شاه
بن سلطان ناصر الدین که در ملازمت بابر پادشاه می بود از آن دو دمان و ارثی مانده سلطنت خلجیه مالوه سپری
و دولت ایشان بسلسله حکام کجرات مستقل شده تا سده اعی و اربعین و تسعایه زمام فرماندهی اندیاد در قبضه ا
انجامت بود بعد از آنکه چنانکه باید در اندک مدت دست بدست گردیده در سینه شان و ستین و تسعایه با کبر شاه
قرار گرفت و بزرگان گفته اند دنیا مکاره است سیاه چشم و بدکاره است سفید چشم کندم نمانیت جو فروش
عجز است پریشان پوش طالب او در ابتدای مدحش و در آخر قریب اندوه و خروش **بلیت**
مشعبه جهانیت فروت سر کند کار و بیکر نسیه دگر بچاند بهر و براند بکین
همه کار او جاودان اینچنین مذانی چو خواندت کجا خواندت مذانی چه راندت کجا راندت
نه اول بکام تو بود آمدن نه آخر بکام تو باید شدن ابر کام دل زیستن چون توان
میان دو ناله می اندر جهان

زوال دولت خلجیه مالوه و استیلائی سلطان بهادر کجراتی و غیره بران

تاریخ فرشته

۵۳۲

مقاله پنجم
۹۶۹

چنان مرقوم عامه تحقیق کردید که بعد از سلطان محمود سلطان بهادر بر مملکت نخیله استیلا یافت و ادای مال و راکه در
مقام اطاعت و انقیاد بودند با لطافت خرم و نه خوشدل و متمل ساحت و سلمدی پوریه بنا بر آنکه پیش از همه سواران
بمبار منتهش رسیده بود اجین و سار کچور و راسین قطع یافت و آخر چنانکه و طبقه کجراتیان مبین کشته بچکت غضب
سلطان بهادر گرفتار آمده در قلعه راسین خود را یکشت و سیراد بهویت از حضور کرخت شاه بهادر شاه کجراتی
او جین را بدریا خان لودهی و راسین را بعالمان حاکم کالپی و شادی آباد را بختیار خان سپرده عازم محمد آباد
جینا نیز کردید بعد از آن جنت اشیانی نصیر الدین محمد بهایون پادشاه و قتیله کجرات را مسخر ساخت و سلطان
بهادر شاه کجراتی بجانب بندر دیب کرختی آنحضرت بشادی آباد مسند آمده خطبه بنام خود کرد و متعلق
خود سپرد بدان سبب که در جای خود مذکور گشته چون با گره تشریف فرمود ملو خان بن ملو خان که از غلامان
خیل و کبار امرای ایشان بود زور آورده ابد کیسار از تصرف لشکر جغتای بر آورده خود را سلطان قادر نامید
و از متنبه بهیلسته تا آب نریده متصرف شد و خطبه بنام خود خواند و بهویت و پورمل سپران سلمدی پوریه
از قلعه پیور برآمده قلعه راسین و آن نواحی بقبض خویش در آورده و اطاعت سلطان قادر کرده پیشکشها فرستاد
و رفت و رفت تا بجای رسید که شیر شاه افغان سوره زمانی که جنت اشیانی نصیر الدین محمد بهایون پادشاه
بر فغان مشغول بود از بنگاله فرستاد و نوشت و مهر بر روی او کرده فرستاد مضمونش آنکه چون سپاه
بدیار بنگاله در آید طریقه اخلاص مستعدی است که انغیز متوجه آگره شود یا فوجی فرستاده خلل در نواحی آگره اندازد
تا مغل متصرف گشته است ازین دیار باز دارد و ما را فرصت کشور تائی شود سلطان قادر از نوشتن فرمان
شیر شاه سوره بر آسفته بمنشی خود گفت که در جوابش تو نیز فرمان بنویس و مهر بر روی کن چنانکه منشی سلطان
قادر فرمانی نوشته مهر بر روی او کرده روانه ساخت در میصورت سیف خان دهلوی که ندیم او بود و همیشه از رو
کستارخی سخنان راست بی تکلف میگفت معروضه داشت که شیر شاه بالفعل پادشاه جوپور است و انقدار
سپاه و شوکت دارد که در مقابل پادشاه دهلی درآمده است اگر او بتو فرمان بنویسد و مهر بالای آن کند
کنجایش درو قادر شاه جواب داد که اگر پادشاه بنگاله و جوپور است من نیز توفیق سجائی پادشاه مملکت

استیلائی سلطان بهادر لکھنؤ

۵۳۳

مقاله پنجم
۹۲۹

۹۳۹

مالوہ امیر کاہ او طریق ادب مسلک ندارد ما چه ضرور که در مقام فروتنی باشیم و حرمت او مرعیه داریم بعد از آنکه
فرمان قادر شاه بنظر شیر شاه رسید بر خود پیمیده بغایت آزرده گشت و نشان معزاز روی کاغذ برداشته
جهت تذکره و یاد آوری در خلاف خنجر نگاہداشت و بزبان آورد که انشاء الله تعالی در زمان حضور موحیان کسافیه
خواهد شد و پس از آنکه شیر شاه پادشاه دہلی گشته سواد اعظم ہندوستان بتصرف او آمد و در سنہ ۹۳۹
و تسعایہ بقصد تسخیر مملکت مالوہ منہضت فرمود و بعد از آنکہ بجوالی سارکنپور رسید قادر شاه ازین پی ادپی کہ کرده بود ز باد
از مدہ ہراسان گشت و در فکر شدہ سیفان دہلوی کہ صاحب او بود و گفت بہترین شقوق است کہ چون طاقت
مقاومت او نیست بجناب تعجیل بخبر بہارکنپور رفتہ ملاقات نمایند قادر شاه را آن رای مستحسن آمدہ از جناب
بہارکنپور شناخت و بدر بار شیر شاه سور رسید حجاب حقیقت حال بعرض رسانیدند شیر شاه افغان سور
اورا بحضور طلبیدہ بخلعت خاص سرفراز نمودہ التفات بیش از پیش فرمود و پرسید منزل کجا کرختہ گفت فلاںجا
پس شیر شاه ہلکت خاصہ خود را باجا مرغوب و اسباب توشکمانہ عنایت فرمودہ روز دیگر کوچ کردہ متوجہ
گشت و شجاعان کہ از مقر بان بود فرمود کہ از مہمان عزیز خبر دار باشد و پیرہہ باید از سرکہ بدینہہ و چون بخلعہ
رسید شیر شاه افغان بخلعت توقع سلطان قادر طمع در آن ملک کردہ عجلہ الوقت سرکار لکنہوی را با و داد و
حکم کرد کہ عیال و متعلقان خود را باجا فرستادہ خود در خدمت باشد قادر شاه صحبت برنکت دیکردیدہ ناچار عیال
و اطفال را از اجین بر آوردہ و در باغی کہ میان اردو و قصبہ بود فرود آمدہ و در ہمان چند روز معین خان سپہ خواندہ سکند
میواتی نیز آمدہ بشیر شاه ملازمت کرد و بجناب سکند خان واقطاع لایق افزای یافت روزی قادر شاه
از منزل خود بدر بار شیر شاه میرفت در شمای راہ جمعی از مغولان را کہ اسیر افغانان شدہ بودند دید کہ بہ سبیلدار
و کل کاری اشتغال دارندہ خدقی وایم برگردار و میکنند پس سلطان قادر وقتی کہ از نزد یک ایشان میگذشت
یکی از ایشان این مصرع خواند مرامی بین بدین احوال و فکر خویشین میکن قادر شاہ متنبہ شدہ بجا طر کردہ اند کہ اگر
من ہر اہی شیر شاہ کنم بختی کہ مرا ہم کل کاری فرمایہ و قرار بر ترک رفاقت دادہ و در فکر گریز شد شیر شاہ ہست
این معنی را بحدس در یافتہ شجاعان گفت از حرکات و مسکنات ما علایم او بغایت آزرده ام و میدانم کہ او با

تاریخ فرشته

۴۳۴

در تالیه پنجم

و قادری نخواهد کرد اما چون بی سبب آمده باز دست نمود تا سبب او فیندا نم کرد کون هیچ نمی باید گفت تا برود و او را گرفته بان گناه موافق سازیم قدری از فادرشاه و دست یافته بگریخت شیرشاه جمعی را بتغیب او مافرو فرمود و آنها را ویرسید و برگشتند شیرشاه بدین معنی خوانده با ما چه کرد و دیدی مولو غلام کیدی و شیخ عبدالغنی سپهر شیخ جمال شاعر که از مصاحبان شیرشاه بود متراعی دیگر گشت قوت نسبت مصطفی را از خبر فی العید شیرشاه امان بعد از که یختن سلطان قادر چند روز در اجین مقام کرده ولایت مالوه را برادر داشت نمود و قصبه اجین و سارنگپور و دیگر پرکانت بشجاعان اقطاع داده سپهسالار المملکت ساخت و خود کوچ نموده بطرف قلعه رتهبور رفت و از دلی تالابور بفاصله دو کروبی سدانها ساخته حکم کرد که انباء سبیل را طعام میداده باشند چنان شیرشاه افغان بعد از یختن قادر شاه بملاحظه آمد میاد اسکندر خان بهم بگریزد و او را محسوس ساخته بود در یوسف نیه خان ولده از سیواس لشکر جمع آورده متوجه شجاعان شد و با عوان و الضار خود گفت که شجاعان را زنده بدست باید آورد تا عوض سکندر خان نگاه داریم و باین تقدیر سبب در ا خلاص کنیم پس در انامی اشتغال نایز و قتال نصیر خان و بعضی نوکران و مصاحبان او خود را بشجاعان رسانیدند و گریبان و موی او گرفته کشتن کشتان بفرمود خود را می شدند در این اثنا مبارک خان شروانی از انخال آگاهی یافته خود را بشجاعان رسانید و تردد مردان کرد و او را خلاص ساخت لیکن در آن کوشش کپهای او از ساق جدا شد و چون ضعف بر دستوی گشته از اسب بیفتاد و مردم نصیر خان هجوم آورده خواستند که سرش از تن جدا کنند راجه راجه کوالیار با اتفاق راجه تان مانه او را دریافتند اما نصیر خان آنچه حق تر و مردم را نمی بود بجا آورده از انخال که مستح و نصرت بکوشش بدست هریت یافت و بولایت گندهاره پناه برز و سنجاعان را که پنج شش زخم بر روی و بازو داشت در چادر انداخته تدارک بردند و هنوز زخمهای او نه بسته بودند که نقاش حاجی خان جاگیر دار در رسید معتمونش امکه سلطان قادر تمامت بسیار از بانواله بمقابل من آمده کار جزا گشت با ما و زو فرود رسیده است شجاعان در بنام زو بهمان وضع در پانگی نشسته با یلغار متوجه دگر گردید و در پایان شب خود را بامد و پنجاه سوار بنواحی اردوی حاجیان رسانید و حاجیان را که در خوا بود سوار کرده همان ساعت بی نوبت طرح جنگ انداخت و سلطان قادر را دستکته نوعی بجانب کجرات

گیرند

تاریخ مرسته

۵۳۵

تاریخ
مرسته

کویز ایند که دیگر کمر نه بست و روز به روز است و شوکت شجاعان رو باز دیا و نهاده تمام سرزمین بود بی مشایع
بقرق او درآمد و چون از حرم بسیار شیر شاه افغان سور در پای قلعه که لاجر به ریاضیات باقی فضا سوخته سلیم
شاه افغان سور قایم مقام او گشت و او به چندی که با شجاعان نامو شش بود و صفائی خاطر نداشت اما چون دولت
پسر خوانده شجاعان بمقرب درگاه بود کمال قرب و منزلت داشت بجهت خاطر او لوازم القفاط ظاهری از
باز منسکرفت و بر نسبت ایام پدر زمام مملکت بوی سپرده در اغاز و انتراشش دقیقه فرو میگذشت تا
عثمان خان نام شخصی روزی شرب خورده بدیوان خانه آمد و مکرر آب دهی بر یکیم انداخت فراش مانع گشت عثمان
مست بروی زده در صورت او از بلند شد و چون صاحب عرض شجاعان رسید شجاعان گفت چند گناه از
واقع شده اول آنکه شرب خورده دوم آنکه با مخالفت بدیوان خانه آمد سیم آنکه فراش رازده پس لغز بود تا هر دو
دست او بریدند عثمان خان زنده مانده بکوالیار که دار المملکت سلیم شاه افغان سور بود رفته ماجرا بعرض رسانید
و سلیم شاه بیچ نکشت و بعد از مدتی که شجاعان بکوالیار رفت عثمان خان دیگر باره داد و خواه شد سلیم شاه گفت
برو انتقام خود بستان کویز چون این خبر بشجاعان رسید بر شفته حرفهای نالایق نسبت بشیر خان بر زبان
آورده مقید بان سخن نشده روزی پاکی سوار شده بقلعه کوالیار جهت سلام میرفت چون بدر دانه بتیا پول رسید
دید که عثمان خان در دکن نشسته خوراک بکمر کهنه چیده شجاعان خواست که احوال او استفسار نماید و دلاسا کند که
ناگاه عثمان خان از محف و کان بر حبه در کمال چاکی زخمی بشجاعان حواله کرد و سلا حداران شجاعان که دور سنگ
میرفتند فی الفور او را گرفته بقتل رسانیدند و دیدند که دستی از آهمن درست کرده بجای دست قطع شده نصب نموده
بان دست جعلی ضربی انداخته شجاعان بر کشته بمنزل خود رفت فرزندان و متعلقانش قبا از بر او بیرون آورده دیدند
که بر پهلوی چپ او زخم واقع شده دست او چون قوت نداشت پوست مال گذاشته مردم او شور و غوغا بلند ساختند
و بکنایه نسبت بسلم شاه چیزها گفتند و سلیم شاه بر آن وقایع آگاه گشته مردم بزرگ و اعیان دولت خود را
بجست پرسش فرستاده خواهر خواست که عیادت نماید شجاعان خبر شده از آمدن مانع آمد چه که او نمیداد بود که فرزند
در دکن بقتل رسانیده آن برات را از عثمان خان بطور رسیده بود حمل به تحریکات و اغوای سلیم شاه

استیلاي سلیم شاه سوربرکت لوه

۵۳۵۰

مقاله پنجم
رشته

افغان سور میو دد پس ازلی بالی و لی استیلاي ابلهان ملاحظه میکرد که مبادا فتنه برانگیزند و صحبت طوهرانی
شود سلیم شاه افغان سور پیغام فرستاد که بنده غلام و خانه زاد دیباشم و مردن و کشته شدن بخود قرار
داده چنانکه بر بندگان واضح است که باسی و شش کس اتفاق کرده علم دولت شایع نمودم و حالایتر اگر جان
بسلامت بیرون برم روزی بکار شما خواهیم آمد التماس منیام که تصدیق نکنند و از قطعه فرود نیاغند الله بعد از
بنده خود بملازمست خواهیم رسید چون شجاعان رکن اعظم سلیم شاه بود و حقوق خدمت بسیار داشت و سلیمشا
با وجودی که از پیام شجاعان و کلام امرافهمیده که چه میکوید و مقصود حسیت امروز تحمل نموده روز دیگر بر پرش شجاعان
رفت و فتح خان خالوی فرزندان شجاعان که بزیه قوت جهانی و شجاعت اقتیاد داشت و یکس پنج او را
نمیخواست چید چون سلیم شاه برادید که تنها بسرا برده در آمده است اراده خدر نمود و درین باب به پسر بزرگ شجاعان
که میان بایزید مشهور است به باز بهادر به ایما و اشاره مشورت نمود و میان بایزید نیز با او در این امر عهد است
شد و شجاعان بر خیال و قوف یافته فتح خان را بهمانه انکرا سپان پیشکش را تیار سازد و بیرون فرستاد و بعد از
از سلیم شاه التماس معاودت کرده صریح گفت که من بعد تصدیق نکنند بنده ملاحظه میکنم که مبادا حقوق خدمت
چندین سال ضایع شود و غم دولت که بچندین مشقت بر باشد از پا در آید و بعد از چند روز شجاعان غسل کرده و
صدقات و تذورات بسیار باهل استحقاق داده روز دیگر بسلام سلیم شاه رفت و سلیم شاه صد و یکت اسپ و صد
قماش بکمال بوی انعام فرموده توجه و عنایت بسیار بظهور رسانید و شجاعان این تملقات را مستحسن بخاق دیده مجلس را
طرز که بود گذاریند و بمنزل رفته نوکران خود را گفت که اسباب خود را بار کنند و در جای دیگر فرود آید که منزل چرکین شده
بعد از آنکه تمام مردم اسباب خود را بار کردند و سلاح پوشیدند فرمود تا طبل کوچ نواخته و او سوار شده از کوالیار رو بکابل
سارنگپور نهاد و سلیم شاه افغان سوار از مشاهد این حالت در خشم شده برخی از سپاه را به تعاقب او تعیین فرمود و او
اشکدر نموده خود نیز از عقبش رواند و شجاعان بعد از رسیدن سارنگپور در مقام سامان شکر شده چون شنیدند که سلیمشا
می آید در اندیشه تغییر مکان کردند مگر بعضی مردم ترعیب جنگ نمودند شجاعان گفت سلیم شاه ولی منت نداده
برگزین جنگ نخواهم کرد و نخواهم گذاشت که کسی این داده بخاطر گذارند و چون سلیم شاه افغان سور بسیار نزدیک

تاریخ فرشته

۵۳۷

تعالیٰ پنجم
۱۹۷۹

شده از شهر برآمده عیال و اطفال خود را پیش انداخته بجانب بانواله رفت سلیم شاه افغان مالوه را تصرف در آورد
و عیسی خان سوره با حبسیت رنجیر فیل و ده هزار سوار در بلده اجمین گذاشته خود بکوالیار مرجهت فرمود و شجاعان
با وجود قدرت و استعداد اصلا هیچ مضرت بولایت مالوه نرسانید و چون سلیم شاه افغان سوره از مرجهت افغانان
نیازی میخواست که متوجه لاهور شود و لنگان که محبوب سلیم شاه بود در خواست کناه شجاعان نمود و او آمده طار
کرد و سلیم شاه از سر تقصیرات او گذشته حد و یک اسب و قماش بسیار و یک ست پشت و قبا به طاعت نمود
و ولایت را بسین و سارکنجور و بعضی محال و بیکر بجا کیش داده سپس لاهور ساخته رخصت انصاف ارزانی داشت
بعد از آنکه سلیم شاه به جل طبعی از بختان یوفا در گذشت و امر سلطنت مبارز خان عدلی قرار گرفت و دیگر
سابق اسلاف ولایت مالوه را به قبضه اقتدار او گذاشت شجاعان انملکت را بر فرزند ان واعوان خود مست نمود
اجین و نولایه را بدولتخان اجالا و رایسین و بهیسا را بملکت مصطفی پسر که حکمت خود ارزانی داشت و خود در ساراجیه
بشت بر دیوار اخیت داده بنشت و چون مدتی برین بگذشت و سلطنت و میلی اختلال پذیرفت و بیکر کدام در گوشه
که بود استقلال یافت شجاعان سلوک پادشاهان پیش گرفته در سده آن بود که حطبه و سکه بنام خود که
ملکت فرصت نداد و در همان چند روز او حقه سده انشی و سنین و شغایه ازین جهان فانی در گذشت و پسر
بزرگ او میان بایزید خطاب باز بهادر یافته قائم مقام گشت مدت حکومت او من اولی آخره دوازده سال
بود و قصبه شجاعان لپور که نزدیک قصبه اجمین است محصور کرده ادست و دیگر آثار او در ولایت مالوه بسیار است

۹۶۲

فایز شدن باز بهادر بر تخت مالوه و گرفتاری او بدست امرای بکر

بعد از فوت شجاعان پسر بزرگ او ملک بایزید خود را از هند ویه بسیار کنجور رسانید و اساسه حشمت و سلطنت پدر
تصرف شده و دولتان باو در مقام مکابره پیش آمده چونکه او نزد سلیم شاه معزز و محترم بود همه لشکریان
مالوه بخوان او گشتند میان بایزید و والده خود را با جمعی از مردم غمیز نزد دولتان فرستاده تا مصالحه در میان
و بعد از آنکه و شفت بسیار مقرر شد که سیر کار اجمین و سند و بعضی محال و بیکر را بدولتان معترف شود و سنان

حکومت باز بهادر در برکت مالوه

مقاله پنجم
شماره ۱۹۹

و سیوس و سه دوی و بر اجمه و بسوازه و محال خاصه شجاعان میان بایزید مستحق باشد و سرکار رالیسین بهیل
و محال دیگر که در آن نواحی واقع است ملک مصطفی قاضی کرده و بعد از تقریر مسلمان بایزید بقصد غدر متوجه
اجین شد و در میان مردم میگفت که من واسطه تقریرت رسانیدن بخدمت میان دولتجان میروم و دولتجان
خون گرفته از غدر او غافل بود بدست او کشته شده و سر او را بسیار کچور فرستاده و بر دروازه آکسیت انگاه اکثر بلاد مالوه
را منصرف شده و در شهر سده لث و ستین و شصت و هفت بر سر کوفه خطبه بنام خود خوانده و خود را باز بهادر شاه نامیده
بعد از معات القویه متوجه رالیسین شد ملک مصطفی خان که بایزید شجاع است اختصاص داشت مقابل آمده و بعد از
معاربات متعدده منفرم گشت و رالیسین و بهیل سائیز تقریرت مردم باز بهادر در آمد انگاه متوجه کدوالا شد و چون بعضی
سرداران او سلوک نامهارت نمودند و آنوقت ایشانرا گرفته در چاه انداخت و هلاک کرد و خود بجنگ جماعتی که در کد
والا بودند پرداخته بعد از سعی و کوشش بسیار سخر ساخت و در آن زمان مجاهره و محاربه مشغول بود که کلوه بفتح خان که
خال باز بهادر بود رسیده و در کدشت باز بهادر جای به سیرش مقرر کرده و باز کچور آمد و بعد از چند روز بقصد
راجه کنگبهاشکر آراسته متوجه شد و چون با بخار رسید رانی در کاوتی که زن را به کنگبک بود و بعد از فوت شوهر خود حکومت
میکرد و کوندانرا جمع کرده بر سر کمانی جنگ انداخت و چون پیادای رانی بیش از نور و طبع بودند از اطراف و جوار
در آمده اردوی باز بهادر را فرو گرفتند باز بهادر حیران شده راه فرار پیش گرفت و تمام حشم و مردم خوب او بدست
رانی افتاده اکثر قتل آمدند و باز بهادر بعد هزار محنت خود را بسیار کچور رسانید پی آنکه در مقام اصلاح شکست شود
برای رفع کلفت بعیش و عشرت پرداخت و چون در فن موسیقی هندوستان مهارت تمام داشت مدار بر
زمان مغنیته نهاده و سنت از تدبیر ملک باز کشید و او را یکی از زنان مغنیه که منسی بود پستی و او را نیز از علم موسیقی
بهتره تمام بود تعلق و لعنت بهم رسید و آوازه عشق و عاشقی ایشان در سایر بلاد هندوستان منتشر گشت و لحظه
پی یکدیگر نمی بودند و چون خبر غفلت او به سع الکبر بادشاه رسید پراگندگی دینی سامانی لشکر مالوه بوضع انجامید
طبع در افکات کرده جمعی از امرای در کد و با ما شلیقی به هم خان که در آنجا سینه مان و ستین و تسوایه بتیجر مالوه نامزد
و باز بهادر از نهایت غفلت دینی شعوری وقتی واقف شد که لشکر جغتایی بولایت مالوه در آمد پس حرکت المذبح

تاریخ مرسته

۵۳۹

مقاله پنجم
مرسته

بخاطرش رسیده امرا و شکر خود را از اطراف جمع آورده چون شکر مغل سبک گردید سارکنجور رسید سلطان
باز بهادر چشم از خواب غفلت باز کرده از صحبت زنان برخاسته معرکه رزم را بهیچ مجلس بزم تصور نموده در کمال پی
استعدادی و بی سامانی میدان قتال شتافت و مصاف داده تاب حمله دلاوران نیاورده با قبی ممالک کر بخت
کویند چون اندوخته حیاتش بخز غاری مغنیه که با اصطلاح هندویان ایشان را پاتر مسیکویند نمود بوقت غریمت
جنگ جمعی را در شهر سارکنجور بازداشتند بود که اگر شکست واقع شود بقتل آن بیچاره اقدام نمایند
القصه وقتی که سلطان باز بهادر شکست یافت و بنجاعت شمشیر کشیده روپ متی و بعضی دیگر را تران می
از روی اضطراب از زخمها زدند و ایشانرا کشته و مرده پنداشتند متوجه قتل حریمهای دیگر گردیدند و آنها صحبت
روپ متی و پاتران دیگر را شنیده هر کدام از خوف جان شیرین بطرفی گریخته بودند و بنجاعت را فرصت نش
نمانده عقب سلطان باز بهادر شتافتند چون ادبهم خان بشهر درآمد جمعی از زنان گریخته را بدست آورده او
روپ متی که شهر آفاق بود پرسید ایشان گفتند آن پریزاد حور لقا در فلان محل با کثری از پاتران بقتل رسید
ادبهم خان آنکه بجهت صدق مقال کسان فرستاده تقشیر حاش نمود آخرش چنین خبر یافت که روپ متی و دوست
عورت دیگر زخمی شده رشته حیات جان به تیغ جفا منقطع گشته است ادبهم خان سرور و خوشوقت
گردید و از داه فریب بوی پیغام حسرت انجام داد که در معالجه و تدای خویش تقصیر کن که بعد از حصول شفا و
خوب شدن زخمهای تراقرین عونت نزد باز بهادر خواهم فرستاد و روپ متی را از نسیم این نوید کلزار جان
تازه کشته فوت پی اندازه حاصل آمد و بزبان حال لب بر ثنا و دعای ادبهم خان شاده بمضمون این بیت بنیم
کست **بیت** برین مرده کر جان نشام رواست که این مرده آسایش جان ماست و
بعد از آنکه زخمهایش بر هم این مرده خوب شد بادبهم خان پیغام فرستاد که بیا من لطف خداوندی نیک شده
و قوت رفتن بهر ساینده ام بمقتضای الکرم اذ او عده و فاکر مرا پیش باز بهادر فرستید و بکفته خود فانی شد
مرده رنده ساخته معجزه عیسوی بظهور رساینده باشند ادبهم خان را قوت طامع بکست آمده جواب داد که با
بهادر اگر غاشیه اطاعت پادشاه برودش کفره متوجه درگاه میشد بملاحظه اجابت مسئول تو می نمودم حال

استیلائی امر اکبری

مقاله پنجم
۹۲۹

که باغی و حسد را بخوار است اگر ترا بچشم پادشاه نرود و بفرستم موافقی مزاج اقدس نخواهد بود و بعد از این مغذرت
نمیشی کسان بخانه او فرستاده طلب وصال نمود و پستی جلا دادیم خان فمیده چون عاشق زار باز بهادر بود
و با او عهد بسته بود که غیر از تو با کسی موافقت و موافقت نخواهم نمود و نیز در مقام فریب شده با فرستاده های او بجا
علامت و تواضع بسیار نمود و چون از طرز کلام ایشان فمیده که اگر قبول آن امر نماید بزور خواهند برد هر این اظهار بشا
کرده گفت مطیع و منقادم و در آمدن چهار تا دارم پس اگر نواب خود از راه ذره پیروی بمنزل این خاکسار تشریف
نصورت از برای فریاد سیمان احسان موری شده باشد فرستاده کان چون برگشته آنچه شنیده بودند بصد است
و تاب عرض نمودند ادبیم خان که جوان شایسته بود از آن مرده روح منرا فل کل شکفته لوازم روز وصال
مینا ساخت و از ترس پادشاه که مبادا این خبر را برسد تغییر لباس کرده باد و سه کس معتبر در انست متوجه
منزل مطلوب گشت و چون بخانه وی درآمد از کینان تقشش روپ متی نمودیم گفتند که بالای پلنگ خوابیده است
ادبیم خان انکه ز کمال شوق نزد یک پلنگ شد و چادر از روی او کشیده دید که خوشبوی بسیار مانیده و کل
حمایل در گردن انداخته جان بجای ذوق تسلیم نموده ادبیم خان متحیر گشته تحقیق حال زردی کان سوال نمود
گفتند چون مردم خان بطلب آمده بودند جواب شنیده برگشتند او بیاد یاز بهادر کریم بسیار نمود و قدری
کا فور و روغن کخب خورده بعد از آن که حال او متغیر شد بر خاسته بالای پلنگ خوابیده ادبیم خان بر جس عهد
دو فای او آفرین گفته به تحمیل و تقشش اشارت نمود و در آن زودی ادبیم خان معزول گشته پیر محمد خان
شروانی بکومت مالوه سرفراز گردید و او در سمنه و ستین و شعایه بقصد استیصال سلطان باز بهادر
که در سرحد مالوه بود لشکر کشید سلطان باز بهادر بجایان حاکم برار و میران مبارک شاه فاروقی و بی بی بانو
ملجی گشته ایشانرا بمجد و طلبید و آنها قبول کرده در استعداد لشکر شدند پیر محمد خان منفی را فمیده و بتاحت و تاراج و لا
مشغول شد و به بر تانور رسیده در فتن و فساد و قهقهه فرو گذاشت در این اثنا حکام ثلاثه بالشکرهای ارادت
بدانعه پیر محمد خان شروانی متوجه شدند پیر محمد خان شروانی بر سبیل مسارعت عازم معاودت گشت
و آنها دنبال کرده در قتل و غارت پس ماندگان تقصیر نکردند پیر محمد خان بر آن پنج که در داستان سلاطین دیده

تاریخ فرشته

۵۴۱

مقاله چهارم
ششم

۹۷۰

برزبان قلم آمده در چین گیر در آب نریده غرق شد و از تعاقب سپاه دکن و مالوه امرای اکبری را توقف مالوه بسیار بود
گشته بیرون رفته و باز بهادر بار دیگر بر تخت مالوه متکین گشت و بجمع آوردن جنس و حشم مشغول گردید لیکت هنوز نفس
چاق نگرفته بود که عبداللہ خان اوزبک که از امرای اکبری بود در سنه سبعین و تسعمایه با سپاه کینه خواه با بخود و ششاد
و باز بهادر که بعیش و عشرت عادت کرده بود مشقت جنگ بخود قرار داده پی تحریک سیف و سنان از تخت
بیرون رفت و کار بر خود آسان کرده مدتها در کوهها و جنگلها مابین مالوه و خاندن سیس و دکن سرگردان میگشت و
بالشکر مغل زود خود سیکرد و آخر چون در بعبه تدبیر سیج یزری ماند سپر مقادست و ترود انداخته استالیت نام
حاصل کرده بعدگاه اکبر شاهی آمده در سلکت امرای ده هزاری انتظام یافته روز کار لبراعت در فایت میکردند
و در بهمان استان عمر کرامی بختام رسانید و پنهان میان مصطفی برادر کوچک باز بهادر پیش اکبر پادشاه
بمارت رسید و فیکه حکیم ابوالفتح پیر افغانان یوسف رجبی رفته بود در یکی از معارک قتل رسید مدت سلطنت باز بهادر
با ترنزل و انقلاب چه در بلاد و قریا و چه در صحاری و جبال هفده سال و کسری بود از تاریخ ثمان و سبعین و تسعمایه
تا این زمان که ثمان و عشر و الف است مملکت مالوه در حوزه دیوان پادشاه و بی شتمند ده میشود

۹۷۸

۱۰۱۸

مقاله ششم

مقاله ششم در بیان سلاطین فاروقی برهان پوریه

نخستین کسی که ازین دودمان حکومت ولایت خاندن سیس فایز گشته ملک راجه فاروقی است پدر او خانبهان فاروقی نام داشت
و اباعنبه از امرای صاحب اعتبار پادشاه علاء الدین غلی و سلطان محمد تغلق بود چون او فوت شده پسرش
ملک راجه از گردش روزگار و تعارض لیل و نهار امارت بوی نرسیده در کمال پریشانی و افلاس عمری میگذاشت
و در آخر بجزار حیل و جبر و قیاس خود را در میان عامه خیل سلطان فیروز شاه باریک کنانید و بایک اسب خدمت میکرد
و از قلت مایهانه اوقات بعسرت میکرد و ایند تا با چنین حال چون بشا ط و شکار انسی تمام داشت هرگز پی شکاری بود
و بیکه اوقات صحت آن میشد در آن زمان که سلطان فیروز شاه از منده گذشته بجزارت آمده بود روزی در شکارگاه
باجمنی از مخصوصان دنبال رسید کرده چهارده پانزده کرده رفت کرسنه شد چون محمود و دور بود و همراهان او به محکم

حکومت ملک راجه فاروقی

۵۳۲

مجله
شماره ۲۰۰

خوردنی همراه داشتند بقیاب کشته در سایه درختی بنشست از دور نظرش بر سواری افتاد که دو سگ تازی و چند جانور
شکاری دیگر همراه دارد و در محراب عقب شکار میگرد و سلطان چون بطاق بود او را پرسید که از قسم خودی هیچ
همراه داری گفت آری پس آنچه داشت در ویشانه پیش آورده نزد سلطان بیای ادب بایستاد پادشاه تناول فرمود و حسن
کفایت و ادب خدمت او پسند خاطر افتاد و گفت تو کیستی و کجا بیاشی او زمین خدمت بوسیده معروض داشت که بهر خان
فاروقی ام و نام من ملک راجه فاروقی است و در میان نوکران خاصه پادشاه خدمت میکنم پادشاه چون خانبهان فاروقی
بواجبی میشلخت و خدمت او نیز در آنروز قبول افتاد و بر آیینگی از نو دیکان گفت بهر کاره بار عام دهم او را پیش من
حاضر سازند بعد از چند کاه چون آن دولت منیر شده شرف خدمت سلطان دریافت سلطان فیروز مسووم
ارکان دولت کشته گفت این شخص دو حق بر ما دارد یکی حق استنای سابق و دیگری حق خدمت لایق که در شکارگاه
بجای آمده پس او را در همان مجلس منصب دوبراری عنایت فرموده باقطاع تنهائیر و گرونده که از جمله مملکت خاندیس
و در سرحد کن واقع شده اختصاص داد و ملک راجه دسده اثنی و سبعین و سبعمیه بان سرحد شتاقه در ضابطه
کوشید و راجه بهارجی که تا انعامت اطاعت سلطان فیروز نموده بود بضرع شمشیر با جکدار ساختن پنج فیل بزرگ و ده فیل
کوچک و امتعه لغیس و نفوذ بسیار از و پیشکش گرفته و فیله را بر و شش دکن برنجیر طلا و نقره مزین ساخته بجلای الوان
از مخمل و زر بغت سراسر بپاراست و نفوذ آتش را بر آستانه بار کرده و بر آنها یر بالا پوششهای مخمل و زر بغت انداخته و روانه
گردانید و چون باین ریختنی و آراستگی پیشکش بهارجی سطر سلطان درآمد خوشحال شده گفت خدمتی که بجاکم کن بعلتی
داشت ملک راجه بتقدیم رسانید پس فرمان منصب سته هزاری و خلعت سپه سالاری خاندیس بنام او شرف صدور
یافت و ستاره طالعش عروج نموده در اندک زمانه دوازده هزار سوار کارگذار انتخابی بهر رسانیده چون محصول ولایت
خاندیس بایشان کفایت نمیکرد پیوسته بکند واره و بولایت دیگر اجهاتا محت آورده از ایشان پیشکش میگرفت
و کارش بجای رسید که رای جا جگر با وجود بعد مسافت با او طریق محبت و اخلاص پوشید و بحسن تدبیر و قوت بازو و شکار
سلطنت بهر رسانیده مستولی گشت و بعد از وفات سلطان چون دلادر خان غوری بایالت ولایت مالوه اختصاص
یافت و نهایت صداقت و اخلاص میان ایشان بود و با یکدیگر یارانه و برادرانه سکون هموار نمودند و پیوند
صلت

تاریخ فرشته

۵۴۳

مقاله ششم
صفحه ۲۲۲

در میان آوردند و دختر ملک راجه در سلک ازدواج هوشنگ کشیدند و دختر دلاور خان را بملک نصرت دلد ملک راجه عقد بستند و بعد از آنکه سلطان مظفر بجوyst کجرات فایز گشته اندک غلی در میان ملکیت پدید آمده ملک راجه فرجه بین با ستظار دلاور خان سلطان خور و نذر بار را مراحت رسانیده تهنه شاه مظفر شد که رانی را بر خیزانید سلطان مظفر که بغزای کفار اشتغال داشت آنرا معطل داشته بسرعت برجه تمامه بحوالی سلطان خور رسید و ملک راجه چون طاقت مقاومت نداشت در قلعه تهالیز متحصن گشت و جمعی از علمای و صلی عصر را واسطه ساخته از شاه مظفر خبرانی صلح و شاه مظفر کجراتی که صاحب داعیه بود و فکره در خاطر داشت و میخواست که با عالم فانیس و مالوه بر فتن و هاراپاشی برآیند قبول مصالحه کرده در باب اتحاد و صداقت عهد و سوگند در میان آورده کجرات رفت ملک راجه فاروقی بعد از آن در تعمیر ملک و تکثیر زراعت کوشیده تا آخر عمر هیچ جانب سواری نکرد و چون مرض موت گرفتار گشت پسر بزرگ خود ملک نصیر را و لیعهد ساخته خرقه ارادت و اجازت که از پیر خود شیخ زین الدین یافته بود بوی داد و قلعه تهالیز را مع مضافات به پسر کو ملک خود ملک افتخار مغوض گردانید و در روز جمعه میت و دویم ماه شعبان سنه امدی و ثمانمایه بجوار رحمت ایزدی واصل گشته در تهالیز مدفون گردید و مسود او راق شکسته محمد قاسم فرشته که در سنه ثقت و عشر و الف همراه با یکی یکم سلطان صیه ابراهیم عا دلشاه از بیجا پور به برتا پور آمده بود از خواجه میرزا اسفراینی که بعد از فتح قلعه آسیر و بعضی کتاجانه سلاطین فاروقیه بخاطر آورده بود تحقیق کتابیکه مشتمل بر قایع ایشان باشد نمودیم و بعد از که چنین کتاب بنظر در نیامده اما در مسکه مشتمل بر اصل و نسب ایشان مشعر بود از تاریخ جلوس و فوت آنها در کتاجانه و بدیم و نقل آن برداشتم پس مخلص آن ورق را بنحاطر آورده و از آنجا معلوم شد که ملک راجه فاروقی خود را از نسل خلیفه دویم عسرفاروق میدانند و باین پنج خویش را با و میرساند ملک راجه بن خاجنجان بن علیخان بن عثمانخان بن شمعون شاه بن اشعث شاه بن سکندر شاه بن طلحه شاه بن دانیال شاه بن اشعث شاه بن ارشاه بن سلاطین التارکین و برهان العارفین ابراهیم شاه بلخی بن ادهم شیه بن محمود شاه بن احمد شاه بن محمد شاه بن اعظم شاه بن اصغر بن محمد احمد بن محمد بن عبداللہ بن فاروق عمر بن الخطاب القصبه ملک راجه مرید شیخ الاسلام و آن شیخ زین دولتا بادلیست و از و خرقه ارادت یافته و از و به پسر بزرگ او نصیر خان فاروقی که ولیعهدش است و در بعد و

۸۰۱

۱۰۱۳

نصیر خان فاروقی

۵۲۳

مقاله ششم
۸۸۲

در مدت دویست سال و کسری که حکومت خاندیس در آن خاندان بود خرقه اوداد و اجازت بطناً بعد بطن بر که تسخیر
میشد باد میرسد با آنکه بهادر خان فاروقی بن راجه علیخان که ختم الملوک است آن خرقه یافت و حکومت ملک راجه
بیت و نه سال بود
ذکر سلطنت نصیر خان فاروقی بن ملک راجه فاروقی

در عهد وی آن خانواده را رواج و رونق و بیکر پدید آمده در صد آن شد که مردم خوب چنانکه روش در کاه سلاطین
کبار است جمع آورد و بنا بر آن افاضل و ارباب کمال در خاندیس مجتمع گشتند و هر کدام بقدر مقدور و طالیف و انعطاف
داده بطفیل ایشان آن دو دمان را فرزند بزرگی پدید آمد چنانچه بنیاد اساس سلطنت و خطاب نصیر خانی از سلطان احمد
کجراتی یافته خطبه خاندیس بنام خود کرد و آرزوی که پدر بچاک بود به سپردار سیده کامروا گشت و سوار پرده سرخ کرد
چتر بر سر گرفت و قلعه اسیر از تصرف آسا امیر بر آورده شهر بر مانپور را احداث فرمود و طریق بر آوردن قلعه اسیر بدین
نح است که بالای انکو آسمان شکوه آسا امیر که از زمینداران معتبر خاندیس بود وطن داشت و آبا و اجداد او که
قریب به هفتصد سال بودند جهت حفظ کاه و کامیش و محافظت اموال از دزدان حصار بی از سنگت و کل ساخته
روز کار میکرد رانیدند چون نوبت با آسا امیر رسید سامان دستگاه ادا و کد گشته چنزار کامیش و پنجنزار کاه دست
هزار کوه سفند و یکزار مادیان در سوار کاه بهم رسیده عدد نوکران او که خدمت و نکا بهائی بواسطی میکردند از دزد
متجاوز گشت و مردم کوکند و دود و رعیت خاندیس هرگاه محتاج میشدند نزد او آمده غله و نقد و هر چه ایشان از اوردگان
بود از دزد قرض میکردند و همچنین امرای آن خود را هرگاه بقرض با پاسبان خوب احتیاج میشدند از دزد قرض مقصود حاصل
میکردند بدین قریب آسا که از جماعت امیر یعنی کاه و چران بود از مشاییر و رفت شده کارش بجای انجام میداد
هرگاه میان دو کس یا دو طایفه از بنود و مسلمان نزاعی روی مینمود و یا عقد مشکلی پیش می آمد با و رجوع میکردند
تا او بمیان معتدل و کیاست مفروض سازد و پیش از آنکه ملک راجه فاروقی با بنجار رسد باندک مدتی در مملکت چنان
و مال و برادر و سلطانپور و نذر بار فتح علی عظیم شده خلافت بیشمار از قوت لایموت هلاک گشتند چنانکه در کوکند و
غیره انکولی و بهیل زیاده از دود و سه هزار کس زنده ماندند و رعایای خاندیس نیز بسیار هلاک شده آنها که

تاریخ فرشته

۵۳۵

مقاله ششم
در آسایان

زنده مانده بودند با آسایان پناه بردند و آسایان که بولایت کوندا واره دو هزار انبار غله داشت و کیلان او شروع در غارت کردند و قیمت آنرا نزد آسایان پناه فرستادند و او زنی داشت که صاحب خیر بود و به هر کس که بخواهد و تقاضای ما را از مال دین مستحق ساخته و احتیاج بقیمت غله مانده کاری باید کرد که در دنیا و آخرت استحکام یابد و آسایان پناه گفت آن کدام است زن گفت استحکام دنیا منجر در آنست که بر این کوه حصاری از گچ و سنگت بسازی و استحکام آخرت در آنست که هر قدر غله که در ملک است لنگر ساخته هر روز طعام بخته بفقر و مساکین رسانی آسایان پناه قبول کرده در ملک و اطراف خاندیس لنگر ساخته و چهار دیوار قدیم را شکسته حصاری از گچ و سنگت بنا نمود و مشهور بقلعہ آسایان پناه گردید رفته رفته از کثرت استعمال مخفف ساخته آسیر نامش نهادند چون این خبر سلطان فیروز بابلک رسید از تو بهم که مباد آسایان پناه با سلطان را قلعہ علم مخالفت افزاید به عالم خاندیس فرمانی نوشته سرزنش و ملامت کرد که چه کرداشتی که آسایان پناه چنین قلعہ بی نظیری بالای کوهی بساخته بعد از آنکه حکومت بملک راجه فاروقی قرار گرفت آسایان پناه با و مریدان زندگانی میکرد و مطیع و متقاد ملک راجه فاروقی شد و ملک راجه فاروقی اگر چه لشکر تسخیر قلعہ آسیر داشت لیکن چون رین احسان او بود و تسخیر آن بحسب ظاهر از جمله محالات مینمود اراده خود را از تو به نظرو غیر سائید اما نصیر خان یکی همت برفع و حضرت آن مصروف داشته هم در ابتدای حکومت تدبیری اندیشیده با پیغام داد که راجه بگلان و اتور جمعیت بسیار بهم رسانیده به نسبت زمان خداوند خان مرحوم ملک راجه فاروقی سلوک نمی نمایند و تحریک و معاونت راجه که هرگز سرکشی از حد نبوده در مقام تاخت این ولایت شده اند قلعہ تمایل بر موجب صحت پدر ملک اقتدار محض است و قلعہ تلکات که بدست شما نزدیک است بر آن اعتمادی ندویم بنابراین میخواهم که محال و اطفال مراد قلعہ خود جای دهم تا بنحای طریقی بدفع دشمن پردازم و از تو بمنون باشم آسایان بطوع و رغبت قبول انست نموده در قلعہ آسیر خانه وسیع جهت ایشان مقرر کرده روز اول چند دوی عورات با بنجا فرستاده گفت که اگر زنان آسایان شما می آیند در تعظیم و تحکیم آنها فرود گذاشت نمایند و روز دیگر دویست دوی را مهتیا کرده دویست مرد شجاع چیه پوش در آن نشانیده و برقع بر آنها پوشانیده و آوازه انداخت که والدیه نصیر خان و حرمهای بزرگ او روانه قلعہ آسیر میشوند و آسایان پناه این خبر شنیده چون دویلهای قلعہ رسیدند حکم کرد که دروازه کشاده در بانان کناره شوند پس چون دویلهای

نصیر خان فاروقی

۴۵

مقاله
ششم

بحرف و حکایت بالای قلم شده محوطه مقرری در آمدند بهادران کجا باز درون دویها بدر حربه شمشیر از غلاف برآوردند
متوجه خان اسبابیر شدند قضا را اسبابیر و فرزندان او در کمال غفلت مبارکباد می آمدند فردیکت همان محوطه دوچار شدند
با تمام مقتل رسیدند و اسل قلم چون اسبابیر و فرزندان او را کشته دیدند بجز و زاری در آمده امان خواستند و دست
و فرزند خود گرفته از قلم بیرون رفتند نصیر خان فاروقی در قلعه تلکانت انجیر شدند و با لیغار خود را بقلم رسانیده مجدداً تعمیر
قلم مشغول گشته شکست و ریخت را درست کرد و بعد ازین بعد و سی سال و گزنی شیر شاه افغان سور پادشاه
قلم را بناس را بهین طریق منقرض ساخت و مشهور است که از حکام فاروقیه اسیر بیکدام تصرف در اموال اسنانا
امانت نگذاشته بودند تا آنکه اکبر پادشاه بعد از فتح انحصار آسمان اطوار امانت مذکور را مع خزاین فاروقیه منصرف شده
طلا و نقره مسکوک و غیر مسکوک را به دار القرب فرستاده تا بگذارد برده شکست بنام او زدند القرض نصیر خان چون این فتح
بزرگ نامدار نصیب گشت مخدوم شیخ زین الدین از دولتها باد مبارکباد نصیر خان متوجه خانگیس شدند نصیر خان از قلعه
فرو داده با تعان فرزندان و خیل و حشم با استقبال شتافت و در کنار پتی در بجای که حال ازین آباد واقع است
ملاقات نمود چون التماس آمدن قلعه اسیر کرد شیخ فرمود که ما را حکم نیست که از آب بتی عبور نمایم نصیر خان اجازت
خواسته برگشت و در کنار دیگر که بلده بر مانپور در اینجا واقع است خیمه و خرگاه مرتفع ساخته فرو داده و هر روز پنج مرتبه بلا
شیخ مشرف شده از صحبت فیض بخش او مستفیض میگردد و چون دو هفته بدین منوال بگذشت شیخ عازم مرات
دولتها باد شدند نصیر خان تواضعات عادی و رسمی بجای آورد و التماس نمود که جهت سمیت ازین مملکت
اگر فلان قصبه و پرکنه خوش کنند نهایت سرافرازی خواهد شد شیخ قبول آن معنی ننموده گفت درویشانرا بقصبات
و پرکنات و وظایف نسبت نیست و چون التماس سمت بکرات پذیرفت گفت ازین دیار بنامی خوشندیم
در آن کنار آب که محل نزول سلطان و خازیان اسلام است شهری بنام شیخ برهان الدین شکر مساجد و منار
بناکرده دارالملکت خود سازند و در این کنار آب که من با درویشان فرو داده ام قصبه و مسجدی ساخته
بجز نیاباد موسوم گردانند ما باین تقریب شعار اسلام درین دو قطعه زمین رواج یافته نام این دو درویش درین دیار
مذکور کرد نصیر خان فاروقی خوشحال گشته در ساعت حکم فرمود که تا احوال و اعیان بطرح شهر بر مانپور و قصبه آباد

تاریخ فرشته

۵۴۲

مقاله ششم
۲۲۲

پروا شدند و شیخ فاتحه مبارکها وی خواند. روز دیگر بروتا باد توبه فرمود و در اندک زمانی شهر و قصبه در نهایت
معموری و آبادانی با تمام رسیده بر مانیپور چنانکه بزبان مبارک شیخ جاری شده بود و در الملک سلاطین فاروقیه
کردید و بعد از آنکه نصیر خان فاروقی در شغل حکومت مستقل شد از آنجا که گفته اند دو درویش در کلیمی نخبند و پادشاه
در اقلیمی نخبند اراده نمود که قلعه تهالیز را تصرف برادر کوچک خود ملک افتخار بر آورده در ان ملک دعوی اتا و لاغری نماید
و این امر بنا بر آنکه بی مشورت و تمنا به سلطان مالوه صورت پذیر نمیشد مانی القصیر خود را سلطان بهوشنک که
برادر زن او بود سخامه و تجویز او شرح کرده آن کرده چون در سنه عشرين و ثمانیا به قلعه تهالیز را محاصره نمود ملک
افتخار بجای سلطان احمد شاه کجراتی کشته طالب معاونت شد و شاه احمد شاه کجراتی با استعداد سفر پرور و خسته
در فکر روان شدن بود که غزنین خان و لد سلطان بهوشنک با پانزده هزار سوار بکو ملک نصیر خان آمد و تعجب کرد
و هنوز سلطان احمد کجراتی نیامده بود که هر دو بحسن اتفاق قلعه تهالیز را در سنه عشرين و ثمانیا به مفتوح رسانیدند
۸۲۰ ملک افتخار را مقید گردانید و بقلعه آسیر فرستاد و از خاست غور عاجز آمد و شد که سلطان پور و ندر بار
از حوزه تصرف دیوانیان کجرات بر آورده و تحت مالوه گردانند پس ملحق قصبه و نیت چون سلطان پور
رسیدند مقطعی آن قصبه ملک احمد حبیب حساری شده و عهد داشت بنی بر کیفیت احوال نرزه شاه احمد شاه
کجراتی فرستاد و او از شنیدن این خبر آتش غضب مشتعل ساخته با سپاه و ریا جوش کوچ بر کوچ روان گشت
ملک محمود ترک را بالشکری بزرگ پیشتر فرستاد و چون خبر قرب وصول ملک محمود ترک بحر یغان رسید
غزنین خان بمان شب کوچ کرده بند و شتافت و نصیر خان کریمه بقلعه تهالیز درآمد و ملک محمود و قلعه تهالیز غارت
نمکشد و آنرا محاصره کرد و سلطان احمد شاه سلطان پور آمد و نزول اجلال فرمود و نصیر خان در محصره افتاده خود را
بهمچو کجاشکی در چکل شهباز دید و بمقربان احمد شاه ملحق شده بوسیله بذل و نفوذ فراوان ایشان را از خود راضی ساخت
تا ایشان بوقت صالح بعرض سلطان رسانیده نوعی نمودند که از تقصیرات نصیر خان در گذشته و تا آن زمان
که او را ملک نصیر میکفتند خطاب نصیر خان کرده بعطای چمد و سر پرده سرافراز ساخت و نصیر خان
ببخشیل مست و چهل اسب تانیدی و چاقی و تحف و هدایای فراوان پیشکش کرده او را روانه کجرات گردانیدند

نصیر خان فاروقی

۵۳۸

مقاله ششم
صفحه ۲۶

۸۳۳

وبعد از چند سال احمد شاه بهمنی جماعتی از مردم معتد به برهانپور فرستاده دختر نصیر خان را بهجت فرزند بزرگش
شهراده علاء الدین خواستگاری نمود و نصیر خان آنرا موجب شرف و آبرو دانسته قبول کرد و بعد از جشن و طوی بزرگ
پاکلی دختر را که مستی بزمین بود روانه محمد آباد بید کرد و اینده... بسته ملک و ثلاثین و ثمانیایه راجه کانا که رای
ولایت مالواریه بود از صدمه لشکر کجرات که بخت بآسیه آمد و چند فیل پیشکش نموده طلب حمایت کرد و در خلوت
نصیر خان فاروقی با دلگفت که مرا استطاعت آن نیست که با لشکر کجرات خصومت نمایم اگر نزد سلطان احمد شاه
بهمنی که او شتابیت عظیم الشان بروی یقین که او امداد تو نموده مملکت موروثی ترا از دست کجریان بیرون خواهد آورد
در این باب من نیز کموتی باد خواهم فرستاد کانا بحسب ظاهر از نصیر خان رنجیده از طاهر پور برخواست
و نزد سلطان احمد شاه بهمنی رفته و ادخواه شد سلطان احمد شاه خاطر جوی نصیر خان ملحوظ داشته بعضی از امرای
خود را همراه کانا کرده روانه جالوا فرمود و ایشان چون با اتفاق کانا بجوالی نذر بار رسیدند در قنیه وفاد
نصیری نگه داشتند و بعد از آنکه افواج کجرات رسیده بین الفرقین جنگ واقع شد لشکر بهمنیه منتهم گشته اکثر در بهنگام معرکه
کریز گشته شدند شاه بهمنی در مقام تدارک شده شهراده علاء الدین را با فوج رزمخواه روانه کرد و چون
او بدولت آباد رسید نصیر خان فاروقی و راجه کانا نیز در اور قنیه چنانکه سابقا مرقوم خامه فصاحت قرین شد و فکله
لشکر بهمنیه در غرتبه تیر مغلوب گشت و نصیر خان و کانا بجوستان کله که در ولایت خاندیس واقع است که بخت
چون لشکر کجرات خاندیس را تاخت کرد و مراجعت نمود نصیر خان به برهانپور آمد و بضبط ولایت خود پرداخت
و در سنه اربعین و ثمانیایه دختر نصیر خان از بدسلوکی شوهر خود سلطان علاء الدین بنصیر خان اعلام نمود و بر سر این
معامله میان ایشان خشونت بهر سیده بصوابید سلطان احمد شاه کجراتی در سنه امدی و اربعین و ثمانیایه عازم
تسخیر ولایت برار گردید و امرانی برار که با صاحب خود اتفاق داشتند این معنی را فهمیده التماس قدوم نصیر خان
نمودند و گفتند که تو از اولاد عمر فاروقی زبی سعادتمند ما که در خدمت تو شهادت یابیم خانبهان سیه سالار
دکن و برار که رکن اعظم بهمنیه بود به اتفاق سرداران مطلع گشته در قلعه پرناله متحصن شده و عزم داشت مشتمل بر
حالات بدو که سلطان علاء الدین فرستاده امرای مخالف برار خطبه بنام نصیر خان خوانده و بجا میخواستند

۸۳۰

۸۳۱

تاریخ فرشته

۵۴۹

سلطان علاء الدین بعد از قتل و قتل بسیار ملک التجار عرب حاکم دولتها بادراسر لشکر ساخته با امرای مسلم
مقابل نصیر خان فرستاد و نصیر خان تاب مقاومت ملک التجار در خود ندیده از ولایت برار با امرای مخالف
بیرون رفت و ملک التجار عرب تعاقب او نموده بر مانپور شد و نصیر خان فاروقی چون که ملک التجار سلطان کجوت
طلبیده بود بجانب قلعه تلنگ شتافت و ملک التجار عرب بر مانپور آمد و در کندن و سوختن عمارات غایب نمود
معاف گذاشت و چون شنید که لشکر سلطانپور و نذر بار و سپاه مالوه در تنیه آمدن است با یلغار بجانب تلنگ
روانشد تا پیش از رسیدن کومیکان مصاف دهد و در آنروز که جنگ خواهد شد ملک التجار عرب چون طی مسافت
بسیار کرده با سته هزار سوار مغل به انداخته و مانده بجای تلنگ رسید بود نصیر خان فاروقی راه کومک ندیده تمحیل نمود
و با افواج آراسته و اقرب و از ده هزار سوار میانه شتافت و بر نیت یاقه فریب بهیت فیل نامی و دیگر اسب
حکومت باخته بمقت فرادان خود را بقلعه تلنگ رسانیده از غم و غصه به بستر بخوری کجیه نمود و در همان شب
که سیم ماه ربیع الاذل سال مذکور باشد مرغ روحش باغ بهشت نغمه زید و سپهر بزرگش میران عاد لخان تابوت پدر را
به تالیز فرستاده در جنب پدر مدفون گردانید مدت سلطنت او چهل سال و شش ماه و بیست و شش روز بود

ذکر سلطنت میران عاد لخان فاروقی

میران عاد لخان فاروقی از خواهر سلطان هوشنگ بود و بعد از فوت پدر بجای حکومت غاندریس رسیده بهیت بروخ
ملک التجار کاشت و کسان فرستاده امرای کجرات را تمحیل طلب نمود ملک التجار که قلعه تلنگ را قبل کرده بود چون فرستاده
وصول لشکر سلطانپور شنیده بدکن رفت و میران عاد لخان بسطنت پرداخته بعد از آنکه سته سال و بهشت ماه
بهیت و سته روز براق و فوق مهات خلایق مشغول بود و در جمعه بیستم ماه ذی الحجه سنه اربع و ثمانمائه در
بر مانپور شهادت یاقه ملک بر سپهر خود مبارک گزین سپهر که بهیت شهادت او چون بر جامع ایچکایات معلوم
شرح آن نوشته شده پس جنازه او نیز به تالیز برده در جنب پدر و جد بجاک سپردند آری مصرع
فاکش چنان بخورد که توان ماند

مبارک‌کنان فاروقی

مقاله ششم
۸۶۲

ذکر حکومت مبارک‌کنان فاروقی بن عاد الحنان فاروقی

بعد از پدر مدت پنجاه سال و شش ماه و نه روز بی منازعی و معامدی بریاست خلافت خاندیس استقلال نمود
در روز جمعه دوازدهم رجب سنه احدى و ستين و ثمانماية سپه ديگران از جهان بي بقادر گذشت و ولدش ميران
عينا المني طب بعا و الحنان فاروقی جانشين وی گردیده جنازه پدر را روانه قصبه تنهالير کرد انيد تا او را بيم راج اجداد
کريه سينه در حيطره فاروقيان مدفون ساختند

۸۶۱

ذکر حکومت ميران عينا المني طب بعا و الحنان فاروقی بن مبارک‌کنان فاروقی

با استقلال او مجلس از حکام با ضيه خاندیس فرمانروايی کرد چه او را زرايان اطراف باج گرفت و مقدم کوندواره و گند
طبع و مناقوش کشته طايفه کولی و بهيل از دزدی و قطاع الطريقی گذشتند و خارج حصاری که آسا اهير بالا
کوه اسير کشيده بود بجانب دروازه حصاری ديگر ساخته دروازه ديگر نصب کرده مالی کرب و ساخت بيوک
عقل از تخير آن بجز و قهر آبا می نماید و در پهلوی شهر مانور کنار آب قتی بهم قلعه بسته و عمارات عالیله با تمام
اکثر اوقات در انجا بسر ميرد و خود را چهار کهندي سلطان خوانده يعنی شاه کوستان چهار کسمد زبان
معمول بند جنگل بسیار درشت را که عبور انسان بخت از آن شود میگویند و تفصيل کوستان چهار کهنه در جای
خود بيان شده است و چون اساسه شاهی اوزباد و از آباد اجداد شد مغرور گشته بخلاف ایشان عمل نمود
و پیشکش و حاجب پدر کاه سلطان کجرات فرستاده اعلام بکبر برافراشت چنانچه سلطان محمود بیکرا
بر آن سرکشی آگاهی یافته در سنه اربع و تسعين و ثمانماية لشکر بزرگ بجانب خاندیس فرستاد امرای خاندیس
نخست بخيال مقابله و مقاتله پیش رفتند و در آخر جنگ و جدل از مقابل ایشان بر فاسته پهای قلعه تنهالير
و اسیر آمدند و سپاه کجرات حراپی بجد بولایت خاندیس رسانیدند و ميران عينا المني طب بعا و الحنان فاروقی
که بالای قلعه اسیر بود از سیزده و سرکشی خود نادم و پشیمان گشته جمعی از اعیان مملکت را نزد شاه محمود شاه بیکرا

۸۶۳

تاریخ فرشته

۵۱ م

مقاله
ششم

فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نموده پیشکش چندین ساله بیکبار مرسل داشت تا لشکر کجرات از ولایت او دست باز داشته کجرات رفت و بعد از آنکه چهل و شش سال و هشت ماه و دو وازده روز اوقات سلطنت درین عشرت و فراغت گذرانیده بود در روز جمعه چهاردهم ربیع اول سنه سیع و تسعین و ثمانمائه بجوار رحمت ذوالجلال پیوست حسب الوصیت در بلده برهانپور در محل دولتمندان مدفون گشت و بنا بر آنکه او را در حین فوت پسر بیژان بود برادرش میران داود خان بن مبارک خان فاروقی بقلاوه حکومت برهانپور اختصاص یافت

ذکر حکومت داود خان فاروقی بن مبارک خان فاروقی

داود خان بعد از برادر بر تخت برادر جلوس نمود و حسام علی دیار علی که دو برادر بودند استقلال تمام بهر سانسید حسام علی خطاب ملکات حسام الدین یافت و بهجات ملک و مال پرداخته معتمد علیه شد و در سنه تسع و تسعین و ثمانمائه میران داود خان خواست که بعضی از پرکنات سرحد احمد نظام شاه بجزئی متصرف شود و او برین معنی مطلع با جمعیت خود کوچ بر کوچ از احمد نکر متوجه خاندیس گردید و داود خان بقلاعه آسیر در آمده احمد نظام شاه در تاراج و تخریب به اقصی القاصت کوشید داود خان مضطرب و عاجز شده از سلطان ناصر الدین خلجی استمداد و اعانت جست داود حق به سبایی منظور داشته اقبالخان نام امیر را با فوج بزرگ بکومت او فرستاد و او چون بجوالی آسیر رسید نظام شاه با متقا دست لشکر مند و نیاورده با احمد نکر رفت و اقبالخان در برهانپور چند روز نزول کرده داود خانرا تکلیف خطبه سلطان ناصر الدین نمود و او چون چاره نداشت خطبه سلطان ناصر الدین خوانده اقبالخانرا از خود راضی ساخت و با تحف و پیشکش بسیار و دو فیل روانه سیادهی آباد ساخت داود خان بعد از آنکه هشت سال و یکماه و دو روز کامرانی کرده بود در روز سه شنبه غره جمادی الاول سنه اربع و عشرين و تسعمائه فوت شد ملکات حسام الدین دارکان دولت اتفاق کرده پسر او عتین خانرا بیادشاهی برداشتند و بعد از ده روز ملکات حسام الدین بنابر امر که حق سبحانه و تعالی بر آن احکم است او را از هر داده از میان برداشت و چون داود خان فاروقی را دیگر پسر نبود کسان با احمد نکر نزد احمد نظام شاه بجزی فرستاده خانزاده عالمی را که از احفاد سلاطین فاروقیه بود در آنجا می بود طلب داشت

داود خان فاروقی

۵۵۲

عقیده

و مشورت نظام شاه بحری و تسخیر الله عمادشاه بر تخت برپا نمودن سلسله انزلی و سرداران کرم دست او بر میان
 بستند الا ملک لادن که از اعیان اند و نخواهد بود پادشاهی عالمیان را غنی گشته قلعه امیر را تصرف خود در آورده با ملک
 حسام الدین در آن امر مخالفت ورزیده در قلعه اسیر محسوس گشت نصیرا در الوقت که غزین خان بکناه ده روزه محسوس
 کوختر زندان آمد کردید عاقلخان فاروقی بن نصیرخان فاروقی که دختر شاه محمود و شاه بیکرا بود و در سپهر هدایت
 اقامت داشت با لغان و الله خود و عیبه شاه محمود شاه بیکرا نوشته بگزاران فرستاد مضمونش آنکه داود خان
 فاروقی فوت شده همتا کیم فی اسلاطین می در ساند است اگر عیبه است بای پیران باین مفیر حرکت شود
 نهایت نامه پروری عاقل بود العزم شاه محمود شاه بیکرا التماس استدغای او را قبول نموده چون دانست که بی تو به
 خود انعام صورت نخواهد داشت لاجرم جنس نفیس متوجه غلندیس گردید و ملک حسام الدین مضطرب شده به تحصیل
 کسان نزد نظام شاه بحری و فتح الله عمادشاه و مرشدان نصیر نمود که آنها با جمیعت خود انحصار اعانت برقرار
 آمدند تا چون شاه محمود بیکرا انشائی را به نبره جاسوس غلنداده عالمیان و مخالفت ملک لادن با وی شنیده و در آن
 آب نریخته ماه رمضان که را نیده در شوال پیش رسید و چون بهایز رسید عالم شته تنها در آن قلعه بوسه غلنداده
 تنها در سلطه پنور ملازمت ستمان نمود و قلعه را غالی نموده بهلا زمان و کاه سپهر نظام شاه و عماد الملک چون در
 لشکر غلندیس و شوکت سپاه کجرات بخاطر او را صلاح در توقف نریزه هر که ام چهار هزار سوار بمرد و عالمیان و ملک
 حسام الدین گذاشته خود بجانب کابل روان شدند سلطان محمود اصفهان و غیر الملک را با لشکر آراسته بتاوه
 ملک حسام الدین و عالمیان که نصف لایت مانع نیست بودند فرستاد افواج و کن بر تو به ایشان مطلع گشته
 بیرخصت ملک حسام الدین کوچ کرده و نسب ان نما جهان خود شافتند و ملک لادن که او نیز نیم ملک غلندیس
 در تصرف داشت پیشتر از دیگران با استقبال اصفهان رفته ملاقات نمود و اصفهان او را همراه خود بخدمت سلطان
 برد و ملک حسام الدین که در تبرشیده عالمیان بجانب کابل فرستاده و هم پیا پیا بوس سلطان بهایز رفت سلطان
 هر دو را مشمول عنایات شادمان ساخته بعد از عید الفی در سعادت سعد و طالع مسعود عاقلخان فاروقی را خطاب اعظم
 بیا یون داود دختر شاه مظفر شاه کجراتی را که او در سلطان مظفر هر دو از یکیت مادر بودند بختی روی در آورده

تاریخ هندوستان

۵۵۳

مقاله ششم
علاء

در حکومت بر مانپور جلوس فرموده ملک لادن را خانبهان خطاب کرده موضوع بناس که تولد ملک لادن در اینجا شده بود بالغام داد و ملک مالکها ولد عماد الملک اسیر را غانجان و ملک عالم شته تنها در تها لیرا قطب خان و ملک حافظ را محافل خان و برادر او ملک یوسف را سیف خان خطاب داده همراه اعظم بهایون کرد و چهار نیل و سی لک تنگ مدد حسیج با و مرحت کرده ملک ~~حسام~~ الملک و مجاهد الملک کجراتی را در خدمت او گذاشته از تها لیرا متوجه سلطانپور و نذر بار کرده و در منزل اول ملک حسام الدین مغل را شهریار خطاب داده او را نیز رخصت انصراف فرمود

ذکر حکومت عاد لجان فاروقی بن نصیر خان المصطفی باعظم بهایون

چون بعد از حمله مادی خود سلطان محمود زمام سلطنت خاندیس کبک اقتدار در آورد بی توقف از تها لیرا بر مانپور آمده بهمات جهانداری پرداخت و ملک حسام الدین شهریار مغل و عاد لجان بواسطه نقاری که با ملک لادن ^{مکانات} داشتند از بر مانپور به تها لیرا رفته در اینجا مقیم گشتند و بعد از چند روز خبر رسید که ملک حسام الدین باز با نظام شاه متفق گشته و آنجا که عالم لجان والی بر مانپور ساکن و عاد لجان برین خدعه مطلع شده کس لطلب حسام الدین شهریار فرستاد و او بر سر کار وادار شده با چهار هزار سوار متوجه بر مانپور رفت و چون بهوائی آن بلده رسید عاد لجان با سیصد سوار کجراتی استقبال نمود و او را بمنزل خود برد و خلعت داده رخصت دایره نمود و روز دیگر با محرمان خود چنان کنکاش کرد که چون ملک حسام الدین بدیوانخانه بیاید و دست او گرفته بجلوتخانه برود و در وقت رخصت در یاشه کجراتی که شمشیر او بر سر دارد ضرب کاری بملک حسام الدین بکشد و اگر بکشد بعد از کشته شدن او مردم او را بجای کشته خواهد شد برین قرارداد کس لطلب او فرستاده ملک حسام الدین از غایت غرور و نخوت با جمعیت تمام آمده بعد از ملاقات بطریق مشورت دست ملک حسام الدین را گرفته بجلوتخانه خود درآمد و بعد از چند سخن بان داده رخصت فرمود و در وقت قدر است کرد در یاشه چنان شمشیر بر او انداخت که دو پاره مساخت چون ملک بر مان عطاء الله کجراتی که وزیر اعظم بهایون برین امر و قوف یافت بجای آنکه کجراتیان که مسخر او بودند فرمود که حوا محو را نروا بنزید کجراتیان شمشیر از خلاف کشید ملک مالکها المصطفی به غانجان و سرداران دیگر که همراه ملک حسام الدین المصطفی شهریار بودند رو بکمر کردند

علیہ لکھان فاروقی

۱۲۸

به نام خداوند عالم منی که بوی که در بارگاه خود و در بال ایشان نموده منزه از او و بیخود شکر کرد قد غارتخان و دیگر امر و بسیار
 از سپاهیان در میان یک - خان اعظم شدند و مار از نهاد ایشان برآمد و نصف ولایت که در تصرف داشتند مستخلص
 بنور است که کجرات نیامد و به ملک خاندیس از حسن و فاشاک خلاف مصفا گردید و عادلخان فاروقی الحاطب
 به اعظم بایان بعد از این واقعه روزی قلعه آسیر رفته در ساعت برآمد و روز دیگر بسلطان محمود کجراتی نوشت که مینویست
 بسیر قلعه رفته بودم شیرخان و سیغی نرا که قلعه در تصرف ایشان است عالی از شیطنت و نفاق نیامدم و با آنکه ملک حسام
 الدین کشته شده هر دو بیدولت بیکدیگر متفق گشته در مقام نفاق اند و مکتوبی به احمد نظام شاه بجزی نوشته اورا با خان
 عادلخان طلیعه اند و بالفعل احمد نظام شاه با خانزاده عادلخان و شکر خود بسیر حد آمده نشسته است بنده با تعلق خان
 و مجاهد الملک و دیگر امر رفته قلعه آسیر را قبل نموده اگر نظام شاه بولایت این مخلص در آید مهمات قلعه را موقوف
 داشته بجنک او و او هم شتافت شاه محمود بجزی اطلاع بر مضمون مکتوب دوازده لک تنگه نقد جهت او و رسول داشت
 و دلاورخان و صفدرخان و دیگر امر را با استعداد و سامان تمام روانه ساخت و در جواب نوشت که خاطر اعلی
 جمع باشد که هرگاه احتیاج شود خود ممتو شده احمد نظام شاه بجزی که یکی از غلامان شاهان دکن است اینقدر زور
 از کجا بهم رسانید که بولایت انفرزند در آید و مضرت رساند و باطلی احمد نظام شاه بجزی که کجرات رفته بود نیز نویسد
 و تهدید نمود آخرش احمد نظام شاه بجزی احوال چنان دید و دار الملک خود رفت و شیرخان و ملک پوسف الحاطب
 به سیغیان بعد و امان از قلعه برآمد بولایت کا دیل رفتند و عادلخان فاروقی الحاطب به اعظم بایان بعد از رسیدن
 لشکر کجرات بجانب ولایت راجه کالنه که مطیع احمد نظام شاه بجزی بود رفته بعضی از مواضعات و قریات را بجا
 و تمام خراب ساخت و راجه کالنه بجزی نموده پیشکش داد تا عادلخان فاروقی الحاطب به اعظم بایان شکر کجرات را
 رخصت داده با سیر مراجعت نمود و در سنه ثلث و عشرين و شصاه همراه خالوی خود شاه مظفر کجراتی بسادی آباد
 رفته بعد از آن شایسته بقدم رسانید و چون این کیفیت در ضمن قضایای کجرات به تحصیل نوشته شده بنگران آن
 و در سنه سیست و عشرين و شصاه مرخص گشته و در جمعه دهم ماه رمضان سال دین سده ای دو روز انتقال نمود و
 و ایام حکومتش نوزده سال بوده پسرش میر فتح شاه فاروقی که از خواهر شاه بهادر نظام کجراتی بود و جانشین پدر گشت

تاریخ فرشته

۵۵۵

مقاله
ششم

ذکر حکومت میران محمد شاه فاروقی بن عاد النحان فاروقی

پس از رحلت پدر مالک تحت برهان پور گشت و در آخر چنانکه بیاید بسطنت کجرات نیز رسیده لفظ شاه بر او اعلو شد پس او نخستین کسی است از آن دو دمان که خطاب شاهی یافت و در آن سنوات چون میان نظام شاه و عماد الملک بر سر قلعه ماهور و بعضی برکنات نزاع واقع شد عماد الملک بوساطت میران محمد شاه ملتی سلطان بهادر گشته طالب اصلاح گردید شاه بهادر شاه کجراتی عین الملک حاکم پتن را بسرحد دکن فرستاد تا احوال بخاطر آورده میان نظام شاه و عماد الملک ایقاع صلح نماید برهان نظام شاه بجزی خاطر شاه بهادر را رعیدته در آن سال با عماد الملک کرک آشتی نمود و عین الملک چون برکنه بجای خود رفت برهان نظام شاه بجزی ذکر باره در مقام ملک گیری شده قلعه ماهور را با بعضی از برکنات و قصبات برابر متصرف شد و عماد الملک عاجز و زبون مطلق شده میران محمد شاه فاروقی را بمرد و طلبید و میران محمد شاه فاروقی در سنه اربع و ثلاثین و شصت و شصت با قیلان و خود بمرد و علاء الدین عماد شاه بدرکن آمده با اتفاق عماد الملک برکنه نهر گنگت بابرهان نظام شاه در معرکه ایستاد مضامین و چنانچه برهان نظام شاه بجزی را شکسته لشکرش را پراکنده ساخت و با اتفاق عماد الملک قزاق بخود داده از روی پی پروایی در معرکه ایستاده چون مردم ایشان برخی بتعاقب و جمعی بتاراج شاهانقتد برهان نظام شاه بجزی که بعد از شکست در پناه دیهی ایستاده بود با سه هزار سوار برگشته بمیدان شتافت و غنیمت را هفت فراهم آوردن جنبل و حشم نداده قریب بشام حمله آورده بر دور از معرکه گردیدند و توجانه ایشان متصرف شدند قریب چهار کرده تعاقب نموده بسیاری از پس ماندگان را بقتل رسانید و بحال بوالعجب عماد الملک بجای و میران محمد شاه فاروقی با سیر در آمده مکان تب بساطان بهادر کجراتی نوشتند و چون در باب امداد و امداد و امداد از حد بردند سلطان بهادر کجراتی با سپاه رزم خواه به برهان پور آمد و با اتفاق میران محمد شاه فاروقی میادولایت برابر در آمده چون بجایان پور رسید طبع در الملک کرده میخواست که مملکت برابر از تصرف عماد الملک بیرون بستاند خود مبرده بطرف احمد نگر شتابد و از آن نیز از برهان نظام شاه اختراع نموده سکندر طبع در

میران محمد شاه فاروقی

میران محمد شاه

فوجی رواج دبد و عماد الملک از طلب سلطان بهادر بغایت پشیمان گشته میران محمد شاه شکایت سلطان بهادر
 کرد و میران محمد شاه گفت خود کرده را علاج نیست کاری که نمی بایست کرد واقع شده حالا بجز صبر و تحمل چاره نیست
 اتفاقاً در آن روزی تقریبی شده میران محمد شاه معروض داشت که مملکت بر ارتقای سلطان دارد و درین مملکت
 این همه توقف حاصلی ندارد و صلاح دولت در آنست که خطبه این مملکت بنام خود کرده عماد الملک داد و سلکت نکران
 مستطعم ساخته روانه احمد بکر شوند و آنرا مستخر سارند سلطان از این رای خوش آمده پس در بار خطبه بنام خود خواند و عماد
 را ملازم ساخته با احمد بکر شافت و از آنجا بدان تقریب که در جای خود توضیح یافته بدولت با در رفت و میامین حسن پیر
 میران محمد شاه سلطان از تسخیر مملکت نظام شاه و عماد الملک گذشته معاودت فرمود و در سنه سبع و ثلاثین و ثمان
 سلطان بهادر عازم تسخیر مالوه شد میران محمد شاه بموجب طلب پیش آورده در گرفتن بلده تسبیح و سبک بلنج کرد
 و بعد از فتح مرفض شد و در همان سال به برهانپور معاودت نمود و برهان نظام شاه از استماع تسخیر مملکت مالوه
 بغایت مضطرب گشته شاه ظاهر را بر رسم حجابت ببرهانپور فرستاد تا بطریقه مصداقت مسلک ساخته ابواب خصوصیت
 مضبوط سازد شاه بهادر شاه کجراتی در سلک دیگر یعنی ثمان و ثلاثین و تسبیح به برهانپور تشریف آورد و چنانکه در وقایع کن
 و کجرات تبیین یافته بمساعی جمید میران محمد شاه میان برهان نظام شاه و سلطان بهادر لوازم صداقت غائب
 میان آمد و برهان نظام شاه بکفته میران محمد شاه بحجت ملاقات سلطان بهادر به برهانپور رفت و سلطان
 از آمدن او خوشحال گشته چهره سر پرده سرخ و خطاب نظام شاهی بوی عنایت فرموده گفت دشمن را از سلطنت
 انداختم و دوست را بپادشاهی برداشتم و بعد از آنکه برهان نظام شاه را خوشدل و کامیاب بجانب احمد
 نکر روانه کرد و خود باز بولایت مالوه رفت میران محمد شاه باز بهرامی او کرده در خدمات شایسته تقصیر نمود و در
 حاصل کرده به برهانپور آمد و فتنه سلطان بهادر بر قلعه جیپور رفت میران محمد شاه ساز لشکر کرده خود را بوسه
 رسانید و در زمانی که سلطان بهادر از برابرهای یون پادشاه بجانب مبد و کجرات او چهره بود و زمانی که از مبد
 بجانب چپانیز میرفت میران محمد شاه را در خدمت آسیر فرمود و چون جنت اشیا و خیراتین محمد بابر پادشاه
 کجرات را مسخر ساخت یکی از ممدان در کاه اصفهان نام را با احمد بکر تیرید برهان نظام شاه بجزی جهت استقامت

۹۳۰

۹۳۸

تاریخ فرشته

مقاله
شماره ۲۰۰

فرستاده طالب پیشکش شد و متعاقب آن بقصد تسخیر ولایت خاندیس بجانب برهانپور رفت میرانمیر شاه
 فاروقی مضطرب کشته کتابت پیاپی بر برهان نظام شاه بگری فرستاده در تدبیر آن امر و استخلاص خود لنگاش
 نمود برهان نظام شاه بگری حقوق سابق را مرعید داشته این عریضه بانتهای شاه طاهر جندی نزد حجت شیاه
 نصیر الدین محمد بهایون پادشاه که بجوالی برهانپور رسیده بود مرسل داشت عرضه داشت بنده دولخواه لاکلام
 برهان نظام بعد از ادای کجایبغی العباد من روایت الطاعت و الانقیاد برآیند رای کیستی نای منطیع مبارک و
 خانه قضا اساس قصر عالم را بقوایم ان الله یامر بالعدل و الاحسان از شبیه قصه محروس داد و تا مدبر قدر طبایع
 اعزازی آدم را بنقاد فرمان یا اینها الدین امنوا کونوا معین بالقسط از ارتکاب ظلم و جور محفوظ دارد مسوره بنای قصر
 سلطنت و قضای سپری خلافت مقرر سلطان نامدر و طلاء حکام ذوی الاقدار باد الهام که درین اوقات فر
 آیات فرمان بهایون خسته منال سعادت و اقبال فرخنده طغرائی امانی و آمال که از دیوان قضا جریان مصحوب
 جناب افتخار الاشباح و الانثال مقبول الاوصاف و الافعال التماز بزیارتیه من بین الاقران اصغف خان
 نامزد این کمترین درگاه صادق العقیده پی اشتباه فرموده بودند مراسم تجلیل و لازم تغییر متعلق گردید و با انواع استقامت
 پادشاهانه و اصناف عنایات خسروانه که از فحوی عبارات و مطاوی اشارتش مستفاد بود مطمئن القلب و متکامل
 البال کشته مستفاد اقام مرام و متوجه انقیاد با استفاده مدلول مصابین بود که از جانب عالیجناب محمد خان باره
 النما طلب میران محمد شاه که با غنچه مقصدی ایالت ولایت برهانپور و اسیر است مکاتبات رسیده منحصر مضامین
 همه مبنی بر اداست سعادت نشست عاطفت و التفات نواب عنایت نقاب و مبی بر حسن عنایت و کمال
 اشفاق و مکارم اخلاق متکلمان سده سدره جناب بود مستحسن نمود جهان پناه شمه از آن عریضه خانشارالیه
 بر عتد بان مجلس اعلی لایح خواهد شد و چون میان این دولخواه و عالیجناب مشارالیه رابطه است و الفت قدیمی
 بنا بر آن دست عجز و افتخار در آن موقف معلی برداشته و زبان عجز و انکسار بشفاعت کشوده التماس مینماید
 که اگر بنحیکه شعار جمعی از سلاطین سابقه و خواقین صادق که در مقام میانگیری و صد کشورستانی بوده اند خصوصاً
 اجداد کبریت شعار معدلت آثار انحراف که کنایه کن سلطنت بر قوم مناصب و آثار ایشان مجلی است و معضات

میران محمد شاه

۵۵۸

مقاله
تاریخ

تاج خلافت بر سر سیم مجاهدستان محلی بود ای کریمه فاعفوا و اصفحوا حتی یاتی الله بامر و انصب العین رای جهان آرای سخت
بعقوبات اضطرابی و زلالت بی اختیار بی دیر با مرام دانی و مراسم مکارم جلی مقابل فرمایند و از سر لطف
و عنایتهای بی پایان خویش بذب کامیار اشارت فرمایند که دست نصرت از محقر ولایت او باز داشته و از دیار
از دیار عنایت و تقاضای رعایت باشند بر آئینه اقتدا با جداد و اسلاف فرموده قلوب حکام اطراف مسرور
کرده باشند امید که اینمنی بر کمال خلوص و دوختوایی محمول افتد و صورت ابن طمس مزین بحسن قبول گردد و نوعی
دیگر مدح طراشرف اعلی مضمر و مرکز نباست جز اطاعت و امتثال آن چاره نخواهد بود و الامر اعلی پس از آن بر تاج
نظام شاه بگری و ابراهیم عادل شاه و سلطان قلی قطبشاه و علاء الدین عماد شاه چون بقصد امداد میران محمد شاه
فاروقی در مقام شکرگشتی شدند جنت آشیانی نصیر الدین محمد باطن پادشاه از بی اتعاقی میرزایان و خسروچ شیر شاه
افغان صلاح وقت ندیده بعد از تاحت و تاراج خاندیس متوجه شادی آباد مسند و شدند و بعد از آنکه سلطان بهرام
از بند و دیب متوجه کجرات شدند جنت آشیانی بواسطه بعضی امور از شادی آباد مسند و بگریه شتافت شاه بهادر شاه
کجراتی میران محمد شاه فاروقی را جهت بیرون کردن امرای منسل از ولایت مالوه تعیین نمود میران محمد شاه فاروقی
از بهر ناخود متوجه مالوه شد و با اتفاق طوفان شادی آباد مسند و از تصرف امرای جغتایی بیرون آورده هنوز در لایت
مالوه بود که سلطان بهادر کجراتی از دست اهل فرنگ شربت شهادت چشید و چون او را فرزند نبود و الله سلطان
بهادر و جمیع امرای کجرات اجتماع کرده میران محمد شاه فاروقی را بایشی منسوب شناختند و غایبان سک و
خطبه کجرات بنام او کرده در رسم او که محمد خان بود لفظ شاه داخل نمودند و او تحقیق کسیت از آنسلسله که خطاب
شاهی یافت و چون امرای کجرات خرد تاج مرصع بابت شاه بهادر شاه کجراتی جهت او بمالوه فرستادند
و القاسم قدم نمودند میران محمد شاه فاروقی تاج شاهی بر سر نهاده در تبت رفیق کجرات گردید که ناگاه مریم
گشته در سیزدهم ذی قعدة سنه اثنی و اربعین و تسعایه بدو انقراض امیدوار کان دولت نفس او را بر بهر ناخود برده در حظه
عادلخان فاروقی دفن کردند و چون او را بهری لایق پادشاهی نبود برادرش میران مبارکخان که پسر او در جغتایی
میران محمد شاه فاروقی بود فرمانروای خاندیس گردید

تاریخ فرشته

۵۵۹
تاریخ فرشته

ذکر حکومت میران مبارک شاه بن عاد النحان فاروسی

در بنده بر ما پنهان خبر فوت برادر شنیده چندی روز پیش از آنکه چون میران محمد شاه فاروسی را فرزند می شناسند
حکومت نمود امرا و اعیان مملکت اتفاق کرده او را بر حکم رانی برداشتند و میران مبارک النحان فاروسی بکلی
اشتغال ننموده سلوک خوب پیش گرفت و امرای کجرات شاهی احمد آباد را منصرف بپناه محمود شاه لاجپور
ن شخصه لطف خان دانسته اختیار خان را بطلب او بخاندیس فرستادند که شاه بهادر کجراتی برادرزاده
خود سلطان محمود شاه را به میران محمد شاه فاروسی سپرده بود و در یکی از قلاع خود او را محبوس داشته از او
او با خبر می بود چون اختیار خان به بر ما پنهان رسید شاه محمود شاه کجراتی را بطلب کرد و میران مبارک
فاروسی بدان امید که امرای کجرات مضطرب و ناچار شده او را بشاهی اختیار کنند در ارسال سلطان محمود
و اطلاع او مضایقه نمود و اعیان کجرات این معنی را نفیید بهیئت اجتماع بخریده و غوغای تمام متوجه ولایت
خاندیس گشتند میران مبارک النحان فاروسی حسب التماس خیر اندیشان سلطان محمود را از قلعه بیرون آورده همراه
اختیار خان کجراتی که بطلب او از احمد آباد آمده بود روانه المملکت ساخت و در همان سنوات عماد الملک که
علامان سلاطین کجرات بود و کمر بخت به بر ما پنهان آمد میران مبارک شاه بامید سلطنت کجرات در مقام معاونت شد
و عماد الملک ده دوازده هزار سوار کجراتی جمع آورد و در یاخان سلطان محمود را بر داشته قصد استیصال
میران مبارک شاه و عماد الملک روان شد و در سرحد کجرات و خاندیس بین التفریق جنک عظیم شد میران
مبارک شاه منهدم و منکسر قلعه آسیر درآمد و عماد الملک بندوق و کمر بخت بهادر شاه برادر سلطان محمود چون بخارت
و تاج خاندیس مشغول گشت میران مبارک شاه از روی ناچاری پیشکش بسیار داده صلح کرد و سلطان
محمود بر گشته بولایت خود رفت و بعد از مدتی صاحب اقتدار گشته قصبه نذر بار و سلطان محمود میران مبارک
داد چه که التفت بسلطان محمود و میران مبارک شاه در قلعه آسیر محبوس بودند سلطان محمود با و وعده کرده بود
که اگر بخواهت بستان بپادشاه کجرات شوم قصبه نذر بار و تاج را می خواهم داشت بنا بر آن عهد و قول کرده بود

میران مبارک شاه

۵۶۰

معاذ شمس
۹۶۹
۵۶۰

در ایام سلطنت خود نذر بار را بصرف او گذاشت و در سنه تسع و ستین و تسهائیه باز بهادر دلی مالوه بسبب استیلا
شکر جتایی از بیم تنوشش عوس مملکت محروم گشته پناه میران مبارک شاه آورد و پیر محمد خان حاکم مالوه قاصد استیصال
دی گشته بولایت خاندیس درآمد و تا بر تاجور تاخته و قتل و اسیرت قصیر نمود و دختر و پسر و وضع و شریف خاندیس
کردار مغفل گردیده فساد می که متصور بود و وقوع رسانیدند میران مبارک شاه بقلعه آسیر درآمد و قتلخان حاکم ولایت برادر بگو
طلبید و چون او در کمال استعداد تجلیل تمام بخاندیس رسید میران مبارک شاه و باز بهادر هر دو طغی شده متوجه موضع میر
محمد خان شدند و امراد سپاه منحل که اموال و اسباب فراوان بدست آورده با محبوبان خاندیس بیست و عشرت
مشغول بود بخار به و معاف بد غیبت نموده مایل مراجعت گردیدند و پیر محمد خان بجز موقوفه امراد و سران سپاه
چاره ندیده عازم مالوه گشت و سلاطین ثلثه با اتفاق تعاقب او نموده چون عامه سپاه منحل جهت بیرون
غنایم بیروی پیر محمد خان نمودند و روز دشب علی مسافت نموده پیشتر از سپهسالار خود از آب زربین عبور کردند و قتلخان
بر زمین مطلق شده در حوالی زبده برادر دوی منحل اظهار نمود و پیر محمد خان استر با دی طاقت مقاومت در خود
از خیمه و حرکات و احوال قطع غلق کرده و بجزیر آورد و قتلخان چون جسر زبده نهال داشت و کشتیها را
مردم باز بهادر گیرانیده بودند پیر محمد خان خود را سواره در آب زد و بان سنج که سابقا مر قوم گشته پیر محمد خان در آب
فرودفته باقی مردم با تمام سلامت بیرون رفتند و اموال و اسباب و بنگاه مغلان بتاراج رفته میران مبارک
و قتلخان با عداو باز بهادر بولایت مالوه درآمدند و امرای منحل را از آن ناحیه بیرون کردند و باز بهادر بر تخت
شادی آبا مسند و متمکن ساخته مراجعت کردند و میران مبارک شاه در سنه اربع و سبعین و تسهائیه در شب
چهارشنبه ششم ماه جمادی الاخر وفات یافته پسرش میران محمد خان مقصدی اربالت گردید و بام حکومت مبارک

سی و دو سال بود
ذکر ایالت میران محمد شاه بن مبارک شاه فاروستی

مبارک شاه چون ازین سببی سزای ده گذاشت پسرش محمد شاه نایب مناب گشته مهمات سلطنت داری رونق
نگذاشت و در بیاضال جلوس حبس کز خان کجراتی بحریکت اعتماد خان وکیل السلطنه سلطان مظفر کجراتی را از کجرات

تاریخ فرشته

مقاله ششم
۷۶۴

برداشتند بند بار آمد و هتانه میران محمد شاه را برداشته چون کسی متعرض احوال او شده قدم پیش نهد و تمام
حوالی قلعه هتانه نیز متصرف گشته بقدر امکان مراجعت بممالک میران محمد خان فاروقی رسانید و میران محمد خان
فاروقی قنغان حاکم برادر ابد و خوانده با اتفاق او بمقابله و بمقابله چنگیز خان شاست در حوالی هتانه بچنگیز خان
نزدیک شده خواست که مصافحه بد چنگیز خان با وجود بهادری و شجاعت در آن روز خوف و رعب تمام نمود
راه داده در جایی قلب فرو آمد و اراکه های نوب و تفکات پیش خود کشیده تا شب از آنجا حرکت نمود
چون شب شد اعمال و افعال را گذاشته بجانب هروج شاست و غایب میان دو کنیان واقف گشته
بنگاه و اسباب و یراق چنگیز خان را تاراج کرده در تعاقب کوشیدند و اراکه های استبازی و فیل های بزرگ را به
آورده برگشتند و چندگاه در مملکت کجرات خلل کلی بهم رسانید و علایق کجرات عموماً فهمیدند که شاه مظفر کجراتی از قتل
سلطان کجرات نیست لاجرم میران محمد شاه فاروقی ولایت کجرات منصرف در خود دانست با شایسته دینار و درم لشکر
بسیار جمع آورده سرداران کجرات نیز جمعی با و پیوستند و موازی سسی همدار سوار متوجه تسخیر دار السلطنه احمد آباد
گردید و چنگیز خان که در آن ولایت احمد آباد مستقر شده میران محمد شاه را پیوستند با هفت هشت هزار سوار
از احمد آباد بیرون آمده مصافحه میران محمد شاه را با ستظار میران محمد شاه بکمال ابر بکانب آسیر گریز آیند و اموال
و اسباب و فیلان و اساسه شکست او را بدست آورده داخل اسباب حشمت خود ساخت و بعد از چندگاه میران
مذکور از چنگیز خان متوجه گشته از کجرات که بخت و قصد و سبب ولایت خاندیس در آمده در خوانی و عمارت
تقصیر نکردند و تا میران محمد شاه میخواست لشکر جمع کند و متوجه آنها شود ایشان کار خود ساخته از آن مملکت
بیرون رفتند و در ستنه اثنی و ثمانین و شصت و پنج چون مرضی نظام شاه بگری والی احمد نکر ولایت برادر را متصرف
قنغان را دستگیر کرده عازم مراجعت گشت یکی از مردم مملکت خود را بخانواده عماد شاهیه منسوب ساخت
پناه میران محمد شاه فاروقی بخورد و او فریب خورده پنج شش هزار کس همراه او کرده بولایت برادر فرستاد
و خللی عظیم در انصوب بهم رسید آخرش مرضی نظام شاه بگری بصوبانید خواهر میران دیر اصفهانی النجف
بچنگیز خان برگشت و لشکر میران محمد خان فاروقی را مانعین یافت النفس متفرق ساخته به برادر پیور آمد و میران محمد خان

میران محمد شاه

۵۴۲

ششم
مطالع
۹۸۳

طاقت مقاومت بناورده بقلعه اسیر کر بخت و چون مرتضی نظام شاه بگری آن قلعه را بقصد تسخیر قبل کرده بود
وکن بناخت و تاراج ولایت خاندیس مشغول گشتند میران محمد شاه فاروقی مضطرب گشته بدان تفصیل که گشت
دست در دامن صلح زد و تنش بکس مظهری که قریب سه لک تنگه نقره میشود بر بعضی نظام شاه و وکیل السلطه
او چسبید و خان اصفهانی داده لشکر بار از خود راضی ساخت تا ترک محاصره کرده با محمد کبیر راجعت نمودند و
در سنه اربع و ثمانین و شصت و شصت میران محمد شاه فاروقی بیمار شده فوت گردید و پسر او حسن خان فاروقی طفل نابالغ
بود حکم ران گشت لیکن عم او راجه علیخان فاروقی بن میران مبارک خان که در طارمت جلال الدین اکبر پادشاه بود
چون خبر مرض پسر او شنید از آنکه روانه خاندیس گردیده ادرا پادشاهی برداشته حسن خان را معزول ساخته

ذکر میران راجه علیخان بن میران مبارک خان بن عظیم بیایون عا و لجان بن حسن خان
بن نصیر خان بن ملک راجه بن خانبه خان فاروقی

در ایام که راجه علیخان فاروقی بر تخت حکومت خاندیس جلوس نمود آن ملک را بوجوه شریف ساخت
و معظم بلاد هندوستان تا بنگاله و سند و مالوه و کجرات در تصرف جلال الدین محمد اکبر پادشاه در آمده بود پس
راجه علیخان فاروقی ملاحظه کرده لفظ شاه بر خود اطلاق کرد و خود را یکی از بزرگان او دانسته بار سال تحفه پادشاه
اعلام خود را بظاهر میساخت لیکن پادشاهان دکن تیرا بطه استنای و خصوصیت نگاهداری در استرخاص
خود ایشان میکوشید و او عالمی بود عادل و عاقل و عالم و شجاع از جمیع منبئات اجتناب نموده اکثر اوقات با علم
و صلاح و حقی مذنب مجالست مینمود و در تفسیر و منبئات ملک کوشیده بغیر اقبال و مور جهانانی اشتغال مینمود
تا که در سنه اثنی و ستین و شصت و شصت میران محمد شاه منزوی و پرده نشین شده بود میان وکیل السلطه
صلواتان و سیس سالار بر سر سید مرتضی نزاع پیدا آمد در شش کردی احمد کز مهم بقال انجامید صلواتان حضرت
افخاص یافته سید مرتضی و خداوند خان پادشاه دیوده و قهر امر اگر چه به برادر آمدند و از تعاقب مردم صلواتان در آنجا
ایشان را اقامت میسر نشد و بهر پادشاهان راجه علیخان چون دانست ایشان بر سر داد خوانان پیش اکبر پادشاه

تاریخ فرشته

۵۶۳

معاذ
ششم

رفته بقصد انتقام لشکر مغول خواهند آورد و هر آنکه در اندیشه مخالفت شد و سید مرتضی امنی را در یافته از طایفه بربر با بنو کوچ کرده راه اگره پیش گرفت با احوال و اقبال و اموال روانه شد راجه علیخان شکر از عقب ایشان نافرود کرد بخوشی و ناخوشی آنها را از رفتن اطراف باز آورد و خاندن سیان چون بایشان رسید و استدعای مراجعت نمودند و در معرض قبول نیفتاد و صف قتال را در آستانه بجنگت پرداختند و بزور بازوی خداوند خان مولد خاندن سیان شکست عظیم واقع شده دست از ایشان بازداشتند لیکن بتاراج انجمت مشغول گشته قریب صد فیل غنیمت گرفتند و سید مرتضی سبزواری و خداوند خان حبشی مظفر و منصور از آب نریده گذشته چون بخدمت جلال الدین محمد اکبر پادشاه رسیدند شکایت راجه علیخان فاروقی را ضمیر شکایت صلاحیتان ساخته داد و خواستند اکبر پادشاه که همیشه در کمین تسخیر دکن بود و انتظار فرصت می نمود سید مرتضی و خداوند خان و جمیع امرای دکنی را باقطاع لایق و مناسب شایق نواخته امیدوار ساخت و راجه علیخان از اکبر پادشاه رسیده فیلانی که از سید مرتضی و امرای دکن گرفته بودند همراه مردم معتمد خود کرده بطلب بدرگاه او فرستاد و اظهار اطاعت کرده از آن عمل معذرت خواست و چون پیش از آن بخدمت اکبر پادشاه برادر اعیانی مرتضی نظام شاه نیز از احمد نکر نزدیک اکبر پادشاه رفته طلب کوکم نموده از فرستادن فیلان فایده مترتب نشده در آنوقت که سنه ثلث و الف بود برهان نظام شاه بجزی ثانی و سید مرتضی و خداوند خان حبشی و سایر امرای دکن را نزد خان اعظم میرزا عزیز کو که حاکم مالوه بود فرستاد که بانفاق جماعت مذکوره بکن داده مستخر سازد و خان اعظم میرزا عزیز کو که از شادی آباد مسند و برآمده باشکر مالوه و امرای دکن متوجه برار شد و میرزا محمد تقی نظیری که از اسادات عظیم الشان بود از طرف مرتضی نظام شاه سرشکر شده بمداغ او سبزه خاندن سیان آمد و خان اعظم میرزا عزیز کو که عضد الدوله شاه فتح الله شیرازی را نزد راجه علیخان فرستاده بموافقت اکبر پادشاه دلالت نمود مقارن انحال میرزا محمد تقی نیز با سیر آمده راجه علیخان بطرف نظام شاه خواند راجه علیخان در میان متحیر شده بعد از چند روز از شاه فتح الله معذرت خواسته با جمعیت خود بر سر نظام شاه پیوست و بعد از یکماه میرزا محمد تقی و راجه علیخان با موازی سسی منازار سوار و توپخانه بسیار بجانب بندیکه معسکر مغل بود روان شدند و مقابل ایشان بیکت کمره پی فرود آمدند و قرار دادند که روز دیگر مصافعه

راجه علیخان فاروقی

۵۶۴

مملکت
 شاهنشاهی

و قضا را خان اعظم صلاح در محراب ایشان ندیده وقت شب مشغول و خیمها جای گذاشته از راه دیگر متوجه ولایت برآید
 و سپاه مغل بلا پور و ایلیچ پور را غارت کرده در اینجا اقامت داشت که میرزا محمد تقی در راجه علیخان تعاقب نموده بدانجا
 رسیدند خان اعظم میرزا غنیز کو که باز صلاح در مقابل و مقابل ندیده از راه نذر بار بار دوی خود پیوست و راجه علیخان
 فاروقی خاطر از مر سپاه مغل جمع کرده و داع میرزا محمد تقی نظری نموده به بر مان پور رفت و لشکر آن زر بسیار
 بفقرا و مستحقین رسانید و برهان نظام شاه ثانی چون دید که در آنوقت کاری از پیش نرفت بدرگاه اکبر پادشاه فرستاد
 روز کار بغایت میکشید تا در سینه سبع و شمایه سپرد و اسماعیل نظام شاه بگری که در دکن بود پادشاه احمد شکر
 و برهان نظام شاه ثانی چنانچه در محصل خود ثبت اقتاده بطمع ملک سورونی تجویر جلال الدین محمد اکبر پادشاه
 بهمنیه که جاکیرش بود آمده از راجه علیخان استداد خواست و راجه علیخان فاروقی بمشورت ابراهیم عادل شاه که در آنوقت
 حل و عقد دکن باورج بود قبول آن امر کرده بمعادنت برخاست و جمالخان ممدوی که صاحب اختیار ملک احمد
 بود اسماعیل نظام شاه را بر داشته کوچ بر کوچ روانه بر مان پور کرد و راجه علیخان فاروقی از روی شجاعت و مرد
 لشکر آراستی نموده برهان نظام شاه ثانی را همراه گرفته بسیر حد برار رفت و تا رسیدن جمالخان ممدوی امرای برار
 بوغده و وعید از جانب برهان نظام شاه بگری ثانی مطمئن خاطر ساخته نزد او آورد و بعد از آنکه جمالخان ممدو
 از کلمات رو بنیکه گذشته بعد بقریب مبدل گشت طرفین صفها راست کرده جنگی که زمین و زمان بسته آید و
 دیر و در جانب ثبات قدم و زبده پای از معرکه بیرون نمی نهادند تا آنکه ممدوی جمالخان ممدوی رسیده در گذشت
 برهان نظام شاه بگری ثانی و راجه علیخان زمام فتح و نصرت کج آورده چند روز بجا ازم جشن و طع
 پرداختند و یکدیگر را وداع کرده برهان نظام شاه بگری با محمد کمر و راجه علیخان به بر مان پور رفت و چون برهان
 نظام شاه بگری ثانی در سده اربع و الف فوت شد و شاهزاده سلطان مراد لعل الدین محمد اکبر پادشاه
 و میرزا عبد الرحیم الخاطب بجانخانان و لد بیرخانان ترکان بقصد تسخیر ولایت نظام شاهیه روان شدند راجه علیخان
 فاروقی حسب حکم جلال الدین محمد اکبر پادشاه بالشکر جبار همراهی نمود و پس از آنکه شش ماه و میرزا عبد الرحیم
 الخاطب به خانخانان با هم میگر و رسیده محاصره کردند و کاری نساخته بسبب رسیدن موسم بارندگی در مقام
 ماندند

۱۰۳

تاریخ فرشته

۵۶۵

مقاله ششم
عشتم

صلح شدند باین طریق که ولایت برادر تعلق بشاهزاده داشته باشد و احمد مکران آن نظام الملک باشد پس عهد و سوگند در میان آورده شجره و خانخانان برادر آمده ولایت را متصرف شدند و راجه علیخان بجا بآسیرو بر ماچور رخصت نموده چون حسدی برآمد و کنیان اتفاق کرده خواستند که مملکت برادر را از تصرف لشکر جغتایی بیرون آورند پس هجوم آورده بسرکردگی سبیلخان خواجه سردار کنار آب کنک نزدیک قصبه سون پت مجتمع گشتند و خانخانان شجره را در برابر کاهداشته با اتفاق راجه علیخان و سایر امرای مغل با استقبال سبیلخان رفتند و بعد از جنگ با وجود آنکه میرزا عبدالرحیم المخاطب به خانخانان نصیحت و نظرهاختصاص یافت اما راجه علیخان فاروقی که مقابل استبازی و کنیان واقع شده بود با اکثر امرای خاندیس سوخته هلاک گردید و خانچه جسدش بر باد افتاد و در آن مدفون گردید و دولت دولتش به نیست و یکسال و کسری بود

ذکر حکومت بهادر خان فاروقی بن راجه علیخان و اقتراض دولت ایشان بحکم مالک

۱۰۵

چون در سنه خمس و الف راجه علیخان فاروقی شربت محبت چشید پس رش حسب التجویر میرزا عبدالرحیم المخاطب به خانخانان و فرمان جلال الدین محمد اکبر یا دشتا جانشین شده زمام حکمرانی خاندیس کف آورده چون خفیف العقل و کم تجربه بود به کیف بنک و بوز و شراب و افیون معتاد بود و باستماع نغمه و صحبت زنان معینه و غیره رغبت تمام داشته کنار آب بتنی مقابل بر ماچور شهری موسوم به بهادر پور طرح کرده در تعمیر آن کوشید و با وجود همسایگی از دبیر مملکت و دولت غافل گشته اکثر اوقات با زنان خواننده و سازنده و بعضی و طرب مشغول گردیده به بدین طریق میگذرانید و غنیمت میبرد تا آنکه شجره و کامکار و بخت سار حضرت خصال سلطان مراد در بلده که از متحدان خود شش بود با جل طبعی در گذشت اکبر یا دشتا صوبه دکن را بشاهزاده دانیال داده داد و تشرف آورد و بهادر خان بخلاف روش پدر عمل کرده از کوتاه اندیشی بملاقات وی تشافت و از زبونی در زمانی که جلال الدین محمد اکبر یا دشتا خود بخس نفیس متوجه استخر دکن شده بشادی آباد مند و رسیده با استقبال نموده ملاقات نموده در قلعه آسیر متحصن گشت و با استعداد قلعه داری پر فاعنه بیچاره بسته

بها در خان فاروقی

۵۵

بها در خان

کمال سفاقت و بی تمیزی خارج از حرم سپاهی دشاکر و پشه مردم ضروری که جهت خدمت و محافظت قلعه بکار آیند
 برده هزار کس از رعیت و قبایل و غیره بقلعه در آورده اسب و فیل و گاو و گاو میش و بز و گوسفند و مرغ و کبوتر را
 نیز بالا برد و از زبان اصفقان میرزا جعفر و محمد شریف شنیدم که چون بعد از فتح قلعه شمار مردم کردند هشتاد هزار
 کس از مرد و زن از قلعه بیرون آمد و چهل هزار کس از عفوئت و دو باره ایام قلعه بندی مرده بودند و همچنین حیوانات
 چربس را ازین قبیل باید شمرده الغرض چون موکب پادشاهی به برنا پور رسید و احوال بهادر خان بخاطر آورد
 رفتن احمد کز موقوف داشته فتح آن بشا هزاره و انبال و غایتا مان رجوع فرموده خود در آن شهر اقامت نمود
 و امرای درگاه را محاصره اسیر بازداشت و بعد از آنکه ایام محاصره امتداد یافته ده ماه گذشت هوای قلعه از کثرت
 آدم و حیوانات متعفن شده و با بهم رسید و شروع در مردن حیوانات صامت و ناطق شده بول روز قیامت
 پدید آمد اضطراب و اضطراب تمام در میان اهل قلعه افتاد و در این اثنا خبر بابل قلعه رسید که اکبر پادشاه جمعی را که
 از طلسمات و افنون و قوف دارند مامور ساخته که علی حسب که موجب تسخیر قلعه باشد بظهور رسانند و غایت
 کشتار و حصار تسبیح میکنند و بزرگتر اسمی نیز اعظم که موجب فتوحات و کوششاری اعداست و مکرر تجربه نموده است
 میناید و این و با و مرکب از اثر است الغرض بهادر خان فاروقی و نزدیکان او از شنیدن این خبر بیدارست و پاشه پشته
 صواب از دست دادند و در بیرون کردن مردم زیادتی و اخراج حیوانات و از اله اسباب و عفوئت نکوشیدند
 معذرا هر چند که محافظان قلعه از فلاس و پریشانی و کمی غله و آذوقه شکایت و التماس مینمودند بهادر خان فاروقی
 باحوال ایشان پنداخته مردم کار آمدنی و جسکی را پریشان میداشت و در کمال تقاضی میکشیدند تا آنکه انجمت
 تنگ آمده از پاسبانی و بوشیاری متقاعد شده امرای کبری محاصره را تنگ ساختند و قلعه را لیکر آنکه بقلعه آتشی
 متصل است متصرف گشتند و بهادر خان فاروقی با آنکه ذخیره ده ساله در انحصار داشت و از نفوذ و اجناس
 و خزاین بجدی مملو بود که حتما آنرا بجز محاسب تقدیر دیگری نمیدانست اما چیزی بر دم نمیداد بنا برین اهل قلعه اتفاق
 نموده قرار دادند که علم مخالفت برافرازند و او را مع معزبان او گرفته سپاه بهادر خان فاروقی بر آن
 معنی اطلاع حاصل کرده بکمان دولت خود مثل اصفقان و میرزا جعفر و کبیر خان و غیره کشاکش نموده آنها را بقتل
 رسانیدند

تاریخ فرشته

مقاله ششم
مکتبه

که روز بروز بیماری و مرگی اشتداد می یابد و جانهای شیرین در معرض تلف افتاده الحال دادن غلذ و خیره و مدد خرج
بسیار میان دفع بیماری و دبا نخواهد کرد و با بمقدامات خلاصی از دست همچنین پادشاه عظیم الشان نخواهد شد بهر آنست
که انجناب بهال و جان امان خواسته بخدمت پادشاه شتابند و قلعه تسلیم نمایند بهادر خان فاروقی این رای را
پسندیده بوساطت خان اعظم میرزا عزیز کو که طلبکار امان شد پادشاه او را بحبان امان داد و از مال سنا
بهادر خان فاروقی آنرا مغتنم دانسته بوسیله خان اعظم میرزا عزیز کو که از قلعه برآمده ملازمت پادشاه دریافت
و قلعه اسیر را باده ساله و خیره و آذوقه که بجز و قهرت سحر آن بجا کیت ممکن نبود با حذرانه و غیره تسلیم بندگان پادشاه
نمود و مؤلف این کتاب در سنه ثلث و عشرين و الف همراه خواج حسن تربتی که دیوان دار شهنشاهه دانیال بود
بالای قلعه رفته نقش مجسمه کوهی است رفیع سر فلک افزاشته و بالای آن نیم کرده بلکه زیاده ز منی است سطح
و هموار حسب چشمه آب در اینجا واقع شده که همیشه جاری است معونه ابر که چند ساحه از جهت انبار که کراچیان
در خشکسال آب چشمه ها کی گشته اند بکوه خیره با سنده برود و آریین سطح که بر قلعه کوه است حصاریست در
استحکام و در نهایت رفعت کسیده اند پارو اذان حصاری بنا کرده آسما ابر است و پاره دیگر ساخته و پرده
سلاطین فاروقیه است و راهی دارد که پیاده بصدد هزار بست نفیس بالا میرود و اسب نیزی سوار می تواند بصفت
بالارود و فیلهای کوچکی را نیز بر پیمان بسته و تعبیه کرده بالا میتوان برود و درون انحصار عمارات رفیع و خوش
طرح و باغهای بگنلف و حوضهای مطبوع بسیار است و مسجد جامع و نوعی ساخته شده که مثل آن در شهرهای معظم
کمتر نظر آمده است گویند و قتی که ابر پادشاه فتح آن قلعه کرده با گره معادلت فرمود از آنجا که اعتقاد تمام باطل
کفره داشت فرمانی نوشت که آن مسجد را شکسته بجای آن تخته لبها زند و شهنشاهه دانیال که در آن وقت در
برهان بود بموجب فرمان عمل نموده بتغافل گذارید و بمضمون فرمان عمل نکرد پس از اصفیایان خواجه
ابو الحسن تربتی که معظم قلاع هندوستان را دیده است پرسیدم که بسیج قلعه باین استحکام بهتر ندیده است لکن
آری قلعه رهناس که بطرف شرقی هندوستان واقع شده ازین قلعه مصیوطه تر است اما درون آن حصاریست
شش گزده است ده دوازده هزار مرد جنگی باید که محافظت و حراست او نماید و قلعه دیگر که در جنبی نگاه میدو

بہادر خان فاروقی

۵۵۸

مقالہ ششم

داشت دسلاطین فاروقہ صغریٰ و دیگر برقعہ کوہ بطرف دروازہ کشیدہ مردانہ نصب کردہ و آنرا مالی کرنامہ نامند و وقتیکہ مردم درونی از او صنایع بہادر خان و دیگر گشتہ دست از جنگ باز داشتند مردم اکبر بادشاہ آنرا متصرف شد فافا در مالیکہ تیرا کر چند برج بسازند و قوت و غریزہ در انجا نصب کردہ حراست آن بدو دست کس جنگی سپارند گرفتن آن بسی صعب و دشوار خواہد بود انقضای چنان قلعہا بسا بہ صرف اکبر بادشاہ درآمد حکومت دسلاطین فاروقہ در سنہ ثمان و الف ہجری انقضای و خستام یافت و بہادر خان را اکبر بادشاہ ہدار السلطنہ لاہور پردہ و دیگر دی سلطنت ندید باد و فرزند ان ادا سرکار بادشاہی علوہ میر رسید تا آنکہ بہند فرزندہ حضرت نور الدین جہانگیر بادشاہ دلد اکبر بادشاہ در سنہ ثلث و ثلثین و الف در دار الخلافہ اگرہ باجل موعود در گذشت ایام سلطنت او با محاصرہ سہ سال و کسری بود و اللہ اعلم بالصواب

۱۰۸

۱۰۳۳

مقالہ ہفتم در بیان حکام شرقی و پورپی

مقالہ ہفتم

برابر باب اولوالباب پوشیدہ نامند کہ شرق و پورپی دو لفظ مترادف اند کیلئے عربی و دیگری ہندی اٹالی ہندوستان چون مملکت شرقی دہلی را وسیع دیدہ اند جہت امتیاز و تفرقہ حکام جانی پور و تربہت و آن نواحی را کہ صاحب کتہ و خطبہ باشند دسلاطین شرقی مسکویند و الیان بنگالہ و سنارکانو و لکھنوی و بہار و جاجپور و اچھودورا دسلاطین پوریہ خوانند

ذکر سلطنت دسلاطین پورپی کہ ایشانرا بنگالی نیز گویند

بر خواطر و احوال ملکوت عظام و بر ضمائر عارفان خبر ستہر و دعوام پوشیدہ نما تا کہ بسیاری از متون کتب و تاریخ مستداولہ از شرح و بطل قضایای دسلاطین پورپی و شرقی خالی است بنا بر آن مدار نقل کہ بر کتب النبی کہ تالیفہ اسنادی مولانا احمد تنوی است نہادہ بروایات دیگر نیز جہتم کردہ این باب اختلافی بنظر مطالع کنندگان و مآید بعضی معجزات سازند و مواخذ نکر دانند کہ بقدر طاقت بشری کوشیدیم و انچہ علم ناقص محیط آن بود

استیلائی محمد بختیار بر ولایت بهار و لکنو

مقاله

درج کردم ذکر استیلائی محمد بختیار بر ولایت بهار و لکنو

اولین کسی از پادشاهان اسلام که بآن نواحی رفته و شعار اسلام در آنجا در وراج داده و محمد بختیار خلیج است پوشیده
نماند که محمد بختیار از اکابر بلاد غور و کرسیه است و در عهد سلطان غیاث الدین محمد سام بغزنین آمده بعد از چندگاه
در هندوستان آمد و بخدمت ملک معظم حسام الدین بعلبک که از امرای کبار سلطان شهاب الدین بود رسید
بساعی جمیل ملک مذکور بعضی از پرکنات میان دو آب و آنرو می گنفت جاکیر یافت و چون آثار شجاعت و تهو
از چهره او هوید کرد دید که پسر دیتالی نیز باوست گشت و او بغایت شجاع و سخا و عاقل بود و هیئت او عالی از غوغایی
نیست انداخته این است که چون دستها فرو گذاشتی بند انگشت از زانو تا شش گذشتی و بنا بر آنکه همیشه بر ولایت بهار
منیر تاحت آورده انواع غنایم بدست می آورد و سرکشان الضوب را زبون میداشت به اندک مدت اسباب
شوکت او از اندازده متجاوز گشته جماعتی از غور و غزنین و خراسان در هندوستان آمده پراکنده بودند آواره
سخا و شش شنیده برو کرد آمدند و چون شمه این معنی بقطب الدین ایبک ظاهر شد در تربیش کوشیده خلعت تزیین
سنا و باشی برای او فرستاد و محمد بختیار خلیج ازین التفات استظهار تمام پیدا کرده مملکت بهار را مانند باغ و بسا
از هر صحران هنب و غارت لشکریان پی برکت و بار گردانید و حصار بهار را گشاده ساکنان ان مقام را که برهنه
پیر و مراغی بودند در پیش و بر و ترازیده میداشتند به تیغ رسانید چنانکه کتب ایشان که بدست افتاده بود
به چکش از انجماعت پیداشتند که آنرا خواند یا بفهماند لیکن از گفته مردم چنان معلوم شد که سکان اند یا رکهار بودند و ابل
آن حصار تمام مدتها کفار بودند و طبعیت هندی بهار مدرسه را گویند و از آنکه انوضع معدن علم بود بدین اسم اشتها
یافت و بعد از آن محمد بختیار خلیج با موال و غنایم بسیار متوجه ملازمت قطب الدین ایبک شده بدار الخلافه
دلی رسیده بغایت و عاطفت ملوکانه سرفراز گشت و مرتبه او بجای رسید که محمود امثال و اقوان گشت
در حضورت حاسدان سواد در مجلس قطب الدین ایبک سخنانی که متضمن امانت و حارث شان او
باشند مذکور میساختند آخرش روزی بعرض رسانیدند که محمد بختیار داعیه آن دارد که با فیل مسند بجنگد و

تاریخ فرشته

مقاله هفتم

و بر دایت روضه الصفا با فیل سفید که در اندک است مست کشته بود جنگید الغرض قطب الدین ایکست نخست از بخت
محمد بختیار اندیشیده ابا نمود و آنحضرتش بنا بر مبالغه مقربان بآن امر پندارستان شده روزیکه در قصر علی نشسته
و مجلس آراسته بارعام داده بود فیل را حاضر آوردند و گفتند که در تمامی هندوستان فیلی که در بروی او گردیده
تاب حمل او تواند آورد و یافت میشود سلطان قطب الدین گفت این کوی داین میدان اگر اراده جنگ دار
نوش باش محمد بختیار چون آن شنید از غیرت و جرات نتوانست گفت که این اراده من نگذرد ام القصره در سا
مست کشته گریه با خود میداشت بر روی فیل آورده ملتوش چون صولت فیل شریح تصور کرده پاد میدان
جلالت افشوده بقوت هر چه تمامتر چنان آن گرز را مابین پرو و دندان بر خرطوش زد که از صد ماله بچ دندان آزار
کلی یافت و خواست گرز دیگر فرود آورد فیل نعره کشیده از پیش تهنیت فیل افکن گریخت و حاضران بلکه عاصدان آنکشت
تخیر بدندان گرفته صدای تحسین و آنسین بلند گردانیدند و قطب الدین ایکست همت بر تربیت او گماشته همدران
مجلس از نقد و جنس خندان با و داد که در شرح راست نیاید و محمد بختیار چون بیرون آمد از غایت غلظت
هر چه یافته بود بمردم در کاخ ایشار نمود و با خلعت خداوند دوست نواز و دشمن کداز بمزل خود آمد و روز دیگر بمنور شایسته
بهار و لکنونی و سر پرده سرخ و طبل و علم اختصاص یافت و بعضی گویند لکنونی عبارت است از کور و بنگاله
تا کنار دریای بزرگ و بعضی گویند از کور تا سر حد بهار لکنونی است و از آنطرف کور تا بنارس و تا کنار دریای
بزرگ بنگاله باشد و او را به تحقیق تیر بنات گویند الغرض چون با نحد و رسید در سنج لکنونی و بنگاله کوشید و آن
ملک در صرف لکنونه و لدرای لکنونی بود مورخان و دانش پذیر بجامه تدبیر چنین گماشته اند که پای تخت رای لکنی شهر
لودیا که از ممالک لکنونی است بود و او مکه عاقله داشت چون از آن فرمانروا عاقله گشت و وقت فرا رسید
رسید مغان براهمه صاحب وقوف را احضار فرموده از سعادت و بخت زمان تولد تعقیب نمود و بجماعت متفق
گفتند که اگر این فرزند درین ساعت تولد شود ظاهر در سعادت و داد بار روزگار خواهد گذشت
و اگر بعد از دو ساعت تولد نماید بدین ساعت ساجی مکن خواهد بود پس آن زن از شنیدن این سخن
که برود و بایشان بماند و اولی ساعت تولد کند بخت بد دارد و بگویند تا خود را فرستادند

ذکر حکومت محمد مجتبیار بر ولایت بهار

۵۷۱

مختصه

پس از وفات یافت لکهن و ارکان دولت آن مولود را لکهنه نام کرده بدایه سپردند چون بسن رشد و میتر رسید و لکهن فوت شد بجای پدر بر تخت نشست و افسر سردری بر سر نهاده مدت هشتاد سال در مملکت که در عا وسعت و بسطت بود بفرماندگی مشغول گشت و از کمال عدل هرگز ظلم و تعدی بر هیچکس ننموده چندان سخاوت داشت که انعامش بیکلکمه کمتر بود قاضی منهنج السراج جرجانی میگوید که جماعت مجنّان و برهمنان که کما می عصر بودند معروض داشتند که در کتب مقدّمین مسطور است که در فلان تاریخ این مملکت بدست ترکان که عبارت از مسلمانان باشد خواهد افتاد چون این وعده نزدیک برسد صواب آنست که رای بامواقت نماید تا همه مردم ازین ممالک بیرون رویم و از فتنه ترکان امین گردیم رای گفت انفراد که سسر کرده ترکان یعنی سر لشکر اسلام خوا بیسج عداوتی میدزد تا بان حقیقت حال معلوم توان کرد گفتند آری چنین در کتب معتبره آثار و علامات مذکور و مسطور است که چون بایستد و دستها فرو گذارد با دشمنان دست او بساق پای برسد پس لکهنه مستعدان خود را با طراف جوانب فرستاده از چنین شخص نفیض و تجسس نمود ایشان بعد از لوازم استفسار محمد مجتبیار را بر بچنان صفت یافته زار خبردار گردانیدند و ازین معنی در میان برهمنان و حکمای اندیاز شورش و اضطراب عظیم افتاد در وقوع مضمون کتب نوشت گشتند و بر سبیل استعجال بعضی بصوب بکنات و کامرو و بعضی باقصای ممالک بکات یعنی بکناله شتافتند و در تغییر مکان حتی الامکان از خود بقیصه راضی شدند اما لکهنه را ترک مملکت موردنی و فتنل از وطن اصلی موافق مزاج نیفتاد بابر همه موافقت نمود محمد مجتبیار در اندت بقصد تسخیر ولایت هزی عدالت شمار از حوالی بهار سوار شده همچنان کسیت برق آساراند که پیش از آنکه با وسر ج القیر مدار المملکت شهنود یا خبر رسانند در وقتی که دستار خوان نزد آن رای عدالت و ثار انداخته میکشیدند که ناگاه بدر قصرش رسید رای بر بنده و سراسیمه از در ویکر که در خانه اش داشت بیرون رفت و تنها بر کشتی نشسته بکنات و کامرو و قرا گرفت و در بهمانزودی بادل پر حضرت در تها منزل جبت و محمد مجتبیار شهنود بار که باین لکهنوتی و بکناله است خراب ساخته صفت کان لم یکن مجتبیار و ولایت لکهنوتی را با بسیاری از پر کنات بکناله متصرف شده خطبه و سنک آن ممالک و جاجنکر و بهار و دیوگوت و نارسوی بنام خود کرده و سسر حد بکناله در عوض شهنود یا شهری موسوم بر بکات پدید آورده دار المملکت

تاریخ فرشته

۵۲۲

قسم

خود ساخت و مساجد و خواجگاه و مدارس در شهر و ولایت بجای معابد کفار برسم شمار اسلام بروفتی و رواج تمام مزیّن
و مجتبی گردانید و زبده و خلاصه غنای که در آن سنوات بدستش افتاده بود جهت سلطان قطب الدین فرستاده
حسن اعتقاد و نیک ذاتی خود بر عالمان ظاهر گردانید و بعد از چند سال که انملکت را کماحقه بضبط خویش درآورد
زمینداران و رایان اطراف بنگاله را مطیع و منقاد وید کوکب اقبالش روز بروز ترقی نموده سودای تسخیر ولایت بخت
و ترکستان در سر افتاده محمد شیرخان خلیجی را که سپهسالار بود برای محافظت ولایت جاجنر و لکنوی و دیگر ولایت
و ممالک نایب ساخت و برادرش را که بزرگوارم می کسار بود بمدها و کنگاها داشته علی مردان خلیج را که او نیز
از عمده سرداران بود بضبط بارسول و دیوگرت و آنحدود مقرر داشت و خاطر از تختگاه و ولایت جمع ساخته با
دوازده هزار سوار انتخابی طرف کوههایی که میان لکنوی و تبت است متوجه شد و غلّی آن کوهستان بر سره
اندکی منج دویم کوچ نسیم چهارهیم ترک چهره اند و ایش از زبانی است میان لغت ترک و هندی از روستا
منج که سرحد نشین هندوستان بود و گرفتار محمد بختیار گردیده بردست او اسلام آورد و بجلی منج مشهور گردید و در
راه آن کوهستان جانسان گشت در آن حوالی و جواشی شهری رسانید که ابروین نام داشت و پیش از شهر
میکشدشت مانند دریا که عرض و عمق آن چهار برابر کنک بود و آنرا تیمکری میگویند و قنیکه که شاسپ از بلاد ترکستان
به هندوستان می آمد شهر ابروین را احداث فرمود و آن رودخانه را ده روز راه بالا نر که قابلیت پل بسپتن داشت پل
از کج و سنگ تراشیده بسته بگذشت و بکار مرود آمد محمد بختیار براه نمونی علی منج راه بالای آب گرفته میان شکشته
کوهها میرفت تا بان پل رسید و دو نفر امرای خود را یکی ترک و دیگری خلیج جهت محافظت بر سر پل بازداشت
و خود عبور کرده بر زمین تبت درآمد رای کار مرود که زبردستی محمد بختیار شنیده غایبانه با او طریق رفتی و ملا
مسلوک میداشت از عبور انجناب آگاه و باطنه معتمدان خود را نزد وی فرستاده از دشواری راه تبت و استحکام
قلاع سرحد خاطر نشان کرده التماس نمود که اسال تسخیر ولایت تبت موقوف دارند که سال دیگر بالشکر بخوا
سپاه اسلام خواهیم شد و محمد بختیار را که بخت بر گشته بود قبول امنی نکرده نصیحت دیگرکنان نیز نشنوده
زود بسوی تبت روان شد پانزده روز در میان جبال شامجات قطع مسافت نمود و روز شانزدهم از میان کوه

استیلاي محمد بن تيار خلیج

۵۶۳

مقاله

برآمده ببحر ای مسطح رسید مملکتی دیگر دید معمور و آبادان الغرض لشکر اسلام قلعه و شهر را که تسرین و مقابل یکدیگر بود در میان گرفته برهنه و غارت مشغول شدند و مالی انجا به بیات مجموعی بیکت پیش آمده مسلماً از آن قلعه و شهر برآمدند و از بام تا شام مسلمان در آن بجهت بسیاری راخته و مجروح گردانیدند و سلاح انجا عت از پار مای نیزه بوده چنانکه جوشن و برکستوان و سپر و خود همه قطعه قطعه برهم بسته و دوخته بودند خلق آنها همه تیراندازند و کمانها بلند خانه دارند و نادری از ایشان نیزه دارد محمد بن تیار در آن شب کرد قلعه فرو داده چون از خواب غفلت بیدار گشته خصوصیات انولایت تفحص نمود متحقق گشت که در پارتزه گروهی انوضع شهر است گرم سین نام که پنجاه هزار ترک و خوار نیزه باز انجای می باشند و هر روز یکبار و پانصد اسپ در بازار انجا فروخته میشود و تمام اسپانی که بدر با لکنونی میرسند از انجا اند چون عساکر اسلام کوفته راه و خسته جنگ انروز بودند طاقت مجادله انمقدار شکر بخاطر راه نداده برخی از شب باقی بود که کوچ کرده عازم مراجعت گشتند چون مالی بت در مواضع عبور انش در علف زده بودند و آذوقه کمتر برهم میرسید محنت و مشقت فلزوان خود را بولایت رای کا مرود رسانیدند اتفاقاً آن دو امیر که بجا بل مضروب بودند با یکدیگر مناقشه کرده رفته بودند و کفار کا مرود که از آن دو امیر تشویش بسیار بایشان رسیده بود اتفاق کرده دو طاق آن پل ویران کرده بودند چشم محمد بن تیار از بازی روز کار خیره گشته دستش از دامن گذران آب کو تا گشت و یکی صلاح در آن دیدند که چوب در سن هم رسانیده گشتی سازند و از آن بگذرند تا معیتا شدن گشتها در بتخانه که در آن لواجی بود و غایت استحکام و ارتفاع داشت در آیند قصار ارای کا مرود را خبر شد که محمد بن تیار بر ایشان و بد حال در فلان بتخانه در آمده بنا بر آن فرجه یافته سپاه و رعیت انحد و حکم فرمود که چون جنگ صف با عساکر اسلام صعب است باید که پی خستیا را بلغار برده در واز مای بتخانه رسد و در آنجا و هجوم آورده مسلمانان را از بیرون آمدن مانع آیند تا از تشکی عاجز شده بگشت شوند محمد بن تیار غلی بار آورده آنها مطلع شده از بتخانه برآمد و بیکس آن آب منزل گرفته در تیر عبور بود که ناکاه سواری باب زده عبور نمود مردم دانستند که پایاب است از بول تعاقب کفار یکی سیکار باب در آمدن چون بیشتر پایاب نبود محمد بن تیار با صد سوار بیال حیات بسا عل سلامت رسیده باقی بالتمام در آن دریاچه خون آشام فرو فرستند رحمة الله علیهم

تاریخ فرشته

۵۷۳

مقاله هفتم

اجتهاد محمد بن تیار را در ولایت خود بیکرقت چون بدیو کت رسیده از غایت خزن داند و که بخاطرش راه یافته بود و بعضی گفته می‌گفت که کار سنان معزالدین محیی‌الدین در آن پیش آمده که روزگار از ما برگشت و بختیار از ما گنا که رفت و حال آنکه در زمان پادشاهان معزالدین بشهادت رسیده بود و چون این خبر در مملکت فخر بخینا منتهی گشت عبرت و فزایدان بخین که تلف شده بود و بدیو کت احوال شوهران بدیو کت آمد و بر سر راه و گویا است و دو دغای بکر کرد و دشنام می‌آورد و محیی‌الدین از مشابهت این حال بیشتر اندوهگین شده در سینه اش می‌گذاشت و مابینش بهیسی بهیست و در طبقات ناصری مسطور است که علی مردان خلیج چون از آن حادثه خبر گرفت از فطایح غم آمده بدیو کت رسیده بخانه محمد بن تیار که کس از آن خبر نداشت و در آمد و چهار روزی او برداشته بکشت خیمه بکر تکاف راه تمام مساحت بهر تقدیر جنایه او را بهار برده و بکلمه فون ساختند و بعد از اوزاری پیرامون پادشاهان بی حکم و سب کرده چنانکه احوال آنها در ضمن و فایح باد و شاهان دلی مذکور گشته

۶۲

سفر از شدن سلطان فخرالدین سلطنت دیار شمرقی

ملک فخرالدین از سلاطین ایران قدر خان حاکم بنگاله بود و شمشیر او با خود بر میداشت چون در سنار که نوفوت شد ملک فخرالدین در سنه سبع و ثلاثین و سبعه ایامه اسما به او را متصرف شد و خود را فخرالدین سلطان خطاب داد و خطبه بنام خود خواند و در جمع آوردن خیل چشم کوشید و سلطان محمد تعلق بر آن معنی آگاهی یافت قدر خان حاکم لکنوی را با جمعی از امارا مانند غالدین بجی و فیروز امیر کوه بر سر او نامزد کرد چون مقابل شدند فخرالدین منبر کشته در بنگاله دور دست کریمت واسط و فیل او بدست مردم افتاد و قدر خان بجا مانده امارا با قطع خود فرستند چون موسم لشکر رسید و قدر خان به مقام زر جمع کردن شده از فرزند هم آوردن سپاه غافل گردید و داعیه اش آن بود که بعد از انصراف بر لشکر بخدمت سلطان رفته پیش تخت انبارهای زر سرخ و سفید سازد و قضا را فخرالدین این معنی یافته پنهان کسان نزد لشکریان فرستاده همه را از خود ساخت و وعده کرد که هرگاه قدر خان ظفر یام خزاین بر شما تقسیم نمایم و چون فخرالدین بالشکر خود از جنگل برآمده متوجه سنار که نوشند لشکریان عاصی و امیران یا

۶۳۹

تاریخ مرسته

قلم

علاء الدین شاه رگشت و خود را شاه شمس الدین نامید مدت سلطنت سلطان علاء الدین یکسال پنج ماه بود

ذکر سلطنت حاجی الیاس المشهور بسلطان شمس الدین بهنگره

چون شاه علاء الدین کشته شد تمام لکنونی و نکاله تصرف حاجی الیاس درآمد با اتفاق امرا خود شاه شمس الدین بهنگره خطاب داده خطبه بنام خود خواند و لقب او بهنگره است لیکن وجه تسمیه آن بر موانع معلوم نیست بعد از چند ماه دلجویی امرا و سپاه کرده برو لایب جانگر که بعد از محمد بنجستیار از تصرف مسلمانان رفته بود منقضی فرموده و در آن حدود و فیلان بزرگ بدست آورده بدارالملک خود مراجعت نمود چنانچه تا سیزده سال و چند ماه بعدی از پادشاهان دہلی بتعرض او نشده و او در کمال استقلال با مرشایی میپرداخت تا آنکه در دهم شوال سنه اربع و خمین و سبعمایه فیروز شاه بالشکر کران از دہلی متوجه لکنونی گردید و شاه شمس الدین در قلعه الکداله متحصن شد تمام ولایت نکاله را خالی گذاشت سلطان فیروز شاه متوجه الکداله گشت و چون بجالی الکداله رسید شاه شمس الدین از قلعه برآمده جنگ صف کرد و از طرفین مردم بسیار کشته شدند و شاه شمس الدین شاه کریمیه با کداله متحصن گشت و فیلان بزرگ که از جانب کر آورده بود بدست سلطان فیروز شاه افتاد چون موسم برسات رسید و بارندگی بسیار شد سلطان فیروز شاه بدہلی رفت و در سنه خمس و خمین و سبعمایه شاه شمس الدین پیشکش بسیار که لایق مجلس پادشاهان باشد مصوب رسولان سخندان فرستاد و پادشاه فیروز شاه بطریق القافات بار رسولان مسلوک داشته معذرت خواست و ایشانرا رخصت انصراف ارزانی داشت شاه شمس الدین در اواخر سنه تسع و خمین و سبعمایه ملک تاج الدین را پیشکش بسیار باز بدہلی فرستاد پادشاه فیروز شاه بیش از پیش تقدیر احوال رسولان فرموده بعد از چند روز اسپان تازی و ترکی با تحف و هدایا بیکر مصوب ملک سیف الدین شخه فیل بخت شاه شمس الدین فرستاد و اما بنور ملک سیف الدین شخه فیل و ملک تاج الدین از بهار نگذشته بودند که شاه شمس الدین فوت شد و ملک سیف الدین حسب الکرم اسپانرا با مرای بہار دادہ و ملک تاج الدین بدہلی رفت مدت سلطنت شاه شمس الدین شانزده سال و چند

۷۵۳

۷۵۵

۷۵۶

شاه سکندر شاه بن شاه شمس الدین

۵۶۶

تفصیل
مقاله

و چند ماه بود ذکر سلطنت شاه سکندر بن شاه شمس الدین شاه

چون شاه شمس الدین رحلت نمود تجویز امر او سران گروه روزیم فرزند بزرگ او خود را شاه سکندر خطاب داده بر تخت سلطنت اجلاس نمود و نوید عدل و احسان داده با مرشایی مشغول گشت و استرغای خاطر پادشاه فیروز شاه اہم دانسته بجای فیل و اسب تمام اقمشہ برسم پیشکش فرستاد و در نیوقت پادشاه فیروز شاه بعزم تسخیر بلکالہ در سنہ ستین و سبعمایہ متوجہ لکنوی شد سلطان سکندر بقدر طاقت در استعداد مقاومت شد قلاع و بقاع را مضبوط گردانید و سلطان فیروز شاه بظفر آباد رسید و سلطان سکندر ہم برسم پدر پیش گرفته در کدالہ مستحق گشت و چون طاقت مقاومت نداشت پیشکش بر سالہ قبول نمود پادشاه را باز گردانید پادشاه پیروز در بندہ بود کہ سی و ہفت رنجیر فیل و مال بسیار و اقمشہ بخدمت فرستادہ معذرت خواست و این پدر پیش گرفته تمام عمر بیست و عشرت گذرانید مدت شایہ او نہ سال و چند ماه بودہ

و ذکر شاه غیاث الدین بن شاه سکندر شاه

بعد از فوت شاه سکندر شاه پسرش سلطان غیاث الدین بر تخت نشست و او نیز آئین پدر و جدش پیش گرفته تمام عمر بیست و عشرت گذرانید و در سنہ خمس و سبعین و سبعمایہ از تنگنای جمائی بخت آباد و جمائی خسرا مید مدت سلطنت او ہفت سال و چند ماه بودہ

و ذکر سلطان التسلطین شاه بن غیاث الدین شاه

چون شاه غیاث الدین رحلت نمود امر پسر او را سلطان التسلطین لقب نہادہ بجای پدر بر تخت اجلاس نمودند و او پادشاهی بود شجاع و حلیم و کریم امر او در از گہ است و کار و مالی بود در حساب بودند و او ہرگز کرد خلاف کشتہ و راپان اطراف از حلقہ اطاعت او سر بیرون کشیدہ در ادای مل و اجبی قفل و اہمال نورزیدند و

تاریخ فرشته

۵۷۸

مقاله ششم ۷۸۵ و بعد از آنکه ده سال حکومت گذراند در سنه خمس و ثمانین و سی و چهارم از تنگای جسمانی بوسعت آباد و فراخ میدت شاهی او هفت سال و چند ماه بود

ذکر سلطنت شمس الدین شاه ثانی بن سلطان السلاطین

چون سلطان السلاطین از در دنیا بدرافت مأمور شد امر او اعیان سپه او را شاه شمس الدین شاه خطاب بدو برادر گشت شاهی احلاس نمود و او به نسبت غار و سالی بخت العقل بود کانس نام کا فری که از مرای آن خاندان بود و عمر وی کمال شوکت و استقلال بهم رسانیده صاحب اختیار ملک و مال گردید پس از آنکه سلطان شمس الدین در سنه سبع و ثمانین و سی و چهارم از تنگای جسمانی بوسعت آباد و فراخ میدت شاهی او هفت سال و چند ماه بود

ذکر حکمرانی راجه کانس کاف

راجه کانس هر چند مسلمان نبود اما با مسلمانان آمیزش و محبت بسیار داشت بنوعی که بعضی از مسلمانان کواهی بر اسلام او داده میخواستند که بفریق اهل اسلام او را بجاگت سپارند همه حال چون کلاه خسروی بر سر نهاده بچرخ و اساسه سلطنت فایز گشت مدت هفت سال در کمال استقلال بر وجه حسن کا مرانی کرده راه ناکزیر عالم پیش گرفت و پسرش شرف اسلام در یافته بخت فرمانداری بجلوس فرمود

ذکر حکومت جنم ولد کانس المناط بسطان جلال الدین

جنم بعد از فوت پدر اعیان دارکان در کاه حاضر ساخته گفت نزد من حقیقت ملت احمدی ظاهر شده و مرا ازین امر کنیزی نیست پس اگر شما را قبول کرده احواف بشاهی من کنید قدم نرین بخت جلیل القدر می نم و گردن برادر کوچک را بسطنت برداشته مرا معذور دارید جمیع اهل محل و عقیده متفق شده گفتند بیع پادشاهیم

در اهر

جلال الدین ولد راجه کاش

۵۷۹

هجرت
تقاریر

در امور دیوی بدست دین کاری نیست جنم علما و فضلاء لکنوتیرا علییده کلمه شهادت گفت و خود سلطان
جلال الدین خطاب داد و قدم بر تخت حکومت نهاده لوازم داد و عدل پیش گرفته نوشیروان عهد کشت و بعد از آنکه
مدت هجده سال و چند ماه در نهایت استقلال در بکال و لکنوتی پادشاهی کرده بود در سنه اثنی عشر و
ثمانیه نقد جان شیرین بخازن بهشت برین سپرد و فرزندش احمد سلطان زمان فرماندهی بدست آورد

ذکر سلطنت سلطان احمد بن سلطان جلال الدین

چون امر تاگزیر سلطان جلال الدین را دریافت امر اسپهروا شاه احمد شاه خطاب داد و جانشین پدر رساند
و او نیز پیروی پدر بزرگوار نموده بداد و بخش کوشیده حلیق بسیار و غریق انعام و احسان گردانید و
آخر در سنه ثلاثین و ثمانیه از تقیسات جسمانی خلاصی حبس مدت شاهی او شانزده سال بود

ذکر خروج ناصر الدین غلام بوارث ملک

چون تحت سلطنت اربطوس شاه احمد شاه بن جلال الدین شاه خالی ماند ناصر الدین نام غلام او از روی
جرات قدم بر تخت شاهی نهاده رایات کفران برافراشته در استیصال صاحب زادگان که وارث ملک
بودند از خود بتقصیر راضی شد و حمران دنیا و آخرت نصیب وی گشته بعد از هفت روز و بقولی نیم روز دست
امرای سلاطین هبکره بقتل رسید و ناصر شاه که از اولاد سلطان شمس الدین هبکره بود بر مسند ابا و اجداد
برین حکومت مشغول گشت

ذکر سلطنت سلطان ناصر الدین شاه هبکره

از غایب و عجایب روزگار است که بعد از انقراض سلطنت سلاطین هبکره بچیزین سال گذشته باز دیگر دولتی
گذشته با اولاد خاندان قدیم رجعت نماید و قبایک با دبار مبتدل شده باشد باز همای اسباب بر آن خانواده سبکبخت
ناصر شاه که در میان روستای دولایت مسکن جبهه بخت و زراعت مشغول بود و اصل مکان سلطنت

تاریخ فرشته

۸۰

مقام

خود داشت بمیان اخلاص مرتبه جهان بینی رسیده پادشاهی عالیه کرده با خلوص حسن و صفات خجسته انشا
داشت خلایق درگاه هب سکره که در عهد راجه کانس و جلال الدین واحد با طرف و انان
پراکنده شده بودند خبر جلوس و شنیدن وی بدرگاهش آوردند و در اندک مدت جمعیت بهم رسید
و منیع و شریف مملکت از سلوک هموار آن پادشاه خوشدل و خوشوقت گشتند و بنا بر آنکه
سلاطین شرقی میان سلاطین پورپی و دهللی حایل شده بودند مدت سی و دو سال به سرانجام طوطی فرا
روزگار سلطنت گذرانید و در سنه اثنی و ستین و ثمانمایه از نقیصات جسمانی و ارسته برود عانت پیوست

۸۶۲

کفتار در سلطنت بار بکشاه بن ناصر شاه

چون ناصر شاه وفات یافت امراء بزرگان اندیار شاه بار بکشاه را بر سریر ایلالت اجلاس نمودند و در زمان
او سپاهیان و سکنه شجره آسوده حال بودند و ادواتین پادشاه هند است که در مقام تربیت غلامان حبشی شده
ایشانرا بزرگ گردانید و قریب هشت هزار حبشی به سم رسانیده خدمات بزرگ مثل وکالت و وزارت و
امارت و غیره بایشان رجوع فرمود و سلاطین کجرات و دکن نیز تقلید کرده در غارت و اعتبار انظار
گوشیدند و بار بکشاه هفده سال عمر شریف را بدولت و اقبال گذرانیده و در سنه سبعین و ثمانمایه از خرابه دنیا

۸۷۹

بمعموره عقی خرامیدم ذکر حکومت یوسف شاه و ولد بار بکشاه

چون پدرش بار بکشاه بناچار عالم گذرانید و درود کرد و یوسف شاه قابض تحت و کلاه گردیده شیوه عدل و داد
مرعیه داشت پادشاهی بود بعلم و فضل و کار دانی ارسته و در امر معروف و نهی منکر مبالغه میفرمود و در
پسکس رایا را بنود که علانیه شراب خورد و از حکم او تجاوز نماید صدور عطا و بعد چند روز یکبار بحضور طلبیده میگفت
شما در مناهات شرعی جانب کسی را مرعی نذارید و در میان ما دشما صفای نخواهد ماند و از این مبلغ خواهم کرد
و چون خود نیز از علم بهره داشت بسیاری از معاملات را که قصات عاجز میشدند بنفس بنفس خود متوجه شد

یوسف شاه بن بارکشاہ

۵۸۱

مفروع فیما تحت در منہ سبع وثمانین وثمانیایہ طول روزند کالی اور نور دین شدہ قدم در عالم قاضی شدہ ۸۸۶ ہجری
مدت جہانبانی او ہفت سال و ششماہ بود

ذکر ایالت یافتن سکندر شاہ و معنزل شدن بعد دو ماہ

بعد از فوت شاہ یوسف شاہ امرا و وزرا پی متفق نظر شاہ سکندر را بر سیر جہانبانی اجلاس نمودند چون
استحقاق این امر خطیر مذاشت اورا معنزل کردانیدہ شاہ فتح شاہ را ببرداری برداشتند

کفایت او در بیان حکومت فتح شاہ

گویند فتح شاہ عالم و دانا بود رسوم ملوک و سلاطین پیشکوفتہ ہر یک از امر او فرار حالت و منزلت تواری
فرمود و خواجہ سرایان و غلامان حبشی کہ در زمان بارکشاہ و یوسفشاہ مجتمع ~~کشتہ~~ بجای اعتبار رسیدہ
بودند و زیادہ از تصور پی امتدالی مینمودند تباریانہ عدل نواختہ باصلاح آورد و در اوقات بہ بلاد بجا کہ رسم
چنین بود کہ ہر شب پنجرہ پاکت نبوت پرہ میداشتند و علی الصبح پادشاہ بر تخت برآمدہ سلام
انجاعت میکردت و رخصت میداد ~~انجاء~~ جماعتی دیگر حاضر میشدند و تعریض خواجہ سرایان کہ مدتہا بسر خود
بودند پیشان کشتہ نزد خواجہ سراپی کہ موسوم بسطان شہزادہ بکالی بود و مردم نوبی بالتام حوالہ او بودند و بکلید
محلالت تیر در دست او بود و آثار صاحب داعیگی ازو ظاہر میشد رفتہ اورا ~~کلیف~~ سلطنت نمودند ضمناً
در امانت خانبخمان خواجہ سراپی وزیر ملک اندیل حبشی امیر الامرا با خلاصہ شکر برقع رایان
نامزد کشتند و سلطان شہزادہ ~~نہ~~ بر یافتہ بیاری خواجہ سرایان و پایکان نوبی فحشاہ را در دست ~~تعیین~~
و ثمانیہ آوردہ علی الصبح خود بر تخت برآمدہ سلام پایکان گرفت مدت حکومت فتح شاہ ہفت

۸۹۰

سال و پنجاہ بود ذکر حکومت سلطان بارکشاہ

تاریخ فرشته

۵۸۲

مقاله پنجم

چون خواجه سرای بدوات صاحب خود را کشته نام شاهی بر خود نهاده هر جا که خواجه سرای بود نزد او فراسم
آمد و مردم دون دسپت همت بمال فرقیه بر کرد خود جمع کرد تا روز بروز شوکت او افزود عاقبت در فکر دفع
امرای صاحب جمعیت شد و سرو سر کرده ایشان ملک اندیل حبشی گفته سرحد بود بر منعی مطلع شده در
اندیشه آن شد که بچه طریق خود را بپای تخت رسانیده کارش بکفایت رساند در آن اثنا خواجه سرای خود
گرفته را بنجا طر رسید که او را طلبداشته بچله و تدریس میفکد کرد اند پس فرمان طلب صادر فرمود ملک
اندیل حبشی آنرا لطیفه غیبی دانسته با جمعیت خوب بحضور آمد چون با احتیاط تمام بدر بار آمد و شدمی نمود
خواجه سرای در دفع او عاجز گشته روزی مجلسی ترتیب داده بزیب و زینت آراسته بود و ده و دوازده هزار کس
در اطراف و جانب او در دارالاماره که در کمال وسعت بود جمع گشته مجلس در کمال شوکت و شان ترتیب یافته بود
تخت ملک اندیل را پیش خوانده القات بسیار فرمود و گفت من سلطان را با جمعی دیگر کشته و بر تخت
نشستم تو چه میکنی ملک اندیل این مصرع خواند مصرع بر به بخند و کند شیرین بود سلطان شهنشاه
را خوش آمدن فی الفور خلعت و کمر خنجر مرصع و چند اسب و فیل لایق با و بخشید و مصحف اقدس در میان
آورده گفت قسم یاد کن که بمن آسیبی نرسانی ملک اندیل حبشی قسم یاد کرد که تا تو بر تخت باشی مضرت
نرسانم و بنا بر آنکه جمع مردم از آن خواجه سراغین دل بودند و ملک اندیل حبشی نیز در انتقام خون ولی نعمت خود
بجد بود در بانان را با خود متفق ساخته فرصت میجست تا آنکه شبی آنجا فر نعمت شراب خورده بر تخت خفته بود ملک
اندیل حبشی بر بنمونی در بانان بقصد قتل او بجرم سرافقت و چون او را بر تخت خفته یافت قسم بیادش آمده
در اندیشه کردید در آن اثنا آن اجل رسیده که آفتاب عمر و آقبالش بسرحد زوال رسیده بود غلطیده از تخت بریزا
ملک اندیل آنرا اثر قوت طالع خویش دانسته بود چست و هلاک بر و شمشیر انداخت شمشیر کارگر نیامده شاه
بار ملک همیار شده خود را در مقابل شمشیر برهنه دیده با ملک اندیل حبشی در او خنیت و چون قوی و عظیم الجثه بود
ملک اندیل حبشی را در کشتی بنیادخت و بر زبر او نشست ملک اندیل حبشی موی سر او را بدست محکم گرفته بود و نلدا
و بغیر شخان ترک که بیرون حجره ایستاده بود فریاد کرد که خود را بمن برسان بغیر شخان ترک با جمعی از حبشیان

باریکت خناه

۵۸۳

مقاله ششم

فی الغرض بدرون آمد و ملک اندیل را برزیده در انداختن تیغ مناکم کردید چه در اثنای تلاش و گرفتن یکدیگر شمعها پرت
دست و پا در آمده بود و خاموش شده هوا بهم تنگ تار یک بود ملک اندیل جمشی فریاد برآورد که من موی سوز
بدست دارم و او را حسد آن بدن عریض و پهنای جسم است که پیر من شده است و تیغ از او گذارد و خواهد کشت و اگر
گذارد شده من رسیده باشد من و بسوی هزار مثل من در قصاص خون صاحب دلی نمت اگر تلف شود
هنوز اندک است بغیر سخنان آهسته چندان زخم بر پشت بارکشاه زد و او خود را برکت انداخت ملک اندیل برخواست
با اتفاق بغیر سخنان حبشیان بیرون آمد و تواجی باشی جمشی که بیرون ایستاده بود از ایشان پرسید که چه کردید
گفتند کار نمک بگرام را با بنجام رسانیدیم تواجی باشی جمشی بخوابگاه شاه بارکشاه رفته چراغ روشن کرد و
بارکشاه خیال ملک اندیل کرده هنوز که چراغ روشن نشده بود از خوف جان بخزن کرخت تواجی باشی
جمشی چون متوجه آنخزن شده بدرون رفت بارکشاه باز خود را برکت انداخت و او فریاد برداشت که خدا
صاحب ما را هلاک کردند و شما هیراباد فدا کردند بارکشاه او را از خیر خواهان و ضد یقین تصور کرده آواز برآورد
که ای فلان خاموش باش که من در حیاتم و از ملک اندیل جمشی پرسید که کجاست تواجی باشی گفت و کجا
آنکه شما هر اقبل رسانیده است بخاطر جمع بنانه خود رفت بارکشاه با و گفت که بیرون رفته فلان و فلان امر را
جمع کرده برو تعیین کن که ملک اندیل جمشی را کشته سرش بیاورند و دروازه را پتیا دکان نوبتی سپرده بگو که مسلح
شده بسیار باشند تواجی گفت بسرو چشم اینک رفتم که علاج بر اصل کنم و بیرون آمده احوال را آهسته
بگوش ملک اندیل جمشی گفت ملک اندیل جمشی با اتفاق تواجی باز با بدرون آمد بزخم خنجر کار او را با تمام رشتن
و در جهان مخزن گذاشته در شهر متقل ساخت و بیرون شده کس لطلب غما بجهان وزیر فرستاد و بعد از
آنکه او حاضر شده در تعیین شاه لازم کنکاش پیش بجا آوردند و چون از مسیح شاه خبر طفلی دو ساله نمائند بود
در اندیشه شدند که او قابل شاهی نیست چگونه او را بر تخت نشاند پس با اتفاق علی الصبح بجا زدن فتحنامه
رفتند و داستان شب را بجز رسانیدند و گفتند که پسر تو طفل است یکی باید سپرد که تا کلان شدن او
مغات شاهی را شمشیر میبایست باشد و در شخص زاده چون پسر که ایشان آگاه شدند دانست که چه میگویند

تاریخ فرشته

۵۸۴

مقاله ششم

جواد که من با عهد کرده ام که هر کس قاتل شاه فتحشاه را بکشد شایسته برادرزانی دارم ملک انبیل جشی را عازم قبول اینی نموده چون صبح امروزی مجلس حاضر شده با اتفاق تحلیف نمودند ملک انبیل جشی با برپایه تخت نشاند خود را فیروز شاه خواند مدت طغیان شاه بار بکشاه بقولی پشت ماه و بقولی دو ماه و نیم بود و بعد از واقعه بار بکشاه سالی چند این رسم بنگانه بود که هر که بکشد حاکم خود را بکشد آنقدر فرصت یابد که بجای او بر تخت نشیند همه مردم مطیع و فرمان بردار او باشند و معارض احوال او شوند

ذکر حکومت ملک انبیل جشی المخاطب بفیروز شاه

فیروز شاه که بر تخت بنگانه متمکن گشته در اقلک کورفت و در آنجا طریق معدلت و احسان پیش گرفته خلایق را در عهد امن و امان نگاهداشت و در ایام امیری چون از وی کارهای بزرگ بظهور رسیده بود سپاه و رعیت پیرامون کمرش گشته مدت سه سال در کمال استعدال شایسته کرد و آنجا چنانچه رسم و عادت جهانت مریض شده در سنج و تعین و نای چسراغ حیاتش منطفی گشت

۵۸۵

ذکر شاهی محمود شاه بن فیروز شاه و مال حال او

چون فیروز شاه در گذشت امر او و زرا پسر بزرگ او سلطان محمود شاه را بر سر سلطانی اجلاس دادند و جشنان نام غلام جشی متکفل امور ملک و مال شده از شاهی بجز نامی بر شاه محمود شاه نگذاشت و شب دیگر که او سیدی بدر دیوانه میگفتند ازین اوضاع تنگ آمده جشی را بکشت و خود مقصدی قهات دولت شده بعد از چند گاه با اتفاق سردار یا بکان وقت شب سلطان محمود را نیز قتل رسانیده علی القصد حاجت برآید و تجویز امرای درگاه که با او حسن زبان بودند و در مظهر شاه نامیده حاکم آن ملک شدند در سلطنت سلطان محمود یکسال و در تاریخ حاجی محمود دستگیری مسطور است که سلطان محمود شاه پسر فتحشاه است و جشنان غلام شاه بار بکشاه بکرم شاه فیروز شاه او را از بیت میگرد و بعد از فوت شاه فیروز شاه سلطان

محمود شاہ بن سیرورہ

۵۸۵

مقالہ ہفتم

سلطان محمود در تخت نشاندن چون شش سال بر آن گذشت جہان را بوس شاہی شد و سیدی بدر دیوانہ جہان را کشتہ چنانکہ گذشت شاہی شد

ذکر سلطنت سیدی بدر حبشی النبی طرب مظفر شاہ

مظفر شاہ حبشی پادشاہی بود سفاک و بی باک از علما و اشراف ملک را کہ از شاہی اورا ضعی نبود بقتل آورد و رایان کفرہ را کہ بخصومت شاہان بنگالہ کمر بستہ بودند لشکر کشید بقتل رسانید و سید شریف مکی را بمصیبت وزارت سرفراز ساختہ صاحب اختیار ملک و مال گردانید و براہمنوی او موجب سوارہ و پیادہ را کم کردہ در تعمیر خزانہ کوشیدہ عالمی را از خود مستقر کرد و اسیدہ کار بجای انجا مید کہ بسیاری از امرای کبار از دوبرگشتہ خروج کردند سلطان مظفر شاہ با پنجر از حبشی و سنہ سزادہ افغان و بنگالی در قلعہ متحصن شد بقولی چار روز و بقولی چار ماہ میان مردم درونی و بیرونی جنک واقع شد ہمز روز جمع کثیر بقتل میرسید و ہر کرا کر قہ پیش سلطان مظفر می آوردند از کمال قہر و غضب شمشیر کشیدہ بدست خود میکشت چنانکہ عدد قتلان او بچہار ہزار رسیدہ و در روز آخر شاہ مظفر شلہ با جمعیت از شہر برآمدہ با امرای کبار و شریف مکی بود مصافحہ از طرفین بہست ہزار کس کشتہ شدند مظفر شاہ با بسیاری از امرای و مقر بان و مخصوصا معرض تیج یدرین کردیدند و بروایت حاجی محمد قد ماری در آن ایام من اولہ الی آخرہ در جمیع معاصر صد و بہست ہزار نفس از مسلمان و کافر عالم فنا شد تا قند و سید شریف مکی بسلطنت رسیدہ اعلام جہاننامانی افزاشت اما مد تاریخ نظام الدین مرقوم گردیدہ کہ چون طبایع مرموم از مظفر شاہ نفرت گرفت سید شریف مکی این معنی را فہمیدہ ہر آہنہ سردار و دہا بیکانرا بخود یار و موافق ساختہ شبی با سیزدہ نفر با ملک بحرم سراد آمدہ شاہ مظفر را بقتل آوردہ علی الصبح بر تخت نشاندہ خود را سلطان علاء الدین نامیدہ بکار ملک و حاکم و مدت سلطنت مظفر شاہ سہ سال و پنج ماہ بود

ذکر سلطنت شریف مکی المشہور سلطان علاء الدین

تاریخ مرسته

۵۸۶

معاذتم

چون سید شریف مکی در ایام وزارت میخواست که خود انیک نفس برون باز نماید همیشه بوشن خدای تبارک
که مظفر شاه خمیس است و قابل پادشاهی نیست و هر چند من ~~باب~~ سپاه و اراضیت کردم سود یافت
بر جمع کردن مشغول میشود بنا بران امر او را مصدبان و مشفق قرار میدادند پس ده از روز که شاه مظفر کشته
امرای کبار در باب پادشاه کنکایش کردند بسلطنت سید شریف راغب کشته گفتند که اگر ترا شاه بنمایم
بما چگونه سلوک خواهی کرد گفت آنچه مدعی شما باشد چنان خواهم نمود و محاله الوقت هر چه در شهر بروی زمین
باشد بشما میگذارم و هر چه زیر زمین است من متصرف میشوم آنحضرت خاص و عام بطبع مال قبول آن نموده بعبادت
کردند و بتاراج شهر کور که از مهر کوی سبقت رفته بود و شتا قند سید شریف مکی بدین آسانی چتر بر سر گرفته
و خطبه بنام خود خوانده شاه با الاستقلال گردید **ملیت** دولت است که بخون دل آید کجا
ورنه با سعی عمل باغ جهان این همه نیست و بعد از چند روز در مقام منع تاراج شد و چون ممنوع نشدند دوازده
هزار تاراجی بقتل آورد تا ازان عمل ملا آمدند و تفحص و تجسس کرده بسیاری از اموال را تصرف داد و در
از انچه بکندار و سیصد کشتی طلا بود چه که رسم بکاله و لکنونی آن بود که هر که بمال و نیوی فایز میشد کشتی از طلا
ساخته طعام دهد و میخورد و روزهای جشن و طوی هر که کشتی طلا در مجلس میتر حاضر میساخت بزرگتر او بود
و اکنون نیز در میان زمینداران بکاله این عمل است و شاه علاء الدین شاه چون مرد عاقل و دانا بود امرای ^{صاحب}
رعایت کرده بندگان خاص خود را نیز براتب ارجمند و مناصب بلند رسانید و پایکان را از چوکی وادون بر طرف
گردانید تا مضرتی با و نرسد و حبشیان را از قلمرو خود اخراج کرد و چون ایشان لشکرات و صاحب کشتی شتر
یافته بودند و در چوپنور و هندوستان جایافته اکثر بجانب دکن و کجرات شتافتند و سلطان علاء الدین معجل
انقضای دست گرفته عمال و کارکنان خوب را بجا بر کاشت تاملت بر قرار آمد و تزلزل و انقلاب که در زمان ^{طین}
ما ضعیف و سست بود بر طرف شد کردنکشان مملکت سر بر خط فرمان او نهادند و رایان اطراف مطیع ^{گشتند}
ملیت چون وقت دلش آمد فریاد دشمنان برآمد القصد کمال سعی و اهتمام در مملکت
بلاد بکاله مبدول داشته مواضع متعدده بجهت خراج لکنر قدوة المشایخ شیخ نور قطب عالم قدس سره

سلطان علاء الدین

۵۸۷
مقاله

تعیین فرمود و هر سال از پای تخت خود کداله بواسطه دریافت مزار فانیض الالوار حضرت شیخ بقصبه بند
می آمد و از برکت اخلاق حمیده سیر ~~ب~~ و نور عقل و کار دانی سالهای دراز بامرشاهی پرداخته
در احسار راه ناکزیر ممت پیش گرفته در سنه سبع و عشرين و تسعمایه باجل طبعی در گذشت مدت شاهی
میت و هفت سال بود

۹۲۶

ذکر شاهی شاه نصیب شاه بن سلطان علاء الدین

تکمیل

چون شاه علاء الدین بر حمت حق پوست اشرف و اعیان تختگاه از مهر و سپهر او شاه نصیب شاه را که ولد
اکبر بود بنهایی برداشتند و او کاریکه پسند مردم افتد بهین قدر پیش گرفت که برادران را بقید و حبس
درینیا ورده هر یک را مضاعف از آنچه که پدر عنایت کرده بود جزمت نمود و چون فردوس مکانی ظهیر الدین
محمد ~~بن~~ پادشاه ابراهیم شاه لودهی بن پادشاه سکندر لودهی را کشته بر سواد اعظم هندوستان سلط
گشت اکثر مرای افغان کربخته بشاه نصیب شاه التجا آوردند و در آخر سلطان محمود برادر سلطان ابراهیم لود
یز به بنگاله رفته هر یک فرار و مرتبه و محالت و کنجایش به پرگنات و قصبات لایق رسیدند و دختر سلطان
ابراهیم لودهی که بان ملک افتاده بود بعد از دواج نصیب شاه درآمد و در سنه خمس و ثلاثین و تسعمایه
که بابر پادشاه بجانب چوینور آمده آن ملک را مسخر ساخت خواست که بنگاله را نیز در قبضه خود در آورد و نصیب
ملاشی شده تحف و هدایای بسیار مصحوب الطیان فرستاده عجز و زاری بسیار نمود بابر پادشاه
بنا بر صلاح وقت صلح کرده برگشت و چون بابر پادشاه سفارشده همایون پادشاه قایم مقام شد
آوازه افتاد که پادشاه دہلی در سد و تسخیر بنگاله است هر آینه نصیب شاه در سنه تسع و ثلاثین و تسعمایه
بواسطه اظهار اخلاص و خصوصیت و محبت تحفهای نفیس مصحوب ملک مرجان خواهر ~~م~~ از سلطان
بها در کجراتی فرستاد و ملک مرجان در قلعه مسند سلطان بهادر در ملازمست نموده بجلت خاص
افراز گشت و در اندک نصیب شاه با وجود عویسیات مرکت فتن و ظلم که شرح آن نم
کدورت و خواطر همکنان است کردید آری بلیت شیر رانجه همی ماند با و تو به پیغمبر می مانی


۹۳۵

۹۳۹

تاریخ فرشته

۵۸۸

مقاله ۹۸۳

حق سبحانه و تعالی بفریداد خلائق رسیده عمر او را در سلاطین و اربعین و شمایه جنت تمام رسانید اما معلوم نشد که با جمل طبعی گذشت یا کسی قصد او کرد  از چرخ نصیب اینجانش نماند تیر عمر و زندگانش نماند بفر تقدیر بعد از نصیب شاه سلطان محمود بنگالی که یکی از امرای او بود برانملکت استیلا یافت و شیر شاه افغان سور که در آخر پادشاه دہلی شد در پمان زودی لشکر برداشته او را زخمی از معرکه خود کمریزانید سلطان محمود کمر بخیه پناه بهمایون پادشاه برد و بهمایون پادشاه در سنه خمس و اربعین و شمایه مملکت بنگاله از تصرف شیر شاه برآورده در بلده کور خطبه بنام خود خوانده آنرا جنت آباد نام نهاد و لیکت دوام و ثبات پیدا نکرده انملکت بتصرف شیر شاه درآمد و محمد خان افغان که از امرای سلیم شاه بود از جانب او حاکم اند یار گشت و چون محمد خان فوت شد سپهرش با سلیم شاه علم مخالفت افراشت و خود را سلطان بهمار خطاب داده صاحب خطبه و شک گشت

۹۸۵

ذکر سلطنت سلیم خان المخاطب بسلطان بهما در شاه

چند روز بحکم نوبت اعلام حکومت افراشت لیکت با و نیز نامه سلیمان کرانی افغان که او نیز از امرای سلیم شاه بود بحکومت بنگاله اختصاص یافت

ذکر حکومت سلیمان کرانی افغان

بعد از فوت سلیم شاه با استقلال حاکم بنگاله و بهار شده ولایت او دلیسه را نیز تصرف آورد و هر چند خطبه بنام خود نمیخواند اما خود را حضرت اعلیٰ میگفت و بحسب ظاهر با جلال الدین محمد اکبر پادشاه ملائمت نموده کا پکا محف و هدایا میفرستاد و بعد از آنکه قریب بیست و پنج سال حکومت بنگاله نمود در سنه احدی و ثلثین و شمایه فوت شد

۹۸۱

ذکر حکومت بایزید افغان بن سلیمان

بعد از پدر بر سر مسند حکومت جلوس نموده بعد از یکماه مانع نامی که سپهر اسم بایزید بود قصد بایزید کرده در دیوانخانه او را بقتل آورد و خود نیز بپنجاکشته شد و برادر کوچکش دادو خان جانشین برادر شد

ذکر

ذکر حکومت دامغان افغان بن سلیمان افغان

بعد از برادر ولایت بنگاله در تصرف آورده فتنه و فساد امر را منقطع ساخت و خطبه و سکه الممالک بنام خود خواند و بواسطه شرب مدام و مصاحبت او باش حوالی ممالک اکبر پادشاه مراجعت رسانید و منعم خان الحنا طب بجانخانان حاکم جوپور بکرم اکبر پادشاه متوجه تادیب داود خان افغان شده و بیشتر از خود بعضی از امر مغل را نامزد کرد داود خان لودی نام افغان را بمقابلہ ایشان کسبیل فرمود و طرفین بیکدیگر نزدیک شدند و چند روز داود مردی و مرد کنی دادند آخر الامر هر دو لشکر صلح کرده بجای خود مراجعت نمودند و اکبر پادشاه و یکبارہ در باب تسخیر فرغانه بنام خانخانان صادر فرمود در آنوقت چون میان داود خان و لودی خان که از امرای بزرگ افغانان بود نزاعی واقع بود بجانخانان ابواب ملائمت مفتوح داشته نسبت پادشاه طریقی اطاعت پیش نهاد خود ساخت داود خان از شنیدن این خبر مضطرب گشته بلو بجان کتبات عجز آمیز نوشت و بار دیگر بخود مفتوح ساخته پیش خود برد ولیکن خلاف مروت کرده لودی خان را که بصفت سجا نشین و تدبیر اقصاف داشت بکشت و در آب سون سر راه بر لشکر اکبر پادشاه گرفت در جای که آب سون بکنک ملحق میشد بر روی دریا جینک شد و افغانان منظم گشته چند کشتی از ایشان بدست سپاه مغل درآمد و منعم خان الحنا طب بجانخانان از رویا گدشته متوجه تنبیه شد و آن قلعه را که داود خان در و محصور شده بود محاصره کرده طرح جنگ انداخت در آن اثنا اکبر پادشاه نیز با نجا آمده داود خان افغان بجانب بنگاله که ریخت و قلعه تنبیه و حاجی پور مفتوح گشت و چهار صد فیل داود خان بدست بهادران مغل افتاده منعم خان متوجه بنگاله شد چون بکروی رسید داود خان بطاعت شده بجانب او دیسه کر بخت و بعضی امرای اکبری که با او دیسه رفته بودند از سپهر داود خان که حبیب خان نام داشت شکست یافته منعم خان بر منمنی آگاه شده خود بجانب او دیسه رفت و داود خان افغان با استقبال آمده چون مقاومت اتفاق افتاد سپرد و لشکر تنبیه صفوف جنگ جنگ حلیم رو و حلیم و لشکر افغانان منظم گشته داود خان افغان در پای قلعه که کنار گنک بود پناه

تاریخ فرشته

۵۹۰

بسم

برود چون چارچند شش و سی و خیال را در قلع که است قصد جنگ بر گشت اما آخر منعجان صلح نموده باد ملاقات
 کرد و منصفان و دس او و یسه و گنگات و بنارس را با و کد و باقی ممالک را متصرف شد و چون منقسم خان
 ابرازی آخرت خرمیه جلال الدین محمد اکبر پادشاه غانجمن ترکمانرا بجو مت بنگاله سرفراز کرد و اینده
 چون او با خان معان با زنده است منصفان بلاد بنگاله را از دست امرای اکبری بر آورده بود در سندت
 و ثانی و استعوا با سکر علف در آن محل که مابین کربهی و تانده است مقابل غانجمن ترکمان شد و بعد از حرب
 معرب و محکم شد و معرکه بقتل رسید و سپه او صید خان زخمی اگر چه از معرکه بدر رفت لیکن در همان
 دوسه روز بجا آمد و کجاست و ممالک بنگاله و ادو یسه مع شکر گنگات و بنارس بالتمام سبی غانجمن ترکمان
 داخل دیوان اکبری گردیده دولت شاهان پورنی خستام پذیرفت و امرای افغان مثل حسین خان
 و کاله بهار و غیره که در جاهای سخت در آمده بودند بر و آیم از استیلای لشکر مغل متاصل شده بعضی با تصا
 ممالک بنگاله در جنگها خسریدند و بعد از فوت جلال الدین محمد اکبر پادشاه عثمان خان نام افغانی از انجمن
 خروج کرده قریب بیست هزار افغان فرسوده آورد و خطبه آن نواحی بنام خود کرده بعضی از ولایت نور الدین محمد
 جهانگیر پادشاه را مزاحمت رسانید و اسلا محمان ولد شیخ بدر الدین فتحپوری حاکم بنگاله بدفع او مامور شد
 تا بدین تاریخ که شان و عشر و الف است انفعال معبر و غ مکرر دیده

۵۸۳

۱۰۱۸

ذکر حکومت پادشاهان شرقی

پنهان گذشت کسانی که در جوهور و تربست حکومت کرده اند ایشانرا مورخین دانش گزین پادشاهان شرقی میگویند

بیان حکومت سلطان الشرف خواجه جهان

از تاریخ مبارک شاهی مستفاد میگردد که محمد شاه سپه کوچک شاه فیروز شاه ملک سرور خواجه سمرای را
 وزارت داد و بختاب خواجه جهان بنواخت و چون پادشاهی پادشاه ناصر الدین محمود شاه بنیره فیروز شاه رسید
 : ملک

حکومت خواجه جهان

ملک سرور الخا ط ب خواجه جهان را در شهر جاده اولی سنه ست و سبعین و سبعمایه ملک اکثرین خطابها ۵۹۱
 ولایت جوینور و بهار و تربت با و داده او را چنانکه باید و شاید بضبط در آورده رایان اخذ و در
 مطبع ساخت و حصارهایی که کافران از تصرف مسلمانان بر آورده حصار و ویران کرده بودند مستحضر ساخت
 و از سر نو تعمیر کرده بر و ان کاری سپرده ملک را آبادان کردند و چون پادشاه ناصرالدین محمود در شوکت
 نماند خود را سلطان اکثرین خوانده متمدان پرکنه کولی و اتاوه و بهر هیچ و کسبیه را که شمال داده از جانب
 تاپرکنه کول و دابری و از جانب دیگر تابهار و تربت نیز سرکش از آن کو شمال داده بنوعی که پادشاهان پورچه
 یعنی حاکمان لکنوتی و بیکانه بادی طریق ملائمت مسلوک داشته فیل و تحف و هدایایی که برای پادشاهان
 دلی میفرستادند نزد او مرسله داشتند و چون کار او بالا گرفت فلک در مقام تعاصب و تخاصم شد
 در سنه ثانی و ثمانمایه از تحت به تحته اش کشیده مدت سلطنت او شش سال و چند ماه بود ۸۰۲

ذکر سلطنت سلطان مبارک شاه شرقی

سلطان اکثرین خواجه جهان چند سال سلطنت کرد و اراده داشت که خطبه و سکه بنام خود کرده بطریق شاهان
 پورچی چتر بر سر گیرد لیکن اجل امالش نداده این آرزو بچاک برد و پسر خوانده اش ملک قزقل بجای او نشست
 و عومه جوینور و دیگر بلاد به تحت تصرف و قبضه اختیار خود در آورد و مقارن این حال چون امر حکومت بشار
 بیش مغل شده کار فرمانروایی اینجا یکباره از نظام افتاد و اتفاق اشرف و سرداران خود را شاه مبارکشا
 خطاب داده بر سر جهان بانی برآمد و امشب لخان که وکیل مطلق التمان سلطان محمود حاکم دلی و
 از شنیدن خبر استیلاي شاه مبارک شاه شرقی و دعوی شاهی و مقرر شده در سنه ثلث و ثمانمایه قصه
 استیصال او لشکر کشید و چون بقنوج آمد شاه مبارک شاه شرقی با جمعی عظیم از افغان و مغل و تاجیک و چتر
 با استقبال شتافت و در طرف کناره پلنگ بر دو لشکر فرو آمده از عکس خمیه و خرگاه سطح آب دامانند
 و تنس و قزق رکنین ساختند و چون آب در میان عایل بود مدت دو ماه بر دو لشکر بر ایستادند و بیکدیگر ۸۰۳

تاریخ فرشته

۵۹۲

مقاله هفتم

۸۲

پای جرات و مردانگی در میان می نهادند و آخر جانین به ملک آمده پی مجاوله و محاربه برکدام بجاد و مقام خود
شماره شده و بعد از آنکه شاه مبارکشاه شرقی بچونور ~~در~~ شیند که سلطان محمود از مالوه برگشته بدلی آمد
و اقبال خان او را برداشته باز متوجه شیرجور است شاه مبارکشاه شرقی در هیئت لشکر ویران سفر بود که
دشمن اجل قوی تر شده رو با آورد و ملک وجودش را در انسال که اربع و ثمانی باشد برهم زدند
جهان داری او یکسان چند ماه بود
و ذکر سلطنت شاه ابراهیم شرقی

بحکم آفریننده انس و جان چون شاه مبارکشاه بهالم بیروال شتافت و برادر کتر و خطاب شاه ابراهیم
شرقی یافته برادر ملک فرمانروای جلوس فرمود اما شابی بود مقصف بعقل و دانش و تدبیر در عرصه وی
فضلی ممالک هندوستان و دامنندگان ایران و توران که از استوب جهان پریشان خاطر بودند به ارالان
چونور آمد و در مسد امن و امان غنودند و از خوان احسان او دلتها برداشته بنام نامی او چنانچه بزبان
قلم خوانده چندین کتب و رسائل پر داختند امر او در رای صاحب عقل و کیاست و شجاعت در دولتها
اجمع شده مثل درگاه سلاطین ایران رخن کردید **بیت** جهان نسیر تا جهان نسیر
چو او مرزبانی نیامد پدید و در غره ایام شابی او اقبالخان پادشاه محمود دهلوی را برداشته بقصد شیرجور چون پنج
اثر و سلطان ابراهیم شرقی با لشکر مستعد رزم و پیکار تا کنار آب لکنت با استقبال شتافته چندگاه
در مقابل هم نشستند و چون اقبالخان مهانت ملی و مالی اصلا برای و رویت سلطان محمود در جمع نمی نمود
به بهانه شکار از اردوی خود برآمده پی آنکه مقدمه پادشاه ابراهیم شرقی در میان هند خود را باور سایند که
او حق ملک و صاحبی را منظور داشته او را پادشاهی بردارد و یا کومات او نموده و دفع اقبالخان نماید قضا
چون سلطان ابراهیم شرقی لذت شابی یافته بود و شابی او نیز بمنور استحکام پیدا کرده و بیچنگ است
دو اراده بغیر نیامد بلکه در لازم پرسش و دلجویی چندان تمایل و تسایل در زیر که سلطان محمود
آمدن خود پشیمان شده و خبر بجانب قنوج رفت و تا کم قنوج را که دست نشاند سلطان ابراهیم شرقی

سلطان ابراهیم شرقی

۵۹۳

مقام

۸۰۸

۸۰۹

۸۱۰

۸۱۶

بود و او را امیر نژاده ببر و می گفتند بجزیره بیرون کرده آن بلده را متصرف شد سلطان ابراهیم شرقی و اقبالخان چون
دیدند که پادشاه محمود شاه بآن مملکت قناعت کرده است برآینه قنوج را با دوازانی داشتند هر کدام بمهر
حکومت خود شتافتند و در بعضی تواریخ مسطور است که رفتن سلطان محمود پیش مبارکشاه شرقی بوده و
چون در همان چند کاه شاه مبارکشاه شرقی و دیعت حیات سپرده شاه ابراهیم شرقی بنای
رسیده و الله اعلم بالصواب و در سنه ثمان و ثمانایه چنانکه در ضمن واقعات پادشاهان دلی نوشته شد چون
اقبالخان کشته شد و پادشاه محمود بدلی رفت شاه ابراهیم شرقی فرجه دیده در سنه
تسع و ثمانایه عازم تسخیر قنوج گشت و پادشاه محمود شاه بالشر دلی بجنک شاه ابراهیم شرقی
روان گردید و هر دو شکر بطریق اول باز در کنار آب کنک برابر یکدیگر نزول نمودند و بعد از چند روز جنگ
ناگه یکی بچو پور و دیگری بدلی مراجعت نمودند و چون سلطان محمود شاه بدلی رسیده امر را رخصت جاگیر
فرمود و شاه ابراهیم شرقی باز آمده قنوج را محاصره کرد و بعد از چهار ماه چون از دلی کوکمت رسید ملک
محمود ترمنی حاکم قنوج امان خواسته قلعه را تسلیم شاه ابراهیم شرقی نمود و او برسات در آنجا بسر برده در ماه
جماد فی الاولی سنه عشره و ثمانایه بقصد تسخیر دلی روان شد و بنا بر آنکه شاه عاقل و عالی بخت و بخشنده بود بسیار
از امرای کسب اردلی مانند تاتارخان ولد سارنگخان و ملکخان غلام اقبالخان و غیره بوی پیوستند و سلطان
ابراهیم شرقی قوت و استظهار تمام گرفته متوجه سنبل شد و اسد خان لودی شکر سنبل را گذاشته بخت
سپه شاه ابراهیم شرقی سنبل را بنا تارخان سپرده پیشتر شد و چون کنار آب رسید میخواست که عبور نماید
تا که منبیهان خبر آوردند که مظفر شاه کجراتی سلطان هوشنگ را در جنگ اسیر ساخته مانده را تسخیر کرد
و حال بمده محمود شاه می آید و روایتی آنکه داعیه گرفتن چو پور دارد سلطان ابراهیم شرقی از استماع
فسخ غنیمت نموده بچو پور رفت و محمود شاه از دلی برآمده خطه سنبل را مستخلص ساخت و تاتارخان کرخه
نزد شاه ابراهیم شرقی آمد و شاه در تهنیت خیل و حشم شده در سنه ست و عشره و ثمانایه بار دیگر
بقصد تسخیر دلی از دارالملک خود روان شد و بعد از کج چپ از راه برگشته با دارالعلم چو پور آمد و صحبت

تاریخ فرشته

۵۹۳

مقاله هفتم

و مشایخ و تعمیر ولایت و کثیر زراعت مشغول شده سالها هیچ طرف سواری نفرمود و مردم از اطراف
 واکناف هندوستان که مشغول از خلل شده بودند روی بچو پور آورده هر یکت فراخور مرتبت و حالت
 نوازش می یافتند و از خادم و مشایخ و علما و سادات و نویسندگان از هر حیثت بجای رسید که چو پور
 دہلی ثانی می گفتند و کوچک و بزرگ اند یار وجود شاه ابراهیم شاه شرقی را از جمله مغنمات شمرده و دو
 روزه حیات را بنشاط و انبساط مسیکن را نینداز شاه گرفته تا کدا بالنام خوشوقت بودند خرن و اندوه
 از اند یار بار بسته بود و در سنه امدی و ثلاثین و ثمانمایه محمد خان حاکم میوات نزد سلطان ابراهیم رفته چند
 و سوسه نمود که شاه را بقصد فتح بیان بدان طرف برود و مبارکشاه پادشاه دہلی بفرم معانت روا نشده در لوا
 بیان بیکدیکر رسیدند و در چهار گروهی بیکدیگر خندق کنده محکم شدند و بسبت و دود روز از طرفین
 آمده جنگها میکردند و در جنگ سلطانی بچکدام حرات می نمودند آخر الامر سلطان ابراهیم شرقی از میان
 خندق بیرون آمده صف جنگ بیاراست و مبارکشاه نیز لا علاج شده بمیدان شتافت و از صبح تا شام
 جنگ کرده بقایمی از یکدیگر جدا شدند و روز دیگر کرک آشتی کرده سلطان ابراهیم بچو پور و مبارکشاه دہلی
 مراجعت نمودند و در سنه سب و ثلاثین و ثمانمایه سلطان ابراهیم شرقی با استعداد تمام رفته داعیه تسخیر
 کالپی نمود در اثنای راه خبر رسید که سلطان بوشنک غوری نیز غنیمت تسخیر کالپی دارد و چون هر دو فرما
 قریب بیکدیگر رسیدند و کار جنگ با مرز و فرسوار رسید منہیان خبر آوردند که پادشاه مبارکشاه بن خضر خان
 از دہلی لشکر فراهم آورده عازم تسخیر چو پور است سلطان ابراهیم شرقی عمان اختیار از دست داده
 بچو پور راهی شد و سلطان بوشنک بی برتاع کالپی را که در تصرف سپهر عبدالقادر الموسوم بقادر شاه نوکر
 پادشاه مبارکشاه بود بر آورد و در سنه اربع و اربعین و ثمانمایه مزاج شیرین و عنصر لطیف شاه ابراهیم
 شاه شرقی از چشم زخم زمانه از طریق استقامت و اعتدال انحراف جسته روح پاک آن شاه عالم بنا
 بہ بہشت برین واصل شد پس ازین واقعه جانوز مردم چو پور بجز انباشته جامه ماتم در بر کردند و زن و مرد
 بر جنازه و حاضر شدند از نو و فریاد اثر روز رستاخیز پیدا آمد **طبیت** در مع آن شهنشاه

۸۳۱

۸۳۶

۸۳۳

ابراہیم شہ شرفی

صاحبقران جم تاج بخش مملکت ستان در پنج اکو دیکر بیاروزمین بعد متسن شاهی بآن داد و دین
 سلاح و پناه بلاد و عباد مدت سلطنت او پچهل سال و چند ماه بود و بر وایت حاجی محمد قند مار
 در سنه اربعین و ثمانیا به فوت شد و برین نعت بر مدت پادشاهی اوسی و بیشت سال خواهد بود از جمله فضلاء ^{عظمی}
 یکی قاضی شهاب الدین جوپورست اصل او از غزنین است و در دولت آباد دکن نشو و نما یافته سلطان ابراہیم
 در تعظیم و توقیر او بسیار میکوشید و در روز نای تبرک در مجلس او بر کرسی نقبره می نشست گویند وقتی مولانا
 مرضی طاری شد سلطان ابراہیم بیاد ت او رفته بعد از تعینش احوال و اظهار لوازم مسربانی قدح
 پر از آب کرده کرد و سر مولانا کرد و انید و خود نوشیده گفت بار خدایا هر بلایی که در راه او باشد نصیب من گردان
 و او را شفا بخش و از پنجا عقیده الصاحب تحت و تاج نسبت بعلما ی شریعت محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ معلوم
 میتوان کرد تا چه غایت بود تصانیف مستحسنة مفیده آن بزرگوار شہرت تمام دارد مثل حاشیہ کافیه که مشہور است
 بحاشیہ ہندی و مصباح و متن ارشاد و در نحو کہ بصلح المثال است و بدیع البیان و فتاوی ابراہیم شاهی و تفسیر فارسی
 کہ بجز المواج نام دارد و در سالہ مناقب سادات و در سالہ عقیدہ شہابیہ نیز از مولفات اوست قاضی شہاب الدین
 نیز بسلطان عصر موافقت کرده چندان از فوت شاه ابراہیم شہ شرفی مغموم گشت کہ در ہما سال یعنی
 اربعین و ثمانیا بہ عالم قدس تشریف برد و البقاء للک المعبود و بعضی گویند بدو سال بعد از فوت سلطان
 ابراہیم طایر روشن در سنہ اثنی و اربعین و ثمانیا بہ بروندہ رضوان پرواز کرد

دگر سلطنت سلطان محمود بن سلطان ابراہیم شرفی

چون زمانہ بی رحم و سخت جسم چو سلطان ابراہیم پادشاد ہی را زیر خاک کرد و در مقام ترخم شہتہ بہت تدارک
 بہر بزرگ رسید او بر چار بالاش ہما نداری جلوس فرمود و از روی عقل و اقتدار سہر انجام و سامان امور ملکی و مال
 پروا خستہ برو جہ حسن از عمدہ شاهی برآمدہ و حداین آمل خلائق بفضان امطار احسان ~~مکرم~~ سبکست و
 رواج و رونق مملکت بر نسبت زمان چہرہ داشتہ چنان نمود کہ رعیت و سپاہ را اہتجاج و غمی و کیر پدید آمد و در

تاریخ فرشته .

۵۹۶

مقاله هشتم ۸۳۶

سبع وربعین و ثمانیایه ایلی سخندان با تحف و بدایای فردان بخدمت سلطان محمود غلی فرستاده پیغام نمود که خیر خان
 ولد قادر خان قاضی کاپلی قدم از جاده شریعت محمدی صلی الله علیه و آله بیرون نهاده راه ارداد پیشگرفته قصبه شاهپور
 که از کاپلی معسور بود خراب ساخته مسلمانان را جلای وطن نمود و زنان مسلم را بجا فزان داده از خدا و رسول بی نذر
 و چون از زمان سلطان سعید هوشنگشاه الی یومنا هذا سلسله مودت و رابطه محبت بین انجانیین استحکام
 پذیرفته بحکم قاضی عتقل لازم نموده که این معنی را بر ضمیر حق پذیر مکتوف سازد اگر رخت شود او را تا دیب نموده شیعاً
 دین محمدی را در آند یا راجع گرداند سلطان محمود غلی در جواب فرمود که قبل ازین این سخنان بطرز اراجیف بسمع رسید
 الان که آن قدوه سلاطین اعلام نمود بر تبه علم الیقین انجا مید برین تقدیر دفع آن فاجس بر جمیع شایمان واجب است
 اگر افواج قاهره بتادیب معندان میوات متوجه نمیشدند اینجا نب بدفع او عازم میگردید اکنون که آن سلطنت
 بنا بر این اراده کرده مبارک باشد ایلی ای معنی را بچونر آورده معروض داشت سلطان محمود شاه شرقی
 سرور خاطر گردیده بیت و نه زنجیر فیل برسم تحفه بسططان محمود غلی فرستاد و استعداد لشکر نموده متوجه کاش
 گشت خیر خان برین امر مطلع شده عریضه بسططان محمود غلی مرسل داشت مضمونش آنکه این دیار را سلطان
 سعید سلطان هوشنگ بامر محبت نمود الان سلطان محمود شرقی میخواهد که بغلبه و استیلا متصرف شود
 و حمایت فقیر بر ذمت همت سلطان لازم است سلطان محمود غلی بعد از اطلاع بر مضمون عریضه کتابتی شمل
 بر محبت و اخلاص مرقوم گردانید و علیحذا که از معتمدان درگاه او بود با تحف لایق نزد سلطان محمود شرقی
 مرسل داشت و در آن مذکور ساخت که خیر خان ضابط کاپلی از خوف الهی و از ترس آن شوکت و شکوه
 تائب گشته فرار داد که تلافی و تدارک مافات نموده قدم از جاده شریعت بیرون نه نهد و در نفاذ احکام
 سماوی تعاون و کفایت جابز ندارد و چون سلطان سعید سلطان هوشنگ ایندیار را بعد از اقامت در الموسوم تقابلاً
 شاه لطف نموده بود و این طبقه در سلک اطاعت و انقیاد اینجا نب منسلک است بنا بر آن از جریمه اش
 در گذشته آیینی به بلاد او نرسانند و هنوز جواب مکتوب و عریضه علیحذا نرسیده بود که باز عریضه خیر خان در رد
 یافت مضمونش آنکه فقیر از زمان سلطان سعید سلطان هوشنگ حلقه اخلاص در کوشش و غاشیه اطاعت
 بردوش :

سلطان محمود شرقی

۵۹۷

مقاله هفتم

۸۴۸

بروشن و اردو و سلطان محمود شرقی بواسطه کینه ویرینه و عداوت قدیم بر سر ولایت کابل پل آمده
 ایندیار را متصرف شده زنان سلیمان اسیر ساخت جلای وطن کرده بچندیری رفت سلطان
 محمود حبلی با وجودیکه سلطان محمود شرقی را در تادیب نصیر خان الموسوم به نصیر شاه رخصت داد و بود
 بواسطه عجز و انکسار که از حد گذرانید ناچار کشته در دویم شعبان سنه ثمان و اربعین و ثمان ماه از او جنین بصوب
 چندیری و کاپلی عازم گردید و در چندیری چون نصیر خان بملاقات آمده از آنجا متوجه ایرجه شد و شاه
 محمود شاه شرقی بعد از استماع این خبر بلا توقف با استقبال شتافت و سلطان محمود حبلی فوجی مقابل
 لشکر جوینور نامزد کرده حبسی و یکرا فرستاد تا ساقه لشکر جوینور را تاراج کنند
 و اینجاعت پس ماندنهای اردو را کشته هر چه یافتند بتاراج بردند و فوجی که در مقابل تعیین شده بودند
 بمقاتله و محاربه دراز کردند و از طرفین مردم کار آمدنی کشته شده بالاخره طرفین بدایر خود رفتند و صبح روز دیگر
 سلطان محمود خلجی عا دالملک را فرستاده تا سر راه غنیم را مسدود سازد شاه محمود شاه شرقی بدین
 مطلع شده در همان منزل که جای مضبوط و قلب بود توقف نمود سلطان محمود خلجی براستحکام منزل و توقف
 یافته فوجی را فرستاد تا آن نواحی را تاختند و غنائم بسیار گرفته بازگشتند و چون موسم برسات رسید
 صلح گونه کرده از آنجا مراجعت نمودند پس سلطان محمود حبلی بچندیری آمد شاه محمود شاه شرقی فرصت
 غنیمت دانسته لشکر تاخت و لایت بر تار که سکن آنجا مطیع سلطان محمود خلجی بودند تعیین فرمود سلطان
 محمود حبلی بر آن مطلع شده قومی بمدد و کمک مقدم آن ولایت فرستاد و چون لشکر شرقی تاب مقاومت
 نداشت شاه محمود شاه شرقی به تعجیل بفرج خود ملحق شد و بعد از چند روز مکتوبی بشیخ الاسلام
 جاثیله که از بزرگان و مت بود و سلطان محمود خلجی نسبت با و ارادت و اعتقاد داشت و امحال
 در کسب شادی آبا و مند و مد فو ناست فرستاد مضمونش آنکه از هر دو طرف خلجی کشته میشوند اگر در صلاح فایده
 آید این سعی رود بهتر باشد و فرستاده چون در ملازمت شیخ حاضر آمده زبانی چنین تقریر کرد که بالفعل
 قصبه ایرجه و کاپلی که بفرست سلطان شرقی در آمده آنرا نیز به نصیر خان خواهند گذاشت چون فرستاده سلطان

تاریخ فرشته

۵۹۸

مستقیم

شرقی این مضمون بعرض شیخ رسانید شیخ وکیل سلطان محمود شاه شرفرازان خود همراه کرده مکتوب نصیحت آن
مرفوع نموده بخدمت سلطان محمود خلیجی فرستاد سلطان محمود گفت تا کالپی نذیر صلح صورت پذیرفت
اما از آنکه نصیر خان بالکل از جای خود برگشته شده بود پرنده را غنیمت دانسته بعرض رسانید
که چون شاه محمود شاه شرقی در حضور اشرف و در خدمت شیخ جانیلدا و عده کرده که من بعد
متعرض اولاد عبد القادر الموسوم بقادر شاه و حضور نصیر خان نکردم و مره آخری قدم عساکر او بانیان
نرسد و بعد از چهار ماه کالپی و ایرجه و قصبات تسلیم کند چون اساس صلح بوجه طاهری و باطنی شیخ استحکام
پذیرفت و ابلی شرقی مشمول عنایت پادشاهی بزرگشت سلطان محمود خلیجی بشادی آباد مسند و رفت
و سلطان محمود شرقی بچونو شتافت و بدستور پدر بزرگوار دست بذل و عطا از آستین جود و سخا برآورده
علما و فضلا و صلیا بکلیه جمیع طبقات انام را علی اختلاف مراتبم مخطوط و بهره مسند گردانید و بعد از چند
گاه چون سپاه استراحت نمود و از رنج سفر برآمده متوجه مملکت جبالان گردید و اندیاری را نخب و تاراج
کرده مغان و متمدان آن ناحیه را علف شمشیر گردانید و در بعضی از قصبات و پرکانات تنها نهادنایند و بچونو
مراجعت فرمود و بعد از چند روز غلامتوجه او رسید گردید و انحد و در تاحت و تاراج کرده تاجانها را بشکست و حاکم
ساخت و با غنائیم و موفور مستحج و مسرور معاودت نموده در سنه ست و حمین و ثمانیایه بقصد تسخیر دلی
لشکر کشید و چندگاه محاصره کرده طرح جنگ انداخت سلطان بهلول بالشکر بسیار از دیالپور آمده و بجا
آراسته سلطان محمود چون دید که در باخان افغان که از پادشاه و دلی روگردان شده نوکراوشده بود در غین
بشت مبعر که نمود بر مینه صلاح در توقف ندیده برگشت و دهلویان و بنال سلطان کرده فتح خان بروی که
از امرای کلان او بود بقتل رسانیده هفت فیل حبس کرد و در سنه اعدای و ستین و ثمانیایه پادشاه
بهلول لودی بر سر مقدم اناده و شاه محمود شاه شرقی باز بر سر او رفت و چنانکه در جای خود تحریر
یافته در حوالی شمس آباد مقابل کدی بکیر شده چندگاه در برابریم شتند قطبان لودی پسر عم سلطان بهلول
لودهی بر دایره او شبنون آورده گرفتار گشت و هنوز جنگ سلطانی نشده بود که شاه محمود و پادشاه

۱۵۵

۸۵۱

محمود شاه بن سلطان ابراهیم شرقی

۵۹۹

بیار شده رخت بستی در سناشی و ستین دثانایه در پیچید بلایت درین شیت بهم زبر و بسم ۸۴۴ هجری
شکر است کبی جا کز آگاه جان پرور است یکی را بهر فرزند یکی را ز کین تیغ برهنه
نه قهرش بموقع نه مهرش بجاست درین بیدار و در آن بوفاست مدت سلطنتش میت سال و چند

ماه بود ذکر سلطنت سلطان محمد شاه بن محمود شاه شرقی

بعد از آنکه محمود شاه شرقی قدم از بساط وجود بیرون نهاد امر او اعیان جوینور سپهر بزرگ او شاهزاده بهنگان
بصوابید مادر او پی پی راجی سلطان محمد شاه مخاطب ساخته بر تخت مملکت اجلاس دادند و با پادشاه
بهلول لودی بی صلح کرده عهد بستند که ولایت شاه محمود شاه شرقی در تصرف محمد شاه باشد و آنچه در قبض
پادشاه بهلول لودی است اوداشته باشد در خصورت محمد شاه شرقی بچونور رفت اما بواسطه عدم قابلیت
شاه امراد لکیر کشند و ملکه جهان پی پی راجی نیز از خونخواری و قمار پیسر آزرده گردیده در این اثنا سلطان بهلول
از خوالی دلی بقصد استخلاص قطخان برگشت و سلطان محمد شاه نیز از جوینور روان شده پرتاب نام زمیندار
انخدود که سابقاً با سلطان بهلول اتفاق داشت غلبه محمد شاه را ملاحظه نموده با و پیوست و محمد شاه بهر سستی
آمد و بهلول شاه لودی در بربری که قریب سرتی بود نزول نموده چند روز طرح جنگ انداخت و شاه محمد
شاه شرقی از سرتی فرمان بکو تو ال جوینور نوشت که برادر حم حسن خان و قطب خان سپهر اسلامان لودی را بقتل
رساند که تو ال عرضه داشت که پی پی راجی جوینی محافظت بر دو میناید که برابر قتل ایشان قدرت نیست چون
این نوشته محمد شاه رسید والده خود را از جوینور طلبیداشت باین بهانه که او را بحسن خان برادر او آشتی داد
پاره ولایت راجن خان بد پی پی راجی فریب خورده از جوینور روان شد که تو ال بموجب فرمان
محمد شاه شرقی حتماً را بقتل رسانید و پی پی راجی تعزیت حتماً را در قنچ بجا آورد و همانجا توقف نموده نزد
شاه محمد شاه شرقی نیامد محمد شاه بوالده نوشت که شاهزاده می ویکر تر بهین حالت پیدا خواهند کرد بهتر
آنکه والده تعزیت جمله را بجای آورد و چون محمد شاه پادشاه قمار بود و از خونریزی او امرور بهراس

تاریخ مرثیہ

مقالہ ہفتم

دوہم شدہ بودند روزی شاہزادہ جلالخان و حسین خان برادران محمدشاہ با تفاق سلطان شدہ و جلال
 اجدہی بمرض محمدشاہ رسانیدند کہ لشکر پادشاہ بہلول لودہی داعیہ شیخون دارد پس بموجب حکم شاہی
 شاہزادہ حسین خان و سلطان شدہ اجدہی سی ہزار سوار و ہزار پنج سہیل بہراہ کرمتہ بہ بہانہ سر راہ گرفتند
 اعدا از لشکر شاہ محمدشاہ شرقی جدا شدند و در کنار جہرنہ ایستادند و پادشاہ بہلول لودہی این خبر شنیدہ
 فوجی بمقابل ایشان تعین کرد شاہزادہ حسین خان خواست کہ شاہزادہ جلالخان را کہ در اردو ماندہ بود بہراہ
 بگیرد کس طلب او فرستاد در این اثنا سلطان شدہ گفت توقف کردن مصلحت نیست شاہزادہ جلالخان
 از عقب خواہد رسید و عطف عنان کردہ بجانب قنوج روان شدند و فوج سلطان بہلول کہ در مقابلہ
 ایشان تعین شدہ بودند آمدہ بجای ایشان ایستادند و شاہزادہ جلالخان بموجب طلب شاہزادہ حسین خان
 از لشکر محمدشاہ برآمدہ جانب جہرنہ روان شد فوج سلطان بہلول را پنداشت کہ فوج شہنشاہ جہانگیر
 چون نزدیک آمد فوج سلطان بہلول جلالخان را گرفتہ پیش سلطان آوردند و او عرض قتلخان اورا در سب
 کرد و محمدشاہ تاب مقاومت نیاورد و بہ بجانب قنوج را ہی شد و سلطان بہلول تا آب کنک تعاقب نمودہ
 پارہ اسباب و پارہ مال بغنیمت گرفتہ مراجعت نمود و قتی کہ حیضخان پیش پی پی راجی آمد بسعی والدہ و
 اعیان دولت شرقیہ جلوس نمودہ بساطان حسین مخاطب گشت و ملک مبارک کنک و ملک علی گڑھ
 و سایر امرا را بر سر شاہ محمدشاہ شرقی کہ کنار آب کنک نزدیک گذر را بکمر فرود آمدہ بود تعین فرمود چون
 لشکر سلطان حسین شاہ نزدیک رسید بعضی امرا کہ ہمراہ شاہ محمدشاہ شرقی بودند جدا شدہ آمدند و او با چند
 سوار کریمتہ در باغی کہ از آن نواحی بود در آمد آخر اورا در اینجا محاصرہ کردند و محمدشاہ شرقی کہ تیر انداز قاصد
 بود دست بہ تیر و کمان کرد و چون کمان جہان پی پی راجی پیش از آن با سلاحدار اورا ست آمدہ تائب پیکان
 تیر قاصد تیر کش اورا دور کردہ بود شاہ محمدشاہ ہر تیری را کہ دست کرد پی پیکان از تیر کش برآمد ناچار
 دست بستمیر کردہ چند کس را انداخت ناگاہ تیری از دست مبارک کنک بجلوی شاہ محمدشاہ
 رسیدہ بہمان زخم زد گشت **عبیت** مادر کیتی بذار دزادہ کورا گشت دل منہ بر مہر
 ذل :

حسین شاه شرقی

۵۰۱

زال پسرکش زینهار چون اجل بی شاه بیندنی گذار و ز قضا سلطنت نهد سرور و سروری ناید بکار
بعد از آن سلطان حسین با پادشاه بهلول صلح کرده عهد بستند که تا چهار سال هر کدام بر ولایت خود
قانع گشته همانجا باشند در ای هر تاب که قبل ازین با شاه محمد شاه شرقی یکی شده بود بنا بر دلاسی
قطبخان افغان سلطان بهلول پیوست سلطان حسین از قنوج کوچ کرده کنار حوضی که آنرا هریمه میگویند
فرود آمد قطبخان لودی را از جوینور طلبیده به اسپ و خلعت و دیگر عنایات اقلیاز بخشیده با عزا و اکرام تمام
پیش پادشاه بهلول لودی فرستاد پادشاه بهلول لودی نیز شهنشاده جلالخانرا به عظیم و تکریم و انعامات
خوشدل ساخته بخدمت شاه حسین شاه شرقی رخصت کرد و آنجا که هر کدام بمقر دولت خود رفته به مات شاهی
پرداختند ایام سلطنت شاه محمد شاه شرقی پنجاه بود

ذکر سلطنت سلطان حسین شاه بن محمود شاه شرقی

شاه حسین شاه شرقی چنانکه گذشت بعد از برادر بکلم خداوند اکبر تحت و تاج اختصاص یافته زمام ریاست و سروری
بکف اقتدار در آورد و با پادشاه بهلول لودی صلح کرده چون بچونور آمد و از معامله برادر متنبه گشته در اندک زمان
سرداران صاحب داعیه را بجلکت و تدبیر در قید کشید و بهای بیعت را به تسخیر بلاد پرواز داده بخت کشت
سوار و هزار و چهارصد رنجیر فیل جمع نموده متوجه ولایت اودیسه گردید و در آشنای سیر دیار تربت را ویران
کرده از معموری اثری نگذاشت و چون بولایت اودیسه رسید افواج با طراف و جوانب نامزد فرموده
بقتل و اسیر و تاراج ولایت ما مورساجت رای اودیسه در دریای حیرت فرودفته چون بجزر عجز و انکسار
و بیچارگی فریادرسی نیافت وکیل بخدمت سلطان فرستاده اظهار اطاعت و مالگذاری نمود و چون سلطان
از تسخیر آن مملکت در گذشت او در مقام شکر گذاری شده عجلاله الوقت سی رنجیر فیل و یکصد اسپ و اقمشه و
بسیار و نفوذ و سران مرسل داشت سلطان سالمی خان را بچونور آمده در سنه اصدی و سبعین و ثمانی
قلعه بنارس را که بر و رایتام خراب شده بود مرمت نموده در سنه سال مذکور سرداران بزرگ

تاریخ مرسته

معاذیم

۸۷۸

جهت تسخیر کوالیار روانه ساخت و ایشان بدانجا رفته بمحاصره پرداختند و رای کوالیار از طول محاصره عاجز گشته خود را در سلک مطیعان شاه حسین شاه شرقی منسلک گردانید و بعد از آنکه شوکت و استقلال او از حد گذشت باغوائی علیه خود دختر سلطان علاءالدین بن محمد شاه بن فرید شاه بن مبارک شاه بود در سنه ثانی و سیم و ثمانیایه عنایت تسخیر دلی کرده بایک لک و چهار سوار و یک هزار و چهار صد فیل متوجه انصوب شد و پادشاه بهلول لودهی رسولی نزد سلطان محمود خلجی فرستاده پیغام کرد که در یوقت اگر آنحضرت بقصد امداد تسخیر فرمایند قلعه بیاضه تعلق بایشان خواهد داشت اما هنوز از شادی آباد مسند و جواب نرسیده بود که شاه حسین شرقی حوالی دلی را با تمام متصرف شد و پادشاه بهلول لودهی از در عجز و زاری در آمده پیغام فرستاد که بلاد دلی تعلق باحضرت دارد اگر اصل دلی تا هر چه کرده بی من گذارند در سلک نوکران در آمده بدار و علی آن بلده قیام خواهیم نمود و چون شاه از غایت غرور و کبر متمسک او را بسمع قبول اصغاف نمود و پادشاه بهلول لودهی ناچار کشته اعتماد بر لطف و عون کار ساز حقیقی کرده با هزار سوار افغان از دلی برآمده کنار آب رود رود سلطان حسین شاه شرقی نشست و چون آب در میان عایل بود چندگاه بحرب پرداختند در این اثنا سرداران بزرگ شاه حسین شاه شرقی تباحت ولایات رفتند پادشاه و دلی فرصت عنایت دانسته در عین موسم تابستان از جائیکه پایاب بود اسپان در آب انداخت و هر چند منہیان این خبر بپادشاه رسانیدند از کمال نخوت و غرور قبول این معنی نمی نمود تا آنکه مردم دلی از آب گذشته بتاراج اردوی او مشغول شدند و امراد سپاه از غایت بی شعوری پادشاه چون در نهایت غفلت بودند سر اسیمه کشته کوچک و بزرگ در اندیشه فرار شدند و سلطان حسین بیعلاج روی بکمر نیز نهاده ملکه جهان و سایر اهل حرم کوچار شدند سلطان و رعایت حق منک و دانسته ایشانرا با غرور و اکرام تمام نزد شاه حسین شاه شرقی فرستاد اما ملکه جهان چون بشاه پیوست بمغزو پیوست او در آمده باز چندان و سوسه نمود که سلطان حسین شاه شرقی استمداد کرده سال دیگر کرت ثانی متوجه دلی شد و چون مسافت اندک ماند پادشاه بهلول لودهی پیغام فرستاد که اگر شاه از سر تقصیر است من گذشته مرا بحال خود گذارد و روزی بکار

سلطان حسین شاه شرقی

۷۰۳

مقاله هفتم

ایشان خواهم آمد چون تقدیر رفته بود که دولت شرقیه پیری شود قدر عجز پادشاه دلی ندانست و آن لغت را بچشم حقارت بکمر بستیم بجواب ناصواب قیام نموده قدم بیشتر از پیشتر نهاد چون سلطان بهلول بمقابل و مقابلت ایشان بعد از حرب باز شکست بر لشکر جوپور افتاد و کذا لک مرتبه سیم بهمان تمام آمده راه بهر میت پیشگرفت و مرتبه چهارم خود کار بجای رسید که سلطان خود را از ناسپ انداخته بکمر بخت و چنانچه در طبقه پادشاهان دلی مرقوم گشته جوپور به تصرف سلطان بهلول درآمد و سلطان حسین باقی ممالک خود که نیمه باندک دلائی که محصول آن بچ کرور بود قناعت نمود و سلطان بهلول از غایت مروت با وجود قدرت متعرض احوال او نشده حکومت جوپور ببار بکشاه سپر خود داده انما لک را بضبط خود در آورد و بعد از فوت پادشاه بهلول لودی شاه حسین شاه شرقی در مقام فتنه شده بار بکشاه را بر آن داشت که لشکر بدلی برده از قبض سلطان سکندر شاه لودی بر آورد لیکن چون جنگ واقع شد بار بکشاه که نیمه جوپور رفت و درین گرت پادشاه سکندر لودی جوپور را از تصرف برادر بر آورده سلطان حسین شاه شرقی را که خمیر مایه فساد بود و بنال کرده بعد از جنگ او را از آن گوشه که در آن متروی شده بود بیرون کشید پس شاه پریشان و بد حال پناه بشاه علاء الدین شاه فرمانروای بنکاله برد شاه علاء الدین شاه اسباب فراغت او مهیا ساخته در خاطر جوی تقصیر نکرد و شاه حسین شاه شرقی دیگر در فکر تردد نشده دولت آن دو دمان در سنه امدی و ثمانین و ثمان ماه به سمت انقراض پذیرفت الغرض مدت شاهی او نوزده سال بود و بعد از شکست چند سال در بنکاله اوقات حیات گذر آسینه از دار غم و در بدار خلود انتقال نمود

مقاله هشتم در بیان حکام مملکت سند و تهته و شرح ظهور اسلام در آنجا

پوشیده مبارک و بعضی از نسخ مانند خلاصه الحکایات و حجاج نامه و تاریخ حاجی محمد قنداری آغاز طلوع دین محمد بنی در آن دیار بدین پنج مرقوم غامه تحقیق گردیده که حاج بن یوسف از منبیل ولید بن عبدالملک ماکم عاقبت بلکه ملک ایران و توران بود در حدود سیخ بلاد هندوستان شده بخت محمد فارون را در اوایل سنه سیست

تاریخ فرشته

۲۰۴

مقاله ششم

با سپاه پرتو بولایت کرمان فرستاد و او بد بخار رسیده آن مملکت را بجزه تصرف آورد و بسیاری از ساکنان آن
که بوجان از آن طایفه اند بشرط اسلام مشرف گشته رعایا بادی مال دیوانی پرداختند و در سلج در انطرف از آن
تاریخ بهم رسیده مساجد ساخته شد و احکام شریعت محمدی تجاری گشت و بنا بر آنکه از عهد آدم علیه السلام تا آن زمان
از جزیره سراندیب از راه دریای کشتی تا بکه و دیار عرب مترد بود و در برابر هندوستان پیش از ظهور اسلام جهت
زیارت خانه کعبه و پرستش اصنام اینجا همیشه آمد و شد میکردند و انوضع را بهترین معابد میدانستند هر آینه حاکم
سراندیب بیشتر از اریان دیگر مواضع هندوستان بر حقیقت اسلام مطلع شده در عهد صحابه کرام مقلد قلاوه
شریعت مصطفوی گردیده بود چون بسلاطین اسلام اعتقاد فراوان داشت از دریای کشتی ملو از تحف و هدایا و غلامان
و کنیزان جمیع جهت ولید روانه دارا تخلص ساخت و چون بوالی باب عجم رسیدند مردم لوکت که بحکم حاکم
دیل بر روی دریای مترد بودند سر راه بر آن کشتی گرفته با هفت کشتی دیگر تصرف در آوردند و اموال و اسباب
که در آنها بود از خود دانسته چند زن مسلمان که از سراندیب روانه حج بودند آنها را اسیر ساختند و جمعیکه ارد
آن کفار اشرا را توفیق کریختن یافته بودند نزد حجاج رفته داد خواه شدند حجاج مکتوبی بکام سند و ابر بن صعصعه نوشت
نزد محمد فارون فرستاد تا بدست معتمدان خود نزد و ابر فرستد و ابر بعد و رود نامه و اطلاع بر مضمون آن در جواب
نوشت که این عمل از قومی بوقوع آمده که در کمال شوکت و قوت اند و بدستگیری سعی دفع آن کرده پر شکوه
مستور نیست و چون این خبر بحجاج رسید از ولید بن عبد الملک رخصت خواست و بنده حاصل کرده دیل نام
شخصی را با سیصد سوار نزد محمد فارون فرستاد که هزار مرد جنگی براه او کرده جهت غنا و استقام بر سر متوطنین
دیل تعیین نماید پس دیل چون بدیل رسید نزد های مروانه کرده بتر شهادت فایز گشت و حجاج از شنیدن
این خبر بغایت پریشان گشته در فکر تلافی شده با وجود آنکه عامر بن عبد الله اراده سپهسالاری نموده در مصر
قبول ینقاد و حجاج باستقواب سبحان و بقعه شناس عمار الدین محمد قاسم بن عقیل ثقی که ابن عم و داماد او بود
و بعد از سال عمر داشت با شش هزار مردانه مرد که از رؤسای شام بودند باستعداد و سامان قلعه گشایی و
در سنه ثلث و تسعین بمشجر سنده از راه شیراز نامزد فرمود و او از میان کرمان شده بدیون و در سبل که سرحد دیل

۹۳

استیلاي محمد قاسم بر مملکت سند

۹۰۵

مقاله هشتم

آمد و بعد از چند روز از آنجا کوچ کرده چون بلده دیسل که کنار دریای عمانست درینوقت به نهمه شهرت داشت
رسیده نزول نمود و در اندیشه لوازم محاصره شد چه که در دیسل تنگه بود قلعه مانند از کج و سنگ تراشیده در آنجا
استقام و وسعت و چهل گز ارتفاع داشت و چون چندی برین محاصره بگذشت بر همین آمان خواسته بیرون آمد
عمادالدین محمد قاسم از وی احوال تجانه و مردم و دزدان پرسید بر همین گفت جماعت جنگی قریب چهار هزار
کفار را چو ت اندوخت و دمان تجانه قریب دویست هزار بر همین سر تراشیده و بواسطه طلسمی که علی بن ابی
کرده اند کند شیخ و پیکس بر شرفات اوئی افتد عمادالدین محمد قاسم گفت آن طلسم کجاست بر همین گفت
بر قاعه فلان رایت است محمد قاسم جوید نام شخصی شامی را که مخفی انداز بود بفرمود تا بضرب سنگ مخفی
آنرا مستاصل سازد جوید سه مرتبه سنگ انداخته قاعده آن رایت را پاره پاره ساخت و طلسم شکسته شد
و همانک زمان مفتوح گردید و محمد قاسم چهار دیوار کبند را بارین یکسان کرده بر ابرمه را تکلیف اسلام نمود چون
ابا نمودند سپهران و دختران و زنان جوان خورد سال را بکیزی و غلامی گرفتند مردان بر ابرمه را از هفده ساله
تا صد ساله بقتل آوردند و زنان ایشانرا مخیر ساختند در فتن اطراف و جوارب و در بودن در اردو جهت
خدمت مسلمانان و عمادالدین محمد قاسم غنایم آن بلده را که بیش از پیش بوده بجا طر آورد و خمس آنرا با بقاع
و پنج کبیر نزد حجاج فرستاد و باقی را بر عساکر اسلام قسمت کرده ایشانرا خوشدل ساخت و چون اراده کشور کشایی
داشت عازم فتح بلده بیرون گردید و حاکم آنجا فوجی بن دایم بر آن مطلق شده شهر و قلعه را بمعتمدان سپرد
خود با لشکر بآن قلعه بر بنیاد نهادیم رفت عمادالدین محمد قاسم چون با آنجا رسید سکنان شهر و قلعه در بند
گردیده بعد از چند روز بجان و مال آمان خواسته بخدمت وی شتافتند عمادالدین محمد قاسم بلده
بیرون را یکی از مسلمانان حواله کرده بایحتاج لشکر سامان نموده جمعی از معتبران شهر همراه گرفته متوجه بلده
سیوستان که درین عصر سیوان شهرت دارد گردید مردم سیوستان که همه بر همین بودند نزد حاکم خود کج
که ابن عم دایم بود رفته عرض کردند که کبیش با کشتن و کشته شدن جایز نیست مصلحت چنان است که از عمادالدین
محمد قاسم آمان خواسته اطاعت نماییم کجای ده ششم شده سخنان ما سزاگفت و آخر الامر چون سپاه

تاریخ فرشته

۲۰۶

مقاله ششم

اسلام مجاهده مشغول شدند صولت و شوکت ایشان بخاطر آورده بعد از یک هفته شبی با جمعی راجهوتان سپاهی راه
 فزایش گرفت و نزدای حصار سلیم رفته مددخواست اما بر ابراهیم و ساکنان سیوستان در صبح از نو بجای
 امان خواسته شهر را بمسلمانان باز گذاشتند و عماد الدین محمد قاسم غنایم و فتوحات سیوستان را بعد از خراج
 خمس لشکریان مست نموده رو بجوار سلیم نهاد و آنرا بترتیر ساخته غنایم را بر نسبت سابق بر غازیان عظم
 تقیم نمود در این اثنا سپهر بزرگ رای دایره که جوان شجاع و مستور بود ساختگی لشکر کرده بمقابل وی درآمد عماد الدین
 محمد قاسم جای قلب حجت نزول عساکر اختیار کرده لیکن چون کرانی بسیار شد اکثر چاروا سقسط
 کشت ترزل و اضطرابی عظیم در اردوی اسلام پیدا شد شکایت نامه بجای نوشت حجاج بر حقیقت حالات
 مطلع شده دو هزار اسپ از اصطبل خاصه سپاهیان لشکر روانه ساخت و عماد الدین محمد قاسم از سر نو
 استظهار یافته متوجه محاصره رانزاده شد و بین الفرقین چند کثرت محاربات واقع شد غلبه تام از هیچ جانب
 ظاهر نمیشد رای دایره منجمان ممالک محروسه خود را جمع آورده از احوال و مال کار لشکر عرب سوال نمود آخر شناساند
 که در کتب خوانده بودیم که در فلان تاریخ در دیار عرب شخصی دعوی نبوت کرده اهل عالم را بدین خود دعوت
 خواهد نمود و بعد از دو سه روز و نمایان قمری افواج عرب بنواحی دیول که سرحد سند است خواهد رسید
 در ثلث و ستعین قدم در آن ممالک نهاد بر تمام بلاد مستلط خواهد شد و تا آنکه رای دایره بکرات و مرات
 منجمان را در سیاری از احکام سماوی آزموده بود اما چون پیانه عساکر او لبریز شده بود روز پنجشنبه دهم
 ماه رمضان المبارک سنه ثلث و ستعین خود عازم جنگ فوجی شده پنجاه هزار سوار راجهوت فرستاد
 و ملانی فراهم آورده با تفاق فرزندان و مستراتبان و اعوان و انصار یکدل و یکجبهت لوازم عهد و کسند
 در میان آورده بغل و شدت تمام مہنای جنگ محمد قاسم شد و آن شیردل و صف شکن با شش هزار سوار عرب
 مقابل و مقاتله او اختیار فرموده معرکه بهند و ستانیان را باز بچپنداشت دایره نزدیک دایره مسلمانیان
 شده چند روزی پی در پی طرح جنگ انداخت و فرزندان و سرداران او تقصیر نکرده بهر تیر که از جبهه تدبیر انداختند
 باج تقدیر رسیده بالاخره روزی دایره بر میل سوار گشته در قلب جا گرفت و میمنه و میسر و مقدمه را
 با هجوم

محمد قاسم

۵۰۶

با هجوم طرفه بجنک کاه در آمد محمد قاسم اعتماد برول و قوت حضرت قادر علی الاطلاق کرده بمیدان سپاه
 تخت بهادران عرب و هند فرود آمدند و پیچیده گری در آمدند و هنر بازی که داشتند ظاهر ساختند بسیاری از
 جوانان عرب و هند مبتغی نفع شدند و ستایز اکینوت در مقابل آمده بودند بر خم شمشیر و نیزه بقتل آوردند
 و چون جنک مغلوب شدند و رای دایر بنفس خود تردوات مردانه کرده سرداران و فرزندان او نیز در حملهای
 رستمانه تقصیر نمودند در این اثنا یکی از نقطه اندازان عرب شعله آتش بر فیل سفید رای دایر زد و فیل از مشت
 این حال راه گریز پیش گرفت و فیلان هر چند کجک میزدند فایده نمی بخشید و فیل عیان از دست فیلان گرفته
 تا آنکه طلب در یار سیده باب در آمد لشکر محمد قاسم در عقب او در آمده در کن در یار دیگر بار بازار حرب کرم شد و فیل
 سفید بجای خود آمده از میان آب بیرون شافت و رای دایر فیل بر افواج مسلمانان تاخته به نیزه و تیر بسیاری
 از عو بانرا مجروح و بیروح ساخت در یوفت تیری برای دایر رسید و از فیل در افتاد و از کمال هتور و مردانگی هر
 حیل که توانست بر اسب سوار شده یکی از ابطال رو برو شد و او بیک ضرب کار نام تمام او با تمام رسانید و در بیان
 و راجهوتان از مشایع احوال خاک مذلت بر سر کردند و از طعن آماج مسلمانان خود را بنامردی مطعون ساخت
 تا حصار آرد و در کجختند و غنائیم و فتوحات که در غل و تخمین کجخت نصیب لشکر اسلام شده در فکر تسخیر آرد و کشتند
 و جلسه ولدها هر خواست که حصار را برودان جنگی مضبوط ساخته بیرون آید و با سپاه عرب جنک صف نماید
 و زرا و دکلای دایر نگذاشتند و او را بر داشته بحصار برهنه با دبر و دزدن رای دایر که عورتی مستور بود
 از همراهی پس سر باز زده با پا ترده هزار راجهوت از قلعه برآمده بمقابل لشکر اسلام آمده اراده جنک نمود محمد قاسم
 جنک با او عار داشت و طاعت او نشد و لشکر اسلام بموجب حکم محمد قاسم قلعه آرد و در میان گرفتند زن را
 دایر با راجهوتان قلعه در آمده اعلام مدافعه برافراشت و از طول ایام اجاطه چون مردم درونی بجان رسیدند در
 سد و جوی سر شده آتشی بزرگ بر افروختند و زنان و فرزندان را اکثر آتش انداختند و در دایرهای بلده و
 کشته بهر ایی زوجه دایر بیرون آمدند و چندان جنک کردند که همه آنها با آن زن بقتل رسیدند و میان
 شام بعد از این نهم شمشیرهای خون اسام از بنام آخته بحصار در آمدند و شش هزار راجهوت و دیگر

تاریخ فرشته

۶۰۸

مقاله ششم

۹۶

سی مسند آدمی را دستگیر و اسیر کردند و دو دختر را و اسیر که میان بندگان بدست افتاده بودند برسم از مغانی نزد حجاج
جست خلیفه فرستاد و جمیع بلاد دیول را بر امرای عرب قسمت کرده چون شنید که ملتان نیز در تحت رای دایر بود
بر آئینه بدانجا بنهضت فرمود و ملتان را هم فتح کرده غنیمت بی اندازه گرفت و امرا و اهل ملک ساخته بجای تنگه با
مساجد بنا فرموده چون حجاج و خزان پادشاه سندر ابدار آتلفه فرستاد ایشان در حر مسیری ولید می بودند
تا آنکه بعد از مدتی در سنه ست و تسعین آنها را یاد کرده چون حاضر شدند ولید نام ایشان پرسید و ابر
گفت که نام من سر یاد یوست و خواهر دویم گفت نام من پرل دیوست ولید شیفه و حیران دختر بزرگ شده از
کار رفت و چون طالب وصال شد سر یاد یوزبان بدعا و ثنا کشوده معروض داشت که من شایسته فرشتی خلیفه
نبستم چه عماد الدین محمد قاسم سه شب بنظر تصرف ما در خانه خود نگاه داشته بود مگر رسم اسلام این است که
اول نفران دست خیانت برسانند و بعد از آن جهت خلیفه بفرستند ولید از شنیدن این سخن مغلوب قوت
غضبیه شده در ساعت بخط خود فرمانی نوشت که محمد قاسم بر جا که باشد خود را در پوست کاه گرفته روانه دارا آتلفه
کرد و آن حیاره خود را در پوست غام کاه گرفته فرمود تا در صندوق نهاده بدار آتلفه رسانند ولید اند
حاضر فرموده گفت که سزای ناسزایان چنین میدهم دختر یار زبان بدعا کشوده گفت پادشاه باید که آنچه اردو
و دشمن بشنود تا در میزان عقل و راستی سنجیده بجای آن حکم فرمان ندید پس از اینجا معلوم میشود که پادشاه
از عقل بهره ندارد و محض بقوت طالع پادشاهی میکند عماد الدین محمد قاسم ما را بمشایه برادر بود و ما
نسبت با او همچو خواهر دست تصرف او بیمار رسیده و چون پدر ما را هلاک کرد و برادران و قرائبان
و اقوام ما را کشت و ما با نر از پادشاهی به بندگی رسانید هر آینه در مقام انتقام و هلاک او شده چنین
تمتی در حق او نمودیم و مقصود خود حاصل کردیم ولید شمر منده شده بر فوت عماد الدین محمد قاسم شرف
بسیار خورد اما چون کار از دست رفته بود علاجی نداشت و بعد از فوت عماد الدین محمد قاسم احوال
حکام سندر به چمیک از تواریخ مشهور و متداوله مرقوم نشده الا در تاریخ بهادرشاهی که در اینجا اسامی حکام
انملکت ثبت افتاده الحقیقه بر مطالعه کنندگان احوال ملوک سلف پوشیده نمائند که بعد از عماد الدین محمد

ناصرالدین قباچه

۶۰۹

مطالعه هشتم

جماعتی که خود را مولا و مقیم انصاری میداشتند شاهی مملکت سند کردند بعد از ایشان از زمینداران بخندود که ایشان را حاکم و برید قوت و کثرت اموال و انصار ممتاز بودند مقصدی سند شدند و صد سال سلطنت در دودمان ایشان بود اما اسمی ایشان در چپک از کتاب تواریخ سطر محرز در نیامده و به جهت تقاضای ادوار فکلی چون پادشاهی از خانواده سومرکان بطبقه ستمکان که ایشان بهم از زمینداران آن مملکت انتقال نمود و انفسه بستانان جام مشهور کردند و در زمان این دو طایفه کاه کاه پادشاهان اسلام از غزنویه و غوریه و دهلویه بلیشان مزاحمت میرسانیدند و بعضی از آن بلاد را متصرف میشدند و بجانشینان خود سپهر برگزید دولت خود را جنت میکردند مگر سلطان ناصرالدین قباچه که خطبه دست که آن ملک خوانده دارالملکت خود ساخت لهذا حالات غزنویه و غوریه و دهلویه رجوع بدراستانهای سابق کرده نخست حکایت سلطان ناصرالدین را که پادشاه علمیه و سند است علمیه در اینجا ذکر میکنم و بعد از آن اسمی و الیان ستمکان که علم ناقص بآن احاطه کرده است مرقوم مینماید

ذکر حکومت ناصرالدین قباچه بر مملکت سند

همه مورخین هند بواسطه ادنی نسبت احوال شاه ناصرالدین قباچه را در جنب واقعات پادشاهان دہلی نوشته اند اما فقیر مؤلف این کتاب فقیر حقیر بر وبال شکسته محمد قاسم فرشته از آن اجتناب نموده در موضع خود یعنی در سلک شایان سند ذکر میکند و میگوید از غلامان ترک سلطان مغزالدین محمد سام است و شایبی بود در غایت شهامت و شجاعت و کیا است و صداقت مع هذا عمری در خدمت سلطان مغزالدین محمد سام گذرانیده و قوت تمام در ملک داری و کشور کشایی حاصل کرده بود چون سلطان مغزالدین محمد سام را بالشرک خطا اتفاق محاربه افتاد ملک ناصرالدین ایتر که مقطع بلده اجته بود در آن معرکه شهادت یافت سلطان مملکت اجیه را بسلطان ناصرالدین داده ضبط اندیاز با و رجوع فرمود و او بدو دختر داد سلطان قصب الدین ابیک بود چه یک دختر چون فوت شد و دختر دیگر بوی داد و سلطان ناصرالدین قباچه

تاریخ مرسته

۱۰

ششم

چون حکم سلطان ناصرالدین محمد سوم تاج قطب الدین ایبک بود و پیرانه با دسلوک مرضی نموده کاه کاه
از او چه بد مسلی آمده لازمست میکرد لیکن بعد از وفات قطب الدین ایبک اکثر قلاع و بقاع سندر را به تصرف
آورده سومر کازاک بعضی از ایشان مسلمان بودند و بعضی کافر چنان زبون و ضعیف گردا پسند که غیر از
بلده تنه و جنگل و نفوذ در تصرف ایشان نماند و زراعتی در عین قرار داده در گوشه و کنار می بودند لیکن بعد از شاهی
ناصرالدین قباچه برور و تدریج باز سر رشته سلطنت بدست آورده سندر از تصرف سلاطین دلی برادر
و سلطان ناصرالدین چون خطبه و سکه بنام خود کرده ملتان و سمرند و کهرام تا سرستی بخوزه دیوان خود در آورده
سلطان تاج الدین یلدیز طمع در بعضی ممالک او کرده چند مرتبه از غزنین لشکر فرستاده هر گز پی نیل مقصود
برگشت و لشکر سلطان ناصرالدین مظفر منصور گردید و در سنده ای و عشر و ستایه لشکر خوارزم و خلج که در غزنین ازجا
سلطان جلال الدین می بودند بر حدود سیستان استیلا یافت و شاه ناصرالدین با ایشان قتال کرد و اگر چه سردار
قوم خلج کشته شد اما نوید الملک سجری وزیر غزنین منورم گشت و در سندر اربع و عشر و سبعه ماه شاه ناصرالدین
متوجه سنجار و موکریه تا سر بند بقبضه اقتدار خود را آورد و چون شنید که شمس الدین شاه بقصد حرب ارد
روانه گشت او نیز ساخکی لشکر کرده در کنار نیلاب فرود آمد شمس الدین شاه بکنار آب مذکور رسیده و بجای
اسب بآب راند اما و شپاه با وی موافقت کرده بسیاری از مردم او غرق شدند سلطان ناصرالدین بعد از آنکه
محرکیت سبب و سنان راه گریز پیش گرفته بملتان رفت و طبعی و علم و در شمای ایلغار بدست مردم سلطان شمس
اقتاد و در حوادث چنگیز خان اکابر و اصاغ خراسان و در روی توکل با آوردند و بر یکت فرا
مرتبه و حالت انعام و احسان یافت لازمست اختیار کرد و بعد از آنکه سلطان جلال الدین و سلطان
محمد خوارزم شاه از خدمه سپاه چنگیز خان بهندوستان آمد و بجهت ملتان ناصرالدین شاه و سلطان
خواجه بسیار جویت و لشکر آورد رسیده و دولتش روی با خطاهای تقصیل این سخن و اگر چون سلطان
الدین هزمان چنگیز خان بفرین رفت و از آنجا بقصد عبور کردن کنار آب سندر چنگیز خان و ایلغار
لشکر بکیران بر سر او فرستاده در کنار آب نیلاب که خلاه شتهار و آب بآب سندر رسیده اطراف و

۱۱

۱۲

ناصرالدین قباچه

۶۱۱

او را فرو گرفتند سلطان جلال الدین از پیش تیغ آتشبار دین و از پس دیای خونخوار اسب جلالت در میدان
مبارکت تاخته بسیاری از کفارتا را بر فراکت هلاک انداخت و کارزاری نمود که رستم داستان و سلام
زبان زنده بودی غاشیه متابعت او بردوشش گرفت و با آنکه مینه میسره او شکست یافت خود از باد و تانمروز
با انحصار سوار در قلب آیتاده و دودروی و مرداکی دادا خسر الامر چون کهر بر تنک شد و هر لحظه لشکر مغل زیاد
میشد عمان از سمر که گردا سینه پیش فرزند آن خود آمد و آنها را وداع کرده بر اسب مانده زور سوار شد و باز بر صف
مغل حمله آورده پاره از ایشان را پس نشانده از آن عمان بر تافته بکنار آب آمد و جوش از بر کند و چرخش
روده تازی مراد را بتازیانه بسیار ساخت و از جای که ده کز آب ارتفاع داشت برانگیخت و بر مثال شیر خشک
با هفت کس از آب بگذشت و از اسب فرود آمده زین برداشت و نمد زین و ترکش و قبا و آفتاب گذاشت
و چرخ بر زمین زده در سایه آن تنهانش در این اثنا چنگیز خان بکنار آب رسیده بمحال را مشا به کرده به سپهران خود
گفت می باید که از پدر اینچنین سپهر بوداید **عبیت** بدو آفرین کرد و گفت از پدر بدینسان
نزدیک بگیتی هر صحرای شیر است فیروز چنگ بدو یاد لیر است بچون هنک بگیتی کسی مرد زینسان
مید نه از ناداران پیشین شند چنگیز خان سپاهیان خود را که میخواستند از آب نیلاب گذشته سلطان جلال الدین
بدست آورده گذاشت و سلطان جلال الدین چون از آن دو مملکتی نایره جدال سپاه و دیگری غتاب نیلاب
خلاصی یافت و پنج شش کس از لوکران او پیاده و ملازمش رسیدند بالضرورة و روز در پیشه ساحل نیلاب
پنهان شد تا آنکه چاه نفوذ گیر با وطن گشتند در آن اثنا خبر رسید که در این نزدیکی جمعی از سوار و پیاده قریب دو
هزار اسباب عیش و عشرت مهیا ساخته در کمال غفلت با جوانان ماه سیاه میش و عشرت اشتغال دارند سلطان
جلال الدین اصحاب خود را که چاه و پنج نفوذ کردند بغرود ناهر کی چو بدستی از آن میشه بریده مستعد سازند و نگاه
از روی توکل و بهمت پادشاهان منوچه انجامت شده اکثری از ایشانرا بضر چو بدستی هلاک گردانید
و بقیه السیف خود را بمکمل انداخته خلاص گردیدند سلطان چهار پایان و اسلحه ایشانرا بر مردم خود که بجهت
پیاده و سوار از کوششها سوار بودند قسمت نمود چنانکه مجموع سواران و پیاده سوار شدند و مقارن بحال خبر رسید

مقام هشتم

تاریخ فرشته

۱۲۶

جست
مقاله

که در این حدود از لشکر هندوستان قریب سه هزار مرد از جانب حکام هندوستان و سربازان و بیاض سلطان جلالت
الدین در ساعت با پاخذ و بیست سوار بر سر انجمت رفته اکثری از ایشانرا مقتل رسانید و غنائم بسیار
بدست آورده کار او قدری استقامت گرفت و از عقب دیگر مردم باو پیوستند و بعد از آنکه در این حدود
انگاه از آن نواحی لشکری عظیم متوجه دفع او شد و سلطان جلالت الدین جنگ ایشانرا باز پیچید و دست
اول مانند نبات انگش متفرق ساخت و اموال و اسباب بسیار فراهم آورده چهار هزار سوار کل بهر
چنگیز خان این خبر شنیده چند نفر از امرای کلان خود را بروی کسپیل کرد چون ایشان از آب هندوستان
سلطان جلالت الدین بجانب دہلی روئید و مغلان اسخود را تاخت و تاراج کرده باز گشتند سلطان جلالت
الدین بسه چهار روز راه دہلی رسید و یکی از مقربان خود را که بعین الملک استشار داشت پیش شمس الدین
شاه فرستاده پیغام داد که بکم تقصاریف روزگار تا اینجا ر بچار شمار سیده ایم و هرگاه امثال ما همان
بسر وقت شمار سیده باشد وظیفه مروت و بزرگی است که موضعی تعین نمایند که چنین روز در اینجا
توان نمود و اگر از روی یکاکی با ما در مقام اعانت در آیند بیکت اتفاق و همان رو بملک مورد
می توانم نمود سلطان شمس الدین چون احوال سلطان جلالت الدین بخاطر آورده بود توقف او را در آن زمان
مناسب ندانسته ایلچی او را مخفی بزهر کشته کسان خود را با محنت و بدایای بسیار نزدش فرستاده پیغام
داد که بنا بر هوای جنب جایتکه لاین توقف آن پادشاه عاجز تواند بود نسبت سلطان جلالت الدین مقصود
شمس الدین شاه دانسته همان غیبت از راه لاہور بصوب مسکن لکهنو معطوف و دست او بعد و مکر
بان مملکت بکوه بلال و بنکالہ در آمده تاج الدین خج را بچل چوئی ارسال فرستاد و مکر و دغا را با
غیبت بی نهایت آورد و چون قریب ده هزار سوار غلامان و جمع گشتند سلطان کا مکر تمام
سنگله او فرستاده و خج را بکمران را که در زمان سلطان شمس الدین بدجاسلام رسیده بود خج را
نمود رای بکمران کوکار سنگا قبول کنی کرده و خج را بهسراو سپرد و بخدمت سلطان فرستاد و التماس
نمود که شاه ناصر الدین متباد را که علی الدوام در خدمت بولایت این کترین میرساند و علی الدوام

مفاکرم

پسرش ناصرالدین قباچه خلق داد و یکی از فرزندان خود که بازرگت باشی اشتهار داشت و جهان پهلوان نامیدند
با هفت هزار سوار بر سر سلطان ناصرالدین قباچه حاکم آنچو دلمان فرستاد سلطان ناصرالدین قباچه با
بیت نیزه در کتار آب سده که نزدیک آنجا است لشکرگاه ساخت و وزیرت باشی او را غافل ساخت
شیون برود جهان جمعیت او را حفرق ساخت که سلطان ناصرالدین بهر از مسفت خود را بگشتی رسانید
طریق کریمت دوزگت باشی و لشکرگاه فرود آمدن کس خدمت سلطان فرستاد و چون خبر توبه لشکر
دلی در میان بود صلاح هر توقف ندیده از آن کوستان با و چه آمد و در بارگاه سلطان ناصرالدین فرود
آمد که سان فرودوی فرستاد که دختر و پسر امیرخان را که از کتار آب نیلاب کریمت با خود آورده بودند بهر
سلطان ناصرالدین در مقام اطاعت شده سپرد و دختر امیرخان را با مال بسیار بخدمت سلطان فرستاد
و خود بجانب طمان شاف سلطان ولایت او را تعرض نرسانده چون هوا گرم شد از او چه کوچ کرده و چو
یلاق کوه جود و ملا و کاله شد و در راه بقعه رسیده محاصره نمود و در انشای کار از آن قلعه تیری بدست آورد
در باب گرفتن سعی بسیار نمود و مفتوح ساخت و تمامی انالی انجارا بقتل رسانید در انجا خبر رسید که شهنشاه
جغتای خان محکم جنگیزخان بطلب سلطان جلال الدین می آید سلطان جلال الدین بخیاال که شاه ناصرالدین
قباچه از ته دل با و ایل شده است بجانب طمان توجه نمود و بغل بها خواست شاه ناصرالدین قباچه چون خبر توبه
لشکر معسل شنیده بود از اینمنی ابا نموده در مقام تمام شد سلطان جلال الدین ناچار شده از طمان برگشت
و چون با و چه رسید مرصم انجا نیز اطاعت نکرد و در راه قارفت فرمود و بعد از دو روز عنان عریض
صوب کتار ایل او را بهر طرف در رفتاری راه بهر شهر و قصبه که تعلق بشاه ناصرالدین
قباچه داشت می رسید قتل و قارفت کرده پیش میریت چون بهر رسید و ای انجا که حبشی نام داشت
و از طایفه سومرکان بود و سباب و اموال خود را در کشتیا کرده خود را و فرزندان و تنه اتان بگشتی داده و در
از حفرق و قارفت سلطان علی قامت در دیده تنه اتان ساخت و چنانچه بول که در سده تنه اتان
نکست و در کتار ایل با و چه و دوزگت خبر و والد و لشکر فرستاد و مفتوح گردانید و بعد از آن چون

تاریخ فرشته

۶۱۳

مقاله ششم

۶۲۰

که برادرش سلطان غیاث الدین بر سر عسکران ملکی دارد از سر تیغرسند و کجرات گذشته و بیست و هشتین و ستایه از راه کج و مکران بمرکز توجه فرمود چنانکه تقصیل آن لوکب تاریخ عجم مستفاد میگردد و جغتای خان که بالشکر مغول و بناله اش کوه بود بخواستی ملتان آمدن آنرا محاصره فرمود شاه ناصر الدین قباچه آثار جلالت و مردان بنوعی ظاهر ساخت که بعد از چهل روز مردم ملتان از ضیق محاصره خلاص شدند و جغتای خان کج و مکران رفته آنقدر در تاخت و تاراج نمودزستان انسانی را در حدود کالنج که ولایتی است در کنار آب سند بیاورد و قریب سی چهل هزار بند و ستانی را که اسیر گرفته بودند آن قریب که موجب تعفن هوای اردو میشود بقتل رسانید و با وجود آن چون مرگی در اردو پیدا آمد و از سلطان جلال الدین خبری رسید که گجاست و چه شد جغتای خان متوجه توران گشت چون سالار احمد حاکم کالنج رسکایت خراسانی ولایت بشاه ناصر الدین قباچه نوشت او بسی دلگیر گشته در تعمیر مملکت کوشید و بعد از آن چند مرتبه در سنه اثنی و عشرین و ستایه شمس الدین شاه قاصداستقبال شاه ناصر الدین قباچه شده بجانب سند روان شد و چون بخواستی دارالملک اوچه رسید سلطان ناصر الدین آنرا مضبوط ساخته خود بقلعه بکرفت سلطان شمس الدین اوچه را در میان گرفته نظام الملک بن ابی سعید جنید را که نسخه جامع الحکایات بنام او نوشته شده و مستخرج قلم بکرفت فرستاد و ببلده اوچه در مدت دو ماه و بیست روز مفتوح گشت و سلطان ناصر الدین این خبر شنیده بهر خود علاء الدین پسر شاه برادر سلطان شمس الدین جهت طلب مبلغ فرستاد هنوز جواب نرسیده بود که کار بر قلعتیان دشوار شده سلطان ناصر الدین در کشتی نشسته و راه جزیره که در آن نواحی بود پیش گرفت و در میان دریاهای گشتی غرق شد و روایت صحیح آنست که چون سلطان ناصر الدین از اوچه به بکرفت سلطان شمس الدین فتح آن بلاد را بوزیر خود نظام الملک رجوع کرده خود بهارالملک و بی مراجعت نمود نظام الملک وزیر بعد از دو ماه شهر اوچه را بکرفت و قهر مفتوح ساخت و در نهایت شوکت و اجلال منوبه قلعه بکرفت شد شاه ناصر الدین دانست که زمان او باراست و کوشش و ثبات قدم قایدی بخشید با اتفاق و ارتباط و تردیکان مع حسنین صندوق جواهر و نفوذ احمد و کشتی نشسته متوجه جزیره که در آن نواحی بود شد ناگاه چهار موبه کشتی او را دریا فتنه غریق بهر خاک کرد

۶۲۲

سلطان ناصرالدین قباچه

۱۵
مقاله هشتم
و باقی کشتبها سلامت بمقصود رسیدند **بعیت** جهانمذاری توکاری و کر کنی مسرمانی
شکاری و کر کنی را کنی عسری در جوی آب یکی را کنی تشنه اندر سراب که از دست این رخت افزا بر
که از تیغ آن مسریق این راوری که از ماتم این کنی سوراو که از ظلمت این دبی نوراو بیاساقی این می بس
بریز که شد با داز نافه مشک نیز ایام دولت سلطان ناصرالدین قباچه در بلاد سند و ملتان بیست و دو سال

مقاله نهم در بیان برخی از احوال ستمکان که زمینداران ممالک سند

بدانکه زمینداران سند دو قسم اند یکی را سومرکان گویند و دیگر را ستمکان بزرگ خود را جام گویند و در **حشم**
شاه محمد تعلق شاه بسی و اعدا مسلمانان دولت از خاندان طبعه سومرکان بفرقه ستمکان منتقل شد و اکثر
حکام ایشان که بدولت اسلام اختصاص داشتند بیشتر اوقات مطیع و مالکدار پادشاه دلی بودند و گاه گاه علم مخالفت
افراشته تیر و عصیان می ورزیدند و کرده ستمکان خود را منسوب بچشید میداشتند و لهذا لفظ جام بر مقدم و کلان
خود اطلاق میکنند یا دازان معنی مید بر اول شخصی که در زمان اسلام ازین طایفه بکومت سند فایز گشته
جام **افزاده** بود و وی **عقل** و کیاست وافر داشت و سه سال دشمنی با کومت کرده چنانکه رسم
جهانیان است و گذشت جام چونا بعد از برادر محکم و صایت و ذورایت کلاه ریاست بر سر نهاده
بکومت بلاد سند مشغول گشت چنانچه اوالی عدالت شعار بود و بحکم و دانا بی **افزاد** داشت پس مرت دو

چهارده سال بود ذکر حکومت جام مالی بس جام چونا

چون جام چونا از ساغور و جسر عه اهل کشید جام مالی بحکم درایت بدعوی ملک پدر برخواست و مرد مرا
بخود متفق ساخته بانشین پدر گردید و چون با سلطان دلی علم مخالفت افراشته انولایت را یکتلم از خود خست
و کردن زیر بار باج و **خس** و ریج در خاورد و هر آینه سلطان فیروز شاه با جود نامحدود در سند اشی و ستین و سیم
بر ولایت سند لشکر برده جام در باغای قلب در آمد و آنقدر عطف که حیوانات لشکر سند را غایت کند

نگار داشته بانی را در کوه و دشت آتش زد و سلطان فیروز شاه از بی علی حاجی گشته بیفت و محنت فراوان
بجرات رفت و موسم برسان را گذرانید و در اول زمستان که علف سبز بود قابل سوختن بود ولایت سند
مراجعت فرمود و درینوقت جام مضطر و سر اسیمه گشته امان خواست و سلطان فیروز شاه درین ملک سند بفرست
کاشکان آن شاه عالیجاه درآمد و بعد از ضبط آن حدود عازم دهلی شده جام مانی و جمیع مقدمان سند را همراه
برد و بعد از چند کاه چون از جام مانی خدمات شناسیده بوقوع آمد سلطان فیروز شاه باریک در مقام لطف
و عنایت شده ایالت ولایت سند را بجام مانی تفویض فرمود و چهار دود رخصت کرد و جام بفرست
آمین بار دیگر علم حکومت درایت دولت بجام مانی جمع برافراشت و چون جام جرات او بزرگشت مگر
لحد بسته ملک بدیکران گذاشت مدت حکومت او پانزده سال بود

ذکر حکومت جام تماچی بن جام مان

بعد از فوت پدر بر چهار بالش حکومت کجیه زده بشغل جهانداری پرداخت و بعد از آنکه سیزده سال و چند ماه
بی منازعی دولت بجام دل گذرانیده همان بی بقار و دواع کرده در گذشت و از تمام جماعت مذکور خصوص از تمام
تماچی چنین ظاهر میشود که آنها زار دار بودند

جام صلاح الدین

بعد از جام تماچی صلاح الدین متکفل امور سلطنت گردیده یازده سال اوقات قرین فراغت گذرانید

جام نظام الدین بن صلاح الدین

پس از فوت پدر نایب مناب گردید و دو سال و چند ماه بکومت گذرانیده از راه بی پایان قنایرون رفت

جام علی شیر بن نظام الدین

بعد از پدر بحسن اتفاق اشرف و اعیان قوم خود تمام ریاست اندیاز بکف اقدار آورده بمبدل دود
پرداخت و منته مال و ثباتی خلائق شکفته گردید و ولایت را از دود حسامی حراست فرموده مردم در

جام علی شیر

۹۱۷

نیم
مقاله

امین دایان محمود لیکت عهد و مانند در شباب قبل الممات بود بعد از شش سال و چند ماه متعفی شده طبقات امام میگی

شدند

جام کران بن جام تمانجی

چون علی شیر نسبت چند کاهن را کرده ازین گفته رباط عالم بقا شتافت جام کران بکمان اکتی که هر کرا پدر پادشاه باشد موجب دراشت دولت به سپهر و رسید سی مور و بجا آورده متقلد قلاده حکومت کردید و کتبه بر جای بکران زده لیکت چون بی سابقه عنایت انلی بیج امر بر او وام و بقا میترنیت بر آینه پس از یکروز و نیم شریفانکرامت در کوشش بخینه شد قوم ستمکان مجلس کنکاج منعقد ساخته جهت تعین پادشاه متعده مشورت در میان انداختند و بعد از گفتگوی بسیار فتحان بن اسکندر که از قوم ستمکان بود و این منصب بزرگ داشت پادشاهی اختیار نمودند و او پانزده سال در کمال استقلال مقصدی امر حکومت بوده در گذشت

جام تعلق بن اسکندر

بعد از فوت فتح خان برادر کوچکش جام تعلق بن اسکندر بمقام ملک و سلطنت پرداخته بر وجه حسن از عهد انکار خطر بیرون آمد و چون در پادشاهی دلی رواج و رونق ازل نموده بود از انجماعت خاطر جبرج کرده با سلاطین کجرات طرح آشنایی و مصادقت مسلک داشت بلکه بعد از او هر که از قوم ستمکان بر تخت نشسته با حکام کجرات طریقه داد و انجاد سپرده بوصلت و پیوند حفظ دولت خویش نمودند و بعد از بنیت و هشت سال و چند روز چون پیانه حیالش لبریز گردید ملک بدیکران سپرده کنج خستیار نمود

جام مبارک

دی از قسسه ابان جام تعلق و سپهر پرده دار او بود بعد از فوت تعلق در خود شایستگی امر سلطنت ویده مرتب
* آن شد لیکت فرصت کاهن را بیس از سنه روز نیافته ملک بدیکران سپرد

جام سکندر بن جام شیح خان بن سکندر

چون اشد و اعیان سندن از محنت پادشاهی جام مبارک بجای یافتند شادمان و خشنود جام سکندر با وجود منصب ارث استحقاق آن امر خطیر نیز داشت سپهر دای خوار گردانده و یکسال و شش ماه مسند سلاطین

تاریخ فرشته

۱۸۶

مقاله

سلف را کرده داشته سر بحیب عدم منسوب بود

جام سنج

او از دودمان سلاطین است چندین سال در عهد ملوک ماضیه با سوره علی و مالی قیام نموده در محاسن و بوی
ممارت تمام داشت بعد از فوت جام اسکندر امارا و اعیان ملک اتفاق کرده او را پادشاهی برگزیدند و ملک
خوش قرار ملک شعار بهشت سال و چند ماه ریاست دیار سند با و پسندیده عاقبت او را از میان برداشت و نوبت

جام نظام الدین المشهور بجام نند

بدیکران داد

بعد از جام سنج بی فاصله در ساعت مسعود مقصدی شغل شاهی شده مملکت سنند و زمان او رواج و رونق بی
آمد و با سلطان حسین لنگاه ولی ملتان معاصر بود و در عهد او در سنه تسعین و ثمانیا به شاه بیک ارغون
از قندهار آمده قلعه سولی را که در تصرف کی از امرای نظام الدین بود و بهادر خان نام داشت محاصره نمود و بجزیره
مفتوح ساخته به برادر خود سلطان محمد سپرد و خود بقندهار رفت و در غیبت او جام نظام الدین کی از امرای خود
که مبارک خان نام داشت و مردانه و شجاع بود با ستلاص قلعه سولی نامزد ~~فرستاد~~ فرستاد و بین التبا بنین چند کثرت جنگ
واقع شده عاقبت سلطان محمد بقتل آمد و قلعه سولی باز به تصرف جام نظام الدین المشهور بجام نند آمد شاه بیک
از اجتماع انجمن میرزا عیسی ترخان را بجهت انتقام برادر فرستاد و جام نظام الدین لشکر خوب جمع آویخته به سردار
مبارک خان با استقبال فرستاد و در سیر حد بین التبا بنین جنگ صعب و آشفته بسیاری از امرای قتلیم کار آمد
جام نظام الدین بقتل آمدند و مبارک خان زخمی و بد حال تا قلعه بهکر رسید و چون خبر فتح میرزا عیسی خان
بشاه بیک ارغون رسید طمع در تمامی ملک سند کرده از قندهار بالشکر جوار متوجه بهکر شده انکسار و بقیل کرده
قادن که از جانب جام نظام الدین المشهور بجام نند حاکم آنحصار بود را بایت مدافعه افزاشته چند کاه به جنگ و کشت
گذرانید و چون کار از دست شده از لشکر سند کسی بفریاد او رسید و قلعه بهکر در انوقت باین استحکام نبود هرگز
قاضی مذکور امانی خواسته حصار را به تصرف خصم داد و بشاه بیک فاضل بیک کو کشتارش را حاکم بهکر مقرر
خود بجانب طر سوزان رفت و آنها مقتوح ساخته بخارج بیک سپرد و در اسنال بمقتدر کفایت کرده بقندهار

۸۹۰

جام نظام الدین

مراجعت نمود جام بنده ز سر او ان خرج کرده شکر گرفت و هر چند سعی نمود که قلعه سولی را خلاص کند میسر نشد
 چه که سپاه سنده که چشم ایشان از لشکر ترکان خوشنوار که همسراه میرزا عیسی خان آمده بودند ترسیده بود هیچ
 وجه مقابله و مقاتله ایشان اختیار نمیکردند چنانکه وقتی تنگ اسپ یکی از ترکانان بگشت شده زمین اسپ بگردید
 و ترکان فرو آمده بکشیدن تنگ اسپ مشغول گشت در این اثنا فوجی از سپاه سنده با نجا رسیده چهل سوار برد تا
 ترکان بقصد فرار چون پای در رکاب نهاد چهل سوار سندی رو بگریز نهادند جام بنده که شصت و دو سال
 پادشاهی کرده بود از غصه مشا بن این حال مریض گشته درگذشت

جام فیروز بن جام نظام الدین المشهور بجام نندا

جام نشین پدر شده رشید دریا خان را که از اعیان ملک و قرابت او بود امیر جمیل و صاحب اختیار ملک ساخت
 و جام صلاح الدین که از قرابتان جام فیروز بود و خود را وارث ملک می دانست بمنارعت برخاست و بعد از
 محاربات بسیار و کوشش فزوان چون کاری نتوانست ساخت که بجزایرت رفت و چون حلیه سلطان
 مظفر با دشا کجرات دخر عجم جام صلاح الدین میشد سلطان مظفر لشکر بزرگ همراهش نموده رخصت تهته فرمود
 و او چون بسرحد رسید دریا خان را که صاحب داعیه و اختیار مملکت داشت از خود ساخته جمیع اندیارا
 بیچینک و بدل بصرف آورد و جام فیروز مترصد بهوب رباح دولت و مترب طلع کوب سعادت می بود
 و چون در زمان جام فیروز دریا خان صاحب اختیار مملکت بود آخر الامر جام فیروز را طلبیده باز بسر ولایت برداشت
 و جام صلاح الدین پس سر خاریده بار دیگر بکجرات رفت سلطان مظفر از سر نو استعداد نموده در سنه ست و غیر
 و تسعایه رخصت سند فرمود و او جام فیروز را از سند بر آورده خود مقصدی امور سلطنت کردید جام فیروز بالفرو
 التها بشاه بیگ ارغون برد و او غلام خود را که سبیل خان نام داشت با لشکر مستعد کارزار بامداد جام فیروز مقرر فرمود
 جام فیروز بنسرای لشکر متوجه سند گشت و در نواحی سا بهوان با جام صلاح الدین معارفت اتفاق افتاد
 طرغین صف آرای نموده از روی شدت بیکدیگر در آوختند جام صلاح الدین و پسرش هیت خان کشته

تاریخ فرشته

بخش
شماره

۹۲۶

نامیه سند بدستور سابق بقضه جام میرد و در آمد و شاه بیک که همیشه داعیه تسخیر سند داشت و انتظار فرصت میکشید در وقت از قندهار آمدن در سنج و عشرین و شصت و هفت راجع مضافات متصرف شد و خرابی سند تاریخ نشسته است و در آن ایام دریاخان که بازدار علیه جام فیروز شده از دست سپاهیان شاه بیکت بقتل آمد جام فیروز دو سیال در انکلاک بوده کوشش بسیار کرد و چون بجای رسید بکجرات رفت و چون در نزدی شاه مظفر شاه کجراتی فوت شده بود از کولمک نایوبس کشته بسند مراجعت نمود و چون دید که ارغونیه پنجه تصرف در زمین سند فرود برده اند و او را تاب مقاومت ایشان نیست ناچار دل از ممالک سند کنده با اهل و عیال بکجرات آمد و در سلک امرای سلطان بهادر نظام یافته دولت ستمکان نقشه اضیافت و سلطنت مملکت سند بشاه بیک ارغون قرار گرفت و چند کابی رایات شوکت ایشان در انداز مرتفع بود گویند در سند ثمان و عشرین و سیال بریح الزمان میرزا ابن سلطان حسین پادشاه بهرات چون از پیش شاه اسمعیل صفوی برگشت و در استرآباد نیز مقام منیر شد بسند تشریف آورد و جام فیروز حاکم بهر و هته استقبال نموده مراسم تعظیم بجای آورده فراخو بهمت و سلطنت خویش پیشکش لایق فرستاد و میرزا بدیع الزمان زیاده بر یکسال در سند نبود باز بعد

۹۲۸

شاه اسمعیل صفوی رفت ذکر سلطنت شاه بیک ارغون

اول پسر امیر ذوالنون بیک است که امیر الامراء و سه سالار سلطان حسین میرزا پادشاه بهرات و تاملیق پسر او بدیع الزمان بود و با او اجداد و از زمان چنگیز خان تا الزمان در سلک امرای عظام نظام داشتند در سند از دثمانین و شمایه حکومت ولایت قندهار و زمین داور و ساغود و توکلت و قراء را با میر ذوالنون ارغون نفوذین فرمود و تا چند سال بعضی از شاهزادگان را بنوبت اسم حکومت قندهار بر ایشان نهاده با نظرف میفرستاد بلاخره امیر ذوالنون در ایالت انولایت استقلال یافته لوی عصیان برافراشت و ولایت قندهار را به پسر خود شجاع بیک المشهور بشاه بیک تفویض فرمود و داور و علی ساغود و توکلت را بعد اعلی ترخان داور یا سست عوفی با میر فخر الدین و امیر درویش رجوع نموده خود در زمین داور ساکن شده چند سال بعد همکار پسر بزرگ و چون بدیع الزمان

۹۲۹

شاه بیک ارغون

۲۲۱

مقاله پنجم

با پدر مخالفت ورزید امیر ذوالنون بیک ارغون که از ملاطمت امواج دریای غضب سلطان حسین میرزا
برسان بود و خنجر خود با و داده بکشتی برفت و در آنجا جان بساغر نجات کشید و چون امیر ذوالنون
در جنگ شیبک خان اوزبک که سپهران سلطان حسین میرزا کرده بودند بقتل آمد حکومت صوبه قندهار
بکلم بدیع الزمان بشجاع بیک و لد امیر ذوالنون قرار گرفت و شجاع بیک یعنی شاه بیک ارغون چنانکه گذشت
چون هبکر و بعضی ولایات سندر را مجوز تسخیر خود آورده بود بعد از فوت پدر علی الدوام در فکر تسخیر باقی بلاد
سند تیر شده در کهن سمر بود قضا را فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه ارکان بل بقصد تسخیر
هنضت فرموده در کشت آن ساعی گردید شاه بیک ارغون چنانکه در ضمن واقعات فردوس مکانی
ظهیر الدین محمد بابر پادشاه مذکور شده انقدر سعی و تدبیر که ممکن بود بجای آورد چون اثری بر آن مترتب نشد
و در آنوقت جام فیروز و جام صلاح الدین به یکدیگر در مقام نزاع افتاده بودند هر آینه شاه بیک ارغون ار
محافظة قلعه قندهار گذاشته به هبکر آمد و در اینجا ساختگی شکر نموده در همان سال بجانب تهته شتافت و آنرا
منصرف شده خطبه و سکه انداز بام خود کرد این شاه بیک از فضایل علمی بهره تمام داشت چنان
شرعی بر عقاید شرعی بر کاغذ و ماسیه بر مطلع منطق نوشته است و شجاعت او بر تبه بود که در جنگ پیش
از همه کس میبخت و هر چند مردم من میگردند و میگفتند که ای قسّم تنور لایق سرداران نیست فایده
نمیگردد و میگفت در وقت جنگ اختیار از من میرود و بخاطر جان میسزد که بچکس در پیش من نخواهد ایستاد
و در سنه ثلاثین و تسعمایه و بخورشده به عالم بقا شتافت و سپه او شاه حسین و لعیب گردیده مقصدی سلطنت

۹۳۰

ذکر حکومت شاه حسین بن شاه بیک ارغون

بعد از پدر بر سر حکومت جلوس نموده انمقدار از ولایت سنده بدست شاه بیک ارغون در نیامده بود
منصرف شده بقلعه قندهار و قلعه هبکر را از سر نو تعمیر کرده در کمال استحکام ساخت و حصار سهوا را نیز تعمیر فرموده چون
فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه سنده ماند که طماننا نیز و قبض خود آورد و هر آینه در سنه اثنی و ثلاثین

تاریخ فرست

۶۴۲

مقام

و تسعایه در تنیه سفر بجانب شد سلطان محمود حاکم ملتان واقف آن معامله شده با رسال جمعی از مردم معتبر بماس
فسخ عریت نمود و اجابت مسئول نشده سلطان محمود بمرکت مغافات در گذشت و پسرش سلطان حسین نایب
مناب پدر شده در ملتان علم حکومت بفراشت شاه حسین او را فرصت هیچ چیز نداده کوچ بر کوچ بلتان آمده محار
کرد و بعد از یکسال و چند ماه وقت سحر در او حسه شدانی و ثلاثین و تسعایه مسخر و مفتوح گردانید
و سکنه شهر بعضی بقتل رسیده اکثر اسپاه منقل گردید و سیاه حسین سلطان حسین را مقتدر ساخته
شجاع الملک را که عمده ملتان بود در زیر شکم بکشت و آن بلده را بخواجه شمس الدین نامی سپرده بصوب تهته
مراجعت فرمود اما در زمان غیبت او مردم ملتان ملبس کر خان گردیده خواجه شمس الدین را خواجه دار بدر گرد
د شاه حسین ارغون نمرجه ندیده باستخلاص آن نبرد اخت و در سنه سبع و اربعین و تسعایه بهایون پادشاه

۹۳۲

۹۳۶

جست استیلای شیر شاه افغان سور بر ممالک هندوستان از لاهور بقصد استمداد یا بنا بر تسخیر متوجه ولایت
سند شد و چون بحالی بکر رسید اقامت نمود و جهت کنکاج فرمان طلب بنام شاه حسین که در تنه می بود مرسلدا
شاه حسین شش ماه امروز و فسر داده کرده آخر جواب دور از کار فرستاده چنانکه از رشحات قلم و حرکات
بیان ستوده رقم سابقا بوقوع پوست آخرش جنت آشیانی نصیر الدین محمد بهایون پادشاه در اندیشه
تادیب شاه حسین شده حدود بهر کر را به ناصر میرزا که عم آنحضرت میشد سپرده خود بجانب تهته متوجه
د شاه حسین ارغون که مرد محیل و مدبر بود میرزا ناصر را بوعده دامادی و نوید پادشاهی از خود ساخته بحالت الو

بفرمود تا در تنه و بهر خطبه بنام ناصر میرزا خوانند و شاه حسین از راه دریای بحالی اردوی بهایون پادشاه رفته ابواب
غزو جمع با محتاج شکر مدد گردانید بهایون پادشاه عاجز گشته بر اینهمونی بیرنخان بهار لو در مقام صبح شد
و کشتیا و چندین اشتران بارکش از شاه حسین گرفته بعد از آنکه دو سال و نیم در آنحدود بسر برده بود در سنه تسع و اربعین
و تسعایه از آب کشته روانه قندار گردید و چون مقصود شاه حسین حاصل گردید بنام ناصر میرزا خلافت وعده کرده
چندان بدسلوکی کرده که او را مخالفت بهایون پادشاه پشیمان گشته در غایت خجالت روانه کابل گردید و در
اشتی و خمین و تسعایه میرزا کامران ولد بابر پادشاه از ترس بهایون پادشاه که محتمل ترود شاه حسین ارغون

۹۴۱

۹۵۲

شاه حسین ارغون

۲۳۰

ترخان

بند آمد و شاه حسین در لوازم معانداری و قیقه فرو گذاشت و دختر خود را بموجب شریعت محمدی بقصد کازان مسند
در آورد و برخی از امرای ارغون را به شورش کرده نقود فراوان داد و بجانب کابل بقصد استخلاص آن خود روانه
گردانید و بعد از آنکه شاه حسین ارغون مدت سی و دو سال اوقات غیر صرف امور شاهی کرده در سنه شصت و
و شصت و سه جل رحیل گرفته راهی که بپایش ناپیدا است پیش گرفت

۹۶۲

ذکر میرزا عیسی ترخان

بعد از فوت شاه حسین ارغون سلطان محمود در بکر و میرزا عیسی ترخان در تنه داعیه سروری نموده هر یک
در جاد مقام خویش خطبه و سنگ بنام خود کردند اما بین آنف یقین که جنگ و کار صلح بود میرزا عیسی چون سیزده
سال سلطنت نموده در سنه خمس و سبعین و شصت و سه اوقات و کیفیت انتقال سلطنت از خالواده ارغونیه
بدو مان ترخانیه چون معلوم مؤلف نبود بشرح آن اتمام نموده اینقدر ظاهر شد که میرزا عیسی خان ترکان است
و سپس لار شاه بیک بود ذکر حکومت میرزا محمد باقی

۹۶۵

چون میرزا عیسی خان در گذشت میان پسر بزرگ او میرزا محمد باقی و پسر کوچک میرزا جان بلجا جت شاهی غنچه و سر
پدید آمد و میرزا محمد باقی بواسطه استعدادی که داشت بر میرزا جانی غالب آمده مقصدی امر خلافت شد لیکن با
جلال الدین محمد اکبر پادشاه دلی طریق رفی و ملائمت پیموده همیشه با رسالت تحف و هدایا اخلاص خود ظاهر میساخت
و با سلطان محمود بهکری برسم پدر کار صلح و کار جنگ همیشه مدت بزرده سال در کمال فراغت و غمت
روزگار بشاهی گذرانیده در سنه ثلث و شصین و شصت و سه دل ازین جهان فانی بکشد و خیمه اقامت در عالم بقا

۹۹۳

ذکر حکومت میرزا جان

بعد از میرزا محمد باقی حکومت شصت و سه میرزا جانی بیک رسید و چون اکبر پادشاه دلی در لاهور تشریف داشت مترصد آن بود

تاریخ فرشته

مقاله نم

۹۹

که میرزا جانی جهت اخلاص خلوص طوحت بهلا رفت شتاب و خلاف آن بوقوع پیوست برآیند جلال الدین محمد اکبر بادشا
راهبانه بدست افتاده چون ولایت و قلعه بهر کمر پیش از آن مسخر ساخته بود در پیوست و اعینه تسخیر ولایت نهته
و دیگر بلاد سند نیز نموده در سنج و تسعین و شصت و شصت میرزا عبد الرحیم المخاطب بنخانان دلدیر خان ترکان
که سپهسالار او بود ولایت بهر دلمان جاگیر داده با نظرت روانه فرمود میرزا عبد الرحیم المخاطب بنخانان تخت
قلعه سهوا از محاصره فرموده عازم تسخیر قلاع و بقاع دیگر گردید میفرمایانی شکر خاصه و جمیع زمینداران را جمع آورد
بانو چانه دکشتی و غراب بسیار متوجه سهوان شد و میرزا عبد الرحیم المخاطب بنخانان ترک محاصره کرده باستقبال
او شتافت و چون بنواحی نصیر پور رسید و فاصله بین آلف و یقین هفت کرده ماند میرزا جانی خواهرها را که از صد
مجاور بود بادولت کشتی مشحون از تیر انداز و توپچی و توپخانه بزرگ بچنگ فرستاد و میرزا عبد الرحیم با کمر زیاد
بر بمبیت و پنج غراب نداشت مردم خود را بمقابل ایشان فرستاده طرح جنگ انداخت در این اثنا میرزا عبد الرحیم
که بر کسار دریا ایستاده لغت سرج مینمود توپ بزرگ را بر یکی از کشتیهای عمده میرزا جانی مچر گرفته بمیداخت قضا
بر آن کشتی آمده جمیع کشتیهای شدند و غرابهای اکبر بادشاه در آن اثنا تاخته هفت کشتی میرزا جانی گرفتار کردند
و دولیت کس قبل رسیدند و یکشنبه روز جنگ قایم بود آخر الامر بمبیت و ششم محرم الحرام سنه الف
شکست بر مردم سند افتاده میرزا جانی در کسار دریای سند درز مینی که اطراف آن آب و گل ولای بود
فرد آمده حصاری دور شکر خود ساخت و خانانان در برابر فرسود آمده مورچهاستمت لبر و مدت
دوماه هر روز از طرفین جماعتی بمیدان آمده جنگ میکردند و مردمان لغت میبردند و چون سندیان از اطراف
راه آمد و شدند غلبه بستند در شکر میرزا عبد الرحیم المخاطب بعدی قحطی شد که نانی بجانی ارزان بود بمبیت
کشت زان تنگی جهانی تنگدل کر سنه نالان و سیران سنگدل هر کرا ویدار نان بودی بهوس و قحط
در آسمان دیدی و بس میرزا عبد الرحیم المخاطب بنخانان لا علاج شده از اینجا کوچ کرد و بجانب پرکنه جوان که
قریب نهته است رفت و جمعی از نوکران خود را که بمحاصره سهوان فرستاده جانی بیک آنها را کم قوت تصور کرد
بر سر ایشان رفت خانانان سهوان خود و دو تنان خود را بابرخی از لشکر بگوشت انجاعت فرستاد و بین آلف و یقین
جنگ

میرزا جانی

۶۲۵

مقاله نهم
جنگ سخت شده میرزا جانی بهریت یافت و پایان آب رفته در موضع اول تول نموده برگرد خود قلعه ساخت
و خانانان از آنجا سب و از نظرت محاصره کرده هر روز جنگ میشد دریندفعه کار بر شکر سبب تنگ شده از قضا
اتوقه اسپ و شتر میخوردند و میرزا جانی بیک از مشایدا بحال بخانان پیغ داده که اراده مدارست پادشاه و ام
چندی از من دست بردارید که سامان خود کرده بعد از سه ماه روانه درگاه شوم میرزا عبدالرحیم المظفر طب بخانان
قبول این طمس نموده صبیح میرزا جانی را در عتد از قوج سپر خود میرزا ابرج آورد و بعبه از انصرام برسات قلعه
سهولان و تهته و دیگر بلاد سند را متصرف شده همراه میرزا جانی در سنه امدی و الف به پاپوس محمد حلال
الدین اکبر پادشاه مستعد شدند و الغرض میرزا جانی در سلک امر نظام یافته میرزا عبدالرحیم المظفر طب علیه
فایز گشت و از آن تاریخ مملکت سند و اصل مملکت پادشاه دہلی شده زمیندار و غیره را دخی در آن دیار رساند

ذکر مال حال سلطان محمود دہلوی

او مردی سفاک و دیوانه بود و بانگ کنا بی خون مردم میر بجنت پس جلال الدین محمد اکبر پادشاه محبت علیخان
بهر میر خلیفه را به نشخیر سر زمین بهکرتین فرستاده و او را بخار سیده غیر از قلعه بهکرتین مملکت را متصرف شد سلطان
محمود مضطرب شده عرض داشت به جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرستاد که قلعه بهکرتین را بجز محبت علیخان بهر کس
که حکم شود می سپارم جلال الدین محمد اکبر پادشاه کیس و غارت فرستاد لیکن پیش از رسیدن او سلطان محمود
بهکرتی با جل طبعی فوت شد و کیس و غارت بیمانی قلعه بهکرتی را در سنه اثنی و ثمانین و تسعایه بحرف در آورده
مدت شایب سلطان محمود و بهیت سال بود

۹۸۲

مقاله دهم در ذکر سلاطین ملتان

معروض رای واقفان آثار میگرداند که ابتدای ظهور اسلام در بلده ملتان از زمان محمد قاسم شده و بعد از او تا
سلطان محمود غزنوی احوال ملتان را بهر کس در کتب تواریخ نوشته و در افواه نیز حکایات آن زمان و ایر و سایر

مقاله دهم
ذکر سلاطین
ملتان

تاریخ مرسته

۵۲۶

مقاله

۸۳۶

اینقدر در تاریخ ترجمه معنی و غیره مرقوم است که سلطان محمود غزنوی ملتان را از تصرف ملاحده برآورده مدتها در تصرف آن دودمان عظیم الشان بود چون دولت غزنویه رو به تنزل نهاده ضعیف شد بلاد ملتان باز بفرقت فراموشه درآمد و بعد از آن بقبض سلطان معزالدین محمد سوم درآمده تا سنه سبع و اربعین و ثمانیا به در دست سلاطین دہلی بود و در آن سنوات که در اقلیم هند ملوک طوایف بهر سیدند در ملتان نیز حاکم علی و شده عنان حکومت اندازار کف پادشاهان دہلی بیرون شد و چند نفر از پی هم حکومت کردند

ذکر حکومت شیخ یوسف ملتانی

۸۳۶

چون نوبت فرماندہی دارالملک دہلی بساطان محمد بن محمد شاه بن فرید شاه بن مبارک شاه بن خضر خان رسید در ارکان دولت غلی پذیرفت و لایت ملتان از تاخت و باخت سپاه مغل که در قندھار و غزنین و کابل بودند زیر و زبر شده از وجود حاکم خالی گردید و مردم ملتان متفق شده در فکر تعیین حاکم شدند و چون بزرگی طبقه علیہ غوث الزمانی بہاء الدین ذکریای ملتانی از آن رسیع تراست که بشیخ آن توان پرداخت ہر آئینہ امالی و اشرف اندیاز شیخ یوسف قریشی را کہ تولیت خانقاہ و حراست و مجاورت روضہ رضیہ حضرت شیخ بہاء الدین ذکریای ملتانی با و تعلق داشت در سنہ سبع و اربعین و ثمانیا بہاء الدین بر داشتند و بر منابر خطہ ملتان واپہ و حوالی و حواشی آنجا خطبہ شیخ یوسف خواندند و او نیز بلا ازم بزرگی مشغول کشتہ خواطر جمہور متوطنان انحدو مستی نموده بدانہ لطف و احسان مرغ دلہای زمینداران را بخود رام ساخت و راہی سمرہ کہ سردار جماعت افغان لنگاہ بود و قبضہ سوی و آن نواحی با و تعلق داشت بشیخ یوسف پیغام کرد کہ چون آبا عجد ما را نسبت اخلاص و اعتقاد بسلسلہ ایشان است معروض میدارد کہ چون مملکت دہلی مشغول از فتنہ و خلل است و درین اثنا سلطان بہلول کوہ افغان خطبہ دہلی بنام خود کردہ مناسب آنست کہ خاطر قوم لنگاہ بدست آورند و ما را از جملہ شکر یان خود گردانند تا وقت کار در جانب پاری خود را معاف نذارند و بالفعل ہمت استحکام عقیدہ و ارادہ دختر خود را بخدمت شیخ میدہم و بدامادی قبول میکنم شیخ ازین امر بنایت شادمان و خوشنہ کشتہ دختر را ی سمرہ را برسم سلاطین

جولس :

شیخ یوسف ملتانى

۶۲۷

مقاله دهم

خونیش در آورد و او گاه گاه بقصد دیدن دختر خود از قصبه سوی ملتان می آمد و تخفهای لایق بخدمت شیخ مسکند را
و شیخ بجهت اعتیاد قبول و تجویز مسکند که رای سحر منزل در شهر ملتان بگرد و او هم در بیرون شهر منزل گرفته
تنها بدین دختر خود میرفت اما نوبتی حبیب مردم خود را گرد آورده روانه ملتان گشت و خواست که بکر و عید و شادی
شیخ را بدست آورده حاکم ملتان شود و چون بنواهی ملتان رسید شیخ یوسف قریشی پیغام فرستاد که اینترتبه جمع
قوم الیگانه سمره آورده ام تا ملاحظه جمعیت من نموده فرزان خدمت فرمایند شیخ یوسف از حیل و بهر و فنون
زمانه غافل شده حرف او را بتفکرات تلقی نمود و رای سحر بعد از گذاردن نماز واجب بایک خدمتکار بملاقات
دختر آند و بخدمتکار فرستاد که در زوایه خانه بزرگاله را بکار در سازد و دم مذبح را که مرا کم در پیاله ریخته بیاورد و چون
خدمتکار بامر مذکور قیام نمود رای سحره کاسه خون را در کشید و بعد از زمانی از روی مکر و فریب فریاد برآورد که
سگم من درد میکند و زمان زمان حبس و فرغ زیاده میشد قریب نیم شب و کلامی شیخ یوسف را بقصد
وصیت حاضر ساخته در حضور انجاعت استغراغ دموی نمود در آشنای وصیت که معزول بحسب فرغ بود خویش
و قربان خود را که در بیرون شهر بود بجهت وداع طلبیده چون کلامی شیخ یوسف حال رای سحره بطور دیگر نشناخت
مسکند در در آمدن خویشان و قربانان او اصلاً مضائقه نه نمودند القصه وقتی که اکثر مردم او بقلعه درآمدند بار
سلطنت سرازیر بیماری برآورده نوکران معتمد خود را بجز است و کجا بهائی بر دروازه تعیین نمود که گذارند که نوکران
شیخ یوسف از قلعه بیرون بارگت در آیند الیگانه بخلوتسری شیخ یوسف در آمده او را دستگیر کردند

ذکر سلطنت قطب الدین لنکا ه

چون رای سحره شیخ را بدست آورد خطبه و سکه بنام کرده ملقب بسلاطین قطب الدین لنکا ه گشت و چون مردم ملتان
بکومت او راضی شده باو بیعت نمودند شیخ یوسف را از دروازه که بسیمت شمال قریب مزار مورد انوار شیخ السلام
شیخ بهاء الدین ذکر یا واقع است برآورده رخصت دلی نمود و فرمود تا آن دروازه را بخت بخت چیدند و چنین گویند
تا الیوم که سنه ثمان عشر و الف است آن دروازه مسدود است پس لوای حکومت برداشته بکار فرمای پیرود

تاریخ فرسته

۶۴۸

مقاله دوم

و چون شیخ یوسف بدلی رسید پادشاه بهلول بود بی بکال اعزاز و احترام پیش آمده و دختر خود را در سلکت از دو اراج
پسر شیخ که شیخ عبداللہ نام داشت کیشده و ایم اورا بوعده مستظر و مسرور خاطر میداشت و شاه قطب الدین لنکا
در بلاد ملتان مطلق العنان حکومت میکرد تا اگر بعد از مدتی سده اربع و سبعین و ثمانیاہ سلطان قطب الدین اجابت حق
نمود و مدت سلطنت سلطان قطب الدین شاه شانزده سال امتداد یافت

۸۶۳

ذکر شاهی شاه حسین لنکا بن قطب الدین لنکا

چون شاه قطب الدین لنکا متاع مستعار زندگی بملکت حقیقی تسلیم نمود بعد از ادای لوازم تعزیت امر او ارکان
دولت شاه قطب الدین لنکا پسر بزرگ او را شاه حسین لنکا خطاب داده در ملتان و لواحق آن خطبه بنام او خوانند
و او بغایت قابل دستند بوده و سزاوار درود الطاف خداوندی بود و در ایام دولت او پایه علم و فضل بلند
و علما و فضلا تربیت می یافتند و در عنوان دولت متوجه تسخیر قلعہ شورشند و چنین گویند که قلعہ شور در زمان پسر
غازیخان بود و غازیخان مذکور چون شنید که شاه حسین لنکا بقصد تسخیر اندیاز عازم است سامان مردم خود
از قلعہ برآمد دود کرده پیش رفته لشارہ حسین لنکا جنک کرد و بعد از آنکه داد مردی و مردکی داده از معرکہ قتل
رومیدان گریز نهاد و بشور نارسیده متوجه بہرہ کشت و زن و فرزند غازیخان کہ در قلعہ شور بودند با سبب
حصار واری پرواختہ قلعہ را مضبوط ساختند و ایم منتظر وصول کوکب از جانب بہرہ و چنیوت و خوشاب
کہ در تصرف امرای غازیخان بود می بودند لکن چون محنت محاصره چند بر داشتند و از رسیدن کمک مایوس شدند
امان خواستہ قلعہ را سپردند و روانہ بہرہ گشتند و شاه حسین لنکا چند روز در شور بجبت سرانجام مہمات ملکی توقف
نمودہ عازم قصبہ چنیوت گردید و ملک باجی کہ کہ داروغہ انجا بود روزی چند بجبت ناموس خویش محنت محاصر
بجود قرار داده در آن سرمان قلعہ را سپردہ بہرہ رفت و شاه حسین سرانجام سہ مدغمہ بملتان مراجعت کرد
و چند روز در انجا قرار و آرام گرفته بصوب کوئٹہ سواری فرمود و آن فوجی را تا حدود قلعہ و بنکوت تبصرہ خود آورد
و چون شیخ یوسف اکثر اوقات نزد شاه بہلول شاه بود بی اظہار تعظم و ادوختی میکرد و درین هنگام کہ شاه حسین
لنکا

ذکر شاه حسین لکاه

۶۲۹

مقاله دهم

لکاه بقلعه دیکوت رفت پادشاه بهلول شاه لودی بی فرصت غنیمت دانسته بارکشاه سپهر خود را که احوالش در طبعه
 پادشاهان و بی و شامان چونور گذارش یافته بقصد تسخیر ولایت ملتان رخصت فرمود تا تارخان لودی بی را بالشکر بجا
 بمرام بارکت شاه نامزد کرد و بارکشاه و تارخان لودی بی کچ مسوا تر روانه ملتان گشتند اتفاقاً در آن ایام برادر حقی سلطان
 حسین که حاکم قلعه کوت کرور بود خود را شاه شهاب الدین لکاه نامیده بنی ورزید شاه حسین لکاه تسکین نایره فتنه
 قلعه کرور را مقدم دانسته پنجانغیل خود را با بخارسانید و سلطان شهاب الدین را رانده بدست آورده بندهایی در پارس
 او نهاده مسو به ملتان گشت درین اثنا منبیا خبر رسانیدند که بارکشاه و تارخان در سواد ملتان قریب مضایعی
 که در جنب شهر است فرود آمده به تهیه اسباب قلعه گیری مشغول اند شاه حسین لکاه شباه شب از دریای سند گزیده
 آخر شب بقلعه ملتان درآمد و بهمان ساعت تمام سپاه خود را جمع آورده این سخن در میان آورد که از جمع سپاه تو
 شمشیر زدن نمی باشد بعضی باشند که محبت عیال و اطفال و امن گیر ایشان باشند و انجاعت اگر چه مصلحت شمشیر زدن
 بکار نمی آید اما بمصلح و یکسر مشل حصار داری و کثیر سواد لشکر و امثال آن بکار می آیند و بعد نمیدانم مقصد
 گفت بر که بی تکلف شمشیر خواهد زد صبح از شهر بیرون رود و بقیه لشکر بحصار داری مشغول شوند چنانچه دوازده هزار
 کس از سوار و پیاده خود را بجهت قرار دادند و چون اعلام صبح از افق مشرق طالع گشت جل جنگ نواخته از شهر بیرون
 رفت و سپاه و بی را پیش روی خود کرده فرمود تا سواران همه پیاده شوند و اول خود پیاده شده حاکم کرد که تمام سپاه
 با اتفاق سه صد و تیر بر دشمن حواله کنند و چون بار اول دوازده هزار تیر یکبار از غایه مکان بدرجهت در فوج دشمن
 تر لرزل و اضطراب عظیم پدید آمد و در مرتبه دوم از یکدیگر متفرق شدند و در مرتبه سیم رو بگریز نهادند و بطوری حوال
 دشمن در دل ایشان راه یافته بود که چون در زمان گرمی بخن بشور رسیدند اصلاً التفات بقلعه انجا نکرده تا قصبه جینوت
 مطلقاً عنان مراکب باز گرفتند و ازین فتح لشکر ملتان را سامان و جمعیت تمام بهم رسیده چون بارکشاه و تارخان
 بقلعه جینوت رسیدند همانا از سلطان حسین را با سیصد نفر دیگر بقول و عهد از قلعه بر آورده علف شمشیر کردند
 و سلطان حسین این فتح را فوزی عظیم دانسته اراده استخلاص قلعه جینوت بخاطر خود راه نداد و در همین ایام
 ملک سهراب دو وایی که پدر اسمعیل خان و فغان باشد با قوم رسیل خود از نواحی کج و مکران بخدمت شاه حسین

تاریخ فرشته

۳۰

مقاله دوم

پیوستند و شاه حسین لنگاه قدم ملک سحراب بلوچ را بر خود مبارک داشته از قلعه کوت کرد تا قلعه دهنکوت هم ولایت باو و اوام ابراهیم که داد از شنیدن این حسب بلوچ بسیار از بلوچستان بخدمت شاه حسین لنگاه آمدند پس روز بروز جمعیت او زیاد میشد و شاه حسین لنگاه بقیه ولایتی که برکنار رسند معمور و آبادانست به بلوچان و دیگرخواه نمود و رفته رفته از سیت پورتا و بنگلوت تمام ولایت به بلوچان لعلق گرفت و بهرین ایام جام یزید و جام ابراهیم که بزرگ قبیل سبیه بودند از جام نذا که ماکم ولایت سند بود بخرید و بخدمت سلطان حسین پیوستند و تفصیل این اجمال است که ولایتی که مابین تته و بکر واقع است اکثر اولا سیت بقوم سبیه که خود را از اولاد جمشید میدانند لعلق داشت و چون قوم سبیه شبهاست و شجاعت از جمله قبایل سبیه ممتاز بودند جام نذا که از قوم سبیه بود و خود را نیز از اولاد جمشید میدانست و ایم از ان قوم غایف می بود اتفاقا میان سرداران سبیه عداوتی پدید آمد جام نظام الدین اکمشهر بجام نذا این امر را لغت بزرگ تصور نموده جانب مخالفان جام یزید و جام ابراهیم که برادر حقیقی بودند گرفت در صورت جام یزید و جام ابراهیم از جام نذا خاطر آزرده شده متوسل بشاه حسین لنگاه شدند و او ولایت سور بجام یزید و ولایت اوچه بجام ابراهیم مقرر داشته هر دو را رخصت جاگیر نمود چون جام یزید از ضایل علی بهره ور بوده و ایم با اهل فضل صحبت میداشت و در آن نواحی بر جا که فاضلی می شنید که میباشد تعقد احوال او میکرد که او پی خستیار مجلس رسیده از او منتفع میکشت و چنین گویند که محنت جام یزید با اهل فضل مرتبه بود که شیخ جمال الدین قریشی که از فرزندان شیخ عالم قریشی باشد و در خراسان اقسام علوم تحصیل نموده بود با وجودی که حواس ظاهرا و محمل گشته بود به تکلیف تمام شغل وزارت داد و جمیع مهمات ملکی باو رجوع کرده خود بصحبت اهل فضل میکزرانید و بنوعی تعلید احکام الهی نموده که نوبتی در شور عمارتی طرح انداخت اتفاقا کجی در اینجا پدید آمده دست تصرف از آن بازداشت و تمام و کمال بخدمت سلطان فرستاد سلاطین را ازین عمل اعتقاد عظیم بهم رسید و چون سلطان بهلول بر حمت حق پیوست و نوبت فرمانروایی سلطان سکندر رسید سلطان حسین مکتوبی تغزیت و تهنیت با تحف و بیاید دست رسولان فرستاده طرح اشتی و صلح در میان انداخت چون نسبت شرمیت پرستی بر سلطان سکندر غالب آمد رضا بصلح داده چنان صلحت

که از

شاه حسین لکناوه

۳۱

مقاله دوم

که طرفین طریقه اتحاد را مسلوک داشته و نیز خواه یکدیگر باشند و سپاه بیچکدام از خود تجاوز ننمایند و هر که امتیاز
 بملوک و مدد و معاونت واقع شود و بگیری از امداد خود را معاف ندارد و بعد از آنکه عهدنامه نوشته شده بشهادت
 امرا و اعیان مملکت مزین گشت سلطان سکندر رسولان را خلعت داده و رخصت کرد و چنین گویند که سلطان
 حسین ایشاه مظفر شاه کجراتی طریقه مراسلت مسلوک میداشت و از طرفین ابواب رسل و رسائل مفتوح
 می بود و نوبتی سلطان حسین قاضی محمد نام شخصی را که بفضایل و کمال آراسته بود بصندرسالت بخدمت سلطان
 مظفر فرستاد و بقاضی گفت که بنکام رخصت از سلطان مظفر است و عاخواهی نمود که خدمتکاران را با تو
 همراه سازند تا سیر منازل سلطان نمای غرض سلطان حسین از آن مقدمه آن بود که قصری را بر فخر سلاطین
 کجرات در میان ملتان تعمیر نماید چون قاضی محمد با حمد آباد رسید و وقف و بدایا کند و در وقت رخصت استدعا
 کرد که بآن مامور شده بود و نمود سلطان مظفر خدمتکاران را از بقاضی محمد بسراهم نمود تا جمیع منازل تفصیل بنمایند و چون
 قاضی از کجرات بلتان آمده بعد از ادای رسالت خواست که ششم از خوبیهای منازل شاهان کجرات معروف دارد
 پس گفت که زبان در بیان توصیف آن عمارات لال است لیکن گستاخی نموده بعرض میرسام که اگر محصول کیست
 تمام مملکت ملتان به تمسیر مثل قصری از آن تصور هیچ شود معلوم نیست که با تمام رسد سلطان حسین از شنیدن
 این سخن منموم و محزون گشت عمارت الملک تو لک که شغل وزارت تفویض او بود قدم جرات پیش نهاد معروف
 داشت که بقای ملک تا قیامت مقرون باد سبب حزن معلوم نیست گفت باعث حزن آنست که لفظ
 شاهیه بر من اطلاق نموده اند و از معنی شاهیه محروم و با وجود آن حشر من روز قیامت با شاهان خواهد بود و اما
 الملک تو لک گفت حاضر شاه ازین رکبذ رکبذ و ملول نباشد زیرا که حق سبحانه و تعالی هر مملکتی را بفضیلتی مخصوص
 که آن در مملکت دیگر عزیز و محترم است و مملکت کجرات و دکن و مالود و بنکال که اگر چه زرخیز است و اسباب تنعم انباز
 حسن متیر میشود اما مملکت ملتان مرد خیر است چه بزرگان ملتان هر جا که رفتند معزز و محترم گشتند و بجهت
 و آنکه که از طبقه علی بنعلیه شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ذکر یا قدس سره چند کس در ملتان مافزند که در جمیع کلا
 بر شیخ یوسف قریشی که سلطان بهلول به سپهرش دختر داده چه مقدار غرضش نگاه میدارند ترجیح دارند و تعیین

تاریخ فرشته

۲۳۴

فصل دوم

از طبقه بخاریه چند کس در راج ملتان موجود اند که در کمالات ظاهری و باطنی هر حاجی عبد الوهاب شرف دارند از طبقه علما مثل مولانا فتح الله و شاکر داد مولانا عسکری زنگاک پاک ملتان مخلوق شده اند که اکثر مردم وستان خود این عزیزان افتخار کنند و این معنی بیهوده نباشد چون از تقسیم سخنان عماد الملک بمرض رسانید قبح تبدیل بسط شد و چون سلطانزاکر کبرش دریافت پس بزرگ خود را که فیروز خان نام داشت فیروز شاه نامیده خطبه بنام او خوانده خود بعبادت و طاعت مشغول گشت و شغل وزارت بدستور قدیم بعماد الملک توکل مسلم داشت

ذکر حکومت فیروز شاه بن حسین شاه لنگاه

چون فیروز شاه لنگاه بی تجربه بود و قوت غضبی بر سایر قوای او حاکم و مستط بود معین از جو و سخاوت بهره داشت و اویم بر بلال ولد عماد الملک که از فصاحت بهره داشت و بدیکر کمالات آراسته بود حسد میدوختی یکی از علما مان خود گفت که بلال اموال پادشاهی را تصرف نموده میخواهد که منتهی برانگیزد مردم را یا روجها خود ساخته قصدی شغل سلطنت کرد و ولایت دولت است که پیش از قتل علاج مفسدان باید نمود و انعام بی عاقبت اندیش متصدی قتل بلال گردیده منظر فرصتی بود اتفاقاً روزی بلال بکیر کشتی رفته بود و بعد از فرغ میخواست که بشهر بیاید انعام از کین کاه تیری بصدوق سینه او جاله کرد که از پشتش سر بیرون کرد بلال بیکانه هانجا جان بجان آفرین تسلیم نمود عماد الملک در مدت قلیل فیروز شاه را رهسپار داده انتقام سپهر خود بر وجه حسن گرفت و چون در کبر سن این مصیبت بشاه حسین لنگاه رسید عنان صبر بدست جزع و منزع سپرده زار زار گریست و بجهت حفظ مملکت و گرفتن انتقام باز خطبه بنام خود خوانده محمود خان بن سلطان فیروز را ولیعهد خود گردانید و بدستور سابق مهمات را بعماد الملک سپرده اصلاً اظهار بخش و کدورت نکرد و بعد از چند روز جام با یزید را در خلوت طلبیده گفت تو صورت عال میدانی و از در و دل من حسرت داری چرا تدبیری نمی اندیشی که انتقام خود از این حرام نمک بگیرییم جام با یزید بخوابش تمام قبول این امر کرده رخصت انصاف یافت و شب بمنادی گفت تا در لشکر او نماند که سلطان از ما سامان واجب طلبیده علی الصبح جمیع مردم براق پوشیده و مسلح شده بدرخا

فیروز شاه لنگاه

۳۳۳

مقاله ۱۰۸
 حاضر شوند چون صبح شد جام بایزید با مردم خود مسج و مستعد شده بدر خانه آمد و خبر بشاه رسید بهما و
 فرمود تا رفته از قرار واقع سامان واجب جام بایزید به بنید جام بایزید فی الحال ملازمان مستعد را فرمود تا
 حماد الملک را گرفته در زنجیر کشیدند و شاه حسین لنگاه بهمان ساعت شغل و زارت بجام بایزید تعویض بسته
 اتالیق محمود خان بن فیروز را اضافه وزارت فرمود و بعد از چند روز شاه حسین لنگاه روز شنبه بیست و پنجم
 سنه ثمان و شصت و یقوی اربع و شصت و اربع در گذشت و مدت شایب او یقوی سی و چهار و یقوی سی و
 دو سال بود از قلم مؤلف طبقات بهادر شایب درین مطلب دو سه سهو صادر شده یکی آنکه محمود خان را بهر شاه
 حسین لنگاه گفته دو یکم آنکه جلوس سلطان فیروز بعد از محمود خان نوشته دیگر آنکه شاه فیروز شاه را برادر
 محمود خان قرار داده در واقع سلطان محمود سپه سلطان فیروز شاه لنگاه است و جلوس او بعد تا فیروز شاه
 لنگاه بن شاه حسین لنگاه بود

ذکر شایب شاه محمود شاه لنگاه

چون شاه حسین لنگاه در گذشت روز دیگر یوم دوشنبه که بیست و هفتم صفر باشد جام بایزید با اتفاق امرا و
 دولت و اشراف شهر موجب وصیت شاه حسین لنگاه شاه محمود شاه را بشایب برداشته ابلاص نمود و چون
 او خرد سال بود از ازل پرست شده او باش و اجلاف را کرده آورده او قاتلش به تسخیر و استهزا مصروف
 میشد این سبب اکابر و اشراف خود را از محبت او دور میداشتند و بعد از آنکه مردم او باش در مزاج او تصرف
 می یافتند بمکی بخت بر آن مصروف داشتند که مزاج شاه محمود شاه را نسبت بجام بایزید منحرف سازند و از
 برای حصول مطلب تدبیر ماکرند و جام بایزید این معنی را مکرر شنیده از منازل خود که بکن رآب چناب
 یکسر سفره ملتان آبادان ساخته بود بمغربی آمد و مهمات ملکی را بهمانجا برد و خسته اوقات
 بطالایف میکشید و در خلال این احوال روزی جام بایزید معتمدان بعضی قصبات را بخت تحصیل
 مال و معاطه طلبیده بودند چون از بعضی مردها منع شده بود جام بایزید گفت تا موی سر
 اینها عت را تراشیده بخت عبرت دیگران بر سر سوار کرده بگردانند بدو بیان رفته سلطان محمود گفتند

تاریخ فرشته

۳۳۲

مقاله دوم

که جام بایزید در سیاست و امانت رسانیدن بعضی از خدمتکاران خاصه شروع کرده خود بدیوان حاضر میشود و پسر خود عالمیان را میفرستد صلاح دولت در آنست که عالمیان را در مجلس امانتی بایزید رسانند تا در حالت و شان بایزید فتوری راه یابد و در نظر مردم ذلیل و خوار نماید و عالمیان جوانی بود قابل و در حسن سیرت و صورت از اقران خود ممتاز بود و اتفاقاً روزی بسلام سلطان محمود آمد یکی از مجلسیان از او پرسید که فلان و فلان مقیم چه نقصیری واقع شده که جام بایزید موسی سرایشان تراشیده امانت رسانند اضااف آنست که در عرض آن موسی ترا باید تراشید و چون این قسم سخن بر گزلبکوش عالمیان نرسیده بود اعتراض شده گفت مردک ترا نرسد که در مجلس شاه بمن اینچنین سخن بگوید بمنو از این سخن بآنسر نرسیده بود که ده دوازده کس از اطراف و خوا به عالمیان در آویختند و بار اول کار یکم ساختند آن بود که دستار از سر عالمیان برداشتند و بنگاه شروع درشت و لگد پی محاکم کردند در بنودت عالمیان هزار محنت خنجر از غلاف بر آورده دست بالا برد و بحسب اتفاق نوک خنجر به پیشانی شاه که میبایخی انجاعت که یکدیگر تلاش میکردند ایستاده میکرد رسید فریاد کنان بر زمین افتاد و خون بسیار از جراحت او روان شد و انجاعت که به عالمیان در آویخته بودند دست باز داشته متوجه شاه شدند و عالمیان شلاق خورده از سر جان سر بر پهنه راه گریز پیش گرفت و چون بدر وازه رسید دید که مقفل است بقوت برجچه تمام تر محتمه در وازه را شکسته بیرون رفت و فوطه از نوک خود گرفته بر سر بست و در و راه نهاد و چون بخدمت جام بایزید رسید ماجرا تقریر کرد و گفت ای فرزند از نو حرکتی بوجد آمده که باعث شرمندگی و دجهانی گشته حالا چون علاجی و تدبیری بنیت بقدم استقبال بشور و تمام لشکر را بمرست که نا شاه محمود شاه لشکاه شکر خود را فراهم نیارده من توانم خود را بتورستند عالمیان بهما سناعت روانه شور شد و چون لشکر او بمرست برق و باد از شور رسید جام بایزید طبل کوچ نواخته او نیز متوجه شور گشت و شاه محمود شاه بعد از استماع اینخبر جمعی با زامرار برسم تعاقب تعین کرد و چون افواج طرین مرتب یکدیگر رسیدند جام بایزید بر کشته ایستاد و از جانبین جوانان کار آمدنی جدا شده تردد نامی مردان نمودند آنسر جام بایزید انجاعت را بشکست و راه شور پیش گرفت چون بشور رسید خطبه بنام پادشاه سکند شاه

محمود شاه لنگاه

۲۳۵

مقاله دوم

شاه لودی بی خوانده تمام ماجرا داخل عرصه نوشت و بخدمت سکندر شاه لودی بی فرستاد و پادشاه سکندر لودی فرمان استمالت و خلعت بجام بایزید فرستاده فرمان دیگر بنام دولتان لودی بی که حاکم پنجاب بود نوشت که چون جام بایزید التماس آورده خطبه بنام ما خوانده است باید که از احوال او خبر دار بوده خود را از امداد و اعانت او مستان نذارند و هرگاه که او را بگویم حاجت شود خود بگویم و بروند و بعد از چند روز شاه محمود شاه لنگاه لشکر خود جمع نموده متوجه شورگشت و جام بایزید مع عالیشان با اتفاق مردم خود را از شور برآورده چند کرده استقبال نمود و خطی بدولتان لودی بی نوشته از حقیقت آن اعلام نمود و در میان شاه محمود شاه و جام بایزید جنک قائم بود که دولتان لودی بی با عساکر پنجاب بگویم جام بایزید رسید و مردم معتبر بخدمت شاه محمود شاه فرستاده طرح صلح ادا و آخر الامر بی او مصالحه برین امر تدار یافت که آب را دی بنمایند و میسج کس از خود متجاوز ننماید و دولتان لودی بی شاه محمود شاه را بملتان فرستاد و جام بایزید را بسور رساینده خود بلاهور آمد و با وجودی که مثل دولتان مروی در میان آمده بود کار صلح چندان استقامت نیافت در خلال این احوال میرعماد کر ویزی باد و سپر خود میرزا شهید و میر شهید از جانب سولی ملتان آمدند و نظام الدین احمد بخشی در تاراج خود آورده که اول کسی که در میان مذبح شیعه رواج داد و میر شهید بود و بهین قدر گفتا کرده در شرح و بسط آن نگوشیده و نه نوشته که میرعماد چه کس بود و اصل و نسب او چیست و سپر او میر شهید در چنان عصر که کوبه در رواج مذبح شیعه توفیق یافته انقضه چون ملک سهراب دوایی در پیش سلاطین لنگاه غت تمام داشت و بنا برین میرعماد کر ویزی در اینجا توانست بود التماس بایزید آورده جام بایزید بسیار بقرت پیش آمده پاره از ولایت که در وجه خاصه خود مقرر کرده بود بمیرعماد کر ویزی و فرزندان او داد و این جام بایزید مرد محسن و کریم الذات بوده بر تقد احوال علما و رعایت سلی معمول بوده چنین گویند که در ایام مخالفت و طایف و ادارات علما و صلواتی در کشتیها انداخته از شور ملتان سیفر فرستاد و از بکه احسان او نسبت به پنجای ملتان پی در پی میر سید اکثر مردم بزرگ و وطن را گذاشته توطن بشور حسنیار کردند و جمعی را بخوابش تمام طلبیده بودند و بخیل خدمت ملاغزیز الله را که شاکر د ملا فتح الدین بود بشور استدعان نموده و چون مولانا عزیز الله قریب بشور رسید باغزار او را بشور در آورد و تکلیف بجز مسرای خود برده بخدمتکاران خود افزود

تاریخ فرشته

ع ۳ ع

مقاله هفتم

کتاب برداشت مولانا رحمت بعد گفت که آن ابراجبیت از دیا و برکت در چهار گوشه خانه ریزند و از شیخ جمال الدین قریشی وکیل جام بایزید حکایت عجیب منقولست و اگر چه در مطلب و خلی ندارد اما بجبیت عنت و ایقاع از نوم غفلت و قوم قلم مسکین رسم میگرد حکایت کنند که چون حضرت مولانا عزیز الله بشور آمد و او جام بایزید اعزاز و احترام پیش از آنکه انبای زمان مترصد بودند بوقوع رسید مولانا را بجز مصلای خود برده و تا نازا فرمود تا خدمت مولانا کردند شیخ جمال الدین قریشی از روی تسخر شخصی را بخدمت مولانا فرستاد و پیغام داد که جام بایزید دعا می سازد و میگوید که غرض از احتضار و امان در پیش مولانا آن بود که چون مولانا محبت و تشریف آورده اند بکرم که نظر استخوان مولانا برده واقع شده باشد اعلام بخشند تا فرستاده شود مولانا جواب گفت که معاذ الله آدمیزاده بکر از نظر بد ما مان دوستان خود کرده باشد و معذرا عمر و سال فقیرین تقاضا نمیکند و چون خادم مولانا عزیز الله نزد جام بایزید آمده پیغام گذاری نمود جام بایزید گفت مرا این پیغام اطلاعی نیست پس مولانا منقل شد گفت کردن آن شخص شکسته باد که این عمل از بوقوع آمد و بی آنکه جام بایزید را ملاقات نماید راه وطن پیش گرفت و تا بجام بایزید خبر رسید از سر حد او گذشته بود آخر الامر آنچنان شد که بر زبان مولانا رفته بود چه که بعد از آنکه شیخ جمال الدین از خدمت سلطان سکندر بشور آمد شبی از جام پایش خطا کرده بشور آمد و کرد و شش خود بشکست و چون غلبه الدین محمد بابر پادشاه در سنه ثلثین و تسعمایه ولایت پنجاب را متصرف شده عازم دلی گشت منشوری میرزا شاه حسین ارغون حاکم نته فرستاد که ملتان و آنحدود را که با و مرمت شده بود منصرف کرد و میرزا حسین شاه ارغون از نواحی قلعه بهکر از دریا عبور نموده صرصر قراآلی و زیدن گرفت و سیلاب پل نیانوی جاری گشت شاه محمود شاه لنگاه از شنبیدن این خبر بر خود لرزیده سپاه را جمع نمود و دو منزل از شهر ملتان برآمده شیخ بهاء الدین قریشی را که سجاده نشین شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ذکریای ملتان قدس الله تعالی سرالعبیز بود بصفت رسالت نزد میرزا شاه حسین ارغون فرستاد و مولانا بهلول را که در حسن عبارت و ادای مقاصد و حیه روزگار بود باشیخ بهاء الدین قریشی همراه ساخت و چون بلشکر میرزا شاه حسین رسید میرزا عزت و احترام ایشان بسیار نمود و بعد ادای رسالت میرزا ده جواب گفت که آمدن من بواسطه تر

محمود شاه لنگاه

۵۳۶

مصلحت

سلطان محمود شاه لنگاه و زیارت شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ذکر نای ملانی است مولانا بهلول گفت چنانچه
که تربیت شاه محمود شاه بطور اویس قرنی باشد که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم بروی
تربیت او کردند و دیگر شیخ بهاء الدین خود بخود است آمده چه احتیاج تصدیق کشید نیست و چون این سخن بجای رسید
شیخ بهاء الدین بر کشته نزد سلطان محمود آمد شش شاه محمود شاه لنگاه در گذشت و زعم بعضی از مردم آن بود
که لشکر خان که غلام این سلسله بود صاحب خود را بر او داده بکشت در سنه احدى و ثلاثین و تسعمایه بود ایام سلطنتش

۹۳۱

بیت و هفت سال بود
ذکر سلطنت شاه حسین ثانی بن شاه محمود شاه لنگاه

چون شاه محمود لنگاه بگذشت اکثر مردم قوم لنگاه و لشکر خان که مقدمه لشکر شاه بودند علم مخالفت افزاشته
بمیرزا شاه حسین ارغون پیوستند و تربیت دلخواه یافته قصبات ملتان را منسخر ساختند و بقیه امراء لنگاه حیران
شده روانه ملتان گشتند و انجا پسر شاه محمود شاه لنگاه را که بنور طفل بود شاه حسین لنگاه خطاب داده خطبه بنام
او خواندند و اگر چه اسم شاهی بر او اطلاق کردند اما شیخ شجاع الملک بخاری که داماد شاه محمود شاه لنگاه بود
اسم وزارت بر خود نهاده مهمات را پیش گرفت و از ردی تحسیر به با وجودی که آذوقه یکماهه ملتان نداشت قرار بر حصار
داری داد میرزا شاه حسین ارغون فوت شاه محمود شاه را واسطه فتح ملتان دانسته اصلا فرصت نداد و
جلو یز آمده حصار را متبل کرد و چون محاصره چند روز بگذشت مردم سپاه از گرسنگی با اضطراب آمدند
و نزد شیخ شجاع الملک بخاری که عمده خدای ملتان از پیش او بود آمدند و گفتند بنور اسپان ما تازه اند
و تا در خود قوت می یابیم بهتر است که تقسیم افواج نموده متوجه معرکه جنگ شویم باشد که با دشمن و نصرت بر ما
و دیگر حصار داری با میسر مدد و کمک می باشد و آن خود از هیچ جانب امید نیست شیخ شجاع الملک
در مجلس جواب نداد تا در خلوت جمعی از سرداران معتبر را طلبید و گفت بنور شاهی شاه حسین لنگاه سرداری و
مداری کن گرفته اگر بقصد جنگ از شهر بیرون رویم غن غالب است که اکثر مردم ما با میدر عایت رفته میرزا شاه حسین
ملازمت کنند و جمعی قلیل که ناموس دارند و آن معرکه پای افشوده گشته شوند از مولانا سعد الدین لاهیجی

تاریخ فرشته

۳۸

مقدم

که از افغانسل وقت به مشغول است که میگفت که من در آن ایام در حصار ملتان بودم چون محاصره چند ماه گذشت و افواج میرزا شاه حسین داخل و محاراج قلعه را بنوعی مضبوط ساختند که هیچ متغیر نمیتوانست که از بیرون بابل قلعه مددی رسانند یا شخصی بیرون تواند رفت آخر کار رفته رفته بجای رسید که اگر حیانا کر به یاسکی بدست می افتاد و لو آنرا بر نکست علوان و بزه مجوز دند و از همه غریب تر آنکه شیخ شجاع الملک ها و انا هم باچی را که لبر داری شسته اند پیاده قصبائی مقدر نموده حراست قلعه با و نامزد کرده بود آن بد بخت در خانه بر که کمان غلامیدانست بملاحظه در آن خانه آن بیچاره را بتاراج میرد این عمل ناهموار مردم دست بدعا برداشتند و مجنون نعم الانقلاب و لولعلینا زوال دولت شیخ شجاع الملک از خدا میخواستند و با آنکه هر که از اندرون قدم بیرون می نهاد علف تیغ خون آشام میشد مردم آنرا بخود متراوداده از بالای قلعه خود را بجنگ می انداختند و میرزا شاه حسین بر اضطراب ایشان اطلاع یافته مردم خود را از کشتن بازداشت و بعد از آنکه محاصره یکسال و چند ماه کشید بی وقت سحر که از شهر سینه اشنی و ثلاثین و تسعایه بود نوکران میرزا شاه حسین بقلعه درآمدند و دست غارت از آستین بیداد بر آورده شروع در قتل و غارت کردند در منصورت با و پی نیازی وزین از بهشت ساله تا بهشتا و ساله به بند رفت و هر که کمان زرد داشت انواع امانت و ایذا با و رسانیدند و هم مولانا سعد القندلابوری از احوال خود حکایت میکرد که چون حصار مستحضر شکر از غنیه شد و جمعی بخانه من درآمدند از پدر مرا که مولانا ابراهیم جامع نام داشت و شصت و پنج سال بر سن داشت قرار گرفته افتام علوم در کس کعبه بود و در حشر عمر بار سا شده بود به بند بردند و از صفای منازل و نراست عمارت کمان زرد داری برده شروع در امانت کردند و دیگری در آمده مرا به بند کرده تحفه وزیر و سلطان ساخت اتفاقا وزیر در صحن سیدی بر تخت چوبین نشسته بود فرمود تا بندی بر پای من نهادند و یکسره آنرا پای تحت محکم کردند و اشک چشم من اصلاحی استناد و بیشتر گریه بحال پرداشتم بعد از ساعتی وزیر مجروح طلبیده قلم اصلاح نمود و خواست که چیزی بنویسد بخاطر من رسید که چه خوش باشد که تجدید و صنوموده چیزی بنویسد قضا را چنان شده بر ما براج در آمده چون در سراج کس نبود من خود را بر تخت قریب کرده این بیت قصیده برده را نوشتم فما لعینک ان قلت الکفاهما وما یقلبک ان قلت امضی بهم بر کاذب که وزیر برای کتابت بر آورده

۳۲

شاه حسین ثانی لکناو

۳۹

مقاله دهم

بود نوشتم و خود را بمقام خود کشیدم و انگشت از چشم من می‌رفت و بعد از ساعتی که وزیر بجای خود سر از گرفت
خواست که چیزی بنویسد دید که بر کاغذ این بیت نوشته شده بر اطراف خانه نگاه کرد چون در خانه به چاکس رانید
من متوجه شده گفتم نوشته گفتم آری از حال من پرسید و چون نام پدر بردم برخواست و بنده زبانی من برداشت
و پیوسته خود بمن پوشانیده بهمان ساعت سوار شده بدلیوان خانه میرزا شاه حسین رفت و مرا از نظر میرزا گذرانیده حال
پدر بعرض رسانید میرزا فرمود تا پدر را تفحص کرده آوردند اتفاقاً در آن ساعت که پدر را در نظر میرزا رسانیدند پدر
بدایه فقه در مجلس میرزا گذر می‌شد بحکم میرزا خلقی بمن و خلقی به پدر دادند و پدر با وجود فقره خاطر شروع در سخن کرد
و مراتب سخن بنوعی تقصیر کرد که حضار مجلس و اله شایسته شدند میرزا در همان مجلس تواجی فرمود
که هر چه از مولانا رفته باشد بهر ساینده و انقیاد که بهم نرسد قیمت آن از سر کار بدیند و به پدر تکلیف
همراه خود نموده پدر در جواب گفت که تمام سرسبز آمد حالا وقت آخرت است نه وقت بهمانی و حاضر بهمان
شد که پدر میگفت چه بعد دو ماه بجوار رحمت حق پیوسته قصه حصار ملتان سخن شد و میرزا شاه حسین شاه
لکناو را گرفته بموکل سپرد و شیخ شجاع الملک بجای انواع امانت رسانیده هر روز مبلغ کلی از او می‌گرفت تا بر سر این
کار رفت و چون ویرانی ملتان بجدی رسیده بود که بخاطر بیچ امدی می‌رسید که باز آبادان خواهد شد میرزا شاه
ملتان را سهل انگار شده خواه شمس الدین را بجا است ملتان گذاشت و لکناو را پیشدست او ساخته بصوبه
مراجعت نمود و لکناو خان محرم پراکنده را دلاسا کرده باز ملتان را آبادان نمود و با اتفاق ایشان خواهر شمس الدین
خواجہ دار بدر کرده از روی استقلال ملتان را متصرف شد و چون فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه
شنقا شد امر پادشاهی به بهایون پادشاه قرار گرفت آنحضرت ولایت پنجاب را به کامران میرزا چاکیر فرمود
و میرزا کامران خود را فرستاده لکناو را بخدمت طلبید و چون لکناو خان بلا هوآمده بخدمت میرزا مشرف
شد میرزا عرض ملتان مایل بلکناو خان مرحمت فرمود و بیرون لکناو را بجای بخت سکونت لکناو خان قرار فرمود
که الحال بدایره لکناو را اشتها دارد و یکی از محاللات لکناو را از وقت ملتان باز در تصرف پادشاه
و یکی در لکناو و از آنوقت میرزا کامران بشیر شاه افغان سوره و از سید سلیمان سوره و از نو بعد لی و از نو بجلال الدین محمّد

تاریخ فرشته

۲۴۰

مقاله دوم

اکبر پادشاه و از و بنورالدین محمد جهاگیر پادشاه فازی مستقل کشته چنانکه بر یک جمل خویش مذکور خواهد گشت

مقاله یازدهم

مقاله یازدهم در بیان جماعتی که در شیر جنبت نظیر فرمانروایی داشتند

کشیر از مشاهیر مالک عالم است با انواع لطایف مشهور و بغرایب اوضاع مذکور میرزا حیدر ذو خلافت که بعد ازین احوال او نوشته خواهد شد کتبی تصنیف کرده در اینجا از وی عین الیقین شمه از نوادرا بخند و درج نموده مسو این اوراق بچون اعتماد بر صحت اقوال او هست درین نسخه شریف ثبت نمید و مسیکوید که جلکای کشیر از جانب ملکی که عبارت از مابین جنوب و مشرق باشد بطرف دکن واقع است دو طرف او کو بهماست و زمین هموارش بطل صد کرده است که قریب سی و سه فرسخ میشود و بعضی مواضع بیت کرده است و کمتر جا دارد کرده الغرض تمامی اراضی وی بچهار قسم منقسم میشود یکی زراعت آبی است که در آن زمین زعفران نیز خوب میشود دویم للی سبیم باغی چهارم میدانهایی بسو که بر کنار رود غانها واقع گشته که لهای آن سه برکه مخلوطه بنقشه دگرکس و سنبل و سوسن و سنترن و یاسمین و زنبق و انواع گلهاست و درین زمین از کثرت رطوبت زراعت خوب نمیشود بنا بر آن دیران افتاده است و آنرا ارباب نظری از لطایف انداز میدانند و از آن محوطه طایفه کشیر بخلایف بند و ستان بطریق ولایت ایران چهار فصل دارد و حرارت هوای تابستان در عین تموز چنان است که آسباج برویده نمیشود و هوای زمستان او با وجود کثرت برف چنان معتدل است که بحرارت غریزی آسبی رسد لیکن کاه که تاب شعله خورشید عالمتاب نباشد طبایع را بحرارت آتش باده غیره حاجت می افند چنانکه گفته اند **طبیعت** کردون غبار دارد و طبعم موش است امروز روز باد و خرگاه آتش است و از سیم غبر شیم بهار او فوای و نفخت فید من دوحی ظاهر و از سبز او مضمون **الخروج النجی من البیت** با هر هزار جاریه او در مداین سموات یاد از جنات تجوی من تحت الاله خاد و مضمون آیه کریمه **لم یخلن مثلما فی البلاد** و مصداق آیه **بلان طنبه و دوت غفود** میسرید و کلهای آتشین او طعنه بر آتش خلیل منیر کلهای کو بی و صحرایی او که از باران رحمت الهی سیراب است با کلهای باغی و درخت

در وقایع احوال کشمیر

۳۴۱

مقاله یازدهم

دوستان دعوی همسری نموده از سر زهر خور دی اباد اجتناب مینمایند و میکنند بیت درین
 چمن چه زنی طعنه ام بخور وی چنانکه پرورش میدهند میرویم و کلهای کستانی از آن بزمبانی اگر چه در چ و تابند
 اما در کمال شکفته روی با اهل دل این مصالح میخوانند خود رسته و کرباشد و بر بسته و کرباشد و کرباشد
 کشمیر از سر سبزی سر با فلک کشیده و دامن کوههای پای تراست در دامن لطافت کشیده از پاکیزگی آنها چه گویم و چه
 نویسم هر آنچه از جبال شامخات فرو میریزد غلغلۀ در عالم انداخته و آنچه در آنها میرود یا دانه روان داده بیت
 آتش چو کلاب هر طرف کشته روان خاکش ز زمین جنت آورده نشان عمارات عالیۀ انملکت چوب ساج و کور
 اکثر آنها پنج اشیا است که بر آشیانه مشتمل بر او آنها و حجره ها و غرغات و محارجات مطبوع و بدایع نمایش آنها
 از بیرون بجهت که بر که بنظر در آورده و انکشت محیر بدندان نخب کیر دانا از درون انمقدار نیست که از دوتان گفت قرش
 بازار ما و کوههای شمس و قصبه نکت تراشیده است لیک بازار ما بطرح واقع نشده و غیر هزار و خورده فروش در
 دکانهای باشند بقال و عطارد و قفای و آتش بزونا و میوه فروش که زیب و زمیت اسواق اند و دکانها
 نمی نشینند و اهل جبهه در کوشه ها نمای خود کار میکنند اما در بنوشت که نشین امرای جناب شده شنیده میشود که اولا
 صنعتگران در دکانهای نشینند و رسم اول تغییر یافته و از نو که شتوت و آلبالو و کیلاس و اکور و عناب و رمان و
 قنار و سفر جمل و شقاو و فندق و چارمنند و انجیر همه قسم میوه ها خوب و فراوان میشود و غیر از شتوت و آلبالو
 دیگر بسیار خوب است اما خوردن آن در انملکت متعارف نیست محض برای تحصیل ابریشم در خنهای توت را نگاه
 میدارند و کثرت میوه ها بجهت که در دکانهای رسم خرید و فروش نیست و باغات او دیوار ندارد و هر که خواهد میزد
 و میوه میخورد و مرغ آن در آن دیار متعارف نیست و چون در نیمت انملکت بقصر پادشاهان دلی و لاهور در دنیا
 بود آمد و شد اخذ و دچنانکه می باید معمول نبود و بعد از آنکه در سنه خمس و تسعین و تسعمایه کشمیر مجوزه دیوان جلال الکتی
 محمد اکبر پادشاه در آمد مردم صاحب طبع بد الفوب مترد کشته در تعریف انملکت اشعار و کفنه چنانچه فیضی را
 بیت هزار قافله شوق میکند شبگیر که با عیش کشاید عبرت شیر تبارک الله از آن عرصه که در
 او درق نگار خیال است و نقش بند ضمیر هوای او متنوع چه فکر است نقاش زمین او متلون چه مصو

تاریخ فرشته

۲۴۲

مقارن یاردم

بطرزهای کرین کارخانه ابداع به نقشهای عجب کارنامه تقدیر غبار را به جوان خواند چشم را در
 گیاه او جوان گفت روح را اکسیر بقی موافقت آب او چو باده و کل بجان مناسبت آب او چو شکر و شیر
 پیش فیض نبش دم مسج سموم به نزد آب زلالش زلال خضر غدیر فصول او متشابه ز اعتدال هوا
 هم می دی وادی بهشت بهرین درو بکهای علف زعفران همی رویه که آب و خاک در این چنین بود تا شیر
 بهر طرف روی از بحر فیض مالا مال هزار چشمه جو شسته چون دل خستدیر ز اعتدال هواش سگفت فیض شکفت
 که سرزند همه غناب از نهال زیر بحر تم که چه آنکه قدرت از نیست که بر نظاره نیاز و نظر بصنوع قدیر
 شراب غرور و چرغیان بجای آید که تشنگان بوسن این بود بهی حواب آن می میخس شوم که هست چون
 بقل در نکت ناز و بهر در و کسیر بقیه ز محمول آید ت بخله اگر از و فکلی قطره بچشمه تیره
 کند مشا به نصف النهار جرمها شاع کو هر که در قد مجسم حیر اگر دماغ لطافت شود کلا طلب
 کند از تف این باده برک کل فطر ستم سبب و بد مغرور و راترب نسیم به فکله معطر ذوق در تقطیر
 بجز معتزم در شمار میوه و کل که هست بر قد منی لباس عذر حقیر و مولانا عوفی شیرازی رحمة الله علیه نیز
 قصید غادر تعریف کشمیر گفته و این دو بیت از اشعار اوست **بیت** بر سوخته جانی که بکشمیر در آید
 کرمی که بکاست که ببال و پرایه بگر که ز فیض چه بود که هر کینا با شکوه خزان در رود آنجا که آید
 و شخصی در تعریف کشمیر بگوید طبع کرده است و اعنی چنانست **رباعی** گسائی که آفاق گردیده اند . بسالی
 مد در سفر بوده اند بتعریف کشمیر و کشمیر یان بهشتی پر از دوزخی دیده اند عجایب است کشمیر بسیار است
 از انجمنه تجا نهی آن ناحیه قیاسا صد و پنجاه بلکه بیشتر باشد همه از سنک تراشیده بی کج و ساروج بر زیر یکدیگر جو
 نهاده اند که در درز او کنجایش کاغذی منبت طول بر سنک سه کز است تا بهشت کز و عرض آن یک کز است
 تا چ کز بنوعیکه عقل در بد و نظر از او رد و کار فرمودن او با و استماع میکند اکثر آنها بر یک طبع اند محوطه مربع هر ضلع
 او کما بیش سیصد کز و ارتفاع دیوارش در بعضی مواضع سی کز باشد و بعضی جایها کمتر و درون محوطه عمارتهاست
 یکی بر بالای ستونهای سنگی و عرض طاقها شش سه کز و چهار کز و در بعضی جایی آن پنجاه و یک و بعضی

در وفای احوال کشمیر

۳۴

مقاله

معمول است خنده و بعضی گریه که بر کوه می شود و حیوانات گریه عالی است از سنگ تراشیده و بالای
 آن کوه فیض است و این عمارت را چندین شرح و بیان است که نوشتن راست نمی آید و جهان عمارت
 در تمام عالم یکی خواهد بود و دیگر در طرف کشمیر طرف بریک نام ولایتی است و در آنجا پشته است و در پای پشته
 موضع حوض میانی است و در آن پشته سوراخ است تمام سال خشک می باشد چون نیرا عظم بهرچ تور در آید از
 آب روزی دوسه بار غلیان میکند بنوعیکه آن حوض پر شود و یک استیاد و داسیا از درختن گیرد و بار نشکین پاش
 چنانکه بغیر سوراخ در جایی دیگر آب نماند چون فصل تور بگذرد و دیگر در تمام سال خشک شود و آن سوراخ را جهره
 انباشته کج و مساجد محکم سازند در آن فصل همه آنرا بیرون انداخته آب بیرون آید و دیگر درخت بیدست در نام
 که از مواضع مشهور کشمیر است و آن درخت در غایت رفعت و علو است چنانکه اکثر تیر اندازان تیر اندازند بالای آن
 و با وجود آن اگر کسی یک شاخه او را گرفته بچسباند درخت بدان عظمت تمام بچسبد و یکدیگر دوسه که یکی از غایت
 مقبره کشمیر است در آنجا چشمه است بمقدار حوض بسیت کز در بسیت اطراف وی درختان مطبوع سایه دارد و بسیر
 در غایت نزابت و لطافت بسیار است اگر در کوزه برنج پخته کنند و در آنرا محکم سازند و نام آنس لاده آنجا تو
 و در آن چشمه اندازند فرو نشیند کاهی پنج سال و کاهی پنجاه و کاهی پنج روز بماند و کاهی یکروز هم بدر آید آنرا وقت
 معین نباشد چون بدر آید اگر همان برنج پخته بکمال خود باشد آنرا بفال نیک گیرند و اگر متغیر بدر آید بفال بد باشد و بکیر
 در شکر کشمیر تالابی است اول نام دارد و در آن هفت فرسخ باشد و میان آن سلطان زین العابدین که یکی از سلاطین کشمیر بود
 عمارتی بنا کرده اولاد را آنجا چندان سنگ ریخته است و بالای آن چو تیره مربع که دویست کز در دویست کز باشد بار قاع
 ده کز سنگ و یک ساخته و بالای آن تخت مربع عمارات لطیف و مطبوع با تمام رسانیده و درختان در غایت
 نزابت پرورش داده و حیوانات که بدان نزابت و لطافت و غایت جایی کم خواهد بود و بکیر چون سلطان
 زین العابدین عمارتی در شکر سری ساخته که آنرا بلغت کشمیر نامند و در آنجا سلاطین و شاهان و پادشاهان و
 از شیانهای مشهور جهان و در آنجا سلاطین و شاهان و پادشاهان و در آنجا سلاطین و شاهان و پادشاهان و
 کوه سنگی عالی که در عالم است و در آنجا سلاطین و شاهان و پادشاهان و در آنجا سلاطین و شاهان و پادشاهان و

تاریخ خرمشهر

۲۳۲

مقاله یازدهم

دباغ شحری که در هرات است و کوشک ارای انستراسی دباغ دکلش باغ نولدی که در سمرقند است بین کاز
 و پرونایب تر است نهایتش طرح و سیاق و لطافت که آنها دارند این ندارد و مختصر آنچه در نظر نامه مسطور است
 این است که کشمیر از مشاهیر مکنه معموره عالیست و موضعی غریب واقع شده آنولایت در وسط اقلیم چهارم است
 چه که اول آن اقلیم است که عرضش سی و سه درجه است و پنجاه و چهار دقیقه و عرض کشمیر از خط استوا سی
 پنج درجه است و طولش از جزایر سعد صد و پنجاه درجه میباشد و عرصه آنولایت طولانی افتاده زمین کوه جنوبی پنج
 دلی و زمین کوه شمالی بطرف بدخشان و خراسان و جانب غریب بصوب مواضعی است که محل اقامت
 و سکونت اقوام افغان میباشد و طرث شرفش منتهی میشود بمبادی اراضی قبت و مساحت طول آن عرصه آنچه
 هموار واقع شده از حد شرقی تا جانب غربی قریب چهل فرسخ است و عرض آن از جانب جنوبی تا حد شمالی
 بیست فرسخ و در وسط آن دشت هموار که میان کوه سار و اقشده هزار قریه معموره است و مشون بچشمهای
 خوشکوار و سبز و لطافت آثار و از ثواب وجود آب و هوای آید اراست که حسن صورت و لطف شامل خوبان
 اینجا در اسنه سخوران فرس مثل شده چنانکه گفته اند رباعی شاه همه دلبران کشمیری خرم دل
 آن شاه گکش میر قوی آن حور که روح را سز گش کوبند کاندز کف پای نازکش میر قوی و در کوه و دشتش انواع
 درختان میوه دارد است و انمارش نبات خوب و سازگار تا چون هوایش میل لبودی دارد و برهنای عظیم بسیار
 میوه های گرمی مثل خرمای و نارنج و لیمو و امثال آن در آن نواحی و قصبات آن شهر حاصل میشود لیکن از گرمی است
 نزدیک بدینجا فصل میکنند و سری نگر نام شهر است که نشین حکام اندی اراست و بطریق بغداد خرمی عظیم ایشان
 که آنرا هست میگویند در میان شهر جار است آبش از دجله بعد از میکند و عجب آنکه آنچنان آب قوی مجموع نزدیک
 چشمه میخیزد و بغیرش هم در آن ولایت و آنرا چشمه ویر میگویند و مالی اینجا بر سر آن نهر هزاران هزار گشتیها بجز
 بنه اند و این آب بعد از آنکه از حد کشمیر میکند و آنرا مواضع آب و ندانه و آب جمله میخوانند و در بالای ملان مسیکند
 و متصل میشود ببحر و بعد از آن باب خرمیا و میرسد و مجموع قریب اوچه باب سندی پیوندد و همه را آب
 گویند و در دامن زمین تته بدای عان میریزد و از دقایق حکمت آنکه معمار صنع و القینا میهار و امی من
 کل

در وقایع شصیه

۲۴۵

مقاله یازدهم

زوج بهیچ سوری از راسیات جبال پیرامن آنحضرت شید الحاکم کشیده که املی آن سرزمین بآن سوار از
تقرض عادی همین اندو تکلیف تلف و اندیشه اندر اس ازان قاصر است و راهبهای عام انولایت سه طرف است
یکی بصوب خراسان و آن راهبیت بناسیت و شوار چاکم نقتل احوال و افعال از آن طریق بر پشت دو آب منیر
نیشود و مردم آنجا که با شکار معهود شده اند بر دوشش گرفته چند روز بجای میسرسانند که بر چار پای بار توان کرد و در آن
بصوب هندوستان دارد و بر همین منوالست و بطریقیکه بصوب ثبت واقع شد از آن دوراه آسانتر است اما چند روز
راه یخز علفی که طبیعت زمهر وارد پیدا میشود سوار از خوف تلف چهار پایان ازان طسریق عبور دشوار است
✓ ایضا میرزا حیدر در کتاب رشیدی نوشته که مردم کشمیر تمام حنفی مذهب بوده اند در زمان فتح شاه مردی شمس الدین
نام از طاش عواق آمده خود را منسوب به میر محمد نور بخش کرده مذهب غیر معروف آورد و نام آن مذهب نور بخش
منا و انواع کفر و زندقه آشکار کرده کتاب فقهی احوط نام در میان مردم نام مردم انداخت که هیچ مذهبی از مذا
اهل سنت و جماعت شیعه موافق نیست و مردم مایکه این مذهب میدار مذبت اصحاب ثلاثه و عالیه را که شعاع
روافض است بر خود لازم گردانیده اند و خلاف عقیده شیعه میر سید محمد نور بخش را صاحب الزمان و مهدی
موعود میدانند و اکابر و اولیاء بالتمام بالعکس شیعه معتقد نیستند و همه راستی مذهب می نهند و در حبیب عبادات
و معاملات ازین متبیل تصرفات کرده تفرقه عظیم انداخته بود و مذهب خود را نور بخشی نام نهاده و مسود
این اوراق جمعی را از مشایخین نور بخشی در بدخشان و غیره دیده است و در درس و علوم باینده شرکت بودند
بنگی بشریت ظاهری را آسته و بسنن نبوی پیراسته اند و بالتمام بahl سنت و جماعت موافق و متفق اند
چنانکه یکی از فرزندان امیر سید محمد نور بخش رساله دیرامین نمود چیزی خوب در آنجا نوشته و این سخن از آنجا است
که سلاطین و امرا و جهال کمان میرند که سلطنت صوری با طهارت و تقوی جمع نمیشود این غلط محض است زیرا که اعظم
انبیا و رسل با وجود نبوت سلطنت کرده در آن امر ساعی محمود به تقدیم رسانیده اند مثل یوسف و سلیمان و داود
و موسی و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مقصود آنکه این برخلاف مذهب نور بخشی کشمیر است
و بموافقت بعضی اهل سنت و جماعت کتاب فقه احوط را که در الوقت در شهر کشمیر مشهور بود آنرا بمنجه پیش علی

هندوستان فرستادم و ایشان بر پشت همان کتاب فتوای فرستاده اند و آن این است

فتوی علمای هندوستان بر کتاب احوط و نجاشیه

این است اللهم اِنَّا الْحَقُّ حَقًّا وَادِّعَا الْبَاطِلَ بِاطِلَالٍ وَادِّعَا الْاَشْيَاءَ كُلَّهَا بِبَعْدِ مَطَالَعِ اِنْ كِتَابِ وَنَفَقِ بَيِّنَاتٍ
در مسایل آن معلوم شد که صاحب این کتاب مذهب باطل داشته و از سنت مشهوره حسنباب و رزیده معتقد
اهل سنت و جماعت بوده و در دعوی اِنَّ اللَّهَ اَمَرَنِي اَنْ اَنْفَعِ الْاِخْلَافَ مِنْ بَيْنِ هَذِهِ الْاُمَمِ اَذْكَا
فِي الْفُرُوعِ سُنَنِ الشَّرَّافِ الْمُحَمَّدِيَّةِ كَمَا كُنْتُ فِي زَمَانٍ مِنْ غَيْرِ يَأْتِي وَنَقْصَانٍ وَثَائِمِي فِي الْاَصُولِ مِنْ
بَيْنِ الْاُمَمِ وَكَافَرِ اَهْلِ الْعَالَمِ بِالْبَقِيَّةِ كاذب بوده و مایل بمذهب زندقه و سقط گشته محو این نوع کتاب
و نفی آن از عالم بر یکسانیکه قادر باشند از موجبات و فرائضات است و قلع و قمع این مذهب از ضروریات
در خسر و منع عاقلان این دین و معتقدان این مذهب و این کتاب فرض است و چون مقر باشند و ازین مذهب باطل
برگردند و دفع شده ایشان از مسلمانان بالیاست و اهل و اهل واجب است و اگر تائب شوند و ترک این مذهب
نمایند امر فرمایند که متابعت مذهب حضرت ابي حنیفه که سراج امتی در شان او حضرت رسالت پناهی فرموده
است قبول فرمایند و چون این نوشته بمن رسید بسیاری از مردم کشمیر که بمذهب ارتداد و سبیلی تمام
داشتند طوعا و کرها بمذهب حق در آوردم و بسیار را بقل رسایندم و جماعتی در پناه نقیضت کربحه خود را صوفی
نام نهادند لیکت نه صوفی صافی اند و زندگی چنین مشتمل باطمی چند گرا که کرده مردم اند از حلال و حرام
مطلقا خبر ندارند و تقوی و طهارت در شب بیداری و کم خوری پیدا شده اند هر چه بایند خوردند و گیرند و شراب
و حرم تمام دارند و علی الذواتم تعبیر منام و اظهار کرامات که خیال آن شود و این شود و اخبار از معنیات آینده و گذشته
مشغولند و بر یکدیگر سجده میکنند و باین رسوای اربعین می نشینند و علم اهل علوم را بغایت مذحوم و مکروه میدانند
و بی شریعت را بطریقت خوانند و گویند اهل طریقت را با شریعت کاری نیست غرض که باین شیوه عاصده
و زندقه درهای دیگر و بدعت عبادا بالله و مصلحت الیه می نمایند و تعالی جمع اهل اسلام را ازین نوع آفات و طغیان

در وقایع کشمیر

۴۶۷

مقاله یازدهم

در پناه عصمت خود مصون و محفوظ دارد بحق ^{آنکه} پیش از ایشان در کشمیر فرقه کفره آفتاب پرست بودند که
ایشان را شمسین میگویند و مذہب ایشان آنکه وجود نورانیت آفتاب بجهت صفای عقیدت ماست و وجود ما بجهت نورانیت
او اگر صفای عقیده خود را مکتب کرده اند آفتاب را وجود نمائند و اگر آفتاب فیض خود را از ما بردارد نیز وجودی نمائند و ما با
موجودیم و بی ما اورا وجودی نیست و بی او ما را وجودی نه مستحکم و باشد چون احوال ما بر وظایر است ما را بغیر صلاح
و خوبی و بیکاری رودانیت و چون شب شود و او ما را نه بیند و بر احوال ما واقف نباشد هر چه بکنند بدان مواخذ نباشند
بمانا ^{نه} شمسین بموجب آفتاب تنزل بمن الشاه شمس الدین لقب داشته اند مردم کشمیر آنرا غلط کرده اند
تحقیق داده اند و شمس الدین را شماسی محقق ساخته اند اینست آنچه میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نوشته اند و نیز
مؤلف این کتابت یعنی محمد قاسم فرشته از مترجمین اندیاری که علم و فضل انصاف داشتند احوال مذکور را
تغییر ننموده گفتند رعایای انملک کلمه جمیعین حقی مذہب اند و از سپاهیان انملک الرشیدی و علماء
انجا کمتر مذہب شیعه دارند و پادشاه ثبت کوهاک که همسایه کشمیر است بدولت مخالفت و آمیزش با سپاهیان
کشمیر انجان در تشیع غلو دارند که اگر بنگارند و اردا نشهر کرد و دوسب اسباب بی کنند و او را بشهر میکشند و وظایف
چکان دعوی میکنند که میر شمس عاقی شیعه مذہب داشت ملا محمد و سلاطین انصر معتقد او گشته خطبه اشعی عشر
حسب الحکم او خوانند و کتاب احوط تالیف میر شمس عاقی نیست بلکه یکی از طغیان کمره آنرا تصنیف کرده و الله اعلم

ذکر سلطنت سلطان شمس الدین

بالصواب

بنابر آنکه اقوام رفته که درین کتاب بشرح وقایع حکام کفره و ذکر اسامی ایشان که از حد و حصر بیرون اند نه پروردار و حرم
شروع در بیان سلاطین اسلام کشمیر کرده میگوید که اسلام انحدود و قریب العهد است حکام قدیم اندیاری همه
هنود بودند و اکثر دین برهنه داشتند تا در سنه خمس و سبعمایه که انجام حکومت سیه دیو بود شاه پیر نام شخص
در لباس قلندری به کشمیر آمده نوکر راجه شد و او نسبت خود چنین میگفت که شاه میزبان طایس بن آل بن کرشنا
بن نیکو درو نسبت نیکو دریا رجن که یکی از پاندها است میرساند و احوال پاندها در مهابارت که بغیر موده اکبر پادشاه

تاریخ فرشته

۳۸۶

مقاله یازدهم

ترجمه کرده برزمنامه موسوم ساخته اند مذکور است و شاه میرزا مدتی خدمت راجه کرده اعتبار یافت چون راجه دیو در گذشت پسر او راجه رجن بجای او نشست و شاه میرزا را وزیر خود ساخت و کارخانه برود که انشت و امانتی پسر خود که حسد نام داشت با و تقویض نمود و چون راجه رجن فوت کرد راجه اودن که قزاقی با و داشت از قندهار آمد و بجای او نشست و وزیر او را وکیل خود ساخت و دو پسر شاه میرزا یکی جمشید و دیگری علی شیر نام داشت اعتبار نمود و صاحب اختیار ساخت و شاه میرزا دو پسر دیگر نیز داشت یکی شراشاک و دیگری بندهال و اینها با تمام چون صاحب داعیه بودند و استیلا و استقلال ایشان از حد گذشت راجه اودن منتهی شایسته از آمدن نماینده فوجی کرد و شاه میرزا و پسران او تمام بر کفایت کشمیر را مقرون شده اکثر نوکران راجه را از خود ساختند روز بروز غلبه ایشان زیاده شده راجه رجن تر میشد تا در سن سبع و اربعین و سبعمایه راجه اودن دیو در گذشت و زن او کوته دیو قائم مقام شده خواست که با استقلال حکومت نماید پس در فکر دفع شاه میرزا شد و بواسطه پیغام فرستاد که چند دیو بن راجه رجن دیوار که مدت ها امانت او بودی شایه بر دار و مهمات شایه ساخت با شش شاه میرزا مقصود او دانسته قبول این امر نکرد و رالی بالشکر بسیار بر سر او رفته گرفتار گشت و منتهی صید راجه ایل آید سوی سنیا در رود ظاهر شده بعد از شاه میرزا از روی ناچاری بشوهری قبول کرده اسلام آورد و چنانچه بکروزر و کیش با هم بودند روز دیگر شاه میرزا گرفته مقید ساخت و لوی شایه برافراشته خطبه و سکه بنام خویش کرده خود را شمس الدین خطاب داده ملت خفی را در بلاد کشمیر رواج داد و رسوم علم و نقدی که از حکام سابق مانده بود همه را بر طرف ساخت و خاطر از اعدا جسع نموده تمام ولایت کشمیر که از قبل و غارت و لجنای حسد شده بود بمیان عدل و احسان آبادان ساخته نوشته داد که زیاده از شش یکت محصول از ایشان بگیرند و گویند چون دلجو میر بخشی قندار بود وقتی با جمیعت تمام بر سر کشمیر آمده تمام اولایست را زیر و زبر ساخت و راجه سیه دیو ز بسیار بر عایا توجیه یعنی مصادره انداخته بجهت پیشکش دلجو فرستاده چون فایده از آن غایب شد سیه دیو رعیت را بچنگ عقوبت انداخته خود بکوشه بر رخت و دلجو مقدار علم و نقدی و فساد که مریدی بر آن مقصور نباشد در آن ملک گامی آورد و در آن

سلطان شمس الدین

۵۴۹

مقلد یاردم

از کثرت سرما اینجا معتیم نشده بعد از بازگشت آقچه چون آوازه شجاعت و یکنامی شاه شمس الدین در
اکتاف و اطراف شهرت گرفت و از روی استقلال بکار فرمانروایی مشغول شده جمعی را از طایفه لون
که مخالفت نموده بودند از کشتوار گرفته بسیار است رسانید و از مردم کشمیر و طایفه را کلان ساخت یکی
مکات و دیگری باکری و تتر داد که امرا و سپاهی الملک اکثر این دو مشرّف باشند بعد از آن
مهمات چون لشکر ضعف و پیری بروماتخت آورد و امور شخصی باری بعهده جمشید و علی شیر سپرد و
گذشته خود با فراغت بعبادت مشغول شد و در پهلوانی در گذشت مدت شایب او سه سال بود

ذکر سلطنت شاه جمشید بن شاه شمس الدین

بعد از شاه شمس الدین سپهر بزرگ او جمشید شاه با تلقان اعیان دولت بجای پدر جلوس نموده و برادر او
علی شیر که در ایام زندگی پسر با او شریک مصلحت بود و مردم سپاهی و رعیت خوانان او بودند
و در نیوفت بر سرش جمع شدند و مدتی پور که شهر سیست مشهور بوده و او را پادشاهی برداشتند جمشید
شاه برو لکسر کشیده و ملا برقی و ملا را پیش آمده طالب صلح گشت علی شیر از مصالحه کردن سنجیده بجناب
تعیل استقبال نموده بر لشکر او بیخون آورد و شکست داد و سلطان جمشید بعد از انزاع مدتی پور را خالی
بایلغار تجزیه آن متوجه شد سپاهیان علی شیر که بجافطت و خواست آن نامزد بودند بیکت پیش آمده
اکثری قتل رسیدند و علی شیر بر آن مطلع شده بجانب مدنی پور شتافت و چون بانحدور رسید
جمشید شاه تاب مقاومت نیاورده بولایت کراچ فرار نمود و سراج نام وزیر جمشید که محافظت
تخلیه سری مکرر بعهده او بود علی شیر را طلبیده سری مکر را با وسپه و جمشید بعد از این واقعه مکر را بسته پادشاه
دعای کرد و در همان ایام در گذشت مدت حکومت او یک سال و دو ماه بود

ذکر سلطنت سلطان علاء الدین

تاریخ مرسته

۵۰

مغزیتما

سلطان جمشید در گذشت برادر کمرشش که علی شیر نام داشت خود را سلطان علاء الدین خطاب داده بر تخت نشست و برادر کوچک خود را که شیر اشاک نام داشت و کبیل مطلق ساحت و در ابتدای عهد او سرادانی همه چیز شده در او احسن قضا عظیم اعتماد خلق بسیار تلف شدند و طایفه که مخالفت در زیده بکشتوار رفته بود بمطالع اقبال بدست آورده در کشمیر مجوس ساحت و علم استیلا بر افراخت و در دیک بخشی پور شمیری بنام خود بناموده از احکام مختصره او بود که زن بدکاره از مال شوهر ارث نبرد و باین حکم بسیاری از زمان پیرامون را کشته پای در دامن عفت و پرهیزکاری گذاشتند و مدت سلطنت او دوازده سال و هشت ماه و سیزده روز بود

ذکر سلطنت شاه شهاب الدین

چون سلطان علاء الدین را حیل زندگانی ملی نمود برادر خود و شش که شیر اشاک نام داشت بعد از او بسطید رسیده خود را سلطان شهاب الدین نامید و او صاحب داعیه و شجاع بود و اخلاق پسندیده داشت روزی که قحطی از جایی نمی آمد از قندهار داخل ایام عمریند است و انار که در است از بشیره او ظاهر میشد و ولایت محدود بالکان مشتمل می شد و چون لشکر بکنار آب شبنم کشید جام حاکم اندیا را بچنگ پیش آمد و سکنه قندهار و غزنه را نیز از او دیدم در سراسر بودند و او با سب مکر که الان باش نفر مشهور است پیش رفته و از مخالفان جمع کثیر را قتل آورده بکلی بکشت و کشتن درآمد و بواسطه صعوبت راه محنت بسیار کشید بر اجبت نمود و کنار آب شبنم معسکر ساحت در ابر مکر کوه که بعضی از محال متعلقه دلی غارت کرده برشته بود در راه شاه را عازم نمود و غنایم بسیار بدست آورده بود همه را بجنور شاه گذرانیده اطاعت نمود و حاکم قبت کوکب آمد و درخواست کرد که افواج شاهی او را سیسی بزرسانند و اطراف ولایت را متوجه ساحت بمقر دولت خود شافت و اینجا قرار گرفته برادر خود و خود بهندل نام را ولی عهد ساحت و حسن خان و علیانرا که هر دو پسر حقیقی او بودند بکشته زن دیگر که با مادر ایشان نزاع داشت بچاقب و بی اخراج نمود و همچنین شهاب بود و در خیمه سلطنت از اخراج فرزند خود حسن خان بهمان شده او را از دست

طلک کرد

شاه شهاب الدین

۵۱

مقاله یازدهم

طلب کرد و حنغان بجمو آمده بود که سلطان شهاب الدین مریض گشته در گذشت و مدت سلطنت او بیست سال

ذکر سلطنت سلطان قطب الدین

چون سلطان شهاب الدین بساط زنجبار در نور دید برادرش بندهال بعد از سلطنت رسیده خود را سلطان قطب الدین نامید و او صاحب اخلاق پسندیده بود و در تنفیذ احکام خود اتمام تمام داشت و در سلطنت سردار براب به تسخیر قلعه لوه سرگوت که در تصرف بعضی امرای سلطان شهاب الدین بود فرستاد و بعد از آنکه جنگهای صعب بین افریقین واقع شده بود آن سردار گشته شد سلطان قطب الدین خطها فرستاده برادر خود حنغان را از دبی طلب نمود لیکن چون حنغان اطاعت کرده قدم در ولایت کشمیر نهاد جماعتی از اهل حسد سلطان را از آن اراده پشیمان نموده بکفر فتن او اغوا نمودند و رای دل را که یکی از امرای شاه شهاب الدین بود حنغان را ازین اراده آگاه کرد پس حنغان فرار نمود و بلو بر گوت رفت و مخالفان شاه که در آنجا بودند از آمدن او قوت یافتند سلطان قطب الدین رای دل را گرفته در بند کرد و او را بنده کریمه خود را بحسن خان رسانید و او پیوسته داشت که زمینداران حنغان را رای دل را گرفته بخدمت سلطان فرستادند سلطان رای دل را بقتل رسانید حنغان را در بند کرد و در او چهل و پنج عمر سلطان را خداوند تعالی دو پسر کریمت فرمود یکی را سکار نام کرد و دیگری را بیست خان و چون پانزده سال و چجاه ازمو او در گذشت او را فرشته شوره سنه ست و تسعین و سبعمایه وفات یافت و بعد از او پسر بزرگش سلطنت نشسته خود را سلطان سکندر خطاب داده گویند که در عهد شاه قطب الدین امیر کبیر میر سید علی همدا قدس سره اعراس بنو احمی کشمیر آمده کتابی بسلطان قطب الدین نوشت و شاه بتعظیم تمام جواب کتابت او نوشت و مستحای حضور فرمود و چون حضرت میر بشرف مقدم حوالی سدری مکر را مسرف کرد ایند شاه استقبال کرده با عاز و اکرام مالا کلام شهر در آورد و خود و بزرگ کشمیر بالتام نسبت بانجام عالی مقام ارادت صادق بهر رسانیدند و بر او بیت میرزا حمید دو خلافت که در کتاب رشیدی درج گردیده است

تاریخ فرشته

۶۵۲

مطالعه یاردم

زاده از چهل روز در آن شهر افتاد است کرده بجانب وطن بالوف مرصفت فرمودند و قیاس چنین است که خانها
مغلی که آنحضرت بدان شهر بنام فرمودند و بخوار ایشان مردم آن شهر طرح انداخته اند و یاد غنبت آنحضرت
با تمام رسیده باشند باین سبب جناب امیر ملت مدید در کشمیر تشریف داشته باشند و گفته اند مدت چهل روز تمام
شدن جان خان فغانی مغلی و عالیشان خالی از صعوبت نیست و الله اعلم بالصواب

کفتار در بیان وقایع سلطان سکندر بت شکن

که نام اصلی او سکندر است و باستقواب مادر که سوره نام داشت بعد از پدر بخت سلطنت نشست امرا و ارکان دولت
مطیع و منقاد گردیدند و از حبس سلاطین کشمیر شکست و عظمت و کثرت لشکر ممتاز بود و مهابت بسیار داشت
و مادر سلطان سکندر در اوایل حکومت دخل در مهات ملی نموده اکثر امور را بوجه نیک سرانجام مینمود و چون از
داماد خود شاه محمد نام نسبت بسطان سکندر آثار مخالفت دریافت او را در شش راکه و خنرا بود از میان برداشت
درای مادی که در سلک امرای عظام نظام داشت و مدار مهات برد بود و پیچون برادر شاه سکندر را
داده جلالت سلطنت شاه سکندر ازین جهت با وی نفاذ خاطر بهر ساینده در اندیشه دفع او شد اما چون کمال
استقلال داشت نمی توانست که از قوه بغض آورد و درای مادی بر حقیقت حال واقف گشته از شاه
التماس نمود که اگر حکم شود بنده رفته غبت کوچک را که نزدیک کشمیر است بگیرد و عوض او آن بود که بدین
از آنش غضب او دور باشد و شاه باین امید که شاید در آنطرف در جنگها کشته شود بی سی کو بر مقصود
بدست افتد او را رخصت داد و درای مادی به ثبوت لشکر برده بتدریج اولایت را مستخر ساخت و تمامی مملکت
غبت بقرت در آورده جمعیت تمام بهم رسانیده بنی ورزید در حضور بت سکندر شاه لشکر خود را جمع آورد
متوجه او گردید و در سرحد جنگ واقع شد رای مادی بکریخت و عاقبت بدست مردم شاه گرفتار
گشته در بند افتاد و بعد از مدتی از غایت اعراض و لیکر شده زهر خورد و خود را بکشت و شاه سکندر
در ترتیب سپاه شده غبت و اطراف آنرا چنانکه باید و شاید محافظت نمود و در آن ایام منسیر

سلطان سکندر بشکن

۵۳

مقاله یازدهم

صاحبقران هنگام غم تسخیر هندوستان چون ایلچیان خود بادو منیل برای شاه سکندر فرستاده بود ازینمخی افتخار و مهابات بسیار کرده عرضه داشت بملازمت امیر تیمور صاحبقران مرسل داشته اظهارند و اخلاص نمود و عرضه داشت که هر جا حکم شود ملازمت خواهیم نمود و ایلچیان صاحبقران را از بسیار رعایت کرده با غار و اکرام رخصت فرمود و ایشان چون بملازمت صاحبقرانی مشرف گشتند آنچه از سلطان دیده بودند بعضی رسانیدند آنحضرت در مقام عنایت شده بجهت او خلعت طلا و دوزی و اسب با زین مرتع فرستاد و حکم فرمود که چون رایات جلال از دلی بدولت و اقبال بجانب پنجاب مراجعت فرماید در آنجا بملازمت مشرف گردد و چون این حکم بسلطان سکندر رسید پیشکش بسیار سامان داده استعداد ملازمت رسیدن کرد چون شنید که صاحبقران از راه سواکت عازم پنجاب است پیشکش بسیار همراه گرفته متوجه ملازمت صاحبقران شد و در آن راه شنید که بعضی امرا و وزرای صاحبقرانی گفته اند که سلطان سکندر می باید که سه هزار اسب و صد هزار شتر و عساکر پیشکش بیاورد از تخیر بسیار پریشان شده از راه دریای بازگشت و عرضه داشت بملازمت صاحبقران فرستاده مضمون آنکه چون پیشکش لاین بندگان آنحضرت میرسد از آنحضرت روزی چند توقف نموده تا پیشکش لاین بهم رسانیده متوجه بندگی شود چون آنحضرت بر مضمون عرضه پیشکش باو مطلع شد دانست که بعضی از وزرا او گفتند که سلطان سکندر سه هزار اسب و صد هزار شتر و عساکر پیشکش بیاورد انجم امت را اعراض کرد و ایلچیان سکندر شاه را بنایت نوازش فرموده گفت که وزیرا نامعقول گفته اند باید که شاه سکندر خاطر خود جمع داشته بیدغدغه متوجه ملازمت شود و چون کان شاه سکندر بکشمیر رسید و آنچه از امیر تیمور صاحبقران شنیده بودند باو گفتند بسیار خوشحال شده استعداد رفتن کرده از کشمیر برآمد لیکن زمانی که سکندر شاه در قصبه بارموله رسید شنید که صاحبقرانی از آب سند گذشته به تعیل متوجه فرقه شد بنابراین منسوخ عنایت کرده ایلچیان را با پیشکش بسیار بملازمت آنحضرت فرستاد و خود به کشمیر مراجعت نمود و سلطان سکندر بمرتبه سخاوت داشت که از شنیدن آوازه آن دانشمندان عراق و هندوستان و ماوراالنهر بملازمتش آمدند و علم و فضل و اسلام در مملکت کشمیر رواج تمام پیدا کرده نمونه عراق و هندوستان گردید و

تاریخ فرشته

۵۴

مقاله یازدهم

از جمله علایق محمد نام عالی را که سر آمد روزگار خود بود بسیار تعظیم مینمود و ادب دین از وی می آموخت و بر سیه بت نام که مسلمان شده بود شاه اور وزیر مطلق العنان ساخته در امور دنیوی معتد علیه خود گردانید و سیه بت بیاسن طالع ارجبند در مقام آزار و ایدای بنده و یان در آمده سعی بسیار نمود تا آنکه سلطان بطلاعت او حکم فرمود که تمام برهمنان و دانیان بنده و مسلمان شوند و هر کس که مسلمان نشود از کشمیر بدر رود و فاشته بر پیشانی کشند و زنان را به سر راه شوهر خود ننوازند و بتان طلا و نقره را در دارا کفر بکند که اخته زر مسکوک زنند ازین جهت محنت بسیار بنده و یان اولایت که اکثر برهمنان بودند رسید بسیاری از برهمنان که مسلمانی دشوار میدانستند و ترک وطن از آن شهر دشوار بود خود را بکشتند و بعضی دیگر جلای وطن کرده بولایت دیگر رفتند و بعضی دیگر ارتس و دوهم سلطان و وزیر اظهار مسلمانی بطریق رخصه تقیه کرده در کشمیر ماندند و سلطان تمامی همت بر شکستن بتان و تاختها کاشته اکثر آنها را خراب ساخت از انجند تنگه عالی که در باغ بجزا بود او را بهاد و منسوب میساختند بفرموده سلطان بکشتند و هر چند که او را کافتند و باب رسانیدند نهایت اذرا نیافتند و مقتدای او را که بجلد یو پوهه شکستند مشعلهای عظیم از آتش در هنگام خرابی از انجا پیدا میشد چنانکه سلطان و ارکان دولتی همه میدیدند و کافران آنرا حمل بر کرامات معبودان باطل خود کرده چیزها میگفتند اما چون سلطان شکستن آنها بجد بود و آنها را از طلسم و امثال دلگت میدانست دست از آن باز نداشت تا اثری از آن باقی نماند و همچنین راجه للتا و ست پیش از ظهور اسلام دیو هر سه در خاست عفت و استحکام در رتس بود ساخته بود و از منجان پر سیده بود که این معبد تا کی بقا خواهد داشت و دیرانی او از چه رو خواهد بود منجان بعد از ملاحظه او صنایع کلی گفتند که بعد از هزار و یکصد سال ازین تاریخ گذشته سکندر نام پادشاه این تاخت را خراب خواهد ساخت و صورت عطار دراک در دست خواهد شکست للتا و ست فرمود که این مضمون بر لوح مسی کهنه در صندوقی از رتس گذاشته در بنیاد آن عمارت دفن کنند و در زمان شکستن آن عمارت آن لوح پیدا شده چون مضمون نوشته معلوم شد سلطان گفت که شکی این صحیفه را در بالای دیوار این عمارت نصب میکردند تا بعد از ظهور آن ملکی حکم منجان بکشد و حکم بویانی بسپارد و سلطان سکندر دیگر

سلطان سکندر ب شکن

۵۵۷

مقاله یازدهم

تجارتی علی شاه را پس از آن خراب ساخت که بهت شکن شهرت یافت و از احکام مستحسنة سلطان کی آن بود که در شهر و شراب فروشند و از ولایت او نیز بکس خواه کامس و خواه مسلمان تنها بکنند و در شهر عمر سلطان است محرق گرفت و پسران خود میرخان و شاهی خان و محمد خان بر سره رادر یک مجلس طلبیده از هر کوه نضایج مذکور ساخت و بوقان و اتحاد و صیت فرموده پسر بزرگ خود میرخان را خطاب علی شاه و سلطنت باو گذاشته در سنه تبع و عشر و ثمانیا به در گذشت مدت سلطنت بیت و دو سال و نه ماه بود

۸۱۹

ذکر ایالت سلطان علی شاه بن سکندر شاه ب شکن

سلطان علی شاه در کشمیر بعد از پدر بر تخت سلطنت نشست و هر چند خود سال بود و نا چون مهات و صلاحیت سلطان سکندر و در ولایت را گرفته بود مردم از اطاعت تجاوز نکردند و او در استبدادی سلطنت جمیع مهات ملک را بعهده سیه ب که وزیر شاه سکندر بود گذاشت و سیه ب در مدت چهار سال وزارت خویش انواع ظلم بر رعایا کرده بدستور زمان شاه سکندر اقسام جور و جفا بنده و رسا و قوم خود را که بر شاه باشند هر که مسلمان نشد بقتل آورد و چنانکه در اندک مدت از اظایفه در کشمیر نشانی نماند و مسلمان شدند یا از ولایت بدر رفتند و چون سیه ب بعلت و ق کرمات شده و بهمان رخت در گذشت سلطان علی شاه برادر خود شاهی خان را که در تدبیر و شجاعت یکسان زمانه بود مرج امور مملکت بساخت و او جمیع مهات شاهی را پیش خود گرفته برادر را آسوده داشت و چون شاه علی شاه بقصد سیر عالم در سنه کیرون رفتن از کشمیر شد شاهی خان را نفع خود کرده محمد خان برادر خود را با طاعت و انقیاد و نصیحت فرمود و برای وداع نزد راجه چون که خسر علی شاه بود رفت و راجه چون در احمدی اودا سرزنش کرده از ولعهد ساختن شاهی خان و ترک شاهی کردن پشیمان گردانیدند و چون دانستند که بمید و احانت استرواد سلطنت پیشتر نیست راجه محمود را بر راجوری با شکر بسیار محمد سلطان علی شاه شده بکشمیر رفتند و آن خطه را از تصرف شاهی خان بر آورده بار دیگر بقرص علی شاه در آورند شاهی خان از کشمیر رانده بشاکوت رفت و چون در همان ایام جبرست شیخا که که در سمرقند از بند

تاریخ فرشتہ

٥٥٤

مقالہ پاور

سما جعفران کریمتہ در پنجاب و متعلق تمام پیر کردہ ہو. شاہینخان باو پناہ برد و سلطان علیشاہ بالمشکر جیکرا
از کشمیر برآمد و بر سر جہرت و شاہینخان ابلفارسی بمو. و ایشان از ابلفارسی رفتہ و خلی لشکر و وقوف
یافتہ در ہما روز در میان کو ہما صفہا را ستہ جنگ کردند و علیشاہ را شکست دادند و بروایتی علیشاہ زندہ بہ
جہرت افتاد و روایتی کہ کوفہ را منور و شاہینخان بہ نبال او نمود و از ولایت بیرون کرد و خود بہ پای تخت کشمیر
رفتہ زمام سلطنت بہ دست آورد و مردم خیم کشمیر کہ خواہان او بودند خوشحال شدہ و تقاربا می شاد و یا نہ فو نقد
مدت سلطنت علیشاہ شش سال و نہ ماہ بود و این واقعہ در سنہ ست و عشرين و ثمانیہ بظہور پیوست

۱۸۳

ذکر سلطنت سلطان زین العابدین

چون شاهینان در کشمیر بجای پدر بنشست و خود را سلطان زین العابدین خواند و لشکر بسیار بمراد حسرت
کرده نامید و اورفته ولایت دلی و پنجاب را بکبیر و اگر چه حسرت با پادشاه دلی برابری نتوانست نمود اما
بعوث لشکر سلطان تمام پنجاب و غیره را مقرب شد و سلطان قصد حبس کبیری نموده اسکری بر قریه
فرستاد و انولایت را گرفت و اکثر ولایاتی را که در کنار آب گشته بود خراب ساخته مردوش را بقتل آورد
و محمد خان برادر خود را صاحب مشورت ساخته کلنیات و جزئیات و مهمات با درجوع نموده خود شخص
تضایا میگرد و با جمیع طوایف مردم صحبت میداشت و چون کسب علم و فنون کرده بود همیشه مجلس او پر
از دانایان و مسلمان و هندو می بود علوم موسیقی نیک و درزیده بود و اکثر اوقات او بتعمیر ولایات و کثیر
از اوقات و بر آوردن آنها بجای رود مصروف میکشت و حکم عام کرده بود که در تمام ولایت هر چه از پریشانی
شود ریسمان قریاست تا واقع دهند و باین تقریب دزدی بالتمام ارفستند و او بر افتاد و رسوم بد که از سید
بت مانده بود بر انداخت و نرخ نوینی که در زمان او شده بود در عهد سلطان سابق نبود و در کرد و قواعد
و ضوابط خود را بر تختهای مسکنند و در هر شهری و دی که داشت تار رسوم ظلم از ولایت کشمیر بر افتاد و کوسین
بر تختهای مسن نوشته بود که هر که بیاید و بدین دستور کار نکند بلفظت خدا گرفتار باد و سلطان بحسب طاعت
سری

سلطان زین العابدین

۵۵۷

سری نهت را که طبیبی عاقل بود تربیت کرد و بالنسب او بر بختان را که در زمان سلطان سکندر از شش
 سیه بت بدر رفته بودند از ولایات دور دست طلبیده اعلاک برای ایشان معتبر ساخت و در معاشرت
 بنود اوقات تعین نموده جزئی را مانع کشت و کاوشی بر طرف ساخت و بر بختان دانا و ساینه
 بنود و یا نرا طلبیده از ایشان عهد گرفت که اصلا دروغ نگویند و آنچه در کتب بنودی نوشته است از آن تخلف
 ننمایند و جمیع رسوم و عادات ارباب کفر که در عهد شاه سکندر بر طرف شده بود مثل فشقه کشیدن و سوزن
 زدن بسمه و غیر آن سلطان زین العابدین همه را از سر حدی کرده پیشکش و جریانه و دیگر مناسک و عادات که مقدار
 از عایا میکرقتند بر انداخت و حکم عام کرد که سوداگران متاعی که از ولایات بیارند در خانه خویش پنهان سازند
 و بهر بهای که در هر جا خریده اند باندک سودی فروخته باشند و غبن فاحش در سودا ننمایند و سلطان
 همه زندانیان را که در عهد سلاطین سابق مقید بودند بکفالت آزاد ساخت و یکی از ضوابط او این بود که هر ولایتی را که
 فتح میکرد خزانه آنرا بر عساکر قسمت مینمود و بدستور پایتخت خویش خراج بر عایای اندیاز معتبر میساخت
 بزرگانشان و متکبران و کوشمال میداد و از مرتبه اعلی بدرجه ادنی میرسانید فقیران و ضعیفان را نوازش نموده بزرگ
 اوسط نگاه میداشت تا نه از تو انگری مفت بطبعی در زند و نه از افلاس کدای مطلق شوند و پارسایی او بحدی
 که عورت یکنه را بجای مادر و خواهر خویش تصور مینمود و هیچ وجه صورت نداشت که در روی نامحرم و یا
 در مال غیر بطریخت طمع کند و از جهت مهر بانی که بر عایا داشت کز و جریب که معهود بود زیاده ساخت و
 و خرج خاصه شاه از حاصل زری بود که از کان مس پیدا میشد و مزدوران همیشه در آن کار میکردند و چون
 در عهد شاه سکندر بتان فتنه و زور و غیره را شکسته سکه زده بودند در آن زر کادی پیدا شده بود سلطان
 حکم فرمود تا بر مس خالص که از آن کان حاصل شده سکه بزنند و رایج سازند و سلطان بر هر که غضب میکرد
 لازم نبود که او را بسزا رسانند و هر چه در حق او میگفت از تقول بد بمان میشد و او از کسی که ناخوش میبود او را
 از طرف ولایات خود سزای میکرد که او میداد و آنست که سلطان بر دشمنان است بکار راضی میرفت و
 همسازانی او در دشمن میشد و مردم در زمان او به ملت که میخواستند میبودند و هیچ کس از روی تعصب

تاریخ مرسته

۶۵۸

مقاله یازدهم

دیگری نیست و بر چنان و بهند و یان که بالتام در عهد سلطان سکندر مسلمان شده بودند در زمان سلطان مرتد میشدند و کسی را از علمای اسلام برایشان از مرارت و اذمهال گرفت و گیر نبود سلطان تردیست بکوه ماران جوی آورده و شش فر بنا کرده آب دانی تانچ کرده راه بود و برین قیاس شهرهای دیگر معمور میساخت و در کالپور و غیر آن آبها از دور آورد و جو بهای می کنند و پلهای بسبب و زراعت بسیار میفرمود و در موضعیکه خود آب و آن کرده بود علما و فضلا و غر بار را مستوطن میساخت تا مردم آینده در دنده را طعام میداده باشند و هر چه محتاجان را در کار باشد از نقد و جنس از آن جنس صرف میکردند باشند و در مملکت کشمیر هیچ زمین بی آب و زراعت نماند مگر جائیکه علم سلطان بآن نرسیده و سلطان اراده نمود که در حوض و یرناک که مثل دریای بظرف در می آید و حکام آن ناحیه آنرا بسته اند عمارتی بنا کنند پس با دانیان عصر مشورت کرد و بعد از گفتگو و تامل بسیار راهها بر آن قرار گرفت که مریجات از چوب ساخته و آنها را پیرسنگ کرده در آب غرق کنند و چون بلند شود بالای آن عمارت سازند و چون چنین کردند و سنگها از آب چند کوزه بالا برآمد شاه در آنجا عمارت عالی بنا کرد از منازل و مساجد و باغ و آرائین الکنام نهاد و فی الواقع بخوبی آن عمارت شاید که در کم جایی از عالم بوده باشد و شاه مواضع خوب را وقف آنجا کرد و کدشتکی و وارستگی او از دنیا برتر نبوده که بآن علو شان و حشمت و شوکت اصلا تعلق با سبب سلطنت نداشت و در مقام جمع نمودن حسنات نبود و در عهد آن سلطان ملا محمد نام شاعری و انشمنه پیدا شد که در یک زمان در مجلس هربجری و قافیه که میخواندند در بر هیئت میکفت و در همان وقت هر مسئله مشکل را که میپرسیدند جواب میداد و سلطان در تعظیم او و جمیع علمای اسلام تقصیر نمیکرد و میکفت که اینها مرشد و قبله ما اند و ما را از ضلالت بر آورده به هدایت رسانیده اند و همچنین احترام جوکیان نیز مینمود که اینها مراض و غریب اند و نظر بعیب هیچ طایفه نمیکرد و همین هنر منظور او بود و فراست و بزرگی بمنزله داشت که بر نوع قضیه و مشکلی را که عاقلان از حل آن عاجز میشدند سلطان در پیه تفصیل میرسانید از آنجمله زنی در عهد او از روی ستیزه که با اتباع خویش داشت و بهیچ جلد او را ضایع نمینویست ساقش بشی بر صغیر خود را بجشت و مسباح همت خون بر آورده بداد خوابی نزد سلطان رفت سلطان آن قضیه را بدانیان درگاه حواله نمود و چون آنها را تشخیص معامله حاجب شدند سلطان اول اتباع او را که متمم بودند آنها در محو

سلطان زین العابدین

۶۵۹

طلبیده پرسید که اگر فی الواقع تو این طفل را کشته بمن راست بگو تا از تو عفو کنم و الا مرا بسیار است تو خواهم نمود چرا بداد
 که هر چه خواهید بمن بفرمایید من از کشتن این کودک خیر ندارم سلطان گفت اگر از تو این طفل صادر نشده است
 بیا برهنه شو و بحضور مردم در خانه خود را بیاور تا بدانند که از همت این خون پاکی زن سر فرو نمکنده گفت که اگر مرا بکشند هزار
 • مرتبه بهتر ازین زندگانی است که این امر کمال بی شرمی و بی حیای است همین همت خون مرا بس نیست که باین امر
 قیام نمایم آنکه سلطان دست از او باز داشته ام که همت کرده بود طلبیده تنها از در غلوت پرسید که راست بگو
 این طفل را که کشته است زن گفت اگر اتباع من کشته این پسر نباشد مرا بجای او باید کشت سلطان گفت اگر تو
 درین دعوی راست کاری بحضور مجلس برهنه شو آن زن فی الحال این سخن را قبول کرد و خواست که جامها از تن
 خود بکشد که سلطان مانع این امر گشته فرمود که حرم این کار از دست جهت استیصال اتباع این طفل بچا
 کشته و همت برونهاده بفرمود که تا زیاده حین زدن چون است در فعل رشت خود کرد و سلطان از یقین
 شد که قاتل اوست بفرمود تا بسیار رسانند و از جمله عادات سلطان این بود که حکم بکشتن دزد میفرمود بلکه بفرمود
 که دزد می یافتند فرمان میداد تا بنجر در پایش کرده بر روز جهت عمارت سنگ و گل میکشیده باشند
 و مهربانی که داشت مردم را حکم منع شکار بفرمود تا جانوران کشته نشوند و در ماه مبارک رمضان گوشت منجوز
 و آواز جود او چون انتشار یافت سازند تا گویند تا که در علم موسیقی یک زمان بودند از اطراف و نواحی رونی بکشمیر
 نهادند چنانکه کشمیر از کثرت هندویان این فن رشت ماک و زینت شد و ملاعودی نام که شاکر و خوجه عبدالغفار
 که صاحب تصانیف مشهور است از خراسان نزد سلطان آمد و چون نواخت که سلطان بسیار خوشش آمد
 و او را نواز نشناخته بود انعام بسیار داد و ملاجمیل نام عاقلی که هم در شعر و هم در خوشنویسی ثانی ندانست
 خوانندگیهای خوب در مجلس سلطان میکرد و سلطان از وقتی تمام دست میداد و اوقات بغایت خوش میبرد
 بنا بر آن هر سال چندان نزد جمیل میداد که شرح آن مقدور نیست و نقشهای ملاجمیل چون در جمیل
 سلطان تا این زمان در کشمیر مشهور است و در عهد سلطان جب نام آتشبازی پیدا شد که چشم روزگار پیش از آن
 ندیده بود و در فن آتشبازی اختراعات کرده که مردم حیران مانند و در کشمیر تفنن او پیدا کرد و در حضور سلطان

تاریخ فرشته

مقاله یازدهم

دارو و مساحت و هنر نمود و مردم را تعلیم داد و او غیر از انشعاب بازی در جمیع علوم نابین بود و مجلس سلطان از انکه
 در باب طرب که در حسن صورت و قوالی و آواز خوش بگذران زمان بودند و در حرکات و سکنت و در قص و خرام
 در جهان نظیر نداشتند رسکست بهشت بود و قاصان و طناب بآزنان در زمان او پیدا شدند و بعضی خوانندگان آن
 قبل بودند که یک نقش را در دوازده مقام ادا مینمودند و اکثر سازهای اهل طرب را از خود در باب طنبور
 و غیر آن بزرگ گرفته بچهار مرتبه فرموده بود و سوم نامی که بزبان کشمیر شعرها میکفت و در علوم هندی مشای
 نداشت زین حرب نام کتابی در بیان حالات و اتفاقات سلطان تصنیف نمود و آنرا شرحی و بسطی نماید
 و بودی سب که شاهنامه فردوسی تمام یادداشتی زین نام کتابی در علم موسیقی بنام شاه پرده
 بخشور شاه خواند و نواز شمایافت و شاه جمیع زبانها از فارسی و هندی و تبتی و غیر آن بر وجه کمال مهارت
 داشت و همه آنها حرف زد و فرمود تا اکثری از کتب عربی و فارسی بزبان هندی ترجمه کردند و بدین دست
 کتاب هندی و فارسی ترجمه کرد و کتاب مهارت که از کتب مشهوره هندی است نیز فرمود تا ترجمه کردند و کتاب
 راج ترکنی که عبارت از تاریخ پادشاهان کشمیر است در عهد او تصنیف شده و در زمان کبیر پادشاه ترجمه
 مهارت را که به عبارت بود بار دیگر عبارت فصیح آوردند و تاریخ کشمیر را نیز به فارسی ترجمه کردند و شاهانی که معاصر شاه
 زین العابدین بودند از شنیدن آوازه خوبیهای او اظهار اشتیاق ملاقات اومی نمودند خصوصاً خاقان سعید ابو سعید شاه
 از خراسان اسپان تازی با دوا و استران را به او اعلی و شتران قوی بیکل بادیه پیا برای او بدیه فرستاد و شاه
 از اینجی بسیار خوشحال شده در برابر آن خروارهای زعفران و قرطاس و مشک و عطر و کلاب و سرکه و شالهای
 خوب و کاسهای بلورین و دیگر غایب کشمیر ملازمت خاقان سعید روانه کردند و راه تبت سرور که حوضیت مشهور است
 آن اصلاً تغییر پذیر نیست و جانور کباب را که راج بنس نام داشتند و بجا سبب خوش صورت بودند جهت سلطان
 زین العابدین فرستاد و سلطان از دیدن جانوران خوشحالی تمام روی نمود و خاصیت آنجا نوران این بود که شیر آب
 مخلوط ساخته پیش آنها میدهند و حسزای شیر بمقدار از اجزای آب جدا کرده میخورند تا آنکه آب خالص بماند و شاه اومی
 تماشا مینمود و یقین داشت که آنچه از خواص آنها شنیده راست بود و شاه در ابتدای شاهی چنانکه گذشت محمد خان برادر

سلطان زین العابدین

۱۷۷

مقاله بیستم

خورد خود را و کبیل و ولیعید مستقل ساخته بود چون محمد خان وفات یافت حیدر نام پسرش را جانشین پدر ساخت و مهمات ملکی با و گذاشت و مسعود و شیر نام دو کو که خود را عتبار بسیار نمود و ایشان با یکدیگر خصومت نمودند و شیر کو مسعود را که برادر بزرگ بود بکشت و شاه در قصاصش شیر را بقتل رسانید و سلطان سه سپه داشت آدم خان که بزرگتر از همه بود و او را در نظر پدر خواری بود و حاجی خان سپه میان را بغایت دوست میداشت و بهرام خان سپه خود را جاکیر بسیار داده بود و ملا دریا نام شخصی را از پاجی کرمی برآورده بخطاب دریا خانی سرفراز ساخت و تمامی کار و بار مملکت با او سپرد و بجا طر جمع بعیش و فراغت مشغول گشت و روزیکه شیر دو کو که از نیل عالم گذشت سلطان یکت کرد و روز کشمیر که چهار صد شتر طلا باشد از جنت ترویج روح او با طفلان خیه فرمود و گویند که در آنوقت شاه زین العابدین را بیماری صعب رویداد چنانکه مرفوع الطمع شد قضا را در آن ایام جوکی کجتمیر در آمد و چون شنید که سلطان را بیماری صعب بهر سیده نزد امرای سلطان آمده گفت که شما دست از صحبت او شسته اید و من ملی میدانم که بیماری سلطان را بخود میگیرم که سلطان شفا یابد نزد یگان سلطان از اغنیمت شکر من دانسته او را ببالین سلطان بردند او گفت بیماری سلطان بنایت صعب است شما مرا بشاکردی اینجا بگذارید و بروید تا من آن چنانکه میدانم بیماری سلطان را بخود بگیرم ایشان او را با شاکرد پیش سلطان گذاشتند پس جوکی بصیغتی که داشت روح قالب خود و سلطان در آورد و روح سلطان ببدن خود منتقل ساخت و بشاکرد گفت که بدن مرا در آنس یعنی در مقام جوکیان برده محافظت میکرد و باش و از آسیب سکت و کرب و دیگر جانوران نگاه میداشته باش تا من روح سلطان صیغ کرده بجال خود بیایم پس آن شاکرد بدن آن جوکی را که از شدت و غلبه ضعف جنبش و حرکت نداشت از حجره بر آورده بوزر گفت که استاد من بیماری سلطان را بخود گرفت و من بدن او را میبرم تا علاج کنم شما بروید و صاحب خود را به زمینید ارکان دولت چون بجزه در آمدند سلطان صیغ و تندرست یافتند همگی حیران گشته بشکری که آن جنابها کردند و صدقات و نذورات مردم دادند و بعد ازین قصه سلطان مذتبا حیات بود اما ارباب علم و دانش مسکون نقل روح اند و میگویند که نقل روح از بدن ببدن منتقل منیت و بجا طر ناقص مؤلف این کتاب یعنی محمد قاسم فرشته چنان میرسد که چون جوکیان ریاضت کش مستجاب الدعوت و صاحب کشف و کرامات می باشند تو بهر کاشته مرغن کیسکه با و التفات دارند بخود میگیرند

تاریخ مرثیہ

۶۶۲

مقالہ بازو

بطریق نقل مرض مجید خود بہ نقل روح یعنی اردر کاہ صمدیت استہ عاینما یند کہ امراض یا چیزی کہ عارض محبوب و مطلوب ایشان است نقل کنند و آن مریض از آن بلیہ نجات یابد چنانکہ در شحات کہ تالیف ملا علی بن طاحسین کاشغریست و منی ان از احوال مشایخ نقشبندیہ مسطور است کہ پیر بزرگوار از علما و اولادہ حضرت حاجہ محمد حسن پارسا قدس اللہ سرہ البینہ بہ نیت سفر حجاز رفتہ از آنجا بسینہ وارد رسید و چند روزی در آنجا اقامت کرد و طالبان و مستعدان آن بلدہ وجود اورا منہم دانستہ بصحبتش میرسیدند از آنجا بجلد کی از بزرگان آن فقہر کہ بہ نسبت سیادت موسوم بود بان دلپذیر غایت محبت بہرستانہ و چون روزی حینہ بصحبت رسید از یکی از اشنایان او پرسید کہ غلانی پیدائیت سبب چہ باشد جواب داد کہ او در دوزخ و در دوزخ بود و تب مجنون گرفتار است شیخ گفت ادوائی قابل ہست خیر کہ بیاد است اورویم چون بہر بالین اور رسیدند دیدند کہ باروی ورم کردہ و تب محرق بر ستر افتادہ می نالد و شیخ بعد از پرسش زمانی سکوت کردہ متوجہ مرض او گشت و بعد از ساعتی سر بر آوردہ در دوزخ او صحت یافت و ورم روار ہما نظر کہ بود شیخ استعال کرد و جوان صحت یافت آنجا و شیخ برخاستہ راہی شد و آن سید زادہ تادرس استالیت کردہ و خوشو کردید و شیخ دو ہفتہ این مرض داشت آخر ہر طرف شد و این سبب خالوادہ فتنش بندہ ہست رضوان اللہ علیہم اجمعین و قبائل است کہ معاملہ جوکی و سلطان زین العابدین برین منوال جوابد بود واللہ اعلم بالحق و اب و در آن سلطان زادہ ما با ہمسم نزاع کردند و آدم خان سپہ بزرگ سلطان از کشمیر حکم پر برد آمد و جمعیت تمام از سوار و پیادہ توپچی و تیرانداز بہر سائندہ ولایت بقت را با آسانی فتح نمود و غنائم بیشمار تر و شاہ آورد و سلطان خوشحال شدہ اورا نوازش بسیار فرمود و حاجی خان را بجانب لوہر کوت نامزد ساخت و آدم خان را بحجبت ناسارکاری حاجی خان تر و خود نکاہداشت و بعضی از فتنہ انگیزان واقعہ طلب حاجی خان را باعث شدند تا از لوہر کوت بدون حکم سلطان بجانب کشمیر روانہ کردید و سلطان اقل پیغام فرستادہ بضعیت کرد و اورا از آمدن مانع شد و چون متاثر شدہ عاقبت سلطان بالشکر عظیم بر آمدہ در میدان پیل بغرم جبکت فرود آمد و اگر چہ حاجیان از فعل زشت خود آخر پشیمان گشتہ خواست کہ بملازمت شاہ بیاید اما سپاہیان اورا بجال خود نگذاشتند تا صف بستہ میدان جبکت آمد و سرداران نامی از جانبین کشتہ کشند و آدم خان در ہنر کرد و آدم خان

سلطان زیر العابدین

۷۷۳

مشارب

و مردانی داد و از شجاعتی که داشت اصلاح یافته از صباح تا غروب آفتاب جنگ قائم بود عاقبت حاجان
مقاومت نتوانست نمود و افواجش مغلوب گشته جلوگردانیده جانب بیره پور فرار نمود و جرم آدمیان مقتول
کرده اکثری از کربلایان بقتل رسانیده خواست تا زمانی که حاجان بدست او نیاید هیچ جا قرار نگیرد سلطان
اورا مانع آمده از تعاقب بازداشت حاجان مردم بقیه السیف را همراه گرفته از بیره پور در بنبرفت و بعلج
رخمیان مشغول شده سلطان بعد از فتح کجتمیر آمده از سرهای مخالفان مناری بلند ساخت حکم بقتل
اسیران لشکر حاجان فرمود و سپاهیان ولایت کراچ را همراه آدمیان نامزد گردانیده و آدمیان
محقق حال جماعتیکه باعث اغوی حاجان بودند میموده آثار بسیار باطل و عیال ایشان رسانیده مبلغهای
کلی میگرفت باین تقریب اکثر سپاهیان از حاجان جدا شده نزد آدمیان آمدند و سلطان بعد از این واقعه او را در
ساحت و آدمیان شش سال دولتی با استقلال داشت و ملک معمور بود مقارن ایحال انجمن فطاد در ولایت کشمیر
شد که مردم در عوض نان جان میدادند و طلا و نقره را گذاشته نزدی غله و آذوقه غنیمت میشمردند و غریبانی بیشمار
از خردن میوه های خام در هر طرف میبردند و بعضی کرسنکان پوست سنالی قناعت می نمودند و بنسب
و از این واقعه سلطان دایم طول و اندویش می بود و غلات ذخیره بر عیال تقسیم فرمود تا آنکه بلای قحط بالکل بر طرف
کشت سلطان بعضی جاها چهار یک و بعضی جاها بیست یک حصه خراج نوشته داد و آدمیان بر ولایت کراچ
سچون دست تاراج یافت انواع ظلم و فساد در آن حدود بنیاد نهاد و هر چه از مردم میدید کشیده میگرفت
و داد خوانان بسیار از دست او نزد سلطان بضر یا دمی آمدند و هر کس که سلطان باو میفرستاد
قبول نداشت و در قطب الدین پور طرح اقامت انداخته بقصد سلطان لشکر بیشمار جمع نمود و سلطان از
متوهم شده بطایف التحیل تکی داده او را باز بجانب کراچ فرستاد و از برای دفع شتر و عجب شتر
باستالت تمام باسرم حاجان فرمان نوشته او را بمرعت طلبیده اتفاقاً در همان ایام آدمیان از کراچ برآمد
و حاجان جنگ کرده او را شکسته سو پور را غارت نمود و بجاک سیاه هموار ساخت و سلطان بعد از این
این خبر فوج قاهره را بر سر آدمیان فرستاد و طرفین انجمن جنگ عظیم نمودند که باخون آن مقصد نیست

تاریخ مرسته

۱۴۰۰

مقاله یازدهم

و بهادران نامی آو محان کشته شده مغلوب گردید و در همین فترت سوار پل سوپور که بر روی دریای هبت است شکست
و بعد کس از مردم خوب آو محان غرق شدند و سلطان در آن زمان از شهر برآمده بجانب سوپور روان شد
و رعایا را دلاسا کرده انعطاف آب هبت سلطان و در انظراف دریا آو محان سر دو آمده و درین هنگام
بوجوب حکم سلطان از راه خیمه نام موضعی نزدیکت بارموله رسید و سلطان پسر خود را که بهرامحان نام داشت
باستقبال حاجیان و رستاد و این دو برادر با یکدیگر خصوصیت بسیار اظهار نمودند و آو محان از آمدن حاجیان و لشکر
شده بر اسب بر و غلبه کرده از راه شایراه کریمیه پیلا برفت و سلطان حاجیان را گرفته بشهر مراجعت کرد
و القات بسیار پیدا کرده و بعد سیاحت و ادب تر شب و روز که خدمت بسته دقیقه اخلاص و ادب نامری میگذشت
و غلامی نقصیرات سابق بر وجه حسن نموده چنان در دل شاه جای کرد که بیش از فرزندان دیگر رعایت نمود
که شمشیری که مکتل بجوهر کران بهاد بود وی داده مردم او را مناصب و جایگزینا مقرر نمود و بعد از چند کاه
شاه از حاجیان به اسط شرب مدام و قبول ناکردن نصیحت بخیده شد چون سلطانرا اسهال دموی بهم رسید
و مزاج او از حاجیان متغیر گشته بود مهملات شایه معطل ماند و امر منافی از شاه آدم خان را طلبیدند و آو محان
آمده شاه را دید و چون آمدن و سیاحت او مساوی بود سلطان اصلا القات با و منکر و لیکن آو محان
با برادران ساخته با امر احمد و چنان در میان آورد و نیکو نامان بعضی سلطان رسانیدند که ملک خراب
میشود و از سپهران خود هر کدام که لایق داند سلطنت با و تفویض نمایند سلطان قبول ننموده کار بر بخت
الهی گذاشت اتفاقا در میان برادران صحبت بهم رسید و بهرامحان سخنان وحشت آمیز با دو برادر خود گفت ایشان
با هم دیگر دشمنی ساخت تا آنکه نقض عهد کردند و آو محان رخصت از سلطان گرفته از برادران جدا شده بطب الکین
پور رفت و چون در آن آبادی ضعف پیری سلطانرا در یافته بیماری نیز بر لب گشت طعام اصلا نمخورد هرگز
امرا و وزرا از ترس فتنه پسر را نمیگذاشتند که بیادست سلطان روند و کلاه کاهی از برای ستی خلایق شاه را
بجای بلندی برداشته بکلیف بردم می نمودند و نقاره شایه میخواستند و ملک را باین نوع نگاه میداشتند
الفقه حاجیان و سید محان مسلح شده در مقام دفع و دفع آو محان شده بر روی ملک او میفرستادند

سلطان زین العابدین

مقاله یازدهم

سلطان ازین جنس روز بروز افزون میشد و در میان انبام حواس او تعطیل یافت اجازت از علاج این عارضه
چون یکیش یک روز از بیوشی سلطان گذشت او همان شبی تنها از قطب لکین پور بدین سلطان آمد و
در اطراف شهر برای محافظت گذاشت و آنشب در دیوانخانه سلطان گذرانید و حسن خان کچی که یکی از امیران
نامدار بود بجهان شب از امر او و زاری بیعت برای حاجیان گرفت و روز دیگر او را بغریب از کشمیر بر آوردند
و حاجیان را بمرعست طلبیده و دیوان خانه در آمد و اسبان طویل خاصه سلطان را تمام معرفت شد
و لشکر بسیار جمع نموده بیرون قلعہ تار گرفت و خواست که شاه را به بند انا از غدر مخالفان اندیشیده
نخواست در محل رفت و او همان بعد از شنیدن خبر حاجیان و غالب شدن او از کشمیر برآمد و از راه بارموله
مقصد بندوستان نمود و درین اثنا نوکران از و بیدل شده از و جدا گشتند و زین لارکت که یکی از امرای معتمد
حاجیان بود با جمعی دیگر تعاقب او کرد و او همان جنگهای خوب کرده برادران و خویشان زین لارکت
عقب رسانید و بدر رفت و در بنو قوت حنجان بن حاجیان که به پیغمبر بود با پدر طعی شد و حاجیان از آمدن او خوش
تمام یافته کارش را گرفت و جمعیت و استقلال بر تبه اعلی رسید و شاه در شصت و نه سالگی در آخر سنه
و سبعین و ثمانیای ده گذشت مدت شاهی او چاه و دو سال بود

۱۷۷

ذکر شاهی حاجیان المصطفی بشاره حیدر

حاجی خان بعد از پدر بمسره روز شاه حیدر خطاب یافته در سکندر پور که یوسه مشهور است بر رسم قانون پند
جائوس کرد و وزرهای بسیار شار اهل استحقاق فرمود و برادرش بهرام خان و پسرش حسن خان بدست خود تا
سلطنت بر سر نشانداده بخدمت قیام نمودند **بعید** چو مرگ افکنده افسری نو سری هندوستان
بر سر وگیری ولایت کراچ بجایگزین حنجان مستر کرد و در قتل امیرالافراد و لیعهد خود ساخت و ولایت ناکام را بجای
بهرام خان تعیین نموده او را خوشدل گردانید و راههای اطراف را که تقریب فقریت و تهذیب آمده بودند اسب و خشت
و خشت که در آنجا اندر نمیداد و کجایرهای خود قند و عسل از اهل کراچ میخرید و از و را انواع قندی بر جای میبرد

تاریخ فرستہ

۷۷۷

مقتله یازدهم

ولوی نام جامی را بقرب خود اختتام داده برچہ او مکلفت بآن عمل مینمود و او از مردم رشوت میگرفت و بہر کہ بدست مزاج سلطان را باو منحرف میساخت و سخنان کچی را کہ بیشتر از ہمہ در صحبت اوس میبودہ بود بہسایت ولوی جامی نقل آمد و در بنوخت او محان لشکر بسیار جمع آوردہ بقصد اختراع ملک بولایت جمہور سبده بود چون خبر تسلسل سخنان کچی باو رسید فسخ عنایت کرد و بر فاقست ملک دیوار چہ جو بختک مغولانی کہ در آن نواحی آمدہ بودند رفتہ تیری برد و خورد و بہمان زخم در گذشت شاه از خبر وفات او متاثر شدہ فرمود تا قالب او را از خنک کاہ آوردہ نزد کیت مقبرہ بردہ دفن نمودند و چون بہدوران ایام بواسطہ شرب مدام مرصنای صعب بحال شاه راہ یافت امرادر خفیہ باہرام خان اتفاق کردہ خواستند کہ او را بشاہی بردارند و از آنکہ این خبر بہتج خان ولد آدم خان کہ حسب الحکم شاه بہرہند رفتہ و قلاع بسیار فتح کردہ بود رسید با لشکر جہار بطریق الیغار خود را بکشمیر رسانید و غنائیم بشاہ بخدمت آورد اما چون بہرخصت آمدہ بود اہل غرض سخنان موشش کفہ مزاج شاه را از دستگیر ساختند و ہیچ از خدمات او مجرای شد الغرض روزی شاه بر ایوان لکچرہ برآمدہ بشرب مشغول بود در حالت مستی با شیشہ بیفتاد و در گذشت مدت شایہ او یکسال و دو ماہ بود


ذکر شایہ شاہ حسن ولد شاہ حیدر

بعد از پدر بیک شہان روزی بسی احمد اسود شایہ کشمیر یافت و روز دویکم کینرا کہ از ایشان توہم داشت مقید کرد و از اسکندر پور بنو تھتر رفتہ در اینجا اقامت کرد و خزانہ ہدیہ پدر و عہد را بر مردم نشان رکرد و اسود را ملک احمد خطا بدادہ مدارعہات بوی گذاشت و پسر او نوروز را حاجب در کردانید و بہرام خان با پسر خود از کشمیر برآمدہ بجانب ہندوستان رفت در میوہ سپاہ بیان از وجہ اشند چنانکہ احوال او عنقریب مذکور خواہد شد و شاہ حسن ضوابط و قواعد شاہ زین العابدین را کہ در زمان شاہ حیدر محفل و مندرس گشتہ بود مجددًا احیا کردہ مدار تا بر آن سنن گذاشت و در بنوخت بعضی مقتیان نزد بہرام خان رفتہ او را بختک تھتھن نمودند و بعضی امرا نیز نوشتہ فرستادہ او را طلبیدند بہرام خان از ولایت کہ با بر کشتہ سما کہ

شاه حسن بن شاه حیدر

۶۷۷

مقاله یازدهم

براه کوستان در ولایت کراچ رسید سلطان در نیومت بقصد سیر در دنیا پور رفته بود از ششین این خبر
 بقصد جنگ تم خود به پور رفت و بعضی مردم سلطان را برین بهشتند که بجانب هند باید رفت اما ملک
 احمد اسود او را ترغیب جنگ نموده نگذاشت که بجانب هند رود و شاه رای ملک اسود را پسندیده ملک
 تاج را با لشکر کران بر سر بهرامخان فرستاد و بهرامخان را توقع این بود که لشکر سلطان بوی خواهند آورد
 آنجا که روبرو عکس شده در موضع نوله پور نام حرب صعب روی داد و اتفاقاً بهرامخان را تیری برد و برین رسید
 شکست یافت و بر بیهوش پور رفت و افواج شاه بتعاقب او شتافت و او را مع سپهرش بدست آوردند و
 و اسباب و سیاه و تمام بغارت برده ایشانرا بحال خراب نزد شاه رسانیدند شاه فرمود تا سپهر و پدر را بزدان کردند و چون
 بعد از زمانی میل در چشم بهرامخان کشیدند سه روز در بند زند مانده از عالم رفت و برین بدر که وزیر شاه رین العابدین بود
 متنازع ملک احمد اسود بود و رسم در کور ساختن بهرامخان سعی نموده بود و بشاه حسن او را بدست آورده همان میل که بهرامخان
 کور ساخته بودند او را نیز کور ساخت و بعد از سه سال او نیز در زندان برده و ملک احمد اسود وزیر با استقلال شده ملک باری بهشت
 رعایت کرده بالشکر از آنست که بجانب بلی بحماییت راجه جمو از راه راجوری روان کرده و عجب دیوار جمو آمده ملک
 باری بهشت را دیده و ملک باری بهشت لشکر انبوه مبد و او را تارفته با تارخان که از جانب پادشاه دلی در دین کوه و
 بجانب حاکم بود جنگ کرده ولایت او را تاراج نمود و شکر شیالکوت را خراب ساخت انقصه سلطان حسن را
 از جانب خاتون که سید حسن بن سید ناصر بود و سپهر متولد شد سلطان ملی را محمد نام نهاده مملکت بار
 بجایت بریت سه و ده و یک را حسین نام نهاده و مملکت نو روز بن ملک احمد اسود داد تا او را پرورش کند و در
 نولامیان ملک آمده و ملک باری زینش را یافته در مقام دفع یکدیگر شدند و میان او نیز خلافت بهر سبب
 جنگهای عظیم شده و تا آنجا شبی  نمود و بدیوان خان شاه و آمدند و دست اندازی نموده آتش در زند بزدین
 سلطان ملک احمد اسود را با جمعی و یکبار از غلینان او سقتید ساخته اموال او را تاراج داد و او در زندان بسر
 سلطان حسن سید ناصر که نزد سلطان رین العابدین مقرب بود و در مجلس برنجوش تقدیم میداد و از کشیدن
 فرمود و بعد از چندگاه باز در مقام غایت شده او را از ولایت طلبیده سید ناصر چون نزدیک در کوه

تاریخ فرشته

۶۶۸

مقاله یازدهم

سپهر خال رسید وفات یافت و سلطان سید حسن ولد سید ناصر را که پرحیات خان بود از وطن طلبید و زمام اختیار به دست او داد و سید حسن مزاج سلطان را از امایه کشید و مخوف ساخت و جمعی که از اعیان مملکت را بقتل رسانید و مملکت را بریرا مجبور ساخت و بقیه از ترس که بخت با طراف رفته و جهاگیر ماکری که از امرای بزرگ بود که بخت بقادر او همسر کوه رفت و بعد ازین بحب که سلطان حسن را از کثرت جماع بسیار مرض اسهال طاری شده و ضعف کلی بحال او را و بافت سلطان وصیت نمود که پسران من خوردند و یوسف خان بن بهرام خان را که در بند است با فتح خان پسر او بخان که در ولایت جبر و تهم است بسطانت بردارید و محمد خان را و لیعهد سازید حسن اظهار قبول کرد و سلطان بهمان بیماری در گذشت و مدت حکومت او معلوم نیست

ذکر ایالت محمد شاه ولد حسن مرتبه اول

محمد خان بیست ساله بود که سیدی سید حسن حکومت رسید و چون در آنروز جمیع اسباب طلا و نقره و اسلحه و نقشه و امتعه و غیر آن در پیش او گذاشته و او بهیچکدام القات نخورده بخان را بدست گرفت پس حاضران ازین عمل استدلال بر بزرگی و مردانگی او کرده گفتند که این شاه با مور جهانانی خواهد کوشید و در انوقت استقلال سواد بر مرتبه رسید که بچایات از امایه و وزیر را بکشد و شنید که نزد سلطان آیند و شصیران ازین منی نیک آمد و شصیران افتاد راجع جمو که از ترس تا نار خان لودهی پناه کشید برده بود و سید حسن را باسی نفس از اعیان سادات که در باغ تو بودند بعد رگشند و از آب محبت که شصیران را شکسته و در انطرف جمعیت کرده بنشینند و سید محمد پسر سید حسن که نالوبی سلطان بود جمعیت نموده محبت سلطان بدو بخانه آمد و در چنین شبی که قنده عظیم رویه او به کس خود در ماده بود که بعد زینا خواست که یوسف خان بن بهرام خان را که در بند بود و سید علی خان نام را مرا سادات برین معنی اطلاع یافته یوسف خان را بقتل آورد و باجی بهت را که در قتل یوسف خان تا سف خون و نیز بکشت و در یوسف خان سنان دیو نام که از آنکاه بیوه شده بود زیاده از سه لقمه جوین و وقت افطار منجر و نوشن بهرام سه روز بخانه داشت و بعد از آنکه و فن آوردند حجره نزدیکت مقبره او ساخته انجمنی بود تا از عالم رفت القنده سید علی خان

- محمد شاه بن حسن خان

۹۰۱

مقاله یازدهم

و سادات دیگر بقصد جنک مخالفان پوست و از با بنین جنک تیر و خدنگ در کار شده بر روز از طرفین
مردم بسیار بقتل رسیدند و زردان علانیه بشهر آمده تاراج می نمودند و سادات خندقی در کرد شمشیر کشیدند
تا از زردان ایمن شدند و خانهای مخالفان که در شهر و مواضع سر جا که بودند بجاک برابر ساختند و از غایت بکثر
لحا پهبانی منیک کردند دین اثنا جهالگیر ماکری که در لوبس که کوت می بود حسب اطلب مخالفان رسید و بر پشه
سادات با و پیغام صلح فرستادند بقل نه نمود روزی داد و بن جهالگیر ماکری و شق با لری از پل که شسته بسادات
جنک کرد پس بعد و خان با اکثری از مخالفان بقتل رسید و سادات خوشحال شده مفتار را با خواستند
و از سادات مخالفان منار تا ساختند روز دیگر خواستند که از روی غلبه از پل بگذرند مخالفان پیش آمده در میان
پل جنک عظیم روداد و چون پل شکست از طرفین غلایق بسیار غرق گشتند و بعد از آن سادات بتانار خان
لودهی حاکم پنجاب خطی نوشته و مدو خواستند و او لشکر بسیار مبد و ایشان فرستاد تا چون لشکر او بنواحی نهم
دیش نام راجه انجا بالایشان جنک کرده مردم خوب را بقتل رسانید و مخالفان از استماع این خبر خوشحالی نمودند
و میان سادات و کشمیریان تاد و ماد جنک قائم بود و آخر کشمیریان سه فوج شده از آب گذشتند و از طرف
کوه را فرار کردند و سادات در مقابل ایشان آمده و آدم روی و مردا کنی دادند و چون جمعیت مخالفان متعارف
اکثری از اعیان سادات بقتل رسیده بقیه روی فرار بشهر آوردند و کشمیریان تعاقب نموده دست بقتل
و نارت گستاخند و در شمشیرانش زرد و آن شش مقتل بجا افتاد و معملای حضرت امیر بکیر میر پشته
رضی الله عنه رسیده و مغلطی شد و آیهی بجا افتاد معلی برنسیده و عدو شکنان در آنروز بدو هزار رسید و این
در سنه ۱۰۸۱ هجری قمری و در دیار و سید محمد بن سب حسن در خانه کدایی نام شخصی از طایفه روابت در آمده و خصم
و مخالفان همه کجا شده و در دیار انجا بسلام شاه رفته و او را از خواسته سید علیخان با دیگر سادات
از کشمیر حراج گرفته و پسر ام را زردانی کچی داده رخصت نمودند و چون هر کدام از کشمیریان دعوی سرداری
در اندک زمانی میان ایشان مخالفت پیدا کرده و کمر ستایی از انتظام افتاد و شتخان بن آو خان پسر شاه زین القادری
چون بعد از وفات تانار خان نوهی از جالنده بقصد اقتراح مملکت موردی بر اجوری رسیده انجمنی بود و مردم و طلب

تاریخ فرشته

۲۰۰

مقاله یازدهم

از امر او در راجه جوق جوق نزد او میفرستند و او هر کدام از ایشان را غلامی داده امیدوار میساخت و چشم آن میداشت که جهاگیر
 ماکری پیش از بنده آمده او را خواهد دید لیکن جهاگیر ماکری توهم آنکه مخالفان او اول رفته او را وین اند بفتح خان
 در نیامده محمد شاه را از کشمیر بر آورده میدان کر سوار را معمر ساخت و فتح خان نیز از راه بهیره پور نواحی او دن رسید
 چشمه برادر میان گرفت و در برابر شاه نشست و در آن زدوی از طرفین صفها ترتیب یافته آتش حرب مشتعل گشت
 اول فتح خان غلبه نموده نزد میک بود که لشکر سلطان پریشان شود آخر جهاگیر ماکری بای ثبات محکم داشته
 مقدار پنجاه کس خوب را از لشکر فتح خان بقتل آورده شکست بر لشکر فتح خان افتاده نزد میک بود که فتح خان
 از تعاقب جهاگیر ماکری گرفتار شد یکی از منافقان آوازه دروغ انداخت که سلطان محمد شاه دست مخالفان اسیر
 گشت جهاگیر پریشان خاطر گشته از تعاقب او بازماند و سلطان بعد از فتح بکشمیر آمده ملک باری بهت را
 بتاراج مواضعیکه فتح خان را بجای داده بودند فرستاد و فتح خان که نایب بود در نواحی سرزمین که از مواضع
 کشمیر است سر بر آورد و مرتبه دوم جمعیت بهر ساند بهر تسخیر کشمیر آمد جهاگیر ماکری با لشکر بنوه بمقابل او برآمده
 در میدان موضع که او که از برکنه ناکام است داخل گشته و زیر که خدمتکار فتح خان بود در نیوفت و دست یافته لشکر
 رفت و سیفی و ماکری را با بسیجی کثیر از امر او در بند بودند بر آورد و جهاگیر ماکری از خلاص یافتن سیفی و ماکری بهره
 شده اراده صلح با فتح خان نمود و بر راجه راجوری که فتح خان بعد از آمدن بود پیغام نمود که در لشکر فتح خان نفوذ
 و راجه راجوری و جهاگیر ماکری متفق شده فتحی را شکست داده تا بهیره پور تعاقب او نمودند و فتح خان ملکات جموع
 رفته آنرا منسخر ساخت و لشکر بسیار بهم رسانیده بار دیگر به تسخیر کشمیر درآمد و جهاگیر ماکری سادات را که قبل ازین
 کرده بودند لاسا طلبیده جنگ عظیم در میان سلطان و فتح خان روی داده و سیفی و ماکری از قبل فتحان جنگ مرده اند و
 از جانب سلطان سادات ترودات خوب کرده و دجلادت در مرز انگی دادند و جمعی کثیر از ایشان لشکرهاست
 رسیده جمعی که بقیه ماندند محل اعطاء سلطان و جهاگیر ماکری گشتند و در نیت فتحان پرست یافته رفت و باز لشکری بنوه بلجا
 جمع نموده بکشمیر آمد و غلبه یافت **طبیعت** کل شادی اگر خوابی ز غار نسیم کش دامن قدم کر طالب
 کجی کلام از دانه در نه و کار بجای رسید که بیچکس با سلطان نماید و حسن این او تمام رفت و جهاگیر

محمد شاه ولد حسن خان

۸۶۱

مقاله یازدهم

ناکری رنجی شده بکوشه فرار نمود و میرنید محمد بن سید حسن بعثت خان درآمد و بعد از چند ماه محمد شاه بر زمینداران
گرفته بعثت خان سپردند و در بنوخت ده سال و هفت ماه از شاهجی او گذشت و فتح خان او را با برادران خود در دیوخت
نگاه میداشت و بفرموده ادا طعمه و آشوب و سایر ضروریات برای او تنهایی داشتند و سیفی و ناگری در مقام تعظیم او بود

در خدمت قیام می نمودند که در حکومت فتح شاهان آو مخان و فداول

۸۹۲

فتح خان بن آو مخان در ۱۰۰۰ و تسعین و ثمانمایه خود را فتح شاه خطاب داده بر سریرشاهی مکتل گشت و راتق و تاق
مهاجرت خود سیفی و ناگری را کرد و اسید در بنوخت میرشمس از مریدان شاه قاسم انوار بن سید محمد نور بخش از غوا
بکشیدند و محل اعتقاد خلایق گردید چنانکه تمام اوقاف و املاک و معابد و دیوبند بریدان او مقرر شدند پس صوفیان
او در تحریب و اندام معابد کفاری کوشیدند و کس مانع آنها نمیشد است شد الغرض در اندک زمان مردم کشمیر
خصوصاً طایفه چک مرید میرشمس شدند و در لباس نقیضت مذہب او را که مذہب شیعه بود تیرا کردند و اکثر مرید
اخذ و با مذہب درآمدند و بعضی که جاہل بودند و در موز میرشمس فی فہمیدند بعد از فوت او طرد شدند بالاخره میان
امرا از داعی ہمہ رسیدہ بر سر دیوانخانہ آمدہ یکدیگر را گشتند ملک اجہی و دینا کہ از اعیان امراء فتح خان بودند محمد شاه
را از زندان برآوردہ در بارہ مولہ آمدند چون در وی آثار شد مذہب ازین عمل پشیمان شدہ خواستند کہ باز محمد
گرفتہ بفتح شاه بدہند محمد شاه از نیغی اطلاع یافتہ شبی بجای بدہرت و بعد از آن فتح شاه ولایت کشمیر را در میان
خود و ملک اجہی و سنکر مستنت علی السوئیہ کرد و ملک اجہی را وزیر مطلق و سنکر را دیوان کل ساحت و ملک اجہی
در فیصل قضا یا فراست غیب داشت از آنجا انیکہ دو کس بر سر چک باریک ابریشم نزاع داشتند ہر یک میگفت
کہ این سچیک از منست چون این قصہ پیش ملک اجہی آوردند پرسید کہ این سچیک را بر سر کشت پیچیدہ اند یا بر
مالک گفت بر کشت و مدتی جواب داد کہ بر لٹہ چون و اگر دند ظاہر شد کہ بر کشت پیچیدہ بودند و بعد از آن چون
مدتی از شاہی فتح شاه برآمد ابراہیم بہر جا یکبارہ ناگری کہ منصب پدر باو تفویض یافتہ بودند و محمد شاه رفتہ او را
از ہندوستان تھریس نمودہ بر سر ولایت کشمیر آورد و میان او و فتح شاه جنک عظیم در ناہی کہو با سولہ دست داد

تاریخ فرشته

۶۲

مقاله یازدهم

سکست بر لشکر فتحشاه افتاد و فتحشاه از راه بیرمه پودهندوستان رفت و کوبنده سال ایشان بی او گذشت به بود که این فتح

دست "بشابی رسیدن محمد شهاب کرت دوم و شرح واقعات فوت

محمد شاه چون بار دوم بر تخت مکن شد ابراهیم ماکری را وزیر مطلق و اسکندر خان را که از اولاد شاه شهاب الدین بود و لایحه خود ساخت و سپهران ابراهیم ماکری ملک اجی را که نزد ایشان بود در زندان خانه رفته بقبل رسانید و فتح شاه بعد از چند کاه جمعیت عظیم بهم رسانیده باز متوجه کشمیر گردید و محمد شهاب مقابله و مقاومت او نیاورده و چون رو بگریز نهاد مدت شاهی او درین نوبت نه ماه و نه روز بود

شاهی یافتن فتحشاه کرت دوم

فتحشاه بار دوم کشمیر را متصرف شد و جهانگیر که از طایفه بدره بود وزیر مطلق و سکندر زیاراد یوان کل ساخت و فرمانروا بعد از میراند محمد شاه بعد از برزیمیت خور دن نزد شاه سکندر لودی بی پادشاه دلی رفت و پادشاه سکندر لودی لشکر بسیار بدهد او فرستاد و جهانگیر بدره از فتحشاه و بختیبه محمد شاه درآمد و او را از راه راجوری کشمیر مرد فتحشاه جهانگیر ماکری را بر سر اول لشکر خود ساخته بجنگ محمد شاه فرستاد و سکست بر لشکر فتحشاه افتاد و جهانگیر ماکری با سپهر خود در آن جنگ کشته شد و از امرای معتبر او مثل علیشاه بیگ و دیگران محمد شاه درآمد و فتحشاه ناچار روی فرار بجای پند وستان نهاد و جهانگیر و فاست یافت در نیرته مدت شاهی او یکسال و یکماه بود

بجگو مت رسیدن سلطان محمد شهاب مرتبه سیم

نقلست که درین دفعه محمد شاه بر سر بر شاهی اجلاس یافته تعدادی شادمانی نواخته سکندر زیار که از امرای فتحشاه بود بند کرد و ملک کاجی ملک را که بزرگست و شجاعت موصوف بود بوزارت اختیار کرد و ملک کاجی در قطع خصومات فراستی عظمی داشت از آنکه یکی این است که نویسنده زنی داشت که بحد افتاد و چون که

سلطنت محمد شاه کرت ثالث

۷۲۳

مقاله یازدهم

از زن دور افتاد و زن پی جبری نموده شوهر دیگر خواست و بعد از آنکه نویسنده پیداشده میان او و شوهر دوم مناقشه بهم رسید زن نیکو سبب شوهر اول نمود من بعد بر سره مرافعه نزد ملک کاجی جاکت بردم و چون پیچیکت گواه بروفق مدعی خود نداشتند تشخیص این قضیه مشکل نمود آخر ملک کاجی آنرا گفت پندارم که تو راست میگوی و این نویسنده دروغ گو است بیا قدری آب در دوات من بریز تا سکی برای تو نویسم که ازین بعد او را بتو کاری نباشد زن برخاست و تقداب که فرو بود در دوات ریخت ملک گفت دیگر بریز باز اندک آبی که سیاهی را ضایع بکند ریخت و در انفعال احتیاط تمام بجا آورد ملک با حاضران گفت این احتیاط نمودن این زن جرم شده که این زن نویسنده است زن نیز بالاخره اعتراف بچی کرد و مناقشه از هم گذشت و چون محمد شاه استقلال تمام بهم رسانیده اکثر امرای فتح شاه مثل سیفی و انگری و غیره را بپشت رسانیده و سکرزینا باطل خود در گذشت و نقش فتح شاه را نوکران او از هندوستان بکشمیر آوردند محمد شاه با استقبال رفته در حوالی مزار شاه زن العابدین دفن فرمود و این واقعه در سنه اثنی و عشرين و تسعمایه روی نمود و چون ملک کاجی جاکت ابراهیم ماکری را در زندان کرد پسر او ابدال ماکری با اتفاق بعضی از مردم هند اسکندر خان بن فتح شاه را بشناسی برداشت بکشمیر آورد و محمد شاه و ملک کاجی جاکت در نوپور پرنه مابکل در سنه امدی و ثلاثین و پستمایه بجاکت مخالفان برآمدند اسکندر خان تاب مقاومت نیاورده در قلعه ناکام درآمد و ملک کاجی قلعه را محاصره کرده روزی چند خنک مابین و فریقین بود و در این اثنا از امرای سلطان که بقصد بی برآمدند نزد اسکندر خان میرفتند ملک کاجی پسر خود مسعود نام را بر سر ایشان فرستاد و جنگ مرافعه نموده کشته شد و انا فتح از جانب مسعود روی نمود و اسکندر خان بنا کلام قلعه ناکام گذاشته بدر رفت و ملک کاجی جاکت بقلعه درآمد ماکریان پریشان و ابروردی اسکندر خان رفتند و محمد شاه سرور و تسبیح راجعت نموده صاحب استقلال گردید در این اثنا مزاج شاه بسعایت اعدا از ملک کاجی انحراف یافت و ملک کاجی جاکت توهم نموده بر اجوری رفت و جاهای اطراف را متعاقب خود ساخت در نیوقت اسکندر خان که از پیش شاه شکست یافته رفته بود با اتفاق جمعی از مغولان فردوس مکی طغیر الدین محمد بابر پادشاه آمده نوپور گوشت را متصرف شد ملک هانی برادر ملک کاجی جاکت خبر داده شده بر سر او رفت و بعد از جنگ او را و سیکر نمود و من شاه و شاه واسطه آن دو تقوای از ملک کاجی جاکت راضی شده باز عهده وزارت با و تفویض نمود

۱۲۲

۱۳۱

تاریخ فرشته

۲۳

مقاله یازدهم

و در چشم اسکندر خان میل کشیده خاطر خود جمع ساخت ابراهیم خان پسر محمد شاه که به سمرای پدر نزد ابراهیم شاه لود بدلی رفته بود شاه ابراهیم لودی او را در خدمت خود نگه داشته پدرش محمد شاه را با لشکر بسیار رخت کرده بود و در وقت سبب حادثه پادشاه ابراهیم لودی بکشمیر آمد و ملک کاجی جگت که بواسطه کور ساختن اسکندر خان از شاه بگریخته بود او را معسران او را بهر بهانه که خواست در زندان کرده و بعد از آن شاه را مقتید ساخته ابراهیم خان را بشاهی برداشت مدت شاهی محمد شاه در نیرتبه یازده سال و یازده ماه و یازده روز بود

ذکر شاهی ابراهیم شاه بن محمد شاه

ابراهیم شاه چون بر تخت نشست ملک کاجی جگت بهمان دستور وزیر مستقل گردانید و ابدال ماکری بن ابراهیم ماکری که از دست جنای ملک کاجی جگت به بند رفته بود در بنو لا بلار مست فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه آمده بعرض رسانید که از غلبه دشمنان پناه یابین در گاه آورده ام اگر آنحضرت ببنده را بمشکری امداد فرمائید کشمیر را با سهل و جی جت بندگان اهل تسخیر نمایم آنحضرت بعد از اطلاع بر صورت و سیرت او بزبان لطف فرمود که در خلک هم اینچنین مردم بهم میرسد و با سپ و خلعت سرافراز ساخته لشکر بسیار بهمرزای او بعین فرمود و شیخ علی بیگ و محمود خان را سرداران لشکر گردانید چون ابدال ماکری دید که مردم کشمیر از مخلفان تنفر خواهند جست برای مصطفت نام شاه نازکشاه بن ابراهیم نناده منوچه کشمیر کردید از آنحضرت ملک کاجی جگت ابراهیم شاه را بر داشته در موضع سلاح از برکنه با خلک لشکر گاه بساخت و طرفین مقابل بهم فرو دادند ابدال ماکری بملک کاجی جگت پیغام فرستاد که من بجز دست فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه رفته مد آورده ام و شوکت و صلابت آن پادشاه بر مرتبه ایست که پادشاه ابراهیم لودی پادشاه مدلی را که پانصد هزار کس داشت در طرفه العین خاک تیره برآ ساخت پس چیریت تو در انت که در سلک دو لخواه آن پادشاه ملک بارگاه دایمی فاکر ایندولت نصیب نیست زود تر برآ و با این لشکر جنگ کن که وقت ندمع و تسامیل نیست ملک کاجی جگت سید ابراهیم خان و شیر ملک ملک و ...

ابراہیم شاہ

۲۷۵

مقاله یازدهم

و از امرای نادر ابراهیم شاہ ملک نازی و شیر ملک و غیره که هر کدام رتبه عظیم داشتند هتبل آمدند و ملک کاچی ملک مضطر شده بشهر فرستاد و پناه بکامرس نتوانست فرار گرفت بچاسب کوهستان رفت و از احوال ابراهیم شاہ که چه شد و کجا رفت هیچ معلوم نیست مدت شایبی او هشت ماه و پنج روز بود

ذکر شایبی نازک شاه بن ابراهیم شاه بن محمد شاه

او بعد از جد و پدر در شهر ساری مکر جلوس نمود و مردم کشمیر را که از مغلان متوهم بودند و لاسا کرده و کشمیریان از جلوس او خوشحالیها کردند و از شهر برآمده در نوشهر که از قدیم پای تخت شایان کشمیر بود قرار گرفته ابدال مالری را بوزارت دوکالت برگزید و ابدال ماکری تعاقب ملک کاچی ملک تا سواد جمل مکرری کرده برگشت و چون معلوم نمود که بدست آوردن او ممکن نیست شروع در تقسیم ولایات نمود و بعد از تقسیم رفاصله تمام ولایت بچهار حصه قرار یافت یک حصه ببدال ماکری و یک حصه بشیخ میر علی داد و حصه دیگر بسپاه واکذاشت و نوکران بابر پادشاه را مخف و هدایای بسیار داده بجا بفرستاد و بخت نمود و پیغام عتاب آمیز بملک کاچی ملک فرستاده محمد شاه را نزد خود طلبید و شیخ میر علی انجا رفته نزد شاه را از قلعه لوهر کوت برآورد و و هر دو با اتفاق کشمیر آمدند و ملک کاچی ملک را بکذاشتند که بیاید محمد شاه در مرتبه چهارم بر تخت نشست

شایبی یافتن محمد شاه مرتبه چهارم بر مملکت کشمیر

برایم شکر گذاری بتقدیم رسانید پس نازک شاه که بیست سال و بیست ماه شایبی کرده بود و بعد خود ساخت و در سال فرودس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه از عالم فانی انتقال نموده جنت آشیانی نصیر الدین محمد بجا یون پادشاه بر سر بر شایبی ممکن فرمود و چون یکسال از شایبی محمد شاه گذشت ملک کاچی ملک که بولایت کوهستان رفته بود جمعیت انبوه از آن ولایت بهر ساند و در نواحی گهرا آمد و ملک ابدال ماکری استقبال نموده جنات کرد و ملک کاچی که بجهت پادشاه و از آنکه درین مقام کامران میرزا بولایت پنجاب تسلط تمام داشت شیخ علی بیگ و محمد خان که پیشتر قتل کشمیر بر خست ابدال ماکری مراجعت کرد و بعد از چند مدت کامران میرزا آمده بعرض رسانید که

تاریخ فرشته

در ماه

مقاله پانزدهم

۹۳۹

بایان بر تمام ولایت کشمیر اطلاع یافته ایم اگر اندک توجه فرمایند بدست آمدن اولایت در کمال آسانیست که مژگان میرزا
محرم بیگ راسر دار لشکر ساخته با اتفاق آن امر که کشمیر آمده بودند بر سر کشمیر قیام نمود و چون افواج منحل گشتند
رسیدند کشمیر و آن تمام اسباب و اموال خود را از هر اسب در خانه گذاشته جانب کوهستان کوچتند و افواج منحل
رفته شهر را تاراج کردند و آتش در زدند و بعضی کشمیریان که از کوهستان بخت منحل آمده بودند بقتل رسیدند و ابدان
ماکری اول باین عقیده بود که ملک کاجی بخت و لشکر منحل سواره است چون یقین او شد که داخل منحل نیست
اطهار اتحاد و یکاکی نموده او را با سپهران و برادران طلبیده و عمنده و سوگند در میان آورد و منحنی باعث قوت کشمیریان
شده دل بر جنگ نهادند و با اتفاق جنگ عظیم با مغولان کردند و مغولان طاقت نیاورده بملکت خویش رفتند
و بعد چندگاه ملک کاجی بخت بواسطه مکر و خد و خودری که از ملک ابدال مسایده کرده بود بیرون انجاری می شد و بهر
رفت و درین سال گذشته که سنه شص و ثلاثین و شصت و هشت باشد شاه سعید شاه سلطان کا شغریه بهر خود شایزاده سکندر
خان را به سمرقانی میرزا حیدر کا شغری باد و دوازده هزار کس از راه قبت و لار بر سر کشمیر فرستاد و کشمیریان از اذیت
و صلابت و محاسن ایشان کشمیر را خالی کرده بخت با طراف کریمت و پناه کوهستان بردند کا شغریان بوقت
کشمیر آمده عمارات عالی را که از سالان سابق بود بخت برابر ساختند و شهر آتش زدند و خزانین و دکان
که در زیر زمین مدفون بود همه را بتخت بر آورده تمام لشکر را بر ازال و اسبابی کردند و هر جا که اهل کشمیر پنهان شده
بودند خبر یافته بر سر ایشان می رفتند و ایشان را بقتل میرسانیدند و اسیر میساختند و ناسه ماه این محبت در کاه
بود و ملک کاجی بخت و ملک ابدال ماکری و دیگر سواران نامی بکله رفته پناه بردند و چون انجا بودند معلوم
نشد آنست بجانب کهسار و باره دار و از انجا پناه باوه از کوه فرود آمدند و بخت مغولان قرار داده روان شدند
اسکندر خان و میرزا حیدر کا شغری نیز با لشکر انبوه در برابر ایشان آمدند و جنگی عظیم روی داده از سواران
کشمیر مثل ملک علی و میر حسن و شیخ میر علی و میر کمال کشته شدند و از کا شغریان نیز مردم خوب بقتل آمدند و کشتن
خواستند که پشت بمرکز و چند نام ملک کاجی بخت و ابدال ماکری جلالت محکم داشته کشمیریان و دیگر جنگ غریب
تخصیص نموده داد جلالت و مردمانی داده و از طریق حسن بن مردم مغنزل گشتند که از خبر شاه بیرون بود و در جانب

سلطنت محمد شاه

۱۱۴۰

مقاله یازدهم

پی سمر بر فاسته بر حرکت آمدند و در آن سابقا مذکور شد از بام تا شام جنگ تمام نموده چون شب درآمد فرین از غنیم خود حساب گرفته هر یک بجای خود رفتند و هر دو طایفه از جنگ برآمده بمصالحه راضی شدند پس کاشغریان صوف و سقراط و سایر نفایس نزد محمد شاه فرستاده نسبت خوشی قرار دادند و محمد شاه نیز با اتفاق ملک ابدال مکرری و ملک کاجی ملک صلح نامه نوشته باغایب کشمیر بکاشغریان فرستاده قرار یافت که دفتر محمد شاه در عقد ازدواج شاهزاده سکندر خان درآمد و بندهای کشمیر که در دست مخلان بودند را بکنند انقضه کاشغریان باین صلح راضی شده مشهور گشتند و پربشانی که ده کشمیر پیدا شده بود با مسجود رفا بهیت مبدل شد درین سال دو ستاره ذات الازناب یعنی دم دار طلوع نموده بود قضا عظیم درین ایام پیدا شد چنانکه اکثر ضلایق به بلای مکرر سنگی بکشتند و بقیه که مانده بودند جلای وطن اختیار نموده بجایهای دور فرستند و حکایت دلجو که قتل عام کرده بود از دلها مردم فراموش گشته در جنب این حادثه آسان مینمود و این محنت تا ده ماه امتداد یافته انقطاع یافت و چون وقت میوه نیز رسید فی المجره رفا بهیت رونمود و درین وقت میان ملک کاجی ملک و ملک ابدال مکرری بخشش در میان آمد و در حضورت ملک کاجی ملک از شهر برآمده در زین پور فرار گرفت و ملک ابدال مکرری بوزارت شاه قیام نمود و حکام و عمال بر سسی که بر عایا میخواستند میکردند و بچکس بداند میر رسید بعد چندگاه محمد شاه بنحرفی بهمرسانیده هر قدر زنی که داشت بمجاهان بخشید و بهمان بیاری از عالم گذشت مدت شایبی او بخواه سل بود

ذکر سلطنت سلطان شمس الدین بن محمد شاه

ظا هر سلطان شمس الدین بعد از پدر بر تخت شاهی مکن حسته با اتفاق وزرا تمام ولایت را بر امر تقسیم نمود و مردم کشمیر از جلوس او خوشحالها گردید و در اندک مدت ملک کاجی ملک و ملک ابدال مکرری را با هم نزاعی بهمرسیده ملک کاجی شاهرا بقصد استیصال ملک ابدال مکرری بجانب کوسوار برده و ملک ابدال مکرری نیز با سندا تمام دم مقابل آمد و شمر بعضی قرار یافته ملک ابدال مکرری در کرایج که جایگزین بود رفت و شاه و ملک کاجی ملک برین مکرر محاربه نمودند و با نهایت حشمت که ملک ابدال مکرری سر از اطاعت یافته در مقام سنا دشنه و در ولایت کراج غلایند

تاریخ فرشته

مقاله یازدهم

۶۷۸

اما این مرتبه نیز فتنه باسانی نسکین یافت الغرض از احوال ابن شاه در تاریخ کشمیر زیاده بر این یافت شده ایام شاهی
شخص کوئید مشرف کشن ناکشاه کرت ثانی بشاهی کشمیر

بعد از پدر پسرش ناکشاه بر سنده شاهی نشست اما هنوز چ شش ماهی نگذشته بود که میرزا حیدر ترک استیلا یافته مشرف
کشت و در ایام حکومت میرزا حیدر خطبه و شکو بنام نامی جنت آشیانی نصیر الدین محمد بایون پادشاه بود

ذکر تسلط میرزا حیدر ترک بر مملکت کشمیر

۶۳۸

در سنده ثمان و اربعین و ستمایه بوقی که جنت آشیانی نصیر الدین محمد بایون پادشاه از شیر شاه افغان سوار
شکست یافته بلا هو ر آمده بود ملک ابدال ماکری و زکی بکت و بعضی اعیان مملکت کشمیر علیه معنی برتر غیب گرفتن کشمیر
فوشه بوسیله میرزا حیدر ترک فرستادند و آنحضرت میرزا حیدر ترک را رخصت الصوب کرده فرار رفتن خود نیز داد
چون میرزا حیدر ترک به بهر رسید ملک ابدال ماکری و زکی بکت آمده معنی شدند و همراه میرزا حیدر ترک زیاده بر
سه چهار سوار سوار نمود اما چون بر اجوری رسید ملک کاجی بکت که حاکم کشمیر بود با سه چهار هزار سوار و پنجاه هزار
پیاده کتل کر تل را آند و بمور جلها محکم ساخت میرزا حیدر ترک این راه را ترک داده بر اوج روان شد و ملک
کاجی بکت از روی غور محافظت آن راه نمود و میرزا حیدر ترک از کو و گذشته بغضای کشمیر و آمد و بناگاه شهر کرا
منصرف شده ملک ابدال ماکری و زکی بکت استقلال یافته همت از پیش خود گرفتند و هر کس چسبید بکام میرزا نافرود
فرمودند اتفاقا در همان اثنا ملک ابدال ماکری را عسر سبزد یکل سپهران خود را بمیرزا حیدر ترک سفارش نموده در گذشت
بعد از در آمدن میرزا حیدر ترک بکشمیر ملک کاجی بکت پیش شیر شاه افغان سورهند و سستان رفته پنجاه هزار سوار
که حسین شروانی و عاود خان سردار آنها بودند دو فیصل بموکت آورد و میرزا حیدر ترک با اتفاق زکی بکت متوجه
ایستاد و فریقین مابین موضع دند دیار و موضع کاوه صفوا آراستند و نیم فتح بر پرچم علم میرزا حیدر بکت ترک و زکی بکت
شیر شاه افغان سوار و ملک کاجی بکت بر نیت یافتند و ملک کاجی بکت در هروام کله قرار گرفت و بخت محمد یوسف

میرزا حیدر ترک

۹۷۹

- خطیب مسجد جامع سری کمر تاریخ فتح مکرز یافته و در سنه خمین و شتمایه میرزا حیدر ترک در قلعه اندر کوت اقامت نمود. ۹۸۰
- ۹۸۱ و از آنکه در باب جنگی ملک بدو کلاه شمشیر و کمر خنجر و کلاهک کاجی ملک رفت و هر دو اتفاق نموده در سنه صدی و خمین و شتمایه بقصد استیصال میرزا حیدر ترک رو بسری کمر نهادند و بهرام ملک پس از جنگی ملک خود را بسری کمر رسانند و میرزا حیدر ترک بندگان کوکه و خواجه حاجی کشمیر را بدفع وی تعیین کرد و او تاب نیآورده بگریخت و چون شکر میرزا تعاقب نمودند ملک کاجی ملک دزدکی ملک تیر فرار را غنیمت دانسته در بهرام کلاه قرار گرفتند و میرزا حیدر ترک بندگان کوکه و جمعی دیگر را در سری کمر گذاشته منوجه تسخیر ثبت شد و از قلاع بزرگ قلعه لوسور را با چند قلعه دیگر فتح کرد و در سنه
- ۹۸۲ آشی و خمین و شتمایه ملک کاجی ملک و سپهرش محمد ملک از مرض تب لرزه بمرود و میرزا حیدر ترک این سال
- ۹۸۳ بغراغت گذارند در سنه ثلث و خمین و شتمایه زنگی ملک بامردم میرزا حیدر ترک کشته گشت و سرش را
- ۱۸۴ با سر سپهرش غار بجان پیش میرزا آورد و در سنه اربع و خمین و شتمایه ایلچی از جانب کاشغر رسیدند میرزا حیدر ترک با جمعی از امرای خود باستقبال ایلچی در لار آمد و خواجه او چه سپهر مسعود ملک که مدت هفت سال در ولایت کاشغر جنگهای خوب کرده بر همه غالب بود با جان میرک سخنان صلح آمیز در میان آورده عهد و شرط قرار دادند و میرک میرزا بعد مکتوب اورا طلبید و قتی که او چه سپهر ام در مجلس آمد خنجر از منوره کشیده بر شکم او زد و او همچنان خشم خنده گرفت و در جنگ در آمد و جان میرک میرزا تعاقب او شتافت و او را گرفت و سرش از تن جدا کرده نزد میرزا حیدر ترک در لار آورد
- بکان اینکه میرزا حیدر ترک محفوظ خواهد شد لیکن عیدی زینا بعد از دیدن سر او در قهر شده بغضب برخاست و گفت بعد از شتر و عهد کشتن کی را لایق نباشد میرزا حیدر ترک گفت من ندانم واقعه خبر دارم بعد ازین میرزا حیدر ترک متوجه کسوار شد بندگان کوکه و محمد ماکری و میرزا محمد و یحیی زینا را همسر اول ساخته خود در موضع جها پور نزدیک کسوار قرار گرفت و جماعت هر اول سه روزه راه در گیر و قطع نموده بموضع دهلوت که در انجانب آب مار است رسید و چون شکر گستر انجانب آب بود جنگ نیز و تفنگ در میان آمده هیچکس از آب عبور نتوانستند و روز دیگر لشکریان میرزا حیدر از راه راست انحراف دادند و خواستند که بکسوار آید چون بموضع دمار رسیدند یاد دزد و کلاه برخواست و در دمار یک شد مردم دمار هجوم نموده بر سر ایشان انداختند و بندگان کوکه که سر دماره بود با چکش کشت

تاریخ فرشته

مغایار دوم

۹۰۶

و قیام کیف با بزرگوار محبت میرزا حبیب در ترک ملی شدند و میرزا حبیب ترک از انجا برآمد در سنه پنجم و شصین و شصت و سه
 ثبت گشت و با جویر بر لایه دست کشید و آن بر آورده و بجز خطبه و نماز علی داد و بجای را ببلای عبد الله و ثبت خود را ببلای قاسم مقرب
 و ثبت کارزار فتح نموده قاسم نام را بیکو بست انجا بن کوه و در سنه ست و شصین و شصت و سه میرزا حبیب ترک متوجه
 قلع و بعل کردید و آدم که سر آمده میرزا را دید و در خواست گناه دولت حکمت بر او را ده ملک کاجی حکمت نموده میرزا
 قبول کرد و میرزا حبیب در ترک و آدم که سر در خواست نشسته دولت حکمت را انجا طلبید و خالان چنانچه مرضی او بود اعزاز
 اگر آدم بجا نیاید و در دندنا بر آن دولت حکمت قهر کرده و بیخاست و فیلی را که بخت پیشکش آورده بود همراه گرفته و انشد مردم
 خوانند که او را قنایب کند میرزا حبیب ترک مانع آمد و بعد از چندگاه میرزا حبیب ترک بکشمیر مراجعت کرد و دولت
 حکمت را بلغار بخان و جی حکمت و بهرام حکمت نزد بیست خان نیازی که از پیش سلیم شاه افغان سور هریز
 بر جوری آمده بود فرستاد و سلیم شاه چون بخاق نیازیان بموضع مد و اندوایت نوشهر رسید بیست خان سینه
 سید خان نیازی را که از معتبران او بود نزد سلیم شاه افغان سور فرستاد و سید خان نیازی مقدمات صلح در میان
 آورده مالد و میر بیست خان نیازی را نزد سلیم شاه افغان سور آورد و سلیم شاه افغان سور بر کشته در موضع بن
 از انواع شیا که کت آمده قرار گرفت و کشید و آن مذکور بیست خان نیازی را در بار آورده خوانند که او را بکشمیر برده و میرزا
 حبیب ترک را در نیان بر داند و چون بیست خان نیازی این معنی را بگوید قرار توانست داد بر بیست خان نیازی را نزد میرزا حبیب ترک
 فرستاده مقدمات صلح در میان آورد و میرزا چون حسنی و افریدست آن برهن فرستاد و بیست خان نیازی از انجا
 در موضع هریز که از انواع ولایت جموست آمد و کشید و آن از حد داشته و نزد سلیم شاه افغان سور رفت و خازن خان حکمت
 پیش میرزا حبیب ترک رفت و در سنه سبع و شصین و شصت و سه میرزا حبیب ترک خاطر از اطراف جمع کرده و خواجه شمس را
 باز در آن سال به پیش سلیم شاه افغان سور فرستاد و در سنه ثمان و شصین و شصت و سه میرزا حبیب ترک
 سلیم شاه افغان سور را سباب و قشای بسیار واطی رسیدن نام افغان بکشمیر مراجعت کرد و میرزا حبیب ترک سالیان
 بسیار باطی سلیم شاه افغان داده رخصت نمود و میرزا فرهاد را بیکو بست بر بل تین نمود و در کشید و آن محبتی
 و ناز کشید و حسین را کوی و حجام غامی را بکوه کرد و میرزا فرهاد را بکشمیر و آن از اندر کوهت برآمده و در بار و طاعت کرد

۹۰۷

۹۰۸

میرزا حبیب

در مقام نشاندن بخت بیک مغولان و پشاور و قندهار و غلجی آمدند و مغولان این محفل را عجب خوش میزاجید ترک نشاندند
میرزا حبیب در ترک این سخن را باور نگذارد و گفت مغولان در فساد و مستی کم از کشمیریان نیستند حسین ماکری بر او خود
ماکر برآورد و میرزا حبیب در ترک فرستاده تا از خدمت کشمیریان او را آگاه کند و برین دارد که لشکر باطلید میرزا حبیب در ترک
هیچ آگاه نشده گفت کشمیریان چه طاقت داشته باشند که بشمار دهند و لشکر را واپس بطلبند و در دست بقیع
در رمضان در اندکوت آتش عظیم پیداشده اکثر خانهها سوخت میرزا قزاقها در و سایر مردم پیغام کردند که چون خانههای ما
سوخت اگر حکم شود میایم و خانهها را است کنیم و ده سال آینده متوجه بهر بل کردیم میرزا حبیب در ترک اصلا باین راضی نشد
خوابی و خواب این لشکر متوجه بهر بل گشت و عیدی زینا و سایر کشمیریان اتفاق کرده چون شب شد از مغولان جدا
شده بر کتل بهر بل برآمدند و حسین ماکری و علی ماکری را از معتدلان حبس ساخته همراه خود گرفتند تا با مغولان گشته
نشوند چون صبح شد و با مردم بهر بل جنگ شده مغولان در کوچهها میزدند و سینه میرزا کریمت در قلع بهر بل گشت
و قریب هشتاد منزل تا در قتل رسیدند و محمد نظیر و میرزا قزاقها و دیگران کشته شدند و بقیع آتشی از راه صبح به برام گداخته
میرزا حبیب در ترک از استماع این خبر نهایت محزون گشت و فرمود تا دیگهای نقره شکسته نذی که اهل در کشمیر ریخته
سکه زدند و هجا کمر ماکری را معتبر گردانیده جاگیر حسن ماکری با و داد و اکثر اهل حرفت را اسب و خرچی داده سپاس
ساخت و معاقب این خبر رسید که قاعده الله از استماع خبر روح کشمیریان متوجه طراوت بهر بل چون نزدیک
بار موله رسید کشمیریان هجوم کرده او را کشتند و خواجہ قاسم در بت خود کشته شد و محمد نظیر در اجوری گرفتار
و کشمیریان جمعیت نموده از بهر بل در پی او آمدند میرزا حبیب در ناچار بقصد جنگ الشاهانند اندکوت برآمد
بکی جمعیت میرزا هرگز کس بود و از مغولان مثل عبدالرحمن و شاهزاده و خان میرزا و کهنه مثل و جرجی و دیگران
که همه بقصد کس بودند همراه میرزا حبیب در ترک در شهاب النور بود تا امت نمودند و وقت جنگ و خاریج
جنگ و دیگر سرداران با داد با خان عبیدی زینا جمعیت نمودند و میرزا حبیب در ناچار برآمده در موضع خانه
جمع گشتند و میرزا حبیب در ترک در میدان حاکم کرده که منقل سری نگر است ترول نموده و فتح ملک که پد او از دست
مغولان مشتعل رسید بود بقصد بقیع آمد و خود خواجہ بهر بل را کس گردانید و کت داده عمارات میرزا

مقاله بیستم

میرزا حیدر ترک

۸۲

مقا که یارود

که در باغ صفا بود بسوخت و میرزا حیدر ترک را چون این جنبه رسید گفت این عمارت از کاشغریا وروده ام باز لغایت
آنی میتوان ساخت و جرجلی عمارات شاه زین العابدین که در سویه پور بود بعضی عمارات میرزا حیدر ترک بسوخت اما منبر
این محل خوش نیاید و لشکریان عمارات حمیدی زینا و نور و چک که در سری نگه بود سوختند و میرزا حیدر ترک در
خانپور آمده اقامت نمود و درین موضع درخت بید است که در سایه آن دو سیت سوار تواند ایستاد معنای تخریب
که هرگاه یکشاخ او حرکت دهند تمام درخت بجزکت و جنبش در می آید الحقه کشمیریان از خانپور حرکت نموده در موضع
اولی پور آمدند و فاصله زیاد از دو کرده نماد میرزا حیدر ترک قرار داد که ششپون برایشان برسد پس میرزا حیدر
برادر خود را که بصفت صلاح و تقوی اراکسته بود بولی حمیدی وصیت کرده از مردم بیعت بنام او گرفت و با اتفاق
سوار شده بقصد ششپون برآمد قضا را در آن شب ابری سیاه پیدا شد که چون نزد یک بچینه خوابه حاجی که ماده
دوکیل میرزا بود رسیدند از تاریکی هیچ نمی نمود و شاه نظر قورچی میرزا حیدر ترک میکشید که در بنوخت چنین
می انداختم آواز میرزا حیدر ترک بگوش من رسید که گفت قیامت کردی دانستم که در آن تاریکی ناکهانی تیری
بمیرزا رسید و نیز منقول است که قضای بران او نیز زد و در روانیت و کمر است که کمال کوکه او را زخم ششپور
گشت اما بر غالب او غیر از زخم تیر چیزی دیگر نماند، پس بنود مجله چون صبح شد لشکر کشمیریان مشهور شد که منگی گشته
افتاده است چون خوابه حاجی بر سر او رسید دید که میرزا حیدر ترک است پس سر او از زمین برداشت چون رفی از او
بششپور نماند بود چشمها باز کرد و جان بجان آتشین پس در آخرش مغلان باند کت کرختند و کشمیریان نقش میرزا را دید
و دفن کردند و بتعاقب مغلان شتافتند مغلان در اندر کت تخرن جنبه تا سه روز جنگ کردند روز چهارم محمد رو
به لهای سی در ضربت می انداخت و او بهر که میر رسید میزد آخر غامی زن میرزا حیدر ترک و حاجی خواهر او مغلان
گفتند که چون میرزا حیدر ترک از میان رفت صلح با کشمیریان بهتر باشد مغلان این سخن قبول کرده امیر خان سنا
بجست صلح نزد کشمیریان فرستادند کشمیریان بصلح راضی شده خط بعد و سوگند نوشته دادند که با مغلان در مقام
آزار نباشند حکومت میرزا حیدر ترک ده سال بود

اختصاص یافتن ناکشاه کرت سیم شاهی کشمیر

تاریخ فرشته

۱۳۰

مقاله دهم

۱۵۹

چون در دوازدهای قلعه ده شد کشمیر بان در تو شکانه میرزا حبیب در ترک در آمده نفایس امتعه بغارت بردند و ابل
و عیال میرزا را در سری کمر آلوده در جوی حسن منو جا دادند و ولایت کشمیر را در میان خود تقسیم نمودند چنانکه پرنه
و یوسف بدولت چک و پرنه دبی بغاز بخان چک و پرنه کمرج یوسف چک و بهرام چک قرار گرفت و یک لک
خردار شالی بخواجه حاجی وکیل میرزا مقرر گشت و جمله امرای کشمیر خصوصاً عیدی زینا تسلط تمام گرفت و نازکشاه را
بنجابی برداشته نمونه میداشتند و در حقیقت عیدی زینا پادشاه بود و در سبزه و زمین و ستاهای سنکر چک
و لد کاجی چک بواسطه آنکه بی جاگیر بود و غازیخان که خود را پسر کاجی چک میگفت و جاگیر بسیار داشت خواست
که از کشمیر بدر رود و بعضی اهل این محال این است که سنکر چک بی ترود و شبیه پسر کاجی چک بود و غازیخان چک اگر
چه شهرت داشت که پسر ملک کاجی چک است اما در حقیقت پسر او نبود چه که ملک کاجی چک بعد از مردن برادر
خود حسن چک زن او که بغازیخان چک حامل بود گرفت و در عرصه دوسه ماه غازیخان چک متولد شد القصد سنکر
چک بواسطه این امر خواست که از کشمیر بر آید نزد عیدی زینا رود و چون این خبر شهرت گرفت دولت ملک و غازیخان
چک اسمعیل داشت و هر جور با محمد کس طلب سنکر چک فرستاده گفتند که اگر او نیاید برادر آید سنکر چک طلب
ایشان نیامده پیش عیدی زینا رفت آخر عیدی زینا با ایشان صلح کرد و پرنه کوتهار و کما در و مادر و جاگیر سنکر
قرار یافته تسکین فتنه شد در این ایام چهار طایفه در کشمیر عمرت بار داشتند اول عیدی زینا با طایفه خود و دوم حسن باکری
و لد ملک ابدال باکری با طایفه خود سیم کوریان که بهرام چک و یوسف چک و دیگران باشند چهارم کانیان
که کاجی چک و دولت چک و غازیخان چک باشند پس سخی زینا و خرد در دعوت از دو واج حسین خان و لد ملک
کاجی چک در آورود و خرد دولت چک در عقد محمد باکری و لد ملک ابدال باکری در آمد و خواهر یوسف چک
و لد زکی چک کوتهاری در عقد نجات غازیخان چک داخل گردید و این پیوند باعث قوت و غلبه چکان گردید
باغانی یکدیگر در اطراف متفرق گشتند غرض که غازیخان چک به ولایت کمرج و دولت چک بسور پور و ما کریان
بیان کل رفته و ازین سبب عیدی زینا در سری کمر آلوده بکین نشسته و تدبیر دفع ایشان می بود و چون موسم باد بخان
رسید عید زینا فرمود که مرغ و باد بخان بیارند که هر دو یکا پریم و این طعناست لطیف مقرر ایشان بجهه بهرام چک و

ناگشت

۶۸۴

مقاله سوم

سید ابراهیم و سید یعقوب بدعوت او آمدند و یوسف چک نیامد عیدی زینا هر سه را گرفته مجوس ساخت و یوسف چک
بر نیخی اطلاع یافته با سید سوار و مقصد پیاده از راه که مرجع رفته بدولت چک پوست عیدی زینا چون دید که کشمیریان بچکان
در آمدند از مغلان مثل میرزا قراجه‌دار و میرزا عبد الرحمن و میرزا جان میرک و میرزا یکه مغل و میرزا شاه و شاه هزاره و یک
میرزا و محمد نظیر و جرج علی را از زندان بر آورده رعایت کرد و هر کدام اسب و سواراخری داد و در موضع چک پور اقامت
انداخت و در این اثنا سید یعقوب و سید ابراهیم با اتفاق چار و دو که کمبکان ایشان بود که بخینه در کمرج رفته بدولت چک
علی گشتند و بهرام چک توانست که بخت در روز دیگر غارتچان چک باسی سوار در سری مکر آمد و عیدی زینا مغلان
بچک او فرستاد و او پهلوانان را با تمام حشرب کرد و مغلان معطل ماندند و درینو لا دولت چک تیر انداز با غارتچان چک در
سری مکر علی شده و با اتفاق در عید که تیر گرفته همیشه مابین سه نفرین جنگ بود تا آنکه بابا خلیل تر و عیدی
زینا برای صلح آمد و گفت مغلانرا عتبار کردی و کشمیریانرا از نظر انداختی مناسب نبود و امثال این سخنان گفته میان
او و کشمیریان صلح داد و مغلانرا با اسل و عیال رخصت داد العرض خابجی خواهر میرزا حیدر ترک از راه بجلی بجا رفت
و اهل بیت میرزا جرج علی و دیگر مغلانرا گشتند و خانم بجای شغری رسید و متعاقب این وقایع خبر آمد که بیت خان و سعید خان و شهبان
افغان که از قوم نیازی اند به سنج کشمیری آیند و در پر کنه پاهنارل رسیده در کوه لون در آمده اند عیدی زینا و حسین ماکر
و بهرام چک و دولت چک و یوسف چک با اتفاق بچک نیازیان بر آمدند و طرفین بمقابل هم دیگر رسیدند
جنگهای خوب کردند و پی پی را به سر زن بیت خان نیازی تیر جنگ مردانه کرده شمشیری بر علی چک انداخت و آخر
بیت خان و سعید خان و سپهبد خان نیازی و پی پی را به در آن جنگ کشته شدند و کشمیریان بخت و ظفر در سری مکر
مراحتت کردند و سر ایشانرا بدست یعقوب نام پیش سلیم شاه افغان مورد فرستاد و بعد از آن میان کشمیریان
عداوت بهم رسیده عیدی زینا با اتفاق سنج چک و لوهر ماکری و یوسف چک و بهرام چک و ابراهیم چک
در خاکه آمده اقامت اختیار کردند و دولت چک غارتچان چک و حسین ماکری و سید ابراهیم و طایفه دومان بجا شدند
در عید که مترل ساقند چون مدت دو ماه برین گذشت یوسف چک و فتح چک و ابراهیم چک از عیدی
زینا جدا شدند بدولت چک در آمدند چون دولت چک با جمعیت تمام سوار شده بر سر عیدی زینا

تاریخ فرشته

۲۸۵

مقاله دهم
برآمده او تاب مقاومت نیاورده و بجنگ گریخته در مرز رفت و در این اثنا خواست که بر اسب و یک سوار شود و قضا
لکه اسب بر سینه اش رسیده و موضع سناک مخی شد لیکن بهمان از عالم رفت و نفسش او را در سیری نگذاشته و به موضع موسی
دفن کردند و امر خسروچ کرده تازک شاه را که بجز نامی از شاهی نداشت معاف داشته اراده خود سیری کرد بعد از امیرزا
حیدر ترک مرتبه ثالث ده ماه شغل فرمانروایی داشت

ذکر شاهی ابراهیم شاه کرت نسیم

دی پسر نازک شاه بود چون عیدی زینا از میان رفت دولت حکمت بهر الملک شده مهمات را از پیش خود گرفت
و چون دید که از کسی که نام سلطنت بر او باشد گزیری نیست ابراهیم شاه را بشاهی برداشته نمونه دار میداشت و وقت
خواه حاجی و کسب میرزا حیدر ترک از جنگل برآمده پیش سلیم شاه افغان سور رفت در بوقت عیدی زینا و شش
و بهرام حکمت را گرفته در زندان کردند و چون روز عید فطر شد دولت حکمت بهای قاپون آمده سیر اندازی شروع
کرد و یوسف حکمت در پای قاپون اسب تاخت و پیاده که تیر مارا جمع میکرد در میان پانای اسب بند شد و یوسف
حکمت افتاد و گردنش بشکست و در سنه ستین و شصت و نه غارتخان حکمت و دولت حکمت را عداوت بهر سینه حمل
تمام بکشمیر پیداشد حسین ماکری و شمس زینا که در هندوستان بودند در سنه امدی و ستین و شصت و نه غارتخان
طی گشتند و پسران یوسف حکمت و بهرام حکمت پیش دولت حکمت آمدند و این اختلاف و نزاع تا دو ماه است و ادیان
آخر یکی از مرزغان بعنوان فضولی پیش دولت حکمت آمده در کوشش او گفت که مرا غارتخان حکمت پیش تو فرستاده که این همه
مردم را پی قریب چنان نزد خود جمع کردی که اینها همه دشمنان تو اند و همین غارتخان حکمت گفت که دولت حکمت در مقام صلح
است چرا با و ستیزه میکنی پس این نوع مقدمات گفته میان ایشان صلح کرد و شمس زینا گریخته باز بهند رفت در این نام
قتیان کلان آمده که سفند فای پر کنه که در و بال که در ها که عیب حکمت برادر نصر خان حکمت مقرر بود و رانده بودند در حضورت
دولت حکمت و سکر حکمت و ابراهیم حکمت و حیدر حکمت و ده غارتخان و دیگر اعیان را بالکسر انبوه از راه بلاد بر سر تپ
کلان فرستاد و حیب خان حکمت که همراه آنها بود و سرعت تمام بهمان راه که کو سفندان برده بودند بتعاقب قتیان

۹۰۰

۹۰۱

ابراہیم شاہ

۶۸۶

مقاله دهم

شاه و ناکاه بقلعه بخت کلان رسید و جنگ کرد و سه هزار ایشانرا بهشتیه کشت و ایشان همه کمر بستند حبیب خان
 حکایت بجای منزل کرده برادر خود و خود و پیش حکایت را گفت تو باش که سوار شو و در بخت کلان در او شش حکایت تغافل کرده
 بقول او عمل نکرد و حبیب خان حکایت با وجود زخمها که خون میرفت سوار شده بعمارت و قصرهای عالی بخت کلان در آمد و اهل
 تخت کلان ناب نیاورد و بجنگ فرار نمودند و چهل سواران مردم که بسقف قصر حصیده بودند دستگیر شده التماس
 نمودند که ایشانرا نکشند و پانصد اسب و جزایه پاره پاره تو و بچاه کا و قطاس و دوست کو سفند و دوست تو لجه طلایه قبول کردند
 اما حبیب خان حکایت التفات بسوی ایشان ناکرده همه را برادر کشید و از اینجا سوار شده بقلعه و کیر آمد و قلعه را نیز خراب ساخت
 و بقیان کلان سیصد اسب و پانصد پاره پاره تو و دو صد کو سفند و سی کا و قطاس برای جناب حبیب خان فرستاد و اسباب
 خوب کا سفندی که به دست اهل بخت کلان افتاده آن اسبان نیز از ایشان گرفت و حیدر حکایت و ولد غارنجان حکایت کهانی بچاه
 رضای خود را نزد حبیب خان حکایت فرستاد که اهل بخت کلان این اسبانرا بحجت غارنجان حکایت نگاهداشته بودند لایق است
 که اسبانرا فرستند تا بغارنجان حکایت رسانیم حبیب خان حکایت بر کفانی قریب دو صد کس فرستاد که با یکدیگر بجنگ کنند
 اما مردم هیچ در آمد نکند شستن که آماده جنگ کردند و بعد از آن بگری نگر آمده تمام این اسبانرا بر مردم اینجا گذارند و در
 آشی و ستین و شمایه زلزله عظیم کمر کشید پیدا شده اکثر قریات و بلاد خراب گشت چنانکه قریه نیل و آدم پور با عمارت
 و اشجار را نظیر کنا رآب بهت انتقال نموده با نظرف کنا رآب ظاهر گردید و در موضع ماور که در پای کوه واقع است بوا
 افتادن کوه مردم اینجا قریب ششصد کس بپلاک شدند

۶۸۲

ذکر اسمعیل شاه برادر ابراهیم شاه در مملکت کشمیر

چون پنجاه از حکومت شاه ابراهیم که در حقیقت فرمانروای دولت حکایت بود گذشت روز کار بکار غارنجان حکایت شده و
 حکایت مغلوب و کجول گردید و غارنجان حکایت دم از استقلال زده بحجت نام شاهی اسمعیل شاه را در سه فلاک و ستین
 و شمایه بنشایی برداشت و درین سال حبیب خان حکایت خواست که با دولت حکایت یکی شود باین عنایت مسو
 مرداد و ن شد غارنجان حکایت بفرنگان حکایت گفت برادر تو حبیب خان حکایت با دولت حکایت یکی شده است

۶۸۳

تاریخ قرشبہ

۵۸۶

مقالہ دس

مناسب آئست کہ تا آمدن او دولت چک را بدست آیم کہ بعد از آمدن او کار مشکل خواهد شد تا گاہ دولت چک بخشی درآمد و بجز ذل رفت تا سکار مرغابی نماید درین اثنا غازیخان چک رسیدہ اسپان اورا گرفت و اورا کہ گرنختہ بر کوہ جڑآمدہ بود بدست آوردہ کور کرد و بعد از آن حبیب خان چک آمدہ غازیخان چک کہ بوی خوب نبود نازک چک برادر زادہ دولت چک را طلبیدہ تکلیف و کالت نمود و او از تعصب کور ساختن عمومی خود راضی نشد و غازیخان چک خواست کہ نازک چک را گرفتہ مقید سازد او خبردار شدہ کہ بحیثیت پیش حبیب خان چک رفت

ذکر حبیب شاہ سپر اسمعیل شاہ

۹۰۲

چون دو سال از شاہی اسمعیل شاہ گذشت او فوت کرد غازیخان چک سپر ش را بشاہی برداشت و در آخر سنہ ۱۰۰۲ و سبتین و ستمایہ نصرخان چک و نازک چک و سنکر چک برادر غازیخان چک و یوسف چک و بہستی خان چک ہمہ یکجا شدہ عمدہ بستند و قرار دادند کہ امروز غازیخان داروی خورده بہست و برادر او حسین چک در بند بہست اورا از بند برآورد غازیخان چک را بکشیم چون اینخبر بغازیخان چک رسید یوسف چک و سنکر چک را از خود راضی کردہ پیش خود طلبیدہ و حبیب خان چک و نصرخان چک و درویش چک قرار دادند کہ قضا و علما را در میان آوردہ بعد و قول نرزد او خواهیم رفت و یا خواهیم گریخت و نصرخان چک بقول پیش غازیخان چک رفتہ در بند افتاد و حبیب خان چک با اتفاق نازک چک پلہا سگتہ خروج نمودند و بہستی خان چک بحضرت تمام آمدہ طحی کشتہ غازیخان چک لشکر بنو بر سر ایشان فرستادہ جنک عظیم روداد اما لشکر غازیخان بر نیت خورده بعضی گرفتار شدند و حبیب خان چک فوت نمودہ در کوہ نامون رفت و غازیخان چک بعد از آنکہ کسان او بر نیت خورند بقصد دفع حبیب خان چک خود ہموا شدہ بدو مرہ رفتہ و سہ چہار کشتی پیدا کردہ با سہ فیل و سہ صد کس از آب بگذشت و چون مہسیدان خالہ کدہ رسید حبیب خان چک تیر پیش آمدہ با بہست کس مصاف داد و بعد از جنک صعب حبیب خان چک طاقت نیاوردہ در آب جھجھل درآمد و اسب او در آن بند شدہ نتوانست کہ نشت در این اثنا فیلہائی از نوکران غازیخان چک رسیدہ اورا تیر کرد غازیخان چک بہ فیلہان فرمود تا سر او را جدا سازند چون فیلہان دست بدان او برد اگشتان فیلہا ترا بدندان

صیب شاه

مقاله دهم

۸۸

گرفت و حکم کردید لکن فیلیان عاقبت سرور اجداد کرده و کلاه نامت که خانه او انجا بود آورده بدار کشید و در ویش حکت و نازک حکت را نیز بدست آورده بدار کشید و بعد از چند کاه بهرام حکت از بند وستان پیش غار نیخان آمده هرگز که بود نامون بجای او معتبر شد و از سری کمر خض شد بدینچه از پرکنه زین کده که وطن او بود رفت پس سکر حکت و فتح حکت و غیره نزد بهرام حکت رفته با اتفاق یکدیگر در پرکنه سوچه پور آمدند و بسبب افساد و فساد نهادند غار نیخان حکت سپران و برادران خود را بر سر ایشان تعین کرده و ایشان تاب نیاورده بجانب کوه که میخند غار نیخان حکت همان روز آنها را استعاقب ایشان فرستاد تا انجماعت را بدست آورند و روز دیگر خبر رسید که بهرام حکت از سهر کوب بجای رفته و سکر حکت و فتح حکت از وی جدا شدند غار نیخان حکت بسرعت تمام در کوه به نامون رفت و تا شش روز تجسس بسیار کرد که بهرام حکت را بدست آورد میسر نشد و چون احمد جوین برادر حیدر حکت دله غار نیخان حکت متعهد بدست آوردن بهرام حکت شدند غار نیخان حکت بشهر مراجعت کرد احمد جوین در سهر کوب که مسکن ریشیان بنی صوفیان بود رفته ایشان را گرفت و تفتیش نمود آنها گفتند ما بهرام حکت را در کشی نشانده در موضع با دلی بخانه امیر زینا رسانیدیم و ریشیان طایفه که همه وقت زراعت کنند و نهال نشانند و اتفاق کنند و تجرید گذرانند چون احمد جوین نزد امیر زینا رفته به تفتیش بسیار بهرام حکت را بدست آورد و در سری کمر آورده از وطن کشید و احمد جوین بهشت و نصرت محقق شد و دین ایام شاه ابوالمعالی که از لاهور کریمه در بند بعضی کهکمران افتاده بود و در بنجر در پای برکتف یوسف سوار شدند برآمد و با کالخان که کمر حشا مثل میرزا حیدر ترک قاصد تسخیر کشمیر گشت اما چون بر اهری رسید از مغلان نیز جمعی باو گردیدند و دولت حکت کوه و فتح حکت و دیگر چکان و لوهر و مکرری هم نزد شاه ابوالمعالی آمده در سنه خمس و سمن و شمایه متوجه کشمیر شدند و چون بباره موله رسیدند حیدر حکت و فتح خان حکت که محافظت راه میکردند کریمه موضع باو گهی آمدند و شاه ابوالمعالی راه عدالت را پیش گرفته و بیچکس از سپاهیان قدرت تعدی بر عایا نمادند و چون موضع باره پول که نزد حکت باو گهی است رسید بر بلندی فرود آمد و غار نیخان حکت برادر خود حسین حکت را بر اول کرده خود در موضع کهنه و استاد و کشمیر پان که همراه شاه ابوالمعالی بودند بر خضت او بر فتح حسین حکت تاحته او را و گردان ساختند غار نیخان حکت بمولد سید واد مروی و مروانی داده بسیاری از کشمیر را از قبض آورده و فتح نمود شاه ابوالمعالی از مشا به انحال بخت رو بفرار

۹۰۵

تایج فرشته

299

مقالہ دا

ہنا چون اسپ اور در راہ ماندہ شد مغلی پیش آمدہ اسپ خود را کہ تازہ زور بود با و دادہ خود آن اسپ ماندہ را گرفت و ہما بجا ایستادہ کشمیر یاں کہ بتعاقب شاہ ابوالفتحانی میر شہ جہ را در راہ معطل کرد و قتی کہ کرتش او خالی شد کشمیر یاں بر سرش هجوم آوردہ اورا بکشتند و درین فرصت شاہ ابوالفتحانی بدررفت و غار نیخان بر گشتہ بناد و کہی آمد و ہر مغلی را کہ پیش او آوردند کردن زداۃ ملاحظہ میرزا حسینی کہ از خواندہ نامی جنت استیانی نصیر الدین محمد ہایون پادشاہ بود بواسطہ خوشحالی اورا نکشت و بعد ازین فتح نصر خان چاک را از زندان بر آوردہ بلا زمت جلال الدین محمد اکبر پادشاہ

922

فرستاد و لڑنخان چاکت بیرنخان را دیده متوسل شد و در سینه دست و تن و تسعایه تغیری در مزاج غارنخان
چاکت را به یافته بسیار و ظلم و تعدی نهاد و ملائق را از او تنفری تمام رویداد در این اثنا سبع اورسایند که کثیر
حیدر چاکت با اتفاق بعضی میخواست که سناهی کشیر ببرد غارنخان چاکت محمد حیدر را که وکیل او بود و بهادر بهت را طلبید
گفت مردم اینچنین مسکونید باید که شما اورا نصیحت کنید تا بار دیگر این خیال بخوردارد ندید پس محمد حیدر چاکت را بخوا
طلبیده اعراض کرد و دستام داد حیدر چاکت را غضب شده خنجر از کمر محمد حیدر برد و گرفته بر شکم او زده و با نجا بکشت
مردم هجوم کرده حیدر چاکت را گرفتند و بکج غارنخان چاکت اورا گشته در زین کده بردار کشیدند و مردمانی که باو متفق بودند

982

همه را قتل رسانیدند و در سنج و ستین و شمایه میرزا قراجه‌دار از هندوستان با لشکر بسیار و در زنجیر
آمده سه ماه در لاله پور اقامت کرد و از کشمیر بان حضرت حکمت و فتح حکمت و غیره و از کسکران نیز جمعی کثیر همراه داشت
و امیدوار بود که مردم کشمیر باو خواهند آمد درین اثنا حضرت خان حکمت و فتح حکمت و لوهر و انگری از پیش او کریمه نزد خان
رفتند ازین مقرر کتی در لشکر میرزا قراجه‌دار یافت و غارنجان حکمت از کشمیر برآمده در دوز کوئت رسید و پیادگان
بر سر میرزا قراجه‌دار عرضتاده شکست داد و میرزا قراجه‌دار کریمه بقلعه دایره درآمد و روز دیگر میرزا قراجه‌دار با از
پایان کریمه فیضان وی بدست افتاد و با ضد منقل قتل رسیدند و چون مدت پنج سال از شاهی حبیب شاه گذشت
غازنخان او را در گوشه می داشت خود لوی فرمانروایی برداشت و نام شاهی را هم بر دیواری روان داشته خطبه و سکه بنام خود

کرد و خود را خازن شاه خطاب داد

غازیشاه

مقاله دوم

۹۵۸

۹۵۰

غازیخان چک برسم شاهان کشمیر جلوس نموده خود را غازیشاه خطاب داد لکن بواسطه حلت خرام که قبل این مبرسانده بود درین ایام اواز او سبب مرض خرام متغیر شده انگشتانش نزدیک بود که بریزد و در دندان جراحیها مبرسید و در سنه ثمان و ستین و شمای شش خان چک و لاهور داکتری و دیگر کشمیر ~~از~~ غازیشاه متوهم شده بکوهستان درآمد و غازیشاه برادر خود حسین چک را با دو هزار کس تعاقب ایشان فرستاد چون ایام برف آمد مخالفان بلاک شدند و بقیه که ماندند در کتوار رفتند و از آنجا مضطرب شده پیش حسین چک آمده پناه جستند حسین چک کناه ایشان از غازیشاه در خواست و غازیشاه از سر حرازم ایشان گذشته جایگزینی خود داد و در سنه سبعین و شمای غازیشاه از کشمیر برآمده در لاهور قرار گرفت و پسر خود احمد خان را با اتفاق فتح خان چک و ناصر کاتبی و اموی دیگر نامدار به تسخیر تبت کلان فرستاد و چون ایشان به بخار و بی تبت رسیدند فتح خان چک بر خضت احمد خان به تبت رفته بشهر درآمد و چون بتیان بجنگ راضی نشده بشکست بسیار قبول نمودند زود از میان ایشان برآمد درینو لا بنجا طر احمد خان رسید که فتح خان چک به تبت رفته برآمد اگر من چنین کنم بل کشمیر همه تعزیم خواهند کرد پس قرار داد که حسریده برود و فتح خان چک گفت قتل شما مناسب نیست و اگر البته باید رفت بحضرت بروند احمد خان کوشش سخن او نموده با پانصد کس رفت و فتح خان چک راه منزل گذاشت بتیان چون احمد خان را حسریده دیدند بر سر او آمدند و احمد خان تاب نیاورده گریخت و فتح خان چک رسید که گفت امروز چند اول شما باشید تا برویم و او هیچ توقف نکرده پیش شد بتیان باورسید چون تنها دیدند بجنگ پرداختند و فتح خان از کمال غیرت تنها جنگ کرده کشته شد غازیشاه از استماع این خبر در غضب رفته بر سپهر اعاض کرد چنانکه بیاید و ایام دولت او بعد از چهار سال منقضی گشت

ذکر سلطنت حسین شاه

۹۵۱

وی برادر غازیشاه است در سنه اهدی و سبعین و شمای غازیشاه بعزم تسخیر تبت کلان از کشمیر برآمده در مولد کها اقامت نمود و در آنجا حاکمیت جاری جناب چشمای اواز کار رفت و بعضی بکشای خود ساخته تعدی میکرد و بی گناه از مردم تعبت میبرد و در آنوقت ازین جهت مردم از او رنجیده دو فرقه شدند جماعتی به پسر او احمد خان پی شدند

تاریخ فرشته

۹۱

مقاله دهم

و جماعتی به برادر او حسین چک در آمدند غازیشاه از استماع این سخنان مراجعت نموده بسری نگر در آمد و چون حسین چک
مرد شفقت او زیاده بود و اورا بجای خود بنشانی برداشت و وکلا و وزرای غازیشاه همه بخانه حسین چک آمدند و بلوازم
مذمتکاری قیام نمودند و بعد از پانزده روز غازیشاه تمام قماش و اسباب خود را و حصه کرده یکصد نفر زندان خود را
و دیگر به بقالان سپرد که بهای آن برسانند بقالان بداد و نایب پیش حسین چک آمدند و حسین چک غازیشاه را
نمود و غازیشاه بخجسته خواست که سپر خود را بانشین خود سازد حسین چک برین مطلع شده احمد خان پسر غازیشاه
و ابدال خان و دیگر اعیان را طلبیده از ایشان قول و عهد گرفت که مطیع او باشند غازیشاه از ترک شاهی پشیمان
شده مردمان خاصه خود و مغالان را طلبیده جمعیت نمود و حسین چک نیز مستعد مقابل شدن مالی شهر و قضاات در میان
آمده تسکین نایره فتنه نمودند و غازیشاه از شهر برآمده مدتی در اقامت نمود و بعد از سه ماه باز بسری نگر آمد و حسین
استقلال کلی بهر سبب اینده ولایت کشمیر در میان مردم تقسیم نمود و در سنده اش و سبجین و ستیایه حسین چک برادر
کلان خود سکر چک را بر جوری و نو شهر و جاگیر کرده فرستاد و متعاقب این خبر رسید که سکر چک خروج نمود و بابر آن
جاگیر او محمد خان ماکری محضت کرده احمد خان و مستح خان چک و خواجه مسعود و مالک چک را بالشکر خوب بر سر نهادند
فرمود و ایشان رفته مستح نمودند حسین چک با استقبال ایشان رفته بسری نگر آمد و دو بعد چندی که حسین چک معلوم کرد
که احمد خان و محمد خان ماکری و نصر خان چک قصد قتل او دارند خواست که ایشان را بگیرد و آنها واقف شده بحقیقت تمام
پیش حسین چک می آمدند و حسین چک چون دانست که ایشان بر حقیقت حال واقف گشته اند ملک لودنی لوندیش
ایشان فرستاد که بجا شده قول و عهد کنند که بچاکس در مقام عداوت و گیری نباشد ملک لودنی لوندیش ایشان رفته
بمقامات صلح پرداخت و همه در خانه احمد خان آمده برین شدند که احمد خان را که حسب کاه حسین چک دانند
بود بخانه حسین چک برند احمد خان بعد از مبالغه بسیار قبول نموده با تعلق نصر خان چک و ملک لودنی لوندیش
حسین چک رفت و قاضی حبیب که از اعیان شهر بود مع محمد ماکری اینجا حاضر شدند و در دیوانه مجلس انعقاد یافت
و چون شب شد حسین چک گفت ما شب میل ننه و بازی داریم چون قاضی حبیب و شاهان و بیاوران
محبت دارند که بسری نگر رفته کسان را بفرستند تا ایشان را بچاکس بیاورند و بعد از آن

حسین چک

۶۹۲

معارف

۹۰۳

و بعد از آن علیخان و خاترمان را که معلم اصلی اوست به خان بود با شکر بسیار بر سر سنگ چک که نزدیکت بر اجوری بود فرستاد و ایشان رفته سنگ چک را شکست داد و باقی و خطر آمدند و خاترمان خستیدار نام پید کرده حکم شده که امر بر روز بخانه او میرفته باشند و در سنه ثلث و سبعین و شصت غلبت خان زمان سپس حسین چک کردند تا مردم را از در خانه او رفتن منع فرمود و خاترمان در تنبیه بیرون رفتن کشید بود که حسین مکاری آمده بخاترمان گفت چرا بدید میروی حسین حکمت بکار رفته خانه او خالیت بخانه او باید رفت و تمام اسباب و خزاین را متصرف باید شدند این سخن را از او پسندیده با اتفاق فتح خان حکمت و لوبه و اکبری و امثال ایشان بر سر خانه حسین چک رفته دروازه را شکست داد و خواست که احمد خان و محمد اکبری و نصر خان را از زندان برآورد در نیوخت مسعود مانک و اکبری که بر زندان موقوف بودند آب را در صحن دیوانخانه سرد داد تا کل شود و دو لقمه نان نام شخصی ز مردم چک ترکش بسته استاده بود بهادر خان و له خاترمان بروناخت و شمشیر بی روی انداخت تا بر ترکش او آمد و دو لقمه نان نیری در ششم اسب بهادر خان چنان زد که اسب چراغ پاشد بهادر خان از اسب افتاد و مسعود مانک و اکبری سرد را بخنجر برید و خاترمان که بیرون ایستاده بود در کجایت و مسعود مانک و اکبری او را تعاقب نموده بدست آورده نزد حسین چک بردند و حسین چک فرمود تا او را در زین کده برده کوش و بنی و دست و پا بریده بر درار کشیدند و مسعود مانک و اکبری را سپر خوانده بخنجر مبارزخانه امتیاز داد و پر کشته با نخل بجای که او محتر شده و در سنه اربع و سبعین و شصت حسین چک فرمود تا احمد خان سپر خوانه ایشان و نصر خان چک و محمد خان ماکری را میل در چشم کشیدند و غار لیشاه از نشینان این خبر محنت بسیار کشیده چون بیابا بود در گذشت و حسین چک مدرسه بنا نموده با صلی و علی انجا صحبت میداشت و پیر کنیزین بود را بجای که این طایفه معتبر کرد و در سنه خمس و سبعین و شصت لونی لوند بسمع حسین چک رسانید که مسعود مانک و اکبری مخاطب مبارزخانه میکوید چون حسین چک سپر خوانده است باید که خسته از من حصه بدید حسین چک بغایت آزرده خاطر گشته روز بخانه مسعود مانک و اکبری مخاطب مبارزخانه رفت و در طویل اش اسب بسیار دید خاطرش از مبارزخانه منحرف گشته فرمود تا او را مجبوس ساخته و تمام منتهات معده ملک لونی لوند قرار یافت در اندک مدت او نیز به علت خستگی چهل سزار خردار شالی از سر کار خجالت کرده بود متعجب گشته علی لکه بجای او منسوب گردید و در سنه ست و سبعین

۹۰۴

۹۰۵

۹۰۶

تاریخ فرشته

۹۳

مقاله

سماهی قاضی حبیب که حنفی مذهب بود روز جمعه از مسجد جامع برآمده در پای کوه ماران بزیارت قبور رفته بود یوسف نامی شیعه مذهب بود شمشیر کشیده و والد قاضی نمود و سر قاضی مجروح گشت شمشیر دوم انداخت قاضی دست خود را ساخت انگشتان او بریده شد و غیر از نصب که بواسطه اختلاف مذنب بود چیزی دیگر در میان نبود مولانا کمال دانا قاضی که در شیا لکوت رفته تدریس اشغال داشت نیز همراه قاضی بود یوسف بعد از مجروح ساختن قاضی بکربخیت و حسین چکات با کتفه خود نیز شیعه مذهب بود چون این خبر شنیدند کسان را تعجب کرد تا یوسف را بنده کرده آوردند و مثل ملا یوسف و ملا فیروز و امثال ایشان را کجا کرده فرمود تا آنچه موافق شرع باشد بگویند فقها جواب دادند که کشتن ایچنین کسی از روی سیاست رواست قاضی گفت من زنده ام کشتن این شخص جایز نیست عاقبت او را سزاوارت کرده اند اتفاقاً در آن ایام جماعتی که با او در مذنب و اعتقاد یکی بودند مثل میرزا مقیم و میر یعقوب ولد با با علی برسم ایچنی کری از درگاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه بکشمیر آمدند و چون به بیره پور رسیدند حسین چکات خروگاه بر پا کرده چون شنیدند که ایلیان نزدیک آمدند حسین چکات از خروگاه برآمده ایلیان را دریافت و همه با اتفاق در سرگاه درآمده و کجا نشستند بعد از آن ایلیان با چهر حسین چکات در کشتی روانه شهر شدند و حسین چکات بکشتی در نیامده سواره بکشمیر رفت و خانه حسین چکات بجهت منزل ایشان تعین نمود و بعد از چند روز میرزا مقیم که او نیز با یوسف هم مذنب بود گفت چون بفرموده مضطربان یوسف را گشتند مفتیان را نزد من فرستید حسین چکات مفتیان را نزد او فرستاد قاضی نیز که با یوسف در مذنب موافق بود گفت مفتیان در فتوی غلط کرده اند مفتیان گفتند ما فتوی بکشتن او علی الاطلاق نداده ایم ما مقیم کشتن ایچنین کسی بجهت سیاست رواست میرزا مقیم مفتیان را در مجلس امانت نموده به فتح خان چکات سپرد و بسیار ایداکرد و حسین چکات بکشتی درآمده بکراج رفت و فتح خان چکات بکلم میرزا مقیم مفتیان را بقل رسانید و در میان در پای ایشان کرده در کوچه و بازار گردانید و حسین چکات دختر خود را با تحف و هدایا همراه ایلیان بخدمت جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرستاد و اظهار

اطاعت نمود
ذکر سلطنت علی شاه

ذکر علیشاه

مقاله دوم

صدوق یافته بود محبتش آورد و دو نفر حسین ملک رو کرده پس فرستاد و حسین ملک را از استماع این خبر اسهال و موی عارض شده تا سه چهار ماه استند یافت در نیوقت قهر خان و بیت یوسف ولد علیخان ملک را برینیداشت که نزد علیخان ملک که در سوخته است برود و آنجا باشد چون یوسف پیش علیخان ملک رفت مردم دیگر نیز نوبت نوبت که بخت نزد علی خان ملک رفتند و حسین ملک کسان فرستاد و پیغام داد که از ما به کسان بی واقعه پسر ترا بسج نخری نکرده پیش تو فرستایم علی خان ملک جماعه ما را بهم کسان بی نیت مردم خود بخود که بخت پیش ما می آید هر چند ضعیف میکنم فایده نیکند آخر علیخان ملک متوجه سری گزیده ده هفت کرد و بی سر و آمد و ملک لونی لوند که بخت نزد علیخان ملک آمد و حسین ملک از شهر برآمده در جاده حاج محمد یک که مسکن ساخت و احمد و محمد ماکری که در میان امرای او بودند در همان شب که بخت پیش علیخان ملک آمدند و دولت ملک که از مقربان حسین ملک بود با وی گفت چون همه مردم از پیش ما که بخت میروند بهتر است که اسباب شاهی که بر سر آن نراست علیخان ملک که برادر شاست و بیگانه نیست بفرستند حسین ملک چقدر خطاس و سایر اسباب شاهی بدست یوسف نرود و فرستاده گفت که این است که بیاورم بعده علیخان ملک بنما حسین ملک در آمده عبادت نمود و برود کرد که پس حسین ملک شهر را علیخان ملک سپرد و برین پور آمده اقامت کرد علیخان ملک بعلیشاه ملقب گشته از شاهی با و قرار گرفت و دو که که وکیل حسین ملک بود بدار الملک شده بعد از سه ماه حسین ملک از عالم رفت و علیشاه با استقبال جنازه او رفته در نزدیکی حیران بازار دفن کرد و در همان ایام شاه غارف در ویش که خود را از اولاد شاه طغانپ متغوی پادشاه ایران میکرد و شید بود در لباس فقر و در باب حقوق بود از لاهور از پیش حسین قلی خان ترکمان حاکم پنجاب برآمده بکشمیر رسید و الی کشمیر طیشاه که شید مذکور بود مقدم آن بزرگوار را کرامی دانسته اظهار ارادت و اعتقاد نمود و با تمام تمام و خیر خود او عفت او را آورده او را مهدی احسنه الزمان اعتقاد کرد و علی ملک و نوروز ملک و ابراهیم ملک و ولد غازیشاه که همه را ضعیف بودند و عتاد بسیار با و بهم رسانیده سپهر میکرد و در آخر لاین هر امور دانسته قرار داد که او را شاهی برادر خود و الی کشمیر طیشاه رسید از و بخت در مقام ابرار شد و شاه غارف که کیشیا کری و شیعری مشهور بود این شهر را مستول کرده از او و عتاد است که کیشیا با ششم در عین میفرمود و نوروز ملک

تاریخ فرشته

۶۱۵

دگر خواهم گفت بعد از پنهان شدن نامردم اعتماد کنند که غیبت نموده است اما پس از سه روز معلوم شد که دو اشرفی داده در کشته
نشته و باز مولد رسیده بر کوه برآمد و طلیشاه کسان فرستاده او را از آنجا آورده و بویکلان سپرد و چون مرتبه دوم گرفت
از کوه و منیر سلطان کوچه باز آورد و بدین مرتبه طلیشاه دستدار هزار اشرفی بویکلان سپرد و قهر خود از کوفته طلاق حاصل کرد و خواهر سز
او را نیز از جدا ساختن بکاه داشت و او را به بنت رحمت کرده و علی بنی و والی بنت که دم آنجست او را آل عباس نیز با ستیا
اینان شتافته قدم نهاد و بویکلان بزرگ شمرده و در تعلیم و تبحر آن بزرگ و قهر خود گذاشت و توبه در خواست و وطن
ایشان در آن ملک نموده با تمام تمام خضر عزیز شریف خویش بعد از و واج ایشان داده و پس از چند که در آن سرزمین رمل
اقامت انداخت بنا بر آنستد حامی حضرت جلال الدین محمد کبریا و شاه اراده منیر پندستان نموده چون بد آنجا

۹۷۹

اگره رسیدند بدار بجای طاعت نمودند و سینه تن و شمای علی چاکت و دله نوروز چاکت پیش طلیشاه آید گفت
که دو که در ماکیر من آمده و غل انداخته است اگر نوراض خواهیید کرد شکم اسبان خود را پاره و خوارم کرد و طلیشاه این را با خبر کرد
حمل کرده فهمید که مقصود او پاره کردن شکم طلیشاه است ازین سبب در غضب شده و او را بند فرمود و بهلاست گما
رستاد و او را از آنجا بکوتی سپیش حسین قلیخان مالک پنجاب رفت و در وقت طاعات چون حسین قلیخان تواضع ستاد رفت
بعل نیار و از آنجا پور برآید باز بولایت کشید و آمد و طلیشاه او را گرفته سمعیت کرد و ایند و او بعد چند کاه از بند کوفته بوشهر

۹۸۰

در آمد طلیشاه لشکر بر سر او فرستاده باز و سیکر ساخته بزرودی بر روزه و سینه ثابین و شمای علی شاه لشکر بر
کنوار کشید و دختر از حاکم آنجا گرفته مراجعت کرد و درین ایام قاضی صدر الدین از درگاه جلال الدین محمد کبریا و شاه
بر رسم رسالت آمدند طلیشاه دختر برادرزاده خود را بجهت خدمت شاهزاده کامکار سلطان سلیم مصوب ملا شقی
و قاضی صدر الدین با دیگر تحف و پیشکش ارسال داشت و خطبه و سک بنام امی آن پادشاه ساخت و در این ایام پوسف
دله طلیشاه به سالیب محروبت ابراهیم خان دله فاریان ملی معنای پد فخر آید و ازین سبب پدر با قاضی محروبت کوفته
بیاره مولد رفت و طلیشاه ازین اوضاع آزرده خاطر گشته در مقام خروج شد و مردم محروبت کناه بوسف کرد و او را

۹۸۲

طلبید و محروبت ملک با ممت این ختم خود کردند و در سینه شای و شمای و شمای طلیشاه لشکر بر
کنوار کشید و دختر از حاکم آنجا گرفته مراجعت کرد و درین ایام قاضی صدر الدین از درگاه جلال الدین محمد کبریا و شاه

۹۸۳

سلطنت علیشاه

مقاله دهم

و ثمانین و شصت و یک سالگی با اهل و عیال خود رفت و حیدر خان نام که محمد شاه ازاد شاه دین بود
 که در کجاست می بود و قتل و کربل ازین محراب و شاه کجاست را گرفت که کاب او بندوستان آمد و بنوشته رفته عمر زاده
 او سلیم خان که آنها می بود با جماعت خود با او آمد علیشاه جسمی کثیر و سبزی لوبه رنگ فرستاد و محمد خان حکایت که در آن
 می بود از سر داری لوبه رنگ حیدر زاده او را معین ساخت و لشکر او را گرفته پیش حیدر خان در نوشهر آمد
 کشت که اسلحه ها را که مرد مرده است همراه من فرستید تا رفته کشیده را برای شایخ نمایم حیدر خان از سخن او غرور شده
 اسلحه ها را همراه او فرستاد چون در موضع حاکم نزل نمود وقت صبح محمد خان حکایت اسلحه ها را از بند کشته
 راست تر و علیشاه رفته مورد الطاف کشت و علی با کرمی و داد و کذا و غیره که اعاده و دو لوبه ای حیدر خان کرده بودند
 محبوس گشته و در سینه اربع و ثمانین و شصت و یک سالگی در کشته افتاد و کشته شد و جمع که کشته شدند در سینه
 و ثمانین و شصت و یک سالگی علی شاه بالای سجد برآمده با علما و ملا صحبت میداشت و کتاب مکتوب شریف در آن مجلس
 آورده بموجب حدیثی که در فضایل توبه وارد بود توبه کرد و غسل نمود و بنواز و تلاوت قرآن مشغول گشت و بعد از
 فرغ عریضت چون بازی سوار شده در میدان عیدگاه و چون بازی رفته مشغول گشت تاگاه و حنه زین بر شکم
 او خورده بهمان الم که کشت

ذکر سلطنت یوسف شاه

چون علیشاه در گذشت برادر او ابدال خان حکایت از ترس برادر زاده خود یوسف بیخاذه او حاضر شد یوسف سید مبارک خان
 و بابا خلیل رحیمیل ابدال خان حکایت فرستاده و بطلم داد که آمده برادر خود را دفن کنند و اگر مرا بشایخی قبول دارند بنهاد
 شاه حاکم با سید و من تبع شاهانیم بود چون آنها رفته پیغام یوسف را با ابدال خان حکایت رسانیدند او گفت من بکشته شاه
 می آیم و در دست کمری بندم تا اگر من مغرور می شود رسید و بابل من بگردن شاه خواهد بود پس سید مبارک خان که با ابدال خان
 حکایت بود گفت تا او را در دست شاه باید رفت و از او قول و عهد باید گرفت پس باین قرار از مجلس برخاسته نزد یوسف
 شاه رفت کشت که بکشته شد و باین طریق علیشاه را دفن باید نمود یوسف شاه سوار شده
 بر سر دشت و ابدال خان حکایت آمد کشته شد و بر سینه مبارک خان بولان پیر و منکر کشت و بر سینه

تاریخ هجده

مقاله دهم

دیگر علشان و در پیش شعیان و فن کردند یوسف شاه بجای او ماکم شده بعد دو ماه سید مبارک خان و طهمان |
 ملک بخت فتنه خراب کردند و یوسف شاه با شایق محمد ماکری که بر اول بود پیش دستی نموده با شست کسی بر رو
 محالان آمد و بعتل رسید یوسف شاه امان طلبید و هر چه بود آورد و سید مبارک خان انداخته استماع انجمن را شکر فرمود
 داده قصد جنگ برآمد یوسف شاه تاب نیاورده بموضع پرنهال که در جنگ است درآمد و سید مبارک خان بجانب
 او شتافت جنگ در پیوست و یوسف شاه که خیزه کوبهای اطراف درآمد و سید مبارک خان با فتح و فیروزی کشتی
 و طهمان ملک و لاله روز جنگ را بتقریبی طلبیده مجوس گردانید و چکان دیگر مثل او هر ملک و حیدر ملک و هستی
 از هر اسب هر دو نفر اول پیش او نیامدند و در حشر چون بابا خلیل و سید بر خور داد پیش ایشان رفته شد و حیدر
 نموده همه نزد سید مبارک خان آمدند و رخصت یافتند بختشای خود میشتند و در راه قرار دادند که یوسف شاه را طلبیده بشا
 بر داریم پس بخت تمام حامدی خود و یوسف شاه فرستادند تا رفته بگوید که ما شمارا بشای قبول کردیم و از عمل خود پشیمان
 سید مبارک خان مضطرب شده قرار داد که با سپهران و غلامان خود نزد یوسف شاه برود و باین عنایت طهمان ملک و لاله
 نوزد ملک را که در بند او بود حیدر را که از شتر برآمد و دولت ملک که از امرای او بود چون از پیش او بگریخت مضطرب
 شده طهمان ملک را از قید خلاص کرد و خود حیدر را بجا ناه با با غلبه آمد حیدر ملک طهمان ملک پیغام کرد که این
 همه تردد و کوشش بخت کلیش شای بود و یوسف ملک دله طهمان ملک باید گفت که حیدر ملک در مقام خدا است
 طهمان ملک سخن او را قبول کرده سجده ملک پیوست و همراه او شد و هر ملک و امثال او همه بجا آمدند چون طهمان ملک
 دیدند که گرفته مقید کردند پس از آن همه دست را دادند که او هر ملک را بشای بر دارند طهمان شاه بختش
 شد که کشتی بران او هر ملک را بشای قبول کردند و از ناه و موضع فتنه آمدند و حکم مردم خود را بجا آوردند و در راه جنگ
 سید یوسف خان ششیدی که از امرای کبار جلیل الدین محمد کبریا شاه بود و سید و شاه را بود آمد و با شایق او را
 با شایق فتح و ششیدی رفته از دست جلال الدین محمد کبریا شاه را دست بردارید و جلال الدین محمد کبریا شاه را همیشه
 در کوشش کشتی بود و فرموده بجا آمد و یوسف شاه را بجا آورد و سید یوسف خان ششیدی را بجا آورد که ششیدی
 و از شایق یوسف خان ششیدی و سید یوسف خان ششیدی را بجا آورد که ششیدی را بجا آورد

سلطنت یوسف شاه

نقشه

شاهی کشمیر بود هر یک مقرر شده بود یوسف شاه پسر خود یعقوب را بیشتر به قسبل روانه کشمیر ساخت تا به بهار فرزندش از خود سازد و غل در شاهی او هر یک اندر دو چون خود تیر بسیا لکوت رسید بعد و شنبه و سخنان شهیدی و راه به ما مقید شده بر اجوری رفت و آنها را متصرف شده بمنزل تنه در عهد و خوف او هر یک یوسف کشمیر را بچک یوسف شاه فرستاد یوسف کشمیری از پیش او بگه خود را یوسف شاه رسانید یوسف شاه مستطیر گشته از راه جو بل که منصب برین راه است بطریق اینکار بقلعه سو نور در آمد او هر یک با اتفاق حیدر ملک و شمس ملک و دهی چک در مقابل ^{نقشه} آمده در کس را آب بهت منزل گرفت و بعد چند روز جنگ صعب روی نموده فتح فرزند عالی یوسف شاه کرد و او بعد از فتح متوجه سری نگر شده بشهر کشمیر در آمد و او هر یک یوسف شاه را قاضی موسی و محمد سعادت بهت آمده یوسف شاه را دیدند و در مجلس اقل بملاقات خوب بر آمده آخر محو موسی گشت و از باغیان نیز جمعی کثیر مقید گشته و چون یوسف شاه خاطر از شاهی جسمع کرد ولایت کشمیر منت نمود و شمس ملک ولد دولت چک و یعقوب ولد خود و یوسف کشمیری بکار خوب داد و دهنه را بگالعه معسر نموده سعادت بعضی میل در چشم او هر یک کشید و در سنه ثانی و ثانیین و ستار شمس ملک و علی شیر ملک محمد سعادت بهت را بطنه ایکه ایشان در مقام بنی اندر زندان کرده حبیب خان ملک ارزن کر خیمه موضع کینز رفت و یوسف ولد علی خان ملک که در بند یوسف شاه بود با چهار برادر بر آمده بحبیب خان ملک در موضع مذکور پیوست و از آنجا با اتفاق بر در و غل را به تفت رفته اند و کو ملک گرفته آمدند و چون بحدود کشمیر رسیدند بواسطه اختلاف که میان ایشان ظاهر شده هیچ کاری نکرده از هم جدا شدند و لشکر بانیان یوسف و محمد خان گرفته آورده کوش و طینی ایشان را بریدند و حبیب خان ملک در شهر منواری گشت و در سنه ثانی و ثانیین و ستار چون جلال الدین محمد لکر پادشاه الاکمل بر محبت فرموده جلال اکبر نزول اجماع نمود میرزا طاهر و شیش میرزا سید خان شهیدی و محمد صالح عاقل را بر رسم ایگیری کشمیر فرستاد و چون اینها باره پول رسیدند یوسف شاه با استقبال شتافته و فرمان بوسیله بر سر نهاده قیامت بجا آورد و با اتفاق ایشان بشهر آمد و پسر خود حیدر خان و شیخ یعقوب کشمیر را با محض و دلبای بسیار روانه ملازمت گردانید حیدر خان مدت کمال در ملازمت پادشاه بوده با اتفاق شیخ یعقوب کشمیری رخصت کشمیر یافت و در سنه ثانی و ستار یوسف شاه بکسر دولت و شمس ملک نیز بخیار زندان

۹۸۸

۹۸۹

۹۹۰

تاریخ

۹۹

تعالی

۹۹۰

۹۹۲

۹۹۵

که فتنه در کشور عت و محرم که انجا بود و دوست و دشمنان و از اهل حق و بر این معنی بقصد ایشان لشکر کشید و انجا
مستقر شد که در هشتاد و دو سینه طغیان و مضروب سبب سری نگر را حجت نمود و در سینه نین و شهاب و جدر جنگ
شمس جنگ از گنوار بقصد جنگ و دشمنان کشید و دشمنان با استقبال برآمده سپهر خود یعقوب را برادر
ساخت و بعد از جنگ قح نموده بسری نگر را حجت کرد و بسید رای گنوار که شمس جنگ بخند و با و با کبر
مقرر کرد و حیدر جنگ از انجا برآمده نزد راجه مانسکه رفت و در سینه افنی و نین و شهاب یعقوب و لد و دشمنان
حجت اظهار اطاعت و اخلاص بشرف عتبه بوسی جلال الدین محمد اکبر پادشاه سرفراز گشت و دو فیکه از حضرت
شکری با بهر رسید یعقوب و دشمنان پدر خود نوشت که پادشاه را از ایده آمدن کشمیر است و دشمنان فرار داد
که با استقبال برآید درین ایام خبر رسید که حکیم علی کلائی برسم الحکمری از بهش پادشاه آمده و در هتته رسیده است
و دشمنان به هتته شافه خلعت پادشاهی پوشیده بغرم مضرم خواست که متوجه ده گاه شود و پادشاه را به طین
در این اثنا با اخلیل و بابا مهدی و شمس دلی متفق شده گفتند اگر متوجه ده گاه خواهی شد ترا بقتل آورد
یعقوب را که هان زدوی از لا بهر خود را بشهر رسانیده است بشنای برخواست و او از ترس این عفت را
در توبیخ انداخته ایمان حضرت را در خست نمود مگر چون جلال الدین محمد اکبر پادشاه که در کشمیر بود و نزد بهاء خت
شاه رخ میرزا و شاه قلخان و راجه بهکو انداس را بر سر کشمیر نین فرمود و دشمنان او کشمیر برآمده بیاره و لشکر
گاه ساخت و چون خبر رسید که عساکر مضور بهو لباس که سرحد کشمیر است آمد سر راه برایشان گرفته و راه را سد و
و از انکه بعد از حبت ده گاه که موسم برف و سرما آمد و راه مسدود شد و حرف صلح در میان آمد و دشمنان سپهر را
خود نصب کرده بهمد و شرط طاعت را به بهکو انداس فرمود و بهر سبب از منی متفق قبول کرده صلح نمود و در
جلال الدین محمد اکبر پادشاه او را همراه گرفته بخجست پادشاه بردند و پادشاه را با اخلیل و شمس و محمد قاسم خان
میر میرزا و با دیگران در هتته و نین و شهاب کسب فرمود و یعقوب شاه که در خست کشمیر قدم نهاده بود
سر راه را با مضبوط ساخته در مقابل لشکر پادشاه نشست و سر راه را کشمیر که شرفه داشتند و اصطلاحات
و شمس ضادنی ساخته در وقت از شمس شاه و محمد قاسم خان و بعضی دیگر سبب

بخش هشتم

۷۰۱

مقدمه

عرب بر کشتی سوار شده و قصد زیارت قریه مکه و حضرت بابا آدم علیه السلام بجانب سرزمین که آنرا الحاکم نیز گویند
 متوجه شدند و بحسب اتفاق کشتی ایشان با مخالف غرقه و بسیار افتاده و شکسته و کجور فرو مانده و حاکم آنجا که مردم
 بسیاری بودند و بعضی کمال ملاحظه مستوره آنها داشت صحبت طایفه مد ایشان مشرف شده و از هر باب سخن
 در میان آورد و تا آنکه از دست و دلباش ایشان پرسید گفتند بعلیه سلام آری است ایمن و پیغمبر محمد رسول الله است
 سلامی گفت پس از طایفه پیروز و نصاری و دشمنان که مخالف دین شما و سیاح عالم اند شنیده ام که در بلاد عرب و مصر و کن
 این دین رواج دارد و لیکن ای آن صحبت مسلمانان بر شنیده ام اکنون توقع دارم که برخی از اعمالات انبیا و ائمه
 از روی صدق و صفا مذکور سازند و معجزات او بیان کنند کی از روی ایشان که بصفت علم و صلاح آراسته بود
 آغاز سخن کرده چندان از اعمالات و معجزات آنحضرت بیان فرمود که سار بر محبت رسالت پناه آورد و دل پدید آید
 و چون معجزه شوق اکثر بشنید گفت ای قوم این معجزه بسیار تو نیست و اگر حق و صدق است و سخن زوده مردم جمیع بلاد
 قریب و بعید شنیده کرده خواهند بود و در رسم و بارها چنان است که هرگاه قضیه بزرگ روی نماید از باب علم آنرا
 در دفا ترقت نمایند و فائز آباد و جاد و ما موجود است آنرا بخاطر می آوریم و چهار صدق شایع کنیم اهل دفا خوانند
 بفرمود تا دفا قرآن خانم النبین صلی الله علیه و آله وسلم بکشودند و آنرا نوشته یا قصه که در فلان تاریخ دیده شد که ما
 کشته باز هم پوست پس بر سامری حقیقت دین محمدی ظاهر شده و کلمه طیبه شهادت لا اله الا الله
 محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر زبان آورده با عقاید تمام مسلمان کشته چون از دوشای قوم خودی بنرسید آنرا مخفی داشتند
 مسلمانان را هم از اظهار آن منع فرمود و انعام و احسان فرمودان بجا آورده در خواست بکنند بعد از زیارت
 قریه مکه و بوقبشر علم معاودت بدین صوب افرازند در ایشان با صفا بسیارند و رفقه پس از آنکه از آن
 بموجب انعام سلبه که کجور عود نمودند و سامری از آن در و ایشان حشرم و شادمان گردیده و در لوازم
 تقسیم و تکریم دقیقه فرو گذاشت و عازم سفر گردیدند و تا آنجا که طایفه مرکب آن توانست شدند بپرس
 در آن تاب اندیشیدند و سخت پنهانی مسلمانان را در میان خود پنهان کرده و در آنجا که کشتی خود کشته شد
 و آنرا بسیار از کشتی برده با صفت و جمیع لوازم سفر و با صفت نمایند و آنجا که روزی از کانون دولت گذشت

تاریخ فرشته

مقاله یازدهم

۷۰۳

مشقت دریا بخود تسهیل دارند و شهادت دیگر مسلمانان برسم تجارت و عبور بدان دیار میرفته باشند و تقریباً است
در آن خود و منازل و ساکن بهم رسانید تا بتدریج و مرور مردم بخارج و دین محمدی صلی الله علیه و آله تسلیم شده باشند بحلقه
اسلام در آورند ایشان او را دعای حبس کرده گفتند که هرگاه خود را ملک نباشی رفتن ما پیشتر خواهد شد چرا که گفتار
طیار و میوه و نضای در دین با ما مخالف اند و نهایت عداوت دارند بهیچ وجه ما را نخواهند گذاشت که با نولایت
نمائیم چه جای آنکه وطن خستیار کنیم سامری سرسبب تفکر خود بوده فرمائی بخود بامر او اقرار نوشت که این نوشته
است از جانب سامری که با موجود انس و جان و خالق زمین و آسمان مغایرت و جدایی شما اختیار کرده
لیکن عنقریب است که ملاقات بروجه صواب روزی خواهد شد باید که همیشه مرا حاضر دانسته از دستورات قلم
تجاوز جایز نذارید و خوبی و جویبارانی منحصر در آن دانید و در نیفت سالک طریق سداد مالک بن حبیب و طایفه
از حق پرستان فلان و فلان که مریدان علم النفس و نیک اندیش و نیک اعتقادند و از ایشان شجاعت و بد
مستور نیست چون برسم سیر و تجارت متوجه آن خود و بودند حالات ایشان بخاطر آورده واجب دانست که سفارش
آنها را فرمود کرداند باید که قدم خیز لرزوم این طایفه را نعمت عظیم شمرده بتعظیم و تکریم پیش آیند و آنچه شریعت میبطلد از است
بجا آورده در جمیع امورات و امداد نمایند که سعادت دنیا و آخرت درین است و ممکن از احوال و طایفه دیگر که
بدان ملک تفرودی نمایند ممتاز دانسته بمالعه و ابرام تمام التماس کنند که بدان طرف آمد و شد مسی کرده باشند
بلکه نوعی زندگانی و سلوک کنند که ممکن از احوال و طایفه دیگر که بدان طرف آمد و شد مسی کرده باشند
و نگذارند که از مردم بومی و غریب اعدای غرام ایشان شود و سامری این فرمان مسلمانان سپرده گفت که خبر تو
من و در کشتی باشا سوار شدن مرا از بیمه کس مخفی دارند و فرمان را بجا که گفتند برسانید که البته او باشا بنوعی که خوب
نوشود و باشد سلوک خواهد کرد پس اسباب و جهات خود را بر مسلمانان عنایت نموده در همان تفرودی بر حمت حق
جل شانه واصل گشت و در بندر شهر مدون شد تا ادا بیت جمع است که سامری در زمان حضرت رسالت
پناه به مملکت خویش اشتیاق میفرمود و جستجو این امر مردم بمقتضای باطراف فرستاده بعد از آنکه
معلوم شد که تفرود رسول الله دعوی نموده کرده شوق قرآن از جمله مجربات گردانیده است هر گنجینه سامری بر کشتی سوار

در وقایع حکام طیار

۶۰۴

مقاله یکم

به حجاز رفت و طارنت حضرت نبوی در یافته مسلمان شد و زیارت خانه کعبه مشرف گشت و از آن منزل
رحلت معاودت وطن یافته چون با جمعی از اهل اسلام شجر طهارت رسید مرض مملکت گرفتار شده و فاجعه
و اکنون مستبر او در آن بلده است و مردم زیارت او تبرک میجویند بهر تقدیر جماعتی از مسلمانان که همسر
وی اختیار کرده بودند و شرف بن مالک و افو من الام و مالک بن دینار و ابن اجیه مالک بن صیب بن
مالک بموجب وصیت پنهان گشت طیار رفته نوشته سامری بحاکم که کنگور رسانیده و چون او خط سامری
بناحت خوشوقت گشته گفت سامری کجاست و برای چه مسرعه شما از یخچال رفت ایشان جواب دادند سامری
با مسافر مکروه است و ما ازین خبر نداریم و قتل در کنار دریای شجر سوار گشتی میشدیم و او را دیدیم و سبب ترک
وطن پسیدیم اصلا طفت جواب نداشت و چون دانست که ما عازم شجر طیاریم این چند کلمه نوشته با دلو که بحاکم کنگور
برسانید پس بی توقفت روانه اینجا بگشتیم و زیاده ازین خبر نداریم چون بعقبیده طیاریان آن بود که سامری
زنده است و با آسمان عروج کرده است یقین کردند که وی جهت معنی از آسمان در بند شجر فرو آمده این کاغذ را
مصحوب این جماعت نزد ما فرستاده باز با آسمان رفته انچه ما از و صل فرمان در بلده که کنگور و سایر بلاد طیار رسوم
ساده و نامی بظهور رسانیدند و مالک که کنگور همانا نزد منازل خوب فرو آورده و پنانه رسم اندیاز است ضیافتها کرده
در قاعه تعطیم و تکریم فرو نکنداشت **بلایت** کرم و زید و همانا کنگور داشت چنین و ازینجا
که او داشت و بعد از فراغ از لوازم ضیافت سوال و تقشیش از مقاصد آن جماعت کرده و جمیع مردم طیار پرور
نوشت که مالک بن صیب و رفقاء او فضای خوش هوای این ملک را از قدوم فرحت لزوم خود عطر سینه
و عنبر آمیز کرده اند بهر بلده و قصبه و قریه که نزول فرمایند در خست توطن داشته باشند مواضع خوب و مرغوب جهت
مساجد و منازل بساطین بموجب فرمان سامری با ایشان تقویض نمایند و در خدمات شایسته خویش را معاف نداده
مستعد و منتظر الطاف عیم سامری باشند پس مالک و دیگر مسلمانان تخت در که کنگور مسجد ساخته منازل و بنا
طرح انداخته بعضی آنجا فروکش کردند بعد از آن مالک بهمراهی عیال و فرزندان خویش بپیر ولایت طیار رفت و در کولم
مسجد و خانه و بستان ساخته عیال و اطفال را در آنجا گذاشته به بی ماراوی رفت و در آنجا نیز مسجد بنا کرده بدینگونه

تاریخ نوشته

۲۰۵

مثل حرقین و در قین و مندریه و عالیات و فاکنوره و منگوره و کج لجر کورت شامت و در برکات ازین بلاد مساجد بسیار
مسلمانان را در انوضع کجا بداشتند و بصلوة و صوم و با ناک نماز و وصیت نمود و ازینکه مسلمانان عیب بار اکثر شافعی بنسب
اند بقیاس چنین معلوم میشود که سامری و مالک بن صیب و دیگر اصحاب نیز شافعی بنسب بوده اند و این
اعلم با آصواب و بعد از آنکه رفته رفته تردد مسلمانان در انملکات بسیار شد و بسیاری از ملوک طیار حلقه اسلام در
راههای بندر کوه و دابل و جیول و غیره بطریق حکام عیب بار مسلمانان را که از عربستان آمدند در سواحل دریا
مسکین دادند و ایشانرا مخاطب بنواست یعنی خداوند کردارینند نظر برین است که درون سینه یهود و نصاری و مجوس
که عداوت مسلمانان بنسب انما چون ممالک دکن و کجرات مستخر یا دشمنان دلی گشت و اسلام در طرف دکن
دولت گرفت مخالفان سکوت اختیار کرده اظهار عداوت نمی توانستند نمود تا آنکه تاریخ هجری به نصد رسید
و خلل و ضعف در شاهی شان دکن پدید آمد در آنوقت فرنگیان از جانب شاه پرتگال به ستن قلاع در سواحل
بجربند مامور گردیدند پس در سنه اربع و شصت و چهار کشتی نصاری از پرتگال به بندر قندریه رفتند و کالیکوت
آمدند و حقیقت امر زووم کاینمغی بخاطر آورده بمکت خود معاودت کردند و سالدیکر از پرتگال شش کشتی کالیکوت
آمده درین کورت بلیاریان گفتند مسلمانان را از سفر بر عرب باز دارند که نفع ما بشما نیست از ایشان خواهد رسید
چون آنکه سامری قبول اینمعنی نکرد نصاری در معاملات داد و ستد تعدی بر مسلمانان میکردند و سامری در غضب
شده حکم قتل عام فرمود و در حضورت بلیاریان اموال ایشان هب و غارت کرده بقتل و فرنگی معتبر را مقتول
آوردند و بانی که تا خبر و راجل ایشان بود خود را کشتی رسانید به کوی رفتند حاکم آنجا که با سامری دشمنی و منافات داشت
ایشانرا پناه داد و رخصت نمود که نزدیک بلده کوچی حبت قوطن قاهره بنهند فرنگیان این معنی را ازنده خواسته در آنک روز
قلعه محصور ساختند و مسجدی که بر ساحل دریا بود شکسته کلیسیا بنا نمودند و این اولین قلعه است که فرنگیان در دیار
هند ساخته اند و در همانزودی قانی بندر کنور با ایشان دم از موافقت زدند و فرنگیان در آنجا هم قلعه بستند
بفرغبال به تجارت فلفل و زنجبیل مشغول گشتند و دیگر از ازان مانع آمدند و سامری از مشاهده این اوضاع
در حشم شده لشکر کشید و سه پادشاه کوچی را کشته و ولایت خراب کرده برگشت و وارنان شان مقتول

تعالیه بنو

در وقایع حکام سیما

۷۰۶

علم شاهی افرشته جمعیت نمودند و ولایت را بحال تعلیم آورده بکجه فرنگیان جهازات مترو ساختند
 و حاکم کمزور تیرتین روشن پیش کرفه جهازات مترو کرد و ایندو سامریا که غصه کی بر بنزار شده بود جمیع خست
 صرف لشکر کرده دوسه کرت دیگر کوچی رفت و بنا بر آنکه فرنگیان بر کرت مدعی نمودند بر کوچی دست
 نیافته ننگوب و متحول مراجعت کرد و ایلچیان نزد سلاطین مصر و جده و دکن و کجرات فرستاده پیغام داد که ازا
 و حجت اهل فرنگ نسبت بملک موروثی من از اندازد بیش است اما اینمخی انقدر خوش طبع نیست که
 دادن مسلمانان ایندیار من با آنکه بدین هندو دم حمایت ایشان بر ذمتت خویش فرض شمرده خست
 و فاین صرف اینکار می کنم و تقیری درین باب نمی نمایم لیکن چون فرمانده بر کمال به کثرت خزانه و وفور شکر موهبت
 است پیوسته غایبها مشغول از ابطال رجال و استعدا و قتال و جدال با بیضوب میفرستد و از کشته شدن مردمان و شش
 کم نمیشود بدین سبب محتاج بمدد پادشاهان اسلام شده ام اگر مقهوری اعدای دین محمدی پیش نهاد بمت والا نعمت ستا
 از مملکت خویش کشتیا مملو از تهمتتان حصار جت عاقله فرنگ درین دیار مترو کرد و اسلحه هر آینه در سلک غازیان
 منظم گشته فردای قیامت پیش سرور کاینات سر بلند بوده در سلک مجاهدان انتظام خواهند داشت
 سلطان مصر قاضی غوری انکشت قبول بر دیده نهاده بقصد غزو جهاد امیر حسین نام امیر ریابا سیزده غراب مردم کی مع
 استعدا و کارزار روانه ساحل هند ساخت و شاه محمود شاه کجراتی و شاه محمود شاه مهنی نیز از بندر دیو و سورت و کوه و
 دابل و حیول جت غازی اهل فرنگ کشتیا در نهایت استحکام مرتب گردانیدند و جهازات مصر اقل به بندر دیوانه
 و آخرش با تفاق مراکب کجرات متوجه بندر حیول که محل اجتماع فرنگیان بود روانه شدند و چهل غراب سامری
 و چند غراب فرمانده کوه و دابل هم با ایشان پیوسته طرح جنگ انداختند و کغراب مملو از فرنگیان بدست آورد
 و لوازم غراب تقدیم رسانیده به بندر دیو معاودت نمودند مگر فرنگیان بیک ناکاه متعاقب ایشان انبار رسید
 و حریفان را بجز در یافتند ملک اواز حاکم بندر دیو و امیر حسین ناچار بحرب ایشان مبادت نمودند لیکن کاری از پیش
 رفته چند غراب مصر گرفتار گشت و مسلمانان شربت شهادت چشیده فرنگیان مقتضی الکرام به بنادر خود ستا
 و در آن سنوات چون سلیم سلطان خواند کار و روم بر سلاطین غوری مصر غالب آمده سلطنت آن طاغی بی سهر

تاریخ فرشته

۲۰۷

مقاله یازدهم

۹۱۵

سامری که کرده این کار بود و بیل کشته فرنگیان تسلط تمام یافتند و وقتی که سامری اینجا حاضر بود در شهر
 رمضان سنه خمس و عشر و تسعایه بجا لکوت آمده مسجد جامع را سوختند و دست منب و غارت در آن کرده شهر را بنزد و بیا
 کردند اما روز دیگر طیبساریان بچوم آورده بر سه جماعت نصاری ریخته و با نصد کس معتبر از اهل فرنگ را کشته بسیار
 در آب غرق کردند و باقی که بچینه خود را به بندر کولم رسانیدند و باز مینداران اینجا است آمده در نیم فرسخی بجهار
 بجهار ساختند و کرد و آوری خود کرده در میان سال چنانکه کشت حصار بندر کوه و از تصرف متعلقان یوسف عاذا
 بر آوردند و یوسف عاذا در همان روزی از قبضه اقتدار فرنگیان خوش طبعانه بیرون آورد اما فرنگیان پس از ایام
 معدوم و بیطرف نبودند و او را حاکم اینجا فریفته دیگر بار متصرف گشته و آنرا در بنا در بندوستان حاکم نشین خود کرده
 با استحکام و مرتت کوشیدند و آن قلعه است **بلیت** بری از فتنه همچون طبع عاقل مصون از خفه
 چون گردون والا آنقصه سامری با وجود کفر چون مرد غیور بود از مشایده ابن حال قرین غم و اندوه گشته در سنه
 اصدی و عشرین و تسعایه فوت شد و برادرش قایم مقام گشت و در ابتدا اسبابا منازعت در چیده با فرنگیان **مسلم**
 و نزدیک شهر کالیکوت رخت قلع بسین داده از ایشان قول گرفت که بر سال چهار کشتی فلفل و تخمبیل بنه
 عرب میفرستاده باشند فرنگیان سخت بقول و عهد خویش وفا نمودند و چون قلع با تمام رسید از تجارت اجناس
 مذکور مانع آمدند و بر مسلمانان انداز صنف و تعدی از حد و اندازه بیرون بردند و طایفه یهود که در کنگور بودند ضعیف
 سامری را بنجا طر آفوده ایشان نیز با انالی اسلام ناهنجاری نموده بسیار بر اثر شهادت چشایند آخرش
 سامری از کرده خویش پشیمان گشته اول بکد کنگور رفت و در تحریب یهود بنوعی کوشید که از انجماعت
 در آن چهار متری نماید بعد از آن با اتفاق تمامی مسلمانان بسیار بجا لکوت رفته قلع اهل فرنگت محاصره نمود و بعب
 و مشقت فراوان اهل فرنگ را مغلوب گردانید و حصار را مفتوح ساخت و اینجمنی باعث قوت و شوکت
 طیبساریان شده و عزت را بپول فرنگیان مملایه بخشید و فلفل و غیره به خارج عرب متروک ساختند و اهل فرنگ
 در آن سال عاذا در آنجا است که در فرسخی بجا لکوت است قلع بسین و در کشتیانی چهارده سوار
 کوهان و در آنجا است که در فرسخی بجا لکوت است قلع بسین و در کشتیانی چهارده سوار

۹۲۱

۹۳۸

در وقایع حکام طبرستان

۶۰۸

مقاله یکم

۹۳۱

۹۳۲

۹۳۳

۹۳۴

۹۳۵

در اینجا متوطن گشتند و در سندهی و اربعین و شصت و پنج و بندر و دیو که بشان کجرات تعلق داشت
 بدان تفصیل که در جای خود نوشته شده در عهد شاه بهادر شاه کجراتی قاجار شدند و در سنه ثلث و اربعین و شصت و پنج
 بهر و قهر در که بخور قلعه بسته استیلای تمام بهم رسانیدند و در بنوخت سلطان سلیمان بن سلطان سلیم رومی و
 نمود که ابل فرنگت را از بنادر بندیر و کوه انوش را خود تصرف نمود پس در سنه اربع و اربعین و شصت و پنج وزیر خود
 سلیمان پاشا را با قریب صد غراب اول به بندر عدن فرستاد تا تحت امر که بر سر راه دست مسخر ساخته
 بعد از آن به بنادر بند شتابد سلیمان پاشا در سال مذکور بندر عدرا را شیخ غازی بن شیخ داد و گرفته و او را قتل
 رسانیده جانب بندر دیوروانه شد و بعد و مصلح طرح جنگ انداخته نزدیک بود که مسخر سازد لیکن از سبب
 قلت آذوقه و خالی شدن خزانه این امر متوقف افتاد و بی نیل مقصود و مردم خود نموده در سنه ثلاثه و شصت و پنج و شصت و پنج
 ترسایان در بندر بر منور مسکت و موطوره و ملو و میلاد و ناک فتن و مشکور و سیلان و بنگال تا سه مدین مسلط شده
 بهماجا قلاع بستند از انجلی سلطان علی آچی قلعه سقوط کرده مستحج گردانید و حاکم سیلان ابل فرنگت را منقلب
 ساخته از مملکت خود آسیب ایشان دور نمود و سامری حاکم کالیکوت که میکوتید از نسل انشخص است که سائر
 بزرگ شمیری بوی بخشید بود از تسلط ابل فرنگت تنگ آمده ایلچیان نزد علی عادل شاه و مرتضی نظام شاه بحر
 فرستاده آنها را بغزای ابل فرنگت و اخراج ایشان از ممالیکت خود تحریر و ترغیب نمود پس در سنه تسع و شصت
 و شصت و پنج سامری قلعه عالیات را در میان گرفته مرتضی نظام شاه بحر و علی عادل شاه بعهده و بندر که چهیدند و سامری بزور بازوی
 شجاعت قلعه عالیات را مسخر گردانید لیکن مرتضی نظام شاه و علی عادل شاه چنانکه در محصل خود ذکر یافت از شامت نوکران نا دو نخواه
 کاری پیش برده بی نیل مراد بر گشتند و فرمایان هزاران مسلمانان را سحر تر شده بعضی جهازات جلال الدین محمد اکبر پادشاه را که میقول ابل
 فرنگت بکذا معتقد حرم و بودند در وقت مراجعت از بندر بده فارس کرده نسبت مسلمانان امانت بطبع رسانیدند و بندر عالیات
 فرایین که متعلق بهی عادل شاه داشت سوخته خراب گردید و بندر و ایل بطریق تجارت بده خوانند که بکوه خند و از آن تر متفرقتند حاکم آنها خواهم
 علی التماس بککات انجلی شیرازی واقف شده بکصد و بخانه مختصر ایل فرنگت را بقبض آورد و دستش آن قدر فرو نشاند و لذا
 تاریخ که جهازات جلال الدین محمد اکبر پادشاه دست فرمایان که فرار شد و ملک فرستادن به خاطر و عیسم بطرف سار
 حرکت کرد

تاریخ مرثیه

مقاله باروم

۱۰۱۹

چه که قول کوغن از ابل فرنگست مسلم نیک و عار دانست و مقول روانه ساختن موجب جلالت نفوس و تصنیع مال
 لیکن امرای او مثل میرزا عبدالحسین المصطفی بنجامینان و غیره قول از ابل فرنگ گرفته مراکب به بنادر میفرستاد
 و در سنه تسع و عشر و الف نورالدین محمد جهانگیر پادشاه بن اکبر پادشاه فرنگیان را که با فرنگیان بر تگال در معصیت
 مخالفت دارند و نشانه خون یکدیگر بر غم فرنگیان بر تگال در ولایت سورت که آن نیز از ممالک کجرات است
 مسکن داد و این اولین جا نیست که فرنگیان انگلیسی در سواحل هندوستان جت توطن اختیار نمودند و اعتقاد
 ایشان خلاف فرنگیان دیگر است میگویند که عیسی بنده و رسول خداست و حضرت باری جل شانہ یکی است و از نواب
 نواح و فرزند و اشیق منزه و مبراست و انگلیسیان شاه علاء و اشیق اطاعت پادشاه بر تگال نمی نمودند و دستور
 که انجمن قوت و قدرت بهم رسانیده با مسلمانان اظهار محبت و دوستی میکردند و با فرنگیان بر تگال کمال عداوت
 و دشمنی داشتند و همین که بر ایشان دست می یافتند فی الفور بقتل میرسانیدند مگر اکنون بحاجت نورالدین
 محمد جهانگیر پادشاه میان ایشان قرب جوار بهر سیده است خداوند که مال عال فریقین مغربه کجا خواهد
 و در سنه الف و پنجاهین نوشته شده که رعایای ملبار اکثر کفارند و عشاران را بنیاد گویند و معتدنیار خطیه است
 که کردن زن بعد از وفات شوهر و کاران زن نسبت بعاقد و غیره یکسان است چنانچه میگویند که بیعت شود معتقد
 و نوشته باشد و بر شب نوبت یکی میرسد بخار و جدا و مسباع غیر از بر ایه در این امر با نیار موافقت جویند و
 و این کفار که هر که در نواحی پنجاب بود چنین بوده است چه که ایشان قبل از آنکه بملحد اسلام در آیند این رسم داشتند
 و سر زنی چندین شوی میداشت و هر شوی که بخانه زن می آمد حلافتی از خود بیرون در میگذاشت تا دیگر شوهر از آن
 دیده باز نکودند و هرگاه دختر متولد میشد باندنم از خانه بیرون می آورده بآنست میکردند که کسی بخواهد پس اگر کسی بخواهد
 با او میباید و در مساحت میکشند و قاعده برهنه دایر و بیار چنان است که هرگاه پسند براد باشد بخواهد بزرگ
 که ضایع شود تا در شب بسیار شود و خلاف میان ایشان پذیرد نباید و بر دیگران هرگاه مشغول جماع غلبه کند باز
 باید و غیره میباید و معتقد میکشند و ولادت فی طوایف ایشان و من تا به اختتام من الام و اولاد و انتم
 و خالانتم و اقربانتم من جانب الام لا یلاکم و غیره و در دوازدهم از کتف قوم بایستد و تا یکسال

در وقایع حکام سیار

۱۰۷

ما تم داشته نوبه میکنند و برگاه ماهر و خال و برادر بزرگ طایفه نیار و مستاجان ایشان بجز کمال مدوتم نشسته و در میان
و برنان تزدکی نمی جویند و طیاران سه طیفه اند اعلی و اولی و او مطهرگاه اعلی به ادنی مباشرت یا عا سه نایب غسل
کنند اهل طعام جایز نیست و اگر ایماننا پیش از غسل طعام بخورد حاکم او را گرفته بادی میفرستد و عقید مسکی که تار میانه
کر آنکه که بخته بوضع برود که بیگس بر حقیقت او مطهر باشد و همچنین برای اعلی ادنی طعام بخت نسبت اند پس اگر اعلی
از دست ادنی طعام بخورد از مرتبه خود ساقط گردد و میر جمال الدین حسین بخو که خواهر چانه بی بی سلطان و طایفه ازای
بجای کلاخ او بود در فرهنگ خود مینویسد که طیار مستح اذل و کسر ثانی دیای مجهول نام و لایق است که در کتاب
عنان واقع است اما قریب ملک جایگزین که یکی از عمده شهرهای دکن است معنای میگویند که مردم طیار
اند چنانکه بکازن از ده شوی سه کتری کس بلکه شبیر الغرض اخیر سرد و بلوی گوید
به پی نیازی او که خسته و خوار است بیادین که خرابیش من بسیار است

مقاله دوازدهم در ذکر حالات مشایخ بنده وستان و قس الکرام

بر و انشوران کشور تحقیق و معالان لوی توفیق که در لوح میر و تاریخ طرح سخن کشیده و واضح و بیوید بلوک فایده مشایخ بنده وستان
بسیار است لیکن آنجا نواذ که شهرت عظیم دارند و در عدد از سلسله دیگر مشایخ افزوده و طبقه اند که در میان مشایخ جمع شده اند
چشت می پیوندد و دوم فاندان سحر و زده ملتان که شیخ الشیخ شیخ شهاب الدین عمر سحر و دی میرسد بنده و اسم حکام
فرشته از تظویل کلام اندیشیده و دیگر بهین دو خالوا و دعا فی نمایه و احوال دیگران کتاب الانوار شیخ بن الدین کتب
جندی بروج میکند و ازین دو فرقه عظیم الشان بدینچه علم ناقص عا طه کرده است درین مصلحت میباشد اما این
که عسکر و فاکند و دیگر کتب تذکره الاولیای بنده بدست افتد ثانیاً باز احوال و اقوال آن بزرگوار را در این کتاب
نوشته و از هر که فایده و بهره یوم لا ینفع مال و لا بنون خواهد ساخت الغرض از این است که این کتاب را در دست
الافس آورد و که در خبر است که در ایستالی فردای قیامت به بند سحر و زده گوید که فلان عا طه است و این که در کتاب
سحر و زده است و در آری بیست و ششم قریب است که در این کتاب

تاریخ فرشته

۲۱۱

مقاله دوازدهم

شنیدم که در روز مسید ویم بدانرا پنجشنبه کریم و میر ساداتی فرموده که جدی کن تا از دوستان ادب باشی و اگر
توانی از دوستان ادب باشی چون سخن این طایفه بشنوی اگر چه تاثیر نکند به بختیانی یعنی هر حال که باشد کرد ایشان
کرد و در مشور ر با عی جانالم از ذکر تو خاموش مباد یاد تو را خاتم فراموش مباد هر چه از شایب حدیثی گذرد
ذرات وجود من بحسن کوشش مباد و مراتب اولیای دین چهار است صغری و کبری و وسطی و عظمی و بریکت از اینها
بدایمی و وسطی و نهایت و طایفه اولیای که در مراتب مقام دارند بیچ هفت در عالم از سید و پنجاه و شش تن گنند
و دایم کار سازی در ماندگان و شفاعت مذنبان مشغولند و تیرکان صوفیه از جماعت سید نفر را ابطال دانسته
و چهل نفر را ابدال خوانند و هفت نفر را سیاح گویند و پنج نفر را اتحاد نامند و سه نفر را قطب الاوتاد و شمرند و یک نفر را قطب
الاقطاب پس هرگاه یکی از ایشان فوت شود در مرتبه مادون او یکی را بجای او آید مثلا اگر قطب الاقطاب فوت
یکی را از اقطاب ثلاثه بجای او آید و از اوتاد یکی را بجای اقطاب ثلاثه و یکی را از سیاح بجای اوتاد و علی بذلک اقصا
مرتبه عوام نومنان برسد و از جمله سید و پنجاه و شش تن نه تن را شادرامی شایند و بقیه اگر چه مرتبه از مراتب و لا
مقام دارند اما شادرامی شایند و آن نه تن پنج نفر اوتاد و سه قطب و یکی قطب الاقطاب و ر با عی
این طایفه اند پس تحقیق باقی همه خوشترین پرستند فانی ز خود بدو سب باقی وین طریقه که نمهند و مستند
و این مقاله مثل است بر دو لعل اول در شرح حالات و مقالات و دو مان حبشیه

ذکر حضرت سلطان المشایخ خواجه معین الدین محمد حسن سحری المعمر و جنتی قدس سره

آن شهنشاه بهای معرفت ذات او بیرون ز ادراک و صف خیر و ملک فنا پی تحت و تاج از خود و از غیر خود پی
خون محبت از صدق و سفا از خودی بیگانه با حق آشتا کرد مرغ بهشتش ز اوج کمال بیخنده افلاک در زیر بال
اعتر بر ج سپهر لم یزل کو مرغ کل پی بدل آن معین دین ملت پی نظیر فارغ از دنیا ملکوت
امیر سلطان سیر بر سر خواجه راسخ معین الدین محمد میثوی مشایخ چند است تولد او در بلده سحستان بوده نشو
و نما در خراسان یافته پدر او خواجه غیاث الدین حسن نهایت خلق آراسته بود و نهایت صلاح پیرانند

ذکر خواجه معین الدین حسن بخری

۱۳۶

مقاله دارد

وفات یافت خواجه معین الدین محمد پانزده ساله بود باغی و آسپای میراث داشت و در انوضع مجزوی بود مشهور با برادر بزرگ
 قدوسی روزی که از شش بدان باغ افتاد و خواجه معین الدین محمد در قنار بخت میداد نا چون چشمش بروی افتاد بدوید و دستش
 بوسید و در زیر درختی نشایند و خوشه انگور پیش گذاشت و بدو زانوی ادب مقابل او نشست ابراهیم برگنده کجراه از بغل کشید
 و بدندان خود غایبده در دهن خواجه انداخت بجزد خوردن برگنده کجراه نوری در باطن او لامع گشت و دوش از خانه و املاک
 سرودند همه را بفرحنت و بدر ویشان داده مسافر گشت و مدتی در سمرقند و بخارا ب حفظ قرآن و کسب علوم غایبری مشغول
 گردید و از آنجا بعد از تکمیل بحساب عراق توجه نمود و چون بقصبه مارونی که در فاجی میسار بود رسید شیخ عثمان مارونی
 را که از مشایخ کبار وقت بود دیده مرید او شد و دو سال از نیم در خدمت او بجا بید و ریاضت فضل استقامت نمود و از
 شیخ عثمان مارونی مرید حاجی شریف زندقی است و وی مرید خواجه مودود حشمتی و وی مرید خواجه ناصر الدین حشمتی و وی
 مرید یوسف حشمتی و وی مرید خواجه ناصر الدین ابو محمد حشمتی و وی مرید خواجه ناصر الدین احمد حشمتی و وی مرید خواجه احمد بن
 معروف حشمتی و وی مرید خواجه پنهان دینوری و وی مرید خواجه خبیر بصره و وی مرید خواجه صدیق مرغشی و وی مرید سلطان
 ابراهیم ابریم و وی مرید خواجه فضیل عیاض و وی مرید خواجه صیب عجمی و وی مرید خواجه حسن بصری و وی مرید امیر المومنین
 و امام المقتنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوٰه والسلام و وی مرید حضرت خواجه کانیات صلی الله علیه و آله و سلم و حجت مومنان
 از مواضع بر است القصبه خواجه معین الدین محمد از شیخ عثمان مارونی خرقه خلافت دریافت و روانه بغداد شد و در آشنای راه
 بقصبه سنجا رسید در آن زمان شیخ نجم الدین کبری بقصبه جبل رفته بود و این جبل جائیت پر فیض و همایش در عایت
 اعتدال در محنت کوه جودی واقع شده و کشتی حضرت نوح در آنجا قرار گرفته و از بغداد بیعت روزه راه است و شیخ محی الدین عبد القادر
 قدس سره از آنجا است و خواجه معین الدین در اندیشه از قصبه سنجا برگشت و به بغداد رفت و شیخ ابو عبد الدین کرمانی
 که در ابتداء سلوک بود او را دیده معتقد گشت و خرقه خلافت از آن حضرت یافت و شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین عسکری
 سمرقندی نیز در سبب حال صحبت خواجه معین الدین حشمتی رسیده و کسب فیوضات نمود و بعد از چند کاه حلقه از بغداد
 بهمان آند و شیخ یوسف همدانی را دیده و منوبه تبریز گشت و شیخ ابو سعید تبریزی را که پیر شیخ جلالی تبریزی بود در آن
 مجتهد داشت از شیخ نظام الدین ابولیا معلولت که شیخ ابو سعید تبریزی شیخی بود که بمقام مرید کامل مثل شیخ جلال الدین

تاریخ فرشته

۲۱۳

مقاله دوازدهم

تبریزی میداشت شیخ فریدالدین کج شکر از خواجہ قطب الدین بختیار نقل میکند کہ خواجہ معین الدین محمد چشتی را در تباد
علی عجب را منتهی و مجاہد بود کہ بعد از بیست روز روزہ کمرہ نالی کہ در مقدار پنج شغال بنودی در آب تر ساخته افطار میفرمود
و شیخ نظام الدین اولیا نقل کرده کہ پوشش خواجہ معین الدین چشتی دوتایی بود اگر جای پاژ شدی بخجہ زدی و اگر
بغل بند بارہ ششدری از بار چہای پاک از ہر نو یک باقی بدان پیوند کردی و چون با صفہان رسید شیخ محمود اصفہانی او را
در یافت و صحبتا داشت و خواجہ قطب الدین بختیار کاکی کہ در الوقت در اصفہان بود میخواست مرید شیخ محمود اصفہانی
شود لیکن چون خواجہ معین الدین محمد چشتی را دید فرج نویست نموده مرید خواجہ شد و خواجہ ان دوتایی را خواجہ قطب الدین ارا
فرمود و ثمان دوتایی بود کہ خواجہ قطب الدین در وقت وفات شیخ فریدالدین کج شکر عنایت فرمود و او شیخ نظام الدین
اولیا عطا کرد و او شیخ نصیر الدین حسام دہلی رحمت نمود و چون خواجہ بحر قان آمد دو سال در ان طرف ماندہ از آنجا
باسترا نادر رفت و صحبت حضرت شیخ ناصر الدین استرا بادی مشرف شد و او شیخ عظیم القدر بود و صدوبیت و بیست سال
عمر داشت و حضرت شیخ ناصر الدین استرا بادی بدو واسطہ پیوند بحضرت سلطان الفاروق شیخ عظیم القدر و شیخ بایزید
سلطانی داشت پس خواجہ متقی در صحبت او بودہ کسب فیوض لائقہ و لائحتی نموده متوجہ ہری شد و بجا آمد کہ خواجہ را عادت
بود کہ در یک موضع کم فستاد کہ رفتی روزہ در سیر می بود و شبہا با کثرت اوقات در بقعہ خواجہ عبدالقدیر انصاری می آسود و زیادہ
از یکت در ویش ملازم اوئی بود و اغلب نماز فجر را بوضوی عشا ادا میکرد و چون در ہرات شہرت یافتہ مردم ہر ہجوم
آوردند از آنجا بجزیر شتافت و در آنجا حاکمی بود کہ یاد کا محمد نام داشت بد مزاج و فاسق و در رفض غلو داشت کہ اناست
اصحاب کردہ کہ اگر کہ ابابکر و عمر و عثمان نام بودی ایذای بسیار رسانیدی و در صد و تلف وی شدی و این یاد کا
محمد در حالی شہر باغی طبع اکندہ بود و در وسط آن حوضی در نہایت منقا و لطافت پرداختہ خواجہ از کردارہ بدان رفیع
کن روحش فسرود آمد و غسل کردہ دو کاٹہ بہر یکانہ بجا آوردہ تلاوت قرآن مشغول شد قضا را ہمدان روز آوازہ افتاد کہ
یاد کا محمد بہ جمع می آید در ویش کی رفیق شیخ بود رسیدہ گفت بزمینہ تا ازین باغ بیرون برویم شیخ اضطراب ادا
دیده بہتسم نمود و گفت اگر سید از می بر خیز و زیر فلان درخت بنشین در ویش بہت بر فاست و آنجا رفتہ بنیست
درین اثنا و ایشان در رسیدہ و قالیم یاد کا محمد را بکنار حوض نہ پہلوی شیخ کترندہ و از عظمت و صلابت شیخ

ذکر خواجہ معین الدین سنخری

مقالہ دوم

۷۱۴

نہایت کثرت کہ از بجا بر خیزنا گاہ یاد کار محمد رسید شیخ زاد را مکان دیده بایست بر خیزد و بگوید که این مرد پیش را چرا
از بجا برانند و چون شیخ سر بالا کرد و در رویش نگرست در لحظه لرزه برانندم یاد کار محمد افتاده از پا درآمد و بهوش گشت
و متعلقان او و محال را مشاهده نمود و سر بر زمین نهادند و انما س شفاعت کردند شیخ اندر و پیش را که در پای رحمت
تسبیح اندیشہ تمام داشت طلب فرمود و گفت که قدری آب ازین حوض بگریز بسم الله گفته بروی وی زن در و پیش
کرد یاد کار محمد بهوش آمد سر بر پای شیخ گذاشت و گفت یا شیخ از جمیع منہیات گذشتم و توبہ النصوح کردم تقصیر
پنجش شیخ بدست لطف سرش برداشت و مہربانی فرمود و گفت کہ دعوی محبت خاندان عظیم الشان رسالت کردن
و پیروی ایشان نمودن معنی ندارد و گاہ منافق اندہی بروی بیان سرمود کہ یاد کار محمد و ہر انسانی را از او گزشتہ
جد تائب شدند **بلایت** آنچه مذکور شد از پرتو غلبہ سیاہ کہ بپا داشت کہ در صحبت خود ایشان است
بعد یاد کار محمد در وضو ساختہ دو گاہ شکرانہ گذارد و دست ارادت با حضرت دادہ شرف بیت مشرف گشت و ہوا
خود را از نقد و جنس دیگرہ ساختہ غلبہ خواہد آمد و خواہد قبول آن نمودہ گفت ہر مرد از مردم بیغ و ظلم گرفتہ بدیشان
رسان تا سرکاری قیامت کسی دامن نگیرد یاد کار محمد بفرمودہ شیخ عمل نمودہ آنچه انحال باقی ماند بفرمودہ
بخند و غلامان را آزاد کرد و اسب و زن عقدی را نیز طلاق دادہ و ہر ما خواہد شد تا حصار شادمان رفت و چون از جملہ و اصلاح
گشتہ بود خواہد بآمد و بجاییت او رجوع کردہ در انجا کجا بداشتہ خود بیخ تشریف برودہ در مقام عالی فرما شد شیخ
حصہ حبسہ کابی اقامت نمود و در آن عصر فاضلی بود کہ از اموال انصاریہ الیقین یکم میگفتند و ہر جمیع علوم غنی
تمام داشت و بطل فقرات اعتقادی نہ داشت و بشاگردان خود میگفت صرف ہدایت و تہذیب و تہذیب و مسایل
القول بر زبان آورد و او در یکی از دیہات حوالی پنج مدرسہ و باغ خوب داشت و در مس عکس میگفت و خواہد معین الدین
را عادت بود کہ ہمسوارہ یکدو دستہ نیز و گاہی و چھائی و نکلانی با خود میداشت تا وقتی بگذرد او از آبادی دور
تلاشی کردہ از لغت بی شبہہ انظار کند پس ناگهان مجبور خواہد ہر موضع افتاد کہ محلات انصاریہ الیقین حکیم می بود و در آن روز
کلکی بہ تیرزدہ نیزہ فسخی فرسودہ آمد و بخادم اشارت کرد کہ کباب کند و خود بعبادت مشغول گشت در این اثنا بہ
مولا نا صیاء الیقین حکیم با بجا رسیدہ دید کہ در دوشی باز مشغول است و خادمی کباب میگفتہ چندان توقف نمود کہ خواہد

تالیف مولانا

610

مقالہ دواردا

از نماز فاج شد آنجا سلام کرده نشست پس خادم کباب پیش آورده خواب بسم الله کرده و رانی از آن کلنگ جدا کرده پیش مولانا گذاشت و از ران دیگر پاره کشت خود تناول نمود مولانا چون از آن کباب لقمه برداشت و بجای زد زنگ علوم طعنه از سینه او زد و در کشت و در هوش کردید خواب قدری از پس خورده خود در دوش انداخت و بجا آمد الحاصل آنجا مولانا منبیا الدین حکیم تمام کتب را در آب انداخته با اتفاق شاگردان در سلک مریدان مستقر گردید و چون شهرت خواب در آن دیار آمد که کشت مردم شروع در هجوم کردند مولانا منبیا الدین حکیم را خرقه داده بجا گذاشت از خود بغیر نین آمد شمس العارفین عبد الواحد که پیر شیخ نظام الدین ابوالموید است در یافته بجا آورد و از آنجا بدلی تشریف آورد و چون از دام خاص و عام از آمد که کشت و آن بزرگوار از آن منفرد بود بر سینه از آنجا تیر متوجه بلده آمد بجز شد و دهم ماه محرم سنه امدی و ستین و خمسایه سایه وصول بر آن خط انداخت و سید السادات سید حسن مشهدی المشهور بخت سوار که شیعه مذسب بود و بصلاح و تقوی آید که در آنجا کشت و انتظام داشت و سلطان قطب الدین ایکب او را دروغ آن بلده رسانید و او را در آنجا کشت و از علم تصوف و اصطلاحات صوفیه بهره تمام داشت صحبت خواب را نعمت شکر و از آنجا کشت و ما فریشت و بسیاری از کفار را جمیر برکت افکند آن پیر طریقت شرف ایمان مشرف کشته و آنجا کشت ایمان نیار و در محبت خواب را در دل جای داد و بپوسته فتوح حید و در محبت او میفرستادند و خواب در کشتش از کشتن التمش دوم تیر بخت دیدن مرید خود قطب الدین بخت یار کالی بدلی تشریف برد تا در کت دوم که از دینی مرا کرد او را ناقل واقع شد و شرح آن چنین است که سید وجه الدین محمد مشهدی المشهور بخت سوار که عم سید حسین مشهدی و او را جمیر بود و ختری داشت در کمال حسن و عفت و چون بحد بلوغ رسیده بود میخواست که او را بجای کالی از دودمان بر بخت و او را در تعین آن مترود بود تا آنکه شبی امام همام جعفر صادق علیه الصلوٰه و السلام با خواب دید که بدو میسر نمایند میفرزند وجه الدین اشارت حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر آنست که این سینه بخواب معین الدین جنتی بسیاری و بجهل الخلاج او را دوری که او را در اعلان در کاه آتی و مجازان غاندان رسالت پناهی است و چون سید وجه الدین از این بخواب معلوم نمود خواب گفت عزم ما فرمیده اما چون اشارت حضرت رسالت

خواجه معین الدین محمد حشّتی

۶۱۶

مقاله دوازدهم

۶۳۳

و امام بهام بجز اعانت چاره ندارم پس مقتضای شریعت مصطفوی آن عظیم را جفت خویشین ساخت چنانچه از او
فرزندانش شدند و بعد از تا قبل هفت سال در ششم ماه رجب سنه ثلث و ثلاثین و ستایه از قید جسمانی با کلیه دارسته
بعالم حسن پوست غرض که مدت عمرش بنود و هفت سال رسیده بود و بعد از وفات او بیسبع پادشاهان تذویر بر منته
ادفرستاده تبرک همی جتند خصوص جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی که او پیش از دیکران عقیقتا با آنحضرت داشت
و در ایام پادشاهی خود چنانکه گذشت در اکثر سنوات پیاده با جمیع رفت و زیارت او و سینه حسن مشندی التمشیر بخاک
سوار دریافت و در تاریخ حاجی محمد متند ماری مسطور است که پیر خواجه معین الدین حشّتی یعنی شیخ عثمان مارونی در
شمس الدین محمد التمش بر بی تشریف آورد و شمس الدین چون مرید او بود در تقطیم و مکرر پیش و قیقه فرو میگذراشت و
در امدت خواجه معین الدین محمد حشّتی در جمیع توطن داشت در بی صورت هیچ معلوم نشد که میان ایشان در میاند
شدند و در میان مارونی خوارق عادات بسیار نشان میدهند و از آنجه که این است که چون خواجه معین
کردید شیخ عثمان مارونی از مفارقت او بیتاب گشته در طلب او انعام
و توفیق حراست میار که در این مقام برسد که معان انجاساکن بودند و تشکله داشتند و بر روز حد سردار
بیزم در آن میوحت و شیخ عثمان مارونی در آن نزدیکی زیر درختی نزل کرده خادم خود فخر الدین نام را فرمود که جهت افطار نان
میناسازد خادم چون برای آتش نزدیک معان رفت آتش نذاوند خادم برگشته بخدمت شیخ حقیقت حال عرض
مود و شیخ متوجه تشکله شده فخر نام منی پیر را دید که سپهر هفت ساله در آغوش داشته کنار آتش ایستاده بود پس بدو
گفت که این آتش را که بشت آبی معدوم میکرد هر امیر پستید خدا را که خالق آتش است باید پرستید مغ جواب داد
که در کیش ما آتش را وجود است عظیم چنانچه سیستم شیخ گفت چندین سال است که این آتش را بصدق دل می پرست
میتوانی که دست و پا در آن اندازی و او فرمود مغ جواب داد که کار خاصیت او سوختن است و گویا برای آن باشد که بزرگ
برود **مبیت** اگر صد سال کبر آتش فرزند چه یکدم اندر آن افتد بسوزد انقضای شیخ چون این نشید
پس راجعت و چالاک از کنار او در روده بوی آتش دید و بسم الله گفته آیه قلنا یا ماکونی بوی و سلام
علی ابراهیم خوانده بآتش داد و از امتیاز این خبر سه چهارم من بر آتش گداده فریاد و فغان برآید
و شیخ

تاریخ فرشته

۷۱۷

مقاله دوم

و شیخ بعد از چهار ساعت بخومی مع آن طفل از میان آن آتش سلامت برآمد چنانکه آسیبی بجایمانه ایشان هم نرسیده بود و بعد هفتان فوج فوج طفل را برداشته می پرسیدند که در اینجا چه حال داشتی او میگفت خوش و خورم درستم شیخ فرج کل دکل از مینو دم آخرش منان سر بر قدم شیخ نهاده یکی مسلمان شدند و شیخ در ایشان محبت را راجع الله و طفل ابراهیم نام کرده منظور نظر تربیت ساحت تا برود از جسد اولیا شدند

ذکر سلطان العارفین خواجه قطب الدین بختیار خاکی

آن بزرگت محیط نور خدای غده لجنه خور خدای رفته در لامکان زمینی خویش کرد و خط ساری پرستی خویش شده از جهان بلا مکان و آل کرد و بر دم سراجان حاصل بخدا محو در غی و جلای قطب دین بختیار شیخ و زنده جادوان ز فیض عیم کشته زخم خنجر تسلیم سینه عارفان از دکلشن دیده عاشقان از در روشن سلطان العارفین خواجه قطب الدین ولد کمال الدین احمد اوسی است تولد او در قصبه اوس من اعمال مادر التهر واقع شده وقتی که پدرش وفات یافت او یک سال و شش ماه عمر داشت و مادرش که در کمال محبت و محبت بود او را می پرورید و کتاب خیر التماس شیخ فیض الدین اودهی مسطور است که چون آنحضرت قریب به پنج سالگی رسید همسایه صالحی داشت والدش او را طلبیده قدری حسد مادر طبعی نهاده سپهر را همراه او کرده التماس نمود که بمعلمی سپارد و ناگاه در امانت راه به پیر دلپذیر و شفیق دوچار شده احوال آن طفل بر پدید همسایه گفت که از خاندان اهل صلاح است اما پدرش در گذشته و مادرش از من درخواست نموده که او را بمعلمی سپارم پیر گفت این کار را بمن واکندار تا من او را بمعلمی برم که پیر گفت انفاش این سپهر خداوند کمال کرد و همسایه بطوع و رغبت راضی شد آنحضرت در قصبه اوس بمعلمی بود ابو حفص نام پس نزد او برده با اتفاق همسایه دو سپهر و گفت که این طفل از محبت اولیا خواهد شد نظر شفقت و تربیت از در بیخ مدار و بعد از آنکه آن پیر مراجعت نمود ابو حفص پرسید انیکه ترا بدیجا آورد که بود گفت منیدانم والد ام باین همسایه سپرده بود که مرا پیش معلمی برد و طایر پیرده اشناهی راه خضر ماکشته بدولت محبت شما مشرف گردانید شیخ ابو حفص گفت آن پیر خضر علیه السلام بود پس از آن خواجه در خدمت او کلام بیاموخت و ادایست

خواجہ قطب الدین بختیار

۷۱۸

مقالہ دوازدہم

یاد گرفت و در تہذیب اخلاق غلامبری و باطنی کوشیدہ از علم طریقت بہرہ تمام یافت و چنانچہ در ذیل حالات
خواجہ معین الدین محمد حبشی قدس سرہ گذشت در اصفہان بملازمست او رسیدہ مرید شکست و از سابق کلام بعضی کتب
چنان استفادہ میکرد کہ در سن بیت ساکی بقبضہ اوس محبت خواجہ دیانہ مرید شدہ و گویند در شبانہ روزی موازی بود
و چنانہ رکعت نماز با نیاز میکشید کہ از دوسہ ہزار بار دود و روح پر فوج حضرت خلاصہ موجودات ہر شب میفرستاد
و اہل انہار را فیض میرسانید و از شیخ نظام الدین اولیاء قدس سرہ منقول است کہ در قبضہ اوس کی از مریدان
خواجہ قطب الدین کہ رئیس احمد نام داشت و بصلاح و تقوی از آستانہ لودیشی در خواب دید کہ ایوانی است رفیع
و خلقی انبوء در حوالی آن جمع گشتہ اند و شخصی نورانی چہرہ و کوناء بالا درون میرود و بیرون می آید و پیغام مردم
باندرون بردہ جواب می آورد کہ رئیس احمد از کی رسید کہ این شخص کسیت و درون چیست گفت درون سرور
کائنات است و این شخص عبد اللہ مسعود است و پیام بانام میرساند رئیس احمد بعد آنکہ گفت بجزرت رسالت عرض
کن کہ فلان مشتاق و پیادہ فیاض الانوار است فرمان چیست عبد اللہ مسعود درون رفتہ بیرون آمد و بوی گفت رسول خدا میفرماید
کہ ترا ہنوز استعداد و قابلیت عین مابینت برود و سلام ما بقطب الدین بختیار کاکی برسان و بگو کہ تنہا کہ شرب
حببت ما میفرستادی سہ شب است کہ بمانیر سدر رئیس احمد چون از خواب با حضور بیدار شد بخدمت خواجہ
قطب الدین بختیار کاکی رفتہ صورت حال باز نمود شیخ دانست کہ تقصیر و چیست و ہمانا ہدایان نام چون دا
لدہ اش دانستہ بود کہ خواجہ ارادہ فرمودہ دارد بہ تکلیف تمام دفتر صالحہ کہ جمال با کمال داشت بخدمت او در آوردہ بود
و خواجہ بمقتضای شہرت میل و محبتی با وہسم رسانیدہ سہ شب در دوفوت کردہ بود پس در ساعت زرا مطلقہ
کردانیدہ بہ سمت بغداد روان شد و عارفان را کہ در الضوب بود و دیدہ با شیخ شہاب الدین سحروردی و شیخ
اوحد الدین کرمانی مجتہدان شہ کتب فیض نمود و چون در آمدن شیخ جلال الدین تبریزی بار دوم از خراسان
بغداد آمدہ خواجہ قطب الدین بختیار کاکی را دیدہ محبت بسیار با وہم رسانیدہ خبر خواجہ معین الدین محمد حبشی
باو داد کہ از خراسان بہ ہندوستان تشریف بردہ اکنون در طبعہ و طبیعت ہر خواجہ قطب الدین بختیار کاکی
از اشنایان ملازمست پیر ہر شاہ گشتہ خادم فرہند و سنن شد و شیخ مطلقہ اورا بخود قرار دادہ شد

تاریخ فرشته

۱۹۲

و سر دو کیرسان چون بلمان رسیدند محبت شیخ بهاء الدین ذکر نماید یافته چندگاه با یکدیگر بسر بردند و شیخ
 فرید الدین گنج شکر که ابتدای حال او بود در آنوقت ملازمت خواجه قطب الدین بختیار کاکی در یافته در ششمین
 بر میان جان بسته شرف ارادت و سبقت سرافراز گشت و چون در آن اثنا ترکان بی ایمان بکامیت از جانب خطا
 و خن رسیدند قلعه ملانرا محاصره کردند سلطان ناصر الدین قباچه حاکم ملان مبدافعه قیام نموده از خواجه قطب
 الدین بختیار کاکی دعا و بخت استعانت جست و خواجه قطب الدین بختیار کاکی تیری طلیده بدست ناصر الدین
 قباچه داد و گفت چون وقت نماز شام در آید میرج حصار برآمده بجانب کفار پرتاب کن دار که ناصر الدین قباچه
 وقت مذکور تیر بخانه کمان نهاده از بالای برج بطرف اجتماع انداخت و بجای خود رفت بفرمان خدا تیرها
 انعم شوم از آن بوم رفتند و چنان نایاب گشتند که هیچ کس از ایشان نشانی نداد و انگاه بر دو بزرگوار عازم سفر شدند
 شیخ جمال الدین تبریزی بفرزین رفت و خواجه قطب الدین بختیار کاکی متوجه دلی گردید و هر چند ناصر الدین قباچه
 تضرع و زاری نمود که خواجه در ملتان قوت نماید قبول نموده گفت که از عالم غیب این مقام درویش شیخ بهاء الدین
 ذکر یافته و بیرخصت پیر طریقت و حقیقت خواجه معین الدین محمد حشتی در جایی آرام نتوانم گرفت انقضای
 از راه لاهور چون بحالی دلی رسید جهت فراوانی آب در کیلو کهری مسرود آمده علیه خواجه معین الدین محمد حشتی
 که در آن زمان در حمیر بود ارسال داشت که بقصد زیارت اینجانب آمده ام اگر اشارت با بشارت شود بپا
 بوس اقدس مشرف شوم خواجه معین الدین محمد حشتی در جواب نوشت که قرب روحانی را بعد مکانی مانع نیست
 بصحت و سلامت در انصوب باشد که انشاء الله تعالی پس از چندگاه بار اوده الله بدان طرف متوجه شده بجا
 ملاقات خواهیم نمود و گویند شمس الدین آتش چون از آمدن خواجه قطب الدین بختیار کاکی وقوف یافت و از
 شکر الهی بجا آورده خواست که بشهر در آورده منوط سازد و آنحضرت کی ابرام حضرت خواسته در الوقت اجابت نمود
 و شیخ الاسلام شیخ جمال الدین محمد بسطامی که از بزرگان دین و شیخ الاسلام دلی بود معتقد عظیم خواجه قطب
 الدین بختیار کاکی بهر سانیده و شیخ محمد عطاء المحدث بحمد الدین ناگوری که در بغداد خواجه را دیده بود او تیر از
 صافق با بختیار کاکی پدید کرده اکثر اوقات در خدمت می بود و شمس الدین آتش التزام کرد که در هفت و در مرتبه ملاقات

خواجہ قطب الدین محمد بن تیار کا کی

۲۲

مقالہ دوازدہم

از زن و فرزند کسینہ و خادمہ در خانہ او نہ کس نہ نودند و در ہمسایگی او بقالی بود شرف الدین نام زن او محرم خواجہ
اشنائی داشت و کا بجای بی بخانہ او می آمد و متیکہ چیزی موجود نبود و نوبت یکدہ واقع رسیدی حرم خواجہ
از زن بقال معتمد را ریم تنگہ کم یا بیش قرض گرفتی و قوت فرزندان و مستعلقان ساختی و خواجہ را اصلاً از معاملہ خبر نہ
و ہر گاہ فتوحی از غیب رسیدی بی پی ادای متبعض نمودی روزی زن شرف الدین بقال در اشائے مکالمہ بہ پی پی
کہ اگر ما بنائیم کار شما ہلاکت کشد بی پی را این سخن کران آمدہ بانوہ قرار داد و کہ از وی قرض ستانہ روزی مجاہد
یافتہ اینمغنی امیرض خواجہ رسانید و خواجہ از استماع آن متاثر شدہ زمانی بخود فرو شد و سر بر آوردہ گفت کہ دیگر
پیرامون قرض نگردی و عند الحاجت از طاق بجزہ بسم اللہ کفہ کردہ بی کاک انقدر کہ خوابی بردار و نصیب
فرزندان و بسر کہ خوابی کن پس حرم خواجہ ہمیشہ بوقت حاجت از طاق کا کهای کرم بیرون آوردہ بمردم بخشش
میکرد و غلام را خواجہ خضر از نامیر ساند و الحال تیرہمان روش در مقبرہ او کا کهای میزند و بسا فرغان و مجاہدان
میدہند و بندیان نان تنگ را کاک کوئید شیخ نظام الدین اولیا از پیر خود شیخ فرید الدین شکر کج نقل کردہ کہ خواجہ
قطب الدین بن تیار در مبدعہ عال از قصبہ اوس مسافرت اختیار کردہ بشہری رسیدہ چند روز در اینجا مقیم کردہ
و بیرون آن شہر مسجدی و مناری بودہ چنان خبرش بخواجہ رسیدہ بود کہ ہر گاہ کسی بکوشہ خالی دو کاٹہ بگذارد و در آن
شب فلان دعا بخواند ملاقات حضرت خواجہ خضر البتہ نصیب او کرد و بنا بر آن خواجہ آخر شب بدان مسجد رفت
و دو کاٹہ بجا آوردہ بہمان دعا بخواند چون بچکس را ندید مایوس غایم مراجعت کردید اما بر در مسجد پیر نورانی بنیشت
دو چار شدہ گفت در اینجا پہ سیکلی خواجہ حقیقت عال مشہور جایان نمود آن پیر گفت دنیا میطلبی خواجہ گفت نہ پیر
گفت دام دادنی داری گفت نہ پیر گفت خواجہ خضر را ہر چہ میطلبی او تیر مثل تو سرگردان است لیکت درین شہر
سردی بہت بچی تعالی مشغول کہ بہفت مرتبہ خواجہ خضر بدیدن اورفتہ و بار نیافتہ آفتضہ ہر دو در این سخن بودند کہ پیری
دیگر از کوشہ مسجد بیرون آمد و پیر اول دست خواجہ گرفتہ متوجہ آن پیر شد و گفت اینمرو نہ دنیا میخواہد و
نہ دام دارد مگر آرزوی صحبت تو دارد خواجہ خوشحال شدہ خواجہ خضر را دریافت و چون بخاطرش رسید کہ پیر ثانی حضرت
و اولین رجال الغیب در دم از نظر او ہر دو غایب شدند و نیز از آن بزرگ منقول است کہ شمس الدین کتمش را

تاریخ فرشته

۳۰۳

مقاله دوازدهم

متنا این نیت در دل بود که در حوالی شهر دلی حوضی سازد تا مردم از عسرت آب نجات یابند اتفاقاً شبی در خواب دید که خوابه کانیات و خلاصه موجودات علیه وآله الصلوة والسلام سواره در عابی ایستاده میفرمایند که ای شمس الدین اگر میخواهی که حوضی بسازی در بهین جا که من ایستاده ام بهار شمس الدین التمش از غایت نیت است چون از خواب بیدار شد انجا که حضرت رسالت پناهی اشارت کرده بودند خواب بخاطر آورده کس نزد خوابه قطب الدین بختیار کاکی فرستاده پیغام داد که خوابی دیده ام اگر اشارت باشد بخدمت رسیده عرض نمایم و بنا بر آنکه این معنی مشکوف خوابه شده بود جواب داد من به انجا که حضرت رسالت پناه اشاره حوض فرموده اند میروم و چند روزی تر بمانم بهتر چون شمس الدین التمش خواب خوابه شنید در لحظه سوار شد و تخیل متوجه خانه خوابه کردید تا اتفاق او متوجه مقصد کرد و چون غادمان بسماع شمس الدین التمش رسانیدند که شیخ بخلای مومع است شمس الدین التمش به سرعت روان شد و خوابه را دید که انجا مشغول است و بعد فراغ شمس الدین التمش پیش رفته بدستبوس مشرف گشت و آورده اند که در انجا شمس الدین التمش حضرت محمد مصطفی را سواره دیده بود نشان سیم اسپ انسر در در آن زمین پیدا بود و بعد از لحظه نیز از آن نشانه آب مترشح گردید در انجا حوض ساخته و بالای نشان سیم اسپ صفه و کعبه می برآورده در بهار نزدی در آن حوض چشمه ساری بهر سیده که تا االی آن هرگز خشک نشده و از انچشمه اکثر باغها سیراب میگردد و امیر خسرو وصف انچون و چشمه در کتاب ثنوی قران السعدین ثبت نموده و اکثر مشایخ و بلی حتی خوابه قطب الدین بختیار کاکی در کنار حوض مشغول می شده اند و گویند خوابه قطب الدین بختیار کاکی روزی در مسجدی که پهلوی لشکر شمس الدین التمش بر سر حوض مذکور واقعت نشسته بود و شیخ حمید الدین ناکور و خوابه محمود مومینه دوزد شیخ بدر الدین غزنوی و تاج الدین متوراد سی حاضر بودند در آن اثنا بر کسب ارضی شتر سواری که بود پوشش روی بسته پیدا شد و فرود آمده حنرفه از بر بدر کرد و بچوض در آمده غسل کرد و بر آمده دور نماز گذارد و متوجه مردم مسجد شده آواز داد که شما کیشید تاج الدین متوراد که در ویش انیم بحی مشغول او آواز داد که ای تاج الدین متوراد خوابه قطب الدین بختیار کاکی سلام من برسان و بگو که ابوسعید دمشق به نیاز من است مخصوص است و خوابه نام ابوسعید دمشق شنیده بی اختیار بادر ویشان بپوشش دوید و چون بدان موضع رسید

خواجه قطب الدین محمد بختیار کاکی

۷۰۴

مقاله دوازدهم

اثری بشتانی درجه معلوم شد که رجال الغیب بوده و فطرت که شاعری ناصری تخلص از او را انهر به بی آمده در بقعه خواجه
قطب الدین فرو داده و منخبرت را در یافته گفت که قصیده در مدح شمس الدین گفته در روز بهمت والا منت میگیرم باشد
در مدح شمس الدین خواجه در تحفه خواند و گفت انشاء الله تعالی انعام خوب بیای بی چون بحضرت شمس الدین التمش
بار یافته شروع در خواندن قصیده که مخلص این است که **بیت** ای فتنه از منیب تو زینهار خواسته
تبع تو مال و فیل ز کفار خواسته شمس الدین التمش در آن اثنا بجای دیگر متوجه بود ناصری مضطرب گشته خواجه شمس
آورده بهمت خواست در مدح شمس الدین التمش روی نبوی ناصری کرده گفت بخوان ای فتنه از منیب تو زینهار خواسته
تبع تو مال و فیل ز کفار خواسته ناصری چون دید که با وجود مشغولی بطرف دیگر متوجه شنیدن یکبار مطلع بیا دشش مانده
خوشحال شده تمام قصیده بخواند شمس الدین التمش فرمود که یکبار دیگر بخوان چون باز خواند پرسید که چند بیت
است گفت پنجاه و سه شمس الدین التمش حکم کرد که پنجاه و سه سزار تک نفره بناصری و بنزد ناصری انبعلع را گرفته
بخدمت شیخ آورده گفت این سزار بزرگات انفاس انخبرت یافته ام التماس میايم که اگر تمام گیرند نصف این مبلغ قبول
کرده صرفت فقرا نمایند خواجه قبول فرمود و گفت که بمرتبوارانی باد و منقول است که روزی خواجه قطب الدین بختیار کاکی
بجلقا خواجه قطب الدین علی بختیاری حاضر شد و در وقت سماع قوالی این بیت بخواند **بیت** کشتگان خنجر
تسلیم را بر زمان از غیب جانی دیگر است خواجه را حالتی تغیری پدید آمده بالکل از بوش رفت و قاضی حمید الدین
ناکوری و شیخ بدر الدین غزنوی که حاضر بودند خواجه را بجان آورده و قوالان را که این بیت میخواند حاضر گردانیده و بگمراه
آن بیت امر کردند و خواجه توبه فرموده باز بر سر حال میشد چنانکه سه شب با نوز حال بر زمین مال گذشت و در دست
در استخوان و اندام بختاب نماند چنانکه در شب دوشنبه چهاردهم ماه ربیع اولی سنه اربع و ثلاثین و ستمایه
مبارکات برزاقوی شیخ حمید الدین ناکوری نماده و پای در گشت رشیخ بدر الدین غزنوی گذاشته حالت او
در کرکون گشت در میضم شیخ حمید الدین ناکوری عرض کرد که حال مخدوم دیگر کوشت کی را بخلافت اشارت فرمایند
و با وجود کچه بزرگ بوده و دیگر مشایخ نیز حاضر بودند و فرمود که خرقه از خواجه عین الدین محمد جی من رسید به با مسلائی بن
و مصداقین جوین شیخ فرید الدین کج شکریه خلافت اقل با و دارد و رسانید این بگفت و از عالم فناء حلت نمود و گو
شیخ

۶۳۴

تاریخ مرثیه

شیخ فرید الدین گنج شکر در آنوقت در قصبه فانی نطنز داشت در شبی که خوابه رحلت خوابد کرد و بر کشف شده علی
 الصباح روانه دلی گشت و در ویشی که شیخ حمید الدین ناکوری بعد رحلت خوابه حجت اعلام شیخ فرید الدین گنج
 شکر روانه کرده بود و نیمه راه بقصبه ممه باور سیده مکتوب شیخ حمید الدین ناکوری رسانید شیخ فرید الدین گنج شکر
 بر مضمونش مطلع شده از آنجا تیر چنان راهی شد که روزیستم بر مقبره خوابه بزرگوار حاضر گشته لازم زیارت بجای آورد
 آنجا شیخ حمید الدین ناکوری و شیخ بدر الدین غزنوی خرقه و مصل و عصا و فلین چون حکم وصیت تسلیم بوی نمودند و شیخ
 فرید الدین گنج شکر بایمان مصل را کتوده دو کانه بجای آورد و بمنزل خوابه قطب الدین رفته لازم پرش بجای آورد و یکمقه
 در آنجا بوده مستعلقان خوابه را پرش نمود و از نظام الدین اولیا منقول است که روز عیدی بود خوابه قطب الدین بختیار
 کالی از نماز گاه مراجعت نموده بجای آمد که الی الان قراوست زمینی دید متصف و خالی از قبر پس زمانی در آنجا ایستاد
 متامل شد و درویشان که همراه بودند معروض داشتند که روز عید است و خلق انتظار ملازمت دارند سبب توقف چیست
 خوابه فرمودند که مرا این زمین بوی عشق می آید ساعتی در آنجا بامان باشید آخرش صاحب زمین را طلبیده بمال
 حلال سیده و جهت خود مدفن معین فرمود و بعد وفات حسب الوصیت در همان قطعه زمین مدفونش کردند

ذکر سلطان المشایخ حضرت شیخ فرید الدین مسعود گنج شکر قدس سره العزیز

کل کل از انوار معانی در دریای گنج لامکانی می و مدت زجام عشق غورده قدم در عالم لایوت برد
 مبلات حضرت شاه مقصود فرید الدین ملت شیخ مسعود بعد بزرگوارش مشهور بفرخ شاه زمام حکومت کابل در کف
 داشت و پدر و الا کهر شیخ موسوم بحال الدین سلیمان در عهد سلطان شهاب الدین غوری از کابل مبلتان آمده فضا
 قصبه کهو توال که نزدیک ملتان است یافت و او در آنجا خطر ملا و جیهه الدین نجندی که در کمال عفت و صلا بود خواسته
 متامل شد و از آن عقیقه سه پسر بوجود آمد پسر بزرگ او فرید الدین مسعود نام داشت و پسر میانی او فرید الدین مسعود و پسر
 خورش نجیب الدین المشهور بموکل ولادت شیخ فرید در شهر سنه اربع و ثمانین و خمسایه در قصبه کهو توال
 بوده گویند شبی از شبها والده شیخ بنار تبه مشول بود و دزدی بنانه او در آمد چون چشمش بان عقیقه افتاد بیا گشت

شیخ فرید الدین گنج شکر

۲۵

مقاله دوم

خواست که بیرون رود راه نیافت آواز داد که من بدزدی درین خانه آمده بودم اینجا کسی هست که از باطن او نامی بشنوم
 عهد میکنم که اگر بیا کردم دیگر دزدی نکنم و از کفر باسلام دایم والد و شیخ چون این بشنید بیای او را از خدا طلبید و تیر
 دعا بهد فاجابت رسیده بنیاشد و برفت و ازین حال غیر از آن رابعه وقت کسی با خبر نبود دزد علی الصبح آن سخن بآرن
 و فرزند گفت و آوند جنرات بر سر گرفته در خدمت حضرت پی پی صاحبه احوال شب بیان نمود و گفت حسب الوعد ایدم
 که سلمان شوم پس کلمه شهادت گفته با عنقا و تمام دین اسلام قبول کرد و موسوم بسبب الله گفته خدمتها بجا آورده
 چنانچه الی الله قبر او در آن قصبه است و مردم از زیارت او تبرک می یابند و مرار چهر شیخ فرید الدین مسعود گنج شکر
 و ابو الدین برادر بزرگش بیدران قصبه موجود است و نقلت که شیخ در برده سالکی مدینه الاسلام ملتان در خدمت مولانا
 مناج الدین نزدی کتاب نافع را که در فقه است میخواند و کلام الله را حفظ کرده در شبها نروزی یکبار ختم آن مینمود و همسایگان
 مسجد می بود در آن ایام روزی خوابه قطب الدین بختیار کاکی بآن مسجد آمده و در رکعت نماز کرد و شیخ فرید الدین مسعود
 گنج شکر را چون نظریه چهره نورانی انحضرت افتاد دل بدو داده سر در تنش سود و خوابه پرسید که در دست تو کلام
 کتاب است گفت نافع در فقه خوابه بزبان مبارک فرمود که انشاء الله نافع باد و شیخ دست ارادت بدامن
 خوابه مستحکم ساخته تا در ملتان بود اکثر اوقات در صحبت انجناب فیض می ربود و چون متوجه دلی شد او در رکاب
 روان شد خوابه فرمود با من بهمدین ترک و تجرید چندگاه بکعب علوم ظاهری مشغول باش و بعد از آن بدلی بیاید
 و در صحبت من قرار گیر که گفته اند از بدیع علم مسخره شیطان باشد شیخ از غایت محبت سه منزل همراه رفته بعد از آن مرض شد
 و بموجب اشاره بقدره شش ماهه پنج سال تحصیل علوم نموده و بهر علت ملازمت شیخ التیوخ شیخ شهاب الدین عسکر
 سحروردی و شیخ سیف الدین خضری و شیخ سعید الدین جموی و شیخ بهاء الدین ذکریا و شیخ اوعده الدین کرمانی
 و شیخ فرید الدین محمد عطار نیشابوری مشرف کشته از تبرکات فیضی بود و شیخ سیف الدین خضری بوی گفت که اخیر
 برگاه درین راه از همه بیکانه شوی بخدایکانه باشی **بیت** تا غانه دل خالی از اغیار نیایی بام و در این خانه
 پراز یار نیایی و شیخ سعید الدین جموی و شیخ بهاء الدین ذکریا بوی گفتند که ای فرزند پرده پوشی درویشی است
 نه خرقه پوشی و خرقه پوشی اکس حق است که عیب برادر مسلم از او پوشد و خوابه قطب الدین بختیار کاکی بوی فرمود

تاریخ مرسته

۷۱۶

مقاله دوازدهم

که ای برادر تادین راه بدل ز روی قدم راست تنی و بی چشم نباشی حاشا که بمقام قرب رسی این رباعی از تاج شمس
 متبرک شیخ فریدالدین مسعود کج شکر است **عبیت** کیرم که بشب نماز بسیاری کنی در روز دوازده
 شخص یار کنی تا دل کنی ز خنده و کینه تنی حدس من کل بر سر کنی کنی آورده اند که شیخ فریدالدین
 مراجعت کرده بدلی بریدن خوابه قطب الدین بختیار کاکی آمد خوابه از وصول او فوق الحدس و در کردید نزد یک دروازه
 غزنین حبسه حبست او تعین فرموده به تربیت او مشغول شد و شیخ بخلاف مریدان دیگر مانند شیخ بدرالدین
 عتوی و شیخ احمد نروانی بعد از دو هفته بملازمت پیر پی نظیر میر رسید و آنها اکثر اوقات در خدمت خوابه می بودند و چون
 شهرت شیخ از حد گذشت و مردم هجوم آورد و مزاحم حال او شدند از خوابه رخصت حاصل کرده بقصبه مانسی رفت و
 در اینجا سکونت نموده بعد از فوت خوابه بدلی آمد و چنانکه ذکر کرده شد بخرقه و عصا و غلین چین و مصلا اختصاص یافته
 در منزل خوابه قرار گرفت لیکن بعد از یک هفته روز جمعه بقصد نماز از خانه بیرون آمد مجذوبی سر بنگا نام که در مانسی اکثر
 بصحبت او مشرف میشد در دیر خانه استاده بود و دید و پایش بوسید و گریان و نالان گفت در مفارقت شما
 بی طاقست شده از مانسی آدم و متوطنان اندیاد بسیار اشتیاق ملازمت دارند شیخ چون این بشنید و از هجوم مردم نیز گناشت
 داشت بر آنکه فرمود نعمتی از خوابه بمن رسیده است چه در اینجا و چه در اینجا این گفت و فرزندان خوابه را وداع کرده روانه
 مانسی شد و چون در اینجا نیز از عام خلق بسیار شد شیخ جمال الدین مانسوی را خبر کرد تبرک داده باینجا گذاشت و خود بقصد
 آنکه جایی برود که کسی او را نشناسد مسافرت اختیار نمود و چون بقصبه ابجدین که دین عصر به بتن شیخ فریدالدین
 دارد و نزدیک دیالپور واقعست رسید دید که مردم اینجا بیشتر کج طبع و درشت مزاج اند و بزاید و عالم کاری ندارند لا بسم
 در اینجا صل اقامت انداخته مشغول بجای شد و نیز چنان آورده اند که بیرون قصبه در حان ابنوه بودند در زیر یکی از آنها که از آن کلا
 نری بود کلبی انداخته چنانکه بکسی بگریز بالی بکار خود پرداخت و از شیخ نصیر الدین محمود او بی مشغول است که شیخ را در آن قصبه
 تا بل واقعشد و چون فرزندان بمر رسیدند نزد یک مسجد جامع منزه ساخت و متعلقان در اینجا می بودند و اکثر اوقات
 در مسجد بعبادت سهرت میکرد و ناچون سیت میبخت و در اطراف واکان نشتر کشت بر گوشه کیزی فایده مترتب نشد
 طالبان حق بدینجا رجوع کردند و شیخ چون چاره نداشت با خواص و عام خوش برآمد و بایشان سکینت چون بمن تویم

شیخ فرید الدین کج شکر

۷۱۹

مقاله دوازدهم

میکشید جدا جدا بیای تا نظر علیحدہ علیحدہ حاصل کنید و گویند قاضی ابودین از غایت حسد و خصومت کثرت پس سپاهیان و جاگیرداران آنفسام باغوی از نفس رندان شیخ مزاحمت میرسایند و شیخ اصلاً ملتفت آن نمیشد تا آنکه قاضی ضب و اعیان ملتان نوشت که برگاه شخصی از ابل علم باشد و در سبج مقام گرفته سرود بشنود و در قص کند در باب اد حکم صیت ایشان در جواب نوشته که تو ابل نویسی که این سخن در شان که نوشته تا فتوی نویسم قاضی نام شیخ فرید الدین کج شکر قلمی نمود علمای ملتان چون بر اطلع شدند بر آنکه از قاضی رنجیدند و نوشتند تو نام درویشی نوشته که محمد بن ربابی قنیت که اگشت تعرض بر قول اورساند و قاضی با وجود احوال از عمل خود باز نیامده برگاه که فرصت می یافت بانفاق جاگیرداران و رندان اینجاب توثیق میرسایند و فرزندان آنحضرت چون شیخ شکایت میکردند میگفت جور و جفا بکنند که کشیده خوابدند و چندی برین بر نبامد که خصمان پر اکند و شدند و بعضی که مانند مطبع و محبت فرزندان شیخ شدند و از شیخ نظام الدین اولیا منقول است که شیخ فرید الدین مسعود شکر کج را عادت چنان بود که بعد از نماز قریب دو ساعت سحر بر خاک نیاز سوده با حق مشغول میبود و اگر رنستان میبود مردان پوستینی بالای او میکشیدند و روزی که از مریدان بجز من هیچ کس پیش شیخ حاضر نبود ناگهان قلندر جرم پوشی حلقه بکوشی بیامد و با او از بلند سر کوبه رطب و یابس گفتن آغاز نهاد شیخ بچنان در حالت سجود گفت در اینجا کسی هست کفتم بنده شما نظام الدین پس گفت نزدیک من قلندری ایستاده است کفتم آری باز پرسید رنجور میان دارد کفتم لی باز پرسید حلقه سفید در گوش دارد عرض کردم همچنین است الحاصل سحر بار که نظر بروی میکردم نمکش متغیر میشد شیخ بهم در حال سجده فرمود که ای نظام الدین او کار دی بر من نه بد غسل اردو بگو تا فضیحت نشده از بخار برو قلندر چون این بشنید بگریخت و گویند قاضی ابودین بسبب بدود و فریفته بود که شیخ را در عین سجود شنید ساز و بهم از شیخ نظام الدین نقلت که روزی شیخ فرید بر سجاده نشسته بود و بهم این بابت قلندری آمده با او در پشت گفت چه خود آری ساخته و خلق را بر پریندن خود باز داشته شیخ گفت من نساخته ام خدای تبارک و تعالی ساخته است که چه بچاکس تواند که خود را چنین سازد مگر حق سبحانه و تعالی بر حسن خلق شیخ تفرین خوانده معتقد شد و شیخ خفیه الدین محمود اودی از پیر خود شیخ نظام الدین اولیا نقل کرده که درویشی زنده پوشی نزد شیخ آمد و شیخ باو چیزی داده رخصت مراجعت فرمود

تاریخ فرشته

۷۱۹

مقاله دوازدهم

او پنجاهان استاده ثمانه که شیخ از شان دان بر آورده بر منظر گذاشته بود طلب کرد و چون استادان را ندیدی
کار فرموده بود آن قابلیت ندیده جایش را دور ویش بی شرم آواز بلند تر ساخته گفت ای شیخ اگر این شانه مرا
و بی ترابری تمام حاصل کرد شیخ گفت برو و بیش این مزاحم حال من مباش ترا و برکت ترا در آب روان انداختم
قصه کوتاه درویش عازم سفر شده چون بآبی که بیرون قصبه اجدین جاریست رسید جامه ابر کسند و جهت غسل
باب درآمد و چنان سر بر بحر عدم فرو برد که دیگر کسی ایشان ندید و آورده اند که حاکم قصبه اجدین بنا بر وسوسه
قاضی آزار و ملامت فرزند آن شیخ از حد گذرانید روزی پسر بزرگت شیخ بسی آزرده شده به پدر گفت چیزی که
از پدر کی شما بیا میرسد همین است که شب در روز از جانب حاکم قرین غم و الم میباشیم شیخ از استماع آن ناخوش
شده عصای که در دست داشت برداشته بر زمین زد بهماندن حاکم بر در شکم گرفتار گشته گفت که مرا بخانه
شیخ برید لیکن هنوز اینجا رسید و بود که در گذشت و گفت که در اجدین عالی بود نویسنده مکر حاکم اینجا در اینجا
عامل پناه شیخ آورده التماس شفاعت و سفارش نمود و شیخ خادمی نزد حاکم فرستاده بنیام کرد که
این درویش دست این عامل دلریش بدارید حاکم قبول مسؤل شیخ نموده بیش از پیش جور و جفا کردن گرفت
نویسنده بخدمت شیخ آمده حاضر ابراز نمود شیخ گفت شفاعت تو کردم حاکم اجابت مسؤل نمود در مضورت
شاید که کسی شفاعت مظلومی پیش تو کرده باشد و تو بسم نشنیده باشی نویسنده برخواست و گفت تو بگویم
که من بعد از این اسیر بر این دارم اگر چه دشمن باشد و گویند که بهمان لحظه حاکم او را طلب کرده اسب و غلف داد
از سر حرمش در گذشت و خود نیز بخدمت شیخ آمده از آن پی ادبی استغفار نمود و در کتب سیر المتشایخ
به نظر رسیده که جوانی از شهر دلی بقصد زیارت شیخ متوجه اجدین گشت در اشامی راه مطریه او را دیده گرفتار
و در بند آن شد که با آن جوان مخالفت نماید و چون آن جوان بدو اکتفا نمی نمود به ضربی اختیار کرده بساط حصه
و اشامی کتوده بر لحظه و هر ساعت عشو و کرشمه آدم را در کار او میگردانید و روزی قهر می شد
بر و بر یکت کردن سوار گشتند مطریه چندان غشو و عشو در کار آن جوان کرد که جوان را میل بدو شده خواست
که دست در درنگ در انحال مروی بیامد و طایفه بروی او زده گفت بقصد توبه و امانت بخدمت شیخ رفتن

شیخ فرید الدین مسعود کج شکر

۷۲۰

مقاله دوازدهم

و دل در فتن و فجو رستن ناخوش باشد این گفت و غایب شد و جوان مستبک گشته دست از بازداشت و چون
 بخدمت شیخ رسید شیخ گفت ای سعادتمند امروز که مطهر میل نمودی ندای بجایه بفضل خود را بجا داشت ای جوان سر برآ
 شیخ گذاشته با عقاد و فربید گشت و گفت که شیخ فرید الدین مسعود کج شکر مریدی داشت که او را مخموشه غوری میگفتند
 و او مردی صادق و اصل صانع بود و قتی مضطرب و متعجب بخدمت شیخ آمد شیخ پرسید که ای مخموشه ترا چه پیش آمد که
 پریشان خاطر گشته او گفت برادرم رنجور است و از رمعی پیش نموده است درین ساعت که من بخدمت آمده ام معلوم
 نیست که زنده مانده باشد شیخ گفت ای مخموشه من بیمه سر در درگاه آنی چنین که تو اکنون متعجب و مخموشی میباشم و باک
 اظهار نمی نمایم بر و بجان خود که انشاء الله برادر است شفا یافته باشد مخموشه غوری چون بجا آمد دید که برادرش نشسته طعام میخورد
 و هیچ رنجی ندارد و شیخ نصیر الدین محمود او دهبی از پیری نظیر خویش نقل کرده که وقتی شیخ فرید الدین مسعود کج شکر
 ز رنجی صعب زده بود چنانکه چند روزنه طعام خورد و نه آب پس فرزند آن دو دوستان جمع آمده اطباءی عاقل را طلبید و حکما
 بنفش و قاروره دید و گفتند هیچ معلوم نیست که رنج شیخ چیست ناچار باز گشته و روز دیگر خدمت زیاده شده مرا که نظام
 الدین باشم و فرزند خود شیخ بدر الدین سلیمان را طلب فرموده اشاره بشغولی حق نمود و چون شب شد هر دو خواب
 حکم مشغول بچشم دیدم و در آنشب شیخ بدر الدین سلیمان در خواب دید که پیری میگوید که پدر ترا سحر کرده اند شیخ بزرگوار
 سلیمان از وی پرسید که سحر کرده است پیر گفت پسر شهاب الدین ساحر و شهاب الدین ساحر شغلی بود که در قصبه
 ابودین سحر مشهور بود شیخ بدر الدین سلیمان از او سوال نمود که دفع سحر چون توان کرد پیر گفت کی بر سر قبر شهاب الدین
 ساحر نشسته این کلمات بخواند که علاج آن خوابد و کلماتی که هر دو خواب گفته بود میا و شیخ بدر الدین سلیمان ماند این است
 اَيُّهَا الْقَبُورُ الْمُبْتَلاُ اَعْلَمْ اَنَّ اِبْنَاتِ عَدِيْسَه فَلَا نَاقِلَ لَكَ بِكَيْفٍ بَابِسِهْ وَلَا اِلَّا يَلْحَقُ بِعِدْمَا لِيَحْيِيْنَا ي در قرآن
 شده ای مبتلا گردیده بدانکه پسر تو را سحر کرده است پس بگو با او باز دارد سحر خود را و گردن با و خواهد رسید آنچه میامید
 و علی الصبح شیخ بدر الدین سلیمان به اتفاق مریدان بخدمت پدر رفته و اقامه حقیقت شب را بعرض رسانید و شیخ متوجه
 من شده گفت که این کلمات یاد گیر و قبر شهاب الدین ساحر را پیدا کرده بعمل آر و زن نشان قبر شهاب الدین ساحر
 گرفته و بجا رستم و بر سر قبر او نشسته کلمات مذکوره بخوانم و چون قبر را کج کرده بودند و بالای آن اندک کجی افتاده بود

تاریخ هفتم

۷۲۱

مقاله دوازدهم

ملهم شده بکا ویدم ناگاه صدیقی از آرد پدید آمد و سوزنها در آن خلاصه بودند و موهای دم اسپ برانصورت محکم بسته غرض که
 بهمان طریق انصورت را نزد شیخ آوردم و بکلمه انجناب برآوردن سوزنها و کشادن مویها پرداختم هر سوزنی که بر می آمد و
 بر موی که میکشود راحتی و صحتی پیدا میشد و نگاه بموجب اشاره شیخ انصورت را شکسته در آب روان انداختم و بعد از آنکه آن
 بکلمه اجمود بن رسید به شهاب الدین ساحرا دست و گردن بسته بخدمت شیخ فرستاد و پیغام داد که این شخص کثرت
 اگر رخصت باشد بقصاص رسانم شیخ شفاعت نموده گفت چون خدا تعالی مرا صحت بخشد من تیر بشکرا این کشت
 او را عفو کردم و تو هم خطای او را ببخش نقل است از شیخ نظام الدین اولیا که من در خدمت شیخ نشسته بودم که یک درویش
 از دلایت ترکستان سیرکنان با جود بن رسید به همه کج خلق و درشت سخن بودند و نزد شیخ آمده بدین عبارت
 متکلم شدند که تمام مسوره همان کشتیم و درویشی چنانکه باید نیافتیم مگر مدعی چندی که بخت بذب منافع دنیوی خود را بدو
 منسوب و مشهور ساخته اند شیخ گفت ساعتی توقف کنند تا درویشی را بشمار بیاورم قبول کرده برخاستند شیخ گفت چون میرو
 باری از فلان را در نزد آنکه شش بسخن شیخ کرده علی الرغم همان راه ممنوع رفته و شیخ بی مکریت و گفت انا
 لله وانا الیه راجعون بعد از همان چند روز خبر رسید که هر یک کس را با دسموم نزد چهار نفر دردم مردند و یکتن از ایشان
 بر سر چاهی رسید و پس آن آب خورد که خود نیز با رفیقان پیوست و در کتاب خیر العیال از نظام الدین اولیا منقول است
 که مغلی نصیر الدین نام بخدمت شیخ آمد و او خالی از رعونت نبود و روزی جوکی بجماعت خانه رسید نصیر الدین از وی پرسید
 که موی سر بچه پیز دراز میشود و چون مشایخ آن عصر موی سر بسیار مکرده میداشتند و همیشه سر میراشیدند و در باب مو
 سر در این حدیث که تحت کل شعر جنابه اقل میگردند برآینه شیخ نظام الدین از شنیدن آن سخن متادنی
 گشته در آن هنگام خوابه و جبهه الدین نواسته خوابه معین الدین سنجرای قدس سره نزد شیخ با جود بن آمد و جمعیت
 و مخلوق شدن خود را التماس نمود شیخ فرید گفت که من نان ریزه از خانواده شادریوزده دارم و ادب نیست که شماراد
 بیعت داده مرید سازم خوابه و جبهه الدین معروض داشت که مثل شادریوزده این زمانه کجاست که خدمت او شایم و کسب است
 نمایم و من در این باب بخدمت و دوست از دامن شما نخواهم داشت شیخ چون التماس او را از حد تجاوز دید آن منسب اعلی را
 بارادت و جفره خاص نواخت و مخلوق ساخت و در همان زمان نصیر الدین متکلم که بدرازی موی معتد بود او نیز بیعت کرد

شیخ فرید الدین مسعود کج شکر

۲۲

مقاله دوازدهم

مخلوق گشت و سر نایه که بخت نجات ۱۰ شست صرف درویشان کرد و بیکرت توبه شیخ نفرا اختیار کرد و در کتاب خیر الایمان
ملفوظ شیخ نصیر الدین محمود او همی مسطور است که روزی شیخ در حجره خود نشیمنی مشغول بود قلندری آمده بر کلیکی که شیخ
می نشست جلوس نمود و مولانا بدر الدین اسحق قدری طعام حاضر ساخت و او بعد اکل مولانا گفت میخواهم که شیخ را به بنیم جواب
داد که شیخ بخی مشغول است و کس را در یوقت بخدمت شیخ راه نیست قلندرا بنائیکه داشت سرش بشود و بکس
نبر که انقوم برو منسوبند بر آورده در کجاول اذاعت و بخیه کردن مشغول گشت چنانکه قدری از آن بر کلیم افتاد مولانا بدر
گفت ای درویش بی ادبی از خدا بایر و از بجا برخیز و جای دیگر کناره بنشین قلندر شنیده حال کجاول برداشت تا به
مولانا بدر الدین اسحق زند شیخ بنور باطن دریافته از حجره بیرون دوید و دست قلندر گرفته بفرغ گفت این کناهن
به بخش قلندر گفت درویشان دست بر ندارند و چون بردارند بجای فرود آید شیخ گفت برین دیوار فرود
آر قلندر کجاول بر دیوار زد و آن دیوار که در کمال استحکام بود در لحظه سیقا و دوا گناه قلندر سر فرود آورده و عرض نیان
نموده برفت و شیخ متوجه مولانا بدر الدین اسحق شده گفت که در لباس عام خاصی هم می باشد و کیا همیکه او خیمه بیست
می تواند بود که آن نباشد که قلندران بکار می برند و دیگر شاید که با متان می باشد و باشد و نقل است که این مولانا بدر
اسحق از بجا راست و علوم معقول و منقول بسیار خوب میدانست و میان امثال و اقربان امتیاز مقام داشت در
بدرسه مغربی درس میگفت و بدرویشان اعتقادی نداشت و او را مسائل پس مشکل شده از آنکه از معاصران که در
آن شهر بودند مثل آن شش متوجه بجا را گشت و چون با وجودین رسید بر آنان او عازم زیارت شیخ فرید شدند و مولانا
گفتند چه شود که تویم با ما موافقت نموده شیخ را دریانی او گفت شما بروین حسین شیخان را بسیار دیده ام بدان فی الزمان
که کسی در صحبت ایشان اوقات خود ضایع سازد مگر دیقان ابرام نموده همراه بردند و شیخ فرید الدین مسعود کج شکر
در انجلس به تقریبات حل حله مشکلات او نمود و مولانا بدر الدین اسحق انکالت مشایده کرده ترک عزیمت بجا را نمود
و معتقد شده بر روز یکشنبه به بیمر مطلق شیخ بر سر گرفته از صحرا می آورد و در روز بیضی می ریود آخر الامر شیخ صبیخ خود را
بجای از دواج او در آورده بهامادی غلیش مشرف ساخت و بیم از شیخ نصیر الدین منقول است که در قصبه که از اجودین تا بجا
چار فرسنگت ترک قتالی حاکم بود و مرا در اثنای بنی بود و موبه کسیر و کلنگ انداز و بسیار آزار دوست میداشت و میر کجا

تاریخ فرشته

۷۲۳

مقاله دوازدهم

سپرده تاکیب کرده بود که زینهار زینهار غایبانه من بر جانوری نیندازی مبادا که پرواز گیرد و باز بدست نیاید قنار را روزی به اتفاق
استنایان خود آن میر شکار بدی سواره میرفت درین اثنی کلسکی چند بنظر در آمدند و آنها به او تکلیف پرانیدن شایه نمود
گفتند ماده دوازده سواریم و اسبان دهنده داریم مگذاریم که بطرفی رود و چون مبالغه از حد بردند میر شکار ناچار شده از راه پید
ناگاه کلنگان طرفی شدند و باز بطرفی دیگر پرواز گرفته پس بدان بلند شد که از نظر غایب گردید و چند آنکه بستند اثر
پیدانند میر شکار از بیم قهر و سیاست ترک کریان و جامه دران از آن نواحی به سزار توش و محنت خود را با جودین
رسانید و با انحالت گریه بخدمت شیخ آمده مانند نوحه کران افغان برداشت و ماجرا عرض رسانیده گفت که اگر باز من پیدا
نشود ترک مرا قبل رسانیده زن و فرزند را اسیر خواهد ساخت شیخ را بر حال او رحم آمده بمت کاشت و طعامی جود ساخته
فرمود که بخور خدا کریمست شاید که پیدا شود پس درین حرف بودند که شایه این آمده بود در جنت نشست و میر شکار رو
بر زمین نهاد و شایه این گرفت و اسب را برسم منبکس گذاشت شیخ بسم نموده گفت اسب ترا ضرورت باید که سوار
شایه این را بصاحبش برسانی و آنچه مقدورت باشد در راه خدا برویشان بده انقض میر شکار بعد از رسانیدن شایه این
داشت بفرموده ترک نوکری کرده مرید شیخ شد و خداوند شایه این تیر افکند کم شدن شایه این دقوف یافت و از دست شیخ
اختیار نمود و شیخ نصیر الدین محمود او بهیشتان کرده که در حال اجود بن دیهی بود و در آن دیهه روغن منسروشی مسلم
وطن داشت و چون داروغه دیباپور بسبی از اسباب برانوضع لشکر کشیده تاراج فرمود و زن و فرزند مردم با سیرتی
وزن روغن فروش نیز که بسیار جمیل بود اسیر گردید از خجست روغن فروش با دید کریان و سینه بریان هر سو شایه
چون اثری نیافت پریشان و بد حال بخدمت شیخ آمده عرض حال نمود و شیخ زمانی متامل گشته بفرموده روز اینجا
باش تا منی از پرده غیب چه بظهور آرد و طعام حاضر کرد و سینه روغن فروش را بخورایند روز دیگر نویسنده از جا
مقیم کرده با جود بن آورد و او بجا فغان خود ساخته بخدمت شیخ آمد و حال خود باز نمود و در بوزه نوحه و بمت کرد
شیخ گفت اگر خداوندت را سازد و شفقت و عنایت فرماید چه شکرانه بخدمت رسانم او معروض داشت از نقد و جنس
بر چه دارم پیشکش خواهیم کرد شیخ فرمود بخور تا به بخشیدیم داروغه خلعتی و دوایی تو خواهد داد و عهد کن که آن داده را تا
روغن فروش بخشی پس نویسنده بصدق دل فرموده شیخ قبول کرده بروغن فروش گفت برخیز و همراه من

شیخ فرید الدین مسعود کج شکر

۷۲۳

دوازدهم

روغن فروش در کربلا شکر افشاید و شیخ هنوز آنقدر استطاعت دارم که ده کثیر بخرم لیکن من خواب و شیفته زن عویشم شمع شوم
 نموده گفت باری بجز این نویسنده برو به بین تا ندیده است ناچار رفت و نزد یک غانه نویسنده معنوم به نشست
 نویسنده را چون مقابل داروغه بردند پانزده حساب در میان آورد اسب و غنمت داده رخصت خانه فرمود و از عقب کینری
 صاحب حسن نیز فرستاده نویسنده آن کینری را بچنان که به برقع آورده بودند پیش روغن فروش فرستاد که حق تست
 کینری چون شمع بر شوی افتاد برقع دور کرده بدوید و سه دو یکدگر را در یافته شادان و خوش آن بخدمت شیخ آمدند و سه
 برپای مبارک او سوده مرید شدند و حضرت شیخ فرید الدین مسعود که لقب کج شکر است در سبب آن روایتی بسیار
 شنیده شد اما آنچه در تاریخ حاجی محمد قندهاری مسطور است این است که در ایامیکه شیخ در دلی بلامنت خوابه قطب الدین
 بختیار کاکی می بود و نزدیک ده واره غزنی مسکن داشت روزی در فصل بارندگی که راهها پر گل بود اشتیاق ملاقات بهر
 غالب کشته باغین چون به منزل وی گردید و چون بخت روز گذشت بود که شیخ روزه داشته چیزی نخورده بود و در
 غلبه داشت بنابراین در آن راه پایش بلغزید و در گل افتاد چنانکه قدری گل بدان مبارکش در آمده بگرم قادی چون شکر کشت
 و چون بخدمت پیر پی نظر رسید او گفت یا فرید از آنکه قدری گل بدان تو رسیده شکر کشت چه عجب قادر علی الاطلاق
 وجود ترا کج شکر گردانید و بهواره شیرین خواهد داشت شیخ شکر شکر الهی در دهان انداخته چون بار کشت بر جا که رسید
 می شنید که مردم با یکدیگر می گفتند که شیخ فرید الدین مسعود کج شکر می آید و روایت دیگر آنست که روزی در آن راه مبارک
 که بهندی بخار خواست نمک بدلی می آوردند و دو چار شیخ شده قدری شکر بخدمت مبارک آوردند و التماس نمودند
 که شیخ فاخته خیر بخواند تا متاع ما قیتمی پیدا کرده نیکو فروخته کرد و چون شکر بخدمت شیخ آورده بودند شیخ بچنان آنکه
 جمله سکر در بار دارند توجه کاشته فاخته خیر خواند و آنها بعد از دو روز بدلی رسید و چون سر جالها کشودند و بدند که تمام شکر
 کشته است لهذا بین الناس و العام شیخ فرید الدین مسعود کج شکر لقب گردید و مؤلف این کتاب محمد قاسم فرشته
 از بعضی مشایخ عصر خود چنین شنیده که شیخ را در او آن خسرو سالی چنانچه لازم طفلان است رغبت تمام شیرینی بود و او
 اش اراده نمود که نماز صبح عادت کند پس بهر گفت که ای فرزند هر که نماز صبح زود تر ادا نماید خدا تعالی او را شکر
 کرامت میفرماید و خود هر شب شکر در کاغذی پیچیده زیر بالینش میگذاشت و شیخ بعد از آنست که نماز صبح ادا کرده شکر از زیر

تاریخ فرشته

۷۲۵

مقاله در آداب

بالین میگرفت و میخورد تا آنکه ستن بر لب شیخ بدوازده ساله رسید بخاطر آن عیقه که داشت که اکنون پیرم عاقل شده چه حاجت
بنکهداشتن بشکراست ترک آنکار نمود فاما قسام حقیقی و غیبه اش بر طرف ساخته همچنان میرسانید و والد هیش که بر اینغنی
اطلاع نداشت چون دید که پسر شکایت از نا یافتن شکر نمی کند روزی پرسید که ای فرزندی شکر می یابی شیخ گفت آری
آن عیقه را بخاطر رسید که یکی از کیزان شاید شکر در زیر بالین شیخ گذاشته باشد چون نفحص نمود دانست که کار مخلوق نیست
و از برکت و فورا اعتقاد حسن اخلاق شیخ آنرا غده شکر از غیب میرسانید لکن شکر حضرت یافت و شیخ نظام الدین ناقل است
که شیخ فرید را صوم دوام بودی سجده که اگر عارضه داشتی با جای قنیه نمونی افطار نکردی و بیشتر اوقات افطار او شیرینی
بود اندک میوز در قند انداختی و آب کرده گذاشتی و از آن شربت بوقت افطار مقدار سه درم می نوشید و دوسه دان
میوز در دهان می انداخت و بقیه را بخاطر آن مجلس میداد و دو نان بر و غن چرب کرده که کم از سیر می بود بعد از افطار پیش می
آوردند و او از آن نان ثلث کم و بیش میخورد و باقی بخضر مجلس میداد بعد از آن با استغراق تمام به نماز عشاء می پرداخت
و چون در بدو حال با جود بن آمده ساکن شد و مذکور کمتر میرسانید او و فرزندانش بمیوه سیلو و دیله و غیره که از جنخل انولات
میخورد اوقات میگذرانیدند و در آن ایام پادشاه ناصر الدین شاهی یار دلی که متوجه او هم و ملتان بود عبورش بر او
و انفسه بخدمت شیخ مشرف گشت و بر حقیقت حال شیخ مطلع شده بعد رفتن بدایره خود فرمان چهار دیبه کلان
و جزیوی نقد مصحوب الفغان که آخر یک پادشاه غیاث الدین بلبن شده بود نزد شیخ فرستاد شیخ فرمان دیهاست
رد کرد که فقرا را بدیهات چه کار و زلف قبول کرده بدویشان جماعت غار بخش کرد و قنصلت کم در اوجدهن شیخ
را کمتر صعب رو نمود چنانکه شیخ نظام الدین اولیا و شیخ جمال الدین اسحق فانسوی و مولانا بدر الدین و درویش علی
بنار را اشارت کرد که در فلان کورستان رفته بدعای خیر مشغول باشند و ایشان بموجب اشاره بدانجا رفتند و
بدعا مشغول شدند و علی الصبح بخدمت شیخ آمدند شیخ نظام الدین اولیا میفرماید شیخ ما دیدم بر کف کلیم سیاه
انداخته و بروی کتفه کرده و عصا بابت خوابه قطب الدین بختیار کاکی که بوی رسیده بود در کن رداشته و لحظه لحظه
دست بروی کشیده بر روی خود میمالید و چون پیش بر نیایان افتاد گفت اثری بر دعای یاران مترتب نشد

شیخ فرالدین مسعود کنج شکر

۷۲۶

مقاله دوم

کس سر در پیش افکنده سکوت گرفته لیکن درویش علی که پیشتر ابتداء بود گفت دعای ناقصان در حق کمالان اثر
 نگیرد شیخ مرا که نظام الدین اولیا ام پیش خوانده عصای مذکور بخشید و گفت من از خدا میخواستم که هر چه تو از خدا خواهی
 بیاپی و من بعد از سر بر زمین نهاده بارگشتم و باران تبر با من بارگشته مبارکباد گفتند و بعد از آنکه اعوذ بنازل خود رفته بخاطر خطم
 کرده که شیخ اجابت دعای من از حق سبحانه و تعالی خواسته و یقین که دعای شیخ منجاب است پس اولی آنکه
 اشب بدعای صحت شیخ قیام نمایم و چون بدعا پرچشم آخر شب مرا انسراجی دید آمد و انستم که دعای من در حضرت
 باری قبول افتاده علی الصبح بخدمت شیخ رفتم دیدم که بر مصلای روی بقصد تسبیح خاطر نشسته بیج الی نذر دو چون
 نظرش بر من افتاد گفت ای درویش نظام الدین چون دعای من در حق تو قبول افتاد دعای تو نیز در حق من مستجاب شد
 و همان مصلای که بروی نشسته بود من عطا فرمود و در نواید انفراد مرقوم گردیده که چون شیخ از آنسی آمده ساکن بقصبة اجد
 شد برادر نوره خود شیخ نجیب الدین المشهور بمبتوکل را حجت آوردن والدہ بقصبة که تو قال فرستاد و شیخ نجیب الدین
 المشهور بمبتوکل با نقصه رسیده والدہ را برابر اسپ خود سوار کرده روانه بقصبة اجد من گشت اما در آن راه جنگل بسیار بود و
 کیاب و چون بصف راه رسید روزی والدہ را در سایه درختی نشاند و خود بر مرکب سوار شده بتحصیل آب شافت
 و بعد از یافتن آب برگشت لیکن حضرت والدہ را زیر انداخت ندیده مضطرب و حیران هر طرف تاخت و اثری از والدہ
 نیافته ناچار بادل غمگین و خاطر حسرتین رو جانب قصبة اجد من نهاده بکفرت شیخ فقه را باز گفت شیخ تصدق بفقر راست
 طعانی بصلی خوانید و بعد از مدتی شیخ نجیب الدین المشهور بمبتوکل را باز بر آن جنگل گذر افتاد چون نظر بر انداخت افتاد
 بخاطرش رسید که بپای آن نواحی بگردشاید که از مادر نشانی یا استخوانی بیابد فضا را استخوانی حسد و بدبضای باطن
 دانست که استخوان والدہ است پس تمام استخوانها را جمع کرده در کسبه انداخت و چون بخدمت شیخ رسید حقیقت حال عرض کرد
 شیخ فرمود خطم بیا و سرش کشوده تمام استخوانها بر مصلای من فرودیز شیخ نجیب الدین به تعجیل رفته خطم بیا و
 لیکن چون هوش بجوید هیچ استخوانی ندید شیخ نظام الدین اولیا مرقوم ساخته که روزی در خدمت شیخ بودم و
 از محاسن مبارک جدت فی الفور برداشتم و عرض کردم که اگر فرمان شود این را تقویز سازم فبموجب

تاریخ فرشته

۷۲۷

پس آنرا در کاغذ پیچیده و بر بسمان بسته در دستار گذاشتم و چون از اجودین بدلی آمدم هر بخوری که می آمد همان نقویر را میزد
بسرطال که بعد از یافتن صحت نقویر بارپس دهر و بهر که میدادم الت بکرم الهی صحت می یافت تا در تمامی شهر شهرت گرفت
و من آن نقویر در طاق معین کنه مسی داشتم روزی یکی از دوستان من که اورا تاج الدین یلانی می گفتند آمده باز نمود که بسم
بیمار است و من درون حجره شده در آن طاق و طاقهای دیگر همان نقویر را هر حسب که حتم میافتم و آن بیچاره ناچار شد
مخزون و منموم برگشت و پسرش در گذشت و چون بعد از دو روز بخوری دیگر بیامد درون حجره شده دیدم که در همان
طاق موجود است بدو دادم شفایافت و از آنکه پسر تاج الدین یلانی رفقی بود در آنوقت پیدا شد و منقول است که
شمس الدین نام شاعری که ساکن قصبه سناب بود به قصبه اجودین آمده شد که در علم سلوک شیخ حمید الدین ناگوری نوشته
بود بخواندن آن مشغول گشت و بعد از چند کاه قضیه مطول در مع شیخ گفت و اجازت خواسته ایستاده تمام اش
خواند شیخ فرمود بنشین و باز بخوان پس او بنست و بار دیگر بخواند و شیخ در هر بیت استخوان فرموده بعد از فراغ گفت
لوحیت شمس الدین گفت مادی دارم پیر و پرورش اودست تنگ میجو اهرم که توجه شیخ حضرت لغزنت مبدل شود
شیخ گفت بروشکرانه بیار و چون طلب شکرانه شیخ دلیل حصول مقصود بود شمس الدین دو ان به بشت تمام رفت
و پنجاه حبیل آورد شیخ آنرا بدو رویشان داده فاتحه خواند و در همان روزی شمس الدین وزیر پسر شمس الدین لیس
شده دستکاه عظیم بهر ساینده کوفته فاضل مولانا حمید نام در ملازمت طفل که از جانب پادشاه غیاث الدین بلبن
بلکه داشت می بود و روزی مولانا پیش طفل دست بسته بپای او ایستاده بود ناگاه صورتی لطیف و نورانی
بنظرش درآمد و گفت که ای حمید تو اهل علی پیش این جا بل چه ایستاده و روز دیگر نیز مولانا پنهان پیش طفل ایستاده
بود که الضورت ظاهر شده همان سخن گفت مولانا دانست که آن کشش از جانب شیخ فرید الدین مسود کج شکر است
بطاعت شده راه اجودین پیش گرفت و چون بخدمت شیخ مشرف شد شیخ فرمود که مان حمید دیدی که بچه صورت
ترا در اینجا آوردم مولانا چون این سخن بشنید همان زمان تجرید خستیار کرده به عادت ارادت مشرف گشت و مد
بوعظ و تذکیر پرداخته آخر خفت که محض شد و گویند که در طرف او چه و ملتان ملی بود پاک اعتقاد داد و قتی بملا عارف

شیخ فرید الدین معود کج شکر

مقاله دوازدهم

۲۸

نام فاضلی که بخدمت اومی بود و اراده آمدن بهیملی داشت مبلغ دود صد تنگه سفید هر دو که چون بقصبه جوده بن رسی این زور را بخدمت شیخ رسانیده التماس فائحه نمایی پس مولانا چون بقصبه جوده بن رسید بخاطرش نقش بست که چون کتابی در میان نیست که از آن یقین مسلحی نمود باید که صد تنگه بخدمت شیخ برده باقی را بکار دارم و آخرش بهمان کرم شیخ بستم فرموده گفت مولانا عارف حق بر روی به این درویش دست کردی و نقود شکرانه را بصف قزاقهای مولانا عارف مشربده شده گفت همت ملایان مغلوک مساوی همت ابله لوک نیست و آن صد تنگه دیگر را نیز حاضر خست شیخ گفت این صد تنگه ترا باشد تا به برادری نقصان نرسد غرض که مولانا چون انجالت مشاهده نموده بشرف ارادت مشرف گشت و از نقد و جنس هر چه داشت بدرویشان داده بعبادت و ریاضت مشغول گشته در اندک زمانی فقره خلافت یافته بموجب اشاره بهیستان شتافت و بارشاد غلایق پرداخت و منقولست که شیخ وقتی در غرور از منزل خود بیرون آمد و شیخ نظام الدین اولیا و مولانا بدر الدین سحی و مولانا جمال الدین مانوی حاضر بودند و سلطان الکلی در سایه دیواری بایستاد و در آن اثنا یکی از فریدان قدیم که ملایوسف نام داشت بیامد و کستانخانه بر زبان آورد که چندین سالت خدمت میکنم و ملازمت بینمایم و در همین پایه ام و کسانیکه بعد از من آمدند نواز شهادت دیدند و خسته خلافت می پوشیدند و براتب علیه رسیدند شیخ بستم شده گفت ای درویش هر کس بقدر قابلیت و حالت خود نفقه می باید از ما تقصیری نیست در اندم طفل چهار ساله از خانه شیخ بیرون آمده نزد یک شیخ بایستاد و در بر او توده خشت ریخته بود که جهت عمارت آورده بودند شیخ بدان طفل گفت که از آن توده خشتی بیار تا بر آن نشینم طفل دوید و خشتی در دست برگرفته آورد شیخ بر آن بر پشت و باز گفت برو خشتی برای مولانا نظام الدین بسیار او برفت و خشتی دیگر در دست آورده پیش او گذاشت همچنین با هر شیخ خشتی برای مولانا جمال الدین و مولانا بدر الدین سحی در دست بیاورد و چون نوبت بملا یوسف رسید برفت و از میان خشتها بمشقت تمام نیم خشتی ملکت کتار غمی پیدا کرده بیاورد و پیش ملا یوسف گذاشت یاران همه متحیر شدند شیخ گفت ای یوسف من بجز آنکه نصیب تو مسداوی دیگران نیست باری بقصمت ازلی حورسند باید بود و از شیخ نظام الدین اولیا منقول است که شیخ را رنجوری خلقه واقع شد که آخر بهمان رنجمت بر حمت حق پیوست و در آن

تاریخ مرسته

۲۹

مقاله دارم ۹

رنجوری مرا بکوت خاص فاخته در ماه شوال سنه تسع و سنین و ستمایه بجانب دہلی روان ساخت و در وقت وداع آب دروین گردانیده گفت برو ترا بختیالی سپردم و مرا نینسازین جدایی دردی و آلمی رونمود که در جدائیهای سابق رونموده بود و بعد از رسیدن بدہلی شنیدم کہ شیخ را رخت زیادہ شدہ شبی بعد از ادا می نماز عشا بیہوش گشت و پس از نماز بخود آمدن از مولانا بدرالدین اسحق پرسید کہ من نماز عشا کردم گفت آری بختاب نماز عشا کردی باز بیہوش شدی چون بخود آمدی فرمود یکبار دیگر از اہ اختیاط نماز عشا میکنی کہ از من چه دانم کہ دیگر متیر کردی یا نہ چنانکہ در انتہ ستر نماز عشا کردی و بزبان آورد کہ مولانا نظام الدین در دہلیست من ہم ہستکام رعت خواجہ قطب الدین در مانی بودم و راستہ مذکور شد مولانا بدرالدین اسحق گفت کہ بعد از نقل من جامہ کہ از خواجہ قطب الدین بختبار کاکی من رسیدہ چنانکہ دانی مولانا نظام الدین برسان و آب طلبیدہ وضو ساخت و دو کاندہ ادا نمودہ الحامہ سجدہ گذاشت و همان سجدہ رحت کرد و این واقعہ شب ہجشنبہ پنجم ماہ محرم سنہ سنین و سہمایہ رونمود الحاصل مدت عمر ستریش نود و پنج سال نشان میدہند و گویند مولانا بدرالدین اسحق بموجب وصیت آن جامہ شیخ نظام الدین اولیاء رسید و کاسہ و عصای شیخ بفرزندانش او ماند و از اہوادیہ سنینہ میشود کہ شیخ نظام الدین اولیاء بفرست شیخ فرید الدین مسعود کچ شکر شنیدہ بہ قصبہ اہوادیہ رفت و زیارت قبر آنحضرت کردہ جامہ مذکور از مولانا بدرالدین اسحق کفرنہ بدہلی مراجعت فرمود و در کتاب تذکرۃ الاقبیا نوشتہ کہ سہ کس نظام نام در خدمت شیخ بود مذکی شیخ نظام ہر شیخ ہم شیخ نظام خواہم نہادہ شیخ سیم شیخ نظام الدین اولیاء چون ہر شیخ مقام ابدال داشت از بخت سجادہ باونداد و چون ہشتیر شیخ بسیار سعی کرد کہ سجادہ نشینی بہ ہر ہم عنایت شود شیخ حرمت او کجا ہاشہ مثال نوشت و بخواہ زادہ گفت کہ بہانسی پیش مولانا جمال الدین مانسوی رفتہ صیغ کن و مولانا جمال الدین مانسوی انشا لا صیغ نکرد و او بر کشتہ شکایت نمود بالاخرہ شیخ باہر حب الالہامس خواہر مثالی دیگر نوشتہ فرستاد و درین کمرت مولانا جمال الدین مانسوی اعاضی شدہ آن نوشتہ را پارہ کردہ گفت پارہ کردہ جمال الدین مانسوی را شیخ نمیتواند دوست و بعد ازین بدقی شیخ مثال سجادہ نشینی ولایت دہلی شیخ نظام الدین اولیاء دادہ پیش مولانا جمال الدین مانسوی فرستاد و وی نوشتہ شدہ این بیت در انثال نوشتہ بیت ہزاران درود و ہزاران سپاس کہ کوہر سپردہ کوہر شناس

شیخ نظام الدین اولیا

۷۳۰

۱۰۰۰

و تفسیر صحیح نموده اند و بی جا نیست

ذکر سلطان الاولیا شیخ نظام الدین قدس سره العزیز

شہنشاہ اورنگ زیب عرفان حق ولس ہند یوان یوان حق ملک برادر یوزدارشان او فاکت کار سہر در خواں
 قدم راند ز کمونہ در راہ فخر کہ شد شاہ اورنگ زیب کا فخر بباطن زنگونہ اطوار محو لظاہر زنگین گنبد اسو
 دیش باکن ملک و صفات زہی پاک دین و زہی نیک ذات نظام الحق آن شیخ عالم مقام کرد کار بار باب دین
 شد مقام شیخ نظام الدین اولیا جامع علوم ظاہری و باطنی بود و پیوستہ دل انوار منزل بہ کتب معجزہ مصوفانہ
 لصوص الحکم و مواقع الجہوم و شروح انہما مبکا شت و در فقہ ابو حنیفہ و تفسیر و حدیث و اصول کلام اختصار مقام داشت
 بہر کور شہ احمد بن دانیال از غزنین بہندہ سنان آمدہ در بدو متوطن گشت و شیخ نظام الدین اولیا را آن مختصر
 ماہ صفر سنہ اربع و ثلاثین و ستایہ متولد شدہ چون پنج سالگی رسید پدرش در گذشت و والدہ او بہ پرورش فرزند
 پرداخت و بہ تکیہ او بجد تیز و رشید رسید بہ تحصیل علوم ظاہری مشغول گردید و چون در بدو کسی نہادہ دین نیست
 و پنج سالگی با والدہ خود بدرہلی آمدہ در حجرہ زیر مسجد ہلال گشت دار سکونت اختیار فرمودہ در امانت در دہلی فاضلی بود
 متبحر و سرآمد علمای دہلی بود و موسوم بخواجہ شمس الدین خوارزمی کہ پادشاہ غیاث الدین بلبن اورادرا حشر خطاب شمس
 الملک نوافلہ مضب وزارت تفویض فرمودہ چنانچہ تاج الدین سنک ریزہ در برج او کفہ طبعیت شمس الملک
 بکام دل دوستان شدی فرماندہ ممالک ہندوستان شدی و قبل از آنکہ وزیر شود بدین اشتغال داشت پس
 شیخ اورا دیدہ در سلک تلامذہ اش منتظم گشت و او حجرہ میداشت کہ خاصہ محبت مطالعہ اش بود و شاگردان صاحب
 استعداد کس نبودند کہ در آن حجرہ درس بخوانند و باقی شاگردان را در صفحہ درس می گفت و آن سہ تن کی قناب
 الدین نافلہ دویم ملا برہان الدین عبد الباقی سیم نظام الدین اولیا و چون بر مولویت وحدت فہم شیخ ایہی یا
 از دیگران تعظیم او بیشتر نمود و او را عادت چنان بود کہ اگر کسی از شاگردانرا تعطیل شدی وقتی کہ آمدی بطریق رعایت
 نوی گفتی چہ کردہ بودم کہ حاضر شدی باز ہمان کہم کہ حاضر شوی تا حضرت شیخ را اگر کاہی تعطیل شدی چون دیدہ

۷۳۳

تاریخ فرشته

۳۱

مقاله در رد

این بیت خواندی باری کم از کم که کجا بجای آبی و بمانی غایب و شیخ نظام الدین اولیا چون بحسب اتفاق همسایه شیخ نجیب الدین المشهور بمبتوکل برادر شیخ فرید الدین کج شکر واقع شده بود و او بر بسیاری از علای و بی در علم تقوی داشت برآینه شیخ نظام الدین اولیا الکر و قات با وضعت میداشت قضا را چون در آن ایام والده شیخ نظام الدین اولیا فوت شده شیخ تمامانند بیش از پیش با شیخ نجیب الدین المشهور بمبتوکل صحبت میداشت و غم شمای مریق میبانت تا آنکه روز بروز فیمابین محبت زیاده با اتحاد بنجامید و بعد از آنکه شیخ چند سال نزد خواهرش الدین خوارزمی درس خواند برآتب عالیله فایز کشت جهت معاش در اندیشه قضا شده روزی در آثای مکالمه است به شیخ نجیب الدین المشهور بمبتوکل گفت فاتحه بخواند که من قاضی جایی شوم و خلق خدا را با اوصاف رسام شیخ نجیب الدین سالک کشته جوابی گفت شیخ را کمان شد که شیخ نشنیده آواز بلند تر کرده بار گفت التماس تو را که بجای قاضی شوم درین کثرت شیخ نجیب الدین گفت خدا بخند که قاضی شوی فاتحه چیزی شوی که من دادم و در آن ایام شبی شیخ در مسجد جامع دبی بوده وقت سحر شنود که مؤذن بالا مناره این آیه خواند **اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا الْاِخْتِصَاعَ قُلُوبِهِمْ لَذِكْرِ اَللّٰهِ** در حضورت حال او متغیر شده انوار الهی اطراف او افرو گرفت و ببار آمد در اوقت چون صیت میخفت و کرامات شیخ فرید الدین مسعود کج شکر عالمگیر شده بود و هم در مجلس شیخ نجیب الدین المشهور بمبتوکل غایبانه اوصاف میخفت و کرامات شیخ فرید الدین مسعود کج شکر فراوان شنیده دل بدو داده بود بامداد پی زاد را حله سبمت فصبه اجد بدن روان شد و روز پنجشنبه وقت نماز ظهر بشف ملاقات حضرت فایز کشت و گویند چون شیخ را ملازمت نمود هر چند خواست که شیخ اشتیاق و اخلاص نماید بوعی و شت غلبه کرده بود که هیچ وجه سرح اشتیاق و اخلاص نتوانست ادا نمود شیخ فرید الدین مسعود کج شکر انحال متشابه فرموده گفت **اِکْلُ دَخِیلٍ دَهْشَتٌ** مر جاعوش آمدی و صفا آوردی و از نعمت دینی و دنیوی انشاء الله برخوردار پس شیخ نظام الدین اولیا جامه درویشی از حضرت شیخ یافته در سلک مریدان خاص نظام یافت و در اندت شیخ فرید الدین مسعود کج شکر را عصرت تمام بود اکثر متعلقان و فرزندان ایشانرا در هفت یکد روز بفاده میکشدت و از بر کجیت ان بزرگوار هیچکدام دگیر و آزرده نبودند الغرض مولانا بابر الدین اسحق بخاری که جامع معقول و منقول بود همیزم مطبع آورد و مولانا شیخ جمال الدین هاسوی از جنخل دیله که بار در جنت کربل است و اکثر مردم آنرا در سه که و ملک انداخته اچار

شیخ نظام الدین اویلا

۲۴۲

مکتبہ اسلامیہ

میسار زندگی آورد و مولانا حسام الدین کابی برای آب آوردن اشتغال نمودی و دیکہائی عجب شستی و شیخ نظام الدین اولیا
 پختن و یکبار آتشبار کرده از روی صدق و صفا پنج دست می بردخت و بر روز با احتیاط تمام دیکہارا بختہ و در کاسہ سفالین
 و کجول چوبین کرده وقت افطار شیخ مجلس بر دی اما کابی نمک بودی و کابی بودی و فوتی و دوسہ روز نمک میشد
 شیخ نظام الدین را خدمتی بخاطر رسیدہ از آن بقال کہ نزدیک مسجد می بود و اگر کابی از غیب چیزی میرسید مصالح
 طعام از خوشبریدہ میشد یکدم نمک قرض گرفت و بر کاسہای دیکہ کہ ہوشانیدہ بود بر بخت و بدستور بر روز شیخ
 و دیکہ درویشان گذاشت و ملو نام شیخ جمال الدین ہنسوی و مولانا بدر الدین اسحق و شیخ نظام الدین اولیا بموجب فرمان
 در یکت کاسہ تناول مینمودند و نزدیک شیخ می نشستند در آن روز چون حصار مجلس ہمگی بجای مقام خود رفتند شیخ فرید الدین
 مسعود کج شکر دست مبارک بکاسہ برد و لقمہ برداشت و فرمود کہ دست مرا نقلی رویدادہ رخصت منبت کہ لقمہ در دکان اندام
 شاید کہ دین طعام شبہہ باشد آخرش لقمہ را در کاسہ میداخت و شیخ نظام الدین اولیا معینہ مایکہ مرا از استماع الکلام لمرزہ
 بر اندام افتادہ فی الحال بایستادم و سربزین نہادہ عرض کردم کہ بچہاوند ہمیزم و دلیہ و آب مطبخ شیخ جمال الدین و مولانا
 حسام الدین و مولانا بدر الدین می آورند سبب شبہہ معلوم مینماید مگر آنحضرت را مکشوف شدہ باشد شیخ گفت کہ ملکی کہ دین کاسہ
 ریختہ شدہ از کجاست بعدہ شیخ نظام الدین اولیا متنبہ شدہ سربزین نہادہ صورت حال عرض نمود شیخ گفت درویشان
 اگر از فاقہ بپیرند برای لذت نفس قرض بگیرند چہ کہ بین القرض و التوکل بعد التمسقین است اگر ادا نشود تا قیامت بر گردن بماند و
 بعد از آن فرمود کہ تا این کاسہ را از پیش درویشان بردارند و بفقرای دیکہ برسانند و شیخ نظام الدین اولیا مسکوبہ عادت
 بود مرا چنانکہ داب طالب علمانست کہ اگر بچیزی احتیاج کلی میشد قرض میکرد قرض میکردم مگر از آنروز استغناء
 کردہ نیت کردم کہ چہرہ احتیاج شود دیکہ بر کز قرض بگیرم و شیخ فرید الدین مسعود کج شکر کلیمی کہ بر آن نشسته بود شیخ
 نظام الدین اولیا متنبہہ دعا کرد کہ بس کہ بقرض محتاج نشوی و بعد از مدتی چون مرتبہ کمال رسید خدمت اورا اجازت
 تکمیل دیکہران دادہ رخصت دینی فرمود و وی در عین بداع از مرشد خویش ابن بیحیت در کوش کرد کہ اللہ خصما نہ بپروا چہ کہ
 ذاتی خشنود کردانی و از کسی کہ قرض گرفتہ باشی در ادنی آن سعی نمایی شیخ چون مسافر شد بایک درویشی بجایی رسید
 فی التجرہ خنکی داشت و کادہ کادہ قطاع الطريق در انجا نیز مزاحم احوال مردم میشدند تا کادہ در انجا بارانی نازل شدہ شیخ خوشتر از آن

تاریخ فرشته

در تخی کشیده لحظه بایستاد و ناکاه پنج شش بند و با شمشیر و تیر و کمان نمودار شدند و در مهبوی شیخ نهاد و فرشی در دل گذاریدند ^{۲۳۳} مقاله دوازدهم

که کلیم و جامه عطای شیخ فرید همراه است اگر خدا نخواسته بآن چشم زخمی رسد من برگزینا با دانی در نیایم و روی کسی ننمایم بعد از اندیشه بود که قطعه الطریقان روی کرد امید به طرف دیگر رفتند و شیخ بصحت و سلامت بدلی رسیده روز دیگر شیخ نجیب الدین المشهور بمبتول را دیده و صاحبسرای انصاف و سعادت دریافت ملازمت شیخ فرید الدین مسعود کج شکر بشارت و بطریان فرمود و نگاه بجان شخصی که وقتی از کوتاهی بجا ریت گرفته کم کرده بود رفت و گفت ایخده دم و فیکه کتاب شما بجا ریت گرفته بودم از پیش من کم شده غیبت صادق دارم که کاغذ بهر ساییده آن نسخه نویسم و بشمار سانم اشخص چون این سخن بشنید زمانی بجانب شیخ نظام الدین اولیا دیده گفت از مقامیکه تومی آیی ثمره شش خرف خوشنودی چند ابا شد من آن کتاب را بتو بخشیدم و شیخ از انجا پیش برآری رفته گفت وقتی از تو جامه خزیره بودم اکنون قمیض آورده ام بستان بزار ده حبسبیل گرفت و گفت باقی را بتو بخشیدم و گویند در آنوقت شیخ نظام الدین اولیا را در بدلی مقامی و ما وای نبود که ساکن گشته بحق مشغول گردود و در ان شهر شیخ را از کثرت خلق و انبوهی خوشنوی آمد که ساکن شود و چون در آن ایام شد آن مجید حفظ میکرد اکثر اوقات از شهر بیرون رفته در محرابی بر درین اناروزی برکنار حوض قلع نخان درویشی پاک کبشی که آثار صلاح از ناصیه حال او بود و دیدار وی پرسید که ایخده دم شما این شهرید او گفت آری باز پرسید که درین شهر بجا بهش طبع گفت بر کس در شهری که بدین انبوهی باشد بجا بهش طبع سکونت نگیرد مگر بصورت و انجلیست نقل کرد که من وقتی بیرون دروازه بصفه خیره کمال درویشی خرقه پوشی را دیدم که او را گفت که اگر سلامتی ایمان و استقامت در عبادت میخواهی درین شهر بماش که منبع فتن و فخر شده است و گفت ایولانا نظام الدین اولیا من نیز میخواهم که درین شهر نباشم و خود را بجای دیگر اندازم لیکن چه کنم که قریب بیت سال است که درین شهرم و بواسطه چاه آبی که دارم مجال سفر نمی یابم که قید الکاه است من قید التحدید واقع شده و شیخ نظام الدین اولیا چون از و این سخن بشنید غم خرم نموده که هه ان شهر نباشد و انگاه از انجا بیرون آمده نزد کیت حوض رانی بوستانی که او را باغ غمزه می گفتند دیده در آن باغ درآمد و تجسید و غمزه کرده دو کاشه ادا نمود و پیش خوش بود بنا جات گفت بار خدا یا ازین شهر برآمده ام اما باختیار خود نخواهم که جای دیگر بگیرم هر جا که خیرت دینی باشد در انجا بدانگاه از طرفی آوازی آمد که جای تو غیث پور است و این غیث پور موضعی بود مجهول که کسی نمیدانست

شیخ نظام الدین اولیا

۳۳۶

مقاله دومند بزم

که گجاست و شیخ بجانہ ملا معین نام شاعری پیشانیوری که مقدرش بود رفت تا از سرایغ بکیرد و چون اورغانہ بنود مردی
 گفتند کہ بنیاد پورنتہ است شیخ کی از متعلقان اورا حسراہ گرفته بنیاد پور آمد دید و بیت محقر برکنار بخرچون بالا
 در اینجا ترول نموده بغیر غایط بچ مشغول شد و ہر گاہ بعد چندی کہ اشتیاق ملاقات شیخ فرید الدین سغود کج شکر
 رتہ اللہ علیہ میکرد بغیرہ جو دین رفتہ بارہو جب رخت بنیاد پور بر میکشت قضا را پادشاہ معزز الدین بقبا
 بنیرہ پادشاہ غیاث الدین بہن بر سریر پادشاهی دہلی جلوس نموده در موضع کیو کھری کہ در موضع غیاث پور بود
 و حالا بدلی نو شہرت دارد قصری طرح انداخت و مسجدی بنا نہادہ شہری آبادان ساخت و مردم بسیار در غیاث پور
 نیز توطن جستیار کردہ امرا و ملوک را با حضرت شیخ رابطہ اخلاص و اعتقاد بہر رسید و بیشتر اہل دول کہ راغب بفسق
 و فجورہ بودند بخدمت شیخ انابت نموده بدیل صلاح و تقوی او متمسک میشدند در انوقت امیر سیف الدین محمود لاجپن
 کہ از امرای مشہور بود با سہ سپہر بر خوردار و سعادتمند اغرا الدین علیشاہ حسام الدین احمد و ابوالحسن المشہور بامیر خسرو بخدمت
 شیخ رسیدہ مریدہ شدند اغرا الدین علیشاہ فوق الکی منظور و محبوب شیخ گردیدہ و غلت خاص یافت و در فواید الفاواد نشسته
 شدہ کہ اغرا الدین علیشاہ و شیخ نصیر الدین محمود از مریدان پاک اعتقادند و امیر خسرو نیز در الوقت بہت سالہ بود
 و چون بزرگ کشت صاحب کمال است گردیدہ شیخ اورا ترک اللہ کف چنانکہ امیر خسرو در آن باب میفرماید
بلیت بر زبان چوں خطاب بندہ ترک اللہ رفت دست ترک اللہ بکیرد ہم بالکشت سپاہ
 و غلت چوں از دام خلافت در غیاث پور بسیار شد شیخ جازم نقل مکان کردیدہ آن اشامولانا امین الدین احمد
 تبریزی کہ حضرت شیخ اسناد اخبار اہل حدیث نبوی از وی داشت وفات یافت و شیخ قرار داد کہ بزیارت اورقہ در
 ہماجنا کہ از دام کم شود توطن نماید قضا را ہما روز بوقت نماز عصر جوانی ناتوانی صاحب جمال کہ آثار کمال از چہرہ اولاد
 بود ترو شیخ آمد و این بیت خواند **بلیت** امروز کہ مرشدی میندانی کاکشت نمای عالمی خواہی شد
 بعد از آن گفت کہ از اول مشہور بنایتی شدہ و چون مشہور شدی بجنای سلوک باید نمود کہ فردی قیامت از حضرت
 رسالت پناہ شمرندہ نباشی و این چہ حوصلہ است کہ با خلق سناری و بخلق پیہ داری ارشاد و بدایت عباد نیز عین شیخ
 حق است پس از آن شیخ ساکت کشتہ طعامی حاضر کرد کہ با اتفاق پنجوان تناول نماید لیکن جوان اصلا اطعام دست دراز
 نکرد

تاریخ فرشته

۷۳۵

مقاله دوازدهم

و چون شیخ در دل گذرانید که بجا نبوده بخاص و عام نفع رساند جوان لقمهٔ حبه گرفت و برفت و شیخ خانهٔ نزدیک مسجد
کیلو کهری گرفته شب جمعه آنجا گذرانیدی و نماز جمعه آنجا ادا کرده روز شنبه بغیاث پور آمدی و از شیخ نصیر الدین محمود منقول است
که شیخ را صوم دوام بودی و برای نماز جمعه از غیاث پور بکیلو کهری که نیم کرده است پیاده آمد و شد مینمود روزی بجا طرشل
رسید که اگر حماری می بود در هوای گرم بر سوار میشدم خادم شیخ نور الدین ملک یار پیران مادیانی داشت و شیخ نور الدین
ملک یار پیران بجا اب دید که باو میکوید شیخ نظام الدین اولیا بحجت نماز جمعه پیاده بکیلو کهری تودمی نماید مادیان خود
بخدمت او بگذران خادم چون پیدار شد بموجب اشارت پیر خوش شیخ عرض نمود لیکن شیخ هیچ گفت و خادم دیگر با
بچنان در خواب دید انیمرتبه مادیان را براه آورد شیخ گفت چنانکه ترا از شیخ خود اشارت شد تا مرا تیر اشارت از شیخ خود
نشود قبول کنم خادم مادیان را باز کرد و شب سیم هم خواب دید که ملک یار پیران میکوید شب شیخ فرید الدین
مسعود کنج شکر شیخ نظام الدین اولیا در باب قبول مادیان گفته بخدمت او بر که شرف قبول خواهد یافت و علی القصباح
چون او مادیان بخدمت شیخ آورد بی مضایقه قبول کرد و این شیخ نور الدین ملک یار که ملقب است به پیران لار
اصل بود مرید شیخ اعز الدین دانیال غلی و او مرید شیخ علی حضری و او مرید شیخ ابواسحق کارزانی و شیخ نور الدین
ملک یار پیران در عهد پادشاه غیاث الدین بلبن بکھر دلی رسید و در آنوقت ابابکر طوسی قلندر که جماعت دارد و بکھر
بود چنانچه رسم حیدر یانست شیخ مھری داشت و شیخ مھراست که از ازبکستان آمده و مطلق ساخته هر دو سر را کرم میساز
و مھر میکنند و این قلندر از اهل معنی بود و پنج وقت نماز میکرد و در کنار آب چون بجانه را شکسته بکته کاه ساخته بود و االی الان
قبر او بجا است و شیخ مولانا جمال الدین مانی و او را شهباز سفید میگویند قصار شیخ نور الدین ملک یار پیران از دلی ملک
آب چون آمده آنجا را خوش کرد و نزدیک بکته ابابکر طوسی قلندر بکته ساخت و بعد از چند روز ابابکر طوسی قلندر را با
بمنازعت برخاست و گفت تا از پادشاه فرمانی نیاری ترا اینجا نگذارم و از زمان پادشاه ناصر الدین محمود بن شمس الدین
التمش به تهمته رفته بود و از دلی تا آنجا معلوم نیست که چه مقدار راه است گویند در آنک فرصت شیخ نور الدین ملک یار پیران
به تهمته رفته از پادشاه فرمانی موافق معاذر کمال اعزاز آورد و ابابکر طوسی قلندر حیران مانده بر زبان راند که این مرد پیران بوده است
که بدین سرعت رفت و آمد و از پنجست او را شیخ نور الدین یار پیران گفتند و او بر رسم ابواسحاق یقین خسرو زرد می پوشید

شیخ نظام الدین اولیا

۷۳۶

مقاله دوازدهم

و علمهای زرد داشت و در دیار ایشان کیونچ منجه است زرد که از آن لباس میسازند و او را با شیخ فرید شکر کج الف تمام نمود
 فاما شیخ نظام الدین اولیا بعد از وفات او بدلی رسید و او را ندیده بود و منقول است که وقتی شیخ از اجودین مصحوب مولانا
 شیب نام شخصی مصلاهی از هند سیاه و کلاهی هبت شیخ نظام الدین اولیا بدلی فرستاد و مولانا شیب چون بخدمت شیخ
 رسید ادای امانت نمود و در کت نماز شکر کرده خوشحال شد و همان زمان یکی از بزرگان که ددایت و پنجاه هزار تنگه
 از کجرات فرستاده بود رسید شیخ با تمام آنرا بمولانا شیب عطا کرد و سعادت خواست و این رباعی نوشته بخدمت شیخ
 فرستاد رباعی زاروی که بنده خود را بر مردمک دیده نشانند مرا لطف عامت عنایتی فرموده
 در نه چه کم خلق چه داند مرا گویند چون بار دویم شیخ نظام الدین اولیا بر قبه اجودین رفته شیخ را ملازمت نمود شیخ
 فرمود مولانا نظام الدین آن رباعی که در عریضه نوشته بود من آنرا یاد گرفته ام استاء لند تعالی هر جا که باشی جایست مردم دین
 صاحب نظران باشد و غفلت که در اول مال شیخ در غیاب پر سکونت اختیار فرمود و دوس در ملازمت شیخ بود
 یکی شیخ برهان الدین محمد غیب که در دولتا بود کن آسوده است و دویم شیخ کمال الدین یعقوب که در بن کجرات
 مدفونست و این هر دو پیش از غلطای دیگر خرقه خلافت یافته بکب کمال و ریاضت نفس اشتغال داشتند و در آمد
 وجه معاش برایشان بسیار تنگ بوده و وقتی چهار روز چیزی نرسیده که افطار شیخ و دیگران بدان مهتا شود عورتی صالحه
 که بشیخ پیوند داشت همسایه واقع شده بود ریمان میر رسید و فرود آمدند و خریدی و نان بی نکت بخت بدان افطار مینمود
 در آن ایام فاقه یکت میر و نیم آرد که از قوت او فاضل آمده بود جهت شیخ فرستاد شیخ کمال الدین یعقوب فرمود که آنرا
 در دیکت کرده و آب انداخته بخوشان شاید که نصیب آید و شود و شیخ کمال الدین یعقوب در آن کار بود که ناگاه
 زنده پوشی از جای رسید و متوجه شیخ شده بباکت بلند گفت ای یا حضری داری از ما در بیع دار شیخ گفت در ویش
 شغفت فرمایند و زانی فرود آید که دیکت در جوش است در ویش گفت تو خود بر خیز و آن دیکت را گرفته همچنان که
 بست بیا پس شیخ تحیل بر غایت دوست مبارک در آستین پیچیده برود دست کنار دیکت را که سفا لعین بود
 بگرفت و پیش وی آورد چنانچه آواز جوشش بگوش مردم میر رسید و در ویش دیکت را بر داشته بر زمین زد و خورد و شکست
 و بزبان آورد که شیخ فرید الدین کج شکر نعمت باطن شیخ غلام الدین اولیا از زانی داشت و من دیکت فقر طابری او بکتم

تاریخ فرشته

۲۳۶

این گفت و از نظر مردم غایب شد و بعد از آن چنان شد که هزاران هزار بخدمت او رسیده مرید گشتند و خرقه خلافت
 یافته بدرجه عالی و مقام معالی واصل شدند و بعد از آن شیخ برهان الدین محمد غیب و شیخ کمال الدین یعقوب و شیخ نصیر
 محمود و دوی شریف ارادت و خرقه خلافت مستعد گشتند و اصحاب شیخ را بواسطه وفور دانش و علم و فضل کتب معانی
 میکفتند و شیخ اخی سراج که بعد شیخ نور بود و بنگاله مد فوست تیر از مریدان ایشان است و در خیر المجالس مسطور است که روزی
 مولانا حسام الدین نصرتخانی و مولانا جمال الدین نصرتخانی و مولانا شریف الدین کاشانی پیش شیخ نشسته بودند شیخ متوجه
 ایشان شده فرمود اگر کسی در روز صایم و در نیت قایم باشد کار است سهل که سیوه زمان نیز بدین کار اقدام تواند نمود
 اما مشغولی که مردان طلبکار بخدمت پروردگار بدان راه یابند و قرب پیدا کنند و بدولت مشایده رسند و رای این عبادت
 و عزیزان حاضر و منتظر و مترصد گشتند که شیخ آنرا بیان فرماید شیخ اضطراب ایشان فهمیده گفت انشاء الله تعالی
 وقت دیگر گفته خواهد شد آنحضرت عزیزان مدت ششماه اوقات به انتظار گذرانیده روزی همه در مجلس شیخ حاضر
 بودند محمد کاشف که از حجاب پادشاه علاء الدین حبلی بود رسیده سر بر زمین نهاده بنشست شیخ پرسید که کجا بودی
 گفت در دیوان بودم امروز حضرت پادشاه پنجاه هزار تنگه خمره بندگان خدا را انعام فرمود شیخ متوجه مولانا حسام الدین
 نصرتخانی و دیگر یاران شده گفت انعام پادشاه بهتر یا وفای عهد که باشما کرده شد در ضرورت همه سر بر زمین نهاده
 عرض کردند که وفای عهد بهتر از هشت بهشت است چه جای پنجاه هزار تنگه با الاخره سلطان الاولیا بر سره بزرگوارند
 پیش خود نگذاشته دیگر آنرا باز گردانید و انگاه گفت راه رسیدن بمقصود مشغولی حق است باستغراق تمام در خلوت
 و بی ضرورت بیرون نیامدن و علی التوام با وضو بودن و مروت قیلوله که خواب غلبه کند و دیگر صایم الدهر بودن با خلاص
 تمام و اگر آن منیر نشود با کل قلیل قناعت کردن و دیگر دوام سکوت از غیر ذکر مگر بضرورت و دیگر دوام ذکر بار الهی
 و استغراق دل و گویند مشایخ ثلاثه از بزرگ انعام شیخ بدین صفات کامل شده از جمله واصلین گردیدند و انقضت
 از مولانا شهاب الدین امام که روزی شیخ زیارت فرار خواجه قطب الدین بختیار کاکلی بدلی گفته رفته بود و من و مولانا
 برهان الدین محمد غیب در رکاب انجباب بودیم بعد در یات زیارت حضرت خواجه جهت زیارت دیگر مشایخ
 گذاریم کنسار و حوض شمسی افتاد در انجا خواجه حسن شاعر و له علایی سنجر که عمرش از پنجاه سال تجاوز بود در مسکن

مقاله دوازدهم

شیخ نظام الدین اولیا

۲۳۸

مقاله دوازدهم

باب شیخ اشنازی و صاحب کلی داشت با جمعی از یاران شراب خوردن مشغول بود و چون شیخ را بیدار میشد آمد و این بیت
 خواند **بیت** سالما باشد که ما صمیمیم که صحبتها اثر بودی کجاست زبدان منق از دل ما کم نکرد منق
 دیان بهتر از بد شاست شیخ چون این سخن بشنید گفت صحبتها را اثر است انشاء الله تعالی روزی بود پس فی الفور دعا
 شیخ استجاب گشته خوابه حسن بزمینه ساخت برایش نهاد و از جمیع مناسبتی توبه کرد و با اتفاق یاران خود مرید گشت و کتاب فواید
 انفراد که مشتمل است بر احوال شیخ نظام الدین اولیا و حکایاتی که بر زبان ابھرت جاری شده تصنیف فرمود و شریف قبول
 و تحسین سه روز گشت و امیر خسرو بر آن رشک برده گفت کاش شترتلف قبل و تحسین این نسخه و تصنیف آن بمن
 منصوب گشتی و مقام تصانیف بمن بنام خوابه حسن کردیدی و گویند که بعد از خوابه لویه غزلی که این بیت از بجات گفته
بیت ای حسن توبه انگی کردی که ترا قوت گناه نماند وقتی که پادشاه محمد تغلقشاه دہلی را خراب کرده مردم
 بدولت باد و دکن میرد خوابه حسن نیز بقصد صحبت مشایخ دکن بسرا راه رفت و هم در آنجا روی بحال علم عقی نهاده در بالا
 کمات دولت آباد مدفون گردید و فصل است از شیخ ضیاء الدین محمود او دہلی که چون شیخ میخواست سماعی بشنود امیر
 خسرو و امیر حسن قوال که در علم موسیقی عظیم المثال بودند حاضر میشدند و منبر که غلام زر خسروید شیخ بود و در حسن صوت
 حسن دادی داشت نیز حاضر میکرد و بخت امیر خسرو و غزلیا و بیات مضافه میخواند که شیخ سر میخوابید همان
 امیر حسن قوال و منبر غلام علی الفور نفس میسند و میخواند شیخ بوجد آمدی و سماع شدی و دوست قوال که در سر
 مرغ را از هوا فرود آوردندی علوفه خوار شیخ بودند و سر آمد ایشان که امیر حسن قوال بود بکار خود مشغول شده طرفه محله
 منعقد میگشت و بیتی که شیخ را بدان و بعد و مال پدید آمدی نوشته بنظر سلطان الاولیا مسیکه را آیند و سلطان الاولیا
 نیز از آن بیت محفوظ میشد روزی سلطان اولیا را بدین دو بیت مدقعه حکیم ثنائی و بعد حاصل آمد **بیت**
 بیش منما جمال جان اسرور در نمودی برو سپند بسوز آن جمال تو صیت هستی تو وان سپند تو صیت هستی تو
 فرا بیک ترک که اخلاص التواضع پادشاه علاء الدین غلی بود با وجود صلاح و تقوی بطافت و ظرافت انبیا داشت
 و بریدی شیخ نیز اختصاص داشت این ابیات را نوشته پیش پادشاه برد پس پادشاه هر بار میخواند و بر چشم میالید
 و تحسین میکرد در آن اثنا فرا بیک ترک معروض داشت که با وجود چنین اعتقاد که پادشاه را باب شیخ است عجب که کاس

تاریخ فرشته

۲۳۹

مقاله دوازدهم

ملاقات می نمایند گفت ای فرا بیک ترک ما پادشاهیم از سر تا پا آلوده دنیا و بدین آلودگی شرم میدارم که همچنان پاکی را بهینیم باید که خضر خان و شاهان را که هر کس که ایشان من اند بخدمت شیخ برده مرید گردانی و دولت کند سکران و جبر و ایشان جامعانه رسائی فرا بیک ترک بفرموده عمل نمود و این عمارت عالی که در مقبره آن بزرگوار و انصفت ساخته و بهر داخته خضر خان و گویند روزی پادشاه علاء الدین حبیبی مندی ملی مملو از زر و جواهر بر سر برسم نذر پیش شیخ فرستاد قلندری در برابر شیخ نشسته بود و در چشمش بران افتاد پیش آنکه گفت ایها شیخ بدایا مشترک شیخ از روی مطایبه گفت اما تنها تو مشترک قلندر یا یوس شده عازم مراجعت کشت شیخ گفت پیش آئی مقصود ما آن بود که ترا تنها خوشتر ترک و تمامی نفوذ و جواهر بدو بخشید پس از آن قلندر خواست که انجمن را بر دارد و قوتش و فاکتورده بهر دکاری غادم شیخ پرداخت و غفلت که چون پادشاه قطب الدین مبارکشاه بر سر بر شاہی دلی متمکن گشت خضر خان را که مرید شیخ بود قتل آورده با شیخ در مقام عداوت شد و در آن ایام حسیج مقرری مطبخ شیخ و رای غله و دو سوز از تنگ بود و بخشش و انعام و عطا و مطلقان و حسیج مسافر و مجاور بود در سیورت پادشاه روزی از قاضی محمد بن نوئی که بحجرت اختصاص داشت پرسید که این خراج شیخ را داخل از کجاست قاضی که او نیز حسب الی اعتقاد با سخفرت نداشت گفت اگر امارت و شکرانه میفرستند پادشاه را این معنی خوش نیامده حکم فرمود بر که بجان شیخ برود یا درمی و دیناری فرستد هر چه بیند از خود بیند و در ریباب مبالغه از حد برد پس مردم از بیم غضب شاہی دست کشیدند و اقبال غلام شیخ که خردمند بود و مستخیر بماند چه که قبل از آن فتوح حید و عداوتی چنانچه وقتی تا جری غارت خورده بخدمت شیخ آمده سفارش نامه صدر الدین شاه پسر شیخ مبارک الدین ذکر تا که در دست داشت گذرانیده عوض مال نمود شیخ غلام را گفت که از اول با مداد تا پاشت فرست که رسد بان عزیز ششم کن گویند دوازده سوز از تنگ نصیب او بود آنقصه شیخ بر حکم پادشاه مطلق شده با اقبال گفت بعد از این حسیج دو چندان کن و بهر کانه حاجت اقد دست بطائی ازین حجره انداخته و بسم الله گفته بهر تر که خواهی بردار و اقبال بهمان میگرد و این خبر انتشار یافته پادشاه نیز رسید از کمال خجالت و جهالت شیخ پیغام داد که شیخ رکن الدین ابوالفتح از ملکان بدین من بدلی می آید اگر شاهیم کا بهکا و ستم و بجه فرما بید چه شود شیخ جواب داد که من مرد منزوم جایی نمیزوم و نیز رسم و عادت هر سلسله نوعی باشد قاعده بزرگان ما نبود که بدیوان روند و مصاحب

شیخ نظام الدین اولیا

۲۴۰

ماله دواردم

پادشاهان شونزدین باب معذور و ادب و کمال خود بکنند پادشاه اغش و روی که در سر داشت قبول این معنی ننموده گفت البته در
 هفت و دو بار بدین من می باید آمد شیخ ناچار شده و حاجه حسن شاعر پیش شیخ ضیاء الدین رومی که پیر پادشاه قطب الدین مبارک
 و مرید شیخ شهاب الدین سحر روی بود فرستاد که پادشاه را بگویند که رنجائیدن درویشان در هیچ مذرب روایت و غیر
 دارین کلمه ازاری اینقوم است دیگر بر خانواده دارد و شعی مخصوص است و حاجه حسن از خان شیخ ضیاء الدین رومی بازگشته خبر
 آورد که او را ارشدت شکم روی عالیت که نشسته نماز می تواند کرد شیخ ساکت شد و چون در آن دو سه روز شیخ ضیاء الدین
 رومی بر حمت حق پوست پادشاه و حبیب اکابر و اعیان در آنجا حاضر شده چنانچه رسم بلاد هندوستان است اول
 حسی بنزد و کلام الله بنفسم خواندند و آنگاه بکباب کردند مشغول شدند و سلطان الاولیا بقصد زیارت آنجا رسید پادشاه
 سلام کرد و پادشاه جواب نداده القافی ننمود و در وایتی آنکه چون شیخ بدان مجلس آمد هر که دید پی تعظیم و دید و متعارف
 مجلس عرض کردند که حضرت پادشاه نیز درین مجلس تشریف دارند اگر سلام گویند اعلام و بیم شیخ گفت حاجت نیست
 او هنوز بقرآن خواندن مشغول است مشوش حال او بناید شد و چون مردم مجلس هجوم آورده در پای شیخ می افتادند پادشاه
 بکوشه چشم شده نموده متذبی کشت بعد از آن محضری ساخته قرار داد که اگر در یک هفته بکار نمیرد شیخ در هر سبیل ماه
 البته آمده مرا بپذیرد و الا فکرا کرده شود و سید قطب الدین غزنوی و شیخ وحید الدین قندزی و مولانا برهان الدین مرد
 و دیگر اکابر بر حسب حکم پادشاه تبارج بیت و بیستم ماه سوال بنیاد پور رفته شیخ را دیدند و آنچه پادشاه قرار داده بود بعرض
 رسانیدند و گفتند پادشاه جوایت عاقبت نماندیش و حضرت شیخ پیری اندکش کیش کرد و مایه کیرتیه بنا بر ضرورت
 بدو آنجا تشریف بردند در کار و رویی تفاوتی نخواهد شد شیخ تامل نموده گفت انشاء الله به منیم چه بظنوی پیوند و ایشان نوعید کیر
 خمیده نزد پادشاه رفته گفتند که ما شیخ را راضی کردیم که بر شب ماه شمارا ببیند و همدران شب و حاجه وحید الدین قندزی و غزنوی
 علیشاه که برادر بزرگ امیر خسرو باشد بخدمت شیخ آمده عرض کردند که پادشاه از قرار آمدن شما بسیار خوش شد شیخ
 گفت هرگز خلاف بزرگان خود نکنم که بدین پادشاه بروم بر دو عزیز عکین شده معروض داشتند که سبیل ماه نزد یک است
 و پادشاه بر سر پر خاشاک بجزت شیخ فرید الدین مسعود کج مشکر توجه فرمائید تا این معامد و شمارا باستانی بگذرد شیخ گفت
 مرا شرم می آید که بجهت این امر شیخ توجه کردم و کارهای دین بسیار است که برای این توجه شیخ باید نمود و دیگر بفرمان
 نماند

تاریخ فرشته

۷۴۱

مقاله دوازدهم

شما باشد که پادشاه را مظهر برین بخوابد بود چه که شب در واقع دیدم که بالای صفه متوجه به قبله نشسته ام و کادی شاخدار قصد کرده چون نزدیک رسید هر دو شاخ او را گرفته چنان بر زمین زدوم که در دم پاکشد و بجهت وحید الدین قدزی و اعز الدین علیشاه چون این واقعه بشنیدند به تحقیق دانستند که بختاب را ایسی نرسد بلکه پادشاه را ضرر جانی خواهد رسید آنحضرت صلح ماه خواهد اقبال بعد از نماز ظهر شیخ بعضی نمود که امروز صلح است به ترکی اشارت شود تا مینا سازم شیخ جواب نداد و بپا دم بخود کرده چون از روز دو ساعت ماند باز غرض کرد که وقت سواری بهین است اگر حکم شود محف و حمالان مستعد گردانم و درین نوبت هم شیخ جواب نداد اقبال دیگر جرات ننموده سکوت اختیار کرد بفرمان خدا تعالی بهائش بعد از یک ساعت و نیم ساعت خسرو خان که پرورده و از خاک سر کشیده سلطان بود و کمال محرمیت داشت چنانکه در جای خود بعضی نرفته شده پادشاه را بکشت و منقولست که شیخ شرف الدین بنیر شیخ فرید الدین مسعود کج شکر در عوس شیخ بدر الدین سمرقندی حاضر بود یکی از آن سخن گفت شیخ نظام الدین اولیا عجیب باطنی دارد فارغ البال که کلفتی از طرف اهل و عیال ندارد چندان فراغت و نیوی نصیب او گشته که عالمی از خوان او بمرده می برند معلوم نیست که هرگز غم بدو راه می یابد بعد شیخ شرف الدین چون از آنجا بمنزل شیخ آمد خواست انسخ را عرض نماید شیخ بنور باطل در یافته گفت بابا شرف الدین دردی که زمان زمان مرا میرسد معلوم نیست که دیگر کسی داشته باشد چنانچه برگاه کسی نزد من می آید و در دل میگوید چندان غم دالم من رومی نماید که شرح راست نیاید عجب سکین دلی می نماید که غم براند و بی درو اثر نکند و نیز حکم المخلص من الله خطیر عظیم توان دانست آری مصرعه نزدیک را پیش بود حیرانی و غفلت که در دلی برآزی بود شمس الدین نام بسی متوکل و بشیخ اعتقادی نداشت بلکه در غیبت او بی او باز ذکر او کردی روزی نزدیک موضع افغان پور سبزه زاری دید با اتفاق سمرقان خود در آنجا به نشست و شراب خواست تا بخورد در آن اثنا چشم ظاهر دید که شیخ مغایر ایناوه با اشاره انگشت منع میکند آنحضرت آن شراب در آب افکنده و وضو ساخت و راه خانه شیخ پیش گرفت و بهین که چشم شیخ بر روی او افتاد گفت کسی را که سعادت مساعدت می نماید از نیماصی چنین بازمی آید و شمس الدین را حیرت بر جبریت افزوده بعد از اخلاص تمام مریشد و در روز دیدم مل و منال خود را با تمام بدویشان خانقاه شیخ داده مجرد گشت و بعد از اندک زمانی از جمله اولیاء الله شد و در خیر المجالس که از شیخ بنصیر الدین بودی

شیخ نظام الدین اولیا

الدوادم

۶۳۳

مروست که وقتی که از شیخ مرخص گشته روانه اوده بودم شمس الدین بزاز را به قصبه بتالی دیدم که جامه فرقه در بر و چو پی
در دست داشت و آوند سفالین جهت دست آویز رسی بر آن بسته بود در دستش بود و بجانب خطه بهار میرفت مگر ما در پی
در اینجا میداشت چون بدان محل دیدم به سیدم که چونی وجه حال داری جواب داد که الحمد لله از برکت شیخ نظام الدین اولیا
نوش و خورم و ابوات سعادت بر رویم کشوده شده و دل از بوا و هوس خالی گشته کفر که نزد من ابرقی چیست اگر
قبول نمایی بهتر باشد گفت از غایت اینجا من بیشتر بخت نماز در مساجد فرود می آیم بیکس بدین چوب و آوند سفالین
نظر میکنند شاید که در ابرقی چهری طبع کند این گفت و دستم بوسید و جدا گشت و هم شیخ نصیر الدین اوده بی گوید که نزد
فاضل محی الدین کاشانی علوم ظاهری میخواندم ناگاه بنویسید که مردم قطع نظر از رسیدن او کردند قضا را شیخ نظام الدین
اولیا بدین او تشریف آورد در آنوقت پی هوش افتاده بود چون دست مبارک بر پیشانی کشید هماندم بهوش آمده صحت
یافت و سر بر قدش گذاشت و از آنروز مراد نسبت با شخصیت اخلاص و اعتقاد کلی حاصل آمد و تیر از شیخ نصیر الدین اوده
روایت کرد روزی یکی از مریدان شیخ را دعوت کرده قولان برای سماع حاضر آورد و بعد از مقدمه طعانی مهینا سنا
و چون سماع در دادند حسبین بزار کس جمع آمدند و طعام افروز بود که پنجاه شصت نفر را کفایت کند و خداوند خانه از
طعام و کثرت انام مضطرب گشت شیخ آنرا فهمیده بمشیر خادم خود را اشارت کرد که دستهای مردم را بشوی و دهه کس را بجا
به نشان و بسم الله گفته بسم کرده نانی را چهار پر کال کرده بانان خورشش پیش مردم بگذارد و چون مشیر جهان کرد گویند تمام
چرب رغبت طعام خورده بیرشد و بسیاری از طعام باقی ماند و غفلت که شیخ نظام الدین اولیا در دوازده سالگی پیش مولانا
علاء الدین اصولی که مناف او در کتاب فوائد القواد مسطور است کتاب مدوری میخواند و او را شیخ جلال تبریزی خرقه
آباد اوجسره حال شیخ نظام الدین اولیا را روزی نظر بر مولانا علاء الدین اصولی افتاد که برای میکشید فی الحال بخانه
و خلعت خاص خود بوی پوشانیده دعای خیر کرد و مولانا هماندم مرید گشته در اندک فرصتی از مقبولان شد و در بانه
ایام شیخ شرف الدین احمد سبزواری و برادر بزرگ او شیخ جلال الدین بقصد ارادت بدلی آمدند و شیخ را در بافته عا
که مرید شوند لیکن شیخ فرمود که عااله شما بجا نوازه فرود سیاست و هر دو برادر بموجب اشاره بدانجا رفته مرید شیخ نجم الدین
فرود می شدند و شیخ شرف الدین احمد سبزواری حسرت و خلافت یافته بولایت بهار رفت و در آنجا محل اقامت

تاریخ فرشته

۲۴۳

کتاب مکاتیب و معدن المعانی از تصانیف اوست و نقلت از شیخ فیض الدین که در قصبه سرساده دانشندی بود. مقاله دواششم

و آتش در خانه او افتاده فرمان املاک او بسوخت و او به بی آمده مدت مدید تردد بدیوان کرد و سرمانی دیگر بر طبق فرمان سابق حاصل نموده در بغل کشته بوساق خود بشاوی روان شد و در راه عزیزی دو چار کشته با او بسج مشغول شد و کشته شد که کاغذکی از بغل افتاد و بعد از آنکه بوناق آمده ندید جهان در نظرش تیره و تاریک گشته با قلق و اضطراب بخدمت شیخ آمده عرض حال نمود و شیخ اندوه و ملاش بخاطر آورده گفت مولانا تذکر کن که چون بیای مولای حبیب روح پاک شیخ فرید الدین حاضر آری مولانا بدل و جان قبول کرد و بعد از زمانی شیخ فرمود مولانا چه خوب باشد که همین زمان حلوا خسریده حاضر سازی مولانا فی الحال برخاسته بردگان حلوایی رفت و در می چند بدو داده حلوا طلب کرد و حلوا فروش حلوا وزن کرد و کاغذ بر آورد و پاره کرده حلوا در آن چید مولانا دید که فرمان اوست بابت برود که پاره کن که فرمان املاک منت پس آنرا مع حلوا گرفته و دو آن بخدمت شیخ آمد و سر بر زمین نهاده مرید گشت و اهل ارادت باین کرامت حیران گشته بستانا اعتقادش را بتنازی آب دیگر دادند و در نفحات مسطور است که چون انشخص پیش شیخ آمده اظهار کم شدن کاغذ نمود و التماس دعا کرد و مضطرب ظاهر نمود شیخ بکرم بوی داده که این را حلوا بخور و بر وجه شیخ فرید الدین بدو نشان ده چون انشخص حرم بجلو کرد و داد و قدری حلوا بر کاغذ چسبیده گرفت چون نیک نظر کرد آن کاغذ کم شده وی بود و آن عجب تراست بآنکه مردی صد دینار پیش کسی داشت و در آن باب حاجتی گرفته بود و چون وقت مطالبه رسید محبت را نیافت نزد شیخ آمده التماس دعا کرد شیخ گفت من پیرم و شیرینی دوست دارم بیکر حلوا برای من بخور تا دعا کنم انرا حلوا بی بخسرید و در کاغذ چسبیده نزد شیخ آورد شیخ فرمود کاغذ را باز کن چون او باز کرد آن قرطاس او بود و پیش محبت را بستان و حلوا را به برد بخور و بگو دکان خود دهی هر دورا بر گرفت و بر رفت و نقلت که اخوی سراج پروانه بد شیخ نور که در بنگاله آسوده است بیج خوانده بود چون بد بی رسید مرید شیخ شد شیخ بملا فخر الدین ارادی گفت این جوان بسبب قابلیت یکاش قدری علم ظاهر می میداشت مولانا فخر الدین ارادی سر بر زمین نهاده گفت اگر تو به حضرت باشد بنده اینچونرا روزی چند مسایل لایب می گفتم شیخ فرمود مبارک است مولانا بنگانه خود برده به علم مشغول شد چنانچه ببرکت انفاس شیخ در آن یک فرصتی دانش نه شد و خرقه خلافت یافته روانه بنگاله گشت

شیخ نظام الدین اولیا

مقالہ نمبر ۳۴

از سید وجیہ الدین کرمانی مبارک کہ از مریدان شیخ نظام الدین اولیا است و بسید خود اشتہار دارد و کتاب سیر الاولیاء تصنیف
اوست منقول است کہ خسرو خان بعد از قتل پادشاہ قطب الدین مبارکشاہ بر تخت نشستہ دولکت یاسہ لکت تنکہ جت بہر
از مشایخ فرستاد و غیر از کس کہ سید علاء الدین چہوری و شیخ وحید الدین خلیفہ شیخ فرید الدین مسعود کچ مشکر و شیخ
عثمان سیاح کہ خلیفہ شیخ رکن الدین ابوالفتح باشد یکی قبول کردند تا اکثر امانت نگاہ داشتہ خرج کردند مگر شیخ نظام
الدین اولیا کہ کچ لکت تنکہ خسرو خان را بالتمام صرف فخر نمود و بعد از چار ماہ چون غازی ملک یعنی سلطان غیاث
الدین تغلق خسرو خان را کشتہ پادشاہ دہلی شدہ استقلال تمام بہم رسانیدہ در پی آن شد کہ زربابت خسرو خان را از مردم
باریافت نماید اکثر مشایخ پی تغلق و اجمال ادا نمودند و شیخ نظام الدین اولیا کہ صرف کردہ بود بوجواب اقدام نمود و پادشاہ
غیاث الدین تغلق شاہ سوی مزاجی شیخ بہم رسانیدہ پی عنایت شد و جمعی کہ با شیخ عداوت و حسد داشتند و مسکرماع
بودند فرصت یافتہ معرض رسانیدند کہ این شیخ با جمیع مریدان خود غیر از سماع کاری ندارد و سرود کہ در مذہب حنفی صحابہ
می شود پس پادشاہ را واجب است کہ علما را طلبیدہ محضری سازد و اورا از افضل نامشروع بنی نماید پادشاہ غیاث الدین
در حصار تغلق آباد کہ از متحدات او بود شیخ و جمیع علما را حاضر ساخت چنانچہ پچاہ دسہ دانشند کہ ہر یک خود را سرا
ر دوز کار میدانستند و ہمہ در سماع و سرود با شیخ نظام الدین اولیا منازعت داشتند جت بحث حاضر شدند
مولانا فخر الدین رازی کہ از مریدان شیخ بودہ دم از اجتہاد میزد پادشاہ گفت دو کس را کہ از ہمہ عالم تر باشند از پنجاہ
انتخاب کردہ تا با ما بحث کنند الغرض پادشاہ قاضی رکن الدین ابوالحی را کہ عالم شہر بود و بعد اوست شیخ فاضل داشت بہ
اشارت کرد و او درویش کردہ گفت اید رویش در بابت سرود و سماع چہ حجت داری شیخ بحديث سماع التسماع
لا بد مسنک گشت قاضی گفت ترا با حدیث چہ کار تو مرد معتمدی روایتی از ابو حنیفہ بیار تا بہ عرض قبول افتد شیخ
گفت سبحان اللہ من حدیث صحیح مصطفوی نقل میکنم و تو از من روایت ابو حنیفہ یو اہی شاید کہ ترا دعوت حکومت
برین میداد و انشاء اللہ زود ازین عہدہ معزول شوی کہ زیادہ پادشاہستان خدائی ادبی مسکنی و پادشاہ
چون حدیث پنجمین متفکر شدہ مسج گفت و ہمگی گوش بود و اینہا درین گفتگو بودند کہ مولانا عالم الدین نمبر
شیخ بہا الدین ذکر یا از ملتان آمدہ ہمہم از کردارہ بدیوان شتافت و پادشاہ با حضار مجلس باستقبال او قیام نمود

تاریخ فرشته

مقاله دوم

و مولانا علم الدین نخست متوجه شیخ نظام الدین اولیا شده و او را دریافت و نهایت اعزاز و احترام بجا آورده الحاکم پادشاه را ویرا
 و پرسید که شیخ با چرا نصیحت داده اینجا آورده اند پادشاه گفت بسبب محبت و حرمت سماع محضر علمای شده ام محمد لکنه که شهاب
 نشر عین آورید مولانا علم الدین که علامه دهر بود گفت من سفر کنه و مدینه و مصر و شام کرده ام و همه جا مشایخ
 کرام با وجود علمای متبحر و متورع سماع می شنوند و هیچ کس مانع نمی شود و لابد شک و شبهه مباحث و حضرت
 شیخ و اصحاب او بالتمام اسل حال اند و بحال اخلاق زهد و تقوی در ظاهر و باطن آراسته و حضرت رسالت پناه
 محمدی صل الله علیه و آله وسلم سماع نموده اند و تواجبه فرموده چون موافق این بگفت پادشاه برخواست و با عاز
 و اکرام تمام شیخ را باز کرد و اسب و از بسکه منفعل شده بود بهمان روز قاضی رکن الدین ابوالحسن را از عمده حکومت معزول ساخت
 و گویند چون عسر شیخ بنود پنج سال رسید و مرتب بخت ماه آنحضرت را علت حبس بول و غایط بهم رسیده روزی قیام
 طلبیده گفت که از اسباب و نفوذ هر چه در ملک نیست حاضر ساز تا مردم قسمت نمایم و جواب داد که نفوذ و نفوذ
 روز بروز مصرف میرسد و بهمان روز که در تصرف می آید تا روز دیگر نمی ماند مگر حسب هزار من غله که در انبار خانه است
 روز بروز خرج لکنه میشود شیخ فرمود که آن مرده رنگ را بهر چه بخاند باشد شسته زود تر بیرون آورده همین روز مستحقان
 بر سران و بقیه جامه را طلبیده و دستاری و پیراهنی و مصلائی ناعه مولانا برهان الدین عنیب عطا نموده بجانب دکن
 رخصت فرمود و دستاری و پیراهنی و مصلائی بشیخ یعقوب داده بجانب کجرات روانه کرد و همچنین به مولانا
 جمال الدین خوارزمی و مولانا شمس الدین محی دستاری و پیراهنی و مصلائی عنایت فرموده و در بقیه چیزی نگذاشت
 و در آن زمان چون شیخ ضحیر الدین اودهی حاضر نمود باو عنایتی نشد در صورت حضار یکی حسیران ماندند لیکن بعد
 از چند کاه روز چهارشنبه هژدهم ماه ربیع الآخر سنه خمس و عشرين و سبعمایه بعد از نماز ظهر شیخ ضحیر الدین اود
 را طلبیده حنرفه و عصا و مصلا و تسبیح و کاسه چوبین و اسفنج از شیخ فرید الدین مسعود کچ شکر باور رسیده بود
 تمام بوی عنایت فرموده گفت شما را در شعله بی باید بود و قفا و جفای مردم باید کشید پس نماز عصر کرده بسوز
 مغرب نشده بود که یحیو در حمت اینزدی پیوست و در غیاب پور که اکنون یکی از محلات دہلی نواست مدون
 کشت اما من اهل بنود و عسر پارسایی گذرانید و مشهور است که پادشاه غیاث الدین تغلق شاه اگر چه بحسب

شیخ نظام الدین اولیا

مقاله دوازدهم

۲۴۰

ظاہر شیخ پنج نیکبخت و معارض احوال شیخ میشد لیکن چنان بخش خاطر داشت و فیکر از بنگال عازم مراجعت بود
پیغام فرستاد که تا آمدن من بدلی نباید بود و بعد ازین از غیابش پور بیرون بروید شیخ در آنوقت رنجور بوده جواب
داد که هنوز بدلی دور است و آخر چنان شد که بدلی برسد که فقر تعلق آباد بر سرش فرود آمده هلاک شد و شیخ
خود پیشتر ازو بچند گاه رحلت نموده بود و هنوز لفظ بدلی دور است میان اہل سند مثل مشہور است و نقلت کہ روزی
در خانہ شیخ فرید الدین مسعود کج شکر فاقہ بود شیخ نظام الدین اولیا گفت چیزی بیار و شیخ نظام الدین اولیا دستا
ربن کرده قدری لویا گرفت و جو شایندہ حاضر ساخت شیخ فرید الدین مسعود کج شکر با ثقات باران تناول فرمود
گفت ہر خوش بختہ بودی و نمک در آن کرده بودی خدا تعالی چنان کند کہ روزی ہفتاد من نمک در مطبخ
تو خرج شود در آن اثناء دید کہ از ار شیخ نظام الدین اولیا بارہ است از ار خود از خانہ طلبیدہ باو عطا کرد و گفت پیش
شیخ نظام الدین اولیا از کمال شادی در حضور شیخ آن از ار برابر از خود پوشیدن گرفت در ضمن بند از ار دست
رہا شدہ بیقاد شیخ فرید الدین مسعود کج شکر گفت نیکو بر بند شیخ نظام الدین اولیا عرض کرد کہ چگونه بندم
فرمود چنانکہ بخر جہت دوران ہستی و انشود شیخ نظام الدین اولیا سر بر زمین نہادہ قول کرد و توفیق یافتہ تا افسر
عمر بازانان مباشرت نمود و چنانکہ شیخ فرید الدین مسعود کج شکر گفتہ بود روزی ہفتاد من نمک در مطبخ
او صرف میشد و نقل است کہ صوفی در مجلس شیخ نظام الدین اولیا در سماع شد و آہی کشیدہ موخنہ کشت و
شیخ نظام الدین اولیا چون از سماع باز آمد گفت این خاکستر صیت مردمان گفتند کہ فلان صوفی آہی زدہ سوخته
کشت و این خاکستر است پس شیخ بر آب چیزی خواندہ بر در بخت و در حال زندہ شد و در تذکرۃ الاولیاء
ذکور است کہ شیخ بوی گفت ترار و امنیت کہ در وقت سماع حاضر شوی چہ کہ ہنوز خامی مہذا تو بیکت آہمیگو
و صوفیا برابر سحر چیز نامیکند و زدن و میخورند

ذکر شیخ نصیر الدین اودہی المشہور بحسراغ دہلی قدس سرہ

شیخ نصیر الدین اودہی قائم مقام و سجادہ نشین شیخ نظام الدین اولیا است و جامع علوم ظاہری و باطنی شدہ باخلاقی

تاریخ فرشته

۲۴۲

مقاله دوازدهم

جنه الصافه داشت چنانچه از کثرت فضل و دانش اصحاب شیخ نظام الدین اولیا اورا کج معانی می گفتند بعد از وفات شیخ نظام الدین اولیا سجاد نشین او کشته در دہلی بارشاد خلایق پر دخت چنانچه در ذیل داستان مخدوم جهانیاں سید جلال نوشته کہ چون در مکہ معظمہ بر زبان شیخ عبداللہ یاغی جاری شد کہ مشایخ دہلی ہمہ بجا رحمت حق پیوستند اکنون شیخ نصیر الدین اودہی کہ پسر یغ و ملیت مازہ بنابر آن انجناب بچراغ دہلی لقب شد و مخدوم جهانیاں بعد از مراجعت از مکہ بدہلی آمد بصحبت شیخ نصیر الدین اودہی المشہور بچراغ دہلی بخرقہ تبرک مخصوص کشت ابرکت میگویند کہ مشایخ ملتان از خانواده چشتیہ ہم ہرہ دارند و سید محمد کیو دراز کہ در بلدہ حسنا بادکبر کہ آسودہ است و شیخ انخی سراج پروانہ کہ مقبرہ او در بنگالہ است و شیخ حسام الدین کہ در نہروالہ کجرات مدفون است از مریدان اخیرت میباشد و گویند شیخ نصیر الدین اودہی از ازدحام خلق بہ تنگ آمدہ با میر سر و گفت از شیخ نظام الدین رحمت گیر تا در کوہی یادریا بانی رفتہ بی تقسیر قہ خاطر بحق مشغول گردیم شیخ فرمود کہ بجز میان خلق باید بود و قہا و جفای ایشان باید کشید و غفلت کہ پادشاہ محمد تغلقشاہ کہ بواسطہ بسیاری قتل و سیاست او را خونی می گفتند با درویشان سوی مزاج ہسم سنایندہ حکم کرد کہ درویشان بطریق خدمتکاران خدمت نمایند پس یکی مراتبول خواند و دیگری دستار بہ بند و الغرض بسی مشایخ را خدمتی مقدر کردہ شیخ نصیر الدین اودہی المشہور بچراغ دہلی تکلیف بجامہ پوشانیدن نمود شیخ قبول کردہ کار بخوشی کشت چنانچہ شیخ را قہادادہ مجوس ساخت و شیخ را سخن پر خورشید شیخ نظام الدین اولیا بیا دآمدہ ناچار قبول انخدمت کرد از بند نجات یافت از قہادادہ مدت پادشاہ را قضا بای عجیبہ پیش آمدہ در ہما تزدوی فوت شدہ بندگان خدا خلاصی یافتند و در تذکرۃ الاتقا مسطور است کہ شیخ بعد از عصر درون حجرہ شدہ بطاعت و عبادت حق می پرواخت و ہیکس سخن نمیکفت در بنحوت بنادمان گفتہ بود کہ اگر کسی آید اورا یکت تکہ دادہ بر کردارند اگر قبول کند دو تکہ تا پنجاہ تکہ دادہ رخصت نمایند و اگر باین مقدار ہسم راضی نشود اورا نزد من آمدن راہ و ہند چنان روزی قلندری بیامد و غم دیدن شیخ کرد چہرہ پند خادمان خواستند کہ چیزی گرفتہ بر کردہ معنی نشد لا علاج اذن دخول دادند قلندر شیطان صفت بدرون رفتہ بدشتی و عہدہ از شیخ چیزی طلب کرد و شیخ

شیخ نصیر الدین اودهی

۷۳۹

معدوم

چون مشغول طاعت بود و سه مرتبه اشارت کرد که بنشین تا بدسم قبول نموده چند زخم کار و شیخ زود و خون روان
 و از سوراخی که زیر استانه خانه میبایست بیرون رفته و عا دمان مضطرب و از بدرون رفته خواستند که او را ببرارسانند
 و شیخ مانع آمده اسب بادپای دینچه تنگ زرد و مرحمت کرده گفت این شهر بدرون کسی ترا مراحت نرساند و
 قلندر آن همه را گرفته بوجوب فرموده بجا آورد و بعد از چند کاه چون وقت ارتحال رسید و صیت کرد که سید محمد کیو
 دراز مرا غسل دهد و در حشر که از شیخ نظام الدین اولیا رسیده پیچیده معصا و مصلای مراد فرکرار پس در شب جمعه
 هجدهم ماه رمضان سنه سبع و خمین و سبعمایه رحمت ایزدی پیوست و سید محمد کیو دراز بفرموده غسل نموده تغیل
 و تکفین نمود و مدت عمرش هشتاد و دو سال نشان میدهند و نقلت که سید محمد کیو دراز چون دید که از پیری نظر شیخ
 نصیر الدین اودهی المشهور بچراغ دہلی از حشر و عصاره مصلای چیزی باور رسید که بیان و بر بیان از شهر دہلی
 برآمده بدکن رفت در آنوقت شاه فیروز شاه بهمنی در دکن فرمانروا بود و او قدوم سید را کرامی داشته با حمد
 آباد بیدر رسید و بدان تفصیل که در احوال او نوشته شده مرید و معتقد سید گشته در تقییم و تجلیل میش از پیش
 کوشیده و کندی که اکنون سید در آن مدفونست بکمال اوساخته و پرداخته گردید و مالی دکن را زیاده از وصف اعتقاد
 و اخلاص بان بزرگوار بود و سلطان فیروز شاه گفت قصبائی که شامان بهمنیه وقف آن سید کرده اند شامان عادل و ثناء
 و نظام شاهی و قطب شاهی بفرزندان او مسلم دارند و اولاد او دو فرقه شدند بعضی مذهب امامیه و بعضی مذهب حنفی
 دارند و گویند چون سید از راه کجرات روانه دکن شد بسیاری از مریدان شیخ نصیر الدین اودهی المشهور بچراغ
 دہلی، سراسری او اختیار کردند اما بعد از آنکه با اتفاق درویشان به نروال رسید با خواجہ رکن الدین کان شکر
 ملاقات کرده خواجہ پرسید که خود را کجا رسانیدی گفت کار شبی و چند کردم اما کشایشی در کار خود نیافتم
 خواجہ گفت از آنرو که ایشان کیسه زر انداخته بودند و انداخته سید تنبه گشته کیسه زر که همیشه در کمر داشت از خود دور
 نمود و یکی از مریدان شیخ نصیر الدین اودهی المشهور بچراغ دہلی شیخ اخی سراج پروانه است و او اگر چه با شیخ
 نظام الدین اولیا ارادت صادق داشت و تربیت از انجناب یافته رخصت بکمال شده بود اما بعد از فوت
 شیخ نظام الدین اولیا باز بدہلی آمده و دست ارادت شیخ نصیر الدین اودهی المشهور بچراغ دہلی داده بدرجه کمال
 رفیده.

تاریخ فرشته

۴۹

و خرقه خلافت بنگاله یافت و مشهور است که چون شیخ نصیر الدین اودهی المشهور بپراخ دہلی اورا رخت بنگاله فرمود
دی بعض رسا بندگان در ان ملک شیخ علاء الدین قل شریف دارد و خلافت انصوب بدو رجوع دارند بر بون من در اند باره اثر
ترتیب کرد و شیخ بزبان ہندی فرمود کہ تم او پڑی قل یعنی تو بالایی و او زیر و شیخ انخی سراج پروانہ از بشارت برتر
کار خود خوشوقت شدہ روانہ بنگالہ شد مکر روزی کہ بدین شیخ علاء الدین قل رفت او کہ از آمدن شیخ بد انصوب آورد
ماطر بود خبر شریف آوردن او شنیدہ بر چہار پای منج پشت و چون شیخ در آمدہ بوی سلام کرد تواضع مکر دہ
ہچمان نشسته ماند و شیخ انخی سراج پروانہ ز چہار پای منسرو آمدہ پائین نشست و بشارت تمام سخن از معارف
آغاز کرد و حسد او اندک او را چہ مشاہدہ شد کہ یکایک از چہار پای منسرو آمدہ پائین نشست و شیخ انخی سراج
پروانہ را ببالہ تمام بالانشایدہ مرید او شد و دیگر مریدان صاحب حال شیخ نصیر الدین اودهی المشهور بپراخ دہ
بسیار اند چون احوال آنها بتفصیل بنظر مولف در نیامدہ بذکر ایشان نہ پرداختہ مشروع در واقعات غلفای
سلطان کشانج شیخ نظام الدین اولیا نمود

ذکر شاہ متجب للذین المعروف بزرزری زر بخش قدس سرہ

کویند شاہ متجب الدین و شیخ برمان الدین بخدمت شیخ نظام الدین اولیا رسیدہ مرید گشتند و چون در علوم
مداولہ و اخلاق حسنہ مرتبہ کمال داشتند منظور نظر آن بزرگوار گشتہ مراتب عالیہ یافتند پس بخدمت شیخ نظام الدین
خلافت نامہ و مصلاد و عصا و خلعت بشاہ متجب الدین عنایت فرمودہ حجت ارشاد و خلافت دکن تعین نمود و پروانہ
مشہور بمقتصد مرید خود را کہ بعضی پاکی سوار بودند بسراہ وی کرد و شاہ متجب الدین حجت خراج از مردم مستغفر
شدہ بعض رسا بندگان کہ ریاست متقی غمخواری متعلقان و دوستان است و مرا خود احوالات و استطاعت انیت
شیخ بمراقبہ فرورفته گفت خراج از مردم بر شرب وقت نماز تہجد شبها خواہد رسید و تقرر شد شاہ متجب الدین زمین نہ
بوسیدہ را ہی شد و بدولت باد رسیدہ و وطن گشت و تا آخر عمر بر شرب وقت نماز تہجد دج زرین از غیب آمدی
و شاہ علی الصبح آنرا فروختہ صرف در دیشان نمودی و در بعضی کتب نوشته شدہ کہ شاہ زرین از دج باد

شاه متعجب الدین

۷۵۰

مقاله دوازدهم

پرسیدی و نماز تهنید بان گذاردی و بامداد صرف رفقاکردی ازین سبب مشهور بزرزری زنجشکشت و نقلت که چون شاه متعجب الدین در دولتا با وفوت شد بامروز در شیخ نظام الدین اولیا از روی کشف دریافته از شیخ برهان الدین پرسید که برادر شاه متعجب الدین چند ساله بود شیخ برهان الدین دانست که برادرش بر حمت حق پیوسته بعد از آن بر خاسته بمنزل خود رفته بام شش روز دیگر سلطان المشایخ بزیارت حاضر شده و پیش از وفوت خود بابت مدنی شیخ برهان الدین حقوق خلافت دکن مرحمت نموده رخصت فرمود

ذکر شیخ برهان الدین رحمته الله علیه

گویند چون سلطان المشایخ او را رخصت دکن فرمود وی سه روز زمین ننهاد گفت دیگر مردم این مجلس کجا بایم شیخ مراقبه شده فرمود اسل مجلس را که چهار صد کس بودند بشمار عطا کردم باز عرض کرد که طاقت جدایی ندارم شیخ برانقه رفته گفت بر جاک باشی میان من و تو حجابی نخواهد بود باید که سفر خست یار کنی و در باب فتوح لار و دلاک باشی شیخ برهان الدین بموجب فرمان با چهار صد درویش بدولتا با درفته ساکن گردید و مردم اندی را را اعتقاد عظیم بهم رسیده فتوح از حد کشت و در تذکرة الاتقیاء تحریر یافته که در استاده مال مطبخ شیخ نظام الدین اولیا بونی عماله بود روزی در مطبخ بالای کج نشسته بود در بیضورت سردی بوی غلبه کرد و پارچه که بر دوش داشت بریزد آتش بر آن نشست بعد یکی از انمیان سلطان المشایخ خبر رسانید که شیخ برهان الدین در مطبخ بر نهالچه نشسته است فرمود که بی آد کرده است هنوز هوس در سردار و او را بحضور آمدن راه ندهند و این خبر شیخ برهان الدین رسیده مضطرب گشت و از مفارقت پیر میناب شده بر چند یاران التماس شفاعت کرد سودی نماند بخت آخرش التماس بامیه خست و بزرگ و چون او در حضرت سلطان المشایخ قرب و غایت تمام داشت قبول نموده دستار خود از سر برداشته در گردن وی افکند و بهان پنج بخدمت سلطان المشایخ برد و از آنکو دید که آنحضرت کلاه کج بر سر گذاشته و مضو میسازند بدیده این بیت بخواند **تعلیم** هر قوم راست راهی دینی و قنوکا بی من قبله راست کردم بر سمت کج کلابی آنحضرت منابت خوشنویس شده بر غایت و هر دور او را کنز گرفت و گویند روزی پیش سلطان

تاریخ فرشته

۷۵۱

سلطان المشایخ ذکر بزرگی شیخ بایزید بسطامی مسکرمند انحضرت فرمود که ما هم بایزید بسطامی داریم یاران پیر
کجاست گفت در جاعقانه افتاده است و چون خواجه اقبال دوان بجاعقانه رفت دید که شیخ بر مان الدین در انجا
نشسته است یاران دانستند که این سخن در حق اوست و نقلت که سلطان المشایخ میگفت که بر کاکبختی بحیث
پیش من می آید من اول در لوح محفوظ نظر میکنم اگر او از اهل سعادت است فی الفور دست میدهم و اگر بر عکس است
توقف نه نمایم تا از حق تعالی سعادتش التماس نمایم بعد از آن دست میدهم الحاصل شیخ بر مان الدین چون در
دولت آباد بر حمت حق واصل گشته به انجا مدفون گردید و شیخ زین الدین جانشین او شد

ذکر شیخ زین الدین رحمه الله علیه

بعضی بر آنند که شیخ زین الدین خواهر زاده شیخ نصیر الدین اودهی المشهور بچراغ دہلیت و بسی صاحب مال
بود و دو تنیکه نصیر خان فاروقی والی خاندیس قلعه اسیر از سا اهر بر گرفت استدعای قدوم شیخ زین الدین نمود
و چون ارادت صادق داشت التماس او بدرجه قبول افتاده انجانب بجای که اکنون قصبه زین آباد است تشریف
آورد و نصیر خان فاروقی اینطرف آب در موضعیکه بالفعل شهر بر مان پور است فرود آمد و بخدمت شیخ غایز گردید
عرض نمود که انجانب قلعه اسیر را بنور حضور متورسانند مبعوض قبول نیغاده جواب داد که رخصت پیریت که از آب
پنی بگذرم الغرض نصیر خان فاروقی در آن چند روز که شیخ تشریف داشت هر صبح وقت نماز عقب شیخ اکبر
در خدمت درویشان تقصیری نمی نمود و سنکایمکه شیخ عزم مراجعت کرد و تکلیف قبول قصبات و دیهات
شیخ جواب داد که درویشان را بجا گیر چه نسبت و چون نصیر خان فاروقی مبالغه از حد برد که جهت سر بلندی من چیزی
قبول فرمایند شیخ گفت این را قبول میکنم که بجای که شما منسرو داده اید شخری بنام پیر من شیخ بر مان
الدین آباد سازید و در انجا که این فقیر فروکش شده است باسم این سکین بنا کنند الحاصل نصیر خان فاروقی
در حضور شیخ خشت بنای بر دو موضع بر زمین نهاد و از انجا که شیخ بر زبان مهادت رانده بود بنوری شهر بر مان پور
در اندک فرصتی بجای رسید که با مصدعوی همسری نمود و زین آباد به اسم قصبات حسابی شد

شیخ زین الدین

۲۵۲

مقاله اولاد

ذکر شیخ نظام الدین ابوالموید

وی نظر تربیت و عرق خلافت در غنین از شیخ عبدالواحد یافته و بعد از آن بدلی آمده مرید خواجہ قطب الدین بختیار
کاکلی شد و خدمت آنحضرت مرتبہ کمال رسیدہ از عباد و اصحاب کشت و دالہ اش پی پی سامیران کہ ہمیشہ ستید
نور الدین عونیست خواجہ قطب الدین را برادر میخواند و خواجہ بان مشغوف بود و شیخ نظام الدین اولیا میگوید کہ در
مبدأ حال روز جمعہ در مسجد جامع شہر دلی حاضر بودم ناگاہ شیخ نظام الدین ابوالموید درآمد و منوعی بدو کایہ تحیت برداشت
کہ مرا از حالت استغراق او ذوق تمام حاصل آمدہ بعدا دای نماز فقہری قاسم نام بمنبر برآمدہ آتی از کلام اللہ خواند
و بعد از آن شیخ نظام الدین ابوالموید آغاز سخن کردہ گفت این بیت بخاریار خود نوشته دیدہ ام **ملیت**
در عشق تو کی از تو حذر خواہم کرد جان در غم تو زبر خواہم کرد و این بیت را چنان بسوز خواند کہ از استماع آن نعرہ
از ہنہا دضلی برآمد و مرا خود حسب از خوش نمازد و نقلت کہ در عمدہ پادشاہ غیاث الدین ملہن امساک باران شدہ مردم
شیخ نظام الدین ابوالموید را تکلیف دعای باران نمودند ناچار شدہ دعای باران خواند و موسوی آسمان کرد و بزبان
سبارک را اند کہ حق عظمت و بزرگواری تو کہ اگر امروز باران نازل کنی ہیچ آبادانی نہاشم و ہمزوار منبر فرود نیامدہ
بود کہ باران رحمت فرود بخت داورہ اند کہ سید قطب الدین ترمذی کہ از بزرگان وقت بود وقتی باو گفتم کہ من میگویم
کہ ترا با حق تعالی اخلاص و نیاز منی تمام است اما این سخن بہرہ کفایتی کہ اگر باران نغیرستی در هیچ آبادانی نہاشم او گفت یقین
میدانستم کہ حق سبحانہ و تعالی باران رحمت خواہد فرستاد بنا بر آن فضولی نمودم و از بعضی منقولات کہ شیخ نظام الدین
ابوالموید جابجا کہ مراد مجلس شمس الدین المتین با سید نور الدین مبارک غزنوی نزاعی شدہ بود و اورا از من رنجانیدہ بودند
اما در اوقت کہ باران مارا تکلیف دعای باران نمودند بروضہ اورفتہ و فاتحہ خواندیم از من در گذر پس از روضہ اداوار
برآمد کہ من بنواشتی کردم برود عابجان کہ البتہ حق تعالی باران خواہد فرستاد بدان اعتماد این سخن بگویم و گویند در آنروز
کہ بر منبر برآمد دست در آستین کردہ پارچہ جامہ بر آوردہ بسوی آسمان دیدہ انجا مہمبہ بنامید و دعا خواند در فضیلت
طاہرہ الدین بچی کہ او نیز مرثیہ خواہ بود از وی پرسید کہ انجا مہم بود گفت آن پارچہ از دامن جامہ است کہ خواہم
قطب الدین

تاریخ فرشته

۲۵۴

مقاله دوازدهم

قطب الدین نجیب یار کاکی بوالد ام بی بی سا بران داده بود در استیجاب دعا و نیز و خلیل شد

ذکر امیر خسرو دهلوی

نام اصلی او ابو الحسن است و پدرش امیر سیف الدین محمود از امیرزاد بای بسازده طغست و در عالی فریشی بود اما در قریب چهل خان بهندوستان آمده در سلطنت امرا منتظم گردید و امیر خسرو در قصبه مومین آباد که درین عصر به بیالی شهرت دارد تولد یافت و در هشت سالگی چنانکه ذکر کرده شد در خدمت پدر و برادران که غزالدین علیشاه و حسام الدین باشا بعد پادشاه غیاث الدین بلبن بشفرت خدمت شیخ نظام الدین اولیا مشرف کشته مرید شد چون نه سال گذشت امیر سیف الدین محمود بهشتاد و پنج سال عمر داشت در یکی از معارک کفار شربت شهادت چشید و غزالدین علیشاه قائم مقام او گردید و امیر خسرو در مرثیه پدر گفت **بیت** سیف از سرم گذشت و دل من دو نیم شد در بای ماروان شد و در یمم ماند و بعد از شهادت امیر سیف الدین محمود جدا مردی امیر خسرو و عماد الملک که از اعیان عصر خود بوده صد و سیزده سال عمر داشت و صف او در دیباچه غوث الکمال مرفوست تربیت او کرده چند ان التفات و توجه نسبت باو بجا آورد که از فضلا و دانشندان گردید روزی شیخ نظام الدین اولیا با اصحاب خود از بازار میگذشت و امیر خسرو که در غفوان جوانی بود نیز همراه بود خواجہ حسن شاعر که حسن جمال وافر و فضل دانش کامل داشت در دکان خبازی نشسته بود و چون چشم امیر خسرو بروی افتاد منظری دید زیبا و حرکات موزون و دلربا مرغ دانش کرفا کشته نزدیک دکان رفته پرسید همان چگونه میفرودشی حسن گفت مان در پله ترازوی منم و خریدار را میفرمایم که زرد پله دیگر گذارد، بگو که زر گران تر آید مشتری را راهی نمی نمایم امیر خسرو گفت اگر مشتری مجلس باشد مصطفی صفت گفت در دو دنیا زبسم عوض زر می ستانم امیر خسرو از حسن کلام خواجہ حسن حیران ماند که کیفیت حال شیخ عرض کرد و خواجہ حسن را نیز در طلب دامنگیر شده و در آن زودی ترک دکان کرده اگر چه انوقت مرید شیخ نشسته اما پیشتر از اول کجب علوم و کالات ظاہری مشغول گشته بجا نفاذ شیخ متردد گردید و میان او و امیر خسرو الفت تمام بهم رسید هر دو نوکری شاهزاده محمد سلطان خان شہید بن پادشاه غیاث الدین بلبن وقت حکومت طغست

امیر خسرو دبلوی

۷۵۸

الروا کسم

منشیارنوه نه الخضر ایخسرو مصحف وارنده و خواجہ حسن دوات دار کردید و چون محمد سلطان خان شہید دہلی می آمد بسرو
تغیر از خدمت شہزادہ فرغانی ماہدہ انزوات در ملازمت شیخ سہری بردند و رفتہ رفتہ عاصی و معشوقی ایشان شہرت یافتہ
بجای رسید کہ صاحب عثمان بعض شہزادہ رسانیدند کہ ہمہ خلق ایشانرا بزبان کوفہ ارا حمل مبادند قابل مدت
نزدیک بند امیر خسرو و در انوقت غزلی کہ مطلق این است گفت **بلیت** زین دل خود کام کار من برخواست
کشد خسرو افرمان دل بردن بہن بار آورد بعدہ محمد سلطان خان شہید از روی مصلحت خواجہ حسن را از مصاحبت
و انتظام امیر خسرو منع فرمود اما چون سر شہر تہمت میان ایشان استحکام داشت بر آن من سودی مترتب نشد و اہل غزل
باز ایتمی محمد سلطان خان شہید عرض کردند و درین کورت محمد سلطان اعاضی شہ و تازیانہ چند بر خواجہ حسن زد و خواجہ
حسن چون از آنجا بیرون آمد را بہت بخانہ امیر خسرو رفت و محمد سلطان خان شہید ہما دم ایخسرو رسیدہ و نجب نمود و کلی انحصار
مجلس کہ بر حقیقت حال مطلع بود معروف داشت کہ محبت مجازی ایشان بزور حقیقت آراستہ شدہ است و جمال حال اینا
بپر دہ عفت و صلاح پیراستہ محمد سلطان خان شہید کس فرستادہ امیر خسرو را طلب نمودہ و پرسید کہ محبت شما از شایستہ
ہو امر است یا نہ او جواب داد کہ دوی از میان ما رخت برستہ محمد سلطان خان شہید کوہ طلیعہ امیر خسرو دست از نشتین
بر آوردہ گفت **مصرع** کوہ عاشق صادق در آستین باشد پس محمد سلطان خان شہید دید کہ اثر تازیانہ بر ہمان موضع
کہ بر خواجہ حسن رسیدہ بود بردست امیر خسرو ظاہر است پس سکوت اختیار نمود و امیر خسرو فی الفور این رباعی بخواند
رباعی عشق آمد و شد چہ غم اندر رک و پوست ناکرد مراستی و پر کرد ز دوست اجزای وجودم بکلی دوست
گرفت اما محبت مرا بر من و باقی ہمہ اوست و در انوقت چون نسیم عالم تحقیق بر ریاض رسیدہ او زیدہ عالم و ما فیہما
در نظر ہمیشہ خسی نمود و از ملازمت استعفا جت لیکن محمد سلطان خان شہید مرض سناحت و بعد از آنکہ محمد سلطان خان
بدرجہ شہادت رسید امیر خسرو دہلی آمدہ ملازم امیر علی جامہ دار شد و مداح او در دیوان امیر خسرو بسیار است و بعد از او
مقرب پادشاہ جلال الدین خلیفہ گشتہ مانند برادر و پدرازا امر کردید و تا عہد پادشاہ قطب الدین مبارکشاہ ہر یک از
پادشاہان کہ بر تخت نشستند امیر خسرو را مغرور داشتہ در جرگہ ارا کجاہ میداشتند و پادشاہ غیاث الدین تغلقشاہ
کہ تغلق نامہ بنام نامی اوست امیر خسرو را پیش از دیگران عزت دادہ در سفر بکجاہ ہمراہ بود اما ہنگام رحلت
پادشاہ

تاریخ مرسته

۷۵۶

مجلس دوم

پادشاه برای کاری در لکنئو ماند و در آن اثنا شنید که حضرت شیخ نظام الدین اولیا رحمت حق پیوسته بابر آن بیتاب گشته اطلاع فرمود و بر سر بازار انحضرت حاضر شده بر چه داشت حجت ترویج رفقه شش فقیر و مساکین داده ترک خدمت پادشاه کرده محضر شد و چهار سیاه مانیانه پوشید و بر سر قبره بی ساکن گشت و با غم و اندوه اوقات گذرانید و بعد از آن از فوت شیخ در شب جمعه میت و نهم ماه ذیقعده سده شمس و خورشید و سیما به بچار رحمت ایزدی پیوست و در همان مجلس پیران مرشد خود مدفون گشت و گویند شیخ باره گفته بود که امیر خسرو بعد از من نخواهد زبست چون رحلت کند پهلوی من دفن کنند که او صاحب اسرار منست و من بی او قدم در بهشت نه نم و اگر جایز بودی که دو کس را در یک قبر گذارند وصیت کردم که او را در قبر من دفن نمایند تا هر دو یکجا باشیم الحاصل چون امیر خسرو فوت شد خواستند که توبت و میت پهلوی قبر شیخ درون کعبه دفن کنند یکی از خواجگان سیرایان که منصب وزارت داشت و مرید شیخ بود مانع شد که بر بعضی مریدان شیخ و امیر خسرو مشتبه خواهد شد پس او را در بایان شیخ برهنه تره یاران مدفون ساختند چنانچه بذا قطعه اسنادی در ماده تاریخ اوست **قطعه** میر و خسرو ملک سخن آن محیط فضل و دریای بحال خسرو و لکش تراز ما معین نظم او صافی تراز ما زوال بلبل بستان سرای داد و دین طوطی شکر مقال بی زوال از بی تاریخ سال فوت او چون نهادم سر بر زانوی خیال شد عدم المثل کیم تاریخ او دیگر می شد طوطی شکر مقال و در تذکره الاتقا مسطور است که امیر خسرو نسبت با استادان ماضیه زبان معن کشودی حضور در وقت که ختمه نظامی را جواب میگفت و سلطان المشایخ از باطن ایشان ترسانیده منع کردی و امیر خسرو در جواب گفتی که در پناه شایم آسیبی بمن نرسد قضا و اوقتی که این بیت گفت **بیت** کو که خسرویم شد بلند غلغله کور نظامی کند تیغ برهنه حواله امیر خسرو شد و امیر خسرو نام شیخ و شیخ فزید الدین مسعود کنج شکر بر زبان آورد در حضور دست پیدا شده سه آلتین بهم تیغ داد تیغ زان که شسته بر درخت کناری که در آنجا بود رسید و امیر خسرو بخد مت شیخ آمده خواست که اظهار حال نماید شیخ سه آلتین بدو نمود من بعد و امیر خسرو بر زمین نهاده دعا کرد و شیخ در حق او این دو بیت فرمود **بیت** خسرو که غلبه نه مثلش کم غایت ملکیت سخن از شیخ است این خسرو ماست ناصر خسرو نیست زیرا که خدا ناصر این خسرو ماست شیخ آذری در جواب سر الاقرار آورده

۷۲۵

امیر خسرو دهلوی

۲۵۷

مقاله دوازدهم

که شیخ مصطفی الدین سعدی شیرازی در نهایت پیری از شیراز جهت دیدن امیر خسرو به هندوستان آمده در شعر من استنادی نبرد
مسبک داشت و امیر خسرو نیز اعتقاد فراوان به او داشت الغرض این بیت شعر از آنست **بیت** خسرو
سرسر اندر ساغ معنی بر بخت شیراز خماره سعدی که در شیراز بود و جای دیگر گفته بعد خشم وار و شیراز شیرازی و گویند
شیخ نظام الدین اولیا بارها گفته بود که حسام ابوزینب این ترک بخند و امیر خسرو در مدح او سخن بسیار گفته و این دو بیت
از آنست **بیت** جدا از خانقاه او بقتیم خطیم کعبه را ماند بظلم ملک که در بعضی اشعار خوانند
تغیا کجنگ غانه و در بعضی کتب بنظر آمده که رباعیت او در چه اعلی داشته با وجود مثل امارت چهل سال بصوم الدهر می گذرانند
و مسمی محبت خوابه خسرو با فقه التماس لعاب و دهان نمود حضرت خوابه خسرو گفت ایندولت نصیب شیخ مصطفی الدین
سعدی شیرازی کشته امیر خسرو و بملارنت شیخ نظام الدین اولیا رسید و حقیقت آن معروفه و داشت شیخ آب و دهان خود را
در دهان او انداخت و برکات آن مجدی ظاهر شد که نود و دو کتاب در سلک نظم کشیده و مشهور است که امیر خسرو
در بعضی از تصانیف خویش مرقوم قلم بدیع فرستاده که اینها را از پانصد و سترار کتبه و از چهار صد و سترار بیشتر است
و از امیر خسرو منقولست که گفت روزی در خاطر من گذشت که تخلص من بابل و دل سنتی دارد چه بودی که تخلصم بعباس
بودی تا در عرصه قیامت مرا بآن نام خوانند و حضرت شیخ این معنی را دریافته گفت در وقت مصالح برای تو نامی خواسته
خواهد شد و بعد از چند گاه گفت مرا چنین گفتند که نزد صحرای محشر محمد کاسه لبس خواهند پس مدت عشرت

بشاد و چهار سال بود

ذکر شیخ سلیم قدس سره

او از اولاد شیخ فزید الدین مسعود کچ شکر است پدرش سپاهی بوده در قصبه سنکری که دوازده گروهی بلده اگره است توطن
داشت و تولد شیخ سلیم در آنجا رونموده چون بسن رسید و تمیز رسید از مسایل لاجدی بهره حاصل نموده در تصفیه باطن کوشید
و دوم به ارشد سنکری بولایت رفته سیر محاکات عرب و عجم و روم و چین کرده گایت مرتبه شانزده سال در آنجا بود و نوبت
به نیم هفت سال و مدتی در لهره بسر برده بیت و سجع کرده بهندوستان مراجعت نمود و در کوهستانی که پهلوی سنکری است
مکث اختیار کرده بر ریاضت و عبادت پرداخت و اکثر اقام بصوم مسبک را بید و شیر شاه و سلیم شاه افغان

تاریخ فرشته

۲۵۸

سور و خواص آن که از امرای کسب را ایشان بود بوی ارادت صادق داشتند و جلال الدین محمد اکبر پادشاه تیر باد و محبت و احسان
 بهر ساینده در آن کوستان شهری موسوم به فتح پور بنا فرمود و قریب دوازده سال آنرا تحکیم کرد و آئینه نزد یک مسکن
 شیخ مسجدی مشرب خانقاه در کمال تکلف ساخت و اکثر مجلس شیخ حاضر شده در تعظیم و تکریمش میگوشتند و چون انساکت
 مساکت حقیقت و طریقت در نصد و هفتاد بر حمت حق پیوست پسر بزرگش شیخ بدر الدین سجاده نشین او شده و
 بعد از چند کاه بکر فتنه بهانجا فوت شد و پسر دیگرش که قطب الدین نام داشت بنا بر آنکه مادرش مرضعه نور الدین محمد
 جهانگیر پادشاه بود در عهد آن پادشاه صوری و مسنوی بر تبه امارت و بزرگی رسید و حکومت بنگاله یافت
 و بعد از آنکه او در همان زودی بدست یکی از اسل خد گشته شد پسر شیخ بدر الدین که شیخ علاء الدین نام داشت بنگاله
 اسلامان و حکومت بنگاله بلند آوازه و سر بلند گردید و نسبت شیخ سلیم هشتی شیخ فرید الدین مسعود کج شکر برین بنیاد
 شیخ سلیم بن بهاء الدین بن شیخ سلطان بن شیخ آدم بن شیخ موسی بن شیخ مودود بن شیخ بدر الدین بن شیخ فرید الدین
 مسعود ابو دینی المشهور کج شکر و بر مطالعه کتبه کان این اوراق پوشیده ماناد که از سلسله حشمت و ارج جماعت کوه
 دیگر اولیاء الله بسیار اند که احوال ایشان بظرف فقر رسیده مانند مولانا شیخ جمال ماسنوی و مولانا بدر الدین اسحق شیخ
 بدر الدین سلیمان و شیخ علاء الدین و مولانا فخر الدین و شیخ شهاب الدین امام و دیگر مشایخ که اسم ایشان نشنیده
 در حضورت اگر توفیق رهسبری نماید و کیفیتی که مشتمل بر حال ایشان باشد بظرف مداید خلاصه آن اصناف آن خواهد بود
 والا بر کرا فرصت شود مسلم در آورده و طبع کرداند

لمعه و تویم در بیان مقالات و مقامات خلدان سحر و ریاض
 ذکر حضرت شیخ بهاء الدین ذکر یا قدس سره العزیز

آن محترم راز لا محکاتی موصوف صفات جادوانی افلاک بر زیر پای کرده در عالم عشق جای کرده
 جادو فقه از فزای حبسید پاکوفه در معصوم تعزید باطن بهویت و حقیقت ظاهر بشیریت و طریقت
 این پاک گردیده مشایخ و ان مردم دیده مشایخ سلطان سیر بر ملک ملکین یعنی که بهای ملت و دین

شیخ بهاء الدین ذکریا

۷۵۹

له دوازدهم

زبدۃ الاقبیاء و علامۃ الاولیاء شیخ بهاء الدین ذکریا قدس سره الغیر از مشایخ کبار است و همدار اخبار آستان اوسر
بر آستان دارد و حسب بزرگوارش کمال الدین علیشاه قرشی از کلمه معظمه بخوارزم آمده و از آنجا بقعه الاسلام ملتان تشریف ارا
فرموده ساکن گشت اما چون در کمال صلاح و تقوی بود اصل آن بلده قدویش را با غار و اکرام تلقی نمودند و مریدانه پیش
آمدند و در آنجا و خرمولانا حسام الدین زیدی را که بکارم اخلاق و دودارش از اقران ممتاز بود و در فترات چکیر خان جلا
وطن شده و بهندوستان آمده در قلعه کوت کرور که سلطان محمود غزنوی در مدت جاهگیری و کشور گشایی از ا
سخر ساخته بود توطن داشت بعقد فرزند خود شیخ وجهه الدین در آورد و شیخ بهاء الدین ذکریا از آن مسبیه در قلعه
کوت کرور در سنه ثمان و سبعین و خمسایه متولد شده الغرض شیخ عین الدین تیاوی در تذکره الاولیاء می
آورده که شیخ بهاء الدین ذکریا از اولاد میهار بن اسود بن مطلب بن سید بن عبد الغیر بن افضی است و میهار اسلام
آورده بود و برادران او و معه و عسر و عقیل با حالت کفر و جهل رسیدند و سوده که در زمان پیغمبر بود دختر
و معه است الغرض چون شیخ بهاء الدین ذکریا دوازده ساله شد شیخ وجهه الدین رحمت حق پیوست و شیخ بهاء الدین
ذکریا سفر خراسان اختیار کرد و در آنجا بصحبت بزرگان دین رسید کسب فیوض نمود و به بخارا شتافت و به
تحصیل علوم غامبری پرداخته بپایه اجتهاد رسید و شرفی عظیم یافته مدت پانزده سال تدریس و افاده علوم مشغول
گشت چنانچه بر روز نشاندن از علما و فضلا استفاده مینمودند پس از آنجا بکمره رفته سعادت حج دریافت و بقولی مدت
پنج سال در مدینه رسول الله مجاور بوده نزد شیخ کمال الدین محمد بنی که از محدثین کبار بوده و پنجاه و سه سال در مدینه
منوره کفین درس داشت کتب حدیث خوانده و اجازت حاصل نموده به بیت المقدس رفت و بزیارت
انبیاء علیهم السلام مستعد گشته به بغداد آمد و زیارت مشایخ انداز کرده بصحبت فیض بخش شیخ الشیخ شهاب الدین
عمر سحر در دی مشرف گشت و بر دایره شیخ نظام الدین اولیا در بغداد روز خرقه خلافت پاؤ کونید که چون شیخ بهاء
الدین ذکریا بقصد دریافت نظر غایت و خرقه خلافت مجلس شیخ الشیخ رسیده بی در خانقاه شیخ الشیخ در واقع
دید که خانه ایست منور و سرور کانیات صلوات الله علیه شسته و شیخ الشیخ شهاب الدین عمر بطریق حجاز
پیش او بر پای ایستاده و در آن منزل طایر سبزه و خرقه سپید بر آن او نچیده بعد علامه موجودات شیخ الشیخ

۷۷۸

تاریخ فرشته

ع. خ. ن.

معالم و درویش

شیخ بهاء الدین را پیش خود خواند و شیخ الشیخ دست او گرفته بخدمت بوسل سند نشین بارگاه نبوت مشرف ساخت و آنحضرت
 شیخ الشیخ اشارت کرد که فغان خرقه را شیخ بهاء الدین ذکر یا در پوشان شیخ الشیخ بفرموده عمل نموده بار و دیگر شیخ را
 بنای بوسل اندیس سر بلندی بخشید و آن جناب باین خواب بوصول خرقه شیخ الشیخ امیدوار گشته خوشحال شد قضا
 علی الصبح آن بزرگوار شیخ بهاء الدین ذکر یا را درون طلبیده همان خانه را بهمان وضع که در واقعه دیده بود معاینه دید و
 شیخ الشیخ شیخ شهاب الدین عمر بر فرماسته و بدست خود همان خرقه که حضرت رسالت پناه اشارت فرموده بودند از طاعت
 گرفته با و پوشانیده گفت بابا شیخ بهاء الدین ذکر یا این خرقه را از حضرت نبوت پناهی است و من در میان واسطه
 بی اجازت از یکی نمیتوانم داد و شیخ نظام الدین اولیا غسل کرده که چون در ایام معدود شیخ بهاء الدین ذکر یا را این نعمت
 عظمی نصیب شد در ویشان که مدت ها در عمارت شیخ الشیخ بودند نعت نموده که با وجود خدمت چند ساله ما را این دولت
 رونمود و در ویش بند میگردیدن چنین سعادت دریافت پس از آن شیخ الشیخ در عالم کشف آنرا دریافت
 بایشان گفت شما بسا به همیزم ترید و ذکر یا بمنزله همیزم خشک یقین که آتش در همیزم خشک زود تر گیرد و بعد از آن
 شیخ الشیخ شیخ بهاء الدین ذکر یا را وداع کرده گفت برو در ملتان باش که ارشاد الهی اندیاز تو رجوع شده است گویند
 در انوقت شیخ جلال الدین تبریزی که در خدمت شیخ الشیخ بود معروض داشت که مرا شیخ بهاء الدین ذکر یا محبت بسیار
 بهم رسانیده اگر اشارت شود در صحبت او سیر بندگانم شیخ الشیخ رخصت فرموده اند شیخ جلال الدین تبریزی تا خوارم
 همراه بوده و در اینجا اجازت خواسته در آمد و توقف کرد و شیخ بهاء الدین ذکر یا بملتان آمده متاهل شد و شیخ صدر الدین
 عارف و دیگر فرزندان بوجود آمدند و مردیان شیخ بهاء الدین ذکر یا بسیارند از آنجمله یکی سید جلال بخاریست و او
 او مرقوم خواهد شد و یکی دیگر از مردیان او شیخ فخر الدین و شیخ ابراهیم عراقی است و شیخ ابراهیم عراقی در همان سن
 برده ساکنی در همان مدرسه خود که پس با مختلف وصفا بود در ایجاد کس کفنی و طلبه را فیض رسانیدی در آن ایام جمع
 از قلندران بمدرسه آمده خدمت او را در یافتند و چون میان انجماعت مردی صاحب حسن بود شیخ را نظر بر
 افتاده و دل از دست برفت و ترک درس و بحث کرده بهمانی ایشان پرداخت و از آنکه بعد از سه چهار روز
 قلندران بر آنحال مطلع شده راه خراسان پیش گرفتند شیخ ابراهیم عراقی بیابان گشته پس از دو روز بدنبال

شیخ بہاء الدین ذکر یا

۷۶

مقالہ واروم

ایشان شتافت و بدیشان رسیدہ ارادہ رفاقت نمودہ ایشان گفتند تو مرد بزرگ ہستی ترا با قلندران ابرو ترا شتر
 صحبت پلوتہ در گیر دشیخ ناچار ریش و بروت و ابرو ترا شیدہ کشت ایشان پوشیدہ رفیق شد و سیرکنان چہ
 انجاعت مہلتان رسیدہ بخانقاہ دشیخ بہاء الدین ذکر یا رفت چون نظر دشیخ بر انجاعت افتاد عاقی را شناست
 و دانست کہ حقہ صیت من بعد ہیکل ہمت مصروف آن داشت کہ اورا از آن لباس برآوردہ از قید عشق آن سپہرجات
 بچند قضا را بشیخ خبر رسید کہ قلندران مسافراز مہلتان بیرون رقتہ دشیخ متامل شد در آن اثنا با وی عظیم کہ بچاکس
 در آن نزدیکی یادداشت بر غایت و از کثرت کرد و غبار روز کسوت شب در بر کرد در مصورت قلندران برابھی کہ
 میرفتند از شدت غمت سرا سیر گشتہ و خبر از ہم نہاداشتہ ہر کدام بطرفی افتادند و شیخ ابراہیم عاقی بہ قصد دادہ براہ
 افتادہ فی حنتیاریا بدرخانہ شیخ بہاء الدین ذکر یا رسید و شیخ بصفای باطن در یافتہ خادم را بیرون فرستاد
 اورا بیرون طلب کرد و برخواستہ در آغوش کشید و چون سینہ شیخ بسینہ وی رسید محبت آن قلندر بچہ از فضای دل
 ابراہیم عاقی رحمت بر لبست و شیخ اورا طلباس خاص خود مشرف ساختہ بہت او حجرہ نعین فرمودہ بہ تربیت او مشغول
 گشت تا کار او بجای رسید کہ شیخ دختر خود را کہ در عفت و تقوی را بہ وقت بود بجالاہ او در آورد و ابراہیم عاقی
 پسر محمد شہر یار خواہسر زادہ شیخ کشیش شیخ شہاب الدین سحروردیت ہموارہ با صاحب حسان بنظر پاک عشق
 در زیدی روزی بعرض شیخ کشیش رسانیدند کہ ابراہیم عاقی رو بروی غلبند پیری نشستہ نظارہ میکند شیخ کشیش
 اورا طلبیدہ ملاست کرد و گفت کہ ای ابراہیم عاقی مگر دوی می بینی کہ باین کار مشغولی پس بر خیز و اجتناب ناکر بار
 میانہ مکین اند ابراہیم عاقی گفت شیخا غیر کجاست کہ تو میکوی و می بینی شیخ شہاب الدین از این کستانچی ملو
 گشت و ابراہیم عاقی این معنی فہمیدہ مئی زار زار میگریست و تضرع میکرد تا شیخ کشیش بدو دلی خوش کردہ و منت
 اورا حوالہ شیخ بہاء الدین ذکر یا کردہ مہلتان روانہ فرمود و ابراہیم عاقی مہلتان رفتہ بروایتی بیت و پنج سال در حد
 او بسر برد و سہلوک مشغول شد و فتوحی زیادہ از وصف دست دادہ الحاصل در امانت اشعار پر سوز گشتی و شیخ بہاء الدین
 ذکر یا را از استخوان و بعد و مال پیدا شدی و شیخ را بشی گذار بدر خلوت ابراہیم عاقی افتادہ زمرہ این غل شنید
 بیت سخنین بادہ کاندہ جام کردند چشم مست ساقی وام کردند برای صید مرغ جان عاشق ز زلف ماہیان
 دگر کردند

تاریخ مرثیه

۲۶۲

مقاله دوم

دام کردند به عالم یک تاریخ و علامت بهم بردند و عفتش نام کردند ز بهر نقلستان از لب و چشم متیاس کرد
 بادام کردند چو خود کردند از خویشین فاش عاقی را چه را بد نام کردند شیخ را از اسماء آن وجه و حال عجیب پیدا
 و کوسید ابراهیم عاقی در آن ایام که در خدمت شیخ بهاء الدین ذکر یا بسری برد و زوجه اش که دختر شیخ بود فوت شد
 شیخ خواست که دختر دیگر که کنیز از بود بجای او ابراهیم عاقی در آورد بنابر آن به پسر بزرگ خود شیخ صدر الدین عارف
 مشورت نمود و گفت من روزی ابراهیم عاقی را بر سبابا طاعناه دیدم که ایستاده و پیرین برداشته کسب هوا میکرد
 چنین کس بیوند را نشاید و ابراهیم عاقی بعد از فوت شیخ بمنیت بیت الله از ملتان برآمد و بعد از زیارت حرمین الشریفین
 بروم شتافت و در شهر قونیه شیخ صدر الدین عارف را دیده کتاب مخصوص را پیش او خواند و نسخه لمعات نوشت
 و در روم پیش حسن قوال که جمال لیسیر و حسن صورت بی نظیر داشت عاشق شده غزلها گفت و این غزل از آنجمله است
 بیت ساز طرب عشق چه دانی که چه ساز است کز زخمه او نه فلک اندر مکت و تا ز است پس از آنجا بمصر
 رفت و شیفه حسن گفتگو پسری گشت و بعد از آن بولایت شام شتافت و در دمشق عاشق پسر امیری شد و در آنجا
 فرزند او شیخ کبیر الدین که از دختر شیخ بهاء الدین ذکر یا بود از ملتان آمده پدر را ملازمت نمود و غرض که فوت ابراهیم عاقی
 در هشتم ذی قعدة سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه بود و قبر او و قبر پسرش کبیر الدین در دمشق در قفای مرت شیخ محمد الدین
 اعلا پی است دیکر از مریدان صادق الاخلاص شیخ بهاء الدین ذکر یا امیر حسین از قوم سادات است اول بار
 به همراه پدر خود سید نجم الدین بر رسم تجارت بملتان رسیده مرید نشد و مقدمات علی کمال رسانیده به واسطه
 دیکر در سرداشت لیکن بعد از وفات پدر به عالم تخرید قدم نهاده و هر چه داشت بفقرا داده بملتان آمد و در سلک مریدان
 شیخ منتظم گشت و سه سال در خدمت او بوده بسی کلمات حاصل کرده اکثر کتب مثل زینب الارواح و زاد المسافرین
 و کنز الکریم و غیره شرف اصلاح شیخ دریافته است و در مدح شیخ و فرزند او شیخ صدر الدین عارف در کتاب کنز الکریم
 گفته است ابیات شیخ هفت اقدم قطب اولیا و اصل حضرت ندیم کبریا مغفرت بهار شیخ
 دین جان پاکش منبع صدق و یقین از وجود او به نزد دوستان حسنت الکا و اشده بمنزله دوستان منک
 رواز نیک و از بند تا فتم این سعادت از قبوسش با فتم رخت بستی چون برون برد از میان کرد پر دواز

شیخ بهاء الدین و کربا

۳۶۲

مقاله فوارسین

برایشان آن همه آوازه عالم پناه سرور و عرصه فقیر و مددکاره مدد دین و دولت آن مقبول حق
نه فلک بر خوان جودش یک طبق پس فوت میر حسین در ششم شوال سنه ثمان و عشر و سبعمایه در هرات بوده دیگر
از مدین شیخ بهاء الدین و کربا شیخ حسن افغان است که او را شش عنقریب مذکور خواهد شد و نقلت که قطب الدین
ایک شمس الدین التمش نا ازاد ساخت و چرخ و سیاه و خوکاه خاص بابت سلطان مغر الدین محمد سوم
غوری بوی بخشیده و لیعهد گردانید و حکومت شهر او چه و ملتان اگر چه بنا صر الدین متب چه داد اما با طاعت شمس الدین
التمش و میت فرموده و خارا ناصر الدین متب چه بعد از فوت قطب الدین ایبک بنی در زید و شمس الدین التمش
که پادشاه دلی شده بود اطاعت نکرد و در رواج شیخ محمدی تبرکوشیده و متعلقا شمس فق و فخر آغاز کردند
شیخ بهاء الدین و کربا و قاضی شرف الدین اصفهانی عامل ملتان برود و شمس الدین التمش مکاتبات شتمن و لفت
ناصر الدین متب چه و عدم رواج شریعت بفرم در آورده ارسال نمودند انفاقا هر دو مکتوب بدست کسان نامر الدین
بقا چه افتاد و ناصر الدین متب چه از مطالعه خطوط مانند نامه بر خود عجیب و از روی غضب کسان بطلب شیخ و قاضی
فرستاد و چون ایشان حاضر شدند شیخ را بهلولی خود جای داده و قاضی را در برابر نشاند و کتاب او بدو داد
درین حالت قاضی آفرایده سر در پیش افکند ناصر الدین متب چه بفرمود تا قاضی را در ساعت کردن زندانجا بکنو
دیگر شیخ و او شیخ گفت که البته این خط منته اما بفرمان حق نوشته ام تو چه می توانی کرد ناصر الدین قبا چه را از استماع
آن لرزه بر اندام افتاده شیخ را با غار و اکرام تمام باز کرد و سینه و نقلت که عبد الله نام قوالی از مردم ملتان آمده شیخ را
ملازمت نموده گفت شیخ التمش شیخ شهاب الدین سحر زردی حسن صوت من شنیده چه باشد که شایسته شیخ
شیخ گفت چون مختصر شنیده اند و کربا بسم بشنود و بعد از گذشتن یکپا پس شب بجزه در آمده مجلس سماع منعقد
عبد الله قوال این بیت مکرار نمود **بیت** مستان که شراب ناب خوروند از بهلولی خود کباب خوروند
شیخ سری جنانیده بر غایت و جوع بنشاند و از عبد الله قوال مقبول است که چون شیخ در آثای سماع نزد یک
بن میر سید بجزه دامن انحضرت چربی دیگری میدیدم عبد الله قوال رود دیگر غلت کرانمایه و بیت تنگ نفرده فته
روانه نقبه اجد بن شده و بخار سیده شیخ فرید الدین کج شکر را در یافته بدلی شتافت و بعد از آنکه در صحنه

تاریخ فرشته

۲۶۴

مقاله دوازدهم

مراجعت به قصبه اوجوهین نموده رخصت ملتان طلبید و عرض کرد که راه مخفت انجمن جمعی فرمایند شیخ گفت از اینجا فلان محل
تعلق بمن دارد و پیشتر شیخ بهاء الدین ذکر یا عیسی علیه السلام قوال زمین خدمت بوسیده راهی شد و چون نزد یکت انجمن رسید
جمعی از اهل طاع الطریق با شمشیرهای برهنه نمودار شدند عبد الله قوال را سخن حضرت شیخ فرید الدین مسعودی شکر
یاد آید گفت یا شیخ بهاء الدین ذکر یا مدوی به سر ما پس همان لحظه دزدان غایب شدند و روزی که عبد الله قوال
ملتان رسید شیخ را ملازمت نمود جامه سبز مقلط و لایق پوشیده بود شیخ گفت کلیم سرخ که لباس
شیطان است چرا پوشیده عبد الله قوال را این سخن کران آمد پی ادبانه گفت مرد مرا حسنه انهای نامحسوسه
قبض است بدان نظر میکنند و از کینه کلیمی که به نیم تنه نمی ارزد عیب میفرمایند شیخ گفت که ای عبد الله قوال بهوش دار
و اضطرابی که از دزدان بر سر جوی داشتی یاد آر عبد الله قوال چون این سخن بشنید استغفر الله کویان سر بر قدم
شیخ گذاشت و شیخ نظام الدین اولیا از مولانا صدر الدین عارف نقل کرده که میگفت وقتی نزد مولانا نجم الدین سنا
رفتم از من پرسید که بچه مشغول میباشی گفت بمطالعه تفسیر کشف و ابجاز و عمده مولانا نجم الدین گفت کشف و ابجاز بموز
و بهمان عمده مشغول باش و چون مولانا صدر الدین عارف از خدمت مولانا نجم الدین رخصت حاصل نموده بحضور شیخ بهاء
الدین ذکر یا بار آمده همه ما حیرانی کم و کاس گذاشت نمود گفت که مولانا نجم الدین چنین گفته شیخ گفت آری چنین است
و موجب آن چنانکه در داستان شیخ صدر الدین عارف در قوم شده ظاهر آن است که شیخ بهاء الدین ذکر یا در واقع دیده که
مصنف کشف از اهل دوزخ است و در باب ابجاز نیز مثل آن چیزی خواهد بود تعرض چون سبب معلوم نبود مولانا صدر
الدین را این سخن کران آمد و چون شب شد باز پرسید کتاب پیش خود گذاشته بمطالعه مشغول گشت و هنگام خواب
عمده را بالای سر دو کتاب گذاشته بجفت و شعله چراغ در کشف و ابجاز افتاده بسوخت و عمده و بدلاست
ماند از مولانا حسام الدین حاجی که یکی از مریدان شیخ نظام الدین اولیا بود منقولست که خواجه کمال الدین مسعود شیرازی
که یکی از مخلصان شیخ بهاء الدین ذکر یا بود و بسی متمول بوده اغلب سودای جوهر کردی و فنی از خزینه حردن
بهر نیت بندر عدن را کب جها زشت ناکهان باد مخالف پیدا شده ستون کشتی بشکست و نزد یکت بود که کشتی
شوه خواجه کمال الدین مسعود شیرازی بجز تمام توبه بحضرت شیخ بهاء الدین ذکر یا نمود و مدد خواست بهاندم شیخ در کشتی

شیخ بہاء الدین ذکر کیا

۶۶۵

مقالہ دوازدہم

حاضر شدہ بمذہب اہل تہذیب و اخلاق و غایب کشت و بفرمان خدا تعالیٰ باد مخالف فروستہ کشتی سلامت
 بہ بندر عدن رسید و تجارت بالتمام از روی صدق و اخلاص ثلث مال خویش را تسلیم خواجہ کمال الدین مسعود شیرازی نمود
 کہ بخدمت شیخ رساند خواجہ ان اموال کرقہ و نصف جوہر خود نیز بہت شیخ بدر کردہ مصحوب خواجہ فخر الدین کیلان
 کہ مرد معتبر و صادق بود بہلستان فرستاد خواجہ فخر الدین کیلانی چون بملازمت اور رسیدہ بہمان صورت و کسوت
 کہ در ہماز مشاہدہ کردہ بود دیدہ بیشتر معتقد کشت و اموال و جوہر را کہ قریب بہ ہفتاد لاک تنگہ بود گذرانید
 شیخ فرمود کہ در سہ روز ہمہ نفقہ و مساکین ایثار کردند و خواجہ فخر الدین کیلانی از مشاہدہ انحال زیادہ از وصف اعتقاد
 ہم رسانیدہ جملہ اموال خود را بظہر شیخ در آوردہ مجروح شد و در سلک مریدان منتظم کشت و بعد از چند کاہ از واصلان کشتہ
 خرقہ خلافت یافت و قریب پنج سال در خدمت شیخ بسر بردہ آخر خلعت کرقہ متوجہ مکہ معظمہ کردید و در بندر جدہ
 مبارک بر حمت حق پیوستہ ہما بخامد فون کشت الان اغلب اکثر مردم بدینجا تضرع میرند و از روح او فتوح میجوہر ہند
 منقول است از شیخ نصیر الدین اودہی المشہور بحسبہ دہلی کہ وقتی شیخ بہاء الدین ذکر کیا از خدمت شیخ التیشیج شیخ
 شہاب الدین عسہروردی باز کشتہ بود روزی در اثنای راہ مسجیدی نزول نمود در آنجا قلندران جوانی پوشش کہ
 کسوت سید جمال مجروح است فرود آمدہ بودند و چون وقت شب شیخ از عبادت فارغ کشت بعد از مراقبہ نظر شل
 بر قلندری افتاد کہ نور او بہت سچہا علی ساطع بود شیخ تعجب نمودہ آہستہ نزو اورفت و گفت ای مرد خدا در دنیا
 این قوم چہ میکی گفت ای ذکر کیا بدان کہ ہر قوم خاصی بیاشد کہ خدا تعالیٰ القوم را بدو می بخشد و او سیدی بود عالم
 و فاضل و مجذوب و عبد القدوس نام داشت و فرزند موصی بود و در دماط بر سر قبر سید جلال الدین مجروح کسوت
 پوشیدہ بود و آخر شیخ اورا از آن لباس قلندری بر آوردہ از عالم جذبہ بعالم سلوک رسانیدہ و مقبرہ او در قصبہ نین
 کہ مابین یزد و اصفہان است واقع کشتہ و این سید جمال مجروح سادہ بود و مدتی در مصروفی بود چنانکہ ہر شکی کہ مردم را
 سائل پیش می آمد پی آنکہ کتاب رجوع کند جواب می گفت و مصریان اورا کتا بخانہ روان می گفتند و کوئینہ را خیر اورا خیر
 و حالتی پیدا شدہ سبب و ریش تراشیدہ بر دماط کہ از مصروفیت بہت روزہ را بہت و از زمان یوسف تا ان محمد
 ویران بود رفتہ بیہوش افتاد و بعد از چند روز فی الجملہ بخود آمدہ مہبوط و از منہشت و روزہ و نماز منہک کرد و بعد

تاریخ فرشته

۶۶۲

مقاله دوازدهم

مهر بد بخار منته بود و راضی خوانند و از زیر کرم کرده چون در حلقش ریخته آسیمی با و می رسید لهذا دست از دوا برداشت
معتقدش شدند اما قول صبح آنست که سید جمال مجرد صفت و جمال موصوف بود چنانکه مصریان او را یوسف ثانی میخوانند
و چنانکه ز لاجا بر حضرت یوسف علیه السلام مستون شده بود زنی از امرای مصر عاشق سید جمال مجرد گردید و او را
آمده از مصر جانب زمین و مینات کریمه و آن زن از فرس طالعش پی تابانه بدنبال او شتافت و چون این خبر رسید
جمال مجرد رسید مضطرب گشت و دست بد عا برداشته زوال حسن خود از خدا خواست و آن شریف اجابت
رسیده موی سبب و در پیش و بروی او همه ریخت و زن چون بد بخار رسیده بدان بیات دید روی کرد آینه
بصورت و سید از آن بلاجات یافته در آنجا وطن نمود اکنون معتبره او انجاست و قلندران در آنجا میباشند و سید
دارند و نقلت که شیخ بهاء الدین ذکر نماید در میان خلفای خود نشسته بود گفت از شما کی هست که بدو رکعت نماز
اقامت نماید و در رکعت قرآن مجید با تمام خواند همه ساکت ماندند و شیخ بدان قیام نموده در رکعت اول
ختم کلام الله کرد و در رکعت دوم چهار جزء خوانده سلام گفت و بارها میفرمود که این جمیع اسل عال را میباید
به توفیق سبحانی مرا میسر شده که رکعت چهارم نیکو شده و آن این است که یکی از بزرگان از وقت و میدان صبح
تا طلوع آفتاب ختم قرآن نمودی و من هر چند سعی میکنم این دولت میسر نمیشود البته سه چهار حسرت می ماند کونین هر مرتبه
را که قبول میکرد میگفت هر دوی دسر سری نباید بود و یکدیگر باید گرفت و استوار باید نشست تا که هر مقصود و کلف
رسد روزی مسافری بخیرت وی آمد شیخ متوجه احوال او شده ماحضری نظایده مسافر گفت در حدیث است من فلا
حیا و لم یزقه فقد ثار دنیا شیخ گفت غلن و ذوق عست عوام و خواص مرا با عوام کاری نیست و زیارت ایشان
اعتباری ندارد و خواص مستدر عال ازین فیض می یابند نقلت که یکی از مریدان شیخ که او را شیخ سبستانی می
گفتند و در لاهور سکونت داشت بهمان روز عید بنهارگاه رخت درویشی آسمان کرده گفت بار خدا یا بر سر
از خواجیه خود عید می یابید و من لذت میجویم بهم باید که از خزانه غیب عیدی عنایت کنی چون سخن بانجام رسید حویر را
بخواب سبز از آسمان فرو داد و در آن مرقوم بود که آتش دوزخ بر تو حرام گردانیدم و از مسفت حرارت آتش با ختم
ما خزان عیدگاه حمد دست و پای او گسندند کی از آنجا گفت ای شیخ تو عیدی حویر یافتی اکنون باید عید

شیخ بهاء الدین ذکرنا

۷۶۷

مقاله دوازدهم

دری شیخ بدرجستان چون آن بشنید فی الفور دست در بغل کرده و آن سرب بر پاره را بر آورده باو بخشید و گفت
 این عیدی تو باشد فردای قیامت من دایم دشت و دوزخ دارم شیخ نظام الدین اولیا نقل است که شیخ بهاء الدین
 ذکرنا در اواخر خلافت اوایل صوم دوم در یا منت جوع بر طرف کرد چنانکه در مطبخ او اطعمه لوان می پختند و بخوا
 برآینده کفونین طیب سبایت و اعمدو صالفا اطعمه لذیذ تناول مینمود و برکرا سبید که نعمت خدا بر عفت تمام میخورد خوشحال
 میگشت الغرض روزی مایه چسپش او کشیدند و چون شیخ در انشای طعام با درویشی هم کاسه میشد از انهمان درویش
 دید که نان در سوز باریزه کرده میخورد شیخ گفت بهترین طعام اینم میخورد و حضرت رسالت پناهی فرموده که فضیلت
 طعامهای تبرزدیکر طعامها هیچ فضیلت منت بردیکر انبیا و نفلت که یکی از مریدان شیخ در دهمی از دعات
 و لاسب لاهور می بود و کنایه را پی که نزد یکت آن قریه بود غله میکاشت و اوقات بدان میگذازانید وقتی شخمه آن بو
 زراعت او را جریب کشیده گفت که گرامانی بنای با حاصل امسال و دیگر سنوات گذشته بدو درویش تضرع کرد که ازین
 در گذر سود نکرد درویش زمانی مناسبتی که گفت ازین چه میخواهی گفت میخوام که قدم برین آب نهاده بگذر
 با مال چندین ساله بدی آخرش درویش همت از شیخ بهاء الدین ذکرنا خواسته و بسم الله گفته قدم بر آب
 گذاشت و چنانکه کسی بر زمین بگذرد از آب بگذشت و در انظر ف تجدید وضو کرده دو کانه شکر گذارد و آواز داد
 که گشتی بیارید تا سوار شده نزد شما بیایم در خجورت همه گفتند چنانکه رفتی پس اینایی گفت منیرسم که نفس را خوشی حاصل کرد
 و عجبی رونماید پس کشتی بردند تا سوار شده مراجعت کرده و نفلت از شیخ نظام الدین اولیا که روزی شیخ بهاء الدین
 ذکرنا عین مشغولی یکا مکت بانکت برآورد که بهین ساعت شیخ سعید الدین جموی از وارد نیار صلت فرمود و آن چنان
 و گویند چون مولانا قطب الدین کاشانی از نادرا نهر بلتان رسید شاه ناصر الدین قباچه والی ملتان سراسری باید
 برای او بنام نمود و مولانا که علامه روزگار بود نماز با دعا در آن مدرسه گذارده بدر کس گفتن می پرداخت و شیخ بهاء الدین
 ذکرنا که استبدای حال او بود هر روزه با دعا و انجا حاضر شدی و نماز فجر در پس او گذاردی وقتی مولانا از او پرسید چو
 که این همه راه طی میکنی و بن اقدامی نمایی شیخ گفت بدین حدیث عمل میکنم من صلی خلف عالمنا کما تمنا
 خلف بنی مرسل مولانا ساکت شد روز دیگر با دعا و شیخ بطریق معناد حاضر شد مولانا امامت نمود و دیگر گفت نماز
 گذارده

تاریخ فرشته

۸۶۲

مقاله دوازدهم

گذارد و بود که شیخ برکت دوم پیوست چون مولانا به شدت بنیشت شیخ سلام داده برخواست مولانا گفت چرا پیش از سلام امام برخواستی شاید امام را سهوی افتاده باشد و خواهد که سجده سهو بجا آرد اما چون مقتدی پیش از سلام برخیزد سجده سهو نتواند کرد شیخ گفت که اگر کسی را بنور باطن معلوم باشد که امام را سهوی نیفتاده است برخواستن روا باشد مولانا گفت هر نوری که موافق احکام شریعت نیست آن ظلمت است شیخ چون این سخن شنید دیگر بار اینجا حاضر نشد و گوید در آن زودی عزیزی مولانا قطب الدین گفت چرا بدرویشان اعتقاد دینی آری گفت از آن سبب که درویشی را که من دیده ام مثل آن بی یارم القصه در کاشغور بنال قلم تراشم بشکست بازار برده بکار دران نمودم و گفتم این قلم تراش را بچنانکه بوده بازید جمله جواب دادند که بچنانکه بوده و سرگزن نشود مگر آنکه چیزی کم شود یکی از انبیان من گفت که پیشتر رو که در فلان محله کار کردی کسایت بغایت صالح و متقی شاید که از تو درست کرد و چون بدو کان اورسیدم دیدم که پیری برداشت سهیل قصه قلم تراش را بدو گفتم از توستم بسند و گفت زمانی چشم بر بند بالا خیره چنان کردم لیکن بگو ششم نگاه نموده دیدم که قلم تراش نزدیک لب برده و عایب خوانده برود مسیده بدستم داد بجهه دیدم بهتر از آن که بود مسکلم شده سر در قدش نهادم و قدری ز پیشش نهادم قبول نکرد چون التماس نمودم گفت قلم تراش تو درست شد بیش ازین تبویشم ده مولانا چون این حکایت تمام کرد اغریز گفت اینجند و من آن پیر کار کردگر یکی از مریدان شیخ بهاء الدین ذکر یا است بر برکت تربیت و فیض او بدین منزلت رسیده مولانا قطب الدین متعجب گشته از آن گفت که در باب صلوٰه با شیخ کرده بود پشیمان شد و بعد از ایام معدوده بدی رفت و بهمانجا اوقات حیاتش با خورسید و از شیخ نظام الدین اولیا منتقل است که حضرت شیخ در حجره خود عبادت مشغول بودند ناگاه شخصی نورانی پدید آفت نامه سر بهری بدستش بود آن نامه را شیخ صدر الدین عارف سپهر بزرگ شیخ داد و گفت به پدر بزرگوار خود برسان شیخ صدر الدین عارف از عنوان نامه متحیر و منفکر گشت و همان زمان بحجره در آمده نامه را بدست مبارک شیخ داده بیرون آمد و شخص را ندید و شیخ چون نامه را بر خواند در طرفه العین جان داده از هر چهار گوشه حجره او آوازی برآمد که دوست بدوست رسید و چون این آواز بگوشش صدور یافت عارف رسید فی الحال بحجره در آمده دید که پدر بزرگوارش از مظهر خاک مجمره پاک رحلت فرموده و این واقعه در هفتاد و هجده صفر سنه ست و ستین و ستایه بود و شیخ نظام الدین اولیا گفت که در ده که شیخ سعید الدین جو

شیخ بہاء الدین ذکر کیا

۷۶۹

سعادہ دوسرے

و شیخ سیف الدین خضریٰ و شیخ بہاء الدین ذکر کیا و شیخ فرید الدین گنج شکر در یک بعد بود و اول شیخ سعید الدین جموی در گذشت و بعد از وہ سال شیخ سیف الدین خضریٰ رحلت فرمود و بعد از وہ سہ سال شیخ بہاء الدین ذکر کیا و فات یافت و بعد از وہ سہ سال شیخ فرید الدین مسعود گنج شکر بعالم بقا شتافت

ذکر شیخ صدر الدین قدس سترہ العزیز

آن کھرمہدن بن الیقین تازہ ز آب کرش باغ دین دادہ زہاکی مہلاکت صلا حقہ
و مدت بھلا و ملا لہجہ متواج دل پاک او عقل نسر و مانع و ادراک او صدر نشین
کشت بھرش بہین کشتہ خلش ز خدا صدر دین و برا عارف از آن گویند کہ ہر بار ختم کلام اللہ
کردی سمند حکمت بیشتر راندی و وقتی کہ تلاوت مشغول بودی اورا فوج فوج معانی رونمودی و عجب ہمیشہ عالی داشت
کہ اسباب دنیوی هیچ نیکداشت و زمانی کہ آفتاب حیات شیخ بہاء الدین ذکر کیا رو بمغرب مات آورد
غایب شیخ صدر الدین عارف شش سپہ از زن دیگر داشت چون متروکات حکم شریعت غافقت شد
و دای اسباب و اجناس بھتاد لکت تنگہ نقد شیخ صدر الدین عارف میراث رسید اما در روز اول ہمہ را لغت
بخشیدہ درمی و دنیاری مکنداشت پس از آن کی گفت پدر شما چندین نقود و حبس در حسنہ خانہ کھا داشت
و بتدریج و مرور انصراف می نمود باستی پس پرورش ایشان عمل نمود جواب داد کہ حضرت بابا چون بردینا غالب
مطلق شدہ بود از جمع آمدن اسباب دنیوی باکی نداشتہ بتدریج صرف فخر می نمود و من اگر ہم اکثر اوقات
غالیم اما کما ہکام خود را سادی می یابم اندیشہ مندم کہ مہا دامال دنیوی مرا فریب دہد بنا بر آن ارشاد خود
میرانم و ہر امون خویش نیکدارم شیخ صدر الدین عارف مرید بسیار صاحب جمال داشت مثل شیخ جمال
خندان و شیخ احمد معشوق و مولانا علاء الدین محمد بنی و فرزند کی داشت چہو شیخ رکن الدین ابو الفتح و صلوات
کہ شیخ بہاء الدین ذکر کیا و مت رحلت شیخ صدر الدین عارف وصیت فرمود کہ در جلدہ او چہ درویشیت بسی کامل
و فاضل و او تا غایت ہیچ درویشی نہ نمودہ و از خانوادہ ما اورا نصیبی وافر است و اگر چہ من ہمیشہ و اما

تاریخ فرشته

۷۷۰

مقاله دوم

بعد از این میخواند سید والی الان او را چند مخطوب ساخته است و بیکر توبه در روز اول دست نهی و طهارت
کنی و سه روز بخت نشانی و بیادوست کلام شریف مشغول گردانی و دوستی که او از غلبه جذبه بشعور آید الحاح پیش
خود خوانی و آنچه از نا توبه سیده و غیر از خود شیخ الشیخ شهاب الدین عسکر و روی ضعی بدور سینه
ظاهر اختلاف عاقبت وین سخن در میزان در ویشی درنی کعبه و صبح در هیچ کتابی ندیده ام که آن
مجدوب که بود و عاقبت او چه شد و در کتاب فوائد القواد مرقوم است که شیخ صدر الدین عارف در صبه
حال بعرض حیدر والا کهر رسانید که بنوا هم حجت احکام نمون کتاب مفصل که تصنیف صاحب کشف است بخاتم
شیخ گفت صبر کن تا شب حال مصنف از معلوم نمایم بهائش در واقع دید که صاحب کتاب کشف را در سلاسل
افلال کشیده بدوزخ میرند فرزندان از انحال آگاهی داد شیخ صدر الدین عارف چون این سخن شنید ترک اراده
کرد ظاهر چون مذبح معتزله داشت باین عقوبت گرفتار بود و از مولانا امام الدین مبارک ملانی استاد
شیخ بابا بکر زنده پوش مشغول است که روزی شیخ صدر الدین عارف کنایه را پی که یک فرسخی فاصله است وضو میآید
و پسرش شیخ رکن الدین ابوالفتح که هفت ساله عمر داشت همراه بود ناکاه از طرفی کلاه پوشید و آهوی برده
در آغوشان بود شیخ رکن الدین بقتضای طفل با هو بره سبیل بهم رسانیده مشغول به ادباند و چون کلاه بگذاشت و شیخ
صدر الدین عارف از وضو فارغ گشته دو کاهه ادا نمود چنانکه معتاد بود پسر را پیش خواند تاریخ حسنه و قرآن
خوانده یاد کرد او مصحف کشوده بخواندن سبق مشغول شد و رسم دی آن بود که سه نوبت خوانده ربع حسنه و حفظ
میکرد و در آنروز قریب ده بار خوانده یاد گرفت شیخ صدر الدین عارف صورت حال پرسید و بعضی از حاضران گفتند که
کلاه آهوی را بجا گذاشت و آهوی بره تیر در آغوشان بود چنان داشتیم که مخدوم زاده را بان سبیل شد شیخ لحظه تامل کرد
آیا آنکه کدام طرف رفته باشد شیخ رکن الدین فی الفور گفت بهائش نظر برفت شیخ زمانی نظر بدخانب گماشت
ناگاه مردمان دیدند که ماده آهوی با هم خود پیدا شد و چون نزد یک رسید شیخ رکن الدین دویده آهوی بره را در کنار گرفت
و سر و چشمش رسید بهستان ماده در پیش گذاشت تا شیر خورده بعد از آن در آن نیم روز یک جز کلام الله از بر کرد
تا آن ماده آهوی را با هم سر و سر برده به خانقاه سرود چنانکه در متناها میخواند و غفلت که پادشاه غناش آید

شیخ محمد الدین عارف

محلہ و قلعہ

پسین پسرین کے ساتھ محمد سلطان کے مکان شہید مشہور است ہر روز بائیں دہانہ دکان و دکان شیخ و دکان
 خط مالک ہواست و سکہ دکان و دکان دکان لکین ابراہیم بن شمس الدین القس و دکان شمس و دکان
 از کثرت شرب او سکہ تمام منہم می بود و قتل محمد سلطان خان شہید بحسب اتفاق اوقاف ضعیفہ رکش ہر سائند
 سب طلاق مطلقہ ساحت و بعد از دو روز در محاربت او کس حسن وافر داشت بیتاب شدہ علی الاطلاق بود و از نشان
 سکہ پر سید بکی گفتد رجوع در دست نیست تا اورا بدیگری رفاقت واقع نشود محمد سلطان خان شہید کہ شہر آدہ
 مزین بود بناسبت بر آشفندہ نرسند بر فاست و بخلوت رفتہ بقاضی امیر الدین عارف می کہ محترم و ہمدام او بود گفت
 اگر چنانکہ ہست بخود بخواسم از عذاب و دوزخ و غضب پدر میرسم و اگر عیدہ کجا ہدارم تاب دوری او اندام
 قاضی امیر الدین گفت اگر امان باشد عرض کنم محمد سلطان خان شہید امان داد قاضی گفت درین مقام شیخ صدر الدین
 عارف پاکذات و ملک صفات است نہائی بجا ہش در آورند و انکاء ازو طلاق گرفتہ جدا سازند تا مباح کرد محمد
 سلطان خان شہید بنا بر ضرورت رضا داد قاضی نہائی از خلق آن مستورہ را بقعد شیخ صدر الدین عارف در آورہ
 با و سپرد و روز دیگر تکلیف نمود کہ اورا مطلقہ سازد آن عقیقہ مطہر شدہ در پای شیخ افتاد و گفت اگر مرا با ظالم
 فاسق سپاری فردای قیامت دامنگیر تو گردم شیخ را بر عجز و زاری اور حشم آمدہ از طلاق داو ن با نمود قاضی
 از شنیدن این خبر از کار رفتہ نزدیک بود کہ قالب ہتی سازد و آخر شمس بعد ہزار محنت قریب بوقت ظهر خود را
 بخمد سلطان خان شہید رسانید و محمد سلطان خان شہید از بخیر و تغیر و معاہدہ ہمیدہ دست بشیر برد کہ قاضی
 را بکشد و باز بخود آمدہ گفت خون بچو نوی بدیختن بیغایدہ است اگر فردا بساط خانہ شیخ صدر الدین را بخون آوز
 نمازم از زن کمتر باشم کہ در خانہ اوست پس بفرمود تا ہر شہر منادی کرد کہ کہنہ قاضی التسلیم جلد سپاہ
 بدر بار حاضر شوند و آنروز طعام و شراب نماند و در ملتان آثار بول قیامت بدید آمد و شیخ بچنان برادرہ خود
 ناسبت و راسخ بودہ تغیری در عاقلش نہانماکہ بعد از عصر خبر رسید کہ حبیب ہزار محل و قلعہ و دکان و دکان
 رسیدند محمد سلطان خان شہید کہ خود را بفرستہ و ملتان سیکرت گفت تمام لشکر بانی شہید شدہ و محفل
 شدہ بیاید تا اول مغرب از کس شکستہ شدہ و کس شکستہ شدہ و کس شکستہ شدہ و کس شکستہ شدہ و کس شکستہ شدہ

تاریخ مدرسه

[illegible]

شیخ رکن الدین

۲۶۳

مقاله دوازدهم

همان معرفت سلطان معنی و جودش آنی در شان معنی و دلش از عظمت اسرار سرور همیشه عالیشان انوار
 سرور به باطن و حقیقت رفته بیابک بظاہر و شریعت چت و هلاکت داد شخصی بود عظیم القدر از علما
 منقول و منقول ضمیمی کامل داشته نظر باقیه جد بزرگوار خود بود چنانکه والدۀ او که راستی نام داشت و در وقت
 رابعه عمر خود بود، بر سر روز یکبار ختم کلام اللہ می نمود و به سر خود ارادت داشت روزی بخدمت دی آمد در وقت
 شیخ رکن الدین ابوالفتح بهت مایه در شکم او بود شیخ بهاء الدین ذکر یا در آن روز بخت عادت بیش از روزگار
 دیگر تعطیلش نمود و گفت ای بی بی این نظم شخصیت که تو عامل اوستی و او چهره غلطان و شمع دودمان ما خواهد بود
 و وقتی شیخ بهاء الدین ذکر یا بر طبلکی کتبه کرده بود و دستار مبارک بر پایه طبلک نهاده شیخ صدر الدین با در
 زیر چارپایه نشسته و شیخ رکن الدین ابوالفتح که چهار ساله بود کرد چهارپایه میکشید در آن اثنا یکایک دستار
 آنحضرت برداشته بر سر خود گذاشت شیخ صدر الدین عارف مضطرب گشته بانگت برز که ای رکن الدین بی ادبی کمال
 و دستار حضرت فرود آر شیخ بهاء الدین ذکر یا گفت ای صدر الدین عارف منشی کمال که با سخنان بر سر نهاده است
 و من این دستار بدو بخشیدم گویند آن دستار را پنهان معذور صندوق گذاشته بود اما در مجلس بر سجاده آنرا
 بر سر نهادی و خسوف بابت شیخ الشیخ شیخ شهاب الدین سر سرور دی در بر کردی و روشش
 روش سلطان ابوسعید ابوالخیر بود که بر کرا بر به در مجلس و بجا خطور کردی بروی کثوف شدی و مثل مخدوم
 جانیان سید جلال بخاری و شیخ عثمان سنجاب که در مجلس مدفون است مریدان داشت و از شیخ نصیر الدین اود
 المشهور چهره ای دلی منقول است که هرگاه شیخ رکن الدین ابوالفتح به طریقی تشریف آوردی و خلق را از خطایا
 ظاہری و باطنی او هر روز در عید دی و هر شب قدری بودی در عهد پادشاه علاء الدین غلی دو باره بد
 آمده بود و در عهد پادشاه قطب الدین مبارک شاه به پاد و پادشاه علاء الدین غلی با وجود استکبار و خود را با ستم
 او سوار شدی و با عزاز تمام مظهر ما آوردی و ده لکت تنگ رفتن شکران و ستادی و پنج لکت تنگ رفتن در
 ارسال داشتی و شیخ رکن الدین بمراد آن روز که شکرانه رسیدی جو حرف مطابق کردی و یکبار هم به
 بختی

تاریخ فرشته

۷۶۳

مقاله دوازدهم

کنداشتی و بار بار زبان آوردی که من از ملتان بعثت و محبت شیخ نظام الدین اولیا بدلی می آیم و نقلت که وقتی هر دو بر سر
در مسجد کبیر کهری نماز جمعه کرده یکدیگر را در یافتند انگاه شیخ رکن الدین ابوالفتح بجای شیخ نظام الدین اولیا شتافت
و در ویشان صاحب حال در اینجا حاضر بودند مولانا علم الدین عموزاده شیخ رکن الدین ابوالفتح را بخاطر کدست که چون قرآن
التعزین شده چه خوش باشد که میان ایشان نکته علی مذکور کرد و فی الفور، سر دوزبر کوارد و نقاب بر زبان آورد مذکور ای مولانا
علم الدین، سر چه بخاطر شما بگذرد در میان آید مولانا گفت آیا چه حکمت بود که حضرت رسالت بنابی صلی الله علیه و آله
و سلم از مکّه بمدینه، هجرت نمودند شیخ رکن الدین ابوالفتح گفت بخاطر مچنان میرسد که بعضی کلمات حضرت موقوف
باین هجرت بود بنا بر آن انجارت تا آن کلمات بجمول پیوند بعد شیخ نظام الدین اولیا گفت بخاطر مچنان میرسد
که بعضی ناخشان مدینه منوره را قدرت و استطاعت سفر که معطل بود تا بخدمت آنحضرت رسیده کسب فیوض نمایند
حق سبحانه و تعالیٰ اورا بمدینه منوره فرستاد تا اهل نقصان به برکت خدمتش بحال رسد سبحان الله آن دوزبر
کوارد در این لباس تواضع یکدیگر فرمودند و در عهد پادشاه قطب الدین مبارکشاه که شیخ رکن الدین ابوالفتح
سه نوبت بدلی تشریف آورد اگر اوقات باشی نظام الدین اولیا صحبت میداشت و چون میخواست که بدین پادشاه
رود بر بخت روان می نشست و جای که ضرر بود بخت ایستاده میکرد تا اهل حاجت غرض بر قوم نموده بر بخت می انداختند
و دیوانخانه پادشاه قطب الدین مبارکشاه سه دبیر داشت از دود دبیر سواره سیکدشت و در دبیر نسیم پادشاه به استقبال
آمده چون شیخ فرود می آمد دستش گرفته باز درون می برد و بدو از نوی اسب پیش او می نشست و عذر بجز فرمودن قدم
میخواست در آنوقت خادم شیخ بموجب اشاره عیاض خلایق را پیش پادشاه میکشاند و او خود خوانده بر بزرگوار
موافق مدعا بخط خویش جواب می نوشت و از کان دولت بدان عمل مینمودند و چون مهلت خلایق ساخته شد
شیخ برخاسته بمنزل خود رفتی و از امیر خسرو نقل است که روزی عرس شیخ فرید الدین معود کج شکر بود شیخ
رکن الدین ابوالفتح و شیخ نظام الدین اولیا هر دو اینجا حاضر بودند چون قوالان سماع در دادند شیخ نظام الدین اولیا
و بعد و حال شده میخواست که برخیزد شیخ رکن الدین ابوالفتح دست بدامن او آورده بعد از زمانی شیخ دیکر
بوجد آمده برخاست و درین مرتبه شیخ رکن الدین ابوالفتح مانع نگشته و همسایه ویشان خود نیز قیام نمود و دست

شیخ رکن الدین

۷۲۳

عقالت و جوارح

بته باستان و بعد از سماع چون بر کدام منزل خود رفتند مولانا علم الدین از شیخ رکن الدین ابو الفتح پرسید که در منع اهل در
ملکوت ثانی موجب چه بود جواب داد که من در ازل مرتبه شیخ نظام الدین اولیا را در عالم ملکوت دیدم دستم تا انجا رسید
بار دوم در عالم جبروت دیدم چون دایم دستم تا انجا میرسد دست از دامنش باز داشتم و نفقت که شیخ رکن الدین
ابو الفتح خبر فوت شیخ نظام الدین اولیا شنیده از ملکان متوجه دہلی گردید و بدینجا رسید و لازم زیارت بجا آورد
و چون در همان ایام پادشاه غیاث الدین تغلقشاه از بنگالہ بحوالی دہلی رسید سپہریش سلطان محمد تغلقشاه استقبال
کرد و شیخ نیز پیشوای شتافت و پادشاه بجهت خوردن مہیانت سپہر بقصری کہ او نزدیکی افغان پور ساخته
فرمود آمد چون شیخ رکن الدین ابو الفتح انجا حاضر بود در حین طعام خوردن پادشاه گفت زود تر ازین از قصر بپاشید پادشاه
گفت بعد از اکل و شرب بیرون بروم شیخ دیگر بارہ پادشاه گفت و چون بہانہ قسم جواب شنید خود دست
بیرون رخت و مردم تیر همان حال دیدہ بر خاستند اما پادشاه با جمعی از مخصوصان نشسته ماند و هنوز شیخ بدین
درم بر سیدہ بود کہ سقف آن قصر فرو آمد و پادشاه را ہلاک ساخت و مردم پیش از پیش شیخ اعتقاد بہر سائیدہ
شیخ عثمان مسیح را کلستان ہرادت از سرتازہ کش و از مولانا اسمعیل و اگر نفقت کہ سہ ماہ قبل از انکہ شیخ رکن الدین
ابو الفتح رحلت نماید کیبارگی از خلق گنجہ از او کردید و اصلاً از حجرہ بر نی آمد مگر وقت نماز فرض پس ہشتاد و ہجہم رجب
روز پنج شنبہ بعد از نماز عصر مولانا علم الدین محمد را کہ خادم خاص بود درون طلبیدہ بہ تہیہ کفن و دفن اشارت نمود چون
آنحضرت را در زندی بود سجادہ و خرقة یکی از بزرگان عادی وقت نماز متعین تمام را بدرون خواندہ نماز فرض ادا کرد و سر
بسجہ ہنادرہ اماست حیات برب کانیات سپرد و بنا بر انکہ بمولف ہذا کتاب کہ حقیر فقیر محمد قاسم فرشتہ باشد
ان حقیقت نرسید کہ بعد از شیخ رکن الدین ابو الفتح چہ کسان بطناً بعد طناً بر سجادہ غایت نشسته اند لهذا از ان
ساکت شدہ بذکر شاہرہ مریدان ایشان پرداخت

ذکر سید جلال بخاری و سید سہروردی

و او سید صبح النوب است و نسبت او بانام علی الہادی جبین میرسد بدجلال بخاری بن سید علی بن محمد بن محمد

تاریخ فرشته

۷۷۵

مقاله دوازدهم

بن احمد بن محمد بن محمد بن علی اصغر بن جعفر بن امام علی الهادی گویند از بخارا ببلقان آمده در خانقاه شیخ فرید الدین مسعود کبک شکر فرود آمد و چون هوای تیز بود و گرمی داشت تمام داشت روزی بر سبایا خانقاه نشسته بود و گفت آه یح بخارا هر چندین فصل مطلوب است شیخ بهاء الدین ذکر نماید که در آن خانقاه بود از صفای باطن دریافته بخادم گفت برو صفای جماعت خانه بردار و صحن را جاروب بکش خادم بخدمت رسیده عمل نمود و مردم از آن خلاف عادت متعجب گشتند لیکن نیم روز بود که لکه ابری محاذی خانقاه پدید آمد و در صحن خانقاه معتدلتخم مرغ مگرکت باریدن گرفت و صحن پر زاله شد ابر ناپیدا گشت و یک ثانیه غیر از خانقاه جای دیگر نه افتاد و سید جلال مگرکت بسیار خورده باز زور رسید و خلافت ملتان یکان یکان زاله به تدریج بردند و چون وقت نماز ظهر شیخ جهت نماز بیرون آمد سید جلال بخارا بر او دیده افتاد کرد و گفت ای سید جلال بخاری در بخال زاله ملتان بهتر است یا بخ بخارا سید جلال بخاری مسرود شد و گفت که یک زاله ملتان بهتر از صد پر کالنج بخارا است و در همان روز از بخارا خرقه خلافت یافته بسکونت بلده ابر ناپیدا شد و مقبره او در آنجاست

ذکر شیخ حسن افغان رحمت الله علیه

او نیز از مریدان شیخ بهاء الدین ذکر ریاست همین حالت او را است و شیخ بر زبان مبارک گفته بود که در قیامت پیش کسی نرسد که ذکر نماید رکاه یا چه آورده گویم حسن افغان آورده ام و در کتاب فوائد القواد از شیخ نظام الدین اولیا مرقوم است که شیخ حسن مردی بود و صوفی خوانده بود بخدی که حرف زدن فی شجاعت ناما کوی لوح محفوظ در آینه دلش عکس انداخته بود و مکرر مردم به سطر بر کاغذی نوشته پیش او می بردند سطر از افادیت رسول الله و سطر از اقوال و مشایخ و سطر از آیات کلام محمد و می گفتند یا شیخ بگو که ازین اسطوار اخبار رسول الله کدام است و یا قرآن کدام و اقوال مشایخ کدام پس او اقول انکست بر سطر قرآنی نهاد و میگفت که این کلام حق تعالی است که نورش تا عرش اعظم می رسد و آنجا شامست و بعد از آنکه میگوید که در کتب رسول الله است که طاعت او تا سحر یعنی سبکترم پس سطر مشایخ مشهور شده گفتی که این اقوال بزرگان است که در کتب مساینه میگویند و هم شیخ نظام الدین اولیا نقل کرده که وقتی در مسجد مسعودی نامسکوند و در قریه غلکه که بجانب مشیقل نماید یا جب علما را خوف شد اتفاقاً شیخ

شیخ حسن افغان

مقاله دوم

۶۴۶

حسن افغان به بخارا رسیده سمت قبله ایستاده شد و بگفت اشاره طرف کعبه الله کرد و گفت بیت الله به پیش من
 طما که حاضر بودند بحشمت دیده سر بر قدم او نهادند و وقتی شیخ حسن افغان بگوچه میگذشت بهنگام مغرب مسجدی رسید
 دید که امامی نماز جماعت میکند در صورت بدو اقتدا نمود و بعد از سلام دست امام گرفته بگوشه برود و گفت ای خواجه مادرین نماز
 بجماعت بپوشیم و بشما اقتدا نمودیم شانه عین نماز از دلی به بخارا رفتند و برده از آنها خبر رسیده بلقان بر دید و از غلظت معسرتین
 شافقه در مقام فروغ شید و مادر و بنال شاپی سر و پا حیران در پیشان میکشیدیم این نماز را چه گویم چه نام نهیم و چه بگویم

ذکر شیخ احمد رحمة الله علیه

او از مردان شیخ صدر الدین عارف و اوایل مال در قندار نوظل داشت مردی بود شارب الخمر و بی حسرتین و استیلا
 و آنچه خود مخدق ماری رخصت گرفته برسم تجارت بلقان رفت و بی و مشوق بصری بود روزی در دکانی نشسته بود
 که شیخ صدر الدین عارف که زیارت شیخ بهاء الدین ذکر با میرفت نظارش بر و افتاده خادمی را فرستاد تا او را بطریق
 دانی بیار و خود بمقره پدر بزرگوار رسیده زیارت شیخ بجا آورد و بعد از آنکه خادم شیخ احمد را بخدمت او آورد شیخ
 با خود گفت و برده پهلوی خویش نشاند چون هو اکرم بود شربت طلبیده قدری خود نوشید و باقی را به شیخ احمد داد
 چون شربت بنوشید با شایسته اصحاب محضت بر رویش کشود چنانکه فی الحال اناسیت نموده شرف ارادت شربت
 و از نقد جنس بر مر داشت ایشان را غنای ساخت و ترک تجویج بنوعی اختیار کرد که هفت سال در
 گوشه انزوا اختیار کرده بیاد حق مشغول بود و هر زمان از شیخ فیض می یافت و از او ایل و استیلا گشت و در فواید کفوا
 از شیخ نظام الدین اولیا منقول است که مد او را بخدمت پدر و غالب شده و انصاف مشغولی می چشم نمیکشود و گفته
 در رستان که هواد نهایت بر دست بود با حلهای حلت علی بنی در آن در نک کرده زبان مناجات
 که الهی تو باد شایسته و در طاعت بندگان بی نیازی از غایت لطف و محبت بندگان بی بضاعت
 به نوازی می محبت تو تا قرب در تیر خود را بکسب بران بگویم و حق عار سجد که در دهگاه ما مرتبه توانست
 که بسی خلاق را بوسید شفاعت تو از انش و در حق نام بگویم شیخ احمد گفت با خدا یا محبت تا مدتی

تاریخ فرشته

۴۴۴

در محبت تراعدی نه بدین گفتگو پنجم پس از آن فرمان رسید که من ترا مشوق خود ساختم تو بجه طلبان خود را حاجت من ساز شیخ احمد چون این بشنید از آب برآمده راه خانه خویش پیش گرفت العرض در راه هر جا که میرسید همی شنید که گفتند که شیخ احمد مشوق می آید گویند حبس به او بجای رسید که از نماز هم بازماند و چون علما و فضلا تکلیف نمودند که خود را از دست وی شوری باز آورده نماز پنج وقت گذار گفت قدرت بر نماز دارم اما فاتحه الکتاب نتوانم گفت نماز پنج فاتحه در نیست شیخ گفت فاتحه بخوانم اما ایاک بگفد و ایاک نستعین میگویم گفتند اینهم جایز نیست البته تمام سوره فاتحه قراءت با پدر کرد شیخ به تکلیف علما نماز قیام نمود چون بایاک گفت و ایاک نستعین رسید از سر بر موی او قطره غنی چکید چنانکه خرقه آلوده گشت ناچار رو بعلما کرده گفت که انی بزرگان من مانند زن عایضه ام بر من نماز روا نیست دست از من بردارید

ذکر مولانا شیخ حسام الدین نورالدین مرثیه

او هم در سلک مریدان شیخ صدر الدین عارف انتظام داشت در روزی شیخ صدر الدین عارف بزیارت قبر شیخ بهاء الدین ذکر یارقه بود و مولانا شیخ حسام الدین همراهِ بود بخاطر مولانا حسام الدین گذشت که چه باشد که معتمد از یکنوار زمین در پایان شیخ بمن دهند تا از برکت جلال آن بزرگوار از عذاب دوزخ برسم و فی الفور شیخ صدر الدین عارف دو بوی کرده گفت مولانا حسام الدین زمین برای مزار شاد ریخت نیست اما حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم زمین پاکت جنت شاد بلده بدادن تعیین فرموده اند قبر شاد را اینجا خواهد بود گویند مولانا در بلده بدادن شبی از شهادت واقعه حضرت رسالت پناه می دادید که در فلان موضع گمشته و ضو میسازد پس علی الصبح مولانا بد بخارقه دید که زمین تراست گفت مرا همین جا دفن کنند خوشکه بهما بخارقه فون است

ذکر مولانا علاء الدین رحمته الله علیه

او یکی از مریدان شیخ صدر الدین عارف است و مردی فاضل و محقق بوده چهار سال در خدمت آن محرم راز بسر برده و شیخ او را همیشه محبوب الله میگفت و در شب نماز روزی دو بار ختم کلام الله کردی و شیخ جمال بخشید و از مریدان شیخ

مجاهد الدین ذکر یا است اما تربیت از شیخ صدر الدین عارف یافه از علوم ظاهری و باطنی نصیبی کامل داشت و قاضی
عادت از او بسیار سر میزد و تبرکش در اچ است

ذکر شیخ وحید الدین عثمان المشهور بستیاح

از شیخ نصیر الدین اودی المشهور بچراغ دہلی نقل است که شیخ وحید الدین عثمان سیاح را دیده بودم
روزی در کیلو کهری کن آب مرید شیخ رکن الدین عارف شده چنان ترک تجرید نمود که غیر از یک لنگ که ستر
عورت کند هیچ چیز بر نداشت و با کمال بسراخ بلقان رفته نحوه عارف شیخ التیخ شیخ سبأ
الدین عمر سرور دی پیش او خواند و قرآن مجید حفظ کرد و مشهور است که چون بر خشت شیخ عازم سفر شده قدم
بسیاح گذاشت و ابرین و عصا بهم برداشت اما همان لنگ داشت و مجرد سیاحی میکرد تا بلکه رسیده جگه گذارد و
از آنجا بگذشته یکسایه در آنجا معتمد گشت و باز بوسه جگه معطر رفته بطواف پرداخت و چون هوای تیز بود
حضرت خضر علیه السلام حاضر گشته باستین خویش سایه بر آورده خود نیز بطواف مشغول شد و شیخ اگر چه او را شناخت
لیکن بیسج نکفت بعد از آن بلقان آمده شیخ رکن الدین را در یافت شیخ گفت خوب کردی که زود آمدی و اگر نه
خف می شدی پس لباس فامه خود را در پوشا میداد و دستار از سر برداشته بر سر او نهاد و پس از چند روز حکم
کرد برود و دہلی باش و کمز اوقات در ملازمت شیخ نظام الدین اولیا سپری کرد و سر جا که شیخ منزل غنیمت گنبد
هماجا باش و دعایین بستیخ برسان و شیخ وحید الدین عثمان سیاح چون دہلی رسید شیخ نظام الدین اولیا
دید و اول سلام شیخ رکن الدین رسانید و شیخ بر خاسته علیکم السلام گفت پس بیان ایشان محبت کلی بستم
شیخ وحید الدین عثمان نیز در ملازمت شیخ نظام الدین اولیا می بود و بساعت دو بعد سیلی تمام داشت و قبل از عصری
که پادشاه غیاث الدین در باب ترک سیاح شیخ نظام الدین اولیا بگفت حکم کرده بود که هرگاه مطربی و قوالی سرود
کند و صوفی نفس کوید و ناسنس از خاک کنند یا بر آن بیسج قوالی و صوفی طاعنای آن نمود که پیرامون صوت و سماع
کرد و الغرض در آن ایام روزی شیخ وحید الدین عثمان سیاح در جماعتی غرض نشسته بود میر حسن قلیل دلد میر حیات
که معتز قوالان شیخ نظام الدین اولیا بوده در سلک علوف خواران او منتظم گشت با دوسه قلیل از آنجا میگشت

تاریخ فرشته

۲۶۹

مقاله دارم

شیخ حیدر الدین عثمان سیاح را دیده نزد او نشست شیخ و حیدر الدین عثمان سیاح که فریفته حسن صوت او بود گفت ای میر حسن توانی آهسته چیزی بخوانی او جواب داد که شیخ قدغن پادشاه را در نیاب نیکو میدارد بنوعی که بچشم قرار از حسن صوت نمی تواند خواند شیخ گفت اینجا بچشم نیست در می بینم و با هستی می شنوم حسن قوال چون ابرام شیخ از مدتها در دیده ناچار این بیت در پرده عشاق شروع کرد **بلیت** را در دین برآمد و صوفی را عفت و رنسا محذی شد و عاشق ها که هست شیخ بخود استماع آن احوال بشد و رفت و رفت چنان شد که در مکتوب خواند این خبر شنیده و رتب دو بیت نغمه حاضر شدند و صوفیان آن محله جمع گشته صحبت طوطای سحر و چون این خبر در شهر منتشر گشت مردم بسیار به از اهل و جد و مال و چه از اهل فقر و حجت ناما در محله شیخ و حیدر الدین عثمان سیاح گشتند و شیخ با جمعیت که قریب سه هزار کس بودند راه تعلق آباد پیش گرفتند و از آنجا تا دهلی قریب یک فرسنگ بود و منبع و شریف متحرک شده قتل شیخ و قوالان جسمم کردند و آورده اند که چون شیخ بدان وضع قریب تعلق آباد رسید پادشاه غیاث الدین تغلق شاه ملک شادیر که از جمله غاصان بود فرستاد که حقیقت غوغا بجوم بخاطر آورد پس ملک شادی اسپ تا حقه چون نزدیک با ایشان رسید دید که شیخ و حیدر الدین عثمان سیاح و دیگر صوفیان و مطربان توابع کنان و سرود کو یان می آیند فی الحال برگشته حقیقت حال بعرض پادشاه رسانیدند پادشاه گفت بنوعی این شخص را او بکنم که موجب عبرت دیگران گردد پس گفت که تذکر خسرو خان قاتل پادشاه قطب الدین مبارکش حاضر سازند تا به پیغمبر که به محبت دارند این شیخ گرفته است بعد از نماز که به محبت و امامت هین دم از او باز یافت نمایند جمیع خدمت حاضر بودند و می گفتند یکی عرض کردند که این شیخ فریفته او را رد کرده هیچ چیز نگرفته است لذا استماع این سخن دل پادشاه را مغلب القلوب بنوعی نرم ساخت که بملک شاد گفت بهرعت رفته شیخ را و ما برسان و در محل خاص فرود آورده و اطعمه و آب شرب حاضر ساز و قوالان را انعام بده و ملک شادی ایشان را به محبت سرور و معاد است و جانب خود شکرانه خوب گذرانید و شیخ طاعت آن نموده از تعلق آباد بدان لغو نام و غوغا غیاث رسید و شیخ نظام الدین اولیاء را بهرست مکرر در چند روز آنجا

ذکر مجدد و هم جهانیان سید جلال الدین حسین بخاری

سید جلال الدین حسین بخاری

مقالہ دوم

۲۸۰

اَن کوہِ معدن سیادت سلطانِ سداوقِ سعادت اَن عامی دینِ سلالہ پاک فرزندِ نبی
خاصِ لولاک بانیِ شریعت و طریقت استادِ مشائخِ حقیقت اندر پیِ مصطفیٰ در اسلام ارفعِ نہاد
برزینِ کام سیاحِ جهانِ براہِ دینی برداشته توشہ نصیبی ہمسایہ شہج کبیر ہم زایر و ضیہ
ہمسیر آمد ز خدا معینِ بابش مخدومِ جانیانِ خطایش دینا بر آنکہ در تقدیم و تاخیر مشائخِ تقدیم رہا
منظور است حضرت مخدومِ جانیان را مؤخر نوشتہ شد و بعد اَن حضرت سید جلال بخاری چون از پیر خود شیخ
بہاء الدین ذکر یا عرفہ خلافت یافتہ بموجبِ رخصت با چہ آمد و بمقتضایِ شریعت نبوی متاہل شد و اورا سہ ہفتاد
کشت یکی سید احمد کیر دوم سید بہاء الدین سیم پید محمد و از سید احمد کیر کہ سجادہ نشین پدر خود بود دو فرزند سعاد
وجود آمد مذکور یکی مخدومِ جانیان سید جلال الدین بخاری دوم صدر الدین را جو قتال است و سید احمد کیر سید جلال
الدین صہن بخاری را ہفت سالگی نزد شیخ جمال خجندی کہ از مریدانِ شیخ بہاء الدین ذکر یا بود برده بدست بوئس
او مشرف ساخت پس شیخ جمال خجندی طبقِ حشر حاضر ساخت و باہل مجلس ممت نمود سید جلال الدین
بخاری حشر مارا با حصہ خورد شیخ جمال خجندی متفطن گشتہ پرسید کہ خمارا چرا با حصہ خوردی گفت خرمایم کہ از دست
شمار برسد غمہ اَن توان انداخت شیخ گفت آری توان ہسری کہ مانند اَن خود تا قیامت منور داری سید جلال الدین
بخاری عالمی بود متبحر و در علوم عقلی و فنی شغف بسیار کشیدہ بود و معیتِ بان نبود کہ مرید یکت کس بودہ بجای دیگر
رجوع ننماید و میکفت کہ جمیع فضل و مشائخ را باید دید و از ہر کدام نصیبی و فیضی رہود و از پیر خویش شیخ احمد عرفہ خلافت
یافت دیگر از شیخ رکن الدین ابو الفتح نقلت کہ سالہا اورا خدمت کردہ بجانب مکہ و مدینہ و مصر و شام و
بیت المقدس و روم و عراقین و خسر اسان و بلج و بخارا سفر فرمود و چہ دین حج کرد و از آنچہ شش حج اکبر
نمود و در مدینہ رسول اللہ سلطان العلماء الحدیث عقیف الدین بن سعد الدین علی الشافعی البیہی را ملاقات
کردہ مدت دو سال در آن مکان شریف ملازمت بہجت بودہ متحاورت و غیرہ پیش و گذراہند و کوہ عقیف
القرن حشرہ فرشیج رشید الدین محمد ابو القاسم صوفی پست شدہ و وی از شیخ الشیخ شہاب الدین عسکری
یافتہ و ہمچنین مدائشای عسکریج شیخ حمید الدین بن محمود الحبیبی سرمدی رسیدہ از او نیز عرفہ و فیض رہود و سید
حمید الدین

تاریخ فرشته

۸۱

مقاله دوازدهم

حمید الدین از شیخ محمد بن ابراهیم نساجی دوی از شیخ نظام الدین ابو الطحار بخاری و گویند سید جلال الدین حسین بخاری در اشای سیر و سلوک سید و چند اهل کمال را در بایسته و از همه فیض کفی نصیبش گشت و وقتیکه سید در مکّه معظمه بود میان او و شیخ عبد الله شافعی صحبت و محبت روی نموده روزی طواف میکرد و دید که خلف کعبه معلّق است و دیوار طاهری بر جانبیت متحرّک شد شیخ عبد الله شافعی گفت شیخ فرمود ان کعبه داحت الی زیارت قطب که سید نصیر الدین محمّد بنی کعبه بزبانت قطب هند شیخ نصیر الدین رفته است و از آنکه او مقام متحرّکین دارد و از مستی آمدن توانست کعبه بخارست و نیز شیخ بر زبان آورد که الی الان در دجلی اگر چه آن درویشان که بودند نمانده اند اما تاثیر و برکات ایشان در قطب الدین نصیر الدین محمود است و بالفعل چراغ آن شهر است و وجه شهرت آنجا بچراغ دجلی گویا همین است الغرض سید جلال الدین بخاری همین که این سخن بشنید نیت کرد که چون بهندوستان مراجعت بکند بدجلی رفته شیخ نصیر الدین محمود را در یاد ببرد و لذّتی که بوطن خود که آنچه باشد نمود در سینه اش و سبعین و سبعمایه بدجلی آمد شیخ نصیر الدین محمود را در یافت شیخ گفت الحمد لله غلّی که باین فقر برده بودند بوقع پوست دایم فرمود که رحمت خدای بر شیخ عبد الله شافعی باد که مرا بدین دولت رسانید و کالات عالات سید جلال الدین حسین بخاری در کتاب قطبی که تصنیف یکی از درویشان اوست بشیخ و بطریق خود شده لهذا از طول اندیشیده برخیز از آن مسطور سیکر داند وجه خطاب آن جناب مخدوم جهانیان این است که شب عیدی بر سر قبر شیخ بهاء الدین ذکر بابت قرآن مشغول بود و از روح او عیدی خواست در خجورت آورد و رسید که خدا تعالی ترا مخدوم جهانیان خطاب فرمود عیدی تو بهیئت بده از آنجا بقبره شیخ صدر الدین عارف رفت و عیدی خواست آنجا نیز آواز آمد که عیدی بهمانست که حضرت بابا فرموده آنجا برو منه برو و مرشد خود شیخ رکن الدین ابو القاسم رفت میخواست که عید به طلبه آواز آمد بهمان عیدی تنگ که حضرت جد و پدر فرمودند و چون از آنجا برآمد بهر جا که میرسد میگویند که مخدوم جهانیان می آید و وقتی شیخ رکن الدین ابو القاسم از بلندی میخواست که فرود آید چون زین بسیار بست بود سید جلال الدین حسین بخاری در لحظه بالای زین افتاده سینه مبارک را بجای زین ساخت و التماس نمود که آنحضرت پابران نهاده فرود آیند شیخ از مشاهده آن حالت انکشت شهادت بدندان گرفته گفت ای ت . . .

سید صلال الدین حسین بخاری

۷۸۲

مقاله دوازدهم

بچگی مسدود است و کس با نجان غیر سیدان در مرتبه ولاست محض بجای رسیده که فوق آن حد ثبوت پس سید بر داشته
 و شش پشید و سید مبارک بر سید او مالید و روزی سید بندها شت مشغول بود و پسر خود چهار ساله او کرد و مصلحت
 میبخت بعد از سلام رو بموی سید شمس الدین نام غیزی که در آنجا نشسته بود کرد و گفت که مشکل این پسر زنده بماند
 چرا که در عین نماز خاطر من بدو میسر کرد اما حاصل وقت نهران طفل تب کرده همان شب در گذشت و در یکی از قصبات
 اچم مردی بود کسی ملا وجهه الدین محمد روزی جهت کاری بخانه غیزی که مولانا نصیر الدین ابو المعالی نام داشت
 رفت و با نجان قبول کرد و در خواب دید که بجای هجوم خلافت نشسته شخصی تذکر میگوید و میفرماید که هر که کار دنیا بر کار دین
 مقدم دارد بر دو کار او در خاک افتد چون سید ارشد از مردم پرسید که درین حوالی کسی که تذکر میفرماید با کیت گفتند
 جلال بخاری در آنجا تذکر میگوید ملا وجهه الدین محمد هرگز او را ندیده بود و روز دویم احرام زیارت بسته با چهره رفت چون بهمان
 صورت که در خواب دیده بود معاینه کرد با اعتقاد وافر سر فرودش گذاشت سید فرمود با باله کار دنیا بر غنی مقدم
 نباید داشت ملا وجهه الدین محمد بنیر متعقد گشته مرید شد و روزی شیخ کیر الدین اسمعیل در عهد عودی و فیکه سید
 در مجلس مدعو شده بود پرسید که شمار از ولادت چیزی بیاد هست جواب داد که روز ششم از ولادت عورتی ترا شست
 و درخت پوشانید بیاد است و او را می شناسم و نقلت از مولانا شهاب الدین برهان که سید در ماه رمضان
 بر خاتمت بعضی از معتقدان و اصل صلاح در مسجد اچم متعقد بود و در شبی چشمه که نصف لایحه فزون نسیم موصوفه
 که با یکا بی نزدیک آنجا می نشستند روزی سومره نام والی اچم بدیدن سید آمد و هجوم درویشان دیده خدمتی بخاطر
 رسید و بر خست سید بعضی از ایشان را از مسجد بیرون کرد سید گفت سومره مکر و لواده شده که با درویشان در می افتد
 و سومره در دم دیوانه شده با صدمه بخت چاک زده در شهر اچم غوغا شد که حاکم دیوانه گشت ناچار بزرگان بلده
 اتفاق کرده و زنجیر بر پایش نهادند و مادرش خدمت سید آمده یعنی روزی تمام گفت ایچموم بهمانیان شفقت شما در بار
 حالیان یکسان است بنا بر این که این جوان را باین پیر نال عاجز بکشید سید فاخته خوانده فرمود که او را غسل دهید و درخت
 پوشانیده بر سر قبر شیخ جمال الدین حجتندی برید و زیارت فرموده و من لایه چون چنین کردند کمال خود آمده و سید
 و پای سید پوشیده از درویشان معذرت خواست و در گذشته از معقولان که در پی از شمس الدین که در حج آخر براه سید

تاریخ مرثیه

۷۸۳

مقاله دوازدهم

منقولست که چون از او به بکرانه دیار رسید با جمعی از درویشان بجهاد درآمد پس از چند روز در ویش از آرزوی ماهی تازه
 شنید بخور باطن دریا قه متبسم فرمود و گفت خدا تعالی بر همه چیز قادر است نمیتواند که درویش نرا با زور رساند و در همان
 زمان ماهی که بمقدار دوسم بود از دریا حبه نزد درویشان افتاد فی الحال بریان کرده بمصرف رسانیدند و گویند روزی که
 کشتی بسبب عمل معصوم در سید جلال الدین حسین بخاری حبه زیارت ام المصطفیٰ اما خواججه رفته بشرف دریافت
 آن سعادت شرف کشت قضا در آن روز تا بوقت نزدیک قبر اما خواججه آوردند که دفن نمایند شنید از مردم پرسید که
 جنازه کیت کفند جنازه شیخ بدر الدین مینی است که سی سال در حرمین الشریفین مجاور بوده و دیر فرزند از کتله بخنده
 به تلاوت قرآن مشغول شده ناگاه در گذشت سید لحظه سر کبریا بآن گفت که فرموده گفت این بزرگوار را دفن نکنید
 شاید که سگته شده باشد پس تابوت را بسجدهی که کنار دریا بود برده در رابست و تابوت را بکشود و شیخ بدر الدین
 مینی را بر آورده بر بوریای مسجد خا بایند و دور کت نماز کرده به تلاوت کلام الهی مشغول گشت پس از آن بفرمان
 می الذی لایوت شیخ بدر الدین مینی سحرکت آمده برخاست و دست سید بر سید و از احوال پرسیده جامه
 خاصه خود به او پوشانید فرمود تا دروازه مسجد کشوده بآنک نماز عصر گویند چنانچه شیخ بدر الدین مینی امانت کرد
 در ویشان اقتدا کردند روز دهم سید بر فافت شیخ بدر الدین مینی روانه کعبه الله شده و سعادت طواف با
 باز به سبزه شیخ بدینه رفت و مجدداً بزیارت سرور کاینات سرفراز گشت کت التسلام علیک یا قدا
 آواز علیک التسلام یا ولدی شنید و پس از آن سفر برگشته چون با چهر رسید در هفتاد و هفت سالگی در بعض
 روز بروز ضعیف میشد تا روز عید قربان بعد از ادای دو کانه ازین جهان بجهان جاودانی انتقال نمود و در جهان
 مدفون گشت در کتب مغیره مظهر هست که مخدوم جهانیان سید جلال الدین حسین بخاری کسی را بر بزرگی میگرد
 و میگفت که این کار راه پیمانی از اینها نگردیده علی هرگاه کسی بقتضای ارادت بخدمت او آمدی شنید گفتی من
 از آنها نیستم که شخصی را بریدم اما اعتقاد خواست میکنم و بقضای حدیث نبوی به برادری میگیرم چه که در حدیث آمده
 ان الله می کریم یسخری ان یغیب الریح بین یدی او انه ویرسید میکیف که ای قوم که بجایهای مشایخ نرفت میکنند
 چون غسل در دمن بآن غسل میکنم چه که وفقی حضرت رسالت پناهی با اصحاب بخانه در آمد و خانه مملو گشت در آن

سید جلال الدین حسین بخاری

۷۸۴

لہذا درود

در آن شبی جسیر بن عبداللہ اعلیٰ بیامد و جای بنافہ سپردن نشست حضرت واقف شدہ ہمارا تو دبر گرفت و چیدہ پیش او انداخت و گفت بر زمین کتروہ بر آن بشین پس چریں آن جامہ را گرفت و بر سر و چشم مالیدہ بتنا و تبرکات مدت العمر کما داشت

ذکر سید صدر الدین را جو ی علیہ الرحمۃ

او برادر خود مخدوم جہانیاں سید جلال الدین حسین بخاری است از علوم ظاہری و باطنی شہرت تمام داشت و صفت جلالت او غالب بودہ ہمسچہ بر زبان آوردی چنان شدی چنانچہ روزی سپرو یکی از متعلقان را یکناہ ریش تراشیدہ و اسکنین نزد سید آمدہ صورت حال باز نمود سید بر زبان آورد کہ او نیز بدست خویش ریش خود تراشیدہ بہر خواہد رسید ہمدان زمان مخدوم نادر سہر تراشی طلبیدہ گفت زود باش و محسن من تراش اما سر تراش ترسیدہ استرہ و اینہ پیش او گذارے خود را بہ بہانہ دست نشستن بیرون انداخت العرف مخدوم زادہ ناچار اینہ پیش ہنادہ و استرہ گرفتہ چنانچہ بر زبان سید جاری شدہ بود ریش خود بشمار شد و بہر شہرت کہ بہر کس کہ تیر نظر کردی اودہ لحظہ افتادہ جا زادی چنانکہ کافر ی از قوم جہان نزد مخدوم جہانیاں سید جلال الدین حسین بخاری آمدہ مسلمان شد و سید اورا عبد اللہ نام کردہ تربیت فرمود چنانکہ اندک مدتی شہری عظیم رونو غوغا جہان افتادہ الحاصل روزی عبد اللہ حسب الاستعا جہت سید صدر الدین را جو ی قال حاضر بود و بنا بر این سید بجانب او گناہ کرد پس عبد اللہ از باہ افتادہ بغیر اود فغان سکیت سوختم سوختم و چہرہ مشکہای آب بردار میخستند سودی نکرد و بہمان سوز در گذشت و گویند وقتی کہ مخدوم جہانیاں سید جلال الدین حسین بخاری گرفتار مرض الموت بود کافر ی فوہون نام کہ از جانب پادشاہ فیروز باریکت عالم پہ بود در آن حالت بدیدن سید آمد و گفت خدا یستالی ذات شریف شمارا کہ ختم اولیا است چنانکہ حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ختم انبیا بودند صحت بخند رسید بہ برادر خود سید صدر الدین را جو ی قال گفت کہ چون اینرا قرار بخوت حضرت رست بنا کرد ہمکم شریعت مسلمان شدہ شما و یاران مجلس گواہ باشید و اورا مسلمان سبارید فوہون چون از آن مجلس از رفس تکلیف اسلام بگریخت و بخدمت فیروز شاہ باریکت رسیدہ صورت حال باز نمود و پادشاہ با وجودیکہ

تاریخ مرثیه

۷۸۵

معامله دوازدهم

اورا دوست میداشت گفت چون چنین گفته مسلمان حقیق شده چون در آن حبشه روز رسید رحمت حق پرست
سید صدرالدین را جوی قتال بعد از ادای نوازم زیادت مع کوهان جهت فضل معامل نواهیون متوجه دلی شد
و بعد از آنکه نواحی شحر رسید پادشاه عازم استقبال شده از علماء پرسید که در باب نواهیون چه می اندیشید شیخ
محمد بهر قاضی عبدالمقدر تنها میبری که بحدت وجودت طبع مشهور بود بعرض رسانید که چون پادشاه به استقبال
تشریف بردند در مجلس اول از سید سوال نمایند که حضرت سید برای قصه کافر تشریف آورده اند چون گویند بی براس
معامله کافر آمده ام هر آینه است در کفر او خواهد شد و من معنی در آمده بحث خواهم کرد الغرض پادشاه بکلمه
داد در مجلس اولی پرسید که آنحضرت بجهت مهم الکافر آمده اند سید گفت آری برای قصه آن مسلم آمده ام من
اشنا شیخ محمد پیش آمده گفت بایستد بآن کلمه که او گفته حب الکلم شرع اسلام لازم می آید سید گفت اینچونم زاده
از سخن شمار ایجه دیانت نمی آید مگر کفن خود کنید و تیر بجایب او نظر کرد آخرش او هماندم در مجلس در شکم
به رسانیده بخانه رفت و قاضی عبدالمقدر تنها میبری که در آنجلس حاضر بود بر غایت دعوی کرد که من بین میگردانم
دارم اورا بمن بخشید سید گفت او گذشته باشد لیکن فرزند او که در شکم مادر است از اهل تقوی خواهد شد و شیخ محمد
فرصت نیافته در گذشت و اورا بهری تولد شده شیخ ابوالفتح نام کردند و او در ویش و دانستند که سرکشت
والی الان مقبره او در جوهور است و پادشاه فیروز شاه باریکت محبت یندو شیخ مشایخ نموده نواهیون را
سید را جوی قتال بهر وقت بوجوب شرع هر چه لازم آید جلال کنند سید گفت ای نواهیون تو مسلمان شده
شمار اسلام آشکارا کن و چون قبول کنی بگردد بقتل آورده مرا حجت باجم نموده و تنها بجای برادر و الا کفر باز شاد خواجه
شول بوده در گذشت و مقبره او بهیچاست

ذکر سیر الدین اسماعیل علیه الرحمه

او از مریدان مخدوم بهایان سید جلال الدین حسین بکلیت بعد از وفات آنحضرت شمه عارف و از دستهای خاصه
را جوی قتال خوانده کسب کمالات نمود و لیکن تا بهم که شمه عارف میخواند مجذوبی بجای نام بگفت که امانت شمرت

کبیر الدین اسماعیل

۷۸۶

عالم دوازدهم

داشت که به کجایی بان مجلس حاضر میشد و گویند شیخ کبیر الدین را عادت چنان بود که چون غمی از شب گذشته بزیارت
پیر خود میخاست و در میان سید جلال الدین حسین بخاری رقی و با اشاره آخت شهادت در وازه کند گشوده درون شای
و نماز بنهاده کرده حشم کلام الله نموده بیرون آمدی و باز با اشاره آخت شهادت در وازه کند مقفل کردی قضا را بشی
یکی مجذوب بر سر قبر مخدوم جهانان سید جلال الدین حسین بود انحال از شیخ کبیر الدین اسماعیل مشاهده کرده ماحسرا
بسمع سید صدر الدین راجوی قال رسانید و شیخ کبیر الدین اسماعیل بنور باطن در ماقده از افعال در آن روز سبق خواند
نرفت و سید صدر الدین راجوی قال بمنزل او رفته و چنانچه خویش برده در تعظیم او کوشید و غفلت کبیر الدین حمید
دو پسر داشت یکی عباد الشکور و دیگری عبد الغفور که در صورت و سیرت بی نظیر بودند و با وجود خوردن لی
شب در روز در خدمت پدر کجب علوم مشغول بوده بطریق درویشان دانا با آهنگی و سخن سنجیدگی اوقات
میکزرا نیند چون وقت رحلت شیخ در رسید هر دو پسر را پیش خوانده گفت هرگاه مشکلی شمار پیش آید بر سر
قبرم حاضر شده بگوئید که بتوفیق الله تعالی جواب آن خواهد رسید شنید و پنهان میشد که او گفته بود

خاتمه در ذکر کیفیت هندوستان حجت نشان

در تاریخ بابر میفرماید که ملک هند مرکب از اقلیم اول و دوم و سیم است و بیج طوط باقیم چهارم انفصال
دارد و ممکن است غریب مشق بر قاعده در سوم عجیب بلاد و صحارایش و دیگر ممالک است که در این بعضی اندک
بن و عربان بدویانی الجبل مناسبی هستند و اهل هند است و کشید و شیلان ملک و انقشده است و انهار بزرگ
هند از کوهستان کشید و انحدود برآمده هر یک است بسیاری از بلاد و قری رانان کشته شش ندری جانب غرب جریان
دارد و در فوجی ملتان جمع گجاشده و باب سنده پشته قریب همت در دریای عمان مسیر یزد و اسامی آنها این
است و سیاه و درای و چناب و بهت و سنده است را در قدیم حکیم میگفته چنانکه در بعضی سنده و سیلاب بهم میخاستند
و غیر این شش آب انهار دیگر بسیار است که منبع آن نیز کوهستان است مثل جی و گنگ و گنگ و گنگ و گنگ
و گوی و گنگ و گنگ و غیر ذلک لیکن اینها بسوی مشرق جاری شده و از غلا سیت بخاک کدشته بر میگشت

تاریخ فرشته

۷۸۶

مقاله دوازدهم

پوسته بدریا طح می شود و دیگر نه س که منبع آن غیر از کوهستان مذکور باشد تیر در هندوستان بسیار است مانند جیل و نیاس و سون و سوی و اینها نیز بکلیت منقل شده بحیط میریزد و در کن هم نه بسیار است مثل گکنت و نریده و بتنی و پورنه و گکنت که حکمت و کشته و دیوره و مندره اما سه نرسا بن بجانب مغرب جریان دارد و باقی طرف مشرق و بواسطه مسواری اراضی از اکثر انهار جو بهیا میتوان برآورد که باغات و زراعت تو اکرد و با وجود آنکه بعضی مواضع را استعداد آن هست که جو بهیا کند آب زراعت و بستان جای سازند لیکن متعارف مردم آن شد چه که از دیدن آب و وزیدن نسیم خلی و ذوقی ندارند چنانکه بحسب اتفاق اگر در غیری خیمه یکی از ارباب اقتدا برکنار نهی واقع شود سزا پرده کشیده جانب آب ستور میزند و عمارتش برنزدان مشابیهی تمام دارد و بلا و قصبه اش چسبکن و بی صفات کمر بلده حیدر آباد کلکند که ساخته و پر داخته محمد علی قطشاه است و در لطافت و صفا برابری شجرهای دیگر میکند بلکه دعوی برتری سینما ید معذاجه اول آب در کوه و بازارش بکمال وسعت واقع گشته در میانش آب علی که دام جاریست و در کالین و فضایش همه از کج و سنگ ساخته شد هر دو طرف درختان سایه دار دارد و دیگر در هند جگلهای سخت و بیشه های پر درخت بسیار دارد و بعد یکد باعث سرشی راجاها و رعیت میشود و در کثرت مردم و فنونی موافقی هیچ ملک مشابیهت ندارد و دیرانی و آبادانی آنوقت بنهایت آسان است چه که خاسته ای ایشان خلقت و ظروف سفالی پس قطع لعلق از آنها کرده در ساعت بانوایی بجای دیگر میروند و فی الفور مثل اول خانه ساخته و ظروف بهم رسانیده کج و کار جمیع دارند و مزد و عانت خویشی انگشت که موافق سرطان داشت و سبیل و میزان است بآب باران میرسد و مزد و عانت جمیع که موافق عقرب و شمس و جدی و دلو است بی آنکه از باران و جوی و بیا فطره آبی محمد و معاون گردد به ششم و سیم مادر غایت خوی بهم میرسد و موجب حیرت می گردد و هوای هند بنا بر قرب جوار محیط و کثرت بارندگی رطوبت تمام دارد و از خصایص هند فصول ثلاثه است و هر فصلی چهار ماه دارد و آنرا تا بستان برسات از زمینان خوانند و بنای ماههای ایشان بر دور قمر است از مقابل لیکن بنای فصول ثلاثه بر دور هر دو یعنی قمر و ماه نهاده اند و کیفیتش آنست که هرگاه استقبالی ماه قمری مثلاً روز دوشنبه باشد و در پانزدهم یا بیستم بخوبی سلطان شود آن را ماه ساکن نام کرده ماه قمری

در کیفیت هندوستان

مطالعہ دارو

دیکر را بهادون نام بنهند و ده روز و کثری از تفاوت سال شمسی است تا حاصل در سال نسیم گنبد کرده یک ماه دیگر بجا
می نمایند و انگاه را یکبار اضاف بر سات ساخته افضل را پنجاه تسری میسازند و یکبار داخل رشتان کرده افضل را پنجاه
میکنند و یکبار داخل تابستان نموده آنرا پنج ماه میگردانند پس هر یک از فصول ثلاثه بخت بندی برین پنج است
اساده و سادون و اسوج و کاکت و این چهار ماه بر سات است موافق سلطان و اسد و سنبه و میزان اما بخت
شش روز و کثری از پنج میزان اعتبار میکنند و این کثر بنا بر تفاوت ماههای شمسی و قمریست و دیکر را کسر و پس
و بهاکن و این چهار ماه رشتان است از ایام او حسر میزان تا ایام او خرد و پس چری از میزان داخل رشتان
باشد و چری از دلو خارج آن دیکر حیت و بیا که وجهه و اساده این چهار ماه تابستان است از فنها ی رشتان
تا بستم جزا قوت باران در دو ماه اولیت که سادون و بهادون باشد و قوت سرما در دو ماه میانه است
که پوس و مانجه باشد و قوت گرما در دو ماه آخریت که جبهه و اساده باشد و این ملاحظه سال شمسی بشش قسم
منقسم میشود پس که نام نامی دارد سادون و بهادون را بر کهارت خوانند و اسوج و کاکت را سر دورت و کسر
و پوس را بیوت و روت ماه بهاکن را شروت و حیت و میاک و نسبت رت جبهه و اساده و کونکم رت
کویند و یکبار از اعتبار مخصوصه بنده است که هر یک را از روز و شب به دوازده ساعت تقسیم باشد و پنجاه که
دو دلاست دیکر شبانه روز را به دوازده قسم منقسم ساخته ساعات و موجه نام نهاده اند ایشان هم بستم قسم نمود
هر یک را بهر نامیده اند الفقه هم را بخارسی پارس کویند باری از دوازده ساعت شب و روز را بسنی که
ممت کرده اند چنانکه از بهری بهفت و نیم کهری باشد باعتبار درازی و کوتاهی شب و روز آئینده بر ضایرا بجم نظایر
مطالع کندی کان کتب تواریخ مستورمانا که خلاصه مملکت میندر پادشاهان اسلام ادام الله انار هم به تحت و تصرف
خود را آورده است بر انند ام آثار کفر و ظلم می کارند و اطراف گوشه و کنارش را رایان عظیم الشان بنده تصرف
نموده و وسیله باج و خراج حفظ دولت و مملکت خویش نمایند از انجمن پنج راجه قوی بطرف شمال واقع شده اند و پنج
جانب جنوب و بهر کدام ازین راجها چندین راجه خود را محکوم خویش دارند و یکرا به بزرگت طرف دکن است
و دلاست بسیار دارد و رایان اطراف محکوم حکم اویند کی از ان پنج راجه کوچ است دویم راجه جویم راجه نگر کو

تاریخ فرشته

619

مقالہ دوازم

چهارم راجه کایون پنجم راجه بهار دراجای کوچ از عهد شکل اباغنج مذو مذو خداوندان سرزمین خود بوده اند لیکن در حین مدت چهار بار میان ایشان تغییر و تبدیل واقع شده و این زمره که اکنون بر سنده حکومت مکن دارند از قوم بهمنان کوهی اند و نزد مردم هند چندان اعتباری ندارند تا محلی که طرف ولایت ایشان مملکت بتت رسیده و طرف دیگر تا چین سر کشیده و طرف ثالث به بنگاله متصل گشته و راجه جمودر زمان سابق اعتبار تمام داشت چه که به عقد قلمه در تصرف او بود و وی از طایفه بلباس است و بلباس را با قوم نوایر برادری می باشد و اول کسی که از بهاریان کوهستان درآمد راجه رک است و کید راجه خواهد زیاده مرچ راجه فوج که معاشر شتاب بود و قلمو جمو سب کرده اورا در آن کوهستان نگاه داشت و قلمه را بدو سپرد و وی چهار صد کس از قوم و خویش خود که اگر مردانه بودند انگو، هستا، زابضر، شمیر، فرو گرفته جهت فرزندان خود جانی همسر ساینده و راجه که الحال بر سنده رای می مکن است راجه شفت و یکم است فاما قوت آبا و اجداد خود ندارد و راجه مکر کوکوت از ان قوم است که از امتداد مدت هزار و سیصد سال زمام ریاست المملکت در کف دارند و قبل ازین جمعی که از ان قوم پیش بودند قریب هزار سال را یکی داشتند انگاه باین قوم حکومت رسید و اصل و نسب ایشان معلوم نیست و راجه مکر کوکوت از دود و به نزد هندو معتبر است یکی انکو مشل کا مکره مستحکم دارد و ویم تاجه در کا که و، سنو دیان اعتقاد بسیار دارند و تصرف اوست و هر سال مبلغ ثقی از آن تاجه ناصل میشود چه که سنو و اطراف و جوانب به پریش او آمده و زرشا می کنند و راجه کایون ملک بسیار در تحت تصرف اوست معذرا طاکه شستن حاصل میشود از انجا که بکف می آید و کان مس تیر در انجای باشد و انواع حیوانات در ولایتش خوب میشود و قطع مستین دارند و از تربت تا حد و مسنبل که داخل هند است ولایت او سر کشیده بود و هم شتا و هزار پیاده و سواره ملانم او بوده پیش پادشاهان دلی اعتبار بسیار داشت و تیر خزانة بسیار تصرف او بود و رسم خاندان ایشان آن بود که هر که دست تصرف بخاندان آبا و اجداد در انکسند پی رشد و نالایق و کلا طبع با دین حجت تا محالت تحریر بعد در ایان سابق پنجاه و شش خزانة بهر بر یکت جمع شده است و نگرانک و جنبه بر و در آن ولایت بر می آیند و راجه بهار نیز صاحب اعتبارات و زمین بسیار در تصرف دارد و این مسیح راجه را بجای خود بسیار که در حوالی و حواشی ملک هر یکت واقع شده اند معلوم حکم خود دارند

در کیفیت بند و ستان

٧٩٠

و این پنج راجه که احوال ایشان همی شده راجهای عن که بستان سواکت اند که شش راجه هندوستان و هندو
و ابتدای آن از سودا بگور است تا ولایت بنگال که شش راجه استای آن بطرف جزیری هندوستان که اکثر راجه است
و در سرحد کج و مکران تا کو بهستان چهار کند پوسه و در اوج که در ابر امر کوت و در ابر بیکانیر و در ابر بیکار و در ابر بام از ابر
معتبر اند آنحضرت راجه که ولایت او نزدیک ملک سند است با کم کجرات فی انجود اطاعت می نمایند اما آب
در املاکت کم و عین اکثر جاها قریب دو صد زرع چنانچه با شتر آب میکشد و بسبب کم آبی زراعت کم میشود و
اکل و شرب مردم آنجا شیر شتر است و در ابر امر کوت راجه ملک سند است که جلال الدین محمد اکبر پادشاه در آنجا
نوازه شده و املاکت نیز مثل کج کم زراعت و کم آب است و در ابر بیکانیر از خسیج رایان دختر میستاند و دختر خود را راجه
دیگر میزند و در ابر اسپر تیه خوانند و در ابر کنگار راجه بزرگ است و ولایت او مابین کجرات و سند است مکر نبات
بیابان صعب دارد و پر درخت و کم آب و حاصل ملکش از آب و شتر است چرا که مانند سر زمین کج و سند
در املاکت بسبب کم آبی زراعت خوب نمیشود و در ابر بام که ولایت او متصل کجرات است اگر عاکم کجرات قوی باشد
پیشکش میدهد و الا فلا و آب در اندیار کم است و مردم آنجا جت اکل و شرب بلکه بسیاری برای لباس هم شتر
میکشند و مدارز سیت ایشان بر شیر شتر دکان و کاد میشیش است و اسپ تازی از آنجا میخیزد و حاصل املاکت شتر
از آب است و در ولایت این هر پنج راجه هندوستان بغیر از باجری و جاری دیگر جو بات نمیشود و حاصل
راجهای مذکور اکثر از آب و شتر است و دیگر راجه عظیم الشان هندوستان جانب دکن راجه کرناٹک است و یکی از
رایان آنجا موسوم پیچی چند که قبل این نهصد سال بر مسند رایی مسکن بود چنانکه بجا کمر آبا و دگر داسیده مشهور بنام
خود ساخت و فرزندانش از مبارک دانسته در معموری سعی بسیار نمیرسانند چنانکه آبادانی آن بلده بهفت
میل رسیده و اینل کسیکه قنده در هندوستان پدید آورد و بدعت سرکشی را با راجه پای تحت قنوج رواج داد
بعد از این کرناٹک است چنانکه ذکر کرده شد و مدارج که معاصر او بود حبرج نموده شهبورای عاکم دکن را
بدر کرد و یکی از اولادش سلطان بعد بطنی را یکی داشتند تا آنکه در امراج نامی در سنده نهصد و هفتاد و با حکام دکن جنایت
نموده کشته شد و بعد از آن فرزندانش قوت بهم رسانیده در املاکت ملوک طلائیف بهم رسیده و تنه احوال

لمترین صداقت کزین طالب العلم کز جان بر کس متعلقه عسا که مظفره الخلیفه صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر و تخریج و تالیف مسمیه
زمان و تفسیر و ترجمه عمادیه علیه السلام ماضین بلب طمان تالیف کان صریح و درج آن بر ضمیر دانشوران و نویسندگان
و واضح میگرداند که چون به این سوانح فواقین سواد و عظم هندوستان به بجز غلط است که تا فقه تا نویسندگان عبادت
تاریخ نوشته را طبعاً ترجمه انگلیسی پوشانیده اند اما بطریق غلطی در اصل که مترجم بلا تصحیح ننویسد امکان نبود صحت آن دان
و مستحکم نمود معجزات شریک و سهام شیر خیز است عظیمان مشتاق با جمیع جلدیات مکتوب بر بلاد پر داغ و هم بمعاندهت نقضهای
و سیر و سفر اکثر اصحاب و قطع در ختم مطابقت و مصارحت کما یبقی دقیقه از وقایع فرو نگذاشت باری در مدت پانزده سال
تجست و دیده راهی کمال اصح با صله سند مملو متراف و مترجمه انگریزی مرکب گردید و نظر بصحت و صراحت آن امایان
عقبه علیه الخلیفه صلی الله علیه و آله و سلم است چنانچه تا مورخین مصادقت این مطالعه آن سه دور و محله داشته و بهر وانی بر دارند

این چند سطر را باید که بعد از سپاس و درود که در صفحه آخر جلد دوم در شماره دوم نوشته اند

P
D59

TARIKH-I-FERISHTA

FERISHTA

VOL. 2

YEAR : 1832

